



قیمت اشتراک

ششماه	سالانه
در ایران ... ۲ تومان	۳ تومان و نیم
در آلمان ... ۶۰ مارک	۱۰۰ مارک
در سایر ممالک	یک لیره انگلیسی

۱۲ شلینگ  
ممکن است معادل مبالغ فوق بمظنهٔ روز  
بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.

قیمت هر شماره برای تک فروشی در  
ایران ۳ قران است

# کاوه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک  
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات  
Rédaction «Kaveh»  
Berlin - Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

۵ شهر یور ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غرهٔ جمادی الأولى سنه ۱۳۳۹ = ۱۱ ژانویه فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 1 • Jahrg. 2

روزنامهٔ کاوه که بنام کاوهٔ آهنگر داستانی منسوب است و دورهٔ جدید آن از غرهٔ جمادی الأولى سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه‌ایست که در نتیجهٔ تبتمات وزحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجهٔ سعی عده‌ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانهٔ آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامهٔ کاوه با کمال تفاسست در کاخذ اعلا در مطبعهٔ خلی قشنگ «کاویانی» بطبع میرسد و خط روشن و قشنگی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غرهٔ هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحهٔ بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و اخبار ایران و غیره. با شمارهٔ ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوهٔ بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوه‌ها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسانی و کلاسی روزنامه و ترتیب جدید اسمال و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با ادارهٔ کاوه میتوانید خط فرنگی باین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بنهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»

(Allemagne)

Berlin-Charlottenbourg

Leibnizstr. 64.

## ترقی و اصلاح در کاوه

از ابتدای سال دوم کاوه (دوره جدید) که مصادف با غره جادی لاولی سنه ۱۳۳۹ است ترتیبات و تغییرات جدیدی در کاوه داده میشود که در واقع و سعی در مندرجات آن بعمل میآید و آن تغییرات از قرار ذیل است:

اولاً جزوه «تاریخ روابط روس و ایران» که تا حال در چهار صفحه در هر شماره ملحق باخر کاوه میشد و جزو یک کتاب مستقلی بود بعد از این در هر چهار ماه یکبار در یک جزوه مشتمل بر ۱۶ صفحه نشر و با شماره‌های ۴ و ۸ و ۱۲ سال دوم یکجا بیشترین فرستاده خواهد شد. بجای آن چهار صفحه «تاریخ روابط روس و ایران» که در آخر هر شماره بود نیز مقالات و مطالب دیگر درج خواهد شد و در واقع حجم اصل روزنامه از ۱۲ صفحه (که تا حال بود) به ۱۶ صفحه بالا برده میشود.

ثانیاً باز محض زیاد کردن مندرجات روزنامه اعلانات و مطالب راجع بداره و اسامی و کلا و توضیح و اعتذار و غیره را از متن روزنامه خارج میکنیم و هم محض تمیز رسیدن روزنامه بیشترین جلدی کاغذی و سرتاسر برای روزنامه قرار میدهم و آن مطالب راجع بداره و اعلانات و غیره را در پشت جلد چاپ میکنیم. ثالثاً محض سهولت دسترس بودن روزنامه ب مردم علاوه بر مدت اشتراک سالیانه مدت اشتراک ششماهه نیز قرار میدهم و هم مقداری برای تک فروشی پیش اشخاصی که با ما در ایران طرف حساب هستند میفرستیم لکن این تک فروشی منظم نمیتواند شود و بجهت اداری گاهی خیلی دیرتر از موعد فرستاده میشود و گاهی بعضی شمارهها اصلاً فرستاده نمیشود.

رابعاً محض اینکه روز بروز قیمت اشیاء و طبع باضعاف گراتر میشود بدبختانه مجبوریم قیمت اشتراک روزنامه را در آلمان سالیانه صد مارک و ششماهه ۶۰ مارک و در ایران سالیانه ۳ تومان و نیم و ششماهه دو تومان و در سایر ممالک سالیانه بهمان قرار سابق یک لیره انگلیسی و ششماهه ۱۲ شیلینگ قرار بدیم.

خامساً از ابتدای سال دوم در نقاط اروپا که اسلامبول نیز از آن جمله است ما دیگر وکیل نخواهیم داشت و مشترکین این نقاط باسانی میتوانند یک لیره انگلیسی (یا معادل آنرا بیول ممالک دیگر) وجه اشتراک را مستقیماً برات لندن یا پاریس بفرستند و یا بهر وسیله دیگر برسانند و روزنامه مستقیماً با آنها فرستاده میشود.

## وکلائی کاوه

وکلائی محترم کاوه در ایران و خارجه از قرار ذیل میباشد:

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی  
 مصر: تجارخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره  
 طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
 جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمره ۱۵۱  
 تبریز: کتاخانه آذربایجان  
 سیستان: جناب آقای عباسعلی خان قاجار امین مالیه بلوکات ثلث شیب آب و شهرکی و نارونی  
 مشهد: کتاخانه نصرت

اصفهان: دوخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها  
 جناب آقا میرزا محمد علی مکرم حبیب آبادی  
 شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان یزوه ناظم و محاسب پستخانه ایالتی فارس  
 بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبانی برانجانی کازرونی  
 کرمانشاه: تجارخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی  
 زرد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرّمشاهی پارسائی.  
 کرمان: تجارخانه سروشیان.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارخانههای مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً بداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظم و مستقیماً با ایشان ارسال شود.

## تشکر

بمناسبت اختتام سال اول روزنامه و افتتاح سال دوم آن لازم میدانیم از وکلای محترم روزنامه کاوه که اسامی آنها در فوق ثبت است تشکر نمائیم که بواسطه علم دوستی زحمات این روزنامه را بعهده همت خود گرفته و ترویج کرده‌اند و بعضی بلکه اغلی از آن آقایان محترم حتی هیچگونه حق الزحمه هم برای گماشتگان اداره خودشان با همه اصرار ما قبول نکردند. اداره کاوه نمون لطف این جوانمردان معرفت دوست میباشد.

## تصحیحات

در شماره گذشته کاوه (شماره ۱۲ سال اول) بعضی اغلاط طبع واقع شده که با وجود دقت تمام در تصحیح باز در نمونه آخری بی تصحیح گذشته و باید خوانندگان کاوه که مقید باین مطالب هستند در نسخه‌های خود آن اغلاط را تصحیح نمایند:

صفحه ۲ ستون ۱ سطر ۵ بجای «زن» «وی» باید باشد. - سطر ۱۲ یا بنحوه طلاق دادن. - سطر ۲۹ بجای «ایرانیان» «ایران». - صفحه ۴ ستون ۱ سطر ۳۴ (و یا مناسبت بیدی دارند). - صفحه ۵ ستون ۲ سطر ۱ بجای «مثلاً» «و مثلاً». - صفحه ۹ ستون ۲ سطر ۲۰ «قوم خود کرده». - صفحه ۱۰ ستون ۱ سطر ۳ بجای «سیره ابوزید» و «بنی هلال» باید «سیره ابوزید بنی هلال» باشد. - صفحه ۱۰ ستون ۲ سطر ۳۱ بجای «مخصوصاً» «از آنجه» - صفحه ۱۲ ستون ۱ سطر ۵ «مشور طبیعی بوده و بطوری». - صفحه ۳ ستون ۱ سطر ۱۶ بجای «لرزند» باید «سرزند» باشد. - در جزوه «روابط روس و ایران» صفحه ۴۴ بجای «مواشات» باید «مماشات» باشد. علاوه بر این در شماره ۱۰ کاوه غلط فاحشی واقع شده که غلط طبع نیست بلکه غلط خود نویسنده است که بواسطه نداشتن مأخذ رجوع و مجبور شدن باینکه مانند اغلب فضلاء ایران اعتماد بمحافظه کند سهو مهمتی نموده و آن این است که در صفحه اول و ستون دوم و سطر ۱۵ از آن شماره نوشته شده «شبهه این کانه» و چنانکه یکی از فضلاء نقاد لطف فرموده و ما را بر آن خطای فاحش متنبه ساخت این املا غلط است و صحیح آن، «ابن کتونه» است و تمام نام و لقب این عالم فیلسوف یهودی چنین است عزّ الدوله سعد بن منصور بن سعد بن الحسن بن هبه الله بن کتونه الیهودی المتوفی سنه ۶۷۶. وی شرحی بر اشارات ابن سینا و شرحی نیز بر تلویحات شهاب الدین ابو الفتح محی بن حبش الشهروردی متوفی سنه ۸۷۵ دارد. در ضمن مقاله «مأخذ فارسی فصیح و فارسی خان والده» مندرج در شماره گذشته نیز یکی از خوانندگان نظر ما را باین نکته متوجه میسازد که لفظ «طبیانه» را که ما جزو کلمات ترکیبات قیاسی شمرده‌ایم نباید اقتدرها عجیب و یا قیاسی شمرده چه در این بیت مشهور «گر طبیانه بیانی بسز بایم . . .» نیز آمده. اگر چه این اخطار صحیح است و موجب تشکر لکن بعضی کلمات مستعمل در شعر و مخصوصاً در شعرهای قدیم نیز هست که امروز در فارسی معمولی چندان مأنوس بنظر نیاید و لو آنکه البته صحیح است.

## روزنامه کاوه اعلانات قبول میکند

روزنامه کاوه اعلانات نیز درج میکند و چون در فرنگستان (اروپا و آمریکا) و مصر و عثمانی نیز منتشر است و خوانندگان دارد لهذا برای ایرانیان داخله و خارجه خیلی مفید خواهد بود که در باب امور تجاری و غیره در کاوه اعلان بکنند چنانکه تجارخانههای فرنگی محض ترویج منافع خود در ایران و مشرق زمین در کاوه اعلان میکنند.

اداره کاوه محتاج شماره اول و شماره ۸ از سال گذشته است که در اداره تمام شده و ما حاضریم آن شماره‌ها را بقیمت اصلی دوباره مجرّم هرکس از این شماره‌ها زیادی دارد متنتی است آنها را خوب در کاغذ بیچیده و بداره بفرستد و بگوید در مقابل آن وجه نقد یا چیز دیگری میخواهد تا ارسال شود.

## وسیله فرستادن مبالغ کوچک بداره کاوه

چون بانک در ایران فرستادن مبالغ کوچک را قبول نمیکند اگر کسی بخواهد وجه اشتراک کاوه یا قیمت کتب مطبوعه آن اداره را مستقیماً وبدون واسطه وکلای کاوه بفرستد سهلترین وسایل آن است که مبلغ مزبور را بیستخانه داده و حواله پستی پاریس بسم «اداره روزنامه کاوه» گرفته و در تلف پاکت سفارشی بما بفرستد اگر چه نظر بباره‌ای مشکلات بهتر همان است که وجوه در خود محل بوکلائی کاوه پرداخته شود و قبض آن بما فرستاده شود و یا اگر در جائی کاوه وکیل نداشته باشد چند نفر با هم وجوه اشتراک خود را روهم گذاشته و بتوسط بانک بفرستند ولی در صورت عدم امکان این دو وسیله اخیر حواله پستی اسهل وسایل است.

<p>قیمت اشتراک</p> <p>سالانه ششماهه</p> <p>در ایران . . . ۳ تومان و نیم ۲ تومان</p> <p>در آلمان . . . ۱۰۰ مارک ۶۰ مارک</p> <p>در سایر ممالک یک لیره انگلیسی ۱۲ شلینگ</p> <p>ممکن است معادل مبالغ فوق بمظنه روز بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.</p>		<p>این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه در بر این نشر میشود.</p> <p>عنوان مراسلات:</p> <p>Rédaction «Kaveh» Berlin = Charlottenbourg Leibnizstr. 64</p>		
<p>قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران ۳ قران است</p>	<p>۱۱ ژانویه ماه فرنگی ۱۹۲۱ میلادی Nr. 1 Jahrg. 2 Neue Folge</p>	<p>کافی</p>	<p>۵ شهر یوزماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی - غرة جدی الأولى سنه ۱۳۳۹</p>	<p>آدرس تلگرافی: Rouznakaveh Berlin کافی است</p>

## دیباچه سال دوم کاوه<sup>(۱)</sup>

(دوره جدید)

با این شماره سال دوم روزنامه کاوه شروع میشود و ما خوشوقتم که بهت اشخاص علم دوست ایرانی با وجود صعوبت وسایل مراوده یستی باز روزنامه کاوه در ایران و سایر ممالک مشرق زمین انتشار لازم یافت و سال خود را بیابان رسانید. مقصود از انتشار لازم آنست که اغلب مردم اسم این روزنامه را شنیدند و یا نمونه آنرا دیدند و رنه دایره انتشار آن هنوز هم بآن وسعت نرسیده که عایدات آن کافی اداره آن بشود. از همت دوستان علم و معرفت امید داریم که امسال وسعت انتشار کاوه بحد مطلوب برسد.

این روزنامه علمدار جنگ با مفاسدی و ترویج مقاصدی است که با عقاید و منافع کهنه پرستان و کج بینان و اشخاص و طبقاتی که طالب بازار آشفته هستند مخالف است و شکی نیست که این دسته از مردم که در دفع هر آنچه بتواند رخنه ای بر بنیان فسادشان وارد آورد و یا روزنه ای بر عرصه تاریک گرفتاران و بندیان اضلالشان بگشاید پشت کار و زبر دستی مخصوصی دارند با تمام وسایل ممکنه بر ضد هر گونه نوری که برای روشن نمودن افکار و قلوب جلوه گر شود خواه مشعل عالمانی باشد یا چراغ موشی ضعیف و کم فروغی کوششها خواهند نمود و اگر از طرف دیگر دوستان علم و تمدن هم که برخلاف آن بوم طبیعتان عاشق تازیکی و ویرانه نیستند در انتشار و تقویت این منابع نور و روشنی سعی وافق نمایند گو که چشمه خورشید هم باشد عاقبت در زیر پرده ابرهای تیره ظلمات تعصب و جهل نهفته خواهد گردید تا چه رسد بچراغ ضعیف و لرزانی که در گوشه ای از فرنگستان با زحمات زیاد روشن شده. مخصوصاً که مشکلات گوناگون دیگری هم در میان است و مثلاً در انتظار جواب هر مکتوب و روزنامه ای که بایران یعنی بمرکز و وطن زبان فارسی میرود باید چهار تا پنج ماه چشم براه شد بدان امید که جواب مشوقی برسد و روغنی باین چراغ آید.

مقاصدیکه این روزنامه در نی ترویج آن سعی است در شماره های گذشته و بخصوص در شماره اول سال گذشته بیان شده و برای بدست آمدن خط

(۱) مقصود همه جا از سال اول و دوم دوره جدید کاوه است که از غرة جدی الأولى سنه ۱۳۳۸ بترتیب جدید منتشر میشود. دوره چهار ساله پیش از آن تاریخ جزو این ترتیب نبوده و در زمان جنگ غیر منظم بدون ترتیب و مدیر مشول نشر میشد.

روش آن مروری بدوره یکساله آن کافی است. مقصود ما مداخله و مباحثه در امور سیاسی جاریه مملکت ایران و مدح و قدح هیئتهای بی در نی وزرا و صلاح و فساد ادارات دولتی و امور دیوانی از دیوانخانهها و حکومتهای ولایات و یا جلوگیری از «مداخل» مأمورین دولت - که با مایه معرفت عمومی امروزه مملکت هم محال است و هم خطرناک - و یا درج اشعار در مدح این و قدح آن نیست. منظور ما سعی در فهمانیدن این نکته است که مملکت و ملت ایران صرف نظر از دستگاه دولتی آن نیز خیلی امور اساسی حیاتی لازم دارد که هزار مرتبه مهمتر از اصلاحات سیاسی و دولتی است و آن تعلیم عمومی ملت از صغیر و کبیر و اناث و ذکور، بر انداختن تریاک.

جلوگیری امراض، ترویج ورزشهای بدنی، اخذ رسوم تمدن اروپا و دفع اوهام و خرافات جهل و تعصب است که نجات ملت بسته بدناهاست، و البته این هم یک نوع از سیاسی است یعنی نتیجه علاقه مندی بامور عامه و باصلاح معروف غمخواری مملکت است چه معنی سیاست مداخله و اشتغال و سعی در اموری است که نه بخود شخص بلکه بعامه و نوع تعلق گیرد خصوصاً قسمتی از نوع انسانی که با شخص سیاسی همخاک هستند و در موضوع ایران بالأخص راجع بجمعی است که واقفاً هم از بدبخت ترین مخلوقات دنیا هستند و در مزبله تاریک و منجلا ب جهل و محبس عقل و کانون امراض و سحرای فقر و مسکنت و دشت بی آب و بی راه در میان گریه وزاری ششماه از سال در پای منقل و افور زندگی میکنند که در این مورد خدمت باصلاح حال آنها علاوه بر وطن پرستی نوع پرستی هم هست، پس مقصود ما گریختن از آنچه سیاسی باشد نیست و نمیخواهیم مثل بعضی آقایان «بیطرف» و رند و نیرنگ باز که شیوه تازه گرفته و خود را لوس کرده و میگویند «حقیر از سیاست کناره گرفته ام» بگوئیم ما در امور سیاسی مداخله نداریم و یا اظهار بیعلاقه گی در امور مملکت خود نموده درست بر عکس «سیاست چی» های طهران آنقدر عقب کشیده که از آن طرف بام بیفتیم و بگوئیم اصلاً آنان هم که بنیت خالص و پاک سعی در حفظ استقلال و آزادی مملکتشان دارند یا بر ضد فساد مستولی در دستگاه دولت جهاد میکنند کار بدی میکنند و آنرا خدای نخواستہ مسخره نمائیم. بالعکس ما آنها را تنها رگ جنبده مملکت و آبروی آن کشور در مقابل دنیا دانسته و باجساسات ایشان سجده تعظیم میکنیم و فقط حرف ما این است که این گونه اشخاص راه مستقیم را پیدا نکرده اند و با دسائس و وقایع روزانه که برای مملکت پیش

صد مأمور لازم دارد و اصناف و طلاب سیاسی طهران در مقابل حمایت خود از هیئت وزرای وقت یا بواسطه عربده و تهدید برضد آنها و محض لزوم دفع شرشان از طهران از یکطرف لقبهای تازه گرفته و از طرف دیگر مأمور این نقاط میشوند.

اگر «سیاست ناک» های طهران و تربت حیدری و خوی واقعا میخواهند برای مملکت کار کنند و بقول خودشان «درد وطن» دارند و باید حتماً بهمدستی رفقا و اجتماعات شبانه و مجلس جانی و قلیان و غیره تشکیلات سیاسی و حوزهها درست کرده و آنوقت کار کنند باز هم میتوانند دست از گریبان این «کابینه» های بدبخت ایران برداشته برای خود در تعلیم عمومی و مجاهده برضد تریاک کشی و هزار چیز دیگر مشغولیت پیدا کنند و یک حوزه ای بسازند که دستور آن بترتیب درجات اساسی اهمیت مواد آن یعنی بقرار الأهم فالأهم مسائل ذیل باشد:

- ۱- تعلیم عمومی و خودکشی برای عمومیت آن . ۲- نشر کتب مفیده و ترجمه کتب فزنگی و منتشر ساختن آنها . ۳- اخذ اصول و آداب و رسوم تمدن اروپائی و قبول آن بلا شرط . ۴- ترویج فوق العاده و خیلی زیاد از انواع ورزشهای بدنی بترتیب اروپائی . ۵- حفظ وحدت ملی ایران . ۶- حفظ زبان ملی یعنی فارسی از فساد . ۷- اعلان جنگ بیامان برضد تریاک و وافور و آکلک . ۸- جنگ برضد تعصبات جاهلانه و مساوات تامه حقوق پیروان مذاهب مختلفه . ۹- مجاربه برضد امراض عمومی و مخصوصاً مالاریا (نواب) ، امراض تناسلی . سل ، مُحرَقه و حصه و امراض اطفال . ۱۰- حفظ استقلال ایران . ۱۱- آبادی مملکت بترتیب اروپائی و مخصوصاً داخل کردن ماشین . ۱۲- آزادی زنها و تربیت و تعلیم و تحصیل حقوق و اختیارات آنان . ۱۳- جنگ شدید و آتشین برضد دروغ . ۱۴- جد و اهتمام در برانداختن صفت خبیثه اسباب چینی و «دیپلوماسی» که اخیراً بدبختانه در زیر این عنوان در ایران شایع و مرغوب هم شده . ۱۵- برانداختن رسم تنگین عشق غیر طبیعی که از قدیم ایلام یکی از بدترین رذایل قوم ما بوده و از موانع عمده تمدن است . ۱۶- جنگ برضد شوخی و هزل و مبالغه و یاهه سرائی و پرگوئی و سعی در ایجاد خصلت جدی بودن در میان مردم . ۱۷- احیای سنن و رسوم مستحسنه قدیمه ملی ایران .

اینها مطالب و کارهائی است که مردم ایران اگر همت و شوق کار برای خوشبختی دنیوی و نجات ملی خود داشته باشند میتوانند بدون چسپیدن بگریبان هیئت وزرا و مجلس ملی در آنها کار کنند و از ضروریات اساسیه زندگی ملی بوده و صد مرتبه از امور سیاسی معروف اهمیتشان بیشتر است . لکن اگر قسمتی از اشخاصی که در این امور جهد دارند بخواهند در خطوط سیاست دولتی هم کار بکنند و یا حرفت آنها مقتضی کار در آن خطوط باشد خوب است در مسائل ذیل هم سعی نمایند: ۱- تخته قابو کردن ایلات و خلع سلاح آنها . ۲- برانداختن قطاع الطریق و از ریشه کندن دزدی و دزدهای آشکار و رسمی و عدم هیچ نوع استفاده سیاسی و کشوری از آنها . ۳- آزادی و مساوات سیاسی (دموکراسی) - رفاه حال برزگر بواسطه تعلیم آنها و داخل کردن ماشین زراعتی و بانک زراعتی در دهات و محکم ساختن حقوق روستائی در زمین خود . ۴- ایجاد و اجرای مجازات در مملکت برای مقصرین خصوصاً مباشرین امور عامه . ۵- جنگ برضد مفتخواران

میآید جنگیده بایراد گیری بوزرا و ادارات مشغول بوده همه همت و قدرت و وقت خود را صرف اینگونه امور سیاست جاریه نموده و وقتی برای کوشش در ضروریات اساسیه زندگی ملی که بدون آنها نجات ملی تا هزار سال دیگر هم ممکن نخواهد بود برای ایشان نمایند و همه وقت مانند طیبی که بجلوگیری تراید مرض برداشته بقلع ماده نکوشد یا مرزبانی که دائماً بیاسبانی قلعه و دیده بانی در مقابل دشمنان اوقات خود را صرف نموده بتعمیر قلعه همتی نگمارد اینان نیز با حوادث جاریه روزانه جنگیده و باصل کار نمیردازند .

مارا عقیده بر آنست که تشکیل حوزههای سیاسی و احزاب مختلفه نباید موضوعش یا ظاهراً یا باطناً وزارت این دسته یا آن دسته از اشخاص باشد بلکه اگر هم حتماً باید فرقه ای و حوزه ای ساخت و حکماً با یکی جنگ آ کرد اینک گوی و این میدان! جنگ بکنیم برضد جهل و علمداران محترم ن . برضد بیسوادی عمومی ، برضد غوغا کنندگان برای بستن مدارس دختران در شیراز ، برضد هلهله کنندگان برضد لباس اطفال مدرسه زردشتیان یزد ، جنگ کنیم برضد امراض و منکرین سرایت آنها ، برضد کثافت و منشاهاهی معلوم آن ، برضد اسیری و بی حقوقی زنها .

در ممالک متمدنه عمده خیلی کمی از مردم مشغول امور سیاسی هستند و کمتر اشخاصی در فرقههای سیاسی و مجامع و محافل سیاسی داخلند . اینگونه مردم سیاست پیشه فقط عمده معدودی از روزنامه نویسان و وکلای مجلس ملی و وکلای عدلیه و بعضی علمای علم حقوقند . باقی مردم از خاص و عام با آنکه البته علاقه زیاد یا کم بامور مملکت دارند در زمان متعارفی باین امور اشتغال نمیکند و داخل هیچ فرقه ای نیستند فقط در جلو انتخابات عمومی عامه مردم چند روز در جراید و مباحثات فرقهها دقت کرده و گاهی در مجامع نطق فرقههای سیاسی راجع بانتهای حاضر میشوند و بدینطریق در روز انتخاب که در همه جای دنیا (غیر از ایران) در تمام مملکت یک روز طول میکشد در محل انتخاب حاضر شده و ورقه رأی خود را میدهند و باز میروند بی کار خودشان و دیگر هیچ وقت در این خطها نیستند . در این ممالک واقعا از هزار نفر یکی در اینگونه امور یعنی اشتغال فعلی بامور سیاسی داخل نبوده و جزو هیچ حزب سیاسی نیست و فقط چون اغلب مردم هر روز روزنامهها میخوانند از گذارش امور عامه مستحضر بوده و از جریان کار هر روزه مسبوقند و در موقع یک تکلیف عمومی و خطر سیاسی حاضر عمل . در مملکت ما مدتی اصلاً گفتند با وجود مشروطیت هیچ جمعیت سیاسی نباید بشود و همینکه این ترتیب شروع شد بهدردی عمومی شده که عمده فرقههای تربت حیدری یا لنگرود را خدا میداند . در طهران که مرکز کابینه سازی و جاق کردن «کار» برای طالبین شغل در ادارات است که دیگر هیچ قد فروش و کهنه چینی نیست که داخل حوزههای سیاسی نبوده و دستی در عزل و نصب وزرا نداشته باشد و نکته آنجاست که اغلب این اصناف و تجار و روضه خوانها و طلاب «سیاست چی» بالاخره داخل ادارات دولتی شده و بر اردوی جرار مأمورین دولت و «ارباب حقوق» رکابی یا ولایتی مبلنی میافزایند و در واقع باین طریق انجمنهای سیاسی حکم کارخانه ای را دارند که متصل مردم قبا راسته را بخان و میرزا و مأمور دولت تبدیل میکنند و از عمده آنها که سرمایه برای مملکت بعمل میآورند کاسته بر عمده مواجب خورها میافزایند . عدلیه زماشیر ، نظمیة رفسنجان ، مالیه رازجان ، اداره اوقاف فومن ، کارگذاری مراغه چندین

وتریایک و علیل و یک جمع «نش» و «شل و ول» و «وراج» محال است بتواند در این دنیای پر شر و شور در مقابل صدمات طبیعت و شرور اقوام دیگر انسانی سر خود را نگاه دارد و سری توی سرها بیاورد و آدم شمرده شود و یا وقتیکه بدیگران بگوید بابا مملکت ما را بخودمان واگذارید حرفش را گوش بدهند و بگذارند یکدسته و افوری و آلکی و دروغگو و اسباب چین و پای کرسی بلندگان و معاندین بمشمال مال همدیگر را بدزدند، در صحراها قافله را بزنند، در بازارها ورشکست شده بحمایت آخوندها مال مردم را بخورند و دزد دولت مال دهقان را گرفته میان خود تقسیم کنند و صرف قار و لهو و لعب نمایند.

بلی برای اساسی ترین امور اصلاح مملکتی فقط اقبال عامه کافی است و حاجت به نیک نفسی اجزاء هیئت و وزرای این هفته یا هفته آینده نیست. ولی مقصود از اقبال عامه واقعا میل عمومی تمام نفوس ملت است از بمپور تا ماکو و روستائیان و زنها و عمله نه اقبال ساکنین محله حسن آباد و شاه آباد طهران و چهارباغ اصفهان و ششگلان تبریز. و اگر اینگونه اقبال پیدا شود دیگر اهتمام یا مساعده دستگاه دولتی در نشر سواد میان مردم و یا ورزش در بین ملت چندان اهمیت اساسی ندارد. مثال روشن این فقره آن است که از روزهای عمومی و ملی ایران یکی جشن اعطای مشروطیت است و دیگری ایام دهه اول محرم. برای فراهم آوردن اسباب اقامه مراسم لازمه اولی باید همه ساله مباشر امور مجلس ملی بمخاطر وزرا بیاورد و وزرا بواسطه اعلان بمخاطر قسمتی از مردم بپردازند و بالاخره یک آتش بازی در بهارستان و یا یک چراغان در اطراف مسجد شاه بعمل بیاید و یا نیاید ولی تاغره محرم نزدیک میشود بدون آنکه وزارتخانه مخصوصی مواظب اختار مردم باشد در دهخوارقان و جوشقان و بندر لنگه تزیینات عزا و ماتم تهیه میشود و حیدریها و نعمتهای اردبیل و مشهد برغم همدیگر تدارکات می بینند و تزییه گردانهای قزوین و روضه خوانهای عرب کاظمین بار و بُنه سفر بسوی بلاد ایران می بندند و اردوگاه چادرهای عزا در تمام مملکت بلند میشود.

اگر اقبال عمومی بسوی تعلیم عمومی و اخذ تمدن معطوف میشد هر شخصی از توانگر و گدا بانواع راههای خیرات و احسان باین مقصد مشترک مقسّم ملی کمک میکرد و هر سالی از بابت زکوة و خمس و مال امام و ثلث و وقف و احسان و نذر و وصیت کرورها برای تأسیس مدارس و طبع کتب مفیده و بنای مریضخانها و آبله کوبی مجانی اطفال و ترجمه و طبع کتب فرنگی و فرستادن محصلین باروبا و آمریکا جمع و صرف میشد. مثالی از فرق تأثیر عقیده عامه با اثر عقاید حوزه محدود حتی در خواص آنست که بروایت مشهور یکی از بزرگان وزرای ایران که در دوره رواج مقاصد «انجمن اسلامی» صدر اعظم هم شد و بقول معروف از دو مرتبه وصول کردن سند خرجهای پرداخته شده و کهنه از وجوه استقراض از روس و از مداخله میزری ولایت گیلان (!) ثروت هنگفتی اندوخته بود در وصیت نامه خود ثلث مال مبارک خود را برای «عزّاب اعراب» یعنی برای عروسی کردن عربهای عزب گردن کلفت نمینزه و زُگُرد و شُمرَد (!) وصیت کرده بود ولی بعد که دوره تربیت شدهها فراسید هیچ

(۱) دو عشرت معروفند در حوالی کوفه و نجف که داستان جنگ و نزاع آنها نقل مجالس و موضوع صحبت شیرین علمای چشمانه نشین معرب تازه فارغ التحصیل است.

و «کار» طلبان اسباب چین که لشکر جرّار و انبوهی از آنان از خوانین قمار باز آلکی و و افوری تا سیاست چمیهای بازار و روزنامه نویسان و آقایان «وکیل سابق» عرصه را بر هیئت دولتی تنک کرده و اگر هندوستان و چین هم ضمیمه قلمرو ایران بشود پیدا کردن «کار» برای اینهمه بیکاران و جواب دادن بمخواهشها و توقعات آنان محال است. ۶- بالاخره تقویت حکومت وقت و افزودن قدرت وی و تولید امنیت در ملک که اولین شرط کلّ مطالب مذکوره در فوق است. و مقصود از امنیت امن و آسایش عمومی راهها و شهرهای دور دست و دهات خوی و ارومی و ممتنی و خرم آباد هم هست نه تنها قلمه طهران و قزوین.

ممکن است سیاست چپها در جواب بگویند بلی اینها صحیح است ولی آیا همه این اصلاحات و اقدامات نیز موقوف بدرستی و خوبی دستگاه دولتی نیست که خود در بی این امور باشد و بمیل و رغبت بکند؟ باید بگوئیم که بعقیده ما تماماً اینطور نیست زیرا که قسمت مهمی از این مقاصد بلکه مهمترین همه آنها یعنی مادههای اولی بشوق و شور مردم و میل جدی عامه بسته است. اگر خوب فکر کنیم می بینیم که در همین ایران بی ترتیب که دستگاه اداری منظم عمومی موجود نیست بعضی کارهای عمومی هستند که چون طرف اقبال عمومی و توجه قاطبه مردم است دستگاه آنها مثل کارهای منظم دولتی ممالک دیگر خوب میگردد و چون هرزن فقیر و هر حمال بدبخت و هر روستائی مفلس از گلوی خود بریده و از وقت کار خود دزدیده با جان و مال کمک بتشکلات و نگاهداری و انتشار آن امور میکند منظم تر از هر مهم دولتی پیش میروند. مخارج ادارات متعدد و اجزای بیحدّ و حساب دستگاه تولیت مشهد رضوی و باصلاح فرنگی «بودجه» آن دستگاه دولت روحانی را که کرورهاست که میپردازد؟ مخارج چندین هزار طلاب فقه و اصول و ده هزاران انواع مختلف خدام مشاهد عراق عرب را که تدارک میکند؟ برای تشکیل و اداره چندین هزار و بلکه صد هزاران تکیه‌های عزا از اول تا آخر سال در تمام مملکت مگر یک وزارت مخصوص یا اداره دولتی موجود است؟ همه اینها فقط باقبال عامه و تعلق خاطر ملت و عقیده راسخه و شایسته ملی و مخصوصاً بواسطه یک هیئت وسیع و لشکر انبوهی از ملتین و مروجین دائمی بعمل میآید و انجام میگردد. پس در امور زندگانی دنیوی و رفاه حال عامه که منشأ آن تمدن و علم است نیز اگر یکدسته ملتین پرشور منظمّاً و دائماً در میان طبقه عامه کار کنند و تشویق نمایند شاید طولی نکشد که اقبال عمومی باین خطوط نیز متوجه شود و مردم ایران هر کدام یک قسمتی از سرمایه و عایدات خود و مقداری از وقت و هوس و پشت کار خود را صرف تعلیم عمومی و رفع تنگ بیسوادی مستولی و ترویج ورزشهای بدنی و بازیهای مربوط بآن و بنای مریضخانها کرده و قطره قطره همت افراد فقیر و غنی دریائی از شور عمومی بعمل بیاورد و فقط در آنوقت است که بجای این ترقی لنگ لنگان که هیچ وقت ما را بسواران پیشتاز دیگر میدان تمدن نخواهد رسانید در سالی چند یکباره زوایا و اعماق این دریای ظلمانی که نام آن ملت است روشن گردیده و بیک جنبش عمومی میتوانیم بخطّ درست تمدن بیفتیم ورنه با نداشتن علم عمومی که شرط عقل سلیم است و ورزش بدنی و ترک تریاک و آلکل که شرط اعظم بدن سالم است یک قوم تنبل و جاهل و پوسیده و سست اراده و سست قول و سست بدن

## علم هیئت

اگر فضای بیحد و بی‌دی را که مارا از شش جهت احاطه کرده بیک قطعه عظیمی از خشکی زمین (مثلاً قطعه آسیا) تشبیه کنیم آفتاب و زمین ما و عده دیگر از سیارات بزرگ و کوچک که تابع آفتابند رو به طرفه مثل دِه کوچک یا یک دسته بسیار کوچکی از عشایر چادر نشین است که از همه جهت دارای هفت هشت چادر و خانواده و چند آلاچیق کوچک بوده و در وسط یک دشت بی‌پایانی فرود آمده‌اند. این دِه مانند دهات خراسان و بلوچستان در نزدیکیهای خود دِه دیگری ندارد و برای آنکه بیک دِه دیگری برسند باید راه زیادی طی بکنند. اگر فضا را باقیانوس بزرگی تشبیه کنید آنوقت آفتاب و متعلقین او حکم یک مجمع الجزایر کوچکی از مجمع الجزایرهای بی‌حساب پراکنده در گوشه‌ای از آن اقیانوس را دارد. برای درست روشن کردن مطلب میشود تشبیهات مختلف ذکر کرد و شاید از همه بهتر آن باشد که آفتاب را در یک ناحیه کوچک و گوشه‌ای از یک مملکت وسیعی یک پادشاه یا امیر کوچک و بسیار پر دلبه و افاده‌ای فرض کنیم که تبعه او منحصر بنوکراهی خود او باشد (مانند بعضی ائمه جماعت که اقتدا کنندگان نماز جماعتش منحصر باولاد و نوکر و موذن و مکبر جیره خوار خود اوست) و قلمرو او منحصر بهمان قلمه یا دِهی باشد که قصر سلطنت در آنجاست مثل امیر مملکت کوچک رویس در آلمان یا پادشاه مملکت موناکو در اروپا (که وسعت تمام مملکتش بقدر محله سنکیلیج طهران بیش نیست) و یا مانند بعضی از خوانین بلوچ در حدود بمپور و ناحیه سرحد و سرباز (در بلوچستان) که یکی از آنها در ایام جنگ اروپا یکی از سیاحین آلمانی که در سنه ۱۳۳۴ بدانجا رفته بود با کمال افاده پیشنهاد عقد اتحاد با خود قیصر آلمان کرده بود. این پادشاه آسمانی در دربار و حواتی یا قلمرو خود از همه جهت هشت نفر اجزای مهم و ارکان دولت (باختلاف قرب و بعد حضور) و قریب شصده و کسری اجزاء کوچک و ملازمان یا غلام بچگان دارد. اغلی از این هشت نفر امنای دربار یا اعضای هیئت وزرا نیز یکی دو یا بیشتر تابع و غلامان در درخانه خودشان دارند و تمام این اعضا و اجزا و ملازمان و غلام بچگان و شاطران با خود پادشاه یک مملکت خیلی کوچکی را در پهنای بیحد و فضا بعمل می‌آورند. میدانم چرا ما ایرانیان بتقلید شعرای خودمان همیشه در تشبیه و تمثیل هم از پادشاه و غلام و خانزاد و غلام بچه حرف می‌زنیم و چرا مثل فرنگها نگاهتیم عالم شمس ما مانند یک خانواده با مهر و محبتی است: یک زن و یک شوهری که اولاد و اطفال خود را گرم و نرم دور خود جمع کرده و خدام زیاد هم دارند یا اقلاً مانند یک شیخ عربی در چادر خود که پدر و رئیس دودمان خودش است. شاید یک جهتش هم مرض «سیاسی گری» است که میخواهیم از امور مملکتی و دولتی حرف بزنیم نه از یک خانه تنها آن هم یک مرد و یک زن که عظمتی و ابهتی ندارد و اختیارات مرد در آن محدود است. باری باین حرفها رشته تشبیه سیاسی خود را از دست ندهیم. مقصود از پادشاه آن مملکت آسمانی معلوم است که آفتاب است. هشت نفر «بزرگان» عمده درخانه هم هشت سیاره یعنی عطارد و زهره و زمین و مریخ و مشتری و زحل و اورانوس و نپتون هستند که در بزرگی و کوچکی و قرب و بُعد مانند اجزا و مقرین دربار از صدر اعظم تا آبدار باشی فرق دارند چه مشتری قریب ۱۳۰۰ برابر زمین و

وزیر یا امیر تربیت شده‌ای که مرحوم پدر یا جدش زحمت کارهایی را که حالا نامشروع شده کشیده و اسباب نیکنام و درستکار و خجّت مکان ماندن را برای وی تهیه کرده بود. و دیگر خود وی محتاج بعضی کارها نیست و یک لقمه «نان حلالی» دارد که مرحوم والد از مواجب خدمت خود چند کوروی پس انداز کرده - پیدا نشد که برای امور تمدن و تعلیم و طبع کتب و جلوگیری خطر دلسوز امراض مهلکه مانند کشت و کشاورسی که مرض فقراست چیزی از ثلث مال خود وصیت کند. این است نصیحتی که کاوه یعنی یک صدای بیغرض دور افتاده میتواند از نجارب و روشنائی این مرکز علم و تمدن بهموطنان خود بدهد و باید باز تکرار کنیم که بهترین و واجب‌ترین کمال مقاصد ملی تعلیم عمومی است یعنی با سواد شدن اکثر مردم مملکت که حالا رو به طرفه در صدی یک هم با سواد ندارند. برای سوسی در امور مستحسنه سابق الذکر هر آدم وطن دوست و با معرفتی که حس تکلیف وجدانی داشته باشد میتواند بتنهائی کار کند و بدون احتیاج بدسته بندی و فرقه سازی و مراسمنامه و مواد نظامنامه در اصلاح حال قوم خود کار بکند و رنه مقاصد مستحسنه و بی ریا را هم وقتیکه موضوع یک حزب سیاسی بکنید موجب ضدیت جمعی با آن اصول مقبوله و مسلمنه میشود. این است که ماسی در بنای اساس اصلاحات ملی را که کمتر با گله لاشخوار مأموریت طلبان که بلاشئه ملت افتاده اند کار دارد بامورات جاریه سیاسی و پنجه زدن در پنجه این و آن و سوسی در عزل و نصب وزرا و حکام و اشتغال با سیاست خارجی مملکت ترجیح میدهم و مهترش میدانم و معتقد این هستیم که پایه و مایه مملکت و مقام ملت در انظار ملل بزرگ و وقع گذاشتن آنان با استقلال و آزادی و حقوق وی بنسبت ترقی تدریجی او در فقره وسعت دایره انتشار سواد عمومی روز بروز بهتر و بلندتر میشود. شاعر نامدار ایران در بیشتر از هفتصد سال پیش این نکته را بیان کرده و گفته: دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روزت از روز!

## مناظره شب و روز (۱)

در تحت این عنوان (چنانکه در شماره ۶ از سال گذشته شرح داده شده) ما قیاسی در میان عقاید علمی نورانی اروپای امروزی و عقاید ظالمانی مشرقی امروزی و یا قدیمی که امروز نیز در ایران باقی است میکنیم. بواسطه مکاتیب وارده ما مطلع شدیم که اغلب مردم و حتی فضلاء قوم مقصود حقیقی ما را درست نیافته‌اند و بعضی گمان کرده‌اند که ما میخواهیم بگوئیم اصلاً مشرق زمین را نقص ذاتی و متربر را مزیتی جلی است که حتی از قدیم الایام علمای ما در خطا و غفلت بوده‌اند. محتاج بتوضیح نیست که این خیال خیلی از منظور ما دور است بلکه ما خوب میدانیم که در قرون وسطی علم بهر درجه که بود در مشرق بالتبیه درجه عالی داشت و کسانی مانند بیرونی و ابن خلدون از آنجا ظهور کرده بودند. لکن این شرافت و افتخار باز نمیتواند مانع تنگ امروزی بشود که درجه علم و معرفت در میان ما بهمان حال قرون وسطی مانده (و چندین مرتبه هم عقب تر رفته) و در مغرب زمین صد هزار درجه بالا رفته و دنیا گیر شده در صورتیکه ما هنوز بیروهمان خرافات یا اطلاعات ناقص قرون وسطی هستیم.

(۱) پس از آنکه در چندین شماره آخری بواسطه تراکم مطالب و مقالات دیگر این عنوان را کنار گذاشتیم اینک باز بر این موضوع دلکش بر میگرددیم.

برای اینکه دور زمین را طی کند قریب یک ثمن ثانیه لازم دارد و البته اسباب تعجب میشود وقتیکه آدم بشنود که نور آفتاب از آنجا زمین در ۸ دقیقه و نیم یعنی در ۱۰ ثانیه میرسد و نور نپتون که یکی از سیارات عالم ما و همدم ما است بما در ۴ ساعت و کسری یعنی بیشتر از ۴،۰۰،۱۴ ثانیه میرسد.

بس بقیاس تصور کنید که ستاره‌های ثابت چقدر از ما دورند. برای قیاس بعد آنها این بس که نور نزدیکترین آنها بما (یعنی بعالم شمسی ما) [ستاره از صورت قطورس] در قریب چهار سال و نیم بما میرسد باقی ثوابت باز دورترند. نور جدی که ستاره قطب باشد از دب اصغر یا بنات العرش صغری قریب پنجاه سال لازم دارد تا بما برسد و بعضی ستاره‌های دیگر هستند که در صدها و هزارها سال نور آنها زمین میرسد و بهمین جهت برای سنجیدن و پیودن بُعد ثوابت منجمین یک مقیاسی باسم «سال نوری» اصطلاح کرده‌اند و میگویند بعد فلان ستاره ۲۵ سال نوری است و بعد دیگری ۲۰۰ سال نوری و هکذا.

تمام کواکب ثابت که با چشم در آسمان خیلی صاف و در خشان دیده میشوند بیشتر از دو هزار تا دو هزار و پانصد تا نیست. وقتیکه نصف آنطرف آسمان را هم حساب کنیم منتهای عدده کواکب مرئی در تمام کره آسمان چهار الی پنج هزار ستاره میشود از قدر اول تا ششم ولی بعد از آنکه دورین نجومی اختراع شد عدده کواکب ثوابت که با دورین دیده میشود خیلی بیشتر شد و هر چه روز بروز بر قوت دورینها افزوده بر عدده نجوم ثوابت مرئی هم افزود تا آنکه امروز از صد الی صد و پنجاه میلیون ستاره از قدر اول تا قدر ۱۸ کشف و اغلب آنها را ضبط کرده‌اند و گمان میرود که هر قدر هم قوت دورینها مضاعف بشود عدده ثوابت خیلی از عدده معلوم امروزه بالاتر نرود (۱) و دورترین آنها بقدری از ما دور است که برای رسیدن نور آن بما ۷ الی ۱۲ هزار سال لازم است (۲).

حالا بینیم بعد از آن چیست یعنی از اقصی حدود ستاره‌ها که بگذریم بکجا میرویم و آیا فضا دیگر مسکون نیست و عوالم شمسی نهایت میدیرد؟ بیشترها که هر چه بر قوت دورین میافزودند هی پشت پرده تاریکی و در ماوراء دورترین و ضعیفترین ستاره‌ها که در اقصای دایره رؤیت دورین ما بودند باز عدده کثیری ستاره‌ها مرئی و مکشوف میشد گمان میکردند که این ترتیب بطور لایتهای تسلسل دارد و فضای لایتهای پر از عوالم شمسی لایتهای است طبقه طبقه پشت همدیگر که ما روز بروز بحسب افزایش قوت دورین بیشتر خواهیم دید و آنچه باز دورتر است ما فقط از درک و رؤیت آن عاجزیم لکن بتدریج معلوم شد که این گمان صحیح نبوده و هر چه دورینها قوی تر میشوند و طبقات بعیده فضا را تسخیر میکنند عدده کواکب مکشوفه بتناسب کمتر و باز کمتر میشود تا بجائی میرسد که

(۱) این قول معروف است ولی در بعضی مآخذ ارقام بزرگتر هم ذکر شده. دکتر کریستینگر (Kritzingen) آلمانی اخیراً در مقاله‌ای در روزنامه «دی وچه» Die Woche - عدده ثوابت را نهصد میلیون و روزنامه «ماتن» فرانسوی مورخه ۴ سپتامبر ۱۹۱۹ میلادی در یک مقاله‌ای راجع بحسب قضیه عدده ثوابت را ۱۰۰۰ میلیون قلمداد کرده ولی ظاهراً این عدد اخیر دارای مبالغه است.

(۲) هفت بقول فلاماریون و ۱۰ تا ۱۲ بقول نویسنده مقاله سابق الذکر روزنامه «ماتن».

مریخ هفت یک زمین است و باقی متفاوت. همه این هشت وجود محترم ملازمان بلا واسطه سلطانتند زیرا که بدور خود آفتاب در یک دایره بیضی در فضا میگردند. نزدیکترین آنها با آفتاب (عطارد) ۵۷ میلیون کیلومتر (یا قریب ۱۳ کرور فرسخ) و دورترین آنها از او (نپتون) ۴،۹۹۶ میلیون کیلومتر تا آفتاب مسافت دارند. شاید همین قمره که زمین ما نیز از جزو بزرگان این دربار تشریف دارند سبب آن شده که از روزی که مخلوقات جنبنده روی آن پیدا شد سر بزرگی و ریاست با هم جنگ میکنند. آن شش صد و اندی غلام بچگان که باز ملازم دربار خود شاه‌اند یعنی بدور خود آفتاب میگردند کرات صغیره‌ای هستند که دورتر از مریخ و نزدیکتر از مشتری با آفتاب بوده و در دوازی در فاصله میان این دو سیاره بوده و بدور آفتاب میگردند و بزبانهای فرنگی آنها را شبه سیاره نامیده‌اند. اتباع و شاطرائی هم که در درخانه بعضی از وزرا هستند و از ملازمان آنانند (نه پادشاه) یعنی بدور سیارات میگردند عبارت از اقار است که زمین ما نیز یکی دارد و مریخ دوتا و مشتری ۷ و زحل ۱۰ و اورانوس ۴ و نپتون نیز یکی از آنها را دارد که ماه آسمان آنها بوده و بدور آنها میگردند و فقط زهره و عطارد از ماه محروم هستند و شاید چون خودشان خیلی مقرب حضور و ملتزم دائمی هستند محلی برای نگاهداشتن ملازم برای خودشان نیست.

این عالم شمسی یا منظومه یا خانواده یا این ده ششصد خانواری با کدخدای پر هیمت خودشان در گوشه یک صحرای عظیم و بی یابانی افتاده و برای خود در تک و دو است و فقط باید سیاح این صحرا خیلی نزدیک برود تا بیند در این گوشه یک لانه‌ایست که در آن مشتی موران در دور پادشاه خود در جوشند. وقتیکه از این لانه یا قریه بگذریم و دور شویم در نزدیکی این قریه آبادی دیگری شبیه بان نیست حتی اگر ده برابر مسافت وسعت خود این قریه هم دورتر شویم صد برابر دورتر برویم دیگر هنوز بقریه دیگر نرسیم هزار برابر و دو هزار برابر هم برویم و دور شویم باز بجائی نرسیم بلکه باز بیشتر باید دور شویم آتوق تازه بیک عالم شمسی دیگر یعنی یک آفتاب درخشان و شاید با اتباع آن می‌رسیم که باز در یک گوشه صحرا برای خود سکنی کرده‌اند و چون باز همین قدرها دورتر بشویم باز بیکی دیگر از این آفتابها می‌رسیم و هکذا. این آفتابها همان ستاره‌هایی هستند که ما ثوابت مینامیم و شها در آسمان خود آنها را بواسطه بعد آنها کوچک مانند دانه‌های عدس یا شراره‌ها می‌بینیم و در واقع آفتاب ما هم یکی از همین ستاره‌های ثابت است که چون در نزدیکی ما است و ما و زمین ما تعلق بدستگاه او داریم ما آنرا بزرگ و منور می‌بینیم درست مثل چراغ بزرگ الکتریکی که در اطاق خودمان در طهران باند و یکی دیگر بهمان بزرگی و بهمان نور در شاهزاده عبد العظیم باشد و آنرا از اطاق خودمان بینیم. دوری این ثوابت بقدری حیرت انگیز و سرگیج کن است که دیگر برای پیمودن ابعاد آنها متر و کیلومتر و فرسخ مضحکه میشود و قاصر می‌آید و مثل آن خواهد بود که شما بخواید وسعت آسیا و اروپا را با میلیمتر و قیراط بسنجید. لهذا برای پیودن این مسافتات خارق العاده قدم دیو لازم است و مقیاس دیگری اساس گرفته‌اند و آن میر شعاع نور است که سریعترین و تندترین موجودات است. نور در هر ثانیه ۳۰۰،۰۰۰ کیلومتر یعنی قریب پنجاه هزار فرسخ راه می‌پیماید، در هر دقیقه سه میلیون فرسخ و در هر ساعت ۱۸۰ میلیون فرسخ یعنی

در اعماق بی‌نهایتی فضای لایتناهی یک مجمع الجزایر بزرگ دیگری (شاید مرکب از میلیونها عوالم شمسی) تشکیل می‌دهد که بعد تصور ناپذیر آنها مارا مانع از رؤیت چیزی غیر از ماه روشن از آنها می‌شود.

چنانکه گفتیم هر کدام از سُحُبِ مَضِیَّه شکل مخصوصی دارد و از آنجمله سحاب مَضِیَّی که عالم شمسی ما و همه ستارگانی که ما با چشم یا با دوربین می‌بینیم جزو آنست شکل عدسی دارد و عالم شمسی ما تقریباً در نزدیکی مرکز این گلوله عدسی شکل واقع است و باین جهت است که در دو طرف آن یعنی در دو سطح نیم کره‌ی عدس که بخش کمتر و بعدش از مرکز نیز کمتر است ستاره‌ها را مجزاً و جدا از همدیگر می‌توانیم بینیم و در منطقه آن که بعد نقاط از مرکز است ستاره‌ها در مد نظر آنقدر بالای هم مترام می‌شوند که یک دایره‌ای از نور مشوش تشکیل می‌دهد که همان کاهکشان است. پس کاهکشان دورترین منطقه این عالم بزرگ ثوابت است که دور تا دور این عالم را می‌گیرد و بواسطه دورین ستاره‌هایی را که کاهکشان از آن مرکب است مجزاً می‌بینیم. چنانکه هرثیل منجم آلمانی معروف در اواخر قرن دوازدهم ۱۸ میلیون ستاره در کاهکشان شمرده است و لابد دورترین ستاره کاهکشان که باصطلاح در سطح فوقانی آن واقع است دورترین ستاره این عالم صد میلیون آفتابی است و در سرحد آخری این مجمع الجزایر است. این ستاره‌ها از ما بقدری دورند که برای رسیدن نور آنها با چنانکه گفتیم قریب هفت الی هشت هزار سال لازم است و شعاع نوری برای اینکه قطر دایره کاهکشان را که قطر عالم کوکب ما است پیماید ۱۵۰۰۰ سال لازم دارد.

لکن عجیب‌تر از این هم هست و آن حالت سُحُبِ مَضِیَّه یعنی عوالم شمسی دیگر است که در اعماق دیگر اقیانوس فضا دور از مجمع الجزایر ما مجمع الجزایرهای دیگر تشکیل می‌دهند. و قریباً ما سوار شعاع نوری شده و از زمین راه بیفتیم پس از ۴ ساعت به نبتون آخرین خانه ده خودمان می‌رسیم و پس از قریب چهار سال با اولین خانه ده مجاور می‌رسیم و پس از هشت هزار سال از آخرین قریه و آبادانی مملکت خود خارج شده و بصرای بی‌انتهای بی‌حدود داخل می‌شویم آنوقت ما باید برای اینکه نزدیکترین مملکت مسکونی (که عبارت از نزدیکترین سحاب مَضِیَّی عالم ما باشد) برسیم باید چندین برابر قطر کاهکشان خودمان باز راه پیمائیم یعنی از یک میلیون و نیم تا هفت میلیون سال با تور سیر کنیم (۱).

\* \*

این بود مختصری از عقاید علمای حقه اروپا در باب عظمت عالم و دوری مسافت اجرام آسمانی و باید بگوئیم که این عقاید که خلاصه و نتیجه سهل و ساده آنها درج شد در میان عامه مردم اروپا منتشر است و علاوه بر آنکه در مدارس می‌خوانند عموماً در مجالس خطابه‌های علمی نیز که منجمین ترتیب می‌دهند می‌شنوند و برای تماشای آسمان با دوربینهای بزرگ مردم فرنگ تا چند شاهی می‌توانند بروند و ببینند و حظ ببرند و فقط براهین

(۱) فلاماریون منجم فرانسوی معروف گوید برای رسیدن نزدیکترین سُحُبِ مَضِیَّه پنج میلیون «سال نوری» مسافت باید بی‌مورد. کرسیسینگر سابق الذکر گوید که سُحُبِ مَضِیَّه مرکب از ستاره‌ها بر دو قسم است یکی توده کروی ستارگان که عدد آنها بالغ بهشتاد است و از سی هزار تا چندین صدهزار «سال نوری» با ما مسافت دارند و دیگری سُحُبِ منشوری شکل است که صدها از آن قبیل احصاء شده و دوری آنها از یک میلیون و نیم تا ۹ میلیون سال نوری است.

دیگر با مضاعف شدن قوت دوربین هم دیگر تک و توک ستاره تازه دیده می‌شود و معلوم می‌شود ما باقصای دایره مسکون فضا و آخر آبادانی می‌رسیم و اقصا دایره رؤیت ما آخرین سرحد عالم بزرگ ثوابت است یعنی دیگر ما باتهای مجمع الجزایر بزرگ که هزاران هزار جزیره یا جزیره‌های مربوط بهم در جزو آنست رسیده و در سرحد آخری آن هستیم و بعد از آن داخل اقیانوس لایتناهی و بی‌کران و وادی خاموشان می‌شویم.

آیا بعد از آن در ابعاد قاصیه و عمیق فضا باز مجمع الجزایری باز آبادانی دیگری هست؟ جواب این سؤال اوایل واضح نبود ولی بعدها که منجمین بتحقیق و کاوش سُحُبِ مَضِیَّه مشغول شدند دیدند این سُحُبِ مَضِیَّه (یعنی ابرهای نوری و لکه‌های روشن که در آسمان دیده می‌شود و شبیه بککشان هستند ولی غیر از آنهاست) بر دو قسمت یک قسم از آن آفتابی هستند که قوت دوربین آنها را تشریح و تفکیک کرده و واضح کرده که هر کدام آنها عده خیلی زیادی از ستاره‌های ثابت هستند که بواسطه بعد زیاد آنها از یکطرف و تراکم و پشت هم افتادن آنها (فقط در مد نظر) از طرف دیگر نورشان داخل هم شده و ضیاء مشوشی از آنها بما می‌رسد که بشکل سحاب مَضِیَّی می‌بینیم که بفرنگی «نپولوز» (۱) یعنی میغ یا مه روشن و بفری اغلب قنوان و در کتب فارسی «کواکب سحابی» نامیده می‌شوند چنانکه میرزا مهدی در عروسی رضا قلی میرزا گوید «کواکب سحابی لنگ ابری بر کمر بسته با سبوی شفق از خم مینای آسمان تشنگان مجلس را ... الح (۲)». ولی یک قسم دیگر از این سُحُبِ مَضِیَّه هستند که هیچ وسیله و قوت هیچ دوربینی ابدأ اثری از تجزیه آنها بستاره‌ها نیست و بالأخره بواسطه زحمات زیاد ومدتها غور و بحث و ضبط و ثبت و تتبع و تدوین سُحُبِ مَضِیَّه صدها از این سُحُبِ مَضِیَّه را ثبت و تدقیق نموده و اشکال ظاهری مختلف آنها را که عدسی و منشوری و حلزونی هستند قید نموده و بواسطه ترقیبات فوق العاده علم که ما از شرح آنها می‌گذریم نتیجه ذیل رسیده‌اند:

عالم شمسی ما با بیشتر از صد میلیون عالم شمسی دیگر که هر کدام یک یا دو یا سه آفتاب مثل آفتاب ما دارند و با آن قسمت از سُحُبِ مَضِیَّه که مرکب از ستاره‌های مرئی با دوربین هستند همه روی هم رفته یک عالم اکبر و یک کره بزرگی تشکیل می‌دهند که اگر چه بعد اجزای این مجمع الجزایر همدیگر بحسب قیاس انسان فوق العاده بزرگ است لکن باز در واقع جزو یک رشته و یک منظومه بوده و همدیگر نزدیکند و علاقه بهم دارند و فی المثل متعلق بیک مملکت بزرگند که در آن هزاران امیر و ملوک الطوائف موجود است. این مملکت ستاره‌ها یا آفتابها، این مجمع الجزایر، این کره عظیم که یک قسمت بزرگ از فضا را گرفته و عالم شمسی ما در جزو آن مثل ارزن است در خرمن، این لانه زنبور بزرگ، این منظومه عظیم روپهمرفته یک سحاب مَضِیَّی است و تمام آن سُحُبِ مَضِیَّه که با قوت باصره و دوربینهای ما امکان تجزیه آنها بستاره‌ها نیست نیز سُحُبِ مَضِیَّی هستند مثل همین سحاب مَضِیَّی بزرگ ما (اینکه بلفظ «ما» می‌گوئیم برای این است که عالم شمسی ما نیز جزو این سحاب مَضِیَّی یا منظومه عوالم شمسی است) و هر کدام از آن سُحُبِ مَضِیَّه مثل سحاب مَضِیَّی «صورت جبار» و «سحاب منشوری» (در صورت سلاقیین یعنی سگ تازی) و «سحاب لورد روس» و غیره نیز خیلی دور از سرحد مجمع الجزایر ما



استدلالی و شرح علمی این مسائل از روی دلایل طبیعی و حتی و هندسی در حوزه علمای و منجمین طرح میشود.

حالا آیا مناسب نیست که نظری هم بعقیده عامه مشرق زمینها و اطلاعات جاریه در میان طبقات مردم خودمان بیندازیم و بینیم عقاید آنها چیست و بنای آن تصورات بر چیست؟ بعضی از حکمای مسلمین مانند فرازی و خوارزمی و بیرونی و حبش حاسب و بتانی و غیر هم (که مسلمانان عصر خودشان - و حالا نیز - آنها را چندان هم مسلمان صحیح حساب نمیکردند) در علم نجوم یونان و هندسه سررشته‌ای بدست آورده و بعضی از آنان از علمای بزرگ عصر خود بودند ولی اغلب آنها را فقهای عصر خود که باصطلاح مردم «علماء» نام داشتند تکفیر مینمودند و نتایج علوم آنها در میان عامه مسلمین متداول و مقبول نبود مگر برای منجمین آینده دیگر. منشأ عقاید عامه مردم ایران حتی امروز در خصوص آسمانها و افلاک و اجرام سماوی و بُعد و عظمت آنها بعضی افسانه‌های عجیبی است که جعل کنندگان آنها آن افسانه‌ها را در دهن بزرگان دین گذاشته و بمنشأ آسمانی نسبت داده‌اند که جنگ برضد آن خرافات را مشکل سازند. اینک یک نمونه از این قبیل در همین مقوله که موضوع مقاله ما بود:

تفصیل ذیل راجع بافتاب و ماه و آسمانها منقول است از بزرگترین و معتبرترین کتب متقدمین یعنی تاریخ طبری:

«آفتاب غروب میکند در آسمان و آنگاه از آسمانی بآسمانی دیگر بالا میرود تا بآسمان هفتم که بالاترین همه است میرسد وزیر عرش واقع میشود آنجا میافتد بسجده و ملائکه موکلین او هم با او بسجده میافتند بعد میگوید بار خدایا از کجا امر میکنی مرا که طلوع کنم از غروبگاه خودم یا از طلوعگاه خود؟..... پس جبرئیل میآید پیش او و یک جبه (یا عبائی) از نور عرش باندازه ساعتی روز بحسب بلندی و کوتاهی آن در تابستان و زمستان و یا میانه آن دو در پاییز و بهار با خود میآورد. پس آفتاب این جبه را میبوسد چنانکه یک شخصی از احاد ناس لباس خود را میبوسد و بعد او را در فضای آسمان براه میاندازند تا از محل طلوع خود طلوع نماید و چنانست که سه شب حبس شده باشد..... ماه هم همینطور است در طلوع و خط سیر خود در افق آسمان و غروب خودش و بالا رفتنش بآسمان هفتم و حبس شدنش زیر عرش و سجده کردنش و اذن خواستنش و لکن جبرئیل جبه ماه را از نور کرسی میآورد»

[ترجمه تحت اللفظی عین عبارت طبری، جلد اول، صفحه ۶۲]

ایضاً «..... عکرمه روایت میکند که روزی در آن اثنا که با ابن عباس نشسته بودیم مردی آمد و گفت ای ابن عباس چیز عجیبی از کعب الحبر<sup>(۱)</sup> در باب آفتاب و ماه شنیدم: عکرمه گوید که ابن عباس تکیه داده بود پس قد راست کرد و نشست و گفت چیست آنچه شنیدی گفت کعب میگوید که روز قیامت آفتاب و ماه را میآورند چنانکه دو گاو دست و پا بریده‌ای را پس در جهنم میاندازند. عکرمه گوید یک لب ابن عباس از غضب بالا پرید و لب دیگرش باین افتاد و سه بار گفت دروغ گفت کعب، دروغ گفت کعب، دروغ گفت کعب این یک یهودی است که میخواهد آترا در اسلام داخل کند. خدا بزرگتر و کریمتر از آنست که برای اطاعت خود عذاب کند..... خدا مرگ دهد این مالرا (حبر را) و ملائق او را زشت گرداند چه چیز او را چنین

(۱) یعنی کعب ملای یهودی که اغلب با اسم کعب الحبر در سایر کتب ذکر میشود.

جری کرده بخدا و افتزای او را بزرگ کرده در حق این دوتا بنده مطیع خدا (یعنی آفتاب و ماه). بعد ابن عباس چندین بار گفت انا لله و انا الیه راجعون و یک چوب پاره‌ای از زمین برداشت و زمین را با آن خراشیدن گرفت و همینطور مدتی الی ماشاء الله مداومت داشت بعد سرش را بلند کرده و چوب پاره را انداخت و..... آنگاه حدیث ذیل را نقل کرد که خدای تبارک و تعالی وقتیکه خلقت را محکم و متقن کرد و از خلقت او چیزی غیر از آدم نماند آنگاه دو آفتاب خلق کرد از نور عرش و آن یکی را که در نظر داشت بحال آفتاب بگذارد او را بزرگی دنیا از مشرق تا مغرب آفرید و آنرا که در نظر داشت که کم نور کرده و ماه گرداند او را کوچکتر آفرید و کوچکی آنها دیده میشود بواسطه شدت بلندی آسمان و دوری آن از زمین پس اگر خدا هر دو آفتاب را چنانکه در ابتدا آفریده بود میگذاشت شب از روز و روز و روز از شب تشخیص داده نمیشد و مزدور نمیدانست تا کی کار کند و کی اجرت بگیرد و روزه گیرنده نمیدانست تا کی روزه بگیرد و زن نمیدانست چگونه عدّه نگاه دارد و مسلمین نمیدانستند وقت حج کی است..... و خدا بندگان خود رحیم تر از آن بود [که آنها را اینطور بی تکلیف بگذارد] پس جبرئیل را فرستاد تا بال خود را از روی ماه سه بار بگردانید و او هنوز آفتاب بود پس ضیای آن پرید و نور آن ماند و آن سیاهی را که در ماه میبینید مانند خطوط در آن اثر محو است. پس برای آفتاب یک گردونه‌ای از پرتو نور عرش آفرید که سیصد و شصت دسته داشت و بافتاب و گردونه آن سیصد و شصت ملک موکل کرد از اهل آسمان پائینی که هر ملکی بیک دسته از آن دسته‌ها می‌چسبید و برای ماه هم (عیناً بهمین ترتیب). آنگاه خدا برای آنها مشرقهای و مغربهای در دو کنار زمین و دو پهلوئی آسمان آفرید بعده صد و هشتاد چشمه در مغرب از گل سیاه و صد و هشتاد چشمه همینطور در مشرق که فوران میکنند جوشان مثل جوشیدن دیگ و قتیکه سخت در غلیان است پس هر روز و هر شب آنرا (یعنی آفتاب را) مطلع تازه و مغرب تازه‌ایست..... و خدا خلق کرده در زیر آسمان دریائی باندازه سه فرسخ و آن یک موجی است جمع شده که در هوا ایستاده بامر خدا یک قطره از آن میریزد و دریاها همه ساکتند ولی این دریا بسرعت تیرجاری است و بعد در هوا صاف روان است مثل یک نخ که میان مشرق و مغرب کشیده شده باشد و آفتاب و ماه و خنس در قعر امواج این دریا سیر میکنند.

و اگر آفتاب از این دریا ظاهر شود هر چه در روی زمین است میسوزاند حتی سنگهای خارارا و اگر ماه بیرون بیاید از دریا تمام اهل زمین باو مقتون شده و او را پرستش میکنند مگر آنان از اولیای خدا که خدا بخواد آنها را حفظ کند..... الخ»

[تاریخ طبری، جلد اول، صفحه ۶۲-۶۶]

این عین ترجمه روایت است و بر آن یک کلمه اضافه نشده و بعضی جاها (در جای نقطه‌ها) برای اینکه بطول نینجامد تفصیلات کوچک حذف شده و بقیه روایت که راجع است بیان کسوف نظیر هانچیه گذشت و بعد منتهی میشود بعلم جغرافی (!) چون مفصل بود از درج آن صرف نظر شد.

نمود. مامات و متحیر و انگشت بدهن سرگردان مانده بودیم که بچه بامبولی یخه‌مانرا از چنگ این ایلغاربان خلاص کنیم و بچه حقه و لیتی از گیرشان بجهیم که صف شکافته شد و عُتُق منکسر و منحوس دو نفر از مأمورین تذکره که انگاری خود اِزِکِر و مُنکِر بودند با چند نفر فرّاش سرداری سرخ و شیر و خورشید بکلاه با صورتهائی اخمو و عبوس و سیلهای چخماقی از بناگوش در رفته‌ای که مانند بیزق جوع و گرسنگی نسیم دریا بحرکشان آورده بود در مقابل ما مانند ائینه دق حاضر گردیدند و همینکه چشمشان بتذکره ما افتاد مثل اینکه خبر تیر خوردن شاه یا فرمان مُطاع عزرائیل را بدستشان داده باشند یککای خورده ولب و لوچه‌ای جنبانده سروگوشی تکان دادند و بعد نگاهشان را بهما دوخته و چندین بار قد و قامت مارا از بالا بیائین و از پائین بیالا مثل اینکه بقول بجهای طهران برایم قاتی دوخته باشند برانداز کرده و بالاخره یکیشان گفت: «چطور! آیا شما ایرانی هستید؟» گفتم «مانند الله عجب سئوالی میفرماید، پس میخواهید کجائی باشم، البته که ایرانی هستم هفت جدم ایرانی بوده‌اند، در تمام محله سنگلج مثل گاو پیشانی سفید احدی پیدا نمیشود که پیرغلامتارا نشناسد!» ولی خیر خان ازباب این حرفها سرش میشد و معلوم بود که کار کار یکشاهی و صددینار نیست و بان فرآشهای جنائی حکم کرد که محالّه «خان صاحب» را نگاه دارند «تا تحقیقات لازمه بعمل آید» و یکی از آن فرآشها که نیم زرع چوب چبوق مانند دسته شمیری از لای شال ریش ریش بیرون آمده بود دست انداخت و مچ مارا گرفت و گفت «جلو بیفت» و ما هم دیگر حساب کار خودرا کرده و ماسه‌ها را سخت کیسه انداختیم. اول خواستیم هارت و هورت و باد و بروتی بخرج دهیم ولی دیدیم هوا پست است و صلاح در معقول بودن. خداوند هیچ کافری را گیر قوم فرّاش نپندازد! دیگر پیرت میداند که این پدر آمرزیدها در یک آب خوردن چه بر سر ما آوردند. تنها چیزی که توانستیم از دستشان سالم بیرون بیاوریم یکی کلاه فرنگیان بود و دیگری ایامان که معلوم شد بهیچ کدام احتیاجی نداشتند و الا جب و بقل و سوراخی نماند که در آن یک طرفه العین خالی نکرده باشند و همینکه دیدند دیگر کا هو حقه بتکالیف دیوانی خود عمل نموده‌اند مارا در همان پشت گمرکخانه ساحل اترلی تو یک سولدونی تاریکی انداختند که شب اول قبر پیشش روز روشن بود و یک فوج عنکبوت بر در و دیوارش پرده‌داری داشت و دررا از پشت بستند و رقتند و مارا بخدا سپردند. من در بین راه تا وقتی که با کرجی از کشتی ساحل می‌آمدیم از صحبت مردم و کرجی بانها جسته جسته دستگیرم شده بود که باز در طهران کلاه شاه و مجلس تو هم رفته و بگیر و ببند از نو شروع شده و حکم مخصوص از مرکز صادر شده که در تردد مسافری توجّه مخصوص نمایند و معلوم شد که تمام این کبر و بسته‌ها از آن بابت است مخصوصاً که مأمور فوق العاده‌ای هم که همان روز صبح برای این کار از رشت رسیده بود محض اظهار حسن خدمت و لیاقت و کاردانی دیگر تر و خشک را با هم میسوزاند و مثل سگ هار بجان مردم بی پناه افتاده و در ضمن هم با تو کفش حاکم بیچاره کرده و زمینه حکومت اترلی را برای خود حاضر میکرد و شرح خدمات وی دیگر از صبح آروز یک دقیقه راحت بسیم تلگراف از اترلی بطهران نگذاشته بود.

من در اول امر چنان خُلقم تنگ بود که مدتی اصلاً چشمم جانی را میدید ولی همینکه رفته رفته بتاریکی این هولادونی عادت کردم معلوم شد مهماتهای

این قطعه یک مثالی است درباب حلّ مسائل مهمه علمی خلقت و عالم از هزاران هزار امثال و نظایر آن که کتب عربی و فارسی از آن پر است. شکی نیست که اینگونه افسانه‌ها که بعنوان حدیث نسبت بزرگان دین داده شده صحیح نیست و معمول است و لکن در این هم شکی نیست که عقیده عامه در ایران مأخذ اطلاعات علمی خودرا بر روی این اساسهای معمول گذاشته و این مطالب را حقیقت می‌پندارد لهذا درج آنها پهلو پهلو حقایق علمیه آخر الزمان مانند نزدیک کردن عبوس و زشتیاست بنور چراغ درخشان. مردم عوام و ساده لوح ایران که حلّ غوامض علمی را هم از روی اقاویل پیرزنهای آبی و یا پرمردهای عربی‌دان که در علم با آنان مساوی و در عقل از آنها کمترند اخذ میکنند آتقدرها گناه ندارد و چندان شایسته ملامت نیست بلکه بعضی طلاب نیمه فرنگی مآب یا فرنگی مایان نیمه آخوند که حقایق نورانی علم حائیه دنیارا گذاشته و بتأویل خیالات ابوهریره و تطبیق آنها با علم و معنی در آوردن از آنها عمری صرف میکنند بیشتر سزاوار نکوهش هستند.

## فارسی شکر است

حکایت ذیل مأخوذ از کتابی است که نگارنده از چندی باینطرف از گاهی بگاهی محض تقریح خاطر از مشاغل و تنبّهات جدی‌تری و بدست دادن نمونه‌ای از فارسی معمولی و متداولی امروزه جمع آورده و امید است که بزودی باسم کتاب «یکی بود یکی نبود» بچاپ برسد. این کتاب علاوه بر حکایاتی چند که حکایت ذیل نمونه‌ای از آنهاست دارای مقدمه‌ایست راجع بخرابی و فترتدان نسبی نثر فارسی و لزوم ترقی دادن آن و بعضی نظریات دیگر در این خصوص و هم مجموعه‌ای بترتیب الفبا از کلمات عوامانه و کوچه و بازاری بطور ضمیمه بآخر آن کتاب ملحق شده که دانستن آنها برای هر کس که بخواهد زبان فارسی معمولی را حرف بزند لازم و ضروری است. نگارنده را در نوشتن این حکایات بهیچ وجه دعوی ادبی و صنعتی نبوده و نیست و اگر پسند طبع ارباب ذوق و بصیرت گردد این بنده را دولتی بکلی غیر منتظر و افتخاری غیر مترقب خواهد بود:

هیچ جای دنیا تر و خشک را مثل ایران با هم نمیسوزانند. پس از پنج سال در بدری و خون جگری هنوز چشمم از بالای صفحه کشتی بخاک پاک ایران نیفتاده بود که آواز گیلکی کرجی بانهای اترلی بگویم رسید که «بالام جان، بالام جان» خوانان مثل مورچهائی که دور ملخ مرده‌ای را بگیرند دور کشتی را گرفته و بالای جان مسافری شدند. ریش هر مسافری بچنگ چند پاروژن و کرجی‌بان و حمال افتاد. ولی میان مسافری کار من دیگر از همه زارتر بود چون سایرین عموماً کاسب کارهای لباده دراز و کلاه کوتاه باکو و رشت بودند که بزور حماقت و واحدیموت هم بندکسه‌شان باز نمیشود و جان بمزرائیل میدهند و رنگ پولشان را کسی میبندد ولی من بخت برگشته مادر مرده مجال نشده بود کلاه لنگی فرنگی را که از همان فرنگستان سرم مانده بود عوض کنم و یاروها مارا پسر حاجی و لقمه چربی فرض کرده و «صاحب، صاحب» گویان دورمان کردند و هر تکه از اسبابهایمان مابه التزاع ده رأس حمال و پاتزده نفر کرجی‌بان بی انصاف شد و جین و داد و فریادی بلند و قشقرقه‌ای برپا گردید که آن سرش پیدا

کلاه مدی از شنیدن این سخنان هاج و واج مانده و چون از فرمایشات جناب آقا شیخ تنها کلمه کاظمی دستگیرش شده بود گفت «نه جناب اسم نوکرتان کاظم نیست رمضان است. مقصودم این بود کاش اقلاب میفهمیدیم برای چه ما را اینجا زنده بگور کرده اند».

این دفعه هم باز با همان متانت و قرائت تام و تمام از آن ناحیه نفس این کلمات صادر شد: «حزاکم الله مؤمن! منظور شما مفهوم ذهن این داعی گردید. الصبر مفتاح الفرج. ارجو که عمّا قریب وجه حبس بوضوح پیوندد و البتّه الف البتّه بای نحو کان چه عاجلاً و چه آجلاً بمسامع ما خواهد رسید. علی العجالة در حین انتظار احسن شقوق و انفع امور اشتغال بذکر خالق است که علی کلّ حال نعم الأشتغال است».

رمضان مادر مرده که از فارسی شیرین جناب شیخ یک کلمه سرش نشد مثل آن بود که گمان کرده باشد که آقا شیخ با اجته (جن) و از ما بهتران حرف میزند یا مشغول ذکر اوراد و عزائم است آثار هول و وحشت در وجانش ظاهر شد و زیر لب بسم اللهی گفت و یواشکی بنای عقب کشیدن را گذاشت. ولی جناب شیخ که آرواره مبارکشان معلوم میشد گرم شده است بدون آنکه شخص مخصوصی را طرف خطاب قرار دهند چشمه‌ها را یک گله دیوار دوخته و با همان قرائت معهودی خیالات خود را گرفته و میفرمودند: «لعلّ که علّت توقیف لصلحة یا اصلاً لاعتقاد قصد بعمل آمده و لأجل ذلك رجای واثق هست که لوالابداء عمّا قریب انتها پذیرد و لعلّ هم که احقررا کآن لم یکن پنداشته و بلا رعایة المرتبة و القام باسوء احوال معرض تهلکه و دمار تدریجی قرار دهند و بناء علیها بر ما ست که بای نحوکان مع الواسطة او بلا واسطة الغیر کتباً او شفاهاً علناً او خفایاً از مقامات عالیه استمداد نموده و بلا شک بمصدق من جدّ و جدّ بحصول مسؤل موفق و مقضی المرام مستخلص شده و برائت ما بین الأمانل و الأقران کأشمس فی وسط النهار مبرهن و مشهود خواهد گردید».

رمضان طفلک یکباره دلش را باخته و از آنسر محبس خود را پس پس باین سرکشانده و مثل غشها نگاههای ترسناکی با آقا شیخ انداخته و زیر لبکی هی لعنت بر شیطان میکرد و یک چیزشیه بایه الکرسی هم بقفیده خود خوانده و دور سرش فوت میکرد و معلوم بود که خیالش برداشته و تاریکی هم عمده شده دارد زهره‌اش از هول و هراس آب میشود. خیلی دلم برایش سوخت. جناب شیخ هم که دیگر مثل اینکه سهل بزبانش بسته باشند و یا بقول خود آخوندها سلس القول گرفته باشد دست بردار نبود و دستهای مبارک را که تا مرفق از آستین بیرون افتاده و از حیث پر موئی دور از جناب شما با باجه گوسفند بی شباهت نبود از زانو برگرفته و عیارا عقب زده و با اشارات و حرکاتی غریب و عجیب بدون آنکه نگاه تند و آتشین خود را از آن یک گله دیوار بیگانه بردارد گاهی با توپ و تشر هر چه تمامتر مأمور تذکره را غایبانه طرف خطاب و عتاب قرار داده و مثل اینکه میخواهد برایش سر پاکی بنویسد پشت سر هم القاب و عناوینی از قبیل «عَلَقَهُ مُضْغَةً»، «مَجْبُولُ الْهُوِيَّةِ»، «فَاسِدُ الْعَقِيدَةِ»، «شَارِبُ الْحَمْرِ»، «تَارِكُ الصَّلَاةِ»، «مَلْعُونُ الْوَالِدِينَ»، «وَلَدُ الزَّانَةِ» و غیره و غیره که هر کدامش برای مباح نمودن جان و مال و حرام نمودن زن بختانه هر مسلمانی کافی و از صدش یکی در یادمانده نثار میکرد و زمانی با طمأنینه و وقار و دلجوئی و محسّر بشرح «بن مبالاتی نسبت باهل علم و خدام شریعت مطهره» و «توهین و تحقیری که بمرات

دیگری هم با ما هستند. اول چشمم بیک نفر از آن فرنگی مآبهای کذابی افتاد که دیگر تا قیام قیامت در ایران نمونه و مجسمه لوسی و لغوی و بیسوادی خواهند ماند و یقیناً صد سال دیگر هم رفتار و کردارشان تماشاخانههای ایران را (گوش شیطان کر) از خنده روده بر خواهد کرد. آقای فرنگی مآب ما با یقه‌ای بیلندی لوله سموری که دود خط آهنهای نفتی قفقاز تقریباً بهمان رنگ لوله سمورش هم در آورده بود در بالای طاقچه‌ای نشسته و در تحت فشار این یقه که مثل کندی بود که بگردنش زده باشند در این تاریک و روشنی غرق خواندن کتاب «رومائی» بود. خواستم جلو رفته یک «بن جور موسیونی» قالب زده و بیارو برسانم که ما هم اهل بخیه‌ایم ولی صدای سوتی که از گوشه‌ای از گوشه‌های محبس بگوشم رسید نگاهم را با نظرف گرداند و در آن سه گوشه چیزی جلب نظر مرا کرد که در وهله اول گمان کردم گربه براق سفیدی است که بروی کیسه خاکه زغالی چنبره زده و خوابیده باشد ولی خیر معلوم شد شیخی است که بعادت مدرسه دو زانورا در بغل گرفته و چمباتمه زده و عیارا گوش تا گوش دور خود گرفته و گربه براق سفید هم عمامه شیفته و شوفته اوست که تحت الحککش باز شده و درست شکل دم گربه‌ای را پیدا کرده بود و آن صدای سیت و سوت هم صوت صلوات ایشان بود.

پس معلوم شد مه‌مان سه نفر است. این عدد را بفال نیکو گرفتم و میخواستم سر صحبت را با رفقا باز کنم شاید از درد یکدیگر خبر دار شده چاره‌ای پیدا کنیم که دفعه در محبس چهارطاق باز شد و با سروصدای زیادی جوانکی کلاه مدی بدبختی را پرت کردند توی محبس و باز در بسته شد. معلوم شد مأمور مخصوص که از رشت آمده بود برای ترساندن چشم اهل اتزلی این طفلک معصوم را هم مجرم آنکه چند سال پیش در اوایل شلوغی مشروطه و استبداد پیش یک نفر قفقازی نوکر شده بوده در حبس انداخته است. یاروی تازه وارد پس از آنکه دید از آه و ناله و غوره چکاندن دردی شفا نمیاید چشمه‌ها را با دامن قبای چرکین پاک کرده و در ضمن هم چون فهمیده بود قراولی کسی پشت در نیست یک طوماری از آن فحشهای آب نکشیده که مانند خرززه گرگاب و تباکوی حکان مخصوص حاک ایران خودمان است نذر جد و آباد (آباء) این و آن کرد و دو سه لگدی هم با پای برهنه بدر و دیوار انداخت و وقتیکه دید در محبس هر قدر هم پوسیده باشد باز از دل مأمور دولتی سخت تر است تف تسلیمی بزمن و نگاهی بصحن محبس انداخت و معلومش شد که تنها نیست. من که فرنگی بودم و کاری بامن ساخته نبود از فرنگی مآب هم چشمش آبی نخورد و این بود که با برجین با برجین بطرف آقا شیخ رفته و پس از آنکه مدتی زول زول نگاه خود را باو دوخت با صدای لرزان گفت: «جناب شیخ ترا بحضرت عباس آخر گناه من چیست؟ آدم والله خودش را بکشد از دست ظلم مردم آسوده شود!».

شنیدن این کلمات مندیل جناب شیخ مانند لکه ابری آهسته بحرکت آمده و از لای آن یک جفت چشمی نمودار گردید که نگاه ضعیفی بکلاه مدی انداخته و از منفذ صوتی که باستی در زیر آن چشمها باشد و درست دیده نمیشد با قرائت و طمأنینه تمام کلمات ذیل آهسته و شمرده مسموع سمع حضار گردید: «مؤمن! عنان نفس عاصی قاصر را بدست قهر و غضب مده که الکاظمین فیظ و العاقین عن الناس».

رمضان بیچاره از کجا ادراک این خیالات عالی برایش ممکن بود و کلمات فرنگی بجای خود دیگر از کجا مثلاً میتوانست بفهمد که «حفر کردن کلمه» ترجمه تحت اللفظی اصطلاحی است فرانسوی و بمعنی فکر و خیال کردن است و بجای آن در فارسی میگویند «هرچه خود مرا میکشم...» یا «هرچه سرم را بدیوار میزنم...»، ویا آنکه «رعیت بظلم» ترجمه اصطلاح دیگر فرانسوی است و مقصود از آن طرف ظلم واقع شدن است. رمضان از شنیدن کلمه رعیت و ظلم پیش عقل ناقص خود خیال کرد که فرنگی مآب او را رعیت و مورد ظلم و احقاف ارباب ملک تصور نموده و گفت: «نه آقا، کوچک شما رعیت نیست. همین بیست قدمی گمرگ خانه شاگرد قهوه چی هستم!».

جناب موسیو شانه‌ای بالا انداخته و با هشت انگشت بروی سینه قائم ضربش را گرفته و سوت زنان بنای قدم زدن را گذاشته و بدون آنکه اعتنائی بر رمضان بکند دنباله خیالات خود را گرفته و میگفت: «رولوسیون بدون اولوسیون یک چیزی است که خیالش هم نمیتواند در کله داخل شود! ما جوانها باید برای خود یک تکلیفی بکنیم در آنچه نگاه میکند راهنمایی بملت. برای آنچه مرا نگاه میکند در روی این سوزنه یک آرتیکل درازی نوشته‌ام و با روشنی کورکننده‌ای ثابت نموده‌ام که هیچکس جرئت نمیکند روی دیگران حساب کند و هر گس باندازه... باندازه بوسیلیته‌اش باید خدمت بکند وطن را. که هر کس بکند تکلیفش را! این است راه ترقی! و الا دکادانس ما را تهدید میکند. ولی بدبختانه حرفهای ما ب مردم اطمینان الهام نمیکند. لامارتین در این خصوص خوب میگوید...» و آقای فیلسوف بنا کرد بخواندن یک مبلنی شعر فرانسه که از قضا من هم سابق یکبار شنیده بودم و میدانستم مال شاعر فرانسوی ویکتور هوگو است و دخلی به لامارتین ندارد.

رمضان از شنیدن این حرفهای بی سروته و غریب و عجیب دیگر بکلی خود را باخته و دوان دوان خود را پشت در محبس رسانده و بنای ناله و فریاد و گریه را گذاشت و بزودی جمعی در پشت در آمده و صدای تتراشیده و نخراشیده‌ای که صدای شیخ حسن شعر پیش آن لحن نکبسا بود از همان پشت در بلند شد و گفت: «مادر فلان! چه درد است جیغ و ویغ راه انداخته‌ای. مگر... ات را میکشند! این چه الم شنگه ایست! اگر دست از این جهود بازی و کولی‌گری برنداری و امیدارم بیایند بوزنه بندت بزنند...». رمضان با صدائی زار و تزار بنای التماس و تقصیر را گذاشته و میگفت: «آخر ای مسلمانان گناه من چیست؟ اگر دزدم بدهید دستم را ببرند، اگر مقصرم چویم بزنند، ناختم را بگیرند، گوشم را بدروازه بگویند، چشمم را در آورند، نعلم بکنند، چوب لای انگشتهایم بگذارند، شمع آجینم بکنند ولی آخر برای رضای خدا و پیغمبر مرا از این هولدونی و از گیر این دیوانه‌ها و جتی‌ها خلاص کنید! بپیر، بیغمبر عقل دارد از سرم میبرد. مرا با سه نفر شریک گور کرده‌اید که یکیشان اصلاً سرش را بخورد فرنگی است و آدم بصورتش نگاه کند باید کفاره بدهد و مثل جغد بیخ (بعض؟) کرده آن کنار ایستاده با چشمهایش میخواهد آدم را بخورد. دو تا دیگرشان هم که یک کلمه زبان آدم سرشان نمیشود و هر دو جتی‌اند و نمیدانم اگر برشان بزند و بگیرند من مادر مرده را خفه‌کنند کی جواب خدا را خواهد داد...». بدبخت رمضان دیگر نتوانست حرف بزند و بعض بیخ گلویش را گرفته و بنا کرد بهق هق گریه کردن و باز همان صدای

و بکرات فی کلّ ساعه» بر آنها وارد می‌آید و «نتایج سوء دنیوی و اخروی» آن پرداخته و رفته رفته چنان بیانات و فرمایشات موعظه آمیز ایشان در هم و برهم و غامض میشد که رمضان که سهل است جدّ رمضان هم محال بود بتواند یک کلمه آنرا بفهمد و خود چاکر تان هم که آن همه قمیتر عربی دانی در میکرد و چندین سال از عمر عزیز زید و عمر را بجان یکدیگر انداخته و با سم تحصیل از صبح تا شام با ساهی مختلف مصدر ضرب و دعوی و افعال مذمومه دیگر گردیده و وجود صحیح و سالم را بقول بی اصل و اجوف این و آن و وعد و وعید اشخاص ناقص العقل متصل باین باب و آن باب دوانده و کسر شأن خود را فراهم آورده و حرفهای خفیف شنیده و قسمتی از جوانی خود را بلیت و لعل و لا ونم صرف جر و بحث و تحصیل معلوم و مجهول نموده بود بهیچ نحو از معانی بیانات جناب شیخ چیزی دستگیر نمیشد. در تمام این مدت آقای فرنگی مآب در بالای همان طاقچه نشسته و با احم و تخم تمام توی نخ خواندن رومان شیرین خود بود و ابدأ اعتنائی با طرفیهای خویش نداشت و فقط گاهی لب و لوجه‌ای تکانده و تکت یکی از دو سیلش را که چون دو عقرب جراره بر کنار لانه دهان قرار گرفته بود زیر دندان گرفته و مشغول جویدن میشد و گاهی هم ساعتش را در آورده نگاهی میکرد و مثل این بود که میخواهد بیند ساعت شیرو قهوه رسیده است یا نه.

رمضان فکر کرده که دلش پُر و محتاج بدرد دل و از شیخ خیری ندیده بود چاره را منحصر بفرود دیده و دل بدریازده و مثل طفل گرسنه‌ای که برای طلب نان بنامادری نزدیک شود بطرف فرنگی مآب رفته و با صدای نرم و لرزانی سلامی کرده و گفت: «آقا شمارا بخدا بیخشید! ما یخه چرکینها چیزی سرمان نمیشود آقا شیخ هم که معلوم میشود جتی و غشی است و اصلاً زبان ما هم سرش نمیشود عرب است شمارا بخدا آیا میتوانید بمن بفرمایید برای چه ما را تو این زندان مرگ انداخته‌اند؟».

شنیدن این کلمات آقای فرنگی مآب از طاقچه پائین پریده و کتاب را دولا کرده و در جیب کشاد پالتو چپانده و با لب خندان بطرف رمضان رفته و «برادر، برادر» گویان دست دراز کرد که بر رمضان دست بدهد. رمضان ملتفت مسئله نشد و خود را کمی عقب کشید و جناب خان هم مجبور شدند دست خود را بیخود بسبیل خود ببرند و محض خالی نبودن عریضه دست دیگر را هم بیدان آورده و سپس هر دورا بروی سینه آورده و دو انگشت ابهام را در دو سوراخ آستین جلیقه جا داده و با هشت رأس انگشت دیر روی پیش سنه آهار دار بنای تئیک زدن را گذاشته و با لهجه‌ای نمکین گفت «ای دوست و هموطن عزیز! چرا ما را اینجا گذاشته‌اند؟ من هم ساعتی طولانی هر چه کلمه خود را حفر میکنم آبسولومان چیزی نییام نه چیز پوزیتیف نه چیز نیکاتیف. آبسولومان! آیا خیلی کومیک نیست که من جوان دیپلمه از بهترین فامیل را برای یک... یک کریمیل بگیرند و با من رفتار بکنند مثل با آخرین آمده؟ ولی از دسپوتیسیم هزار ساله و بی قانونی و آریبتر که میوجات آن است هیچ تعجب آورنده نیست. یک مملکت که خود را اقتضار میکنند که خودش را کُستِیوسِیونل اسم بدهد باید تریونالهای قانونی داشته باشد که هیچکس رعیت بظلم نشود. برادر من در بدبختی! آیا شما اینجور نمیاید؟».

دلش بشکند و بروی بزرگواری خودمان نیاوردیم و رقیم در پی تدارک یک درشگه برای رفتن برشت و چند دقیقه بعد که با جناب شیخ و خان فرنگی مآب بشرکت درشگه‌ای گرفته و در شرف حرکت بودیم دیدم رمضان دوان دوان آمد و یک دستمال آجیل بدست من داد و یواشکی در گوشم گفت «بیخشید زبان درازی میکنم ولی والله بنظرم دیوانگی اینها بشما هم اثر کرده و الا چطور میشود که جرئت میکنید با اینها هم سفر شوید!». گفتم «رمضان ما مثل تو ترسو نیستیم!» گفت «دست خدا بهمراحتان! هر وقتی که از بی‌همزبانی دلتان سر رفت از این آجیل بخورید و یادی از نوکران نکنید». شلاق در شکه‌چی بلند شد و راه افتادیم و جای دوستان خالی خلی هم خوش گذشت و مخصوصاً وقیکه در بین راه دیدیم یک مأمور تذکره تازه‌ای باز چاپاری بطرف اترلی می‌رود کیفی کرده و آتقدر خندیدیم که نزدیک بود روده‌بر بشویم.

سید محمد علی جمال زاده.

## منشأ فارسی شاهنامه

فردوسی و پیشروان وی در این کار

— ۴ —

در شماره گذشته دنباله سخن در باب منشأ قدیم و مأخذ شاهنامه فردوسی بدانجا رسید که تأثیر کتب سیر الملوک عربی و سایر کتب مؤلفین اسلامی راجع بایران قدیم و یا حاوی مطالب مفیده راجع بآنرا در نشو و نمای داستان ملی ایران بعد از اسلام شرح داده و مخصوصاً تأثیر عمده نظم این قصص و داستانها در عربی در ایجاد خیال نظم فارسی داستانها باختصار بیان شد. اینک باولین ظهور داستانهای ملی در نثر و نظم فارسی می‌رسم که در واقع مقدمه و طلعه بلافاصله کار آن معمار بزرگ بوده است که «کاخ بلند» جاودانی‌را که تا ایران پایدار است یک نشان عظیم زوال ناپذیر ملی است و «از باد و باران نیابد گزند» بر افراشت.

شاهنامه‌های مشهور و منظوم فارسی  
قبل از فردوسی

داستان سرانی منظوم ظاهراً از عهد قدیم طرف میل و هوس ایرانیان بوده. در شماره گذشته (صفحه ۱۲، ستون ۱، حاشیه ۲) از آنچه جاحظ متوفی سنه ۲۵۵ از نعمات و الحانی که در روزهای نوروز در حضور سلاطین ساسانی راجع باخبار و داستانهای پهلوانان سروده میشد ذکر کرده سخن رفت و از آنفقره چنین مستفاد میشود که تخم این هوس در عصر ساسانی بوده و حتی اگر باز عقب‌تر برویم میتوانیم بعضی قطعات گانا<sup>(۱)</sup> را نیز که منظوم است داستان منظوم بخوانیم. لکن عمده مقصود ما در اینجا صحبت از دوره اسلامی است<sup>(۲)</sup>.

(۱) گانا قدیمترین قسمت آوستا است که سجع و قافیه دارد و در واقع شعر هجائی است و وزن مخصوصی دارد که بحسب عروض عرب و عجم حالیه آنرا شعر موزون نتوان نامید ولی باید بخاطر آورد که وزن منحصر بهمان معنی عروضی اسلامی نیست و رته خیلی از اشعار ملل فرنگی و یونانی نایستی جزو شعر موزون شمرده شود (رجوع شود بمقاله استاد کریستین در شماره ۴— کاوه دوره جدید سال اول در باب «شعر پهلوی و شعر فارسی قدیم»).

(۲) در وجود شعر یعنی اعتم در عهد ساسانیان که در نعمات موسیقی سروده میشد شکی نیست و قرآن متعددی از وجود آن در دست است و اصلاً در این قفره شکی هم نمیتواند باشد زیرا که در تمام ملل آنچه‌را که باهنگ مخصوص در نعمات موسیقی خودشان میخوانند در واقع شعر است. در خزانه الأدب عبد القادر بن عمر شدادی متوفی سنه ۱۰۹۳ (طبع بولاق، جلد ۴ صفحه ۱۵۶ و ۱۵۷) در ضمن

نفر کذائی از پشت در بلندشده و یک طومار از آن فتنهای نخبه بدل پردرد رمضان بست. دلم برای رمضان خیلی سوخت. جلو رقم، دست بر شاه‌اش گذاشته گفتم: «پسر جان من فرنگی کجا بودم. گور پدر هر چه فرنگی هم کرده! من ایرانی و برادر دینی توام. چرا زهره‌ات را باخته‌ای؟ مگر چه شده؟ تو برای خودت جوانی هستی، چرا اینطور دست و پایت را گم کرده‌ای...؟»

رمضان همینکه دید خیر راستی راستی فارسی سرم میشود و فارسی راستا حسینی باش حرف میزنم دست مرا گرفت و حالا نبوس و کی بیوس و چنان ذوقش گرفت که انگار دنیا را بش داده‌اند و مدام میگفت: «هی قربان آن دهنش بروم! والله تو ملائکه‌ای! خدا خودش ترا فرستاد که جان مرا بخوری!» گفتم: «پسر جان آرام باش. من ملائکه که نیستم هیچ، بآدم بودن خودم هم شک دارم. مرد باید دل داشته باشد. گریه برای چه؟ اگر همقطارهایت بدانند که دستت خواهند انداخت و دیگر خر بیار و خجالت بار کن...». گفت: «ای درد و بلات بخان این دیوانها بیفتد. بخدا هیچ نمانده بود زهره‌ام بترکد. دیدی چطور این دیوانها یک کلمه حرف سرشان نمیشود و همه‌اش زبان جنی حرف میزنند؟». گفتم «داداش جان اینها نه چی‌اند نه دیوانه، بلکه ایرانی و برادر وطنی و دینی ما هستند!». رمضان از شنیدن این حرف مثل اینکه خیال کرده باشد من هم یک چیزیم میشود نگاهی بمن انداخت و قاه قاه بنای خنده‌را گذاشته و گفت «ترا بحضرت عباس آقا دیگر شما مرا دست نیندازید. اگر اینها ایرانی بودند چرا از این زبانها حرف میزنند که یک کلمه‌اش شبیه زبان آدم نیست؟» گفتم «رمضان اینهم که اینها حرف میزنند زبان فارسی است متها...». ولی معلوم بود که رمضان باور نمیکرد و بینی وین الله حق هم داشت و هزار سال دیگر هم نمیتوانست باور کند و من هم دیدم زحتم هدر است و خواستم از درد دیگری صحبت کنم که یکدفعه در محبس چهارطاق باز شد و آردلی وارد و گفت «یا الله! مشتلق مرا بدهید و بروید بامان خدا. همه‌تان آزادید...».

رمضان بشنیدن این خبر عوض شادی خودش را چسپانید بمن و دامن مرا گرفته و میگفت «والله من میدانم اینها هر وقت میخواهند یک بندی را بدست میرغضب بدهند اینجور میگویند، خدایا خودت بفریاد ما برس!». ولی خیر معلوم شد ترس و لرز رمضان بی سبب است و مأمور تذکره صبحی عوض شده و بجای آن یک مأمور تازه دیگری رسیده که خیلی جاسنگین و پرافاده است و کباده حکومت رشت میکشد و پس از رسیدن باترلی برای اینکه هر چه مأمور صبح ریسیده بود مأمور عصر چله کرده باشد اول کارش رهائی ما بوده. خدا را شکر کردیم و میخواستیم از در محبس بیرون بیائیم که دیدیم یک جوانی را که از لهجه و ریخت و تک و پوزش معلوم میشد از اهل خوی و سلماس است همان فرآشهای صبحی دارند می‌آوردند بطرف محبس و جوانک هم بایک زبان فارسی مخصوصی که بعدها فهمیدم سوقات اسلامبول است با تشدد هر چه تمامتر «از موقعیت خود تعرض» مینمود و از مردم «استرحام» میکرد و «رجا داشت» که گوش بگرفش بدهند. رمضان نگاهی باو انداخته و با تعجب تمام گفت «بسم الله الرحمن الرحیم اینهم باز یکی! خدایا امروز دیگر هر چه خُل و دیوانه داری اینجا میفرستی! بدادهدات شکر و بندادهدات شکر!». خواستم بش بگویم که اینهم ایرانی و زبانش فارسی است ولی ترسیم خیال کند دستش انداخته‌ام و

قابل از این عبارات و جل که قدیمترین فارسی اسلامی یا پازند است کامیاب گردد<sup>(۱)</sup>.

در قرون اولای اسلام هنوز ایرانیان زردشتی<sup>(۲)</sup> زبان پهلوی را یعنی خط پهلوی و زبان مخلوط به هژوارش را مینوشتند و امروز اکثر کتب پهلوی که در دست است از آن دوره است ولی اغلب این کتب و نوشتها مذهبی است. شیوع خط عربی در ایران که ابتدا لابد میان مسلمانان رایج شده و فقط برای نوشتن زبان عربی یا شاید مطالب مذهبی اسلامی در فارسی بکار برده میشد بتدریج بر زمینهای دیگر غیر دینی نیز سرایت کرده و کم کم در میان زردشتیها نیز که با مسلمین سروکار یا از زبان عربی و علوم آنان اطلاعی داشتند نیز معمول شد و بدین طریق رفته رفته دایره خط پهلوی که بسیار مشکل و عجیب بود در محافل موبدان و هیربدان محدود گشته و بامور مذهبی مخصوص گردید. از طرف دیگر کلمات عربی بتدریج در زبان فارسی تراویدن گرفت و اگر چه گمان میرود که مقداری از این کلمات حتی در زمان ساسانیان که پایتخت آنها در وسط قوم سامی آرامی و در جوار اعراب حیره واقع بود و ایرانیان و سریانیان با هم مخلوط بودند در زبان فارسی داخل شده باشد<sup>(۳)</sup> لکن نفوذ زبان عرب

اشعار مطابق اوزان عروضی را مینامیدند و بس. جاحظ در کتاب الحيوان (جلد اول صفحه ۳۶) در ضمن شرح فضیلت شعر گوید که «هر مثنوی در پایدار کردن آثار و مناقب خود بیک شکل و یک راه دیگر متوسل شده مثلاً عربها در جاهلیت این کار را شعر موزون و کلام مقفی انجام میدادند و ایرانیان با بناها مآثر خود را ثبت مینمودند مانند کرد بیداد و بنای اردشیر بیضای اصطخر را بعد عربها خواستند که با عجم در کار بنای ابنیه مشارکت کرده و در باب شعر منفرد شوند پس غمدان و کعبه نجران و قصر مأرب را بنا کردند» و باز در صفحه ۳۷ گوید «فضیلت شعر منحصراًست برب و بر آنکه برین متکلم اند و شعر قابل ترجمه نیست و نمی توان آنرا نقل بزبان دیگر کرد ورنه نظم آن گسسته میشود و وزنش باطل گردد و حسنش می رود . . . الخ» این فقرات دلیل بر آنست که تقنیات ایرانیانرا که جاحظ و ابو عبیده و ابن الکلبی (که فقره اولرا جاحظ از ایشان نقل میکنند) خوب از آنها اطلاع داشتند شعر حساب نمیکردند. فخرالدین اسعد کرکاتی ناظم قصه و بس و رامین که در سنه ۴۴۰ تألیف کرده نیز در مقدمه آن کتاب در باب ترجمه آن قصه از زبان پهلوی چنین گوید:

«بگفتم کان حدیث سخت زیباست نه کرد آورده زشتش مرد داناست  
ندیدم ز آن نکوتر داستانی نماند جز بخرم بوسستانی  
ولیکن پهلوی باشد زبانتش نداند هر که بر خواند بیانش  
نه هر کس آن زبان نیکو بخواند وگر خواند همی معنی نداند  
فراوان وصف چیزی بر شلارد چو بر خوانی بسی معنی ندارد  
که آنکه شاعری پیشه نبوده است حکیمی چاپک اندیشه نبوده است

(۱) از قراریکه اطلاع یافته ام فاضل محترم علامه جناب آقا میرزا محمد خان قزوینی مدتی است باین کار مهم اشتغال دارند و با دقت و استقصاء که از صفات مخصوصه استاد محترم است این کار را دنبال میکنند و امید است عنقریب بتحصه شایانی از نتیجه مساعی ایشان نایل شویم.

(۲) در قرون اولای اسلام و حتی تا قرن پنجم منتهی زردشتی در ایران هنوز خیلی رایج و عده پیروان آن کیش خیلی زیاد بود. در کتب جغرافی عربی و خصوصاً در احسن التقاسیم مقدسی و مسالک الممالک اصطخری از کثرت فوق العاده مجوس در ولایت فارس و فراوانی پیشمار آتشکدهها و هم چنین در ولایات دیگر ایران مکرر سخن رفته. خصوصاً این قمره بسیار دلکش است که هنوز در گنبد قبر شمس المعالی قابوس بن و شکیر (که حالا معروف بگنبد قابوس است) نوشته پهلوی باقی است که در آن زمان پهلوی نوشته اند.

(۳) از زبان آرامی قریب هزار کلمه در زبان پهلوی اخذ کرده بودند که هم از هژوارش گویند و آنها را مینوشتند لکن در خود زبان یعنی تکلم داخل نبود یعنی بکلمات آرامی مینوشتند و فارسی میخواندند ولی ممکن است خیلی کلمات خصوصاً اصطلاحات علمی و ادبی در زبان لفظی هم آمده بود که هنوز هم مقداری از آن باقی است. از کلمات عربی در پهلوی خبر درستی نداریم و اگر هم بوده با النسبه کمتر بوده است.

از تر و نظم فارسی قرون اولای اسلام یعنی از قرن اول و دوم و نیمه اول سوم تقریباً اثری نمانده بجز بعضی جمل یا قطعات متفرقه که بیشتر در کتب عربی قدیم جسته جسته بدانها بر میخوریم. و اگر کسی باستقصاء و تحقیق تمام همه کتب عربی قرون اولی را تصفح بکند شاید بجمع مقدار

شرح شعر شاعر جاهلی مشهور اعشی از بنی قیس «ما بکاه الکبیر بالأطلال و سؤالی و ما یزد سؤالی» حکایتی از کتاب شرح ادب الکاتب ابن قتیبه تألیف عبد الله بن محمد بن السید البطلیبوسی (۴۴۱-۵۲۱) نقل میکند که خیلی مهم است بدین قرار: «ابن السید آورده که نافلان اخبار روایت کرده اند که طلحه اسدی از اشراف عرب بود و گاهی بدربار کسری ورود میکرد. کسری (که در اینجا مقصود ظاهر آ خسرو پرویز است) و پرا همیشه آکرام و اعزاز میکرد. وی گفت که بیکار بیش کسری رقم و ورود من تصادف کرد بیک عیدی از اعیاد ایرانیان پس من نیز با سایر حاضرین از حاشیه پادشاه حضور بهم رسانیدم. و قتیبه طعام خوردیم شراب گسترده شد و شروع کردیم بنوشیدن آنکه معنی این شعر عربی را قتی کرد «لا یتأزری لنا فی القدر یطلبه . . .» که از اعشی باهله (غیر از اعشی بنی قیس سابق الذکر) است کسری پترجان خود گفت چه میگوید پس او ترجمه کرد کسری گفت این زشت است بعد معنی این شعر را سرود «انتک العیس تنفخ فی بزاه» کسری باز از ترجمان خود پرسید که چه میگوید ترجمان گفت نمیدانم یکی از حاضرین گفت «شاهان شاه اشتراف اف» و معنی آن اینست که ای ملک الملوک این شتری است که دم میزند (یا بف میزند). طلحه گوید که ترجمه او عربی را بفارسی مرا بخنده آورد. بعد معنی یک شعر فارسی خواند که من آنرا تفهیمدم و کسری طرب کرد و جامی برای او پر کرد و بر پای شد و آنرا نوشید و جام بجمع حاضرین برگردید پس من از ترجمان که در پهلوی من نشسته بود پرسیدم این شعر چیست که پادشاهرا چنین بطرب آورد گفت پادشاه روزی بتفرج بیرون رفته بود یک پسر خوش صورت دید که در دست او گل سرخی است و او را پسندید و حکم کرد که در باب وی برای او شعری بسازند و چون معنی این شعر را خواند شاه بنشاط آمد و کرد آنچه را که دیدی گفتم در این مطلب چیزی نیست که آدم را تا بایندرجه بطرب و وجد بیاورد پس کسری از ترجمان پرسید که با من چه مذاکره کرد و او تفصیلاً نقل کرد کسری پترجان گفت باو بگو اگر این حکایت و شعر ترا بنشاط نیآورد پس چه چیز ترا طربناک کند ترجمان حرف شاهرا بمن ابلاغ کرد من در جواب گفتم شعر اعشی که گفته ما بکاه الکبیر بالأطلال . . . الخ. ترجمان آنرا بشاه گفت و کسری از معنی آن پرسید گفتم این حکایت بیری است که بمنزلگاه محبوبه خود گذر کرده و آنجا خالی و کهنه و دگرگون یافته اینست که گریه آغاز کرده کسری خندید و گفت چه چیز طرب انگیز در این هست که بیری در خرابه ای ایستاده و گریه میکند مگر نه آنچه مارا بطرب آورد بیشتر سزاوار طرب بود؟ طلحه گوید که بعد از این واقعه دیگر کسری نسبت بمن بی میل شد.

از این حکایت علاوه بر وجود شعر فارسی در آن زمان چنان مستفاد میشود که در دربار ساسانیان (ظاهرراً بواسطه مجاورت پایتخت بیلاد حیره و مرادیه اشراف و شعرای عرب مانند اعشی و غیره) مغنیان شعر عربی نیز میخواندند و عرب و فارس اختلاط و معاشرت پیدا کرده بودند چنانکه یک حکایت دیگر نیز که باز در خزانه الأدب (جلد اول صفحه ۵۰۱-۵۰۲) بنقل از کتاب الشعراء ابن قتیبه نقل شده مؤید آنست و آن چنانست که «کسری نوشیروان روزی شنید که اعشی باین بیت تقنی میکند ارفق و ما هذا الشهاد الثورق و ما ین سقم و ما ین مشق یعنی بیداری کشیدم (یا بیداری میکشم) و خواب نمیرد و چیست این بیخوابی که بیدار نگاه میدارد در صورتیکه در من نه بیماری است و نه عشقی نوشیروان پرسید این عرب چه میگوید گفتند عربی تقنی و آوازه خوانی میکند گفت حرفش را ترجمه کنید گفتند مقصودش اینست که بدون آنکه بیمار باشد یا عاشق بیداری کشیده نوشیروان گفت پس او در اینصورت دزد است» این حکایت اخیر اگر صحیح باشد لازم میباشد که اعشی خیلی عمر دراز کرده باشد چه میان وفات او (در سنه ۸ هجری) و وفات نوشیروان درست ۵۰ سال شمسی فاصله است ولی در اینکه اعشی مسافرتها زیاد در عالم کرده و بدربار ملوک حیره و ایران مرادیه زیاد داشته و حتی قدری فارسی میدانست شبهه نیست زیرا که اشعار او پر است از اشارات بوقایع تاریخی ملل و کلمات خارجی خصوصاً فارسی.

بهر حال مقصود از حکایت راجع بشعر فارسی در پیش برویم همانا اشاره بوجود شعر فارسی در عهد قدیم بود که شکی در آن نیست ولی در این هم گویا شکی نباشد که آن غنای موزون یا مقفی را با اصطلاح عهد اسلامی و ادبیات آن دوره شعر نتوان نامند زیرا که اعراب و هم ایرانیان مسلمان از قرن سوم باین طرف شعر فقط همان

و از برخی دیگر قطعاتی بدست آمده. از قسم اول اشعار فارسی محمد بن البیث بن حلیم متوفی سنه ۲۳۵ است که طبری در تاریخ خود (چاپ لیدن، سلسله ۳، صفحه ۱۳۸۸) از آنها خبر میدهد و گوید «حکایت کرد . . . مرا که در سرافه جمعی از پیران آنجا اشعار فارسی از ابن البیث برای او خواندند . . . (۱)». دیگر اشعار ابو الأشعث قتی است که در معجم الأدبا (چاپ لیدن، جلد ۶، صفحه ۴۲۱) از آن خبر میدهد که ابو مسلم محمد بن یحیی اصفهانی (۲۵۴-۳۲۲) در خصوص آن اشعار فارسی چند بیت عربی گفته. تاریخ زمان ابو الأشعث برای نگارنده مجهول است. همچنین مسعودی در «کتاب التنبیه و الأشراف» (چاپ لیدن، صفحه ۷۴) در باب رودخانه زاینده رود گوید که «نهر زررود در اصفهان رودخانه قشنگی است من آنرا دیدم و ایرانیها در خصوص آن خیلی اشعار گفته‌اند». اگرچه احتمال ضعیفی توان داد که ممکن است اشعار ایرانیان در آن باب عربی بوده‌اند لکن عاقده در موقع صحبت از اشعار عربی ذکر اسنادش با ایرانی بید است چه ایرانیان در آن وقت عربی معمولاً شعر می‌گفتند و حاجت باسناد صریح نبود. ولی باید معتقد شویم که اکثر این اشعار و امثال آن در زبان فارسی شعر اصطلاحی و عروضی نبوده چه جاحظ که خود در همان زمان یعنی نیمه اول قرن سوم میزیست در کتاب الیاب و التییین (چاپ مصر، جلد اول صفحه ۱۴۵) در باب مفاخرت عرب و عجم و مسلک شعوبی عبارتی ذکر میکند که از آن پیداست که منظومه‌های ایرانی را شعر نمی‌شمرند و آنها را مثل اشعار یونانیان و هم عیار آنها می‌گرفتند زیرا که مشار الیه گوید «. . . و چیست فرق بین اشعار عرب و آن کلامی که آنرا ایرانیان و رومیان شعر مینامند» از این عبارت مستفاد میشود که با آنکه در زمان جاحظ و پیش از آن ایرانیان اشعاری داشته‌اند ولی از جنس معمولی اصطلاحی نبوده (۲).

قسم دوم یعنی اشعار قدیمی که هم خبر و هم اثری از آنها بدست ما رسیده عبارت است از بعضی قطعات اشعار هجائی یا بقول برهان قاطع «ثر مسخج» (۳) که در بعضی کتب عربی یا فارسی قدیم برای ما مانده. دو قمره از این نوع اشعار را جناب میرزا محمد خان قزوینی در مقاله خودشان در کاه بعنوان «قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام» ذکر و مشروحاً از آنها بحث نموده‌اند (۴) که یکی از آنها از سنه ۶۰ و دومی از سنه ۱۰۸ است. اینک ما بر حسب نمونه باز یکی دو قطعه دیگر از اینگونه اشعار را ذکر میکنیم. نخست شعری است که از طرف مؤلفین قدیم بهرام گور نسبت داده شده. معلوم است که متأخرین از تذکره نویسان شعری بهرام نسبت داده و در تذکره‌ها ثبت نموده‌اند که معروف است بدینقرار: «منم آن شیر زیان و منم آن بیرله نام من بهرام گور و گنیم بو جله» و بابا بعضی اختلافات در کلمات و روایات در هر دو مصراع ولی وزن و قافیه همیشه بهمان قرار. در بطلان اشناد همچو شعر عروضی فارسی جدید بهرام گور که از سنه ۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی

در فارسی بیشتر پس از آنکه علمای ایران هم خود را به تبخیر در زبان عربی و آداب و قواعد آن و علوم اسلامی گماشتند و در واقع بزرگترین علمای اسلام در حدیث و تفسیر و لغت و نحو و حکمت از ایرانیان بودند خیلی زیاد شد و مخصوصاً وقتیکه امثال همین علما شروع بترجمه از عربی بفارسی نمودند سیاق و اسلوب کلام بقدری معرب بود که گاهی باندازه ترجمه‌های بعضی مدعیان جاهل که امروز تحت اللفظ از فرانسه یا ترکی ترجمه میکنند مضحک میشد یعنی با آنکه کلمات عربی در مفردات کمتر بود در ترکیب کلام بکلی جمله بندی عربی پیدا بود و زبان عربی نقش خود را در زبان فارسی خوب زده و رنگ خود را بدان داده بود.

ظهور و استقرار عباسیان که مرکزشان در جوار طیسفون بود در واقع مبدأ نهضت ایرانی شد و پس از آن مخصوصاً در زمان مأمون و امیرای طاهریان در خراسان در زبان و احساسات ملی ایران نهضتی شروع شد. در مرو و نیشابور و بلخ و طوس روایات ایرانی و اخبار عهد قدیم هنوز زنده بود و نهضتهای سیاسی و دینی و انقلابات ملی پی در پی در خراسان و جبال (عراق عجم) و آذربایجان و طبرستان و ظهورات مسلک شعوبی و مجادلات آنها که شرح آنها یک کتاب مخصوص میشود دلیل واضحی بر ظهور آثار این رستخیز ملی است (۱).

چنانکه گفتیم از کتب تری یا قطعات متور بالنسبه بزرگتری از سه قرن اول هجرت اطلاعی نداریم و نه تنها بدست ما نرسیده بلکه در وجود آن نیز شک داریم زیرا که در صورت وجود چنین چیزی شاید خبری از آن در کتب متقدمین و مخصوصاً در کتاب الفهرست برای ما می‌ماند (۲). علاوه بر این قریب بقل است که شعر فارسی پیش از تر معمول شده و شعر هم (یعنی شعر عروضی) ظاهراً از نصف دوم قرن سوم شروع بروج گرفتن کرد (۳).

از اشعار فارسی که پیش از آن تاریخ بوده و خبری از آن برای ما مانده قطعات خیلی کمی در دست است. از بعضی اشعار فقط خبری مانده و از خودش اثری نیست

(۱) برای اطلاع کاملتر از این جنبش ملی ایرانیان از ابتدای اسلام تا اواخر قرن چهارم رجوع شود بتحقیقات وسیع و عالمانه علامه گولدزیهر در کتاب «تنبیحات اسلامی» — Ignaz Goldziher: Muhammedanische Studien, 2 Vol., Halle 1889/90 — و تحقیقات فون کیریر در کتاب «کاوشهای راجع بتاریخ تمدن اسلام» — Alfred von Kremer: Kulturgeschichtliche Streifzüge aus dem Gebiete des Islam, Leipzig 1873 — و کتاب «تاریخ ادبی ایران» تألیف استاد برون، جلد اول، صفحه ۲۰۹-۴۴۴.

(۲) کتاب الفهرست فقط اطلاعاتی منحصر بکتب عربی نبوده چنانکه از منظومه فارسی کلبه و دمنه و از کتاب لغت فارسی که ابو القاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود بن الجراح تألیف کرده (ظاهراً در اواسط قرن چهارم) نیز مثلاً خبر میدهد.

(۳) قدیمترین شاعری که اسم او و قطعاتی از اشعارش در کتب تذکره برای ما مانده حنظله بادغیسی است که بقول «لیاب الالیاب» عوفی در عهد آل طاهر (۲۰۵-۲۵۹) بوده و بقول «چهار مقاله» نظامی سمرقندی احمد بن عبد الله خجستانی مقتول در سنه ۲۶۸ بواسطه خواندن دیوان وی بداعیه امارت و بزرگی افتاد. چون احمد مزبور بقول ابن الأثیر از اصحاب محمد بن طاهر بن عبد الله بن طاهر (۲۴۸-۲۵۹) بوده و در سنه ۲۵۹ بمرو بن لبث بیوست در اینصورت اگر وی پیش از دخولش در سلک خدمت امیرای طاهری و در زمان خربندگی «روزی دیوان حنظله بادغیسی» را میخوانده است باید زمان زندگی حنظله مزبور را در نصف اول قرن سوم و اقل پیش از سنه ۲۴۸ فرض کنیم. و چون چندان معقول نیست که شاعر بادغیس اولین مخترع این سبک شعر که ما آنرا عروضی (یعنی مطابق عروض خلیل بن احمد) نامیدیم بوده باشد باید تصور کنیم که از اوایل قرن سوم در خراسان و ماوراء النهر تقلید شعر عروضی عرب یا عبارات صحیح تر اتخاذ ترتیب و شیوه جدید عروضی در اشعار ایرانی و در آوردن آن شعر هجائی بقالب عروضی شروع شده بوده است.

(۱) محمد بن البیث در اوایل قرن سوم صاحب تبریز بود و اخبار او از سنه ۲۲۰ باینطرف در کتب تواریخ دیده میشود لکن معلوم میشود مدتی پیش از آن تاریخ در آذربایجان از رؤساء بوده و پدرش از اتباع و جُنا بِن رَوَاد آزادی بود که در زمان هرون الرشید در آذربایجان سر مخالفت و افساد برداشت. این هم جای دقت است که بلاذری بنقل از عثیها و قید «و الله اعلم» نسب محمد بن البیث را بدو وجه ثبت میکند که بقایل عرب منتهی میشود.

(۲) در کتاب فارسی تاریخ بیهقی تألیف ابو الحسن علی بن ابی القاسم زید بن محمد بیهقی که ظاهراً در سنه ۸۸۸ تألیف شده ذکر شاعری از شعرا بیهقی آمده که بقول مؤلف آن کتاب «اول کسی که در بیهقی شعر پارسی گفت» وی بوده. اسم این شاعر که در سه جای مختلف از آن کتاب مذکور شده محمد بن سعید بیهقی معروف به «مجم» است که بقول مؤلف این کتاب «اورا دیوانی و اشعاری است» و چون در کتاب مزبور گوید که ابو القاسم بلخی کبکی (عبد الله بن احمد بن محمود) «در کتاب مفاخر خراسان ذکر او را کرده» و «شعر پارسی او بزبان بیهقی بیورد» و ابو القاسم کبکی از رجال قرن سوم بوده و در سنه ۳۱۷ وفات یافته گمان می‌رود که اشعار این شاعر که در کتاب کبکی ذکرش آمده نیز از اشعار قدیمی بوده. چند شعر عربی از این شاعر در تاریخ بیهقی ثبت است. — باین مناسبت میخواهیم انظار خوانندگان را باین نکته نیز متوجه کنیم که ظاهراً بطور کلی شعرا قدیم پارسی که ابتدا بترتیب شعر عروضی سخن سرائی کرده‌اند شعر عربی نیز میگفته‌اند و شاید ابتدا در زبان عربی شاعر بوده‌اند و بعد بتدریج خواسته‌اند این شیوه جدید را در زبان بومی خود نیز تطبیق و تجربه کنند.

(۳) کاه شماره ۴-۵ سال اول دوره جدید صفحه ۲۵ ستون ۲.

(۴) رجوع کنید به «کاه» دوره قدیم شماره ۳۵ صفحه ۲.

چون مقصود فقط ذکر بعضی نمونه‌ها بود نه استقصاء کامل در این زمینه که از موضوع مستقیم ما خارج است و هم نگارنده این موضوع را بطور مخصوص تنبلی نکرده‌ام لهذا بهمین چند قطعه از آثار نظم هجائی قدیم ایرانی در فارسی آکتفا رفت و از اینهمه معلوم میشود که اینگونه شعر در قرون اولای اسلام معمول بوده و معقول هم نیست که ملت متمدنی شعر نداشته باشد و یا ابو التقی و ابن البیث مخترع شعر فارسی یا اشخاص استثنائی بوده باشند. چیزی که بموضوع مستقیم ما در این زمینه ارتباط تواند داشت اشعار رزمی و داستانی است در زبان فارسی دوره اسلامی. از اینگونه اشعار نیز ظاهراً در میان ایرانیان در قرون اولای اسلام بوده و علامت آن این است که در کتاب «مروج الذهب» مسعودی می‌بینیم که در موقع گفتگو از قلعه «الآن» [الآن] مسعودی گوید «این قلعه یکی از قلاع معروف با استحکام در عالم است و حکایت بنای آنرا از طرف اسپندیار ایرانیان در اشعار خود ذکر کرده‌اند». چون کتاب مروج الذهب در سنه ۳۳۶ تألیف شده لهذا این اشعار نیز که مسعودی از آن حرف میزند باید از قدیمترین اشعار داستانی باشد که سرگذشت اسپندیار (و شاید هفت خوان) نیز در آنها سروده شده بود.

اما اثری که از قدیمترین نظم داستانی در فارسی بعد از اسلام بما رسیده شاهنامه<sup>(۱)</sup> مسعودی مروزی است که ذیلاً بشرح این فقره می‌پردازیم:

مسعودی مروزی تا آنجا که ما فعلاً خبر داریم قدیمترین شاعری است که داستان ملی و تاریخ ایران را از کیومرث تا یزدجرد آخری برشته نظم کشیده بوده است. از این شاعر قدیم ما از دو مأخذ خبر داریم یکی کتاب غرر ملوک الفرس ثعالبی<sup>(۲)</sup> است که در دو جا از آن کتاب اسم مسعودی برده شده نخست در شرح احوال طهمورث است که ثعالبی گوید «مسعودی در مثنوی فارسی خودش آورده که طهمورث قلعه (کهندز) مرو را بنا نهاد<sup>(۳)</sup>». دیگر در انجام کار زال پدر رستم گوید «مسعودی مروزی در مثنوی فارسی خود ذکر کرده که او (یعنی بهمین) ویرا (یعنی زال را) کشت و باحدی از کسان و خویشان او ابقا نکرد<sup>(۴)</sup>». چون ثعالبی کتاب خود را میان سنه ۴۰۸ و ۴۱۲ تألیف کرده ذکر او از مسعودی قلم زمان ویرا ثابت نمیکند ولی مأخذ دیگر که در آن ذکر این شاعر آمده قدیمتر از کتاب ثعالبی است و آن «کتاب البدء و التاریخ» تألیف مطهر بن طاهر المقتسی است که در سنه ۳۵۵ تألیف شده<sup>(۵)</sup>. در

(۱) اینکه منظومه تاریخی این شاعر «شاهنامه» اطلاق می‌کنیم نه از این جهت است که کتاب وی موسوم بشاهنامه بوده بلکه برای اینست که چنانکه در مقالات سابقه گذشت بقیده ما شاهنامه مانند سیر الملوک در عربی بهر کتاب مشهور یا منظوم فارسی که شامل تاریخ و داستان ایران بوده اطلاق میشده است.

(۲) چاپ پاریس، سنه ۱۹۰۰ میلادی.

(۳) عین عبارت این است «و زعم المسعودی فی مزدوجه بالفارسیه ان طهمورث بنی قهندز مرو» [صفحه ۱۰۰].

(۴) عبارت عربی چنین است «و ذکر المسعودی التروزی فی مزدوجه الفارسیه انه قتل و لم یبق علی احد من ذویه» [صفحه ۳۸۸]. از این فقره میشود استنباط کرد که از منظومه مسعودی در قرون متأخره اثری نمانده بود چه مؤلف بمجل التواریخ که کتاب خود را تقریباً صد سال بعد از فردوسی نوشته در باب سرانجام کار زال (وفات یا قتل او) گوید که «در هیچ کتاب این ذکر (یعنی وفات زال) نیاقم مگر در بهمین نامه که حکیم ایرانشان [؟ ایرانشاه] بن ابی الحیر نظم کرده است؛ بایام دارا بشورید حال برون شد ز دنیا جهانیدیه زال».

(۵) این کتاب باهتام هوارث در پاریس در سنه ۱۹۰۱-۱۹۰۳ در ۴ جلد با ترجمه فرانسوی طبع رسیده.

سلطنت کرد شکی نیست و محتاج باستدلال نیباشد<sup>(۱)</sup> ولی وقتیکه در «مروج الذهب» مسعودی مؤلف در سنه ۳۳۶ میخوانیم که گوید «بهرام گور را اشعاری است عربی و فارسی که ما در اینجا از ذکر آنها محض اختصار صرف نظر کردیم» و در «غرر ملوک الفرس ثعالبی مؤلف در بین سنه ۴۰۸ و ۴۱۲ باز بهمین بیت منسوب بهرام با قدری تغییر و قریب بمقل یعنی ساده تر<sup>(۲)</sup> بر میخوریم کم کم شکی در مسئله پیدا شده و احتمال داشتن اسامی بخاطر میرسد و بالأخره در کتاب المسالک و الممالک ابن خردادبه (چاپ لندن صفحه ۱۱۸) مؤلف در حدود سنه ۲۳۰ یک قطعه شعر یا «نثر مستح» از بهرام گور بر میخوریم که گمان می‌کنیم باساس مطلب نزدیک شده‌ایم و آن چنانست «منم شیر سلتبه و منم تیر تله<sup>(۳)</sup>» که در واقع دو قطعه هفت هجائی است. دیگر قطعه ایست از ابو التقی التیاس بن طرخان در خصوص شهر سمرقند که باز در کتاب سابق الذکر ابن خردادبه (صفحه ۲۶) آمده بدینترار: «سرقند کند منم بزیختی افکنند از شاش نه<sup>(۴)</sup> بهی همی شه<sup>(۵)</sup> نه جهی<sup>(۶)</sup>» که چهار مصراع شش هجائی است. از این ابو التقی عباس از راه دیگری خبر نداریم ولی بهر حال اگر قدیمتر نباشد اقلاد در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم و در واقع در عهد مأمون عباسی باید بوده باشد چه این خردادبه آنرا مانند یک شعر معروفی بدون هیچ شرح نقل می‌کند. یک قطعه شعر باین سیاق نیز در «مجل التواریخ» بنظر رسید که اگر چه از حیث وثوق و اعتماد باصلی بودن با قطعات سابق الذکر قیاس پذیر نیست زیرا که اولاً در کتاب متأخر فارسی آمده<sup>(۷)</sup> و ثانیاً نسبتش یک شخص موهوم غیر تاریخی داده شده با وجود این خیلی هم دور از عقل و قبول نیست چه وزن و سیاقش شبیه اشعار سابق الذکر بوده و محتمل است پادشاهی که این شعر بهمد او نسبت داده شده با یکی از سلاطین ساسانی خلط و اشتباه شده. در مجل التواریخ (بنقل موغل از آن در «روزنامه آسیائی» فرانسوی دوره ۳، جلد ۱۱، صفحه ۳۵۷) در شرح حال سلطنت های چهار آزاد<sup>(۸)</sup> گوید «و اندر عهد خویش بفرمود که بر نقش زر و درم نوشتند: «بخور بانوی جهان هزار سال نوروژ و مهرگان».

(۱) حتی تربیت بهرام گور در میان اعراب لحنی حیره نیز مؤید مدعا نمیشود و آنچه در کتب عربی قدیم از اسناد اشعار عربی بوی آمده (مثلاً در مروج الذهب) نیز قریب بمقل نیست زیرا که در دو قرن قبل از هجرت حتی وجود شعر عربی نیز مشکوک است و یاد در حالت جنبی بوده و جاحظ در کتاب الحيوان (صفحه ۳۷ جلد اول) قدیمترین شعر عربی را در ۱۵۰ سال و منتهای دوست سال پیش از ظهور اسلام می‌گذارد.

(۲) در کتاب غرر چنین است: «منم آن شیر شله و منم آن بیر یله منم آن بهرام گور [و] منم آن بو جبهه». ثعالبی نیز این بیت را از ابن خردادبه نقل میکند باینطور «قال ابن خردادبه فاما الذی رویه اصحابنا له فقولہ . . . .».

(۳) سلتبه یکی از بلاد دماوند بوده و عبارت ابن خردادبه چنین است «و مدينه دماوند سلتبه قال بهرام جور . . . . الخ». در کتاب «هفت قلزم» (بنقل پرتج — Pertsch — از آن) در بحر سوم از قلزم هفتم آورده که «قاسم بن سلام بنسدادی رئیس و قدوة مورخین گفته که اولین کسی که یک شعر فارسی گفت بهرام گور بود که وقتیکه در موقع شکار شیری را کشت از غایت وجد این بیت بر زبانش جاری شد «منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله نام بهرام مرا و پدرم بوجبه». نگارنده را معلوم نیست که این فقره در کدام کتاب ابو عبید القاسم بن سلام هروی مزبور آمده ولی بهر حال در آنصورت منشأ روایت این شعر از روایت ابن خردادبه هم قدیمتر میشود چه ابو عبید مزبور از خواص عبدالله بن طاهر امیر خراسان بوده و در سنه ۱۵۰ متولد و در ۲۲۲ وفات یافته است.

(۴) نسخه بدل «ارشاش به». (۵) ظاهراً یعنی «همیشه»

(۶) نسخه بدل «ته جهی» — ظاهراً مصراع اول را بکسر اضافه در دال سمرقند باید خواند و نه شش هجا نمیشود. در آن صورت معنی شعر چنین میشود: سمرقند یک ویرا نه ایست که زینت خود را انداخته از شهر چاچ که بهتر نیستی پس تو هم همیشه از خطر نخواستی جستی. معنی مصراع دوم بنگارنده روشن نیست. دخویه آنرا چنین ترجمه کرده «چگونه او زینت خود را افکنده است!»

(۷) مجل التواریخ در سنه ۵۲۰ تألیف شده.

(۸) های چهار آزاد که در کتب عربی «خانی» ضبط شده بنا بر داستان افسانه‌ای ایران دختر پادشاه افسانه‌ای بهمین بوده و بقیده بعضی از علمای مستشرقین با سیرامیس ملکه بابل در افسانه‌های یونانی یکی است و حتی کلمه سیرامیس بتحریفات لغوی و تغییرات مختلفه از همان کلمه «های چهار آزاد» تولد یافته والله اعلم.



و چهارم و پنجم در بلاد مختلفه برمیخوریم<sup>(۱)</sup>. در بغداد<sup>(۲)</sup> در بلخ<sup>(۳)</sup> در مرو رود<sup>(۴)</sup> و در مرو اشخاص معروفی باین نسبت بوده و مخصوصاً معلوم میشود در بلاد خراسان خیلی از افراد این سلسله منتشر بوده‌اند و بالأخص در مرو که در آنجا یک شعبه از این طایفه بوده و در کتب مختلفه اسامی بعضی از آنها پیش می‌آید<sup>(۵)</sup>. مرو که تا سنه ۲۱۵ هجری مرکز فرمانفرمایی خراسان و ماوراءالنهر و مقر امرای طاهری بود در واقع مرکز نهضت ایرانی نیز بوده و حتی در اواخر قرن سوم و اوایل چهارم می‌چیم که مرزبان آنجا احمد بن سهل نسب خود را بساسانیان میرساند و دعوی استقلال میکند<sup>(۶)</sup> و شخصی که مأخذ روایات فردوسی در قصه رستم بوده یعنی ازاد سرو پیش همین احمد بن سهل بوده (چنانکه ذکرش بتفصیل بیاید) و لهذا عجب نیست اگر اولین ترانه داستانی ملی ایران از این شهر ملقب به «شاهجهان» بلند شده باشد. یک نکته هم از اشعار مسعودی ظاهر میشود و آن استعمال اسلوب شعر متروی است در تاریخ و قصه سرانی و دیگر انتخاب بحر هزج است برای نظم تاریخی که هر دو فقره لایق توجه است. اما کتب و آثار مشهور در داستان و تاریخ ایران که از آن خبر داریم شاهنامه‌های متروی بوده که پیش از دقیقی و فردوسی تألیف شده بوده‌اند. در اینکه شاهنامه‌های متروی بفارسی پیش از زمان فردوسی وجود داشته شکی نیست و ما از مأخذ مختلفه خبر از آنها داریم لکن تعیین هویت آنها بطور تحقیق هنوز با معلوماتی که در دست است برای ما میسر نیست و مخصوصاً واضح نیست که این شاهنامه‌ها که ما با اسامی و اخبار آنها در مأخذهای مختلف برمیخوریم بعضی عین دیگری است یا هر کدام جداگانه کتابی دیگر بوده است. از شاهنامه ابو المویذ بلخی شاعر معروف و شاهنامه‌ای که با سر ابو منصور بن عبد الرزاق طوسی تألیف شده و بعدها (بموجب روایت دیباچه شاهنامه فردوسی) فردوسی آنرا رشته نظم کشید از چندین راه اطلاع داریم علاوه بر این شاهنامه ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر است و شاهنامه‌ای که ثعالی در کتاب غرر ملوک الفرس از آن حرف میزند<sup>(۷)</sup>. شاهنامه ابو المویذ بلخی ظاهراً قدیمترین این نوع کتب است. از این شاهنامه ما در شماره دوم و هشتم از سال اول کاوه (دوره جدید) مختصراً سخن رانده‌ایم. قدیمترین مأخذی که در آن ذکر این کتاب آمده ترجمه فارسی تاریخ طبری است که بلعی آنرا در سنه ۳۵۲ نوشته

(۱) در کتاب الحیوان جاحظ، در وفیات الأعیان ابن خلکان، در کتاب الأنساب سمانی، در تاریخ طبری و خیلی کتب دیگر ذکر مشاهیر این طایفه پیش می‌آید.  
(۲) مثل مسعودی بغدادی مؤلف مروج الذهب و کتب دیگر که نباید با این شاعر فارسی زبان خلط شود.

(۳) در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار ذکر از یکنفر مسعودی نام آمده که در ایام هرون الرشید (۱۷۳-۱۹۳) در بلخ وقایع نکار (صاحب البرید) بوده [ترجمه تلخیص انکلیسی، برون، صفحه ۱۳۸].

(۴) مثل محمد بن ابی السعادات تاج الدین خراسانی مرو رودی متوفی سنه ۵۸۴.  
(۵) از شش نفر مسعودی که در کتاب الأنساب سمانی ذکر شده و در قرن سوم و چهارم حیات داشته‌اند چهار نفر در مرو بوده‌اند. در کتاب ابن خلکان نیز از سه نفر مسعودی نام یکی از اهل مرو بوده و در نیمه اول قرن پنجم وفات یافته و دیگری مرو رودی بوده و سومی که معلوم نیست کجائی است باز بقرائن ظاهراً در در خراسان و مرو بوده است.

(۶) احمد بن سهل در حدود سنه ۳۰۶ برضد امرای سامانی سر مخالفت و خودسری برداشته و در سنه ۳۰۷ گرفتار شده و در حبس وفات یافت.

(۷) علاوه بر اینها اسامی بعضی کتب فارسی در کتب قدیمه موجوده دیده میشود مانند کتاب بیروزنامه (و شاید کتاب همدان نیز) که بمجل التواریخ راجع بتاریخ ایران از آنها نقل میکند و ممکن است قدیم باشند.

این کتاب در قسمت تاریخ ایران و در ابتدا و انتهای آن دو بیت از ابتدا و یکی دیگر از انتهای منظومه مسعودی عیناً برای ما حفظ شده بدینقرار: در اخبار کیومرث گوید «ایرانیان را در کتب خودشان عقیده بر آن است و خدا داناتر است بحق و باطل آن که اولین کسی که از نبی آدم سلطنت کرد اسنش کیومرث بود و وی عریان بود و در زمین میگشت و سلطنتش سی سال بود و مسعودی در قصیده مزین<sup>(۱)</sup> خود بفارسی گفته:

نخستین کیومرث آمد بشاهی گرفتش بگیتی درون پیش گاهی  
چو سی سالی بگیتی بازشا بود کی فرمانش بهر جانی روا بود<sup>(۲)</sup>

و من این ابیات را ذکر نکردم مگر برای آنکه دیدم ایرانیان این ابیات و قصیده را بزرگ میشمارند و آنرا تصویر میکنند و مانند تاریخی برای خود میندازند<sup>(۳)</sup>. دیگر در همان کتاب در عاقبت سلاطین ساسانی گوید «کار پادشاهان ایران با آخر رسید و خدا دین خود را ظاهر کرد و بوعده خود وفا نمود و در این باب گوید ابن الجهم [سریع]:

والفرس والرؤم لها ایامٌ یمنعُ من تقحیمها الإسلامُ

و مسعودی در آخر قصیده فارسی خود گوید:

سپری شد نشان خسروانا جو کام خویش راندند در جهان<sup>(۴)</sup>.

زمان این شاعر را ما بطور تحقیق نمیتوانیم بگوئیم ولی ظاهراً شکی نباید در این باشد که از تاریخ کتاب البدء و التاریخ یعنی سنه ۳۵۰ خیلی قدیمتر است زیرا که مقدسی که خودش اهل فلسطین بوده و بایران آمده بوده این اشعار را در میان ایرانیان شایع و منتشر یافته بطوریکه این قصیده را همه جا تعظیم کرده و مانند شاهنامه‌های کنونی تصاویر برای آن درست میکرده‌اند. الف زایده در آخر مصراعهای اخیر نیز چنانکه تولدیکه در اشعار دقیقی ملاحظه کرده علامت قدیمی زبان است. از خود شاعر هیچ خبری برای نگارنده معلوم نیست. مسعودی یک شهرت و نسبتی است که با اولاد و اعقاب عبد الله بن مسعود هذلی متوفی سنه ۳۲ از اصحاب حضرت رسول و عبد الله بن عبته بن مسعود از تابعین داده شده. طایفه اولی خیلی بزرگ و کثیر الافراد بوده و مثلاً مانند طباطبائی در این زمان در همه بلاد پراکنده بوده‌اند و مابعدۀ زیادی از آنها در قرون سوم

(۱) مقصود از قصیده در عربی معنی اصطلاحی امروزه آن در فارسی نیست بلکه هر منظومه مفصل یا مختصر که رشته کلام در آن نگلد در عربی قصیده خوانده میشود و مقصود از مزین آراسته و بیراسته است که بپیرایشها و صنایع شعری در آن بکار برده شده باشد و ما کلمه «محرر» را در متن عربی بجزین ترجمه کردیم و معنی تحت اللفظی تحبیر شعر تحسین آنست.

(۲) بیت اول ظاهراً یک خلی دارد و باید سقطی در آن واقع شده باشد ورنه از بهر هزج نبوده و با بیت دوم موافقت نمیدهد. در مصراع اول اگر «کیومرث» را بنا بضرورت شعر «کیومرث» بخوانیم وزن درست میشود ولی در مصراع دوم اشکال بهر تقدیر باقی است.

(۳) جلد سوم، فصل یا زدهم، صفحه ۱۳۸. - عین عبارت عربی چنین است «زَعَتِ الْأَعْلَامُ فِي كُتُبِهَا وَاللَّهُ اعْلَمُ بِحَقِّهَا وَبِاطْلِهَا أَنْ أَوَّلَ مَنْ فَتَكَ مِنْ نَبِيِّ آدَمَ اسْمُهُ كِيَوْمَرْتُ وَأُمُّهُ كَانَتْ عَرَبِيًّا تَسْبُحُ فِي الْأَرْضِ وَكَانَ مَلَكُهُ تَلَايِنَ سَنَةً وَقَدْ قَالَ التَّمُودِيُّ فِي قَصِيدِهِ النُّجْرِيَّةِ بِالْفَارِسِيَّةِ [هزج] نَحْسْتِينَ . . . . . الخ. وَ إِنَّمَا ذَكَرْتُ هَذِهِ الْآيَاتِ لِأَنِّي رَأَيْتُ الْفَرَسَ يَمْطُونُ هَذِهِ الْآيَاتِ وَالْقَصِيدَةَ وَ يَصُورُونَهَا [نسخه بدل «يُصَوْنَهَا»] وَ يَرَوْنَهَا كَتَابِيحَ لَهُمْ».

(۴) جلد سوم، صفحه ۱۷۳.

یک خبر دیگر هم بتازگی از شاهنامه ابو المؤید بلخی بنگارنده رسیده و آن نقلی است که مؤلف کتاب تاریخ فارسی سیستان<sup>(۱)</sup> از این کتاب کرده ولی نه باسم شاهنامه. آقای میرزا عباس خان اقبال آشتیانی معلم دار الفنون طهران که از فضایل بسیار لایق ستایش امروزه در ایران است مقاله‌ای در باب «شعر و موسیقی قدیم ایران» از تنبغات خودشان رای درج در روزنامه کاوه باداره این روزنامه فرستاده‌اند<sup>(۲)</sup> در این مقاله که ما باذن فحوی ادیب محترم از نسخه خطی آن این مطلب را اقطاف میکنیم معظّم له در ضمن بحث از موسیقی ایرانی و سرود «کرگویی» قطعه‌ای از تاریخ سیستان را محض استشهاد بطلب خودشان ذکر کرده‌اند و آن قطعه بدینقرار شروع میشود «و ابو المؤید اندر کتاب شکر شاسب گوید که کیخسرو با دزدگان رفت و رستم دستان با وی بود و آن تاریکی و پتیاره دیوان بفرآورد تعالی بدید که آذرگشپ پیداگشت . . . . . (۳)». از قراریکه جناب معظّم له در حاشیه باورقی راجع بابو المؤید مینویسند در کتاب مزبور یعنی تاریخ سیستان در چند جا «نام این بو المؤید و کتاب گرشاسب او» آمده و در یکجا هم صریحاً در آن کتاب او را بو المؤید بلخی خوانده. چنانکه دیده میشود در اینجا لفظ شاهنامه ذکر نشده ولی گویا چندان شبهه در این نباشد که اخبار گرشاسب نیز در جزو همان کتاب ابو المؤید بوده که بلعمی و عنصر المعالی و ابن اسفندیار آنرا (ظاهراً نه بعنوان اسم کتاب) شاهنامه نامیده‌اند<sup>(۴)</sup> و مجمل التواریخ آنرا «شرا بو المؤید» خوانده و تاریخ سیستان آنرا یا یک جلد و فصل مخصوص آنرا «کتاب گرشاسب» مینامد اگر چه اینهم ممکن است که ابو المؤید علاوه بر کتاب شاهنامه خود که وجود آن بثبوت پیوسته یک کتاب دیگری هم باین عنوان داشته باشد. از همه این قراین و علامات چنان بدست میاید که ابو المؤید بلخی شاعر معروف عهد سامانیان و اولین نظم کننده قصه یوسف یک کتابی در تاریخ و داستان سلاطین و پهلوانان ایران بنثر فارسی داشته که آن کتاب پیش از سنه ۳۵۲ و شاید هم زمانی معتد به قبل از تاریخ مزبور تألیف شده بود چه مدتی برای انتشار کتاب در آن زمان لازم بوده تا مؤلف کتاب دیگر از آن نقل و ذکر بکنند. و در آن کتاب بقدر متقین احوالات ضحاک و جمشید و اولاد و اعقاب او و داستان آغش و هادان و اخبار سام و زریمان و کیقباد و افراسیاب و لهراسب و کی شکن و احوال فریدون و ایرج و سلم و تور و منوچهر و داستان گرشاسب مندرج بوده است. بعد از شاهنامه ابو المؤید بلخی خوبست از شاهنامه همشهری او ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر چند کله بگوئیم و بگذریم.

لکن مجال سخن بواسطه تنگ شدن عرصه صفحات کاوه در این شماره تنگ است و بدبختانه مجبوریم قیسه این مقاله را (که بچاپ هم رفته بود) با اشاره ادبانه کاوه از این شماره خارج کرده و بشماره دیگر بگذاریم لهذا موعده ما برای اتمام سخن و شرح سه شاهنامه فارسی دیگر تا عهد فردوسی شماره آینده است. محصل

- (۱) تفصیل این کتاب مفید و مهم که خیرش مجهول بوده در ضمن مقاله خود آقای میرزا عباس خان مشروحاً خواهد آمد.  
 (۲) این مقاله در شماره آینده کاوه نشر خواهد شد.  
 (۳) چون تمام این قطعه منسوب بابو المؤید در ضمن مقاله «شعر و موسیقی قدیم ایران» نشر خواهد شد بیش از این نقل از نسخه خطی را لازم ندیدیم.  
 (۴) الآثار الباقیه صفحه ۹۹.

و در آن کتاب در ذکر عاقبت کار جمشید و اسامی اولاد و اعقاب او چنین گوید «و یاریان گویند بیرون از کتاب که بگریخت (۱) براولستان شد بجدی دراز و گویند دختر پادشاه زاوولستان بزین شد و پدر نداشت و پدرش امر بدست او کرده بود پس چون دست بدختر دراز کرد پسری آمدش تور نام . . . . . و حدیثها و اخبار ایشان بسیار گوید ابو المؤید بلخی بشاهنامه بزرگ (۲)». دیگر در کتاب قابوسنامه تألیف عنصر المعالی که در سنه ۷۵۰ تألیف شده ذکر این کتاب آمده بدینقرار که در مقدمه آن کتاب در خطاب بپسرش گیلان شاه گوید «و چنان زندگانی کن که سزای تخته پاک تو باشد که ترا ای پسر تخته و اصل بزرگت و از هر دو اصل کریم الطرفین و پیوسته ملوک جهانی جدت ملک شمس المعالی قابوس بن وشگیر که نیره آغش و هادان است و آغش و هادان (۳) ملک کیلان بوده بروزگار کیخسرو و ابو المؤید بلخی و بر او در شاهنامه آورده و ملک کیلان با جداد تو از او یادگار مانده . . . . . (۴)». دیگر در کتاب مجمل التواریخ که در سنه ۵۲۰ تألیف شده ذکر کتاب ابو المؤید آمده بدینقرار که در مقدمه آن کتاب گوید: «. . . . ما خواستیم که تاریخ پادشاهان عجم و نسب و رفتار و سیرت ایشان در این کتاب علی الولی جمع کنیم بر سبیل اختصار از آنچه خوانده‌ایم در شاهنامه فردوسی که اصل است و کتابهای دیگر که شعبهای آنست و دیگر حکما نظم کرده‌اند چون گرشاسب نامه، چون فرامرزننامه و اخبار بهمن و قصه کوش ییل دندان و از سر ابو المؤید . . . . . (۵) چون اخبار زریمان و سام و کیقباد و افراسیاب و اخبار لهراسب و آغش و هادان و کی شکن و آنچه در تاریخ جریر یافتیم (۶) و سیر الملوک از گفتار و روایت ابن المقفع و . . . . . (۸)». دیگر در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار که در حدود سنه ۶۱۳ تألیف شده در ضمن شرح بیان ولایت رویان ذکری از «شاهنامه مؤیدی» کرده بدینقرار که گوید: «بنای این شهر در زمان فریدون بوده و قتیکه پسران او تور و سلم برادر خودشان ایرج را کشتند از وی دختری ماند در ناحیه گفگور در ماوجه کوه. فریدون در آن وقت خیلی پیر بود و ابروهای او چنان افتاده بود که مینایستی آنها را ببندند. یگانه دعای او این بود که آن قدر زنده بماند تا انتقام قتل پسر عزیز خود را ببیند و او دختر ایرج را یکی از برادرزادهای خود بزین داد و قتیکه دختر طفلی زائید بچهارا فرویدن پیر نشان دادند وی گفت: ماند چهرش بچهر ایرج و لهذا وی منوچهر نامیده شد و چنانکه بنظم و نثر در شاهنامه‌های فرووسی و مؤیدی<sup>(۹)</sup> شرح داده شده وی انتقام جذخود ایرج را گرفت پیش از آنکه فریدون از دنیا برود (۱۰)».

- (۱) یعنی جمشید. (۲) ترجمه تاریخ طبری، چاپ بمبئی، صفحه ۴۰.  
 در مجمل التواریخ در باب اولاد جمشید و اسامی آنها شرح مفصّلی است که احتمال میرود از ابو المؤید بلخی اخذ شده باشد.  
 (۳) رجوع کنید به کاوه شماره ۱۲، صفحه ۷ ستون ۲ حاشیه.  
 (۴) در نسخه چاپی «ارغش فرهادوند» چاپ شده ولی چون غلط واضح است اصلاح شد.  
 (۵) قابوسنامه چاپ طهران صفحه ۸. (۶) اینجا یک کلمه ناخواناست که قریب بقین «بخی» باید باشد. (۷) مقصود محمد بن جریر طبری است.  
 (۸) مجمل التواریخ بنقل ژول موهل از آن در ضمن دیباچه فرانسوی خود بشاهنامه فردوسی که در سنه ۱۸۳۸ میلادی با ترجمه فرانسوی طبع و نشر کرده (صفحه III).  
 (۹) در ترجمه انگلیسی این کلمه باملای فرنکی مؤیدی بکسریاه ضبط شده ولی نگارنده را شکی نیست که املا صحیح مؤیدی است بفتح یاء و مقصود شاهنامه ابو المؤید است. (۱۰) ترجمه تلخیص انگلیسی استاد برون صفحه ۱۸-۱۸.  
 — آنچه در متن درج شد ترجمه از انگلیسی است و قطعاً با اصل عبارت فارسی کتاب که دسترس نیست مطابق نخواهد بود لکن معنی همان است.

# ترتیبات اشتراک

بمبوم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران سه تومان و نیم است یکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ذیل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چایی اداره وجه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را بداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور راساً ارسال میشود. ارسال وجه اشتراک و یا پول جزئی که بتوسط بانکها ممکن نمیشود بتوسط حواله پستی به پاریس آسان است و میشود مستقیماً فرستاد. علاوه بر این باید هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.  
۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التبعین.  
۳ - وکلای محترم روزنامه باید بمجرد دریافت وجوه اشتراک فوراً آنرا بداره کاوه برسانند یعنی همینکه تا قریب ده تومان مثلاً پیش ایشان جمع شد که بتواند برات لندن یا پاریس از بانگ بگیرد باید بدون تأخیر یک براتی باسم اداره کاوه حواله لندن یا پاریس گرفته و در جوف مکتوب سفارشی برای ما بفرستد تا وصول کنیم.

۴ - لازم نیست کسی که پول میفرستد عین آن پولی را که ما قیمت اشتراک روزنامه را بدان پول نوشته ایم پیدا کرده و بفرستد بلکه میتواند معادل آنرا بمظنه روز از پول آن مملکت که در آنجاست یا پول هر مملکتی دیگر که بدانجا دسترس دارد برات گرفته و بفرستد مثلاً کسی که در ایتالیا است و باید وجه اشتراک خود را که یک لیره انگلیسی است بپردازد لازم نیست که پی عین لیره گشته و پیدا کرده بفرستد بلکه میتواند معادل لیره انگلیسی لیرای ایتالیائی برات خریده و ارسال دارد و هکذا.

۵ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا بزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند و اصلاً سهلتر آنست که از پستخانه حواله پستی برای پاریس گرفته و در لف پاکت سفارشی برای ما بفرستند که وصول کنیم.

۶ - پاکت چایی دارای عنوان اداره کاوه پیش وکلای کاوه حاضر است و هر کسی میتواند بلا عوض از حضرات معزای الیهم گرفته و با ما مکتبه کند یا حواله و قبض و غیره بفرستد که اسباب سهولت است.

۷ - روزنامه کاوه تک فروشی منظم ندارد و فقط بمشترکین منظم فرستاده میشود و از بعضی شمارهها هم اصلاً برای تک فروشی فرستاده نمیشود و لهذا کسانی که تک خرید میکنند ممکن است بعضی شمارهها بایشان اغلب نرسد.

۸ - وکلای کاوه باید لطف فرموده اقلأً هر دو هفته یک مکتوب در روش امور روزنامه و مطالب راجع بداره بما بنویسند و هر ماه یک صورتی از اسامی تمام مشترکین برای اداره بفرستند.

۹ - چون بعد از این شماره (شماره اول از سال دوم) دیگر باحدی روزنامه فرستاده نخواهد شد مگر بمشترکین (و مقصود از مشترکین فقط آتانی هستند که در وصول این شماره وجه اشتراک را نقد و پیشکی پرداخته باشند) و نیز چون وصول خبر اشتراک از وکلا بواسطه تأخیر در ایاب وذهاب پست زمانی طول میکشد لهذا محض اینکه روزنامه مدتی از مشترکین قطع نشود لازم است آقایان وکلای محترم روزنامه بمحض وصول و انتشار این شماره تلگراف مختصری مشعر بر عده مشترکین سال دوم کاوه و مبلغ وجهی که از بابت سال دوم بداره کاوه فرستاده اند و در راه است مخبره نمایند تا مدت زیادی در ارسال شماره دوم و سوم تأخیر نشود و پس از مخبره تلگراف هم بلا فاصله کتبا صورت اسامی و عنوان محل و کوجه مشترکین را بداره بفرستند که پس از وصول تلگراف بده مشترکین از شماره دوم و سوم روزنامه پیش وکلای روزنامه فرستاده میشود تا بمشترکین توزیع نمایند و پس از وصول مکتوب مشتمل بر صورت اسامی از شماره بعد مستقیماً بخود مشترکین ارسال میشود.

آدرس تلگرافی فقط این دو کله «روزنامه کاوه - برلین» - (Rouznakaveh, Berlin) - کافی است که عنوان مخصوص تلگرافی ما در تلگرافخانه برلین است و مخفف لفظ «روزنامه کاوه» است دیگر اسم شخص و کوجه و نمرة خانه در تلگراف لازم نیست.

۱۰ - ما ورقهائی مخصوص در روی کاغذ زرد چاپ کرده ایم که در لف شمارهائی که از گاهی بگاهی بعنوان نمونه برای اشخاص متفرقه که از مشترکین نیستند فرستاده میشود میگذاریم. در ذیل آن ورقه زرد رنگ محض سهولت صورت تقاضانامه ای چاپ شده که شخص نمونه خوان در صورت میل با اشتراک آن تقاضانامه را پر کرده یعنی اسم و عنوان خود را نوشته و امضا کرده با رسید وجه اشتراک بامضای یکی از وکلای کاوه بداره کاوه بفرستد. برای بعضی از وکلای روزنامه و غیرهم اشتباهی در این مطلب حاصل شده و تصور کرده اند هر کسی طالب روزنامه شد باید حتماً از همان ورقه زرد پیدا کرده و آنرا پر کند و امضا نماید و اگر در کاغذ دیگری بنویسد صحیح نیست!! در صورتیکه اظهار میل با اشتراک بهر وسیله و ترتیبی باشد ضرری ندارد و تنها ترتیب این است که وجه اشتراک را بوکلائی روزنامه داده و قبض گرفته بداره بفرستد و بس.

ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آنرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شناخصاً مسئول وجه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند و چه را پرداخته باشند یا نه.

# سلسله انتشارات « کاوه »

ایران آلمان قران مارک	سایر ممالک لیره انگلیسی	(۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران
۱۰	۵۰	کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهها در ایران و احصایه های مالیاتی وجودی لهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی
۴	۱۵	(۲) کشف تللیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است
۱	۲	(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران تألیف علامه مشهور آفاق استاد راندرس دا تارک که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان»
۵	۱۵	(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی وکلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا پول را بوکلای کاوه پرداخته و قبض شکر گرفته و بفرستند توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف داده میشود در ایران طالین بوکلای روزنامه کاوه رجوع نمایند.

## اعلان بتجار و اصناف محترم

در مغازه « پرسپولیس » در برن همه نوع اتمه خرازی فروشی موجود و بقیمت مناسب بفروش میرسد. مغازه « پرسپولیس » از ایران و عثمانی و سایر ممالک سفارشهای تجاری قبول کرده و از کارخانجات معتبر آلمان هر جنس متاعی که سفارش داده شود چه از اجناس و اتمه مذکور و چه غیر آن خرید کرده و بسرعت ممکنه ارسال میدارد. کسانی که طالبند بتوسط مغازه « پرسپولیس » مالی سفارش بدهند باید شرایط ذیل را منظور دارند:

- هر سفارش و خریدی که بتوسط اداره مغازه « پرسپولیس » داده شود در صورتیکه سفارش مزبور کمتر از پنجاه تومان باشد این اداره صدی پنج و اگر بیشتر از آن باشد از قرار صدی سه حق العمل خریداری برای خود منظور خواهد نمود.
- هر سفارشی که داده میشو باید وجه آن قبلاً فرستاده شود و برای صرفه صاحب سفارش بهتر است که برات بلیره انگلیسی یا فرانک فرانسوی حواله لندن یا پاریس باشد.

مدیر: رضا تربیت.

آدرس مغازه از این قرار است:

Persépolis  
Berlin-Charlottenburg  
Goethestrasse 1

فهرست چاپی مغازه بطالین فرستاده میشود.

## مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبات تجاری و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره مضمّن بر آن شده ام که روابط تجاری خودمانرا

### مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نوشروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشوم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میدارم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانهای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانهای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند زبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.  
Hamburg 1, Glockengiesserwall

## دوره چهار ساله کاوه

دوره قدیم کاوه که مجموعه چهار ساله آن است در ۳۵ شماره و پر از مقالات علمی و ادبی و سیاسی است در اداره کاوه موجود است و قیمت ه تومان مجلد و چهار تومان بی جلد فروخته میشود. فقط برای مشترکین کاوه (چنانکه در شماره ۸ از سال گذشته شرح داده شده) بعنوان هدیه و تنها در مقابل قیمت بسته کردن و اجرت پست و سایر مخارج جزئی راجع بارسال بسته که روی هم پانزده قران برای مجلد آن و یکتومان برای غیر مجلدان در ایران و ه اشلینگ (سه ربع لیره انگلیسی) برای مجلد آن و نیم لیره انگلیسی برای غیر مجلد آن در خارجه باشد داده میشود. هر کس طالب باشد میتواند این قیمت جزئی را بوکلای اداره پرداخته و قبض امضا شده را گرفته برای ما بفرستد که فوراً ارسال میشود. از دوره قدیم چنانکه گفتم هنوز مقداری موجود است ولی معلوم است که با اولین تقاضا کنندگان ارسال میشود و اگر یکی از شمارهها تمام شد دیگر بتقاضا کنندگان تازه نمیشود فرستاد.

فهرست بعضی از مقالات مهمه دوره قدیم کاوه بقرار ذیل است:

شماره ۱	مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و درفش کاویانی»
۶-۵	«نوروز جشدی» بقلم استاد کابگر
۸-۷ و ۶-۵	مقاله متسلسله «نظری تاریخ و درس عبرت - داستان کرجهستان»
۹	«فنلاند»
۱۴ و ۱۳	«هندوستان»
۱۷ و ۱۶ و ۱۵	«قفاز»
۱۹-۱۸	تاریخ مختصر واقعات سال ۱۳۳۵ در اروپا و در ایران در تحت عنوان «سال دوم کاوه»
۲۰	مقاله راجع به «میرزا صادق خان ادیب الممالک»
۲۱	«افغانستان»
۲۱	«خشکبار ایران و روسیه»
۲۲	«اجتماع استوکهولم» و «داد خواهی ملت ایران»
۲۳	«تعدیات نظامیان روس در ایران»
۲۳	«رضای عیانی نقاش ایرانی» (مصور)
۲۷ و ۲۶ و ۲۵	«دوره جدید مشروطیت در ایران»
۲۵	«انگلیسها و جنوب ایران»
۲۷ و ۲۶ و ۲۵	«بهترین تألیفات فرنگیها در باره ایران»
۳۰-۲۹ و	«معدن نفت بختیاری»
۲۷	«روس و ایران»
۲۸	«استمهال در قروض ایران»
۳۲-۳۱	«حکم از روی تجربه»
۳۳	«فتح وظفر اجناتیون عامیون» سوسیالیسم در آلمان
۳۴	«قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام»
۳۵	

دوره سالیانه سال گذشته کاوه (سال اول دوره جدید) نیز در اداره موجود است و قیمت آن سه تومان است.



قیمت اشتراک

ششماه	سالانه	در ایران
۲ تومان	۳ تومان و نیم	در آلمان
۶۰ مارک	۱۰۰ مارک	در سایر ممالک

یک لیره انگلیسی ۱۲ شلینگ  
 ممکن است معادل مبالغ فوق بمطقت روز  
 بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.  
 قیمت هر شماره برای تک فروشی در  
 ایران ۳ قران است

# کاوِه

۱۳۳۴

این روزنامه هر ماه یک  
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»  
 Berlin-Charlottenbourg  
 Leibnizstr. 64

۵ مهر ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غره جمادی الآخره سنه ۱۳۳۹ = ۱۰ فوریه فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 2 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الأولى سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تبعات وزحمت طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عدهای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال نفاست در کاغذ اعلا در مطبعه خلی قشنگ «کاوایی» بطبع میرسد و خط روشن و قشنگی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و اخبار ایران و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوهها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسباب و کلاهی روزنامه و ترتیب جدید اسمال و غیره رجوع کنید بپشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی پائین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بنهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»

(Allemagne)

Berlin-Charlottenbourg

Leibnizstr. 64.

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان : جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی  
 مصر : تجارخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره  
 طهران } جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
 جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱  
 تبریز } جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی  
 کتاخانه آذربایجان  
 سیستان : جناب آقای عباسعلی خان قاجار امین مالیه بلوکات ثلث شیب آب  
 و شهرکی و نارونی  
 مشهد : کتاخانه نصرت  
 اصفهان } دواخانه آقا میرزا غلامرضا ، درب باغ قلندرها  
 جناب آقا میرزا محمد علی مکرم حبیب آبادی  
 شیراز : جناب آقا میرزا احمد خان پووه ناظم و مجاسب پستخانه ایالتی فارس  
 بندر بوشهر : جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهمانی رازجانی کازرونی  
 کرمانشاه : تجارخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی  
 کرمان : تجارخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران .  
 یزد : جناب آقای ارباب مهربان حشید جوانمرد خرمشاهی پارسائی  
 ملایر : جناب آقای میر حسین خان حجازی .  
 طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارخانههای مذکور  
 پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً با اداره  
 کاوه فرستد تا روزنامه منظم و مستقیماً بایشان ارسال شود .

# اعتذار

بواسطه کثرت مطالب در این شماره درج تئمه مقاله راجع بشاهنامه میسر نشد . در شماره آینده تلافی میشود .

# اغتشاش پستخانهای

ولایات در ایران

از قرار خبری که از کرمانشاه بما رسیده مأمورین اداره پستخانه آنجا مقدار کثیری روزنامه کاوه را که بکرمانشاه و سایر ولایات فرستاده شده بود ( و از کرمانشاه رد میشد ) برداشته و بطاران و سقط فروشان فروخته اند و پس از تقش و کوشش زیاد که وکیل محترم کاوه در کرمانشاه نموده بالاخره ۳۳ نسخه از شماره ۹ را که برای اصفهان و رشت و تبریز فرستاده شده بود در دکان یکی از سقط فروشان بدست آورده اند . این ۳۳ نسخه استرداد شده ولی مینویسند که دیر خبر دار شده اند و تا آنوقت «در بسیاری از شماره های کاوه برای ریش مقدسین حنا پیچیده شده بوده» .

و همچنین بموجب مکتوباتی که از اصفهان رسیده معلوم میشود که آنجا هم پستخانه بسته های روزنامه کاوه را که باسم دواخانه آقا میرزا غلامرضا فرستاده شده بوده بدوا خانه دیگری داده اند .

حاجت بمبالغه نیست که این فقره بچقدر بر اشخاصی که بزحمت زیاد این روزنامه فارسی را در مرکز اروپا بطبع میرسانند ناگوار بوده و قلوب آنها را مجروح میکند . علاوه بر این تکرار اینگونه امور سلب اعتماد عامه از نظم و قانون در پستخانهای ایران میکند . امیدواریم ریاست مرکزی پست در طهران و ریاست پست کرمانشاه و اصفهان در این باب نه از بابت مهربانی بما بلکه از لحاظ لزوم نظم اداره بین المللی و جلوگیری دزدها همت واقداً بجای بفرمایند و ما علاوه بر این دادخواهی علی در همین باب عریضه جداگانه هم بر ریاست مرکزی پست در طهران نوشته ایم .

# اعلان در کاوه

روزنامه کاوه اعلانات نیز درج میکند و چون در فرنگستان (اروپا و آمریکا) و مصر و عثمانی نیز منتشر است و خوانندگان دارد لهذا برای ایرانیان داخله و خارجه خیلی مفید خواهد بود که در باب امور تجاری و غیره در کاوه اعلان بکنند چنانکه تجارخانه های فرنگی محض ترویج متاع خود در ایران و مشرق زمین در کاوه اعلان میکنند .

# تصحیحات

در شماره گذشته (شماره اول سال دوم - دوره جدید) دو فقره غلط طبع واقع شده یکی در صفحه ۲ ستون اول سطر ۱۲ و ۱۳ است که الف لفظ «آن» از سطر ۱۳ با اول سطر ۱۲ بالا رفته و با لفظ «کرد» چسبیده . دوم در صفحه ۲ ستون ۲ سطر ۱۱ لفظ «اساسی» که بعد از کلمه «دستور» بوده جایش عوض شده و بظلمت پشت کلمه «درجات» افتاده .

# تقاضا

اداره کاوه محتاج شماره اول و شماره ۸ از سال گذشته است که در اداره تمام شده و ما حاضریم آن شماره ها را بقیمت اصلی دوباره بخریم هرکس از این شماره ها زیادی دارد متمنی است آنها را خوب در کاغذ پیچیده و با اداره بفرستد و بگوید در مقابل آن وجه نقد یا چیز دیگری میخواهد تا ارسال شود .

# قیمت کتب سلسله انتشارات

کاوه در ایران

قیمت سلسله انتشارات کاوه در ایران جداگانه در اغلب شماره های کاوه مندرج است و تا حال قیمت هر چهار کتاب جمعاً دو تومان بوده و از این تاریخ بعد ۲۷ قران است . هر کس میتواند این مبلغ را بیکی از وکلای کاوه پرداخته و قبض گرفته بفرستد و ما با پست سفارشی کتب مزبور را بان شخص میرسانیم . از قرار مکاتیب وارده و بموجب شکایت بعضی مشترکین بعضی از کتابخانه ها در ایران این کتب را به قیمت های گرانتر و بلکه گراف میفروشند لهذا لازم دانستیم اعلان کنیم که کسانی که کتب مزبور برای فروش از طرف اداره کاوه پیش آنها فرستاده میشود حق ندارند بیشتر از قیمت معین در روزنامه بفروشند و فقط بکتا بفروشها و اشخاصی که خرید کلی میکنند تخفیف در قیمت داده میشود و فقط این دسته از خریدارها که پول نقد با اداره داده و کتاب خریدند خودشان در تعیین قیمت مختارند .

این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه در برلین  
نشر میشود.

عنوان مراسلات:  
Rédaction «Kaveh»  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

آدرس تلگرافی:  
Rouznakaveh Berlin  
کافی است



### قیمت اشتراک

ششماه	سالانه
در ایران .. ۳ تومان ونیم	۲ تومان
در آلمان .. ۱۰۰ مارک	۶۰ مارک
در سایر ممالک یک لیره انگلیسی	۱۲ شلینگ

ممکن است معادل مبالغ فوق بمظنه روز  
بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.

قیمت هر شماره برای تک فروشی  
در ایران ۳ قران است

۱۰ فوریه ماه فرنگی  
۱۹۲۱ میلادی

Nr. 2 Jahrg. 2  
Neue Folge

# کافه

۵ مهر ماه قدیم  
۱۲۹۰ زردکری -  
غزه جادی الآخره  
سنه ۱۳۳۹

## نکات و ملاحظات

زهر شدن بعضی را عقیده بر اینست که بهترین اشیاء در عالم وقتیکه فاسد  
ترباک گردید یا صفت کمال آن از آن سلب شد بدترین اشیاء میشود  
یعنی مبدل میشود بعکس حالت اولی.

این عقیده ظاهراً غریب بنظر میآید ولی خیلی مثالها در تأیید آن  
میشود ذکر کرد. خویشاوند بد و دشمن خانگی بدتر از هر دشمن خارجی  
است. جسد انسانی که از هر لحاظ اشرف مخلوقاتش توان نامید چون  
پیروح شود یکی از متعفنترین و زهرناکترین اشیاء است. در میان  
مسلمین هم مرتدرا بدتر از کافر فطری میمانند.

یک مثال مخصوص از این قبیل مخصوصاً جالب توجه است و آن حالت  
بعضی از آخوندها و طلاب بیدین و بی اعتقاد مذهب است. این طبقه بدون  
هیچ استثناء بدترین مخلوقات تمام نوع بشر در عالم میباشند (مگر آنکه  
بعضی شاهرادگان ایران را استثناء کردن لازم باشد). در میان مردم  
خیلی معمول است که گویند «فلانی بی همه چیز است» ولی در واقع  
آدم «بی همه چیز» که هیچ صفت فاضله و بقول طلاب هیچ «رایع باطنی»  
در او نباشد خیلی کم و بلکه نادر است اگر کسی دین ندارد ممکن است  
با عصمت باشد و اگر آترا هم نداشته باشد شاید که جوانمردی داشته باشد  
و یا یکی از خصائل رحم، سخاوت، غیرت، حمت، رفاقت، یا حیا در او  
بوده باشد ولی اگر نخواهید واقعاً این وجود نادر را یعنی «بی همه چیز»  
حقیقی را که از غرایب مخلوقات عالم است ببینید بعضی از مآلهای بیدین منکر  
مذهب را ببینید. این قسم مخلوق فعلاً در ایران خیلی فراوان است و  
در صدی هشتاد از روضه خوانهای عیاش و «کلاش» و طلاب فرنگی  
مآب و آخوندهای «چشم و گوش باز» از این قبیل اند. شها پس  
از صرف شراب و ترباک و حبشش هر سه با هم تمام انیساراً سب  
وطن کرده و در موقع غرق شدن در شهوات مُتکبر تمام انواع  
عصمت شده و روز بمنبر رفته مردم را مسخره و بدینطریق تحصیل  
مخارج عیاشی مینمایند.

این خاصیت عجیب برای چیست؟ این فقره را بیک مثل توضیح کنیم:  
طبّ متعارفی از عهد بقراط باینطرف مبنای آن بر محاربه با امراض و  
عوارض آنست بواسطه ضد آن مثلاً وقتیکه کسی تب داشته میگشتند بی  
آنچیزها که آدم سالم را خنکی و برودت میآورد مانند هندوانه و نارنج و  
دوغ و بشخص تب دار از این قبیل چیزها میدادند تا حرارت او را تسکین  
و بدینطریق معالجه اش نمایند. این نوع معالجه را فرنگی «آلویاتی» (۱) یعنی  
معالجه بضد نامند. در قرن گذشته یک طیب آلمانی یک طریقه معالجه  
اختراع کرد که درست بر عکس طریقه قدیم بود یعنی معالجه بمثل را (۲)  
رایج کرد و گفت هر مرضی را با چیزی باید معالجه کرد که آنچیز در آدم  
سالم عین یا شبیه عوارض آن مرض را احداث میکند مثلاً باز در تب  
باید با چیزی برضد آن مبارزه کرد که در آدم سالم حرارت میآورد مانند  
گنه گنه که در اشخاص سالم احداث گرمی میکند. دلیل این عقیده آن  
حکیم این بود که میگفت وقتیکه گنه گنه در بدن شخص مبتلا به تب پیش  
از آمدن تبش داخل شود یک حرارت مصنوعی در بدن ایجاد میکند و  
مادامیکه آن حرارت مصنوعی در بدن هست جائی برای حرارت تب نیست  
و نمیتواند بیاید و چون چند روز در موقع آمدن تب این کار را تکرار  
کنند بالاخره بعد از قطع گنه گنه هم دیگر تب که مدتها است برنگشته بر  
نخواهد گشت.

چون در این مثل درست و بدقت تأمل نمائید مقصود را خواهید  
دریافت. در فطرت هر شخص معمولی و طبیعی خصایل فطری و  
عتاید وجدانی چندی است که بطور اعتدال و باندازه متوسط در آن نهاده  
شده و روش زندگانی ظاهری و معنوی او را اداره میکند. مثلاً در نهاد  
هر انسان متعارفی و یا بعبارت بگوئیم در دل او مقداری رحم در  
یک گوشه آن قرار گرفته که فطری است و ارث و تربیت او را تولید  
و پرورش داده اند. در یک گوشه دیگر قلب نیز عصمت جای گرفته که  
طبیعی وی گشته و بدون دخالت یک عقیده دیگر و یا استدلال منطقی و یا  
بیم و امید آسمانی او را اقلاً از اقدام بیعضی اعمال که تصریحش مناسب  
نیست باز میدارد. علاوه بر اینها پیوند و تعلق بخویشاوندان و پدر و

امثله فوق را تماماً از چیزهای مادی اختیار کردیم تا مطلب خوب واضح باشد ولی در امور معنوی و غیر مادی هم این کیفیت هست بلکه خیلی بیشتر شدت دارد زیرا که اختلاف در عقل و سلیقه و ذوق بین اقوام دنیا خیلی بیشتر از اختلاف در امور مادی است و بر زبان که آئینه روح هر قوم و بهترین وسیله اظهار افکار و احساسات است تأثیر میبخشد و سبب میشود که برای تمام الفاظ یک قوم نمیتوان الفاظ مطابق آنها در زبان قوم دیگر پیدا کرد و این امر چاره پذیر نیست و میخوایم عرض کنم مطلوب هم نیست زیرا چاره آن این است که تفاوت در عقل و مشاعر و ذوق و سلیقه و طبایع از بین اقوام برداشته شود و این گذشته از آنکه ممکن نیست خلاف مصلحت است چه در آنصورت دنیا هم از ترقی باز میایستد و هم بی مزه میشود مثل اینکه متوقع باشیم تمام مردم صورت بهم شبیه شوند.

اینکه برای هر لفظ از یک زبان لفظی مطابق آن در زبان دیگر نباشد بنا بر تحقیقی که در فوق کردیم برای همه السنه عمومیت دارد و عیب و نقصی نیست که منحصر بزبان فارسی باشد بلکه اصلاً بنا بر همان علتی که بجهت آن ذکر کردیم عیب و نقص نیست اگر فرانسویان قلیان کش نباشند و باینواسطه در زبان خود لفظی مطابق قلیان نداشته باشند زبان فرانسه از این جهت ناقص محسوب نمیشود و قس علیهذا در موارد دیگر چنانکه هر کس دو زبان اروپائی مثل فرانسه و انگلیسی یاد گرفته میداند که بسیاری از الفاظ انگلیسی در فرانسه عیناً مطابق ندارد و هیچکس ادعا نمیکند که زبان فرانسه از این بابت ناقص است و عکس آن هم موارد بسیار دارد و انگلیسیها از این حیث هیچ دلخوری ندارند.

با وجود تحقیقات فوق ما نمیتوانیم باین مسائل دل خود را خوش کرده و در صدد یافتن الفاظ فارسی مطابق الفاظ دیگر در السنه خارجه برنیائیم زیرا اگر چه فقدان آنها بطور کلی و اساساً عیب نیست لیکن در بعضی موارد خاصه در باب اصطلاحات علمی نقص است و علاوه بر این ترجمه کتب و رسائل از یک زبان دیگر مخصوصاً برای ما که باید علوم و معارف را از اروپائیان اخذ کنیم ضرورت دارد پس تکلیف مترجمین بیچاره چیست و آن تکلیف را با وجود این مشکلات چگونه باید ادا کنند؟

شک نیست که ترجمه هر چند غالباً در انظار وقتی ندارد یکی از مشکلترین کارهاست و علت عمده آن همان چیزی است که در فوق توضیح کردیم و مسلماً هر کس متوقع باشد در ازای هر لفظ بلکه هر عبارت از یک زبان لفظ یا عبارت از زبان دیگر بگذارد از عهده ترجمه برنیاید. چون در اینجا موضوع کلام قواعد ترجمه نیست محض اینکه سخن دراز نشود داخل این مبحث نمیشویم و بتذکار چند نکته اکتفا میکنیم. در خصوص الفاظی که دلالت بر مادیات دارد چندان اشکالی نیست زیرا که در غالب مواقع میتوان از الفاظ موجوده زبان خودمان عیناً یا با جرتی تصرفی اختیار کرد و اینکار را ارباب حرف و صنایع دائماً میکنند و اصطلاحاتی که آنها اختیار مینمایند بسیار بجا و خیلی بهتر از اصطلاحی است که ادبا و فضلا جعل میکنند و در این خصوص اهل لغت اگر بخواهند خدمتی بزبان فارسی بکنند بهتر آنست در هر حرفه و پیشه با اهل آن گفتگو کرده اصطلاحات ایشانرا اخذ و ضبط نمایند و در قاموس زبان فارسی که انشا الله روزی بهمت دانشمندان و مساعدت اوضاع روزگار تهیه باید بشود وارد کنند و در مواردی هم که جعل اصطلاح بطریق فوق ممکن نشود نسبت باین قسم چیزها میتوانیم لفظ خارجی را عیناً قبول کنیم چنانکه اینکار هم هر روز واقع میشود و الفاظ «ماشین» و «اتوموبیل» و «تلگراف» و «تلفون» و امثال آن که امروز هر دهائی و بیسواد ایرانی میداند و استعمال میکنند شاهد این مدعاست و این فقره هم بعقیده بنده عیب نیست و ضرر ندارد و در نزد تمام اقوام و ملل رایج است. اشکال بزرگ راجع بالفاظی است که مدلول آنها امور معنویه است زیرا این امور بهمان دلیل که معنوی و ذهنی است و جامد و مادی نیست درک آنها بطور صحیح مشکل است و نه تنها یک قوم امور معنوی قوم دیگر را بواسطه عدم انس و آشنائی درست درک نمیکند بلکه در میان افراد یک قوم هم این امور بواسطه تفاوت مدارک و مشاعر و ذوق و سلیقه تفاوت دارد و مقدار زیادی از اختلافات و جنگ و جدالها بین مردم بهمین علت است. علاوه چیزهای مادی غالباً در دست اهل فن میافتد و غیر اهل فن در آن خصوص داعیه ندارد هر کس بنجار نیست با لوازم بنجاری کاری ندارد و اگر محتاج شد بی مضایقه بنجار رجوع میکند اما امور معنویه راجع باهل، معنی است و کیست که خود را اهل معنی نداند. پس همه در آن مداخله میکنند و باینواسطه هم امور معنویه را خراب میکنند و هم اصطلاحات صحیح برای آن نمی یابند. پس یک اندازه رفع اشکال این قسم میشود که برای امور معنویه هم بوجود و ضرورت اهل فن قائل شوند و در موقع حاجت با آنها مراجعه نمایند.

چون آن کتاب نتیجه زحمات سالهای دراز است یقین دارم که برای مقصود کاوه هم بدرود خواهد خورد و بعد از ملاحظه آن کتاب البتّه در این عقیده با من شریک خواهید شد (۱).

جواب دوم از وسط دریای سرخ از حوالی باب المندب رسیده است. این جواب که بشکل مقاله مختصری است از جناب آقای میرزا محمد علی خان دکاه الملک است که صیت فضل و آوازه فضائلشان را همه کس شنیده و علاوه بر مقامات علمی و ادبی ایشان مقام دولتی و رسمی نیز دارند و رئیس مجلس شورای ملی و چند بار وزیر بوده و دو سال است جزو هیئت نمایندگان ایران برای مجمع صلح در پاریس بوده اند و در ایران رئیس محکمه تمیزد و مؤلف خیلی از قوانین و کتب و لهذا قول ایشان در خصوص ترجمه کلمات فرنگی بفارسی اعتبار و اهمیت زیاد دارد که خود یکی از اولین متبحرین در زبانهای فرنگی و از مترجمین هستند. استاد معظم له در مکتوبی که از کشتی «نارکنده» فرستاده اند چنین مرقوم داشته اند:

بهر احر، ۱۴ نوامبر ۱۹۲۰.

استفساری که در شماره آخری روزنامه محترم کاوه راجع بترجمه بعضی از الفاظ فرانسوی شده بود بنده را بفکر انداخت و اینک میخوام بعضی از چیزها که مخاطرم رسیده بتحریر در آورم تا کسانیکه مبتلا بترجمه هستند در آن باب تأمل کنند و تفکرات بنده را تصحیح و تکمیل نمایند.

بطور کلی نباید متوقع بود در مقابل هر لفظ از یک زبان در زبان دیگر لفظی منطبق بر معنای آن موجود باشد چه لفظ قالب معنی است گوینده معنی را بلفظ در میآورد و شنونده از لفظ یاد معنی میکند پس برای اینکه در زبان یک قوم لفظی باشد مطابق لفظ دیگر در زبان قوم دیگر باید همین معنای آن لفظ در ذهن هر دو قوم حاصل باشد و این کیفیت در همه مورد موجود نیست یعنی بسیار معانی در ذهن یک قوم هست که در ذهن قوم دیگر یا هیچ نیست یا اگر هست کاملاً مطابق نیست و با شباهتی کم یا بیش تفاوت در کار هست مثلاً معانی که در زبان فارسی با الفاظ ماه و خورشید و ستاره و آب و آتش و امثال آن ادا میشود در همه السنه الفاظ مطابق دارد زیرا که عین این معانی در ذهن تمام اقوام موجود است اما معانی که در نزد ایرانیان با الفاظ قلیان و گرسی و پشمک و باقلوا و قورمه سبزی و غیرها ادا میشود در هر زبانی لفظ مطابق ندارد چون این چیزها در زندگانی همه اقوام نبوده و نیست و باینواسطه مثلاً هر گاه فرانسویان بایران آمدند و قلیان دیدند و کشیدند یا پشمک و باقلوا خوردند و از این حلوا چشیدند ناچار بمناسبت لفظی برای آن اختیار میکنند که درست بر آن معنی منطبق نیست و بکثرت استعمال اصطلاح میشود مثل Narghileh در مورد قلیان (بمناسبت قلیان نارگیل) یا اگر بخواهند مسامحه نکنند و بکثرت استعمال متوسل نشوند عین لفظ فارسی را قبول کرده بکار میرند چنانکه در مورد بازار و کاروانسرا چنین کرده اند (در باب املائی قلیان قبول مسئولیت نمیکم). موارد فوق که لفظی از یک زبان در زبان دیگر مطابق نداشته باشد بسیار است اما مواردی که الفاظ دو زبان در معنی با هم متشابه هستند و کاملاً منطبق نیستند فراوان است بدرجه ای که غالباً شخص متوجه و متذکر آن نیست مثلاً شاید کمتر کسی متوجه باشد که لفظ فارسی «نان» با لفظ فرانسوی pain (پن) مطابق نیست زیرا که در جنس و شکل و کیفیت با هم تفاوت دارند چنانکه ایرانی بیخبر از فرنگستان اگر pain (پن) ببیند نمیفهمد نان فرنگی است و فرنگی از ایران بیخبر اگر نان ببیند بدو ملتفت نمیشود که آن چیزی است که ایرانیها بمنوان pain (پن) میخورند (امیدوارم از این مثال تصور نشود که قصد ایهامی کرده باشم چه اگر این منظور را داشتم آبرو هم مثل میزدم). و این حرف در باب خانه و maison (میزون) و کلاه و chapeau (شاپو) و بسیاری چیزهای دیگر نیز صادق است و اگر ما این الفاظ را بجای یکدیگر استعمال میکنیم از ناچاری و برسییل مسامحه است و باین اعتبار که maison (میزون) جانی است که فرنگیها در آن خانه دارند و chapeau (شاپو) چیزی است که بجای کلاه بسر میکنند.

(۱) در نظر است که عنقریب مقدمه کتاب مذکور در فوق را بفارسی ترجمه و در

کاوه درج نائیم (کاوه).



تا اینجا که نوشته بودم برای یکی از همسفران خواندم پس از شنیدن گفت بعد از همه این تفصیلات ترجمه کلمات را که روزنامه کاهه سؤال کرده نگفتی گفتم اگر میدانستم اینهمه بیج و تاب نمیخوردم و طول کلام نمیدادم و انگهی اعضاء اداره کاهه از من و تو فاضلترند اگر ترجمه این کلمات باین سهولت پیدا میشد خود میدانستند و نمیپرسیدند. گفت پس برای چه سؤال کردند گفتم برای اینکه فتح باب همین قسم مذاکرات بشود. گفت این مطالب گفتن ندارد همه کس میداند گفتم برروز در پورت سعید یک روزنامه فارسی بدستم افتاد و خواندم با آنکه نه مطالب غامضی بود نه عبارات مغلق بعضی سطور آنرا هیچ نفهمیدم باقی را هم که فهمیدم قدری بواسطه سابقه مطالب بود یک اندازه بواسطه آشنائی بالسنه خارجه گفت چه ربطی بمطلب دارد نویسنده آن سطور چیز نویسی نبوده است گفتم این مرض امروز در میان نویسندگان ایران عمومیت دارد و علت آنست که اکثر آنها کم یا بیش زبان خارجه میداند کتب و جراید خارجه میخوانند و با تعییرات خارجه فی الجمله مانوس شده اند زبان و ادبیات فارسی را هم خوب فرانگرفته اند و تعییرات فارسی صحیح و فصیح سرکوز ذهن ایشان نشده و قتیکه چیز مینویسند نوشتههای ایشان معجون ضایع فاسدی است از فارسی و ترکی و فرانسه و انگلیسی و روسی و غیرها و اگر چند سال دیگر براین منوال بگذرد اصل زبان فارسی از بین میرود. گفت اصلاً تو محافظه کار و منکر ترقی و تجدیدی و موقیعت دنیارا در نظر نگرفته و تعییر وضعیعت مملکت را طالب نیستی گفتم اگر ترقی و تجدید زبان فارسی باینوسبیل صورت میگردد که کلمات «محافظه کار» و «موقیعت» و «وضعیت» اختراع کنیم یا عبارت فارسی را طوری بنویسیم که ایرانی خالص هر قدر هم باسواد و با ذوق باشد قهقند علناً میگوید که من منکر ترقی و تجدید هستم گفتم بنظرم حرارت ظاهری بحر احمر در من و تو تولید حرارت باطنی هم کرده و ممکن است کار ما منجر بزراع شود گفتم حق با تو است باید سخن را کوتاه کرد.

ذکاء الملک.

## کوه نور - دریای نور

امروز تقریباً همه کس میداند که مقصود از دو کله فوق کوه و دریا و چشمه نوری نیست و دو کله مزبور اسم دو قطعه الماس مشهور است که اولی از آنها امروز در خزینه انگلیس و دومی در خزینه ایران است. این دو قطعه الماس هم از جمله چند قطعه الماس مشهور دنیا هستند و مخصوصاً «کوه نور» باندازه ای در دنیا و مخصوصاً در اروپا مشهور است که حتی کارخانها محصولات خود را بدان اسم مینامند و مثلاً سیگارهای کوه نور و کبریهای کوه نور و چیزهای دیگر شبیه باینها که دارای این اسم با ایهت هستند خیلی رایج و زیاد میباشد. در اینجا ما پیش از آنکه بذکر این دو گوهر مشهور برها بپردازیم مقدمه مختصری در خصوص خود الماس و قطعات الماس مشهور دیگر خواهیم گفت.

معلوم است که این سنگ معدنی قیمتی شفاف و درخشنده که از هر جسم معدنی موجود دیگری محکم تر و صاف تر و درخشنده تر و با تلالوت تر است و در هیچ ترکیبی حل نمیشود و همه اجسام دیگر را میتواند ببرد و هیچ جسمی نمیتواند او را ببرد از جنس همان زغال کم بها و روسیاهی است که یک جرعه آتش بجاک و خاکستر میدلش میکند و دامنی از آن بدرهی نیماززد. الماس از قدیم الایام معروف و مشهور بوده چنانکه در توریه مکرراً ذکر آن آمده و مثلاً استحکام و استواری قوم یهود را در کتاب مذکور تشبیه بالماس کرده اند. یونانها و رومها الماس را «آداماس» میگفتند و کله الماس کنونی هم که عربها الف و لامش را الف و لام تعریف تصور نموده و اصل کله را «ماس» دانسته اند از همان کله یونانی «آداماس» مشتق شده (۱) و خود این کله هم در زبان یونانی یعنی «رام نشدنی» و «غیر قابل

اما از حق نمیتوان گذشت که در خصوص بسیاری از الفاظ خارجه شخص هر قدر اهل فن و دانشمند باشد در ازای آنها نمیتواند یک لفظ فارسی پیدا کند. اختیار عین لفظ خارجه هم در امور معنوی بعقیده بنده جایز نیست و هر چند برای امور مادی در اقتباس و اختیار الفاظ خارجه بی مضایقه هستم در امور معنوی با کسانیکه رای باقتباس از خارجه دارند موافق نیستم و عقیده ام این است گذشته از اینکه این طریق صحیح نیست و مارا بمقصد نمیرساند هر گاه در آن قدم بگذاریم کم کم اصل زبان ما از میان میرود. از جمله نکات که باید نسبت ببعضی الفاظ خارجه محل توجه قرار داد این است که در ازای هر یک از آنها باید در موارد مختلفه الفاظ مختلفه بکار برد. این مسئله را همه کس میداند که بعضی الفاظ معانی متعدده دارند و بهر معنی که استعمال شوند باید لفظی مطابق آن معنی استعمال کرد مثل اینکه لفظ فرانسوی esprit (اسپری) گاهی معنی روح است گاهی معنی ذهن و زمانی بجای جوهر استعمال میشود در این باب اشکالی نیست منظور بنده خفی تر از آنست و برای توضیح باید متوسل بشاهد و مثال بشویم. در خصوص همین لفظ esprit (اسپری) که یک معنی آن روح است و قتیکه گفته میشود مثلاً L'esprit de l'Islam بعقیده بنده نباید گفت روح اسلام بهتر آنست که بگویند حقیقت اسلام و حال آنکه ابتداء کسی نمیتواند بگوید esprit یعنی حقیقت است.

یکی از الفاظی که ترجمه آنرا فرموده اید génie (ژنی) است و متذکر این امر هم بوده اید که معانی متعدده دارد که تفاوت آنها خیلی ظاهر نیست و محل ابتلار هم بدست داده اید آنجا که میگویند سعدی در شعر و نادر شاه در جهانگیری «ژنی» بودند اگر چه در زبان ما لفظی که کاملاً مطابق آن باشد نیافته ام اما هر گاه آنرا داهیه ترجمه کنیم شاید پرده زفته باشیم ولی قتیکه میگویند «ژنی آریائی ژنی آزادی طلبی است» بنظر بنده چاره نداریم جز اینکه آنرا طبع ترجمه کنیم البته این ترجمه هم درست و تمام نیست و شاید در موقع ضرورت بهتر آن باشد که اصلاً سیاق کلام را تغییر داده بگویند قوم آریائی بصفه آزادی طلبی در میان اقوام امتیاز دارد و نیز ممکن است گاهی ترجمه قسم اول مقتضی باشد گاهی ترجمه ثانی و شاید که ترجمه بهتر از اینهم دیگران پیدا کنند مقصود بنده نمودن راه است و نیز چون میگویند استعمال حرف تعریف در همه مواردی که فرانسویان میکنند موافق ژنی زبان انگلیسی نیست یا استعمال بعضی استعارات فارسی از قبیل اینکه «گیاه نامیدی در باغ خاطرم نمیروید» با ژنی زبان فرانسه منافی است یا استعمال «روح اسلام» در ازای L'esprit de l'Islam منافی ژنی زبان فارسی است در این امثله اگر نخواهیم دامنه مسامحه را وسعت داده از ناچاری باز ژنی را طبع ترجمه کنیم باید سیاق کلام را برگردانده گفت شیوه کلام فرانسه یا انگلیسی یا فارسی مقتضی اینطور تعییرات نیست.

لفظ دیگر فرانسوی که معادل آنرا تقاضا فرموده بودید کله intéressant (آتیرسان) بود بگمان بنده محال است یک لفظ فارسی پیدا کنند که در تمام موارد با آن مطابق باشد. جعل چنین اصطلاحی هم در عهده هیچکس نیست و ناچار باید جستجو کرد و در هر مورد دید ایرانیها در نظیر آن مورد چه میگویند مثلاً قتیکه میگویند امروز یک قصه intéressant خواندم ایرانیها قصه شیرین یا با مزه یا دلچسپ و مثل آن میگویند و قتیکه میگویند مصر مملکتی است intéressant ایرانیها میگویند دیدن یا تماشا میگویند است یا سیاحت دارد گاهی اوقات میگویند فلان قوم intéressant است در آنصورت ما باید مثلاً بگوئیم قابل توجه است اگر آنرا وصف شخص قرار دهند یعنی محل اعتناست یا با مزه است حتی اینکه بعضی اوقات بگویی باید سیاق کلام را عوض کرد مثلاً در جائیکه اسم چیزی برده میشود و فرانسوی میگوید intéressant نیست ایرانی میگوید «پنداز دور» یا میگوید «بدرد نمیخورد» و فس علی ذلک.

حاصل کلام آنکه در ابتلای باین مشکل همه وقت نمیتوان یک نوع چاره جوفی کرد اولاً حتی الامکان باید سعی شویم لفظی که مطابقت کامل دارد بیابیم اگر نشد جهد کنیم لفظی که معنای آن شباهت تامه داشته باشد پیدا کنیم اگر لفظ مفرد پیدا نکردیم مزجکب اختیار کنیم صفت و موصوف را ممکن است جمله خبریه در آوریم یا سیاق کلام را تغییر دهیم و مخصوصاً ملتفت باشیم که یک لفظ را در همه مورد یک نوع ترجمه نکنیم و هر چند مکرر میشود باز عرض میکنم این کیفیت منحصر بزبان فارسی نیست تمام السنه خارجه نسبت بهم این حال را دارند و مترجمین ماهر در مقام ترجمه همین تدابیر متوسل میشوند و این نکات را منظور میدارند و اگر سخن دراز نشده بود مطلب را معکوس کرده باز مینمودیم که چگونه الفاظ و تعییراتی از زبان فارسی هست که در فرانسه یا زبانهای دیگر نمیتوان مطابق آن پیدا کرد و شاید بیفایده نباشد که روزی در این باب هم شرحی نوشته شود.

(۱) رجوع شود به «کاهه» شماره ۴-۵، صفحه ۷، ستون ۲-۳.

الماسهای فوق هر کدام دارای تاریخی است و اگر زبان داشتند از سرگذشت‌های خود میتوانند خیلی چیزهای شنیدنی از جنگها و خدعه و نیرنگها و خونریزیها که در سر بدست آوردن آنها واقع شده بما حکایتها نقل کنند ولی عجله مقاله ما گنجایش آنها را ندارد و ما فقط بذکر یکی دو از آنها که بیشتر راجع بمشرق زمین و ایران است میپردازیم و کسانی را که مایل بدانستن تفصیلات و وقایع نفیس راجع بالماسهای مشهور دیگر هستند بکتابهای مخصوصه باین موضوع حواله میکنیم.

از الماسهای مذکور در فوق سه قطعه آنهاست که دانستن تاریخ آنها برای ما لازم تر است: ۱- دریای نور، ۲- اورلُف، ۳- کوه نور. «دریای نور» که در فرنگستان به «مغول بزرگ» معروف است و امروز در خزینه ایران است در قرن دهم پیدا شده و از حیث شکل شیه است به نیمه یک سیبی و ۲۸۰ قیراط وزن دارد و معروف است که قبل از تراش ۷۸۰ قیراط وزن آن بوده. این الماس بدبختانه چندان خوش آب و خوش تراش نیست و در سنه ۱۱۵۱ که نادر شاه افشار قشون هندوستان کشید و محمد شاه گورکانی را شکست داد بدست وی افتاد یعنی پس از آنکه قشون محمد شاه در کرنال در ۲۵ فرسخی شمال دهلی در سه شبه پانزدهم ذی القعدة سال مزبور از قشون نادر شکست خورد و نادر در روز جمعه نهم ذی الحجه وارد دهلی شد و دوباره سلطنت هندوستان را بمحمد شاه اراکانی داشت محمد شاه بنا بقول میرزا مهدی منشی نادر شاه و مورخ عهدوی «تمامی جواهر و خزاین و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت موجود بود مفصل بمعرض عرض در آورده و برسم نیاز نثار و ایثار کرد و هر چند که همت کان خاصیت بحر نوال خدیو بهمال (یعنی نادر) نظر اعتنا بر آن کنوز و خزاین که جمیع مخازن سلاطین روی زمین با عشری از اعشار آن (!) برابری نمیکرد نیکند دامان نیازمندی از آنها در چیدن اما بنا بر مبالغه پادشاه والا جاه آئینه این مسئول نقش پذیر قبول گشته معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند. مورخین قیمت اموال و جواهر مزبور را باقل تخمین معادل سیصد کرور تومان پول حالیه نوشته اند (۱) و از جمله جواهر مزبور همین «دریای نور» و «کوه نور» و «اورلُف» بوده است.

«دریای نور» پس از نادر ظاهراً در تصرف پسرزاده وی شاهرخ درآمد و بالأخره بدست پادشاهان قاجار افتاد و ناصر الدین شاه مخصوصاً علاقه مخصوصی بان گوهر گرانبها داشت و گاهی آنرا بحیقه خود و زمانی ببند

(۱) اشٹلس و آندیر آس در کتاب آلمانی خود موسوم به «اوضاع تجارتی ایران» از قول جوانس هائوه تاجر انگلیسی که از سنه ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۱ یعنی در اواخر سلطنت نادر در ایران بوده مقدار کلیه غنایم نادر شاه را از هند بیول آلمان معادل با ۷۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ مارک مینویسند که از آنجمله معادل ۷۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰ مارک فقط شمش بوده و بقیه جواهر آلات و قیمت «تخت طاوس» را هم باقل تخمین ۲۲۵۰۰۰۰۰۰۰۰ مارک مینویسند. و نرخ مارک را در چهل سال قبل که کتاب مزبور تألیف شده میتواند از قرار هر هفت تا هشت مارک یک تومان تخمین زد. سر جان ملکم در «تاریخ ایران» مشهور خود در باب قیمت غنایمی که نادر از هندوستان بایران آورد مینویسد که مورخین «مختلف ذکر کرده اند بعضی گویند متجاوز از هفتاد میلیون استرلینگ (لیره انگلیسی) نقد و جنس بود و از همه کمتر تخمینی که کرده اند خیلی بیش از سی میلیون است و بیشتر آن جواهر نفیسه بود.»

تسخیر» است و اشاره بهمان محکمی و سفی فوق العاده این سنگ میباشد. پلینیوس (۱) قدیمی رومی که قریب ۵۰۰ سال قبل از هجرت میزیسته و کتابی در ۳۷ جلد در علوم طبیعی نوشته در همان زمان در خصوص الماس مینویسد که الماس پر بهترین چیزهائی است که انسان میشناسد و برای ظاهر نمودن مهر و محبت و دشمنی دارای خواص مخصوصه است و آتش و آهن را که سخت ترین چیزهای دنیا هستند در الماس اثر و نفوذی نیست و فقط خون بز تر میتواند آنرا بشکند و سنگ بربها آنرا در خون گرم خرد کرده و با آن در روی هر جسم که از آن سخت تر هم نباشد نقوش و تصاویر رسم میکنند..... و علاوه بر اینها الماس خاصیت تریاق دارد و از جنون هم جلوگیری مینماید و هکذا.

الماس فقط پس از آنکه سلاطین عزینوی هندوستان دست یافتند کم در ممالک غربی و فرنگستان رو بزاید نهاد و الا قبل از آن خیلی نادر بود چونکه در آن تاریخ تنها معادن عمده الماس در هندوستان بود و معادن دیگر که در خاک برزیل (در امریکای جنوبی) و در ممالک افریقای جنوبی و در جزایر اقیانوسیه امروز معروف هستند هنوز کشف نشده بود و تا سنه ۱۱۴۱ که معادن الماس برزیل مکشوف گردید کلیه الماس دنیا از هندوستان میآمد.

بعدها که در فرنگستان علم بنای ترقی را نهاد علمای شیعی الماس را هم مانند همه اجسام معروفه دیگر در تحت دقت و تجریبات آورده و در سنه ۱۱۰۶ دو نفر شیعی دان ایتالیائی موسوم به اورامی (۲) و تالیونی (۳) ثابت کردند که الماس قابل اشتعال است و میتوان آنرا سوزاند و کم کم با ترقی علم و معرفت استعمال زیاد و خواص تازه ای نیز برای الماس پیدا شد و حتی بعدها علمای شیعی بساختن الماسهای کوچک نیز موفق گردیدند ولی شرح این تفصیلات خارج از موضوع کنونی ما میباشد.

امروزه مشهورترین الماسهای دنیا اگر آن الماس گلانی را هم که اخیراً در سنه ۱۳۲۳ از معادن مملکت ترانسوال در افریقای جنوبی در آمده و ۳۰۳۲ قیراط ونیم (قریب ۸ سیر) وزن دارد بشمار آوریم سیزده عدد میباشد که بحسب بزرگی (نه قیمت و بها) از قرار ذیل میباشد:

اسم الماس	وزن بقیراط	اسم مالک
۱- کولیان	۳۰۳۲۰۵	دولت انگلیس
(قریب ۸ سیر)		
۲- آکسزبور	۹۷۱۰۷۵	دولت انگلیس (۴)
۳- ؟	۳۶۷	راجه ماتان (در جزیره بورنئو)
(تراشیده)		
۴- ؟	۳۴۰	نظام گلقتند (در هند)
۵- دریای نور (۴)	۲۸۰	ایران
۶- اورلُف	۱۹۳	روسیه (در بالای تاج تسار)
۷- فلورانس	۱۳۹۰۵	دولت آتریش
۸- رزان (نایب السلطنه)	۱۳۶۰۲۵	دولت فرانسه
۹- ستاره جنوب	۱۲۵۰۵	یکی از راجه های هند
۱۰- کوه نور	۱۰۶	دولت انگلیس
۱۱- سائسی	۵۳	روسیه
۱۲- الماس آبی	۴۴۰۲۵	صراقی هو په نام در آمستردام
۱۳- الماس سبز	۴۰	در قصر سبز شهر درسدن (آلمان)

(۱) Plinius که در کتب اسلامی به بلیناس معروف است.  
 (۲) Averami (۳) Tagli ni (۴) در فرنگستان «دریای نور» معروف به «مغول بزرگ» - Le grand Mogol - است.

مدتها در تملک پادشاهان باریه بود و مخصوصاً اورنگزیب و شاهجهان قدر و قیمت آنرا بسیار داشتند ولی بعدها که نادر شاه افشار هندوستان لشکر کشید چنانکه شرح آن در فوق گذشت و محمد شاه مغلوب شد و مجبور گردید خزینه خود را تسلیم نادر کند «کوه نور» را در دستار خود مخفی نموده و نمیخواست بنادر بدهد ولی کنیزی از کنیزان حرم وی نادر را از این مسئله مستحضر نمود و نادر در موقع جشنی که محمد شاه هم در آنجا حضور داشت بعنوان یگانگی و برادری اظهار داشت که میخواهد کلاهش را با کلاه محمد شاه عوض نماید و کلاه خود را برداشت و بر سر محمد شاه نهاده و دستار او را که «کوه نور» در گوشه‌ای از آن پنهان بود بر سر خود نهاد و معروف است که محمد شاه در آن موقع چنان آرامی و وقاری نشان داد که امر بنادر شاه مشتبه گردید و خیال کرد که الماس مذکور در دستار نیست ولی همینکه تنها شد و در مقام تجسس بر آمد و چشمش بر آن الماس افتاد از شادی فریاد کشید: «کوه نور» و همین لفظ اسم آن سنگ گردید.

پس از قتل نادر (۱۱۶۰) «کوه نور» پسر زاده اش شاهرخ رسید (۱۱۶۲) ولی همینکه شاهرخ هم بدست امرای سرکش خود مقتول گردید و ملک او بدست احمد خان ابدالی (که افغانستان را پس از درگذشتن نادر فتح نموده و اولین پادشاهانی شد که بعدها در افغانستان مستقلاً سلطنت نمودند) افتاد «کوه نور» نیز در تصرف او درآمد و در خانواده او بود تا وقتی که پسر زاده او شاه شجاع معروف بدست دوست محمد خان از کابل فراری شد و «کوه نور» را هم بهر ترتیبی بود با خود همراه برد و حتی بعدها هم که ویرا کور کرده و در سنه ۱۲۲۷ بکشمیر و لاهور تبعیدش نمودند باز «کوه نور» را با خود همراه داشت و چون از تمام حشمت و تمول خود چیزی جز آن سنگ گرانبها برای او باقی نمانده بود او را بسیار عزیز میداشت. شاه شجاع اگرچه در آن موقع بعنوان میهمان در خاک هندوستان میزیست ولی در حقیقت محبوس رنجیت سنگه پادشاه سیخها بود (۱۱۹۴-۱۲۵۵) که در پنجاب و آن حدود سلطنت مینمود. مشار الیه برای بدست آوردن «کوه نور» خیلی بشاه شجاع و زن او سخت گرفت و آخر الامر عیال شاه شجاع با او شرط نمود که اگر وی شوهرش را خلاصی بخشد او نیز «کوه نور» را باو خواهد داد ولی وقتی که وی شاه شجاع را رها نمود زن شاه شجاع اظهار داشت که سنگ را در نزد تاجری در قندهار گرو گذاشته اند تا بالأخره در مقابل تهدیدات سخت رنجیت سنگه شاه شجاع وعده نمود که در روز معینی «کوه نور» را تسلیم نماید و عاقبت در غره جمادی الآخره ۱۲۲۸ شاه شجاع کور از راه جبر سنگ مزبور را تسلیم رنجیت سنگه نمود و وی هم آنرا در طلا نشانده و در مواقع مهم خود را بدان مزین مینمود. در وقتی که وی در بستر ناخوشی بود و معلوم بود که دیگر ساعت مرگش نزدیک است برهنها از او در خواست نمودند که سنگ مزبور را وقف نماید تا بشمایل بت موسوم به جگنات نصب نمایند و اشاره ویرا که مشعر بر انکار بود برعکس تعبیر نموده و در صدد گرفتن سنگ برآمدند ولی خزینه دار رنجیت سنگه سخت تعرض نموده و از دادن سنگ ابا و امتناع نمود و سنگ باولاد پادشاه مذکور رسید و در آن خانواده بود تا وقتی که آخرین

ساعت و گاهی بسینه خود میزد و حتی «تولیت دریای نور» رانصب مخصوصی قرار داده بود و آن امر را باعیان و اشخاص بزرگ مملکت محول میداشت چنانکه مثلاً در ضمن وقایع سنه ۱۲۹۶ در «منتظم ناصری» می بینیم که تولیت دریای نور در آنسال مفوض بحاجی محمد رحیم خان خازن الملک شده بود. بعدها سنگ مزبور داخل در موزه دولتی گردید و هانجا بود تا وقتی که در سنه ۱۳۲۶ محمد علی میرزا ملتجی بسفارت روس گردید و سنگ مزبور را در ضمن جواهر دیگر سلطنتی با خود بدانجا برد و ادعا داشت که جواهر مذکور ملک شخصی اوست و کم مانده بود که این یکتا گوهر بزرگ ایران و یادگار عهد جهانگیری نادری نیز بروسیه برود لکن همت ملیون ایران آنرا نجات داد. دریای نور از حیث قیمت گویا چندان گرانبها نباشد و ظاهراً بیش از ۱۲۰۰۰۰ لیره انگلیسی یا بمظنه قدیم پول شصت هزار تومان قیمت نداشته باشد (۱).

قطعه الماسی که اکنون موسوم است به «اورلف» و در فراز تاج قیصرهای روس است (یا بود!) هم از جمله جواهری است که نادر شاه از هندوستان آورد. این الماس که شکلاً شبیه است به «دریای نور» دارای آب بسیار اعلائی است ولی تراشش چندان خوب نیست. «اورلف» پس از قتل نادر شاه (۱۱۶۰) بیک نفر ارمی فروخته شد و او هم در سال ۱۱۸۶ در مقابل ۴۵۰۰۰۰ منات نقره و یک فرمان اعیانی بامپراطریس روس کاترین دوم (خورشیدکلاه) فروخت.

ولی مشهورترین الماسهایی که در دست است هانا «کوه نور» است که در حقیقت پادشاه الماسهاست و اگرچه جفته بزرگترین آنها نیست ولی از حیث آب و تراش بیمانند است و مخصوصاً تاریخ آن بناسبت قدیمی بودن بسیار دلکش و شنیدنی است چنانکه اهالی هند ادعا دارند که ۵۰۰۰ سال پیش از این کازنا (۲) پسر خدای آفتاب پهلووان مشهور هند که مانند رستم آن سرزمین افسانهها در خصوص اعمال او هست و داستان مشهور «مهابهارته» (۳) راجع باوست در جنگهای خود «کوه نور» را باخود همراه داشته است.

«کوه نور» در یک قرن قبل از میلاد مسیح ظاهراً در تملک راجه اوین (۴) (از ممالک هند) بوده ولی اطلاعات صحیح و تاریخی راجع باین الماس از قرن هشتم بعد شروع میشود و بطور یقین میدانیم که «کوه نور» در آن زمان در تملک پادشاهان مالوا از ممالک شمال غربی هندوستان بوده است ولی پس از آنکه مسلمانان بر این قطعه از هندوستان هم دست یافتند پادشاه مالوا نیز در سنه ۷۰۹ مغلوب گردیده و «کوه نور» بدست سلطان علاء الدین محمد خلجی (متوفی سنه ۷۱۶) داماد و برادر زاده جلال الدین فیروز شاه از امرای دهلی افتاد ولی پس از آنکه هایون پسر بابر از سلاطین مشهور هند (۹۱۳-۹۶۳) بر مملکت مذکور دست یافت «کوه نور» نیز بدست او افتاد و بپدر خود بابر مؤسس سلسله سلاطین باریه هدیه نمود و بابر که قیمت «کوه نور» را با نصف عایدات روزانه تمام دنیا معادل میدانست آنرا باز بیسر خود پس داد و سنگ مزبور

(۱) این تخمین قیمت قبل از جنگ اروپا بود که در سال ۱۳۲۶ تقویم شده ولی حالا که قیمت سنگهای قیمتی خیلی ترقی کرده است بطور یقین از این دریای نور هم هر قطره‌ای مقابل یک لیره طلا شده.

(۲) Karna (۳) Mahābhārata

(۴) Uivāin (د. ملک داخه تانا)

تدقیق صاحب‌نصبان انگلیسی و اندازه‌ای که در سنه ۱۳۱۲ یا ۱۳۱۳ (۱۸۹۵ میلادی) در موقع تعیین عرض و طول جغرافیائی شهر مدراس (در هند) از طرف صاحب‌نصبان مزبور گرفته شده از قرار ذیل است: طول شرقی (از برجی که در گوشه شمال غربی باغ سفارت انگلیس در طهران واقع است) ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ۲٫۸ ثانیه عرض شمالی (از اداره تلگرافخانه قدیم که در جنوب طهران واقع بوده) ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه و ۶٫۸۴ ثانیه

خود شهر چون در در دامنه جبال البرز واقع است شالش تقریباً باندازه ۸۳ ذرع (۲۸۲ قدم انگلیسی) از جنوب آن بلندتر است و رویهمرفته ارتفاع خود شهر از سطح دریا معادل ۱۰۸۸ ذرع است. ولی قبل از آنکه از بزرگی و شکل و خصوصیات کنونی آن حرف بزنیم خوب است بینیم وضع آن در قدیم الایام از چه قرار بوده است.

طهران در اصل چه بوده و اولین بار در چه زمان و در کدام عهدی از یک چنین محلی اسم برده شده بدیجانه معلوم نیست و اشخاصی هم که حس زده‌اند که اسم طهران همان تازورا است که در جدول تئودوسی در نزدیکی شهر رازس (ری) دیده میشود بخطا رفته‌اند چونکه مقصود از رازس در جدول مزبور شهری است که در نزدیکی زرد واقع بوده نه رازس مملکت مدی ولی رویهمرفته میتوان گفت که در محل کنونی طهران اگر هم در قدیم الایام یعنی مثلاً قبل از اسلام و حتی در قرون اولای اسلامی دهکده یا قصبه‌ای باین اسم بوده بکلی غیر مهم و ناشناس بوده است زیرا که هیچ یک از جغرافیون مشهور مانند استخری و مسعودی که در قرن چهارم میزیسته‌اند و دارای سیاحت نامه‌های مفصل و مفید هستند اسمی از طهران نبرده و اشاره‌ای بدان نکرده‌اند و این در صورتی است که از نقاط حوالی آن محل مفصلاً سخن رانده‌اند. امروز در میان کتابهایی که در دست است (پس از «تاریخ طبرستان» تألیف محمد بن حسن بن اسفندیار که در حدود سنه ۶۱۳ تألیف شده و در آنجا چنانکه در ذیل بیاید در عرض کلام ذکر طهران آمده) قدیمترین ذکر مشروحه که از طهران شده در «معجم البلدان» یاقوت حموی است (۵۷۵-۶۲۶) که تألیف آن در سنه ۶۲۱ اتمام پذیرفته و بعدها بعضی نویسندگان دیگر و از آنجمله زکریاء بن محمود بن محمد قزوینی مشهور (۶۰۰-۶۸۲) از روی کتاب مذکور در فوق عین همان تفصیلات یاقوت را با کم و بیشی تبدیلات نقل کرده‌اند و ترجمه شرحی که قزوینی در کتاب خود موسوم به «آثار البلاد» که در سنه ۶۶۱ تألیف شده نوشته از قرار ذیل است (۱):

«(۲) تهران قریه بزرگی است از قرای ری (۳)، دارای باغ و بستان زیاد (۴) و درخت و میوه فراوان. اهالی آن خانه‌هایشان در زیر زمین

(۱) آثار البلاد، چاپ گوتینگن، صفحه ۱۷.

(۲) یاقوت تفصیلات را که در خصوص طهران مینویسد از قول صادق نامی از اهل ری حکایت مینماید.

(۳) در «معجم البلدان» مذکور است که بین طهران و ری بقدر یک فرسخ مسافت است.

(۴) یاقوت در اینجا مینویسد که همین باغستانها و اشجار طهران را از هجوم دشمنان خارجی محفوظ میدارد.

جانشینان وی موسوم به دلپ سنگه (۱) در سنه ۱۲۶۳ مقهور انگلیسها و کمپانی هند شرقی گردید و خزینه وی بدست انگلیسها افتاد که «کوه نور» نیز از آنجمله بود. لرد دالهوزی (۲) حاکم کل هندوستان پس از آنکه در ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۶۴ رسماً اقتراض سلطنت پنجاب را اخطار نمود دو صاحب‌نصب انگلیسی را مأمور کرد که «کوه نور» را برای هدیه نمودن بملکه انگلستان ویکتوریا بلندن ببرند و الماس مزبور در ۲۲ رجب ۱۲۶۶ (۳ ژوئن سال ۱۸۵۰ میلادی) بملکه تقدیم شد چنانکه هنوز هم در خانواده سلطنتی انگلستان است. کوه نور در ابتدا که هنوز تراش نرسیده بود  $۷۹۳ \frac{۳}{۸}$  قیراط وزن داشت ولی شاه شجاع اولین بار آنرا بدست یک سنگ تراش و نیزی موسوم به بورگیو (۳) تراش رساند. ولی از کار این سنگتراش باندازه‌ای ملول و غضبناک گردید که علاوه بر آنکه مزد وی را نداد هزار روپیه هم از وی بعنوان جریمه گرفت. بعدها ملکه انگلستان دوباره آنرا در سنگ تراشخانه سلطنتی در لندن تراش رسانیده و آنرا بشکل کنونی در آورد که فقط  $۱۰۶ \frac{۱}{۴}$  قیراط وزن دارد.

در میان هندیها مشهور است که «کوه نور» شکون ندارد و در واقع از تاریخ آن هم همینطور استنباط میشود چه کارنا (۴) که اولین مالک آن بود در جنگ بقتل رسید، راجه اوین که بعدها مالک آن سنگ گردید سلطنتش را از دست داد و همچنین راجه مالوا چنانکه مذکور گردید، شاهرخ در حالت کوری بقتل رسید، شاه شجاع در حال اسیری و کوری مجبور تسلیم آن گردید. گرگ سنگه (۵) از اولاد رنجیت سنگه مسموم شد و شیرسنگه در موقع عقد سلام در دربار هدف گلوله گردید و دلپ سنگه آخرین مالک آن قبل از آنکه آن سنگ بدست انگلیسها افتد بکلی تخت و تاج و سلطنت آباء خود را از دست داد و با آنکه در ظرف این هفتاد سالی که سنگ مزبور در تملک خانواده سلطنتی انگلستان است روز بروز بر عظمت و اقتدار انگلستان افزوده گردیده با اینهمه هندیها هنوز هم امیدوارند که شومی آن سنگ موجب پریشانی حال انگلستان گردیده و دوباره هند قدیمی علم نماید و حق بحق دار برسد و «کوه نور» بسر زمین اصلی خود برگردد ولی جز خدا که داند که در آئینه تقدیر چه جلوه‌هایی ظهور خواهد نمود و گردباد قضا امواج سرکش تاریخ را بکدام سو خواهد کشاند. سید محمد علی جمال زاده.

## طهران

طهران عزیزری است بی جهت چه با آنکه قدیم و محسنات اغلی از شهرهای عمده دیگر ایران را ندارد و از حیث آب و هوا و محصولات ارضی و صنعتی هم از خیلی از شهرهای دیگر مملکت عقب است و مخصوصاً بحدود شمالی مملکت زیاد نزدیک و از سایر نقاط مملکت و مخصوصاً ایالات جنوبی و شرقی زیاد دور واقع شده با اینهمه دار الخلافه و پایتخت ممالک شاهنشاهی ایران گردیده است. این شهر که امروز مقر و مرکز سلطنت ایران است و چندین صد هزار جمعیت دارد بحد مستقیم در ۱۸ فرسخی (۷۰ میلی) جنوب دریای خزر واقع است و طول جغرافیائی آن بر حسب

Hortensio Borgio (۲)

Dalhousie (۲)

Dalip Singh (۱)

Karrak Singh (۵)

Karna (۴)

از سیاحتان فرنگی ظاهراً دون روی دی کلاویو<sup>(۱)</sup> که سفیر اسپانی بدربار امیر تیمور گورکان بود اولین کسی است که از طهران سخن میراند. مشار الیه در ۲۵ ذی القعدة سنه ۸۰۶ در طهران بوده و گوید: شهر طهران خیلی بزرگ است ولی دیوار (مقصود قلعه و بارواست) ندارد و خیلی جای دلگشا و خرمی است و همه چیز در آنجا فراوان است اما بومیان آنجا میگویند که آب و هوایش ناسازگار است و تب در آنجا خیلی زیاد است. محمد الدین محمد الحسینی اصفهانی مؤلف «زینة المجالس» هم که قریب دوست سال پس از تاریخ فوق یعنی در سنه ۱۰۰۴ تألیف شده از آب و هوای شهر مزبور خیلی تکذیب مینماید و قریب بدین مضمون میگوید که وبا اغلب بدانجا میآید و چون سمت شمال آنرا سلسله البرز مسدود نموده هوا گرم و متعفن است و آنها ناسازگار و هوا چنان ناسالم است که ملک الموت هم از آنجا گریزان است.

شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴) دومین پادشاه از سلسله صفوی ظاهراً اول کسی بوده که طهران را مورد توجهات شاهانه قرار داد ولی شاه عباس بزرگ چون آنجا از زیاد خوردن میوه ناخوش شد قسم یاد کرد که دیگر قدم بدانجا نگذارد و حکومت آنجا را یعنی شهر طهران و ولایت آنرا بیکی از خوانین واگذار نموده و خود از آنجا بیرون رفت.

در مقارن همان اوقات یعنی در عهد شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸) چندین نفر اروپائی طهران را دیده اند: مشهورترین آنان پیئردولاوله<sup>(۲)</sup> ایتالیائی سیاح مشهور است که در سنه ۱۰۲۷ در آنجا بوده و در سیاحت نامه خود مینویسد:

«طهران شهری است وسیع که از کاشان بزرگتر است ولی جمعیت آن زیاد نیست و خانه های بسیار هم ندارد ولی در عوض دارای باغچه های خیلی بزرگی است. در آنجا خیلی میوه ها از هر نوع بعمل میآید و میوه آنجا با اندازه ای اعلا و خوب است که بتمام اطراف می رود. خان عاده در خود طهران منزل دارد و در تمام کوجه ها جویهای آب روان است که پس از پیچ و خمها بیاغچه ها می رود و در حقیقت مایه پر حاصلی آن شهر است. کوجه ها پر است از درخت چنار و بعضی از این درختها باندره ای تناور است که دو سه نفر آدم لازم است تا بتوانند تنه آنها را در بغل بگیرند ولی از اینها گذشته دیگر طهران چیزی که قابل ذکر باشد ولو یک عمارت هم باشد ندارد.»

نه سال پس از سیاح سابق الذکر سیاح دیگر انگلیسی مو سوم به سیر توماس هربرت<sup>(۳)</sup> که در سنه ۱۰۳۹ در طهران بوده است شرحی

(۱) Don Ruy di Clavijo که از طرف هانری سوم پادشاه کاستیل (قسطلیه) از ممالک اسپانی (۷۹۲-۸۰۸) بسفارت بمرقند رفت و شرح سفارت و سیاحت او در کتاب انگلیسی موسوم به «Narrative of Embassy» بچاپ رسیده است.

(۲) Pietro della Valle از اهل رم بوده و از سنه ۱۰۲۵ تا ۱۰۳۲ در ایران و مشرق زمین سیاحت نموده است. کتاب سیاحت نامه وی موسوم به «Viaggi di Pietro della Valle» بزبانهای انگلیسی و فرانسوی و آلمانی ترجمه شده و موجود است و اخیراً با ترجمه حیات او در سنه ۱۸۹۲ میلادی در دو جلد با اهتمام گری - Grey - بزبان انگلیسی در لندن بچاپ رسیده است.

(۳) Sir Thomas Herbert در معیت سفیر شارل اول پادشاه انگلستان (۱۰۰۸-۱۰۵۹) با ایران آمد.

است مانند لانه مورچه و هر وقت که دشمنی بطرف آنها میآید میروند در خانه های خود در زیر زمین مخفی میشوند و دشمن هم چند روزی آنها را محاصره مینماید و می رود و اهل تهران از زیر زمین بیرون میآیند و بنای فساد و قتل و غارت و راهزنی را میگذارند و بیشتر اوقات بسلاطین یاغی هستند و هیچ چاره ای برای راه رفتن با آنها نیست مگر مدارا. تهران دارای دوازده محله است و هر محله با محله دیگری مشغول دشمنی وزد و خورد است<sup>(۱)</sup> و هر وقت که بنای اطاعت بسلاطین را میگذارند مأمور اخذ مالیات می رود و ریش سفیدهای آنها را جمع میکنند و طلب خراج میکنند و آنها هم قبول میکنند ولی آنوقت یکی از اهالی مثلاً یک خروس میآورد و میگوید این یک دینار است و یکی دیگر کاسه ای میآورد و میگوید این بجای یک دینار است و خراج را باین ترتیب میپردازند و الا دیگر اصلاً فایده ای از آنها نیست و مدام منتظر این هستند که بهانه ای برای یاغیگری بدست آورند و حاکم هم همینقدر دلش خوش است که آنها بگویند ما مطیع هستیم و خراجی بدهند<sup>(۲)</sup> و کشت و کار با گاو نمیکند چون میترسند در موقع یاغیگری از آنها گاوهارا بگیرند و همه کار زراعت را بایل میکنند و گله و چهارپایان ندارند چون دشمنان زیاد دارند و میترسند از دستشان بگیرند. تهران میوه های اعلا زیاد دارد و مخصوصاً انارش که مثل آن در هیچیک از شهرهای دیگر نیست<sup>(۳)</sup>.

یاقوت چندین نفر از علما و مشاهیر طهران را نیز نام میبرد که بعضی از آنها از آن طهرانی بوده اند که قصبه ای بوده در نزدیکی اصفهان ولی ابو عبد الله محمد بن حماد را نسبت بهمین طهران واقع در نزدیکی ری مینویسد و میگوید که وی از ثقات اهل حدیث بود و بمصر رفت و از آنجا مراجعت نمود و بشام آمد و در آنجا در سنه ۲۶۱ در عسقلان از توابع فلسطین وفات یافت.

ابن اسفندیار نیز که در سنه ۶۱۳ کتاب «تاریخ طبرستان» را تألیف نموده در موقع سخن راندن از جنگهای افراسیاب و منوچهر میگوید که افراسیاب «در آنجا که طهران و دولاب است» اردو زد<sup>(۴)</sup> و از این فقره همینقدر استنباط میشود که در زمان ابن اسفندیار نیز طهران وجود داشته و تا اندازه ای معروف بوده و مخصوصاً دولاب هم نسبتاً بزرگ بوده و شهرتی داشته است.

محمد الله مستوفی در کتاب مشهور خود «تذهة القلوب» که در اواسط قرن هشتم تألیف شده طهران را تیران مینویسد و در باره آنجا طوری سخن میراند که از آن استنباط میشود که در آن زمان شهر مزبور نسبتاً مهم و بزرگ بوده و مخصوصاً از بابت آب و هوا آنرا بر ری ترجیح میدهد.

(۱) یاقوت در این جا میگوید که اهل محله ای بجمعه دیگر داخل نمیشود.

(۲) تمام این جمله راجع باقدمات مأمور مالیات و طرز دادن مالیات طهران و بهانه جوق اهالی برای یاغیگری در «معجم البلدان» نیست.

(۳) این جمله راجع بمیوه طهران و انار آن در «معجم البلدان» نیست.

(۴) در ترجمه انگلیسی تلخیص «تاریخ طبرستان» طبع لندن، صفحه ۱۹. جمله «آنجا که طهران و دولاب است» همینطور بفرسی نوشته شده است.

اینهمه اولیویه<sup>(۱)</sup> فرانسوی که در سنه ۱۲۱۱ در طهران بوده گوید که با وجود جد و جهد آقا محمد خان که مردم را آنجا سکنی بدهد و تجارت را در آنجا برقرار کند شهر مزبور بیشتر از پانزده هزار نفر جمعیت ندارد و این در صورتی است که قشون ساخلوی آنجا را که هم خودش عبارت از سه هزار نفر بوده بحساب آوریم ولی باز ده سال پس از آن یعنی در سنه ۱۲۲۲ ژنرال گاردان<sup>(۲)</sup> که از جانب ناپلیون بایران آمد گفته که طهران در فصل زمستان پنجاه هزار نفر جمعیت داشته و در تابستان اغلب متفرق شده و به سیلاقات میرفته اند و حتی در بار هم در طهران نمایانده است. موریه<sup>(۳)</sup> مؤلف کتاب «حاجی بابای اصفهانی» معروف و اوزلی<sup>(۴)</sup> هم چند سال پس از تاریخ فوق در ایران بوده اند جمعیت طهران را قریب به همین تخمین نوشته اند چنانکه اولی نوشته که طهران دوازده هزار خانه داشته و دومی نوشته که آن شهر چهار تا شصت هزار نفوس داشته است.

شکل طهران تا قبل از زمان سلطنت ناصر الدین شاه کثیر الاضلاع بود که دور آن کمی بیش از یک فرسخ (۴ میل انگلیسی) بود و شش دروازه داشت و یک حصار گلی ولی در سنه ۱۲۸۶ ناصر الدین شاه مصمم شد که شهر را سرو روئی بدهد و خندق قدیم را پر کرده و حصار را خراب و برج و بارو و حصار تازه ای بنا نهاد که دارای ۵۸ باستیان بود که بر حسب طرز و شیوه اولی و بان<sup>(۵)</sup> ساخته شده بود. این حصار و برج و بارو در سنه ۱۲۹۱ اتمام پذیرفت و طهران بشکل یک مشتم غیر متساوی الاضلاعی درآمد که دور آن از نوک باستیانها ۱۹۰۵۹۶ متر شد و مساحت داخلی شهر یعنی قسمت واقع در داخل باستیانها نیم فرسخ مربع (۷۰۵ میل مربع) شد. ولی قبل از آن تاریخ در شهر بعضی بناهای عالی بنا شده بود که از آن جمله مسجد شاه است که در سنه ۱۲۵۶ ساخته شده است. پس از آن در طهران خیلی عمارات نسبتاً عالی و «پارگها» ساخته شده و امروز شهر مزبور شهر فرنگی مآب است که دارای خیلی از اثرات تمدن از قبیل «واگون» و خط آهن و اتوموبیل و حتی تلفون و «گراندهیل» هم میباشد که شرح جزئیات آن بیرون از موضوع کنونی ما است که بیشتر راجع بطهران است در قدیم الایام.

ناصر الدین شاه وقتیکه در سنه ۱۲۸۶ مصمم شد که شهر را تجدید کند خندق و باستیانهای شهر تازه را چنانکه گذشت در ظرف دو سال بنا کرد و بقول گرزن قسمت عمده پولی که «صندوق داد رسی خط در ایران» در انگلستان جمع آوری کرده و در سنه ۱۲۸۸ بایران فرستاد صرف اجرت عمه برای حفر خندق جدید و بر افراشتن خاک ریزی اطراف آن شد و پس از آن طهران وسعت یافته و دور آن بالغ بدو فرسخ و سه ربع فرسخ شد. بعد از آن تاریخ تا حال طهران باز بر وسعت خود افزوده و فعلاً بزرگترین شهر ایران است. طهران از حیث تمدن ظاهری و درجه

در خصوص آن شهر مینویسد که قسمتی از آن راجع است بشوخ و شنگی زندهای آنجا و بقول گورزن مشهور وزیر امور خارجه کنونی انگلستان در کتاب عالی خودش در خصوص ایران معلوم میشود زندهای طهران دل نازک سیاح مارا بشور در آورده بوده اند. خلاصه مشار الیه چنین مینویسد:

طیرون در وسط یک دشت مسطح و وسیعی واقع شده و خانه های آن شهر از خشت است. شهر سه هزار خانه و ساختمان دارد که بهترین آنها بازار و دوک (ارک) است ولی از هیچ یک از آنها چیز قابل اعتنائی نیست. بازار دو قسمت است یک قسمت سرباز است و قسمت دیگر سقف دارد. یک نهر کوچکی در دو شاخه از شهر میگذرد و خیلی بمحاصلخیزی شهر کمک میکند. سکنه شهر خوش قد و قامت و قشنگ میباشند و زنها محبوب و مهربان هستند وزن و مرد خیلی در پی چیزهای تازه اند ولی غیرت مردها شوق و هوای زنها را محدود ساخته ولی با اینهمه زنها بهمان قدر کمی هم که خود را نشان میدهند انسان میتواند ببیند که التزم حریص علی مانع.

در عهد آخرین پادشاهان صفوی بعضی اوقات طهران مقر موقتی دربار شد و حتی شاه سلیمان (۱۰۷۸-۱۱۰۹) در آنجا قصری بنا نهاد و هم همانجاست که شاه سلطان حسین (۱۱۰۹-۱۱۴۰) سفیر عثمانی را پذیرفت.

تاووزیه<sup>(۱)</sup> سیاح و تاجر فرانسوی که از سنه ۱۰۳۸ تا ۱۰۸۶ چندین بار در ایران سیاحت نموده اگر چه در عرض کلام از طهران حرف میزند ولی ظاهراً شهر را ندیده است و شاردن<sup>(۲)</sup> معروف هم که چندی پس از تاووزیه در ایران سیاحت نموده طهران را «شهر کوچک مملکت» مینامد.

در سنه ۱۱۳۵ طهران معرض حمله و غارت قشون افغان گردیده و تقریباً بکلی ویران گردید ولی با وجود این باز جوانس هتوی<sup>(۳)</sup> انگلیسی که از سال ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۵ در ایران بوده از این شهر با اسم طهران<sup>(۴)</sup> اسم برده و آنرا در کتاب خود (جلد ۱، ص ۳۵۷-۳۵۹) در فهرست منزلگاههای فون میروب<sup>(۵)</sup> تا مشهد ذکر میکند (در سنه ۱۱۵۷).

نادر شاه پس از مراجعت از هندوستان (۱۱۵۲) در همین طهران مجلسی از تمام علمای مذاهب تشکیل داد و مشهور است که میخواست یک مذهب ملی تازه ای بنا بگذارد و هم در همانجا بود که پسر خود رضا قلی میرزا را کور کرد و این بیچاره بعدها باز در همین طهران کشته شد. کریم خان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳) مبلغی بر آبادی طهران افزود و ارک را تغییر داد اما اغلب آنجا را نشینگاه خود نکرد. علی مراد خان زند خواهر زاده کریم خان هم که از سنه ۱۱۹۶ تا ۱۱۹۹ سلطنت نمود وقتیکه قشون برضد آقا محمد خان قاجار بمازندران کشید در این شهر توقف نمود ولی آغاز اهمیت و عظمت شهر را باید از آقا محمد خان قاجار دانست که از سنه ۱۲۰۲ آنجا را پایتخت خود قرار داد و روز بروز بر آبادی آن افزود با

(۱) G. A. Olivier در کتاب خود موسوم به Voyage dans l'Empire Othoman.

l'Egypte et la Perse، که در شش جلد است.

(۲) Général Gardanne (۳) James J. Morier - وی دو دفعه

در ایران بوده است یک بار در سنه ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ و دفعه دیگر در سنه

۱۲۲۶ - ۱۲۳۰. Sir W. Ouseley (۴) که در سنه ۱۲۲۶ در ایران

بوده است. Vauban (۵) (۱۰۴۳ - ۱۱۱۹) مهندس نظامی مشهور

فرانسوی.

(۱) J. B. Tavernier (۲) Jonas Hanway مؤلف کتاب موسوم به

Historical account of British Trade over the Caspian.

Von Mirop (۴) Toehiran (۳)

مؤلف این مقاله چنانکه از مطالعه آن دیده میشود از فضیلتی با اطلاع ایران و خصوصاً بطریقه علمی تحقیقی اروپائی آشنا میباشند. مقاله ایشان پر است از فوائد علمی و بهترین معرف فضل و علم ایشان است برای آنانکه ایشانرا شخصاً نمیشناسند.

این مقاله مفصل تر از این بود که درج شده یعنی در واقع دو قسمت بود راجع بشعر قدیم و موسیقی قدیم ایران. ما برای عدم گنجایش همه مقاله در یک شماره آنرا دو قسمت کرده قسمت راجع بشعر را در این شماره درج نمودیم و قسمت موسیقی را در یکی از شماره های آینده نشر میکنیم. اینک مقاله فاضل مشار الیه:

اینجانب مقاله ای تهیه نموده که موضوع آن ارتباط کامل با موضوع مقاله استاد فاضل کریستین<sup>(۱)</sup> محقق دانمارکی دارد و برای مقاله ایشان که در شماره ۴ - ه کاوه (سال اول، دوره جدید) مندرج است متممی است. این مقاله قسمتی است از کتاب تاریخ ادبیاتی که نگارنده آنرا جمع آوری نموده ولی هنوز بطبع نرسیده چون خالی از فایده نبود آنرا با اندک کم وزیادی استنساخ کرده میفرستم تا اگر در انتشار آن تفری بیفتد فرمایند. مقاله فاضلان کریستین شامل سه جزء بود: شعر دوره قدیم - موسیقی عصر ساسانی - اول شاعر در فارسی. ما این موضوع را جدا جدا از کتاب خود نقل مینمائیم:

### شعر دوره ساسانی

در دوره هخامنشی تعریف شعر و فرق آنرا با نظم بقدر کفایت نمودیم<sup>(۲)</sup> و در اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانیم چیزی که باید متذکر باشیم رابطه کامل موسیقی با شعر است:

۱ - در غالب السنه عالم وقتی میخواهند بگویند شاعر شعری گفته گویند شعری خواننده چنانکه عرب گوید *أَشَدَّ شِعْرًا* (آشدد از نشید مشتق است و نشید بمعنای سرود و آواز است). در فارسی گوئیم قصیده ای سروده یا سرانیده (سرودن و سرانیدن بمعنای آواز خواندن و سرود بمعنای آواز است). پس این قسم استعمال میفهماند که از قدیم شعر با خوانندگی و آواز (موسیقی) علاقه کاملی داشته.

۲ - لفظ شعر بموجب تحقیقات بعضی از محققین عربی نیست بلکه معرب است. توضیح آنکه این لفظ معرب «شیر» عبری است و شیر بعبری یعنی سرود و آواز و مصدر آن در زبان عبری شور است<sup>(۳)</sup>. پس شعر یا شیر بمعنی سرود و شور بمعنای سرودن میباشد و از اینرو بخوبی معلوم میشود که شعر اصلاً بمعنای سرود و آواز بوده و از تحقیق همین اصل لغت شعر در عربی رابطه آنرا با موسیقی میتوان درک کرد و نگارنده احتمال میدهد که لغت «شور» که در فارسی اسم مجموعه ای از آوازه است همان لغت شور عبری یا آرامی باشد که در عصر ساسانی داخل زبان فارسی شده. گذشته از این دو نکته میدانیم که اشعار غالب بلکه تمام ملل ادبی بسرود شروع شده و یکی از ادبای فرانسه بیان همین مطلب را گفته که: «شعر دختر آسمان است و سرود نخستین صبحه ایست که از حنجره او خارج گردیده».

قدیمترین اشعار ایرانیها چنانکه دیدیم<sup>(۴)</sup> همان قسمت گاتها یعنی سرودهای آوستا است و اشعار اولیه شعری قدیم فرانسه که آنها را تروورها<sup>(۵)</sup> (شعراي شمال) و تروبادورها<sup>(۶)</sup> (شعراي جنوب) گفته اند همه بسبب اینکه شعراي مزبور خود بقصر اعیان میرفتند و با چنگ و غیره آنها را میخواندند به شائسون<sup>(۷)</sup> یعنی آواز و سرود معروف است و در قدیم شعراي غالب ملل را رسم بوده که هر کدام خود آوازی خوش داشتند و چنگ زدند را نیکو میدانستند بمجالس بزرگان و سلاطین رفته اشعار خویش را با آواز و نوای چنگ میخواندند (مثل رودکی و فرخی بین شعراي ما) و هر کدام

ترتیب اجتماعی معلوم است که بر سایر بلاد ایران تفوق دارد و مخصوصاً بواسطه مدارس ینگی دنیائی و فرانسوی و مدرسه آلمانی و دارالفنون و مدرسه سیاسی و سایر مدارس تعلیم و تربیت از ۵۰ سال باین طرف در آنجا بیشتر از نقاط دیگر مملکت شده که این نیز از مقتضیات پایتخت است. لکن از طرف دیگر محض همین پایتخت بودن نیز نواقص اجتماعی مهم دیگری در آنجا میباشد که آنرا بدتر از سایر بلاد ایران میکند. بزرگترین این معایب همانا اجتماع و ازدحام مفتخو اران بیکاره و اسباب چین و لشکر جرّار «کار» طلبان و منصب خواهان بی اخلاق است در آن نقطه و دیگر فساد اخلاق عمومی بحد اعلی است که در سایر بلاد ایران که اهل آن بیشتر کسبه و کارگران را لئسه کمتر است. در سلطنت پنجاه ساله ناصر الدین شاه مردم این شهر در زیر فشار یک ترتیب و وضع مخصوص یک آهنگ و شدیدی پرورش یافته و دو نسل متوالی بدان روش تربیت شدند که بدان واسطه اخلاق مخصوصی در آن حوزه اجتماعی نشو و نما و پرورش یافت که باسانی عوض نمیشود و عمده نتیجه آن آنست که قسمت عمده مردم آنجا عادت بدان گرفته اند که مانند اهل اردو بازار خود را جزو خدم وحشم سلطنت و دولت دانسته و گمان میکنند که باید تماماً از ریش خوان نعمت دولت و حاصل عایدات ولایات دیگر استفاده و معیشت نمایند. امید است که نسل تازه تربیت شده روش جدیدی پیش گیرد و با استقلال در زندگی و اعتماد بر خود بار آید. نقص دیگر این شهر آنست که اگر چه شصت و چهار وکیل طهران که قانون اساسی اول ایران را ساختند پایتخت بودن آنجا را نیز جزو قوانین اساسی مملکتی نمودند با وجود این بمناسبت نزدیکی آن بسر حدّات روس در زیر خطر و تهدید دائمی بود نش (مانند بلگراد پایتخت سرستان سابقاً) آنجا را برای پایتخت بودن از نظر سیاسی کم مناسب میکند زیرا که تا سر حدّات شمالی سه روز راه مسافت دارد و تا سر حدّات جنوبی و بلوچستان چهل الی شصت روز راه. اگر چه توان گفت که از طرف دیگر نزدیکی آنجا بخاک روسیه آنرا باروای نزدیک و بوسائل تمدن دست رس تر کرده ولی ملاحظات سیاسی در این موقع اهمیت دارد. از غرائب دیگر این پایتخت دولت مستقل مشرق زمین آنست که در آنجا تمدن بطور غیر متناسب و بی ترتیب است مثلاً تلفون دارد و لوله آب ندارد، چراغ الکتریکی دارد و گاز ندارد، مجلس ملی (پارلمان) دارد و کتابخانه عمومی ندارد، تراموای و اتوموبیل دارد ولی خیابان درست ندارد، در ده سال سیصد روزنامه در آنجا منتشر میشود و ۲۰ جلد کتاب صحیح چاپ نمیشود، دارالفنون و دیوانخانه دارد و وافورخانه هم خیلی دارد و از همه غریب تر این است که شغل عمومی هم در آنجا سیاست است و عزاداری.

## شعر قدیم ایران<sup>(۱)</sup>

مقاله ذیل از آقای میرزا عباس خان آشتیانی معروف به «اقبال» و معلم مدرسه دارالفنون طهران است که برای درج در کاوه باین اداره فرستاده اند و چون در وصول مقاله شماره گذشته کاوه زیر چاپ بود لهذا در آن شماره و عمده نشر این مقاله مفید را در این شماره دادیم.

(۱) عنوان اصلی مقاله «شعر و موسیقی قدیم ایران» بود لکن چون در این شماره فقط قسمت راجع بشعر درج شد عنوان فوق را بدان دادیم.

(۱) Christensen

(۲) مقصود اصل کتاب نویسنده مقاله است که بطبع نرسیده.

(۳) جرجی زیدان.

(۴) اشاره است بشرحی که در این باب در دوره هخامنشی داده شده.

(۵) Trouvères (۶) Troubadours (۷) Chanson

میباشد (۱) و اشعار آترا در دوره اسلامی فهلویات میگفتند و اکثر آنها از بحر مشکاکل یعنی از یکی از بحوری است که اختصاص بنحود ایرانیان دارد و از ملحقات ایشان بیحور عروضی عربی است. — لاسکوی بفتح کاف و بکسر واو اصلاً نام مرغی خوش آواز بوده و پارسیان یکی از نواهای خود را بمناسبت طرز خوش نوای آن مرغ لاسکوی خوانده‌اند مثله آنکه عربان سجع کلام را از روی سجع جام برداشته‌اند (۲). این اشعار و الحان وزن صحیح و منظم نداشته و تناسب آنها تام نبوده بلکه هیئت‌های بوده‌اند تام مانند (۳). ابی هلال عسکری از ادبای معتبر عرب گوید: «یکی از فضایل شعر آنکه صاحبان قراح صافیه و نفوس لطیفه چون الحانرا بشنوند ساختن آنها را جز در کلام منظوم از شعر گوارا و مطبوع ندارند و کلام منظوم الحانرا بمنزله ماده ایست که قابل پذیرفتن صور شریفه آن میباشد مگر اینکه نوعی از الحان در فارسی وجود دارد که الفاظ آن در قالب کلام غیر منظوم ریخته میگردد (۴)». مقصود ابی هلال از اینست همان الحان دوره ساسانی است. از تمام این مطالب گذشته لغات چامه و چکامه و سرود و یساوند که یقیناً بعضی از آنها باقیاننده دوره ساسانی است برای اثبات ادعای ما درین مورد شواهد دیگری میباشد.

از روی همین قراین و دلایلی که اجمالاً متذکر آنها گردیدیم میتوان درک کرد که شعر در دوره ساسانی وجود داشته و بالنسبه دامنه آن هم وسیع بوده ولی از حیث وزن و سبک با اشعار امروز فرق داشته است چیزیکه هست حمله عرب اثری از آن باقی نگدارده و اشعار آن دوره را مانند آثار دیگر محو و نابود ساخت.

از نکاتی که باعث انکار وجود شعر در عصر ساسانی شده و منکرین را جیسور نموده باقی نماندن اسم شعرای آن دوره است. مدعیان گویند اگر شعر در دوره ساسانی وجود داشت البته نام یکی دو نفر از شعرای عصر مزبور بجا میماند چنانکه اسامی یکی دو سه نفر از حکما و اطبا و چند نفر از موسیقی دانهای آن باقی مانده چه باقی ماندن اسامی این حکما و موسیقی دانها دلیل وجود حکمت و طب و موسیقی است و نماندن نام شاعر دلیل بر عدم وجود شعر.

این دلیل اگر چه چندان قوت ندارد که عدم وجود شعر را در آن دوره ثابت نماید و در حقیقت در مقابل دلایل ما مقاومت نمیتواند ولی برای رد همین بیان هم اظهار میشود که اولاً بسیاری چیزها در دوره ساسانی وجود داشته که چون در دوره اسلامی طرف احتیاج و توجه مردم واقع نشده از میان رفته و از آنجمله شعر و نام شعرای آن دوره. ثانیاً نگارنده را تصور این است که در دوره ساسانی شعر و موسیقی کار یکنفر بوده و هر که سرودن شعر میدانسته (چون شعر و موسیقی آن عصر بالأخص اختصاص ارتباط کاملی با هم داشته) ناچار تحصیل موسیقی نمیکرده و هر که ذوق موسیقی داشته بسرودن اشعار میپرداخته چنانکه مضامین الحان خسروانی که جمله مدح و آفرین خسرو پرویز بوده همرا باربد سازنده مشهور ترکیب کرده بوده. همین شاعر بودن باربد نظر مارا تأیید مینماید و مؤید دیگر بیان صاحب تاریخ سیستان است که میفرماید: «تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بطریق خسروانی (۵)».

(۱) برهان قاطع — لغت اورامن و آترا اورامه هم میگویند و جمع آن اورامنان است. [فرهنگ جهانگیری].

(۲) معیار الاشعار، صفحه ۵. (۳) ایضاً، صفحه ۴.

(۴) کتاب الضعافین لابن هلال العسکری (متوفی ۳۹۵) طبع اسلامبول،

صفحه ۱۰۳. (۵) شرح تاریخ سیستان در همین مقاله بیاید.

این دو هنر را نداشتند شخصی را برای اینکار استخدام مینمودند و این قبیل اشخاص را یونانیان راپسودست (۱) و مسلمین راوی یا راویه مینامیدند.

در فارسی نوعی از شعر یعنی رباعی را «ترانه» گویند و ترانه لثه یعنی آواز است. عرب این قسم شعر را از ایرانیها اخذ کرده باسم «ذوبیت» در میان خود معمول داشتند و در قدیم آترا برای منظوم ساختن معانی دقیقه یا در فن غنا استعمال مینمودند. (۲) از روی این قراینی که اجمالاً ذکر شد میتوان درک کرد که شعر تا چه اندازه مربوط و بسته بموسیقی است. حال که این رابطه کلی واضح شد سؤال میکنیم که با وجود ترقی کامل موسیقی در عصر ساسانی و رواج بازار غنا در آن دوره چگونه ممکن است که ایرانیان با ذوق آن دوره شعر نداشته و بسرودن آن نپرداخته باشند در صورتیکه اسناد تاریخی متین بوجود آن در دست است و اینک ما برای اثبات وجود شعر در دوره ساسانی بدو سه فقره سند تاریخی استشهد میکنیم تا مطلب بکلی واضح محقق گردد.

۱ — ابن مقفع ادیب و مترجم ایرانی که چندین کتاب مانند کلیله و دمنه و خداینامه و غیره از پهلوی عبری ترجمه کرده و در تاریخ و ادبیات قدیم ایران اطلاعات صحیحی داشته در دو جا از مقدمه کلیله و دمنه گوید: «انوشیروان در روزی که بافتخار برزویه طیب و بشادی آوردن کلیله جشن گرفت شعرا و خطبای مملکت خود را فرمود تا در جشن حاضر شوند و هر کدام مناسب آن روز چیزی بسازند (۳)».

۲ — مشهور است که اول شعر فارسی را بهرام گور گفته و شعری که بوی منسوب است این است:

ممن آن پیل دمان و ممن آن شیریله نام من بهرام گور و گنیم بوجیله (۴)

در اینکه بهرام گور اول شعر پارسی را نگفته و این بیت هم ازو نیست تقریباً هیچگونه شبهه وجود ندارد و با اندک تأملی این امر روشن میشود ولی یک مطلب را میتوان از این روایت استنباط نمود و آن وجود شعر در دوره بهرام گور و طبع شاعر آن پادشاه است.

بعضی از مورخین چند قطعه شعر عربی نیز بهرام نسبت داده اند. مسعودی گوید: «بهرام اشعار عربی و فارسی زیاد دارد که ما بجهت ایجاز از ذکر آنها صرف نظر مینمائیم (۵)». عوفی مدعی است که دیوان بهرام را در کتابخانه سریل بازارچه بخارا دیده و مطالعه کرده و از آنجا اشعار نوشته و یاد گرفته (۶).

۳ — دولتشاه صاحب تذکره معروف گوید: «ابوطاهر خاتونی گفته که بمهد عضد الدوله دیلمی هنوز قصر شیرین که بنواحی خانتین است بالکل ویران نشده بود در کتابه آن قصر نوشته یافتند که بدستور فارسی قدیم این بیت ثبت است:

هزرا بکجهان انوشه بندی جهان را بیدار تو شه بندی (۷)

اگر جزئیات این روایات صحت تاریخی نداشته باشد از روی آنها و مخصوصاً از روی فقره اول یک مطلب کلی استنباط میشود و آن وجود شعر در دوره ساسانی است و نیز بعضی از ادبای عرب متذکر شده‌اند که ایرانیان قدیم اشعاری داشته‌اند که بسبب کثرت ضبط نشده و اینقوم اشعار خود را مدون و در خزانی که بمنزله حکمت خانه بوده حفظ نمیکرده‌اند ولی این اشعار بعدها معدوم شده و از میان رفته است (۸). گذشته از این اشارات اسامی بعضی از اقسام اشعار و الحان مثل خسروانی و اورامن و لاسکوی و پهلوی یا فهلوی که از دوره قدیم قبل از اسلام مانده و بعضی از آنها در دوره اسلامی هم معمول و طرف توجه شعرای ایرانی شده وجود شعر را در دوره ساسانی اثبات مینماید.

خسروانی لغتی است از مصنفات باربد مطرب که الفاظ آن مسجع بوده مشتمل بر مدح و آفرین خسرو پرویز و هیچ کلام منظوم در آن وجود نداشته (۹). — اورامن نوعی است از خوانندگی و گویندگی که آن هم خاصه پارسیان و شعر آن بزبان پهلوی

(۱) Rhapsodistes

(۲) علم الأدب تألیف اب شیخو، طبع بیروت، ص ۴۲ ج ۱.

(۳) کلیله ابن مقفع، ص ۵۷، طبع بیروت.

(۴) کتاب المعجم، ص ۱۶۹، طبع بیروت. دولتشاه گوید که مصراع اول از بهرام

و مصراع دوم از معشوقه آن پادشاه «دلارام» باینوضع در جواب او گفته که نام بهرام ترا و پدرت بوجیله.

(۵) مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۲۶. (۶) لباب الألیاب، ج ۱، ص ۱۹.

(۷) تذکره دولتشاه، طبع برون، ص ۲۹. (۸) علم الأدب، ج ۲، ص ۱۳۱.

(۹) معیار الأشعار خواجه نصیر الدین و کتاب المعجم، ص ۱۷۰ و فرهنگ

جهانگیری.



## اول شاعر فارسی زبان بعد از اسلام

جامعی از ادبا و ارباب تذکره اول گوینده فارسی زبان بعد از اسلام یعنی قدیمترین شاعر ایران را ابو حفص حکیم بن احوص سغدی دانسته‌اند از سغدی سرقتند و گفته‌اند که: «او در صنعت موسیقی دستی تمام داشته، ابو نصر فارابی (متوفی ۳۴۹) (۱) در کتاب خویش ذکر او آورده است و صورت آلت موسیقاری نام آن شهروذ که بعد از بو حفص هیچکس آنرا در عمل نتوانست آورد برکشیده و میگوید او در سنه ثلثمایه هجری بوده است و شعری که بوی نسبت می‌دهند این بیت است:

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا / چو ندارد یار بی‌یار چگونه رودا (۲)

مؤلف لباب الألباب گوید: «در آتوق که رایت دولت مأمون رضی الله عنه که از خلفای بنی العباس بحلم و حیا و جود و سخا و وقار و وفا مستثنی بوده است. بمرو آمد در سنه ۱۹۳ در شهر مرو خواجه زاده بود نام عباس با فضلی یقیاس در علم شعر او را مهارت کامل و در دقایق هر دولت (یعنی فارسی و عربی) بصارتی شامل در مدح امیر المؤمنین مأمون یارسی شعر گفته بود و مطلع آن قصیده این است:

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین / گسترانیده بمجود و فضل در عالم یدین  
مخلافات را توشایسته چو مردم دیده‌را / دین یزدان را توبایسته چون خزا هر دو عین

و در اثناء این قصیده میگوید:

کس بر این سوال پیش از من چنین شعری نگفت / مرزبان پارسی را هست تا این نوع بین  
لیک از آن گفتم من این مدحت ترا تا این لغت / گیرد از حمد و ثنای حضرت تو زب و وزن  
چون این قصیده در حضرت خلافت روایت کردند امیر المؤمنین او را بنواخت و هزار دینار عین سر و یرا صلت فرمود و بزمید عنایت و عاطفت مخصوص گردانید و چون فضلا آن بدیدند هر کس طبیعت برو برگماشت و بقلم بیان بر صفحه زبان نقش فضلی نگاشت (۳) - بعضی دیگر از ادبا و ارباب تذکره گویند که این مبلغ برای ابو العباس مسترری شد و هر سال آنرا در یافت میداشت.

صاحب مجمع الفصحی نظم این قصیده را در یک جا از کتاب خود در سال ۱۷۳ (صفحه ۳ از مقدمه، جلد اول) و در جای دیگر در سال ۱۷۰ (ص ۶۴، ج ۱) و وفات او را هم در ۲۰۰ هجری مینویسد و از بیان محمد عوفی صاحب لباب الألباب چنانکه در فوق نقل شد چنین استنباط میشود که نظم این قصیده مقارن ورود مأمون بمرو (یعنی سال ۱۹۳) بوده است.

بعضی از مستشرقین این حکایت را واقعه صحیح تاریخی پنداشته و بنظر حقیقت بدان نگرسته‌اند و برخی دیگر در صحت آن تردید کرده، اگر قدری دقت شود در این مورد حق بجانب دسته دوم داده خواهد شد زیرا: -

اولاً اسلوب سخن و طرز ترکیب کلام و جمله بندی ابیات این قطعه هیچوجه کله بندی شعرای قرن سوم حتی گویندگان مایه چهارم هم شباهت ندارد بلکه این قسم از جنس گفته‌های قرن پنجم است و رعایت موازنه و مماثلت در بیت دوم و نظیر بنظیر آوردن «شایسته» و «بایسته» و غیره در ساختگی بودن آن شکی باقی نمیگذارد. ثانیاً مأمون در ماه جمادی الأولى سال ۱۹۳ وارد مرو شد و تا سالی که مردم او را بخلافت بیعت میکردند در آن شهر بود و این امر در محرم سال ۱۹۸ یعنی پس از قتل محمد امین بدست طاهر ذو الیمینین واقع شد، پیش از بیعت بخلافت یعنی در زمان هرون الرشید و امین مأمون را مردم چون ولیعهد بود امام میخواندند (۴).

تواریخی که ارباب تذکره ذکر کرده‌اند یعنی سالهای ۱۷۵ و ۱۷۳ و ۱۹۳ عدم صحت اصل موضوع را میرساند چه بقول همان تذکره نویسان و مفاد خود شعر که: «مخلافت را . . . الخ» این شعر در سالی گفته شده که مأمون خلیفه بوده است و در صورت صحت انتساب باید این اشعار بعد از ۱۹۸ یعنی در فاصله بین ۱۹۸ و ۲۰۲ که مأمون بسمت خلافت در مرو میزیسته گفته شده باشد و چنین مطلبی از عبارت صاحب لباب الألباب فهمیده نمیشود.

ثالثاً شعر «کس بر این سوال پیش از من چنین شعری نگفت / مرزبان پارسی را هست تا این نوع بین» یقیناً ساختگی است و مخصوصاً برای چنین موضوعی وضع گردیده.

(۱) در اصل مقاله تاریخ وفات فارابی سنه ۳۲۱ نوشته شده بود و چون اشتباه بود تصحیح شد [اداره کاوه]. (۲) کتاب المعجم ۱۷۰-۱۷۱، طبع بیروت.

(۳) لباب الألباب، ج ۱، ص ۲۱.

(۴) حزه اصفهانی، صفحه ۱۹۷-۱۹۸، طبع کلکته.

از اشعار و سرودهایی که باقی مانده و آنرا هم صاحب تاریخ سیستان در کتاب خود ضبط نموده سرود «کرکوی» است که آنرا زردشتیان در آتشگاه کرکویه سیستان میخواندند.

صاحب تاریخ سیستان فرماید: «بو المؤید (۱) اندر کتاب گرشاسب گوید که کیخسرو باذر بادگان رفت ورستم دستان با وی بود و آن تاریکی و پتیاره دیوان بفر ایزد تعالی بدید که آذر گشاسب پیدا گشت و روشنائی بر گوش اسب او بود و شاهی او را شد با چندان معجزه پس کیخسرو از آنجا باز گشت و لشکر بترکستان کشید بطلب خون سیاوش پدر خویش و زینه هر چه یافت اندر ترکستان کشت و رستم و دیگر پهلوانان ایران با او [بودند] افراسیاب گریز گرفت و بسوی چین شد و از آنجا بهندوستان آمد و از آنجا بسیستان آمد و گفت من بزهار رستم آمدم . . . او جادو بود و تدبیر کرد . . . و بجادویی بساختند تا از هر سوی دو فرسنگ تاریکی گشت. چون کیخسرو بایران شد و خبر او شنید با آنجا آمد بدان تاریکی اندر نیارست شد و آنجائی که اکنون آتشگاه کرکویست معبد جای گرشاسب بود و او را دعا مستجاب بود و فرمان یافت (۲) و مردم هم بامید برکات آنجا می شدند و دعا همیکردند و ایزد تعالی مرادها حاصل همیکردی حال بر این جمله شد کیخسرو آنجا شد و پلاس پوشید و دعا کرد ایزد تعالی آنجا روشنائی فرادید او را که اکنون آتشگاهست چون آن روشنائی برآمد برابر تاریکی تاریکی ناچیز گشت و کیخسرو ورستم بیای قلعه شدند و بمنجیق آتش انداختند و آن انبارها همه آتش گرفت چندین ساله که نهاده بود و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آنجا بجادویی بگریخت. شعر:

سر افراسیاب ناپید است (۳) کف رستم مکرید و بیضاست  
و دیگر کسان بسوختند و قلعه ویران شد پس کیخسرو این بار بیک نیمه  
شارستان سیستان بگرد و آتشگاه کرکویه (۴) و آن آتش گویند آنست آن  
روشنائی که فرادید و گبرکان چنین گویند که آن هوش گرشاسب است و  
حجت آرند بسرود کرکوی بدین سخن بیت:

فُرُخْت بادا روش (۵) خُنیده (۶) گرشاسب هوش  
همی پَرَسْت از جُوش نُوش کُن می نُوش (۷)  
دُوسْت بدا گوش بآفرین نهاده گوش  
همیشه نیکی گوش دی گذشت و دُوش  
شاه خدایگانا بآفرین شاهی (۸).

این است عجالة آنچه ما از شعر دوره ساسانی اطلاع داریم.

(۱) چون صاحب تاریخ سیستان در چند جا نام این بو المؤید و کتاب گرشاسب او را میرد و در یکجا هم او را صریحاً بو المؤید بلخی میخواند نکارنده عقیده دارد که این همان ابو المؤید بلخی شاعر است و کتاب گرشاسب او باید همان باشد که صاحب قابوسنامه آنرا مسامحه «شاهنامه ابو المؤید بلخی» نوشته و یکی از فضلا هم آنرا اساس تحقیق برای نوشتن یک مقاله در این زمینه نموده و آنرا در شماره ۲ کاوه نشر کرده.

(۲) فرمان یافت یعنی وفات کرد.

(۳) در اصل نسخه «سر افراسیاب نامدار است» دارد و این یقیناً غلط است.

(۴) رجوع شود بمعجم البلدان باقوت.

(۵) روش = فروغ. (۶) خُنیده بضم خا = پسندیده.

(۷) نُوش = گوارا (رجوع شود بمجله اصول تعلیم شماره ۲).

(۸) این مصراعها تمام ۷ هجائی است و بیشتر بنظر میآید که آنها را ایرانیان قرون اولیه اسلام یا زردشتیان آن عصر بوضع اشعار دوره ساسانی ترکیب کرده باشند یا آنکه بقطعه از اشعار آن دوره را اندکی تغییر لفظی داده باین صورت در آورده‌اند.

اول کسی است که اشعار و سرودهای او مضبوط و مدون شده و مورخین ذکر او را مقدم بر همه کرده‌اند.

عجالة این شخص در تاریخ ادبیات و زبان فارسی محمد بن وصیف سیستانی از منشیان یعقوب و عمرو بن لیث است که هیچکس از ارباب تذکره و مورخین غیر از نویسنده دانشمند تاریخ سیستان از احوال و نام او اطلاع نداشته‌اند و ما قبل از بیان احوال این گوینده دبر بذكر کتاب «تاریخ سیستان» می‌پردازیم:

### کتاب «تاریخ سیستان»

امری که باعث مستور ماندن نام و نشان محمد بن وصیف و احوال و اشعار اوست گم‌نام ماندن کتاب تاریخ سیستان است که نسخه آن تا این اواخر در دست نبوده است. این تاریخ را مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات دوره ناصری که صاحب تألیفات متعدده و مشهور عوام و خواص این مملکت است بدست آورده و آنرا در روزنامه «ایران» قدیم از شماره ۷۴، بعد درج کرده و حقیقه خدمت بزرگی را انجام داده است. نسخه‌ای که اعتماد السلطنه داشته چنانکه از متن چاپی استنباط میشود نسبتاً قدیمی بوده اما مغلوپ است و در پاره‌ای مواضع کلمات لایق‌تر و جل و عبارات افتاده میباشد مخصوصاً اشعاری که موضوع این مبحث ماست بعضی کلمات آن بکلی مغلوپ و لایق‌هم است و هنوز ما از وجود نسخه ثانوی حتی نسخه اصلی هم که اعتماد السلطنه در دست داشته اطلاع نداریم و امید است که در آتیه نسخه دیگری از این کتاب نفیس بدست آید و بسی مشکلات حقیقت طلبان را حل کند (۱).

متأسفانه مؤلف چنین تألیف مهمی معلوم نیست و فقط سیستانی بودن او ثابت است و نام او و کتاب او را این جانب تا کنون در هیچ کتابی ندیده‌ام. مؤلف تاریخ سیستان کتاب خود را در نیمه قرن هفتم هجری یعنی در موقع انقلابات مغول نگاشته و معاصر بوده است با ملک نصیر الدین و الحق و دو پسر او ملک معظم رکن الدین محمود و شاه معظم نصرة الدین از حکام سیستان و از بیانات خود او برمیاید که این کتاب را در فاصله بین ۶۷۵-۶۸۰ نوشته است. کتاب تاریخ سیستان اطلاعات نفیس دارد مخصوصاً احوال یعقوب و عمرو و ابوجعفر احمد بن محمد پدر خلف بن احمد معروف و احوال خود خلف را مبسوط نوشته و عبارت آن نیز روان و ساده و عاری از تکلفات «جهانگشا» و «وصاف» و «تاریخ معجم» است و بعضی اختصاصات و اصطلاحات فارسی آن دوره را متضمن میباشد ولی بدبختانه قسمتهای آخر این کتاب بقدری مختصر است که حکم فهرست و قایع را دارد.

### محمد بن وصیف سجزی

(در نیمه دوم قرن سوم هجری)

چنانکه در شرح حال یعقوب لیث صفار گفتم (۲) این امیر پس از دستگیر کردن صالح بن نصر و شکست دادن رتیبیل کابل و کشتن عمار خارجی

(۱) نگارنده در نظر دارد که اگر نسخه دیگری از تاریخ سیستان بدست آرد آنرا تصحیح و طبع نماید. (۲) اشاره است بقسمتهای بیشتر کتاب تألیفی نگارنده که این قسمت از آن استنسخ شده.

سبک شعر و وضع قصیده میفهماند که این اشعار بعد از اساتید قصیده سرای ترکستانی سروده شده و چون موضوع اول شاعر فارسی موضوع مهمی بوده و کسی هم درست از آن اطلاع نداشته و هم بدانستن آن مولع بوده‌اند این داستان را افسانه سرایان تردست و ضح کرده و ابو العباس مروزی و مأمون را پهلوانان آن داستان قرار داده‌اند این قبیل اختراعات در تواریخ اسلامی مخصوصاً تاریخ ایران فراوان است و از همه گذشته این حکایت با حال مأمون چندان مناسبت ندارد چه مأمون با آنکه مادرش ایرانی بوده و با آداب و اخلاق ایرانی آشنا و پیش ایرانیان تربیت یافته بود خیلی بعد بنظر می‌آید که زبان فارسی را که هنوز بصورت لهجه‌های ذهابی بوده و صورت ادبی و قلمی نداشته بدانند و شعر بدانرا بفهمد خاصه شعر را که بهیچ وجه از جنس کلام فارسی آن عصر نیست (۱)؛ این بود اطلاعات تذکره نویسان فارسی که تمام بهیچ نیارزد و جمله آن حکایاتی موضوع و مختصر بیش نیست اما آنچه صاحب مجمع الفصحا درباره ابو یزید بسطامی و اشعار فارسی او میگوید قابل اعتنا نباشد زیرا آنجمله را هم صاحب کتاب مزبور از ذکر بی بسطام و بایزید بسطامی در چند رباعی که معلوم نیست از کیست ولی یقین است که از جنس کلام قرن چهارم بعد است استنباط کرده و آن ذکر را از قبیل بیان تخلص یا خطاب گوینده بخود دانسته و رباعیات مزبور را از بایزید شمرده است.

حقیقه تعیین اول شاعر فارسی بعد از اسلام مشکل بلکه غیر ممکن است زیرا که دهقانان و زارعین ایرانی نژاد که همیشه تخم ذوق را در مزرع دل‌های خود میکاشته و همه اوقات با زمزمه‌ها و سرودهای مخصوص کشت و زرع و کارهای خود را انجام میداده‌اند در همان عصری هم که عرب بر جمیع نقاط این مملکت استیلا داشته و در همه جا فرمان نسخ زبان و شعر و آداب ایرانی را عملاً صادر مینموده بکار خود سرگرم بودند و همان زبان و آداب ایرانی زندگی میکردند البته در همین دوره‌ها هم مناسبت احتیاج و علاقه‌ای که انسان در زندگانی بنوع ذوقیات دارد زمزمه‌ها و سرودهای موافق کیفیات محیط و دوره زندگی خود داشته و تکرار آنها بر سر میرده‌اند و شاهد این مدعا اگر چه باندازه‌ای طبیعی و واضح است که دلیل و شاهد نمیخواهد اشاراتی است که در کتب مورخین اسلامی دیده میشود و از آنجمله حکایت ذیل است که بطور خلاصه از اینقرار میباشد: عبد الله بن زبیر که در حجاز بخلافت خواهی و مخالفت بنی امیه برخاسته و خانه کعبه را پناهگاه خود قرار داده بود برای تعمیر خرابی خانه کعبه جمعی پنا و معمار از ایران بگه خواست و ایشان با کارگران و عملهای عرب مشغول کار شدند. یکی از عملهای تازی نژاد ملاحظه کرد که استادان ایرانی بصوتی خوش چیزی میخوانند و زمزمه‌ای میکنند (چنانکه هنوز هم این عادت معمول به پناه‌های ایرانی است) او را آن آواز خوش آمد. از استاد خواننده حقیقت آنرا استوال نمود و پس از اطلاع بحقیقت آن بایران آمده و موسیقی ایران را تحصیل کرد آنگاه بروم رفت و پس از تکمیل آن فن بربستان مراجعت نموده اصول موسیقی ایرانی و رومی را بعرب آموخت.

از این مطلب گذشته شبهه‌ای نیست که موسیقی بعد از اسلام ایران و یک جزء عمده از موسیقی امروز ما همان موسیقی عصر ساسانی است که بتدریج بمناسبت زمان در آن تغییراتی داخل شده. البته این موسیقی سازندگان و رامشگرانی داشته که از همان زمان انقراض ایران بعبدا فاصله آنرا مینواخته و بیکدیگر انتقال میداده‌اند و ناچار در موقع نواختن چنگ و رود شعر و سرودی هم داشته و چیزی هم میخوانده‌اند. این سرودها و چیزهای خواندنی هر چه بوده جزء اشعار آن دوره محسوب میگردد و یقین است که در دو بیست سال استیلای عرب بر ایران هم همین رود سازان و نوازندگان وجود داشته و با سازهای خود اشعار و سرودهای هم میخوانده‌اند و البته اشخاصی هم آن نواها و سرودها را ترکیب کرده بوده و این اشخاص نیز شعرای آن دوره شمرده میشوند و بمناسبت آنکه زمان آنها و اسطه بین زمان قدیم و دوره جدید ایران بوده بسبک قدیم و طریقه سرایش و نظم را موافق مناسبات عصر تغییر میداده و برای دوره‌های بعد دستورهای تازه مرتب مینموده‌اند.

با این وضع نمیتوان گفت که اول شاعر فارسی بعد از اسلام شخص معینی است و فلان نخستین کسی باشد که اول ابیات فارسی را برشته نظم آورده فقط یک مطلب موضوع تحقیق است و دانستن آن نیز اول درجه اهمیت را دارا است و آن شناختن

(۱) راجع بهمین موضوع و ابطال صحّت روایت مبنی بر اسناد اشعار مذکور در متن بمهد مأمون آقا میرزا محمد خان قزوینی نیز در مقاله خودشان بعنوان «قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام» که در کلاه شماره ۳۵ (دوره قدیم) درج شده دلایل مشروعی آورده‌اند. — آقا میرزا عباس خان در حواشی همین مقاله مینویسند که این مقاله میرزا محمد خان را ندیده‌اند و نتوانسته‌اند بدست بیاورند [اداره کلاه].

این شعر دراز است اما اندکی یاد کردیم. بسام کوزد از آن خوارج بود که بصلح نزد یعقوب آمده بود چون طریق وصیف بدید اندر شعر شعرها گفتن گرفت و ادیب بود حدیث عمار اندر شعر یاد کند:

هر که نبود او بدل متهم بر اثر دعوت تو کرد نعم  
عمر ز عمار بدان شد بری کاوی خلاف آورد تا لاجرم  
دید بلا بر تن و بر جان خویش گشت بعالم تن او در اِم  
مکه حرم کرد عرب را خدای عهد تو را کرد حرم در عجم  
هر که در آمد همه باقی شدند باز فاشد که ندید این حرم (۱).

قطعه اول یعنی قطعه محمد بن وصیف بدیجانه بعضی ابیات آن بوضی که بما رسیده مغلوط و نا مفهوم و بعضی دیگر محتاج بتوضیح است و باین جهت ما پس از ذکر توضیحات لازمه مجدداً آن قطعه را با تصحیحاتی که بنظر رسیده برسم الخط امروز متنمگر میگردیم:

۱ - در مصرع دوم بیت اول بعد از «مولای» و او را باید مقتوح خواند - در همان مصرع سک بند معنی مناسب با بنده و چاکر و مولای و غلام نمیدهد و در فرهنگها چنین لغتی یافت نشد یا معنی اصطلاحی آن فراموش شده یا تحریفی در آن راه یافته چون بیت مزبور فعلی رابط ندارد بنظر حقیر میرسد که مصرع دوم آن: «بنده و چاکر و مولای تو باشند و غلام» بوده و تحریف شده.

۲ - مصرع اول بیت دوم نه قرائتش معلوم شد و نه معنیش مفهوم است، شاید «در لوح» باشد - در مصرع دوم همان بیت «بی» همان باء اضافه امروز است بوضع قدیم که «چه» و «که» راهم «کی» و «چی» مینوشته اند. در همان مصرع باء «بن» را باید مکسور خواند نه ساکن.

۳ - «زنیل» در دو مصرع بیت سوم و مواضع دیگر تاریخ سیستان بوضی که بما رسیده غلط است و صحیح آن «رتیل» میباشد که نام عمومی پادشاهان مشرک کابل بوده که یعقوب با بعضی از آنها جنگ کرده و فاتحین اول اسلام نیز در افغانستان با یکی دو نفر دیگر از ایشان دست و پنجه نرم نموده بودند (۲) - بعد از رتیل «و» زیادی بنظر میرسد - کت معنی گرز است شمس فخری شاعر گفته:

ز تازیانه خشت اشارتی کافیت برزم خصم چه حاجت ورا به نیزه و لت  
کتره بفتح اول پاره پاره و دریده باشد شمس فخری گفته:

آنکه باشد بر جلالت او اطلس چرخ زنده و کتره  
- گنام بضم اول یعنی آرامگاه و آشیانه آدمی و سایر حیوانات و بیشه.

۴ - مصرع دوم بیت چهارم بدانوضع که ضبط شده مفهوم نیست و اینطور بنظر میرسد: «با قلیل الفته کت داد در آن لشکر کام» یا «با قلیل الفته کت زاد در آن لشکر کام» بوده - بقیه ابیات مفهوم و واضح است.  
حال مجدداً قطعه فوق را با تصحیحات تقریبی که شده مینویسیم:

ای امیری که امیران جهان خاص و عام بنده و چاکر و مولای تو باشند و غلام  
ازلی خطی در لوح که ملکی بدید به ابی یوسف یعقوب بن اللیث هم  
بسام آمد رتیل تی خورد به لنگ لته شد لشکر رتیل و هبا گشت گنام  
بن الملک بخواندی تو امیرا بیقین با قلیل الفته کت داد در آن لشکر کام  
عمر عمار ترا خواست و زو گشت بری تیغ تو کرد میانجی میان دد و دام (۳)  
عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی در آکار تن او سر او باب طعام (۴)

(۱) تا اینجا عبارت تاریخ سیستان بود.

(۲) وفیات الأعیان ابن خلکان، ج ۲ در احوال یعقوب لیث و فتوح البلدان بلاذری در فتح سیستان و کابل و غیره.

(۳) دد یعنی وحشی و دام یعنی اهلی است.

(۴) «در آکار» و «باب طعام» یا «در طعام» نام دو دروازه بوده است از شهر سیستان که یعقوب پس از کشتن عمار خارجی سر او را بر یکی و جسدش را بر دیگری آویخت.

در سال ۲۵۳ قصد گرفتن شهر هرات را که در دست عمال طاهریان بود نمود و بزودی بر آن استیلا یافت و امیر محمد طاهری را مغلوب کرده او را بتصدیق حکومت خود در سیستان و کابل و کرمان و فارس مجبور ساخت. سپس با فتح و نصرت و فیروزی تمام سیستان برگشت و در راه خوارج و مخالفان دیگر را که هنوز دم از مخالفت میزدند بکشت. اهالی سیستان پرورد او شادبها کردند و امام و فقیه بزرگ ایشان یعنی ابو احمد عثمان بن عفان سجزی (متوفی ۲۵۵) در نماز جمعه نام یعقوب را در خطبه داخل کرد (۱) پس شعرا او را شعر گفتندی بتازی:

قد آكرم الله أهل المضر واللد يملك يعقوب ذى الأفضال والعدد  
قد آمن الناس مخواه وعيزته ستر من الله فى الأعمار والبلد

چون این شعر برخوانند او عالم نبود در نیافت محمد بن وصیف حاضر بود و دیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی بود پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیامم چرا باید گفت محمد بن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بطریق خسروانی و چون عجم پراکنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود و همکنان را علم و معرفت شعر تازی بود و اندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندر او شعر گفتندی مگر حمزة بن عبد الله الحارثی (۲) و او عالم بود و تازی دانست شعراء او تازی گفتند و سپاه او بیشتر از عرب بودند و تازیان بودند. چون یعقوب رتیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند محمد بن وصیف این شعر بگفت:

ای امیریکه امیران جهان خاص و عام

بنده و چاکر و مولای وسک بند و غلام

ازلی خطی در لوح که ملکی بدید

بی ابی یوسف یعقوب بن لیث هم

بسام آمد رتیل و تی خورد بکنک

لته شد لشکر رتیل و هبا گشت گنام

بن الملک بخواندی تو امیرا بیقین

با قلیل الفته کت داد در آن لشکر کام

عمر عمار ترا خواست و زو گشت بری

تیغ تو کرد میانجی میان دد و دام

عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی

در آکار تن او سر او باب طعام

(۱) از اینجا بعد عین عبارت تاریخ سیستان است که نقل میشود.

(۲) در متن حمزة بن عبد الله الشاری دارد و این یقین است که مقصود همان حمزة بن عبد الله الحارثی است که در اصل کتاب حال وی و اشعار او که شعرا بتازی برای او گفته اند ذکر کرده ایم واضح است که بیواظفاتی کاتب خارجی را شاری کرده است.

صاحب «تاریخ سیستان» بعد از ذکر دو قطعه فوق گوید: «باز محمد بن محمد هم سگری بود مردی فاضل بود و شاعر نیز پارسی گفتن گرفت و این شعر را بگفت:

جز تو نژاد حوا و آدم نکشت شیر نهادی بدل و برمنشت (۱)  
معجز پیغمبر مکتی تونی بکنس (۴) و بمنش و بگوشت (۲)  
فخر کند عمار روزی بزرگ (۳) کو هانم من که یعقوب کشت.

پس از آن هر کسی طریق شعر گفتن برگرفت اما ابتدا اینان بودند و کسی بزبان فارسی شعر یاد نکرده بود الا بو نواس میان شعر خویش سخن پارسی طرز (۴) را یاد کرده بود (۵).

اما محمد بن و صیف مدتها بعد از سال ۲۶۵ که سال وفات یعقوب لیث است حیات داشته و صاحب «تاریخ سیستان» در سال ۲۸۳ دو فرد شعر از او در خصوص کشته شدن رافع بن هرثمه نقل میکند که بهیچوجه قرائت و فهم معانی آن ممکن نشد و آن این است:

ای دل مکرین از طیران که بیرون نمای از صدف مرجان  
بورافع اگر آنکه شدش خفه از فعل ابی حفص شد جیشان

و بعد در سال ۲۸۷ که عمرو بن لیث در بلخ اسیر امیر اسمعیل سامانی میگردد و بدست او بسمرقند فرستاده میشود محمد بن و صیف قطعه ذیل را میگوید و بخندت او میفرستد:

کوشش بنده سبب رنجش است کار قضا بود ترا عیب نیست  
بود و نبود از صفت ایزد است بنده در مانده بیچاره کیست  
اول مخلوق چو باشد زوال کار جهان اول و آخر یکیت  
قول خداوند بخوان فاستقم معتقدی شو و بران بر بایست

ایضاً صاحب تاریخ سیستان در ضمن و قایع سال ۲۹۶ بمناسبت ضعف خاندان صفاری و بی کفایتی امرا در تأسف بر اوضاع این اشعار را از او ذکر مینماید:

(۱) در «میش» و «گوشت» باخر هر دو حرف تائی اضافه شده و اصل آندو منش و گوش بوده و با این دو لفظ مخفف میش و گوشت هستند؛ میش یا میشت بمعنی طبیعت و ذات و خو و کرم و همت - و گوشت اسم مصدر از گفتن بمعنی گفتار که بقانون فارسی آن هم در آخر دارای تائی است مانند فرامشت و خورش و گوارشت که امروز آنها را فراموش (مخفف فراموش) و خورش و گوارش میگویند.

(۲) این باه حرف اضافه و بمعنای حرف «در» است و باید قدری آنرا ممدود خواند. - تصور حقیر این است گوینده این اشعار نظر به کلمه زردشتیان که آنها را «سه بخت» یعنی سه نجات دهنده میخوانند داشته.

(۳) بنظر میآید که «روزی بزرگ» مضاف و مضاف الیه است که بوضع امروز آنرا «روز بزرگ» با کسره اضاف میگوئیم و شاید مقصود از روز بزرگ قیامت باشد و مضمون شعر اینکه عمار روز قیامت فخر میکند که من هانم که یعقوب مرا کشت.

(۴) یعنی بعنوان طرز و زینت برای شواهد این موضوع رجوع شود بمقدمه دوره اسلامی کتابی که این مقاله نیز از آن مأخوذ گردیده.

(۵) این قسمت از تاریخ سیستان در شماره‌های ۵۱۵ و ۵۱۶ روزنامه ایران بتاریخ رجب ۱۳۰۰ مندرج است.

ملکیتی بود شده بیقیاس از حد هند تا بحد چین و ترک  
از حد زنگ تا بحد روم و کاس (۱)  
رأس ذنب گشت و بشد مملکت زر زده شد زخوست نحاس  
دولت یعقوب در یفا رفت ماند عقوبت بعقب بر حواس  
عمرو عمر زفت و زو ماند باز مذهب روباه نس و نواس (۲)  
ای چه غما آمد و شادی گذشت بود دلم دایم از این پر هراس  
هر چه بکردیم بخوایم دید سود ندارد زقضا احتراس  
نلس شدند نلس آنکه همه وز همه نلس بگشتند نلس  
دور فلک گردان چون آسیا لاجرم این اس همه کرد اس (۳)  
ملک ابا هزل نکرد انتساب نور زطلمت نکند اقتباس  
جهد و جد (۴) یعقوب باید همی تا که زجده بدر آید ایاس (۵)

این بود آنچه از «تاریخ سیستان» راجع بشعراى دوره صفاریه و اول شاعر فارسی زبان بعد از اسلام برمیآید و این جمله در کمال اهمیت و صحت است و مخصوصاً در درستی آن جای هیچ شبهه و تردید نیست چه اولاً اشعار همه متناسب با مقام و موقع مخصوص گفته شده و حاکی از وقایع تاریخی است که این اشعار برای نمایش آن وقایع سروده میشده ثانیاً وضع جمله بندی و عبارات و سستی بعضی از کلمات و ترکیبات ابتدائی بودن آنرا میرساند و میفهماند که اشعار اولیه باید از آن جنس کلام باشد نه از جنس ابیات ابو القاسم مروزی.

با این احوال باز اشعار این گویندگان اولیه نظم فارسی چندان سست و بیبایه نیست و مخصوصاً بعضی ابیات اشعار دوم و سوم محمد بن و صیف که در فوق گذشت دارای معانی حکمتی و الفاظ متین است مانند:

ای چه غما آمد و شادی گذشت بود دلم دایم از این پر هراس  
هر چه بکردیم بخوایم دید سود ندارد زقضا احتراس  
ملک ابا هزل نکرد انتساب نور زطلمت نکند اقتباس

در اینموضوع حقیقه صاحب تاریخ سیستان متت بزرگی بکردن ادبیات و ادبای ایران دارد و پس از او باید رهین امتنان اعتماد السلطنه نیز بود که این کتاب را طبع کرده و بمعرض دسترس عموم گذاشته است.

اول کسی که باین موضوع و با همت مندرجات «تاریخ سیستان» برخورد استاد بزرگوار من دانشمند فرزانه آقای آقا میرزا عبد العظیم خان کرکائی معلم ادبیات فارسی است که مقاله جامعی در مجله اصول تعلیم (شماره ۲، بتاریخ نور ۱۲۹۹) راجع باول شاعر فارسی منتشر کرده و کاملاً حق اینموضوع را ادا فرموده‌اند.

ذی القعدة ۱۳۳۸. عباس اقبال آشتیانی  
معلم دار الفنون طهران.

(۱) کاس معلوم نشد کجا بوده شاید همان کاس باشد که پایتخت خوارزمشاهیان قدیم و شهری بوده است کنار جیحون مقابل جرجانه (کرگانج). - چون یاقوت گوید این لفظ لغتی ماوراء القری است شاید بتوان حدس زد که اساساً با سین بوده و مرتب شده. (۲) معنی این بیت و وضع قرائت آن معلوم نشد. (۳) آس سنگ بزرگ را گویند و آس کردن بمعنی خرد کردن است. (۴) جذرا اینجا باید خفیف خواند.

(۵) صاحب تاریخ سیستان از یک ایاس بن عبد الله ذکری میکند که همه نوع مناسبت با این شعر دارد. این شخص رئیس و مهتر عرب سیستان و مردی کاری و با خرد و کمال بوده و یعقوب و عمرو را خدمتها کرده چون نوبت امارت بطاهر بن محمد بن عمرو لیث رسید و طاهر بلهو و لب و کبوتر بازی و این قبیل اعمال یست مشغول شد مردان و بزرگان دوره یعقوب و عمرو از کار کناره کردند و هر کس سرخویش گرفت و از آنجمله این ایاس بود که چون حال را بر اینم سوال دید امیر طاهر را گفت: «این پادشاهی را با شمشیر گرفته‌اند و تو بلهو و لب آنرا از کف خواهی داد چه پادشاهی را بهزل نگاه نتوان داشته. پادشاه را داد و دین و سیاست و سخن و سوط و سیف باید» امیر سخن او را نپذیرفت و او را اجازه مرخصی داد و ایاس نیز بکرمان رفت. در این بین محمد و صیف رفتن او تأسف میخورد و میگوید دیگر مثل او را نتوان بدست آورد زیرا جد و جهد یعقوب لیث لازم است تا مانند ایاس اشخاصی از عربستان خارج و بخندت بنی صقار داخل گردد و بیت ما قبل این فرد مضمون سخنان همان ایاس بامیر طاهر است.

# ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران اسد تومان و نیم است بیک از وکلای کاوه که اسامی آنها در صفحه مقابل لفافه کاوه درج است پرداخته و قبض (چه قبض چای اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را بداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. ارسال وجه اشتراک و یا پول جزئی که بتوسط بانکها ممکن نمیشود بتوسط حواله پستی به پاریس آسان است و میشود مستقیماً فرستاد. علاوه بر این باید هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

- ۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.
- ۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التبعین.
- ۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا نزدیکترین نقطه‌ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند و اصلاً سهلتر آنست که از پستخانه حواله پستی برای پاریس گرفته و در لف پاکت سفارشی برای ما بفرستند که وصول کنیم.
- ۴ - روزنامه کاوه تک فروشی منظم ندارد و فقط بمشترکین منظم فرستاده میشود و از بعضی شمارهها هم اصلاً برای تک فروشی فرستاده نمیشود و لهذا کسانی که تک خرید میکنند ممکن است بعضی شمارهها بایشان اغلب نرسد.
- ۵ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آتراً پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول و حده آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته‌اند وجه را پرداخته باشند یا نه.

## اعانت بر محصلین ایرانی

در نتیجه مقاله راجع بمحصلین ایرانی و شرح حال آنها در آلمان و لزوم مدد مالی بدانها که در شماره ۸ کاوه (سال اول دوره جدید) درج شده بوه یکی از ایرانیان وطن دوست جناب دکتر حبیب خان مقیم پاریس از جانب خود و دو نفر خاتم مادام آرون - Madame Aaron - و مادمازل بلوم - M<sup>lle</sup> Blume - مبلغ یاقصد مارک آلمانی بعنوان کمک بمحصلین فرستاده‌اند. همت این شخص خیر خواه شایسته تحسین و آفرین است.

## تشکر

در جواب استمدادی که در شماره ۷ کاوه (سال اول دوره جدید) راجع بتقاضای مدد باسالی روزنامه کاوه (که ده نفر صاحبان همت هر کدام دوپست تومان برای استحکام این اساس بدهند) درج شده بود باز اخیراً از سه نفر جواب اجابت رسیده تفصیل آتراً با تشکر مخصوص ذیلاً درج میکنیم:

از یک تاجر محترم ایرانی در بمبئی (که خواهش کرده‌اند اسمشان درج نشود) ..... ۵۰ لیره انگلیسی  
از جناب امین التجار اصفهانی ..... دوپست تومان = ۵۶ لیره  
از جناب شاهزاده نصره التوله از بمبئی ..... ۷۰ لیره

## سفارشهای شخصی

هر گاه کسی مستقیماً بدون واسطه وکلای محترم کاوه سفارشی راجع بروزنامه یا کتب مطبوعه اداره کاوه بفرستد ما آنچه را که ایشان خواسته‌اند با یک حواله نامه بتوسط یکی از وکلای محترم خودمان برای مشار الیه خواهیم فرستاد که وجه آتراً مطابق حواله نامه مزبور بوکیل ما رسانده و ایشان را که سفارش داده‌اند از ایشان دریافت دارند و در صورتیکه سفارش دهنده وجه حواله را نقد نپردازد وکیل مزبور باید اشیاء مزبوره را در پیش خود نگاهداشته و بداره ما اطلاع بدهد که وجه آن در حساب ایشان ثبت نشود و در خصوص اشیاء مزبور نیز دستور العمل لازم داده شود.

## راجع بوکلای کاوه

اداره کاوه از وکلای محترم خود مستدعی است که محض اینکه اشخاصی که قبول اشتراک روزنامه را میکنند فوراً شماره‌های روزنامه بدانها داده شود و منتظر رفت و آمد قبض وصول و غیره که مدتها طول میکشد نشوند وکلای مزبور از شماره‌هایی که پیش آنها فرستاده شده و میشود شماره‌های پیش را بشخص تازه مشترک داده و پس از آن هم باز دوسه شماره را خودشان باو بدهند که تا وقتی که خبر اشتراک بداره میرسد و از اینجا روزنامه فرستاده میشود مشترکین تازه بی روزنامه نمانده باشند پس از وکلای محترم خود مخصوصاً خواهشمندیم که در قبوضی که در مقابل ادای وجه اشتراک بمشترکین برای فرستادن بداره کاوه میدهند و هم در صورتی که بفرستند علاوه بر نمرة و تاریخ و اسم و رسم شخص مشترک این مسئله را هم که کدام شماره‌ها را بشخص مشترک داده‌اند و تا کدام شماره خواهند داد و ما از کدام شماره باید مستقیماً بعنوان خود مشترکین بفرستیم قید نمایند که خیلی اسباب سهولت کار میشود.

## مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبت تجارت و تهریات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین الملی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجارتی خودمانرا

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشوم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میدارم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانهای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریپدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانهای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.  
Hamburg 1, Glockengiesserwall

## دوره چهار ساله کاوه

دوره قدیم کاوه که مجموعه چهار ساله آن در ۳۵ شماره بوده و پر از مقالات علمی و ادبی و سیاسی است در اداره کاوه موجود است و قیمت ه تومان مجلد و ۴ تومان بی جلد فروخته میشود. فقط برای مشترکین کاوه (چنانکه در شماره ۸ از سال گذشته شرح داده شده) بعنوان هدیه و تنها در مقابل قیمت بسته کردن و اجرت پست و سایر مخارج جزئی راجع بارسال بسته که روی هم بازرده قران برای غیر مجلد آن و دو تومان برای مجلد آن در ایران و ۱۵ شلینگ (سه رینگ لیره انگلیسی) برای مجلد آن و نیم لیره انگلیسی برای غیر مجلد آن در خارجه باشد داده میشود. هر کس طالب باشد میتواند این قیمت جزئی را بوکلای اداره پرداخته و قبض امضا شده را گرفته برای ما بفرستد که فوراً ارسال میشود. از دوره قدیم چنانکه گفتیم هنوز مقداری موجود است ولی معلوم است که با اولین تقاضا کنندگان ارسال میشود و اگر یکی از شمارهها تمام شد دیگر بتقاضا کنندگان تازه نمیشود فرستاد.

فهرست بعضی از مقالات مهمه دوره قدیم کاوه بقرار ذیل است:

شماره	مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۶-۵	«مقاله متسلسله نظری تاریخ و درس عبرت - داستان کرجستان»
۸-۷ و ۶-۵	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۹	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۱۴ و ۱۳	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۱۷ و ۱۶ و ۱۵	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۱۹-۱۸	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۰	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۱	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۱	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۲	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۳	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۳	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۷ و ۲۶ و ۲۵	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۵	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۷ و ۲۶ و ۲۵	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۹-۲۸ و ۲۷	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۲۸	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۳۲-۳۱	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۳۳	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۳۴	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»
۳۵	«مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و دزدش کاپوئی»

دوره سالانه سال گذشته کاوه (سال اول دوره جدید) نیز در اداره موجود است و قیمت آن سه تومان است.

## بتجار واصناف ایرانی!

مغازه و تجارتخانه «پرسپولیس» حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجارتی میان آلمان و ایران شده و با نهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و مال زرعی و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اتوموبیل و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانهای آلمان خرید و ارسال دارد

و چه هر متاع که سفارش داده میشود با یدقبلاً فرستاده شود. آدرس ما از این قرار است: مدیر: رضا تربیت

Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1  
Berlin, Tarbiathut: آدرس تلگرافی:

## سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان	ایران آلمان	سایر ممالک	لیره انگلیسی
۱۵	۱۰	۵۰	نیم لیره انگلیسی
۱۵	۵	۱۵	دو شلینگ
۳	۱	۳	یک شلینگ
۱۵	۶	۱۵	سه شلینگ

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا پول را بوکلای کاوه پرداخته و قبض گرفته و بفرستند توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید کتی کنند و بکتابفروشها تخفیف داده میشود در ایران طالین بوکلای روزنامه کاوه رجوع نمایند.



## قیمت اشتراک

ششماه	سالیانه	در ایران . . .
۲ تومان	۳ تومان و نیم	در آلمان . . .
۶۰ مارک	۱۰۰ مارک	در سایر ممالک
۱۲ شلینگ	یک لیره انگلیسی	ممکن است معادل مبالغ فوق محظنه روز
ایول هر مملکت دیگری فرستاده شود.		

قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران ۳ قران است

# کاوه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

۴ ابان ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غره رجب سنه ۱۳۳۹ = ۱۱ مارس فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 3 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الأولى سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تبعات وزحمت طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده ای از اشخاص مشغول بعلم وادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال نفاست در کاغذ اعلا در مطبعه خلی قشنگ «کاوایی» بطبع میرسد و خط روشن و قشنگی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدر بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن می آورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و اخبار ایران و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوه ها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسامی و کلاهی روزنامه و ترتیب جدید اسمال و غیره رجوع کنید! پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی پائین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بنهید

Redaction du journal Persan «Kaveh»  
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**

Leibnizstr. 64

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی  
 مصر: نجارتخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره  
 طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
 جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۰۱  
 تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی  
 سیستان: جناب آقای میرزا عباسعلی خان قاجار معاون مالیه و خالصجات سیستان  
 مشهد: کتا بخانه نصرت  
 اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها  
 شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پژوه ناظم و محاسب پستخانه ایالتی فارس  
 بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برانجانی کازرونی  
 کرمانشاه: نجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی  
 کرمان: نجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران  
 زرد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی پارسائی  
 کاشان: نجارتخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران  
 ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی  
 طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانههای مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً با اداره کاوه بفرستد تا روزنامه منظم و مستقیماً بایشان ارسال شود.

## اعلان در کاوه

روزنامه کاوه اعلانات نیز درج میکند و چون در فرنگستان (اروپا و آمریکا) و مصر و عثمانی نیز منتشر است و خوانندگان دارد لهذا برای ایرانیان داخله و خارجه خیلی مفید خواهد بود که در باب امور تجاری و غیره در کاوه اعلان بکنند چنانکه تجارتخانههای فرنگی محض ترویج منافع خود در ایران و مشرق زمین در کاوه اعلان میکنند.

## دوره چهار ساله کاوه

دوره قدیم کاوه که مجموعه چهار ساله آن در ۳۰ شماره بوده و پر از مقالات علمی و ادبی و سیاسی است در اداره کاوه موجود است و به قیمت ۵ تومان مجلد و ۴ تومان بی جلد فروخته میشود. فقط برای مشترکین کاوه (چنانکه در شماره ۸ از سال گذشته شرح داده شده) بعنوان هدیه و تنها در مقابل قیمت بسته کردن و اجرت بست و سایر مخارج جزئی راجع بازسال بسته که روی هم پانزده قران برای غیر مجلد آن و دو تومان برای مجلد آن در ایران و ۱۰ شلینگ (سه ربح لیره انگلیسی) برای مجلد آن و نیم لیره انگلیسی برای غیر مجلد آن در خارجه باشد داده میشود. هر کس طالب باشد میتواند این قیمت جزئی را بکلای اداره پرداخته و قبض امضا شده را گرفته برای ما بفرستد که فوراً ارسال میشود. از دوره قدیم چنانکه گفتم هنوز مقداری موجود است ولی معلوم است که بولین تقاضا کنندگان ارسال میشود و اگر یکی از شمارهها تمام شد دیگر تقاضا کنندگان تازه نمیشود فرستاد.

## تصحیحات

یکی از خوانندگان بما مینویسد که در اسم مجتهدی که در شماره ۹ سال گذشته (صفحه ۳ ستون ۱) بمناسبت قتل اسمعیلیان در شاهرود ذکر شده اشتباه شده و «عرب العلماء» که نوشته شده سهو است و صحیح «معین الغرباء» است.

# ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران سه تومن و نیم است بیکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره وجه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را با اداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه بایم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. ارسال وجه اشتراک و یا پول جزئی که بتوسط بانکها ممکن نمیشود بتوسط حواله پستی به پاریس آسان است و میشود مستقیماً فرستاد. علاوه بر این باید هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التبعین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا نزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند و اصلاً سهولت آنست که از پستخانه حواله پستی برای پاریس گرفته و در لف باکت سفارشی برای ما بفرستد که وصول کنیم.

۴ - روزنامه کاوه تک فروشی منظم ندارد و فقط بمشترکین منظم فرستاده میشود و از بعضی شمارهها هم اصلاً برای تک فروشی فرستاده نمیشود و لهذا کسانی که تک خرید میکنند ممکن است بعضی شمارهها بایشان اغلب نرسد.

۵ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از ما مستقیماً با واسطه و کلاً هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول وجه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند و چه را پرداخته باشند یا نه.

## تأسف

آقامیرزا فضلعلی تبریزی که از فضلا و ادبا بوده و در مجلس شصت و یک ایران در دوره اول از طرف آذربایجان سمت وکالت داشت، با نظر طرف جزو ایرانیان مقیمین برلین بود بواسطه مرض سلطه با نظر طرف مبتلای آن بود عاقبت در شب چهارشنبه آخر جمادی الاولی سنه ۱۳۳۹ در مریضخانه وفات یافت. علاوه بر اینکه یکی از هموطنان مقیم این دیار از هیئت اجتماعیه ما کم شد تأسف ما مخصوصاً از فقدان یک فاضل و وادیب ایرانی است که دارای نظر روشن و معرفت کامل بوده و در ادبیات عربی و فقه و سمع اطلاع و تلمیح داشت و بدبخانه بواسطه سرگرمی وی بامور دنیوی و سیاه این قضیلت علمی و ادبی که بیشتر اهمیت داشت مجهول و بی نتیجه مانده بود.



این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه در برلین  
نشر میشود.

عنوان مراسلات:

Rédaction «Kaveh»  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

آدرس تلگرافی:  
Rouznakaveh Berlin  
کافی است



### قیمت اشتراک

سالیانه  
ششماهه  
در ایران ۳ تومان ونیم ۲ تومان  
در آلمان ۱۰۰ مارک ۶۰ مارک  
در سایر ممالک یک لیره انگلیسی ۱۲ شلینگ

ممکن است معادل مبالغ فوق بمظنه روز  
بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.

قیمت هر شماره برای تک فروشی  
در ایران ۳ قران است

۱۱ مارس ماه فرنگی  
۱۹۲۱ میلادی

Nr. 3 Jahrg. 2  
Neue Folge

کافه  
۱۳۲۸

۴ ابان ماه قدیم  
۱۲۹۰ یزدگردی -  
غره رجب  
سنه ۱۳۳۹

## نکات و ملاحظات

بنظر ما یکی از صفات مذمومه که بدبختانه اخیراً در مملکت  
فلان خیلی  
دیپلمات شده  
ما رایج شده و باید طرفداران اصلاح اخلاق اجتماعی و  
ترقی ملی بر ضد آن بجنگند آن چیز است که پیش از مشروطیت

ایران با اسم «شیطان»، «ناقلا»، «حقه»، «پشت هم انداز» و «بدذات» بودن  
نامیده میشد و مخصوص یک طبقه از درباریان و بعضی آخوندهای بسیار پر حيله  
بود و بعد از تأسیس مشروطیت و رواج بازار سیاست آنرا «دیپلمات»  
بودن اسم دادند. بدبختانه در صورتیکه سابقاً این صفت معمولاً میان مردم  
از لحاظ اخلاقی مذموم بود و کسیکه با او این نسبت را میدادند حاشا  
کرده و قسم میخورد که وی آقدرها هم شیطان نیست حالا بالعکس عموماً  
صفت دیپلمات بودن را موجب افتخار دانسته و بدون خجالت بسیار  
خوشحال میشوند که با آنها همچونستی داده شود. علاوه بر این فقره صفت  
مزبور بسیار عمومی هم شده و حتی کسبه «سیاست چی» بازار هم شبها در  
مزل مشق روش بیسارک وزیر معروف آلمان را میکنند. معنی لفظ «دیپلمات»  
در زبانهای فرنگی عبارت است از نماینده یک مملکتی در مملکت دیگر و بعبارت  
آخری وزیر مختار ولی در ایران عبارت است از شخصی که دارای اطوار  
و حرکات مخصوصی باشد که گویا لازمه سیاست مداری است مانند: کم حرف  
زدن، عقیده اظهار نکردن در هیچ چیز، فهمیدن عقیده طرف و مامشات با او،  
تقیه، پیچیده حرف زدن، مجرد شدن از حسابات طبیعی، سعی در گول  
زدن مردم، خندیدن بروی مردم، دادن جوابهای مبهم و سئوالات  
پی در پی از مخاطب و ندادن مجال سؤال با او و هکذا.

شکی نیست که شیوع این خلق و عادت میان ملتی یکی از اسباب انقراض  
و انحطاط اخلاقی آملت بوده و اخلاق عمومی را بکلی فاسد میکند و نیز  
شکی نیست که در عهد اخیر این خلق عجیب در ایران رواج زیادی  
پیدا کرده است. جهت این حالت عجیب و غیرطبیعی ظاهراً آنست که  
بعد از مشروطیت بازار سیاست در میان عامه بالطبع رایج شده و مردم از  
سیاست ملل خارجه بسیار گفتند و شنیدند و خواندند و چون اخلاق که از  
عوارض اجتماعی است بتحصین و تهیح عمومی و مذاکرات دائر و رایج در  
مجالس پرورش مییابد لهذا وقتیکه یک صفتی مرغوب شد و همه جا مردم

از آن صحبت کردند همه کس حتی اطفال هم بمشق تقلید صاحبان آن صفت  
میردازند و باصطلاح فرنگی ما بان آن صفت «مود» میشود. سابقاً و اعظمی  
و روضه خوانی و سر دستگی دسته محله و سر جنبانی در میان «بچه» های محله  
و داشتن سفره مفصل و نوکر زیاد خیلی تعریف داشت. بعد از رواج سیاست  
همه جا مردم صحبت از دسایس قونسول روس در اصفهان، «حقه زدن»  
قونسول انگلیس در شیراز، ناقلائی سیر (حالا لورد) ادوارد گری وزیر  
امور خارجه سابق انگلیس و حرامزادگی سازاتوف وزیر روس کرده و از  
اسباب چینیهای آنان گفتند و شنیدند ولی با تعریف زیاد و حیرت و تحسین،  
بالآخره این تصور عقیده رایج شد که بزرگان دنیا همه «حقه» بودند و بهمدیگر  
«نارو» میزدند، مترنخ (۱) دم بریده غریبی بود، پالمستون (۲) کهنه کارو  
تالران (۳) بسیار پشت هم انداز بود. و کلائی مجالس ملی ملل متمدنه هم همه  
رند و پرفرنزند و همین است که کار آتمالک پیش میرود، همه رجال دولت  
آنها هم گرگ باران دیده اند و ذوبطون.

این عقیده غریب در حق مللی که همیشه تعریف آنها را شنیده و آثار  
ترقی آنها را برای العین دیده ایم لابد موجب تقلید میشود و هر کسی سعی  
میکند که از دیگری «دیپلمات» تر و «حقه» تر باشد و عقیده خود را  
زودتر دست نهد و کمتر حرف بزند و از مخاطب بیشتر مطلب در بیاورد.  
این تشویق و تمجید باعث تولید و پرورش و رواج صفت دروغگوئی و اسباب  
چینی و دسیسه کاری گردیده و مردم را بمشق قابلیت و از همدیگر جلو افتادن در  
کار کشیدن زیر پای مردم و آب زیر گاه شدن و بهمدیگر «حقه زدن» و «دوز و  
کلک چیدن» و امید دارد و چون این خلق بتشویق مدح عمومی و تأثیر طعن بر  
اشخاص را ستگو و صافی ضمیر عبارات «مرد احق صادق» و «آدم صاف  
وساده» در میان یک قومی رایج شد آملت رو بانقراض میرود و زندگی در میان  
آن جمع اقامت در جهنم میشود بحدی که تا یکی از افراد جوان و بی غل و غش  
و پاکدل آن قوم قدم بخارج سرحد خود گذاشت و دید قطعه ای هم در دنیا  
هست که مردم آنجا رو بهم رفته آنچه را که میگویند مقصودشان نیز همان معنی  
ظاهری آنست و منظور دیگری ندارند و آدم هم با آنها هر چه حرف بزند تأویل  
و یا غور در آن نمیکند و حرف زدن و معاشرت در بین آنها مثل شطرنج  
بازی کار پر زحمت و محتاج بفکر زیاد و مطالعه دو سه دوره بعد نیست  
خود را در بهشت حس کرده و دیگر میل برگشتن بزند گانی مخادعه نمیکند.

Talleyrand (۳)

Palmerston (۲)

Metternich (۱)

مردم باغلب علوم ابتدائی و عمومی هستند از دانشمندان بزرگ واقف بمواقف عصر بشمار رفته و از هر معلم و عالی بیشتر قبول عامه دارند. از ظهور مشروطیت باین طرف اگر احصائیه منظمی از نشریات ایران داشته باشیم خواهیم دید که از مقدار کتب کاسته و بر جراید افزوده و یا اقلان نسبتاً فرق فاحشی کرده. این فقره نیز یکی از آثار و اسباب انحطاط معرفت عمومی ملی است.

## انکار عیان

### زور دلیل و برهان

ما بسیار خوشوقیم از اینکه گاهی می بینیم نشریات ایران از جراید و مجلات مطالب کاوه را که در این گوشه دنیا و دور از امکان عرضه داشتن بعقاید عامه در ایران از روی تصورات و تجارب چند نفر ایرانی دور افتاده نوشته میشود تحت مطالعه و مداقه آورده و در باب صواب و خطای بعضی مطالب آن تحقیقات و مباحثات میکنند. مخصوصاً بیشتر از همه از این فقره شاد و مفتخریم که مباحثات جراید ایران کم بجا در اعتدال و معقولیت و منانت افتاده و نقادیهای خود را موافق اصول ادب و رعایت آداب مناظره و ثنا و ستایش را نیز معتدل و بدون مبالغه میکنند و باید بگوئیم که این فقره یک قدم مهمی در ترقی اجتماعی و آبرومندی ملی است. موضوع این سطور رفع بعضی اشتباهاتی است که بر حسب آنچه در جراید ایران دیده شد درباره بعضی انتقادات بیغرضانه و مبنی بردلسوزی و خیر خواهی منتشره در کاوه شاید بعمل آمده باشد. یکی از جراید ولایات ایران اخیراً بدست ما رسید که در آن شرحی راجع به کاوه و مندرجات آن مرقوم بود و از سیاق کلام آن مقاله آثار دلنگی و آزردهگی خاطر نویسنده نسبت ببعضی از مندرجات کاوه ظاهر میشد و اگر چه چندان ظاهر نبود که ایراد آن روزنامه راجع بجه مطلب مخصوص و کدام شماره کاوه است (۱) ولی از اشارات و کنایات متعدده آن تا اندازه ای چنان مستفاد میشد که از ملاحظه و انتقاد راجع بقتل اسمعیلیان در نیشابور و قصد بانی کشی در شاهرود مندرج در شماره ۹ سال گذشته کاوه سخن می رود. نگارنده شرح مزبور که آنرا بشکل مقالات متسلسله در شماره های پی در پی روزنامه خود درج میکند (و دو قسمت از آن بدست ما رسیده و هنوز بقیه داشته) پس از یک مقدمه مختصری مبنی بر نکته گیری از کاوه و بعضی کنایات تعرض آمیز شرح مبسوطی از قتل عام پروتستان ها در فرانسه و اوضاع تفتیش مذاهب (آنسکیزیستون) در اسپانی و سایر ممالک اروپا درج کرده و از آنهمه تفصیل میخواهد نتیجه در بیاورد که تصب مذهبی و تعرض بر پیروان مذاهب دیگر در اروپای متمدن نیز بوده است. ابتدا باید بگوئیم که ما از ترتیب و سیاق معقولانه نگارش آن جریده مشعوف بوده و از اینکه خواسته با دلایل و براهین نه با حمله و زشت گوئی تصورات ما را جرح نموده و ما را بسوی صواب راهنمایی کند متشکریم و توقع ما از سایر جراید داخله نیز آنست که در بحث و مداقه در مطالب

(۱) همیشه در رد مطالب یک روزنامه یا کتاب بهتر است ابتدا عین مطلب طرف را کما هو علیه با اشاره بصفحه و شماره ثبت کرده و بعد بجواب آن پرداخته شود.

یکوقتی سابقاً در علم مرادوات بین الملل تعلیم میدادند که زبان آلتی است که خدا بانسان عطا کرده برای آنکه آنچه در دل دارد بیوشاند و خلاف آنرا بمخاطب القا کند ولی حالا مدتی است که این دستور عوض شده و تعلیم جدید آنست که زبان آلتی است برای کشف مافی الصمیر و اگر کسی نخواهد آنچه در دل او است مکشوف شود فقط راهش اینست که آنرا نگوید. لکن همه این تعلیمها هم باز برای وزرای مشول دول و نمایندگان رسمی آنها است که باید در حرف زدن اینهمه محتاط باشند نه برای افراد و عامه ملت و جوانان محصل در مدارس، ولی بدبختانه دیده میشود که تعلیم قدیم اروپا باهل سیاست بین الملل حالا تازه بجا رسیده و انتشار میگیرد.

در هر رشته علم و تمدن که ملاحظه کنید (خصوصاً علم سیر موج خواهد دید که سیر امواج آن از اقیانوس معرفت اروپا مدتی زیاد لازم دارد تا باسای مرکزی برسد. مخصوصاً آنانکه در یک رشته از علوم عقاید علمی و معلومات امروزه اروپا را با معلوماتیکه در میان تربیت شدگان ایران با اسم عقاید علمای اروپا رایج است مقایسه کرده اند دیده اند که همیشه بر حسب اختلاف قنون ایران از هشتاد تا سی سال عقب تر است و آنچه در ایران بعنوان آخرین تحقیقات علمی در یک مسئله منتشر است چیزی است که پنجاه سال قبل در اروپا گمان میکردند و اغلب حالا تغییر و ترقی فاحشی در آن روی داده. در علم طب اغلب بیست سی سال، در علم شیمی پنجاه سال، در علم تاریخ هشتاد سال و در فلسفه صد سال معلومات اشخاص با اطلاع ما عقب تر از علم امروزه فرنگ است و عمده جهت آن نبودن ترجمه منظم و مستمر از کتب جدید فرنگ و دایر نبودن خطابه های علمی و اکتفای هر شخص تحصیل کرده بهمان سرمایه علمی قدیم خودش است در صورتیکه آنها را جدیدی از علم و معرفت در اروپا دائماً بر اقیانوس موجود میریزد و چشمه های تازه ای پیدا میشود.

در قدیم الأيام میان بعضی از طبقات عالی یک قاعده جاری علم و سیاست شده که بموجب آن نجبا و اساوره (۱) و خصوصاً خداوندان شمشیر را سواد و علم عیب شمرده میشد و قلم را تقیض شمشیر فرض میکردند. شبیه این فقره در این ایام در ایران روش اهل سیاست است که یکی از لوازم و شرایط سیاسیگری کتاب نخواندن و از معده حرف زدن شده. در میان «سیاست چی» های ایران در صد دو نفر نیست که معتقد بکتاب خواندن باشد و گمان میکنند همه کمال و علم در روزنامه های سیاسی مندرج است و اگر هم بعضی گاهی محض تفتن کتانی بخوانند در موقع استراحت بتدریج یکی دو صفحه از وسطهای یک کتاب علم حقوق در زبان فرانسه یا عثمانی گرفته و در دوسه ماهی یک فصل ختم میکنند و یک حرف در خاطر نگاه نمیدارند مگر آنچه بشود فوراً در اثنای صحبت بعبارات مخلوط با اصطلاحات فرانسوی بخرج داد و یا از یک کتاب قصه فرنگی در زبان اصلی یا ترجمه از ترجمه ترکی آن دوسه ورق محض تفریح ببخوانند و من در حیرتم که چرا همه صنایع و حرف دنیا محتاج بعلم مخصوصی میباشد و اداره امور عامه که عبارت از سیاست باشد هیچ محتاج بکتاب و علم نباشد و بعضی از «سیاست چی» های ایران با آنکه نادان ترین

مدرجه در کاوه ما را بدلیل تقویت نموده و یا برهان برخطای خود متنبه سازند و نکاتی را که بنظر اشخاص دانشمند ایران میرسد در آن موضوعها در دائرة ادب درج نمایند چه ما ادعای عصمت از خطا نداریم و اگر سهوی داشته باشیم با کمال میل حاضریم بسوی حق و صواب بازگردیم. ما از مقدمه کتابه آمیز و دارای طعن و تویخ آن نویسنده گذشته باصل مطلب آن شیردازیم و با آنکه عادت و سلیقه ما بر سکوت مطلق بوده و بحملات و اعتراضات معارضین جواب نمیدهیم چون اولاً نویسنده مقاله‌ای که ما بدان اشاره کردیم سعی نموده ادبی و علمی و مطابق آداب بحث مطالب ما را انتقاد کند و ثانیاً چون از این فرصت استفاده کرده میخواهیم توضیحی درباره ملاحظیات و انتقادات کاوه عموماً و جوابی بهمه معارضین و تشریحات دیگر ایران در یکجا بدهیم لهذا در سطور ذیل راجع بهمین فقره تعصب در ایران که جریده مشار الیه عنوان کرده چند که شرح و توضیح میدهم:

از ایرادی که ما بر متعصبین شاهرود و غوغای آنها برضد هموطنان بانی خود شان گرفته بودیم در مغزهای تنگ بعضی چنان گمان رفته که نویسندگان کاوه پیرو دین بانی یا اقله محب آن دین هستند چه نمیتوانند تصور کنند که غیر از بانی و بانی کس طرفدار شق ثانی هم پیدا شود که راضی بمزاحمت و ایذاء هموطنان غیر مسلم خود نباشد. پس برای واضح نمودن مطلب و دفع هر مقدمه باطل که ذی المقدمه روی آن قرار گرفته صریحاً باید بگوئیم که هیچیک از نویسندگان کاوه بانی و بهائی و اسمعیلی نبوده و هیچ یک از مذاهب غیر اسلامی هم پیرو نیستند و معتقد بسی در تبدیل مذهب ایران هم نمیباشند ولی باوجود این از طرفی ما بر خلاف تعصبات جاهلانه و وحشیانه بوده و این تعصبات تاریک را که نتیجه آن مزاحمت هموطنان یهودی و مسیحی و هموطنان و هم نژادان بانی و زردشتی خودمان است یکی از بدترین آفتهای استقلال ایران میدانیم و لازم میدانیم که حکم قانون اساسی ایران درباره مساوات حقوق پیروان ادیان مختلفه بشدت هر چه تمامتر اجرا بشود، و از طرف دیگر چاره را غیر از آن نمی بینیم که در اسلام حالیه که هزاران برگ و ساز بر آن بسته شده باقتضای زمان حالیه و موافق مصالح حالیه خود اسلام و مسلمین اصلاحی اساسی بعمل آید و گیههای هرزه که بمرور زمان از طرف نا اهلان بگلهای اصلی مخلوط شده ریشه کن گشته آنچه را که مخالف عقل و تمدن است و هزاران هزار از آنها بشکل خبر واحد (و اغلب مرسل یا ضعیف) داخل مقولات دینی و یا شمار آن شده دور انداخته و فقط مخالف بودن آنها را بعقل (که رسول باطنی است) و علم و تمدن مبنی بر حسن کافی اثبات جعلی بودن اسناد آنها بشمرند. دیگر آنکه خداشاهد یگانه ما است که در آنچه مینویسیم و میگوئیم از نکته گیری باعمال ملت خودمان و انتقاد اخلاق اجتماعی بعضی طبقات هموطنان خود فقط و فقط راهبر ما دلسوزی و میل باصلاح و ترقی و آبرومندی و سرافرازی کشور پاک و عزیز خودمان است و بس. در ایرادات مفصله معارضین همیشه دو نکته عجیب بنظر میخورد و آن کج فهمی در این زمینه است که شکل اسلام حالیه را با اصل اسلام و اوضاع قدیم اروپا با اوضاع حالیه آن خلط کرده و فرقی میان آنها نمیکندارند. اغلب آنها از مسلمین که ایرادی بیضی امور و رسوم معموله

جاهلیت اروپا مسبق هستیم ولی همه این تفصیلات که نصفش فارسی و نصفش بخط فرانسه برای اهل بخنورد و کلات نادری و شاهرود چاپ شده چه چیزا می‌رساند؟ اگر مقصود این است که در اروپا مردم در قرون وسطی مثل عوام امروزه شاهرود متعصب بوده‌اند که این مطلب منکر ندارد و اگر منظور آنست که امروز نیز در اروپا و مخصوصاً در روسیه و اسپانی و حتی در تمدن‌ترین ممالک بعضی از بقایای آثار جاهلیت باقی است یا گاهی چیزی بر خلاف تمدن اتفاق می‌افتد نیز مجادله‌ای در آن نداریم زیرا که ممکن است پانصد سال دیگر نیز بعضی از بقایای آثار جاهلیت قدیم هنوز کم و بیش دیده شود ولی اگر مطلب این است که در درجه این تعصب و جهالت فرقی میان تربت حیدری و اکتفورد نیست ایندفعه «انصافاً شما بی‌انصافی می‌فرمائید».

در باغ بزرگ لندن موسوم به هایدپارک هر روز عصر و مخصوصاً روزهای یکشنبه و اعظها در بالای کرسی موعظه دینی میکنند و دسته بزرگی از مردم دور آنها حلقه زده و گوش میدهند و در پهلوی همان واعظ ناطق دیگر در مطاعن کشیشان حرف میزند و بحرف او نیز جمعی گوش میدهند. در تبریز یک شخص وطن دوستی نوشت که زنها از دنده مرد بعمل نیامده‌اند و آنها هم مستقلاً آدم هستند بحکم انجمن مقدس ایالتی «آزادستان» و «پارلمان» کوچک شهر انقلابی (!) دو سه ماه در حبس ماند و بزحمت از خطر قتل نجات یافت. ما با تولیت اوقاف مشهد و طریقه صرف آن کار نداریم که خون مارا میاح کند و باعث دست زدن به «نان» مردم بشود و چندین هزار خدام همدا مارا تکفیر کنند ولی محض نصیحت بترک تریاک که برعکس مسئله اولی باعث صرفه و کم خرجی میشود مجبور شده ایم که اینقدر از مرکز مقدس و افورکشی دور بنشینیم که صدای غوغای حجج اسلام و افوری پس از دو ماه بگوشان برسد.

آمدیم بر سر مسئله اساسی تعصب و وحشیانه برضد مخالفین در دین در میان مسلمین و اروپائیا و اندازه فرق میان آنها. این مسئله تا حال بارها در میان علمای آگاه مسلمین و اروپائیا و علمای مسیحی مشرق مذاکره شده. سید جمال الدین با ارنست رنان (۱) مشهور فرانسوی (۲)، شیخ محمد عبده مفتی مصر با فرح آنطوان مدیر مجله الجامعة المصریه (۳)، ادبای مصری با شیلی شمیل لبنانی عرضاً و طولاً این مسئله را مباحثه کرده‌اند و با آنکه بزرگترین دلیل مدعیان مسلمان همیشه شمردن تعصبات تاریخی اروپا و اوضاع قرون وسطی و زرد اسنادات تعصب باصل اسلام و انداختن گناه بگردن اسلام حالیه و زواید آن بوده باز بالاخره همیشه آخر رشته سخن در دست مدعی اروپائی یا مسیحی مانده بدینقرار که گفته سلیمان که همه آنچه شما گفتید صحیح است بزرگترین دلیل من بر ترقی پذیری مسیحیان و قهقرائی بودن مسلک مسلمین آنست که مسیحیان عاقبت توانسته‌اند سد جاهلیت و طلسم تعصب خود را شکسته و بیرون آیند و امروز در نور هستند و شما هنوز در

نواقصی خواهد بود و نقادان آن نواقص در مقام سخت گوئی و متنبه ساختن هموطنان خود آن نواقص را باطوار و حشیمهای آفریکا مقایسه خواهند کرد. بینند بلی چون از اینگونه مقالات و خطابه‌ها پیدا کنند فوراً با وجد مخصوص فریاد بر آورند که اینک اروپا از ما بدتر است و فلان عیب فاحش در فلان مملکت هست و آن مطالب را با آب و تاب مخصوص محض تسلیت یا اغفال ملت خود مینویسند مانند روزنامه‌های رسمی فارسی اوایل عهد ناصر الدین شاه که بقول لارد کرزن در کتاب خود (۱) آن جراید در قسمت اخبار خارجه روزنامه مأمور بودند فقط ترجمه جنایات هولناک و حریقها و شورشها و قحطیها را که در ممالک اروپا روی میدهند از جراید فرنگ برداشته و درج کنند تا مردم ایران بنعمت سلامت و امن در زیر سایه «قبله عالم» شکر گذار و از اروپا بیزار شوند.

حالا واقماً می‌خواهیم ببینیم آیا صرفه و صلاح ملت ما در کدام است؟ در تصور اینکه وی نقصی ندارد و فقط چند فقره اسباب و آلات ماشین و توپ و تفنگ و هوانورد لازم دارد و پس ورنه در امور دیگر از اروپای مسیحی جلوتر است و بقول نویسندگان عثمانی «معالی اخلاق و فضائل معنوی وی هزار بار بر تمدن حیوانی و ترقی بهیمی اروپا مزیت دارد» یا اینکه در دانستن صریح این حقیقت که وی در هر رشته از امورات زندگی و شئون اجتماعی از ملل متمدنه عقب‌تر مانده و باید غیر از دین (که امر اخروی و قلبی است) و زبان که چیز فطری است در همه چیز تقلید پیش افتادگان را بکند و ننگ و شرمی از آن نداشته باشد که گفته‌اند هر کدام از طلبه که در اول تحصیل از تعلم ننگ داشته و کبر و غرور مانع وی از سؤال و تحقیق شود تا ابد جاهل می‌ماند.

البته عقاید مختلف است و مارا عقیده بر این است که بدترین اسباب خزانی و آفت ترقی در غفلت ماندن عامه است و تکلیف پیشروان قوم که قصد بیدار ساختن هموطنان خود را دارند بی پرده و باز و صریح گفتن معایب و نواقص است چنانکه شخص باولاد خود با تندترین عبارات گوید زیرا که ما علت و آفت ملت خود را مثل مرض سل تصور میکنیم که بهترین راه علاج ترسانیدن او است بصریحترین عبارات که مرگ حتمی را در صورت غفلت و مسامحه جلو چشم بیند و مواظب معالجه بشود نه مانند بلای پیری که چون علاج پذیر نیست هر ساعت متوجه کردن شخص بر پیری خود و جوانی دیگری و سرکوبی او بسفیدی مو و خمیدگی قد بوی بر میخورد و ویرا عصبانی و برآشفته میکند و حق هم دارد. در اینگونه موارد انسان خوش نیت باید تسلیت بدهد و در واقع اغفال کند و بگوید خیر شما چندان هم پیر نیستید و اصلاً پیری محسنات چندی و جوانی معایب زیادی دارد ولی اگر مرض اجتماعی و ملی قوم خود را در صورت اهتمام جدی و سریع قابل علاج و در صورت غفلت و دلخوش کنی آفت مملکت میدانید تکلیف انسانی و وجدانی شما این است که صریح گو

باشید و عوام فریبی نکنید.

چنانکه خود صاحب مقاله تصور کرده ما نیز از تاریخ تفتیش مذاهب (۲) در اسپانیا و ایتالیا و قتل عام پروتستانها در فرانسه در قرون وسطی و ایام

(۱) Curzon: Persian and the Persian question

(۲) Inquisition اسم محکمه‌های مخصوصی بود که در ایام قدیم در ممالک اروپا برای تفتیش و مجازات اهل بدعت برقرار شده بود. این رسم وحشتناک در سنه ۱۷۹۰ (بلی ورنه ۱۷۹۰) تأسیس شده و در قرن هفتم (یعنی مقارن عهد استیلای مغول ایران) در ایتالیا و اسپانیا شدت داشت.

(۱) Ernst Renan

(۲) رجوع شود بهین شماره کاوه صفحه ۷ ستون ۲.

(۳) مجله «الجامعة المصریه» (ظاهراً در سنه ۱۳۲۱) مقاله مبسوطی در باب تاریخ حیات ابن رشد نشر کرده و در پایان سخن بمناسبت تکفیر و آزار آن بزرگترین فیلسوف اسلام از تعصب مسلمین برضد ارباب عقاید دیگر سخن رانده و آرا با تعصب عالم مسیحی مقایسه کرده بود. شیخ محمد عبده در مقام مدافعه مقاله بسیار مشروحی نوشت و فرح آنطوان باز جواب نوشت و باز شیخ مزبور جواب داد و آخرین جواب مدیر الجامعة بسیار خواندنی است.

اروپای چلیا پرست حرف زده‌اند لکن جواب همه اینها یک کله است: ملا میرزا از اصولیین عهد صفوی (که در میان طلاب بواسطه حوائی خود بر کتاب معالم الاصول معروف است) روزی در خانه خود سر حوض آب که در آن فواره آب جاری بود نشسته بود و شاگردان او دور او حلقه زده و صحبت میکردند. ملا میرزا از آنها پرسید که در این حوض چیست گفتند آب گفت نه آبی در این حوض نیست و شروع کرد باستدلال منطق و فلسفی و هفتاد دلیل بسیار محکم و مقنن «دندان شکن» از دلایل هندسی و ریاضی و عقلی و طبیعی و فلسفی آورد و براین غیر قابل رد اقامه کرد برایشکه در حوض آب نیست و هیچ کدام از طلاب حاضر قادر بر جواب ورد استدلال او نشده بالاخره اعتراف بعجز کرده و معطل ماندند آنوقت ملا میرزا گفت آیا جواب این دلایل را نمیدانید گفتند نه پس دست خود را پر آب فرو برده و کفی پر از آب کرده بهوا پاشید و گفت این است جواب همه آن دلایل.

آفتاب را بگل اندودن میسر نیست و عیب سر کچل را با موی مصنوعی پوشانیدن هنری نه. بهترین راه ارشاد و وطن پرستی اقرار بحقیقت است و سعی در اصلاح آن نه انکار عیان بزور دلیل و برهان!

در موقع تحریر سطور فوق هنوز تمام مقاله معترض ایرانی بنظر ما نرسیده و فقط دو قسمت اول از آن مقاله که بتفاریق نشر میشود بنا رسیده است. اگر در دنباله کلام وی بعدها باز دلایل تازه‌ای بنظر برسد ممکن است توضیح دیگر بدهیم و اگر ضمن و لمن و جمله شخصی باشد سکوت خواهیم کرد.

## مشاهیر مردمان مشرق و مغرب

بعد از این در زیر این عنوان تاریخ زندگی بعضی از مشاهیر درج میکنیم. مطالعه حیات بزرگان دنیا که ارباب عزم و همت عالی بوده‌اند و تأثیری از خود در هیئت اجتماعی انسانی گذاشته‌اند فایده مهمی در تربیت اخلاقی و اجتماعی ملت دارد و تشویق بان میکند که انسان منشأ آثار بزرگ شود:

### سید جمال الدین

یکی از اشخاص معروف و مهم عهد اخیر در مشرق زمین سید جمال الدین معروف بافغانی بود که در نهضت سیاسی ملل مسلمان تأثیر عمده داشته. مشار الیه بلاشک یک مرد فوق العاده و صاحب ملکات و خصائل عالی بوده و مخصوصاً استعداد فطری خطابت و نفوذ در نفوس و قلوب داشته است.

تاریخ زندگی او در اوایل عمرش روشن نیست. دو روایت مختلف که هر دو دلایل و قراین قوی دارد در وطن و مولد و منشأ او هست یکی روایت افغانی بودن و در هند بودن و مناصب بزرگ افغانستان را طی کردن و دیگری بودن اوست از اهل اسدآباد همدان و تحصیل او در همدان و قزوین و اصفهان و مشهد. آنها که در باب تاریخ زندگی او

ظلمت بوده و طبقه نورانی و تربیت شده شها هنوز زورش نرسیده و نتوانسته سد تعصب جاهلانه را بشکنند. در مقابل این حرف مدعی (که فقط دلیل جنلی است) بیچاره علمای حقیقی مسلمین که دلشان با عشق دین خود و غیرت ملت خویش مشتعل بود مجبور بسکوت بودند زیرا که بدبختانه حقیقت حال و عیان با دلیل و برهان قابل رد نبود و اگر چیزی برخلاف آن میگفتند و منکر تعصب در قوم خود میشدند ملت ایشان در اندک زمانی آنرا عملاً تکذیب میکرد و پاریس هم از مصر پر دور نبود. ما هرگز نمیخواهیم بگوئیم این ادعای مدعیان مسیحی حق بوده لکن نمیخواهیم بگوئیم اقوام مسلمین برای اینکه در پیش اروپای قوی و حاکم حق حیات و استقلال داشته باشند باید عملاً این تهمت یا لکته واقعی را از خود دفع کنند و زرد بودن لباس زردشتیان زرد را بر اصل استقلال ملی ترجیح ندهند.

آزار و سختگیری بهموطنان غیر مسلم که از ملت ما هستند نه تنها مارا در نظر دنیای متمدن ننگین و وحشی میسازد بلکه باعث نومیدی آنان از مملکت و وطن خود و میل آنها بدول خارجه و استیلای آنها میشود زیرا وقتی که شخصی در میان برادران خود جان و مالش مباح است و هر آن معرض تعرض و زنتش مال خودش نیست و حتی باقامه آئین مذهب خود و اجرای اعمال لازمه برای زندگی اخروی که برای وی از زندگی دنیوی و تعلقات آن و حتی از وطن عزیزتر است حق ندارد چنین کسی البته از لحاظ خود راضی باستیلای بیگانه شده و آرزو خواهد کرد که کسی بیاید که دین او را دنبال نکند. وقتی که مسلمانان ایران هموطنان بانی خود را زنده با نفت آتش میزدند روس بترکستان استیلا یافته و بر حسب توصیه کوروپاتیکین برای احداث دو تیرگی میان ایرانیها باکو و عشق آباد را مرکز برای آزادی بایته کردند و طولی نکشید که دل آن جمع عوام و بیخبر از سیاست که در وطن خود جور میکشیدند بدام روس افتاد و چون در عشق آباد تازه بنا شده روزی (۱۲ محرم ۱۳۰۷) شخص مسلمانی یک بانی را کشت و مأمورین روس او را با قصاص بقتل مجازات کردند و اولین بار بود در تاریخ که خون یک بانی بهدر نرفت و قاتل جزادید بایها بوجد آمدند و رئیس آنها یک لوحی در مدح عدالت روس صادر کرد. در این صورت چرا باید منتظر باشید که بایها و علی اللهیها و اسمعیلیهای ایران خود را بینه یک دولت خارجی ندهند آیا گناه با آنها است یا با ما؟ یک ایرانی مسلمان منصف میخواهم که این مسئله را جواب دهد.

وقتی که فرانسه‌ها در تاریخ ۹۶۷ تا ۹۹۸ پروتستانهای قوم خود را دنبال و آزار کردند و در یک شب قریب ده هزار نفر از آنها را کشتند و عده کثیری از آنها نیز (بالغ بر هزاران نفر) که اهل صنعت و پیشه ور بودند و در واقع گل معرفت و سرسبد ترقی آن خاک بودند مجبوراً فرار و مهاجرت کردند مملکت فرانسه صد سال عقب رفت و مدتها لازم بود که دوباره راه ترقی بگیرد.

حرف ما بحاله تمام است و بیشتر از این نمیخواهیم طول کلام بدهیم و در خانه سخن میگوئیم که حرف زدن و دلیل قوی و کتب آوردن برخلاف عیان و حقیقت خارجی مشهود مشکل نیست و پیش از روزنامه نویسان شاهرود و طبس علمای مصر و عثمانی و مخصوصاً متعصبین مسلمانان هندوستان خلیا در باب اثبات ترقی مسلمین و مزیتشان در تمدن بر

چیزی نوشته‌اند در بین این دو روایت مراد بوده‌اند. بهر حال اینرا باید گفت که منشأ روایت اول یعنی افغانی بودن خود سید بوده و اغلب اشخاص غیر ایرانی که او را دیده‌اند از او اینطور روایت نموده‌اند.

اقرب احتمالات بحقیقت چنان بنظر می‌آید که وی اصلاً ایرانی بوده از اهل اسد آباد و پسر سید صفدر نامی بوده از اهل آنولایت ولی ظاهراً در اوایل جوانی خود بکابل هجرت کرده و پس از آن بواسطه جودت ذهن و تندى هوش و استعداد فوق العاده و ترقیات علمی خود در افغانستان بمقامات مهمه رسیده.

مشار الیه در حدود سنه ۱۲۵۴ متولد شده و در طفولیت خود بسرعت در علوم اسلامی متبحر گشته (۱) و در علم حکمت و ریاضی و نجوم و غیره دستی پیدا کرد و مخصوصاً در علم تاریخ احاطه و وسعت اطلاعاتی داشت و حافظه فوق العاده او باعث ترقی سریع وی شد. در هیجده سالگی بهندوستان سفر کرد و یکسال و چند ماهی در آنجا اقامت کرد و قدری از علوم اروپائی فراگرفت و ظاهراً از اینجاست که مشار الیه بخط ترقی و تمدن و سیاست افتاد. پس از آن سفر مکه نمود. این مسافرت وی طول کشید یعنی در ممالک عرض راه مدتی اقامت و سیاحت میکرد. در خود حجاز هم چندی ماند و گویا قریب یکسال در سفر بوده از آنجا بافغانستان برگشت (۲).

وصول سید بمکه در سنه ۱۲۷۳ بوده. پس از ورودش بکابل مشار الیه ظاهراً در خدمت امیر افغان دوستمحمد خان داخل شده و در جنگی که امیر مزبور با عمو زاده و داماد خود سلطان احمد شاه (۳) در هرات کرد (سنه ۱۲۷۹) سید جمال الدین همراه امیر بود. دوستمحمد خان در سنه ۱۲۷۹ مرد (۲۱ ذی الحجّه) و پسرش شیر علی خان بجای او بنشست و وی بتحریر و وزیر خود محمد رفیق خان بصدد گرفتاری برادران خود محمد افضل خان و محمد اعظم خان و محمد اسلم خان و محمد امین خان بر آمد سه نفر آخری مطلع شده و فرار کردند و جنگ داخلی در گرفت و بالاخره محمد اعظم خان و برادر زاده او عبد الرحمن خان پسر محمد افضل (که بعدها امیر عبد الرحمن شد) کابل را فتح کرده و محمد افضل را از محبس خود در غزنه بیرون آورده و او را امیر افغانستان کردند (۴). وی قریب یک سال بعد مرد (۵) و برادرش محمد اعظم جانشین وی شد. امیر تازه سید جمال الدین را مقرب دربار خود نموده و بمشورت او کار میکرد (۶).

(۱) بقول اعتماد السلطنه در کتاب «المآثر و الآثار» علوم شرعیها در قزوین تحصیل کرد و بطهران آمد.

(۲) بعید نیست که این رفتن سید بافغانستان اولین سفر او بدانجا باشد یعنی از ایران بهندوستان رفته و در مدت اقامت در آنجا با بعضی بزرگان افغان آشنائی پیدا کرده باشد و پس از سفر حج که در سن ۱۹ یا ۲۰ سالگی او بود مصمم توطن در افغانستان شده باشد. ترکی دانستن سید و حرف زدن او بان زبان که بشهادت آنها که حرف زدن او را شنیده‌اند ترکی عجیبی غیر از عثمانی و شیبه باذربایجانی بوده مؤید آنست که هجرتش از اسد آباد همدان در صفر سن (مثلاً در هفت هشت سالگی) نبوده زیرا که در آنصورت شاید ترکی اسد آباد را فراموش میکرد و در خود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.

(۳) این احمد خان معروف بجان را دولت ایران در موقع مجبور شدن بتخلیه هرات بواسطه جنگ با انگلیس در هرات برقرار کرده و اسلحه و توپ داده او را فرمانروا و امیر هرات کرد و وی سگه بام شاه ایران میزد و مستقل از افغانستان حکومت میراند.

(۴) ۶ محرم ۱۲۸۳. (۵) جمادی الآخره سنه ۱۲۸۴.

(۶) در اصل روایت چنین است که سید وزیر محمد اعظم خان شد ولی احتمال

مخالفت در آن می‌رود.

(۱) بقول اعتماد السلطنه در کتاب «المآثر و الآثار» علوم شرعیها در قزوین تحصیل کرد و بطهران آمد.

(۲) بعید نیست که این رفتن سید بافغانستان اولین سفر او بدانجا باشد یعنی از ایران بهندوستان رفته و در مدت اقامت در آنجا با بعضی بزرگان افغان آشنائی پیدا کرده باشد و پس از سفر حج که در سن ۱۹ یا ۲۰ سالگی او بود مصمم توطن در افغانستان شده باشد. ترکی دانستن سید و حرف زدن او بان زبان که بشهادت آنها که حرف زدن او را شنیده‌اند ترکی عجیبی غیر از عثمانی و شیبه باذربایجانی بوده مؤید آنست که هجرتش از اسد آباد همدان در صفر سن (مثلاً در هفت هشت سالگی) نبوده زیرا که در آنصورت شاید ترکی اسد آباد را فراموش میکرد و در خود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.

(۳) این احمد خان معروف بجان را دولت ایران در موقع مجبور شدن بتخلیه هرات بواسطه جنگ با انگلیس در هرات برقرار کرده و اسلحه و توپ داده او را فرمانروا و امیر هرات کرد و وی سگه بام شاه ایران میزد و مستقل از افغانستان حکومت میراند.

(۴) ۶ محرم ۱۲۸۳. (۵) جمادی الآخره سنه ۱۲۸۴.

(۶) در اصل روایت چنین است که سید وزیر محمد اعظم خان شد ولی احتمال

مخالفت در آن می‌رود.

در واقع فعالیت سیاسی و شهرت علمی و هم زرگی مقام سید جمال الدین از این تاریخ شروع میشود. وی ابتدا قصد اقامت در مصر نداشت ولی (۱) در بعضی مآخذ گفته شده که در موقع امتحان این نطق را کرد در آنصورت شاید در آخر شعبان بوده چه در عثمان در رمضان دار الفنون را تعطیل میکنند. (۲) تفصیل مضمون این نطق و ایراد شیخ الاسلام بقتلاً در مآخذ مختلفه و از آنجمله مقدمه عربی کتاب «الرد علی الدهرین» دوج است.

ریاض پاشا وزیر مصری اورا دید و خیلی مجذوب لیاقت و کمالات او شده از حکومت مصر برای او یک مستمری بقدر هزار غروش مصری در ماه مقرر کرد و سید در مصر ماند. طلاب دور سید را گرفتند و او ابتدا در خانه خودش و بعدها در الأزهر در علوم مختلفه اسلامی تدریس میکرد و روز بروز نفوذ و شهرتش زیادت گرفت و بواسطه بلاغت فوق العاده اش در تحریر عربی بشاگردان خود چیز نویسی را در مقالات و مقولات مختلف تلقین نمود. در مصر نیز حسد فقهای کهنه مشرب بحرکت آمده و بتدریس فلسفه از طرف او ایراد گرفتند (۱) و یونان نماینده سیاسی انگلیس در مصر هم از فعالیت سیاسی جمال الدین در غیظ شده بالأخره توفیق پاشا را که تازه خدیو شده بود بر آن داشت که حکم باخراج سید از مصر بدهد و وی در حدود ماه شوال سنه ۱۲۹۶ با خادم و شاگرد خود ابوتراب از مصر خارج شد.

در این خصوص از مآخذ متفرقه روایات مختلفه شنیده شده. خود سید روایت بکسی کرده که وی در قنّه معروف قشون مصری برضد اسمعیل پاشا دست داشته و هم در مصر شنیده شد که وی در آنجا در محفل فراماسونی داخل بوده و در آنجا برضد انگلیس حرف زده بود. در بعضی جراید عربی بنظر رسید که او خود بانی و مؤسس محفل فراماسونی بوده که سیصد نفر اعضا داشت. اغلب جوانان مصری که در خط حریت و استقلال و ترقی قدم میزدند و نویسندگان معروف از وی استفاضه کرده بودند. شیخ محمد عبده مفتی معروف شاگرد سید بود و همچنین ادیب اسحق نویسنده معروف و چنان مشهور است که عراقی پاشا رئیس شورشیان مصری نیز از وی بهره مند شده بود. در مکتوبی که خود سید بزبان فرانسوی به بلنت نوشته (۲) ادعا کرده که خیلی از اصحاب متمدنی سودانی از تلامذه او هستند. نگارنده در یکی از شماره های جریده «مصر» که در آن زمان در القاهره طبع میشد مقاله مشروحه بقلم ادیب اسحق خواندم در خصوص احوال بابیه و مذهب آنها که در آخر آن نوشته بود که این تفصیلات از سید جمال الدین اخذ شده.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

(۱) Wilfrid Blunt

(۲) این خانه در کوچه سیز (Rue de Seize) واقع بود. از شماره ۶ روزنامه باین طرف گویا محل اداره عوض شده و در کوچه مارتل (Rue Martel) واقع بوده.

(۳) سید جمال الدین و محمد عبده. Ernest Renan (۴)

(۵) رنان در ۲۰ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۰ در دار الفنون سوربون در پاریس خطابه ای داد درباره «اسلام و علم» که در آن خواسته منافعی بودن اسلام را با علم و تمدن اثبات کند و جمال الدین جوانی بر آن در ژورنال دو دبا - Journal de Débats - نوشت و رنان باز جواب داد. این خطابه و جواب رنان در جزوه مجموعه خطابه های رنان جداگانه چاپ شده.

الدین را دعوت بلندن کرد تا با چرچیل در باب یک اتحادی میان عالم اسلامی و انگلیس مذاکره کند و وی در ۱۰ شوال وارد لندن شده و در خانه بلنت منزل کرد و بیش از سه ماه مهمان مشار الیه بود و در خانه او با چرچیل و سیر دروموند ولف (۱) مذاکراتی نمودند و در ماه ذی القعدة از آن سال قرار شد که سید جمال الدین همراهِ دروموند ولف سابق الذکر باسلامبول برود. ولف مزبور بسمت نمایندگی انگلیس در مصر مأمور شده بود و پیش از رفتنش بمصر مأمور بود باسلامبول برود و باسلطان عثمانی قرار دادی در باب مصر بدهد که خاطر دولت عثمانی را راضی کرده و کار مصر را که میان این دو دولت مایهٔ نزاع بود تصفیه کند. ضمناً گفتگوی آن بود که مشار الیه تخلیهٔ مصر را از قشون انگلیس وعده داده و اسباب اتحادی میان دول اسلامی عثمانی و ایران و افغانستان با دولت انگلیس و برای جلوگیری روس فراهم آورد. لهذا وجود سید را بواسطهٔ نفوذش در درباریان سلطان که طرفدار اتحاد اسلام بودند مفید دیده و مصمم شد او را با خود باسلامبول ببرد ولی در دم آخر ولف از بردن سید صرف نظر کرد و تنها راه افتاد در صورتیکه بلیط راه سید هم گرفته شده و خرج راه باو داده شده بود. سید جمال الدین از این فقره بسیار بغیظ آمد و پس از قدری اقامت در لندن ظاهراً در اوایل ماه صفر ۱۳۰۳ از لندن بیرون رفت (۲).

ظاهر آنست که سید جمال الدین از انگلستان رهسپار مشرق زمین شد (۳) و گویا خیالش آن بوده که بعربستان برود و در آنجا خلافت اسلامی برپا کند و امام ین را بخلافت تشویق و خود او را ترویج کند و با عزیمت نجد داشته که در آنجا یک سلطنت اسلامی متمدنی بوجود آورد (۴). بهر حال در این سفر او بخلیج فارس رسید (ظاهراً ببوشهر) و چون خبر ورود او تلگرافاً بطهران رسید اعتماد السلطنه (محمد حسن خان) بر حسب حکم ناصر الدین شاه او را دعوت بطهران نمود و وی از راه شیراز و اصفهان (۵) طهران آمد و در خانه حاجی محمد حسن امین الضرب منزل نمود. ورود او بطهران ظاهراً در حدود ماه ربیع الثانی یا جمادی الاولی سنه ۱۳۰۴ بوده و مدت اقامت او در طهران ظاهراً بیش از چهار ماه طول نکشید و شاه بر وی متغیر شده حکم کرد از ایران بیرون برود (۶). و قتیکه سید در طهران بود شاه سفر گیلان کرد ولی بواسطهٔ شدت سرما مجبور شد از قزوین

(۱) مشار الیه در سنه ۱۳۰۶ وزیر مختار انگلیس در طهران بود.

(۲) سید جمال الدین در خانه بلنت سابق الذکر در لندن مهمان بود در ۱۹ محرم ۱۳۰۳ دو نفر از اصحاب او (یک هندی و یک عرب) در سر یک موضوع منهدمی با سیاسی مباحثه و بالأخره منازعه و کتک کاری کردند. صاحب خانه مجبور شد عند آنها را از خانه خود بخواهد و سید جمال الدین نیز با آنها رفت و دو سه روز دیگر باز آمد و بلنت از او خواهش کرد جای دیگر منزل پیدا کند و سید خیلی متغیر شده و از آنجا نقل مکان کرده چند روز دیگر از لندن بیرون رفت.

(۳) این فقره برای نگارنده کاملاً روشن نیست که سید در مدت فاصله میان حرکت او از لندن و رسیدنش بطهران که بیش از یک سال طول کشیده در کجاها بوده است. احتمال هم دارد که قسمتی از این مدت را در روسیه بوده باشد و در آن زمان با کاتکوف آشنا شده و بهمدستی او کار میکرد.

(۴) دو سه هفته پیش از حرکتش از لندن با بلنت در باب رفتنشان با هم بیمن و بلند کردن علم خلافت عربی برای امام ین گفتگو کردند.

(۵) در اصفهان ظل السلطان را دید و وی بطعم و لیمهد شدن و بسطنت رسیدن بسید احترام کرده و حتی از قرار مسوع بعدها که سید بروسیه رفت برای او پول میفرستاد بدان امید که وی خاطر اولیای دولت روس را بوی متمایل گرداند.

(۶) سید جمال الدین ناصر الدین شاه را چند بار ملاقات کرد و در یکی از ملاقاتها با کمال جرئت و صراحت از خرابی اوضاع مملکت و لزوم اصلاحات و ترقی صریحاً حرف زد و شاه باطناً متغیر شد.

برگردد. در طهران نیز مثل همه جا وی بجزئیات از لزوم اصلاحات و ترقی و تمدن و برضهٔ استبداد حرف میزد. سید جمال الدین از ایران بروسیه رفت و در شهر ولادی قفقاز مهمان محمد علی خان کاشی بود و در آنجا ماند تا امین الضرب نیز از طهران رسید و باتفاق هم بمسکو رفتند و در آنجا دو هفته در خانه آقا میرزا نعمت الله اصفهانی (که بعدها قونسول ایران در آن شهر گردید) مهمان بودند بعد امین الضرب بیاریس رفت و سید نیز بعدها به پترسبورگ عازم شد. مشار الیه در مسکو با کاتکوف (مدیر «جریدهٔ مسکوی») ملاقات کرده و برای اتحاد روس و دول اسلامی برضهٔ انگلیس و تحریک روس بهجوم هند کار میکرد (۱). کمی بعد از ورود سید به مسکو کاتکوف وفات کرد (۱۱ ذی القعدة سنه ۱۳۰۴). پس از وفات کاتکوف سید به پترسبورگ رفت و قریب دو سال در آنجا بود. در آنجا با بعضی رجال سیاسی آشنا شد و ظاهراً پذیرائی خوبی از او بعمل آمد. در ماه ذی القعدة سنه ۱۳۰۶ او را در مونیخ از بلاد آلمان می بینیم که با ناصر الدین شاه (که در روز ۲۱ و ۲۲ آتماه در آن شهر بود) ملاقات کرده و در آنجا امین السلطان که برای جلب توجه دولت روس بخود و استرضای خاطر آن دولت که بواسطهٔ فقرهٔ امتیاز بانگ شاهنشاهی و معادن و افتتاح رود کارون بکشتیهای انگلیسی بر وی برآشفته بود همه گونه وسائل میانگیزخت (۲) چنان اندیشید که سید را که کم و بیش نفوذی در پیش درباریان روس داشت به پترسبورگ برای اصلاح میانهٔ خود و دولت روس بفرستد و سید نیز که دشمن انگلیس بود و بهر صدمه ای که بنفوذ انگلیس میتواند برساند خوشنود بود بروسیه رفت و بقول خود آنجا با دو گیس (۳) رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه و زینویف (۴) مستشار وزارت خارجه و اغنائیف (۵) و مادام نوویکوف (۶) و ژنرال ریختر و ژنرال ابروچف ملاقات و مذاکره کرد و باز بقول خود بیست مرتبه با صدر اعظم روس و مستشارهای او گفتگو نمود و بخيال خود مقضی المرام و کامیاب پس از دو ماه اقامت در پترسبورگ (ظاهراً در اواسط سنه ۱۳۰۷ و مدت کمی بعد از عودت شاه از سفر فرنگستان) بطهران آمد (۷) و باز در خانه حاجی محمد حسن امین الضرب منزل کرد پس از اقامت قریب سه ماه در طهران چون بی برده برضهٔ استبداد حرف میزد شاه حکم داد که وی از طهران بیرون رفته و در قم بنشیند وی ناچار در شاه عبدالعظیم متحصن شد و قریب هفت ماه یا کمی بیشتر در آنجا بود تا در حدود ماه جمادی الآخره یا رجب سنه ۱۳۰۸ او را در شاه عبدالعظیم بحکم شاه گرفتار کرده و تحت الحفظ بانواع سختها و افتضاح تاخاقین تبعید کرده و با والی بغداد نیز مخابره و از وی تقاضا کردند که

(۱) بروایت دیگر که بیک واسطه از خود سید بنگارنده رسیده حرکت سید بروسیه بموجب دعوت تلگرافی کاتکوف بود.

(۲) پس از چندین مدت شگ و شبهه دولت روس از انگلیس دوستی امین السلطان وستی او در رفع این گمان و اظهار خدمت بروسیه بالأخره در دهم رجب سنه ۱۳۰۹ مشار الیه شخصاً بسفارت روس در طهران پیش بوتزوف وزیر مختار روس رفته و در ضمن سه ساعت تمام صحبت قول قطعی داد که که از آرزو بیعد کاملاً آجان تئاری و وفاداری خود را بروس نشان بدهد.

(۳) Novikoff (۶) Ignatiev (۵) Zinovieff (۴) de Giers (۳)

(۷) سید از پترسبورگ به نیرنی (مکاره) رفته و در آنجا دو هفته با میرزا جعفر خان تبریزی (عمو زاده میرزا سید حسین خان عدالت) که قونسول ایران بود مانده و عازم ایران شد.



پس از بیشتر از چهار سال اقامت در اسلامبول حالت سید جمال الدین سخت شد چه پس از قتل ناصر الدین شاه در سنه ۱۳۱۳ بدست میرزا رضا کرمانی که از مریدان شیفته سید بود و اقرار او بر اینکه سید او را بقول ظلم ملامت کرد دولت ایران سید را باصرار از دولت عثمانی مطالبه کرد و سلطان باوجود اصرار ایران این مطالبه را رد کرده و سید را تسلیم نکرد لکن در حدود رجب سنه ۱۳۱۴ سید مبتلا بمرض سرطان در فک خود شده و در پنجم ماه شوال همان سال وفات کرد. جنازه او را با یک شکوه و احترام بزرگی در قبرستان «شیخ زمرارلقی» نزدیک خانه اش بجاک سپردند.

سید جمال الدین که در مصر و اروپا بشیخ جمال الدین معروف بود چنانکه گفته شد از دُهات و اشخاص فوق العاده بود و در عصر خود منشأ نهضت مهمی در اغلب ممالک اسلامی شد. در افغانستان، در ایران، در هندوستان، در مصر و در عثمانی کارها کرده و در لندن و پاریس و پترسبورگ مشغول سیاست بود. وی یک شخصیت پر زور و روح قوی و با هیمنت و جذاب و نفس بزرگ و با تسلط داشت. چشمهای او قوه مقناطیسی داشته، بزرگترین صفت کمال او پس از شور و ایمان مشتعل هانا قوه خطابت او بود. در هر مباحثه و مذاکره نظر او با عماق قلب مخاطب نفوذ کرده و بقوت بیان و بلاغت همیشه غالب بود. در تحریر عربی بسیار زبر دست بود و واقعاً نوشتههای او خطب صدر اسلام را بخاطر میآورد. در فارسی چه در نوشتن و چه در حرف زدن لهجه و شیوه عربی و شاید افغانی داشت و مخصوصاً نوشتن فارسی او نزدیک است انسانرا در ایرانیگری او بشبهه بیاندازد (۱).

بزرگترین خیال و آمال او هانا نهضت اسلامی و اتحاد اسلام در روی اساس ترقی و احیای عظمت اسلام و نجات از تسلط اروپا بود. مشار الیه بتام معنی یک انقلابی خیلی پر شور و جذاب و خوش صحبت بود ولی خیلی هم پر ادعا و بزرگ منش و زود خشم و کینه جو بوده و هم حرف حق را (بعقیده خود) واضح و صریح و علنی و بی محابا میگفت و بدون اهمه حرف میزد و با هیچ چیز از میدان در نمیرفت و اهل مجامله و تدبیر نبود لهذا در هر مملکتی حسد مردم را بتحریر آورده و دشمن تراشید. خیلی برخود میبایده و مخصوصاً تمام آنچه در جراید فرنگ و مشرق در حق او نوشته بودند همراه میداشت. اصحاب و مریدهای او مجذوب و عاشق او بودند و او را پرستش میکردند. تبعید او از ایران با زجرهای وحشیانه و سوار قاطر کردن و بستن باهای او و بردنش تا خاقین در فصل زمستان تا آخر عمر در دل او اثر بد گذاشت و با آنکه پیش از آن تاریخ چاق و تنومند بود و قتیکه پس از آن واقعه بلندن رسید لاغر و علیل شده بود. بزرگترین کار عمر او در مصر بود که قریب ۹ سال در آنجا افاضه کرد و شیخ محمد عبده مفتی معروف مصر و خیلی از بزرگان علما

او را یکسر تا بصره بفرستند و اجازه رفتن بمشاهد عراق عرب و ملاقات با علمای آنجا ندهند. مشار الیه بصره رسید و در آنجا با حاجی سید علی اکبر شیرازی که از علمای ایران بود و ظاهراً وی نیز تبعید شده بود ملاقات کرده و بواسطه او یک نامه ای بزبان عربی بحاجی میرزا حسن شیرازی مجتهد معروف مقیم سامرا نوشته که معروف است و بعدها خود او صورت این نامه را در لندن بطبع رسانید. مشار الیه از بصره پس از چندی اقامت برای بهبودی حالش که علیل المزاج شده بود بلندن رفت و در اوایل سنه ۱۳۰۹ در لندن بوده است و در مسئله امتیاز انحصار دخانیات نیز برضد آن کار کرد و علاوه بر این در مجالس و محافل عمومی چندین نطق و خطابه در اوضاع ایران داده و مقالاتی در جراید انگلیس نوشت. با میرزا ملکم خان که آنوقت از سفارت معزول شده بود اغلب ملاقات میکرد. در ماه رجب سنه ۱۳۰۹ یک روزنامه عربی و انگلیسی موسوم به «ضیاء الخاقین» در لندن بنا کرد (ظاهراً بهمدستی بعضی اشخاص دیگر) و در هر شماره از این روزنامه وی یک مقاله مینوشت در خصوص اوضاع ممالک اسلامی. مقاله شماره اول راجع بحرانی اوضاع ایران بود و در شماره ۲ مورخه غره شعبان صورت مکتوبی را که خود سید خطاب بهمه علمای بزرگ ایران با اسم آنها نوشته و آنها را بجمع ناصر الدین شاه تحریک کرده بود نشر کرد. دولت انگلیس بوسایل عجیبی برای تعطیل این جریده متوسل شد و بالأخره وزارت خارجه انگلیس بان مطبعه که حروفات عربی داشت و آن جریده را چاپ میکرد (در یک قصبه ای در حوالی لندن) گفت که اگر روزنامه «ضیاء الخاقین» مداومت کند دولت انگلیس سفارشهای خود را که مبلغ کلّی در سال میشد از آن مطبعه قطع خواهد کرد و بچاپخانه دیگر خواهد داد. باین تهدید روزنامه خوابید و سید ظاهراً در اواخر آن سال یا اوایل سال ۱۳۱۰ بدعوت سلطان عثمانی باسلامبول رفت (۱) و سلطان که در خیال اتحاد اسلام ساعی بود بامید استفاده از فعالیت سید و نفوذ او در ممالک اسلامی او را در جوار خود جا داده و خانه ای در نشان طاش (در اسلامبول) نزدیک بقصر سلطانی داده و ۷۰ لیره عثمانی ماهانه (۲) برای او مقرر کرد. در اوایل امر پیش سلطان عبد الحمید خیلی مقرب و محترم بود (۳) و وقتیکه بلت سابق الذکر او را در اواخر سنه ۱۳۱۰ در اسلامبول دید وی در «مسافرخانه» یعنی مهمانخانه سلطان بوده و بسیار تقرب بسطان داشته بعدها سایر اخوندها و مرشدان و درویش لاش خوار دربار سلطان که کارشان فال گیری و رؤیا دیدن و غیب گوئی بود و اطراف سلطان عبد الحمید از آنها پر بود و مخصوصاً ابو الهدی معروف بدسایس در پیش سلطان از قدر سید کاستند و مشار الیه در تحت نظر بوده و چندان حال خوشی نداشته.

(۱) از روایت یکی از دوستان که سید را در اواسط یا اواخر سال ۱۸۹۲ میلادی در لندن دیده (در صورت صحت تاریخ) معلوم میشود سید تا اواسط سنه ۱۳۱۰ هنوز در لندن بوده است ولی از آنطرف میدانیم که وی در ماه شوال از سال مزبور و پیش از آن نیز در اسلامبول بوده است و بلت ویرادر آن سال دیده و حکایتی از پذیرائی او پیش سلطان در عید فطر (یا اضحی) میکند.

(۲) بروایت میرزا رضا کرمانی در استنطاقنامه او مبلغ ماهانه ۲۰۰ لیره بوده.

(۳) تفصیلات شنیدی از مذاکرات محرمانه او با سلطان و تقریبش در پیش وی

در ضمن استنطاق میرزا رضا کرمانی آمده.

(۱) کاغذی از او بزبان فارسی خطاب بناصر الدین شاه در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف ناظم الاسلام کرمانی درج است که شاهد ادعای ما است. یک کاغذ دیگر از او خطاب «یکی از دوستان» نیز در همان کتاب درج است که نظر اصلی نیاید و شاید محمول باشد. یکی از دوستان خیلی موثق که با وی دو سال در روسیه محصور بود بنگارنده نقل کرد که سید وقتی خواست بمحتملی خان امیر نظام کاغذی بنویسد اول قدری بفارسی نوشت بعد چون بدخواهش نشد پاره کرد و بعرب نوشت چه در فارسی مسلط نبود.

دیده نشده. من خود را بدرجه عالی مفتخر و مشرف میدانم از اینکه وی سه ماه در زیر سقف خانه من در انگلستان زندگی کرد ولی او یک مرد بدوی و زحمتی بود کاملاً آسیائی که باسانی باآداب و رسوم تربیت اروپائی مانوس نمیشد. ....»

شمایل و حالات شخصی مشار الیه بدین قرار بود: چارشانه و تنومند و قوی و تیره رنگ شیهه برب حجاز با چشمان فروزان، نزدیک بین بود ولی عینک استعمال نمیکرد و کتاب و کاغذ را نزدیک چشم میگرفت تا بخواند، موهای سرش بلند بود و محاسن هم داشت و اغلب لباس علمای اسلامبول را میپوشید. غذا کم و اغلب روزی یکبار میخورد ولی چائی زیاد میخورد و سیگار برگی میکشید (در اروپا و عثمانی)، کم میخوابید و بسیار با جرئت و «رُک گو» بود، حافظه و هوش زیاد داشت و زبان فرانسه را در سه ماه بدون معلم بقدر کفایت یاد گرفت.

پس از اتمام سخن درباره شرح حال سید جمال الدین باید بگوئیم که با وجود تدقیقات فوق در گذارش ایام او باز بعضی نقاط تاریک میماند که برای نگارنده واضح نیست. از جمله بروایت میرزا باقر یوانانی معروف (که با سید در لندن محصور بود و حکایت ذیل را یکی از دوستان نگارنده نقل کرده بود) وقتیکه میرزا باقر را در جوانی او در شیراز تکفیر کردند و او از آنجا بسوی بوشهر فرار کرد و او را دنبال کردند در بین راه (ظاهراً در برازجان) باو رسیدند و او را گرفتند و میخواستند پیش یکی از علما برده حکم قتل او را گرفته و بکشند. در این بین سید جوانی از علما که از طرف بوشهر آمده و بشیراز میرفت بهمانجا وارد شده بود و مردم میرزا باقر را پیش او بردند وی بدون تأمل یک سیلی سختی بصورت میرزا باقر زده و باو بعبارت «ملعون» و «کافر» و غیره خطابات سخت نموده و مردم گفت که این ملعون باید پیش من بماند تا او را در ست استنطاق کم و فردا صبح حکم قتل او را بد هم مردم متفرق شدند و میرزا باقر را در منزل سید محبوس کردند. نصف شب سید خود آهسته باطاق محبس میرزا باقر آمده و او را بیدار کرده و گفت برخیز و فرار کن و بدین طریق اسباب نجات او را فراهم ساخته بود. بعدها که میرزا باقر سید جمال الدین را دیده بود شناخته بود که این همان سید است که او را خلاصی داد. در صورت صحت این روایت معلوم میشود سید جمال الدین علاوه بر دوبار سفر خود بایران یک مرتبه دیگر نیز در آن اوقات که در اول جوانی او (مثلاً ۲۵ سالگی) میافتد باز از راه بوشهر بطرف طهران یا اصفهان آمده بوده، علاوه بر این اعتماد السلطنه نیز در کتاب «المآثر و الآثار» نسبت میدهد که سید در اول جوانی پس از تحصیلات علوم شرعی در قزوین بطهران رفته بوده و اصلاً محل تحصیل او درست معلوم نیست آیا در همدان، در قزوین، در طهران، در مشهد، در اصفهان و یا در کابل بوده است.

یکی از آشنایان که در طهران با او مدتی در سفر اولش هم منزل بوده و در روسیه هم او را مکرراً دیده روایت میکند که در سفر اول بطهران جوانی ایرانی که بعد معلوم شد همشیره زاده سید بوده همراه سید بود و سید دو سه صندوق کتب عربی همراه داشت که بتوسط آن جوان بهمدان فرستاد. و نیز وی روایت کرد که سید در روسیه یکبار در موقع حاجت بحاجی سیاح در ایران وجه مختصری حواله داد و بعدها چند بار باز از خود راوی قرض گرفت و عیناً پس داد. بقول این روایت کننده که مؤثق است سید بلاشک ایرانی بوده و خودش بوی نقل کرده بود که جوانی خودش را در میان افغانها بسر برده و آنها را خیلی دوست میداشت.

ماخذ تاریخ زندگی سید جمال الدین علاوه بر روایات شفاهی از آشنایان که او را دیده و با وی معاشرت داشته اند (و مخصوصاً دو نفر از دوستان ایرانی نگارنده که با او در روسیه بوده و یک نفر که در طهران با او هم منزل بوده و یکی دیگر که او را در لندن پیش از سفرش بایران و بعد از عودتش از ایران دیده و دو نفر از مقیمین مصر که او را در آنجا دیده اند و یکی هندی و دیگری ایرانی است و یک نفر قفقازی که او را در روسیه دیده و دو نفر ایرانی دیگر که یکی او را در طهران و یکی از اسلامبول

و ادبای مصر و اصحاب متمهدی سودانی شاگرد او بودند. زبان عربی و فارسی و ترکی همدانی و ترکی اسلامبولی را خوب میدانست، فرانسه را هم بقدر کفایت حرف میزد و میخواند، از انگلیسی و روسی اگر چند کلمه میدانسته فقط بواسطه اقامتش در لندن و پترسبورگ بوده، شاید افغانی و هندی را هم همینطور میدانست، کتب عربی و فارسی خیلی میخواند و کتب فرانسوی هم تا اندازه ای مطالعه میکرد، در کتاب «تاریخ الافغان» خودش از نورمان<sup>(۱)</sup> عالم فرانسوی نقل میکند. دو کتاب فقط از او مانده «رد نیچریه»<sup>(۲)</sup> «تاریخ الافغان»<sup>(۳)</sup> «مقالات او در روزنامه العروة الوثقی و ضیاء الحاقین نیز از آثار باقیه او است. مشار الیه زندگی اعتنائی نداشت و مال جمع نمیکرد. در طهران و قتی ناصر الدین شاه هزار تومان و یک انگشتر الماس باو فرستاد پول را رد کرد و انگشتر را باصرار میزبان نگاه داشت و آنرا نیز به پسر میزبان خود داد. سید جمال الدین یک مسلمان ترقی و تجدد طلب و نسبت باسلام بسیار پرشور بود. مشار الیه اگرچه متعصب نبود ولی پیرو انحرافی در دین هم نبود. مقاله او که در دائره المعارف بطرس بستانی راجع بمذهب بابیه نوشته دلیل آنست که وی احساسات خوبی نسبت بان مذهب نداشته. مؤلفین فرنگی که از سید ذکری کرده اند همه او را از دهات و نواح دانسته و کم یا بیش اطناب در علو مقام او کرده اند. استاد برون که احساسات او نسبت بشرق و ایران معلوم است و خودش سید را در خانه میرزا ملکم خان در لندن در پاییز سنه ۱۳۰۹ دیده در کتاب «تاریخ انقلاب ایران» پس از شرح بسیار مبسوطی در تاریخ حیات جمال الدین از وی بسیار بتمجید و ستایش و محبت حرف میزند و گوید «این شخص مهم یک عالم سیاحی بود که بدون داشتن سرمایه ای از مال دنیا بجز زبان و قلم فصیح و علم و سب و عمیق بعلاوه نظر و فهم سیاسی قابل و اطلاع و وقوف بر اوضاع و یک عشق خالصانه و پرشور برای اسلام که انحطاط حال آنرا خود حس کرده بود تحت اللفظ و بدون مبالغه پادشاهان را روی تخت خود شان بلرزه در آورد و نقشه های رجال دولت اروپائی را که خوب تهیه شده بودند بهمزد و قوت های غیر معلومی را بکار انداخت که کسی از سیاسیون مغرب و مشرق ملتفت اهمیت آنها و امکان استفاده از آنها نشده بودند و او عمده عامل مؤسس نهضت ملی و حزب وطنی مصری بوده. ....»

ویلفرید بلنت سیاسی معروف سابق الذکر انگلیسی در کتاب خود «گوردون در خرطوم» در باب جمال الدین پس از شرح زیاد چنین گوید «جمال الدین یکی از دهات بود که تعلیمات او یک اثر و نفوذی ایجاد کرد که در سی سال اخیر<sup>(۴)</sup> در نهضت اصلاحی عالم اسلامی بالاتر از آن

(۱) Lenormand

(۲) نیچر - Nature - بزبان انگلیسی طبیعت را گویند و نیچریه یعنی طبیعتون.

(۳) این کتاب مفید در مصر بطبع رسیده. کتاب ام القری که در مصر بطبع رسیده و بشکل قصه و رومان خیالی است که تمام علمای بلاد مختلفه عالم اسلامی را در مجلس مشورت بین الملل عمومی در مکه جمع کرده و از قول هر یک از آنها نطقی ساخته و مانند اینکه صورت مجلس مذاکرات آنها را درج میکند پرداخته شده یک کتاب خیالی است از مرحوم سید عبد الرحمن کواکبی حلبی که از جمال الدین. نسبت این کتاب بجمال الدین برای بعضی باعث این گمان شده که سید و اصلاً در مکه انجمنی ساخته بوده.

(۴) کتاب مزبور در سنه ۱۳۲۹ نوشته شده.

حکایت را در ابتدای انسان بطور دیگری غیر از آنچه ما ذکر کردیم آورده پس از آنکه ادعا کرده که اخبار آترا از روی کتاب سیر الملوک عبد الله بن المقفع و مال محمد بن جهم برمکی و مال هشام بن القاسم و مال بهرام بن مردانشاه موبد شهر شاپور و مال بهرام بن مهزان اصفهانی تصحیح کرده و بعد آترا با آنچه بهرام زردشتی نوشته مقابله کرده است..... (۱) پس از آن بیرونی شرح خلقت کیومرث و گذارش او را از هان شاهنامه نقل کرده که در آخر آن حکایت در باب اولاد میثی و میثیانه رجوع میدهد بکتاب آوستا (۲).

بارون روزن را عقیده چنانست که این شاهنامه ممکن است همان شاهنامه معروف ابو منصور بن عبد الرزاق باشد و این فقره اگر چه دلیلی قطعی بر آن نداریم بنظر نگارنده هم بعید نمیآید. اگر چه در میان مؤلفین شاهنامه علی الاطلاق یعنی ابو منصور که اسامیشان در دیباجة باسنقری شاهنامه فردوسی ذکر شده اسمی از ابو علی نیست و فقط اسامی چهار نفر ذکر شده لکن این دیباجة که در سنه ۸۲۹ تألیف شده چندان قدیمی نیست و روایت آن حاجت قاطع نمیتواند باشد و فردوسی خود مخصوصاً صریح گوید: «زهر کشوری موبدی سالخورد بیاورد کین نامه را گرد کرد» و پس از چند بیت گوید «چوبشید از ایشان سپهبد سخن یکی نامور نامه افکند بُن» و از اینقرار ممکن است آن دانشمندان زردشتی که در طوس پیش ابو منصور برای اینکار جمع شده بودند اجتماع ایشان بجهت انشاء و تألیف کتاب فارسی نبوده بلکه برای ترجمه شفاهی و کتبی از پهلوی و مخصوصاً بجهت اینکه هر کدام قسمتی و یا نسخه‌ای از خداینامه داشته‌اند بود باشد (چنانکه از خود کلام فردوسی برمیآید که گوید: «یکی نامه بُد از گه باستان..... پراکنده در دست هر موبدی.....») پس اقل امکان دارد که موبدان زردشتی اصل کتب پهلوی را ترجمه و نقل کرده و روایات سینه بسینه خودشان را شرح داده باشند و یک یا چند نفر فارسی نویس عربی دان بحکم حاکم مزبور بتألیف و تدوین همه این داستانها بفارسی اسلامی مباشرت کرده و آترا با مآخذ عربی و سیر الملوکها نیز تطبیق کرده باشد و الله اعلم. مؤید این حدس مذکور در فوق آنست که بیرونی از شاهنامه ابو علی بلخی بلفظ مطلق «فی الشاهنامه» حرف میزند نه «فی شاهنامه» یا «فی الشاهنامه التي ألفها.....» و چون در همان کتاب بیرونی دو مرتبه دیگر در مواقع مختلفه لفظ «الشاهنامه» بطور اطلاق آمده و مقصود در هر دو جا شاهنامه ابو منصور بوده لهذا میشود تصور کرد که اگر در این مورد مقصود غیر آن شاهنامه میبود بلفظ مطلق ذکر نمیکرد. این فقره هم که مطالب منقول از شاهنامه ابو علی بلخی در شاهنامه فردوسی که نظم شاهنامه ابو منصور است دیده نمیشود اگر چه ظاهراً منافی این حدس است ولی آقدها دلیل قاطع نیست زیرا که فردوسی مخصوصاً این مطالب را و کلیه قسمت راجع بخلقت و غیره را که منافی ذوق مسلمین بود در منظومه خود نیآورده چنانکه ابن المقفع و محمد بن الجهم نیز خیلی از این قبیل مطالب را در ترجمه خودشان از خداینامه حذف کرده بودند.

(۱) الآثار الباقیه صفحه ۹۹. (۲) تولد که گوید (مقدمه تاریخ اعراب و ایرانیان صفحه ۲۵). که این قطعه که بیرونی از ابو علی بلخی نقل میکنند خیلی شبیه است با آنچه حمزه اصفهانی در همین خصوص از کتاب آوستا نقل کرده و گفته که در خداینامه بوده و ابن المقفع از قلم انداخته و هم چنین با فصل ۳۴ از کتاب بونداهشن مشابه است لکن روایت ابو علی مفصل تر است و مأخوذ از حمزه هم نیست چه حمزه لقب کیومرث را «گلشاه» ثبت کرده و ابو طاهر بلخی «گشاه» آورده.

دیده و با او معاشرت داشته‌اند) تاریخ حیاتی است که شیخ محمد عبده در مقدمه خودش برساله «الرد علی الدهرین» (که ترجمه عربی رساله «رد نیچرته» خود سید است) مشروحاً نوشته. دیگر تاریخ زندگی مشروحه است که جناب استاد برون در کتاب «تاریخ انقلاب ایران» نوشته‌اند با شرحی که در ذیل آن کتاب از بلنت سابق الذکر نوشته شده دیگر مطالب زیادی است که خود بلنت در کتاب خود موسوم به «گوردون در خرطوم» از احوال جمال الدین که در تمام مدت بودنش در لندن در خانه وی مهمان بوده در سرگذشت روزانه خود روز بروز درج کرده. دیگر شرحی است که گولڈزیهر (۱) در دائرة المعارف اسلامی در ماده جمال الدین نوشته. علاوه بر این مآخذ در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی و «مشاهیر الشرق» جرجی زیدان و کتاب «المآثر و الآثار» اعتماد السلطنه مطالب زیادی در باب سید مندرج است. اگر چه خیلی سهواً و اشتباهات در آنها موجود است ولی فواید کثیری را متضمن هستند و همین مقاله لب تحقیقی و تنقیدی همه این مآخذ را جامع است. در ضمن استنطاقات میرزا رضا کرمانی نیز جسته جسته مقداری از احوالات سید در اسلامبول بدست میآید.

برای روشن شدن کامل تاریخ زندگی این مرد بزرگ که افتخار ایران میباشد (و پس از تبعات لازمه در موقع امام این مقاله بنگارنده قریب بیقین شده که وی ایرانی بوده است) تمنا می نمود مخصوص از خوانندگان میشود که هر کس از طالبین حقیقت و خدمت بتاریخ ملی که چیزی در باره این ایرانی بزرگ بی لقب میداند لطف فرموده باداره کاوه بنویسد که موجب بسی امتنان خواهد شد.

## شاهنامه‌های فارسی

در شماره اول سال دوم (دوره جدید) در زیر عنوان «منشأ فارسی شاهنامه» سخن در شرح شاهنامه‌های متثور و منظوم فارسی قبل از فردوسی بود و پس از ذکر شاهنامه منظوم مسعودی مروزی و شاهنامه متثور ابو المؤید بلخی بواسطه تنگ شدن مجال سخن در آن شماره دنباله سخن بریده شد و چون در شماره گذشته مقاله فاضلانگی یکی از ادبای ایران بعنوان «شعر قدیم ایران» درج شد لهذا تشنه این موضوع باین شماره ماند و اینک دامنه سخن را گرفته تا تمام مطلب میپردازیم:

در مقاله سابق گفتیم که میخواهیم بعد از شاهنامه ابو المؤید بلخی از شاهنامه همشهری او ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر چند کله بگوئیم و بگذریم اینک رحسب وعده گوئیم:

### شاهنامه ابوعلی بلخی

اسم این شاهنامه و مؤلف آن فعلاً فقط از یک مأخذ برای ما معلوم است و آن کتاب الآثار الباقیه تألیف ابو ریحان بیرونی است. در این کتاب پس از آنکه خود بیرونی در خصوص اولین انسان و خلقت و سرگذشت کیومرث شرحی بروایت از ابو الحسن آذرخور مهندس ذکر میکند گوید «ولی ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر در شاهنامه این

## شاهنامه مذکور در کتاب ثعالی

همین حس در ماده شاهنامه‌ای که ثعالی از آن نقل میکند نیز جاری است زیرا که مخصوصاً ثعالی آن کتاب را با احتمال قوی در دست داشته و یکی از مآخذ وی در تألیف کتاب غرر ملوک الفرس و سیرهم بوده است. زوتنبرگ (۱) در دیباچه فرانسوی خود بهین کتاب ثعالی که با هتمام وی بطبع رسیده مندرجات آنرا بدقت تمام با مندرجات شاهنامه فردوسی (که منظومه همان شاهنامه ابو منصور است) مطابقت کرده و عدده زیادی از جمله‌ها و تعییرات پیدا کرده که در کتاب ثعالی و شاهنامه هر دو عیناً مثل هم است و آنها را در دیباچه مزبور (صفحه ۲۵ و ۲۶ و ۲۷) درج و مطابقت نموده. همچنین در ترتیب و قایع و تواریخ مشابهت زیادی فمابین این دو کتاب موجود است که نظراً میزند و قرینه این میشود که مآخذ هر دو کتاب در آن مطالب یکی بوده و آن شاهنامه ابو منصوری تواند شد. از سر تا پای کتاب ثعالی دلایل این مدعا دیده میشود (۲). زوتنبرگ از طرف دیگر محل اختلاف دو کتاب را هم جمع کرده و مطالبی ذکر کرده که در آنها دو کتاب در روایت مختلف میشوند. لکن اختلاف دو کتاب در بعضی جاها بهیچ وجه باعث شکی در ادعای سابق ما نمیشود چه مقصود ما آن نبود که کتاب ثعالی عین ترجمه شاهنامه مشور بوده بلکه این کتاب چندین مآخذ داشته از قبیل کتاب ابن خردادبه و تاریخ طبری و غیره که از آن جمله یکی هم شاهنامه بوده.

ذکری که ثعالی از شاهنامه میکند بدینقرار است: اولاً در موقع ذکر وقایع عهد گشتاسپ و داستان ارجاسپ چنین گوید «پس در زمان او (۳) کسی فرمازوا بود که ارباب تواریخ و ناقلان اخبار در نام وی اختلاف کرده‌اند. طبری گفته که او خرزاسف بود و ابن خردادبه گفته هزار اسف و صاحب کتاب شاهنامه گفته ارجاسف و ابن مشهورتر است». در جای دیگر در مورد سلاطین اشکانی چنین گوید: «و چنانکه در انساب آنان اختلاف واقع شده در اسامیشان و تقدم و تأخرشان و مدت سلطنتشان. نیز اختلاف است. طبری در یکی از روایتهای خود ذکر کرده که اولین کسی که از آنان سلطنت یافت اشک بن اشکان بوده و مدت سلطنتش بیست و یک سال بوده و در این روایت صاحب کتاب شاهنامه با او موافقت کرده ولی در مدت سلطنت وی مخالفت نموده و گفته که ده سال بوده. بعد از آن طبری در روایت دیگری ذکر کرده که نخستین آنان اقفور شاه بود و شصت و دو سال سلطنت کرده و ابن خردادبه در این روایت با او موافق است و در حکایت بلخی نیز افزوده... (۴)». این شاهنامه که ثعالی از آن ذکر کرده شاهنامه فردوسی نیست زیرا که اولاً ما قرآینی در دست داریم که منظومه فردوسی در عصر ثعالی و بیرونی

(۱) Zotenberg

(۲) مثلاً کلمات واسامی ایرانی را ثعالی باملای فارسی مینویسد نه عربی. مانند «هوشنگ» که گوید «بفارسی اینطور نوشته میشود و در کتب عربی اوشهنج است» و چندین بار گوید که بفلان پادشاه شماع سعادت الهیه تأیید یا همراه بود «که بفارسی فرزند گویند» و در یکجا گوید «و کان یدعی بالفارسیه پهلوان جهان ای عمده الدنيا» و همچنین گوید «ملک کیکاوس و يقال له بالعربیة قابوس» و باز «نهوض اسفندیار و مسیره الی بلاد التترک علی الطریق المعروف کان بهفت خان». در تاریخ مزهدک و حکایت او میان دو کتاب موافقت کامل موجود است.

(۳) یعنی در زمان گشتاسپ.

(۴) این قسمت را قدری مشروحاً نقل کردیم برای اهمیت مخصوصی که در مسئله تواریخ اشکانیان دارد که بعدها پسر این مسئله باز میگردیم.

و حتی مدتها بعد از آن (۱) هنوز انتشار کامل نیافته بود و همهجا شاهنامه مشور قدیمی معروف محل رجوع بوده و حتی مقصود از شاهنامه‌ای که سلطان محمود غزنوی (که شاهنامه فردوسی بنام خود اوست) در موقع گرفتار ساختن مجد الدوله دلیلی و فتح ری در سنه ۴۲۰ هجری با وی از آن حرف زد (۲) نیز با احتمال قوی باز شاهنامه مشور ابو منصور است. ثانیاً ثعالی بمنظوم بودن شاهنامه هیچ اشاره نمیکند و ثالثاً مدت سلطنت اشکانیان که ثعالی از شاهنامه نقل میکند اصلاً در شاهنامه نیست.

ولی با همه این قراین داله برایشکه مقصود از شاهنامه مذکور در کتاب ثعالی همان شاهنامه ابو منصور است یک اشکال بزرگ باقیست که فعلاً قابل حل نیست و آن این است که اسم و مدت سلطنت اولین پادشاه اشکانی که ثعالی از کتاب شاهنامه نقل میکند نه با اسم و نه با مدت سلطنت اولین پادشاه از سلسله مزبور که بیرونی در الآثار الباقیه در جدول اشکانیان منقول از شاهنامه ابو منصور آورده مطابقت ندارد زیرا در آنجا اسم اولین پادشاه اشک بن دارا و مدت سلطنتش ۱۳ سال است و اسم پادشاه دوم اشک بن اشک و مدت سلطنت ۲۵ سال است. اگر این اشکال را نائی از اختلاف نسخه‌های یک کتاب نتوانیم فرض کنیم آنوقت باید بگوئیم که ثعالی هم مانند معاصر خود بیرونی کتاب شاهنامه ابو علی بلخی را در دست داشته و از آن نقل کرده یا اصلاً یک شاهنامه دیگری فارسی در میان بوده که غیر از هر دو (و یا هر سه) شاهنامه‌های سابق الذکر است. در اینصورت آخری ما فعلاً خبر از چهار شاهنامه فارسی پیش از دقیقی و فردوسی داریم که بعدها معلومات جدیدی باید روشن کند که آیا بعضی از اینها عین دیگری بوده یا واقعاً چهار شاهنامه مختلف در میان بوده است (یعنی در دست بلخی و بیرونی و ثعالی).

بعد از شرح مختصری از شاهنامه‌های غیر معروف دو شاعر بلخی ابو المؤید و ابو علی و شاهنامه مأخذ ثعالی میرسیم بمشهورترین شاهنامه‌ها که ظاهراً مهم‌ترین آنها و شاید غالباً شاهنامه علی الاطلاق بوده و آن شاهنامه ابو منصور است که ذیلاً بشرح آن میپردازیم.

## شاهنامه ابو منصور

اما معروفترین و مهمترین شاهنامه‌های فارسی یا شاهنامه علی الاطلاق هانا شاهنامه بزرگی بوده که در نیمه اول قرن چهارم در شهر طوس از بلاد خراسان بحکم و در تحت نظارت فرمازواي آن خطه ابو منصور محمد بن عبد الرزاق بن عبد الله بن فرخ (۳) طوسی و برای او تألیف شده و در اندک زمان اشتهار یافته بود و دقیقی و بعد فردوسی بنظم آن کمر همت بستند. در باب این شاهنامه که بموضوع ما مستقیماً ارتباط دارد قدری مشروحتر سخن خواهیم راند. از تاریخ تألیف و احوال بانی این کتاب خیلی کم معلومات در دست است و ما از این شاهنامه فقط از دو مأخذ

(۱) حتی در تاریخ عینی و کتاب تاریخ ابو الفضل بیهقی نیز که در اواسط قرن پنجم تألیف شده و قابوسنامه اسمی از آن پیش نیاید.

(۲) سلطان محمود مجد الدوله گفت آیا شاهنامه‌ها که تاریخ ایران است و تاریخ طبری را که تاریخ مسلمین است بخوانده‌ای مجد الدوله گفت چرا. محمود گفت حال تو حال کسی نیست که آن کتب را خوانده باشد [ابن الأثیر در ضمن حوادث سنه ۴۲۰].

(۳) از نسبت ابو منصور تا سه پشت او را که بنظر معقول میآید ذکر کردیم و باقی را که لابد ساختگی است ذکر نکردیم.

اسم این ابو منصور بطن قوی محمد است یعنی از جمله اولاد عبد الرزاق طوسی که محمد و رافع و احمد بوده اند آنکه بانی کتاب شاهنامه و مکتبی بابو منصور بود همان محمد بوده که والی طوس بود زیرا که وی ظاهراً بزرگترین و بهر حال در منصب و مقام عالیترین برادران بوده، مشار الیه ظاهراً از اوایل قرن چهارم در طوس مقام مهم داشته و حتی محتمل است پدرش نیز از اعیان و امرای طوس بوده (۱) و پیش از سنه ۳۳۴ از طرف ابو علی احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج چغانی (که از سنه ۳۲۷ باینطرف از طرف سلاطین سامانی والی و سپهسالار خراسان بود) عامل طوس بوده (۲). و اگر چه اولین بار که در کتب تاریخ ذکر می شود از وی بنظر رسیده در سنه ۳۳۵ است که بواسطه یابی شدن ابو علی چغانی بامیر نوح بن نصر سامانی وی نیز داخل در فتنه خراسان که از آنجا برخاست میشود ولی شکی نیست که مدتی پیش از آن تاریخ در کار و دارای مقامی بوده است چه اولاً ابن الأثیر در آغاز کار او صریح گوید که وی ابتدا از طرف ابو علی چغانی حاکم طوس و مضافات آن بوده و ثانیاً بقول ثعالبی در یتمه الدهر ابو علی دامغانی وزیر امیر نوح بن منصور سامانی (۳۶۶-۳۸۷) که در سنه ۳۷۷ بمنصب وزارت رسید و اندکی بعد (ظاهراً در سنه ۳۷۸) معزول شد در جوانی پیش محمد بن عبد الرزاق و از منشیان او بوده بعد در دربار بخارا مستقر شد و بدفعات رئیس دیوان رسائل و بکرات وزیر شد و گوید وی پنجاه سال بلا انقطاع در خدمت و متصدی مشاغل دولتی سامانیان بوده بطوریکه درباره طول مدت خدمت او شعرها گفتند مبنی بر اینکه عزل برای مأمورین دولت مانند حیض است برای زنها و چنانکه زن بعد از پنجاه سالگی دیگر یائسه میشود ابو علی دامغانی نیز از عزل آسوده شده و چون مشار الیه در حدود سنه ۳۸۲ از رتبه وزارت معزول شد (۳) لهذا باید اقل از سنه ۳۳۲ باین طرف و بلکه پیشتر از آن در دربار سامانیان مشغول خدمت بوده و مدتی پیش از آن منشی محمد بن عبد الرزاق بوده باشد.

چون ابو علی احمد بن ابی بکر محمد بن مظفر بن محتاج چغانی والی و سپهسالار خراسان از طرف امرای سامانی در سنه ۳۳۴ یابی شد محمد بن عبد الرزاق نیز که ظاهراً از طرف وی حاکم طوس بود بدو ملحق شد. ابو علی در محرم سنه ۳۳۵ وارد نیشابور شد که آنوقت مرکز ایالت خراسان بود و در ربیع الأول آنسال بسوی مرو حرکت کرد که امیر نوح بن نصر سامانی آنجا بود و در جمادی الأولى مرو را از وی بگرفت و در جمادی الاخره بخارا را نیز که پایتخت بود بگرفت، در موقع حرکت از نیشابور آنجا به محمد بن عبد الرزاق سپرده و ویرا جانشین خود کرد پس وی آنجا بحالت باغگیری بود تا وقتیکه در سنه ۳۳۶ امیر نوح منصور بن قراکین سپهسالار جدید خراسان و وشمگیر بن زیار را که بامیر نوح پناه آورده بود مأمور دفع وی ساخت آنها با قشون روی به نیشابور آوردند و محمد بجرجان فرار کرده و برکن الدوله دیلمی

(۱) قرینه بزرگ زادگی وی شعر فردوسی است که در حق وی گوید: «یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد» و دهاقین بزرگان و ملائکین مهم و نجیبای ایران بودند. علاوه بر این در تاریخ بیهقی (چاپ طهران، صفحه ۴۳۴) در ضمن حکایت نزاع و قتال اهالی طوس و نیشابور در سنه ۴۲۵ گوید سالار طوسی «مقدمی بود تارودی از مدبران بقایای عبد الرزاق». و از اینقره معلوم میشود که خانواده عبد الرزاق شهرتی داشته و بریاست شهر طوس معروف بوده.

(۲) ابن الأثیر (۳) ابو علی دامغانی در سنه ۳۷۷ رتبه وزارت رسید و کمی بعد معزول شد و باز ظاهراً پس از چند ماهی وزیر شد و نیز ظاهراً تا سنه ۳۸۲ و استیلای بخارا خان بر بخارا در این منصب باقی بوده و در آنوقت پس از ظهور نوح بن منصور سامانی از خلفا خود جای وی بابو علی یعنی داده شد.

اطلاع داریم یکی دیباچه های شاهنامه فردوسی است که باسم دیباچه قدیم و دیباچه بایسنقری معروفند و دیگری کتاب الآثار الباقیه بیرونی است. در کتاب بیرونی در دو جا ذکر این شاهنامه شده یکی در مورد نسب اسکندر و نسب سازی ایرانیان برای او که ویرا از نسل دارا پادشاه ایران فرض میکنند و بیرونی در رد و ابطال اینگونه نسب سازیهای متعصبانه دامنه سخن را دورتر برده و گوید بلی دشمنان در طعن بانساب و عیبجویی بعرض و ناموس اصرار و حرصی دارند چنانکه هواخواهان و طرفگیران در نیکو ساختن بدها و جلوه گیری از عیب و خلل و نسبت بخوبی اصرار دارند و اغلب این اصرار آنها را وادار میکند که احادیثی جعل کنند که باعث ستایش شود و یا تنبی بسارند که بدودمانهای شریف برساند چنانکه برای پسر عبد الرزاق طوسی در شاهنامه نسنامه ای جعل کرده اند که نسب او را بمنوچهر میرساند (۱). مورد دوم در ضمن ثبت جدول اسامی و مدت سلطنت ملوک اشکانی است که بیرونی اقوال مختلفه را در آن باب ذکر نموده و پنج جدول مختلف درج کرده (۲). بعد از ذکر چهار جدول مختلف بیرونی گوید «و تواریخ این قسم دوم (۳) را در کتاب شاهنامه که برای ابو منصور بن عبد الرزاق پرداخته شده پیدا کردیم بقراری که در این جدول ثبت نمودیم...» (۴) و پشت سر این جمله جدول مذکور را بنقل از شاهنامه مزبور درج میکند.

هر دو دیباچه شاهنامه فردوسی که ما از آنها جداگانه حرف خواهیم زد نیز صریحاً ذکر کرده اند که اصل شاهنامه فردوسی همان شاهنامه منثوری است که بحکم ابو منصور عبد الرزاق و باهتام و مباشرت کدخدای او یا وکیل امورات پدرش ابو منصور بن احمد (یا محمد) بن عبد الله بن جعفر بن فرخ زاد (۵) (یا سعود بن منصور (۶)) معمری و بدستاری چهار نفر یا بیشتر دانشمندان و ادیبان خبر و سیر ایرانی و ظاهراً زردشتی (و شاید موبدان) تألیف و پرداخته شده. در مقدمه قدیم شاهنامه (که باحتمال قوی قسمتی از آن از عین متن اصلی شاهنامه ابو منصور است که در این مقدمه داخل شده (۷)) نسب معمول ابو منصور بن عبد الرزاق که بیرونی از آن حرف میزند عیناً تا منوچهر و بالاتر از آن تا کیومرث درج است (۸) و همچنین نسب ابو منصور معمری تا «کنارنگ پسر سرهنگ پرویز (۹)».

(۱) صفحه ۳۷ و ۳۸. بعد از این قره بیرونی از نسب معمول آل بویه که بهرام گور میرسانند و نسب معمول میمون قحاح که بمحضرت امیر میرسانند حرف زده و از صحت نسب قابوس بن و شمگیر و اسپهبدان طبرستان و شاهان خوارزم و شاهان سیروان و سامانیان حرف میزند. باین مناسبت باید بگوئیم که اصلاً جعل نسب نامهها برای همه سلسلهها که بعد از اسلام در ایران بسلطنت یا امارت رسیدند و یا در خیال سربلند کردن بوده و داعیه امارت داشتند و رساندن نسب آنان بسلطین قدیم ایران بقدری رایج بود که از لوازم اساسی امارت شمرده میشد. از امرای طاهریان گرفته تا غزنویان ترکی نژاد برای هر طبقه نسب معمولی ساخته شده که بسامانیان میرسید و لهذا گمان میرود که نسب سامانیان و غیره که بیرونی آنها را صحیح می شمارد باز از همین قبیل بوده باشند.

(۲) این پنج جدول عبارت است از جدول خود بیرونی که مأخذش معلوم نیست و جدول حظه اصفهانی و جدول دیگر حمزه بنقل از نسخه موبد و جدول منقول از کتاب تاریخ ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی منجم و جدول منقول از شاهنامه. (۳) یعنی سلسله اشکانیان. (۴) الآثار الباقیه صفحه ۱۱۶. (۵) بنا بر مقدمه قدیم شاهنامه. (۶) بنا بر مقدمه بایسنقری شاهنامه. (۷) کاوه، شماره ۷ سال اول (دوره جدید) صفحه ۵ ستون ۱ و ۲. (۸) این خود نیز دلیلی است بر اقتباس مقدمه قدیم از شاهنامه ابو منصور. (۹) چون عقرب عین مقدمه قدیم شاهنامه یعنی قسمت مهم و قدیم آن در کاوه نشر میشود حاجت بتطول در این باب و توضیح حقیقت اسم یا لقب کنارنگ و سایر اسامی نسنامه نیست.

اینه برد و او ویرا بری خواند. منصور بن قراتکین بطوس هجوم برده و برادران محمد را که رافع بن عبدالرزاق و احمد باشند در قلعه شمالان محاصره کرد بعد از آنجا بقلعه درک در سه فرسخی آنجا گریختند و در آنجا نیز محاصره شدند و پس از چند روز جنگ احمد بن عبدالرزاق با جماعتی از خویشاوندان و بنی امام خود امان خواست و رافع باز فرار کرد و قلعه تسلیم شد عیال و مادر محمد بن عبدالرزاق را بیخارا فرستادند. خود محمد در ری بود تا وقتی که رکن الدوله در سنه ۳۳۷ بجنگ مرزبان بن محمد بن مسافر حکمران آذربایجان رفت و ویرا نیز با خود بد آنجا برد و پس از مغلوب شدن مرزبان محمد بن عبدالرزاق در آذربایجان مانده و قوت گرفت و تسلط پیدا کرد ولی در سنه ۳۳۸ باز بری برگشت و با امیر نوح مکاتبه کرده و هدایا فرستاد تا از سر تقصیر او گذشت و در اوایل سال ۳۳۹ بطوس برگشت و ظاهراً بواسطه همین دوستی و ارتباط با رکن الدوله بود که بعدها می بینیم در سنه ۳۴۲ در موقع صلح میان ابوعلی چغانی سهسالار خراسان و رکن الدوله (در حدود ماه شعبان) در سفارتی که از اردوی خراسان پیش رکن الدوله برای صلح رفت محمد بن عبدالرزاق مشاور بود. در سنه ۳۴۹ باز محمد بن عبدالرزاق در جرجان با رکن الدوله ملاقات کرده و مال هنگفتی از او گرفت (۱) و بالأخره در سنه ۳۵۱ پس از معزول شدن آلتکین از حکمرانی و سهسالاری خراسان و یانگیگری وی و جنگ او با قشون امیر منصور بن نوح در ربیع الاول آن سال و اعراض او و رفتش بفرزیه منصب او یعنی سهسالاری خراسان که بزرگترین مناصب سلطنت سامانیان بود به محمد بن عبدالرزاق واگذار شد (۲) و ظاهراً بقای وی در این منصب (و شاید در حیات نیز) طولی نکشیده زیرا که کمی بعد از آن تاریخ ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور را در این مسند می بینیم و با احتمال خیلی قوی میتوانیم حدس بزنیم که محمد بن عبدالرزاق در همان اوقات در گذشته زیرا که هیچیک از سرداران بزرگ سامانی نبود که در موقع خدمت یا پس از عزلش متقبل اخباری از او دیده نشود. مقدسی در احسن التقاسیم گوید که مسجد جامع طابریان را (که یکی از تصبات طوس بود) ابن عبدالرزاق مرزبان گردانیده (۳) در سنه ۳۷۳ در موقع یانگیگری حسام الدوله ابوالعباس تاش که سهسالار و والی خراسان بود و امیر نوح بن منصور سامانی او را معزول کرد نیز (بقول تاریخ یمنی) یکی از سرداران خراسان موسوم بابو محمد عبدالله بن عبدالرزاق « که از معارف لشکر خراسان بود بدو پیوست » و با ابوالحسن سیمجور جنگ کرد و دور نیست که همین عبدالله نیز یکی از برادران کوچک ابو منصور ما بوده باشد.

ظاهراً مسلم است که بانی شاهنامه همین محمد بن عبدالرزاق است نه برادرش احمد چنانکه بعضی گمان کرده اند چه علاوه بر مقام بزرگ اولی که مناسبت با این کار مهم دارد خود فردوسی ویرا « سبهد » میخواند (۴) که معنی همان « صاحب الجیش » است که در عهد سامانیان بزرگترین منصب دولتی بود. مقدمه بایسنقری ویرا بلب « معتمد الملک » مینامد و این نوع لقب در آن زمان اگرچه در بادی نظر بعید می آید ولی بنظر نگارنده ممکن بلکه محتمل است چنانکه اغلب بزرگان و امرای عهد سامانیان و آل بویه از این نوع لقبها داشتند (۵). مقدمه قدیم شاهنامه (غیر بایسنقری) اصلاً نسبت بنای شاهنامه را نامیر عبدالرزاق (پدر ابو منصور) میدهد (۶) و اگر ذکر این اسم بطور نسبت پدر که در فارسی سابقاً معمول بوده باشد در آن صورت این هم یک روایت دیگری در بنای شاهنامه میشود.

بانی این شاهنامه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی و مباشر جمع و تألیف آن پیشکار پدر وی ابو منصور معمری یا سعود بن منصور معمری و مؤلفین مستقیم آن چند نفر زردشتی عالم و پهلوی دان از موبدان و دهقانان بودند که اسامی چهار نفر آنها باز در مقدمه شاهنامه ذکر شده (۲) اولی ساح یا سیاح (۳) پسر خراسان از هرات دوم یزدانداز پسر شاپور از سیستان سوم ماهوی خورشید پسر بهرام از شهر شاپور (در فارس) چهارم شاذان پسر بُرزین از طوس. اسم این مؤلف اخیر صریحاً در شاهنامه فردوسی آمده و آن در باب داستان آوردن کتاب کلیله و دمنه از هند بایران است که مأخذ روایت در آن باب همین شاذان است (۵). ماهوی را هم تولد که حدس زده که شاید همان شاهوی پیر است که در فردوسی مأخذ روایت قصه آوردن شطرنج است (۶) و یکی از دو لفظ

(۱) علاوه بر این اگر شاهنامه در سنه ۳۰۶ تألیف شده بود شاید خبر یا نقلی از آن در تاریخ طبری فارسی و سایر کتب قدیمه دیده میشد.

(۲) در نسخه های مختلف مقدمه شاهنامه اسامی این چهار نفر خیلی مغلوط و با تصحیف و باختلاف ذکر شده لکن املائی بالنسبه صحیح تری که از مقابله نسخ قدیمه بدست آمده همان املائی مذکور در متن است.

(۳) این اسم واضح نیست ولی احقال می رود که اصلاً « ماخ » بوده و شاید همان « ماخ مرزبان هری » باشد که ذکر او در شاهنامه فردوسی در داستان جلوس هرمز پسر انوشیروان بدینقرار آمده: « یکی پیر بُد مرزبان هری پسندیده و دیده از هر دری جهان دیده و نام او بود ماخ سخندان و با برگ و با برز و شاخ \* پیر سیدمش تا چه دارد یار زهرم که بنشست بر تخت داد \* چنین گفت پیر خراسان که شاه چون بنشست بر نامور پیشگاه . . . . . » و اگر این حدس که تولد که آترا زده صحیح باشد در آن صورت شاید هم که خراسان اسم پدر او نبوده (چنانکه در مقدمه شاهنامه ذکر شده) بلکه خراسانی بوده. عبارت « پیر سیدمش » و نظایر آن که ظاهراً دلالت بر نقل شفاهی دارد منافی مطلب نیست زیرا که در اینگونه منظومه ها و در سایر فقرات خود شاهنامه نیز امثله آن زیاد است که از روایات کتبی یا منقول گذشتگان بطور نقل مستقیم و عنوانات « شنیدم » و بگفتا » که موهم درک زمان آنان است سخن رفته چنانکه از آزاد سرو نیز که در ابتدای قرن چهارم باید زیسته باشد فردوسی همینطورها نقل میکند.

(۴) خیلی محتمل است که این بهرام همان بهرام بن مردانشاه موبد شهر شاپور باشد که ذکرش تفصیل گذشت و مؤلف « سیر الملوک » معروف عربی بوده در اینصورت پسر او ماهوی نیز عربی دان بوده و ممکن است از سیر الملوکهای عربی هم استفاده کرده باشد.

(۵) بیت فردوسی چنین است: « نگه کن که شاذان برزین چه گفت بدانکه که بگشاد راز نهفت ».

(۶) شعر فردوسی چنین است « چنین گفت فرزانه شاهوی پیر ز شاهوی پیر این سخن یادگیر ».

(۱) ابن الاثیر و سایر کتاب تواریخ. (۲) طبقات ناصری و احسن التقاسیم مقسی، در بعضی از کتب تاریخ ذکر شده که جای آلتکین بابوالحسن بن سیمجور داده شد ولی ظاهراً این اشتباه ناشی از آن شده که مدت سهسالاری ابو منصور طولی نکشیده و شاید هم چند ماه دوام کرده و ابن سیمجور بجای او نشسته. و طبقات ناصری گوید « و از حضرت ابالبختیشابور آلتکین داشت باین عبدالرزاق دادند . . . » (۳) زخرقة ابن عبدالرزاق.

(۴) فردوسی گوید « چو شنید از ایشان سبهد سخن یکی نامور افکند بن ». (۵) القاب مضاف بدین و دولت که معلوم است در آن زمان خیلی رایج بود. لقب مضاف بملک هم در قرن چهارم کم نبود مثلاً ابو علی موقق که فردوسی قصه یوسف و زلیخارا بنام او پرداخته لقب بعمده الملک بود.

(۶) نسخه خطی کتابخانه دولتی برلین - در نسخه قدیم شاهنامه که در لندن است اسم بانی شاهنامه را « امیر ابو نصر عبد الرزاق » و در یک نسخه خطی کاتب موسوم به عطر شاهنامه که باز در کتابخانه برلین است ویرا « امیر منصور عبد الرزاق » ثبت میکنند. در نسخه لندن گوید « دستور خویش ابو منصور معمری را بفرمود » در صورتیکه در مقدمه بایسنقری معمری را (که اسمش سعود بن منصور ثبت شده) کلیددار پدر ابو منصور مینامد. از این اختلافات در دو مقدمه ممکن است احتمال ضعیف داد که خود عبد الرزاق باین کار شروع کرده و پسرش محمد آترا بانجام رسانیده بود.

«معمول لائی منصور بن عبد الرزاق» در کتاب «الآثار الباقیه» درج کرده و آنچه در شاهنامه فردوسی آمده که نه در اسامی و نه در عدد سلاطین مطابقت دارد. علاوه بر این در جدول شاهنامه فردوسی هیچ چیز غیر از اسامی ۹ نفر از سلاطین اشکانی ذکر نشده و فقط مدت سلطنت همه آنها را ۲۰۰ سال ذکر کرده و مختصر اشاره‌ای بدانها از قول و روایت دهقان شهر چاچ<sup>(۱)</sup> کرده و گذشته و در ختم کلام چنین گفته: «چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان / نگوید جهان‌دیده تاریختشان» از ایشان بجز نام نشیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام. در صورتیکه در شاهنامه ابو منصور (از قرار نقل بیرونی) اسامی یازده نفر از سلاطین اشکانی بترتیب و با ذکر مدت سلطنت هر کدام از آنها آمده و مجموع مدت سلطنت همه آنها ۲۶۶ سال ذکر شده و هم خود اسامی و هم تقدیم و تأخیر آنها بکلی با روایت فردوسی مخالف است. پس اگر مدت سلطنت هر پادشاهی بتفصیل در شاهنامه اصلی بوده چگونه فردوسی که آنرا بنظم در آورده و یا اقل آن کتاب مأخذ اسامی او بوده میگوید «نه در نامه خسروان دیده‌ام»؟

در حل این اشکال چیزی که بخاطر می‌آید آنست که بگوئیم فردوسی در جزئیات تاریخ تحت اللفظ پیروی شاهنامه منثور فارسی را نکرده و مأخذهای دیگری هم در دست داشته و مخصوصاً در مثل این مورد که روایات قدیمه با علا درجه با هم اختلاف دارند و حتی توان گفت دو روایت مستقل نیست که با هم موافق باشد هیچ وجه لازم ندیده روایت آن کتاب فارسی را پیروی کند و خواسته باختصار از این باب تاریخ که در نظر او ایام تنزل قدرت ایران بوده بگذرد و نیز مقصود او از نشاندن چیزی از اشکانیان داستانها و وقایع تاریخی عهد آنها بوده که چیزی قابل داستان سرایش نبوده نه مدت سلطنت هر کدام از آنان در نظر وی و از حیث مناسبت بموضوع او مطلب جزئی بوده و در داستان بزرگ ایران اهمیتی نداشته. مخصوصاً جدول اشکانیان و عدد و اسامی و مدت سلطنت آنها بقدری در مأخذ مختلفه مخالف و متباین با هم است که حتی اغلب کتبی که در سایر وقایع عاده یک مأخذ معینی داشته‌اند چون باین باب رسیده‌اند مأخذ خود را کنار گذاشته و خود در میان روایات اجتهاد کرده و یک روایت دیگری برداشته و ذکر کرده‌اند. نگارنده این بطور از کتب متقدمین و مأخذ مختلفه ۱۷ روایت و جدول جداگانه و مستقل در فهرست سلاطین اشکانی جمع کرده‌ام و در مقام مقابله آنها با همدیگر دو جدول را عین همدیگر نیافتم<sup>(۲)</sup>.

(۱) چاچ که مرعَب آن شاش است شهری بوده در ترکستان که تاشکند کوفی در محل او یا قرب آن واقع است.

(۲) جدول مزبور عبارت است از سه جدول و روایت مختلف در تاریخ طبری و جدول مسعودی در مروج الذهب (بمنقل از ابو عبیده معمر بن المثنی و او هم از غیر کسری) و جدول حمزه اصفهانی و جدول اوستا بمنقل حمزه از آن و جدول کتاب البدء و التاریخ و جدول شاهنامه ابو منصور بمنقل بیرونی از آن و جدول مذکور در کتاب مفاتیح العلوم خوارزمی و جدول بیرونی (در کتاب الآثار الباقیه) و جدول ابو الفرج احمد بن خلف زنجانی حاسب (بمنقل بیرونی از او) و جدول فردوسی در شاهنامه او و جدول ثعالبی در کتاب غرر ملوک الفرس و جدول ابو علی مسکویه در تجارب الأمم و جدول مندرج در کتاب گننام سابق الذکر و جدول کتاب مجمل التواریخ. [جدول ابن الأثیر عین جدول حمزه است].

ماهوی و شاهوی تصحیف دیگری است. شاید یکی از مؤلفین یا مأخذ روایت شاهنامه منثور هم آزاد سرو نامی بوده که بقول فردوسی در مرو در پیش احمد بن سهل بوده و نسخه خداینامه را داشته و باخبار ایران قدیم احاطه داشته و نسب خود را بسام نریمان میرسانیده و ظاهراً در سن پیری مأخذ روایت داستان مرگ رستم در شاهنامه منثور شده<sup>(۱)</sup>. احمد بن سهل بن هاشم بن الولید بن جبلة (یا حمله) بن کامگار از سرداران بزرگ سامانیان بوده و از سنه ۲۶۹ تا سنه ۳۰۷ اسم او و برادرهای او بسمت سرداری و مرزبانی مرو در تواریخ دیده میشود و در سنه ۳۰۷ در بخارا در حبس وفات یافت و قطعاً مقصود فردوسی از احمد سهل همین شخص است<sup>(۲)</sup>. اگر چه یک بیت دیگر فردوسی که در همان موقع روایت از آزاد سرو می‌آید<sup>(۳)</sup> بر حسب ظاهر منافی این فقره است زیرا در آنجا لفظ «سهل ماهان بمر» موهم این است که مقصود وی احمد بن سهل بن ماهان است در صورتیکه سردار معروف مزبور احمد بن سهل بن هاشم بوده ولی وقتیکه دقت در مضمون بیت بشود واضح خواهد شد که ابدأ این بیت ربطی با احمد بن سهل ندارد. ماهان ظاهراً یکی از محلات یا قسمتهای معروف شهر مرو بوده که به نسی ماهان نسبت داده میشده<sup>(۴)</sup> و عبارت نسخه قدیم شاهنامه لندن چنین است «چراغ صف صدر ماهان بمر» که معنی واضح میشود<sup>(۵)</sup>.

با وجود قراین و بلکه دلایل واضح بر اینکه «نامه خسروان» و «دفتر» یا شاهنامه‌ای که مأخذ فردوسی بوده و آنرا برشته نظم کشیده همان شاهنامه ابو منصور بوده باز یک اشکال مهمی در مسئله باقی است و آن عدم توافق بین جدول سلاطین اشکانی است که بیرونی بمنقل از شاهنامه

(۱) اشعار فردوسی راجع بازاد سرو و از ایقرار است: کون کشتن رستم آرم پیش ز دفتر همدون بگفتار خویش \* یکی بیرید نامش آزاد سرو که با احمد سهل بودی بمر \* کجا نامه خسروان داشتی تن و بیکر پهلوان داشتی \* دلی برزدانش سری بر سخن زبان پرزگفتارهای کهن \* بسام نریمان کشیدش تواد بسی داشتی رزم رستم بیاد \* بگویم سخن آنچه زویاقتم سخن را یک اندر دگر باقم \*.

نولید که گمان میکند که این آزاد سرو یا سرو که ادعای خویشی و نسبت با رستم داشت یک کتابی نوشته بوده در باب قصه مرگ رستم که از روایات قدیمه اخذ شده بود ولی با خداینامه و سایر کتب تاریخی از آن قبیل اختلاف داشته و مؤلفین شاهنامه ابو منصور این حکایت را از آن کتاب اخذ و ضمیمه داستان کرده‌اند. ولی نگارنده بعید نمیداند که همین سرو تا چهل سال بعد از وفات احمد بن سهل زندگی کرده و در تألیف شاهنامه شرکت کرده باشد.

(۲) نه ابو زید بلخی که آن هم احمد بن سهل و اصلاً سیستانی بود و از رجال و ارکان در خانه همان احمد بن سهل مرزبان مرو بوده و در سنه ۳۴۴ وفات یافته. احمد بن سهل مروزی در زمان عمرو بن لیث صقاری یاغی شده مدق بواسطه یاغیگری خود در سیستان محبوس شده در زمان احمد بن اسمعیل سامانی نیز مأمور فتح سیستان شد و ممکن است همین آزاد سرو را از سیستان با خود بمر آورده باشد.

(۳) بیت مزبور این است «کون باز گردم بگفتار سرو / فروزنده سهل ماهان بمر».

(۴) در کتاب مسالک الممالک ابو اسحق اصطخری ذکر محله بنی ماهان و مسجد بنی ماهان در مرو آمده است.

(۵) ولی عجیب است که حتی بنداری در ترجمه عربی شاهنامه که در حدود سنه ۶۲۰ ترجمه کرده نیز در این باب سهو کرده و باین عبارت ترجمه نموده: «قال صاحب الکتاب کان عند احمد بن سهل بن ماهان رجل کبیر طاعن فی الس یستی سروا...» [نسخه برلین مورخه سنه ۶۸۵ ورق ۱۲۳].

ادعای بعضی نسخه‌ها آن شاهنامه در سنه ۳۶۰ تألیف نشده بلکه خیلی پیش از آن تاریخ تألیف شده بوده. لفظ «دفتر» نیز همه جا در شاهنامه فردوسی اشاره بهمان شاهنامه منثور است.

### نظم شاهنامه

بعد از شرح لازم از شاهنامه‌های فارسی اولی میرسیم بابتدای نظم شاهنامه. اگر چه چنانکه گذشت مسعودی مروزی اولین نظم کننده تاریخ بومی ایران است بفارسی که ما خبر از آن داریم ولی نه از منظومه او جز چهار بیت سابق الذکر چیزی در دست است و نه اندازه بزرگی آن بر ما معلوم است و بدینجهت ممکن است که منظومه مزبور بقدری مختصر بوده باشد که در واقع نشود آرایک شاهنامه کامل نامید و مخصوصاً بعید است که فردوسی هیچ خبری از آن نداشته باشد و نسبت نظم اول شاهنامه را بدقیقی داده باشد<sup>(۱)</sup>. اگر چه مقصود فردوسی از اینکه درباره دقیقی گوید «که پیوند را راه داد اندرین» و «همو بود گوینده را رهبر» راجع بنظم شاهنامه ابو منصور بوده نه مطلق داستان ایران ولی اینکه فردوسی ادعا میکند که قبل از وی کسی یک کتابی منظوم بفارسی ننوشته که سه هزار بیت داشته باشد دلیل بر آنست که شاهنامه مسعودی هم چیز مختصری بوده است.

بهر حال وقتیکه شاهنامه ابو منصور (که گویا بعدها شاهنامه علی الاطلاق شد) در اندک زمانی رواج و تداول گرفت و مقبول عامه و مشهور شد و در مجالس و محافل خوانده میشد «جوانی بیامد کشاده زبان سخن گفتن خوب و طبع روان» بنظم آرم این نام را گفت من از و شادمان شد دل انجمن و آن جوان پسر آرد فروش دقیقی بود که راجع بکار و حال و تاریخ زندگی او و نظم شاهنامه او محض احتراز از تکرار باید خوانندگان را بمقاله راجع بدقیقی که نگارنده مشروحاً در شماره ۴-ه از سال گذشته روزنامه کاوه نشر نموده‌ام رجوع بدهیم و نتیجه آن مقاله مفصل ومدلل آنکه دقیقی که یک جوان زردشتی بود با شوق تمام بنظم کتابی که چهار نفر از همکیشان او برای سپهد طوس از اعقاب منوچهر تألیف کرده بودند و مشتمل بر تاریخ و داستان بومی عهد جلال و عظمت دین به بود شروع کرد و پس از نظم قریب هزار بیت از داستان گشتاسپ و ظهور زردشت در حدود سنه ۳۶۷ یا کمی قبل و بعد از آن در دست یک غلام ترکی کشته شد و «برفت او و این نامه ناگفته ماند» و دست تقدیر یا سرنوشت خود شاعر طوس انجام این کار بزرگ و پایدار را بفردوسی طوسی حواله کرده بوده است که چنانکه خواهیم دید با ثبات قدم این کار عظیم را باخر رسانید.

«محصل»

(۱) اگر چه اینهم ممکن است که در آلمان که طبع و نشر درکار نبوده در قریب یک کتاب و منظومه چنان متروک گردد که خبری از آن نمانده باشد چنانکه نظایر آن در این زمان که چاپ رایج است مکرر دیده شده. از روزنامه‌ای که در عهد محمد شاه در طهران نشر میشد (رجوع کنید به کاوه سال گذشته شماره ۳، سال اول [دوره جدید] صفحه ۳) نه تنها در تمام ایران یک نسخه و حتی خبری هم از وجودش نمانده بلکه وزارت انطباعات دولت ایران در پنجاه و شصت سال پیش از این هم اسم این روزنامه را نشنیده بود و اعتماد السلطنه محمد حسن خان در کتاب «المآثر و الآثار» قدیمترین روزنامه فارسی روزنامه «وقایع اتفاقیه» را میشمارد با آنکه آمرحوم از اوایل عهد ناصر الدین شاه در کار جمع آثار و اخبار و تعلق بجراید فارسی بوده.

در مقابل این شبهه ضعیف قرائن صریحه دیگری بر عین همدیگر و یکی بودن شاهنامه ابو منصور و مآخذ فردوسی در دست داریم. علاوه بر اینکه نسب معمولی که بیرونی ذکر از آن میکند که ابن عبد الرزاق در شاهنامه برای خود ساخته (یعنی برای او افعال کرده‌اند) در مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی (که باغلب احتمال مدت خیلی بعد از تألیف شاهنامه فردوسی نوشته شده و دارای قسمتی از عین متن اصلی دیباچه شاهنامه ابو منصور است) عیناً بانسب نامه ابو منصور معماری درج است اگر دقتی در مقدمه خود فردوسی بشاهنامه کرده و در آن مروزی بدقت بنائیم تا اندازه‌ای این مطلب روشن تر میشود چنانکه فردوسی گوید «یکی نامه بد از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان» پراکنده در دست هر موبدی از و بهره‌ای برده هر بخردی» که مقصود خداینامه است که از زمان قدیم مانده بوده ولی چنانکه از مآخذ دیگر نیز تأیید شده تمام آن پیدا نمیشده و فقط در دست هر موبدی قسمتی از آن باقی بوده و ابو منصور همت بر جمع همه این اجزاء متفرقه و تکمیل کتاب گماشت و موبدان را از اطراف و اکناف جمع آوری کرد چنانکه گفته «یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمندوراد» که مقصود همان ابو منصور است که نسب خود را بمنوچهر میرسانید و خود را از اولاد سلاطین ایران قلمداد میکرد و بواسطه همان نسب جعلی که بر خود می‌بست بحیال جمع و احیای تواریخ ملوک ایران افتاده و در پی گرد آوردن و تحقیق آنها بود چنانکه گفته «پژوهنده روزگار نخست گذشته سخنها همه باز جست» و برگرد آوردن او موبدان را از هر نقطه در طوس مانند شاهوی و زردانداد و غیره اشاره میکنند باین بیت که گوید «زهر کشوری موبدی سالجورد بیاورد کین نام را گرد کرد» و پس از آنکه «بگفتند پیشش یکایک مهان سخنهای شاهان و گشت جهان» حکم بتألیف شاهنامه داد و «چو بشنید از ایشان سپهد سخن یکی نامور نامه افکند بن» از این دو بیت اخیر میشود استنباط کرد که اولاً شاید خود این موبدان شاهنامه را تألیف نکرده‌اند بلکه آنها نقل شفاهی از محفوظات و روایات سینه بسینه خود یا ترجمه از پهلوی کرده و کسی دیگر یا کسان دیگر (ابو منصور معماری یا ابو علی بلخی یا دیگری) تألیف کرده و از کلمه «سپهد» میشود بطور قطع گفت که بانی شاهنامه همان محمد بن عبد الرزاق بود نه برادرش احمد (چنانکه در بعضی نسخه‌ها آمده) زیرا که فقط محمد بود که سپهد و صاحب الحیش خراسان بوده و از کلمه «مهان» توان حدس زد که علاوه بر موبدان بزرگان و دهاقین هم در جمع حکایات و روایات کمک کرده‌اند چنانکه فردوسی نیز همیشه از «دهقان» نقل میکند (اگر مقصود دهقان دانشور مؤلف خداینامه نباشد) و عبارت «سخنهای شاهان» را میشود اشاره بخطب و وصایا و اندرز و حکمت سلاطین دانست که علاوه بر داستان و تاریخ اینگونه مطالب هم جمع آوری شده بود و اینکه فردوسی گوید «چو از دفتر ایند استانباسی همی خواند خواننده بر هر کسی» قریه آنست که پیش از نظم دقیقی شاهنامه را که قریب بیستین سال حدود سنه ۳۶۶ تا سنه ۳۷۰ و قوع یافته مدتها بوده که شاهنامه منثور قدیم نقل مجالس و ورد محافل بوده و این فقره دلیل آن میشود که برخلاف



# شطرنج

## راجع بمسئله نمره ۱

در خصوص مسئله‌ای (نمره ۱) که راجع بشطرنج در شماره ۱۲ از سال اول (دوره جدید) کاوه داده بودیم چندین جواب رسیده که بدبختانه هیچکدام صحیح نیست و عموماً موجب اشتباه این شده که آقایانی که جواب داده‌اند درست تمام حرکات ممکنه مهره طرف را (مهره سیاه) در نظر نگرفته‌اند و در حقیقت مصداق بازی شاه با لگاش شده‌اند یعنی حساب کار را بطوری که صرفه خودشان بوده کرده‌اند و مثلاً گفته‌اند خیلی خوب ما اول فلان حرکت را میکنیم و طرف هم فلان حرکت را میکند در صورتیکه اغلب طرف یعنی مهره سیاه حرکتی را که آقایان (مهره سفید) در نظر دارد ممکن است نکند و چند مثال ذیل این مطلب را روش تر مینماید: مثلاً یک محصل ایرانی از حوالی کاسل (از بلاد آلمان) در جواب خود سه حرکت ذیل را معین نموده‌اند: ۱- وزیر سفید از خانه ۳۱ می‌رود بخانه ۰۶۵. ۲- رخ سفید از ۶۱ می‌آید به ۰۳۱. ۳- رخ سفید اسب سیاه را یا پیاده سیاه را در خانه ۳ زده و کش میدهد و سیاه مات است. ولی ایشان فراموش نموده‌اند که این در صورتی است که چنانکه ایشان حساب کرده‌اند در جواب حرکت اول ایشان سیاه پیاده ۳ را پائین آورده باشد و در جواب حرکت دوم ایشان اسب خود را حرکت داده باشد در صورتیکه ممکن است که سیاه در جواب حرکت دوم ایشان پیاده دیگر خود یعنی پیاده ۴ را پائین بیاورد و در جواب حرکت سوم که رخ یا وزیر می‌آید و پیاده ۳ را میزند سیاه هم با اسب خود رخ یا وزیر سفید را بزند.

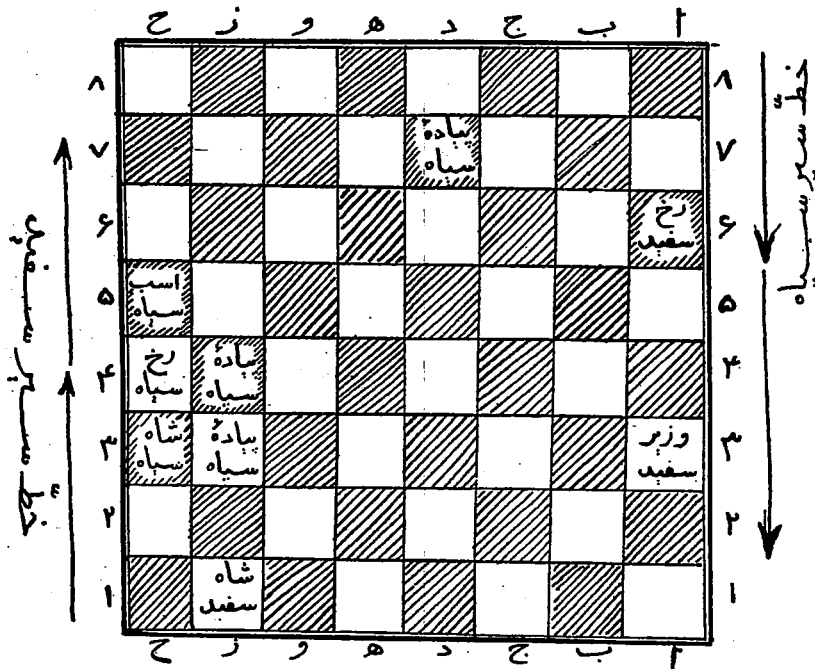
یک ایرانی دیگر مقیم آنورس (بلژیک) هم باز گرفتار همین اشتباه مذکور در فوق گردیده. سه حرکت ایشان از قرار ذیل است: ۱- وزیر از خانه خود (۳۱) می‌آید به ۰۲۱. ۲- رخ می‌آید در خانه وزیر یعنی ۰۳۱. ۳- با رخ پیاده ۳ را زده و کش داده و مات میکنند. این جواب اگرچه از جواب فوق دقیق تر است ولی با وجود این باز صحیح نیست چونکه در جواب حرکت اول ایشان اسب سیاه از خانه خود یعنی ح ه می‌آید به و ۴ و در جواب حرکت دوم ایشان همان اسب از خانه و ۴ می‌آید به ۲ ه و بشاه سفید کش میدهد و مهره سفید مجبور میشود که حرکت سوم خود را صرف بیرون آوردن شاه خود از کش بکشد و سیاه در سه حرکت مات نمیشود!

جوابهای دیگر هم که از یک محصل ایرانی در اشتوتگارت (آلمان) و یک جوان ایرانی از پاریس رسیده از همین قرار است ولی باید

منتظر بود و دید جوابهایی که از ایران البته خواهد رسید از چه قرار است و فقط آنوقت میتوان معین نمود که ایرانیها در مسئله شطرنج چند مرده حلاجند.

ما عملاً تا غرة رمضان دست نگاه خواهیم داشت که جوابهای ایران هم برسد و اگر جواب صحیحی نرسید در نمره ه کاوه (غرة رمضان) خودمان جواب صحیح مسئله را خواهیم نوشت. و چون ممکن است که بعضیها بیخیال فرستادن اینگونه مسائل بما باشند باید متذکر بشویم که حسن این گونه مسائل شطرنج بآن است که عدد مهره آن و عدده حرکات حتی المقدور کم باشد.

ما در اینجا مسئله نمره یک را که موضوع بیانات فوق بود مجدداً با شکل آن درج میکنیم که فهم مطالب فوق آسانتر گردد.



مهره سفید باید شروع بازی کرده و در حرکت سوم کش شاه سیاه داده و سیاه را مات نماید.

معلوم است کسی که مهره سفید بازی میکند باید تمام جوابها و حرکات ممکنه مهره سیاه را در نظر بگیرد و طوری سیاه را مات نماید که برای سیاه جای چون و چرا نماند که بتواند بگوید اگر در حرکت اول یا حرکت دوم فلان بازی را کرده بودم مات نمیشدم.

و ضمناً باید دانست که چون این مسئله بموجب قوانین شطرنج بازی در فرنگستان ترتیب داده شده پیاده سیاه که در خانه ۷۵ است میتواند چون تا بحال حرکت نکرده در حرکت اول خود یکدفعه دو خانه پائین بیاید یعنی بیاید بخانه ۵ ه در صورتیکه موافق قوانین بازی در ایران این مسئله ممکن نیست و پیاده فقط یک خانه میتواند جلو برود.

## راجع بوکلای کاوه

اداره کاوه از وکلای محترم خود مستدعی است که محض اینکه اشخاصی که قبول اشتراک روزنامه را میکنند فوراً شماره‌های روزنامه بدانها داده شود و منتظر رفت و آمد قبض وصول و غیره که مدت‌ها طول میکشد نشوند وکلای مزبور از شماره‌هایی که پیش آنها فرستاده شده و میشود شماره‌های پیش را بشخص تازه مشترک داده و پس از آن هم باز دو سه شماره را خودشان باو بدهند که تا وقتی که خبر اشتراک با اداره میرسد و از اینجا روزنامه فرستاده میشود مشترکین تازه بی روزنامه نمانند باشند پس از وکلای محترم خود مخصوصاً خواهشمندیم که در قبوضی که در مقابل ادای وجه اشتراک ب مشترکین برای فرستادن با اداره کاوه میدهند و هم در صورتی که بما مفرستند علاوه بر نمره و تاریخ و اسم و رسم شخص مشترک این مسئله را هم که کدام شماره‌ها را بشخص مشترک داده‌اند و تا کدام شماره خواهند داد و ما از کدام شماره باید مستقیماً بعنوان خود مشترکین بفرستیم قید نمایند که خیلی اسباب سهولت کار میشود.

# بتجارت واصناف ایرانی

مغازه و تجارتخانه « پرسپولیس » حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجارتي میان آلمان و ایران شده و بانهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقايان تجار ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و مال زرعی و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اوتوموبیل و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانههای آلمان خرید و ارسال دارد

آدرس ما از این قرار است: مدیر، رضا تربیت

Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1  
 آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

# مخصوص تجار ایرانی

نظر بنسبته تجارتي و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره معتم بر آن شده ایم که روابط تجارتي خودمانرا

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقايان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشوم. و برای توضیح مطلب خاطر آقايان را مسبوق میدارم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقايان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.  
 Hamburg 1, Glockengiesserwall

# چاپخانه کاویانی

واقعه در برلین که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هرگونه نقشها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی سرعت انجام داده و تحویل میدهد.

این چاپخانه ایرانی را که در مرکز فرنگستان برای خدمت تسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و روی شیشه پنجره اش صورت تابناک اهورامزدا با بالهای طلائی در خشان است بناسرین کتب در مشرق زمین و اروپا معرفی میکنیم. آدرس چاپخانه چنین است:

Buch- und Kunstdruckerei « Kaviani »  
 Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

# کتابخانه ایرانشهر

در برلین

- ۱- همه گونه کتابهای راجع بشرق در زبانهای اروپا و کتب لغات و رومان و انواع کارت پستالها و لوحها فروخته میشود.
- ۲- قیمت سفارشها همیشه باید پیشکی فرستاده شود. وجهرا توسط بزارت پستی و یا حواله پیاکنهای لندن و پاریس و سویس بنام کتابخانه در پاکت سفارشی میتوان فرستاد.
- ۳- در مراسلات باید آدرس کتابخانه را بقرار ذیل نوشت:

Buchhandlung Iranschahr  
 Berlin W 30, Martin-Luther-Str. 5

مدیر و صاحب کتابخانه حسین کاظم زاده.

# سلسله انتشارات « کاوه »

ایران آلمان	ایران آلمان	سایر ممالک	لیره انگلیسی
قران	۱۰	۵۰	نیم لیره انگلیسی
(۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران			
کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهها در ایران و احصائیههای مالیاتی وجدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی			
(۲) کشف تللیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی			
در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است			
(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران			
تألیف علامه مشهور آفاق استاد براندیس داتمارکی که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان « خطاب بایرانیان »			
(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران			
رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی وکلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب			
	۱۰	۳	یک شیلینگ
	۱۰	۱۰	سه شیلینگ

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطلابین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا پول را بوکلای کاوه پرداخته و قبض شمرفته و بفرستند توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف داده میشود. در ایران طالبین بوکلای روزنامه کاوه رجوع نمایند.



## قیمت اشتراک

ششماه	سالانه	در ایران ..
۲ تومان	۳ تومان و نیم	در آلمان ..
۶۰ مارک	۱۰۰ مارک	در سایر ممالک
۱۲ شلینگ	یک لیره انگلیسی	در سایر ممالک

ممکن است معادل مبالغ فوق بمظنه روز  
بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.

قیمت هر شماره برای تک فروشی در  
ایران ۳ قران است

# کاوه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک  
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»  
Berlin = Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

۴ خنسه مسترقه ۱۲۹۰ زردگردی = غره شعبان سنه ۱۳۳۹ = ۱۰ آوریل فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 4 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الأولى سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تبعات وزجات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عدهای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خلی نفیس «کاویانی» بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدر بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوهها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسانی و کلاسی روزنامه و ترتیب جدید اسمال و غیره رجوع کنید بپشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی باین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بدهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»  
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**

Leibnizstr. 64.

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

جناب آقا سید عبد الرحیم خلیجالی - خیابان ناصری

جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمره ۱۰۱

تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی

سیستان: جناب آقای میرزا عباسعلی خان قاجار معاون مالیه و خالصجات سیستان

مشهد: کتابخانه نصرت

اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها

شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پژوه ناظم و محاسب پستخانه ایالتی فارس

بندربوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برازجان کازرونی

کرمانشاه: تجارخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان: تجارخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران.

یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرّمشاهی پارسائی

کاشان: تجارخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران.

ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارخانههای مذکور

پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً بداره

کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ و مستقیماً بایشان ارسال شود.

# ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین و باخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده

وقبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران سه تومان و نیم است بیکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته. و آن قبض را بداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین وهم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التبعین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا بزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آنرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول و چه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند و چه را پرداخته باشند یا نه.

# تصحیحات

در شماره گذشته کاوه (شماره ۳، سال دوم، دوره جدید) در صفحه ۵ ستون اسطر ۲۶ نوشته شده که در عشق آباد مأمورین روس قاتل شخص بانی را با قصاص بقتل مجازات کردند. این فقره قدری با اصل حقیقت واقعه اختلاف دارد و صحیح آن چنان است که در سنه ۱۳۰۷ دو نفر مسلمان متعصب از مشهد محض اینکار فرستاده شده بودند و آنها در ۱۲ محرم حاجی محمد رضانام اصفهانی بانی را در عشق آباد کشتند. مأمورین محکمه نظامی روسی ابتدا اگر چه در باره قاتلین حکم قتل داد ولی جزای آنها بمد مجبوس و اعمال شاقه مادام الحیات تبدیل شد. در این باب دو لوح از طرف رئیس بایه صادر شد که نص آنها در کتاب بارون روزن در سنه ۱۳۰۹ در پترسبورگ چاپ شده است.

# تشکر

در جواب استمدادی که در شماره ۷ سال گذشته کاوه درج شده بود راجع باینکه ده نفر صاحبان همت هر کدام دو بیست تومان برای استحکام اساس روزنامه «کاوه» بدهند اینک اجابت جدیدی را با تشکر مخصوص باطلاع خوانندگان میرسانیم. جناب آقای حاج محمد حسن غازی مقیم هونگ کونگ (چین) مبلغ پنجاه لیره انگلیسی در جواب تقاضای مزبور برای مدد باساس کاوه باین اداره فرستاده اند.

<p><b>قیمت اشتراک</b></p> <p>سالیانه   ششماهه</p> <p>در ایران . . . ۳ تومان و نیم   ۲ تومان</p> <p>در آلمان . . . ۱۰۰ مارک   ۶۰ مارک</p> <p>در سایر ممالک یک‌پایه انگلیسی ۱۲ شلینگ</p> <p>ممکن است معادل مبالغ فوق بظن روز بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.</p>		<p>این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه در برلین نشر میشود.</p> <p>عنوان مراسلات:</p> <p><b>Rédaction « Kaveh »</b>  <b>Berlin-Charlottenburg</b>  <b>Leibnizstr. 64</b></p>	
<p>قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران ۳ قران است</p>	<p>۱۰ آوریل ماه فرنگی ۱۹۲۱ میلادی  <b>Nr. 4 Jahrg. 2</b>  <b>Neue Folge</b></p>	<p><b>کافه</b></p> <p>۴ خسته مسترقه      ۱۲۹۰ زردگردی -      غره شعبان      سنه ۱۳۳۹</p>	<p>آدرس تلگرافی:  <b>Rouznakaveh Berlin</b>      کافی است</p>

## نکات و ملاحظات

مدرسه و رامین ما در شماره گذشته باین مطلب اشاره کردیم که عموماً اخلاق اجتماعی بواسطه تحسین و تقبیح عامه نشو و نما یافته و رایج میشود و تشویق یا طعن عمومی یک خلوق را پرورش میدهد و یا بر طرف میسازد. اسب تازی و تیر اندازی در میان عشایر ایران، مهماننوازی و حمایت از پناهندگان در میان چادر نشینهای عرب، ریاضت کشتی و درویشی در هند، قتل کفار در افغانستان و دشمنی با ملل غیر ترکی در عثمانی فقط نتیجه مدح و آفرین و تشویق و تحسین عمومی مردم آنجاها و تکرار منظم و متواتر و متوالی در این باب است که گوشها از پنج سالگی تادم مرگ دائماً همان تحسین و تقبیح را مکرر میشوند و بدین طریق یک ملکه راسخه و عقیده استوار در دلها پیدا میشود. و قتیکه یک خصلت و یا پیشه مقبول عامه و مرغوب شد صاحبان آن حرفت یا خصلت محترم و مورد ستایش عمومی میشوند و تحسین و آفرین آنها در زبانها مشوق دیگران میگردد و بتدریج هر صاحب استعداد و با لیاقتی از اول جوانی همت خود را بر آن میگمارد و سعی میکند که آن پیشه را پیش گیرد و در آن صفت کامل شود تا هم نان و هم نام و شهرت بدست بیاورد و میان قوم خود عزت و حرمت داشته باشد.

در ایران پیش از ظهور مشروطیت شهرت و حرمت مال فقها و اهل حجاب و منبر بود و نقل مجالس و محافل ذکر حرکات فلان آقا و فرمایشات فلان واعظ بود و بدینجهت بچه‌ها هم از ده سالگی مشق منبر رفتن کرده و در خانه تقلید روضه خوان معروف شهر را در می‌آوردند و مادر و عمه و خاله نیز باین شوق و هوس مبارک وی قربان و صدقه میرفتند. بعد از انقلاب سنه ۱۳۲۴ اشتغال سیاست و پیشوائی ملت بسیار شیوع پیدا کرد و هر شخص با هوس و با استعداد در این خط افتاد که هم موجب شهرت و احترام است و هم وسیله منصب و مقام. جمعی اشخاص پاکدامن و درستکار بواسطه شهرت و قبول عامه که در آن کار است و عده کثیری از خوانین طالب شغل دولتی و رجال دولت و بزرگان و اعیان و اشراف و علما نیز بواسطه امکان تحصیل جاه و منصب و پول که در آن راه است پیشه سیاست

(یعنی مداخله در چگونگی حکومت) ورزیده و در بازار و حوزه‌ها و انجمنها و ادارات دولتی و مدارس دینی بتک و پو افتاده و مقامی برای خود در میان مردم قریه خویش حاصل مینمایند. هر بزاز و رزاز و هر تاجر و پیلهور صبح در خانه شیخ الاسلام است، عصر در منزل امام جمعه، وقت غروب پیش وزیر داخله، شب در حوزه سیاسی اتحادیه تجار و با کمال سرگرمی مشغول مذاکره مطالب «ملت» است با رئیس الوزرا یا شاه و گفتگوی سیاست خارجی، فردا صبح نیز در مجلس عالی دربار دعوت دارد و عصر باستقبال وکیل ابرقوه بیرون شهر میرود. ما از آن دسته بزرگ که برای منافع غیر مشروع دنیوی بی اینکارها افتاده‌اند صرف نظر میکنیم و از دسته کوچکتر دیگری که واقعاً برای ترقی ملت و مملکت در راه سیاست قدم میزنند سخن میرانیم. می‌خواهیم بگوئیم که یکی از مشوقین عمده اینگونه مردم در پیمودن این راه باز شهرت پرستی و هوس تحصیل قبول عامه است و دلیل آن این است که اگر فرض کنیم که یکی از این اشخاص بیک واسطه و دلیلی یقین کند که یک کار ظاهراً بقدر و بی اهمیتی مثلاً آهنگری در قصبه زماشیر بطور مجهور و بی شهرت موجب نجات قطعی ایران از مذلت و باعث ترقی عالی آن میشود محال است که ریاست فرقه «اصلاحیون» را در پایتخت که او را مورد اقبال و ارادت و ستایش اهل بازار کرده و باعث شاه شناسی او و ملاقات با وزرا و طرف مشورت شدن در امور عامه و وقت خواستن سفیر فلان دولت از او برای ملاقات گردیده رها کرده بنمایش برود (مگر آنکه این عزت او در راه وطن باطلاع عموم برسد و منشأ یک اقبال تازه‌ای برای او گردد). پس همانطور که در عهد گذشته علمای روحانی مقام پیشنهادی و واعظی را فقط محض ثواب و وظیفه تدین پیش نگرفته بودند بلکه قبول عامه و اقبال مریدان نیز یکی از اسباب عمده پیش گرفتن آن حرفت بود و اگر فرضاً زاهد و فقیه مقتدای شهر را هاتقی صدا میداد و ویرا یقین میشد که زراعت در فلان ناحیه که قحط و غلاروی داده ثوابش پیش خدا بیشتر از پیشمنازی فلان قبه الاسلام است هیچوقت حجت الاسلام شهر مسند خود را گذاشته و بی سروصدا بکشت و کار در دهات نمیرفت مگر آنکه بر همه مردم این ترک دنیا و قصد قربت آقا معلوم شود همینطور محرک

سیاسیون پاکدامن ما بکوشش در امور سیاسی نیز فقط صلاح وطن و ترقی ملت نبوده بلکه حبّ شهرت و نفوذ و قبول عامه هم از اسباب تشویق بزرگ اینکار است و اگر واقعاً کاری و راهی پیدا شود که فایده‌اش برای ایران بیشتر از هر نطق و خطابت و وکالت و وزارت بوده ولی بی شهرت و مجهول القدر باشد بسیار مشکل بنظر میآید که «وطن پرست» آتشین طهرانی یا رشتی و تبریزی بی آن کار بی سروصدا برود.

برای آنانکه درست در فلسفه ترقی و تمدن ملل غور کرده‌اند مسلم است که نجات ایران از مدلتّ حالیّه و تمدن و ترقی آن ملک بلاشک بسته به تعلیم عمومی است و بس یعنی انتشار سواد خواندن و نوشتن در میان عامه فقط و فقط راه نجات و اصلاح و ترقی است و تمام اقدامات و تشبّات دیگر از هر قبیل اصلاحات جزئی و بی اثری هستند که محالست مملکت را نجات بدهند و همه حکم شربت آب لیو و مشتال و آب یخ و غیره را دارد که مریض برای تسکین و رفع اضطراب آنی بدانها رجوع میکند. اگر صد بار مجلس عالی تشکیل بدهید، مجلس اساسی انتخاب کنید، مجلس شورای ملی منقذ کنید، تغییر اساسی<sup>(۱)</sup> جبری در وضع اداره مملکت بعمل بیاورید، انجمن تجار و اصناف درست بکنید، فتوای جهاد یا تحریم امتعه خارجه از تمام فقها صادر نمائید، مایون ایران چندین صد هزار کلمه از شیراز به تبریز و از مشهد بکرمان مخبره تلگرافی حضوری بکنند و شعرهای دلسوز در مصیبت وطن بهمدیگر تلگراف نمایند، اگر هر هفته صد نوع روزنامه‌ها باساحی گوناگون طلوع کرده و ناپدید شود، اگر صدها ناطق و خطیب در انجمنها و مجالس عزرا مانند بلبل نطق کنند و بالاخره اگر هزار بار «کابینه» عوض شود و اشخاص جوان تربیت شده یا با استخوان و با تجربه یا آزادی طلب یا کهنه پرست یا «عناصر صالحه» یا «طبقه فاسده» یا «هیئت فعاله» یا دسته درستکار یا طبقه بکلی تازه یا معتدلین یا بالشویکها سرکار بیایند و تمام امتیازات و عهدنامه‌های با خارجه را نسخ کنند یا قراردادهای تازه با روس، با انگلیس، با افغان، با ژاپن ببندند، اگر چندین شهر ایران «قیام متحد» بکنند و بعد خانها غارت شود، اگر هر شهری یک «حکومت شوروی» بجمهوری، مستقل تأسیس کند و بعد بهم بخورد، اگرده مرتبه مستشار آمریکائی بیاورید بعد روس آنها را بیرون بکنند، صاحب منصب سوئدی بیاورید و کار آنها از هم پاشیده شود، مشاق روسی بیاورید انگلیس مغز و لشان کند، اگر چندین بار دیگر بواسطه بست نشستن در اینجا و در آنجا مجلس ملی درست کنید و بعد از زحمات زیاد آترا توپ ببندند و باز ماهها در جنگ و محاصره بوده و در سفارتخانهها بست بنشینید و باز مجلسی باز کنید بالاخره اتمام حجت روس آترا برهم زند و باز پس از زحمات مجلسی دیگر جمع کنید جنگ و قشون کشی دول خارجه در خاک ایران آترا منحلّ نماید، اگر چندین هیئت باروپا برای داد خواهی یا مذاکرات بفرستید - باز بعد از همه اینها مملکت در هانجا که بود خواهد بود و یا اندکی افافه آنها موقتی در حال او بعمل خواهد آمد و آن کشور صد سال دیگر هم (اگر بدینمخوال بگذرد) سری توی سرها نخواهد آورد و نه تنها از پستی و زبونی در دست دول خارجه و محرومی از حقوق یک ملت مستقل بیرون نخواهد آمد بلکه از هزاران معایب

و بلاای اجتماعی و ذلت و خرابی داخلی که از اسیری خارجی هم صد بار بدتراند خلاصی ندارد. فقط چیزی که مایه یگانه نجات ایران است تعلیم عمومی است و بس ولی آنها بچه شکل امکان دارد؟ مادامیکه پیشه سیاست مداری مقبول و مرغوب و مایه افتخار و احترام است و کوشش در راه تعلیم آفندرها اهمیت و قدری ندارد و توجه و اقبال عامه و هوس پرشورانیه مردم بدانسوی معطوف نیست این کار که ضروری اولی و آخری ترقی ملک و ملت است رونقی نخواهد گرفت زیرا که هر شخص با هوش و با کفایتی داخل میدان سیاست خواهد شد و و راضی نخواهد شد که بواسطه سعی در این رشته مهم یعنی تعلیم و تربیت عمومی خود را متروک و مجهول و بیقدر کند و مادامیکه این وضع در کار است و معلم مدرسه از وکیل مجلس و خطیب ملت کم قدر تراست و اقبال عامه از سیاست بسوی تربیت و تعلیم برنگشته این مایه نجات قطعی رونقی نخواهد گرفت. تا مدرسه و رامین باندازه مجلس شورای ملی محترم و عزیز نباشد، تا مردم ایران معتقد نشوند که مدرسه فلاح کرج از هیئت نمایندگان ایران در مجلس صلح دنیا بیشتر برای نجات مملکت فایده دارد ممکن نیست تعلیم و تربیت رواج لازم را بگیرد و تا این رونق و رواج بحدی نرسد که مملکت بسرعت غیر متعارفی بسوی مقصود - یعنی ندرت اشخاص بیسواد در مملکت - بتازد این ترقی متعارفی که نتیجه آن بسط دایره تعلیم است بتدریج (و فعلاً نیز در کار است) مارا بجائی نخواهد رسانید.

برای اینکه ایران این راه هولناک بسیار دور را که از قافله دنیا عقب مانده پیچوده و بمال متمدّه برسد فقط چاره آنست که خیلی تند و با قدمهای بسیار بزرگ حرکت کند زیرا که پیش آهنگان قافله نیز در حرکت هستند و با سیر متعارفی - یعنی چه باسیری که ایران در راه ترقی از جلوس ناصر الدین بسخت سلطنت تا قتل وی کرد (و همه آن «ترقیات» را که آمدن گل شب بو و خیری بایران نیز از آنجمله است!) متملقین خازراد در کتاب المآثر و الآثار جمع کرده‌اند) و چه باسرعت سیری که ایران از اعلان مشروطیت تا امروز داشته و تازه در شهر طهران پهلوی التاب جدیدّه بیحساب اسم خانواده ایجاد کرده‌اند - محال است این ملت بقافله تمدن برسد. تنها چیزی که بواسطه آن این راه دور و دراز را که مسافتش از مسافت یابّه تمدن ایل جاف گردد و عرب غنیزه و کلبه نشینان بلوچه‌های دهات بیور و اوبه‌های ترکمن کولان تا درجه تربیت محله حسن آباد و شاه آباد طهران بمراتب بیشتر است در اندک زمانی بطور فوق العاده و بسرعت طیّ الارض میشود طیّ کرد همان و سیله‌ایست که در قرون اخیره دو ملت در شرق نزدیک و شرق اقصی آرا اختیار کرده و عملاً نتیجه آرا نشان دادند. یکی از آن دو ملت ژاپن است و دیگری بلغار که از حالت نیم متمدنی که داشتند بواسطه اقدام عظیمی که کردند و در چند سال چندین صد شاگرد بممالک اروپا و آمریکا فرستاده و مدارس زیاد تأسیس و تعلیم عمومی را در مملکت منتشر کردند مملکت خود را بسرعت پریدن بممالک متمدنه رسانیدند. لکن این فقره در ایران فقط وقتی صورت پذیر است که اقبال عمومی باین امر مبارک معطوف شده و کار تعلیم را چنانکه لازم است اهمیت و قدر بدهند و کارکنان این راه باندازه سیاسیون بازار بزازها و حجج اسلام سیاسی طهران محترم باشند.

و جوش و دست و پا می کرد که فرصت فوت نشود. خلاصه حالا پانزده سال است که ما یعنی ملت در خط شرکت در سیاست مملکت اتاده ایم و در این مدت هر کس بتجربه دیده که اگر پیروی حرف سیاستون و روزنامه نگاران مارا بکنند روزی نیست که «مطالب سیاسی فونی و اساسی که باستقلال و بقای مملکت تعلق داشته باشد» و دوندگی دائمی «ملت» را لازم داشته باشد در کار نباشد و هفته ای نیست که عنوان مقاله های جراید بخط درشت و جلی جمله «وطن در خطر است» و امثال این عبارات را نداشته باشد و دائماً یک هول و وحشت مستمر از مطالب سیاسی روزانه و خطرات خارجی و یاد داشت روس و تهدید انگلیس در میان مردم تولید نشود و لزوم کوشش تمام اهل بازار در اصلاح آن مطلب «جانا و مالا» تا آخرین قطره خون» بشدیدترین عبارات و مبالغه تمام اثبات نشود و در تمام این مدت مردم غمخوار مملکت هر روز برای یک مطلب تازه از حوادث سیاسی در تقلا بوده و دست و پا میزده است و در نظر داشته که همینکه خطرات رفع شد و سکون حاصل گردید و «کابینه صالح» سرکار آمد و «فرقه صالح» در مجلس اکثریت پیدا کرد و عهدنامهها و قراردادهای و امتیازات و قروض خارجه باطل و نسخ شد و امنیت در مملکت پیدا شد آنوقت قشون زیادی درست کنند و راه آهن بکشند و بانک تأسیس کنند و البته علم هم چون چیز شریفی است در ضمن کم کم باید مدارس را هم رونق داد.

بلی این خیال باطل که منشأ آن در واقع عجله در اصلاح ایران و بیصبری و بیتابی برای آن است که نجات قطعی بیست سال بعد را دیر می شمردیم و در سه چهار سال می خواهیم نتیجه را بینیم در واقع نتیجه بعکس بخشیده و موجب توقف دائمی و تأخیر نجات حقیقی شده و میشود. پانزده سال است میگوئیم اصلاح از راه تعلیم دیر نتیجه میدهد و می خواهیم با عهدنامهها و قوانین و فرقهها و حوزهها مملکت را ترقی دهیم ولی هانجا که بودیم هستیم و یا کمی پیش رفته ایم یعنی بهمان اندازه که چرخ دنیا و روزگار خود بخود هم بطبیعت خود پیش میرفت. هنوز در یزد مثل قرون وسطی از هموطنان زردشتی خودمان تبری و قطع علاقه داد و ستد میکنیم چرا که لباس خود را بدلقوا ما نپوشیده اند و هنوز در خراسان کسانی را که وافور نمیکشند مسخره میکنیم و هنوز در تبریز هر محله بکثرت عده قه زنه های خود تفاخر میکنند و در یک ولایت دیگر مروچین تمدن یعنی جراید از توصیف دو هزار نفر قه زنه های محله گل بازخان کرمان و رشادت شجاع السادات شرح و بسط میدهند و هنوز در شیراز تأسیس مدارس دختران را کفر میدانند و هنوز در رشت قمار بازی پیشه عمده مردم است و هنوز در طهران ضرابخانه لقبهای شرم انگیز دائر است. اگر ما در این پانزده سال گذشته درست علاج حقیقی مرض ملی را فهمیده بودیم و بتعلیم عمومی میپرداختیم حالا ایران صد فرسخ جلوتر از این بود و خود ما نیز نتیجه آرا دیده بودیم در صورتیکه خیال اینکه این کار دیر نتیجه میدهد و باید هر چه زودتر «بهیجان ملی» دول خارجه را برسانیم و سی چهل روزنامه و پنجاه انجمن و ده فرقه تأسیس نمائیم و هر هفته یک هیئت وزرا عوض کنیم تا زودتر بمقصد برسیم کار مارا اینهمه عقب انداخته و خود عجله باعث تأخیر شده است.

عجبه زیاد مانع سرعت سیر است بدبختانه در خیال عامه مردم ایران یک تصور خیلی عجیب پیدا شده که بزرگترین مانع اقدام جدی بکار تعلیم عمومی و فرستادن محصلین بخارجه است و آن این فقره است که بواسطه وبائی شدن مرض سیاسی گری اغلب مردم همیشه بامورات جاریه سیاسی روزانه مشغول بوده و همیشه اصلاح ایران را مانند سراب در مد نظر می بینند و خیال میکنند اگر آن کار فعلی سیاسی که امروز در آن سعی میکنند بدلقوا آنها صورت گیرد و در آن مقصود کامیاب شوند کار ایران درست میشود. امروز در تشکیل یک «کابینه صالحه» و کار جاق کنی برای یک عده که توانسته اند ماساده لوحان را بکفایت و اعجاز خودشان در احیاء مملکت متقدم کنند بجان و دل میکوشیم و شب و روز دوندگی برای انجام این کار داریم. صبح باید هژر العلما و مستشار الذاکرین را (که ناطق ملی هم هست) دیده و حاضر همراهی با آن کابینه کنیم و عصر در انجمن علافها این مسئله را طرح نمائیم، اگر در این سرگرمی به «مشاغل ملی» کسی از لزوم تعلیم عمومی برای نجات مملکت بگوید فوراً خواهیم گفت آی بابا این چه حرفی است بلی راست است که بموجب آیه شریفه هَلْ يَتَوَى الَّذِينَ يَٰعَلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَٰعَلَمُونَ علم هم چیز شریفی است ولی قربانت شوم آخر اینکارها که امروز نتیجه نمیدهد و بیست سی سال دیگر دست میدهد آرا هم ما بیچارهها دیگر نمی بینیم و بعد از خرابی بصره ثمر میدهد و «برای میدان قیامت خوب است» عجله ما باید شب و روز بکوشیم و مملکت را نجات دهیم آنوقت البته منکر نیستیم باینکارها هم باید بفرغت جهد کرد. علم چیز شریفی است . . . . . فردا نیز تمام «پادوها» و «آتش بیارهای» سیاستون مملکت با جوش و خروش زیاد مشغول سعی در انتخاب و کلا برای مجلس و پیش بردن صورت نامزدهای فرقه خودشان هستند که بقول پیشوایان بیسواد خودشان باز «نجات ایران بسته باکثرت آن فرقه در مجلس است» و اگر باز در اثنای آن گیرودار که با سینه گرفته و غرق عرق و نفس زنان برای انتخاب نمایندگان ملت دوندگی میکنیم کسی از اهمیت تعلیم عمومی و مقدم بودن آن بر هر چیز و چاره یگانه بودنش برای نجات ملی حرف بزند باز دستی بسینه اش گذاشته و عقب زده خواهیم گفت بابا برو خدا پدرت بیامرزد این کار برای سی سال دیگر نتیجه میدهد و برای ما دیگر وصات نخواهد داد ما باید کاری بکنیم که وکلای خوب در همین مجلس آینده «که یک مجلس تاریخی در عمر ایران است و سرنوشت مملکت در آن حل خواهد شد» داشته باشیم (این عبارت برای هر مجلس استعمال میشود). پس فردا هم که گرما گرم برای برهزدن قرار داد ایران و انگلیس یا جلوگیری قبول اتمام حجت (التیاتوم) روس تک و پو داریم و پایمان روی زمین بند نمیشود و خواب و خوراک را بر خود حرام کرده ایم، شب انجمن سری داریم، روز در مسجد شاه باید جمع شویم و بمجالس ملی تمام دول دنیا تلگراف استتاه کنیم - باز اگر در این حیص و بیص کسی جمله معترضه لزوم تعلیم و تربیت ملت و انحصار راه نجات بدان نوشدارورا در میان بیاورد باز خواهیم گفت «د! خفه مان کردی ای دشمن معاویه آخر حالا در این گیر و دار که حیات و استقلال مملکت در خطر است تو هم فکر کاری که برای پنجاه سال آینده خوب است افتاده ای! حالا باید جنب

مثل عده‌ی کمی تربیت شدگان ایرانی که اولین حاصل خرمن معرفت آن ملک هستند مثل همین یک مشت تخم اولی است که اگر بهای نوع و ترقی و تزیاد آنرا خواسته باشند باید همه یا قسمت بزرگ محصول اولی را صرف تولید مثل کنند و بعبارة اخیری قوت و همت و پشت کار این جمع کوچک صرف نشر تعلیم و تربیت در مملکت بشود.

بدون تعلیم عمومی نه تنها پایه تمدن ایران قرن‌ها بهمین قرار در حال توقف خواهند ماند و ترقی و تمدن و اصلاح حقیقی غیر ممکن خواهد بود بلکه بتدریج مملکت رو با انحطاط خواهد رفت و امراض و بان و مسری و تریاک و عرق و وبا و فقر و مذلت ملت را تمام و نابود خواهد کرد و عده نفوس بطور فاحش نقصان خواهد پذیرفت و استقلال مملکت قطعاً از دست خواهد رفت و مردم مملکت از شدت ذلت و زحمت با سستیلابی خارجه راضی و شکر گذار خواهند شد. بدون تعلیم عمومی هر اقدام بزرگ سیاسی بیحاصل یا کم فایده خواهد بود و تمام پیش آمدهای بد یا خوب و خدماتی مهم یا خیانت‌های بزرگ هیئت وزرای بسیار خوب یا خیلی بد در روش تاریخ مملکت اثر بزرگی نخواهد داشت و حال آنرا اندکی بهتر یا کمی بدتر خواهد کرد مثل مبتلا بمرض سل مهلک که اگر چیز ترضی بخورد یکی دو سرفه بیشتر میکند و اگر یک گندم تریاک استعمال نماید یکی دو دقیقه بهتر میخوابد و در واقع نه آن ویرا خطر بزرگی حادث میکند و نه این افاقه کلی پدید آورد و عمده همان مرض اصلی است که تا علاج اساسی نشود بهمان حال خواهد ماند و روز بروز بدتر خواهد شد.

چاره چیست؟ چاره اقبال و میل شدید عموم مردم و رغبت عامه راه است بسوی تربیت و تعلیم عمومی و انتشار سواد و علم و التفات علاج همه یعنی طبقه عالی ملت باین فقره که تعلیم عمومی اساس و اصل الاصول تمدن و ترقی و اصلاح و استقلال و عزت و ثروت و قوت است. این اقبال عمومی بچه نحو ممکن است پیدا شود؟ باینکه طبقه بیدار مملکت و همه آنها که بنیت خالص خیر و صلاح و نجات ایران را میخواهند یکصدا و هم‌آواز این مطلب عمدتاً ترویج و برای انتشار آن عقیده و عظمت کنند. باید همه سیاست‌پویان قسمت عمده قوای خود را در سعی در این راه صرف کنند و عامه را تشویق نمایند و مخصوصاً آنها بگفتن بلکه بعمل سرشوق مردم بشوند و کارکنان در این مقصود مهم را تشویق و احترام کنند تا رفته رفته بقوت تکرار و دعوت دائمی مردم باین امر خیر رغبت عامه بسوی آن معطوف شود و هر کسی بقدر قوه در آن راه کار کند و فقط آنوقت است که تاجر ثلث متروکات خود را برای مدارس وصیت میکند، بقال خمس مال خود را بدمدرسه سادات میدهد، بزرگ زکات غله خود را صرف تربیت و مدرسه گذاشتن اولاد فقرا مینماید، حاجی پسر خود را در سفر همراه بر میدارد و خود بکمره رفته و فرزندش را برای تحصیل باروپا میفرستد و ثواب هر دورا معتقد میشود، وقف کننده املاکی برای مدارس دختران و وقف میکند و اگر از خورده شدن مال و وقف (چنانکه رسم است) بترسد تولیت آنرا بمدرسه آمریکائی میدهد، مجالس قمار شها تبدیل بمجالس محاضرات و خطابه‌های علمی میشود و آنوقت است که تعلیم عمومی رایج میشود و در مملکت ایران سیصد هزار شاگرد در

اعلب اینکارها که سیاست‌پویان ما برای آنها زحمت کشیده و اتلاف سعی و عمل و میکشند با فایده و خوب و بنیت خیر و شایان تحسین است لکن چون در راه مستقیم نجات نبوده و اصلاح اساسی نیست مملکت ایران را بمقصود نبرساند و پایه تمدن و ترقی ما را بالا نبرد. راه مستقیم نجات و اصلاح و تمدن و ترقی بلاشک فقط و فقط تعلیم عمومی است و آنچه سعی و کوشش و پشت کار و قوت بدنی و دماغی در غیر این راه صرف میشود اتلاف و اسراف سرمایه روحی و منوی مملکت است و مثل کاسه آبی است که در کویر دور بریزند. چون برای آن کار عمده یعنی ترقی و تمدن مملکت و اصلاح دستگاه دولت اجزای کافی نداریم هر سعی و زحمت که فعلاً در آن راه مصروف میشود مثل آنست که یک نفر بنا و دو نفر فعلاً را مأمور ساختن یک دالان (تونل) راه آهن در جسم کوه البرز بکنید یا با یک نفر جوان ایرانی که تحصیل مالیه در پاریس کرده و دو نفر دیگر که در بانک و طرزون علم دفتر داری یاد گرفته‌اند بخواهید در بروجرده یک بانک تأسیس کنید و یا زیر یک پاتیل خزانه حمام بزرگ که پنجاه خروار آب در آن هست نیم من زغال بسوزانید با آنکه آن آتش قطعاً گرما دارد و شاید حرارت آبرها هم صد یک درجه حرارت بالا ببرد ولی مقصود حاصل نمیشود و زغال تمام میشود. در این مورد باید آن سرمایه مختصر که در دست است اتلاف نشود یعنی آن دسته کوچک ترقی طلبان بیدار بجای آنکه وقت و سعی و قدرت خود را در امور جاریه سیاست صرف کرده و خود براندن کارهای مملکت مشغول شوند در تربیت عده و افزودن بر شماره مثل خود بکشند. بعضی نباتات و میوه‌ها هستند که وقتی میشود از آنها استفاده کرد و یا خورد که جوان و تازه‌اند و اگر رشد کرد و تخم آورد دیگر لطافت خود را از دست میدهد و نمیشود آنها را استعمال کرد یا مرغوب نیستند. فرض کنید در ولایتی که کاهو یا یکی از سبزیهای خوردنی وجود ندارد و شما پنج مثال تخم آن سبزی را از ولایت دیگر بدست آورده و آنرا کاشته‌اید و یک باغچه کوچکی از آن سبز شده حالا اگر از این سبزی در همان سال استفاده کنید و آنها را در تازگی چیده و صرف کنید چون هنوز تخم نداده دیگر برای سال آینده چیزی ندارید و شاید دست شما دوباره نرسد که باز از مملکت دیگر تخم وارد کنید ولی اگر سال اول از صرف آن سبزی بمصرف معمول آن صرف نظر کرده و بگذارید آن بته‌ها رشد کرده و تخم بدهند معلوم است که پس از تخم کردن و درشت شدن دیگر آنها را بمصرف خوراک نمیتوان رسانید که تلخ و زحمت شده‌اند ولی از آنطرف چندین برابر مقدار تخم پارساله تخم داده و سال دیگر میتوانید پنجاه برابر آن حاصل داشته باشید و اگر باز عاقلتر باشید باز یکسال دیگر هم‌را برای تخم کردن میگذارید و سال سوم یک دشت وسیع پر از آن سبزی برای استعمال خواهید داشت. لکن اگر یک عده اشخاص مجبول همان سال اول بی صبری کرده و بخواهند همان سال سفره خود را از آن سبزی خوشمزه زینت دهند نتیجه‌اش آن خواهد بود که اولاً آن مقدار کم که محصول سال اول است بدردی کفایت نخواهد کرد و ثانیاً برای سالهای آینده دیگر چیزی از آن نخواهد داشت.



که این جمعیت را تشکیل داده‌اند و اجزای ترکیبی آن و هم از آثار فعلی آن هنوز اطلاعی نداریم ولی اگر بلفاظ دستور اساسی آن که در جراید ایران نشر شده و دارای ۱۷ ماده است نظر کرده و از زوی آنها حکم کنیم تشکیل این جمعیت از اسباب امیدواری و شایسته تریک و تحسین است و باید تمام وطن دوستان بتقویت و ترقی این چنین جمعیتی که مقصود آن (بدون منازعات سیاسی) «جلب افکار عامه بنشر و توسعه معارف بوسایل مقتضیه» و «تأسیس دار المعلمین و دار المعلمات در مرکز و ولایات» و «توجه کامل بمعارف ایالات و ولایات» و «توجه کامل بحال معلمین و مدیران مدارس ابتدائی... الخ» و «تأسیس کتابخانه...» میباید بجان و دل بکوشند.

ممکن است خوانندگان این مقاله پس از ملاحظه کلیات دستور معین و نتیجه سابق الذکر منتظر یک دستور معین عملی و نتایج تجارب نویسنده مقاله باشند که راه عملی کار را نیز نشان بدهد لهذا نمیخواهیم این سطور را ختم کنیم بدون اینکه چند که در خصوص اموری که بعقیده ما مارا بتدریج بمقصد میرساند بگوئیم.

اولاً لازم‌ترین چیزها همانست که گفته شد یعنی باید قوا و توجه سیاستوران ایران و پیشروان ملت عموماً بسوی ترویج جدی عقیده لزوم نشر علم و معرفت و وعظ برای این مقصود مصروف و معطوف بشود و بتکرار منظم و مستمر و تشویق و تحریک و هیجان آوردن عامه و نطق و خطابت و نوشتن این عقیده را در مغز عامه ملت جا داده و ملکه راسخه کنند که لازم‌ترین امور ملی و اوجب واجبات و مهمترین فرائض هانا تعلیم عمومی است تا این اعتقاد نیز مانند عقاید مذهبی و سیاسی رایجی مثلاً ضدیت باستیلای روس و زیارت مشاهد مقدسه و غیره در عروق و اعصاب تمام مردم ساری و نافذ شود. ثانیاً تشکیل هیئتهای جدی برای نشر علم و سواد در اکناف مملکت. ثالثاً تقویت زیاد بمدارس و تأسیساتی که پایه استوار و اساس ثابت و منظم دارند و مخصوصاً مدارس آمریکائی که فواید عظیمه برای مملکت دارند و غرض سیاسی ندارند و غرض مذهبی و موعظه آنها هم در مسلمین جز اثر اخلاقی مطلوب نتیجه خطر ناک نبخشیده و مطلعین میدانند که بلغارستان جوان تا اندازه مهمتی مخلوق مدرسه آمریکائی اسلامبول موسوم به روبزت کالج است. رابعاً تشکیل کتابخانه مهمتی در طهران و کتابخانههای کوچکتری در شهرهای بزرگ که دسترس عامه باشد بوسیله جمع اعانه و وصیت متمولین و دادن اداره و تولیت آن بیک اداره فرنگی مقیم ایران و از همه بهتر بیکی از مدارس خارجه در ایران. خامساً جمع سرمایه‌ای برای ترجمه و نشر کتب مفیده کوچک عام المنفعه که در احیای ملت تأثیر مهم دارد بفارسی سهل و ساده و بهیئت ارزان. سادساً فرستادن فوری عده کثیری از محصلین یگجا (مثلاً دو بیست الی پانصد نفر) بممالک شمه‌دنه برای تحصیل علوم مختلفه که اگر اینکار صورت بگیرد مملکت یگمرتبه و بطور ناگهانی در ده سال حرکت عظیمی بسوی ترقی میکند چنانکه زان ابتدا از همین جا بلند شد و این لشکر بزرگ علم و معرفت و با بعبارت صحیحتر هیئت صاحبمنصبان و سرداران نشر علم در شش هفت سال بر میگردد و مملکت را یگمرتبه

مدارس میخوانند و سه چهار کرور مردم با سواد پیدا میشود و بدینطریق مملکت از اغلب نواقص و معایب و خرابیهای خود بتدریج نجات مییابد. یک رساله کوچک در مضرات جسمانی و روحانی و ارثی و اخلاقی و ملی و اجتماعی تریاک پنجاه هزار مردم را بترک تریاک برمیانگیزد، یک مقاله روزنامه صد هزار نفر را وادار بدو طلی برای رفتن بچنگ برای دفاع از مملکت در موقع خطر وطن مینماید، یک کتاب خوب یک انقلاب اجتماعی یا اخلاقی عظیم ایجاد میکند و مجلس ملی ایران چنانکه دلخواه و هوس بعضی است (که باستعمال کلمه فرنگی آن هوسی دارند) و اقصاً «پارلمان» میشود یعنی در گلبانگان و کازرون و اردبیل و تویسرکان هم اشخاص کلاهی با سواد برای وکالت پیدا میشود و آنوقت است که در میان مردم با سواد اشخاص وطن دوست و کاری بیشتر پیدا میشود و اگر دولت آنها بدرد نخورند و یا فاسد و بیقید در بیابند یک ثلث دیگر کافی اصلاح مملکت خواهد بود ورنه چنانکه از قدیم الایام گفته اند با یک گل بهار نمیشود و دو سه نفر آدم بیغرض پر شور هر قدر هم آتشین باشند یک دریای یخ را نمیتوانند گرم کنند. میرزا جهانگیرخان، حاجی میرزا ابراهیم وکیل تبریز، شیخ محمد خیابانی، و امثال آنها (اگر در تاریخ اخیر ایران یک مثل دیگری بتوان پیدا کرد که من فعلاً نمیتوانم) هر کدام یک نور الهی و یک ظهور ملکی بودند که در ملک شوره زار بدبخت ایران تجلی کردند و بواسطه شور و نیت خالص و پاک هر کدام از آنان برای یک مملکت تربیت شده مصدر فواید عمده میتوانستند بشوند لکن هر سه مثل شمع در تاریکی سوختند و تمام شدند و رفتند و باز تاریکی بر آنها غلبه کرد.

پس از آنکه همه قبول کرده باشند که نجات حقیقی و قطعی مملکت بعلی است یک مسئله دیگر هم پیش میآید و آن این است که این فایده و سرترقی در تعلیم عالی و داشتن اشخاص خیلی عالم و دار الفنون تمام کرده و در داشتن دار الفنون است یا در عمومی بودن تعلیم ابتدائی و سوادخواندن و نوشتن و مقدمات؟ این فقره پیش از این در خیلی از ممالک که تازه قدم بخط ترقی گذاشته بودند مذاکره و مباحثه شده و شاید لازم نباشد پیشروان ترقی ایران در این موضوع دوباره اجتهادات و مباحثات کنند. با وجود مسلمیت فواید فوق العاده هر دو نوع از تعلیم عقیده اغلب حکما و علمای این فن آست که اصل فایده و سرترقی در تعلیم عمومی است و با سواد شدن عامه مردم مملکت پایه ترقی اجتماعی آترا بالا میرد و تولید دار الفنون هم میکند ورنه با جهالت عامه و استیلای ظلمت نادانی و بیسوادی بر انبوه ملت یک دسته اشخاص عالم و کامل بجه معجزه در مقابل یک دنیا عوام جاهل خیالات خوب خود را پیش توانند برد؟

در میان اینهمه فرقه‌ها و احزاب و انجمنها و جمعیتها و محافل که فرقه تعلیم در ایران تشکیل شده و میشود کمتر دیده میشد که یک هیئتی هم برای سعی در تعلیم عمومی و نشر علم و معرفت تشکیل شده و ستاره امید برای این مقصود کار کند. خوشبختانه اخیراً در جراید ایران خبر تشکیل یک چنین هیئتی بنام «جمعیت معارف خوانان» بنظر رسید که بسیار اسباب انبساط خاطر دوستان علم و معرفت است. از اشخاصی

و باقی همه اگر هم بمصرف لازم و صحیح رسیده باشد در امورات جاریه تمام شده است.

برای انتخاب شاگردان که بارویا فرستاده میشوند دقت و احتیاط زیاد لازم است که شرایط لازمه را دارا باشند. پیش از همه چیز باید برای ترضیه خاطر این و انجام خواهش آن و ملاحظه حمایت و واسطه شاگرد قبول نشود و در همه محصلین اولاد بی قابلیت شهریه خوارها و «کاینه تراش» ها میشوند و در نتیجه فواید مطلوبه بدست نیاید تا آنجا که محصلین مزبور از اولاد فقرا و متوسطین و مخصوصاً کسبه و کارگر باشند نه اولاد مأمورین دولت و یا اشخاص بیکار ثالثاً پدران آنها اشخاص متدین و مقدس و یا صاحب یک عقیده راسخه و محکم باشند و تریاکی و عرق خور نباشند رابعاً محصلین بدناً ضعیف و ملیل و بیحال نباشند و مرض بدی هم نداشته باشند خامساً تا اندازه‌ای با هوش بوده و تحصیلات مقدماتی و سواد فارسی داشته باشند. یک نکته دیگر هم آنست که باید قسمت مهمی از محصلین در اروپا علم تربیت یعنی فنّ معلّی بیاموزند.

این بود خلاصه عقاید ما در این خصوص و امیدواریم از حسن نیت وطن پرستان حقیقی که این صدای ضعیف در ایران انعکاسی پیدا کند و نشریات ایران یعنی جرید داخله این خیال را تقویت نموده و در این عقیده که اساسی ترین وسائل نجات مملکت است اقبالاً اختلاف نداشته باشند و هم صدا مردم را بسوی این راه بخوانند.

## نوروز و تقویم ایرانی

نوروز که یک نشانه ملی از ایران باستانی است در دل هر ایرانی نژاد جنبش عجیبی احداث میکند و چون این جشن ملی از زمان ملکشاه سلجوقی باین طرف در میان مسلمانان ایران در اول فصل بهار و موسم بیداری طبیعت بر پا میشود و بهار ایران نیز در دشت و چمن و کوهسار و هامون جلوه شور انگیز غریبی دارد لهذا این نفخه صور رستخیز بهاری که در اعتدال ربیعی و تعادل شب و روز و اعتدال هوا دمیده میشود یک عیدی است هم طبیعی و هم وضعی و ایرانی بداشتن یک چنین عید ملی سر بلند است.

در عهد ساسانیان نوروز یعنی روز اول سال ایرانی و اول فروردین ماه در اول بهار نبود بلکه مانند عید فطر و عید اضحی در میان مسلمین آن هم در فصول میگشت منتهی نه بدان سرعت که اعیاد عربی میگرددند و فرق مسئله در آنست که چون سال عربی (که حالا نیز معمول به عامه ایران است) از سال حقیقی قریب یازده روز کمتر است یک روز عید عربی سالی یازده روز جای خود را تغییر میدهد ولی سال ایرانی فقط قریب شش ساعت از سال حقیقی کوتاه تر بوده یعنی بجای سیصد و شصت و پنجروز و شش ساعت که تقریباً طول سال شمسی است ایرانیان سال را ۳۶۵ روز تمام میگردند و بدین ترتیب هر چهار سال یک روز و هر صد و بیست سال یکماه سر سال آنها عقب تر میرفت.

در سال یازدهم هجرت که مبدأ تاریخ زردگردی و مصادف جلوس زردگرد پسر شهریار آخرین پادشاه ساسانی بر تخت سلطنت است نوروز

بالا میبرد و اگر هم یک قسمت از آنها خدای نخواستہ بیقید و یابی اخلاق و یا عرق خور و تریاکی در آمدند باز قسمت دیگر کافی نتیجه هستند ولی باید این کار یکمرتبه و در یکجا بشود که زود نتیجه بدهد. دولت ایران که در این چند سال از گاهی بگاهی مخارج هنگفت و بزرگی برای کارهای متفرقه نموده و حالا هم میکند اگر واقفاً مستقد شود و بخواهد میتواند دوست هزار تومان تا یک کروور یکمرتبه برای این کار کنار بگذارد و همه پول را که کافی مخارج تحصیل هفت هشت ساله صد تا پانصد نفر محصل باشد یکجا بیک قطعه اروپا فرستاده و در بانک برای این کار بگذارد. دولت ایران برای هیئت نمایندگان خود در مجلس صلح پاریس که قریب بیست ماه آنها را در اروپا نگاهداشت رویهمرفته با مخارجی که کردند و تلگرافهای مفصل که عوض مکتوب با طهران مبادله میکردند (و هر گلهاش پنج شش قران میارزید) قطعاً بیشتر از سیصد هزار تومان (بحد اقل) خرج کرد و فایده تمام آن اقدامات (اگرچه بیفایده نبود) رویهمرفته قطعاً بقدر فایده تحصیل بیست نفر محصل در اروپا نتواند شد. مسافرت پادشاهان ایران بفرنگ هر کدام برای رعایای ایران حتی یک کروور تومان تمام شد در صورتیکه بقدر تحصیل یک نفر محصل هم فایده نداشت، مخارج چندین سفارت بی لزوم که دولت ایران در زوایای اروپا محض کار پیدا کردن برای بعضی اشخاص ایجاد کرده و نگاه میدارد با مخارج فوق العاده آنها و تلگرافات هنگفت ایشان در باب امور شخصی خودشان کافی تحصیل اقبالاً دوست محصل در نقاط ارزان اروپا است. مستمریها و افطاریهها و شهریههای جدید دوره مشروطیت که هر هیئت وزراء برای استحکام مقام خود و باج صلح با «کاینه تراش» ها برقرار کرده و میکند تنها مال شهر طهران کافی تحصیل پنجاه نفر محصل در فرنگ است. در اینصورت اگر دولت ایران یکباره سر همت برای احیای فوری مملکت برآید و پنجاه هزار لیره از جمله هشتصد هزار و کسری لیره انگلیسی را که بنا بر مشهور از بابت حصه دولت از عایدات امتیاز نفت عاید خزانه ایران گردیده و یا میگردد در یکجا بارویا و مثلاً با آلمان که بالنسبه تحصیل و زندگی در آن چندین برابر ارزانتر است فرستاده و در بانکی باسم دولت بگذارد این مبلغ بیزان حالیه (که موقع خوبی است برای مظنه پول) قریب دوازده میلیون مارک میشود و از قرار مخارج هر محصل رویهمرفته ده هزار مارک (که فعلاً بقناعت کافی است و در آینده نیز کافی خواهد بود) کفایت مخارج دوست نفر محصل را برای شش سال خواهد کرد علاوه بر تنزیل پول نیز که اضافه بر آن میشود. اگر زور معنوی معرفت دوستان و هواخواهان تعلیم و تربیت بانجام این امر خیر برسد و اگر هیئت وزرای ایران که در بیاننامههای خود اظهار عزم قوی بر احیای مملکت و نشر علم مینمایند خود همت این کار بزرگ و باقی را که از بهترین «باقیات صالحات» خواهد بود داشته باشند یک بنای پایداری از تجدید و رستخیز ملی افراشته میشود که نتیجه اش برای مملکت بزرگتر از جنگهای نادر شاه در هندوستان خواهد بود و پس از آنکه همه آن پولها که وارد خزانه میشود بجا یا بیجا صرف و تمام شود همه با کمال خوشوقتی خواهنددید که چیزی که از پول نفت و تریاک ورودی گوسفند ماند هانا نتیجه این اقدام خیر بوده است

میشود (۱) ولی با وجود همه این دقتها باز سال معمولی عین سال حقیقی نمیشود و در چند هزار سال یکبار باز ثانیه‌های زیادی یا کسری جمع شده یک روز زیاد و کم می‌آید و بهیچ ترتیب و هیچ نوع کیسه جلوگیری از این فقره کاملاً ممکن نیست و نمیتوان سال معمولی را مطابق عین سال حقیقی کرد. فقط چیزی که میشود کرد کم کردن فرق آندواست بقدر امکان و بهمین جهت است که کیسه گریگوری از کیسه زولینیان بهتر و کاملتر است و ترتیب تقویم جلالی از حساب گریگوری هم بسال حقیقی نزدیکتر است. این عمل یعنی کیسه که برای نزدیک کردن سال معمولی بسال حقیقی است و عبارت از پر کردن کسر و ناقص یا حذف زیادی است در میان ملل مختلفه باقسام مختلفه بعمل می‌آمده و از آنجمله در میان ایرانیان قدیم بدین ترتیب بوده که سال را همیشه ۳۶۵ روز می‌شمرده‌اند و بجهاتی مذهبی بجای آنکه هر چهار سال یک روز زیادت بشمرند در هر صد و بیست سال یکماه اضافه میکردند یعنی سال را ۱۳ ماه شمرده و جلوتر می‌بردند (۲). بعد از اسلام دیگر هیچ کیسه در تاریخ زد گردی بعمل نیامده (۳) و نوروز پارسیان که روز اول فروردین ماه باشد دائماً در دوره سال می‌گردد و حالا در وسط تابستان واقع است (۴).

نوروز در اصل عید اموات بوده و روزی بوده که بعقیده ایرانیان قدیم ارواح مردگان بمنزل خود برگشتند. در این روز مردم برای ارواح گذشتگان دعا و نیاز میکردند و تقریباً مانند روز رغائب در میان مسلمین و یکشنبه اموات در میان مسیحیان بوده. قرائن قوی در دست هست که این عید در ابتدای امر و عهد قدیم باز در اول حمل یعنی اول بهار بوده است و در عهد تألیف قسمت قدیم آوستا و زمان زردشت (یعنی در قرن هفتم قبل از میلاد مسیح) همین طور بوده است و شاید بیک نحوی که برما کاملاً معلوم نیست آنرا در اول حمل ثابت نگاه میداشتند بعدها بر حسب حدس بعضی علما (۵) در عهد داریوش اول و اواخر سلطنت او (در حدود سنه ۵۰۰ پیش از میلاد مسیح) در موقعی که تقویم آوستائی یعنی سال فروردین تا اسفندارمذ بجای تقویم قدیم ایرانی و سالی که ماههای آن باگادیس و گزماپادا و غیره بوده (و در کتیبه بیستون وقایع بهمان تاریخ ثبت شده و از اوایل پاییز شروع میشد) رسماً در مملکت ایران قبول شد ترتیب کیسه سال معمولی بهم خورده و فقط در سال مذهبی و برای امور دینی و روحانی

در ۱۶ خیزران رومی (ژوئن) یعنی نزدیک باول تابستان بود و از آن تاریخ باینطرف بتدریج هر چهار سال یک روز عقب‌تر ماند تا در حدود سنه ۳۹۲ هجری نوروز باول حمل رسید و در سنه ۴۶۷ هجری نوروز در ۱۳ برج حوت یعنی ۱۷ روز باخر زمستان مانده واقع بود که جلال الدین ملکشاه سلجوقی ترتیب تقویم (۱) جدید جلالی را بنا نهاد و نوروز را در روز اول بهار که موقع نجومی تحویل آفتاب ببرج حمل قرار داده و ثابت نگاه داشت یعنی قرار شد در هر ۴ سال یکبار سال را ۳۶۶ روز بشمرند و پس از تکرار این عمل هفت بار یعنی پس از هفت مرتبه چهار سال (یا ۲۸ سال) دفعه هشتم بجای آنکه سال چهارم را ۳۶۶ روز حساب کنند باسال پنجم (یعنی در واقع باسال ۳۳ از ابتدای عمل) این معامله را بکنند و بدین ترتیب رویهم رفته سال جلالی نزدیکترین سالهای معمول دنیا میشود بسال شمسی حقیقی که ۳۶۵ روز و پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه است. این عمل را که در واقع تعدیل میزان سال است - یعنی پر کردن کسر محل آن مقداری که سال معمولی از سال حقیقی ناقص است و اضافه نمودن یک یا چند روز بر آن در هر چند سال یکبار و یا حذف آنچه زیادت حساب شده باکسر کد اشتن مقداری در هر چند وقت - باصطلاح علمی کیسه گویند. چون سال حقیقی یعنی مدتی که از دقیقه تحویل آفتاب به نقطه اول حمل تا تحویل آن بد آن نقطه در سال آینده میگذرد چنانکه در فوق ذکر شد بیشتر از ۳۶۵ روز و اندکی کمتر از ۳۶۵ روز و ۶ ساعت است حساب قدری پیچیده میشود چه اگر سال درست ۳۶۵ روز میبود که همان طور حساب کرده و پیش میرقیم چنانکه ایرانیان قدیم حساب میکردند و در آنصورت چیزی هم کسر نمی‌آمد و اگر درست ۳۶۵ روز و ۶ ساعت بودی که هر چهار سال یکمرتبه یک روز بیشتر یعنی ۳۶۶ روز می‌شمریم و مسئله ختم و اشکال حل میشد چنانکه رومیان در قدیم و روسها و ملل بالکان و عثمانیها و ارمنیها تا این اواخر بدین شکل حساب میکردند (و بعضی حالا نیز میکنند) ولی نکته آنجا است که در صورت اولی مبلغی کمتر و در صورت دوم قدری بیشتر حساب کرده‌ایم و بتدریج اختلافی میان سال معمولی و حقیقی پیدا میشود و سال معمولی از وقت حقیقی خود جلوتر میافتد. بدین جهت است که اغلب ملل فرنگ از روی ترتیبی که در سنه ۹۹۰ پاپ روم گریگوار سیزدهم وضع کرد هر چهار سال را یک روز بیشتر یعنی ۳۶۶ روز شمرده و آن سال را سال کیسه مینامند ولی باز در هر صد سال یکبار یک سال کیسه را (آخرین سال هر قرن مسیحی) نیز مثل سایر سالهای معمولی ۳۶۵ روز گرفته و در هر چهار صد سال یکبار در موقع صد ساله بر عکس این معامله را میکنند (یعنی باز ۳۶۶ روز میگردند) که بدین وسیله سال عرفی تقریباً بسال شمسی حقیقی نزدیک

(۱) در سنه ۹۹۰ (که مطابق سنه ۱۵۸۲ میلادی است) ملاحظه کردند که روز اول بهار در واقع ده روز جلوتر از آن روزی است که بنا بر تقویم زولینیان عاده بایستی یفتد بدین جهت پاپ گریگوار سیزدهم (از سنه ۹۸۰ تا سنه ۹۹۳ پاپ بود) در آن سال حکم کرد روز پنجم ماه اکتوبر را پانزدهم آنگاه بشمرند و بعدها کیسه دقیق تر مذکور در متن اجرا کنند.

(۲) آن سال را یعنی سال صد و بیستم را که ۱۳ ماه داشته «بهیزک» یعنی مبارک مینامیدند. - این ترتیب کیسه فقط در میان موبدان برای سال منهبی که ثابت بوده مرسوم بوده است نه برای سال عرفی.

(۳) مگر یکبار در میان پارسیان هندوستان که یک قسمت از زردشتیان که معروف به «شاهنشاهی» هستند بد اقرار حساب میکنند.

(۴) برای شرح مبسوط حساب تقویم ایرانی و اصل نوروز رجوع شود بشماره ۵ - ۶ از دوره قدیم کاوه.

(۵) West و ست پهلوی شناس معروف در دیباچه خودش بکتاب دین گزت پهلوی.

(۱) در این مقاله همه جا لفظ تقویم بمعنی ترتیب حساب سال و ماه استعمال شده که در کتب ایرانی لفظ (تاریخ) بجای آن استعمال میشود لکن چون کلمه تاریخ در فارسی مشترک لفظی بوده و معانی بسیار دارد و متلاً بمعنی علم تاریخ که بفرانسه (histoire) باشد و تاریخ بکواقمه که بفرانسه (date) باشد و ثبت وقایع متوالیه که بفرانسه (chronologie) باشد و هم برای مبدأ تاریخ که بفرانسه (ère) باشد و حتی گاهی برای ترتیب ماه و سال شماری که بفرانگی (calendrier) باشد استعمال میشود ما در این مورد بجای آن لفظ کلمه تقویم را اختیار کردیم.

اسباب سر بلندی ما است پذیرفته و قدمی در احیای آثار ملی بردارند که احیای رسوم و سنن و عادات ملی قدیم و بومی (که با تمدن منافات ندارند) یکی از امور مهمه در رستخیز ملی است و برای بیدار کردن حس قومیت و در واقع محکم ساختن ریشه ملیت این امور تأثیر عمده دارند و ایران بدانها بالیده یاد از عهد عظمت و جلال خود و نیاکان سر بلند خویش مانند اردشیر و نوشیروان میکند و اصلاً هم ملیت عبارت از مجموع همین گونه امور و آثار و یادگارها است و پایه آن روی این رسوم فرخنده گذاشته شده است.

بسیار حیف است که با داشتن این چنین تقویم منظم و اسامی درخشان تاهاها ایران جدید که گذشته خود را فراموش کرده بارشاد بلژیکیهای مأمور گمرک و بیگانه با آداب ملی ایران و قتیکه حساب سال قمری عربی را در معاملات عرفی نسخ کرده و سال شمسی را مقرر میکند یک حساب موهوم ماه و سال شماری یعنی ماههای نجومی بجای آن گذاشته و بجای صفر و جمادی و شوال عربی سرطان و عقرب و دلو (!) نجومی را انتخاب کرده و در دوایر دولت جاری میکند. این علامات نجومی که اسم بروج آسمانی است هیچ مناسبت ذوقی با سالی ماهها و ترتیب حساب سال عرفی ندارد و هیچ ملت این علامات موهوم را برای خود تقویم ملی و حساب عرفی-اخذ نکرده و نمیکند مگر ملتی که اصلاً مثل اهالی سینگال و اوگاندا هیچ تاریخ ملی و تمدن قدیم نداشته باشند که برای اخذ اصطلاحات جدید خودشان سر چشمه‌ای باشد. بعضی ادارات ایران که فرنگها در آن مدیرند هم اصلاً دفتر و مکاتباتشانرا بفرانسه مینویسند و چه در آنگونه مکاتبات و چه در نوشته‌های فارسی اصلاً تاریخ فرنگی را بهر دو معنی لفظ تاریخ استعمال میکنند یعنی هم مبدأ تاریخ را از هجرت حضرت رسول صلعم نگرفته از میلاد مسیح می‌شمرند و هم اسامی ماهها را بترتیب زاتویه و فوریه فرنگی میگیرند. این فقره دلیل نهایت بی قیدی است زیرا که مادامیکه یک مبدأ تاریخ عمومی بین الملل و غیر مذهبی در دنیا پیدا و معمول نشده (مثلاً بنای اهرام مصر یا ظهور هویر شاعر یونانی یا اختراع الفبای صوتی) دلیلی ندارد که یک ملتی تاریخ مذهبی خود را کنار گذاشته و تاریخ مذهبی دین دیگر را قبول کند و بسیار بیجی است که ما تاریخ هجری را گذاشته تاریخ میلادی مسیحی را اتخاذ کنیم. در حساب ماهها و اسم آنها ترتیب فرنگی هیچ حسن مخصوصی ندارد یک ماه ۲۸ روز است و دیگری ۳۱ و دیگری ۳۰ آنها نه از روی قاعده مخصوص بلکه محض اینکه ماه ژوئیه (ژولیه) و اوت (آوگوست) مطابق اسم امپراطور روم بود که تقویم را اصلاح کرد آن ماهها را ۳۱ روز یعنی بلندتر کرده و بواسطه یک غرضی دیگر که با ماه فوریه داشت آنرا کوتاه کرد.

## یک پیشنهاد بیغرضانه

نگارنده این سطور که مدت مدید در فن معرفت تقویم و تواریخ و تقویمهای ملل قدیمه و جدیده تتبع نموده است و حاضر است برای هر یک جمله از مطالب فوق یک رساله پرداخته و دلایل مشروحه اقامه کند برای اصلاح یک فقره از امورات ملی که ترتیب زمان شماری باشد (و اصلاح آن

کیسه جاری و باقی مانده و سال رسمی از آنوقت باینطرف «ناقصه» یعنی غیر ثابت شده است و بر حسب ظن بعضی دیگر از علماء (۱) در زمان داریوش دوم در سنه ۴۱۱ قبل از میلاد مسیح این ترتیب بعمل آمده است (۲).

تقوم آوستائی جزو یک ترتیب زمان شماری بوده که در زمان قدیم در خیلی از ممالک آسیای غربی و مصر نیز با اندکی تفاوت جاری بود و بظن غالب منشأ اصلی آن از مصر بوده است. این ترتیب را (بجز بودن مبدأ سال در اول بهار) فرانسه‌ها نیز در جمهوریت اولی خودشان جاری کردند و سالها دائر بود. در این ترتیب سال عبارت است از ۱۲ ماه سی روزه و پنج روز الحاقی در آخر سال. ترتیب مزبور با اصلاح کیسه آن بقرار تقویم ملکشاهی بچندین جهت بهترین شکل حساب زمان است. اولاً برای آنکه ماهها کم و زیاد ندارد و حفظش آسان است ثانیاً پنج روز آخر سال را که مخصوص تهیه جشن نوروزی است و در واقع شب عید است و چهارشنبه سوری هم اغلب در آن واقع است میشود مخصوص تصفیه حساب سالیانه و بستن دفترهای اداری و تجاری کرد ثالثاً اول سال با اول بهار که در واقع اول سال طبیعی است مصادف شده و اول هر فصلی هم تقریباً با اول ماهی میافتد و هر وقت بخواهید از سه ماه تابستان حرف بزید لازم نیست توضیح کنید که از هشتم حزیران تا هشتم ایلول رومی یا از ۲۳ ژوئن فرنگی تا ۲۴ سپتامبر است و بکمال سهولت توان گفت ماه تیر و مرداد و شهریور. این فواید و چندین نکته دیگر مزایای عمومی این ترتیب است که بهمان جهات جمهوریت فرانسه که اساسش بر عقل و علم محض (بدون قید بقیود گذشته) بود این ترتیب را قبول کرد. لکن برای ما ایرانیان تنها این مرجحات عمومی در کار نیست بلکه صد مرتبه بالاتر و مهم‌تر از اینها (غیر از شمسی بودن سال) همانا مرجح و بلکه موجب عمده قبول آن آئین ملی بودن آن است که هر ایرانی طبعاً بدان میل میکند و اجرای این ترتیب تا اندازه‌ای احیای سنت ملی قدیم است که هیچ زبانی هم بهیچ چیز مردم ندارد و ضمناً رسم مبارک ملی هم تجدید میشود. بعد از ظهور اسلام هم همیشه این ترتیب در تمام ایران دائر بود و در عهد آل بویه و ملوک طبرستان بدان تاریخ مینوشتند و حتی غزنویان جشن مهرگان و سده‌ها نیز مانند نوروز بر پا میکردند و سلام عام در باری منعقد میکردند. یکی از مرجحات این ترتیب هم آنست که هم اکنون نیز در بعضی ولایات ایران مانند نائین و بعضی نقاط مازندران عامه مردم بهمان حساب ماه و سال می‌شمرند. چون لزوم تبدیل سال عرفی از قری بشمسی اجماعی و مسلم است و محتاج بدلیل و برهان نیست لهذا ما می‌خواهیم در اینجا پیشنهاد کنیم که پیشروان اصلاح ایران در تبدیل سال بشمسی این ترتیب ملی ایرانی را که از قدیم داشتیم و یکی از آثار و آداب نادر ما است که اتفاقاً بر اغلب و حتی همه ترتیبات ملل دیگر در این موضوع برتری دارد و

Gutschmid: Berichte über die Verhandlungen der Kgl. sächsischen (۱) Gesellschaft der Wissenschaften zu Leipzig. Philologisch-historische Klasse, Sitzung 1. Juli 1862.

(۲) دلایل این حدسها مشروح است و این مقاله گنجایش آنرا ندارد طالبین رجوع کنند بآخذ اصلی.

ادعا و پیرایه عرض شده بمقام عمل بیاید و در این سال که سر قرن سیزدهم هجری و سنه ۱۳۰۰ هجری شمسی است اصلاح تقویم را که در این چند سال آخر حتی بلغاریها و روسها و عثمانها نیز بعمل آورده اند بحکم یک حکم دولتی تأسیس و اجرا کنند.

\* \*

اداره کاوه حاضر است که بواسطه جمع بودن اسباب در این نقطه برای شروع باین کار یک تقویم بسیار نفیس و با کیزه بشکل زیبا چاپ و منتشر کند اگر ارباب همت و هوس از ایرانیان در سرمایه آن کمک کنند.

## مشاهیر مردمان مشرق و مغرب

(۲)

شاهزاده کراپوتکین (۱)

یکی از بیرقداران عالم ترقی فکر و فلسفه را در زمان اخیر باید کراپوتکین شاهزاده روسی را دانست که اخیراً بسن ۷۸ سالگی در گذشت و همین مناسبت ما در اینجا میخواهیم شرحی در خصوص زندگانی و افکار وی بنظر خوانندگان کاوه برسانیم. مشارالیه که از یکی از خانوادهای سلطنتی معتبر روسیه بود در سنه ۱۲۴۸ در مسکو متولد یافت و در طفولیت در فوج پیشخدمتان مخصوص امپراطور تربیت یافته و بعدها که سنش به بیست رسید آجودان حاکم نظامی ایالت ماوراء البیکال شد که ایالتی است در جنوب سیری و در شمال خاک چین و در آنجا چهار سال بدان سمت باقی بود ولی پس از آن بیطرسبورگ رفته و در آنجا چهار سال مشغول تحصیل علم جغرافی و علم طبقات الارض بود. بعدها مسافرتی بلژیک و سویس نموده و در مراجعت از آنجا از سنه ۱۲۸۹ باینطرف محرمانه در مجامع مخفی عمله و کارگران انقلابی داخل شده و با آنها مشغول کار و تهیه زمینه انقلاب گردید.

اوضاع روسیه در آن اوقات خیلی مستعد انقلاب بود. نسخ رسوم بندگی دهقان (۲) و رعیت و اربابی بشکل قدیم که زمین متعلق بارباب بود و رعیت برای ارباب زراعت نمیکرد و منافع بکس ارباب میرفت (و در سنه ۱۲۷۸ فرمان امپراطور اسکندر دوم منسوخ گردید و رعایا تا اندازه ای آزاد شدند) نتایجی را که رعایا از آن منتظر بودند نبخشیده بود و چون رعایا مجبور بودند که در عوض اراضی که ارباب املاک برحسب قانون جدید بدانها واگذار نموده بودند مبالغی بعنوان وجه الحساره بارباب مزبور بدهند بکلی در زیر این بار ناتوان شده و مبتلای مشکلات شدیده جدیدی گردیده بودند. ارباب املاک نیز پس از سالی چند تجمل و عیش و نوش همینکه کم مبالغی که از این رهگذر بدستشان آمده بود ته کشید ملتفت نتایج نسخ رسوم بندگی دهقان گردیده و بکلی از وضع جدید ناراضی و مکدر بودند. مردم از این

بتر تیب صحیح و منظم علمی البته مانند اصلاح اوزان و مقائیس و مکائیل از اصلاحات لازمه است) پیشنهاد ذیل را بنظر اولیای دولت و پیشروان ملت عرضه میدارد تا اگر یک مرد سیاسی و رئیس لایق و بزرگی در ایران پیدا شود که مانند ملکشاه سلجوقی و باب گریگوار و خلیفه عباسی المعتض بالله و اکبر شاه پادشاه هند بخواد اصلاحی در تقویم نموده و این تجدید را زیور اسم تاریخی خود بنماید ترتیب ذیل را قبول و رایج کند. در این زمان که ایران پادشاه جوان و صدر اعظم های جوان دارد که دلشان طبعاً باید باشور نالجویی و سر فزایی و امید آینده و هوس تحصیل افتخار پر باشد نومیستیم که تاریخ و تقویم جدید شمسی قبول و دائر شده و «مانند سالها این نظم و ترتیب». اینرا هم باید عرض کنم که این فقره یک خدمتی است ضمناً بدین اسلام زیرا که لابد و بلاشک حساب سال قمری عربی بواسطه غلط بودن اساس آن از میان خواهد رفت یعنی از استعمال در امور عرفی بر افتاده و مخصوص امور مذهبی خواهد شد و اگر ما پیش از وقت یک ترتیب سال شمسی مناسب ذوق ملی ایرانی نگیریم که مبدأ آن از هجرت نبوی حساب شود ممکن است ترتیب تاریخ میلادی و تقویم فرنگی رایج شود و یک رکنی از یادگارهای اسلامی از میان برود اینک پیشنهاد:

نوروز چنانکه فعلاً مرسوم است در اول حمل و مبدأ سال عرفی قرار داده شود و تاریخ هجری شمسی را (که امسال سنه ۱۳۰۰ از آن تاریخ است) بموجب قانون در تمام مملکت بجای هجری قمری معمول دارند. علاوه بر اینها اسامی ماههای ایرانی یعنی فروردین و اردیبهشت تا اسفندارمذرا بجای عقرب و خرچنگ آسمانی و بجای شوال و جمادی عربی (که اولی از لغت جستن شتر تر بستر ماده و دومی از لغت خشکسالی مشتق است) استعمال کنند و ترتیب جلالی را پیش بگیرند بقرار هر ماهی سی روز با پنج روز آندرگاه آخر سال (خمسه مسترقه) و کیسه چهار ساله و ۳۳ ساله و تمام دفاتر دولتی و عمل ادارات رسمی از مالیه و پست و عدلیه و غیره را بدین قرار مقرر دارند. بدین طریق یک تاریخ هجری شمسی بسیار صحیح و ملی جاری و مستعمل میشود. اگر خواسته باشند یکقدم دیگر نیز در احیاء شعائر ملی و سنن بومی برداشته شود خوبست جشن مهرگان را نیز که در اوایل پاییز و تقریباً مطابق با جشن افتتاح اولین مجلس ملی ایران است (که در ۱۴ برج میزان بوده) نیز احیا نمایند.

برای سهولت تطبیق تواریخ مختلفه معلوم است ابتدا تا مدتی (بلکه همیشه) در تقویم های دیواری و کتابی که ما اسم «گانه نامه» (۱) برای آن پیشنهاد میکنیم روز و ماه تاریخ معمول عرفی و رسمی بخط خیل درشت در وسط و تواریخ فرنگی و عربی فقط بخط ریز درپائین باید چاپ شود. امید از همت ایرانیان ملت پرست آنکه این پیشنهاد که متضمن یک تجدید ملی دریک رشته زندگی و احیای سنت ملی قدیم است و با نیت خالص و بی

(۱) گانه نامه (بهلوی «گانه نامک») کتابی بوده در عهد ساسانیان که مانند تقویم های رسمی فرنگی و سالنامه ها در این عصر توقیعات و مراتب مختلفه طبقات درباریان و مراسم دربار و غیره نوشته شده بود و بقول مسعودی ششصد مراتب و درجات در آن شرح داده شده بود و جزو کتاب الرسوم بزرگ موسوم به «آئین نامه» بوده. این کلمه برای تقویم و سالنامه خیل لفظ مناسب است.

ترتیبات خسته و از وعده‌های چرب و شیرین دولتیان سلب اطمینان نموده و در اقداماتی که دولت با سر و صدای زیاد با اصلاحات اساسی مینمود با دیده تمسخر و سوء ظن مینگرستند و کم‌کم هر کسی ملتفت شده بود که برای خلاصی و نجات از ذلت و استبداد باید راه دیگری پیدا نمود و امیدواری بوعده‌های رسمی اولیای امور امری است غیر معقول و خارج از دایره منطق. در حدود سنه ۱۲۸۷ دیگر عموماً اعتقاد مردم از اقدامات دولت سلب شده بود و دستگیر هر کس شده بود که امپراطور و اولیاء امور هیچوقت عازم اصلاح رفتار و سلوک خود نخواهند گردید و اگر هم عازم شوند چنین امری اصلاً از آنها ساخته نیست و لهذا مردم ملتفت شدند که باید در میان طبقاتی که درجه‌شان از امپراطور و درباریان پائین تر است در پی عناصر با عزم و ترقی خواه بود ولی چه عناصری؟ ها تا پیش از تاریخ فوق یک قسمت عمده‌ای از جوانان روس با فکر و عقاید اجتماعی و فلسفی اروپا دل باخته و اشخاصی مانند هرتزن<sup>(۱)</sup> و باکونین<sup>(۲)</sup> که هر دو از مشاهیر آزادیخواهان روسیه هستند در مدتی که از روسیه تبعید شده و در ممالک اروپای غربی روزگار میگذراندند بتدریج افکارشان غلوط نموده و «سوسیالیست» انقلابی و حتی «آنارشینست» شدند و نفس گرم و سوزان آنها در مزرع دلهای جوانان با شور روسیه عقاید و خیالاتی تولید نموده و پرورش داد که شاعر مشهور روسیه توزگنیف<sup>(۳)</sup> با آنها اسم «نیپلیست»<sup>(۴)</sup> داد و امروز عموماً همین شاهزاده کرابوتکین را که ترجمه حال او موضوع این مقاله است مؤسس این طریقه جدید میدانند. پیروان این طریقه از بس جور ز تعدی کشیده بودند بکلی از اوضاع کنونی دنیا سیر و متنفر گردیده و میگفتند اصلاً دنیا اصلاح پذیر نیست و زندگانی و حیات را مقصود و منظوری نیست و باید بهر ترتیب و با هر وسیله‌ای که ممکن است تأسیسات اجتماعی را که موجود است از بزرگ و کوچک همه را بهمزده و خود را از بندگی این کارخانه عظیم بیحاصل و جفا پرور نجات داد و اصلاً کدام راه نجاتی بهتر از خود کشی و مرگ است...! پیروان طریقه مزبور هر روز زیاده‌تر شده و نه فقط محصلین و شاگردان پیرامون آن عقاید میگردیدند بلکه در میان طبقات دیگر مردم نیز مانند معلمین مدارس و اجزاء ادارات و حتی اعیان و اشراف نیز عقاید تازه طرفداران و دلباختگان پرشوری پیدا نمود و نارنجکهای همین «نیپلیست» ها بود که یکدفعه در سنه ۱۲۸۳ نزدیک بود اسکندر دوم امپراطور روس را تلف نماید و عاقبت هم در سنه ۱۲۹۸ زندگانی وی پایان داد.

در سنه ۱۲۹۰ دولت روس حکم نمود که تمام محصلین روسی که در مملکت سوئیس درس میخواندند و هر روز در افکار و عقاید خود محکمتر و برای انتشار افکار خود و اجرای مقاصد خویش در روسیه راههای عملی و مناسبی پیدا مینمودند بروسیه برگردند. محصلین مزبور پس از

مراجعت بروسیه مدام مورد اذیت نظمیته گردیده و همواره آتش درونی آنها بیشتر شعله‌ور گردیده و برای ترویج خیالات خود بی صبر و بی آرام بودند ولی دهقانان و عمله‌ها که هشتاد و هفت قسمت از صد قسمت ملت روس را تشکیل میدادند از این حرفهای تازه چیزی دستگیرشان نمیشد و شور و شوقی نداشتند. مورخ فرانسوی هومانت<sup>(۱)</sup> در اینخصوص مینویسد که بملاحظه همین خود حسیات گروه عظیم مردم «لازم آمد که برای استحکام پایه اساسی ترقی ملت روس چون خود مردم بدین امور اقبالی نداشتند و بطرف طرفداران ترقی نیامدند طرفداران ترقی بطرف مردم بروند و اساس عقاید کهنه و راسخه آنها را در باره موهومات دینی آنان و امپراطور متزلزل ساخته و آنها را ملتفت ذلت و ادبار زندگانی خود ساخته و بدآنها بفهمانند که برای خلاصی از آن مذلت راهی نیز وجود دارد و باید آن راه را جست». و بهمین قصد و نیت عنصر جوان تربیت شده و آزادی خواه از زن و مرد مانند قائله پرشوری که بسوی کعبه آمال روان باشند بقصد بیدار نمودن هموطنان غافل خود بطرف دهات و قصبات دور دست روان شده و چه بسا که دریده گرگ استبداد گشته و دیگر باره یار و دیار خود را ندیدند. مورخ مذکور در فوق مینویسد که «عده این گونه داعیان که از سنه ۱۲۸۹ باینطرف رو بمردم آوردند سه هزار نفر بالغ بود و عده مذکور باتمام از دختران و پسران جوانی بودند که از طبقه منوره یعنی درس خوانده و تربیت شده روسیه بیرون آمده و اغلب از خانواده‌های اعیان و اشراف و بعضی نیز از طبقه پست بودند. در میان این منادیان آزادی و ترقی چه بسا که اولاد بزرگان طبقه اول و حتی خانها و بانوان محترمه مانند ضنی پروسکایا<sup>(۲)</sup> نوه فرمانده کل اولین قشون روسی که بفتح خیوه مأمور شد با عمله‌زاده‌ها و دهقان زاده‌هایی که بناسبتی و اتفاقی دارای سواد و تربیتی شده بودند دست بدست کار میکردند و از جمله این نوع اخیر یعنی دهقان زاده‌های تربیت شده مثلاً زیلابوف<sup>(۳)</sup> مشهور را نام میریم که تا موقع قتل اسکندر دوم در تمام واقعات انقلابی روسیه دست داشت. جوانان مذکور که دارای تصدیقنامه‌های مهندسی و طبابت و قابله‌گی و معلمی و معلمه‌گی بودند تنها تنها یا هر چند نفری با هم و یا حتی گاهی بصورت زن و شوهری ولی زن و شوهری مصنوعی که فقط برای جلب اعتماد مردم بود در دهات پراکنده شده و در اول امر بشغل و کار و حرفه خود مشغول شده و همینکه طرف اطمینان و توجه دهقانان و عمله‌جات میشدند کم‌کم با قرائت رسالجات انقلابی و آزادی خواهی آنها را بیدار نموده و بحقوق و تکالیف خود ملتفت مینمودند. ولی عموماً رعیت‌ها و کارگرها زبان آنها را که پر از اصطلاحات و تعصبات غیر مائوس اروپایی غربی بود نفهمیده و چه بسا آنها را بدست نظمیته میدادند... این بود که داعیان مذکور هم شیوه دیگری را پیش گرفته و اصلاً لباس خود را که البته با لباس رعیت و کارگر فرقی داشت دور انداخته و بلباس رعیت در آمده و بکلی خود را با «موزیک» یکی ساخته و در میان آنها افتاده و بدون اینکه اصلاً آثار تفاوت و اختلافی در بین مانده باشد داخل

(۱) Alexandre Hertzén ادیب و انقلابی مشهور روسی (۱۲۲۷-۱۲۸۷).

(۲) Michel Bakounine انقلابی مشهور روسی (۱۲۲۹-۱۲۹۳).

(۳) Ivan Tourgeniev نویسنده مشهور روسی (۱۲۲۳-۱۳۰۰). مشار

البه اولین کسی است که کلمه «نیپلیست» را در کتاب معروف خود موسوم به «پدر و فرزندان» استعمال نمود.

(۱) M. E. Haumant در فصلی که در باب روسیه در «تاریخ عمومی» مینویس

به لایوش نوشته. جلد ۱۱۲، صفحه ۳۰۲.

(۲) Sophie Pérovskaia (۳) Jeliabof

بشمال خاک منجوری مأمور شد و با هیئت بدانجا رفت و بعدها بمناسبت خدمات دیگری که در این راه نمود در سنه ۱۲۸۸ منشی هیئت جغرافیائی روس گردید و در همان اوقت تألیفات مهمی در علم جغرافیا نمود. بعدها هم که از همه جا رانده شده و در لندن روزگار میگذراند تألیفات علمی چندی نمود که از آن جمله کتابهای ذیل است: «عالم آمال و عالم شهود در ادبیات روس» و «شرح الجبال آسیا» و «خشکانیدن آسیا» و غیره و در کتاب «جغرافیای عمومی» مشهور منسوب به رگلوس که مشتمل بر ۱۹ جلد است قسمت راجع بروس بقلم همین کراپوتکین است. ولی شهرت کراپوتکین عمده از بابت عملیات انقلابی و مخصوصاً تألیفات انقلابی وی است و از جمله این تألیفات کتابهای ذیل را باید نام برد: «در زندان روس و فرانسه»، «در پی نان»، «سرگذشتهای یک نفر انقلابی» و مخصوصاً کتاب موسوم به «طریقۀ آناژنی» که مشهورترین تألیفات اوست و در آن کتاب با ادله و براهین زیاد علمی میخواهد ثابت نماید که اصلاً اساس خلقت و موجودات بر «آناژنی» است و میتوان گفت که همین کتاب اساس علمی «آناژنیسم» گردید.

## مناظرۀ شب و روز

در تحت این عنوان ما از گاهی بگاهی قیاسی در میان عقاید علمی نورانی اروپا و بعضی تحقیقات باطله علمای مشرق مبنی بر اساس جهل در فنون مختلفه علوم میکنیم.

### علم اشتقاق لغات

زردشت: — اسم اصلی این شاعر ایران در زبان آوستائی «زارا تُشتر» است. در اشتقاق و معنی اصلی آن خیلی اختلاف بوده ولی آنچه در پیش علمای فرنگ بتحقیق پیوسته اینست که این اسم مرکب از دو کله است و کله دوم بلاشک لفظ «شُترا» است که بمعنی شتر است. کله اول بنا بتحقیق بعضی بمعنی «زرین» یعنی طلائی و بقول بعضی دیگر بمعنی زرد است (۱) [دار مستتر و جکسون و غیرهما].

شطرنج: — باغلب احتمال اصلش «شاتارانگا» بوده که در زبان سانسکریت بمعنی چهار صفت باشد.

درهم: — از کله در اخم یونانی است که پول نقره یونان قدیم بوده. دینار نیز از کله «دیناریوس» لاتینی است که پول طلائی رومی بوده. این چند فقره مطابق تحقیقات علمای اروپا است و در صحت آنها بجز لغت شطرنج شکئی نیست. اشتقاق شطرنج هم اگرچه قطعی نیست ولی اقرب احتمالات است بصحت. حالا بینیم تحقیقات علمای مشرق در این خصوصها چیست. محض نمونه ذیلاً دو سه فقره از این تحقیقات را در باب همان لغات مذکوره درج میکنیم.

(۱) یک فقره در کتاب تاریخ ابن الأثیر بنظر رسیده که شاید پس از حذف زواید آن در اصل مؤید این تحقیق و اشاره باین مطلب بوده و آن چنانست که گوید «در کتاب زردشت آمده که پیروی کنید آنچه را که من بشما آوردم تا وقتیکه صاحب شتر سرخ بیاید و این پس از هزار و ششصد سال خواهد بود [ابن الأثیر، جلد اول، صفحه ۱۸۱] میتوان احتمال داد که این فقره در اصل از اشتباهی در معنی کلمه زار اشترا حاصل شده.

مردم و دسته های مختلف طبقات پست ملت شده و حتی وقتیکه ایلات «موزیک» بیلاق و قشلاق میرفتند اینها هم در جزو حرکت میکردند و هانطور سواره و پیاده از شمال خاک وسیع روسیه بجنوب و از جنوب بشمال روان میشدند و بعضی دیگر بعنوان کارگر ساده در کارخانها اجیر شده و در مقابل روزی چند شاهی (کوچک) کار میکردند. وقتی که دختر انقلابی معروف موسوم به صوفی باردین را نظمیۀ دستگیر نمود مشار الیها در همان کارخانۀ ریسمان بافی که در نزدیکی مسکو واقع بود و وی چندین ماه بود که در آنجا مانند عمله ساده ای روزی پانزده ساعت در مذلت تمام کار میکرد عملهارا در موقع راحت ظهر دور خود جمع کرده و برای آنها کتابهای سوسیالیستی میخواند (۱). و همین دختر است که در مقابل محکمه مسکو وقتیکه از او پرسیدند آخر مقصود شما چیست اظهار داشت: «مقصود ما این است که در دل و جان مردم تولید هوس و عطش زندگانی بهتری و ادارات نیکوتری که بانصاف و عدالت نزدیکتر باشد نموده و حیسانی را که در آنها بحال خمود است مشتعل نمائیم...».

خلاصه آنکه شاهزاده کراپوتکین هم از همین نوع جوانان پر شور و پر سودائی بود که مانند تولستوی مشهور بتجملات و عیش و نوش شبانه روزی پشت بازده و قوت جسم و روح خود را وقف سعادت هموطنان فلک زده و غافل خود مینمودند و در عین حال سختی و حتی در همان حینی که در زندانهای سیری بدترین زندگانیا محکوم بودند بیدار نمودن زندانیان و بندیان دیگر را که برادوان محنت و بدبختی آنها بودند شادمانی دل پر درد خود ساخته و اگر در مدت روز بمناسبت نظارت سخت نگاهبانان و کار زیاد موقع صحبت پیدا نمیشد لاقول در تاریکی شب بعنوان درد دل عقاید خود را ترویج نموده و مصداق این شعر میگشتند که:

بشب نشینی زندانیان برم حسرت

که نقل مجلسشان دانهای زنجیر است.

کراپوتکین در سنه ۱۲۹۱ در موقع فتنه مهمی (۲) دستگیر گردید ولی دو سال بعد فرار نموده و با انگلستان رفت و از آنجا به ژنو (سوئیس) رفته و سر دسته عملیات سوسیالیستی و نیهلیستی گردید و در سال ۱۲۹۶ شروع بنشر یک روزنامه آناژنیستی نمود که اسم آن «شورش» (۳) بود ولی بهمین مناسبت دو سال پیش طول نکشید که از ژنو هم تبعیدش نمودند و از آنجا بفرانسه رفت و اندکی بعد بمناسبت اغوای مردم باعمال آناژنیستی پنج سال محکوم بجنس گردید ولی پس از سه سال در سنه ۱۳۰۳ مورد عفو گردیده و در مجبور شد بلندن برود و در هانجا بود که جنگ عمومی برپا شده و در دنباله آن در سنه ۱۳۳۶ در روسیه انقلاب بیان آمده و عمر استبداد سپری گشت و آزادی خواهان روسی که در اطراف دنیا متواری و پراکنده بودند بوطن مألوف خود برگشتند و از آنجمله کراپوتکین بود که بروسیه برگشت و چنانکه در اول مقاله مذکور گردید در این اواخر در مسکو درگذشت. مشار الیه علاوه بر خصایل ارجمند آزادی طلبی اصلاً آدم عالی نیز بود و مخصوصاً در علم جغرافیا خیلی دست داشت و در اوایل عمر خود چندین بار بمأموریتهای علمی رفته چنانکه در سنه ۱۲۸۰

(۱) «تاریخ عمومی» منسوب به لاریس، جلد ۱۲، صفحه ۳۹۳.

(۲) Complot de Tchaykowsky (۳) La Révolte

قوتی است که در یک ثانیه ۷۰ کیلوگرم (۲۰ من تبریز و ۸ سیر) را با ارتفاع یک متر بتواند بلند کند ولی بدبختانه این همه قوه که در حقیقت سرمایه هنگفتی است بهدر میرود و فقط یک قسمت خیلی ناقلی از آن که بدو است هزار اسب هم نمیرسد یعنی کمتر از یک قسمت از هشتاد و پنج قسمت آن منبع قوه بیشتر بمصرف نمیرسد.

ولی از آنجائیکه این آبشار مدام سنگ مجرای خود را در همان محل سرازیر شدن خود میساید و حساب کرده‌اند که هر سال ۸۲ ساتی متر از سنگ سائیده میشود لهذا گمان میرود که در چهل هزار سال دیگر دهنه آبشار برسد بدنه در یاچه اری و آبشار بکلی از میان برود و از روی همین حساب هم معلوم نموده‌اند که شصت قرن میگذرد که این آبشار بنای سائیدن بدنه کوهی را که حالا هم دیده نمیشود گذاشته است و مدام آنرا سائیده و خود را عقب کشیده تا بدانجائی رسیده که امروز هست و باز پیداست که از آنجا هم متصل خود را عقب تر میکشد.

اسکیموها قومی هستند که در سرزمینهای بسیار سرد در متهی نقاط شمالی آمریکا و در سبیری زندگانی میکنند و با آنکه خاک آنها بسیار وسیع و رویهمرفته بیشتر از دو برابر تمام خاک

اروپا است معیناً آنها مجموعاً از ۴۰۰۰۰ نفر متجاوز نیست و از این عده ۱۱۰۰۰ نفر در جزیره گرینلند (۱) در شمال آمریکای شمالی و ۱۳۰۰۰ نفر در خاک آلاسکا در شمال غربی آمریکا و ۱۰۰۰ نفر در شبه جزیره لابرادور در شمال آمریکا و بقیه در سبیری (آسیا) زندگانی میکنند. معنی کلمه اسکیمو (۲) بزبان یکی از قبایل مجاور آنها «گوشت خام خور» است ولی خود آنها خودشان را «اینوئیت» میگویند که معنی «انسان» است. علماً سابقاً گمان میکردند که اسکیموها اصلاً آسیائی هستند و از راه تنگه پیرنگ با آمریکا آمده‌اند ولی امروز عقیده غالب این است که اصل آنها از خود آمریکاست و از آنجا با آسیا گذشته‌اند.

اسکیموها عموماً کوتاه قد و زرد رو و رویهمرفته بشکل و ترکیب مغولها میباشند و عموماً مشغولیت آنها صید و شکار است و خوراک و لباس آنها نیز عموماً از گوشت و پوست سگ ماهی و سایر ماهیا است و در تابستان هر چه مقدور است برای زمستان خود (که مانند زمستان تمام نقاط قطبی تقریباً عبارت از یک شب تاریک و فوق العاده سردی است که چندین ماه طول میکشد) توشه جمع میکنند و تمام این زمستان سرد و تاریک را در کلبه‌های خود که در زیر زمین و زیر برف است لمیده و با آواز خوانی و رقص و بازی وقت خود را در انتظار تابستان و روشنائی میگذرانند.

اسکیموها که روز بروز عده‌شان میکاهد با کمال ساده‌گی زندگانی میکنند و بعضی از قبایل و دسته‌های آنها هنوز استعمال آلات آهنی را نمیشناسند و تمام آلات و ادوات آنها از سنگ و استخوان ماهی است و با اینهمه قبایل مزبور عموماً باندازمای صلح‌جو و آرام و راحت هستند که تمام سیاحتی که آنها را دیده‌اند از آنها تعریف و تمجید کرده‌اند. اسکیموها

زردشت : - « یعنی آفریده اول و نفس کل و نفس ناطقه و عقل فلک عطارد و نور مجرد و عقل قتال و رب النوع انسان و راستگوی و نور یزدان آمده و گفته‌اند این هر سه نام حضرت ابراهیم است » [فرهنگ انجمن آرای ناصری].

شترنج : - بان مناسبت است « که چنانچه آتش شترنجی از همه غله‌های مختلفه است شترنج هم آلات و اشکالات مختلفه دارد مانند اسب و فیل و رخ . . . . . » [ایضاً فرهنگ ناصری].

« . . . . . مرویت که درم را درم نامیده‌اند زیرا که او دارم است و دینار را دینار گویند زیرا که او دین نارا است » [یکی از کتب معتبره شرقی ظاهراً زهر الریبع].

این نوع تحقیقات عمیق (۱) نه تنها مخصوص مؤلفین قدیم ما بوده بلکه در عهد اخیر پس از ییدار شدن احساسات ملی و مخلوط شدنش بعلم برای اثبات یا ایجاد مفاخر ملی سعی در رسانیدن اصل کلمات و لغات دنیا بفارسی شیوع غریبی پیدا کرده و مخصوصاً سر سلسله و پیشوای این و طن پرستی لغوی (۲) مرحوم میرزا آقا خان کرمانی بوده که احساسات وطن دوستی او در زمینه‌های سیاسی شایسته قدر دان است ولی بدبختانه در لغت و تاریخ غایت بی اطلاعی و اغراء بجهل داشته و بقول خودش قریب هزار کلمه فرنگی را تدقیق (۱) کرده و اصل آنها را بفارسی رسانیده (۲) تاریخ را از لفظ تاریک گرفته، مگر «مه‌که» نموده، کلمه «هستوار» فرانسوی را که معنی تاریخ است از لفظ «استوار» فارسی گرفته و هکذا سایر اشتقاقات مضحکه او که بدبختانه اثر آن در مقلدین وی هنوز دیده میشود.

## علم جغرافی و معرفت اقوام

### و عجائب دنیا

یکی از چیزهای تماشائی دنیا آبشار نیگارا است که مهم‌ترین آبشار نیگارا آبشارهای دنیا میباشد. آبشار نیگارا واقع است در آمریکای شمالی در بین خاک کانادا و مملکت ایالات متحده تقریباً در هشتاد فرسخی در مغرب نیویورک. در حوالی آنجائی که این آبشار واقع شده سرحد بین کانادا و ایالات متحده را یک عده دریاچه تشکیل میدهد که مهمترین آنها پنج عدد است و آب آنها از یکی در دیگری ریخته و بالاخره در دریا میافتد. و قتیکه آب در یاچه چهارم که موسوم است بدریاچه اری (یعنی در یاچه آوبالو) میخواهد بدریاچه آخری که موسوم است بدریاچه اوتاریو بیفتد در بین راه یک کوهی برمیخورد و همانجا است که آبشار نیگارا بوجود میآید. آبشار مزبور چون در همان محلی سرازیر شدنش از کوه باید از دو طرف یک جزیره سنگی کوچکی (جزیره بز) بگذرد لهذا بدو قسمت میشود یکی کوچک و غیر مهم که در ساحل ممالک متحده است و دیگری عظیم و مهیب که در ساحل کانادا است و آبشار نیگارا در حقیقت عبارت از همان میباشد. این آبشار که بمناسبت شکل دایره مانند خود موسوم به آبشار «نعل اسب» (۱) شده قریب هزار ذرع عرض و تقریباً ۵۰ ذرع ارتفاع دارد و بیشتر اسباب عظمت آن مقدار هنگفت آبی است که از آن سرازیر میشود که بنا بحسابهای که کرده‌اند در هر دقیقه ۴۲۵۰۰۰ متر مکعب است (قریب ۱۰۲۷۵۰۰۰ خروار). قوت این آبشار را نیز حساب کرده‌اند که معادل با قوت ۱۷ ملیون اسب است و مقصود از قوت یک اسب در علم مکانیک آن مقدار



# اساس سیاست ایالات متحده آمریکا

آئین موزو (۱)

نظر باینکه در زمان جنگ عمومی و هم بعد از آن اغلب در جراید و محافل سخن از آئین موزو رفته و می‌رود شاید بیفایده نباشد که در اینجا مختصری در آن باب بعرض خوانندگان کاوه و مخصوصاً خوانندگان ایرانی آن برسانیم.

باید دانست آئینی که که امروز اساس سیاست خارجی ایالات متحده آمریکای شمالی است اکنون درست صد سال می‌باشد که ایجاد شده و رسمیت شناخته شده است. آئین سیاسی موزور را چون جیمس موزو پنجمین رئیس جمهوری ایالات متحده اعلام نمود بدینسانست با نام مشار الیه مشهور به «آئین موزو» گردید. موزو که پسر یک نفر تجاری بود از همان اوقات جوانی آثار لیاقت در وی مشهود بود چنانکه در سنه ۱۲۰۹ که رئیسپیر (۲) انقلابی مشهور فرانسه در پاریس بقتل رسید واشنگتون (۳) معروف که بانی حقیقی استقلال ایالات متحده آمریکا و در همان اوقات رئیس جمهوری بود خواست سفیر قابل و لایق پاریس اعزام دزد و همین موزورا که در آن تاریخ ۳۶ ساله و عضو مجلس «سینا» بود بسفارت پاریس فرستاد ولی چون او طرفدار انقلاب فرانسه و دلباخته اصول جدید بود دولت انگلیس از ایالات متحده تقاضا نمود که مشار الیه را از پاریس بطلبند و وی با آمریکا مراجعت نموده و پس از مأموریت‌های مهمه چند در اروپا و آمریکا در سنه ۱۲۲۶ معاون وزیر خارجه و سه سال بعد وزیر جنگ و بالاخره در ۴ ربیع الاول ۱۲۲۱ از طرف دسته دموکراتها بریاست جمهوری ایالات متحده انتخاب گردید و پس از آنکه دوره ریاستش که چهار سال بود منقضی گردید باز مجدداً در سنه ۱۲۳۵ با اتفاق آراء باستانی یک رأی بریاست جمهوری منتخب گردید. در دوره ریاست او رفاه عمومی کامل حاصل گردیده و ترقیات مادی با سرعتی فوق العاده پیشرفت نموده و مخالفت‌هایی که در بین دسته‌های مختلفه سیاسی بود بتدریج چنان ضعیف شد که در موقعی که موزو بسیاحت با ایالات شمال شرقی که اکثریت مردم آن هوا خواه دسته جمهوری طلبان بودند و دشمنی آنها با دموکراتها معروف بود رفت از مشار الیه چنان پذیرائی شایانی نمودند که گفته شد «دیگر اصلاً فرق و تفاوتی بین دسته‌های سیاسی نمانده چونکه جمهوری طلبان در طرفداری اصول دموکراتها از خود دموکراتها جلو افتاده‌اند» (۴).

مقارن همان اوقات مستملکاتی که دولت اسپانی در آمریکای جنوبی داشت پس از کشمکشهای بسیار زرد و خورده‌های چند استقلال خود را بدست آورده و چندین مملکت جمهوری مستقل تشکیل داده و در مدافعه حقوق خود با تمام قوی مهیا و مستعد بودند. دولت ایالات متحده شمالی با آنکه

با آنکه هیچ نوع رئیس و مرئوس در بینشان نیست و بکلی بطور مساوی زندگانی میانند هیچ وقت تولید نزاعی در بین آنها نمیشود و اگر اتفاقاً کسی هم مرتکب تقصیری بشود تنبیه و سزای در میان نیست. حق تملک هم تقریباً وجود ندارد و فقط چیزی که در این زمینه استثناست کشتیا و قایق‌هاست که کسی حق ندارد بکشتی و قایق دیگری دست درازی کند و الا سایر چیزها تقریباً ملک مشترک عموم است و هر کسی میتواند بردارد و استعمال کند مگر آنکه اشیاء مزبور در منزل شخصی کسی باشد ولی در اینصورت هم باز هیچکس مطالبه مال دزدی شده خود را ننماید. دعوا و مرافعه بکلی موقوف و هیچ وقت داد و فریادی از کسی بلند نمیشود. زنها نیز بکلی با مردها مساوی و برابر هستند و هیچ قرار و مداری قطعی نمیشود مگر آنکه زنها نیز آزا قبول و تصویب نموده باشند. تعدد زوجات اگرچه غدغن نیست ولی عموماً مردها یک زن بیشتر ندارند ولی گاهی هم میشود که یک زن چندین شوهر دارد. گوگ سیاح مشهور انگلیسی نوشته است که اسکیموها «آرام‌ترین و بی‌صدمه‌ترین مردمانی بوده‌اند که وی در تمام عمر خود دیده بوده و آنها میتوانند برای متمن‌ترین ملت‌های کره ارض در اینخصوص سرمشق بشوند». و نیامینوف سیاح دیگری که ده سال تمام در میان اسکیموها زندگانی نموده میگوید در تمام ظرف این مدت مشار الیه هیچوقت از آنها یک حرکتی که مبنی بر تعدی و تشدد باشد یا یک نزاع و زد و خوردی و یا غشی و حتی یک کله ناشیست ندیده و نشنیده است.

در بعضی جاها که اسکیموها با بیگانها و مخصوصاً با پیله ورهای روسی و صیادهای آمریکائی محشور شده و بیشتر نشست و برخاست کرده‌اند آن سکون و آرامی معمولی خود را از دست داده و چه بسا میشود که در معامله اگر گول خورده باشند بر سر خارجه‌ها ریخته و قتل عام میکنند.

خوبست پس از ذکر این مطالب عجیب و دلکش درباب نقاط بعیده دنیا که با وجود دوری آن هرکس میتواند برای العین بیند مختصری نیز از تحقیقات مشرقی در این گونه مطالب شرح دهیم:

جابلق و جابرس و منسک چنین روایت شده که خدا دو شهر خلق کرد یکی در تافیل و تاريس و یاجوج مشرق و دیگری در مغرب اهل شهری که در مشرق است از باز ماندگان قوم عاد و از نسل مؤمنین آنها است و اهل شهری که در مغرب است از باز ماندگان قوم ثمود است از نسل آنانکه بصالح ایمان آوردند. اسم شهریکه در مشرق است جابلق و اسم شهریکه در مغرب است جابرس است. هر یک از این دو شهر ده هزار دروازه دارد که فاصله هر دو دروازه بهم یکفرسخ است. بر هر دروازه از دروازه‌های ایندو شهر ده هزار هزار (۱۰۰۰۰۰۰۰۰) مرد مسلح هر روز بنوبت قراول میکشند و فردا نیز یک دسته دیگری بهین عده جای آنها آمده کشیک میکشند بخدای متعال قسم است که اگر انبوهی این اقوام و ولوله و غلغله صدای آنها نبود هر آینه مردم در تمام دنیا صدای عظیم در آمدن آفتاب و فرو رفتن آزا میشنیدند در پشت این شهر هاسه ملت هستند که عبارت است از منسک و تافیل و تاريس و پس از آنها دو قوم یاجوج و ماجوج هستند. بعد از آن ذکر شده که دو قوم اول یعنی اهل جابلق و جابرس ایمان آورده اند و پنج قوم دیگر که منسک و تافیل و تاريس و یاجوج و ماجوج باشند ایمان نیاوردند و لهذا اینها در آتش‌اند و آن دو قوم اولی در بهشت [تاریخ طبری سلسله ۱ جلد ۱ صفحه ۲۸].

Maximilien de Robespierre (۲) Doctrine de Monroe (۱)  
George Washington (۳)  
Lavis: Histoire générale, T. 10, P. 799 (۴)

خود سرانه اقدامات مستقیم نماید و گفتند این اختلافات باید بمحکمه‌ای که دولت ایالات متحده تشکیل میدهد رجوع شود. دولت انگلیس در اول مدتی چون و چرا کرد که زیر این بار نرود ولی بالاخره ناچار آئین موزورا رسماً قبول و در عهد نامه‌ای که در ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۱۲

بین دو مملکت مزبور بسته شد این مسئله رسماً مذکور گردید. آئین موزورا در موقع جنگ عمومی حتی المقدور مانع شد که ایالات متحده در جنگ داخل شوند ولی بعدها که آلمان بنای جنگ زیر دریائی بیحدود را نهاد ایالات متحده با مداخله از منافع خود که بقول خودشان مورد تهدید واقع شده بود بمداخله در جنگ اقدام کردند ولی اکنون نیز همان آئین موزورا است که ایالات متحده را از مداخله در خیلی از امور اروپا مانع است و شکی نیست که با ضعیف شدن ممالک اروپا و قوه و ثروت فوق العاده‌ای که ایالات متحده امروز دارا هستند و هم چون بدون ترس و بیمی که سابق داشتند فعلاً میتوانند برای جاب منافع هنگفت جدید دستی در امور اروپا و آسیا و غیرها داشته باشند. امروز البته آئین موزورا در ایالات متحده مخالفی هم باید داشته باشد ولی تا کنون که زور طرفداران آن چربیده تا بعدها بینیم چه شده و چه روی دهد.

در پایان این مقاله از ذکر یک نکته‌ای هم نباید بگذریم و آن این است که موزورا و قبکه در سنه ۱۲۴۱ بسن ۶۲ سالگی دوره دوم ریاست جمهوری سرآمد و از آن کار دست کشید با آنکه مدت‌ها هم پیش از آن مکرر سفیر و وزیر بود مشهور است که بسیار تهیست و فقیر و مبالغی اینطرف و آن طرف مقروض بود!

## طهران

راجع بمقاله تاریخی که در شماره دوم امسال در باب شهر طهران درج شده بود ملاحظات ذیل را علامه معظم جناب آقا میرزا محمد خان قزوینی از یاریس برای درج در روزنامه کاوه بما فرستاده اند:

«اینکه مرقوم فرموده اید که پس از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار قدیمترین ذکر مشروحه که از طهران شده در معجم البلدان یا قوت حموی است الخ لابد مرادتان چنانکه از قید «مشروح» معلوم میشود ذکر مفصل و مبسوط این کلمه است و الا اگر از قید «مشروح» صرف نظر بفرمائید خواهید دید که قبل از یا قوت چندین نفر دیگر اسمی از طهران برده‌اند و چون بواسطه ضیق وقت مجال تنبّع و استقراء نیست و متصود فقط فتح باب این موضوع است بذکر این دو سه مأخذ که در نظر بود اکفا رفت و ما بقی استقراء این فقره را بفضلائی ایرانی واگذار نمود. اولاً اصطخری (که در کاوه استخری نوشته شده ولابد نویسنده مقاله مزبوره را متحتم است که تبرستانی و گرگانی و زنگانی و اسپهانی و گروینی یا غزوینی و گانی یا غانی بجای طبرستانی و جرجانی و زنجانی و اصفهانی و قزوینی و قانی بنویسد) چنانکه علامه مستشرق دوخویه طابع سلسله جغرافیای عرب در حاشیه صفحه ۲۰۹ از همان کتاب یعنی اصطخری متعرض شده است از طهران اسمی برده است

از قیام و کامیابی ممالک جنوبی مشعوف و خوشدل بود مهذا در تصدیق استقلال آنها مدتی تردید داشت تا آنکه بالاخره در سنه ۱۲۲۷ استقلال آنها را تمام و کمال تصدیق نموده و سفرا و وزرای مختار بیایتختهای ممالک مزبور فرستاد. سال بعد دولت ایالات متحده آمریکای شمالی فهمید که ممالک اروپائی اتریش و پروس و فرانسه و روسیه با اسم «اتحاد مقدس»<sup>(۱)</sup> با هم اتحاد نموده و میخواهند از نسیم آزادیخواهی که از طوفان انقلاب فرانسه برخاسته و در سراسر دنیای قدیم و دنیای جدید روان شده بود جلوگیری نمایند و با اسپانی همراهی لازم بنمایند که مستملکات خود را در آمریکای جنوبی دوباره بدست آورد. روت<sup>(۲)</sup> که سفیر ایالات متحده شمالی آمریکا در لندن بود در اینخصوص بدولت متبوعه خود «راپورت» مفصلی نوشته و از جمله از راه طعنه گفت ممالک اروپا «بنیت تسکین عطش نظم و عدالتی (۱) که دارند مصمم شده‌اند که آمریکای جوان و بی تجربه را از خطرات طوفان نجات بدهند». در آمریکا مردم بهیجان آمده و صداها از هر طرف بلند شد. موزورا از جفرسن<sup>(۳)</sup> که سومین رئیس جمهوری ایالات متحده و آدم دانا و مشهور و یکی از بانیان دسته جمهوری طلبان بود در خصوص اوضاعی که در بین بود استفسار نموده و رأی او را در مورد تکلیف ایالات متحده خواست. مشار الیه در جوابی که داد مطالب ذیل را اظهار داشت: اولین و مهمترین تکلیف خود را ما باید در این بدانیم که هیچوقت نگذاریم پای ما را در اختلافات و مشاجراتی که داریم در اروپا موجود است بمان بکشند و ثانیاً هیچوجه زیر بار نزوم که اروپا در کارهای آمریکا مداخله نماید. موزورا نیز در بیان نامه سالیانه خود که در ۲۷ ربیع الاول ۱۲۳۹ بمجلس ملی مرکزی (کنگره) فرستاد مطالب فوق را با زبانی محکم و صریح ذکر نمود و مخصوصاً گوشزد نمود که «در خصوص دولتهائی که استقلال خود را اعلان و آرا خراست نموده‌اند ما هر گونه مداخله یک دولت اروپائی را در آنجا خواه بقصد مطیع نمودن آنها باشد و خواه بقصد این باشد که در سرنوشت آنها دستی بزنند رد کرده و باین رفتار و کردار دول اروپا هیچ اسم دیگری جز دشمنی با ایالات متحده نمیتوانیم بدهیم.»

آئین و رسوم مذکوره که در اول امر مورد اهمیت و توجهی که باید بشود نشده بود و مثلاً مجلس ملی مرکزی (کنگره) اصلاً در اول در صدد بر نیامد که قانونی بگذراند که آئین و رسوم مذکور رسماً بعنوان اساس سیاست ایالات متحده قبول شود بعدها بمناسبت پیش آمدهای مختلفه بتدریج محکم شده و چون در مواقع مختلفه آئین مزبور عملاً اجرا شد رسماً از هر طرف تصدیق شد. از جمله در موقعی که دولت فرانسه در سنه ۱۲۸۴ قشون به مکزیک که مملکتی است مستقل در آمریکای شمالی فرستاده بود و میخواست آنجا ادر تحت تبعیت خود آورد ایالات متحده با اسم همین آئین دولت فرانسه را تهدید جنگ مجبور نمودند که رعایت آئین موزورا نموده و در کارهای آمریکا مداخله ننمایند و دولت فرانسه خاک مکزیک را مجبوراً تخلیه نموده و همچنین چندی بعد وقتیکه در سنه ۱۳۱۳ مابین دولت انگلستان و دولت ونزوولا<sup>(۴)</sup> که از ممالک آمریکای جنوبی است اختلافاتی راجع بتعیین سرحد پیش آمد ایالات متحده با انگلیس حق ندادند که در آن خصوص

Thomas Jefferson (۴)

Ruth (۲)

La Sainte Alliance (۱)  
Venezuela (۴)

اول آثار البلاد است و نسخه ثانی و نهائی و قطعی در سنه ۶۷۴ تألیف شده است<sup>(۱)</sup> آمده است.

پس از آثار البلاد بر حسب ترتیب زمانی تا آنجا که در نظر است (عرض کردم که مقصود بنده استقراء نیست چه نه قوه آرا در خود مینم و نه وقت آرا دارم) ذکر طهران در کتاب معروف «جامع التواریخ» رشید الدین فضل الله وزیر غازان و اولجايتو است. جامع التواریخ در حدود سنه ۷۱۰ تألیف شده است. در کتاب مذکور<sup>(۲)</sup> در حکایت جنگ ارغون بن اباقا بن هولاکو بن تولى بن چنگیز خان با الیناق از امرای سلطان احمد تکودار [باتاء مشاة فوقیه نه نکودر با نون چنانکه غلط مشهور است] بن هولاکو در سنه ششمده و هشتاد و سه هجری در حوالی آق خواججه از حدود قزوین و شکست خوردن لشکر الیناق گوید «از آنجا [ارغون] بصوابدید امرای مراجعت نموده بطهران ری رسید».

سپس چنانکه مرقوم فرموده‌اید در کتاب «زهة القلوب» حمد الله مستوفی است که در سنه ۷۴۰ تألیف شده است.

پس از آن دیگر ذکر طهران در کتب مؤرخین و سیاحین بسیار می‌آید و در کاوه اغلب آنها مرقوم است ولی گویا از کتاب «هفت اقلیم» امین احمد رازی که در سنه ۱۰۰۲ تألیف شده (یعنی دو سال قبل از «زینة المجالس») غفلت یا تغافل فرموده‌اید که اسمی از آن نبرده‌اید در هفت اقلیم شرح مفصلی از طهران و شمیران و کُند و سُلقان (سولوقان) ذکر میکند که چون نسخه آن کتاب فراوان است از ذکر آن در اینجا صرف نظر نمودیم.

و اینرا هم در ختم کلام عرض کنم که در کتاب «مرآة البلدان» محمد حسن خان اعتماد السلطنه در جلد دوم در تحت «تهران» از سنه ۹۴۴ بیدد با شرح و اشباع زیاد تمام اغلب وقایع تاریخیه راجع بطهران را مرتباً ذکر میکند که خیلی با اهمیت و برای تاریخ طهران با قدر و قیمت است. محمد قزوینی.

## جراید فارسی

نشریات فارسی در ایران تاریخی دارد بسی دلکش که سیر و ترقی تدریجی آرا از نود سال باینطرف نشان میدهد. راینو ویس قوفسول سابق انگلیس در رشت در کتابچه فهرست جراید فارسی خود که در سنه ۱۳۲۹ در رشت طبع کرد و آقای میرزا محمد علی خان تربیت وکیل سابق آذربایجان در رساله خود موسوم به «ورقی از دفتر تاریخ مطبوعات ایران و فارسی» که بدبختانه هنوز نسخه فارسی آن بطبع نرسیده ولی ترجمه انگلیسی آن با اهتمام استاد برون انگلیسی در سنه ۱۳۳۲ نشر شده شرح تاریخ جراید فارسی و فهرست اسامی آنها را ثبت کرده‌اند.

قدیمترین جراید فارسی روزنامه‌ای بوده که در عهد محمد شاه میرزا صالح شیرازی از اعضای هیئت سفارت فوق العاده ایران بلندن در طهران نشر میکرد که نمونه‌ای از آن مورثه ماه محرم سنه ۱۲۵۳ در شماره ۳ کاوه (سال اول دوره جدید) درج شده. بعد از آن روزنامه وقایع اتفاقیه در سنه ۱۲۶۷ شروع با انتشار کرد و از آن زمان تا حال

تهی در بعضی نسخ به بهزان تصحیف شده و همانطور چاپ شده است. عین عبارتش این است: «و من رساتیقها [ای رساتیق الرئی] المشهوره صران الداخل و الخارج و بهزان (نسخه بدل نهان) و السن و بشاوته الخ» و دخویه در حاشیه هانجا گوید «شاید این کلمه را تهران باید خواند». تألیف اصطخری معلوم است که در حدود سنه ۳۴۰ هجری است<sup>(۱)</sup>. ابن حوقل (حدود سنه ۲۶۶) و مقدسی (حدود سنه ۲۷۵) نیز از ساتیق ری بهزان را نام برده‌اند که با احتمال قوی چون طابع اصطخری که اولین کتاب از حلقه جغرافیون عرب است در اصطخری بهزان چاپ کرده بود لابد شده طرداً للباب و اجراء للباب علی نسق و احد نول صرفین در ابن حوقل و مقدسی هم بهزان چاپ کند و سمعانی بدأ اسمی از بهزان نبرده است ولی یاقوت گوید که بهزان شهری بوده است بر هفت فرسخی ری و اصل ری آنجا بوده و خراب شد اهل آن ری انتقال کردند و اینرا بطور ترمیض بلفظ «قالوا» ذکر میکند و ظاهر است که هیچ پرو پائی این حرف در نظر خود یاقوت نداشته است. از اصطخری و ابن حوقل و مقدسی که قدری مشکوک است بگذریم سمعانی در کتاب الأنساب که در حدود سنه ۵۵۰ تألیف شده گوید<sup>(۲)</sup>: لطرهانی بکسر الطاء المهملة و سکون الهاء و فتح الراء و فی آخرها النون بذه النسبة الی طهران . . . و طهران قرية بالرئی و الیها ینسب الرمان لحسن . . . و اما المنتسب الی طهران الرئی و هی اشهر من طهران صبهان خرج منها ابو عبد الله محمد بن حماد الطهرانی الرازی . . . . . یکانت وفاته بعسقلان من ارض الشام سنه ۲۶۱» که واضح میشود مأخذ یاقوت در ذکر این محمد بن حماد انساب سمعانی بوده است و انساب در خصوص این شخص مفصل تر است از یاقوت.

پس از انساب السمعانی بر حسب ترتیب زمانی نام طهران در کتاب راحة الصدور و آیه السرور» در تاریخ سلجوقیه ایران تألیف ابی بکر محمد بن علی بن سلیمان بن محمد بن احمد بن الحسین بن همه الرابندی که در سنه ۵۹۹ تألیف شده است (و اکنون بمخارج اوقاف گیب و بسی و اهتمام فاضل ادیب محمد اقبال پنجابی در مطبعة بریل در هلاند در تحت طبع است) در سلطنت ارسلان بن طغرل گوید<sup>(۳)</sup>: «روز سه شنبه هفتم ماه رجب [سنه ۵۶۱] و الوده سلطان [ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه] و امیر سپاه سلار کبیر مظفر الدوله و الدین قزل ارسلان از لشکر گاه [در ری] حرکت فرمودند بر عزیمت نخبچوان و ببالای طهران فرود آمدند و روز سه شنبه پانزدهم ماه رجب سه احدی و ستین اتابک اعظم و امرای دولت بمجاب فیوز کوه رفتند و سلطان بر سر دولا ب همچنان مقیم میبود الخ».

پس از راحة الصدور بر حسب ترتیب زمانی ذکر طهران چنانکه مرقوم فرموده‌اید در تاریخ ابن اسفندیار (سنه ۶۱۳) سپس در «معجم البلدان» یاقوت (سنه ۶۲۱) سپس در آثار البلاد (که در سنه ۶۷۴ نه سنه ۶۶۱ چنانکه در کاوه مرقوم است چه سنه ۶۶۱ تاریخ تألیف نسخه<sup>(۴)</sup>)

(۱) رجوع کنید بمقدمه آثار البلاد طبع و ستیفلد ص VI و IX.

(۲) ورق ۳۱۹a از نسخه پاریس Suppl. Pers. 209.

(۱) برویکلتن، ج ۱، ص ۲۲۹.

(۲) ورق مک ۲۷۳ از چاپ گیب.

(۳) ورق ۱۱۸-۱۱۹ از نسخه وحیده پاریس.

(۴) Persian (E)

اسم روزنامه	محل انتشار	مدیر	ابتدای انتشار
تهذیب	طهران (۴)	میرزا سلیمان خان خسروی	در حدود ربیع الثانی ۱۳۳۸
حلاج	طهران	حسن حلاج	جمادی الأولى ۱۳۳۸
خاور	شیراز	محمود عرفان	ذی القعدة ۱۳۳۸
خیز	—	عقیقه خاتم	—
مجله دنیای ایران	شیراز	اداره بهارستان	در حدود رمضان ۱۳۳۸
رهنما	طهران	شیخ العرافین زاده	اواخر سال ۱۳۳۷
زبان زنان	اصفهان	صدیقه خانم دولت آبادی	اواخر سال ۱۳۳۷
سعادت	طهران	مهدی خان مافی سعد الملک	در حدود رجب ۱۳۳۸
سلامت	مشهد	رئیس الذاکرین	—
صدای ایران (فارسی و ترکی)	باکو	خداداد عزیز	در حدود جمادی الآخرة ۱۳۳۸
صدای طهران	طهران	سید محمد تدین	—
مجله طبّی	طهران	محمود خان علیم الدوله	—
عصر آزادی	شیراز	مدیر زاده	اواخر ۱۳۳۸
فارس	شیراز	—	—
مجله فرهنگ	رشت	میرزا محمد خان شبانی و شیخ احمد قطبی	اوایل ربیع الثانی ۱۳۳۸
مجله فلاحت و تجارت	طهران	وزارت فواید عامه	—
کارگر	خوی	میرمهدی ماکوئی	اواسط ذی الحجه ۱۳۳۸
گل زرد	طهران	میرزا بچی خان ریحانی	—
گلستان	شیراز	ملک المحققین	اواخر ۱۳۳۷
مجله اصول تعلیم	طهران	مدرسه دار المعلمین	اواخر سال ۱۳۳۸
مجله عالم نسوان	طهران	نوابه خانم صفوی	ذی الحجه ۱۳۳۸
مظفری	بوشهر	میرزا محمد کریم	در حدود رمضان ۱۳۳۸
نامه بانوان	طهران	—	—
وطن	طهران	میرزا هاشم خان	—

فهرست فوق مال جرایدی است که تا پنج شش ماه پیش خبر آنها را رسیده بود بعد از آن تاریخ نیز هر هفته و هر ماه چندین روزنامه در ولایات مختلفه ظاهر شده و میشود که ضبط اسامی و جزئیات آن برای ما خارج از امکان است. اگر وزارت علوم در طهران لطف فرموده محض خدمت بعلم و تاریخ صورت مشروح و مبسوطی از تمام جراید و مجلات فارسی و غیر فارسی که از سنه ۱۳۳۰ باینطرف در ایران ظاهر شده با جزئیات آنها بداره کوه بفرستند موجب نهایت امتنان خواهد شد. خطوط اقی (-) در جدول فوق علامت مجهول بودن آن مطلب است.

بیشتر از پانصد روزنامه فارسی نشر شده. ما میخواهیم از گاهی بگاهی فهرست مختصری از جراید فارسی موجوده در کوه ثبت کنیم که هم فایده تاریخی دارد و فهرستهای سابق الذکر را تکمیل میکند و هم ذکری است از اسم و رسم این نشریات وطنی که در حد استطاعت خود زحمتی برای بیداری ملت میکشند و اغلب بداره کوه نیز میفرستند و ما را لازم است که اسم از آنها ببریم:

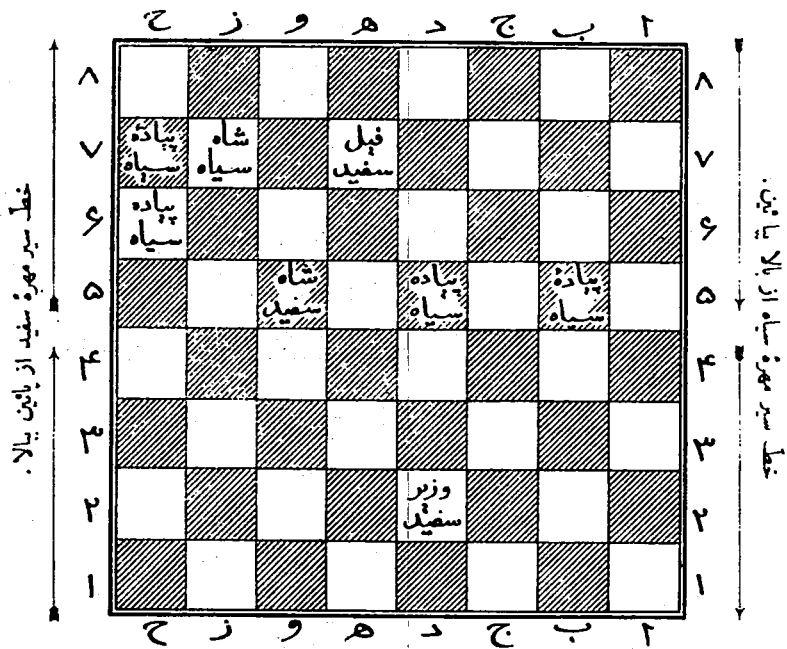
جراید و مجلاتی که از اول سال گذشته ۱۳۳۸ باینطرف ظهور کرده و یا دایر بوده و بما خبری از آنها رسیده و فعلاً بعضی از آنها را بیدانیم که دایر است یا موقوف شده بقرار ذیل میباشد:

اسم روزنامه	محل انتشار	مدیر	ابتدای انتشار
آزادستان	تبریز	میرزا تقی خان رفعت	رمضان (۴) ۱۳۳۸
آسایش	طهران	حاجی میرزا ابو القاسم آزاد مراغه‌ای	ربیع الاول ۱۳۳۸
اتحاد مشرقی (افغانستان)	جلال آباد	برهان الدین صاحب	۱۳۳۸ (شماره ۲۲ مورخه شوال آن سال است)
اتفاق اسلام	هرات	—	—
اختر مسعود	اصفهان	—	در حدود ربیع الثانی ۱۳۳۸
مجله ادب	تبریز	هیئت محصلین مدرسه متوسطه	۱۳۳۸
مجله ادب	کرمان	میرزا احمد خان روحی	در حدود ذی الحجه ۱۳۳۷
مجله ادبی	طهران	سعد الملک مافی	—
مجله ارمغان	طهران	وحید دستگردی اصفهانی	۱۳۳۸
استخر	شیراز	—	—
مجله اقبال	طهران	میرزا سید حسین خان رمزی	۱۳۳۷
اقتصاد ایران	طهران	—	ربیع الاول ۱۳۳۸
امان افغان	کابل	—	۱۳۳۸
انقلاب سرخ	رشت	ذره	۱۳۳۸
اوریزون (بزبان ارمنی)	طهران	—	در حدود اواخر رجب ۱۳۳۸
برجیس	تبریز	مصور السلطان ارزننگ	در حدود جمادی الأولى ۱۳۳۸
مجله بلدیة	رشت	نادر میرزا	اواخر سنه ۱۳۳۷
بهارستان	شیراز	نوبخت	—
بیداری	رشت	ج. جودت	—
بیستون	کرمانشاه	—	اواخر سنه ۱۳۳۵
تازه بهار	مشهد	میرزا محمد خان ملک زاده	در حدود جمادی الأولى ۱۳۳۸ (سابقاً دایر بوده و بعد توقیف شده بود)
تجدید	تبریز	—	ظاهراً در جمادی الآخرة ۱۳۳۵ (گویا اخیراً تعطیل شده)

# شطرنج

اینک مسئله نمره ۲:

مسئله نمره دو



مهره سفید شروع بازی مینماید و باید در حرکت سوم بشاه سیاه کش داده سیاه را مات نماید.

پس از منتشر شدن شماره اخیر کاوه چندین جواب تازه دیگر از اروپا و ایران در جواب مسئله نمره ۱ راجع بشطرنج که در شماره ۱۲ از سال اول (دوره جدید) درج شده بود رسیده و ما در ذیل اسامی آقایان را که جواب صحیح داده اند بترتیب تقدم و تأخر وصول مراسلاتشان درج مینمائیم:

- ۱- آقای میرزا عباسعلی خان قاجار معاون مالیه و خالصجات سیستان.
  - ۲- یک نفر ایرانی مقیم ژنو در سوئیس که اسم خود را مرقوم نداشته اند.
  - ۳- آقای قونسول ویلهلم لین قونسول دولت آلمان در لیبو (لنلانده).
  - ۴- آقای میرزا جیب الله خان مشیر هایون از مشهد.
- و از اینرو جایزه ای که وعده داده شده بود حق این آقایان است ولی اگر از کسی باز جواب صحیحی تا غره رمضان برسد اسم دهنده جواب در کاوه درج خواهد شد. ما همانطور که در شماره اخیر کاوه وعده داده بودیم تا غره رمضان دست نگاه خواهیم داشت که جوابهای دیگر نیز از ایران برسد و پس از آن جواب صحیح مسئله را خواهیم نوشت و چون معلوم میشود که این متاع نیزی مشتری نیست عجله در این شماره کاوه مسئله دیگری طرح میکنیم و اشخاصی که طالب اطلاع بترتیب و کیفیت اینگونه مسائل شطرنج هستند باید بشماره های ۱۲ کاوه (سال اول، دوره جدید) و شماره ۳ (سال دوم، دوره جدید) رجوع نمایند.

## اخطار و اعتذار

جزوه تاریخ روابط روس و ایران، که در ۱۶ صفحه بایستی باین شماره کاوه ملحق شود چون بمناسبت تعطیلهای متوالی عید فصح و غیره طبمش بدبختانه در موقع اتمام این شماره بانجام نرسید لهذا بشماره آینده ملحق خواهد گردید و جزوه دوم امسال کتاب مزبور البته همانطور که وعده داده شده بشماره هشتم ملحق خواهد گردید.

# بتجار واصناف ایرانی

مغازه و تجارتخانه «پرسپولیس» حاضر است و اسطه همه نوع معا ملات تجارتي میان آلمان و ایران شده و با نهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و مال زرعی و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اتوموبیل و غیره) از بهترین و معتبرترین کار خاتهای آلمان خرید و ارسال دارد

آدری ما از این قرار است:

مدیر: رضا تربیت

Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1

آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

## دوره چهار ساله کاوه

دوره قدیم کاوه که مجموعه چهار ساله آن در ۳۰ شماره بوده و پر از مقالات علمی و ادبی و سیاسی است در اداره کاوه موجود است و قیمت ه تومان مجلد و ۴ تومان بی حلد فروخته میشود. فقط برای مشترکین کاوه (چنانکه در شماره ۸ از سال گذشته شرح داده شده) بعنوان هدیه و تنها در مقابل قیمت بسته کردن و اجرت پست و سایر مخارج جزئی راجع بارسال بسته که روی هم پازده قران برای غیر مجلد آن و دو تومان برای مجلد آن در ایران و ۱۰ شلینگ (سه ربح لیره انگلیسی) برای مجلد آن و نیم لیره انگلیسی برای غیر مجلد آن در خارجه باشد داده میشود. هر کس طالب باشد میتواند این قیمت جزئی را بوکلای اداره پرداخته و قبض امضا شده را گرفته برای ما بفرستد که فوراً ارسال میشود. از دوره قدیم چنانکه گفتیم هنوز مقداری موجود است ولی معلوم است که باولین تقاضا کنندگان ارسال میشود و اگر یکی از شمارهها تمام شد دیگر بتقاضا کنندگان تازه نمیشود فرستاد.

فهرست بعضی از مقالات مهمه دوره قدیم کاوه بقرار ذیل است:

شماره	مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و درفش کاویان»
۶-۵	«نوروز جشدی» بقلم استاد گایگر
۸-۷ و ۶-۵	مقاله متسلسله «نظری بتاریخ و درس عبرت - داستان کرچستان»
۹	«فلاند»
۱۴ و ۱۳	«هندوستان»
۱۶ و ۱۷	«قفقاز»
۱۹-۱۸	تاریخ مختصر واقعات سال ۱۳۳۵ در اروپا و در ایران در تحت عنوان «سال دوم کاوه»
۲۰	مقاله راجع به «میرزا صادق خان ادیب الممالک»
۲۱	«افغانستان»
۲۱	«خشکبار ایران و روسیه»
۲۲	«اجتماع استوکولم» و «داد خواهی ملت ایران»
۲۳	«تعدیات نظامیان روس در ایران»
۲۳	«رضای عباسی نقاش ایرانی» (مصور)
۲۵ و ۲۶ و ۲۷	«دوره جدید مشروطیت در ایران»
۲۵	«انگلیسها و جنوب ایران»
۲۷ و ۲۶ و ۲۵	«بهترین تألیفات فرنگیها در باره ایران»
۳۰-۲۹ و	«معادن نفت بختیاری»
۲۷	«روس و ایران»
۲۸	«استهلال در فروش ایران»
۳۱-۳۲	«حکم از روی تجربه»
۳۳	«فتح و ظفر اجتماعیتون عامیتون» سوسیالیسم در آلمان
۳۴	«قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام»
۳۵	

دوره سالیانه سال گذشته کاوه (سال اول دوره جدید) نیز در اداره موجود است و قیمت آن سه تومان است.

# مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبت تجارتي و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره مصمم برآن شده ایم که روابط تجارتي خودمانرا

## مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشویم. و برای توضیح مطلب حاضر آقایان را مسبق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.  
Hamburg 1, Glockengiesserwall

## سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان	ایران آلمان	سایر ممالک	لیره انگلیسی
قران	مارک	لیره انگلیسی	لیره انگلیسی
۱۰	۵۰	نیم لیره انگلیسی	
۵	۱۰	دو شلینگ	
۱	۳	یک شلینگ	
۶	۱۵	سه شلینگ	

(۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران  
کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهما در ایران و احصایتهای مالیاتی وجدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی.

(۲) کشف تلیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی  
در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است.

(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران  
تألیف علامه مشهور آفاق استاد براندیس دانمارکی که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان».

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران  
رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی وکلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب.

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطلبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا پول را بوکلای کاوه پرداخته و قبض شکر گرفته و بفرستند توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف داده میشود.

در ایران طالبین بوکلای روزنامه کاوه رجوع نمایند.



قیمت اشتراک

سالیانه  
ششماهه  
در آلمان... | ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و یک لیره انگلیسی | ۱۲ شلینگ  
سایر ممالک

قیمت هر شماره برای تک فروشی در  
ایران پنج قران است

# کاوه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک  
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

۲۸ آذر ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غرّه رمضان سنه ۱۳۳۹ = ۹ مه فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 5 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غرّه جمادی الأولى سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تبعات و زحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده‌ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خلی نفیس «کاویانی» بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن می‌آورد. در غرّه هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلاعوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوه‌ها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسانی و کلاهی روزنامه و ترتیب جدید اسامی و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی پائین این صفحرا بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بدهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»

(Allemagne)

Berlin-Charlottenbourg

Leibnizstr. 64.

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارتخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری

جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱

تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی

سیستان: جناب آقای میرزا عباسعلی خان قاجار معاون مالیه و خالصجات سیستان

مشهد: کتا بخانه نصرت

اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب ناغ قلندرها

شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پژوه ناظم و محاسب پستخانه ایالتی فارس

بندربوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی

کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان: تجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران.

یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرّمشاهی پارسائی

کاشان: تجارتخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران.

ملایر: جناب آقای میر حسین خان جمجازی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانههای مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً بداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمّاً و مستقیماً بایشان ارسال شود.

# ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین و بالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیره انگلیسی است بیکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را بداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین وهم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التّعیین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا نزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را روهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آتراً پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول وجه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند وجه را پرداخته باشند یا نه.

## اخطار

بواسطه ترقی فاحش مظنه لیره انگلیسی نسبت بپول ایران و در واقع تنزل زیاد پول ایران اداره کاوه خود را مجبور مینماید که از این تاریخ میزان معاملات خود را در ایران چه از بابت وجوه اشتراک روزنامه و چه برای فروش کتب «سلسله انتشارات کاوه» و چه برای قیمت دوره قدیم کاوه یا سال اول (دوره جدید) با لیره انگلیسی که فعلاً واسطه معاملات با خارجه است قرار بدهد چه سه تومان و نیم وجه اشتراک کاوه که یکسال قبل قریب دولیره انگلیسی و معادل اقل بانه مارک آلمانی میشد حالا بواسطه تنزل پول ایران نسبت بلیره از یکطرف و ترقی پول آلمانی باز نسبت بلیره از طرف دیگر تقریباً صد و پنجاه مارک میشود که در واقع کمتر از آنچه بود است که بخود اداره تمام میشود. مخارج طبع و کاغذ و پست از وقتیکه دوره جدید کاوه شروع شده یعنی در ۱۶ ماه گذشته در آلمان قریب هشت برابر ترقی کرده. لهذا بعد از این وکلای کاوه برای مشترکین جدید که بعد از وصول این روزنامه پول میدهند باید برای وجه اشتراک سالیانه معادل یک لیره انگلیسی بمظنه روز پول ایران بگیرند ولی در قبض که میدهند نه تنها یک لیره بلکه مبلغ پول ایرانی را هم که دریافت داشته اند قید فرمایند وهم چنین برای کتب و دوره قدیم.



این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه در برلین  
نشر میشود.

عنوان مراسلات:  
Rédaction «Kaveh»  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

آدرس تلگرافی:  
Rouznakaveh Berlin  
کافی است



### قیمت اشتراک

سالانه ششماهه  
در آلمان ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و سایر ممالک  
یک لیره انگلیسی | ۱۲ شلینگ

قیمت هر شماره برای تک فروشی  
در ایران پنج قران است

۹ مه ماه فرنگی  
۱۹۲۱ میلادی

Nr. 5 Jahrg. 2  
Neue Folge

کافه  
۱۳۲۱

۲۸ آذرماه قدیم  
۱۲۹۰ یزدگردی -  
غرة رمضان  
سنه ۱۳۳۹

## نکات و ملاحظات

عشایر هزاره و آفریدی در افغان با فوج تیر و کماندار امیر بخارا (۱) و عشایر کهگیلویه و بویر احمدی فارس و شاهسونهای اردبیل و خلخال و فدائی اتحاد اسلام سمیتکو گزرد سلماسی و اکراد وان و سلیمانیه و اعراب عنبره و شمر و یا اگر میسر شود تمام عشایر قطاع الطریق و قافله زن عربستان تا صومالیها و زنگبارها و مراکشها و طرابلسها همدست شده و چوپ و حجاج و دپوس و واحد بیوت و نیزه و تیر برداشته بیفتند بجان فرنگیهای کافر و برونند جلوی تانک (۲) و هوا نورد و توپ مسلسل و این عقیده عجیب را اتحاد اسلام مینامند. عثمانیهای سیاسی نود در صد اوقات و همشنان صرف خیالات اتحاد اسلام، اتحاد اترک، اتحاد آسیا و غیره است و در وقتی که داردانل و ادرنه و قونیه و انقره در خطر است و دارد اجزای وطنشان از دستشان بیرون میروند خیالاتشان در کاشغر و بخارا و تاشکند است و ذکر و فکرشان در مراکش و الجزایر و یا پیش مسلمانان جاوه و چین. این خیالات تا امروز ذره ای فایده نداده و در مقصودی که داشته اند یکجوشم نبخشیده در صورتیکه از طرف دیگر می بینیم که ملت زاپون که بتهائش در گوشه آسیا و اقصای دنیا در وسط اقیانوس واقع بوده و ضعیف و عاجز بود بدون آنکه اصلاً بخمال اتحاد نژاد زرد یا اتحاد بودائیان عالم بیفتد راه مستقیم ترقی را پیش گرفته و در پی کسب علم و تمدن اروپائی بر آمد و بمقصود رسید و قوی شد بحدیکه دول اروپا با اتحاد با وی راغب شدند و چین هم که هشت نه برابر مملکت زاپون نفوس داشت زیر نفوذ او رفت.

این فقره را بیک تشبیهی روشن تر کنیم: یک گوسفند را فرض کنیم که گرگان و خرسها قصد جان او را دارند و او راه نجاتی از دست آنان میجوید در این حین دو نفر نصیحت دهنده هر کدام راهی برای خلاص او و دفع خطر گرگها و وحوش ضاربه نشان میدهند یکی میگوید اگر تو فلان کار را بکنی (مثلاً فلان دوارا بخوری یا فلان دوارا بخوانی) در اندک زمانی قلب ماهیت کرده و شیرینی زبان میشوی که بتهائش تمام گرگان را از خود میرانی

(۱) امیر بخارا (تا وقتیکه این او را فراری شد) همیشه یک فوج خاصه کماندار بشکل قرون وسطی در پایتخت خود نگاه میداشت.  
(۲) Tank عراده جنگی سیار است که در جنگ آخری اروپا اختراع شد.

سیاست خارجی  
هوس عمومی  
بنظر ما یکی از معایب کار در مملکت ما هوس مفرط مردم سیاسی مشرب است بصرف اوقات در امور راجع سیاست خارجی مملکت و تقریباً انحصار توجه این جمع باینگونه مسائل. این مواظبت بجزیران امور سیاسی و روش اوضاع بین المللی مملکت و مراقبت بخیالات و اعمال ملل خارجه درباره ایران و بیداری و با حس بودن ملت فی حد ذاته مستحسن است و قابل تمجید ولی افراط در آنکار و منحصر دانستن نجات مملکت براه سیاست بین المللی چنانکه امروز حواس اغلب وطن پرستان ایران بدان معطوف است سهو عظیم و غفلت بزرگ یا نتیجه شهرت پرستی و هوس «دیپلماتی» و «سیاسی گری» است.

اگر سعی و اهتمام و وقت و پشت کار سیاستون و مردم سیاست دوست ایران را بصد قسمت تقسیم کنید بلاشک هشتاد درصد آن مصروف سیاست خارجی یا کابینه سازی و کابینه اندازی و یا بحث و نزاع در اصول و نظریات خیالی مسلکهای مختلفه سیاسی است (از قیل اینکه عدم مرکزیت در اداره مملکت بهتر است یا مرکزیت و آیا زنها در معادن زغال سنگ باید کار بکنند یا نه و آیا جمهوریت فرانسه صحیح تر است یا جمهوریت سویس و آمریکا) و قسمت عمده باقی هم برای اصلاح عدلیه و مالیه و مخصوصاً جنگ برضد اشخاص صرف میشود. جریانات بزرگ سیاسی و احزاب سیاسی عمده ایران اغلب سر مسائل اتحاد یا تمایل با انگلیس، همدستی با روس، اتحاد اسلام، اتحاد مشرقیان، استمداد از فرانسه یا آمریکا یا زاپون و غیره است و ابداً حرفی از تعلیم عمومی و تأسیس مدارس و تشرکتب و ترویج ورزشهای بدنی که وسیله عمده و اصلی نجات مملکت است در میان نیست. این مرض یعنی امید نجات از راه سیاست بین المللی مخصوص ایران نیست بلکه در سایر ملل مسلم مشرق نیز موجود است و حتی در بعضی از آنان مانند عثمانیها و مسلمانان هند شدیدتر از ایران است. مثلاً افغانیها و بخارائیها گمان میکنند که برای جلوگیری یا نجات از تسلط فرنگیها در مملکتشان بجای آنکه مدرسه باز کنند و تمدن اخذ کنند باید

کارهای سیاسی آنها «بتون جهان مدنی انگشت بدنان حیرت ایدو بدر» یعنی تمام عالم متمدن را حیران و مبهوت کرده.

مقصود از این همه مثالها نتیجه‌ایست که از این ملاحظات و مشاهدات عاید ایران میشود و منظور آنست که اگر پیشروان ایران قدری از کوشش در سیاست خارجی کاسته و بررسی در نشر علم و تمدن افزوده بتأسیس مدارس در قری و قصبات بکوشند همان نتیجه که از نطقها و مقاله نویسیها و اجتماعات و حوزه ساختن و نمایشها میخواهند زودتر و سهلتر حاصل میشود و فقط چیزی که مانع افتادن در راه حقیقی نجات است عدم التفات بسر ترقی دنیا و سبب حقیقی استقلال و قوت ملل دیگر است بعلاوه مرض سیاسی گری و تب نطق و خطابت و شعر و کتابت و جنون شهرت پرستی سیاسی که در واقع همان مرید بازی روحانیان قدیم است و تبدیل کسوت کرده.

خیلی اشخاص می‌پرسند که اگر در واقع ملت و دولت ایران مایل غارچ  
بنشر علم و سواد و بنای تأسیسات برای تعلیم عمومی و فرستادن نشر تعلیم  
محصلین بااروپا بشوند وسیله مالی و مایه این کار را با این فقر و تنگسستی که هست از کجا پیدا کنند؟

جواب آنست که اگر واقعا دولت ایران همتی برای تعلیم عمومی و نشر علم و معرفت داشته باشد پیدا کردن مخارج آن اشکال زیاد ندارد و صدها راه عملی و آسان برای آن پیدا توان کرد. مثلاً فرض کنیم در روسیه اوضاع بالشویکی پیش نیامده بود و یک دولت آزادی طلب خیلی عادل و معتقد بعدالت بین المللی برقرار و محکم شده بود و نسبت بایران نیز زورگوئی‌های سابق را موقوف کرده و قشون خود را هم از ایران خارج میکرد و حتی بعضی امتیازات و قراردادهای ناحق را هم تعدیل و تبدیل میکرد آیا در اینصورت دولت ایران خوشوقت نمیشد و خود را خوشبخت نمیداشت؟ و آیا هرگز بحیال دولت ایران میگذاشت که دولت روس باید تمام سرمایه و اموالی را هم که در ایران دارد حتی بانک روس را با اثاثیه و عمارت آن و همچنین راه آهن و غیره را بلا عوض بدولت ایران ببخشد؟ و آیا تصور آن میرفت که دولت ایران حتی از قرض خود بروسیه تن باز زند؟ بدون هیچ رد و محت مسلم است که دولت ایران از وجود یک دولت روس که با او بعدالت معامله و رفتار بکند و طمعی در خاک ایران و سوء قصدی نسبت باستقلال و حقوق ملی آن نداشته باشد و با وجود این حقوق مسلم خود را در ایران داشته و طلب خود را هم با قسط بگیرد بسیار ممنون میشد و بلکه میتوان گفت نهایت آمال ایران همین بود. حالا از حسن اتفاق دولت حالیه روس نه تنها بر ضد ظلمهای استبدادی دولت قدیم است بلکه بر ضد مظلوم نیز قائل است و حقوقی را که اساسش باطل بوده از درجه اعتبار ساقط میداند و بدین جهت از مطالبات خودشان از ایران که قریب چهار میلیون و نیم لیره انگلیسی بود (۱) صرف نظر کرده و آترا بدولت ایران بخشیدند. اگر دولت ایران بشکرانه این موهبت آسمانی عایدات همان محل‌ها را که بمصرف تأدیه اقساط قروض روسی میرسید بشهریه آقایان طهران و مواجب «وزرای سابق» و هزاران امور

(۱) رجوع شود بشماره ۳۱ - ۳۲ از دوره قدیم کاوه.

و حتی بعضی از پلنگان و سایر درندگان قوی پنجه نیز که با همدیگر در نزاع هستند بدوستی و اتحاد با تو محتاج و متمایل شده و بتو کمک میکنند و بدینطریق از شر هر جانوری آسوده میشوی. دیگری میگوید خوبست با گوسفندان دیگر مذاکره کنی و بره‌ها را جمع آوری نمائی و در میان بزغاله‌های بی‌شعور تبلیغات (پروپاگاندا) بکنی و اگر کافی نشد دایره اتحاد را وسیع تر نموده چندین گروه دیگر از حیوانات قریب الجنس و علف خوار و حلال گوشت را نیز که از طایفه خود تو است با خود همداستان ساخته یک اتحادی بنام «اتحاد سُم داران» بعمل بیاوری و بدین وسیله گرگان را دفع کنی. - اگر این گوسفند از اغنام و احشام مغرب و یا مشرق اقصی باشد فوراً راه اولی را پیش گرفته و زودتر آسوده میشود ولی اگر از دواب اقلیم رابع بوده باشد خیال دومی در نظرش جلوه گر میشود و بی آنکه باصلاح حال خود پردازد در همان بی‌شعوری در میان بزغاله‌ها و گوساله‌ها و بزهای کوهی و گوزن و قوچ شکاری شروع بتشکیل اتحاد میکند و بزبانهای مختلف نطق میکند و همه را بگریه می‌آورد و از مظلوم شیران و پلنگان و تمام حیوانات قوی پنجه شکایت کرده و داد خطابت را میدهد و تشکیل یک انجمن بین المللی حلال گوشتها را بر قفای خود تکلیف میکند و بالاخره نه خیال این اتحاد پیش میرود و نه اگر سر بگیرد همه با هم از عده یک پلنگ میتوانند برآیند.

این تمثیل شباهت تاتی بحال ما ایرانیان و بعضی ملل همسایه ما و فرق آن بحال ملل دیگر دارد مثلاً یونان در صدسال پیش کم و بیش بیدار شد و خواست استقلال از دست رفته خود را باز بدست بیاورد. اولین چیزی که کرد نشر تعلیم و اخذ تمدن اروپائی بود و باین وسیله بمقصود رسید بدون آنکه بحیال اتحاد با بلغارها و سرها و یا ملل دیگر مسیحی و اقوام بالکان بیفتد و با آنکه نفوس کم و مملکت کوچکی داشت، ولی هندوستان بیشتر از صد و پنجاه سال است در زیر حکم انگلیس است و راه آمدودش مردم آنجا با اروپا سهل بوده با وجود این حالا در قرن چهاردهم هنوز این ملت ششصد کورری چشم امیدش را بحركات افغانستان دوخته و از خیالات عجیب عثمانیها برای خود فایده منتظر است و مخصوصاً مسلمین آن مملکت میخواهند با تاتارهای قازان و اعراب مراکش و اکراد اناطولی برای نجات خود عقد اتحاد ببندند.

اگر ده یک این گونه کوششهای سیاسی این اقوام در خط تعلیم عمومی و ترقی علم و تمدن در میان ابنای ملت خود بود حالا هند و مصر و عثمانی مدتها بود از دول متمدنه بودند ولی خیالات شهرت پرستی پیشروان سیاسی هر کدام از این ملل و میل بحلب عوام بوسیله مدافعه از عادات مآنوسه و جاهلانیه او موجب پیش گرفتن راه کج برای آنها شده و در اغفال ملت خویش و معتقد کردن آنها بحجوف اروپا از جنبش آنها و عظمت مقام پیشروان سیاسی آنها در انظار عالم کوشیده‌اند. «وطن‌چی» های مصر شوق و ذوقشان فقط در این است که جراید از آنها حرف بزند و خودشان در حق همدیگر متصل مینویسند که فلانی در فلان مجلس نطقی کرد که «قام لها اوربا و قعدت» یعنی اروپا را اضطراب گرفت و سراسیمه شد. پیشروان عثمانی نیز مردم را معتقد باین میکنند که

ما در شماره گذشته کاوه گفتیم که از قرار معلوم اخیراً مبلغ مهمتی (بیشتر از هشتصد هزار لیره) از عایدات نقت جنوب بدولت ایران رسیده است و پیشنهاد کردیم که دولت ایران یک قسمت کوچک از این پول را بخارجه فرستاده و در پیش یکی از بانکها بگذارد و با آن پول عده مهمتی شاگردان در فرنگستان علوم مختلفه فراگیرند و سرمایه علمی خوبی برای مملکت بوجود بیاید. برای اینکه باین خیال یک دنباله عملی داده شود مناسب چنان دیده شد که این مطلب بخود دولت ایران مستقیماً اظهار شود. چون پس از تغییر وضعی که در ۱۲ جمادی الآخره گذشته در طهران بعمل آمد هیئت وزراء تازه در بیاننامه دستور اساسی خود از عزم خودشان بشتر تعلیم در میان ملت سخن راندند لهذا تلگراف ذیل بتاریخ سلخ جمادی الآخره گذشته توسط سفارت ایران در برلین باولیای دولت مخابره گردید:

هیئت وزراء - طهران اگر اولیای دولت واقعاً باصلاح حقیقی و اساسی ایران عازم هستند خوب است بدون فوت وقت مخارج تحصیل پنجساله صد نفر محصل را در آلمان که بالتسبه ارزاتر است نزد بانک در آلمان باسم دولت علیه بگذارند، بیست و یک هزار لیره که تقریباً پنج میلیون مارک میشود کافی است. بعقیده بنده این بزرگترین خدمتی است که یک هیئت وزراء بمملکت ایران میتوانند بکنند. اگر بیشتر از این مبلغ هم میسر باشد ممکن است قدم بزرگی در احیای سریع ایران برداشت. در صورت تصمصم دولت علیه خلاصه تجارب خود را در باب انتخاب شاگردان وغیره تلگرافاً یا کتباً بعرض میرسانم. تقی زاده.

هنوز تا امروز باین تلگراف جوابی نرسیده ولی امید است این یادآوری بیغرضانه بی نتیجه نباشد.

## نامه امیر تیمور گورگان

بشارل ششم پادشاه فرانسه

مقاله ذیل را جناب آقا میرزا محمد خان قزوینی از پاریس برای درج در کاوه فرستاده اند و با کمال تشکر از همراهیهای فاضل معظم له باین روزنامه این مقاله دلکش را ذیلاً درج میکنیم.

در «خزانه اسناد رسمی»<sup>(۱)</sup> در پاریس در تحت نمرة 937 J. مکتوبی بزبان فارسی محفوظ است که برای ما مشرقیان اطلاع از آن بیفایده نیست و آن عبارت است از نامه ای که امیر تیمور گورگان بتاریخ غرة محرم سنه ۸۰۵ هجری (غرة اوت ۱۴۰۲ مسیحی) بشارل ششم<sup>(۲)</sup> پادشاه فرانسه نوشته است. متن این نامه با ترجمه آن بلاتینی و تحقیقات دقیقه ائبقه بسیار مشروح و مبسوط باهتتام مستشرق شهر فرانسوی مرحوم سیلوستر دوساسی در «تذکره آکادمی فرانسه» جلد ششم سنه ۱۸۲۲ میلادی صفحه ۴۷۰-۵۲۲ چاپ شده است<sup>(۳)</sup> و هرچه در این خصوص باید گفته شود او گفته است

حق و ناحق دیگر صرف نکرده و چنان فرض کند که بایستی هر ششماه قسط قرض خود را بردارد و آنرا مخصوصاً بعنوان نعمت باز یافته وقف تعلیم عمومی بکند ممکن است از حاصل آن سالی بیست هزار طفل سواد خواندن و نوشتن و مقدمات ابتدائی علوم کسب کنند.

معلوم است که در سنه ۱۳۱۸ شورش بزرگی در چین بر ضد اروپائیا و ملل خارجه بلند شد که بشورش «بوکسر» معروف گردید و خیلی از اتباع دول مختلفه اروپائی و آمریکائی را در چین کشتند و بدین سبب دول آمریکا و ژاپون و انگلیس و آلمان و فرانسه و روس مشترکاً قشون بچین فرستادند. پس از ماهها جنگ بالأخره چینیا کاملاً مغلوب شده و پایتخت چین تصرف شد و عاقبت عهدنامه صلح مشتمل بر ۱۲ ماده و ۱۹ ضمیمه در ۱۷ جمادی الأولى سنه ۱۳۱۹ میان چین و دول ششگانه امضا شد و یکی از مواد آن راجع پرداختن ۴۶۵ میلیون تل<sup>(۱)</sup> چینی بود که معادل ۷۱ میلیون لیره انگلیسی باشد بآن دولتها بعنوان خسارت که بطور استهلاک اصل و فرع با تزیل صدی چهار باقسط سالیانه از قرار هر قسطی قریب ۲۹۰۰۰۰۰۰ لیره تا سنه ۱۳۶۰ بایستی پرداخته شود. دولت ایالات متحده آمریکای شمالی چند سال بعد و کمی پیش از درگرفتن جنگ اروپا حصه خود را از این طلب بچین بخشید ولی باین شرط که همه آن پول کما فی السابق منظمآ دریافت شده بمصرف تأسیس مدارس و نشر تعلیم در چین برسد و معلوم است که دولت آمریکا در این خصوص نظارت خواهد داشت که آن وجوه صحیحاً بآن محل صرف شود. و قتیکه این فقره از خیال من میگذشت بی اختیار این مسئله نیز بخاطر خطور کرد که آیا عوض بخشیده شدن قروض ایران بروس بدولت ایران بهتر و باصلاح ایران نزدیکتر نمیشد اگر کسی مارا مجبور میکرد این پول را در تحت نظارت یک هیئت بیغرض ولی قوی پنجه برای تعلیم عمومی صرف میکردیم؟

مخارج وزارت خارجه و باصطلاح فرنگی ما بآن «بودجه» آن اداره چندین برابر جمع و خرج وزارت علوم است در صورتیکه قسمت مهمتی از آنهاهم مصارف بیجا بوده و هیچ فایده ای برای ایران ندارد و فقط برای پیدا شدن راههای تازه مداخل نامشروع برای یک عده در ممالک خارجه خوبست. اقلآ چهار پنج سفارت ایراتر در ممالک خارجه میشود اسم برد که بکلی بی لزوم هستند و لازم نیست یکشاهی پول ایران بمصرف نگاهداری آنها برسد و سالی قطعاً چهل هزار تومان صرف آنها میشود. اگر اوقاف در تمام ایران خوب اداره شود سالی مبالغ کثی عاید میشود و ممکن است نصف عایدات آنها را از راه شرعی صرف تعلیم عمومی کرد در صورتیکه فعلاً جز مصارف ادارات جدید اوقاف و مقرری اجزای تازه آن ادارهها چیزی از اداره شدن آن بدست دولت بمصارف خیریه نمیرسد یا خیلی کم دیده میشود. ما خیلی مصارف و محلها میدانیم که قطعاً میشود آنها را قلم کشیده و عایدات آنها را برای نشر علم و سواد صرف کرد ولی بردن اسم هر کدام فوراً تفسیر بدشمنی مخصوص و حمله شخصی بآن اشخاصی که امروز در آنکار هستند میشود و لهذا از تعداد این محلها که بر همه کس معلوم است صرف نظر میکنیم.

(۱) تل پول چینی است معادل تقریباً شش قران بمظنه قبل از جنگ اروپائی.

(۱) Les Archives Nationales

(۲) Charles VI، از سنه ۷۸۲ تا ۸۲۵ سلطنت نمود.

(۳) Mémoire sur une correspondance inédite de Tamerlan avec Charles VI par M. le Baron Sylvestre de Sacy, Mémoires de l'Institut royal de France, Académie des Inscriptions et Belles-Lettres, tome VI, Paris 1822, pp. 470-522.

ایشان پیوند نمود<sup>(۱)</sup>». (تقل از توضیحات دوساسی). راقم سطور گوید ابو المحاسن یوسف بن تیزی بردی المتوفی سنة ۸۷۴ که معاصر شاهرخ پسر امیر تیمور و اولاد او بوده است در کتاب المنهل الصافی و المستوفی بالوافی نیز عناً همین وجه تسمیه را ذکر کرده در اول ترجمه حال امیر تیمور گوید «و کورگان»<sup>(۲)</sup> معناه بالغة العجمية صهر الملوك، سپس در اثناء ترجمه گوید «و اظهر العسبان علی السلطان حسین و استفحل امره و استولی علی ماوراء النهر و تزوج بنات ملوکها فنشد ذلك لقب بکورگان»<sup>(۲)</sup> تقدم الکلام علی کورگان»<sup>(۲)</sup> فی اول الترجمة، و قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا در شرح حال امیر تیمور گوید «و اطلاق گورگان بر وی بواسطة آنست که او داماد امیر حسین [بن امیر مسلاهی بن امیر قزغن صاحب ماوراء النهر] است یا طغاجار برادر قراجار [جد امیر تیمور بزعم مورخین تیمور] بدختر داماد چنگیز خان بود، و مستشرق شهیر فرانسوی کاتریمز در ترجمه فصلی از مطلع السعدین لعبد الرزاق السمرقندی راجع بورود سفارتی از جانب خاقان چین بدربار شاهرخ گوید<sup>(۳)</sup> «چینیان امیر تیمورا بلقب یوتن فوما»<sup>(۴)</sup> میخوانند زیرا که وی دختر شوتی<sup>(۵)</sup> آخرین پادشاه سلسله یوتن را تزویج کرده بود، [یوتن<sup>(۶)</sup> با صطلاح چینیان نام سلسله پادشاهان مغول است از اعقاب چنگیز خان که در چین سلطنت کرده اند] و «فوما» بچینی بمعنی «داماد» است و ترجمه تحت اللفظی کله گورگان است که نیز بترکی بمعنی داماد است، پس یوتن فوما بمعنی داماد یوتن میشود، راقم سطور گوید دامادان چنگیز خان چنانکه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ در ضمن تعداد دختران چنگیز خان سامی آنها را ذکر میکنند همه ملقب به «گورگان» بوده اند و بعد از اسم هر یکی از آنها بلا استثنا کله «گورگان» ملحق است، او در عنوان دختر چهارم چنگیز خان گوید «دختر چهارم تومالون اورا بیسر پادشاه قفقرات داده نام او کورگان هر چند کورگان داماد باشد نام او هم کورگان بوده»<sup>(۷)</sup>، و گویا «گورگان» نزد پادشاهان مغول یکی از درجات خانواده سلطنتی

(۱) عین عبارت ابن عمر بن شاه اینست: «و لما استولی تیمور علی ماوراء النهر و غاق الأتقان تزوج بنات الملوك فزادوا فی القاب کورکان و هو بلة الموعول الختن لکونه صاهر الملوك و صار له ینهم سکن».

(۲) عیناً در هر سه موضع همینطور با کاف و سه نقطه بر روی آن که املاهی قدیم کاف فارسی بوده است در اصل نسخه المنهل الصافی که در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است (Arabe 2069, ff. 142a, 143a) نوشته شده است، مقصود از این اصرار آنست که تلفظ این کلمه یعنی گورگان با دو کاف فارسی است و همینطور معاصرین تیمور و اعقاب او آنرا تلفظ می نمودند نه با کاف عربی چنانکه بعضی مستشرقین اروپایی نویسنده (مترجم).

باجازه فاضل محترم نویسنده مقاله این نکته را یاد آوری می خواهم بکنیم که لفظ کورگان امروز نیز در زبان ترکی شرقی در آذربایجان و قفقاز بمعنی مطلق داماد است و با کاف ترکی وضه عربی بلا اشباع و فتحه راه و کاف دوم که آهم کاف ترکی است و با املاهی فرنگی «Kurakan» میشود تلفظ میشود و لقب کاف فارسی بکاف ترکی در زبان ترکی بعید است. آیا ممکن نیست که جهت اینکه در عبارت عربی سه نقطه روی کاف گذاشته شده آن باشد که کاف ترکی نیز با آنکه اشیاء است بکاف عربی معهدا کاف عربی نیست و عربها کاف عجمی را از هر قبیل برای تمیز دادن از کاف عربی علامت مخصوصی می گذاشتند؟ [اداره کاوه].

(۳) Quatremère, *Matla-assaadân, Notices et Extraits*, tome XIV, p. 214

(۴) Yuen-fou-ma

(۵) Chun-ty

(۶) Yuen

(۷) جامع التواریخ طبع برزین در پترزبورگ جلد ۲ صفحه ۱۲۸.

لهدا ما می خواهم در تفصیل جزئیته آن داخل شویم هر که میل دارد از جزئیات این مسئله اطلاع حاصل نماید رجوع نماید بمقاله مذکوره سیلوستر دوساسی. مقصود ما در اینجا فقط چاپ کردن عکس نامه مزبور است زیرا که چون در عصر دوساسی هنوز صنعت عکس اختراع نشده بوده او عکس این نامه را بالضرورة نتوانسته است چاپ نماید و گویا عکس نامه مذکور در جای دیگر هنوز چاپ نشده باشد و اگر هم چاپ شده باشد چون در محل دسترس ما ایرانیان نیست لهدا تکرار آن برای اطلاع قراء محترم «کاوه» ضرری ندارد.

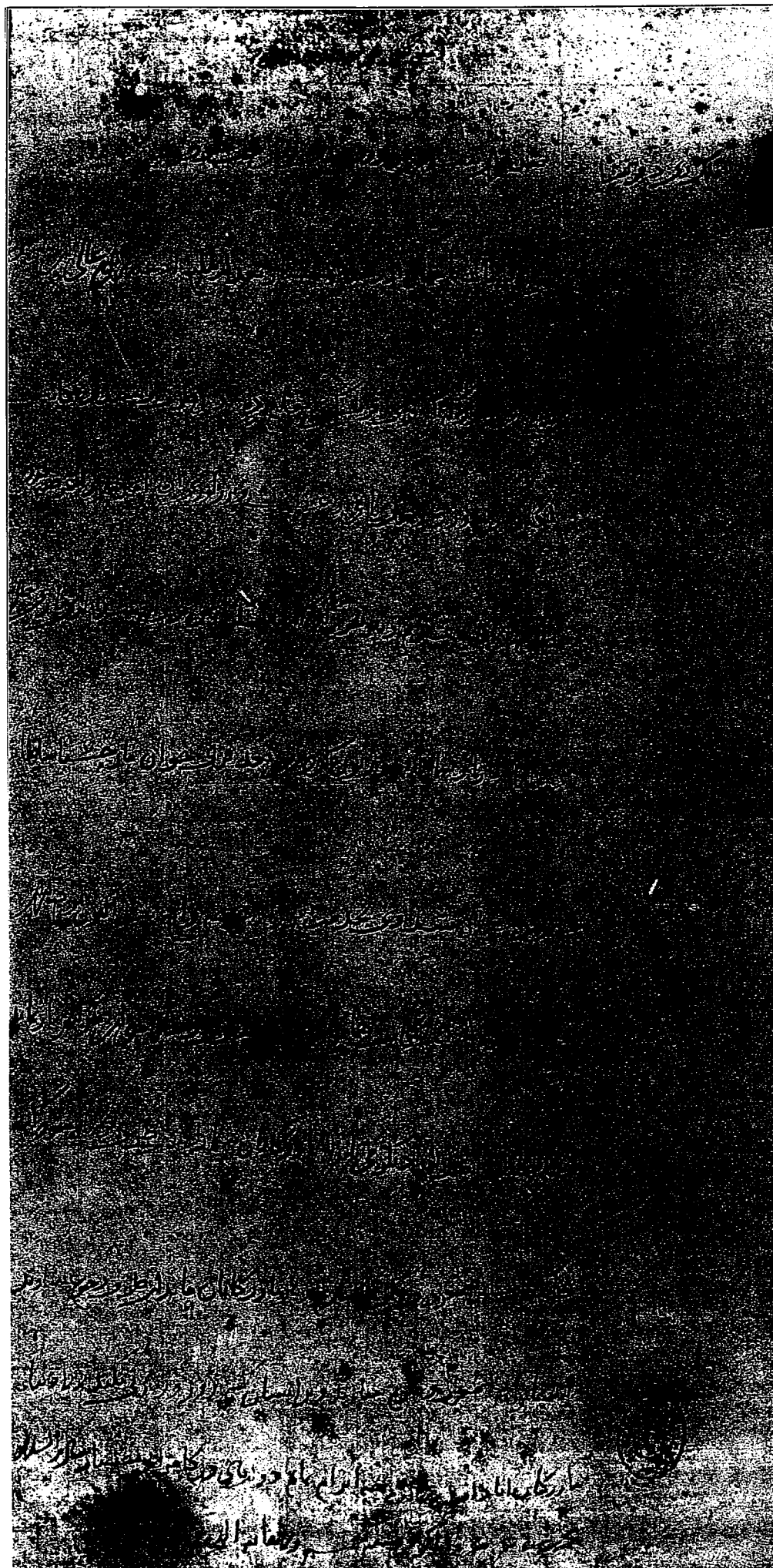
علاوه بر عکس نامه باره ای ملاحظات جزئیته که برای توضیح بعضی عبارات آن ضروری بنظر آمد از روی همان مقاله دوساسی التقاط کرده بر آن می افزایم. پس هر چه در این مقاله هست از متن و حاشیه تماماً نتیجه مساعی فاضل علامه مذکور است (مگر آنکه تصریح شود بخلاف آن بقید «مترجم» یا «راقم سطور». اینک عکس نامه مزبوره را بطور ضمیمه در مقابل همین صفحه درج کردیم و مزیداً للتوضیح متن نامه نیز ذیلاً نگاشته شد:

امیر کبیر تیز کوران<sup>(۱)</sup> زید عمره. ملک ری دفرنسا<sup>(۲)</sup> صد هزار سلام و آرزومندی ازین محبت خود<sup>(۳)</sup> قبول فرماید با جهان ارزمندی<sup>(۴)</sup> بسیار بعد از تبلیغ ادعیه رای<sup>(۵)</sup> عالی آن امیر کبیر<sup>(۶)</sup> را نموده می شود که که<sup>(۷)</sup> فری فرانسسکس<sup>(۸)</sup> تعلیم ده<sup>(۹)</sup> بدین طرف رسید و مکاتب ملکان<sup>(۱۰)</sup> را آورد و نیک نامی و عظمت و بزرگوری<sup>(۱۱)</sup> آن امیر کبیر را عرضه کرد عظیم شادمان شدیم و نیز تفریر کرد که با لشکر انبوه روانه شد بیاری باری تعالی و دشمنان<sup>(۱۲)</sup> مارا و شمارا قهر و زبون کرد<sup>(۱۳)</sup> من بعد فری جوان مارحسیا<sup>(۱۴)</sup> سلطانیة بخدمت فرستاده شد وی بخدمت تفریر کند هر چه و اقع شد اکنون توقع از آن امیر کبیر داریم که دائماً مکاتب هایون فرستاده شود و سلامتی آن امیر کبیر باز نماید تا تسلی<sup>(۱۵)</sup> خاطر حاصل آید دیگر می باید که بازرگانان شمارا بدین طرف فرستاده شود که اینجا یکه<sup>(۱۶)</sup> ایشانرا معزز و مکرم سازیم و نیز بازرگانان ما بدان طرف رجوع سازند ایشانرا نیز معزز و مکرم سازند و بر ایشان کسی زور و زیادتی نکنند زیرا دنیا ببازرگان آبادانست زیادت<sup>(۱۷)</sup> چه ابرام نمایم دولت باد در کامرانی بسیار سال و السلام تخریر فی غرة محرم المکرم<sup>(۱۸)</sup> سنة خسة<sup>(۱۹)</sup> و ثمانیة الهجریة.

[محل مهر امیر تیمور]

اینک بعضی توضیحات بترتیب اعداد که در اصل نامه علامت گذارده ایم:

(۱) «تیز» املاهی اصلی «تیمور» است و اصل این کلمه در ترکی بمعنی «آهن» است و املاهی جدید این کلمه «دمر» با دال است اما «کوران» شکی نیست که سهو کاتب است بجای «گورگان» و گورگان که بمعنوی بمعنی «داماد» است لقب معمولی امیر تیمور بوده است و در وجه تسمیه آن ابن عربشاه [المتوفی سنة ۸۵۴ که خود معاصر تیمور بوده است] در کتاب عجائب المقدور فی نواب تیمور گوید «چون تیمور بر ماوراء النهر مسلط شد و دختران پادشاهان را تزویج نمود در القاب او کله گورگان را اضافه نمودند که بمعنوی بمعنی داماد است چه وی داماد پادشاهان گردید و با



اصل عکس نامه که نویسنده محترم مقاله از پاریس فرستاده اند ۴۲ سانتی متر طول و ۲۲ سانتی متر عرض داشت و شاید مطابق قطر اصلی نامه بوده لکن بواسطه عدم گنجایش قطر اصلی در صفحات کاوه مجبوراً آنرا کوچکتر کردیم.

در اصل سفید است

(۸) - «فری» یعنی برادر<sup>(۱)</sup> (دوسایی)، و «فرانسسکس»<sup>(۲)</sup> املای لاتینی این اسم است و املای فرانسوی آن «فرانسوا»<sup>(۳)</sup> است، دوسایی در خصوص این شخص هیچ معلوماتی نتوانسته است بدست بیاورد مگر آنکه اسم او فرانسوا سائرو<sup>(۴)</sup> بوده است و گوید املای غریب این کلمه می‌نماید که وی خارجی [یعنی غیر فرانسوی] بوده و شاید از کشیشان ارامنه بوده و گوید نام «فرانسوا» مابین ارامنه مستعمل نیست ولی گویا بعد از دخول در حزب مذهبی این نام را برای خود اختیار کرده بوده است.

(۹) - «تعلیم‌ده» یعنی از حزب مذهبی موسوم به «برادران تعلیم دهنده»<sup>(۵)</sup>.

(۱۰) - «مکاتب» سهو کاتب است بجای «مکاتب» و در مابعد مجدداً این کلمه را «مکاتب» علی ما هو الصواب نوشته است، و «ملکان» دوسایی گوید که سهو کاتب است بجای «ملکان»، و راقم سطور را در این باب تأمل است.

(۱۱) - «بزرگوری» ظاهراً سهو کاتب است، بجای «بزرگواری».

(۱۲) - «دشمانان» سهو کاتب است بجای «دشمنان» یا املای قدیمی دشمن بوده است باشباع الف (مترجم).

(۱۳) - دوسایی گوید لابد بگوش امیر تیمور رسیده بوده است که یک قشون فرانسوی مرگب از ده هزار نفر در تحت سرکردگی کنت دو نور<sup>(۶)</sup> بکمک زیگیسموند<sup>(۷)</sup> پادشاه هنگری که با سلطان بایزید جنگ میکرد رفته بودند و در جزو لشکر او با ترکها جنگ میکردند و بالاخره در جنگ معروف نیکوپولی<sup>(۸)</sup> شکست خورده و سلطان عثمانی قتی را که نصیب وی شده بود بواسطه قتل عام اسرا لکه دار نمود، و گوید اگرچه فرانسه‌ها در این واقعه شکست فاحشی خوردند و مبالغی عظیم اموال و ده هزار نفر نفوس تلفات فرانسه شد ولی شک نیست که دعوات مسیحی که در ممالک امیر تیمور آمدو شد میکردند لابد برای جلب قلب امیر تیمور و تحصیل احترام برای خود همیشه تعریف و تمجید از قوت و قدرت پادشاه فرانسه می‌نموده‌اند و از عداوت مشترکه‌ای که سلسله تیموریان و پادشاهان اروپا با ترکها داشته‌اند استفاده می‌نموده‌اند، و بتوسط همین دعوات بوده است که سابقاً مکاتب از جانب پادشاه فرانسه بامیر تیمور رسیده بوده و باز ظاهراً بتحریک همین دعوات بوده است که این نامه مانحن فی‌ه بیادشاه فرانسه نوشته شده است (دوسایی).

(۱۴) - «فری» یعنی برادر و شرح آن گذشت، و جوان (فرانسه ژوانس یا ژان<sup>(۹)</sup>) نام کشیش مذکور است که حامل نامه امیر تیمور بود

(۱) در خصوص کلمه «فری» چون دوسایی چیزی نگفته و هماغه به «برادر» ترجمه کرده است راقم سطور باز استعانت از مسیو بلوشه نمود، فاضل مشار الیه جواب ذیل را داد که عیناً نقل میشود و العهده علیه: «فری Fra' که از قرن سیزدهم مسیحی ببعده همیشه یعنی کشیش و راهب عیسوی استعمال میشده است ظاهراً مخفف و محرف «فرات» frate است که با ایتالیائی یعنی برادر است (لاتینی frater)، و این کلمه فری Fra' قبل از اسم بسیاری از دعوات مسیحی که اغلب ایشان در آن اعصار ایتالیائی بوده‌اند دیده میشود».

Franciscus (۲) François (۳) François Ssathru (۴)  
Les frères prêcheurs (۵) Comte de Nevers (۶) Nicopolis (A) Sigismond (V) Jean یا Joannes (۹)

بوده است مثل «شاهزاده»، و معادل آن در ملل دیگر وجود ندارد، و عبارت ابن تقری بردی که در تفسیر گورگان گوید «و معناه صهر الملوک» و نیکوید «معناه الصهر» مؤید این احتمال و تقریباً صریح در آنست، و شاید اینکه عثمانیها بعضی از رجال دولت خود لقب فارسی «داماد» داده‌اند مانند داماد ابراهیم پاشا و غیره منشأش همین مسئله باشد (مترجم).

(۲) - ری دفرنسا یعنی «پادشاه فرانس»<sup>(۱)</sup>، از اینکه نام شارل ششم هیچ در این نامه بالصراحه برده نشده است معلوم می‌شود که منشی نامه «ری دفرنسا» را نام خود پادشاه فرانسه فرض میکرده است، و نظیر آن آنست که مورخین عرب اسم پادشاه فرانسه در حروب صلیبیه<sup>(۲)</sup> را که سن لویی<sup>(۳)</sup> نام داشته همه‌جا «رید افرنس» نوشته‌اند و خیال کرده‌اند که «رید افرنس» که فقط بمعنی «پادشاه فرانسه» است خود نام پادشاه فرانسه بوده است (دوسایی).

(۳) - این علامت V که در اصل نامه دیده میشود برای تعیین جای نام امیر تیمور است که در صدر نامه بالای سطور نوشته شده است، و رسم سلاطین مغول بوده است که نام پادشاه را اگرچه در وسط نامه مذکور شود و جای آن در اثناء کلام باشد در صدر نامه بالای همه سطور نویسند و اغلب با مرگب طلا (دوسایی).

(۴) - «ارزمندی» ظاهراً سهو کاتب است بجای «آرزومندی» و محتمل است که «ارزمندی» املای دیگر ارجمندی باشد بمعنی بزرگواری و شرف (دوسایی). راقم سطور گوید این احتمال اخیر بعید بنظر می‌آید و با سوق کلام منافات دارد.

(۵) - دوسایی این کلمه را «بر رای» خوانده است، و در اصل نامه دیده میشود که کلمه «بر» ندارد.

(۶) - یعنی پادشاه فرانسه، و چنانکه ملاحظه میشود در این نامه از پادشاه فرانسه باستثنای سطر اول نامه که از او به «ملک» تعبیر کرده همه جا به «امیر کبیر» تعبیر می‌نماید (دوسایی).

(۷) - بتکرار «که» در اصل نامه از سهو کاتب اصلی.

(۱) دوسایی در خصوص اینکه چرا بجای «روا دفرانس» (Roy de France) که قاعده بایستی نوشته شود هیئت «ری دفرنسا» استعمال شده است چیزی نیکوید و چون راقم سطور در این زمینه بکلی جاهل است لهذا از مسیو ادگار بلوشه (Mr. Edgard Blochet) مستشرق فرانسوی و کتابدار شعبه شرقی کتاخانه ملی پاریس سؤال نمود و وی جواب ذیل را داده است و مسئولیت در صحت و سقم آن برعهده فاضل مشار الیه است، گوید «هیأت ری دفرنسا بنظر می‌آید که از زبان ایتالیائی که در آن اعصار زبان اغلب دعوات مسیحی در شرق بوده مأخوذ باشد یعنی Re di Francia. و عین املای کلمه ایتالیائی است بمعنی پادشاه، و اگرچه نادراً در زبان قدیم فرانسه برای پادشاه re نیز استعمال کرده‌اند ولی در زمان شارل ششم معاصر امیر تیمور پادشاه را بزبان فرانسه roy میگفته و می‌نوشته‌اند نه re. و نیز مملکت فرانسه را در زبان فرانسه از اقدم الایام همیشه «فرانس» France میگفته و می‌نوشته‌اند نه فرنسا با الف، و در «تصنیف رولاند» (Chanson de Roland) که ظاهراً در قرن یازدهم مسیحی ساخته شده کلمه فرانس بهین هیأت یعنی France استعمال شده است، پس واضح است که در عصر شارل ششم قطعاً هیچکس در فرانس این کلمه را فرنسا نمیگفته و نمی‌نوشته است».

Saint Louis (۳) Les Croisades (۲)

میشود هر کدام از این دو (یعنی مهر این نامه حاضر از یکطرف و کلام ابن عربشاه و ابن تغری بردی از طرف دیگر) شاهد و مصدق دیگری است، و مابین دو کله راستی رستی علامتی دیده میشود بشکل یک تشدید بزرگ لا که معلوم نشد مقصود از آن چیست. محمد قزوینی.

## آتیلای بلای آسمانی

هجوم و استیلای بنیان کن آسیا بر اروپا

(قسمت اول)

تژاد مغول که عموماً بنا بر آنچه از ازمینه قدیم تا روزگار ما در صفحات تاریخ دیده میشود گویا خونریزی و بیداد در تهادش سرشته شده نه تنها مملکت ما ایرانیان و خاک همسایگان ما را چندین بار عرصه تاخت و تاز تمدن برانداز خود نموده بلکه اسلاف خونخوار آنها قرنهای متعدد پیش از آنکه چنگیز و تیمور بدین دنیا قدم نهند در دوره سلطنت ساسانیان مانند سیل بنیان کنی باروپا هجوم آورده و تا نزدیکی پاریس کنونی و رُم رانده و شهرهای معتبر بسیار را با خاک و خون یکسان نموده و چنان ولوله و هراسی در اروپا افکنده و آتش بیدادی افروختند که یادگار آن پس از هزار و پانصد سال باز امروز اروپائیان را متوحش نموده و با حال بیم و اضطراب نگران خطرانی که باز ممکن است روزی از سرزمین اصلی این اقوام یعنی آسیای مرکزی و شرق اقصی متوجه اروپا گردد مینماید و «خطر زردی» که نویسندگان و ناطقین فرنگستان اغلب بدان اشاره کرده و ملل اروپا را متذکر آن مینمایند عبارت از همین خطری است که شاید روزی از ناحیه مغولها و اقوام زرد تژاد متوجه اروپا گردد. امروز همانطور که در مشرق زمین نزد ما تاریخ لشکر کشی چنگیز و تیمور معروف و وقایع آن مشهور است و عموماً از طرف شعرا و نویسندگان و حتی در موقع صحبت از یک بدبختی عظیم و بلای عمومی هول انگیزی اشاره بدان وقایع میشود و در افواه مردم عهد چنگیز و دوره تیمور ایامی را در نظر محسّم میسازد که بدتر از آن را تقریباً نمیتوان برای یک ملت متمتد مغلوبی تصور نمود و تا اندازه ای حالت هجوم ملیونها ملخ گرسنه یا گرگان درنده ای را بخمرن سر سبز و بگلّه بی شبانی در خاطر جلوه گر مینماید همانطور هم در اروپا کلمه «هون» ها که آنها نیز قومی بودند از تژاد مغول که در قرن چهارم و پنجم میلادی اروپا را استیلا نمودند و مخصوصاً کلمه «آتیلای» که اسم بزرگترین پادشاهان آن قوم میباشد که چنان خونریز و سفاک بود که خود را «بلای خدائی و چکش دنیا» مینامید و میگفت «هر کجا که اسب من قدم نهاد دیگر گیاه نمیروید» عهدی را در نظر میآورد که بدتر و شومتر از آنرا اروپا هرگز بخود ندیده و حتی جنگ عمومی اخیراً هم با همه مصائب و وحشتناکی بهیچ وجه نمیتوان با آن طرف مقایسه قرار داد. مقصود ما در اینجا بطور مختصر حکایت این واقعه هولناک است که علاوه بر آنکه از لحاظ تاریخی نیز خیلی مفید و خواندنی است ممکن است فواید اجتماعی و سیاسی هم تا اندازه ای برای ما ایرانیان بر آن مترتب باشد چه اینگونه مطالب بما آسیائیان میفهماند که جلو استیلای ملل بیگانه و نتایج هولناک آن فقط بتمدن مادی و اخذ و کسب تمام اصول و فروع

دربار شارل ششم، و «مارحسیا» مرگب است از دو کله سربانی: «مار» یعنی بزرگ و سید و آقا<sup>(۱)</sup> که بر هر شخصی بقصد احترام اطلاق میشود و «حسیا» که در اصل صفت و بمعنی متدین و مقتس و قدیس<sup>(۲)</sup> است ولی در اصطلاح کلیسا اسماً بمعنی اسقف<sup>(۳)</sup> استعمال میشود، و چون زبان سربانی زبان عموم کلیساهای مشرق بوده است از ایران و هند و چین نباید تعجب کرد که چرا اصل کله سربانی در طی عبارات فارسی استعمال شده است، و شهر سلطانیه در آن عصر کرسی یک مطران<sup>(۴)</sup> بوده است، و اسقف مذکور در تاریخ آباء کنیسه موسوم است به ژان<sup>(۵)</sup> دوم از حزب «برادران تعلیم دهنده متحد»<sup>(۶)</sup>، وی ابتدا اسقف نخجوان بود و در سنه ۱۳۹۸ میلادی (۸۰۰-۸۰۱ هجری) از آن درجه ارتقا جسته بسمت مطران سلطانیه منصوب گردید و تا آخر عمر در همین درجه باقی بود تا در سنه ۱۴۲۳ میلادی (۸۲۶ هجری) در سلطانیه وفات نمود (دوساسی).

(۱۵) - دوساسی این کله را «سلی» خوانده است.

(۱۶) - دوساسی این کله را «اینچا نکه» بخوانده است.

(۱۷) - دوساسی این کله را «رسالت» خوانده است.

(۱۸) - تعبیر غریبی است بجای «محرم الحرام» که مصطلح عامه

مسلمین است از قدیم و جدید (مترجم)

(۱۹) - «خمس» خطای منشی نامه است بجای «خمس».

و عجب است چنانکه ملاحظه شد که در یک کاغذ رسمی که از پادشاهی (آن هم پادشاهی با آن عظمت مثل امیر تیمور) بیادشاهی نوشته شده است چندین جا سهو کاتب روی داده، و چنانکه دوساسی ملتفت شده است علامات اهل کاری و مسامحه بر وجنات این نامه از هر طرف هویداست. چه علاوه بر سهوهای مکرر کاتب کوچکی قطع کاغذ و کمی عرض حاشیه آن بر خلاف آنچه معهود در مکاتبات سلاطین آن اعصار بوده است همه دلالت بر سهل انگاری و مسامحه در صدور این نامه میکند و گویا در دربار امیر تیمور اصلاً بیادشاه فرانسه اهمیتی را که در حقیقت دارا بوده نمیداده اند یا نمیدانسته اند، و چون این نامه ظاهراً بتحریریک دعوات مسیحی بیادشاه فرانسه نوشته شده شاید آزا یک مسئله غیر معنی به فرض کرده و تمام آن دقتی که باید در آن بکار برده شود و شرایطی که در آن باب مرعی گردد بعمل آورده نشده است.

اما مهر امیر تیمور که در پای نامه است از اینقرار است: در طرف دست راست از طرف بالاسه دایره کوچک دیده میشود باین شکل ۰۰ و در طرف چپ این سه دایره این دو کله از بالا بیابین خوانده میشود «راستی رستی». ابن عربشاه در کتاب عجایب المقدور گوید: «وکان نقش خاتمه راستی رستی یعنی صدق نجوی و میسم دوا به و سره سکنه علی الدرهم و الدینار ثلث حلق هکذا ۰۰»، و عین همین مضمون را ابن تغری بردی در المنهل الصافی ذکر کرده است<sup>(۷)</sup>، و چنانکه ملاحظه

Saint (۲) Seigneur (۱)  
Archevêque (۴) Evêque (۳)  
Jean (۵) Les frèzes prêcheurs unis (۶)  
(۷) ولی در المنهل الصافی نسخه کتابخانه ملی پاریس (Arabe 2069, f. 151 b) از سهو ناسخ «رستی رستی» نوشته شده است بجنف الف از «راستی» با وجود آنکه ترجمه کرده است به «صدق نجوی».



تمام قسمت جنوبی اروپا از اسلامبول کنونی گرفته تا مملکت پرتگال و همچنین قسمت غربی آن یعنی تمام ممالک ساحلی دریای مدیترانه و ممالک جنوبی دانوب و ممالک واقع در طرف چپ رودخانه رن و حتی قسمت جنوبی جزیره بریتانی بزرگ (انگلستان) در قلمرو سلطنت روم بود و رومیها علاوه بر این بر آفریقای شمالی تا حدود صحرا و سودان و هم بر قسمتی از آسیای غربی تا ساحل فرات دست داشتند. رودخانه دانوب و رن که مهمترین رودخانه‌های اروپا هستند و پس از آنکه سرچشمه آنها در حوالی شمالی ایتالی نزدیک بیکدیگر شروع شده هر کدام بطرفی روان میشود - دانوب بطرف مشرق و رن بطرف شمال - دامنه جبال کارپات و «جبال فلزی» را آبیاری نموده و بواسطه استحکامات طبیعی این دو سلسله کوه یک سرحد محکمی بین خاک روم و قسمت شمالی اروپا تشکیل میدادند. در پائین این سرحد ممالک روم یعنی سرزمین تمدن و علم و حکمت و صنعت واقع بود و در بالای آن در صحراها و دشتهایی که تا دامنه جبال اورال منبسط بود یک دسته اقوامی در هم و بر هم زندگانی مینمودند که هنوز از مراحل تمدن دور بودند و رومیها مجموع آنها را بزیر یعنی بیگانه میخواندند.

اقوام مزبور عبارت بودند از سه دسته عمده از ملل مختلفی که امروز هم باز تقریباً در همان مقر قدیمی خود ساکن هستند. دسته اول اقوام ژرمن (۱) بودند که اجداد آلمانیهای (۲) کنونی هستند که در قرن چهارم میلادی علاوه بر شبه جزیره اسکاندیناوی (سوئد و نروژ) و آن قسمتی از خاک اروپا که در جنوب دریای بالتیک و دریای شمال و در دهنه رودخانه رن واقع است در تمام طول ساحل چپ رود دانوب و حتی در دشت شمالی دریای سیاه هم مسکن داشتند. دسته دوم اقوام اسلاوی بودند که اجداد روسهای امروزی باشند و در نواحی شرقی اقوام ژرمن مسکن داشتند و اغلب در تحت سلطنت بیگانگان بوضع بسیار بدی زندگانی مینمودند. سوم دسته اقوام فینی بود (۳) که در پشت دو دسته دیگر مزبور در طرف آسیا سکنی داشتند و در حوالی رودخانه ولگا و جبال اورال خیلی متعدد و انبوه بودند و همواره برای بدست آوردن خاک و مسکن تازه بزمینها و اسلاوها فشار میآوردند و چه بسا اثرات این فشارها در خاک ممالک روم هم محسوس میگردد. زمینها و اسلاوها از حیث قیافه و قد و قامت و نیز بواسطه قرابت لسانی معلوم بود که با رومیها یک جنبه اشتراک نژادی دارند ولی قینیا از هر حیث با آن اقوام دیگر متفاوت بودند و با قد کوتاه و ستر و رنگ گندمگون و بینی پهن و گونه‌های برآمده و چشمهای مورب از جمله اقوام قسمت شمالی آسیا که از نژاد مغول هستند

(۱) Germans

(۲) این کلمه در اول اسم دسته‌ای از ایلات ژرمنی بود که در نواحی شمالی رودخانه رن و دانوب مسکن داشتند و مکرر بمسئله‌کات روم و حتی بخود خاک ایتالی هجوم آورده و زحمت زیاد برای روم فراهم آوردند و با وجود جلوگیری شدید قشون روم از جلو آمدن آنها و شکستهایی که بکرات بد آنها وارد آمد آلمانها (Alamanni یا Alemanni) مدام بطرف خاک روم جلوتر رفته و بر عظمت خاک خود میافزودند چنانکه در اواسط قرن پنجم پس از میلاد مسیح بر نواحی غربی و جنوبی آلمان کنونی و حتی بر سویس دست یافتند و بعدها پس از انقراض سلطنت کارولینتریها - Carolingiens - که دوم نسله پادشاهان فرانسه بودند در اواخر قرن چهارم هجرت سلطنتی تشکیل دادند که تا سنه ۴۸۹ دارای قوت و قدرتی بود ولی در تاریخ مزبور منقسم بدو قسمت شد و کم کم از میان رفت.

(۳) Finnois که از اقوام مغول میباشند.

آن گرفته تواند شد و نه اگر استیلای ناحق اروپائیا نیز که مدام از ظلم و جور و تجاوزات آنان در خاک خودمان شکایت داشته و ناله و نفرین میکنیم بیک معجزه تصور ناپذیری پایان یابد و یا مثلاً نور عدالت تامه بین المللی بنه در اروپا تابان شده و طبقات کارگر و عامه هر ملتی از پرتو نمرات ترقی علم و تربیت بجنبش آمده و دسته شرتطلب گرگان طمع و حریص سیاسی را از بیخ و بن براندازد و در نتیجه آن ظهورات و تجلیات زورگویی اروپائیا بلل مشرق متروک گردد مادمی که ما تمدن اروپائی را با تمام لوازم آن حتی توپهای سنگین و مسلسل و تفنگهای دورزن (که نه تنها برای آدم کنی بلکه برای دفع آزار گرگ و پلنگ هم لازم است) کسب نکرده باشیم بهیچ وجه خطر استیلای ملل بیگانه و حتی استیلاهای وخیم تر رفع نمیشود و ایران ما باینحال که اکنون هست بکمال آسانی ممکن است باز معرض ایلتار و تاخت و تاز و کشتار و خونخواری عشایر و طوایف وحشی دشت آسیای وسطی و سرزمین افراسیابهای داستانی و خوشنوازه‌های (۱) تاریخی که از قدیم الایام کانون تخریب تمدن عالم بودند واقع گردد و حتی از جگه که خدای نخواست آسیا بار دیگر بر سر ملل اروپا هجوم نیاورده و اردوی سرخ چنگیزی را باز در روی خرابیهای دار الفنونهای سوربون (۲) و آکسفورد (۳) و کبریج (۴) و هایدلبرگ (۵) و بر اطلال برج ایفل و تالارهای موزه خانهای لوور و غیرهم خیمه زن ننماید.

مقاله ذیل راجع است به هجوم همسایگان آسیائی ما تقریباً در هزار و پانصد سال پیش باروپا و اگر چه شرح آن واقعه هولناک بدین مختصرها نکتجده ولی باز از خواندن آن ممکن است مختصر بصیرتی حاصل گردیده و زمینه‌ای برای بعضی استنباطات مفیده اجتماعی بدست آید و معلوم گردد که اروپائیا بچه و سایل شانه خود را از زیر ربه تن فرسای استیلای قوم و حشی و خونخوار «هون» بیرون آوردند و از پرتو کدام نور جهانتابی آتش نیستی بخرمن ظلم و ستم استیلا جویندگان خود زدند تا ما نیز همان راه را سپرده و در دفتر سرنوشت ملی خود همان نقش و رقم را بکار بریم. اکنون بگذریم باصل مطلب و برای سهولت احاطه و عدم ملال خوانندگان این داستان تاریخی هولناک و دلکش را در دو قسمت درج میکنیم که قسمت اول آن در این شماره و قسمت دوم در شماره آینده بنظر قارئین خواهد رسید:

## او ضاع قدیم اروپا

باید دانست در آن زمانی که شرح وقایع مهم تاریخی آن موضوع این مقاله است یعنی دو سه قرن قبل از ظهور اسلام که مطابق اواسط دوره سلطنت پادشاهان ساسانی میشود اوضاع اروپا و اقوامی که در خاک آن ساکن بودند خیلی از وضع کنونی و اقوام امروزه آن متفاوت بوده است.

(۱) در خصوص این اسم که اصلاً «آخشونوار» بوده رجوع شود بمقاله‌ای که در باب مزدک در شماره‌های ۳ و ۲ - ۵ کوه، سال اول از دوره جدید، نوشته شده است (شماره ۳، صفحه ۹، حاشیه ۲).

(۲) Sorbonne اسم دار الفنون مشهور پاریس است که بمناسبت اسم روپرت دو سوربون - R. de Sorbon - (۵۶۷ - ۶۷۲) که مؤسس آن است بدین اسم نامیده شده است.

(۳) Oxford در انگلستان.

(۴) Cambridge در انگلستان.

(۵) Heidelberg در آلمان.

دیوار و سقف بنظر آنها مثل گور میآید و از سقف و طاق میترسند و گمان میکنند بسر آنها خراب خواهد شد و از آنجائی که دایم در کوهها و جنگلها سرگردان و روان هستند و هر روز در غلی میباشند و محل و مسکن مخصوصی ندارند از همان طفولیت بگرمای و سرما و سختی و مصائب و کرسنگی و تشنگی عادت میکنند. گله‌های آنها هم همیشه در عقب آنها روان است و زنها و بچه‌ها روی عرابه‌هایی که حیوانات میکشند در حرکتند و در همان روی عرابه زنها پارچه میافند و لباس مردهارا میدوزند. و در روی همان عرابه مردها با زنها جمع میشوند و زنها میزایند و بچه‌ها را بزرگ میکنند تا وقتیکه طفل بسن رشد میرسد. اگر از آنها پرسید از کجا میآیند، بکجا میروند، کجا نطفه آنها بسته شده و کجا بدنیا آمده‌اند هیچ نمیدانند. لباس آنها عبارت است از یک نیم تنه کتان و یک تن پوش عبا مانندی از پوست موشهای صحرائی. این نیم تنه تیره رنگ را آن قدر میپوشند تا همان روی بدن میپوشد و هیچ وقت عوض نمیکشند تا آنکه پوسیده و بیفتد. علاوه بر این نیم تنه و عبا یک نوع کلاه پوستی که از بالا بیشت میافتد و چند عدد پوست بز که بدور زانو و پاهای خود می‌پیچند لباس دیگری ندارند. کفش آنها که هیچ شکل و ترکیبی ندارد باندازه‌ای ناراحت است که هیچ نمیتواند راه برونند و بکلی در پیاده جنگ کردن عاجز هستند در صورتیکه در سواری مثل این است که با سبهباشان که کوچک و بدترکیب ولی خستکی نا پذیر و مثل برق سریع هستند دوخته شده باشند. هونها عمرشان را در پشت اسب میگذرانند و در همان سواری چه درست سوار باشند و چه مثل زنها یک پهلو قرار گرفته باشند انجمن میکنند و معاملات و خرید و فروش مینمایند و حتی خورد و خوابشان هم در روی اسب است و وقتیکه میخواهند بروی کردن اسب دوتا میشوند. هونها در موقع جنگ بدون نقشه و بدون هیچ نظم و ترتیبی در تحت امر و تشویق رؤسای خود هجوم میآوردند و در موقع هجوم فریاد و «غیه» میکشند. اگر دشمن مقاومتی کرد آنها متفرق میشوند و از نو باز بنای هجوم را میکنند و هر چیزی را که در مقابل خود بینند از میان برداشته و ریشه کن میکنند ولی نه شیوه قلعه گیری را میدانند نه ترتیب محاصره را. تیرهای آنها که بیکانش از استخوان نوک تیز است مثل آهن سخت و مهلک است و هیچ کس مثل هونها در انداختن این تیرها بمسافتهای عظیمه زبردست نیست. هونها در موقع جنگ شمشیری در یک دست دارند و در دست دیگر کندی دارند که در موقعیکه حریت در کار دفاع خویش است بگردن و بیکر او میاندازند. هونها بکلی بی ثبات و بدقول هستند و هر لحظه در فکر و در کاری هستند و از هر طرف که باد بوزد بادش میدهند و مانند حیوانات از درستی و نادرستی هیچ بوقی بدمافشان نرسیده است. زبان آنها تاریک و پیچیده و پر است از استعارات و اصطلاحات مجازی. دین و منتهی هم گویا نداشته باشند و بهرچیز اقلآ در ظاهر که بدینی عمل مینمایند و مقصود و مطلوب آنها طلاست و بس...»

### اولین هجوم هونها باروفا

هونها اولین بار در سنه ۳۷۴ میلادی یعنی قریب ۲۵۰ سال قبل از هجرت از آسیا بحرکت آمده و بسرکردگی ریسی بلمیر یا بلمیر نام مانند سبلی بطرف اروپا روان شدند و اقوام بین راهرا هم از قبیل آلان‌ها (که از اقوام ایرانی الاصل بودند و بعدها در نزد مؤلفین عرب بقوم «آس» معروف شدند<sup>(۱)</sup>) و غیره را نیز مطیع و منقاد نموده و مانند حشرهای مغولها با خود همراه گرفته و مدام جلوتر رانده تا رسیدند بسر زمین اقوام ژرمنی.

(۱) قوم آلان که مؤلفین عرب اغلب بخيال آنکه الف و لام آن الف و لام تعریف است «الآن» نوشته اند و فرانسویها «Alain» و آلمانیها «Alänen» مینویسند در اصل در دشت شمالی دریای خزر و شمالی قفقاز تا حوالی رودخانه دن (طنایس) اقامت داشتند. قوم مذکور در عهد مغول در نزد مؤلفین شرقی معروف شد بقوم «آس» (ایرانی آس) و این کلمه ظاهراً مشتق از کلمه آسیت «Ossètes» است که نام اخلاف کنونی آلانها میباشد که در قفقاز مسکن دارند (در نواحی غربی و ولایت قفقاز و در دره تریک) ولی آسیتها هم که در قفقاز با اسم آسیتین مشهورند خود را «ایرون» مینامند که همان معنی «ایران» را دارد و زبان آنها از جمله السنه ایرانی (یعنی اعم این کلمه) است. (رجوع شود به «تاریخ روابط روس و ایران» صفحه ۱۷ حاشیه ۱).

محسوب بودند و بوضعی نیم وحشی زندگانی نموده و مدام در بین خود و اقوام مجاور مشغول جنگ و زدو خورد بسیار وحشیانه و خونریزی بودند.

### قوم هون

از جمله این اقوام اخیر یک طایفه‌ای بود که در زمانی که ما از آن صحبت میکنیم در هر دو دامنه جبال اورال و در دره ولگا مسکن داشت و موسوم بود به قوم «هون»<sup>(۱)</sup> و همین قوم «هون» و پادشاه آنها آتیل است که موضوع این مقاله ما میباشد.

قوم هون ظاهراً قومی بوده بسیار قدیمی و بطلمیوس که در قرن دوم میلادی میزیسته در کتاب جغرافی معروف خود صحبت از این قوم نموده چنانکه گفته است که قوم مزبور در سرزمین واقع بین دریای خزر و جبال قفقاز سکنی داشته و دامنه تاخت و تاز آنها تا بایران و حتی تا آسیای صغیر هم کشیده میشده است و حتی بعضی از مؤلفین گمان نموده‌اند که در کتیبه معروف بیستون که بخط میخی از عهد هخامنشیان مانده (پنج قرن قبل از میلاد مسیح) هم اسم این قوم در بین اقوامی که مغلوب داریوش شده‌اند ذکر شده است و در آوستا هم از جمله عفریتها و مخلوقات دیو صفت و دشمنان بدخواه صحبت از «هونوس» ها میناید<sup>(۲)</sup> و بزعم بعضی از مؤلفین مقصود از این کلمه «هونوس» همان قوم «هون» ها میباشد. بهرچیز باید دانست که در قرن چهارم میلادی خاک اقوام هون در تمام طول جبال اورال و دریای خزر منبسط بود و یک سر آن بکوههای یدی (عراق عجم و آذربایجان) میرسید و سر دیگر آن در نواحی سبیری تا حوالی سرزمینهای لم یزرع قطبی میرفت. هونها بدو دسته بزرگ عمده منقسم میشدند یک دسته آنها که در نواحی مشرقی دریای خزر سکنی داشتند موسوم بودند به هون‌های سفید که گویا رنگشان از دسته دیگر هونها (هون‌های سیاه) سفیدتر بوده و همان قومی هستند که در کتب تاریخی اسلامی با اسم هیاطله و هیتالیان ذکر شده‌اند و در زمان ساسانیان بکرات اسباب زحمت ایران گردیده و حکایت زدو خوردهای آنها با پادشاهان ساسانی در تواریخ بتفصیل مسطور است. مورخ معروف لاتینی موسوم به آمیانوس مارسلینوس<sup>(۳)</sup> که در همان قرن چهارم میلادی میزیسته و بشخصه هونها را دیده است در حق آنها بقرار ذیل سخن رانده است:

«هونها از حیث وحشیکری و سبیت از هر وحشی و سبعی که انسان بتواند تصور نماید بدترند. آنها با آهن داغ شده گونه‌های بچه‌های خود را میسوزانند برای اینکه زخم شود و مو در نیاورد و همین جهت هونها تا وقتی هم که پیر میشوند زنجشان مثل زنج خواجه‌ها صاف و بیسو است. بدن ستر و کلفت و کوتاه آنها و سر بی نهایت بزرگ آنها شکل آنها را خیلی زشت و مکروه میسازد و آنها را بصورت حیوانات دوبا و یا از این هیکلهای خشن چوبی که روی پلها میگذارند در میآورد. رویهمرفته هونها قومی هستند که اگرچه شکل انسانی دارند ولی بکلی مثل حیوانات و حشرات زیست میکنند و برای تهیه غذا نه ادویه دارند نه آتش و ریشه گیاههای وحشی و گوشته که میان ران آنها و پشت اسبشان سکوییده میشود تنها قوت و غذای آنهاست. هونها بهیچ وجه استعمال آلت خیشرا برای فلاحت نمیشناسند و نه خانه دارند و نه گله‌ای چونکه

(۱) که فرانسه‌ها les Huns و آلمانها Die Hunnen مینامند.

(۲) در یست نوزدهم (آوستا) از جمله عفریتها و دشمنان بد خو صحبت از «هونوس» ها میکند که از اولاد نیویکا و داستایانی هستند [Grundriß der Iranischen Philologie, Bd. II, S. 667] (۳) Ammianus Marcellinus

زُرُنْها که اجداد آلمانیهای کنونی بودند در آن زمان مشتمل بر دو دسته مده بودند یکی توتون (۱) ها که عموماً در قسمت غربی آلمان کنونی سکنی داشتند و دیگری گوت (۲) ها که اول در دانمارک کنونی و سوئد و نروژ مقیم بودند و بعدها در اواخر قرن دوم میلاد مسیح بطرف جنوب سرازیر شده و وارد دشت اروپا گردیده و رسیدند بسواحل شمالی دریای سیاه بهمان سرزمینی که امروز اوکراینی نامیده میشود. در آنجا گوت ها دو قسمت شدند یک دسته در مشرق رودخانه دنیپر که در مشرق آدسا در دریای سیاه میریزد سکنی گرفتند و بهمین مناسبت موسوم شدند به اوستروگوت یعنی گوت های شرقی، دسته دیگر در مغرب رودخانه مزبور قرار گرفت و موسوم شد به ویزیگوت یعنی گوت های غربی. دو دسته مزبور هر کدام جداگانه تشکیل سلطنتی دادند و دارای پادشاهانی شدند ولی در قرن چهارم میلادی پادشاه گوت های شرقی موسوم به هرمانریش (۳) فتوحاتی کرد و بر اقوام اسلاوی و حتی بر گوت های غربی دست یافت و دارای سلطنت و مملکت عظیمی شد ولی آفتاب دولتش زود بر لب بام زوال افتاد چه در همان اوقات هون ها مانند بلای ناگهانی بطرف اروپا هجوم آور شدند و هرمانریش که در آن وقت پیر مردی تقریباً صد ساله بود و هنوز جراحتهائی که در یک زدو خوردی ببین او وارد آمده بود التیام نیافته با همه مردانگی و شجاعت و پافشاری که برای جلوگیری « این گردباد اقوام مختلف » (۴) نمود نتوانست کاری از پیش ببرد و در عین زد و خورد جراحتهایش هم باز شده و خون از بدنش روان شد و چون امیدی برایش باقی نماند نوک شمشیر خود را در سینه فرو برده و جان داد (در سنه ۳۷۵ میلادی) و هونها از خاک او گذشته و رسیدند بخاک گوت های غربی. اینها نیز دو دسته شدند یک دسته که اغلب از آنها بدین مسیح در آمده بودند بنامد از رودخانه دانوب گذشته و بجاک روم پناه ببرند و دسته دیگر راضی بقبول این اهانت نشده و بسرکردگی آتاناریخ (۵) از شاهزادگان خود که با دولت روم و مسیحها بسیار ضدیت داشت مصمم شدند که بجبال کارپات پناه برده و از شر هونها محفوظ بمانند. هونها نیز با سرعت هر چه تمامتر از کوه و دشت و رود و دره گذشته و هر ساعت برود دانوب نزدیک تر میشدند. دسته اول گوت ها که بنا بود بروم پناه ببرند از راه ناچاری شرایط سخت امپراطور روم شرقی و النس (۶) را (۳۶۴-۳۷۸ میلادی) قبول نموده و بطرزی که تفصیل رقت انگیز آن در تواریخ مسطور است از رودخانه دانوب گذشته و وارد خاک میزی (۷) شدند که تقریباً عبارت بود از همان بلغارستان و سرستان کنونی. تاریخ در این موقع فقط عده مردمانی را که قابلیت برداشتن اسلحه را داشتند دوست هزار نفر مینویسد. تفصیل اینکه چگونه این قوم بعدها از تعدی و ستم رومها بجان آمده و یانگی شدند و امپراطور و النس را در جنگ کشتند و (در سنه ۳۷۸ میلادی) و تا نزدیکی اسلامبول رفتند و حتی بعدها در سنه ۴۰۲ میلادی بسرکردگی آلاریک (۸) اول که مشهورترین پادشاهان گوت ها است داخل خود ایتالیا هم شدند و امپراطور را فراری کردند و در سنه ۴۱۰ سومین بار شهر رُم را محاصره و فتح کرده و سه روز و سه شب عرضه چپاول نمودند خارج از موضوع مقاله ما است و در تواریخ مسطور است.

پس از آنکه گوت های شرقی رفته اطاعت هون ها و سرکرده آنان بلمبر را بگردن گرفتند این قوم اخیر مانند سبلی که سدی را شکافته باشد وارد دشت اروپا گردیده و هر قوم و دسته و خانمانی را که در سر راه خود دید یا ریشه کن نموده و یا باطاعت خود در آورده و همراه خود بمرکت آورد. این ظهور ناگهانی قوم هون در سینه اروپا که در حقیقت حکم استیلای آسیا را بر اروپا داشت تمام ملل متمدن و غیر متمدن اروپا را در بیم و هراس شدید انداخته و تغییرات عظیمی در صفحه آن خاک تولید نمود. در نواحی استیلا شده تمام اثرات تمدن ابتدائی گوت ها که در تمدن شاگرد رومیها بودند و از همان زمان معلوم بود که بعدها مربئی اقوام دیگر از اسلاو و غیره خواهند بود فوراً از میان رفت و طرز زندگانی خانه نشینی (تخته قاپو) دفعه معدوم الاثر گردیده و چادر نشینی و کوچ و لوازم دیگر این نوع زندگانی ابتدائی و نیم وحشی قائم مقام آن گردید و سرزمین وسیع واقع بین دریای نخز و حوزه دانوب یک جاده و رهگذر عظیمی گردید که دایم گله های حشم و اغنام و دسته های انسانی در آن در رفت و آمد بودند. اردوی سلطنتی هونها خیمه و خرگاه خود را در سواحل شمالی رود دانوب برپا کرده و مانند قراول بصیر و بیداری مدام چشم و گوش بدانسوی رود دانوب که خاک سلطنت روم بود منوجه داشت که ببیند در آنجا چه اقدامی برای جلوگیری و دفع هجوم آوران آسیائی بعمل خواهد آمد. هونها از آن پس هر ساله باقوام مجاور خود نیز هجوم آورده یا آنها را باطاعت خود میاوردند و یا آنها را فراری میکردند چنانکه آن دسته از گوت های غربی (ویزیگوت) هم که بسرکردگی آتاناریخ سابق الذکر نحوسته بودند اهانت پناه بردن بخاک روم را قبول کنند بالاخره در مقابل هجومهای هونها خونخوار مجبور بقبول این امر گردیده و آنها هم وارد خاک روم گردیدند. هونها که سرشته ای از زراعت و فلاحیت نداشتند طولی نکشید که آنچه را از محصولات ارضی و لوازم معاش که در مقر تازه خود یافتند بمصرف رسانیده و بخوبی دیدند که اگر از خاک روم چه برضا و رغبت و در ازای خدمت و چه بزور و جبر و از راه چپاول بآنها گندم و پول نرسد زندگانی برای آنها نهایت اشکال را بهم خواهد رسانید و در این راه مشغول اقداماتی شدند و رومیها هم که ملتفت خطر بودند صلاح را در آن دیدند که با آنها مدارا نمایند و دسته های متعددی از هونها را که عده آن تداریخ بشصت هزار بالغ شد در خدمت لشکری خود قبول نمودند و این هونها هم از عهده ادای خدمت خود چه برضد دشمنان دیگر روم و چه برضد دسته های دیگری از خود هونها بخوبی برآمدند. هونها بواسطه تفرقه و تشتی که در بین خودشان بود مدتی در حقیقت اسباب دست رومیها بودند که همواره برای ضعیف نمودن آنها و جلوگیری از خطرات آنها دسته ای را برضد دسته دیگری میانگيخت و در این راه از صرف پول و وعد و وعید خود داری ننمود و هونها هم که از پرتو روابط کچدار و میرز خود با روم کیسه خود را پر میدیدند بهمین قدر قانع بودند و قریب پنجاه سال بهمین ترتیب در سواحل علیای رود دانوب بسر بردند. ولی اگر خود هونها مستقیماً در آغاز امر چندان اسباب زحمت سلطنت روم نشدند اثرات غیر مستقیم استیلای آنها چیزی نماند که سلطنت روم را یکباره زیر و زبر نماید چونکه در نتیجه استیلای هونها بر قسمت مرکزی اروپا تمام دره دانوب حالت

(۱) les Teutons (۲) les Gothes (۳) Hermannrich (۴) Jordanis (Jornandes): De Getarum origine et rebus gestis 24 (۵) Atanarich (۶) والنس (۷) Mésie (۸) Alaric (A) Walens (V)

از زمان طفولیت مدتی در میان هونها بعنوان گرو زندگانی نموده بود و بعدها بزرگترین دشمن و حریف آتیلا گردید چنانکه در ذیل بیاید) داشت دستی در امور داخله روم پیدا نموده و امپراطور روم شرقی باو منصب سرداری داده بود و بعنوان موجب سالی ۳۰۰ لیره طلا باو میداد ولی خود رُوا باین موجب اسم خراج میداد و در حقیقت هم حق بیشتر بطرف او بود و دولت روم فقط از راه ترس مبلغ مزبور را بسر کرده هونها میداد. پس از مرگ رُوا در سنه ۴۳۴ میلادی دو برادر زاده وی آتیلا و بلدا بسطنت رسیدند ولی بعدها آتیلا برادر خود را نیز بقتل رسانده و بدون رقیب و شریکی امور سلطنت را بدست گرفت و بر حسب آنچه از تواریخ استنباط میشود در سنه ۴۴۴ میلادی (یعنی در عهد سلطنت یزدگرد دوم ساسانی در ایران) آتیلا بتنهائی سلطنت مینموده است.

### آتیلا

تفصیل شکل و شمایل آتیلا در تواریخ باقی مانده و از قرار ذیل است: قد کوتاه، سینه پهن، کلاه بزرگ، چشمها کوچک و گود، ریش کوسه، بینی پهن، رنگ تقریباً سیاه، گردن متمایل بطرف عقب، نگاه تیز و هراسان<sup>(۱)</sup>. یکی از مورخین معاصر آتیلا پس از دادن این شرح در باب شکل و شمایل آتیلا مینویسد: «این شخص معلوم بود که در پیشانیش نوشته شده که بدنی آمده است برای آنکه ملل را لرزاند و در دنیا ولوله بیندازد<sup>(۲)</sup>». آتیلا با همه قساوت فطری و تژادی و خونخواری ذاتی بعضی جنبه‌های اخلاقی نسبتاً خوبی هم داشته و عموماً مورخین متفقند بر آنکه وی نسبت بدشمنان مغلوب و فروتن خود صاحب گذشت و مردانگی بوده و با زیر دستان خود عموماً خوش سلوک و در مراعات و محاکات بیطرف و منصف بوده است. مفیدترین قسمت تاریخ حیات آتیلا غیر از آن قسمتی است که معروف و در افواه متداول است. درجه لیاقت و کاردانی آتیلا در حفظ ملک و رعیت و حسن تدبیر در روابط با همسایگان از درجه خونخواری و بیدادگری وی کمتر نبوده است چنانکه اندک مدتی پس از رسیدن بسطنت نه تنها تمام اقوام و دسته‌ها و ایلات هونها را مطیع و منقاد خویش ساخت بلکه از رودخانه وُلگا گرفته تا رودخانه رَن تمام اقوام ساکن بین این دو رودخانه را از زَرَمَن و غیره یا مطیع و یا اقلاً متحذ و خراجگذار خود نمود. آتیلا پیش از آنکه دست بکار فتح اروپا بزند اول با استحکام پایه اقتدار خود در مشرق زمین کوشید و با همین اقوام اروپائی سابق الذکر و با هونها خود از راه تنگه‌های باکو از جبال قفقاز گذشته و وارد ایالات آسیائی روم شرقی شده و در ارمنستان و شامات و در سواحل فرات و دجله مشغول تاخت و تاز گردیده و ایران را نیز در تحت تهدید آورد<sup>(۳)</sup>. مقارن همان اوقات آتیلا قوم مشهور خَزَر را نیز که در آن زمان در حوزه رودخانه دُن مسکن داشتند مغلوب نموده و سلطنت آنها را بیسراشده خود اِلَاک<sup>(۴)</sup> نام باز گذاشت و از آنجا بطرف شمال رانده و اقوام اسلاورا نیز

یک لانه موزچگانی را پیدا نمود که نوک تیشه‌ای زیر و رو نموده باشد: اقوام متعدد و مختلف مدام در کار کوچ رفت و آمد و حرکت بودند و معلوم است که این گونه رفت و آمدها عموماً با چه تلافیها و زدوخوردها و معارضاتی مصادف میشود. اقوام و ایلات بومی بسیاری که اصلاً هم زَرَمَن بودند بی مسکن و بی خانه ولانه شده و در بی مسکن و نشینگاه تازه‌ای سرگردان و پراکنده بهر طرف روان بودند و بالاخره دو دسته عمده شده هر دسته راهی را پیش گرفت. یکدسته متجاوز از دوست هزار نفر از جبال آلپ عبور کرده و از شمال بطرف ایتالیا روان شد و بسرکردگی راداکس<sup>(۱)</sup> نام مشهور در سنه ۴۰۴ یا ۴۰۵ میلادی ولوله عظیمی در روم انداخته و تا نزدیک پایتخت آن ملک رفتند. دسته دیگر از این ایلات و اقوام زَرَمَن که از آن جمله وندال<sup>(۲)</sup>ها بودند در تحت فشار آلان‌های سابق الذکر از ملل قفقاز (که در کتب فارسی و از آنجمله اسکندر نامه نظامی خیلی از آنها نام برده شده و از اقوام ایرانی الاصل بوده و مغلوب هونها گشته و با آنها باروپا آمده و در آنجا از آنها جدا شده و بطرف خاک فرانسه کنونی که در آن تاریخ سرزمین قوم گل<sup>(۳)</sup>ها بود روان شده بودند) با آنها راه افتاده و در آخرین روز سال ۴۰۶ میلادی خاک گل را استیلا نموده و پس از چهار سال چپاول و تخریب وارد خاک اسپانی شدند و اسم اَنْدَلُس که اعراب بمناسبت اسم ناحیه جنوبی آن مملکت که آندالوزی (وندالوزیا) است باستانی داده‌اند مشتق از اسم همین وندال‌های مذکور در فوق است. هونها نیز چنانکه گفته شد خیمه و خرگاه سلطنتی خود را در سواحل شمالی دانوب وسطی برپا نموده و مدام بر وسعت دایره متصرفات خود میافزودند ولی تفرقه و تشتت آنها باعث بود که رویهمرفته سلطنت رسمی منظمی نداشتند و هر دسته‌ای در تحت فرمان سرکرده‌ای بگری و خیالی بود و هنوز یک کلاه توانا و بازوی آهنینی پیدا نشده بود که حلقه‌های این سلسله پریشان را بهم بند و بست نموده و تمام این عناصر مختلفه و دسته‌های متعدده را در یک دیگ وحدتی جوش بدهد و کسی که از عهده این امر خطیر برآمد آتیلا از شاهزادگان هون بود که ذکر تاریخ او موضوع این مقاله است ولی قبلاً باید دو سه کلمه نیز در خصوص پادشاهان هون که پیش از آتیلا و پس از استیلای هونها بر اروپا سلطنت کرده‌اند بگوئیم.

### سرکردگان هونها پیش از آتیلا

پس از بَلَمْبِر سابق الذکر که در موقع استیلای هونها بر اروپا سرکرده عمده آنان بود ظاهراً خراتو<sup>(۴)</sup> نامی جانشین او گردید و این اولین سرکرده هون است که در تواریخ باسم «پادشاه» خوانده شده است. جانشین خراتو که در سنه ۴۱۲ میلادی هم سلطنت داشته اُولدِس نامی گردید و پس از وی پدر آتیلا که موسوم به موندزوخ بود و دو برادر وی یعنی عموهای آتیلا که موسوم به اوکتار<sup>(۵)</sup> و رُوا بودند بسطنت رسیدند و بعدها ظاهراً اوکتار و موندزوخ هم مرده و رُوا تنها پادشاه بوده است و رُوا گذشته از آتیلا بزرگترین پادشاه هونها و در حقیقت در کار استحکام بنای سلطنت این قوم پیشقدم برادر زاده خود بوده است و بواسطه روابطی که با یکی از مشاهیر اشراف رومیها موسوم به اَنیسیوس<sup>(۶)</sup> (که

(۱) Jernandes: Reb. getarum 35

(۲) ایضاً.

(۳) مسئله هجوم آتیلا با ایالات آسیائی روم شرقی در چند کتابی که در خصوص آتیلا در دست نگارنده این سطور بود بطور تصریح موجود نبود ولی در «تاریخ عمومی» تألیف لایوس که مشهور است مسئله مزبور ذکر شده و نگارنده در نقل آن بترجمه عین مطلب اکتفا نمود. [تاریخ عمومی، جلد اول، صفحه ۶۹].

(۴) Ellack

(۲) les Vandales

(۱) Radagast, Radagais

(۶) Aetius

(۵) Ohtar

(۴) Khrato

(۳) Les Gaulois

که از طباعت و طبع که بهمین معنی بوده اخذ شده. منشأ لفظ «چاپ» که در هندوستان گاهی «چهاپ» هم نوشته میشود بر نگارنده کاملاً روشن نیست بعضی‌ها آنرا مأخوذ از کلمه «چاو» مغولی یا چینی که اسم اسکناس و پول کاغذی بوده که در عهد گیخاتوخان پادشاه مغول در ایران رایج شد (و شرح آن در کتب تواریخ ثبت است) فرض کرده‌اند ولی مأخذ این فقره معلوم نیست. نگارنده احتمال میدهد که این لفظ از هند بایران آمده باشد و شاید هم اصلاً لفظ هندی باشد. لفظ «بصمه» یا «باصمه» اگرچه ظاهراً ترکی بنظر می‌آید و حالاً بطور اسم مصدر از فعل «بَضَمَ» عثمایی یا «باصمخ» در ترکی شرقی استعمال میشود و عمل طبع را هم در زبان ترکی فعلاً «باصمق» میگویند و مشتقات آنرا در مقام «طبع کردیم» و «طبع شده» و «طبع خواهیم کرد» و «منطبع» استعمال میکنند باوجود این منشأ اصلی آن درست واضح نیست چه این لفظ از قدیم یعنی از عهد مغول معمول بوده و در آن عهد میان مغولها بتصور پادشاهان مغول «بصمه» میگفتند<sup>(۱)</sup>.

ظاهراً اولین مطبعه هم که بایران آمده معروف به بصمه‌خانه شده بود چنانکه آثر دو سنث ژوزف<sup>(۲)</sup> از مبشرین و پادریان فرقه نصارای کرملیط از اهل طولوز در کتاب «لغت فرنگی و پارسی» خود موسوم به *Gazophylacium Linguae Persarum* که در حدود سنه ۱۰۸۱ تألیف کرده و در سنه ۱۰۹۶ بطبع رسانیده در تحت عنوان کلمات «باصمه‌خانه کارخانه بصمعی، مطبع» (صفحه ۱۵۰ از آن کتاب) چنین مینویسد: «حضرات پادریان کرملیط میدانی میر بصمه‌خانه عربی و فارسی در عبادتخانه خودشان در اصفهان بر پا و دایر کرده بودند و هنوز دارند. ارامنه نیز در جلفه بصمه ارضی دارند»<sup>(۳)</sup>.

بعد از این جمله شرحی میدهد و میگوید که هیچکدام از مطبعه‌ها عاقبت پیش رفت نکردند و این بسبب خشکی مفرط هوا است<sup>(۴)</sup>. از عبارت فرانسوی این کشیش که بلفظ «پدران قدیم‌ها» گفته استنباط میشود که مطبعه مزبور در اوائل قرن یازدهم هجری بایران آمده چه مبشرین مسیحی کاتولیک از اوایل این قرن باصفهان آمده و برقرار شدند ابتدا فرقه اوگوستین‌های<sup>(۵)</sup> پرتگالی در سنه ۱۰۱۱ و بعد از آنها فرقه کرملیط‌های اصلاح شده<sup>(۶)</sup> در سنه ۱۰۱۶ بعد فرقه کاپوسین‌های<sup>(۷)</sup> فرانسوی در

(۱) در تاریخ عمومی فرانسوی لاریس (جلد ۴، ص ۶۶۵) مذکور است که ایوان سوم پادشاه مسکو در سنه ۸۸۱ در مقابل مطالعه خراج که سفیر خان مغول احمد خان در شهر سرای برای آن بکسو رفته بود بیض آمده و «باصمه» خان را زیر پا انداخت و سفیرا کشت. (۲) Ange de Saint Joseph

(۳) عبارت فرانسوی این فقره نیز که در همان کتاب در مقابل عبارت فارسی نوشته شده چنین است: Nos ancient pères avaient fondé dans notre Couvent à Isphahan.....

(۴) لانگلس (S. Langlés) در حواشی خود بکتاب شاردن (Chardin) سیاح مشهور فرانسوی همین فقره را از کتاب آثر نقل کرده ولی عقیده تأثیر خشکی هوا را رد میکند.

(۵) Augustins. — این طایفه ابتدا از گوا = Goa (که از مستملکات پرتگالیها در هندوستان است) باصفهان آمدند.

(۶) Carmélites réformés لفظ کرملیط که ترجمه آن کرملیتون میشود از جبل کرمل در فلسطین مأخوذ است. در سنه ۱۰۱۳ پاپ روم که خبر از آمدن اوگوستین‌ها بایران نداشت مأموریت ایران را به کرملیتین واگذار نمود و بعضی از آنان در سنه ۱۰۱۶ در اصفهان قرار گرفتند. (۷) Capucins

تابع ساخته و تمام نواحی شمالی اروپا را باستانی شبه جزیره اسکاندیناوی و قسمت شمالی حوزه رن جزو قلمرو سلطنت خود نمود و دارای مملکتی گردید که از حیث وسعت پهلو بیلهوی خاک روم میزد.

آتیلای پس از آنکه پایه سلطنت خود را چنانکه باید محکم نمود خویشتن را برای زور آزمائی و پنجه در پنجه نمودن با امپراطورهای روم باندازه کافی توانا و دلیر دیده و از سنه ۴۱ میلادی بعد بنای بهانه جوئی برای مداخله در امور آن مملکت گذاشت. تیری مورخ فرانسوی در کتاب خود در خصوص آتیلا مینویسد: «آتیلای که تمام عمرش را در جنگ گذراند کمتر بزور بازو کار خود را از پیش میرد و در حقیقت از لحاظ فکر و تدبیر سردار بود نه از حیث پیکار در میدان جنگ و چون جوهرش بکلی آسیائی بود سیاست و تدبیر را بر همه چیز و حتی بر جنگ هم مقدم میداشت و در همه کار اول متوسل بجدعه و نیرنگ میگردد و قابلیت وی در این بود که دائم بهانه تراشی نموده و داخل مذاکرات شده و مسائل را مانند حلقه‌های دامی در هم اندازد و بهر نحوی که بود عاقبت طرف را در این حلقه‌ها بیک طوری گرفتار مینمورد. همینکه یک بهانه‌ای بدستش میافتاد که میدید طرف جوابی در مقابلش ندارد هر قدر هم که این بهانه ناقابل و خرد بود آتیلا باو چسبیده و دیگر دست بردار نبود و مثل گربه‌ای که با موشی بازی کند گاهی آن بهانه را سالها مسکوت عنه گذاشته و باز در موقع مناسبی دفعه آنرا از نو بپایان میآورد. منظره سفرا و ایلیچان متعددی که بعدها هر روز بدربار روم شرقی به بیژانس (قسطنطنیه قدیم) میفرستاد و دربار مزبور را از توقعات رنگارنگ آنها خسته نموده و بستوه میآورد حقیقه تماشائی است. آتیلا امر سفارت را بکسانی از درباریان خود محول مینمود که میخواست آنها را متمول نماید. .... و گاهی بیحیائی را بجائی میرساند که رسماً سخاوت و گرم امپراطور روم را در حق سفرای خود خواستار میآید و معلوم است که سفارشا و توقعهای شخصی مثل آتیلا هم در دربار روم حکم امر واجب الاطاعه‌ای را داشت ....»<sup>(۱)</sup>.

این بود شرح مختصر استیلای قوم هون بر اروپا و ظهور آتیلا و در شماره آینده در قسمت دوم مقاله بطریق اختصار شرح اعمال و فتوحات و لشکرکشیهای آتیلا که موضوع اصلی این مقاله است خواهیم پرداخت که چگونه وی در سینه اروپا پادشاهی عظیم القدر گردیده و قسمت مهمی از اروپا و آسیارا در تحت تبعیت و سلطنت خود آورده و امپراطورهای روم را بازیچه خود قرار داده و با تهدیدات خود پشت آنها را بلرزه در آورده و شرایط سخت و اهانت انگیز خود را با آنها میقبولانید.

سید محمد علی جمال زاده.

## چاپخانه و روزنامه

در ایران

چاپخانه و مطبعه و بصمه‌خانه که هر سه لفظ در ایران دأر است معلوم است که از فرنگستان بایران آمده ولی این لفظهای مختلف هر یک منشأ دیگری دارد: لفظ مطبعه که عربی است محتاج بشرح نیست چه واضح است

(۱) Amédée Thierry: Histoire d'Attila et de ses successeurs, Paris 1864, Vol. I, P. 51

در سال ۱۲۳۳ شخصی موسوم به آقا زین العابدین تبریزی اسباب و آلت مختصر بابسه خانه طیبوگرافی یعنی چاپ حروفی به تبریز آورده در تحت حمایت عباس میرزا نایب السلطنه که در آن زمان حکمران آذربایجان بود مطبعه کوچکی را برقرار نمود و بعد از مدتی کتابی را موسوم به «فتح نامه» تمام کرد. این کتاب نخستین کتابی بود که در ایران بحروف عربی مطبوع شد. مصنف کتاب مذکور میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود و قصه‌ها گفته از جنگی که در سال ۱۲۲۷ میان دولین روس و ایران واقع شد و بتوسط صلح نامه گلستان مورخه ۱۲ اکتوبر ۱۸۱۳ = ۱۶ ذی القعدة ۱۲۲۸ با آنها رسید.

«فحصی شاه میرزا زین العابدین را در سال ۱۲۴۰ بدار الخلافه احضار کرد و میرزای مزبور ابتدا بمنزل ملک الشعراى ثانی آمدولی چون ملک از این کیفیت بصیرتی نداشتند منوچهر خان معتمد الدوله<sup>(۱)</sup> میرزارا جذب کرد و در تکیه منوچهر خان منزل داد. کمی بعد از آن میرزا زین العابدین قرآن مجید اعلی را بخط مرحوم میرزای تبریزی که به «قرآن معتمدی» مشهور شد بچاپ حروفی<sup>(۲)</sup> در آورد. چند نفر پیش میرزا زین العابدین شاگرد بودند و یکی از آنها مرحوم میر باقر بود که بعدها نسخه ناسخ التواریخ تألیف لسان الملک را بچاپ لیتوگرافی در آورد.

«در مآثر سلطانی که بسی و استادی مثلاً محمد باقر تبریزی در اواخر شهر رجب ۱۲۴۱ در تبریز بچاپ حروفی بطبع رسیده نیز در ضمن وصف طبع اشاره میرزا زین العابدین مزبور هست «که باهتمام منوچهر خان مجلدات از کتب حدیث با سمه کرده» بعد از فوت عباس میرزا (سنه ۱۲۴۹) مطبع طیبوگرافی تبریز موقوف شد.....

«طیبوگرافی یعنی چاپ حروفی طهران در سال ۱۲۶۱ موقوف شده بود و آنکه در تبریز بود تقریباً ده سال قبل از آن بسته شده بود. در سال ۱۲۴۶ شخصی روسی اسباب مختصری چاپ سنگی یعنی لیتوگرافی به تبریز آورد اما تا سال ۱۲۵۶ خیلی عمر نبخشید بعد از آن تاریخ خوب عمل کرد. در سال ۱۲۵۹ آقا عبد العلی اسباب لیتوگرافی بطهران آورد و بدون تأخیر مشغول کار شده در همان سال نخستین کتاب چاپ سنگی که در طهران بطبع رسید کتاب «معجم فی آثار ملوک العجم [بود] تألیف میرزا عبدالله بن فضل الله و تاریخ پطر کبیر [نیز] بسی او تمام شد. آقا عبد العلی بعد از چندی کارخانه را با آقا میر باقر واگذار نمود. چاپ خانه سنگی در دار العلم شیراز تقریباً در سال ۱۲۵۴ برقرار شد ولی گویا غیر از یک کتاب (قرآن مجید) کاری نکرد. در اصفهان تقریباً در سال ۱۲۶۰ عمل لیتوگرافی شروع کرد و کتاب رساله حسنیه بطبع رسید»<sup>(۲)</sup>.

(۱) منوچهر خان در آنوقت یعنی سنه ۱۲۴۰ هنوز لقب معتمد الدوله نداشت و بعدها بعد از وفات میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله در سنه ۱۲۴۴ منوچهر خان باین لقب ملقب شد.

(۲) اقتباس از عین کاغذی که مرحوم هوتوم شیندلر بخط خود و بفارسی در جواب بعضی سئوالات بنکارنده نوشته و عیناً ضبط است. محض حفظ اصل عبارت دخل و تصرفی در املا و انشای آن مرحوم بعمل نیلند. مرحوم مشار الیه در نزد مطلقین بر مقامات علم او محتاج بمرتفی نیست و بلاشک در اصلاح بر اوضاع ایران و احاطه بر تمام امور آن در قرن اخیر اولین شخص بوده.

سنه ۱۰۳۸ و فرقه یسوعین<sup>(۱)</sup> (ژزویت) در سنه ۱۰۵۵ و کمی بعد از آنها دومینیکان<sup>(۲)</sup> در اصفهان برقرار شدند. پس ورود مطبعه را بایران ممکن است در حدود سنه ۱۰۲۰ تا ۱۰۳۰ دانست که همین کرمیتها آوردند و ابتدا بعضی اوراق بزبان عربی و فارسی در ادعیه و اذکار مسیحی طبع کردند. در جلفای اصفهان هم آرامنه از قدیم الأیام یک چاپخانه ارمی داشته اند. این مطبعه بنا بر قول مرحوم هوتوم شیندلر<sup>(۳)</sup> «تقریباً سی سال بعد از اینکه شاه عباس اول در سنه ۱۰۱۳ چند هزار خانواده آرامنه را از جلفای قفقازیه باصفهان کوچانید و در نزدیک آن شهر ساکن ساخت کتب متعدده با حروف ارمی چاپ کرده ابتدا از تاریخ ۱۰۵۰ در کتابخانهها موجود است و قسمی از حروف قدیم الحال هم در نماز خانه جلفا حاضر است. در این زمان چاپخانه ارمی با حروف جدید کار میکند»<sup>(۴)</sup> در دائره المعارف بریتانی در ماده «ادبیات ارمی» نیز ذکر یک ورق بزرگی بزبان ارمی چاپ جلفای اصفهان شده که در سنه ۱۰۵۰ طبع شده. موضوع این ورقه دینی است و عبارت است از «گداش پدران کویر<sup>(۵)</sup>». از این فقره معلوم میشود که دخول مطبعه عربی در ایران قبل از دخول آن در عثمانی بوده چه در عثمانی ابتدا در سنه ۱۱۴۱ بود که چاپ عربی آمد و اولین کتاب مطبوع با آن حروف ترجمه ترکی صحاح جوهری بود اگرچه طبع با حروف دیگر در عثمانی قدیمتر است و ابتدا در سنه ۸۹۴ نخستین مطبعه از طرف یهودیها در اسلامبول بنا شده و در سنه ۹۵۳ اولین کتاب عربی که در آن مطبعه چاپ شد تورات عربی بود ولی باحروف عبرانی. خود ایرانیها سالیان دراز بی مطبعه بودند و ابتدا در خیال آن نبودند و مثل سایر آثار تمدن مطبعه نیز خیلی دیر بایران رسید. شازدن سابق التکر در کتاب سیاحتنامه بزرگ و معروف خود گوید «ایرانیان صد دفعه تا حال خواسته اند مطبعه داشته باشند، فواید و منافع آنرا میدانند و می بینند و ضرورت و سهولت آنرا میسنجند لکن تا حال کامیاب نشده اند. برادر وزیر اعظم<sup>(۶)</sup> (باجتهد بزرگ؟) که آدم خیلی علم و مقرب شاه است در سنه ۱۰۸۷ از من خواست تا عمل از فرنگ بیاورم که این کار را بایرانیان بیاموزد و کتب مطبوعه عربی و فارسی را هم که من باو داده بودم بشاه نشان داده و اجازه گرفته بود ولی وقتیکه پای پول بمان آمد همه چیز بهم خورد»<sup>(۷)</sup>.

نه تنها در زمان شازدن بلکه صد سال بعد هم ایرانیان همتی در باب مطبعه نکرده تا وقتیکه در زمان سلطنت فتحعلی شاه اولین مطبعه در تبریز برقرار شد<sup>(۸)</sup>. در باب این مطبعه مرحوم هوتوم شیندلر چنین مینویسد:

Jesuites (۱)

Dominicains (۲)

Général Sir A. Houtum Schindler (۳)

(۴) نقل از یک مکتوب مرحوم هوتوم شیندلر که در سنه ۱۳۳۲ از منزل خودش

در حوالی لندن بزبان فارسی بنکارنده در لندن نوشته است.

Les Peres de désert (۵) Grand maître (۶)

(۷) سیاحتنامه شازدن چاپ لائترلس جلد چهارم.

(۸) در کتاب زنگر که شرح آن خواهد آمد اسم از یک کتابی میرد که عنوان انگلیسی دارد و معنی آن اینست «ملاحظات در خصوص خواجه حافظ الشیرازی» تألیف August I. I. Herbin از اعضای جمعیت علوم و ادبیات و صنایع پاریس که در ماه فوریه (شباط) از سنه ۱۸۰۶ میلادی (۲۱-۱۲۲۰) در شیراز طبع شده. اگر این فقره صحت داشته باشد چاپخانه در شیراز قدیمتر از طهران و تبریز داخل شده ولی ظاهراً این روایت ضعیف است.

تا اینجا عین کلام مرحوم شیندلر بود. در یک کتاب فرانسوی موسوم به «مطبعه در خارج از فرنگستان»<sup>(۱)</sup> که مؤلف آن امضای مجهول «یک کتابشناس»<sup>(۲)</sup> میکند و تاریخ مطبعه‌ها را در بلاد عالم غیر از فرنگستان ترتیب حروف تهجی اسامی شهرها و ممالک ذکر میکند و در سنه ۱۳۱۹-۲۰ (۱۹۰۲ میلادی) در پاریس بطبع رسیده در باب اولین مطبعه در ایران در ماده تبریز گوید: «دکتر کوتون»<sup>(۳)</sup> گوید که در سنه ۱۸۲۲ میلادی (۳۹-۱۲۳۸) جوانی میرزا جعفر نام اولین مطبعه سربری را در این شهر (یعنی تبریز) دائر کرد و کتاب اول که چاپ شد گلستان بود که بنا بقول سانی»<sup>(۴)</sup> و کاتریمز»<sup>(۵)</sup> در سال ۱۸۲۴ میلادی (۴۱-۱۲۴۰) و بقول کوتون مشار الیه در سنه ۱۸۲۵ (۴۲-۱۲۴۱) چاپ شده بعد از آن تاریخ قاجاریه تألیف عبد الرزاق بن نجفقلی در آن مطبعه چاپ شد»<sup>(۶)</sup>. (معلوم است که قول هوتم شیندلر در این باب صحیح‌تر و معتبرتر است). ایضاً در کتاب مزبور در ماده طهران نیز شرحی بنقل از روزنامه جمعیت آسیائی منشیرین انگلیسی»<sup>(۷)</sup> در باره اولین کتب مطبوعه در طهران درج میکند و میگوید آن کتب «در کارخانه معتمد الدوله باهتام ملا عباسعلی» بچاپ رسیده‌اند و اسامی بعضی از آن کتب را میدهد. در مقدمه رساله‌ای که جناب آقا میرزا محمد علی خان تربیت در تاریخ جراید ایرانی تألیف کرده‌اند و موسوم است به «ورقی از دفتر تاریخ مطبوعات ایرانی و فارسی» که ترجمه انگلیسی آنرا جناب استاد برون نشر کرده‌اند و نسخه فارسی هنوز بدبختانه بطبع نرسیده نیز اطلاعات ذیل درباره اولین مطبعه در ایران ثبت است:

«..... در حدود سال ۱۲۴۰ عباس میرزا نایب السلطنه میرزا جعفر نام تبریزی را بمسکو فرستاد که یک دستگاه چاپخانه سنگی بیاورد و آن صنعت را نیز بیاموزد وی دستگاهی به تبریز آورده و دائر کرد. مشهدی اسد آقا باصمه‌چی معروف تبریزی که خودش حالا (یعنی در وقت تألیف کتاب در سنه ۱۳۳۰) زنده و مطبوعه قدیمش هنوز در تبریز دائر است روایت میکند که میرزا صالح شیرازی»<sup>(۸)</sup> وزیر طهران میرزا اسدالله نامی را از اهل فارس با مخارج زیاد برای یاد گرفتن صنعت چاپ به پتربورگ فرستاد و مشارالیه پس از مراجعت در تبریز بدستاری آقا رضا (پدر مشهدی اسد آقا راوی این روایت) مطبعه سنگی (لیتوگرافی) تأسیس نمود و اولین نسخه که در آن مطبعه چاپ شد قرآن مجید بود بحضرت میرزا حسین خوشنویس معروف. بعد از پنجسال شاه این مطبعه را با اجزاء و عمال آن بطهران خواست و اولین نسخه که در طهران طبع شد دیوان نشاطی (میرزا عبدالوهاب متمدالدوله متخلص به نشاط) بود»<sup>(۹)</sup>.

در کتاب مشاهیر الشرق جرجی زیدان در ضمن شرح حال ناصر الدین شاه (جلد اول، صفحه ۱۳۹ و ۱۴۰) ظاهراً بنقل از قول میرزا مهدی مدیر جریده حکمت فارسی مطبوعه مصر مینویسد که اولین مطبعه را عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز تأسیس کرد و دو نفر از خول علما»<sup>(۱)</sup> رایضی میرزا صالح شیرازی و میرزا محمد جعفر تبریزی مشهور با میرزا خواسته و بمسکو و پتربورگ فرستاد و ۱۴ دستگاه اسباب یعنی چرخ مطبعه سنگی طرز قدیم آوردند و در تبریز مطبعه‌ی دایر کردند. از قرینه انتشار روزنامه فارسی در طهران در حدود سنه ۱۲۵۰ که میرزا صالح شیرازی دایر کرده بود و طبع آن بچاپ سنگی بود استنباط میشود که دائرشدن چاپ سنگی نیز در طهران قدیمتر از آنست که هوتم شیندلر یادداشت کرده است.

بعد از تبریز و طهران و ظاهراً بعد از شیراز و اصفهان نیز اولین شهری که مطبعه در آن پیداشد شهر ارومی بوده که از سنه ۱۲۵۶ با نظر دعات مسیحی آمریکائی در آنجا یک مطبعه سربی عربی و سریانی و انگلیسی دارند. دکتر پرکین»<sup>(۷)</sup> از اولین مشیرین آمریکائی در ارومی در کتاب خود بعنوان (هشت سال در ایران)»<sup>(۸)</sup> درباب اولین مطبعه خود شان چنین مینویسد: «در ۷ نوامبر ۱۸۴۰ میلادی (۱۲ رمضان ۱۲۵۶) مطبعه‌چی آقای بریت»<sup>(۹)</sup> از آمریکا برگشته و مطبعه مارا که کوچک و قابل نقل بود آورد. در ۲۱ نوامبر (۲۶ رمضان) مطبعه را بکار انداخته و بعضی قطعات دعا بزبان سریانی چاپ کردیم. مسلمانان شهر نیز از ورود مطبعه

Un Bibliograph (۲) Imprimerie hors de l'Europe (۱).

Dr. Cotton (۳) ظاهراً مقصود کوتون انگلیسی مقم هندوستان است که از طرف کیانی در آنجا بوده. Silvester de Sacy (۴) Quairemère (۵)

(۶) مقصود همان کتاب مآثر سلطانی عبد الرزاق بیک دنبلی است که در سنه ۱۲۴۱

در تبریز چاپ شده.

Le Journal de la Société Asiatique des Missions Anglaises (۷)

(۸) این میرزا صالح ظاهراً همان میرزا صالح شیرازی ناشر اولین روزنامه فارسی در طهران بوده که پیش از نشر روزنامه جزو سفارت ایران بلندن رفته بوده است. (۹) تا اینجا منقول از رساله آقا میرزا محمد علی خان بود. [ترجمه انگلیسی صفحه ۷ و ۸]

Bibliotheca Orientalis — Manuel de Bibliographie orientale (۱)

S. Th. Zinker (۲)

Bernhard Dorn (۵) Schwab (۴)

Bibliographie de la Perse (۳)

Dr. J. Perkin (۷)

ظاهراً قول دورن اصح است. (۶)

Breath (۹)

Eight years in Persia (۸)

طبقات ممتازه تقسیم مینمود مطربان و مغنیان را طبقه مخصوصی قرار داد و در میان طبقات مقامی متوسط ایشانرا عطا فرمود. شاهنشاهان بعد از اردشیر همه بهمان ترتیبی که مؤسس سلسله قرار داده بود رفتار کردند ولی بهرام گور چون بطرب میلی تمام داشت شأن مغنیان را رفیع نمود و بر درجات ایشان افزود متوسطین را برتبه عالی و صاحبان درجات پست را بدرجه متوسط ارتقاء داد اما انوشیروان مجدداً ترتیب مراتب طبقات را بوضع دوره اردشیر برگرداند و وضعی را که بهرام پیش آورده بود تغییر داد.

از عهد اردشیر بعد رسم شده بود که پادشاهان ساسانی همیشه از ندائیکه در بارگاه حضور حاصل میکردند قریب بیست ذراع دورتر می نشستند و در فاصله ده ذراعی پرده ای میآویختند و پرده داری پادشاه باشخصی از ابناء اساوره (۱) بود موسوم به «خرم باش» و اگر او غیبت میکرد از همان طبقه دیگر را با همان عنوان خرم باشی بجای او منصوب مینمودند. کار خرم باش مزبور این بود که چون پادشاه پیش ندما و خوانندگان بارگاه خود جلوس مینمود مردی دیگر را امر میداد تا بر بلندترین نقاط بارگاه صعود کند. مرد مزبور بکمان معین بالا میرفت و با صوتی بلند و خوش که همه حصار بشنوند میگفت: «ای زبان سرصاحب خود را حفظ کن که اینک همنشین پادشاهی».

در موقعیکه پادشاه بلهلو و طرب می نشست نیز این رسم اجرا میشد و ندما هرکدام در مکان مخصوص خود قرار میگرفتند و ساکت و بیحرکت بودند تا در موقع پرده دار متوجه حصار شده خوانندگان را میگفت فلان سخن یا فلان آواز را بخوانند و مطربان فلان پرده و فلان راه از راههای موسیقی را بنوازند (۲).

حمدالله مستوفی گوید: «در زمان بهرام کار مطربان بالا گرفت چنانکه مطربی روزی بصد درم قانع نمیشد بهرام گور از هندوستان ۲۰۰۰ لولی جهت مطربی مردم بیاورد و نسل ایشان هنوز در ایران مطربی میکنند» (۳).

موسیقی در عهد خسرو پرویز بمنتهی درجه ترقی خود رسید و تشویقهای آن پادشاه از ارباب ذوق و اعطای صلوات گرانها بواسطه وفور ثروت باعث ظهور دو خیاگر و سازنده مشهور ایرانی بارید و نکسا گردید که بدیجانه مارا از شرح احوال ایشان اطلاع مبسوطی در دست نیست.

وضع موسیقی دوره ساسانی هنوز بخوبی تحقیق نشده ولی از دو نکته اهمیت آنرا میتوان درک کرد:

اولاً - از ملاحظه اسامی الحان و نواهای زیادی که از آن دوره باقی مانده و بتدریج یکمته از آنها جزء موسیقی بعد از اسلام ایران شده و برخی دیگر فراموش گردیده.

ثانیاً - از باقی ماندن اسامی یکمته از سازندگان و موسیقی دانان آن عصر.

(۱) اساوره طبقه اعیان دوره ساسانی بوده اند و اینکله جمع سوار است که تازی زبانان بسته اند.

(۲) مروج الذهب جلد اول صفحه ۱۱۸.

(۳) تاریخ گزیده طبع برون صفحه ۱۱۲.

ما نمون بودند منجم باشی ارومی باداره ما رجوع کرده و خواهش کرد که تقویم او را برای سال ۱۲۵۷ چاپ کنیم. در ۳۰ نوامبر (۵ شوال) شروع بطبع زبور در زبان سریانی قدیم کردیم.

بعد از ارومی ظاهراً بترتیب تاریخی ذیل در سایر بلاد ایران مطبعه داخل شده: بوشهر، مشهد، اترلی، رشت، اردبیل، همدان، خوی، یزد، قزوین، کرمانشاه، کرمان، گروس، کاشان (۱).

عجب است با آنکه در ایران اول چاپخانه سربی داخل شده بود بعدها منتهای در از منسوخ شده و چاپ سنگی دایر شد «تا آنکه در سنه ۱۲۹۰ در حین مسافرت ناصر الدین شاه بفرنگستان در اثنای توقف در اسلامبول یک دستگاه چاپخانه با حروف عربی و فرنگی بقیمت پانصد لیره عنانی ایتباع شد و آن دستگاه را با یک نفر حرفچین روانه طهران کردند ولی در طهران اهل شده و در بوته تعویق ماند تا آنکه در سال ۱۲۹۲ بارون نرمان (۲) اجازه نشر روزنامه فرانسوی باسم پاتری (وطن) تحصیل کرده و چرخ مطبعه را تعمیر و حروف را صاف کرده و بکار انداخت. (۳) در تبریز قاسم خان پسر علیخان والی (که امروز سردار هایون لقب دارد) در حدود سنه ۱۳۱۷ باز یکدستگاه مطبعه سربی دایر کرد. در همان اوقات یک مطبعه کوچک سرکاری هم در اداره محمد علی میرزا ولیعهد ایجاد شده که شرح نهج البلاغه تألیف ابن ابی الحدید را در آن مطبعه چاپ کردند. امروز در خیلی از بلاد مهمه ایران مطبعه موجود و دائر است و این اختراع فرنگی مفید پس از صدها سال اهل و مسامحه و اجتناب از زسوم کفار عاقبت در ممالک مسلمان دائر شده و باعث شادی روح گوئیبرگ آلمانی شده است.

در خاتمه اینرا نیز بگوئیم که طبع با حروف عربی و نشر کتب عربی و فارسی در اروپا منتهای زیاد پیش از رواج طبع در مشرق زمین بوده و قرآن و کتب تفسیر و کتب علمی مسلمین در فرنگ بطبع رسیده و غالباً در مشرق زمین از روی همین چاپها یا چاپ هندوستان (برای کتب فارسی مخصوصاً لکنهو) دو باره چاپ کرده اند. قرآن مجید سیصد سال پیشتر است در اروپا بطبع رسیده در صورتیکه در ممالک اسلامی خیلی پیشتر از صد سال نیست که طبع شده.

راجع بتاریخ روزنامه نگاری در ایران محض تنگی صفحات کاوه در این شماره در شماره آینده شرح خواهیم داد.

## موسیقی قدیم ایران

— موسیقی عصر ساسانی —

مقاله ذیل قسمت دوم مقاله ایست که جناب آقا میرزا عباس خان آشتیانی معروف باقبال در تحت عنوان «شعر و موسیقی قدیم ایران» برای درج در «کاو» فرستاده بودند و بواسطه بزرگی مقاله و عدم گنجایش صفحات کاوه ما باذن جناب نویسنده محترم مقاله آنرا دو قسمت کرده قسمت راجع بشر آنرا در شماره دوم کاوه از همین سال درج نمودیم و اینک قسمت دوم را ذیلاً نشر و از نویسنده محترم و فاضل تشکر میکنیم. موسیقی از قدیم در ایران رونق بالنسبه کامل داشته. اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی در موقعیکه در باریان و اعیان حضرت خود را

(۱) رساله میرزا محمد علی خان تربیت ترجمه انگلیسی، صفحه ۸.

(۲) Baron Louis de Norman (۳) نقل از مکتوب هوتم شیندلر.



مشهورترین الحان دوره ساسانی غیر از سی لحن باربد لحن خسروانی است که بنظر میرسد سرود رسمی مجلس شاهان ساسانی یا مجلس خسرو پرویز بوده و نوای آن مانند الحان دیگر ایرانیان بعد از اسلام منتقل گردیده. اشاره مختصر قابوس نامه شاید مؤید حدس ما باشد که پیسر خود میگوید: «دستان خسروانی را بهر مجلس ملوک ساختند»<sup>(۱)</sup>.

اما سی لحن باربد از اینقرار است:

- ۱- آرایش خورشید ۲- آئین جمشید ۳- اورنگی ۴- باغ شیرین ۵- تخت طاقدیس ۶- حقه کاوسی ۷- راح و روح<sup>(۲)</sup>
- ۸- رامش جان ۹- سبز در سبز ۱۰- سروستان ۱۱- سروسهی ۱۲- شادروان مروارید<sup>(۳)</sup> ۱۳- شبدریز ۱۴- شب فرخ ۱۵- قفل رومی ۱۶- گنج باد آورد ۱۷- گنج ساخته ۱۸- کین ابرج ۱۹- کین سیاوش ۲۰- ماه برکوهان ۲۱- مشکدانه ۲۲- مروای نیک ۲۳- مشکمالی ۲۴- مهرکافی ۲۵- ناقوسی ۲۶- نوبهاری ۲۷- نوشین بادزه ۲۸- نپروز ۲۹- نخبیرکان ۳۰- گنج کاروان<sup>(۴)</sup>.

و قطعی شاعر اسامی این سی لحن را در طی داستان خسرو و شیرین برشته نظم آورده فقط در آنجا سه لحن «بک دری» و «کیخسروی» و «نوروز» را بجای سه لحن «آئین جمشید» و «راح و روح» و «نوبهاری» آورده است.

موسیقی دوره ساسانی در موسیقی دوره اسلامی تأثیر عظیمی نموده و مسلمین بعضی از آلات و اصطلاحات این فن خود را از ایرانیان اخذ کرده اند و لغات صفاته (چفانه) و نای (نای) و طنبور (تنبور) وزه (زه) و غیره شاهد همین مدعاست.

صاحب تاریخ الحکماء موسوم به تزهة الأرواح میگوید که پس از توجه ایرانیان بدانش و حکمت در زمان شاپور ذوالکفایت ایشان آلت عجیبه عود را اختراع کردند که بر جمیع آلات موسیقی برتری دارد و کسیکه آنرا پیدا کرده از بیم آنکه مبادا او را بلهو و لمب و بطالت منسوب کنند نام خویش را مخفی کرده و این چنین آلت در زمان بطلمیوس و نيقوماخس وجود نداشته زیرا ایشان آنرا در کتب خود ذکر ننموده اند.

وقتی عبدالله بن زبیر برای ترمیم خانه کعبه از ایران یکمده بنا برستان برد و ایشان با کارگران عرب مشغول تعمیر آنخانه گردیدند یکی از این کارگران که عبدالله بن مسجع موسوم بود ملاحظه کرد که ایرانیان بزبان خود چیزی میگویند و آوازی میخوانند وی طبعا مجذوب لحن و نوای ایرانی گشته مایل شد که رموز آنرا بیاموزد و دقایق فن موسیقی را فراگیرد و بهمین نظر از بلاد عرب بایران آمد و بعد بروم سفر کرد و در این دو مملکت موسیقی ایرانی و رومی را نزد استادان آن فن تحصیل نموده بمملکت خود بازگشت و این فن را در میان

موسیقی دانها و مغنیان معروف دوره ساسانی عبارتند از: باربد جهری که نویسندگان تازی اسم او را «فهلبد» ضبط نموده اند و نکسا که معاصر باربد بوده و رامتین که مخترع چنگی است و او را رام و رامی هم میگویند<sup>(۱)</sup> و بامشاد<sup>(۲)</sup> که باو مثل زبند و سرکش و سرکب<sup>(۳)</sup> و غیره. مشهورترین تمام ایشان باربد (فهلبد) است که در فن نوازندگی مهارت کامل داشته و از او حکایاتی در این باب منقول است<sup>(۴)</sup>.

اما الحان و نواهای دوره ساسانی خیلی زیاد است و در فرهنگها و دواوین شعرا نام عده ای از آنها دیده میشود مخصوصا در دیوان منوچهری اسامی بسیاری از آنها مضبوط میباشد. نگارنده بواسطه تتبع فرهنگها و دواوین شعرا نام عده ای از این الحانرا بدست آورده و همین دارد که عده زیادی از آنها باقیانده دوره ساسانی است و برای مزید اطلاع آنها را متذکر میگردد از اینقرار:

- ۱- آزادوار ۲- پالیزبان ۳- باخرز ۴- سبزهار ۵- باروزنه ۶- باغ سیاوشان ۷- رامشخوار ۸- راه گل ۹- راهوی ۱۰- زاغ ۱۱- سازگری ۱۲- شادباد ۱۳- شاورذ ۱۴- کاسه گری ۱۵- شاپ ۱۶- سپیدان ۱۷- بند شهریار ۱۸- تخت اردشیر ۱۹- گنج گاو ۲۰- انگین ۲۱- گنج وار ۲۲- گنج سوخته ۲۳- دل انگیزان ۲۴- سروستا ۲۵- چکاوک ۲۶- خارکن ۲۷- خسروانی ۲۸- اشکنه ۲۹- نوروز بزرگ ۳۰- نوروز خردک ۳۱- نوروز خارا ۳۲- باد نوروز ۳۳- ساز نوروز ۳۴- نوروز کعباد ۳۵- نوشین لینا ۳۶- شهر روز ۳۷- ره جامه داران<sup>(۵)</sup> ۳۸- مهرکان بزرگ ۳۹- مهرکان خرد ۴۰- نهاوندی ۴۱- نهفت ۴۲- زیر بزرگان ۴۳- تیزی راست ۴۴- زیر خرد ۴۵- نیم راست ۴۶- بهمنجنه ۴۷- چفانه ۴۸- پرده خرم ۴۹- دیر سال ۵۰- پرده زنبور ۵۱- در غم ۵۲- افسرگری ۵۳- نکاو ۵۴- گلزار ۵۵- سماخسرو ۵۶- زنگانه ۵۷- روشن چراغ ۵۸- بهار بشکنه ۵۹- باغ شهریار ۶۰- پیکرگرد ۶۱- گل نوش ۶۲- تیف گنج ۶۳- دیورخش ۶۴- ارجنه ۶۵- زیر افکن ۶۶- سیوارتیر ۶۷- شیشم ۶۸- سر انداز ۶۹- قالوس ۷۰- هفت گنج ۷۱- گاویرنه ۷۲- زیر قیصران و غیره.

احتمال کثی دارد که بعضی از این نواها در دوره اسلامی وضع شده باشد لکن چون عجمالاً تفکیک آنها از الحان دوره ساسانی ممکن نیست آنها را در یکجا ذکر کردیم.

(۱) منوچهری گوید: حاسدم خواهد که شعر او بود تنها و بس باز نشناسد کسی بریط ز چنگ رامتین؟

(۲) ایضا منوچهری گوید: بلبل باغی بیاغ دوش نوائی برد خوبتر از باربد نغز تراز بامشاد.

(۳) فرخی در مدح امیر محمد غزنوی گوید: دائم از مطربان خویش میزم غزل شاعران خویش طلب شاعرانت چو رودگی و شهید مطربانت چو سرکش و سرکب.

(۴) مثلاً در افغانی.

(۵) نام نوا نیست از مصنفات نکسا گویند آن صوت را چنان نواخت که حصار مجلس جامهها برتن پاره پاره کردند و مدهوش شدند (فرهنگ جهانگیری).

(۱) قابوس نامه طبع طهران صفحه ۱۷۲.

(۲) در «راح و روح» بنظر میرسد که او عاطفه آن زیادی و این کلمه رجه رامش جان باشد.

(۳) گویند وجه تسمیه این لحن آنستکه روزی باربد مطرب بر شادروان خسرو پرویز نشسته آن صوت را گفت آنرا شادروان نام نهاد خسرو فرمود طبقی پر از مروارید بر سر باربد تار کردند و آنرا شادروان مروارید خوانند.

(۴) نقل از فرهنگ سروری کاشی خطی.

مسلمین انتشار داد. از این گذشته مسلمین از زبان ایرانی دوره ساسانی (پهلوی) کتب موسیقی هم بری ترجمه کرده‌اند.

عباس اقبال آشتیانی  
معلم دار الفنون طهران

در ذیل مقاله نویسنده فاضل با آنکه ما در این موضوع ابدأ تتبع مخصوصی نداریم بچند نکته که اتفاقاً بنظر سیده و مناسب این موضوع است اشاره می‌خواهیم بکنیم:

اولاً در کتب قدیمه عربی از قرن سوم و چهارم اگر کسی تتبع کامل نماید اسامی خیلی از الحان قدیمه ایرانی بدست می‌آید چنانکه در کتاب المحاسن و الأضداد جاحظ متوفی سنه ۲۵۵ و کتاب المحاسن بیهقی اسامی چندین لحن مانند آفرین و خسروانی و ماذراستانی ذکر شده. راجع به باربد و حکایت رساندن او خیرمرگ شب‌دیزاسب خسرو پرویز را بوی که خیلی دلکش است نه تنها در المحاسن و الأضداد شرحی ذکر شده بلکه در شعر خالد بن قیاض شاعر عرب که در قرن اول هجرت و اوائل قرن دوم می‌زیسته نیز داستانی شرح داده شده و شاید لحن «شب‌دیز» از الحان سی‌گانه باربد همین نغمه بوده است. در رساله‌ای در علم موسیقی تألیف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف مشهور که ظاهراً در اوایل قرن سوم تألیف شده (۱) و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است نیز اسامی چندین نوا از نواهای (طرق) ایرانی آمده مانند ششم و اربن [آربن = آفرین؟] و اسفران [اسفراین؟] و سبدار [شب‌دیز؟] و نیروزی [نوروزی] و مهرجانی و هم چنین ماخور (۲) [ماهور]. در این کتاب عربی الفاظ بم وزیر و دستان نیز مکرر می‌آید. و کندی صریحاً میگوید که این الحان و الحان دیگر که شرحش در از میشود (۳) از الحان هشتگانه یونانی اخذ شده.

ثانیاً سرگش که باغلب احتمال نکسیا (یا سکسیا) نیز همانست یک مطرب و خواننده یونانی بوده که اسم اصلی او سرگیوس (Sergius) بوده و تلفظ ایرانی آن «سرگیس» شده و شاید «سرگیش» و «سرگش» املاهای سریانی آن باشد. سرگب نیز اگر غیر از سرگش باشد باز اسم یونانی است. باربد که آنرا باربذ و فهلبذ و فهربذ و فهلوذ و فهلبذ نیز ضبط کرده‌اند چنانکه علامه تولد که توضیح کرده اسم پهلوی است که اصلش پَهْرَبْت یا پَهْلَبْت بوده (در خط پهلوی برای حرف **دال**) و لام فقط یک نقش مشترک موجود است).

ثالثاً لحن مشکدانه بیقین از عهد ساسانی است زیرا مشکدانه از زیباترین جواری شیرین زن پرویز بود و حکایت او با موبدان موبد در کتاب المحاسن و الأضداد جاحظ آمد. و بارون روزن آن حکایت را از اصل هندی می‌داند.

## راجع بمحصلین ایرانی

در آلمان

بر خوانندگان کاوه معلوم است که یک انجمنی در برلین بنام «انجمن مواظبت محصلین ایرانی در آلمان» موجود است که حاضر است بمحصلین

(۱) این رساله را برای احمد بن معصوم تألیف کرده.

(۲) بلفظ ماخور در کتب قدیمه خیلی تصادف میشود و ظاهراً از قدیمترین

نغمات است. (۳) و غیر هم متأطول وصفه.

ایرانی که باین مملکت می‌آیند در صورت مخبره و مکاتبه پیش از وقت با اولیای آنها و دادن قرار قبول آنها در تحت نظارت انجمن پرستاری و مواظبت کرده و بامور آنها رسیدگی و مراقبت نماید (۱) چون در این اواخر بعضی از محصلین از ایران و اسلامبول بدون خبر و بی آنکه مذاکره و مکاتبه‌ای میان اولیای آنها و انجمن مواظبت بعمل آمده باشد بفته برلین وارد شده و با ندانستن زبان از ایستگاه راه آهن یکسر باداره کاوه آمده و با اسباب سفر خود وارد شدند لهذا لازم شد چندکله توضیح در این باب داده شود: اولاً هیچ شاگردی که میخواهد در تحت مواظبت انجمن تحصیل کند نباید بفته حرکت بآلمان بکند بدون آنکه مکاتبه کافی میان والدین یا ولی او و انجمن بعمل آمده و قرار لازم داده شده باشد زیرا در اینصورت ممکن است شرایط قبول انجمن در او جمع نشده و آواره بماند و انجمن مزبور مواظبت او را بعهده نگیرد و تلافی تمام آنچیزها که دانستش پیش از وقت لازم است ممکن نباشد. علاوه بر این ممکن است در موقع ورود ناگهانی ایشان اشخاصی که ایشان میخواهند پیش ایشان بروند در برلین نباشند و یا کسی در منزل نباشد و یا سفر دو سه روزه کرده باشند در آنصورت اطفال تازه وارد در وسط کوچه سرگردان می‌مانند و حتی اگر مواظبت کنندگان حاضر هم باشند باز پیدا کردن منزل بواسطه قحطی منزل در آلمان آسان نیست و شاید اصلاً پیدا نشود و هم اگر فوراً پیدا شود چون پیش از وقت برای جابجاکردن ایشان در شهرهای آلمان و انتخاب مدرسه و خانواده و مکاتبه با آنها در باب قبول شاگرد تازه وارد اقدامی نشده مجبور خواهند شد اقل یکماه در خود برلین بمانند و مخارج خیلی زیاد و اتلاف وقت خواهد شد.

ثانیاً هر شاگردی که میخواهد در تحت نظارت و مواظبت انجمن مزبور تحصیل کند باید اولیای او مخارج سالیانه تحصیل و زندگی او را قبلاً بصندوق انجمن مواظبت بسپارد و این مخارج البته تخمینی است و اگر چیزی زیادتیر ماند در آخر سال با صورت حساب سالیانه باولیای اطفال رد میشود و یا از مخارج سال دوم کسر گذاشته میشود. مخارج سالیانه دائماً بحسب گران یا ارزان شدن و سائل زندگی در این مملکت تغییر مییابد و فعلاً دوازده هزار و حد اقل ده هزار مارک در سال لازم است. معلوم است که این مبلغ برای همه مخارج شخص محصل از منزل و خوراک و چراغ و گرما و رخت شوری و خدمتکار و مخارج مدرسه و کتاب و لوازم تحریر و خرج جیب و خرج گردش و تفریح و مخارج تعطیل تابستان که اغلب مجزی است و مخارج طیب و مسافرتها از نقطه‌ای بنقطه دیگر و سایر لوازم روزانه و خریدن لباس و رخت و غیره منظور است. ثالثاً باید هر محصلی وقتی وارد آلمان میشود بمقدار کافی و وافی از رخت و لباس و بالاپوش و غیره همراه داشته باشد ورنه دو ثلث مخارج سالیانه در یکماه برای خریدن لباس صرف میشود و چیزی کافی باقی نمی‌ماند. رابعاً اگر محصلین برای دخول در مدارس متوسطه بی‌آیند باید از ۱۵ یا ۱۶ بیشتر سن نداشته باشند و این در صورتی است که تحصیل مقدمات را تا اندازه‌ای در زبان خود کرده باشند ورنه باید باز کوچکتر و کم سن تر باشند. و اگر برای تحصیل در مدارس عالی آمده باشند باز نباید از ۱۸ تا ۲۰ سال بیشتر داشته باشند.

(۱) رجوع شود بمقاله‌ای که در این خصوص در شماره ۸ کاوه (سال اول، دوره جدید) مندرج است.

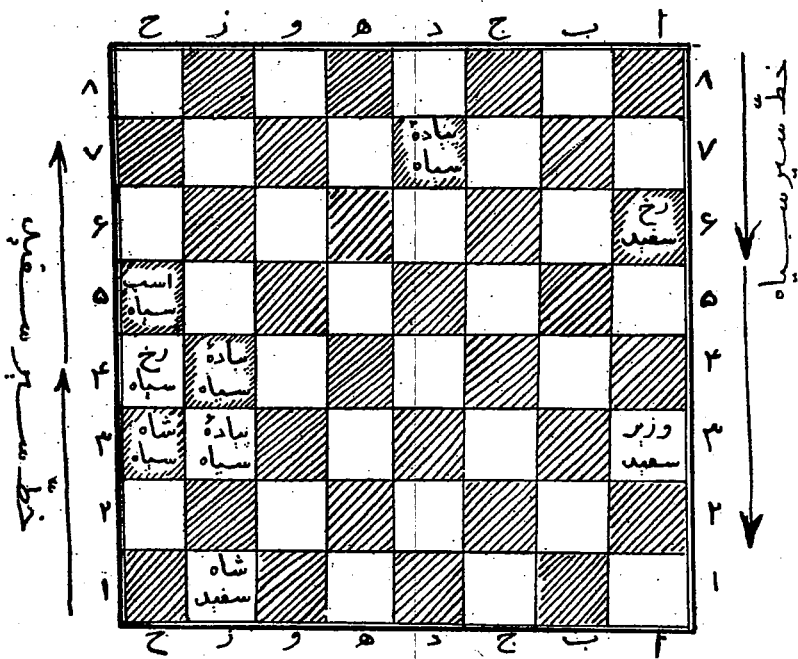
# شطرنج

## جواب مسئله نمره ۱

چنانکه در شماره‌های سابق وعده داده بودیم اینک جواب مسئله نمره یک را بنظر خوانندگان خود که در کار شطرنج ذوقی وهوسی دارند میرسانیم . باید دانست که در این نوع مسائل تمام اشکال در پیدا نمودن حرکت اول است و وقتی که این حرکت پیدا شد پیدا نمودن حرکات بعد دیگر چندان مشکل نخواهد بود . در مسئله نمره ۱ حرکت اول سفید عبارت است از اینکه رخ را از خانه خود ببرد بخانه (۶هـ) و در آنصورت یا پیاده سیاه که در خانه (۷د) است رخ را میزند یا میزند اگر زد در آنصورت سفید در حرکت دوم وزیر خود را از خانه (۳ا) میرد بالا بخانه (۸ا) ؛ آنوقت سیاه سه باری بیشتر ندارد یکی آنکه همان پیاده‌ای که رخ را زده پائین بیاورد دوم آنکه پیاده (۳ ز) را پائین بیاورد سوم آنکه اسب را حرکت بدهد و مثلاً بخانه (۴ و) ببرد . در دو صورت اول وزیر از خانه خود بیاید بخانه (۲ ز) و کس و مات میگوید و در صورت سوم وزیر میاید بخانه (ح ۱) و کس میگوید و باز شاه سیاه مات است . حالا آمدیم در جواب حرکت اول سفید اصلاً پیاده سیاه (۷د) رخ سفید (۶هـ) را نزد در آنصورت نیز سیاه دو مهره از مهره‌های خود را بیشتر نمیتواند حرکت دهد یکی پیاده (۷د) است که میتواند بقانون بازی ایرانی یک خانه و یا بقانون بازی فرنگی یکدفعه دو خانه پائین بیاورد و دیگری اسب است که مثلاً میتواند بخانه (۴ و) بیاورد اگر سیاه پیاده مذکور خود را پائین آورد (چه یک خانه و چه دو خانه) سفید در حرکت دوم باز با رخ بازی خواهد کرد یعنی رخ را از (۶هـ) میاورد به (۳هـ) و در حرکت بعد یعنی حرکت سوم سیاه هر بازی هم نباید رخ سفید پیاده (۳ ز) را میزند و کس و مات میدهد و چنانکه در جواب حرکت اول سفید سیاه اسب خود را حرکت داد و آمد بخانه (۶ و) در آنصورت سفید در حرکت دوم خود با وزیر (۳ا) پیاده (۳ ز) را میزند و میگوید کس و سیاه لابد مجبور است با شاه خود وزیر سفید را زده و در خانه (۳ ز) بنشیند آنوقت سفید در حرکت سوم خود رخ را از خانه (۶هـ) میاورد بخانه (۳هـ) و میگوید کس و کار سیاه تمام است .

اکنون محض آنکه خوانندگان خود را با ترتیبات اروپائی که انسان را از نوشتن تمام این تفصیلات مستغنی میدارد آشنا نمائیم همین تفصیلات را بطور دیگری با حروف و رقوم و علامات مستعمله در ذیل درج مینمائیم و چنانکه در شماره‌های سابق هم گفته‌ایم + علامت کس است و x علامت زدن مهره و - علامت اینکه مهره‌ای از فلان خانه بفلان خانه میرود . (در این خصوص رجوع شود بشماره ۱۲ کاوه سال اول، دوره خدید).

سفید حرکت ۱ = ر ۶- ۶۵  
 سیاه ۲ = س ۵- ۵ و ۴  
 سفید ۲ = و ۳۱- ۳۱ + ۲ = ۲ ش ۳- ۳ ز  
 سیاه ۳ = ر ۶۵- ۳۵ + ۳۵ = ۳  
 در صورتی که ۱ = ..... = ۱ پ ۷د- ۵  
 سفید ۲ = و ۳۱- ۸۱  
 سیاه ۳ = و ۳۱- ۲۲ + ۲۲ = ۳  
 در صورتی که ۱ = ..... = ۱ پ ۷د- ۶۵  
 سفید ۲ = و ۳۱- ۸۱  
 سیاه ۳ = و ۳۱- ۸۱ + ۱ = ۳  
 در صورتی که ۱ = ..... = ۱ هر بازی میخواهد بکند (غیر از زدن رخ)  
 سفید ۲ = ر ۶۵- ۲۵  
 سیاه ۲ = هر بازی بکند باز مات است .



علاوه بر آقایی که جواب صحیح این مسئله را فرستاده بودند و اسم آنها در شماره گذشته کاوه درج شد اخیراً از آقای آقا محمد حسین رئیس التجار مقیم بمبئی و آقا میرزا عبد الباقی خان رخشا مقیم اسلامبول نیز جوانی رسیده که هر دو صحیح است ولی چون این دو جواب نسبتاً دیر رسید متأسفانه اداره کاوه جایزه‌ای را که وعده داده بود مجبور است از ایشان دریغ دارد .  
 در جواب مسئله نمره ۲ (شماره ۴ کاوه، سال دوم) هم تا بحال دو جواب رسیده که هر دو از خود فرنگستان و هر دو هم صحیح است ولی ما محالاً در درج اسامی دهندگان جواب یا جوابهای قشنگی که داده‌اند دست نگاه میداریم تا شماره آینده .

## اعلان

# چاپخانه کاویانی

واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قیل بوده و هرگونه نقشها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند . انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد . سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد . این چاپخانه ایرانی را که در مرکز فرنگستان برای خدمت بتسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و صورت تاسنک آهوراآمزدار با بالهای طلائی درخشان علامت اداری خود قرار داده بناشیرین کتب در مشرق زمین و اروپا معرفی میکنیم .

آدرس چاپخانه چنین است : Buch- und Kunstdruckerei «Kaviani», Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

# تجارخانه پرسپولیس

مغازه و تجارخانه پرسپولیس حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجارتی میان آلمان و ایران و هندوستان شده و با نهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار و اصناف ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قیل مال خرازی و منسوجات و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اسباب عکاسی و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانههای آلمان خریده و ار سال دارد.

مدیر: رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1  
 آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

## دوره چهار ساله کاوه

دوره قدیم کاوه که مجموعه چهار ساله آن در ۳۰ شماره بوده و پر از مقالات علمی و ادبی و سیاسی است در اداره کاوه موجود است و قیمت یک لیره و ربع انگلیسی مجلد و یک لیره بی جلد فروخته میشود. فقط برای مشترکین کاوه (چنانکه در شماره ۸ از سال گذشته شرح داده شده) بعنوان هدیه و تنها در مقابل قیمت بسته کردن و اجرت پست و سایر مخارج جزئی راجع بارسال بسته که روی هم هفت شیلینگ برای غیر مجلد آن و نیم لیره برای مجلد آن در ایران و خارجه باشد داده میشود. هر کس طالب باشد میتواند این قیمت جزئی را بوکلائی اداره پرداخته و قبض امضا شده را گرفته برای ما بفرستد که فوراً ارسال میشود. از دوره قدیم چنانکه گفتم هنوز مقداری موجود است ولی معلوم است که باولین تقاضا کنندگان ارسال میشود و اگر یکی از شمارهها تمام شد دیگر بتقاضا کنندگان تازه نمیشود فرستاد.

فهرست بعضی از مقالات مهمه دوره قدیم کاوه بقرار ذیل است:

شماره	مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و درفش کاویان»
۶-۵	«نوروز جشیدی» بقلم استاد گایگر
۸-۷ و ۶-۵	مقاله منسلقه «نظری بتاریخ و درس عبرت - داستان کرجستان»
۹	«فلاند»
۱۴ و ۱۳	«هندوستان»
۱۷ و ۱۶ و ۱۵	«قفقاز»
۱۹-۱۸	تاریخ مختصر واقعات سال ۱۳۳۵ در اروپا و در ایران در تحت عنوان «سال دوم کاوه»
۲۰	مقاله راجع به «میرزا صادق خان ادیب الممالک»
۲۱	«افغانستان»
۲۱	«دخستکار ایران و روسیه»
۲۲	«اجتماع استوگولم» و «داد خواهی ملت ایران»
۲۳	«تعدیات نظامیان روس در ایران»
۲۳	«رضای عباسی نقاش ایرانی» (مصور)
۲۷ و ۲۶ و ۲۵	«دوره جدید مشروطیت در ایران»
۲۵	«انگلیسها و جنوب ایران»
۲۷ و ۲۶ و ۲۵	«بهترین تألیفات فرنگیها در باره ایران»
۲۹-۲۰	«معدان نفت بختیاری»
۲۷	«روس و ایران»
۲۸	«استمهال در قروض ایران»
۳۲-۳۱	«حکم از روی تجربه»
۳۳	«فتح و ظفر اجماعتیون عامیون» سوسیالیسم در آلمان
۳۴	«قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام»
۳۵	

دوره سالیانه سال گذشته کاوه (سال اول دوره جدید) نیز در اداره موجود است و قیمت آن یک لیره انگلیسی است.

## مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبت تجارتی و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین الملی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجارتی خودمانرا

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشویم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانهای رنگسازی در باون و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانهای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.

Hamburg 1, Glockengiesserwall

## سلسله انتشارات «کاوه»

آلمان ایران و سایر ممالک

کتاب گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران	مارک	لیره انگلیسی
(۱) کتاب است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهما در ایران و احصایتهای مالیاتی و جدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی . . .	۵۰	۸ شیلینگ
(۲) کشف تللیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است . . . . .	۱۵	دو شیلینگ و نیم
(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران تألیف علامه مشهور آفاق استاد براندیس داماد که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان» . . . . .	۳	نیم شیلینگ
(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران رساله است مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی و کلائی هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب . . .	۱۵	دو شیلینگ

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا پول را بوکلائی کاوه پرداخته و قبض شکر گرفته و بفرستند توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف داده میشود.

در ایران طالبین بوکلائی روزنامه کاوه رجوع نمایند.



این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»  
Berlin - Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

# کاوه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

در آلمان ... | ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و سایر ممالک } یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ

قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است

۲۸ دی ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غره شوال سنه ۱۳۳۹ = ۸ ژوئن فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 6 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه‌ایست که در نتیجه تتبعات وزحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده‌ای از اشخاص مشغول بعلم وادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خیلی نفیس بطبع میرسد وخط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن می‌آورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران، بطور ضمیمه و بلاعوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوه‌ها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسمی و کلامی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتواند خط فرنگی باین این صفحرا بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بنماید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»  
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**  
Leibnizstr. 64.

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارتخانه میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۰۱

تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی

سیستان: جناب آقای میرزا عباسعلی خان قاجار معاون مالیه وخالصجات سیستان

مشهد: کتا بخانه نصرت

اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها

بندربوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی

کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان: تجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران.

یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی پارسایی

کاشان: تجارتخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران.

ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانههای مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً با اداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ و مستقیماً بایشان ارسال شود.

# ترتیبات اشتراک

بمعموم مشترکین و بالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیبره انگلیسی است بیک از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را با اداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین وهم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التعمین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا بتزدیکتزین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آنرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول و حه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند و چه را پرداخته باشند یا نه.

## اخطار

بواسطه ترقی فاحش مظنه لیبره انگلیسی نسبت بپول ایران و در واقع تنزل زیاد پول ایران اداره کاوه خود را مجبور دید که از غره رمضان امسال میزان معاملات خود را در ایران چه از بابت وجوه اشتراک روزنامه و چه برای فروش کتب «سلسله انتشارات کاوه» و چه برای قیمت دوره قدیم کاوه یا سال اول (دوره جدید) با لیبره انگلیسی که فعلاً واسطه معاملات با خارجه است قرار بدهد چه سه تومان و نیم وجه اشتراک کاوه که یکسال قبل قریب دولیره انگلیسی و معادل اقلأ پانصد مارک آلمانی میشد حالا بواسطه تنزل پول ایران نسبت بلیره از یکطرف و ترقی پول آلمانی باز نسبت بلیره از طرف دیگر تقریباً صد و پنجاه مارک میشود که در واقع کمتر از پنجیزی است که بخود اداره تمام میشود. مخارج طبع و کاغذ و پست از وقتیکه دوره جدید کاوه شروع شده یعنی در ۱۶ ماه گذشته در آلمان قریب هشت برابر ترقی کرده. لهذا بعد از این وکلای کاوه برای مشترکین جدید که بعد از وصول این روزنامه پول میدهند باید برای وجه اشتراک سالیانه معادل یک لیبره انگلیسی بمظنه روز پول ایران بگیرند ولی در قبض که میدهند تنها یک لیبره بلکه مبلغ پول ایوانی را هم که دریافت داشته اند قید فرمایند و هم چنین برای کتب و دوره قدیم.

این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه در برلین  
نشر میشود.

عنوان مراسلات:

Rédaction « Kaveh »  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

آدرس تلگرافی:

Rouznakaveh Berlin

کافی است



### قیمت اشتراک

سالیانه ششماهه  
در آلمان... | ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و سایر ممالک | یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ

قیمت هر شماره برای تک فروشی  
در ایران پنج قران است

۸ ژوئن ماه فرنگی  
۱۹۲۱ میلادی

Nr. 6 Jahrg. 2  
Neue Folge

کافه  
۱۳۲۲

۲۸ دی ماه قدیم  
۱۲۹۰ یزدگردی -  
غزّه شوال  
سنه ۱۳۳۹

## خیالات

در شماره ۶ از سال گذشته ما شرحی نوشتم در اشاره بر اینکه  
بعضی علل و اسبابی در ترقی و تمدن ملل هست که غالباً نه تنها  
از نظر عامه و بلکه از نظر خواص و پیشروان مشغول سیاست  
هم دور و مستور مانده و بدانها التفات نمیشود در صورتیکه اهمیت آن  
مسائل در ترقی مادی و معنوی ملل خیلی بیش از علل معروف و واضحی  
است که همه کس بدانها ملتفت است و بهمین جهت ما این اسباب غیر  
معلومه یا غیر مشهوره را علل خفیه و اسباب مشهوره را علل جلیه نامیدیم.  
در اینجا مقصود اشاره بیکی از آن علل خفیه ترقی و اسرار مهمه تمدن  
است. این سر بزرگ و عمیق که از مهمترین اسرار تمدن و علل ترقی  
و نجات و استقلال ملی است ورزش مبنی و انواع بازیهای مربوط بدان  
است. بعقیده آنانکه در فلسفه ترقی ملل و اسرار آن غور کامل کرده اند  
این ققره از اولین اسباب قوت ملی و ترقی و استقلال و تمدن و بقای  
ملت و مخصوصاً عفت اخلاقی و جدیت بوده و منشأ اخلاق فاضله فردی  
و اجتماعی میباشد، توپ بازی با دست و مخصوصاً بابا و اسب سواری و قایق  
رانی و شکار دریا و کوه و شمشیر بازی و گوی و چوکان بازی و سُرُسره  
بازی معمولی و یا سُر خوردن از تپه بیابان در روی برف و صدها انواع  
دیگر بازیها اهمیت عظیم در زندگانی فرنگستان و رابطه تام با روح ترقی آن  
ملل دارد. بیجانست که خیلی از حکما گفته اند سر عظمت و قوت و قدرت  
و ترقی و صفات ملی انگلیسی در «فوت بال» یعنی توپ بازی بابا است و بلا  
شک اینفقره و سایر بازیها تأثیر مهم و درجه اول در زندگی و ترقی و اخلاق  
و تمدن آن ملت دارد. بدون ورزشهای بدنی زیاد محال است یک ملی  
بپایه ملل متمدن رسیده و با آنها همدوش بتواند بشود. سر اهمیت این  
مسئله که شاید بعد از تعلیم عمومی مهم ترین تمام امور برای ترقی ملت است  
و درجه اول دارد در آنست که اولاً مقاومت یک ملت در زندگی خود  
در عالم با تمام مشکلات طبیعت و حیات اجتماعی و مبارزه او با خطرهای  
عمومی و طبیعی و اخلاقی و بین المللی و همچنین با امراض جسمانی و آفات  
روحانی و جنگها و غیره بسته بقوت بدن و قوت اعصاب و سر سختی

و سخت عصری افراد آن ملت است که آنان که محکمتراند و سخت جان از  
مبارزه بیرون درمیآیند و زیر چرخ حوادث «له» نمیشوند و آنانکه  
سست بنیه و علیل و ضعیف الأعصاب و عاجزند زود میافتند و با یک  
تغییر هوا مریض میشوند و در مقابل یک اتفاق مشکل یا آفت سخت  
بیچاره گردند و در گل میمانند و ثانیاً آنچه از این نکته هم مهمتر است آنستکه  
بثبوت قطعی رسیده که میان سختی بدن بواسطه ورزش زیاد بدنی و اخلاق  
یعنی درستی و شهامت و مردانگی و راستگویی و عصمت و پاکدلی و آزادگی  
و جوانمردی یک مناسبت مستقیم و شدیدتی هست و رواج ورزشها در ملتی  
نسل آن قوم را طوری بار میآورد که سخت عنصر و سخت اعصاب  
و دارای اخلاق متین و محکم و «رُک» گو و عاری از اسباب چینی و  
دسیسه کاری و دروغگویی و دزدی و خدعه و مکر (که از آثار سست  
عصری است) میشوند و بقول فرنگیها واقعاً یک «جنتلمن» حسابی  
میشوند که شرف خود را محکم نگاه میدارند و بقول خودمان مرد و با  
استخوان و بارگ بار میآیند. اطفال و جوانانی که بدین اخلاق بار بیابند  
بپایه اساسی و ستون استخوان فقرات ملت میشوند، دروغ نمیگویند. و سوسه  
و دسیسه و کار «زیر جلی» نمیکند، قول و وعده خود را محکم نگاه میدارند،  
تعارف و تملق بیجا نمیگویند، «وِراجی» زیاد نمیکند، اخلاق سخت و متین  
و پاک دارند (که مملکت بدبخت ما از همه بیشتر بدان محتاج است)، و افور  
نمیکند، آلکلی نمیشوند، بانواع حیلها و دسائس همدیگر را گول نمیزنند،  
این وقت نمیشوند، در عقیده و حرفشان ثابت بوده و صاف و فاش  
میگویند و نیت سست و بوزیدن باد از هر طرفی عقایدشان پشت و رو  
نمیشود، صاحب ایمان (۱) مستقیم و عقیده محکم در معنویات میشوند. غنان  
خود را بدست هوا و هوس نداده باعجز و ضعف تسلیم آفات اجتماعی  
نمیکردند، باساک نفس از افراط در شهوات قادر میشوند و اصلاً کمتر  
شهوای هستند و عموماً کمتر هم میخورند. علاوه بر اینها اینگونه اشخاص کار  
خیلی زیاد میکنند و در صورتیکه یک شخص غیر معتقد ورزش (مثلاً یکی از  
اجزای ادارات دولتی ایران) که از جای خود نمی جنبد و شب عرق میخورد  
و افور نمیکشد و تا ساعت هشت از شب رفته بیدار بوده و خود را

(۱) idéal ما در اینجا لفظ «ایدل» فرنگی را بکلمه «ایمان» تیسیر کردیم.

و آقaban شهریه خوار طهران پیدا نخواهد شد که جرئت کرده و سوار هوا نورد (۱) بشود.

یونانیها در صد سال پیش هنوز زیر تسلط عثمانی بودند ولی از چندین قرن باین طرف بطوری در صنعت و تجارت و مخصوصاً کشتی رانی پیش آمده بودند که تجارت تمام عثمانی را در دست گرفته و کشتیهای تجارتی بنادر عثمانی را تقریباً بتحت انحصار اداره خود آورده بودند و همین فقره با تمدن عالی آنها نسبت بترکها مؤید عمده نجات آنها شد.

در اروپا ملل بزرگ بواسطه ورزش زیاد با هم مسابقه میکنند و اینک بعد از جنگ و شکست هولناک که نصیب آلمان شد در مملکت آلمان بقدری بانواع ورزشهای بدنی اهتمام کرده و تمام ملت چنان اقبال عظیم و خارق العاده باین مسئله نموده که جرأید دول ائتلاف مقالات زیاد در باره خیالات باطنی آلمانها و بلند شدن سریع آلمان از این راه مینویسند و فریاد میزنند که ملت آنها نیز در این راه عقب نمانده و خود کشتی کنند. در هر شهر و قصبه و ده آلمانی صدها و بلکه هزارها دستههای ورزشهای بدنی مختلف بانواع غریب تشکیل شده و مانند مورچگان در کارند. در خیلی جاها در تحت اداره معلمین مدارس دستههای زیادی از جوانان بنام «صحرا گردی»، حوزهها ترتیب داده اند و با سینهها و ساقها و بازوهای باز و با تمام لوازم زندگی و خوراک که در خرجینی بر کول خود بسته اند و با چادرهای متحرک سبک که حمل میکنند مرد و زن پیاده در صحراها و کوهها در هوای باز حرکت میکنند و در صحرا میخورند و میخوابند و از ابر و باد و باران و آفتاب پرهیز نمیکنند و بدین طریق بدن جوانان را سخت و آهنین میسازند. همچنین است بدن پولادی انگلیسی که منشأ همان اراده قوی و محکم و عزم ثابت اوست و بواسطه همان ورزشهای بدنی فوق العاده زیاد است که اینقوم آنطور سرسخت و با مقاومت است و بدبختانه در ممالک خارجی هم که رگ و ریشه میکند با صدها سال کشمکش وزد و خورد برانداخته میشود و باسانی از میدان در نمیروند و بهمین جهت هم جنگ آخری اروپائی را با همه سختیهای آن تا آخر دوام کرد تا حریف را برانداخت. محض توضیح باید گفته شود که مقصود از ورزش تنها آن چیزی نیست که در ایران معمولاً ورزش میخوانند یعنی ورزش زورخانه (زیمناستیک) بلکه بعلاوه و حتی بیشتر مقصود انواع بازیهاست که یفرنگی «اسپورٹ» گویند و اسب سواری و برف بازی و قایق رانی و شناگری نیز از آنجمله است.

با کمال خوشوقتی در جرأید ایران خوانده شد که یک محفل ورزش محفلی در شیراز بنام «محفل ورزش» تأسیس شده. این فقره در میان انبوه اسباب نویدها یک شراره امید است که از خاک مبارک فارس که همواره آتشکده امید و منشأهضت ایران بود میدرخشد. باین مناسبت باید بگوئیم که از خیلی علامات چنان دیده میشود که اگر انقلابات و تبدیلات بلکی و سیاسی در فارس روی نهد و شاه بازی کنهای طهران و ولایات دور دست را آسوده

تسلیم شهوات کرده و صبح با مشتال و هزار «هن و هن» با میشود و تا اطاق گرم نرفته و آب گرم برای شستن رو حاضر نگشته از سر کرسی در زمستان بلند نمیشود و ریش خودشرا هم بدلاک میدهد که بتراشند و بعد از کشیدن دو سه سیگار یا یک پُک و افور هم «اهل خانه» عباراً بدوش او میاندازند و قریباً بیک نوکر آقا هم باید دستمال کاغذها و یا (اگر فرنگی مآب باشد) کیف آقارا برداشته آقارا باداره برساند تا دو سه ساعتی بتأتی کار بکنند و دستی بقلم ببرند و متصل هم در وسط کار سیگار و قلیان بکشند و چائی صرف کنند و صحبت بفرمایند (اینهمه در صورتی که آرزوی یکی از هزاران نفر محترمین در ایران و خارج از آن وفات نکرده باشند که ادارات دولتی محض احترام ایشان تعطیل باشد) و پس از صرف ناهار و قیلولة طولانی باز «سلاانه سلاانه» بدولت ارگ تشریف ببرند و مشغول پذیرائی واردین بشوند - بلی در صورتیکه همچو کسی از اجزای ادارات که بدین ترتیب کار میکند و روز بسر میرود روزی چهار ساعت نمیتواند کار بکند یک آدم صحیح البینه و ورزش کرده صبح زود در پنج دقیقه با شده و ریش خودرا فوراً تراشیده و یا شانه کرده سر و صورت و حتی بدن خودرا با آب سرد پاک و تمیز کرده و با پارچه تر و سرد و زیر مالیده لباس پوشیده و بیرون میرود و روزی بدون انقطاع و بطور جدی هشت الی ده ساعت کار میکند که ده برابر کار آقای وافوری است و عصر هم بسواری و گردش و بازی میرود و تمام کارهای خودرا با نظم کامل انجام داده با حالت خوش و پر از امید (نه مایخولیائی) بمنزل میرود و شاید شب را هم یک کتاب مینویسد یا بترتیب اداره دارائی خود میگردد و یا بتاشا و گردش و تفریح میرود و ساعت ده و یازده بعد از ظهر هم میخوابد و از همه جهت بیشتر از هفت و هشت ساعت هم نمیخوابد.

این مقایسه میان دو نمونه مختلف از اشخاص برای نشان دادن فرق مبلغ کار و عمل دو نفر آدمی است که یکی صحیح البینه و دیگری علیل و شکسته و سست بود و این فقره تنها در ادارات دولتی مشهود نیست که بدان مثل زدیم بلکه در همه امور و رشتههای زندگی عیناً همین طور است. در رشته تجارت نیز بهمین قرار فرق کار تاجر قوی بنیه و پرکار و تروتوازه با تاجر «پیرزا» و لاشه متحرک و کم حال بیشتر از آنست که در مثال سابق گفته شد. در رشته معلمی فرق کار بدتر از آنست و معلمی که باشوق و نشاط و قد راست و سپای روشن و خندان و عزم و اراده قوی درس میدهد تأثیر نفسش در خلقت طبقه جدید ملت هزار مرتبه بالاتر از آن معلمی است که شکسته و خمیده و کج و کوله دهن دره کنان و باسرفه و عطسه با تعلیم کسالت انگیز خود نفرتی بعلم و کسالتی در نهاد شاگرد میدمد و هکذا پیشههای دیگر. اگر ملت ایران بورژوازیهای بدنی اهمیت لازم داده و آنرا در میان خود انتشار میدادند پشت کار و قوت مزاج ملت یک برده زیادتیر شده و جرئت کار در میان مردم فزونی میگرفت و حالا در تجارت و اقدامات صنعتی و تجارتی و کشتی رانی پایه عالی داشتند و اقلآ ده هزار نفر کشتی ران و عملة کشتی و هزار نفر هواپیا داشتیم لکن حالا اگر مدرسه هوا پیا در ایران دائر شود و بهر هوا پیا ماهی ده هزار تومان مواجب مقرر شود یک نفر از تریاکیهای مراغه یا بنگهای اصفهان و یا از خوانین فرنگی مآب

(۱) ما همیشه برای کشتی هوائی لفظ «هوا نورد» و برای سواران یا ناخدای آن کلمه «هوا پیا» استعمال میکنیم.



سنگین تر کرده و باعث غلبه یکی از دو مبدأ بزرگ گردد. بدین طریق اراده انسان آزاد بود و معلوم است که این فقره چقدر تأثیر در آزادی خود انسان و قوت اراده و همت اقدامات وی دارد و فرق آن با آئین ابو الحسن اشعری (۱) که عقیده جبر را بدبختانه جزو مذهب رسمی خلفاء کرد تا چه اندازه است و اگر چه در ایران معتزله و شیعه همیشه عقیده قاعلم مختار بودن انسان را دنبال کردند ولی باز بعدها صوفیه و دراویش خیالات مضرة جبری خود را بتدریج در اذهان مردم ایران داخل نموده و ملت را از اقبال و هوس اقدامات دنیوی باز گذاشته و عقیده تسلیم بمقدرات را ترویج کردند بحدی که چنانکه یک عالم مسلمان گفته پیش بعضی از اینگونه مردم فرقی میان حرکت آرواره برای جویدن و حرکت اضطراری آن از تأثیر سرما نبود چه هر دو حرکت را از مشیت الهی میدانستند.

واقعا جای تأسف است که تقریباً اغلب آنچه از محسنات و دستاویزهای بجا در ایران قدیم و میان ایرانیان نیاکان ما بود متروک شده و بسیاری از آنچه نامرغوب بود مانده و مبالغی بر آن زیاد شده. و این علاوه بر افسوس موجب تعجب نیز هست و در واقع نیست مگر از آثار انحطاط. اگر در این باب یگان یگان بجوایم شرح بدهیم موجب تطویل میشود ولی بیکی از این عجایب جهل و غفلت اشاره کردن را بیفایده نمیدانیم.

آوستا که کتاب قدیم ایران است و در زبان قدیم باختری نوشته شده در میان ایرانیان غیر معروف است و نه تنها کسانی که مایل باطلاع از ملل و نحل یعنی ادیان و مذاهب دیگر هستند سطری از آن نخوانده اند بلکه حتی ادبا و فضیای ایران هم که طبعاً مایل بتحقیق و تتبع در زبان فارسی واصل آن باید باشند و ادبیات جدید و قدیم ایران را بیاموزند خبری از آن ندارند و در تمام ایران یک نفر نیست که زبان آوستائی و یا زبان پهلوی و یا زبان فرس قدیم را بداند و چیزی از این سه زبان قدیم ایرانی بفهمد. لکن یک کتاب مجعول دیگری بنام دساتیر که در زبان عجمی نوشته شده و در هندوستان بطبع رسیده در قرن اخیر منتشر شد و ایرانیها و مخصوصاً ادبای آنها دو دستی بان کتاب چسبیدند و بنای معلومات دینی و تاریخی و لغوی خود را روی آن گذاشتند. «کتاب دساتیر با شرح ساسان پنجم» یک کتابی است که میان خود زردشتیها هم در قرون اخیره شایع شد و ابتدا ملاکوس نامی در حدود سنه ۱۱۸۷ نسخه ای از آنرا از ایران به هندوستان برد و پسرش ملا فیروز آنرا در هند در سنه ۱۲۳۳ با یک ترجمه انگلیسی بطبع رسانید. علاوه بر اینکه متأخرین از نویسندگان ایران (مثلاً صاحب دبستان المذاهب) بنای معلومات خود را در خصوص دین قدیم ایران روی این کتاب جعلی و بی اصل و اساس گذاشته بدبختانه ادبا و لغویون ایران نیز لغات و کلمات منطبق الطیر و جعلی آنرا لغت فارسی صحیح قدیمی فرض کرده و داخل لغت فارسی و کتب لغت و فرهنگها نموده و عامه را بضلالت انداخته اند. بهمین سبب فعلاً در کتب لغت متأخرین و معاصرین اگر یک لغتی دیده شود تا شاهدهی بر آن از اشعار قدما در پهلوی نباشد اعتماد را نباید و ممکن است از لغات دساتیر باشد که فرهنگهای

بگذارند و آنها را نیز در بازی خود نیاورند بسیار ممکن است که در آن خطه بهشتی که دل و زبان هر ایرانی بذکر «یارب زیاد فتنه نگهدار» در باره آن متذکر و مترنم است نهضت جدید تمدن برای قوم ایرانی شروع شود (چنانکه چندین بار در تاریخ همینطور شده).

هر کس کتاب معروف و جاودانی کز نوفون (۱) سردار ورزش در ایران قدیم و مورخ و نویسنده یونانی را که موسوم به کیروید (۲) است خوانده میداند که سرتتقی و قدرت و جهاگیری ایرانیان قدیم فقط در ورزش زیاد و مخصوصاً چوکان بازی و اسب تازی بوده و چگونه اطفال خود را با تمام شدت و سختی بوزرشهای سخت عادت میدادند. کتاب مزبور اگرچه کتاب تاریخ صحیح و حقیقی نبوده و تا اندازه ای قصه (رومان) است ولی بلاشک قسمت زیادی از حقایق تاریخی را شامل است و چون از یکطرف خود مؤلف چندی در قلمرو ایران بوده و با قشون یونان بکمک کوروش ثانی (۳) برادر اردشیر اول رفته بود و از طرف دیگر بسیار آگاه و دانا و چشم باز و عالم بود لهذا در آنچه از ایران نقل میکند باید قدری حقیقت مندرج بوده باشد. ما در اینجا میخواهیم از مندرجات این کتاب که مفصلاً در باب ورزشهای ایرانیها سخن میراند شرح بدهیم ولی همینقدر میخواهیم یادآوری کنیم که تصور نشود ایرانی همیشه این بوده که هست و عالمگیر هم شده بود و داریوش هم وافوری بوده و خشایارشا هم مانند یکی از سلاطین اخیر ایران شب تا صبح مشقت میزدند تا بخوابد و بعد یکروز صبح بفته از خواب باشد و رفت تا آتن پایتخت یونان. نه بالعکس ایرانیهای قدیم نسبتاً قوی بنیه و جنگاور و با عزم بودند و بتواتر مورخین دروغ کمتر میگفته اند و دین زردشتی دروغ را از اشد منہیات قرارداده بود و در واقع یکی از ارکان و اصول اساسی آن دین یزدانی راستگویی بوده. مخصوصاً یک ماده مفید و عالی آن کیش قدیم ایرانی هم تقویت اراده و قدرت عزم انسانی بوده که آتم با قوت بدن و اخلاق مناسبت و رابطه دارد چه آئین زردشتی بکلی برخلاف جبر است و نهایت مابینت را با رضای بقضا و قدر و تسلیم عاجزانه بگردش سپهر یا تقدیرات ازلی دارد. بنا بر تعلیم آوستا تمام مخلوقات خوب در عالم وجود از آهورا امزدا و تمام مخلوقات شرومودی و مضر از اهریمن است و این دو منشأ خیر و شر تمام موجودات مادی و معنوی خلقت را میان خود تقسیم کرده اند و فقط یک چیز تنها در عالم وجود هست که از قلمرو هر دو مصدر ایجاد خارج بوده و حکم آنها بر آن جاری نیست و آن چیز مستقل بالذات اراده انسانی است که با اختیار تام و کامل میتواند بطرف خیر یا شر متمایل شود و ایجاد خیر یا شر نماید و بدینوسیله مکی بلسکر آهورا یا سپاه اهریمن که در جنگند بکند و چون قوای طرفین متساوی شود همین اراده انسانی میتواند کفه ترازوی خیر یا شر را

Xénophon (۱) Cyropædi بفرانسه «سیروید» یعنی تربیت کوروش که مقصود کوروش اول است.

(۲) کوروش تلقظ صحیح و ایرانی اسم اولین پادشاه هخامنشی ایران است که بدبختانه در ایران بتعریف و تقلید تلقظ فرانسوی «سیروس» میگویند و این فقره نیز از مضحکات است و مثل آن میباید که تیمورلنگ را بتقلید فرانسوها «تیرلان» بگوئیم. مترنم اگر بعدها در ایران زبان انگلیسی رایج شود اسم این پادشاه ایرانی هم در ایران «سایریس» بشود که تلقظ انگلیسی آنست.

(۱) علی بن اسمعیل متولد در سنه ۲۶۶ و متوفی سنه ۳۳۰.

انگلیس را در هندوستان تنقید کرده و جهانی را که باعث شورش هندیان شد بیان کرد و باین وسیله وطن پرستی حقیقی وی که باکمال بی‌اعتنائی بنشانها و مستمرهای انگلیس از حقوق وطن خود دفاع کرد بر همه ثابت شد. لکن مشارالیه در این کتاب خطای هندیان را نیز در شورش بیان نموده و از همه بیشتر اساس استدلال خود را بر روی جهل عمومی ملت و عدم انتشار تعلیم بقدر کفایت در بین آنها گذاشته و با فصاحت لازم بیان کرد که و اجتر از هر چیز و آنچه هندوستان پیش از هر کاری بدان محتاج است انتشار تعلیم عمومی است و از همین جهت مسارالیه با خود عهد کرد که تمام عمر و قوای خود را منحصرآ وقف این خدمت ملی نماید و از آنوقت با این طرف با وجود خدمت رسمی او در ادارات دولتی تمام هم خود را در راه نشر تعلیم در میان ابنای وطن خود صرف نمود. در سن ۵۲ سالگی سید احمد خان سفری با ننگستان نمود و دو پسر خود را با خود برد که آنها را بگد ارد تحصیلات اروپائی بکنند و بواسطه تعلق خاطر شدیدی که بتربیت و تعلیم هم مذہبان و هموطنان خود پیدا نمود در عودت از ارو با یگ مدرسه عالی در غازیپور تأسیس کرد.

سفر اروپا در وجود مستمّد سید احمد خان تأثیر عجیبی نمود و مانند برقی در دل او برافروخت و حقیقت حال ملت خود و نقائص آن در پیش چشم وی بقتّه مکشوف گردید و واضح دید که بزرگترین سبب عقب ماندن هندیان هانا استیلای جهل است و سبب آن نیز عمده تعصب کورکورانه است که بوا سطه آن هندیها از انگلیسها و سایر فرنگیها اجتناب ورزیده و از علوم و تمدن آنان نیز پر هیز کرده و علوم طبیعی و فلسفی را مخالف دین شمرده بآداب و رسوم قدیم اجدادی متمسک هستند. مشارالیه ابتدا همت بر شکستن این طلسم جهل و تعصب گماشت و چون پسرش سید محمود را در کمبریج از بلاد انگلیس بتحصیل گذاشته بود و باین مناسبت خود نیز بکمبریج رفته و دارا لقنون بزرگ آنجا را دیده بود لهذا نهایت آمال وی هانا تأسیس مدرسه‌ای مانند آن دارا لقنون در هند بود و در این راه میکوشید.

سید پیش از رفتنش با اروپا یک انجمن ترجمه بنا کرد بود که منظور از آن نزدیک کردن علوم فرنگی بود باذهان هندیان. این انجمن عده مهمی از کتب انگلیسی را بزبان هندوستانی ترجمه و در میان عامه نشر کرد. انجمن مزبور را حکومت انگلیسی تشویق تام نمود و سید احمد خان یک نشان طلا برای این خدمت داد. در سن ۱۲۸۴ سید به بنارس انتقال نمود.

چنانکه گفتیم وی بعد از عودت از فرنگ در خیال خود نقشه تأسیس دار لقنون اسلامی را میکشید. ابتدا یک روزنامه بعنوان «اصلاح کتنده هیئت اجتماعی» تأسیس کرد و بواسطه مقالات غرا و مشروحنی که در آن نشر میکرد با دلایل دینی و شرعی بر ضد خطای آنان که علوم جدید را حرام می‌شمردند جهاد میکرد و در این جهاد ترقی نه سال تمام پایداری کرد. واضح است که پیشوایان جاهل و متعصب ابتدا ویرا در ضلالت شمرده و تکفیرش میکردند لکن طولی نکشید که صدق عقیده وی در اسلام بر همه روشن شد و فهمیدند که غرض او محض صلاح حال مسلمانان است.

متأخرین از صدها کلمات از آن زبان مصنوعی پر است. کتاب دساتیر یک کتاب قلب و معمولی است که باغلب احتمال اسمعیلیّه آرا ساخته‌اند و شرح را فارسی نوشته و متن را کلمات بی‌معنی از حروف تهجی ساخته و بهم وصل کرده‌اند. این کتاب که سر تا پایی اصل است منشأ و مأخذ خرافات تاریخی «نامه خسروان» تألیف جلال الدین میرزا (که بدبختانه در ایران شیوع یافته) گردیده و بعضی از شعرا و ادبای معاصر هم لغات بی‌معنی آرا از روی فرهنگهای متأخرین اقتباس و در تر و نظم آورده‌اند.

## مشاهیر مردمان

مشرق و مغرب

(۳)

سید احمد خان

یکی از مشاهیر سزاوار اشتهار مشرق زمین که هر چه زمان بگذرد آوازه شهرت و عظمت وی بیشتر در پیش هموطنانش بلند خواهد شد سید احمد خان مؤسس اصلاح اساسی و تربیتی عظیم هندی است. مشار الیه شاید بزرگترین شخص مسلمانان هندوستان است. این مرد بزرگ در ۶ ذی الحجه سنه ۱۲۳۲ در دهلی متولد شده و پسر سید محمد متقی خان (۱) بود. اجداد او از عربستان بهرات آمده و در زمان سلطنت اکبر شاه از آنجا به هندوستان رفته بودند. در ۱۹ سالگی سید احمد خان از پدرتیم شد و یکسال بعد در خدمت دولت هند داخل شد. مأموریت اول او شغل منشی (۲) در اداره محاکم جنایات دهلی بود. در سنه ۱۲۵۷ بدرجه «منصف» [یعنی معاون قاضی] در فتحپور سکری از نواحی آگرا ترقی یافت و چند سال بعد کتانی در خصوص آثار قدیمه دهلی موسوم به «آثار لصنادید» تألیف کرد و بواسطه این کتاب مقام علمی او اشتهار یافت و انجمن آسائی پادشاهی هند ویرا بعضویت خود انتخاب نمود. در شورش بزرگ هند در سنه ۱۲۷۳ سید احمد خان در بخنور معاون قاضی بود و وی طرفدار شورش مزبور نبود زیرا که هند وستان را بدون آنکه بعلم مسلح شود و تعلیم و تربیت کاملاً انتشار یابد مستمّد نجات و استقلال و خلاص از دست انگلیس نمیدید و معتقد آن بود که آن شورش بجای نفع ضرر خواهد داشت. به پشروان شورش نصح داد ولی مؤثر نشد و باعث تغییر خاطر آنها شده ویرا تهدید کردند باوجود این او جان خیلی از اروپائیان را نجات داد و آنها را سالملاً به میروت فرستاد. بعد از خاتمه شورش دولت انگلیس ویرا مکافات نمود و یک مستمری ماهانه بمبلغ ۲۰۰ روپیه که بطور ارث در خانواده او بر قرار میشد در حق وی مقرر داشته و نشان ستاره هند را باو دادند. چندی بعد وی کتابی بزبان اردو در شرح علل و اسباب شورش هند نوشت که بزبان انگلیسی نیز ترجمه شد. در این کتاب مشار الیه اعمال

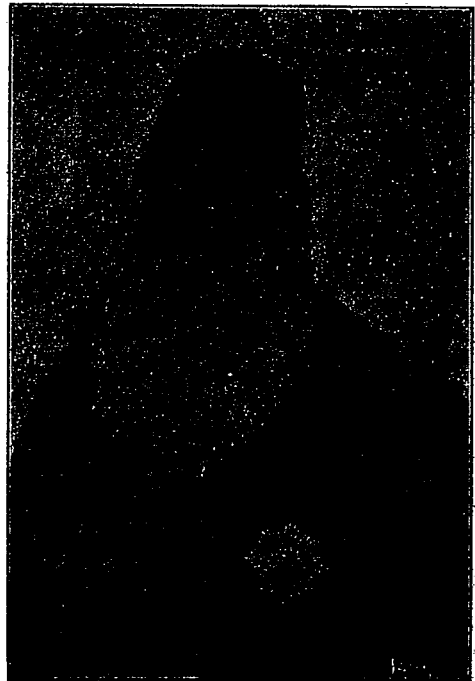
(۱) در دائرة المعارف اسلامی اینطور است ولی مرحوم جرجی زیدان در مجلة الهلال عربی منطبقه مصر اسم پدر را محمد تقی خان منبسط میکند.  
(۲) Greffier

مادری وی خواجه فرید الدین احمد مقام مهمتی در هند داشت و از طرف لاردر ولسلی<sup>(۱)</sup> بعنوان سفارت با ایران فرستاده شده بود و لقب مدبر الدوله امین الملک خان بهادر داشت. خود سید احمد خان نیز مقام مهمتی در پیش حکومت هند پیدا کرد. از سنه ۱۲۹۵ تا سنه ۱۲۹۹ عضو مجلس قانون گذار هند بود و در حدود سنه ۱۳۰۵ مقام عضویت ستاره هند را دارا شد.

لکن عظمت مقام معنوی او در هند و در تاریخ صد برابر بیشتر از این مقامات ظاهری است و بواسطه این منصبها و نشانها نیست که وی این پایه و شهرت را یافته است. مشارالیه بزرگترین رکن نهضت اصلاحی هند و باعث ترقی مسلمین آن دیار است. مرحوم مشارالیه بانهایت جد و اقدام و صبر در راه خدمت بملت خود و پیش بردن مقاصد تعلیمی خود که آنرا بزرگترین کل خدمات بملت و مملکت و مایه حقیقی نجات و استقلال حقیقی هند میدانست جهاد کرد. وی شخصاً ولایات هند را برای جمع اعانه برای دارالفنون میگشت و قریب ۴۰۰،۰۰۰ روپیه هندی باین وسیله جمع کرد. در هر شهری که میرسید مردم شهر تدارک زیاد برای پذیرائی او دیده و مهمانیها ترتیب میدادند ولی او میگفت «من برای خوردن و آشامیدن اینجا نیامده‌ام بلکه برای التماس کمک بیک مقصود وطنی آمده‌ام. مدرسه محتاج پول است آنچه برای پذیرائی من میخو اهد صرف کنید نقد بمن بدهید که برای مدرسه صرف کنم». این شخص عالمقصدار و دوراندیش که بهتر از پیشوایان سیاسی حقیقت حال و چاره نجات و وسیله حقیقی ترقی را میدید تمام عمر خود را در راه تعلیم و تربیت صرف کرد و در او آخر عمر ۲۰ سال تمام شب و روز اوقات خود را وقف پیش بردن کار دارالفنون کرد و بدآنجای رسانید که امروز مدرسه علیکده مرکز عقل و علم هندیان مسلمان است و در واقع سرمایه ترقی آنها است و شاید در هزار نفر هندی مسلمان و عالم ده نفر پیدا نشود که تربیت و علم او از علیکده نباشد و فی الحقیقه معنی مرهون منت احسان سید احمد خان نبوده باشد.

مدرسه علیکده بزرگترین مدرسه اسلامی هند است که در آن علاوه بر زبانهای هندی و انگلیسی فارسی و عربی نیز تعلیم میشود و علوم اسلامی و علوم اروپائی هر دو تدریس شده و علوم و فنون اغلب بزبانهای شرقی تحصیل میشود. این مدرسه قریب هزار نفر شاگرد و عده زیادی معلمین بزرگ دارد و تنها مدرسه عالی است در هند که فقط بهمت و پول خود بومیان بنا شده. مدرسه مزبور یک کتابخانه مهم و یک مطبعه و یک مسجد دارد و همچنین یک روزنامه هفتگی در دو زبان اردو و انگلیسی موسوم به «مجله دار العلم الیگار»<sup>(۲)</sup> در آنجا نشر میشود. بعدها یک مریضخانه نیز بر عمارت مدرسه اضافه شده و بنا وسعت یافت و مدرسه بیشتر از بانصد لیره انگلیسی در ماه مخارج داشته<sup>(۳)</sup>.

تمام خیال سید احمد خان پیش تأسیس دار الفنون بود و در این راه زحمات زیاد کشید و بعقبات و موانع بزرگ بر خورد لکن وی از مقصد خود برنگشت. ابتدا برای همین مقصود یک انجمنی با اسم «انجمن سرمایه مدرسه هندی انگلیسی و اسلامی» تأسیس کرد و مقصود تأسیس آن مدرسه در بنارس بود. بعد که خود سید را به علیکده<sup>(۱)</sup> مأمور کردند بنا شد مدرسه در آنجا باشد که تقریباً مرکز ممالک اسلامی هند است. تأسیس مدرسه با مشکلات سخت بر خورد. تعصب مردم و مخصوصاً پیشوایان تعصب جاهلانه که هر تغییر یا اصلاح جدیدی را بدعت می نامیدند عقبه بزرگی در جلو کار بود و از طرف دیگر جمع سرمایه آسان نبود رجال انگلیس هم کمک زیادی در پیشرفت این کار کردند ولی باز وجه کافی جمع نشد. سید احمد خان و همراهانش دیگر منتظر نشده یک مدرسه کوچکی در علیکده بنا نهادند با اسم «مدرسه اسلامی و انگلیسی». مدرسه در ربیع الثانی سنه ۱۲۹۲ افتتاح شد و همین قدم اول که شروع بکار کردند و از قوه بفعال آوردند باعث اعتماد مردم شد و طولی نکشید که بقدر کافی مساعدت مالی بعمل آمده و مدرسه عالی منظور تأسیس شد و لاردر لیتون<sup>(۲)</sup> در اول سال ۱۲۹۴ سنگ اساس بنای آنرا نهاد که حالا نیز پایدار است. این مدرسه ابتدا در تحت اداره بعضی از انگلیسها بود ولی بعد خود سید از مأموریت خود استعفا داده و از ۱۲۹۷ باین طرف منحصرأ اوقات خود را سعی پیشرفت مدرسه کرده و بتعلیم و تألیف و خطابت مشغول بود تا در او آخر سال ۱۳۱۵ در ۸۱ سالگی (شمسی) وفات کرد.



عکس سید احمد خان در سن پیری

سید احمد خان از خانواده نجیب و بزرگی بود جدوی در عهد امپراطور هند عالمگیر (۱۰۲۴-۱۱۱۸) لقب جواد الدوله گرفت و جد

(۱) Aligarh - تلفظ و املائی فرنگی این اسم شهر «آلیگار» است ولی ظاهراً مسلمانان هند علیکده مینامند و ظاهراً اصل کلمه «عالی گاره» بود یعنی قلعه عالی. این شهر قریب هفتاد هزار نفوس دارد که از آنجمله قریب بیست و هشت هزار نفر مسلمانند. Lytton (۲)

(۱) Wellesley (۱۷۶۰-۱۸۴۲ میلادی) مشارالیه از سنه ۱۲۱۲ تا سنه ۱۲۲۰ فرمانفرمای هندوستان بود و دهلی را فتح کرد.  
(۲) Aligarh institue Gazette  
(۳) حالا لا بد خیلی بیشتر از این مبلغ شده.

وشاپیل و اخلاق او شمه‌ای سخن رفت اکنون در این قسمت دوم از مقاله میزیم بیلا گرفتن کار او و رقابت و پنجه در پنجه نمودن او با دولت معظم روم.

### آیلا و دولت روم

چنانکه در قسمت اول این مقاله در شماره پیش گذشت آیلا از سنه ۴۱ میلادی رسماً بنای آزار و اذیت روم را گذاشته و در همان سال بهانه اینکه خلیفه شهر مارگوس<sup>(۱)</sup> که شهری بود سرحدی واقع در ساحل جنوبی (راست) دانوب نزدیک به بلغراد کنونی محقیانه وارد مزار پادشاهان هون شده و ذخایر آنجا را دزدیده است بنای تاخت و تازرا در خاک روم در ایالت قدیمی میزی<sup>(۲)</sup> که تقریباً بلغارستان و سربستان کنونی میشود گذاشت و از آن بعد هر روز بهانه‌ای شهری را آتش زده و جمعی را بهلاکت می‌رساند و اغلب بهانه‌های او راجع بود با اجرای مواد عهدنامه‌ای که در آغاز سلطنت خود با امپراطور روم شرقی ثودوس<sup>(۳)</sup> دوم (۴۰۸-۴۵۰ میلادی) بسته بود و موافق یکی از مواد آن مبلغی که سالیانه دولت روم بیادش هون میداد از ۳۵۰ به ۷۰۰ لیره طلا بالا برده شده بود. خلاصه آنکه در سنه ۴۷ میلادی آیلا از نو بنای تاخت و تازرا در خاک روم نهاد و با کمال خونخواری و بیداد از ایالات ترانس و مکدونیه گذشته و پس از ویران نمودن ۷۰ شهر عمده نزدیک شد بقسطنطنیه که پایتخت روم شرقی بود و امپراطور پس از آنکه دوبار شکست فاحش خورد و سلطنت خود را در چنان خطر مهلکی دید خواستار صلح گردید و آیلا هم قبول نمود و از آن پس مقرر گردید که خراجی که دولت روم شرقی به آیلا میداد به ۲۱۰۰ لیره طلا سالیانه بالا برده شود و بعلاوه امپراطور مجبور شد که فوراً بعنوان خراج عقب افتاده چند ساله مبلغ ۹۰۰۰ لیره هم تقدیم آیلا نماید و سپس بهیچ وجه رعایای آیلا را در خاک خود پناه ندهد. ولی آیلا باین آسانیهها دست بردار نبود و عاقبت امپراطور مجبور شد در عهدنامه صلح تازه‌ای که میان آیلا و دولت روم شرقی بسته شد ناحیه بزرگی از خاک ساحل راست دانوب را باو واگذار و برای مذاکرات در خصوص این عهدنامه سفارتی بدربار آیلا فرستاد که خیلی مشهور است و جزئیات آن در تواریخ مانده چونکه پریسکوس<sup>(۴)</sup> نامی از

در مدرسه عالی علیکده زبانهای انگلیسی و سانسکریت و عربی و فارسی و علم تاریخ و ریاضی و غیره تعلیم میشود. هشت نفر استاد فرنگی و عده زیادی معلمین بومی دارد. معلم عربی علامه هورویتر معروف از مستشرقین است.

سید احمد خان علاوه بر وطن پرستی و سعی در نشر تعلیم و ترقی در مملکت خود که بزرگترین فضائل او است و ویرا شخص بزرگ و مشهور مشرق زمین کرده شخصاً عالم و نویسنده هم بوده و مؤلفات و مقالات زیادی از او نشر شده. از کتاب «آثار لصنادید» او که بزبان فرانسه هم ترجمه شده<sup>(۱)</sup> و کتاب دیگری در باب شورش هند که با انگلیسی نیز ترجمه شده ذکر می‌گردد. علاوه بر ایند و کتاب وی کتاب دیگری در شرح تورا در سه جلد و کتابی در تفسیر قرآن نوشته و مقالات و رسائل بیشمار در زمینه‌های مذهبی و اجتماعی و تعلیمی نوشته که از آنجمله رساله‌ای در باب سیرت حضرت رسول است.

این بود مختصر سیرت یا تاریخ زندگی یک مرد بزرگ شرقی که نه فتوحات با شمشیر کرده و نه خطیب سیاسی نه وزیر و امیر و نه پیشرو یک فرقه سیاسی بود ولی خدمتی که وی بمملکت جاهل و ملت عوام و متعصب و بدبخت خود کرد قابل قیاس با خدمات هیچ‌کسی در ایران در صد سال گذشته نیست. آیا مقدر نیست که ایران بدبخت نیز عوض اینهمه محی الله و محی التوله‌ها یک سید احمدخان پیدا کند؟

مطالب این مقاله مأخوذ است از دائرة المعارف اسلامی ماده «احمد خان» و «آلکار» و مقاله مرحوم جرجی زیدان در مجله الهلال عربی (شماره اول از سال هفتم مورخه ۱۰ جمادی الأولى سنه ۱۳۱۶) و دائرة المعارف آلمانی «مایر».

در تواریخ هجری که در مقاله آمده اغلب مسامحه شده یعنی هر سنه میلادی را بیک سال هجری که قسمت بزرگتر آن با هم مطابق بوده تحویل کردیم و در واقع بایستی بهر سال میلادی دو سال هجری ذکر شود.

## آیلا بلای آسانی

هجوم و استیلای بنیان کن آسیا بر اروپا

(نست دوم)

در قسمت اول این مقاله در شماره گذشته کاوه ما سعی نمودیم که تا حدی که در خور گنجایش روزنامه بود اوضاع اروپا در آن زمان یعنی در دو سه قرن قبل از ظهور اسلام که مطابق اواسط دوره سلطنت ساسانیان میشود روشن نماییم و نگاه بنظر استیلای قوم هون از نژاد مغول بر اروپا پرداخته و رسیدیم بظهور آیلا از پادشاهان نامی آن قوم که شرح حال و وقوحت و اعمال او موضوع این مقاله است و پس از آنکه در شکل

(۱) در سنه ۱۸۶۱ میلادی در پاریس بطبع رسیده.

(۱) Margus (۲) Mésie (۳) Theodosius II مشهور به

ثودوس جوان که قانون ثودوسی مشهور به او ایجاد شده است.

(۴) پریسکوس (Priscus) مورخ رومی (اصلاً یونانی است) که چنانکه در ذیل خواهد آمد با هیئت سفارتی که از طرف امپراطور روم شرقی سابق الذکر (ثودوس دوم) بدربار آیلا فرستاده شد همراه بود و کتابی در خصوص آیلا تألیف نموده که بسیاری از معلومات قطعی که اکنون درباره آیلا در دست است از آن کتاب مأخوذ است و در آنجا راجع باین عهدنامه مذکور است که قرار شد که دولت روم تمام هوتهای را که جلای وطن نموده و بجاک روم گذشته بودند عودت بدهد و ۶۰۰۰ لیره طلا از بابت خراج عقب افتاده بپردازد (و از آنجائیکه خراج مزبور قبل از این عهد عبارت بود از ۷۰۰ لیره طلا برای هر سال لهذا معلوم میشود که خراج مزبور هشت نه سال پرداخته نشده بوده است). بعلاوه بناشد دولت روم من بعد سه برابر خراج سابق یعنی ۲۱۰۰ لیره طلا سالیانه خراج بدهد و از آن پس نیز دولت روم قبول نمود که برای هر ترقه‌هویی که معلوم شود در خاک روم باقی مانده و عودت داده نشده ۱۲ لیره طلا بپردازد.

شکوه و جلال زنهای بزرگان پایتخت روم را بنظر میآورد است و تماماً بوسیله چپاول و غارت بدست آمده بوده است در آن کتاب ذکر شده، در خانه‌های زنهای آتیلا و زنهای بزرگان هونها بهترین فرشها و پربهاترین ظروف طلا و نقره دیده میشده و مخصوصاً جواهر آلات باندازه‌ای زیاد بود که حتی روی کفشهای خود را هم با مروارید پوشانده بودند ولی خود آتیلا همیشه در ظروف چوبی غذا میخورد و لباس ساده ولی پاکیزه میپوشید و حتی تاجش هم از آهن زنگ‌زده بود. خلاصه پریسکوس مورخ سابق الذکر مینویسد که در همان سنه ۴۴۸ء که وی در دربار آتیلا بوده روزی با سفیری که از طرف امپراتور روم غربی در همان اوقات بدربار آتیلا آمده بود ملاقات نمود و سفير مذکور که شخص کاردان و با تجربه‌ای و موسوم به رومولوس<sup>(۱)</sup> بود در خصوص آتیلا چنین سخن راند: «بلی، بخت و اقبال چنان با این شخص همراه است که دیگر حتی حرف بگوشش فرو نمیرود... و حقیقه هم باید اقرار کرد که چه در خاک اسکیت‌ها<sup>(۲)</sup> و چه در جای دیگر هیچکس در یک مدتی بدین کوتاهی این همه کارهای عمده از پیش برنده است و حالا که تمام خاک اسکیت‌ها را تا جزایر اقیانوس<sup>(۳)</sup> در تحت اطاعت خود آورده و ما را هم خراجگذار خود نموده باز هم خیالات بزرگتری در دیگ کله خود میزند و قصد استیلای ایران را دارد، بشنفتن این اظهارات یکی از مستمعین که رومی بود و با سفرا آمده بود که جزو منشیان آتیلا که همه رومی بودند شده و در خدمت آن پادشاه داخل شود پرسید که آتیلا از کدام راه میتواند قشون بحاک ایران بکشد و رومولوس جواب داد که هونها راه ایران را خوب میشناسند چونکه چندی پیش از این آنها تاخت و تازی از همان راه در خاک ایران نموده‌اند و شرح این مسئله چنان است که در آن زمان در خاک هونها (واقع در شمال قفقاز) حط و خشکسالی واقع شد و چون مملکت روم شرقی هم بمناسبت جنگی که در آن وقت در ین بود نمیکشود با آنها زاد و خورد نماید و زنج<sup>(۴)</sup> و کوزنج<sup>(۵)</sup> که هر دو از دودمان سلطنتی هونها بوده و بدست عظیمی فرمانفرما بودند و بعدها هم برای عقد عهد اتحادی بهرهم (پایتخت سلطنت روم غربی) آمده بودند تا خاک مدی (یعنی قسمت شمال غربی ایران) را بکنند و حکایت کردند که پس از عبور از یک صحرا و یک دریا همینکه پانزده روز راه پیوند از کوهی گذشته و بحاک مدی رسیده بودند و مشغول غارت و جلو رفتن در آن خاک بودند که یک دسته از لشکریان ایرانی رسیده و «نگرگ تیرا» بانها باراندن گرفته بودند و هونها مجبور شده بودند

مورخین رومی همراه این سفارت بحاک هونها آمد و هر چه دید و فهمید نوشت و آن نوشته باقی مانده است. دربار یزانیس یعنی روم شرقی در موقع فرستادن این سفارت تمخواهی بیک نفر داده و او را هم با سفارت خود همراه نموده بودند و او متقبل شده بود که آتیلا را بقتل برساند ولی این توطئه مکشوف گردیده و شخص مزبور بچنگ آتیلا افتاد و اقرار بسو قصد خود نمود و عجب آنست که شخصی مثل آتیلا که خود را «بلی آسمانی» و «چکش دنیا» مینامید از زجر و شکنجه چنین شخصی که میخواست برای صد لیره طلا او را بقتل برساند صرف نظر نمود و انتقام خود را در آن دانست که دو نفر از بستگان خود را بسفارت بدربار امپراتور روم تئودوس که محرک این کار بود بفرستد و کیسه پولی را که برای قتل آتیلا بشخص مزبور داده بودند بگردن یکی از دو سفير خود بیندازد و دو نفر ایلچی مزبور بدون تغییر لباس و با کیسه مذکور بگردن در مقابل امپراتور آمده و خطاب بامپراتور چنین سخن رانند: «آتیلا پسر مؤذذوخ و تو که تئودوس هستی هر دو پسر پدران با نام و تنگی هستید. آتیلا احترام پدر را نگاه داشت ولی تئودوس مقام خود را از دست داد چونکه با تیلا خراجگذار شد و بدینواسطه قبول نمود که حکم غلام آتیلا را پیدا نماید. اکنون معلوم میشود که این غلام بدجنس فاسد خواسته داعی برای آقای خودش بگسترد و چون این کار او نا حق است آتیلا همیشه او را ظالم خواهد خواند...». دربار روم برای ترضیه خاطر آتیلا هیچ کاری را فرو گذار نکرد و بدترین و اقساح انگیزترین اقدامات تن داد ولی رام نمودن آتیلا باین آسانی صورت پذیر نبود و مشار الیه با فعالیت هر چه تمامتر مشغول تدارک کار خود بود و در یکی از روزهای سال ۴۰۰ میلادی دو نفر از فرستادگان وی یکی در مقابل امپراتور روم شرقی و دیگری در مقابل امپراتور روم غربی حاضر شده و گفتند: «آتیلا خداوند من و تو بتو حکم مینماید که برای او قصری تدارک کنی که خواهد رسید».

ولی پیش از آنکه بشرح عواقب این واقعه پردازیم باید چند کله در خصوص خیالات و مقاصد آتیلا بگوئیم. پریسکوس مورخ سابق الذکر که چنانکه گفتیم بمصاحبت هیئت سفارت امپراتور روم شرقی بدربار آتیلا رفته بود در خصوص شخص آتیلا و جزئیات زندگانی و حرم و مسکن و اخلاق و هم مقاصد و نیات جهانگیری او تفصیلات مشروحی نوشته که خیلی خواندنی است و از آنجمله مثلاً تفصیل مرکز سلطنت آتیلا را - که اگر چه حتماً در خاک مجارستان کنونی بوده ولی هنوز هم در محل صحیحش اختلافاتی در بین علما است و بعضی همان قسمت شرقی شهر بوداپست پایتخت مجارستان را میدانند و بعضی دیگر شهر توکای را که در سی فرسنگی شمال شرقی بوداپست واقع است و بالأخره بعضی دیگر در نقاط و اماکن مابین دو محل مذکور یعنی در سرزمین واقع بین دو رودخانه تائیس و دانوب تقریباً در ده فرسنگی شرقی بوداپست فرض میکنند - شرح داده و همچنین تفصیل دقیق و مشروحی راجع بساختن منازل سلطنتی که همه چوبی بوده و منزلگاه خود آتیلا که در وسط بوده و منزلگاه زنهایش که خیلی متعدد بوده‌اند در اطراف آن و هم تفصیل تجملات خانه و لباس زنهای آتیلا که

(۱) Romulus (۲) Scythes (بفرانسوی سیت تلفظ میشود) اسم

قومی است بسیار قدیمی که عموماً بحالت ایلانی در سرزمین شرقی اروپا و نواحی شمال غربی آسیا سکنی داشته‌اند و بسیار زور آور و قوی ولی خیلی بدعمل و پلید و شهوت پرست بوده‌اند. قوم مذکور در قرن هفتم قبل از میلاد مسیح بین النهرین را استیلا نموده و کوروش پادشاه ایران را مغلوب نمودند و بعدها در سنه ۵۱۳ قبل از میلاد هم در حوالی دریای سیاه صدمه بسیاری بقشون داریوش هخامنشی وارد آوردند. [مقبول از کتاب «تاریخ روابط روس و ایران» ضمیمه کاوه، شماره ۱۲ از سال اول دوره جدید، صفحه ۴۲ حاشیه ۱].

(۳) ظاهراً مقصود جزایر واقع در دریای بالتیک (دریای شرقی) در شمال ایالت کنونی پروس است.

(۴) Wasich (۵) Kursich

گول‌ها (فرانسه کنونی) که جزو قلمرو دولت روم بود روان شد. شرح قشون آتیلا در این موقع در صفحات تاریخ برای ما باقی مانده است. هیچوقت پس از لشکرکشی پادشاه بزرگ هخامنشی خشایارشا (۴۹۰-۴۸۰ قبل از میلاد) بجاک یونان چشم اروپا چنین سپاه معظمی ندیده بود. قشون مزبور که عده آنرا بعضی مورخین هفتصد هزار نفر نوشته و بطور یقین از یک کرور نفر کمتر نبود مرکب بود از اقوام متعدد آسیایی و اروپائی هرکدام با اسلحه مخصوص خود: هیاطله (هونهای سیاه ترکستان) و خزرها با ترکشهای بلند، آلتها با نیزه طویل و زره شاهی، زلونها (۱) با بدنه‌های خط و خال دار و با داسی که بجای اسلحه آنها بود و با کلاه خودی که از پوست انسان ترتیب داده شده بود، زرمها (گوتهای شرقی) با سلاح آهنین سنگین و خیلی اقوام دیگر از هون و غیر هون که ذکر آنها موجب اطباب میگردد. بهانه آتیلا در قشون کشی بجاک گول‌ها سرگویی گوتهای غربی بود که رومها آنها را در خاک گول جا داده بودند و آتیلا آنها را از رعایای فراری خود بشمار می‌آورد. قشون آتیلا در ماه اذار رومی سنه ۴۵۱ میلادی از رودخانه رن عبور نموده و وارد خاک گول شد و بزودی بر تمام خاک بلژیک و برهان قطعاتی از خاک فرانسه کنونی که در موقع جنگ اخیر عمومی نیز میدان زد و خورد گردیده بود دست یافتند و حتی هونها مینه قشون خود را تا باقیانوس اطلس هم رساندند. هونها پس از آنکه بسیاری از شهرهای گول‌ها را (اجداد فرانسه‌های امروزی) با خاک و خون یکسان نمودند رسیدند در مقابل شهر مشهور اوزلئان که واقع است در تقریباً در ۱۰ فرسنگی جنوب پاریس و آن شهر را محاصره نمودند ولی در همان اوان آن سیوس سردار مشهور رومی سابق الذکر با قشونی از رومیان و گوتهای غربی که پس از گفتگو و تردید بسیار بالاخره حاضر بهمراهی با قشون روم و جنگ با آتیلا گردیده بودند در رسید و مانع از خرابی شهر مذکور گردید و تاریخ این واقعه در ۲۳ حزيران سال مذکور یعنی ۴۵۱ میلادی است و جای آن دارد که تمام ملل و اشخاص تمدن دوست این روزا مبارک دانسته و جشن بگیرند چه اگر در آن روز جلوی قشون خونخوار و سبع هونها گرفته نشده بود خدا میداند که تمدن مغرب که امروز هم تمامی کره زمین ریزه خوار خوان اوست از آن لطمه مهلک دیگر چه وقت میتوانست قد علم نماید. آتیلا در مقابل قشون روم و گوتهای غربی شبانه عقب نشسته و بطرف شمال شرقی یعنی بطرف شهرهای مستحکم مشهور کنونی وِردَن و مِتَز که اسم آنها در موقع جنگ اخیر عمومی اروپا بهر گویی رسیده روان شد. مورخین قدیمی اسم ناحیه مزبور را «میدانهای کاتالونی» (۲) نوشته‌اند. قشون روم و متحدین او از بررها یعنی غیر رومی هم معلوم است در تعقیب آتیلا هیچ‌گونه تأخیری را جایز ندانستند و در نواحی مذکور در فوق دو قشون بیکدیگر نزدیک شدند و آتیلا جز قبول جنگ چاره‌ای نداشت و پس از نطق مفصلی که خطاب بلشکر خود نمود جنگ شروع شد. تفصیلاتی را که مورخین در خصوص این جنگ نوشته‌اند چنان هول انگیز و موحش است که شخص هر قدر هم

که خود را از دشت عقب کشیده و بطرف کوهستان فرار نمایند و در آن بین ایرانیها قسمت عمدۀ غنایم آنها را از دستشان گرفتند و هونها برای آنکه از تعقیب دشمن مصون باشند راه دیگری غیر از راه آمدنشان گرفته و از منابع نفت باکو عبور کردند و پس از ایامی چند بجاک خود رسیدند (۱).

در سنه ۴۵۰ میلادی اوضاع بقراری بود که گذشت. قوت و قدرت آتیلا بتمهی درجه کمال رسیده بود و بقول ژورناندیس (۲) مورخ که خود معاصر آتیلا بوده «گروه پادشاهان و سران ملل مختلفه باوامر او مثل بچهما اطاعت مینمودند و بمحض اینکه آتیلا چشمش را بر میگردداند نفسها گرفته میشد و همه هر اسناک میگرددند و هر چه او میگفت همان میکردند. ولی خود او که پادشاه پادشاهان بود مقامش بالاتر از همه و بفکر همه بود (۳). آتیلا که عظمت قوت خود را بخوبی حس میکرد در پی بهانه‌ای بود که روم حمله برده و آن سلطنت را نیز مضمحل نموده و بکلی بی‌منازع بماند و چنانکه گفتیم هیچوقت بهانه برای آتیلا کم نبود. قریب پانزده یا شانزده سال قبل از آن هونوریا (۴) خواهر امپراطور مشهور روم غربی والانتینین (۵) (۴۲۵-۴۵۰ میلادی) از روی جوانی و نادانی محرمانه انگشتی با آتیلا فرستاده و خود را نامزد او خوانده بود ولی آتیلا اعتنائی بدینمطلب نکرد و هونوریا بنای بد عملی را گذاشت و مورد سیاست مادرش گردید و سالها گذشت که هیچ اظهاری از طرف آتیلا در این خصوص نشده بود ولی دفعه سفیری از طرف آتیلا رسید و با شدت لهجه هر چه تمامتر از آزاری که از طرف کسان هونوریا بوی وارد شده بود شکایت نموده و مطالبه جهاز او را نمود که بنا بتوقع آتیلا عبارت بود از نصف مملکت روم غربی. ولی رومها فوراً دختر را بشوهر داده بودند و سفیر آتیلا را دست خالی برگرداندند. خاطر آتیلا چون از اینطرف آزرده شد در پی بهانه‌های دیگر برآمد و بنای جمع آوری قشون گذاشت و با ژانسیک (۶) رئیس قوم و آندالها از اقوام زرمی که ذکر آنها گذشت و به قرطاجنه و بسایر نواحی شمالی آفریقا دست یافته بود محرمانه عهد اتحادی بست و در اوایل سال ۴۵۱ میلادی با لشکر عظیمی بحرکت آمده و بطرف خاک

(۱) مارکوارت در «ایران شهر» صفحه ۷-۹۶. J. Marquart: Eransahr - Berlin, 1901, S. 96/97

(۲) Jordanis (بزرگان کونی یورناندیس = Jornandis) مورخ کونی (آلانی الاصل) که در حدود سنه ۵۰۰ میلادس متولد گردیده و در حدود سنه ۵۶۰ میلادی وفات نمود. (۳) Grata justa (۴) Honoria (۵) Valentinian III (Flavius Placidus Valentinianus)

(۶) Genseric یا Geiserich (Gensirit = Geisericus) پادشاه قوم و آندال سابق الذکر (در قسمت اول مقاله در شماره گذشته کاوه) از اقوام زرمی بود که در سنه ۴۲۸ میلادی بسلطنت رسید و در ۴۲۹ با قشون معظمی از خاک آسیای بافریقا گذشته و بتدریج بر تمام مستملکات رومیها در آفریقا دست یافت و تمام شهرها را مرض نهب و غارت قرارداد و پس از عهدنامه صلحی که در سنه ۴۳۵ میلادی با روم بست پادشاه مقتدر و معظمی شد و بعدها با کشتیهای جنگی خود بجاک روم تاخت و حتی در سنه ۴۵۵ شهر روم را که پایتخت مملکت روم بود گرفت و ۱۴ روز تمام لشکریان وی مشغول نهب و قتل و غارت بودند و بالاخره زن قیصر روم و دختران وی را باسیری گرفته و باخود بافریقا برد و دختر قیصر را برنی پسر خود داد و پس از تاخت و تازها بجاک مصر و سواحل آسیای صغیر در سنه ۴۷۷ میلادی در گذشت و امروز در زبانهای فرنگی کلمه «و اندالیم» که از اسم قوم مذکور مشتق است و حشگری و خونخواری و بیادرا میرساند.

(۱) Les Gélons

(۲) Les champs Catalauniques

پُر دل باشد از خواندن آن هراسناک گردیده و مو بردنش راست میشود. از جمله مینویسند جوئی از میان دشتی که میدان جنگ گردیده بود میگذشت و در آن موقع تقریباً خشک بود ولی همینکه جنگ شروع شد و آن همه اقوام متعدّد مختلف سنج و آوار بجان یکدیگر افتادند طولی نکشید که سیل خون در جوی مذکور افتاده و جوی خونابه روان شد و تمام مجروحینی که در آن موقع خواستند عطش خود را از آن خوناب تسکین دهند مسموم گردیده و هانجا جان میدادند. جنگ در سه ساعت بعد از ظهر روز مذکور شروع شد و آن قدر طول کشید که شب رسید و تاریکی و ظلمت مانع از مداومت آن گردید و فردای آن روز همینکه نور خورشید میدان جنگ را روشن نمود چنان منظره و وحشتناکی در مقابل چشم دو قشون جلوهر گردید که از دو طرف فریاد قرع و وحشت بلند گردید چونکه قریب صد و پنجاه هزار نفس بروی هم توده گردیده و زمین میدان جنگ را بکلی از نظر غایب نموده بود. ولی با اینهمه معلوم نبود کدام طرف غالب است و کدام طرف مغلوب. قشون آئیسیوس همینکه دید که آتیلا دوباره اقدام بشروع بجنگ نمود و ظفر را با خود دانست در صورتیکه آتیلا برخلاف بهیچوجه آثار مغلوبیتی ظاهر نمیداشت و مدام چکاچاک اسلحه و نفیر بوق و شیور از اردوگاهش بلند و گوش را کر مینمود و بقول تیری (۱) مورخ فرانسوی سابق الذکر حالت شیری را داشت که در گناب خود محصور شده و راه پیش و پس بر او بسته باشد و باغزش خود لرزه بر اندام هر جاننداری و حتی خود شکارچی که او را محاصره نموده است بیندازد. ولی آتیلا بمحض آنکه فهمید که تنودوریک (۲) (۴۱۹-۴۵۱ میلادی) پادشاه گوت‌های غربی در جنگ کشته شده و گوت‌ها از قشون آئی سیوی جدا شده و بطرف سرزمین خود یعنی جنوب خاک گول برگشته‌اند مصمم بعقب نشستن گردیده و با شکوه و عظمت هر چه تامتری بطرف رودخانه ران روان شده که از آنجا بمرکز سلطنت خود برگردد. قشون روم هم با احتیاط تمام بنای تعاقب او را گذاشت ولی جرئت نزدیک شدن نداشت و بیشتر محض حفظ ظاهر و مانع شدن از تأخیر آتیلا در اقامت در خاک گول بود. آتیلا در همان سال بمرکز سلطنت خود رسید در صورتیکه از سوء عاقبت قشون کئی خود بسیار ناراضی و در دیگ کله خود نقشه‌های تازه‌ای در گرفتن انتقام از روم می‌بخت.

### لشکرکشی آتیلا بخاک روم

آتیلا پس از رسیدن باردوگاه خود بدون فوت وقت مشغول تهیه و تدارک کار قشونکشی تازه‌ای گردیده و در سال بعد یعنی ۴۵۲ میلادی در عین سرمای زمستان با قشون عظیمی از رودخانه دانوب گذشته و وارد خاک روم غربی (یعنی خاک ایتالی) گردید و از رودخانه سونتئوس (۳) (ایزوزوی (۴) معروف کنونی) هم عبور کرده و پس از آنکه تمام ناحیه حاصلخیز و بار آور و نیزی را هم با خاک و خون یکسان نمود رسید در مقابل شهر قدیمی مشهور آکیل (۵) (واقع در ساحل شمالی دریای آدریاتیک در نزدیکی تریست) و پس از سه ماه محاصره سختی شهر را گرفته و بکلی خراب و

Léon I (۴) Marcien (۳) Ligurie (۲) Ravennes (۱)

Théodorio I (۲) A. Thierry (۱)  
Aquilée (۵) Isonzo (۴) Sontius (۳)

و آهک بسته و دوباره آب را در مجرای رودخانه انداختند و کارگران و عمله‌ها نیز که در آن کار دخیل بودند تمام را پس از انجام کار سر بردند که این راز سر بمر بماند (۱).

باید دانست که این ترتیب کفن و دفن اصلاً در زمانی که ما از آن صحبت می‌داریم درباره بزرگان و سران نامدار و والا مقام معمول بوده چنانکه تفصیل دفن و کفن پادشاه و سرکرده مشهور قوم گوت موسوم به آتیلک اول که در قسمت اول این مقاله ذکر او رفته کمال شباهت را با دفن و کفن آتیلک داشته است. و قیقه مشار الیه پس از آنکه سه بار پایتخت معظم روم را محاصره و معرض قتل و غارت قرار داده بوه در سنه ۴۱۰ وفات نمود لشکریان وی جسد او را بهمان قراری که در خصوص جسد آتیلک مذکور گردید در سه تابوت گذاشته و آب رودخانه بوزینتو (۲) را که رودی است در جنوب خاک ایتالیا برگردانده و آتیلک را در زیر مجرای رود مذکور بجاک سپرده و دوباره آب را در مجرای خود انداختند.

علاوه بر تابوت آتیلک در اطراف هان محلی که تابوت مذکور پیدا شده از چندین سال باینطرف مبالغی مسکوکات طلا و آلات و ادوات قدیمی از زیر خاک پیدا شده که بمجموع آنها اسم «کشفیات آتیلک» (۳) داده‌اند و در خزینه «هوفبورگ» (۴) در وین محفوظ است. سید محمد علی جمال زاده.

## پولهای اساسی

### و مقیاسهای مختلفه

مقاله ذیل شرح مفیدی است بقلم جناب آقا میرزا عباس خان اعظم السلطنه نایب اول سفارت ایران در برلین که در باب مقیاس اساسی پولهای متداوله که موضوع مهمی است و ببرد همه میخورد مرقوم داشته‌اند و روزنامه کاوه با تشکر مخصوص آنرا درج میکند. نویسنده محترم مقاله از جوانان لایق و با فضل عهد جدید است و در رشته علوم اقتصادی تفصیلات نموده. مقاله دیگری هم بقلم جناب ایشان در شماره آینده داتر باعتبار معنی علمی آن درج خواهد شد.

مسئله مقیاس پول (۵) در ترقی مالیه و توسعه تجارت و اعتبار هر مملکتی اهمیت تام دارد. متأسفانه تا آغاز جنگ بین المللی این مبحث از مسائلی بود که در ایران ندره طرف توجه و مطرح مذاکره واقع میشد ولی در هنگام جنگ مسئله تفاوت تسعیر و جوهات مختلفه بتدریج باعث شد که تجار و صرافان و معامله‌چی‌های ایرانی توجه خود را بیشتر بمسائل پولهای خارجه معطوف نمایند. چون برحسب اتفاق در هنگام جنگ بواسطه اشتغال عملها در کارخانهای نظامی و جهات دیگر حاصلات نقره زیادتی ایام سابق نبود طبعاً قیمت نقره بالا رفت و چون ایران دارای مقیاس نقره است این مسئله نیز یکی از علل مهمه ترقی پول ایران نسبت بپولهای خارجه شد و برخلاف قوانین عمومی از این ناحیه در موقع جنگ و

خلاصی نمیشود. مورخین در اسباب مرگ او اختلاف نموده‌اند بعضی گفته‌اند که در شب عروسی با ایدوکو (۱) که بر حسب روایات منقوله دختر یکی از پادشاهان ژرمنی بود که مغلوب آتیلک شده بود خون در گلویش گیر کرده و از آن سبب مرده است و برخی دیگر همین نوعروس ژرمنی را کشته‌اند او میدانند. خلاصه پیش از آنکه دست زمان جسد آتیلک را از هم متلاشی نماید نفاق و اختلاف جانشینان وی سلطنت معظمی را که یک ربع قرن اراده قوی و پنجه قهار او در پهنای آسیا و اروپا برپا نگاه داشته بود بکلی از هم پاشید و طولی نکشید که جز اسمی که از قوم خونخوار هون بر مملکت «هونگار» [مجارستان] که مرکز سلطنت آتیلک بود باقی مانده دیگر اثری که دارای اهمیتی باشد از آن همه خونریزی و غارتگری و بیسدد برجای نماند و در همان سرزمینهایی که در زیر سم اسب مغول و هون بایستی بقول آتیلک دیگر سبزه و گیاه نروید شاخهای برومند تمدن و معرفت سایه افکن گردیده و تمام جهان و جهانیان و حتی اخلاف همان هونها هم از تمتعات عالی خود بهره‌مند ساخت و فرموده پیمبر پارسی زردشت بزرگ صادق آمد که همیشه فتح و فیروزی با نور و روشنائی خواهد بود چنانکه شاعر معاصر (۲) گفته:

و خورشو اشو زرتشت در زند چنین فرمود

کاهرمین ابا هرمن دیک چند شود بیجان

بر لشکر اهرمین آسب و گزند اقتد

آنگاه برافرازد پرچم سپه یزدان.

\* \* \*

در همان ایامی که مقاله فوق بیان رسیده بود در روزنامه‌های برلین در تحت عنوان «کشف تابوت آتیلک» اخباری دیده شد حاکی بر آنکه در همین اوقات اخیر در قصر رودخانه آرانکا (۳) در نزدیکی ناگی سنت میکلوس (۴) از خاک مجارستان تابوتی پیدا شده که با احتمال قوی تابوتی است که جسد آتیلک را در آن گذاشته و بجاک سپرده‌اند. این تابوت عبارت بوده است از یک تابوت طلائی که خود آن نیز در تابوت ثانوی دیگری که از نقره بوده گذاشته شده بوده است و باز این تابوت نقره نیز در تابوت ثالثی بوده که از آهن بوده است. تیری مورخ سابق الذکر فرانسوی برحسب ذکری که زوردانس مورخ گوتی قدیمی سابق الذکر که تقریباً یک قرن قبل از اسلام میزیسته در کتاب خود از ترتیبات کفن و دفن آتیلک نموده مینویسد که چون آتیلک مرد پس از مراسم عزاداری جسد او را در تابوتی از طلا گذاشته و آن تابوت را نیز در تابوت دیگری از نقره گذاشتند و سپس هر دو تابوت را در تابوت سوئی از آهن جای دادند و این عمل دلالت بر آن داشت که آتیلک بزور شمشیر آهنین رعایا و اتباع خود را از طلا و نقره مستغنی داشت. و آنگاه آب رودخانه را برگردانده و در مجرای آن در جایی که احدی را جز پسران و مقربان در بار بر آن و قوفی نبود قبر وسیعی کنده و تابوت را محض آنکه از دستبرد زمانه و ابناء زمان مصون و در پناه باشد در آنجا جای داده و روی آنرا با سنگ

(۱) Amédée Thierry: Histoire d'Attila et de ses Successeurs, Vol. 1, P. 221

Hofburg (۴)

Attilafund (۳)

Busento (۲)

(۵) انتخاب لغت پول برای اینست که جامعیت دارد و شامل اسکناس و بانکنوت

و هر نوع مسکوکات میشود.

Idogo (۱)

(۲) آقای میرزا ابراهیم خان پور داود رشتی.

Nagy-Szent-Miklos (۴)

Aranka (۳)



شده‌اند ولی هر قسم باشد جستن از این خسارت کار آسانی نیست و محملاً آن ولو بتدریج هم باشد تا اندازه‌ای اجباری است مثل اینکه سابقاً در آلمان مقدار زیادی شمش و مبالغ خطیری مسکوکات نقره موجود بود که همین ملاحظه آنها را در سنه ۱۲۹۰ آب نموده قسمتی را تبدیل به طالز که آلمان تنها سکه مقیاسی نقره در آلمان بود نموده و تقریباً ۱۴۳۹ خروار آترا بخارج فرستادند که بتدریج بفروش برسد معهداً تا سنه ۱۲۹۷ چهل و چهار میلیون مارک خسارت فروش نقره متوجه دولت آلمان گردید و بالاخره طالرها هم که آخرین یادگار مسکوکات مقیاسی نقره در آلمان بود تا سنه ۱۳۲۶ بکلی منسوخ گردیده و مسلم شد که این تدابیر جز اتلاف و وقت ثمر دیگری ندارد بالاخره از ۱۵ رمضان ۱۳۲۶ دولت آلمان رسماً مقیاس طلای مطلق را اختیار نمود. مقیاس متایل بطلا در ممالک متحدۀ آمریکا و مکزیک و هلاند هنوز معمول است.

۳ - مقیاس نقره آنست که در مملکتی فقط یک یا چند سکه نقره سکه یا مسکوکات مقیاسی باشد. مقیاس نقره تابع شرایط ذیل است:  
اولاً از مسکوکات نقره رانجه آنهائیکه سکه مقیاسی هستند باید در تمام مملکت مورد قبول و باندازه قیمتی که برای آن رسماً معین شده است نقره داشته باشند جز مختصری که بابت حق الضرب باید موضوع بشود.  
ثانیاً با بودن مقیاس نقره مسکوکات طلا دارای مظنه ثابتی نیستند بلکه مثل جنس خرید و فروش میشوند: (اشرفی، پنجهزاری طلا، دوهزاری طلا).

ثالثاً ضرب سکه باید آزاد و هر فردی حق داشته باشد مسکوکات نقره را تبدیل بشمش و شمش را توسط ضربخانه مملکتی با مختصر حق الضربی تبدیل بیول مقیاسی نماید.

بدیهی است هر مملکتی با مقتضیات وقت در تغییر شرایط مقیاس خود مختار و آزاد است مثل اینکه از سنه ۱۲۷۳ تا ۱۲۸۸ مقیاس نقره در آلمان معمول ولی حق سکه زدن آن منحصر بدولت و فقط حق خرید نقره آزاد بوده است مقیاس نقره نیز از سنه ۱۲۶۶ تا ۱۲۹۰ در هلاند و از ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۸ در بلژیک معمول بوده و در مملکت ما و هندوستان انگلیس هنوز هم مرسوم است ولی دولت انگلیس از چندی باینطرف سعی دارد در هندوستان مقیاس طالرا جانشین مقیاس نقره نماید و ترتیباتی در مسکوکات آنجا داده است که با شرایط مقیاس طلا تفاوت زیادی ندارد. در ایران هم دو سه سال قبل زمزمه اتخاذ مقیاس طلا بوده و بواسطه ترقی موقتی که نقره داشت ممکن بود آسانی بدون محمل خسارت بزرگی مقیاس نقره را وداع نمود ولی حالا گویا دیگر کسی باین خیال نیست.

در بعضی از ممالک که رسماً دارای مقیاس مختلط بوده‌اند بواسطه آزاد بودن حق سکه زدن باندازه‌ای پول نقره فراوان شد که بتدریج تناسب معین بین طلا و نقره از میان رفت و بالطبع دارای مقیاس طلا یا نقره شدند. مثلاً دولت مکزیک از سنه ۱۲۸۴ مقیاس مختلط داشت و نسبت طلا بنقره مثل نسبت یک بشازده و نیم معین شده بود ولی بمجرد اینکه قیمت نقره از تناسب مزبور تنزل نمود مردم مسکوکات طالرا نگاه داشته و پول نقره فوق العاده زیاد شد بسمی که دولت مکزیک از بیم ور شکست شدن در سنه ۱۳۲۲ آزادی سکه زدن را موقوف و

چندی بعد از آن منافعی عاید دولت و ملت ایران گردید ولی از آنجائیکه ممکن است بعضیها از این منافع موقتی فریب خورده این مقیاس را مفید و محترم شمرده مضرات نهایی عمده آترا از نظر دور و بنظم مسکوکات و اتخاذ مقیاس صحیحی که با اصول اقتصادی بین المللی موافق باشد عطف توجهی نمایند لهذا شاید در توضیح مقیاسهای مختلفه و فواید و مضرات آنها نگارش این مختصر برای تذکارتی مناسب نباشد.

مقصود از پولهای مقیاسی و مسکوکات اساسی پولهایست که قیمت آن قانوناً معین و در مملکتی بدون حقوق صرافی رائج و قبول آن در آتملکت اجباری باشد خواه جنساً طلا باشد یا نقره یا کاغذ و اعم از اینکه مطابق قیمتی که رسماً برای آنها معین شده است ارزش داشته باشد یا خیر.  
مقیاسهای مختلفه بر شش نوعند: (۱) مقیاس طلای مطلق - (۲) مقیاس متایل بطلا - (۳) مقیاس نقره - (۴) مقیاس مختلط - (۵) مقیاس متوازی - (۶) مقیاس کاغذ.

۱ - مقیاس طلای مطلق آنست که در مملکتی یک یا چندین سکه معین مخصوصی از طلا پول مقیاسی محسوب و بموجب قانون شناخته شده باشد. با داشتن مقیاس طلا هر کسی آزاد است هر قدر طلا برای سکه زدن بضرابخانه بدهد و تبدیل بمسکوکات مقیاسی نماید و اگر برای سهولت امر بانکنوت (اسگناس) در آتملکت رائج باشد هر بانکی باید موظف باشد بمجرد رؤیت آترا تبدیل به پول طال نماید. در ممالکی که دارای مقیاس طلا هستند قبول پول نقره فقط باندازه‌ای که کمتر از واحد پول مقیاسی طلا باشد اجباری است نه بیشتر و معمولاً مسکوکات نقره در این ممالک مطابق قیمت رائج خود نقره ارزش ندارند مثل اینکه سه مارکیهای آلمان (طالر) در حقیقت بیش از یک مارک و ۳۰ فیک ارزش نداشت ولی مسکوکات مقیاسی طلا حتماً باید باندازه قیمت رائج خود حقیقه دارای طلا باشند و فقط مبلغ خیلی قلبی برای اجرت ضرب محسوب شده باشد.

ممالک انگلیس، آلمان، استرالی، آفریقای جنوبی، رومانی، مصر، فلاند، اسکانندیناوی و اخیراً هم روسیه رسماً و قانوناً دارای مقیاس طلای مطلق هستند. اگرچه از ابتدای جنگ اخیر اروپا باینطرف مسکوکات طلا در تمام ممالک کیاب و در اغلب جاها از طرف دولت برچیده شده است و تکلیف بانکها در تبدیل اسگناس بیول طلا بموجب حکم دولت عجله برداشته شده و نظر بمقتضیات وقت تغییراتی در شرایط مقیاسها احداث شده است ولی انیمسائل موقتی است و ثبوتی نمی تواند داشته باشد  
۲ - مقیاس متایل بطلا آنست که در مملکتی مقیاس مسکوکات اساساً طلا و حق ضرب طلا آزاد باشد ولی حتماً یک قسم از مسکوکات نقره هم سکه مقیاسی محسوب شود مثل اینکه در آلمان تا ۲۲ شعبان سنه ۱۳۲۵ طالز نقره رواج و جزو مسکوکات اساسیه محسوب بود. در ممالکی که این مقیاس معمول است غالباً در داخله با پول نقره و با خارجه با مسکوکات طلا معامله میشود. در واقع میتوان گفت مقیاس متایل با مقیاس طلا چندان فرق ندارد و مقدمه ایست برای شروع بمقیاس طلا چه دولتی که باطناً مایلند مقیاس طلای مطلق اختیار کنند چون اگر یکدفعه تمام نقره موجودی خود را بفروشد بواسطه تنزل قیمت نقره و شکستی که این اقدام بمظنه نقره وارد میکند دوجار خسارت زیاد میشوند از اینجهت بمقیاس متایل متوسل

منتشر شده بود عند المطالبه تبدیل بطلا نماید و قرار شد بانک پیش از سیصد ملیوت منان ما فوق میزان طلای موجودی اسکناس چاپ نکند. از آن تاریخ بعد دولت روسیه مقیاس طلارا اختیار کرد و دولت حالیه روسیه هم هنوز قرار تازه‌ای رسماً در اینخصوص نگذاشته است ولی فعلاً بواسطه اثرات جنگ در روسیه هم مثل اغلب ممالک دیگر اثری از رایج بودن پول طلا نیست.

توضیح اینسئله مختصراً در اینجا زائد نیست که پول کاغذی یا بانکنوت دو کله‌اند که معمولاً در میان مردم مترادف محسوب میشوند و در حقیقت بایکدیگر اصلاً تفاوت کئی دارند. آنچه در مقیاس کاغذی ذکر شد مقصود پول کاغذ است که اعتبار آن فقط منحصر بضمانت دولت است و حال آنکه بانکنوت در واقع براتی است که بانک در مقابل اعتبار خود میدهد و در مقابل آن مبلغ معینی طلا یا نقره یا سهام و اسناد معتبر و غیره در خزانه خود دارد و موظف است بمحض رؤیت تبدیل بیول طلا یا نقره نماید.

اگر چه در ضمن بیان مقیاسها اشاره بتاریخ آنها شد ولی مهذا ذکر چند سطر را جمع بنشو و نمای هر یک از آنها در ممالک مختلفه با ذکر سنوات بیورد نیست.

چنانکه گفته شد انگلیس از ۶۷۴ تا سنه ۱۰۷۵ دارای مقیاس مختلط بوده از سنه ۱۰۷۵ تا ۱۱۳۰ مقیاس نقره را قبول کرد و بعد مجدداً صد سال تمام مقیاس مختلط در انگلستان رواج یافته و از آن تاریخ بعد یعنی از ۱۲۳۲ مقیاس طلارا اختیار نمودند. در فرانسه از سال یازدهم جمهوریت (یعنی سنه ۱۲۱۸) رسماً مقیاس مختلط معمول است ولی قسمی که در ضمن بیان مقیاس متایل ذکر شد حالا در حقیقت مثل بلژیک و ایتالی و سویس دارای مقیاس متایل شده است.

سابقاً در ایالات متحده آمریکا یکی شمالی بموجب قانون مسکوکات سنه ۱۲۰۷ مقیاس مختلط بتناسب  $\frac{۱}{۱۰}$  معمول و در سنه ۱۲۵۳ قیمت طلا ترقی و نسبت آن به نقره مثل نسبت یک به شانزده شد. پنجاه سال بعد نقره بتدریج کم شد تا اینکه فقط پول طلا در جریان باقی ماند در سنه ۱۲۷۸ بواسطه جنگ‌های داخلی و قلت طلا و نقره مقیاس کاغذی بجای مقیاس طلا معمول گردید در سنه ۱۲۹۰ برای رواج مقیاس کاغذ سکه زدن دولار بکلی ممنوع و اینسئله باعث نقصان قیمت نقره گردید. محض رفع آن قرار شد افلاً ماهی دو میلیون دولار نقره سکه شود و مجدداً دولار سکه اساسی و مقیاسی تعیین گردد مهذا فائده بخشید و قیمت نقره در تزلزل خود باقی ماند تا اینکه بالاخره بعد از این امتحانات و زدوخوردها دولار طلا مقیاس مسکوکات آمریکا شمالی گردید و ضمناً دولار نقره هم رایج ماند.

در هندوستان هنوز مقیاس نقره معمول است و تا سنه ۱۳۱۱ ضرب سکه نقره در مقابل اخذ مختصر حق الضروی آزاد بود ولی از آن بعد موقوف و قیمت یک رویه شانزده پنس (۱) انگلیسی معین گردید و چون آزادی حق سکه زدن برداشته شد قیمت رویه همیشه در تزلزل است و دولت انگلیس سعی دارد که بتدریج مقیاس مسکوکات هندوستان را طلا قرار دهد.

(۱) Pence - هر دوازده پنس معادل یک شلینگ و هر ۲۰ شلینگ مساوی یک لیره انگلیسی است.

شروع باختیار مقیاس طلا نمود. همین قسم ژاپون از سنه ۱۲۹۵ دارای مقیاس مختلط بود و بتدریج خود را مقابل مقیاس نقره دید و بمقیاس طلا ملتجی شد. در مملکت چین تا سنه ۱۳۰۷ فقط پول مسی رایج بود و برای معاملات بزرگ نقره بوزن در داخله داد و ستد و با خارجه با دلار مکریکی معامله میشد اما از سنه مزبور آنها هم سکه نقره برای معاملات خارجی تأسیس کرده‌اند.

۴ - مقیاس مختلط آنسکه در مملکتی مسکوکات معینی از طلا و نقره هر دو وجوهات مقیاسی باشند و حق ضرب هر دو آنها آزاد و تناسب مخصوص مابین طلا و نقره بموجب قانون معین شده باشد. ممالک فرانسه، بلژیک، ایتالیا، سویس و یونان که راجع بمسکوکات در سنه ۱۲۸۲ معاهده‌ای بایکدیگر بسته‌اند ظاهراً دارای مقیاس مختلط‌اند ولی بواسطه تغییراتی که بتدریج در شرایط آن داده‌اند از قبیل انحصار حق ضرب سکه بدولت میتوان در حقیقت گفت دارای مقیاس متایل بطلا هستند و در واقع سکه بیست فرانکی طلا پول مقیاسی آنها شده است. در اینممالک رسماً نسبت طلا بنقره مثل نسبت یک به ۱۵٫۶ گردیده است. حق آزاد بودن ضرب طلا و نقره در ممالک دارای مقیاس مختلط برای آنست که اگر این حق منحصر بدولت بود مردم گاهی طلا و گاهی نقره را بسته بمحوادث ایام و مظنه آنها مورد اعتبار قرار داده یکی را جمع و دیگری را از خود دور مینمودند و باین دلیل جریان و تناسب معین از میان میرفت. و از اینرو باید مسکوکات مقیاسی همیشه باندازه قیمت معینه خود ارزش داشته باشند. مقیاس مختلط بواسطه اشکالات حفظ شرایط آن حقیقه در هیچ جا مجری نیست و فقط رسماً چنانچه اشاره شد در بعضی ممالک موجود است ولی قطعاً باید دانست که با توسعه آزادی تجارت و آزادی افراد تناسب ثابتی بین طلا و نقره جبراً نمیتوان نگاه داشت و طبعاً طلا بیشتر طرف اعتبار واقع میشود.

۵ - مقیاس متوازی وقتی است که مسکوکات طلا و نقره هر دو رسماً از مسکوکات مقیاسیه محسوب شوند بدون اینکه نسبتی مابین آنها قانوناً معین شده باشد و هر دو قسم از مسکوکات مستقلاً طرف معامله و قبول طلا بجای نقره و نقره بجای طلا اجباری نباشد حتی قسمی که در اسناد و غیره مخصوصاً ذکر شود فلان مبلغ باید بطلا یا بیول نقره پرداخته شود. مقیاس متوازی فقط مدت قلیلی در ایتالیا معمول بود و حالا بکلی دیگر از میان رفته است.

۶ - مقیاس کاغذ آنست که بموجب قانون پول کاغذی پول مقیاسی محسوب و قبول آن اجباری باشد و دولت یا بانک موظف نباشد آنرا تبدیل بطلا یا نقره نماید. این ترتیب در هر مملکتی که معمول بوده خسارت زیادی باهالی رسانیده و همیشه باعث نقصان اعتبار آندولت گردیده است. اساس آسینات‌های (Assignat) فرانسه در شورش اول نیز مبنی بر همین ترتیب بوده و چنانکه همه میدانند بالاخره عاقبت آن پولها بجائی رسید که در عوض کاغذ بدیوار می‌چسبیدند. دول ایتالیا و ایالات متحده آمریکا تا اواخر قرن سیزدهم دازای مقیاس کاغذ بوده‌اند. همینطور در روسیه مقیاس کاغذ تا اواسط قرن سیزدهم معمول بوده و بالاخره دولت بموجب قانون ۲۸ رجب ۱۳۱۴ بمعهده گرفت ۱۱۲۶ میلیون منات کاغذی را که تا آنوقت

است زیرا یک سکه طلا تقریباً سی و هشت برابر سکه نقره قیمت دارد پس در شمردن یا تحویل گرفتن مسکوکات طلا سی و هشت مرتبه وقت کمتر تلف میشود و همین قسم سی و هشت دفعه فضا برای نگاهداری طلا کمتر لازم است. بموجب تجربیاتی که تا بحال در اغلب ممالک متمدنه شده است مقیاس طلا از هر حیث رضایت بخش بوده و طرف نسبت بمقیاس نقره نیست. با وجود این هستند جماعتی که طرفدار مقیاس مختلط بوده و امیدوارند روزی مقیاس نقره عالمگیر شود ولی تصور نیرود باین آرزوی خود نائل شوند زیرا اختیار نمودن مقیاس طلا تنها علت تنزل قیمت نقره نیست بلکه تکمیل و توسعه ماشین آلات برای تسهیل بدست آوردن نقره باعث ارزانی و فراوانی آن است و از طرف دیگر محصولات نقره را چنانکه طرفداران مقیاس مختلط متظرند نمیتوان در تحت تقشیر و میزری و یا انحصار صیغی در آورد زیرا اولاً نقره بیشتر در ممالکی یافت میشود مثل مکزیک و کالیفورنی و غیره که دارای دولت منظمی نیستند تا بتوانند از عهده انحصار و ترتیب معادن نقره برآیند ثانیاً نقره مثل آهن یا زغال سنگ نیست که معدن مستقلی داشته باشد بلکه فرع استخراج سرب و مس است که محدود کردن استخراج آنها برای جلوگیری از تنزل قیمت نقره باعث ضرر کلی صنایع و تجارت و تمدن دنیا است.

مالکی که دارای مقیاس نقره هستند معامله آنها با خارجه مشکل و گران است چه دول خارجه بواسطه بیم از تنزل قیمت نقره همیشه در معاملات نسبه یا دادن قرض تنزیل فوق العاده مطالبه میکنند.

نظر بآنچه گفته شد و بدلائلی که ذکر شد مقیاس نقره هر قدر نقره بیشتر تنزل کند بیشتر باعث خسارت است. مقیاس مختلط هم بواسطه عدم امکان تعیین و حفظ تناسب بین نقره و طلا غیر قابل الاجرا بنظر میاید و گاهی سبب کیاب شدن نقره و گاهی باعث کیاب شدن طلا میشود. مقیاس کاغذ هم چنانکه دیده شد باعث تنزل تجارت و ضرر افراد و بی اعتبار شدن صندوق دولت است. پس مقیاسی که با حوائج امروزه موافقت داشته و بتواند مملکتی را با تجارت بین الملل و منافع آن شریک کند هانا مقیاس طلا است. اگر چه طرفداران مقیاس مختلط میگویند بکروزی طلا باندازه ای نادر میشود که برای رفع احتیاج باید مسکوکات نقره بیان آید و اگرچه معلوم نیست این مسئله حتی الوقوع باشد و امید است بتدریج معادن طلا توسعه یافه و باندازه رفع احتیاج همیشه طلا موجود باشد ولی معهدا این پیش بینی که متخصصین کرده اند بعید نیست و شاید واقعا اگر معادن جدیدی کشف نشود تا پنجاه الی صد سال دیگر معادن طلای موجوده بانهها برسد و اجباراً مقیاس مختلط مقیاس بین المللی واقع شود ولی تا وقتیکه این مسئله محقق نشده است. قبول مقیاس مختلط یا مقیاس دیگری بجای طلا صلاحیت ندارد و بعلاوه پراکنده بودن قریب هزار و پانصد میلیون لیره که در ممالک دنیا بدون تناسب با مقیاسهای مختلفه منتشر است مانع مییاشد که تمام ممالک در تغییر مقیاس طلا و قبول مقیاس مختلط بیک اندازه ذی نفع و مساعد باشند پس علی ای حال فرضاً هم که بالأخره دنیا مجبور باختیار مقیاس مختلط شود بهتر این است که هر چه زودتر تمام ممالک بتمدنه مقیاس خود را مبدل بمقیاس طلا نموده و قبلاً همگی دارای یک بنیان و مقیاس شوند. بعد از داشتن مقیاس متحد الشکلی تبدیل یا تغییر آن اشکالی نخواهد داشت و اگر همه بیک اندازه ذی نفع باشند یقیناً بهتر پیشرفت میکند.

عباس اعظم السلطنه.

زاپون در سنه ۱۳۱۵ مقیاس نقره را موقوف و مقیاس طلا قبول کرده است. هینطور دولت روس از سنه ۱۲۹۷ مقیاس کاغذ را موقوف و رسماً مقیاس طلا را اختیار نمود.

بعد از تعریف مقیاس های مختلفه و ذکر مختصری از تاریخ آنها بموقع است که مختصری هم از نظریات راجعه باساس مقیاسها ذکر شود:

بهترین و طبیعتیترین مقیاسها آنست که یک فلزی (طلا یا نقره) باساس مسکوکات تمام ممالک و وجه رایج بین المللی باشد زیرا اختلاف در مقیاسها برای ممالکی که با یکدیگر طرف تجارت هستند همیشه باعث اشکالات و در محاسبه موجب نفع یکطرف و خسارت طرف دیگر میشود. یکی از دلایل اساسی که ممالک متمدنه بتدریج مقیاس نقره را تبدیل بمقیاس طلا می نمایند برای هم رنگ شدن با جماعت و نزدیک شدن بقبول و تأسیس سکه واحد العیار است. دیگر علت تبدیل مقیاس نقره بطلا آنست که اولاً بدست آوردن طلا بدرجات دشوارتر و طلا اساساً کمیابتر است و هم از حیث استحکام و دوام و خصایص دیگر بر نقره ترجیح دارد چه قیمت طلای موجودی در ممالک متمدنه از حیث شمش و مسکوکات هزار و چهارصد و چهل میلیون لیره انگلیسی تخمین شده است و حال آنکه حاصلات نقره تقریباً سالی معادل پنجاه ملیون لیره انگلیسی اضافه میشود ثانیاً قیمت طلا کمتر از نقره قابل تنزل است.

احصائیه ذیل مبرهن میسازد که قیمت نقره تا قبل از جنگ دائماً در نقصان بوده است چه در سنه ۱۵۰۱ تا ۱۵۲۰ میلادی (۹۰۷-۹۲۷ هجری) قیمت یک کیلوگرام طلا معادل ده کیلوگرام و سه ربع نقره بوده و در سنه ۱۹۱۰ میلادی یک کیلوگرام طلا باندازه ۳۸ کیلوگرام و کسری نقره قیمت داشته و بمبارقه آخری قیمت طلا آنوقت یازده برابر نقره بوده و در سنه ۱۹۱۰ میلادی سی و هشت برابر شده و در واقع چهار برابر بتدریج از قیمت نقره کسر شده است:

صورت احصائیه تناسب قیمت طلا بقیمت نقره از سنه ۱۵۰۱ الی

۱۹۱۰ میلادی

سالهای میلادی	یک کیلو گرام طلا چند کیلو نقره بوده	سالهای میلادی	یک کیلو گرام طلا چند کیلو نقره بوده	سالهای میلادی	یک کیلو گرام طلا چند کیلو نقره بوده
۱۵۰۱-۲۰	۱۰,۷۵	۱۷۴۱-۶۰	۱۴,۷۵	۱۸۷۱-۷۵	۱۵,۷۹
۱۵۲۷-۴۰	۱۱,۲۵	۱۷۶۱-۸۰	۱۴,۷۲	۱۸۷۶-۸۰	۱۷,۸۱
۱۵۴۱-۶۰	۱۱,۳۰	۱۷۸۱-۱۸۰۰	۱۵,۰۹	۱۸۸۱-۸۵	۱۸,۶۳
۱۵۶۱-۸۰	۱۱,۵۰	۱۸۰۱-۱۰	۱۵,۶۱	۱۸۸۶-۹۰	۲۱,۱۶
۱۵۸۱-۱۶۰۰	۱۱,۸۰	۱۸۱۱-۲۰	۱۵,۵۱	۱۸۹۱-۹۵	۲۶,۳۲
۱۶۰۱-۲۰	۱۲,۲۵	۱۸۲۱-۳۰	۱۵,۸۰	۱۸۹۶-۱۹۰۰	۳۳,۵۴
۱۶۲۱-۴۰	۱۴,۰۰	۱۸۳۱-۴۰	۱۵,۷۵	۱۹۰۱-۵	۳۶,۱۲
۱۶۴۱-۶۰	۱۴,۵۰	۱۸۴۱-۵۰	۱۵,۸۳	۱۹۰۶	۳۰,۵۴
۱۶۶۱-۸۰	۱۵,۰۰	۱۸۵۱-۵۵	۱۵,۴۱	۱۹۰۷	۳۱,۲۴
۱۶۸۱-۱۷۰۰	۱۵,۰۰	۱۸۵۶-۶۰	۱۵,۳۰	۱۹۰۸	۳۸,۶۷
۱۷۰۱-۲۰	۱۵,۲۱	۱۸۶۱-۶۵	۱۵,۴۰	۱۹۰۹	۳۹,۷۱
۱۷۲۱-۴۰	۱۵,۰۸	۱۸۶۶-۷۰	۱۵,۵۵	۱۹۱۰	۳۸,۲۳

از اینرو ممالکی که مایل بتغییر مقیاس نقره هستند هر قدر تأمل و تأخیر کنند بیشتر متضرر میشوند. علت سوم ترجیح طلا بنقره در مقیاسها صرفه وقت

# روزنامه نگاری در ایران

در قرن سیزدهم

«روزنامه ایام در همه بیدا است  
اگر بخواهی دانست روزنامه بخوان»  
[عصری]

در شماره گذشته شرحی راجع بتاریخ طبع و چاپخانه در ایران  
نکاشتیم و وعده کردیم در دنباله آن مقاله تاریخ روزنامه را در ایران  
شرح بدهیم اینک چند کلمه در این باب:

لفظ «روزنامه» و «روزنامه» از قرون اولی اسلام در ایران مستعمل  
بوده و در کتب قدیم بنظر میخورد. در نیمه الدهر تعالی لفظ روزنامه  
مکرر آمده. در آن کتاب [چاپ دمشق جلد دوم صفحه ۱۰ و ۱۱] این  
عبارت درج است: «ما أخرج من کتاب الروزنامه للصاحب الی  
ابن العمید مما ینطق بملح اخبار المهلبی» و باز در جای دیگر از آن کتاب  
شرحی از کتاب روزنامه صاحب بن عبّاد منقول است باین عنوان «فصل  
من کتاب الروزنامه ایضاً». در معجم الأدباء یاقوت حموی [جلد  
پنجم صفحه ۴۴۰] نیز شرحی از «کتاب الروزنامه لای القم اسمعیل  
بن عبّاد» (۱) نقل میکند و از همه اینها صریحاً معلوم میشود که روزنامه در  
آن اوقات بمعنی کتاب شرح گذارش روزانه و یادداشت وقایع هر روزه  
که حالا بزبان فرانسه ژورنال (journal) میگویند بوده. باز در معجم  
الأدباء [جلد ششم صفحه ۳۲۲] از قول عبد الله بن عبد المجید بن شیران  
نقل میکند که او نقل کرد که محمد بن احمد مفتح پیش پدر من میآمد و من  
طفل بودم و او را میدیدم در اهواز و او بیدرم مراسم مینوشت و مدح  
پدرم را هم بشعر نموده و من این مدایح را جمع کرده بودم ولی در موقع  
دخول ابن ابی لیلی باهواز گم شد و روزنامه‌های آنها بغارت رفت (۲).  
وفات عبد المجید بن شیران و مفتح هر دو در سنه ۳۲۷ واقع شده. این  
اصطلاح ظاهراً بعدها در ایران بهمین معنی باقی مانده و در قرون اخیر  
بمعنی راپرتهای وقایع نگاران دولتی که از ولایات اخبار جاریه را بدولت  
مینوشتند و بجای «صاحب البرید» های قرون اولی اسلام بودند استعمال  
میشده چنانکه در روزنامه «وقایع اتفاقیه» که در عهد وزارت میرزا تقی  
خان امیر نظام و بعد از آن نشر میشد تمام اخبار ولایات ایران را بعنوان  
«در روزنامه تبریز نوشته اند» و در «روزنامه» نهادند مینویسند» درج  
میکند که مقصود وقایع خبر نگاران رسمی است (نه روزنامه چایی).

اولین روزنامه فارسی که بسیاق جرائد فرنگستان چاپ شده بطور  
تحقیق معلوم نیست کدام بوده. در کتاب «مطبعه خارج از فرنگستان» (۳)  
که در شماره گذشته ذکرش گذشت در ذیل ماده دهلی (پایتخت قدیم  
هند) ذکر شده که روزنامه هفتگی «اکبر ایرانی» [یا «اخبار ایرانی»] (۴)  
در سنه ۱۷۹۸ میلادی (۱۳-۱۲۱۲) در آن شهر منتشر بوده است که  
در صورت صحت احتمال کلی دارد که این روزنامه فارسی بوده است چه  
دهلی در سنه ۱۲۱۸ بدست انگلیسها گذشته و پیش از آن مشکل است که

(۱) مقصود در هر دو جا صاحب بن عبّاد وزیر مشهور آل بویه و متوفی سنه ۳۸۵  
است.

(۲) در نسخه چایی لندن «و نهبت ژورنامتها» ثبت شده و طابع کتاب در حاشیه  
حدس زده که شاید اصل عبارت «دورنامع ما فیها» بوده یعنی خانهای ما با آنچه در  
آنها بود ولی ظاهراً اینست که مقصود «روزنامتها» است یعنی یادداشتها و روزنامهها.  
(۳) The Persian Akbar (۴) L'imprimerie hors l'Europe

روزنامه انگلیسی در آنجا دایر بوده باشد و ممکن است اسم آن روزنامه  
«اخبار فارسی» بوده که در املائی فرنگی تصحیف شده و «اخبار»  
در هندوستان روزنامه‌ها گویند.

اولین روزنامه که در خود ممالک ایران دایر شده روزنامه‌ایست که  
در اواسط قرن سیزدهم در طهران تأسیس شده و نمونه‌ای از مندرجات آن  
در شماره ۳ از سال گذشته کاوه درج شده. فقط خبری که برای ما از  
این روزنامه مانده عبارتست از آنچه در «مجله انجمن پادشاهی آسیائی» (۱)  
انگلیسی (جلد پنجم سنه ۱۸۳۹ میلادی) درج شده. در آن مجله شرحی  
در تحت عنوان «روزنامه ایرانی» مینویسد و یک شماره از روزنامه منطبقه  
طهران را عیناً بدون دخل و تصرف بخط فارسی از اول تا آخر نقل و درج  
کرده و بعد ترجمه انگلیسی آنرا ملحق مینماید و برای توضیح جزئیات آن  
یک مقدمه بزبان انگلیسی مینویسد که خلاصه مفاد آن از اینقرار است:  
«ذیلاً صورت یک روزنامه فارسی که در طهران با چاپ سنگی طبع  
شده محض نشان دادن نمونه‌ای از ترقی سیاسی ایرانیان درج میشود.  
چاپخانه بتازگی در ایران داخل شده و این روزنامه چند سالست که در  
تحت مدیریت میرزا صالح دایر شده. مشار الیه یکی از وزرای اعلیحضرت  
شاه است و بیک مأموریت سیاسی (۲) بانگلستان فرستاده شده بود. اصل  
این روزنامه در دو ورق بزرگ چاپ میشود فقط در یک روی ورق  
(یعنی پشت هر ورق سفید میماند) و با خط خوانا و پیکیده بهم نوشته  
شده و بالای آن نشان شیر و خورشید ایرانی است.»  
بعد از این تفصیل عین متن روزنامه درج شده که اینطور شروع  
میشود:

اخبار و وقایع شهر محرم الحرام ۱۲۵۳ \*  
در دار الخلافه طهران انطباق یافته \*  
اخبار ممالک شرقیه \*

در ذیل این عنوان اخبار طهران و سایر ولایات ایران را درج میکند  
و بعد در تحت عنوان «اخبار ممالک غربیه» اخبار اروپا و عثمانی را شرح  
میدهد و جملاً با عنوانهای مقالات مشتمل بر ۲۱۷ سطر است از سطور  
ذیل که محض نمونه از مندرجات آن چند سطر درج میشود:

«دار الخلافه طهران \* عالیجاه مقرب الخاقان خدا داد خان از سفارت  
اسلامبول معاودت نمود نامه از اعلیحضرت سلطان محمود بحضور  
اعلیحضرت شاهنشاهی آورد از آنجا که سفارت مشارالیه مستحسن  
رای جهان آرای شهر یاری افتاد بعد از تبلیغ نامه و عرض مراتب  
ماموریت خود خاطر مبارک از او خر سند گردید و پایه اعتبار عالیجاه  
مشار الیه با علی مدارج رسید و او را بوزرات خوی مفتخر و سرفراز  
(۳) .....»

در طی مندرجات لفظ «روزنامه» بآن اطلاق شده ولی اسم مخصوص  
روزنامه معلوم نیست و یا اصلاً نداشته. از مختصر شرحی که از مقدمه  
انگلیسی مجله انجمن آسیائی نقل شد استنباط میشود که این روزنامه فارسی چند  
سال پیش از سنه ۱۲۵۳ تأسیس و دایر شده و در اینصورت ابتدای ظهور آن  
در اواخر عهد فتحعلی شاه واقع میشود. این شماره که نمونه‌ای از آن درج

(۱) Journal of Royal Asiatic Society, vol. 5th 1839 pp. 355-72  
(۲) diplomatic mission (۳) ترتیب املائی اصلی را عیناً محفوظ داشتیم

روزنامه در تبریز انتشار یافته (۱). یک نسخه روزنامه فارسی با نام «آذربایجان» در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است که صفحه اول ندارد ولی از مطالب آن صریحاً استنباط میشود که بتاريخ اوایل سنه ۱۲۷۶ چاپ شده (۲) و خیلی محتمل است که این روزنامه «آذربایجان» همان روزنامه‌ای باشد که روزنامه وقایع اتفاقیه بدان اشاره میکند که در سنه ۱۲۷۵ دایر شده. روزنامه «مفرح القلوب» فارسی و هفتگی در بندر کراچی هندوستان ظاهراً در سنه ۱۲۷۲ شروع بانشر کرد. روزنامه مزبور مدت مدیدی بیشتر از ۳۰ سال مرتباً مداومت داشته و اوایل ناشر آن محمد شفیع نام بوده (سنه ۱۲۸۲) و در سال ۱۲۸۷ امضای میرزا مخلص علیصاحب داشته و در حدود سنه ۱۳۰۲ ناشر آن میرزا محمد جعفر و میرزا محمد صادق مشهدی (قونسول ایران در کراچی) بوده‌اند.

روزنامه قدیمی دیگر که در طهران نشر شد موسوم بود به «روزنامه دولت علیّه ایران» که از سنه ۱۲۷۷ باخطرف باهتام و مباشرت میرزا ابو الحسن خان غفاری نقاش کاشانی ملقب بصنیع الملک (۳) دایر شد و مصور بود بتصاویری که خود صنیع الملک مینساخت و این روزنامه در واقع دنباله همان روزنامه رسمی «وقایع اتفاقیه» بود که ظاهراً تا شماره ۴۷۴ بان اسم و پس از آن از وقتیکه اداره آن بصنیع الملک واگذار شد بان اسم جدید نشر گردید.

دیگر روزنامه دولتی و روزنامه علمی (روزنامه علمیه دولت علیّه ایران) و روزنامه ملتی است که هر سه در اداره علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه و در جزو اداره دارالفنون نشر میشد. «روزنامه علمیه دولت علیّه ایران» در سنه ۱۲۸۰ (۴) و روزنامه ملتی در سنه ۱۲۸۳ دایر شد (۵). ابتدای انتشار روزنامه دولتی بنگارنده معلوم نیست و ظاهراً دنباله «روزنامه دولت علیّه ایران» نبوده چه «روزنامه دولت علیّه ایران» اقلّاً تا اواخر سال ۱۲۸۷ دایر بوده در صورتیکه روزنامه دولتی اقلّاً از سنه ۱۲۸۳ منتشر میشده. در اوایل سال ۱۲۸۸ که اداره روزنامجات دولتی از علیقلی میرزا گرفته شده به محمد حسن خان [اعتقاد السلطنه] واگذار شد روزنامه دولتی موسوم شد به «ایران» و شماره اول آن در ۱۱ محرم از آن سال نشر شد نویسنده روزنامه ابتدا میرزا علی خان تائبی و بعدها مرحوم میرزا محمد حسین ذکاء الملک بود. روزنامه «مرآت السّفر» هم که پس از چند

(۱) در شماره مورّخه ۱۳ رجب از سنه ۱۲۷۵ وقایع اتفاقیه گردید: «در این روزها حکم شده است که در تبریز روزنامه طبع شود که احوالات آذربایجان و غیره در آن نوشته شود» و در شماره مورّخه ۱۵ شوال از آن سال مینویسد: «از قراری که در روزنامه منطبعة دار السلطنه تبریز نوشته‌اند». در این سال یعنی ۱۲۷۵ ناصر الدین شاه به تبریز سفر کرده و عزیز خان سردار مکرزی حاکم آذربایجان شده است. (۲) مثلاً از ورد میرزا محمد حسین خان باسلامبول بسمت سفارت و مأموریت حسنعلی خان گروسی یاریس و روانه کردن ۴۲ نفر محصلین ایرانی باروبا شرح میدهند و خبری از روزنامه Presse d'Orient منطبعة اسلامبول مورّخه ۱۰ سپتامبر و ۱۳ صفر ترجمه میکنند.

(۳) میرزا ابو الحسن خان غفاری کاشانی نقاشی صنعت نقاشی را در فرنگستان تکمیل نموده و در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه تقرب مخصوص یافته و نقاشی شد و در فن طبع نیز ماهر بود و بدین جهت کار مطبعه و روزنامه نیز بعدها بدو محول شد. مشار آله در سنه ۱۲۸۲ در سن پنجاه سالگی بمرض سکنه در گذشت.

(۴) شماره اول بتاريخ غرة شعبان از آن سال است. (۵) ابتدا در ۱۵ محرم از آن سال شماره اول با نام «روزنامه ملت سنیّه ایران» نشر شد و بعد منقطع گردید بعد از دو ماه باز بهمان عنوان نشر شد و شماره اول (که در واقع دوم بود) بتاريخ ۱۴ ربیع الاول آن سال نشر شد و از شماره سوم با نام «روزنامه ملتی» موسوم گردید و جفا ۳۴ شماره نشر شده و آخرین شماره آن مورخه ۲۰ جمادی الآخره سنه ۱۲۸۷ است.

شد قریب دو سال و نیم بعد از وفات فتحعلی شاه نشر شده. میرزا صالح شیرازی مؤسس و ناشر این روزنامه باغلب احتمال همان میرزا صالح شیرازی است که در شماره گذشته کاوه از اقدام او باوردن مطبعه پیران شرحی نگاشتیم.

بعد از این روزنامه اولی که نه از تاریخ تأسیس آن و نه انتهای انتشار آن خبر تحقیقی داریم ظاهراً دوّمین روزنامه که در مملکت ایران نشر شد روزنامه سُرّیانی موسوم به «زاراریت بار» است که در شهر اورمیه از بلاد آذربایجان از طرف مبشرین آمریکائی برای کلدانیهای ساکن آذربایجان بچاپ سربن نشر میشود و هنوز دایر است (۱). ظاهراً تلفظ صحیح اسم روزنامه اینطور است «زاریری دی باهرا» و شماره اول آن بتاريخ ۱۶ صفر سنه ۱۲۶۷ (مطابق غرة ماه ژانویه فرنگی سنه ۱۸۵۱ میلادی) نشر شده (۲). روزنامه مزبور ماهانه است.

سوّمین روزنامه ایرانی و دوّمین روزنامه فارسی «روزنامه وقایع اتفاقیه» است. شماره اول این روزنامه بتاريخ جمعه پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۶۷ انتشار یافته. این روزنامه بحکم و تشویق میرزا تقی خان امیر نظام و مدیریت حاجی میرزا جبار تذکرهچی و قونسول سابق ایران در بغداد و ملقب بناظم المهام (که پسر حاجی صفر علی خوئی و پدر میرزا جواد خان سعد الدوله حالیه بود) (۳) و مباشرت و مترجمی برجس صاحب (۴) دایر بود. میرزا عبد الله نامی نیز نویسنده روزنامه بود. بعد از این روزنامه جراید متعدده در طهران و تبریز دایر شده و تا آنجا که اطلاع داریم قدیمترین روزنامه‌ای که در ایران بعد از روزنامه «وقایع اتفاقیه» دایر شد روزنامه ایست که در تبریز منتشر گردیده و خبری از آن در شماره‌های سنه ۱۲۷۵ از وقایع اتفاقیه دیده میشود و از آن اشارات معلوم میشود در حدود ماه رجب و شعبان از سال مزبور این

(۱) یعنی تا وقتیکه خبر از آن داشتیم. در سالهای اخیر بواسطه اغتشاش اوضاع آذربایجان خبری از هیئت آمریکائیان مقیم اورمیه نداریم. (۲) شماره ۱۲ روزنامه مزبور از سال شصت و دوّم تاریخ غرة دسامبر سنه ۱۹۱۱ میلادی را داشت و از اینقرار این روزنامه باید در غرة ژانویه سنه ۱۸۵۰ میلادی تأسیس شده باشد (۳). (۴) حاجی میرزا جبار ظاهراً خودش مطبعه داشته و دارای اطلاعات خارجی نیز بوده. در سنه ۱۲۶۸ لقب ناظم المهامی و خدمت رسیدگی بامور معادن و کارخانهای بلور سازی باو محول شد.

(۴) Edward Burgess بقول هوتن شیندلر (در مکتوبی که بنگارنده سطور نوشته) از آن استادان و صنعتگران متعددی بود که «عباس میرزا نایب السلطنه از فرنگستان و خصوصاً از انگلیس خواسته و مستخدم ساخت و در حدود سال ۱۲۴۰ و یحتمل قدری قبل از آن به تبریز آمد» و ظاهراً در کار مطبعه تبریز بوده و «بعد از فوت عباس میرزا (سنه ۱۲۴۹) مطبع طیبوگرافی تبریز موقوف شد و برجس صاحب که در این بین باشاره عباس میرزا مشغول تجارت هم شده بود چندی بعد از فوت فتحعلی شاه (۱۲۵۰) بدار الخلافه طهران آمده دکانی و انباری باز کرده اسباب واجناس فرنگی و مخصوصاً انگلیسی میفروخت و جهت پیشرفت تجارت خود گاهی میان طهران و تبریز سفر میکرد. از بعضی یادداشتها معلوم میگردد که در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه و تقریباً در سال ۱۲۶۶ برجس صاحب را مترجم خطاب میکردند و کمی بعد در اداره روزنامه با اتفاق میرزا ابو الحسن غفاری و غیره مشغول شد. برجس صاحب چند سال دیگر فوت شد. از زن ارمنی که منکوحه او بود یک دختری داشت و این دختر زوجه مسیو بتن (Bottin) شد و گویا در این زمان (۱۳۳۰) در طهران است. مسیو بتن مستخدم دولت ایران است و در قور خانه شغلی دارد» [نقل از مکتوبی که مرحوم شیندلر در سنه ۱۳۳۲ بفارسی بنگارنده نوشته]. در کتاب «منتظم ناصری» در جزو حوادث سال ۱۲۷۰ برجس صاحب را «مباشر روزنامه و مترجم دیوان» مینامد.

در ایران بیش از انتظار فراوان شد<sup>(۱)</sup> و روزنامه‌های روزانه که قبل از مشروطیت فقط «خلاصه الحوادث» منتشر در سنه ۱۳۱۶ نمونه کوچکی از آنها بود و فور پیدا کردند. اگر اشکالاتی که هنوز روزنامه‌های ایرانی از بیسوادى عامه و کمى مشتری و کسادى متاع دوجار آن هستند در نظر گرفته شود زحمت و اشکال نشر روزنامه فارسی ملی و غیر رسمی در قرن سیزدهم واضح میشود. حکایت ذیل محض نمونه از این اشکالات بی‌مزه نیست:

روزنامه «سید الاخبار» که روزنامه بزرگ فارسی بود و هفتگی در حیدرآباد دکن (از مالک هند) نشر میشد<sup>(۲)</sup> در یکی از شماره‌های خود شکایت زیاد از نرسیدن وجوه اشتراک کرده و شرحی مدح و ثنا از شهر تبریز و رجال آن و معرفت و علم آنها نموده و بلاخره بعد از چیدن مقدمه با آب و تابی از میرزا یوسف خان مستشار الدوله تبریزی تمجید کرده و مینویسد که مشار الیه «مرحمت فرموده» وجه اشتراک معمولی جریده را فرستاده اند!!

از ملاحظه جراید امروزه ایران نیز معلوم میشود مملکت ما در این باب در سی و چند سال اخیر ترقی زیادی نکرده است ولی در دو فقره دیگر فرق زیاد میان جراید این عصر و آن عهد موجود است و آن عبارتست از آزادی جراید که در این زمان ترقی زیادی نسبت بآن زمان در اینباب موجود است و فصاحت زبان فارسی که بدبختانه بالعکس تنزل فاحش در آن روی داده و حالا بکلی زبان ادبی مسخ و ضایع شده. یکی از مزایای زبان فارسی که در کتب فرنگی آنرا مدح میکنند آنست که زبان ما بمروور زمان خیلی نامفهوم و عوض نشده و در صورتیکه زبان عهد شکسپیر شاعر انگلیسی را امروز عامه انگلیسها باسانی نمیفهمند زبان فردوسی بروسائیان ایران نیز امروز بر غیر مفهوم و مشکل نیست. لکن معجون عجیبی را که در قسمتی از جراید ایران اخیراً پیدا شده اگر نویسندگان پنجاه سال قبل بینند همانا «گر تو بینی نشانش باز» بر آن صادق آید گذشته از آنکه اهالی فارسی زبان حالیه ایران هم که آشنا بان زبان مصنوعی نباشند ابداً یک که نمی فهمند. مثلاً در ۲۰ سال پیش اینطور مینوشتند «این عبارت برای بیان اوضاع حالیه و اتفاقاتی که رخ داده و میدهد وافی نیست» و امروز همین مطلب را سیاستون «شهر» طهران اینطور مینویسند «این فراز برای افاده و ضعیف کوران سیاست روز مره که عرض اندام کرده مهیمت نامحدودی را در بر دارد». واقعا زبان فارسی سفرنامه خسرو و سفرنامه اول ناصر الدین شاه بفرنگ قدری کمتر با همدیگر فرق دارند که یک نفر خارجه بزودی تشخیص مدتی را که در میان آنها گذشته نمیدهد ولی مقالات بعضی جراید سالهای اخیر از زبان پهلوی هم مشکل تر شده. باین مناسبت باید بگوئیم که در روزنامه‌های فارسی جنوب ایران که ظاهراً سرچشمه معلوماتشان مجلات عربی مصر و سوریه است (بر خلاف جراید شمالی که تقلیدشان بادبای باکو و اسلامبول است) نمونه‌های خوبی از فارسی مفهوم اهل لسان دیده میشود و این مایه مسرت است و امید میدهد که نشریات فارسی از وطن سعدی و حافظ حیات جدیدی و فارسی ادبی و ساده رونق نوین گیرد.

قسمت زیادی از مندرجات این مقاله از رساله سابق الذکر میرزا محمد علی خان تربیت و کاغذ هوم شیندلر و تقویم بزرگ جراید عالم با نگلیسی<sup>(۳)</sup> اخذ شد.

(۱) بحساب نگارنده سطور و تا آنجا که اطلاع حاصل کرده‌ام از ابتدای ایجاد جراید فارسی تا اواسط سنه ۱۳۴۲ یعنی چند ماه پیش از جنگ اروپا ۴ جریده فارسی یا مخلوط فارسی در دنیا و جراید غیر فارسی در ایران رو بهرفته منتشر شده بودند. (۲) در سنه ۱۳۰۶ شروع با انتشار کرد.

(۳) Newspaper Press Directory

شماره لفظ «مشکوه الحضر» نیز بعنوان آن اضافه شد از ربیع الاول سال ۱۲۸۸ در سفر شاه بماندردان از طرف اعتماد السلطنه در عرض راه و منازل نشر میشد و ۱۳ شماره از آن منتشر گردید. در همین اوقات روزنامه «فارس» در شیراز دائر شد. این روزنامه را میرزا تقی خان کاشانی حکیم باشی ظل السلطان در اوائل ورود شاهزاده مزبور بفارس در زمان حکومت سوم او در آن ایالت بنا کرد و شماره اول آن ۲۵ جمادی الآخره سنه ۱۲۸۹ بود و ابتدا نصف فارسی و نصف بربری نشر میشد و از شماره ۴ باین طرف فقط فارسی شد. روزنامه اختر فارسی در اسلامبول در سنه ۱۲۹۲ تأسیس شد و آقا محمد طاهر تبریزی ناشر آن بود و کمی بعد یعنی در سنه ۱۲۹۳ یک روزنامه فرانسوی در طهران تأسیس شد باسم «لاپاری» که مدیر آن چنانکه در شماره گذشته ذکر شد بارون نورمان بلژیکی بود که برای همین مقصود و برای یکسال قبل از آن بایران خواسته بودند ولی از این روزنامه فقط یک شماره نشر شد مورخه ۹ محرم ۱۲۹۳ و چون دم از آزادی زد موافق طبع شاه نیتقاد و توقیف شد. «روزنامه نظامی علمیه و ادبیه» نیز در همان سال از طرف میرزا حسین خان سپهسالار تأسیس شد و در «مدرسه مبارکه اتماما» نشر میشد و شماره اول آن بتاريخ ۲۹ ذی القعدة ۱۲۹۳ انتشار یافت و ظاهراً تا سنه ۱۲۹۶ دائر بوده و در آن سال روزنامه «مریخ» جانشین او شد. قریب یکماه بعد یعنی در ۲۲ ذی الحجه از سال ۱۲۹۳ «روزنامه علمی» از طرف محمد حسن خان صنیع الدوله (بعدها اعتماد السلطنه) انتشار یافت و تا سنه ۱۲۹۷ دائر بود<sup>(۱)</sup>. روزنامه «مریخ» که نظامی و علمی بود در سنه ۱۲۹۶ دائر شد و شماره اول آن در پنجم محرم از آن سال منتشر گردید<sup>(۲)</sup>. روزنامه نیم رسمی «اطلاع» را در سنه ۱۲۹۵ باز محمد حسن خان اعتماد السلطنه تأسیس کرد. روزنامه «فرهنگ» در اواسط سنه ۱۲۹۶<sup>(۳)</sup> در اصفهان و روزنامه «تبریز» در ابتدای سنه ۱۲۹۷ در تبریز دائر شد. روزنامه دانش را علیقلی خان مخبر الدوله در سنه ۱۲۹۹ تأسیس و در دارالفنون طبع میکرد<sup>(۴)</sup> و نویسنده آن میرزا کاظم معلم شبلی معروف بود. روزنامه «اردوی همایون» که روزنامه سیاری بود در سنه ۱۳۰۰ در طی سفر دوم ناصر الدین شاه بخراسان از طرف اعتماد السلطنه سابق الذکر در منازل عرض راه نشر میشد<sup>(۵)</sup>. روزنامه مدرس فارسی در بمبئی در ربیع الاول سنه ۱۳۰۰ دائر شد و مدتی دوام کرد. بلاخره اگر روزنامه حکیم الممالک (میرزا علینقی خان پسر آقا اسمعیل جدید الاسلام) را نیز که گویا بامضای وی ولی در واقع بقلم خود ناصر الدین شاه نوشته میشد و از همه جهت سه شماره بیشتر نشر نشد<sup>(۶)</sup> ذکر کنیم گویا فهرست مختصر جراید ایرانی و فارسی قرن سیزدهم را تمام کرده باشیم.

این بود شمه‌ای از تاریخ جراید فارسی و ایرانی در قرن گذشته که طلبه نشریات سیاسی و علمی ایران بودند و شاید بنشو و نمای تحم بیداری عامه که منتهی بشروطیت شد کمک کردند. بعد از مشروطیت روزنامه‌ها

(۱) جمعا ۶۴ شماره نشر شد و شماره اخیر بتاريخ ۲۳ جمادی الآخره سنه ۱۲۹۷ بود.

(۲) جمعا ۱۸ شماره نشر شد و شماره اخیر بتاريخ ۱۶ جمادی الآخره سنه ۱۲۹۷ بود.

(۳) شماره اول آن در دوم جمادی الأولى از آنسال انتشار یافت.

(۴) شماره اول آن مورخه ۲۳ رجب از آنسال است.

(۵) جمعا ۱۲ شماره نشر شد که اولی در دماوند بتاريخ ۱۱ شعبان از آن سال و آخری در طهران بتاريخ ۱۲ ذی الحجه نشر شد.

(۶) تاریخ انتشار این جریده درست معلوم نیست ولی با احتمال کلى قبل از سنه ۱۳۰۰ است. حکیم الممالک در سنه ۱۲۷۸ از فرنگ برگشت و تا آخر عمر در خدمت دولت بود.

## ثواب عظیم

بسیار خوشوقتم از اینکه بخوانندگان خود اطلاع بدهیم که یاد آوری کاوه در باب فواید صرف وجوه خیریه در راه تعلیم بی نتیجه نمانده. اینک باشعف تمام مطلع شدیم که یکی از تجار ایرانی مقیم وینه یعنی جناب اسمعیل خان خراسانی و معروف بمعدنی از تجار جواهر فروش ایرانی مقیم آتریش بر حسب وصیت نامه قانونی که در پیش مأمور ثبت اسناد شهر وینه تصدیق شده خمس دارائی خود را بعد از وفات خود برای تعلیم و تربیت اطفال یتیم و فقیر ایرانی تخصیص نموده که خواه در اروپا و خواه در ایران باین مصرف خیر برسد. بلاشک این عمل تا جرمحترم از اعظم ثواب و افضل اعمال است و قدم اولی است در میان تجار ایران که اگر عمومیت پیدا کند ایران بزودی از ذلت حالیه اش نجات میابد.

## توضیح

راجع بکمک مالی خواستن روزنامه کاوه برای اطمینان از پایداری آن که مادر شماره ۷ کاوه از سال گذشته در زیر عنوان «استمداد» شرحی نوشته بودیم لازم است توضیح شود که مقصود از آن توسل بمساعدت اشخاصی از اهل فضل و یا محبت علم و ادب بود که خود بخود بمدرجات کاوه تعلق خاطری داشته و دوام آنرا راغب باشند و منظور آن بود که دفعه ده نفر از این قبیل اشخاص که در گوشه و کنار بمطالب کاوه میل پیدا کرده اند هر کدام مبلغی بدهند تا در بانک گذاشته شده و سرمایه استحکام کار کاوه بشود یعنی در واقع مقصود از آن استمداد درست معنی فرنگی آن بود چنانکه گاهی بعضی ناشرین کتب یا مجلات بآن طبقه از مردم که بهمان فن ورشته شوق و ذوق مخصوص دارند زومیاورند و ابدأ مقصود اعانه خواستن از اعیان و اشراف و وزراء و حکام و سیاستورین و مأمورین دولت نبود که بدون ادنی علاقه خاطر بمقالات راجع بتاریخ و ادبیات از قبیل شرح حال مزدک و آتیلا محض جلب خاطر یک «روزنامه» یا خصوصیت شخصی بمدر آن اظهار «لطف» بکنند. مقصود اصلی کاوه در موقع خود حاصل نشد یعنی دفعه ده نفر پیدا نشد که مبلغ کافی برای سرمایه دائمی روزنامه بدهند ولی بعضی اشخاص علم دوست از تجار ایرانی مقیم خارجه باین مقصود کفکی نمودند و ما با کمال میل آنرا پذیرفتیم. حالا لازمست بگوئیم که بعد از این هیچ مدد مالی پذیرفته نخواهد شد و اشخاصیکه مایل بدوام و استحکام این روزنامه اند ممکن است سعی فرمایند عده مشترکین روزنامه زیاد شود.

## تصحیحات

در شماره گذشته (شماره ۵ سال دوم دوره جدید) در صفحه ۱۱ ستون ۲ سطر ۲۵ «نکردند» غلط است و صحیحش «نکرد» است.

باز در شماره گذشته صفحه ۴ ستون اول در صورت نامه امیر تیمور متن آن قدری بی ترتیب چاپ شده یعنی جمله «امیر تیمور کوران زید عمره» بایستی در یک سطر جداگانه بالای نامه طبع شود که در واقع بجای درج در متن پس از کلمه «محب خود» در بالا جای داده شده و در کاوه سهواً باول نامه افتاده و همچنین عبارت «ملکری فرنا» بایستی چنانکه در عکس دیده میشود در سطر اول ولی خارج از ستون سطور نوشته شود. با کمال معذرت این سهورا تصحیح میکنم.

## وکالت کاوه در آذربایجان

چون از وکیل سابق کاوه در تبریز یعنی اداره کتابخانه آذربایجان مدتهاست که خبری بداره کاوه نرسیده و در این مدت یکسال و نیم گذشته یعنی از ابتدای انشار دوره جدید که مرتباً روزنامه بعنوان ایشان فرستاده میشد یکدینار از وجوه اشتراک بداره نرسیده لهذا وکالت کاوه را در آذربایجان بحاجی اسمعیل آقا امیر خیزی واگذار نمودیم. هر کس در تبریز و یا سایر ولایات آذربایجان طالب اشتراک کاوه بشود باید وجه اشتراک را قبلاً بحاجب معظمه پرداخته و قبض گرفته آن قبض را بداره کاوه بفرستد. در آنصورت مرتباً روزنامه باسم ایشان توسط پست میرسد.

کسانیکه سابقاً بکتابخانه آذربایجان از بابت وجه اشتراک کاوه پولی پرداخته اند باید پول خود را پس بگیرند و مستقیماً یا توسط آقای امیر خیزی بما برسانند و مرقوم بدارند که کدام شمارهها از سال گذشته یا امسال بایشان رسیده و کدام نرسیده تا شمارههای ناقص را (غیر از شماره ۸ و ۱۱ سال گذشته که در اداره تمام شده) بایشان برسانیم. غیر از آقای امیر خیزی مشترکین تبریز میتوانند توسط تجارتخانه آقای حاجی محمد آقا صراف زاده نیز پول را بداره کاوه برسانند.

## مثنی

چون شمارههای ۱ و ۸ و ۱۱ از سال اول دوره جدید کاوه در اداره بکلی تمام شده هر کس از شمارههای مذکور زیادی داشته باشد و مرحمت نموده بداره کاوه بفرستد علاوه بر آنکه اسباب امتنان میگردد اداره کاوه حاضر است در عوض از شمارههای دیگر کاوه که ممکن است فرستندگان کسر داشته باشند یا قیمت آنها را بفرستد.

## اعلان

## چاپخانه کاویانی

واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هرگونه نقشهها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد. این چاپخانه ایرانی که در مرکز فرنگستان برای خدمت تسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و صورت تابناک آهورا مزدارا با بالهای طلایی درخشان علامت اداری خود قرار داده حاضر قبول خدمات ناشرین کتب در مشرق زمین است.

آدرس چاپخانه چنین است: Buch- und Kunstdruckerei «Kaviani», Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

# تجارخانه پرسپولیس

مفازه و تجارخانه «پرسپولیس» حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجاری میان آلمان و ایران و هندوستان و عثمانی شده و با نهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار و اصناف ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و منسوجات و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبخه و اسباب عکاسی و دواجات و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانهای آلمان خرید و ارسال دارد.

مدیر: رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.  
 آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

# مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبات تجاری و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین الملی قطع شده دوباره مصمم برآن شده ایم که روابط تجاری خودمانرا

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشوم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میدارم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانهای رنگسازی در باون و نمایندده عالیترین کارخانه دوسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانهای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wonckhaus & Co.  
 Hamburg 1, Glockengiesserwall

# دوره چهار ساله کاوه

دوره قدیم کاوه که مجموعه چهار ساله آن در ۲۰ شماره بوده و پر از مقالات علمی و ادبی و سیاسی است در اداره کاوه موجود است و به قیمت یک لیره انگلیسی فروخته میشود. فقط برای مشترکین کاوه (چنانکه در شماره ۸ از سال گذشته شرح داده شده) بعنوان هدیه و تنها در مقابل قیمت بسته کردن و اجرت پست و سایر مخارج جزئی راجع بارسال بسته که روی هم برای مجلد آن ۱۲ شیلینگ و برای غیر مجلد آن هفت شیلینگ در ایران و خارجه باشد داده میشود. هر کس طالب باشد میتواند این قیمت جزئی را بوکلاهی اداره پرداخته و قبض امضا شده را گرفته برای ما بفرستد که فوراً ارسال میشود. از دوره قدیم چنانکه گفتم هنوز مقداری موجود است ولی معلوم است که با اولین تقاضا کنندگان ارسال میشود و اگر یکی از شمارهها تمام شد دیگر بتقاضا کنندگان تازه نمیشود فرستاد. فهرست بعضی از مقالات مهمه دوره قدیم کاوه بقرار ذیل است:

شماره ۱	مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و درفش کوریانی»
۶-۵	» » » «نوروز جشدی» بقلم استاد کایگر
۸-۷ و ۶-۵	مقاله متسلسله «نظری بتاریخ و درس عبرت - داستان کرچستان»
۹	» » » «فلاند ...»
۱۴ و ۱۳	» » » «هندوستان»
۱۷ و ۱۶ و ۱۵	» » » «قفقاز ...»
تاریخ مختصر واقعات سال ۱۳۳۵ در اروپا و در ایران در تحت عنوان «سال دوم کاوه»	۱۹-۱۸
مقاله راجع به «میرزا صادق خان ادیب الممالک»	۲۰
» » «افغانستان»	۲۱
» » «خشکیار ایران و روسیه»	۲۱
» » «اجتماع استوکهولم» و «داد خواهی ملت ایران»	۲۲
» » «تعدیات نظامیان روس در ایران»	۲۳
» » «رضای عباسی نقاش ایرانی» (مصور)	۲۳
» » «دوره جدید مشروطیت در ایران»	۲۷ و ۲۶ و ۲۵
» » «انگلیسها و جنوب ایران»	۲۵
» » «بهترین تألیفات فرنگیها در باره ایران»	۲۷ و ۲۶ و ۲۵
۲۷ و ۲۶ و ۲۵ و ۲۴ و ۲۳ و ۲۲ و ۲۱ و ۲۰ و ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱	» » «معدن نفت بختیاری»
	» » «روس و ایران»
	» » «استهلال در قروض ایران»
	» » «حکم از روی تجربه»
	» » «فتح و ظفر اجتهادین عامیون» سوسیالیسم در آلمان
	» » «قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام»

# سلسله انتشارات «کاوه»

آلمان ایران و سایر ممالک

مارک لیره انگلیسی	(۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران	کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهها در ایران و احصایههای مالیاتی و جدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی	۵۰	۸ شیلینگ
	(۲) کشف تللیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی	در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است	۱۵	دو شیلینگ و نیم
	(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران	تألیف علامه مشهور آفاق استاد راندس دانمارکی که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان»	۳	نیم شیلینگ
	(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران	رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی وکلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب	۱۵	دو شیلینگ

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بطور مستقیم و یا بتوسط وکلای کاوه بفروشند توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید کلی کنند و کتابفروشها تخفیف داده میشود

دوره سالانه سال گذشته کاوه (سال اول دوره جدید) نیز در اداره موجود است و قیمت آن یک لیره انگلیسی است.





این روزنامه هر ماه یک  
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود  
عنوان مرسلات  
Rédaction «Kaveh»  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

# کَاوَه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

سالانه  
در آلمان ... | ۱۰۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و سایر ممالک } یک لیره انگلیسی | ۱۲ شلینگ  
قیمت هر شماره برای تک فروشی در  
ایران پنج قران است

۲۷ بهمن ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غره ذی القعدة سنه ۱۳۳۹ = ۷ ژوئیه فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 7 • Jahrg. 2

روزنامه کاه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تتبعات و زحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عدهای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صفحه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوهها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسامی و کلاهی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاه میتوانید خط فرنگی پائین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بدهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»  
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**  
Leibnizstr. 64.

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارتخانه میرزا مهدی بیگ محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱

تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی

مشهد: کتا بخانه نصرت

اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها

بندربوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی

کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان: تجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران.

یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی پارسائی

کاشان: تجارتخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران.

ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانههای مذکور

پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً بداره

کاوه بفرستند تا روزنامه منظمآ و مستقیماً بایشان ارسال شود.

# ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیبره انگلیسی است بیکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره وجه غیر آن) بانضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را بداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین وهم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التعمین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا نزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما یا غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آنرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول و حه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند و چه را پرداخته باشند یا نه.

# تصحیحات

در شماره گذشته (شماره ۷) بعضی اغلاط واقع شده که حسب المعمول بتصحیح آنها مبادرت میکنیم:

صفحه ۷ - ستون ۲ - حاشیه (۲) سطر ۴ قرن هفتم غلط است و صحیح قرن ششم است و همچنین مقصود از بین الثهرین در آنجا ممالک واقع میان دو رود جیحون و سیحون است نه عراق عرب.

صفحه ۱۳ - ستون ۱ سطر ۱۲ واحد العیار غلط است و صحیح متحد العیار است.

صفحه ۱۶ - ستون ۲ - سطر ۳۲ سفر نامه خسرو غلط است و صحیح

سفر نامه ناصر ختم و است.

# اخطار

چون از جناب آقا رحمن وکیل کاوه در عراق و جناب آقا محمد علی مکرّم یکی از وکلای کاوه در اصفهان مدتهاست خبری بداره نرسیده و تاکنون چیزی از وجوه اشتراک کاوه نیز که بموجب قبوض خودشان پیش ایشان جمع شده بداره واصل نشده لهذا اداره کاوه از طالبین اشتراک متقی است که در اصفهان بدوا خانه آقا میرزا غلامرضا و در عراق تا وقتی که در آنجا وکیلی پیدا نشده بتجارتخانه آقا سید عبد الرحیم کاشانی در طهران رجوع فرمایند. نرسیدن خبر از آقایان مشار البهّا ممکن است بواسطه غیبت ایشان از اصفهان و عراق و یا اشتتالات دیگر بوده باشد و امید است بعدها خبری برسد لکن فعلاً محض بی تکلیف نماندن طالبین اشتراک این اخطار لازم شد.



این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه در برلین  
نشر میشود.  
عنوان مراسلات،  
«Kaveh»  
Redaction «Kaveh»  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک  
سالانه ششماهه  
در آلمان | ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ  
سایر ممالک

۲۷ بهمن ماه قدیم  
۱۲۹۰ یزدگردی -  
غزّه ذی القعدة  
سنه ۱۳۳۹  
۷ ژوئیه ماه فرنگی  
۱۹۲۱ میلادی  
Nr. 7 Jahrg. 2  
Neue Folge

# کافه

آدرس تلگرافی:  
Rouznakaveh Berlin  
کافی است

قیمت هر شماره برای تک فروشی  
در ایران پنج قران است

## نکات و ملاحظات

### جزئیات و کلیات

در نظر آنها که بامور سیاسی مملکت مشغول هستند بعضی امور کلیات مهمه و برخی دیگر جزئیات لازم الاصلاح شمرده میشوند. تقسیم و تعیین اینکه کدام مطلب کلی و کدام یک جزئی است هم بحسب نظر اشخاص فرق میکند. ما با آنچه در نظر این آقایان کلی است کاری نداریم ولی خیال داریم بعد از این بتدریج درباره بعضی امور که در نظر سیاستون ایران جزئیات هستند چند کلمه بنویسیم و با آنچه در عالم خیالات از خاطر میگردد اشاره نمائیم:

بعد از مشروطیت مخصوصاً مخبره تمام امور از جزئی و کلی تلگراف بجای بتلگراف خیلی رواج گرفته و تقریباً در داخله مخبریات و مراسلات و وزارتخانهها و ادارات مرکزی با ولایات و حکام و ادارات ولایتی تماماً با تلگراف است. مثلاً وزارت داخله در باب دستور العمل راجع بانخاب و کلاء و کیفیت توزیع ورقه تعرفه از طهران بقزوین تلگرافی مشتمل بر سه هزار کلمه مخبره میکند در صورتیکه بایست نیز مطلب حاصل میشود. رفته رفته این فقره یک نوع شیوع غربی گرفته و بجندی افراط در آن معمول شده که سالی بدون مبالغه دوست هزار تومان مخارج تلگرافات دولتی میشود (اگر پول تلگرافات را میدادند) در صورتیکه از این مبلغ هزار تومان بجا نبوده و لازم فوری نیست و در صورت لزوم آن هم اختصار لازم برای صرفه دولت در تلگراف نشده و اغلب مانند مقالات مفصله روزنامهها است و گاهی شعر و خطابت و نصایح و استغاثه و تکرار هم در آن موجود است. اغلب اوقات برای تلگراف تجار و مردم دیگر که بسیار مختصر و واقعاً لازم فوری است و عایداتی هم بجزانه دولت دارد فرصت مخبره نمیشود و نوبت نمیرسد زیرا که مخبریات دولتی بخطوط معدود تلگرافخانه ایران مجال کار دیگر نمیکند. سابقاً که انجمنهای ایالتی و ولایتی دائر بود و وکلای ولایات در طهران غالباً مخبره حضوری با ولایات داشتند و

انجمن اورمیّه با انجمن تنکابن تلگرافات ردّ و بدل میکردند و اغلب آنها هم مجانی بود که دیگر سیم تلگراف مخصوص سیاستون کاشان و انقلابیون کرمانشاه و گیلان شده بود.

لکن بدتر از همه اینها مخبریات دولت ایران با خارجه است. این فقره بقدری بیقاعده و مخالف صرفه دولت و محلّ افراط است که اگر در شرح آن چند کلمه و انجمن سخن بگوئیم موجب حیرت و وحشت مردم وطن دوست از یکطرف ورنجش جمعی از مرتکین این اسرافات از طرف دیگر میشود لهذا بتفصیل نام و نشان آن نمی پردازیم و فقط مقصود ما آنست که این فقره که در جزو مطالب غیر مهمه و جزئیات محسوب و نظر کسی از سیاستون ایرانرا (که بیچارهها برای صرفه در مخارج داخلی و جلوگیری از اسراف در مستمریات پنجاه تومانی خود کشتی میکنند و در مجلس ملی استیضاح مینمایند) جلب نکرده یک مسئله مهمی است و از موارد صرفه عمده. بلاشک حدّ اقلّ مخارج تلگرافات خارجه که سفرا و قونسولهای دولت بطهران مخبره میکنند و از آنجا صادر میشود کمتر از صد هزار تومان در سال نیست و شاید هم دو یا سه برابر این مبلغ باشد و باز بلا شک بیشتر از پنج در صد این تلگرافات (یعنی معادل پنج هزار تومان آن) لازم و مهم نیست و بقیه را میشود با بست فرستاد و با چند هفته طول مدت موقع فوت نمیشود. با وجود این همیشه برای هر مطلب بیعتی پانصد کلمه تلگراف مخبره شده و میشود و فعلاً قیمت هر کلمه قریب یکتومان است. مخارج تلگرافات صادره از یکی از سفارتهای ایران (بقول خود مأمور آن نقطه) رویهم رفته در ماه بحدّ اقلّ معادل هزار و پانصد تومان است و قطعاً تلگرافات وارده از ایران بدان سفارت نزدیک بدو برابر این مبلغ است. از این قیاس سالی ۴۰۰۰ تومان حدّ اقلّ مخارج تلگرافات یک سفارت ایران است در خارجه. یک سفارت دیگر ایران در یک گوشه کوچکی از دنیا بقول خودش در دو ماه قریب دو هزار تومان خرج تلگراف کرده و یقیناً تلگرافات وارده از ایران بدان سفارت کمتر از آن مبلغ تمام نشده پس یک نقطه کوچک ممالک خارجه هر ماهی دو هزار تومان و سالی بیست و چهار هزار تومان بخرج دولت ایران با ایران تلگراف ردّ و بدل کرده. ما همه جا حدّ اقلّ مبالغه را گرقیم و باوجود این قطعاً مخارج تلگراف دولت با

و تمدن قدهار و هزار شریف را با ترتیب اداره عهد غزنویان در ایران که (برخلاف افغانستان) قریب شصت سالست خط تلگراف و بیشتر از هشتاد سالست روزنامه دارد برقرار میکنند اگر آنها را هم یکی دیگر بیرون بکنند همان بیرون کننده خود میآید و اگر تمام همسایهای تمدن و وحشی ایران بطاعون مقروض شوند و دول اروپا و آمریکا و ژاپون و چین هم با همدیگر «سرمعدن فیروزه نیشاپور جنگ کنند» و عاقبت هیچ کدام نیایند دست بروی این گله بی سواد بگذارند آنوقت تازه عرصه برای گردها و لزها و تراکه خالی شده هر کدام از «سلسله جلیله» ایلات با همدیگر در سر سلطنت ایران و داشتن حرم سرای مفضل تا هزار سال دیگر جنگ خواهند کرد و سیاسیون طهران باید با سیمتقوی گرد و اولاد نایب حسین کاشی عهدنامه به بندند.

\* \*

یکی از بزرگان علمای ایران (۱) میگوید ایرانیان ملت غربی سال مار هستند هر کس با ایشان خیلی بدی بکنند در پیش آنها از اولیاء الله ماه عقرب<sup>۱</sup> میشود. نه تنها اسکندریونانی که ایرازا مقهور کرد و قریب یک قرن جزو متصرفات یونان نمود بعدها در ایران جزو انبیا محسوب شد بلکه حتی چنگیز و تیمور هم در کتب تاریخ ایران از برانگیختههای خدا و مؤید من عند الله و دارای مدد غیبی شدند. آخوندی هم که در سنه ۱۲۴۳ دروازههای شهر تبریز را بروی قشون روس باز کرد و بارجالة مریدان خود از پشت سر بر سر مدافعین بیچاره شهر از قشون ایرانی ریخته و آنها را پریشان ساخته باسکوچ سردار روسی را به تبریز آورد و بعد در مدت استیلای روس در آذربایجان از طرف روس بمردم روس پرست فرمان مستمری و نشان و منصب میداد و باسکوچ آن فرمانها را حاشیه و حقه میکرد (۲) و پس از تخلیه روس تبریز را صلح ترکمانچای سالیان دراز خود این حقه الاسلام و اولاد و اعقاب او بواسطه این خدمت تاریخی روس و خیانت بوطن خود از امپراطورهای روس مستمری داشتند - همین آخوند نیز در تبریز از اولیاء الله شد و در خانه اش مثل دروازه زیارتگاهها و امامزادهها پر از پارچه کهنه گشت.

این نکته حکیم محترم پر بی اساس نیست. ایرانیان جور و ستم را زود فراموش میکنند و با ملل غالب هر چه هم و حتی باشند میجویند. قطعاً اگر نبی امیه نیز که امروز ایرانیها سایه آنها را با شمشر میزنند و «جیح و داد» سختی بر ضد آنها بر پا کرده و چون آنها را پیدان میکنند از شدت غیظ با قمه و غداره خودشانرا میزنند در ایران چند سالی حکومت یافته و دوام میکردند شعرای ایران قصاید غمرا در باره آنان ساخته جلوس یزید را با جمله «باد رحمت وزید» قافیه نموده و مروان را بکیوان میرسانیدند و مورخین ما نیز فوراً سلسله نسب عالی برای آنها درست کرده ریشه شجره خیشه را بهرام گور میرسانیدند. دلیل واضح این فقره آنست که از مبدأ تاریخ ایران و بلکه از خلقت دنیا با بنظر ظلم و وحشیگری و بیدادی که چنگیز و لشکر مغول وی و اعقابش در ایران و آسیای وسطی و غربی و اروپای شرقی کردند نظیر نداشته و قتل و غارت و خرابی که این قوم

(۱) سید جمال الدین معروف باضانی.

(۲) چند نسخه از این فرمانها را خود نگارنده برای العین دیده ام.

خارجی بیش از صد هزار تومان در سال میشود. اگر اینهم گفته شود که ثلث این تلگرافات بطور قطعی مطالب شخصی و نه عُشر باقی هم مطالب غیر لازم است موجب مزید حیرت خواهد شد (۱).

جای افسوس است که فقط در همین یک فقره «جزئی» سالیانه اقل از صد هزار تومان نقد دور ریخته میشود که با آن پول میشد ده الی بیست باب مدرسه صحیح در داخله دائر کرد و یا سیصد نفر محصل در خارجه برای تحصیل گذاشت.

اینجاست که «سیاسیون بزرگ» طهران همیشه گفته اند این کارهای سیاسی و «دیپلوماسی» از امور اساسی و کلیات مهمه است و باید دولت ایران خیالات خود را صرف سیاست بین المللی ایران کرده و متصل بممالک خارجه تلگراف کند و دریافت کند تا کشتی مملکت را بساحل نجات برساند! لکن کار تعلیم عمومی و صرف اوقات بمدارس «اگرچه البته صحیح است و از کارهای مستحسن ولی پس از فراغت خاطر اولیای دولت از امور مهمه البته باین گونه امور هم باید عطف توجه بشود».

جستن نجات فقط از راه سیاست و اقدامات بین المللی یکی سیاست داخلی از آن امراضی است که در عهد مشروطیت شیوع فاحش یافته و چون سیاست باقی و مداخله در امور عامه سیاست بین المللی آسانترین کارها و اسهل طرق ترقی است لهذا تمام سر جنبانهای مملکت ما از صغیر و کبیر سیاسی شده و مشق «دیپلوماسی» میکنند و هر یک از عوام که دست و پائی دارد از ارکان سیاسیون پایتخت و ولایات مهمه شده در عهدنامههای بادول خارجه و سیاست خارجی ایران حرف میزنند. آنها هم که تحصیل میخواهند بکنند اغلب بواسطه کمی زحمت تحصیل و سهولت ترقی در نتیجه علم حقوق و علوم سیاسی فرا میگیرند زیرا که ماشین سازی و شیمی و طب و جراحی و مهندسی و راه سازی و غیره علوم مثبت و عملی هستند که برای کامل شدن در آنها واقف زحمت زیاد لازم است و از آنطرف با آنکه اصلاح حقیقی هر مملکت با اهل فنون و صنایع و هنرمندان آن کشور است اینگونه اشخاص قدر زیادی در ایران ندارند و هر مدعی شیاد و جاهل که از سیاست دم زد بر اینگونه اشخاص مقدم است خصوصاً که یک شیمی دان خوب ایرانی نه اسمش در جراید خارجه ذکر میشود و نه سفرای خارجه از او دیدن میکنند.

نجات حقیقی ایران بلاشک از اصلاحات داخلی باید بشود نه از سیاست خارجی و از آنجمله تعلیم عمومی اولین اساس بنای کشتی نجات است. مادامیکه اهل ایران تربیت نشده و باسواد نگشته اند نفوذ و حتی قشون یک دولت خارجی در ایران مستمر خواهد بود، اگر روس برود عثمانی میآید و بدون اجبار و تهدید یک دولت خارجی دیگر محالست بیرون برود و چون او برود انگلیس میآید و اگر همه بروند افغانها تشریف میآورند

(۱) احوال پرسی و تفارقات و شرح خدمات و مخصوصاً مطالبه مواجب و حقوق جزء اعظم تلگرافات «دیپلوماتهای» ایران است. در این فقره مملکت ایران که پانزده سال است مشروطه شده با عهد مظفر الدین شاه که برای سفارش فونوگراف بآمریکا تلگرافی یکی از سفارتهای ایران مخبره میکرد که شش هزار تومان اجرت مخبره آن بود چندان فرقی نکرده.

موطن خودش بود نگاشته و چنان اطباب در وصف آب و هوا و لطافت خاک آن کرده که هر خواننده را بدوق میآورد. ابن الندیم (۱) هم در کتاب الفهرست ینقل از ابو معشر بلخی گوید که سلاطین قدیم ایران بواسطه اهتمام تامی که بحفظ علوم و کتب و جلوگیری از خرابی و پوسیدن آنها بمرور زمان و مصونیت از آفات ارضی و سماوی داشتند گشتند بی نقطه‌ای از نقاط عالم که بهترین همه جا باشد در پاکی و صحت خاک و کمی عفونت و ندرت زلزله و خوبی زمین و پایداری در مقابل گردش روزگار پس زیر گنبد آسمان شهری پدید آن کردند که جامعتر باشد بتمام این اوصاف از اصفهان . . . . . و بالأخره کتابخانه‌های خود را در کهندز جی از نواحی اصفهان و دیعت نهادند . . . الخ. اگر شهادتهای سایر کتب تواریخ و مسالک و ممالک را در وصف اصفهان و صفات فوق العاده این شهر و عجائب آنجا ذکر کنیم سخن بطول انجامد ولی آنچه تمام نویسندگان قدیم و جدید شرق و غربی در آن اتفاق دارند همانا لطافت و صافی و خشکی هوای آنجا است که برای حفظ هر چیزی از فساد و پوسیدن مناسبترین نقاط است. میوه‌ها ماهها تروتازه میماند، آهن زنگ نمیزند، جسد مرده زود متلاشی نمیشود و هکذا. همه اینها معلوم است که از مناقب این شهر است ولی بدبختانه معلوم میشود این خاصیت خارق العاده هوا در حفظ هر چیزی بحال اصلی خود و مانع بودن از حدوث تغییر و انقلاب در آن در پایه و مایه ترقی مردم و عقل و علم و تمدن و اعتقادات و موهومات و از همه بیشتر در تعصب جاهلان عوام آن شهر نیز تأثیر عظیم داشته و کهنه پرستی و حال توقف و تمسک بعادات و آداب قدیمه را چنان را سخ کرده که اگر شاه سلطان حسین بفته زنده شود بجز خرابی عمارات و ابنیه صفویه و تنزل آبادی که آنها از تأثیر یک آفت ارضی خارجی مانند حکومت شاهزادگان پدید آمده و ربطی بهوای اصفهان ندارد فرقی در حال پایتخت بزرگ صفویه نخواهد یافت. همان طور که در عهد صفویه آخوندهای شهر همیشه جهاد را با مردم مملکت خود و اشخاص بیدست و پا و ذقی‌های تابع الاسلام میکردند و با استیلاکنندگان خارجی در صلح بودند و بقول خودشان «بسطید» نداشتند، یهودیها و زردشتی‌ها را آزار داده و هیبت و سطوت اسلام را با آنها نشان میدادند ولی در استیلای افغانها استخاره بحرکت و جهاد راه نمیداد و چندین روز مشغول تعیین مکان ستارگان نحس «سگر بولدوز» بودند که قشون دولت از دروازه مواجه آن بیرون نروند، همانطور که شاه طهماسب اول سفیر انگلیس را برای آنکه کافر است از حضور خود بیرون کرده و پیشخدمت او یک خاک انداز پر از خاک بدست پشت سر سفیر میرفت تا بجای پای او خاک بریزد و قصر ملوکانه نحس نشود (۲)، همانطور که همین شاه طهماسب برای منع استعمال شراب حکم داد درخت تاک را از مملکت ایران براندازند و در همه جاریشه کن کرد امروز نیز همانطورها مردم اصفهان در زیر اداره صاحب منصبان معتم خود برضد هموطنان خود جهاد میکنند و همان جماعتی که بزرگان آنها قشون روس را بتعارف و خوشی در شهر خود پذیرفته و املاک خود را بزیر حمایت

وحشی و خونخوار در مملکت ما نمودند قابل قیاس بهیچ یک از آفتهای سماوی و ارضی تاریخ عالم نیست و با وجود این طولی نکشید که ایرانیان از «یاسا» و «یرلیغ» مانند قرآن و حدیث حرف زدند و در مناقب آن قوم در زنده کتابها و قصاید ساختند و اشراف ایرانیان به «امیر تومانی» و «امیر نویان» افتخار کردن گرفتند.

یکی از صدها علائم این فتره ولی در واقع یکی از عجیب ترین آنها اتخاذ تقویم یا ترتیب سال شماری مغولی است در ایران که نه تنها در تقویم‌های قدیمی برای استنباط احکام هر سال از «خوی یک جانور» ثبت میشود بلکه دولت ایران و ادارات رسمی «جانشینان کیان» تمام حساب و تاریخ خود را با آن ترتیب تاریخ «خطا و ایغور» مجری میدارند و نوشتجات رسمی پر است از سال خوک و سگ و مار و بوزینه. چون این تاریخ «خطا و ایغور» و حساب غریب و اسامی عجیب آنرا در سال شماری با ترتیب عجیب دیگرماه شماری برجی که بدبختانه اخیراً در ایران رایج شده بهم ترکیب کنید یک معجون بیمزه عجیب و مخالف ذوق و مضحکی حاصل میشود که زبان ظریف و شیرین پارسی را شبیه بمکلمات اعراب خزاعه و هوتاتوت‌های جنوب آفریقا میکند. مثلاً بجای این ترتیب که بگویند «در ماه آردی پشت از سال ۱۳۰۰ [شمسی] از هجرت حضرت رسول صلعم دبستان جاماسب در خیابان فردوسی تأسیس و افتتاح شد» مینویسند در سنه سیلان ییل در برج عقرب غصتقر الذاکرین و هربر العلماء سوار قاطر و الاغ شده بمنزل امیرنویان رفته مردم را بگریه در آوردند» یا در سنه تنگوز ییل (خوک) و برج سرطان (خرچنگ) و یا در سال پارس ییل (پلنگ) و برج اسد (شیر) و یا سال ایت ییل (سگ) و برج ثور (گاو) «حضرت اشرف شغال الملک باده قطار شتر بأمور جمع سیورسات گشتند» اگر استیلای فعلی و مستقیم عرب نیز در ایران مدتی بیشتر طول کشیده بود و حالا محض تماتی و تقرب بآنها عده کثیری هم بنواسد و بنوکب و بنوفهد و منسویین بقایل ثعلب و نمر در ایران داشتیم که دیگر گل و گلاب میشد و در ادبیات زبان اخلاف ساسانیان یک باغ وحش کاملی بوجود میآمد. حالا بیچاره مستشاران مالی فرنگی هم این حساب موش و بقر و پلنگ را باید حفظ کنند و در پیچ و خم پیچی ییل و تخاقوی ییل «حکمای ایغور» چند ماهی وقت تلف کنند و بزبان فرانسه بنویسند: «au mois de Scorpion de l'année Cochon le Parlement persan vota la loi de . . . یعنی در ماه گوزم از سال خنزیر فلان قانون از مجلس ملی ایران گذشت!!»

تیاثر اصفهان معدن عجائب است. تمام کتب قدیمه جغرافیا و سفرنامه‌ها و از اصفهان و آبادی و وفور نعمت و لطافت و وجودت هوا و میوه‌های پیمانند آن بمبالغه حرف زده‌اند ناصر خسرو علوی در سفرنامه خود گوید من در تمام ملک عجم جائی بخوبی و آبادی و لطافت و . . . . . اصفهان ندیدم (۱). ابن رسته (۲) در کتاب الأ علاقی التقیسه که در حدود سنه ۲۹۰ تألیف کرده شرح مبسوطی در فضائل اصفهان که

(۱) ابو الفرج محمد بن اسحق که در سنه ۳۷۷ تألیف کرده.

(۲) اگر چه این واقعه در قرون واقع شده ولی حال تعصب سلاطین صفوی را

بطور عموم نشان میدهد.

(۱) سفرنامه ناصر خسرو که در اواسط قرن پنجم تألیف شده [طبع شرف در

پاریس] (۲) احمد بن عمر

آنان دادند برضد مدارس جدید و تأسیسات ترقی، برضد آثار تمدن، برضد پیروان مذاهب دیگر از ایرانیان شمشیر عاجز کش تکفیر استعمال میکنند و مقلد آن آخوند تبریزی هستند که گفت ما با روسها کاری نداریم که از ولایت خود بیرون کنیم بلکه اگر میخواهیم صاحب شریعت از ما راضی شود اول باید برضد این زلفهای روسی (مقصود موی سر فرنگی ماها است) بجنگیم.

بلی قبول داریم که اصفهان خربزه و به و گر و خیلی چیزهای دیگر لذیذ و با مزه دارد ولی باید اقرار کنیم که این شهر عزیز ما (که وطن کاوه است) خیلی چیزهای بیزه هم از حنظل جهل و غمراست تعصب دارد. اخیراً یکی از این عجائب پایتخت صفویه در جرائد ایران بنظر رسید و آن چنانست که یک تیاتری در اصفهان برپا شده بود و جمعی از محترمین شهر با خانواده خود شان بدانجا حاضر شده اند فردای آنروز بعضی آخوندهای جاهل خبر شده و غوغائی برپا کرده حکم قتل اشخاص را که با خانواده خود به تیاتر رفته بودند داده و خون آنها را مباح شمرده اند. مردم عامه هم که گوش بزنگ خروج دجال و اجتماع واز دحام بودند بسر آن اشخاص کم عقلی که در پهلوی چاه دجال خواسته اند تیاتر که از آثار تمدن پاریس و لندن است دائر بکنند ریخته و قصد اجرای حکم آیات الله فی الارضین محلات جوواره و میدان کهنه را کرده اند. اگرچه ترویج رسوم تمدن اطراف برج اقل در پای منارجنبان کار آسانی نیست لکن اگر منورین اصفهان سعی جدی نکنند که همشهریان خود را از تاثیر ضد تغییر یک در آب و هوای آنجا است بیرون بیاورند مشغول ذمه و متحمل وزر و وبال برای تاریکی و کثافت و خرابی « نصف جهان » خواهند بود. پس بهتر است که پول و همت مصروف برای تیاتر را برای مدارس و تعلیم و تربیت صرف کنند که علاج اساسی و دوای قلع ماده جهالت است و فقط بهمین واسطه ساحل شمالی زاینده رود (۱) هم در تمدن بیابانه ساحل جنوبی آن (۲) تواند رسید.

## مشاهیر مردمان

مغرب و مشرق

کارل مازکس (۱)

کارل مازکس مؤسس طریقه علمی سوسیالیسم است یعنی او اول کسی است که علماً با ادله و براهین و از روی استدلالات تاریخی و علمی درصدد برآمد که حقیقت مسلک سوسیالیسم را ثابت کند و در حقیقت میتوان او را پیغمبر سوسیالیسم گفت. معلوم است قبل از مازکس نیز این طریقه وجود داشت و طرفدارانی هم داشت ولی هر چه در آن خصوص گفته و نوشته بودند اغلب ناشی از حسابات شخصی بود. مثلاً وقتیکه یک نویسنده ای ملتفت فقر و فاقه عمله و کارگران میشد و میدید که بولدورها چطور این کارگران را بکار انداخته و از نتیجه زحمت آنها ثروتهای هنگفت بدست میآوردند در صورتیکه خود کارگران که در حقیقت موجد آن ثروت بودند عموماً بسرت زندگانی مینمودند نویسنده مزبور از ملاحظه این اوضاع

متأثر شده و در این خصوص شرحی مینوشت و سعی مینمود ثابت نماید که این ترتیب مبنی بر ظلم و بی انصافی است ولی بهمین قدرها قانع شده و دیگر فکر نمیکرد که شاید لازم باشد دلایلی بر وجود این ظلم اقامه نمود و راهی علمی و عملی برای رفع این ظلم پیدا نمود. اول کسی که با اجرای این امر بزرگ کمر بست و بعقیده پیروان آن طریقه کما هو حقّه از عهدۀ آن برآمد همانا کارل مازکس آلمانی بود که چهل سال زحمت کشید و کتابی نوشت موسوم به « سرمایه » که برای جماعت سوسیالیستهای دنیا در واقع بهمان مثابه است که کتب منزله برای پیروان ادیان توحید و در نظر آنها همان مقام و منزلت را دارد که توریۀ و انجیل در پیش اهل کتاب و امروز از اثرات همان کتاب و از پرتو مساعی همین شخص است که موج سوسیالیسم در اغلب ممالک متمدنه در جوش و خروش و تحت و تاجهای هزار ساله یا سرنگون شده و یا در شرف سرنگون شدن است. پادشاهان و امپراطورها که خود را دست نشاندۀ خدا گشته و ملتها و مملکتها را مال شخصی خود دانسته در اجرای مقاصد و اغراض غیر مشروع خود از ریختن خون هزارها مردم کارکن و بیگناه روگردان نبودند مانند برگهای بوسیده زرد شده خزانۀ دستخوش باد و زان ترقی و بیداری گروه مردم گردیده و امروز در خیلی از ممالک عظیمه اروپا می بینیم که عنان اختیار امور مملکت بدست اشخاصی است که از طبقه کارگران بیرون آمده اند.

گوستاو لوبون (۱) که یکی از نویسندگان و علمای معروف فرانسه است در کتابی که در خصوص « تحقیق در انقلاب فرانسه » نوشته فصلی در خصوص انواع مختلفه انقلاب دارد که دارای بعضی نکات دقیقه است. مشار الیه میگوید که انقلاب بر سه نوع است انقلاب سیاسی، انقلاب مذهبی، انقلاب علمی و شرح مفصّلی مینویسد راجع باینکه انقلابات سیاسی عموماً بیفایده و یا اقلّاً اگر فواید نسبی هم داشته باشد آن فواید موقتی و بی اساس است و در اینخصوص یعنی در تعمیم این مسئله چنانکه عادت اوست مبالغه نموده و حتی منکر فواید خود انقلاب مشهور فرانسه (۱۷۹۲) نیز میشود و بعقیده وی تنها انقلابی که حقیقه دارای نتایج و ثمراتی است و اسم انقلاب بر آن شایسته است همانا انقلابات علمی است که دامنه وسیع پیدا مینماید و از هر شاخس هزارها گل سر میزند چنانکه کشفیات علمی کوپرنیک (۲) و نیوتن (۳) و داروین (۴) و امثال آنها هر کدام موجب انقلابی در اوضاع جاریۀ دنیا شده و مبدأ آثار بیحد و نتایج عظیمه بیحسابی گردیده است. این عقیده لوبون تا اندازه ای صحیح و بسیار حق است و بهمین دلیل است که کارل مازکس را نیز باید یکی از همین پیغمبران علم و دانش دانست که

(۱) Gustave Le Bon: La Révolution française

(۲) Copernic منجم لهستانی است که حرکت زمین را مدلل داشت و پاپ روم عقاید او را بعنوان اینکه با توریۀ و انجیل مخالف است تکفیر نمود ولی با وجود آن عقاید حقه او پیشرفت نموده و امروز تمام دنیا بحقیقت آن عقاید اقرار دارند. کوپرنیک در اواخر قرن نهم و اواخر قرن دهم میزیسته است.

(۳) Newton عالم و فیلسوف معروف انگلیسی است که در نیمۀ دوم قرن یازدهم و نیمۀ اول قرن دوازدهم زندگانی مینموده و بواسطه کشف قانون « انجذاب کونی » و بواسطه تجزیه نور مشهور شده است.

(۴) Darwin عالم مشهور انگلیسی است که در قرن سیزدهم میزیسته و بواسطه کشفیات خود درباره نشو و ارتقای انواع و غیره معروف شده است. امروز مجموع عقاید و اصول او را « داروینیسیم » مینامند.

(۱) یعنی شهر اصفهان. (۲) یعنی جلفا.

اقامت خود در بروسل جزو انجمن اشتراکیون (کمونیست) ها شد و مادر این مقاله من بعد کمونیسم را طریقه اشتراک و طرفداران آترا که در فرنگستان کمونیست میگویند اشتراکیون ترجمه میکنیم.

در آن زمان کارگرانی که برای کار کردن از آلمان بنقاط مختلفه اروپا مهاجرت مینمودند در هر کجا بودند انجمنها تشکیل داده و این انجمنها در حقیقت مدارسی بود که در آنجا مطالب سوسیالیستی مطرح شده و در آن مباحث صحبتها شده و رسالهها چاپ میشد و در یکی از همین انجمنها بود که مازکس و اینگلس سابق الذکر در سنه ۱۲۶۴ مقاصد اساسی و اصلی سوسیالیسم را روی کاغذ آورده و باسم «بیاننامه فرقه اشتراکیون (۱)» منتشر ساختند. لیکنشت (۲) معروف که او نیز شاگرد مازکس بود و خود از سوسیالیستهای نامی آلمان گردید و پسر او در موقع جنگ عمومی اخیر در آلمان مصدر کارهای عمده گردیده و بالاخره پیرار سال مقتول شد (۳) در کتابی که در باره مازکس نوشته در خصوص این بیاننامه مینویسد: «در باب این بیاننامه من حرفی نمیزنم. این بیاننامه اساس انقلاب کنونی طبقه کارگران است و همانطور که کتاب «سرمایه» مأخذ علمی کارگراست این بیاننامه نیز نظامنامه و دستور عملیات آنان میباشد. این بیاننامه کار مازکس و اینگلس با هم است و صحبت اینکه چقدرش کار این و چه اندازه اش عمل دیگری است بکلی بیهوده است چه از یک قالب بیرون آمده و مازکس و اینگلس یک روح اند در دویدن و همانطور که کار و فکر آنها از هم جدا نشدنی است و نمیتوان از یکدیگر تمیز داد خود آنها هم در نظر انسانیت و تا وقتی که در دنیا انسان باقی خواهد بود جدا نشدنی و یکی باقی خواهند ماند و دیگری پاداش این کار که این دو نفر نمودند باندازه ای بزرگ است که وقتی هم میان دو نفر قسمت شود باز بهر کدام یک حصه فوق العاده بزرگی میرسد و اگر مازکس و اینگلس جز نوشتن این بیاننامه اصلاً هیچ خدمت دیگری نگرده بودند همین خود کافی بود که نام آنها را جاودانی نماید (۴)».

بیان نامه مزبور تازه در اوایل ربیع الاول ۱۲۶۴ منتشر شده بود که در هفدهم همان ماه کوه آتش فشان انقلاب که هیجده سال بود در فرانسه خاموش بود از نو دهنه خود را باز نموده و در نتیجه آن جمهوری دومین بار در مملکت فرانسه اعلان شد و دوباره نسیم آزادی وزیدن گرفت و چون انقلاب فرانسه بسایر نقاط اروپا و از آنجمله بلژیک سرایت نموده و در آنجا نیز آزادیخواهان سر بلند نموده و در مقام بعضی اقدامات برآمدند مازکس را دولت بلژیک توقیف نموده و از آن خاک تبعیدش نمود و مشارالیه اول بیاریس رفته و از آنجا چون شنید که در آلمان نیز سر و صداهائی بلند شده و موقع کار رسیده رفت با آلمان و پس از پنج سال دوباره «روزنامه رن» را منتشر ساخت و اسم آترا گذاشت «روزنامه جدید رن». روزنامه جدید علناً از آزادیخواهان فرانسه که تازه اسباب شورش را فراهم آورده و سلطنت فرانسه را جمهوری نموده بودند

با معاصر خود داروین سابق الذکر در قرن سیزدهم هر کدام از لحاظی دنیا را منقلب ساخته و راه نوی آوردند که اثرات آن بر همه کس روشن است. کارل مازکس که تصویر وی در ذیل معروض نظر خوانندگان است در ۲۸ جمادی الآخره ۱۲۳۳ مطابق با سومین سال سلطنت فتحعلی شاه در شهر تری پر (۱) از شهرهای آلمان واقع در مشرق مملکت لوکزامبورگ و در ساحل رودخانه موزل از شعبات رودخانه رن متولد شده است. پدر وی که مانند تمام خانواده او یهودی بود در عدلیه شهر مزبور وکیل بود و چون چندی پس از تولد مازکس حکمی از طرف دولت پروس صادر شد که یهودیها یا باید غسل تعمید نموده و مسیحی شوند و یا از ادارات دولتی رانده خواهند شد تمام خانواده اش جبراً مسیحی شدند و مازکس بعدها اغلب در نوشتههای خود بدین مسئله اشاره نموده است. مازکس از همان طفولیت انقلابی بود و بقول معروف «سرش بوی قرمه سبزی میداد» چنانکه در سن ۲۴ سالگی روزنامه ای انتشار داد موسوم به «روزنامه رن (۲)» که از بس تند میرفت و حرفهای نشنیده میزد پس از یک سال توقیف شد (سنه ۱۲۵۹). مازکس هم زنش را برداشت و رفت پاریس. در آن تواریخ مملکت فرانسه که پس از انقلاب معروف و سلطنت ناپلیون دوباره بحالت استبدادی برگشته بود کم بحالت اعتدال افتاده و در نتیجه شورش که در سنه ۱۲۴۵-۱۲۴۶ از طرف ملت بعمل آمده بود لوئی فیلیپ از دودمان پادشاهان بوربون (اورلئان) سلطنت رسیده و نسبتاً آزادی و حریقی موجود بود و چندان برای آزادیخواهان داخله و خارجه گیر و بستی در میان نبود و بهمین مناسبت هم مازکس و قبیکه دید در آلمان آزادی لازم برایش فراهم نیست بیاریس رفت. از جمله کارهائی که مازکس در پاریس نمود تأسیس روزنامه مشهور «فورورژن (۳)» (ترقی) است که هنوز هم وجود دارد و روزنامه رسمی فرقه سوسیال دموکراتهای آلمان است و در برلن منتشر میشود. در این کار چند نفر از مشاهیر دیگر نیز با مازکس همدمست و همراه بودند که از آنجمله بود اینگلس (۴) آلمانی که او نیز از مؤسسين سوسیالیسم بشمار میرود و هائیه (۵) که از شعرای درجه اول آلمان است. ولی چون روزنامه مزبور بزودی طرفدار بسیار و رونق و رواج فوق العاده پیدا نمود دولت پروس از دولت فرانسه تقاضا نمود که مازکس را از پاریس نیز تبعید نماید و مازکس مجبور شد برود به بروسل پایتخت بلژیک و در تأسیس یک «انجمن کارگران» کمک کرد و چندین خطابه عمومی خواند و مقالاتی در جراید منتشر ساخت و در همان وقت بود که رساله ای بزبان فرانسه برضه رساله پرودون (۶) سوسیالیست و نویسنده مشهور فرانسه که موسوم به «فلسفه فقر و فاقه» بود نوشت و آن رساله را «فقر و فاقه فلسفه» نام داد و این رساله خیلی جلب توجه علمای علوم اجتماعی و فلسفه را نمود و در حقیقت مازکس از همان وقت جوهر فطری خود و طریقه و خطاسیر عقاید نوظهور خود را ظاهر ساخت. مازکس در همان مدت

W. Liebknecht (۲) Manifeste der Kommunistischen Partei (۱)

(۳) رجوع شود بشماره ۳۴ کاوه از دوره قدیم مقاله «فتح و ظفر اجتماعيون عاميون (سوسیالیسم) در آلمان».

W. Liebknecht: Karl Marx, Nurenberg, 1896, S. 8-9 (۴)

Rheinische Zeitung (۲) Trier (۱)

Heinrich Heine (۵) Engels (۴) Vorwärts (۳)

Pierre-Joseph Proudhon (۶) سوسیالیست و نویسنده معروف فرانسوی است

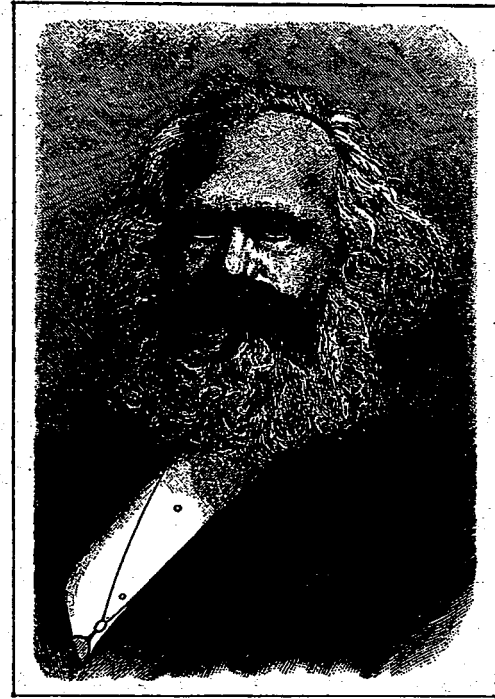
که با مازکس معاصر بوده.

که بیدها سران سوسیالیسم در مواقع مهمه تکرار نموده و مینایند با صدای نغرائی باستماع حضار رسانید و روزنامه‌ها و سیمهای تلگراف بگوش دنیای متمدن رساندنند و آن جمله این بود: «مزدوران همه ممالک باهم متحد شوید». در این ضمن مارکس شب و روز با پشت کار تمام مشغول تحقیقات و تنقعات علمی بود چنانکه در سال ۱۲۸۴ جلد اول کتاب مشهور خود موسوم به «سرمایه» را منتشر ساخت که تنقید سختی بود از اصول جاریه علم اقتصاد. قدر و قیمت این شاهکار پر بها در اول امر مدتی مجهول ماند و فقط تی چند از هم فکراں مؤلف مدفت مقام و اهمیت آن بودند ولی طولی نکشید که نور و پرتو آن عالمتاب گردیده و همانطور که تألیفات داروین معاصر مارکس در عالم علوم طبیعی مأخذ و مبنای عمده و اصلی گردید کتاب «سرمایه» نیز برای سوسیالیستها رکن رکن بلکه قاعده حکم علوم سیاسی و اجتماعی گردید. جلد‌های دیگر این کتاب و قبیکه مارکس وفات نمود هنوز تمام نشده بود ولی بعدها دوست و همکار او انگلس سابق الذکر تا اندازه‌ای که ممکن بود یادداشتها و نوشته‌های مارکس را که برای جلد‌های دیگر کتاب خود در مدت چهل سال تهیه نموده بود مرتب نموده و منتشر ساخت. وفات مارکس در شش روز قبل از عید نوروز سنه ۱۳۰۰ در لندن اتفاق افتاد. دختر مارکس چند شعر از شکسپیر شاعر مشهور انگلیس بروی سنگ لحد پدر خود کند که ترجمه تقریبی آن از قرار ذیل میشود: «چنان عناصر مختلفه در او مخلوط بود که طبیعت بایستی برخاسته و بمالین عرضه دارد که او یک نفر آدم بود».

در کاغذی که در موقع وفات مارکس انگلس سابق الذکر به لیکشت نوشته میگوید: «..... بزرگترین کله نیمه دوم این قرن از فکر کردن باز ایستاد..... و با آنکه من امروز عصر او را در بستر مرگ دیدم که دست مرگ نقش نیستی را بر جبهه او نگاشته بود با وجود این نمیتوانم قبول نمایم که این کله بر فکر با خیالات بلند خود دیگر کارگران دو روی گره ارض را یازی و یآوری نمینماید. ما هر چه هستیم از تصدق سر اوهستیم و جنبشی که در میان طبقه مزدوران تولید شده بهر درجه‌ای که رسیده از پرتو فعالیت عملی و نظری اوست و بدون او ما هنوز هم متحیر و با درگل سرگردان بودیم».

در اینکه کارل مارکس یک وجود فوق العاده و از مشاهیر مردمان بزرگ تاریخ عالم بود شکی نیست. هر کس راجع بعقیده اجتماعی و سیاسی او هر نظری داشته باشد و هر حکمی در باب امکان اجرا و فایده طریقه او یا بی اساسی و واهی بودن و مضرات آن بنیاید در این فقره حرفی نخواهد داشت که وی یکی از پیشوایان بزرگ قسمت عظیمی از نفوس انسانی بوده و خیالات او منشأ آثار عظیمه تاریخی در دنیا شده و خواهد شد چه بزرگی مرد بظلمت آثار او و تأثیر و نفوذی است که وی در هیئت اجتماعیه میکند و هم بر حسب وسعت دائره این تأثیر است و بهمین لحاظ است که در نظر مورخین و صاحب نظران حکیم و بیغرض بودا (مؤسس مذهب بت پرستی) و داروین مؤسس اساس حلق و کشف سر خلقت و در هم شکسته طلسم موهومات هر دو از مردمان بزرگ عالم بودند و هم چنین

طرفداری میکرد و چون در موقعی که در ذی الحجه همان سال (۱۲۶۴) در پروس اوضاع بهم خورد و دولت تازه‌ای بمیان آمد مارکس در صدر هر شماره از روزنامه خود بملت خطاب نموده و مردم را بت دادن مالیات و عدم اطاعت بدولت تحریک مینمود. روزنامه باز توقیف شد و مارکس مجبوراً بیاریس و از پاریس بلندن مسافرت نمود و در هانجا ماند تا وقیکه مرد.



عکس کارل مارکس مؤسس طریقه سوسیالیسم

مارکس از سنه ۱۲۶۸ ببعده که «انجمن اشتراکیون» بهم خورد و اعضای آنرا در آلمان مورد مجازاتهای سخت قرار دادند بکلی مشغول تحصیلات علمی گشته و مقالات مفصله علمی در روزنامه‌های عمده فرنگستان نوشت و بیشتر وقت خود را در کتابخانه و مجامع علمی و موزه‌ها و غیره بسر میرد و برای کتاب «سرمایه» که مدت‌ها بود مشغول آن بود سرمایه جمع مینمود.

در ۹ ذی القعدة ۱۲۷۹ در لندن اجتماعی (متینگ) برای اظهار شفقت و همدردی برای لهستان که باز مورد تعرض و آزار روس و پروس واقع گردیده بود فراهم آمد. در آن مجلس اولین بار صحبت از فواید یک انجمن بین المللی کارگران بمیان آمد و سه ماه پس از آن در اجتماع دیگری که باز برای اظهار همراهی و محبت با لهستان در لندن منعقد گردید و از طرف کارگران ممالک مختلفه نمایندگان بدانجا فرستاده شده بود قرار قطعی در تأسیس چنین انجمنی داده شد و در اواخر سال ۱۲۸۰ باز از ممالک مختلفه کارگران نمایندگها فرستاده و مارکس را مأمور تهیه و تدارک تشکیل انجمن مذکور نمودند و پنج ماه بعد در پائیز سنه ۱۲۸۱ انجمن بین المللی کارگران در مجمع باشکوه و با عظمتی در لندن که یادگار آن جاودان در خاطر طبقه کارگران خواهد ماند تشکیل یافت. و مارکس در نطقی که در موقع مراسم افتتاح انجمن نمود بخوبی مقاصد این انجمن را بیان کرد و در همان نطق خود این جمله مشهور را



داشت که هر چه میگوید و مینویسد بالتام موافق با قواعد صرفی و نحوی باشد و در انتخاب اصطلاحات و کلمات منتهای دقت را داشت و در اینخصوص گاهی حتی کار را بافراط میکشاند چنانکه دوست و شاگرد او لیکنشت سابق الذکر مینویسد که من چون اهل ایالت دیگری از ایالات آلمان بودم و اصطلاحات و ترکیبات و استعمالات لسانی مخصوص داشتم مارکس خیلی سر بسر من میگذاشت تا اینکه آخر در نوشته‌های گوته نویسنده و شاعر مشهور آلمانی شاهد بر صحت استعمالات لسانی خود آوردم و خاطر مارکس را راحت نمودم.

## قدیمترین روابط سیاسی

بین ایران و آلمان

مقدمه باید دانست که مقصود از روابط سیاسی که موضوع این مقاله است روابطی است که در بین مؤسس سلسله پادشاهان صفوی شاه اسمعیل اول (۹۰۶-۹۳۰) و جانشین او شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴) از یکطرف و امپراتور آلمان (۱) کارل پنجم مشهور (۲) (۹۲۵-۹۶۵) از طرف دیگر در چهار قرن پیش از این در میان بوده است و اگر چه کارل پنجم که قبل از امپراتور شدن پادشاه اسپانی بود و پس از امپراتور آلمان شدن هم چندان روابط مستمری با آلمان و امرای تقریباً مستقل آن سرزمین نداشت ولی از آنجائیکه رسماً امپراتور آلمان خوانده میشد و پادشاهان و امرای او را بدین سمت میشناختند میتوان روابطی را که او با شاه اسمعیل صفوی و بعد از وفات شاه اسمعیل با جانشین او شاه طهماسب داشته روابط مزبور را روابط بین آلمان و ایران نام داد. در کتاب موسوم به «مراسلات کارل پنجم» (۳) که مجموعه نامه‌هایی است که بین کارل پنجم و اشخاص دیگر که اغلب پادشاهان و امرای بوده‌اند رد و بدل شده نامه‌ای دیده میشود که شاه اسمعیل اول با امپراتور آلمان نوشته است. این نامه شاید قدیمترین سند تاریخی است که از طرف یک پادشاه ایرانی صادر شده و عین آن هم محفوظ مانده است و اگر فقط از همین لحاظ قدیم هم باشد دارای کمال اهمیت است.

نامه مذکور شش سال قبل از وفات شاه اسمعیل نوشته شده است یعنی در سنه ۹۲۴. شاه اسمعیل که مؤسس سلسله با عظمت صفویان بود با وجود جوانی در همان آغاز امر در اندک مدتی اغلب منازعان خود را برطرف ساخته و بر اغلب ولایات ایران که در نتیجه تسلط مغول از یکدیگر جدا و مجزئی شده بودند دست یافته و حتی در سنه ۹۱۴ بغداد را نیز تصرف نموده بود. سلاطین عثمانی که مقارن همان احوال کسب اقتدار فوق العاده نموده و دامنه تصرفات خود را تا قلب اروپا وسعت داده بودند از اقتداری که شاه اسمعیل در ظرف مدت خیلی حاصل نموده بود ناخوشنود بوده و مایل نبودند که در مشرق خاک خود رقیب توانا و با قوتی داشته

نابلیون جنگجو و فاتح بزرگ و کارنگی آمریکائی توانگر و صلح طلب معروف هر دو بزرگند لهذا درج شرح حال مارکس حکیم براندیشه آلمانی که جمع کثیری معتقدند بر اینکه آینده دنیا را خیالات او اداره خواهد کرد نباید منشأ هیچگونه تفسیر و تأویل گردد.

\* \* \*

بعضی صفات و خصایل است که در بین رجال بزرگ دنیا مشترک است و از آجمله است مثلاً کار کردن زیاد چنانکه لیکنشت سابق الذکر در کتاب خود در خصوص مارکس مینویسد: «گفته‌اند که بزرگی و عظمت (۱) عبارت از پشت کار و زحمت است و اگر این مسئله بکلی واقعیت نداشته باشد لا اقل قسمت بزرگی از آن عین واقع است. هیچ کس در این دنیا بزرگ و نامی نشد مگر از پرتو کار کردن فوق العاده. . . . . مارکس فوق العاده زیاد کار میکرد و اگر روز برایش فرصت دست نداد شب تلافی مینمود. هر وقت شب از مجلسی یا انجمنی بخانه بر میگشتم هر چه قدر هم دیر شده بود باز مارکس منظمآ چند ساعت کار میکرد و کم کم کار بجائی کشید که تمام شب را کار میکرد و صبح کمی میخوابید. عیالش از این بابت خیلی باو سرزنش مینمود ولی او میخندید و میگفت مزاجش برای این نوع زندگی مستعد است. . . . . مارکس هر وقت مجالی مییافت شروع بکار میکرد و حتی در موقع گردش هم کتابچه یاد داشتی داشت و مدام هر چه بفکرش میرسید یاد داشت میکرد. کارهای مارکس هم هیچوقت «سرسری» نبود. مارکس همیشه با دقت و شوق و ذوق کار میکرد. . . . . پشت کار مارکس با اندازه‌ای بود که اغلب مرا متحیر میساخت و برآستی مثل این بود که خدا خستگی برای او خلق نکرده بود. فقط وقتی دست از کار میکشید که دیگر تاب و توان برایش باقی نمانده بود. اگر قدر و قیمت اشخاص را هم از روی مقدار کاری که کرده‌اند بخواهیم معین نمائیم چنانکه قیمت اشیاء را از روی کار و زحمتی که برای حصول آن اشیاء لازم بوده است معین مینمایند مارکس ولو از همین لحاظ تنها هم باشد در میان اشخاص بزرگ عالم مقام مخصوصی خواهد داشت. حالا به بنیم مردم و اهل دنیا باداش این همه زحمت را چگونه مارکس ادا نمودند. مارکس فقط برای تألیف کتاب «سرمایه» چهل سال تمام زحمت کشید و آنهم چگونه زحمتی! فقط مارکس قابل تحمّل چنین زحمتی بود و برآستی هیچ اغراق نیست اگر بگویم که یک نفر عملی که خیلی هم مزدش کم است در چهل سال بیشتر مزد گرفت تا مارکس که در پایان این چهل سال یکی از دو بزرگترین کتابهای را که در آن قرن نوشته شده بود دنیا ارزانی داشت و مقصود از کتاب دوم کتاب داروین است.»

مارکس فوق العاده ترقی دوست بود و اندک آثار ترقی چنان او را مشعوف میداشت که مانند بجه‌ای اظهار مسرت و خوشحالی مینمود. مشار الیه از لفاظی و جمله‌های غزای بیعی فوق العاده روگردان و متفرب بود و کلمه «فرازور» (۲) که در زبان فرانسه بمعنی لفاظ و سخن پرداز است در ذهن او حکم دشنام سخنی را داشت و مخصوصاً خیلی سعی

(۱) مقصود امپراتور ممالکی است که در آن تاریخ مشهور به «شاهنشاهی مقدس روم ژرمانی» — Saint Empire Romain Germanique — بود.

(۲) کارل پنجم همان است که فرانسه‌ها شارلکن (Charles-quint) میگویند.

(۳) K. Lanz: Correspondenz Kaiser Karl V. (۳)

بسلطان ترکهای عثمانی حمله بیاوریم و از اینقرار زمانی را که برای جنگ معین نموده ایم از ماه آوریل شروع میشود تا هر وقتیکه بتأیید الهی در این امر کامیاب گردیم. سفیری نیز از طرف پادشاه سوزنیاتی (۴) وقتی از راه تبریز (۵) پیش ما آمد و بتوسط همان ایلیچی پادشاه مزبور نامه نوشتیم ولی تا امروز جوابی نرسیده. من از بسیاری از زعیای عثمانی شنیده‌ام که امرای مسیحی با هم در جنگند و این اسباب تعجب من گردیده چونکه این مسئله موجب ازدیاد جسارت دشمن میگردد و همین جهت بشاهنشاه مجارستان نوشتم که از دشمنی که در فوق ذکرش رفت بپرهیزد چونکه وی بقصد هجوم بشما قشونی تدارک نموده و برآب چاه با نامه و چه بوسیله ایلیچها در صدد برآمده که مرا حاضر نماید که با او در این امر متحد شوم ولی من همیشه رد نموده‌ام چونکه همانطور که شما میگوئید میخواهم در سعادت و شقاوت با شما یار باشم و هرکس متحد خود را تنها گذارده و بوی خیانت ورزد مستوجب جزای خدای قادر قهار است. لهذا باید کارهای خود را سر و سامان داده و مشغول تدارک قشون بگردید. انشاء الله دیگر برای تحریک و تشویق شما نوشتن نامه‌های دیگر لازم نخواهد شد چونکه نظر بمسافت راه فرستادن کاغذ بانجا و آنجا خیلی مشکل است مخصوصاً که سلطان عثمانی در یاهارا تصرف نموده است و ما کسی دیگر را جز همین شخص نمیتوانیم بیست ایلیچگیری گسیل داریم. البته بستانهای بیوفادر هیچ امری اعتدال نکنید چه سلطان یک آدمی است که اتحاد و سوگند وفاداری و وعده و پیوند را قدری ننهد و در راه انهدام شما هر چه بتواند میکند. این دشمن اجدادی چنان عهد شکن است که بطور یقین با شاهنشاه معظم که در قلمرو خاک آلمان سلطنت دارد برآستی سخن نخواهد راند.

تحریراً فی شوال سنه ۹۲۴. الحمد لله رب العالمین آمین

مخلص و دوستدار شما

شاه اسمعیل صفوی پسر شیخ حیدر.

محرر این نامه بلاتینی ظاهراً همان فریر بطروس است که از طرف پادشاه مجارستان نامه بشاه اسمعیل آورده بوده است. این نامه که در شوال سنه ۹۲۴ نوشته شده بود پس از چهار سال بدست کارل پنجم امپراطور آلمان رسید و از جوانی که کارل بشاه اسمعیل نوشته و ذیلاً ترجمه آن درج میشود معلوم میشود نامه شاه اسمعیل نه مه‌هور بهمر شاه اسمعیل بوده و نه بدست خود وی امضا شده بوده است. کارل جوانی بزبان لاتینی نوشته و بتوسط همان فریر بطروس که از کشیشهای مارونی جبل لبنان بود بشاه اسمعیل فرستاد و ترجمه این نامه از قرار ذیل است:

بشاهزاده والا مقام و توانا کاکا اسمعیل صوفی شاهنشاه ایران برادر و بهترین دوست ما.

کارل شاهزاده والا مقام که از پرتو الطاف ربانی شاهنشاه روم و عالم مسیحیت و پادشاه آلمان و ممالک اسپانی و هر دو قطعه خاک سیسیل و سرزمین ناوار و غرناطه و بالثار و جزایر سئینه و هند و مملکت طلای جدید (۱) و امیر سرزمینهای دور دست در آفریقا و در امارت‌های آلمان و فرانسه است الخ برای شاه متقی و سعادتمند شاه اسمعیل صفوی که پادشاه ایران و برادر و دوست ما است از خدای قادر عالمیان که خدای سه‌گانه یگانه (۲) است درخو است سعادت و کامیابی مینمائیم. ای پادشاه عالی‌مقام وای برادر محبوب در سال گذشته شخصی بطروس نام از کشیشان مارونی جبل لبنان از جانب سنی الجوانب شما مکتوبی بما آورد که آن حشمت پناه ما را دعوت مینمود که از ماه آوریل

(۱) مقصود آمریکای جنوبی است که در آن تاریخ قسمت مهمه آن که مکشوف

شده بود در دست اسپانی بود.

(۲) مقصود از این لفظ همان اعتقاد عیسویان است که خدایا یگانه ولی در همان

حال متجلی بسه ظهور یعنی پدر و پسر و روح القدس میدانند.

باشند. این ملاحظات سبب شد که سلطان سلیم خان اول (۹۱۸-۹۲۶) در سنه ۹۲۰ بواسطه قتل ۴۰۰۰۰ نفر شیعه که در خاک عثمانی ساکن بودند غضب شاه اسمعیل را تحریک نموده و پادشاه جوان ایران را بجنگ بازداشته و قشون بخاک ایران کشید و در چالدران از اعمال خوی با شاه اسمعیل رو برو شد و شهریار صفوی با همه شجاعت و جلاقتی که بخرج داد استحکام و نظام کار عثمانیان او را از میدان بدر کرد و مغلوب نمود و سلطان سلیم به تبریز آمده و بر ارمنستان نیز دست یافت. شاه اسمعیل پس از این شکست ملغف خطر که از طرف عثمانی مدام متوجه ایران و استقلال و سلطنت آن آب و خاک بود گردیده همواره در صدد تلافی و رفع خطر بود. از طرف دیگر پادشاهان اروپا نیز که از عظمت عثمانی با خبر بودند و پیشرفت لشکر آل عثمان را هر روز در خاک اروپا میدیدند مضطرب گردیده و برای جلوگیری ترکها بوسایل مختلفه متوسل بودند چنانکه در طی همین نامه شاه اسمعیل دیده میشود که پادشاه مجارستان (۱) سفیری بدربار شاه اسمعیل فرستاده بوده است و سفیر مزبور حامل نامه‌ای بوده که اگرچه از مفاد آن اطلاعی نداریم ولی تقریباً بطور یقین میتوان گفت که راجع بکار عثمانیها بوده و پادشاه مجارستان در صدد اتحاد با پادشاه ایران و جنگ با عثمانیها بوده است. علاوه بر آن در همان نامه شاه اسمعیل صحبت از یک پادشاه دیگر فرنگستان مینماید که ظاهراً مقصود پادشاه فرانسه و شاید فرانسوا اول پادشاه مشهور فرانسه باشد (۲).

نامه مزبور شاه اسمعیل اول صفوی به کارل پنجم امپراطور آلمان بزبان لاتینی نوشته شده و در جلد اول کتاب «مجموعه مراسلات کارل پنجم» در تحت نمرة ۲۹ مندرج و ترجمه فارسی آن از قرار ذیل است:

به کارل پسر فیلیپ (۳)

المجد لله فی السموات و السّلم علی الأرض الخ

اگر خدا خواست و این نامه بدست تو رسید خاطر مت مستحضر میگردد که فریر بطروس (۴) آمد پیش ما با نامه‌ای از طرف پادشاه مجارستان و ما آن نامه را با مسرت خاطر خواندیم و ما همین فریر بطروس را حامل این نامه مینمائیم که اگر بشما برسد گمان میرود شما را خوشنود خواهد ساخت. با کمال ابرام و اصرار از شما خواهشمندم که گوش مستدعیات من بدهید و شما از آنطرف و من از اینطرف هجوم بیاوریم بطرف دشمن مشترک خودمان و در ماه آوریل (اوایل بهار) معاً

(۱) ظاهراً مقصود لودویک دوم پسر ولادیسلاو دوم (Wladislaw II) است که در سنه ۹۲۲ سلطنت رسیده و در اواخر سنه ۹۲۳ در جنگ با سلطان سلیمان مقتول گردید.

(۲) این احتمال را مستشرق آلمانی یول هورن — Paul Horn — در مقدمه ترجمه تاریخ شاه طهماسب اول که فارسی آنرا نیز خود او بچاپ رسانده است داده و نظر باوضاع سیاسی آن زمان این احتمال ممکن است صحیح باشد. مقصود از کتاب مذکور کتابی است که اولین بار بدستباری محمد حسن خان اعتماد السلطنه در جزو «مطلع السعدین» در طهران بطبع رسیده و پس از آن مستشرق سابق الذکر همانرا با تصرفات و نسخه بدلها در جلد ۴۴ مجله آلمانی «انجمن آلمانی شرقی» — Deutsche Morgenländische Gesellschaft — بطبع رسانده و سپس ترجمه آلمانی آنرا هم علی حده در سنه ۱۸۹۱ میلادی با مقدمه و حواشی و فهرست اسامی در شهر اشتراامبورگ بطبع رسانده است. — Paul Horn: Die Denkwürdigkeiten — Shah Taimasp's des Ersten von Persien, Straßburg 1891, S. 4.

Frère Petrus (۳)

ملکه انگلستان حامل نامه‌ای نیز برای شاه طهماسب بود (۱). سرجان ملکم در کتاب «تاریخ ایران» مشهور خود شرح بحضور رفتن ایلچی مزبور را در قزوین چنین مینویسد:

«وقتی تاجر مزبور را بحضور طلبیدند پادشاه یک جفت کفش فرستاده که پوشیده بخدمت پادشاه رود که مبادا پای عیسوی زمین سرای مسلم را نجس کند و چون بحضور پادشاه رسید سئوالی که [پادشاه] اول کرد نه این بود که بجهت چه کار آمده‌ای بلکه پرسید که او کافر است یا مسلمان. بیچاره گفت نه کافر نه مسلمان بلکه عیسویم و اعتقاد من این است که مسیح بزرگتر از سایر پیغمبران است. پادشاه گفت ما را بحد کفار حاجت نیست و ویرا رخصت داد. چون آن مرد بیرون رفت شخصی در عقب وی روان شده تا بیرون سرای سلطنت برجای پای او خاک میریخت و ازین عمل معلوم میشود که پادشاه او را چقدر نجس میدانست (۲)».

و از اینرو میتوان حدس زد که شاه طهماسب با فرستاده امپراطور آلمان که شخصاً هم چنانکه گذشت آکشیسی بود چگونه رفتار نموده است و اگرچه در جزو مکتوبات وارده و صادره امپراطور آلمان جوابی که از شاه طهماسب در جواب نامه سابق الذکر امپراطور آلمان باشد دیده نشده است ولی با وجود این معلوم میشود که امپراطور آلمان باز هم امیدوار بوده که بتواند با ایران اسباب اتحادی فراهم آورد چه چند سال بعد مجدداً سفیری بدربار ایران فرستاد و او را حامل نامه‌ای برای پادشاه نمود که صورت آن نیز موجود و ترجمه آن از قرار است که در ذیل بیاید و از آنجائیکه این نامه باز بعنوان شاه اسمعیل نوشته شده معلوم میشود که تا موقع نوشتن این نامه یعنی ۶ جمادی الآخرة ۹۳۵ (۱۵ فوریه ۱۵۲۹ میلادی) هنوز خبر قطعی وفات شاه اسمعیل که پنج سال از وقوع آن گذشته بود با امپراطور آلمان نرسیده بوده است. بالجمله ترجمه نامه مذکور از قرار ذیل است: (مقدمه این نامه تقریباً بعین همان مقدمه کاغذ اول است که ملاحظه شد و لهذا از تکرار آن صرف نظر گردید)

شاهزاده عالی تبار و توانا، برادر و دوست گرامی. باز از نو صدای اعمال بزرگ آن حشمت پناه از شجاعت و عقل و کاردانی که از پرتو آن باسانی تمام امرای مشرق را در تحت تبعیت خود آورده‌اید بگوش ما رسید. ما میدانیم که آن حشمت پناه همیشه قشون و سپاه خود را برضد دشمن خارجی حرکت داده و همواره با مخالفین استبداد و ظلم هم پیمان و دوست بوده‌اید و از آنجائیکه ما هم بکلی برضد استیلای خارجی بوده‌و در اینخصوص با آن حشمت پناه میخواهیم قرار و مداری که شایسته باشد بگذاریم مصمم شدیم که مقرب الحضرة یوحنا بالبی (۳) را که از امرای لشکر و اعیان دربار امپراطوری و نسبت بما بکمال صداقت و وفاداری معروف است بخدمت حشمت پناهی کسب داریم که نظریات شخصی و مطالب ما را باطلاع رساننده و تقاضاهای ما را بیان نماید. منتی از حشمت پناهی آنکه مشار الیه را طرف اطمینان کامل دانسته و عرایض او را عین واقع بدانند و چنانکه بدان حشمت پناه معلوم گردد که مقصود حقیقی ما سعادت و آزادی عالم انسانیت است در راه اجرای این مقصود مبارک که در حقیقت شایسته پادشاهان است با تمام قوا و اقتدار خود با ما همراهی نمایند. بدیهی است اگر خدمتی از ما ساخته باشد که شایسته مقام و مرتبه آن حشمت پناه باشد

(۱) در اینخصوص رجوع شود بکتاب «تاریخ روابط روس و ایران» که بقلم نگارنده ضمیمه روزنامه کاوه و در جزو سلسله انتشارات کاوه بطبع میرسد، صفحه ۵۶-۵۸.

(۲) «تاریخ ایران» تألیف سرجان ملکم (ترجمه فارسی) چاپ بمبئی، صفحه ۲۴۳.

(۳) Johann Balbi

گذشته حاضر باشیم که متفقاً بادشمن مشترک خود سلطان ترکهای عثمانی داخل جنگ بشویم. بدبختانه مکتوب در موقعی که آن و الاحضرت معین نموده بود هنوز بنا نرسیده بود که بفرات طبع در آن خصوص قرار لازم داده شود و نیز اسباب تعجب شد که مکتوب مزبور چنانکه در نامه پادشاهان معمول و مرسوم است دارای مهر و امضا نبود و اصلاً از شایعه پنهان مدتی تردید حاصل شده که آیا این نامه و حامل آن را میتوان طرف اعتماد قرار داد یا نه ولی بخاطر آن حشمت پناهی و تمایلی که در میان بود با شوق مخصوص قاصد و نامه را پذیرفتیم و اگر در جواب تأخیری رفت ملاحظه آن بود که هر روز منتظر بودیم که شاید اخبار دیگری برسد و تکلیف در خصوص چنین امر خطیری که صحبت اقدام بدان در میان است معلوم گردد ولی در ظرف این مدت خبری نرسید جز اینکه مسوع گردید آن حشمت پناه را صدمه‌ای وارد آمده و وفات نموده‌اند ولی امید آنکه این اخبار را حقیقی نباشد. عجالتاً خیلی اسباب نگرانی حاصل است چه جمع آوری و حرکت دادن چنین قشون خالی از اشکال نیست و از طرف دیگر هم چندین ماه مبتلای ناخوشی سختی بودیم و علاوه بر اینها پادشاه فرانسه (۱) ما را بجنب باز داشت و در جنگ سختی که با ما شروع نمود شکستهای متعدد خورده و عاقبت پس از آنکه تقریباً تمام قشونش عرصه هلاک گردید خود او نیز زنده بدست رؤسای لشکری ما افتاد. اکنون که یاری خدا یک چنین فتعی نصیب ما گردیده چون ما همیشه خواستار صلح و صفای عمومی در خاک مسیحیان بوده‌ایم دیگر امید و اتق داریم که کاری نمائند جز آنکه بنا بعل و شوق مشترک برضد ترکها لشکر بکشیم و بهین قصد همین قاصد را باز نزد آن حشمت پناه عودت میدهم که مراتب را درباره تصمیم ما بجنب بعرض برساند ولی شما نظریات خود را بتوسط کسانی از خودتان که بکلی طرف اعتدالتان هستند بفرستید و هرچه در این امر زودتر اقدام نمائید مناسب تر است چه ما بکلی حاضریم که با لشکر خود و قشون متفقین آن حشمت پناه بنای جنگ را با این دشمنی که واقصاً بی شرم و بی حیاست بگذاریم یاری خدای متعال که بآن حشمت پناه صحت و سلامت عطا فرموده و تمام مسئله‌های شمارا اجابت نماید.

تحریر آبی ۲۵ اوت سنه ۱۵۲۵ میلاد نجات دهنده ما مسیح در شهر ما تولدو (۲).

تاریخ نامه امپراطور آلمان که بشاه اسمعیل نوشته شده چنانکه ملاحظه میشود ۲۵ اوت سنه ۱۵۲۵ میلادی است که مطابق میشود با ۶ ذی القعدة سنه ۹۳۱ و در آن تاریخ شاه اسمعیل وفات نموده بود و پسر وی شاه طهماسب بتخت نشسته بود (۳) و از آنجائیکه وی خیلی متعصب و خشک مقدس بود اگر چه در اسناد تاریخی که در دست است در باره وصول نامه امپراطور آلمان بدست او ذکری زفته ولی چون شرح رفتار شاه طهماسب با فرستاده‌ای که از طرف ملکه انگلستان و قیصر روس بایران آمده بود و جنکینسن (۴) نام داشت مشهور است از آرو میتوان استنباط نمود که پادشاه خشک مقدس ایران با فرستاده امپراطور آلمان که آن هم «فرنگی» و «کافر» و «نجس» بود چگونه رفتار نموده است. مختصر شرح پذیرائی جنکینسن مذکور در فوق که ذکر مختصری از آن برای فهم مطالب و استحضار باخلاق و رفتار شاه طهماسب بیفایده نیست چنان است که در سنه ۹۶۹ ملکه انگلستان الیزابت و قیصر روس ایوان مخوف جنکینسن نامی را که شخصی بود انگلیسی و باوضاع ایران و تجارت آن بصیرتی داشت بایران فرستادند که از راه دریای خزر راه تجارتی بین ایران و روس و فرنگستان باز نماید و جنکینسن از طرف

(۱) فرانسوا اول. Toledo (۲)

(۳) شاه طهماسب در ۱۹ رجب سنه ۹۳۰ بتخت نشست.

(۴) Anthony Jenkinson

نموده و موقع آن است که امپراطور نیز اقدام بجنگ نموده و عثمانیان هجوم آورد. شرح این مسئله یعنی هجوم شاه طهماسب بجنگ عثمانی چنانکه در تواریخ مسطور است چنانست که که حکام بغداد که از سنه ۹۱۴ بدست شاه اسمعیل مفتوح گردیده بود بمناسبت صغر سن شاه طهماسب (متولد در ۲۶ ذی الحجه ۹۲۰) بخيال خود سری افتاده بودند و شاه طهماسب در سنه ۹۳۵ قشون بدانجا کشید و در ۳ شوال سنه مزبور شهر را فتح نموده و ذو الفقار بیک والی طاعنی را سر برید.

خیلی غریب است که بالی نه در این نامه و نه در نامهائی که پس از آن بامپراطور نوشته هیچ کجا اشاره نموده که شاه اسمعیل وفات نموده و پسر وی شاه طهماسب پادشاه وقت است. بالی در نامه مزبور خود مینویسد که هنوز هیجده روز دیگر راه مانده که بجنگ ایران برسد و نامه مذکور در ۱۹ ربیع الثانی سنه ۹۳۶ در شهر بولونی واقع در قسمت شمالی ایتالی بدست کارل پنجم رسید. از بالی سه نامه دیگر نیز در کتاب مزبور موجود است که یکی در تاریخ ۳۰ ربیع الاول سنه ۹۳۶ از شهر حما نوشته شده و در تاریخ ۱۱ شعبان همان سال در شهر مانتو (در ایتالی) بدست امپراطور رسید و دومی در تاریخ ۱۸ جمادی الآخره ۹۳۶ باز از حلب نوشته شده و سومی از بابل در ۱۵ رمضان ۹۳۶. نامه های مزبور دارای مطالب عمده ای نیست و بیشتر راجع باشکالاتی است که بالی در مسافرت خود بایران بدان مصادف شده است.

بدبختانه دیگر رشته این امر یعنی روابط بین امپراطور آلمان و شاه طهماسب یکدفعه از دست میرود و دیگر نامه و ذکری که راجع باین مسئله باشد در کتاب مذکور دیده نمیشود و هیچ معلوم نیست که آیا اصلاً بالی بالأخره بمقصد خود رسیده و توانسته است نامه و پیغام امپراطور را بشاه طهماسب برساند یا نه ولی از آنجائیکه باز قسمت مهم مراسلات وارده و صادره کارل پنجم هنوز بطبع نرسیده و در وینه موجود است امیداست بعدها اطلاعات و نامه های دیگری راجع بوابط بین آلمان و ایران پیداشده و مشکلات ما را حل نماید ولی رو بهمرقه معلوم میشود که اقدامات و مساعی امپراطور آلمان در اتحاد با پادشاه ایران بجائی نرسید. و بدبختانه در تواریخ فارسی نیز تا بحال درینخصوص چیزی ملاحظه نشده است. ولی از یک فقره که در کتاب «شرفنامه» (۱) مذکور است دیده میشود که کارل پنجم با همه مشکلات و موانعی که در امر اتحاد با پادشاهان ایران در بین بوده و با آنکه دربار ایران پیشنهادهای وی را چنانکه باید حسن استقبال نمینمود باز دست از تعقیب خیال خود برنداشته بوده است چنانکه در کتاب تاریخ مزبور یعنی «شرفنامه» ملاحظه میشود که در اواخر سنه ۹۵۸ (یعنی بیش از بیست سال پس از آنکه امپراطور مزبور بالی

در ارجاع آن مضایقه ننمایند که از روی حقیقت و صداقت وعده اجرای آترابان حشمت پناه که خداوند متعال عمر درازش عطا فرماید و تمام مسئلهایش را اجابت نماید وعده مینمهم.

تحریراً در شهر تولدو فی یوم ۱۵ فوریه سنه ۱۵۲۹ میلادی مطابق دهمین سال سلطنت ما در قلمرو ممالک روم و در چهاردمین سال جلوس ما بتخت پادشاهی.

#### کارل

ربیع مرتبه ترین و توانا ترین و مقتدرترین پادشاهان مشرق زمین پادشاه سعید و متقی کاکا اسمعیل صوفی شاهنشاه ایران دوست و برادر کرامی ما.

امپراطور آلمان نوشته ای مشتمل بر دستور العملهای چندی نیز که تاریخ آن ۱۸ فوریه همان سال یعنی ۱۵۲۹ میلادی بود (۱) بایلی خود سپرد که برطبق آن عمل نماید و ایلی مزبور چنانکه در طی نامه امپراطور در فوق دیده شد یکی از درباریان معتبر امپراطور بود موسوم به یوحنا بالی. دستور العمل مزبور بزبان فرانسه و املائی قدیمی فرانسوی است. امپراطور بایلی خود دستور العمل میدهد که شرح فتوحات وی را در جنگ با پادشاه فرانسه (فرانسوی اول) و اسیر شدن پادشاه فرانسه را در دربار ایران حکایت نماید و بگوید که امپراطور پادشاه مزبور فرانسه را مخصوصاً باین شرط رها نموده و دوباره سلطنت فرانسه بخشود که وی در موقع جنگ امپراطور با عثمانی قشون برضد ترکها کشیده و شخصاً نیز بهمرامی امپراطور بجنگ عثمانی برود ولی پادشاه فرانسه با آنکه دو پسر وی بعنوان گرو در نزد امپراطور بودند معهدا با و نیزبها و عثمانیها قرار و مدار گذاشته و عثمانیها وارد مجارستان شده و پادشاه آن مملکت که شوهر خواهر ما بود در جنگ مقتول شد و پس از آن برادر ما پادشاه مجارستان شد و چندین بار با عثمانیها جنگیده و فتوحات نموده است و حالا ما هم مصمم شده ایم از راه ایتالی و برادرمان از طرف همان مجارستان هجوم بترکها بیاوریم و بدینمناسبت ایلی خود را فرستادیم که پادشاه ایران را مطلع سازیم که تهنه جنگ با عثمانی را دیده و از طرف خود حمله بآنها بیاورند و چنانچه برای جنگ با عثمانی حاضر نیستند لا اقل قشونی بسرحد عثمانی فرستاده و سر عثمانیهارا در آنجا گرم کرده و قسمتی از قوای عثمانی را بدانطرف بکشند.

در اظهارات فوق مقصود امپراطور از شوهر خواهر خود لوتی دوم پادشاه مجارستان است که در سنه ۹۲۲ بسلطنت رسیده و در اواخر سنه ۹۳۲ در موقعی که سلطان سلیمان بزرگ سلطان عثمانی قشون بمجارستان کشیده بود در نزدیکی محل موسوم به موهاکس (۲) بهلاکت رسید و پس از وی برادر امپراطور موسوم به فردیناند بسلطنت رسید.

بالی از راه دریای ایض متوسط و سوریه بطرف ایران حرکت نمود و در نامه ای که در غره محرم ۹۳۶ (۳۰ اوت ۱۵۲۹) از حلب بامپراطور نوشته و اصل آن هنوز موجود است و صورتش در کتاب «مراسلات کارل پنجم» محفوظ است اظهار میدارد که در ۱۴ ذی الحجه ۹۳۵ (۱۶ اوت) بحلب رسیده و منتظر است که موقع مناسبی بدست بیاید که از حلب حرکت نموده و بطرف ایران روان شود. مشار الیه در همین نامه مینویسد که پادشاه ایران با عثمانی شروع بجنگ

(۱) «شرفنامه» یا «تاریخ کردستان» تألیف شرف خان بن امیر شمس الدین بدلیسی (متولد در کرمود عراق در سنه ۹۴۹). کتاب مزبور دو بار بترکی ترجمه شده است اول در سنه ۱۰۷۸ که محمدبیک بن احمد بیک میرزا آترو ترجمه نموده و ثانیاً بتوسط شعی در سنه ۱۰۹۵. بعدها ترجمه روسی آن بتوسط ویلیمینوف سیرنوف — Veliaminof-Zernov — در سنه ۱۸۶۰-۱۸۶۲ میلادی در پترسبورگ بطبع رسید و شیش شارموا — charmoy — آترابفرانسه ترجمه نموده و بامقدمه کاملی باسم Scheref-Námeh ou Fastes de la Nation Kurde. در سنه ۱۸۴۸-۱۸۷۵ میلادی در دو جلد در پترسبورگ بطبع رسانید.

اقتصادی یعنی بدون بیم ضرر میتوان ثروتی را بطور قرض یا امانت باو سپرد و عند المطالبه میتوان مسترد داشت. معامله باعتبار یعنی فروش شیئی بکسی در مقابل وعده پرداخت یا قرض دادن باطمینان استرداد آن با تنزیل یا بی تنزیل. اساس اعتبار و اطمینان مبنی بر سه چیز است: اول آنکه شخص قرض کننده قدرت پرداختن بدی خود را داشته باشد چه یک نفر تاجر معمولاً فقط بکسی مال التجاره یا پول میدهد که مطمئن باشد در مدت معینی بوصول طلب خود خواهد رسید. بانک معمولاً بتاجری قرض میدهد که از حیث مکتنت معتبر و تجارت او با رونق باشد. صراف در مقابل گروی قرض میدهد که یقین داشته باشد اگر شخص قرض کننده قرض خود را نپردازد ممکن است گروی که از طرف مقابل گرفته است فروخته و وجه خود را با منافع آن بردارد. فقط قدرت پرداختن وجه یائی استقراضی کافی نیست و شرط دوم اعتبار آنست که در شخص قرض کننده میل و قصد ادای دین خود موجود باشد چه همیشه باشرف بودن و خوش حسابی مهم ترین اساس اعتبار است. شرط سوم آنست که قرض دهنده بداند اگر احياناً طرف مقابل قرض خود را نخواهد پردازد میتوان او را بادای آن مجبور نمود. مختصر آنکه بنا بر آنچه گفته شد اعتبار بشخصی داده میشود که بتواند و نخواهد و در صورت لزوم مجبور باشد دین خود را ادا کند.

فرق معامله نقد و نسیه آنست که اولی فوراً تمام میشود و بعد از قبول شیئی و پرداخت وجه دیگر فروشنده و خریده غالباً با یکدیگر طرف نیستند و حتی و حسابی ندارند ولی بر عکس است معامله باعتبار یا نسیه که طرفین را ماهها و سالها و بلکه قرنها با یکدیگر طرف حساب و معامله نگاه میدارد.

معمول شدن معامله باعتبار باعث پیشرفت امور اجتماعی و اقتصادی و توسعه آن است و چنانکه در خاتمه شرح داده خواهد شد باعث ترقی مملکت و ثروت اهالی است. زمینه هائیکه برای رواج معامله باعتبار لازم است حاضر باشد بقرار ذیل است:

اولاً توسعه صنعت و تجارت و بدین واسطه فراهم بودن وسائل تشکیل سرمایه. سرمایه داران بزرگ که نمایندگند ثروت خود را چه کنند و شخصاً نمیتوانند آنرا بکار بیندازند مجبورند برای حصول منفعت سرمایه خود را بباکنها، تجارتخانهها و یا شرکت های مختلفه قرض بدهند و بدین واسطه کارکنان بی بضاعت بوسیله سرمایه دولتندان کارخانجات بزرگ و تجارتخانه عظیم تأسیس کرده و از این راه از استعداد و هوش و کار خود فائده برده تنزیل قرض و بتدریج اصل آنرا پرداخته و شخصاً هم نتیجه زحمات خود را میبرند و ضمناً صنایع و امتعه و تجارت مملکت نیز ترقی میکنند. چون اعتبار بسته با اعتماد است پس مالکی میتواند از محاسن و منافع آن بهره مند شوند که قابل اعتماد باشند. خوش حسابی یا بد حسابی یک مثنی از اهل مملکتی غالباً مقیاس کلی برای تنقید آن مملکت است مثلاً در اروپا و آمریکا حتی قسمتی از آفریقا و آسیا معمول است که از مملکتی توسط چابار امانت بستی بمملکت دیگر میفرستند و قیمت آن در حین تسلیم از دریافت کننده امانت اخذ میشود. لیکن بعضی از ممالک که ایران هم متأسفانه جزو آنها است تزد تجارت و حتی چابارخانه های خارجیه ببد حسابی و دغلی معروفند و از اینجهت کارخانها و تجارتخانهها و سایرین معامله ای که با آنها میکنند

سابق الذکر را بسمت ایلجیگری مأمور نموده بود که بایران رود (سفیری از طرف پادشاه اسپانی (که مقصود همان امپراطور آلمان موسوم به کارل پنجم) باشد بجزیره هرمز وارد شده و محصور شاه نیز رسیده بوده است. بدیهی است که مأموریت این ایلجی نیز فراهم آوردن اسباب اتحاد بین شاه طهماسب و امپراطور آلمان بوده است بزضد عثمانی ولی نتیجه آن عجالتی که هیچ معلوم نیست تا مگر بقیه مراسلات کارل پنجم بطبع رسیده و درینخصوص معلومات ناقصه ما را تکمیل نماید. بهر حیث نظر بتقدس و زهد خشک شاه طهماسب میتوان یقین داشت که این سفیر نیز مانند فرستاده سابق الذکر ملکه انگلستان و قیصر روس جز یک مشت کلمات درشت از قبیل «کافر» و «فرنگی» و «نجس» و غیره از دربار ایران یادگار دیگری باخود بفرنگستان نبرد در صورتیکه شاه طهماسب که تا آن تاریخ دوبار شکست سخت از عثمانیان خورده و قشون سلطان سلیمان خان را تا نزدیکی پایتخت خود کسیده بود در این موقع که احتمال هجوم لشکر ترک بر خاک ایران هر روز قوی تر میشد اگر اندکی تدبیر و سیاست داشت بایستی پیشنهادهای امپراطور آلمان را که دارای آن همه قوت و قدرت بود نعمت آسانی دانسته و با دل و جان استقبال نماید ولی افسوس که تعصب و جهل در نظر نادانان دوست مخلص را دشمن جانی و تریاق جان بخش را زهر مهلک جلوه میدهد چنانکه طولی نکشید که قشون ترک سومین بار بجاک ایران حمله آور شده و شاه طهماسب را بعدنامه ننگین سنه ۹۶۱ مجبور نمود چنانکه شرح آن بتفصیل در تواریخ مذکور است.

بعقیده نگارنده این سطور نتیجه این تعصبات اولیای رسمی امور از همان عهد صفویه لطمه سختی بترقی مملکت ایران وارد آورد چه اروپائیان را بیجاک نموده و دیگر کمتر کسی رغبت مسافرت و سیاحت در آنصفحات را نمود. در صورتیکه اگر این تعصب در میان نبود بطور یقین در نتیجه اتحاد رسمی ایران با ممالک معظمه اروپا از همان اوقات ناچار روابط معنوی و اقتصادی بسیاری نیز در بین ایجاد گردیده و ایرانیان را از آن خزان نعمت بهره وسیعی نصیب میگردد چنانکه چند تن معدود اروپائیان که در آن زمان توانسته اند در ایران سیاحت نمایند از قبیل وینسانسینو دالساندری (۱) و شیرلی (۲) ها و دلاواله (۳) و سفیر اسپانی موسوم به دون کارسیا دو سیلوا ای فیکوراوا (۴) و تاووزنیه (۵) و اولیاریوس (۶) و شاردن (۷) و غیرهم هر کدام مبدأ افادات عظیمه ای چه برای ایرانیان آن زمان و چه برای ماها که چندین قرن بعد از آن زمان زندگانی میکنیم گردیده اند و کتابهای که آنها در خصوص ایران و اوضاع داخلی و ثروت و اخلاق و ادارات و غیره آن مملکت نوشته اند و هنوز باقی است چه برای ایرانیان و چه برای خارجیان هر کدام یک منبع فیض و سرچشمه تابناک معلومات مفیده است. سید محمد علی جمال زاده.

## اعتبار

مقاله ذیل مقاله دوم است از نگارش آقای میرزا عباس خان اعظم السلطنه نایب سفارت ایران در برلین که بر حسب وعده ای که در شماره گذشته دادیم ذیلاً نشر میکنیم:

اعتبار عبارت از اطمینانی است که شخص نسبت بدیگری در ایفای وعده خود دارد. وقتی میگویند فلان شخص اعتبار دارد از نقطه نظر

Pietro della Valle (۲) Sherley (۲) Vincutio d'Alessandri (۱)  
J. B. Tavernier (۵) Don Garcias de Silra y Figuerea (۴)  
J. Chardin (۷) A. Oléarius (۶)

قبلاً وجه آنرا مطالبه مینمایند. این رفتار تا چندی قبل با مملکت عثمانی هم معمول بود ولی حالا تخفیف یافته است. ایتالیایی‌ها نیز در بازار عالم بید حساسی معروفند و تا چند سال قبل تجار حتی المقدور سعی داشتند که با وجه نقد با آنها معامله کنند. مختصراً معامله باعتبار در مالکی میتواند رواج یابد که دارای تمدن عالی باشد و بواسطه تربیت و علم حسن شرف و درستی در اهالی نشو و نما کرده باشد مثلاً در مملکت انگلیس و دول متحده آمریکا مسئله معامله باعتبار بدرجات از سایر ممالک بیشتر رواج دارد قسمی که در موقع خرید در عوض وجه نقد حتی بمغازه‌ها دادن چک معمول است و چون ثقل عاده کتر پیش می‌آید صاحب مغازه بدون خواستن سند دیگری یا تحقیق از بانک معمولاً چک را بجای پول قبول میکند. چیزیکه در رواج معامله باعتبار اهمیت دارد آنست که باید در مملکت عدلیه صحیح بی غل و غشی در کار باشد و بیم آن نرود که شخص بدهکار بواسطه رشوه دادن بقضاه عدلیه یا رؤسای محاکم (مثل آنکه غالباً در ایران نیز دیده میشود) خود را از زیر بار قرض آزاد و بملاوه مبلنی هم بعنوان خسارت مطالبه نماید. بعلت این مخاطرات است که کارخانها و تجارتخانهها مبلنی بر قیمت اشیایکه بممالک غیر متمدنه حمل میشود میافزایند که اگر اتفاقاً قسمتی از آنها مفقود شود یا بدست تجار بد حساب بیفتد یا در تحت حکم قضاه رشوه خوار واقع شود رویهمرفته دوچار ضرر کلتی نشوند. ثالثاً شرط رواج معامله باعتبار استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت و آزادی شخصی اهالی است یعنی شخصیکه قرض میدهد یا مال التجاره خود را نسبه بفروشد بیم آن نداشته باشد که قوه خارجی یا داخلی بدون جهت بمال او یابده کار او تخطی نموده دخل و تصرف یا ضبط و توقیف نماید مثل اینکه نظایر این رفتار در عهد استبداد در ایران و روسیه و عثمانی نادر نبوده است.

معامله باعتبار منحصر بدادن قرض نیست. هر روز هزاران معاملات باعتبار در جریان است بدون اینکه طرفین ملتفت باشند و صحبت اعتبار در میان باشد مثلاً اینکه مستأجر ملک را بدون گرو در دست میگیرد که آخر سال مال الاجاره را پردازد همان اعتباری است که صاحب ملک با او میدهد و همچنین اینکه نوکر یا خدمتکار بامید اخذ شهریه تا آخر ماه خدمت میکند برای اعتباریست که باریاب خود دارد و باز اینکه عمله یکروز یا یک هفته بامید گرفتن اجرت عرق میریزد و کار میکند برای اعتباریست که بکار دهنده دارد. اینکه روزنامه نویس هم مبلنی قرض و تأسیس اداره و چاپخانه میکند برای اعتباریست که بمشترکین خود در پرداخت وجه اشتراک دارد و بالاخره اینکه اسکناس یا برات در عوض مسکوکات طلا و نقره قبول میشود برای اعتباریست که دارنده آنها بدولت بیبانگ یا بتجارخانه دارد. غالباً این قسم معاملات باعتبار مورد دقت واقع نمیشود و معمولاً تا صحبت از اعتبار میشود رد و بدل و جوه نقدیه یا مال التجاره در نظر گرفته میشود.

اعتبار بر پنج قسم است: اول و معتبرتر از همه اعتبار حقیقی است یعنی در دست داشتن گروی در مقابل وجهی که قرض داده میشود. دوم اعتبار شخصی است مثل معاملات تجاری که شرکاء و تجار بدون داشتن گرو بایکدیگر دارند و بواسطه اطلاع از حال و اوضاع کسب یکدیگر باهم طرف حساب شده و فقط بقول یکدیگر اطمینان میکنند. سوم اعتبار دولتی است مثل قبول اسکناس و تمبر پست و غیره بدون گرو. چهارم اعتبار برای مصارف مولده و مشمره مثلاً وجهیکه برای بنای کارخانه یا دایر نمودن تجارتخانه

یا مهمانخانه و تماشاخانه و یا ساختن راه و غیره و غیره بکسی قرض داده میشود جزو اعتبار برای مصارف مشمره محسوب میشود و برای ترقی و تجارت مملکت و توسعه ثروت آن خیلی مفید است. بر عکس آن است قسم پنجم یعنی اعتبار برای مخارج استهلاکیه مثل قرض کردن برای نگاه داشتن تجملات یا گذراندن معاش یا برای صرف سایر مخارج که از نقطه نظر اقتصادی جزو مخارج غیر مشمره و غیر مولده محسوب میشوند. این نوع اعتبار و قرض علاوه بر اینکه غالباً سوخت میشود نیز باعث بیکاری و تنبلی شخص قرض کننده و مایوسی و پشیمانی شخص قرض دهنده میگردد. قروضی که در ایران معمول است غالباً از این نوع میباشد. اینکه از قدیم الایام چه در مذهب زردشت چه در مذهب عیسوی و یهود و هنوز هم در مذهب اسلام اخذ تنزیل حرام بوده و هست بعلت اینستکه غالباً قرض برای مخارج استهلاکیه بوده و اشخاص متمول نقدیه خود را جز دفن کردن طور دیگری نمیتوانستند بکار بزنند و از اینجهه مقتضین را عقیده این بود در صورتیکه پول در دینه نفی بصاحبش نمیدهد چرا وقتی بکسی محض رضای خدا قرض داده میشود یا باصطلاح کارگشائی میشود باید تنزیل بیاورد ولی در معاملات تجاری و قرض برای کسب ثمرات گرفتن اجرت المثل باسم شرکت در آن تجارت یا اسامی دیگر معمول بود و در او اخر قرون متوسطه لوتز<sup>(۱)</sup> و معاصر او کالون<sup>(۲)</sup> آشکارا به عیسویان فهماندند که پول مثل ملک و مستغلات است و باید نفع بدهد از اینرو بتدریج قبح گرفتن تنزیل از میان رفت. یکی از جهات اینکه تنزیل در ایران خیلی گران است و بتومانی یکقران هم در ماه میرسد اینست که هرگاه بده کار نخواهد تنزیل بدهد بوسائل محاکم شرع میتواند خود را از ادای آن معاف دارد و بملاوه اگر کسی مثلاً ده هزار تومان به بیست نفر اشخاص متفرق قرض بدهد خطر آن هست که اقلان نصف آن یا بکلی از میان برود و یا طلبکار مجبور شود در مقابل طلب خود اشیاء غیر مشمره قبول کند. محاسن اعتبار از نقطه نظر اقتصادی چنانکه ذکر شد بواسطه اعتبار بدولت بیبانگ یا بتجارخانه است که اسکناس یا چک یا برات در عوض مسکوکات نقد قبول میشود. چنانکه گفته شد این مسئله برای توسعه و تسهیل تجارت اهمیت فوق العاده دارد زیرا که اولاً صرفه در وقت میشود. چه تحویل گرفتن پنجاه هزار تومان قران اقلان یکروز وقت لازم دارد و باز هم بطور یقین نمیتوان گفت اشتباهی واقع نشده است مثلاً اگر دولت آلمان مقدار ۲۲۶ میلیارد مارک طلا خسارت جنگی را که باید بمتفقین بپردازد بیول نقد میبایستی میداد متجاوز از هفتاد سال تحویل دادن آن طول میکشید و اقلان ده میلیارد آن بصرف حمل و نقل و محافظت و غیره میرسید مثل آنکه در سنه ۱۲۸۸ که دولت فرانسه ۶۰۰ میلیون پول نقد بدولت آلمان پرداخت تحویل دادن آن قریب سه ماه جمعی را معطل نمود.

ثانیاً معامله باعتبار باعث رواج و رونق تجارت بین المللی و تخفیف زحمت است مثلاً اگر بنا بود یک میلیون یا دو میلیون قیمت مال التجاره نقداً از آسیا بآمریکا حمل میشد اگر محال بودن آنرا اغراق فرض کنیم زحمت و مخاطرات آن یقینی است.

ثالثاً حسن معامله باعتبار باعث صرفه در وجه نقد است مثلاً در آلمان صدی هشتاد از معاملات باعتبار میشود. در انگلستان و آمریکا صدی نود و پنج. اگر تمام معاملات منحصر بمعاملات نقدی میبود ۸۰ برابر موجودی حالیه پول

## شهر قدیم پومپئی

در دنیا بعضی نفایس موجود است که در حقیقت بنام اهل دنیا تعلق دارد و هر کسی از هر نژاد و از هر اقلیمی باشد همیشه دارای حس و معرفی شد از خراب شدن و معدوم گردیدن آنها غمین و ملول و از دیدن خود آنها و یا اقلاً شنیدن شرح و بسط آنها شادمان و خوشدل میشود. مثلاً یک نفر آمریکائی از تماشای خرابیهای تخت جمشید باندازه یک نفر ایرانی و چه بسا بیشتر لذت میبرد با آنکه خرابیهای مذکور در خاک ایران واقع است و تعلق بتاریخ آن مملکت دارد و یک نفر ایرانی با معرفت از مشاهده اهرام مصر و تأمل در دقایق و نکاتی که هر قطعه سنگ آن بناهای معظم بجان و دل انسان حکایت میکند هانقدر محظوظ میگردد که یک نفر از اهل خود مصر و بهمین ملاحظه در این مقاله میخواهیم خوانندگان ایرانی خود را بسیر و تماشای یکی از دیدنیترین گنجهای تاریخی این کره دلالت کنیم و مقصود از این گنج تاریخی یک شهری است پومپئی نام که پس از آنکه تقریباً هزار و هفتصد سال در زیر خاک پنهان بوده و اثری از آن پدیدار نبود بقتله دست اتفاق چهره بر خط و خال او را از زیر طبقات خاک و خاکستر بیرون آورده و چشم جهانیان را بدیدن حسن و جمال بیاند این عروس زنده بگور روشن نمود.

پومپئی در اوایل میلاد مسیح شهر کوچکی بود زیبا و دلربا و واقع در ساحل غربی شبه جزیره ایتالیا در دامنه جنوبی کوه سبز و خرم و زوؤ و در چهار پنج فرسنگی شرقی شهر مشهور ناپل. اشراف و اعیان پایتخت روم اغلب فصل ییلاق را با آنجا میرفتند و اسباب عیش و نوش از هر جهت فراهم بود (۱) و اهالی آن که در آن زمان به بیست هزار نفر بالغ بود چون پومپئی شهر پر تجارتی بود در عین رفاه و آسایش روزگاری میگذرانندند غافل از اینکه آب سعادتشان بر روی آتش شرذباری جاری است که در اعماق جگر کوه و زوؤ در غلیان است و دیر یا زود سنگهای خارارا شکافته و چون آبی مست سر بر در خواهد آورد. خود کوه و زوؤ با آنکه بر حسب کشفیات علمی معلوم میشود که در زمانهای بسیار قدیم یعنی ازمئه قبل التاریخی آتش فشان بوده ولی در زمانی که ما از آن صحبت میداریم کوه بسیار با حال و با صفائی بود و چنانکه در «جغرافیای عمومی» (۲) مذکور است دامنه سبز آن با دامن کبود دریا که در دامنه غربی آن واقع بود پهلو پهلو میزد و تا حدود قلّه آن مزروع بود و احدی را گمان نمیرفت که در شکم این دسته گل و ریحان آتشی خوابیده باشد. در ۲۴ آب ماه رومی (اوت) سنه ۷۹ میلادی غفله کوه آتش فشان شد.

باید دانست که کوه آتش فشان که بزبانهای اروپائی ولکان نامیده میشود (که از کله و لکانوس که اسم خدای آتش و فلزات است مأخوذ است) و قدسای یونان گمان میکردند که این رب النوع دم و کوره خود را در زیر این کوهها گذاشته و میدمد و این آتش از آن جهت بلند میشود) عبارت از کوه یا تلی است مخروطی الشكل یعنی کله قد مانند که از قلّه آن دود و بخار خارج میشود ولی گاهی مثل اینکه بحران کرده باشد

نقد لازم بود تا بتوان معاملات امروزه را در جریان نگاه داشت و در انصورت اغلب از ممالک میبایستی اقلاً چندین میلیارد طلا و نقره برای سکه زدن از خارجه بخزند و حالا در عوض آن این مبلغ را بخرج آبادی مملکت و ترقی صنایع میرسانند و معاملات بدون نقصان در جریان است. رابعاً حسن معامله باعتبار آنست که غالباً سرمایه را بدست کسی میرساند که واقعاً از آن استفاده میتواند بکند و باصلاح از پول پول در میآورد مثلاً مردان پیر و بیوه زنان یا اشخاص دیگر بوسیله خریدن سهام تجارتی (که آنها بکنوع اعتبار است) سرمایه خود را که نمیتوانند از آن شخصاً استفاده نمایند بتجارتخانهها یا کارخانهها و بانکها میسپارند و بدین شکل طرفین از نتیجه آن بهره مند میشوند و کارخانه یا تجارتخانه فایده زحمت خود را میبرد و سرمایه دار تنزیل پول خود را میگیرد.

خامساً حسن معامله باعتبار آنست که شخص بی بضاعت که دارای هوش و ذکاوت و استعداد انکشافات و اختراعات دارد میتواند خیالات خود را بوسیله پول خارجه از قوه فعل آورد و بدین واسطه خیالات اشخاص بزرگ بملت فقر با آنها بقره نمیرود.

سادساً اینکه طمع گرفتن تنزیل انسان را راغب بصرفه جوئی و حتی کارگران و عمالجات را وادار میکند تمام مزد خود را بمصارف استهلاکیه بمصرف نرسانیده بلکه قسمتی از آن را در بانکهای مخصوص بمرامجه داده و وجهی برای روزهای تاریک خود پس انداز نماید.

سابعاً حسن معامله باعتبار آنستکه روابط مردم را نسبت بیکدیگر صمیمی تر و حسن درست حسابی و شرف را در مردم تولید میکند چه هر کس سعی دارد حتی المقدور بخوش حسابی معروف شود و بعلاوه طرفین نیکخواه بیکدیگر میشوند زیرا کسی که قرض میدهد همیشه میخواهد که کار بدهکارش رونق داشته باشد تا آنکه بتواند بدهی خود را از او بستاند و همین طور بدهکار میخواهد که همیشه طلبکارش سردماغ و با سرمایه باشد که حتی المقدور دست تنگی و عسرت او را مجبور بمطالبه و استرداد طلب خود نماید و بتواند مدت زیادی از سرمایه ای که قرض کرده استفاده نماید. خلاصه بنا بر آنچه گفته شد معلوم گردید که معامله باعتبار در زندگی سیاسی و اقتصادی یکی از عوامل مهم و برای تربیت اهالی مملکت بدرستکاری و خوش حسابی مرتبی خوبی است. ولی همین قدر که رواج معامله باعتبار در ممالک متمدنه مفید است انتشار آن ده برابر در ممالک غیر متمدنه مضر میباشد زیرا در آن ممالک چنانکه گفته شد اعتبار غالباً برای کسب و تجارت است و در ممالک غیر متمدنه برای مخارج استهلاکی یعنی برای مصرف شخصی و باصلاح راه انداختن عراده خانه است و مردم را به تنبلی و بی کاری عادت میدهد و یا اینکه اگر هم احیاناً برای کسی قرض کنند بواسطه نداشتن علم سرمایه را قسمی بکار میزنند که بعد از چندی غالباً ورشکست میشوند. بعلاوه در ممالک غیر متمدنه که حسن درستی و شرافت کمتر وجود دارد همه میخواهند باصلاح نعل بند را سر خر کریم آموخته سرمایه زیادی قرض کنند و بدون فکر و دقت عمیق و بانداستن علم و تجربه مشغول کار شوند اگر اتفاقاً آنکار فایده کرد قرض خود را شاید پردازند و الا در ب خانه حاکم شرع یا اماکن دیگر بست اختیار نموده و ورقه افلاس یا حمایت برای خود تمام میکنند. بمباریه اخیری معامله باعتبار همانند شمشیر برنده است که در دست دیوانه باعث خرابی و هلاکت و در پید داننا باعث دفاع و نجات است.

علاء اعظم السلطنه

(۱) سیرون - Cicéron - خطیب معروف رومی نیز در این شهر یک باغ و عمارت ییلاقی داشته که در بیانات خود مکرراً بدان اشاره میکنند.

(۲) Elisée Reclus: Nouvelle géographie universelle, V. 1, P. 547

تباتر و یا تماشائی داده نشود<sup>(۱)</sup> و امروز که خرابیهای شهر از زیر خاک و خاکستر در آمده در دیوار خانه‌های از خانه‌های شهر تصویر این نزاع و زد و خورد منقوش است و دیده میشود.

در سنه ۶۳ میلادی زلزله سختی در آن شهر واقع شد که اغلب عمارات و بناهای دولتی را ویران و مهدم ساخت و اهالی چنان این پیش آمد سراسیمه و بیناک گردیدند که مجلس اعیان (سنا) روم از تعمیر و ترمیم آن را نهی نمود ولی اهالی بتدریج کسب اجازه نموده و چنانکه از آثار باقیه استنباط میشود دست بکار بنا و تعمیر اینیه و عمارات خراب شده بودند که ناگهان در روز ۲۴ آجماه رومی (اوت) سنه ۷۹ میلادی کوه وزوو بنای آتش فشانی را نهاده و شهر پومپئی را با دو شهر مجاور موسوم به هرکولانوم و استانی<sup>(۲)</sup> در مدت کمی بکلی مهدم و ویران و در زیر طبقات بلند خاک و خاکستر و مواد گداخته پنهان نمود.

شرح این واقعه وحشتناک چنان بود که در شب روز مزبور از قلعه کوه دود بنای صعود را نهاده و گاهی روشن و گاهی تیره میشد و خاک و مواد گداخته از آن بلند میگشت و باران ریگ و سنگهای عظیم از آن باریدن گرفت و بعق یک ذرع شهر را پوشانید. بسیاری از اهالی در همان هنگام فوراً بهلاکت رسیدند و بعضی از آنها که بحیال فرار بودند در بین راه اجل گریبانانرا گرفت. بعضی جسدها از زیر خاک در آمده که با همان هیئت و حالت فرار با کیسه نقدینه در دست قزنها در زیر خاک مانده و معلوم میشود در همان حال فرار اجلشان سرآمده است. خلاصه آنکه قدری مواد گداخته و خاک و خاکستر و آب جوشان بر روی شهر ریخت که عمق طبقه خاک و خاکستر بهفت ذرع رسید و شهر بکلی مستور و مفقود گشت و حتی عمق خاک و خاکستر در هرکولانوم به بیشتر از سی ذرع نیز رسید.

تفصیل آتش فشان شدن کوه وزوو را پلینیوس کوچک<sup>(۳)</sup> نویسنده مشهور رومی (۶۲-۱۲۰ میلادی) در دو نامه‌ای که در همان اوقات بدوست مشهور خود تاسیت<sup>(۴)</sup> مورخ معروف رومی (۵۵-۱۲۰ میلادی) نوشته بتفصیل ذکر نموده است و عجیب است که با آنکه عموی عالم او پلینیوس قدیم که در موقع آن واقعه فرمانده دسته کشتیهای مقیم در دماغه مین<sup>(۵)</sup> در نزدیکی شهر ناپل بود و برای استخلاص اهالی شهر استانی از شهرهای سه‌گانه‌ای که معرض انهدام واقع گردید بدانجا شتافته و از اثر بخارهای متعفن مسموم گردیده بود پلینیوس جوان در موقع وصف آتش فشان شدن وزوو هیچ وجه از پومپئی و هرکولانوم و استانی کلمه‌ای سخن نبراند ولی مورخ دیگری یونانی موسوم به دیون کاسیوس<sup>(۶)</sup> که در حدود نیمه قرن سوم میلادی یعنی پنجاه تا هفتاد سال پس از آتش فشان شدن وزوو تاریخ بزرگ مشهور خود موسوم به «تاریخ روم» را تألیف نموده است تفصیل خراب شدن شهرهای مزبور را نیز بیان کرده است.

(۱) این قمره دلیل بر تمدن عالی روم در آن زمان است که مثل فرنگیهای امروزه تملق خاطر زیادی بتاشا و خوشگذرانی داشتند و این مجازات برای آنها مثل آن بوده که یک شهر ایران غدغن شود سه سال گریه نکنند. (۲) Stabies  
(۳) Caius Plinius Caecilius secundus (۴) Cornélius Tacitus  
(۵) Miseno  
(۶) Dieu Cassius (Cassius Dio) در سنه ۱۵۰ میلادی متولد شده و پس از سنه ۲۲۹ میلادی قریب بیست سال مشغول تألیف کتاب تاریخ خود بود.

هیجان آمده و آب جوشان و سنگها و مواد دیگر گداخته شده بقوت و شدت هر چه تمامتر از دهانه آن بنای بازیدن را میگذازد و بعضی از این نوع کوهها هستند که مدام در حال هیجان هستند و هم باید دانست که در زمانهای قدیم خیلی از کوههای آتش فشان بوده که اکنون بحالت خاموشی و خمود هستند و از آنجمله است کوه دماوند خودمان که سابقاً آتش فشان بوده و امروز بحالت خاموشی است. اکنون نیز در روی زمین قریب ۳۲۰ کوه آتش فشان موجود است که دویست و هفتاد از آنها بالنسبه مهترند و بیشتر از ۴۰۰ کوه آتش فشان است که حالا خاموش شده‌اند. و اصلاً کوههای آتش فشان عموماً بر دو قسم است یکی آنکه پیش از هیجان بعضی علامات از آن ظاهر میشود و دیگری آنکه بدون مقدمه بطور ناگهانی بنای آتش فشانی را میگذازد و علاماتی که در قسم اول ظاهر میشود اغلب صداهایی است چون غرش رعد که از درون زمین شنیده میشود و حدوث زلزله‌ها در اراضی مجاور و سکون و سنگینی هوا بحدتی که نفس کشیدن مشکل میشود و خشک شدن چشمها و پس از آن آتش فشانی شروع میشود با صدا و حتی مانند آنکه تونی ترکیده باشد و آنگاه بخار و دود غلیظ و کثیفی از دهانه آن بیرون میآید و مدام صاعقه بکوه نازل میشود و از دهانه آن موادگلی و سنگهای بزرگ بیرون ریخته و بالاخره مواد ذائبه چون آهن گداخته در هوا بلند شده و فوران نموده و جاری میشود و پس از زمانی این هیجان تسکین مییابد ولی باز دود و بخار از دهانه کوه بلند میشود و همین قرار مییابد تا هیجان دیگری. اغلب قوه انفجار کوههای آتش فشان و مقدار موادی که از دهانه آنها خارج میشود بحدتی است که عقل یبعل از قبول آن امتناع دارد چنانکه کوه ایتنا واقع در جزیره سیسیل در یوکوتی که بهیجان آمد در یک انفجار قریب سی هزار متر مکعب از مواد آتشین بیرون انداخت و همین کوه وزوو هم که موضوع صحبت ما است در موقع یکی از هیجاناتش نهری از مواد ذائبه از آن جاری شد که پس از آنکه منجمد شد قریب به ده هزار متر مکعب بالغ گشت و حتی در هیجان دیگر مواد مزبوره قریب چهارده هزار متر مکعب رسید و همچنین از کوهی که در ۱۳۸ سال قبل (۱۷۸۳ میلادی) در جزیره ایشلانڈ آتش فشان شد دو رودخانه آتشین بزرگ از اینمواد گداخته جاری شد که طول یکی از آنها بهفت فرسنگ و عرضش بدو فرسنگ و طول دیگری بدوازده و عرضش بمچار فرسنگ رسید و عمق آنها در بیابانها سه ذرع و در دره‌ها قریب دویست ذرع بود و گاهی سنگها و صخره‌های بزرگی را که وزن یکی از آنها بدویست خروار میرسد بمسافت دو سه فرسخ پرتاب میکند و حتی دیده شده که کوه وزوو سنگهای بسیار بزرگ را بارفتاق ۱۲۰۰ ذرع در هوا انداخته است.

شهر پومپئی که موضوع این مقاله است چنانکه گذشت در اوایل میلاد مسیح شهر خوش و باصفائی بود و از هر طرف اعیان و اشراف روم برای تفریح و عیش و عشرت بدانجا میآمدند چنانکه در تواریخ مذکور است که در سنه ۹۰ میلادی یعنی بیست سال قبل از خرابی آن در تماشخانه آنجا نزاع و غوغائی بین اهل شهر و انبوه تماشاچیان که از اطراف شهر آمده بودند در گرفت و از دو طرف جمعی کشته و مجروح شدند و دولت روم برای تنبیه اهالی شهر غدغن نمود که در ظرف ده سال در شهر مذکور



وجود این قسمت بالای خود یرق و نوک نیزه‌ای که یرق بدان وصل است و همچنین قسمتی از ریشه‌هایی که برای زینت یرق آویخته بودند درست نمایان است (۱).

یک نویسنده انگلیسی موسوم به بولور لیتن (۲) رومانی نوشته موسوم به «آخرین روزهای پومی» که خیلی خواندنی است چه نویسنده مزبور با زحمت و تتبع بسیار سعی نموده است که تمام حیات اجتماعی آن زمان را از روی کشفیات تازه و معلومات و تواریخی که در دست است مجسم سازد و حقیقتاً هم بخوبی از عهده این امر برآمده است.

## تکمله

راجع بمقاله «شاهنامه‌های فارسی» مندرجه در شماره ۳ سال دوم

در شماره‌های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سال اول و شماره ۱ و ۳ سال دوم کاوه یک سلسله مقالاتی راجع بشاهنامه و اصل و منشأ آن نشر کردیم و خاتمه آن مقالات که متضمن شرح دقیق زندگی فردوسی و آثار او است بواسطه کثرت مقالات دیگر تأخیر یافت و امید است عنقریب در یک یا دو شماره از شماره‌های آینده نشر و سلسله ختم شود. مقصود ما در سطور ذیل افزودن یکی دو قره معلومات و توضیحات جدید است در باب شاهنامه منثور که مأخذ فردوسی بوده و ذکر آن و بانی آن در شماره ۳ بتفصیل مذکور شد.

توضیحات مزبور راجع است بشرح حال بانی شاهنامه ابو منصور محمد بن عبد الرزاق و چند فقره اطلاعاتی که در باب حالات و هویت غیر معروف او بدست آمده. در شماره ۳ کاوه (سال دوم - دوره جدید) همه آنچه بر نگارنده در آن باب تا آنوقت معلوم بود درج شد و آن اطلاعات از روی مأخذ ذیل بود: الآثار الباقیه تألیف ابو ریحان بیرونی، طبقات ناصری، تیمه الدهر ثمالی، تاریخ ابن الأثیر، احسن التقاسیم مقدسی، دیباجه قدیم و دیباجه بایسنقری شاهنامه فردوسی. بعدها در کتاب فارسی زین الاخبار گردیزی [ابو سعید عبد الجی بن الضحاک بن محمود] که در عهد امیر عبد الرشید غزنوی (سنه ۴۴۰-۴۴۴) تألیف شده (۳) و کتاب بسیار نفیس روسی «ترکستان پیش از استیلای مغول» تألیف علامه بارتولد (۴) و تاریخ بخارا تألیف تراشخی [ابو بکر محمد بن جعفر] و ذیل آن تألیف ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی (۵) و کتاب مجمل فصیحی بعضی اطلاعات تازه برای نگارنده در این موضوع بدست آمد که مقصود از تسطیر سطور ذیل اشاره اجمالی بدانها است:

اولاً بارتولد گوید که ابو علی محمد بن عیسی دامغانی وزیر نوح بن منصور سامانی را بغرا خان در موقع تخلیه بخارا در سنه ۳۸۲ (۶) (هجری

پس از آنکه هزار و پانصد سال از تاریخ این واقعه هولناک گذشته و این مسئله بکلی از خاطرها فراموش شده بود در اوایل قرن دهم تصادفاً در تھی که در همان محل قدیم این شهرها میکنند دو کتیبه پیدا شد ولی آنطوری که باید جلب توجهی ننمود و کسی بدان و قبی نهاد. در سنه ۱۰۰۰ در موقع کنندن کاریز آبی مقر و مرکز شهر پومی معلوم گردید ولی اولین اقدام جدی که در امر حفر و کشف پومی بعمل آمد در سنه ۱۱۶۱ بود ولی باز عملیات از روی نقشه و اصولی نبود و میتوان گفت که در واقع فقط از سنه ۱۲۲۳ شروع شده است و از سنه ۱۲۷۶ بعد منظمآ هشتاد نفر عمله مدام در آنجا در تحت نظر و حکم اشخاص خبره مشغول کارند و تا بحال بیشتر از سه خنس شهر را از زیر خاک بیرون آورده اند. یکی از اولین چیزهایی که در ابتدای عملیات در آنجا پیدا شد مجموعه استخوانهای چهار شخص بود که بهمان حالت بدون هیچ تغییر مانده بودند و اکنون نیز در موزه شهر نابل میتوان آنها را تماشا نمود. یکی از این چهار نفر زنی بود که در پهلوی آن ۹۱ عدد از مسکوکات آن زمان و دو کاسه نقره و کلیدها و جواهر و غیره بوده که ظاهراً آنها را برداشته بوده که فرار کند و در همان حال بهلاکت رسیده است. زن مزبور بر پهلوی چپ خوابیده و بر سرش نقابی و در انگشتش دو انگشت است و در پهلوی او یک نفر زن دیگر و یک دختر و یک مرد دیده میشود. پس از آن بتدریج جسد های انسانی بسیاری پیدا شده و میشود و همچنین آثار قدیمه بسیار از قبیل مجسمه ها و ستونها و غیره و عمارات و قصرها و بناهای عمومی و معبد ها و میدا نگاهها و حمامها و دکانهای بسیار کشف شده است که خیلی از آنها یعنی آن قسمتی از اشیاء را که حمل و نقل پذیر بوده اکنون در موزه شهر نابل میتوان تماشا نمود.

کوچه ها و خیابانهای شهر پومی عموماً مستقیم و بی پیچ و خم میباشند و عرض آنها از ۴ تا ۹ ذرع بیشتر نیست و زمین آنها سنگ فرش است و پیاده روها که از سطح کوچه قدری بلندتر هستند بعرض یک تا دو ذرع میباشند.

از جمله خانه های اعیانی که کشف شده خانه ایست موسوم بخانه کارا دل فوتو (۱) که بر بدنه دیوارهای آن با کاشیهای ریز بترتیب خاتم کاری تصویرات بسیار دلگشای مرسوم است و از آنجمله تصویر مشهوری است راجع بچنگ اسکندر مقدونی و داریوش سوم پادشاه ایران در ایسوس (سنه ۳۳۳ قبل از میلاد مسیح). این قطعه تصویر که در سنه ۱۲۴۷ کشف گردیده از لحاظ تاریخی و علمی بسیار گرانبه است چه میتوان گفت که تقریباً در خود عهد اسکندر یا اندکی پس از آن ترسیم شده و تمام جزئیات آن از حیث لباس و یراق اسبان و اسباب جنگ و اسلحه ها و غیره تماماً مطابق با واقع است. «در طرف چپ این تخته سنگ صورت اسکندر را کشیده اند که در میان جنگیان خود سواره ایستاده است. در طرف راست رو بروی اسکندر داریوش پادشاه ایران روی یک عراده جنگی ایستاده و او در میان لشکر ایرانی است که از هجوم لشکر اسکندر مقدونی در شرف فرار هستند. در عقب داریوش یک سواری یرق [در فش کاولی] در دست دارد. متأسفانه مخصوصاً همین قسمت خاتم کاری شکستی وارد آمده است که بدان واسطه در ست سنگ یرق هویدا نیست ولی با

(۱) منقول از مقاله ای که مستشرق مرحوم آلمانی اوسکار مان در تحت عنوان «کاوه و درفش کاولی» در شماره ۱ از دوره قدیم کاوه نوشته.

(۲) Bulwer Lytton

(۳) استغراضات بارتولد از آن کتاب که مانند ضمیمه بکتاب روسی خود او بفارسی طبع شده.

(۴) W. Barthold, Turkestan v epokhu mongolskago nashestvia. مشار الیه تقریباً تمام مأخذ معلوم را تصفح و از آنها استفاده کرده و اغلب اعتمادش بکتاب گردیزی است.

(۵) این کتاب با هتمن شیر در پاریس بطبع رسیده.

(۶) نه سنه ۳۸۲ که ابن الأثیر گفته و اشتباه است.

داد که مملکت را تاراج کنند و خود شروع کرد بمراودات با آل بویه (۱) در سنه ۳۵۱ باز ابو الحسن محمد سیمجوری والی خراسان تعیین شد و بر ضد ابو منصور بن عبد الرزاق فرستاده شد و احمد بن منصور بن قراتکین نیز در جزو قشون ابو الحسن سیمجور بود. ابو منصور مقول شد و ابو الحسن سیمجور تا آخر سلطنت منصور والی خراسان ماند.

ابو نصر قبایلی هم در تاریخ بخارا (ذیل تاریخ زرخشی) گوید: «چون خبر وفات امیر رسید (۲) با و (با آلتکین) رسید قصد حضرت (۳) کرد تا امیر سدید (۴) را بگیرد و امیر سدید با و کس فرستاد و چون بجیحون رسید خواست که بگذرد و نتوانست گذشتن از آنکه لشکر بسیار آمده بود و خواست که باز گردد و به نشاپور رود با ولایت خود و امیر سدید نامه کرد بمحمد بن عبد الرزاق به نشاپور تا او را نگذارند که به نشاپور در آید الب تکین خبر یافت دانست که به نشاپور نتواند رفتن همچنان از آب جیحون و از آموی بگذشت و ببلخ رفت و باخرا برگرفت و خلاف ظاهر کرد...» (۵).

در کتاب مجمل فصیحی (بنقل زاورتی (۶) از آن) گوید که در سنه ۴۴۶ ابو منصور بن عبد الرزاق که والی هرات بود هرات را خالی گذاشته بطوس رفت و استعفا داد لهذا اضطراب و اختلال زیادی در هرات بوقوع آمد و حکومت آنجا بحاجب آلتکین داده شد (۷).

از همه این فقرات چنان نتیجه بدست می آید که ابو منصور محمد بن عبد الرزاق طوسی از زمان امیر نصر بن احمد سامانی مقام مهمی در طوس داشته و ظاهراً از ابتدا حاکم آنجا بود (۸) بعد در حکومتها و مناصب مهمه سامانیان طی مقامات کرده و ابتدا در زمان امیر عبد الملک سامانی در سنه ۳۴۹ سپهسالار خراسان شد و چند ماهی (از جمادی الآخره تا ذی الحجه) در آن کار بوده و معزول شد و در اواخر سال ۳۵۰ یا اوایل ۳۵۱ باز والی خراسان شد و پس از اندک زمانی در سال ۳۵۱ باز معزول شده و کمی بعد مقول شد (ظاهراً در همان سال) (۹). ابو منصور ظاهراً مثل اغاب همشهریان خود شیعه مذهب بوده و شاید جهت میل او بآل بویه نیز از این جهت بوده است.

نکته دیگر که اشاره بدان لازم است آنست که علامه معظم جناب آقا میرزا محمد خان قزوینی لقب «معتد الملک» را که دیباچه بایسنقری بابومصور میدهد رد کرده و آنرا از اسنادات متأخرین میدانند و در یک مراسله خصوصی مرقوم داشته اند که بعقیده ایشان لقب مضایف بلکه در آزمان هنوز رواج نداشته است و معتد الملک که مثل صدر اعظم این زمان و بهمان معنی صدر اعظم اسم منصب خصوصی در عهد اخلاف هلاکو و تیمور بوده با غلب احتمال در دیباچه بایسنقری شاهنامه نه بعنوان لقب بلکه بعنوان منصب بر حسب مصطلح عهد تألیف دیباچه استعمال شده است.

محصل

(۱) در تاریخ ابن الأثیر از ملاقات وی در جرجان بارکن الدوله دیلمی در

سنه ۳۴۹ سخن میرود. (۲) ابو الفوارس عبد الملک بن نوح بن نصر.

(۳) حضرت یعنی در بار سامانیان در بخارا. (۴) ابو صالح منصور بن

نوح بن نصر. (۵) تاریخ بخارا طبع شرف صفحه ۹۶.

(۶) Raverty در تعلیقات و حواشی خود بترجمه انگلیسی کتاب طبقات ناصری.

(۷) خود کتاب مجمل فصیحی در دست نگارنده نبود و شاید در خود متن اطلاعات

بیشتری در باب ابو منصور بوده باشد.

(۸) بقول ابن الأثیر وی بیش از سنه ۳۳۵ از طرف ابو علی چنانی حاکم طوس

و مضافات آن بوده.

(۹) خوشبختانه حدس نگارنده در باب تاریخ وفات ابو منصور که در شماره ۳

همین سال کاوه (صفحه ۱۴ ستون اول) بطور ظن اظهار شده بود تأیید و اثبات شد.

الآخره) با خود ببلاساغون برد و در حاشیه کتاب بنقل از گردیزی گوید که وزیر مزبور در غره ربیع الاول سنه ۳۸۲ وفات کرد. بهر تقدیر معلوم است که وزیر مزبور بعد از سال مذکور در وزارت نبوده است و بدین جهت شعری که بقول ثعالی در باره او گفته اند که بموجب آن او بیشتر از پنجاه سال بوده که در خدمت در باربخارا بوده و بلا انقطاع در کار بوده و معزول نشده (۱) باید پیش از این تاریخ گفته شده باشد و بلکه حتی پیش از سنه ۳۷۸ گفته شده چه وی اولین دفعه در جمادی الآخره سنه ۳۷۷ بوزارت رسیده و کمی بعد (۲) معزول شده و ابو نصر احمد بن محمد بن ابی زید بجای او نشست و باز اندکی بعد ابو علی مزبور بوزارت برگشت و تا استیلای بغرا خان در وزارت ماند در این صورت اگر شعر مزبور بی مبالغه بوده باشد و در سنه ۳۷۷ یا پیش از آن تاریخ گفته شده باشد پس وی از سنه ۳۲۷ و یا قبل از آن در دربار بخارا بوده و منصبی داشته و پیش از آن هم بقول ثعالی پیش ابو منصور محمد بن عبد الرزاق بوده و از منشیان وی بود و در این صورت ابو منصور هم قبل از آن تاریخ در خراسان مقام بزرگی داشته است.

ثانیاً گردیزی در رسیدن ابو منصور بمنصب سپهسالاری و والیگری خراسان گوید «و امیر ابو الحسن محمد بن ابراهیم [بن سیمجور] به نشاپور ستمها بسیار کرد و تظلم او بمحضرت بخارا پیوسته گشت پس او را معزول کردند اندر جمادی الآخره سنه ۳۴۹ و سپهسالاری با ابو منصور (۳) محمد بن عبد الرزاق دادند و ابو نصر منصور بن باقرا (۴) را با عهد ولوا و خلعت نزدیک او فرستادند. ولایت ما دون انهر (۵) نیکو ضبط کرد و رسمهای نیکونهاد و بمظالم بنشست و حکم میان خصمان خود کرد و انصاف رعایا از یکدیگر بستند».

و نیز در جای دیگر گوید «... پس سپهسالاری خراسان او را (یعنی آلتکین را) دادند و ابو منصور را صرف کردند و سوی طوس رفت و آلتکین بنشاپور آمد بیستم ذی الحجه سنه ۳۴۹».

علاوه بر این بارتولد (ظاهراً بنقل از گردیزی) گوید پس از جلوس منصور بن نوح (شوال سنه ۳۵۰) آلتکین از سپهسالاری (۶) خراسان معزول و یانگی شد و ابو منصور بن عبد الرزاق که آلتکین او را حاکم طوس کرده بود باکمال میل بر ضد دشمن قدیم خود آلتکین هجوم کرد و دولت سامانیان نیز والیگری خراسان را باو تکلیف کرد و آلتکین در سنه ۳۵۱ بغزنه رفت. بقول گردیزی ابو منصور بن عبد الرزاق چون میدانست که او را هم در سرکار حکومت خراسان نخواهند گذاشت و در اولین موقع و فرصت او را معزول خواهند کرد لهذا بقشون خود اجازه

(۱) یتیمه الذهر ثعالی.

(۲) در همان سال یا سال بعد. (۳) اینجا تنها قمره ایست که اسم

و کنیه او با هم ذکر شده و شکی در وحدت مصداق و بودن وی (نه برادرش) بانی شاهنامه نمیگذارد.

(۴) بقول مقدسی حاجب الحجاب منصور بن نوح سامانی بود.

(۵) عبارت ما دون التهر بخراسان و تمام مضافات آن تارود جیحون اطلاق میشد چنانکه ماوراء التهر بآنطرف جیحون از بخارا و سمرقند اطلاق میشد.

(۶) مقصود از سپهسالاری خراسان در عهد سامانیان و اوایل غزنویان همهجا والیگری و زیاست قشون معاً بود.

# راجع بوکلای کاوه

ترتیب اشتراک کاوه معلوم است که بواسطه پرداختن وجه اشتراک نقد و پیشکی یکی از وکلای کاوه و گرفتن قبض بامضای آنها و فرستادن بداره بعمل میآید. واضح است که وکلا مسئول و جوی هستند که قبض امضا شده آنها در دست اداره است. اخیراً بعضی از وکلا مینویسند «فلان شخص مشترک روزنامه با آنکه قبض از من گرفته و روزنامه را در تمام سال در یافت کرده هنوز وجه را پرداخته». از اینقرار معلوم میشود که وکیل محترم محض رودر بایستی بدون آنکه پول را بگیرد قبض رسید بدست آنشخص داده لهنذا باید بگوئیم که اینگونه مسامحهها ربطی بداره ندارد و قبول نخواهد شد و وکلا مسئول و جوه قبوضی هستند که امضا کرده اند و اگر پول را نگرفته اند زیان خودایشان خواهد بود.

هم چنین غریب تر از این آنست که گاهی بعضی از وکلای محترم کاوه بدون اینکه قبضی بدهد کتباً در کاغذ خود مینویسد «فلان و فلان روزنامه بفرستید» و روزنامه فرستاده میشود بعدها در موقع حساب مینویسد که «از فلان آدم وجه وصول نشد» یا «فلان شخص دیگر روزنامه نخرستید زیرا که پول نداد» در صورتیکه تا آنموقع قریب یکسال روزنامه فرستاده شده. لازم است وکلای محترم فقط با قبض کار کنند و تا وجه را نقد نگیرند قبض ندهند.

از این تاریخ دیگر کتبی که در اداره کاوه منتشر شده و در هر شماره کاوه بعنوان «سلسله انتشارات کاوه» اعلان میشود در مقابل قبوض وکلای کاوه فرستاده نمیشود بلکه فقط پس از وصول قیمت آنها بداره ارسال میشود کسانیکه نمیتوانند شخصاً بتهنای یا با اشتراک چند نفر مشترک دیگر پول کتابهای را که طالب هستند برات گرفته و بداره کاوه برسانند میتوانند قیمت را بوکلای کاوه بدهند تا آنها برای ما بفرستند ولی فقط بعد از وصول آن وجه بداره کاوه کتب مطلوب فرستاده میشود زیرا که حساب کتابها ربطی بحساب روزنامه ندارد و مجزی است. کتابفروشها میتوانند مقدار کتی در یکجا بیول نقد بخرند و بهر قیمت که خود معین میکنند بفرشند. و اگر در هر شهری یکی از کتابفروشها بخواهد منحصراً فروش سلسله انتشارات کاوه را بعهده بگیرد و حجرة او مرکز فروش این کتب در آن شهر باشد میتواند با اداره کاوه داخل مذاکره شده و قرار دادی منعقد کند. در اینصورت اداره کاوه باشخاص متفرقه و سایر کتابفروشها در آن شهر دیگر مستقیماً کتاب نخواهد فرستاد.

## اعلان



آئله بهزاد - کریم طاهر زاده در برلین  
 آئله بهزاد ساختن هر گونه خانه و عمارات و مساجد و غیره را  
 در طرح شرقی و فرنگی با طرز جدید و ارزان و تعمیر ابنیه قدیمه  
 و مساحت از اضی و سایر کارهای مهندسی و معماری را بعهده میگردد. از  
 ایران نیز سفارش قبول کرده نقشه های مطلوبه را موافق قواعد فن جدید  
 معماری بر طبق سفارش کشیده میفرستد. طالبین به آدرس ذیل رجوع کنند:  
 Berlin-Schöneberg, Kufsteiner Str. 6, Gth. II  
 Telephone: Stefan 482.

بهر آئله بهزاد  
 در برلین ۱۳۳۱

## اعلان

# چاپخانه کاویانی

واقعه در برلین که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قیله بوده و هر گونه نقشه ها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانه های بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد. این چاپخانه ایرانی که در مرکز فرنگستان برای خدمت بتسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و صورت تابناک آهورامزدارا با بالهای طلائی درخشان علامت اداری خود قرار داده حاضر قبول خدمات ناشرین کتب در مشرق زمین است.

آدرس چاپخانه چنین است: Buch- und Kunstdruckerei «Kaviani», Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

# تجارخانه پرسپولیس

مغازه و تجارخانه «پرسپولیس» حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجاری میان آلمان و ایران و هندوستان و عثمانی شده و با نهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار و اصناف ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و منسوجات و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اسباب عکاسی و دوامات و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانههای آلمان خریده و ارسال دارد.

مدیر: رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.  
 آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

## دوره چهار ساله کاوه

دوره قدیم کاوه که مجموعه چهار ساله آن در ۳۰ شماره بوده و بر از مقالات علمی و ادبی و سیاسی است در اداره کاوه موجود است و قیمت یک لیره انگلیسی فروخته میشود. فقط برای مشترکین کاوه (چنانکه در شماره ۸ از سال گذشته شرح داده شده) بعنوان هدیه و تنها در مقابل قیمت بسته کردن و اجرت پست و سایر مخارج جزئی راجع بارسال بسته که روی هم برای مجلد آن ۱۲ شلینگ و برای غیر مجلد آن هفت شلینگ در ایران و خارجه باشد داده میشود. هر کس طالب باشد میتواند این قیمت جزئی را بوکلای اداره پرداخته و قبض امضا شده را گرفته برای ما بفرستد که فوراً ارسال میشود. از دوره قدیم چنانکه گفتیم هنوز مقداری موجود است ولی معلوم است که باولین تقاضا کنندگان ارسال میشود و اگر یکی از شمارهها تمام شد دیگر بتقاضا کنندگان تازه نمیشود فرستاد.

فهرست بعضی از مقالات مهمه دوره قدیم کاوه بقرار ذیل است:

شماره ۱	مقاله علمی و تاریخی راجع به «کاوه و درفش کاویانی»
۶-۵	«نوروز جشیدی» بقلم استاد گایگر
۸-۷ و ۶-۵	مقاله متسلسله «نظری تاریخ و درس عبرت - داستان کرچستان»
۹	«فلاند»
۱۳ و ۱۲	«هندوستان»
۱۷ و ۱۶ و ۱۵	«قفقاز»
۱۳۳۵	تاریخ مختصر واقعات سال ۱۳۳۵ در اروپا و در ایران در تحت عنوان «سال دوم کاوه»
۱۸-۱۹	مقاله راجع به «میرزا صادق خان ادیب الممالک»
۲۰	«افغانستان»
۲۱	«خشکبار ایران و روسیه»
۲۱	«اجتماع استوکهولم» و «داد خواهی ملت ایران»
۲۲	«تمدنیات نظامیان روس در ایران»
۲۳	«رضای عباسی نقاش ایرانی» (مصور)
۲۳	«دوره جدید مشروطیت در ایران»
۲۵ و ۲۶ و ۲۷	«انگلیسها و جنوب ایران»
۲۵	«بهترین تألیفات فرنگیها در باره ایران»
۲۷ و ۲۶ و ۲۵	«معادن نفت بختیاری»
۲۷	«روس و ایران»
۲۸	«استمهال در قروض ایران»
۳۱-۳۲	«حکم از روی تجربه»
۳۳	«فتح و ظفر اجتماعون عامیون» سوسیالیسم در آلمان
۳۴	«قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام»
۳۵	

دوره سالانه سال گذشته کاوه (سال اول دوره جدید) نیز در اداره موجود است و قیمت آن یک لیره انگلیسی است.

## مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبات تجاری و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین الملی قطع شده دوباره مصمم برآن شده ایم که روابط تجاری خودمانرا

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نوشروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشویم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدیل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.  
 Hamburg 1, Glockengiesserwall

## سلسله انتشارات «کاوه»

آلمان ایران و سایر ممالک  
 لیره انگلیسی

۸ شلینگ	(۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهها در ایران و احصایه های مالیاتی و جدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی.
۵۰	(۲) کشف تللیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است.
۱۵ دو شلینگ و نیم	(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران تألیف علامه مشهور آفاق استاد براندیس دانتارکی که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب پارانیان»
۳ نیم شلینگ	(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی وکلای هر سه دوره مجلس و همت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب.
۱۵ دو شلینگ	

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا پول را بوکلای کاوه پرداخته و قبض گرفته و بفرستند توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید کتی کنند و بکتابفروشها تخفیف داده میشود در ایران طالبین بوکلای روزنامه کاوه رجوع نمایند.



قیمت اشتراک

سالانه  
در آلمان... | ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و یک لیره انگلیسی | ۱۲ شلینگ  
سایر ممالک

قیمت هر شماره برای تک فروشی در  
ایران پنج قران است

# کاوه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک  
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

۲۷ اسفند ارد ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غره ذی الحجه سنه ۱۳۳۹ = ۶ اوت فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 8 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تبعات وزحمت طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده ای از اشخاص مشغول بعلم وادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلاعوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوهها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسامی و کلاهی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی پائین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و پست بدهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»  
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**

Leibnizstr. 64.

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارتخانه آقا میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۰۱

تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی

مشهد: کتابخانه نصرت

اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها

بندربوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی

کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان: تجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران

یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی پارسائی

کاشان: تجارتخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران

ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانههای مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً بداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ و مستقیماً بایشان ارسال شود.

## مکاتبات اداره

جناب آقا میرزا عبد الحسین مدیر کتابخانه «آذربایجان» در تبریز:-

مدت ۱۹ ماه است که اداره روزنامه کاوه مرتباً توسط شما بخدمت روزنامه فرستاده و علاوه بر آنکه عده‌ای از هر شماره پیش خود شما فرستاده میشد تا بخدمتی که قبول اشتراک میکنند بدهید و یا بطور تک فروشی بفروش برسانید و بعدها بواسطه نرسیدن خبر از شما که این بیخبری پارسال مدتی طول کشید از بعضی شمارهها دیگر فرستاده نشد و بعدها باز امسال از شماره‌های اول مقداری فرستاده شد علاوه بر این پارسال و امسال برای ۱۶ نفر اشخاص بموجب قبوض و مراسله امضا شده شما دایر بر وصول وجه اشتراک سالیانه بدست شما روزنامه فرستاده شده است و بلاشک این وجوهات که مجموع آنها تا امروز ۳۶ تومان و ۶۱ قران میشود پیش شما موجود و بر ذمه جنابعالی است. اگر قیمت تک فروشیها هم حساب شود مجموع قرض شما بداره کاوه به ۶۷۰۶ تومان بالغ میشود. خیلی برای ما موجب تأسف است که با وجود امید مخصوصی که بانتشار کاوه در آذربایجان داشتیم تا حال همت لازمی از طرف عالی در نشر کاوه در آنجا که مرکز دؤم علم و ادب در ایران توان شمرد بعمل نیامده سهل است وجوه اشتراک مأخوذه را نیز در این دو سال نرسانیدید. اگر چیزی از این وجه بکسی رد کرده‌اید باید قبض رسید آنرا ارائه کنید و اگر از نسخه‌های تک فروشی چیزی باقی است بموجب همین اخطار همرا باصورت ریز که از هر شماره چند نسخه باقی است با آقای حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی تحویل داده و قبض بگیریید و قیمت باقی را با مجموع وجوه اشتراک که از مردم دریافت داشته‌اید نیز در مقابل قبض جداگانه بجناب معزی الیه رد بفرمائید.

مارا کمال تعجب و تأسف حاصل است که در ایالت آذربایجان که در ۲۰ سال قبل عدد مشترکین مجلات علمی بصد میرسید حالا علم و ادب بقدری مهجور و کاسد شده که مشترکین کاوه بیش از ۶۰ نفر نیستند ولی احتمال کلی وطن قوی برآنت است که این قهره از کساد علم و ادب نبوده بلکه از عدم نظم و اهتمام کار کاوه در آن ایالت بوده و امیدواریم با اهتمام آقای امیرخیزی که خود از محبین علم و اهل فضل و ادب هستند و تشویق سایر اهل فضل و وطن فطران و خطیب و صائب کار انتشار کاوه در آنجا انتظام گیرد چنانکه آثارش پیدا است.

# ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین و بالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیبره انگلیسی است بیکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره وجه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را بداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین وهم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التعمین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا بزدیکترین نقطه‌ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آنرا پیشکی و تقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول وجه این سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته‌اند وجه را پرداخته باشند یا نه.

## تشکر

با وجود اینکه ما در شماره ۶ کاوه بطور مؤکد اظهار داشتیم که دیگر هیچ وجهی بطور اعانه برای برقراری «کاوه» قبول نخواهد شد و نباید کسی زحمت کشیده و بفرستد باز بلافاصله پس از انتشار شماره سابق دوقره وجه بعنوان اجابت استمداد مندرجه در شماره ۷ سال گذشته رسید که از اشاره بدآنها ناگزیریم. چون هر دوقره مدتها قبل از اظهار اخیر ما فرستاده شده و از طرف تجار محب علم و حسیه الی العلم و الأدب میباشد ما آن هدایای اهل معرفت را رد نکردیم و با کمال تشکر پذیرفتیم یکی از اینها از آقای جناب آقا محمد جعفر شیرازی مدیر کپانی ایرانی در شا نگاهی از بلاد چین است بمبلغ ۵۰ لیره و ۷ شیلینگ و ۱۰ پنس و دیگر از جناب آقا علی آقای نمازی است از هندوستان بمبلغ ۵۰ لیره. ما از مدد هر دو شخص علم دو ست تشکر میکنیم.

بواسطه تعدد مقالات و بسط آنها مجبوراً چهار صفحه بر این شماره افزوده و آنرا در ۲۰ صفحه نشر کردیم که تلافی تأخیر انتشار آن از موعده معین خود نیز بشود. شماره آینده در ۱۲ صفحه نشر خواهد شد.

<p>قیمت اشتراک</p> <p>سالانه ششماهه در آلمان ... ۱۰۰۰ مارک   ۶۰۰ مارک</p> <p>در ایران و سایر ممالک یک لیره انگلیسی   ۱۲ شلینگ</p>		<p>این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه در برلین نشر میشود.</p> <p>عنوان مراسلات: <b>Rédaction « Kaveh »</b> <b>Berlin-Charlottenbourg</b> <b>Leibnizstr. 64</b></p>	
<p>قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است</p>	<p>۶ اوت ماه فرنگی ۱۹۲۱ میلادی <b>Nr. 8 Jahrg. 2</b> <b>Neue Folge</b></p>	<p>۲۷ اسفند اردتد ماه قدیم ۱۲۹۰ برتدردی - غرته ذی الحجه سنه ۱۳۳۹</p> <p><b>کَاوَه</b> ۱۳۳۹</p>	<p>آدرس تلگراف: <b>Rouznakaveh Berlin</b> کافی است</p>

## نکات و ملاحظات

جزئیات (۱)

محل شاه آباد طهران در طهران هر فصلی از سال یک هیئت و برای تازه‌ای تشکیل میشود و یک بیاننامه در مقاصد و نیات عالی خود از بنای خطوط راه آهن و کارخانها و بستن سد اهواز و اصلاح حال رعایا و تعمیر راهها و تشکیل قشون منظم و سایر کارهای دلربا ولی محتاج بسالیان دراز نشر میکند و در واقع یک مقاله غرّا بمقالات جراید اضافه نموده و آن مقاله مفصل را بممالک خارجه از قرار هر کلمه یکتومان تلگراف میکند. شاید هر یک از رجال دولت هم برای موقع ریاست وزرای خود یک بیاننامه با آب و تابی پیش از وقت حاضر دارد. لکن پیش از آنکه هیئت و وزرای بهار دست بکار اجرای نیات خود بشود باید جای خود را بهیئت و وزرای تابستان بدهد که اونیز «با اتکاء بحسن توجه ملوکانه و اعتماد طبقه صالحه ملت در این موقع باریک که در تاریخ ایران نظیر نداشته بار سنگین مسئولیت را بدوش گرفته» و در حلول فصل پاییز وی نیز این بار را انداخته و یک دسته دیگری که آنها را «هیئت وزرای پاییز» توان نامید «متوکلاً علی الله با عزم ثابت و محض اطاعت امر قدر قدرت در آن موقع استثنائی تاریخی که وطن در خطر عاجل است و مقدرات آن بموتی آویخته زمام امور را بدست گرفته و دو سه ماهی تک و پوکند و در خانه‌شان کارکنند و یک دوره حکام و سفرا و مدیران وزارتخانه‌ها را عوض کنند و بجای آنها «از اشخاص صالح» یا نیز یازمستان (بحسب اختلاف نظر هیئت وزرای هر فصل) بگذارند. ضمناً هر هیئت تازه هم یک عده الفاظ و عبارات نوظهور عجیب برای جلوه موقتی خود داخل زبان سیاست باقی فارسی که بقدر کفایت مغشوش شده میکند (۲).

در حالتیکه این اوضاع شاه بازی و این تعزیه که هر پرده آن دوسه ماه طول میکشد در محله شاه آباد و یا محله دولت (در شهر طهران) که (۱) بر حسب وعده شماره قبل باز چند قهره از اموری را که در نظر سیاستون بزرگ ایران «جزئیات» میباشند در این شماره اشاره میکنیم.

(۲) مثلاً در این اواخر «رئیس دولت» بجای «رئیس الوزرا» دار شده و وزراء عبارت «دولت من» استعمال میکنند که تازه است.

جراید ایران با دبدبه آنرا «مرکز» مینامند جاری میشود و یکدسته خوانین با عده آخوند های شهری و چند نفر سردسته کسبه بازاری طهران که وکیل مطلق ودائی «ملت» هستند و معدودی اشخاص «سیاستچی» که این کار را حرفت خود ساخته اند در داخل قلعه طهران با اسباب چینهای مختلف این دسته یا آن دست را سرکار میآورند و بعد از سه ماه عوض میکنند در ولایات بزرگ و دور دست ایران قطع طریق بر جان و مال مردم یعنی ملت حقیقی مسلط شده و بواسطه اغتشاش و هرج و مرج دائی پایتخت تسلط خود را طول داده و امن و راحت را بر مردم پیشه ور و دهقان حرام میکنند و چون هر هیئت وزراء مشغول مجادله برای حفظ مقام خود در جلو دسائس «سیاستچی» های دار الخلافه است و پیش از آنکه دوام و قوامی بگیرد و شروع با اقدام در امنیت ولایات بکند معزول میشود لهذا هر یانچی و طغانی در هر گوشه سالها یا بقدر عمر وزارت پانزده هیئت وزراء دوام میکند و مملکت ایران بدین قرار تجزیه میشود. بلی در موقعیکه سیاستون بی قشون محله دولت و شغال آباد در دامنه کوه دماوند شب و روز بدسائس سیاسی متصل یکی را بر افکنده و دیگری را بر میانگیزند و «اولیای دولت» رنگارنگ و گوناگون برای «ممالک محروسه» ایران ترتیب میدهند بویزاحمدی های مسلح و طوایف کهگیلویه در دامنه کوه دینا شاهراه تجارتی ایران را قرق میکنند و در حوالی دریاچه اورمیه «فدائی اتحاد اسلام» سیمتقوی گرد یک قطعه از خاک ایران را تصرف نموده و بر جان و مال رعایای بدبخت مسلط گردیده است و همه اینها نه بزور نطق و خصوصیت و گرم گرفتن با این و آن است و نه بقوت بیاننامه های سیاسی بلکه بزور اسلحه و قوت ایلات غارتگر. مطیع کردن این یاغیان دزد و امنیت بخشیدن بآن نواحی بدبخت قشون میخواهد و توپ و زور نه نطق و بیاننامه و نه تلگراف بیم و امید خصوصاً که خان ماکو و سرداز بلوچ بامضاهای مختلف تلگرافهای رئیس الوزراهای بهار و پاییز آشنا نمیتواند بشود. بی ثباتی هیئت وزراء و بی اعتباری حکومت مرکزی در این زمینه بجائی رسیده که هر مأمور دولت را که اولیای دولت از شغل خود معزول میکنند وی با آسانی میتواند حکم عزل را با کمال بی اعتنائی پشت گوش انداخته و دوسه ماهی خود را در محل ماموریت خود نگاهداشته و صبر کند تا هیئت وزرای ایران عوض شده و از طرف

جانشینان آنان مثل مظلومین مقتس که از طرف هیئت سابق در باره وی بناحق ستم رفته دوباره در شغل خود برقرار شده و بلکه ترقی یابد چه شک نیست که آنچه یک هیئت وزراء بکند در نظر جانشینان آنها باطل و لازم التعمیر است.

با مزه اینجا است که بعضی از جرائد ایران در تشکیل هر هیئت وزراء آرا به بیانات پرشوری استقبال کرده آرا «دولت محبوب» و «کابینه امید» خوانده و قدرت معجز نمای آرا در حل اشکالات تاریخی ایران و اصلاحات اساسی بمبالغه فوق العاده توصیف نموده نجات ایران را در دست رئیس الوزرای «محبوب» مسلم میدانند و پس از دو ماه همان بیچاره‌های «محبوب» را ببارانی که سابقاً آنها را خوش بینامیدند و حالا سیاستون جدید «تفید» اسم میدهند بدرقه میکنند و دفتر سیئات اعمالشان و «خیانت‌های عظیم تاریخی» ایشانرا بانظار عامه گذاشته مسئولیت خرابیهای ایرانرا از عهد فتحعلی شاه تا حال بر آن هیئت تحمیل مینمایند. باد دارم که در ایام جوانی و قبیله دیوان قانی را میخواندم و میدیدم که آن شاعر سخور فصاید غزای متعددی در مدح حاجی میرزا آقاسی سروده و اورا بعرش رسانیده ولی پس از چند سالی که میرزا تقی خان امیر نظام بصدارت رسیده همین قانی قصیده‌ای در مدح وی گفته که یک بیت آن اینست: «بجای ظالمی شقی نشسته عادل تقی» که مؤمنان متقی کنند اقتضای خلی تعجب می‌کردم و پیش خود میگفتم عجب آدمی بوده این شاعر که هیچ حیانت‌دشته و خجالت نیکشیده ولی حالا که بعضی شرای تورا می‌بینم که بنثر در تملق و مدح بیشتر از شعر مبالغه میکنند و بهما تقرر قدیم در مدح و هجوشان تقاضای صلح یا قصد تهدید هم دارند و هر سه چهار ماهی تمدوح را هجو و هجو شده را مدح میکنند بقا آنی رحمت میخوانم و میگویم شاید پس از سیزده سال صدارت حاجی میرزا آقاسی و دو سه سال صدارت امیر نظام عقیده قانی واقعا از اولی سلب شده و با اقدامات دویمی معتقد شده بوده که در همچو مدت مدیدی اینگونه انقلاب در عقیده غیر ممکن نیست.

مقصود آن بود که تزلزل دائمی حکومت مرکزی باعث هرج و مرج و شاید تجزیه ولایات ایران و مخصوصاً سبب مستقیم نا امنی مملکت و طرق و شوارع گردیده بتجارت و زراعت نیز صدمه کثی میزند.

بزرگترین علامت ترقی ملت ایران در اداره مملکت باصول مشروطیت آن خواهد بود که طریقه سازش دادن سلیقه‌های مختلف را یاد گرفته و با دولت رفتار و مدارا نماید یعنی هر نقص و عیبی را موجب نقادی و عزل هیئت وزراء قرار ندهد و بتواند یک حکومت مرکزی ثابتی بوجود بیاورد و نواقص آرا تحمل نموده معایب آرا فدای محسنات قدرت و دوام دولت و نفوذ آن در ولایات و ایلات و امنیت طرق نماید و در واقع از خیلی معایب چشم پوشی نموده و فقط مواظب امور اساسی باشد که یکی از مهم‌ترین آنها امنیت ولایات و تزیاید نفوذ و قدرت حکومت مرکزی است. تقویت کامل دولت و قدرت دادن باو وسی در امنیت مملکت از اولین تکالیف هر وکیل و هر سیاست پیشه است.

انفکاس بازی از طرف دیگر هم باید مواظبت بشود که وزرای طهران نیز طهران در بهوا و هوس و بدخواه خود بیجهت حکام ولایات را زود ولایات زود عوض نکنند. عزل و نصب بی در پی حکام حتی از عزل بی در پی وزراء هم بدتر و مضرت‌تر است. پیش از عهد مشروطیت اغلب یک حاکم چندین سال در ولایتی حکومت میکرد

(۱) مقصود از هر دولت مثل است نه مثال و ابداً ارتباطی با صاحبان حائیه

این اقلاب ندارد.



یعنی نه در کتب عربی و فارسی قدیم از صحیح بخاری و سیاست نامه نظام الملک وزیر سلجوقیان و اخلاق ناصری و گلستان سعدی بوده و نه «خاقان مغفور» و «شاه شهید» و یا شاه عباس «جنت مکان» از آن خبر داشته - بی و قتیکه ملت ایران دارای اینقدر انصاف شد که این ترتیب حکومت اختزاعی ممالک خارجه را قبول کرد آنوقت برای اجرای صحیح این ترتیب «کنستی توسیون» و بکارا نداشتن آن بر وجه درست چاره‌ای جز استخدام معلمین و مأمورین و مستشاران خارجی دانا بجهت برقرار کردن این ترتیب حکومت قانونی در مملکت آق قویونلوها و قره قویونلوها و حاجی میرزا آقاسی نداریم و کافی نیست که چند نفر آخوند و کسبه خوش نیت و بی اطلاع از بروجرد و قمشه و اردبیل و نرماشیر جمع آوری کنیم و از آنها بخواهیم که «کنستی توسیون» اختزاعی فرانسه و انگلیس و تصورات مونتسکیو و روسورا در پیشکوه لرستان و محسنی فارس و قراجه داغ آذربایجان اجرا کنند و مالیه ایران را نظم داده قشون منظم ترتیب دهند و کاری بکنند که حاکم رفسنجان از ترس مؤاخذه حکومت مرکزی در مال دولت و دارایی رعیت تصرف نامشروع و تجاوز نکنند. بیک کلمه مختصر باید بگوئیم که این کار محالست و از حالا تا صد سال دیگر هم اگر مجلس ملی ایران مشا و ره و مذاکره کند باصلاح یک رشته از امورات مملکتی در زمینه ایجاد و بنای اصلاحات (نه نسخ و موقوفی معایب) کامیاب نخواهد شد جز آنکه مستشاران فرنگی از خارجه بیاورد و اصلاح امور را بکف کفایت آنها بسپارد تا آنان ترتیب جدید مملکتداری را در مملکت ما بمقام عمل بیاورند و کم اطفال ما هم زیر دست آنها یاد بگیرند.

اگر این مطلب را قبول داریم و اشق اول را هم که مقتضای آن عودت بترتیب حکومت وزیر نظام و عزیز خان سردار مکرری است نمیخواهیم و پس از برهم زدن آن ترتیب برقراری ترتیب ثابت جدیدی را هم که متضمن امنیت مملکت و نظم ولایات و اصلاح مالیه و قشون و مخصوصاً ترقی و توسعه تربیت عمومی باشد میخواهیم او مایل نیستیم نظم و ترتیب قدیمی را برانداخته و بواسطه برقرار نکردن نظم و ترتیب تازه‌ای مملکت را بحال هرج و مرج و تزلزل دائمی و نا امنی بیاندازیم و مسئولیت این اغتشاش را بگردن بگیریم پس بلاشک باید تمام همت پیشروان قوم و مخصوصاً وکلای ملت مصروف استخدام مستشاران فرنگی برای اصلاح ادارات مملکتی باشد و در واقع وکلای ملت تکلیف خود را مستقیماً در بنای اصلاحات ندانسته بلکه تکلیف ملی خود را فقط در این بدانند که بزور و همت ایشان امور اداره مملکت از دست نا اهلان بومی خارج شده آرا بدست اهل خبره و متخصصین فن از خارجه‌ها که خدمت ایران را قبول نمایند بسپارند و بدین طریق بطور غیر مستقیم باصلاح و ترقی مملکت خود خدمت نمایند ورنه اکثر وکلای ملت غیر از حسن نیت و وطن پرستی و اصلاح طلبی و بیغرضی و عشق ترقی و سعادت و نجات مملکت خود چه فضیلتی و چه مهارتی در فنون مملکتداری و علم مشروطیت دارند. یکی از وکلای مجلس ملی اول ایران که برای نجات دادن مملکت از قروض خارجه و تنگدستی مالی خیلی تعمق کرده بود یک طرح قانونی کتباً بمجلس پیشنهاد کرد (۱) که امتیاز یک دفته‌ای را که یک درویش از روی کتب طلسمات و رمل در حوالی ساوه کشف کرده بود برای خود و آن درویش بشراکت

(۱) در ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۶.

وی تشویق و تبریک خواهند کرد غافل از آنکه آن کار خلاف است که بان حاکم نسبت داده میشود با نودونه تقصیر دیگر بدتر از آن مدتهاست که وجود داشته و او لیبی دولت علیه از آنها همیشه اطلاع داشته‌اند و بدتر از آنها در جانشین وی که حالا منصوب میشود وجود دارد و خواهد داشت. وکلای خود آنولایت نیز اگر بیغرض و صحیح العمل باشند که حالشان معلوم است و چنانکه ذکر شد بهیچان آمده فوراً عزل حاکم را مطالبه خواهند نمود و اگر فاسد باشند در آنصورت اگر در زمان حکومت حاکم قبل انتخاب شده‌اند که طبعاً برضد حاکم فعلی هستند و در عزل وی کمک خواهند کرد و اگر در زمان خود حاکم خالیه انتخاب شده باشند یا پیش از عزیمت وی بمحل حکومت با او کنار آمده باشند و بخواهند قال و قیلی درباب عزل او بکنند آنوقت هم مشکل نیست که نامزد جدید حکومت بشماره «اولیای دولت» آنها را هم دیده و راضی کندهی وکلای محترم با او هم کنار بیایند. بهرحال عزل یک حاکمی از حکومت یک نقطه و نصب دیگری حتی در زمان انعقاد مجلس ملی برای وزرای نادرست اشکالی ندارد.

همه کس میرسد پس چاره آخری این تزلزل دائمی حکومت  
علاج  
مرکزی و هرج و مرج ادارات مرکزی و بی ثباتی حکومت‌های  
حقیقی  
ولایات و نا امنی دائمی چیست؟ جواب آنست که این هرج  
و مرج دوچاره دارد یکی قهرقانی و دیگری ارتقائی. چاره قهرقانی برگشتن  
بترتیب اداره عهد ناصر الدین شاه و صدارت میرزا آقاخان نوری است  
که یک پادشاه قاهر و یک وزیر مقتدر در کار باشد و بس و مردم دیگر  
مداخله‌ای در امور اداره مملکت و جریان امور عامه نداشته باشند. در  
صورت اختیار این راه کار خیلی سهل است و کسانیکه این نوع حکمرانی  
بتوانند بکنند زیاد هستند و صدها از این قبیل رجال دولت در گوشه و کنار  
ایران خوابیده‌اند که برای اجرای این اصول اداره کافی ولایق‌اند  
چه این ترتیب از فونی است که دار الفنونش همیشه در ایران بوده و از  
عهد ساسانیان و غزنویان تا زمان بست نشینی در شاه عبد العظیم و سفارت  
انگلیس رجال دولت ما در آن راه ورزیده و آزموده بودند و محتاج یاد  
گرفتن از ممالک دیگر نیستند بلکه اگر یکی از ممالک دیگر روزی محتاج  
باین ترتیب اداره چنگیزی بشود باید هیئت بایران بفرستند تا از ما یاد بگیرند  
و یا از ما مستشار بخواهد که فوراً والی پشت کوه یا یکی از حکام قدیم  
لرستان و عربستان یا یزد و بهبهان را که در زمان «شاه شهید» تربیت شده  
برای ترتیب اداره آن مملکت بغض خدا گرفتار شده میفرستیم و شرط میکنیم  
برخلاف مستشاران فرنگی که بمملکت ما میبایند مستشاران ما مواجب و  
مقرری و غیره هم نخواهند. چاره دیگر که ما ارتقائی نامیدیم آنست که  
اگر ملت ایران بواسطه بست نشستن در سفارت انگلیس قبول کرد و  
اقرار نمود که ترتیب بومی قدیم حکومت او که او خوب بلد بود و در  
خانه خودش پنجه بود بدرد نمیخورد و باید برای اصلاح و ترقی مملکت  
و نجات ملی و هم دفع ظلم ترتیب حکومت تازه‌ای پذیرفت و آن هم ترتیب  
مشروطیت است که با یکسال مباحثه ثابت کردند که این کلمه ترجمه لفظ  
فرنگی «کنستی توسیون» است و یقین شد که این رسم و آئین حکومت  
تا زه مانند آناطلس و موز میوه ممالک خارجه است و در مملکت ما نبوده

بدون فوت و وقت و با جرئت لازم اقدام کرده و کار را تمام شده جلو  
انظار عالم بگذارد و مجلس ملی هم باید با تمام قدرت و قوت و نفوذ و  
همت خود مستشاران خارجه را در کار خودشان تقویت کند و آنها را  
از شرگراگان داخلی که منافع آنها برضد اصلاحات است و از گزند  
دشمنان ایرانی شوستر آمریکائی نگاهدارد. لکن اگر بعد از همه مساعی  
دولت و ملت ایران برای خلاص از قیود جبری و برای آزادی در  
انتخاب ملیت مأمورین اصلاحات جد و جهد ایران در مقابل زور گوئی  
یا دسائس بعضی دول خارجه عقیم بماند و بهیچ وجه انتخاب آزاد ممکن  
نشود و بالأخره و اقصا امر دایر شود میان اینکه یا مملکت ایران بی  
مستشار خارجی بماند و بدست مستشارخوت و مستشر حضور اداره  
شود و یا بر خلاف میل و آرزوی حقیقی ایران و صلاح استقلال تام  
آن از ممالک همسایه مستشار بیاورند در این صورت هر شخص ترقی  
دوست که ننگ اداره شدن ایران را بر تیب قرون وسطی و سفر با الاغ  
و قاطر را میخواهد از ملت خود دور کند همانطور که هر شخص  
مؤمن و مقدس در نبودن طیب حاذق مسلمان بحکم شرع مریض  
خود را دست طیب مسیحی میدهد که جان او را از خطر نجات بدهد  
و اگر بیمار بد بخت دست اطبای دروغی بییم و شیاد مسلمان افتاده باشد  
که تندرستی او را بازیچه شیطنت خود کرده باشند از جان و دل آرزو  
خواهد کرد که طیب عیسوی حاذق آمده مریض را از دست آن اطبای  
مسلمان نجات بدهد بهمانقرار حکم خواهد کرد که یک مستشار مسیحی  
امینی که بیت المال مملکت را از دست تطاول دزدان بومی حفظ کند از  
هر ملت که باشد بریضاگران بومی ترجیح دارد و باید تقویتش کرد چه  
شرع و عقل امان را با صحت ردیف کرده و حفظ مال را از دزد مانند  
حفظ جان از خطر فریضه شمرده است.

بدون مستشاران فرنگی اصلاح ایران محالست و هر قدر بملاحظات  
خام در استخدام آنها تأخیر کنیم و بواسطه بیم خطر آنها باستقلال تام  
مملکت باین کار لازم محالست و مقاومت بنائیم بضرر مملکت خود کار کرده  
و استقلال ناقص خود را هم بمخطر انداخته ایم چنانکه عاقبت مملکت  
عثمانی مثال عبرت خوبی برای ما است. عثا آنها در هفتاد سال گذشته با  
یک تعصب غریبی باصلاحات مقاومت کرده و در مقابل اصرار دول  
اروپا ایستادگی نمودند، مستشاران خارجه را بخدمت قبول نکردند و  
استخدام مسیحیان را خطری برای استقلال خود تصور کردند و  
خواستند حتی ترکهای قسطنونی ممالک بالکان و لبنان و مصر را اداره  
کنند و نتیجه این مقاومت آن شد که سربع ممالک خود را از دست  
دادند.

اگر دولت ایران اداره امور خود را بدست اهل خبره  
تأثیر اصلاحات  
اصلاحات ندهد باوجود وحدت ملی که خوشبختانه در  
وحدت ملی  
ایران موجود است باز خطر حرکات خلاف مرکزیت  
درکار خواهد بود چه رشت و مشهد و تبریز که در  
پشت سرحد خود تمدن مادی و اصلاحات مملکتی را ببینند و راه آهن روسیه  
بدروازه آنها متصل شود عقب ماندن خود را در آبادی و تمدن حس کرده و  
خواهند دید که مأمورین صاحب لقب طهران از خیر الممالک و بصیر الملک و

از دولت میخواست و تعهد میکرد که قروض ایران را بروس از آن گنج  
زیر زمینی خواهد پرداخت و چون هیئت رئیسه مجلس باو اخطار  
کرد که بموجب نظامنامه داخلی مجلس باید طرح قانونی یک  
وکیل امضای چهارده وکیل دیگر را نیز داشته باشد تا در  
مجلس طرح شود مشارالیه بعد از چند روز طرح امضا شده را  
بامضای عده ای از وکلای دیگر آورد که اغلب امضا کنندگان هم یک  
گنج دیگری در نقطه دیگر سراغ داده بودند که روی آن مارخواییده  
و باید با طلسم مخصوص بدان راه یافت. این بود یکی از نقشه های اصلاح  
مالی وکلای بی اطلاع و خوش نیت که محض مثال و نمونه ذکر شد.  
نگارنده سطور چندین حکایت حقیقی دیگر نظیر این و بلکه خیلی بازمه تر  
از مراتب معرفت وکلای ملت میتواند درج کند که همه عین حقیقت  
و بدون هیچ مبالغه هستند ولی مجال سخن در این مقاله گنجایش آرا  
ندارد و فقط مثالی کافی مقصود است.

بعقیده نگارنده این سطور علاج حقیقی خرابی ایران و چاره یگانه  
برای ترقی و اصلاح و نظم و امنیت و آبادی و عدالت و هم حفظ استقلال  
آن در دو چیز است اول استخدام فوری عده زیاد از مستشاران خارجی  
قابل و ماهر و بزرگ برای هر شعبه از امور مملکتی و بلدی و دادن  
اختیارات کافی بآنها و تقویت آنها و نگاهداری آنها در مقابل طوفان  
دسائس و اسباب چینهای خوانین و وزراء و مأمورین ادارات و سائر  
«سیاستچی» های طهران و دوم که اهمیتش بیشتر از همه است نشر تعلیم  
در میان ملت و توسیع فوق العاده دایره آن.

یک نکته دیگر باقی است و آن اینست که ممکن است وکلای خوش نیت و  
اصلاح طلب بگویند که همه این مطالب صحیح است ولی همه معطلی در  
انتخاب ملیت مستشارها است زیرا که استخدام مستشار از بعضی ممالک از  
لحاظ استقلال مملکت مطابق صلاح و صرفه ایران نیست و همان ممالک هم  
بهاران و وسایل مانع استخدام از ممالک دوردست دیگر هستند و در  
نتیجه چون میان خطر مضرات سیاسی در صورت استخدام از آن ممالک  
و تهدید و ایداء در صورت استخدام از غیر آنها واقع شده ایم لهذا  
اصلاً بی مستشار و محروم از اصلاحات مانده ایم.

این ملاحظه تا اندازه ای صحیح است ولی این فقره نیز باید آخری  
داشته باشد یعنی باید زور یکی از دو طرف بر دیگری بچربد و ایران  
بالأخره امن و آباد و متمدن بشود و دزدی مال مردم و مال دولت موقوف  
بشود. اگر دولت ایران میتواند دفعه عده مستشاران (۱) ماله و فواید  
عانه و زراعت از آمریکا و مستشاران پست و تلگراف از سویس و  
مستشاران نظامی و نظمی و قراسوران از سوئد و مستشاران وزارت  
داخله و وزارت خارجه از فرانسه و مستشاران عدلیه از انگلیس و  
مستشاران وزارت علوم از آلمان و مستشاران بلدیّه باز از یکی از ممالک  
اروپا بیاورد و فوراً همرا استفاده کرده و اختیارات کافی داده زمام  
امور ادارات دولتی را بدست آنها بدهد و اعتنائی بضدیت و دسائس و اشکال  
تراشهای دول معارض نکند و بتواند مقصود خود را پیش ببرد باید

(۱) مقصود ما از کلمه «مستشار» همجا نه تنها مملین و مشاورین دانا بلکه  
مأمورین اصلاح و مباشرین اجرا نیز هستند و چون این کلمه در ایران وسعت معنی پیدا  
کرده لهذا ما نیز بهمان معنی عام استعمال کردیم.

# معجزات علم در مغرب

وخارق عادات در مشرق

مقناطیس حیوانی<sup>(۱)</sup> - ارتباط با ارواح<sup>(۲)</sup> - تنویم<sup>(۳)</sup> -

تجزیه روح<sup>(۴)</sup>

مقاله ذیل حلقه اول یک سلسله مقالات متوالی است که در امور راجعه بعلم روح و غرائب آن نوشته شده. نویسنده این مقالات مفید و شیرین جناب دکتر علی خان تبریزی از جوانان فارغ التحصیل و لایق ایرانی مقیم مملکت سوئیس است. مشارالیه که از خانواده طبابت بوده در تحصیلات خود کامیاب حاصل کرده و رسالتی در زبان فرانسه در شعبه مخصوص که در آن تخصص دارد یعنی امراض خنجره و بینی نشر کرده و در مریضخانه دارالفنون شهر ژنو معاون است. از جناب دکتر علی خان بواسطه کجک قلمی اشیا در روزنامه کاوه تشکر مخصوص داریم.

انسان همیشه سؤالاتی راجع بگذشته و حال و آتیه خود و دیگران دارد و از هر جا باشد جواب میخواهد. فرض کنیم آبدارباشی میخواهد بداند کی بدرجه وزارت جنگ نائل خواهد شد؟ البته علوم طبیعی قادر بر جواب چنین سؤالی نیستند و ادعای همچو قدرتی نمیکند. از طرف مذهب نیز لایعلم الغیب الاهی. پس که میتواند باین سؤال جواب بدهد؟ رتال یا منجم یا فالگیر یا جفاری! مثال دیگر: آقا میرزا عبد الحور تبریزی در سن هفتاد و سه سالگی زن چهارده ساله برده شب عروسی حجله داماد تاریک مانده اطباء فرنگی و ایرانی از علاج عاجزند عزرائیل امر دارد جانش بگیرد تازه داماد هم نمیخواهد ناکام از دنیا برود. چاره چیست؟ کیمیاگر آترا میداند طلارا حل میکند و هر کس از آن محلول خورد جوان چهارده ساله میشود!

تمام امور زندگی را همین قسم میتوان حل و تصفیه کرد چه مرضی است که با طلسم یا کارد جلاذ علاج نشود؟ قشورنا باید در برج اسد حرکت داد، عهد نامه را باید در روز منحوس بست، نفس مارگیر دم عقرب و دندان مار را مینسند. در موقعی که جادو و شیشه بندی و امثال اینها حتی الاثر است توپ و تفنگ و غیره چه لزومی دارند؟ اگر چه این علوم خرافی برای ما حالیه اسباب خنده است ولی نباید فراموش کرد که همین علوم کاذبه باعث کشف و ترقی چندین شعب علم گردیده مثلاً کیمیاگر عقب آکسیر اعظم و علاج گل میگشت باروت، فسفر، آلکل و غیره را پیدا کرد و تدریجاً علم کاذب کیمیا بعلم شیمی حالیه مبتدل شد. منجم میخواست از روی ثوابت و سیارات وقایع آتیه را کشف کند این تحقیقات علم نجوم را که یکی از علوم مثبت است تولید کرد. طب قدیم با آنهمه خرافات مادر طب استدلالی امروزه است. . . . . همین نهج علم مقناطیس الأبدان یا مقناطیس حیوانی و مقدماتش متجسسین را بتویم و از آنجا بتجزیه روح دلالت نمود و غیر از این دو شعبه تنویم

اعلم السلطنه و حکیم هایون و فیلسوف الدوله بلد نیستند هیچ اصلاحی جدی بعمل بیاورند و منتهای مدارج ترقی و فن اصلاحات اینگونه بزرگان این است که بعد از انقلاب ایران در «دار السلطنه» تبریز که مرکز انقلاب ایران و بزرگترین شهر مملکت و همسایه قلیس است در سنه ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ اداره بلدیة بنام خانهای تبریز بتقلید ممالک متمدنه نمره داد ولی بجای آنکه خانهای هر کوچه را جداگانه از یک تا صد مثلاً نمره بدهند تمام خانهای شهر را از یک تا بیست و سی هزار نمره مسلسل دادند و خانه رئیس بلدیة مثلاً نمره ۱۷۸۹۵ داشت و وزیر مالیة عهد مشروطیت در سنه ۱۳۲۵ پس از آنکه در کمیسیون مالیة مجلس ملی مکرر لفظ فرانسوی «لیست سیویل»<sup>(۱)</sup> که بمعنی مقرری سالیانه دستگاه سلطنت است بگوشش خورده بود بالأخره روزی از یکی از وکلا محرماتہ پرسید که این «ریش سییل» چیست که خیلی ذکر میشود از پسر هم پرسیدم گفت فرانسه نیست - بلی آنوقت این ولایات سرحدی شمالی باین سیر لنگان که معلّمین طهران میخواهند تون و طبس و دزفول و خیص کرمان را با ازلی ورشت همدرس کرده و در یک کلاس جا دهند راضی نخواهند شد و اصلاحات بیشتری بر حسب ترقی خود تقاضا خواهند کرد و چون خوانین «فکلی» و فرانسه دان طهران هم از عهده هیچ اصلاحی بر نخواهند آمد اینست که کدورت میان ولایات اصلاح طلب و مستعد و باثروت و طهران شروع میشود و مردم ولایات خواهند گفت آیا روا است که ولایات ایران بتجارت و زراعت ایجاد ثروت کنند و صدی نود از نفوس طهران بوسایل مختلف از مال دولت زندگی کنند و ثروت بیاندوزند و اوقات خود را صرف اسباب چینی و دسایس کرده قدیمی در راه اصلاحات برندارند و مانند غلامان ترک در عهدسامانیان و خلفای عباسی بغداد هر وزیر که کیسه آنها را پر کنند بر سرش ریخته او را براندازند.

دولت روس در هشتاد سال گذشته همیشه در باره قفقازیه یک سیاست دستور اساسی داشت و آن این بود که بفرمانفرمایان قفقاز دستور میداد که همواره قفقاز را در تمدن و آبادی و راحت و حتی آزادی از ممالک همسایه عثمانی و ایران بالاتر نگاهدارند تا مردم آنجا هیچوقت آرزوی التحاق بآن ممالک پیدا نکنند. حکومت بلوچستان انگلیس هم همیشه بلوچهای تبعه انگلیس را در حوالی سرحد ایران در رفاه و نعمت نگاهداشته و حال آنها را بلوچهای بدبخت مکران نشان میدهد. اگر ما حال ولایات سرحدی خود را بهتر از حال ولایات پشت سرحد خود نکنیم یک وطن پرستی پرشوری میخواهد که مردم این ولایات را در آغوش مادر وطن نگاهدارد ورنه اگر وطن پرستی آنها نیز بقدر شاعر بزرگ خودشان ضعیف باشد خواهند گفت «... حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم». هیت مبعوثه ایران برای مجلس صلح پاریس در دو سال قبل باکو و ایروان و گنجه و عشق آباد را نیز میخو استند بقلمرو ایران برگردانند اگر این تقاضاها واقعاً قبول میشد در حیرتم که دولت ایران کدام هزبراعلم یا ضرغام اعظم را برای حکومت این ولایات میفرستاد مگر آنکه مانند ریاست بانک سابق روس آن کارها را نیز بیکی از اتباع مسیحی ایران تفویض بکنند.

(۱) Magnétisme Animal (۲) Spiritisme

(۳) Hypnotisme دلیل انتخاب این اصطلاح را در مبحث خود ذکر خوا هم کرد

(۴) Psychoanalyse

(۱) Liste Civile

جادوگرهای عرب در کف دست جوان مصومی نقطه سیاهی گذاشته و نظرش را بآن نقطه معطوف میکردند بعد از اندک مدتی پرده غیب پاره میشد، مصوم گذشته و آتیه را بچشم میدید یکسفر کار یک اداره نظمیته را میکرد: دزد و قاتل و جاسوس و بیک کلمه تمام مقصرین را نشان میداد<sup>(۱)</sup>.

در عثمانی و در بین اعراب مولویان برای افسادن بحالت خلسه یا عوالم لاهوت در مواقع معینه جمع شده و با آهنگ موسیقی شروع بپرخیدن میکنند. پس از مدتی پای کوبی یک حال دوار و بی حتی دست میدهد که با تکرار و عادت مبتدل بنوم سیار<sup>(۲)</sup> میشود و در این حالت بدون پروا سروتن خود را بدر و دیوار میکوبند.

مشرق از اینها با هنرتر نیز دارد. از درویش فرقه‌ای هستند که رفتن در آتش کرامت آنهاست. این محترمین دور آتش جمع شده یا با آهنگ موسیقی یا فقط ورد گویان سر و بدن خود را منظمأ پیش و پس، بچپ و راست حرکت میدهند. بعد متدرجاً این حرکات سریع‌تر شده، عرق جاری، چشمها از کاسه در آمده و خونین، دهن کف کرده و تمامی اعضا در تشنج میافتد در این موقعی حتی دیگر کامل است - یکی بخود کارد میزند، دیگری شیشه شکسته میخورد و دسته‌ای در روی آتش سوزان میفلطند. بالاخره از حال رفته و بعد از خواب سنگین مفصلی بیدار میشوند.

در اروپا رواج مذهب عیسی باصل عقاید موهومه سابقین تغییری نداد. فقط اسم کار صورت تازه‌ای گرفت: شیطان حسب الامر جادوگران داخل بدن مصروعین و زنهای مبتلا باختناق رحم شده کرامت، حالت خلسه، تشنج و علم غیب همه بجای خود ماند. از قرن ششم تا دهم کار شیطان و پروانش بترتیبی بالا گرفت که در سال ۱۰۶۵ عده جادوگران فقط در فرانسه بسیصد هزار نفر رسید<sup>(۳)</sup>. قیافه شیطانرا همه کس میشناخت. اخلاق، عادات، ذوق و اطوارش بر همه معلوم بود. کتابها در اینخصوص نوشته‌اند و حتی جمعی بوی شیطانرا حس میکردند. مقام دسته‌ای بالاتر میرفت باشخص شیطان دوستی و مکالمه داشتند<sup>(۴)</sup> و اغلب مردم میدانستند چطور شیطان بمریضا صدمه میزند و بچه ترتیب میتوان شرش را دفع نمود، کدام طلسم یا عزائم اثرش حتمی است. بالاتر از این علائم مخصوصه برای جادوگرها و شیطان شناسها معین شد که مثلاً با چه عقوبتی میتوان از اینها حرف بیرون کشید، چطور باید تن نجسشانرا سوزاند الخ.

(۱) در ایران نیز هنوز این عمل معمول است.

(۲) Somnambulisme - نام سیار - Somnambule - شخصی است که شب

بدون اینکه بیدار شود از رخت خواب بیرون آمده راه میرود، کار میکند، بعد برگشته میخوابد و در موقع بیداری اثری از این حرکات در خاطرش نمیاند.

(۳) Dr. Cullerre: Magnétisme et Hypnotisme, Paris 1887, page 15

Ch. Richet: L'Homme et l'Intelligence, Paris 1884, page 299

(۴) در ایران این مطلب کمتر شیوع دارد. علم شیطان شناسی اروپا در ایران معروف بتسخیر جن است. ولی از دو سه نفر شنیده‌ام که درویش نظر نامی با شیطان زفاقت داشته و خرج درویش کردن شیطان بوده. بگفته نظر و تنقید و تحقیق رواه معلوم میشود که: «برای فیض حضور شیطان باید چهل روز با یکی از مایعات (کثیر الحصول) بدن وضو گرفت و بطرف صحرا رفت ولی نماز نخواند. صبح روز چهارم بحضور شیطان میتوان مشرف شد».

و تجزیه روح مطلب دیگری که عبارت است از ارتباط با ارواح منضم بمقناطیس حیوانی گردید.

اگر این چهار شعبه را میان علوم محققه و علوم خفیه<sup>(۱)</sup> قسمت کنیم مقناطیس حیوانی و ارتباط با ارواح جزء علوم خفیه و تنویم و تجزیه روح داخل در علوم محققه میشوند و بدین ملاحظه مقاله ما بچهار مبحث منقسم میشود.

ولی قبل از شروع باصل مطلب خالی از فایده نیست کمی از تاریخ این مبحث را بعنوان مقدمه ذکر کنیم. این عقاید مخصوص بهیچ ملتی نبوده افراد بشر همه گرفتار آن بوده و هنوز هم تا درجه‌ای هستند. انسان قدیم بوسایل علمیه امروزه دسترس نداشت و از هر چه بفکرش میرسید استمداد مینمود. تجربه یومیه بما نشان میدهد که توسل بعلوم خفیه کار اشخاص عاجز و بدون چاره است. کسیکه بازوی انتقام پر زوری دارد بجادو و طلسم متوسل نمیشود. در اروپا مارزده را نه باجاق میزند نه لعاب مارگیر وافسونگر میخوراند بلکه دوای ضد سم مخصوصی داخل وجودش میکنند و مریض حتماً بحال میآید. از اینها گذشته بعضی از مردم در این باب یک مرض مخصوصی دارند (چه میتوان کرد. یکی را بلای استسقا میزند یکی را درد قلندری!) با هزارها مرتبه تجربه امیدشان از خارق عادت کم نمیشود. اینجا تعقل و استدلال در میان نیست و امر اعتقادی دلیل است و بس.

در کلهه و مصر قدیم اغلب مردم مدعی غیب گویی و طالع بینی بودند. در یونان قدیم رهبانان مهبط الهام بودند. راهب بایستی چند روزی روزه گرفته و با ریاضت تطهیر نفس کرده و در معبد آپولون<sup>(۲)</sup> روی کرسی مخصوصی نشسته منتظر الهام شود. بعد از کمی انتظار حال راهب متدرجاً منقلب میشد و گاه حال تهیج و گاه حالت خلسه دست داده و گاهی متشنج شده و کف بدانش میآمد.

کاهنه‌های یونان برای خبر دادن از آتیه بایستی بحالت تشنج بیفتند. در اینموقع خداها بدنشان حلول کرده و از دهانشان حرف میزدند. در هندوستان بیشتر از دو هزار سال است که مراتضین برای فیض کرامت مشغول بعضی عملیاتند. بعضی بنوک بینی یا بناف نگاه کرده بحالت جمود<sup>(۳)</sup> میافتند. جمعی دیگر از درویش همان مملکت مدعی هستند که میتوانند از چندین صدها فرسنگ با هم مسلکان خود بواسطه یک نوع جریانی حرف بزنند<sup>(۴)</sup>.

(۱) Sciences occultes

(۲) Apollon رب النوع علم و صنایع و طب و موسیقی و شعر الخ.

(۳) Catalepsi

(۴) از قرار معلوم یکی از علمای معاصر ایران لوحه اختراع فرموده‌اند که اغلب کشفیات مغرب را بی حاصل میکند. چطور؟ جواب را بخود ایشان میگذارم و مفاد تفصیلی را که یکی از آشنایان نقل کرده‌اند مینویسم: «فرض میکنیم یکی از رفقای من در آن طرف دنیا مثلاً در پاریس باشد و من بخوام با ایشان مکالمه کنم. لوحه را میگذارم پیش چشم رفیقم را بنظر میآورم در پاریس دل رفیقم شروع بطپش میکند او تکلیف را میداند و فوراً لوحه خود را برداشته صورت مرا مبیند. در آن حال من هم صورت او را مبینم و شروع میکنیم بحرف زدن». دیگر تلفون و تلگراف چه حقه بازی است؟ انصافاً اختراع از این بالاتر نمیشود. هوش ایرانی لازم است که از عهده چنین کاری بر بیاید!

طرف اوایل و اواسط قرن ۱۳ از غیب گوئی و سحر کاسته شد و بر عکس شفا بخشی رونق گرفت. معمولاً وسیله شفا دست کشیدن بدن مریض بود. این کرامت از قرن پنجم تامدنی مخصوص سلاطین فرانسه بوده (۱) ولی برور ایام تنزل کرده بشاهزادگان و نجباء و امراء و در قرن دوازدهم حتی بکدخداهای دهها رسید. ادعای بزرگ این جمع معالجه مرض خنازیر بود. ممکن است این صاحبان کرامت بعضی از امراض عصبانی را که فقط وهی و مرض خیالی است معالجه کرده باشند ولی مسلماً با هیچ لمسی از عهده علاج خنازیر برنیامدند چه امروز معین شده که این مرض قسمی از سل (شکل ارثی) است و میکروب سل را با دست زدن نمیتوان کشت و اغلب این لمسها نیز باعث تشنج ملبوسین میگردد.

خلاصه این کرامات عبارت بود از خواب، بی حسی، نوم سیار، جمود، حالت لیثاغورسی، حالت خلسه، تشنج، علم غیب، شفا بخشی، وغیره و در مبحث تنویم بیان هر کدام از اینها را مفصلاً ذکر کرده و خواهیم دید نه خارق عادی در میان است و نه کشف و کرامتی.

در سنه ۱۱۹۰ مسمر (۲) طبیب اطریشی اول کسی بود که جداً بتحقیق این شفا بخشیها قیام نموده و جریانی (فرضی) در بدن حیوانات و انسان کشف کرد و این جریان را موسوم بمقناطیس حیوانی نمود و ما تفصیل آنرا در شماره آیه خواهیم دید.

دکتر علی خان تبریزی

دنباله این مقاله که مقاله متسلسله دیگر است بتدریج در کاوه درج خواهد شد و در واقع این مقاله برای آن مقالات علمی بنیانه مقدمه است [اداره کاوه].

## اولین لشکرکشی

اروپا بایران

از آنجائیکه در ضمن مقاله اسانی شماره ۶ کاوه سخن از ورزش (اسپرت) و محسنات فوق العاده آن رفت و در آن ضمن اشاره به «عقب نشینی ده هزار نفر» یونانی رفت که از مشهورترین وقایع تاریخ و از جمله بزرگترین عملیات نظامی معروفه است لهذا شاید بی مناسبت نباشد که محض مزید اطلاع خوانندگان محترم مختصری در خصوص این مسئله ذکر نمائیم.

سلطنت معظم و جهانگیر ایران در عهد هخامنشیان (۵۶۰-۳۳۱ قبل از میلاد) که از پرتو فتوحات عالمگیر کوروش اول تأسیس شده بود و عهد عظمت و شوکت کامبوزیا و داریوش اول بر اقتضای آن افزوده بود پس از اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۵ قبل از میلاد مسیح) کم کم مانند هر دولت و سلطنت تاریخی دنیا رو بضعف و انقراض گذاشته و فساد و خرابی بر ارکان

(۱) روزهای عید منهبی مریضها جلو طبیب جمع شده منتظر شاه میشدند. شاه بعد از نماز بیرون میآمد و بسر و صورت مریضها دست زده و میگفت: «شاه تورا لمس میکند، خدا شفایت میدهد». لویی چهاردهم در روز تاجگذاری دو هزار مریض را لمس کرده بود.

Mesmer (۲)

تسلط یا حلول شیطان (۱) باعث چندین مرض عصبانی که عمده ترین آنها اختناق رحم صرعی بود شد. این مریضها مدعای ساحرین قدیم (غیب گوئی و الخ) را از سر گرفتند. ولی مذهب مسیح یعنی پیشروان این مذهب بر خود نمیتوانستند هموار بکنند که غیر از آنها کسی باسرار طبیعت و علم و غیره دست بزند و لهذا در این موارد چیزی فرو نگذار نکرده و با هر عقوبتی که بود این اشخاص را استنطاق نموده و حکم بتکفیر و قتلش مینمودند. در سنه ۹۵۶ هفت نفر از این مریضها در نانت (۲) بجرم دوستی با شیطان محکوم بآتش شدند. در سنه ۱۰۴۱ کشیش معروف اوربن گراندیه (۳) بهتمت اینکه چندین شیطان بحکم او مسلط بر ابره های لودن (۴) شده اند بدسیسه کاردینال ریشلیو طعمه شعله آتش شد. قصه های اسف انگیز این قرون پیشمار است ما فقط بتذکار علائم مرضی این مسالطین شیطانی اکتفا میکنیم:

حواس خمسسه علی الخصوص سامعه این مرضی باندازه ای دقیق میشد که از مسافت زیادی اصوات خفیفه را میشنیدند. عده ای از فکر دیگران مستحضر میشدند و بعضی حکم جا دو گران و جن گیرانرا از دور درک میکردند. بزرگترین کرامت این مسالطین (در حقیقت و عبارت بهتر و واضحت علامت مرضی) تکلم بالسنه لاتینی و یونانی بوده. امبروازبانه (۵) در خصوص یکی از این مریضها میگوید: «شیطان از دهان مریض یونانی ولاتینی حرف میزد در حالتیکه مریض مذکور از هیچ کدام از این السنه اطلاع نداشت. یکی از اطباء آن عصر میگوید: اگر شیطانی که حلول کرده لال باشد مریض بحالت لیثاغورسی (۶) میافتد. یکی از علائم این مرض حالت جمودی است که مردم آن زمانرا فوق العاده متعجب میکرد مثلاً (۷) روزی در شهر لودن راهبهای موسوم به ماری سنت اسپری (۸) را که همه میدانستند شیطان موسوم به داگون (۹) در او حلول میکرده روی دهنه چاهی پیدا کردند سریک کنارچاه و با بکنار دیگر بدن مثل یک چوب خشک بلی تشکیل داده بود. این قبیل وضعیات بدنی که ناظرین را متوحش میکرد و سبب کابوسی میشد زیاد است. شیطان زده های شهرنیم (۱۰) در موقع حمله مرض حرکات و ورزشهای میکردند که ریسبان بازهای ماهر از تقلیدش عجز داشتند. در سنه ۱۰۸۴ در دار الایتام شهر هورن (۱۱) مرض تسلط شیطان وبائی شد. جوانها و بچه ها نوعی بحالت جمود میافتادند که کافی بود از سروپا گرفته و برخت خوابشان ببرند. بدن بطوری خشک میشد که مفصلهای انگشتانرا نمیشد پیدا نمود. بچه هائیکه پروتستان بودند عقیده باین خرافات کاتولیکی نداشتند و شیطانهم با آنها کاری نداشت.

(۱) Démonopathie یا Possession démoniaque در ایران معروف بصدمه جن.

(۲) Nante شهر فرانسه. (۳) Urbain Grandier (۴) Loudun

(۵) Ambroise Paré جراح مشهور فرانسه Paris 1840 Oeuvres complètes,

(۶) Lithargie حالتی است که در آن مریض می بیند و میشنود ولی حرکت و حرف

زدن غیر ممکن است مثلاً اهالی ایران اغلب دم درنسته و بحالت لیثاغورسی میافتند

و مدت زیادی یک نقطه نگاه میکنند و غیر از تنفس حرکت دیگر از ایشان ظاهر نمیشود.

(۷) رجوع شود بکتاب موسوم به De la Folie تألیف Calmiel، جلد اول، صفحه ۱۵۶.

(۸) Marie Saint-esprit (۹) Dagon (۱۰) Nimes در فرانسه.

(۱۱) Hoorn در هولاند.

شروع مینماید و تمام تفصیلات قشون کئی کوروش را از سارد (بایتخت لیدی) (۱) تا کوناکسا (۲) (تل کنیسه) که قریه‌ای بوده در نزدیکی شهر بابل و در آنجا دو برابر با یکدیگر تلاقی نموده و جنگ کردند نوشته و جزئیات این جنگ را بقول پلوتارک (۳) مورخ مشهور یونانی (متوفی در سنه ۱۲۵ میلادی) چنان مجسم نموده که انسان تصور میکند «خود در آنجا حاضر و ناظر است و فراموش میکند که در کتاب میخواند و ببوده نباید در صدد برآمد که پس از شرحی که او از این جنگ داده شرح دیگری در آن باب نوشت». پس از شرح این جنگ و مقتول شدن کوروش نویسنده مزبور حال اردشیر را شرح میدهد که از عهده خلع اسلحه عده قلیل یونانیانی که بعهده ده تا دوازده هزار نفر در آن موقع بیشتر نبودند بر نیامده و این عده یونانی با آنکه راه و چاه را بهیچ وجه نمیدانست و از هر طرف در میان دشمن بودند با کمال نظم و ترتیب و دانائی سر تا سر خاک اردشیر را پیموده و خود را بجاک یونان رساندند. عده مزبور در ظرف بازده ماه در رفت و آمد دوپست و پانزده منزل راه را که قریب ۹۷۰ فرسخ میشد پیمود. یک مورخ دیگر فرنگی موسوم به گروته (۴) در اینخصوص مینویسد که هیچ لشکر کئی و جنگی بهتر از این نظم و اطاعت و بردباری و اطمینان بنفس و قدرت سازش با حوادث و حسن قبول استدالات و اطاعت ب نتیجه مباحثات را که از صفات مخصوصه یونانیان بود نشان نداده و در اثنای همین عقب نشینی است که صفات و خصائلی که یونانیان را جاودان در نظر عالمیان مقام بلند و ارجند بخشوده مشهود و عیان گردید و آشکار شد که هر یک نفر یونانی در حین و احد هم بحکم آنکه فردی از افراد ملت یونان است دارای قوه بحث و استدلال و تعقل و تفکر است و هم بحکم آنکه سرباز است دارای قوه اطاعت محض و چشم بسته میباشد.

خلاصه آنکه کتاب مزبور یکی از بهترین کتب قدیمه راجع بایران است و در فرنگستان مقبول خاص و عام میباشد ولی چون مقصود ما بیان «عقب نشینی ده هزار نفر» است از ذکر محسنات کتاب بمختصری که گذشت قناعت نموده و میرسیم بخود مطلب و از اینجا از روی خود کتاب شروع میکنیم بشرح لشکر کئی کوروش اصغر که منجر بشکست او و عقب نشینی مشهور یونانیان گردید.

آن روی آور شده و شیرازه نظم و استحکامش گسیخته بود و مخصوصاً در عهد سلاطین آخری هخامنشیان آثار انقراض هویدا و آشکار بود. داستان ذیل یکی از بهترین علائم زوال آن دولت است و برای ملت ما نشانه تاریخی عبرت انگیز خوبی از تاریخ اجداد خودمان تواند شد.

هشتمین (۱) پادشاه هخامنشی موسوم به آرتاکرز گیس دوم (اردشیر) که پس از مرگ پدر خود داریوش دوم در سنه ۴۰۴ قبل از میلاد مسیح بسطنت رسید (۲) برادری داشت کوروش نام که در آسیای صغیر حکومت داشت. کوروش مزبور که به کوروش اصغر معروف است و شاهزاده بسیار دانا و دلیری بود پس از مرگ پدر بخیال سلطنت افتاد و خواست برادر ارشد خود را که پادشاه سست عنصر و ضعیفی بود از تخت سرنگون نموده و خود برجای او بنشیند و برای حصول باین مقصود مشغول جمع آوری قشون گردید و قشونی مرکب از تقریباً ۱۰۰،۰۰۰ نفر ایرانی و ۱۳،۰۰۰ نفر یونانی جمع آوری نمود که بچنگ برادر خود رفته و او را از تخت سرنگون نماید. از جمله این یونانیانی که در مقابل مواجب معینی جزو قشون کوروش شدند جوانی بود موسوم به کزنوفون (۳) که در سنه ۴۳۱ قبل از میلاد مسیح متولد شده بود و چون در جنگهای یونان و ایران داخل بود تجاربی حاصل نموده بود و در این لشکر کئی کوروش خدمات نمایان نمود و هم او است که تاریخ مفصل این لشکر کئی را نوشته است. کتاب مزبور کزنوفون - وی علاوه بر این کتاب دارای تألیفات مختلفه متعدده بسیار دیگری هم میباشد - موسوم است به «آنازیس (۴)» که بزبان یونانی بمعنی «رفتن بطرف جلو» است که مقصود لشکر کئی در آسیای غربی باشد ولی در زبانهای فرنگی به «عقب نشینی ده هزار نفر» مشهور شده است. این کتاب که بکلی تاریخی و واقعی و خالی از بیانات بی اساس و افسانه است بقول یک مؤلف فرانسوی (۵) قدیمترین «راپورت» یومیته نظامی است که در دست میباشد و میتوان آنرا با «تفسیرات قیصر (۶)» و «تذکره» تألیف ژوانویل (۷) و «یادگار سنت هان (۸)» که از مشهورترین «راپورت» های نظامی هستند در یک ردیف دانست. چنانکه گذشت کزنوفون در موقعی بدربار کوروش رفت که شاهزاده ایرانی تدارک جنگ با برادر خود را میدید و کزنوفون شرح قشون کئی کوروش را در کتاب خود از همین موقع

(۱) لیدی که اسم قدیمی آن میونیا - Mäonia - بود در قدیم الأیام اسم مملکتی بود واقع در سواحل غربی آسیای صغیر در آنجا نواحی (سنجاق) موسوم به صاروخان و شهر ازمیر واقع است. این مملکت در طرف شمال محدود بود بجاک میزی - Mysie - در جنوب بجاک کاری - Kario - در مشرق بجاک فریژی - Phrygie - و در مشرق بدریای ارژه (مدیترانه). در خصوص این ممالک در نظر است که در شهرهای آینده کاوه مقاله‌ای نوشته شود که خوانندگان ما بدانند در زمانی که آسیای صغیر در تحت تصرف و تسلط ایرانیان بود اوضاع جغرافیائی و سیاسی آن از چه قرار بوده است و لهذا در اینجا بذکر مختصری راجع بانها قناعت شد. (۲) COUNAXA - کزنوفون در کتاب خود اسم محل جنگ را ذکر نموده و فقط گفته که جنگ تقریباً در ۱۵ فرسنگی (۵۰۰ «استاد» یونانی) شمالی بابل واقع شد و امروز بنا بتحقیقات عالمانه‌ای که در خصوص محل صحیح کوناکسا بعمل آمده عموماً کوناکسارا همانجائی میتوان دانست که امروز «خان حسوا» (املائی تحقیقی لفظ «حسوا» - Haswa - متأسفانه بدست نیامد) واقع است در چهار یا پنج فرسنگی شمالی حله. (۳) Plutarque (۴) Grote

(۱) در صورتیکه کوتامای غاصب را نیز که از طایفه هخامنش نبوده محسوب داریم و آلا اردشیر دوم که یونانیان او را «مینون» Menemon میخواندند هفتمین پادشاه هخامنشی میشود.

(۲) رسم پادشاهان هخامنشی در موقع رسیدن بسطنت چنان بود که در معبد شهر بازارگادای معروف لباسی را که کوروش بزرگ قبل از پادشاه شدن در برداشته میپوشیدند و انجیر خشک و برگ سنقر و مخلوطی از سرکه و شیر که غذای اجدادی آنها بود صرف میکردند (تاریخ ایران قدیم تألیف فردیناند یوستی، طبع برلن، سنه ۱۸۷۹ میلادی، صفحه ۱۲۹-۱۳۰).

Xenophon (۳) Anabasis (۴)

Louis Humbert: Cyropédie, Paris, 1889, p. XIII. (۵)

Commentaires de César ou de Montluc (۶)

Mémorial de Sainte-Hélène (A) Mémoires de Joinville (۷)

چون ملاحظه نمود که مسئله بطول میانجامد مثل اینکه مکرر شده باشد باشراف ایران که دور او بودند حکم نمود که با عمله‌ها کمک کرده و عرابه‌ها را بگذرانند. در این موقع تصویر دلربایی از اطاعت در مقابل نظر ما مجسم گردید چه فوراً تمام آنها قبای اطلس خود را کنده و بزمین انداخته و مثل اینکه مسابقه‌ای در میان باشد بنای دیدن را گذاشته و از تپه سرازیر شده و با نیم تنه‌های گرانبها و شلوارهای قلاب دوزی شده خود و دست بندهای قیمتی پریدند در میان گل ولای و با سرعتی فوق‌التصور عرابه‌ها را از گل بیرون کشیده و گذراندند<sup>(۱)</sup>.

خلاصه آنکه کوروش پس از طی راه درازی بازحمت بسیار بنواحی بابل رسید و چون دانست که عنقریب قشون برادرش نزدیک میشود خواست یونانیان را ترغیب و تشویق نموده باشد و بمران لشکر یونانی گفت: «یونانیان اینکه من شما را در خدمت خود آورده‌ام نه محض آنست که من باندازه کافی لشکر بومی نمیتوانم فراهم آورم بلکه بمناسبت آن بود که من شما را از اغلب دیگران شجاع تر گمان نموده‌ام و بدین جهت است که شما را در این امر خطیر سهم نموده‌ام. شما باید خود را شایسته آزادی که اینهمه بدان مباحثات میکنید نشان بدهید و یقین داشته باشید که من هم آزادی را تمام دارائی خود و بجزئی چیزهای دیگر ترجیح میدهم.» از این سخنان معلوم میشود که علاقه لشکریان یونانی با آزادی باندازه‌ای بزرگ بوده که کوروش هم وقتی میخواهد آنها را تحریک نماید با نام آزادی با آنها سخن میراند. کوروش در ضمن همین نطق خود خطاب بسرکردگان قشون یونانی میگوید: «قشون شاه خیلی زیاد است و وقتی میرسند غیبه و فریاد میکشد و اگر شما در جلوی این خود نمائی بی‌معنی اولی قشون ایران خود را نبازید خواهید دید که مردمان این مملکت چه نوع مردمانی هستند. من از همین حالا خجالت میکشم!»<sup>(۲)</sup>. بالأخره لشکر پادشاه رسید و قشون کوروش بنای صف آرائی را نهاد. خود کوروش با ششصد سوار در قلب لشکر جای گرفت. سوارهای مذکور همه با کلاه خود و زره‌های بلند بودند ولی خود کوروش سر برهنه بود و این عادت ایرانیان بود که در موقع جنگ سر برهنه جنگ مینمودند که بفهمانند از خطر بی ندارند. لشکر اردشیر برخلاف آنچه کوروش گفته بود با کمال آرامی و سکوت پیش آمد و جنگ در گرفت<sup>(۳)</sup>. قشون اردشیر در نتیجه جنگ منهزم گردید و چون در آن بین چشم کوروش باردشیر افتاد بطرف او رانده و زخمی باو زد ولی در همان حال تیری بزیر چشم کوروش خورده و از اسب سرازیر شد و جان داد و قشون وی همینکه دیدند شاهزاده و رئیس آنها مقتول گردید فراری شدند و هر دسته‌ای بطرفی رو آورد.

حالا بینیم یونانیان در این موقع چگونه رفتار نمودند!

Anabasis, Ch. v., Livre I (۱)

(۲) تاریخ روز این جنگ را بوشه در تفسیری که بر کتاب کزنوفون نوشته ۳ سپتامبر سنه ۴۰۱ قبل از میلاد مسیح معین نموده است — Colonel Arthur Boucher: — L'anabase de Xenophon, Paris 1913.

گزنوفون گوید: کوروش با قشون خود از خاک لیدی گذشته و وارد خاک مملکت فریزی<sup>(۱)</sup> شد و پس از آنکه ۲۰ فرسنگ<sup>(۲)</sup> راه را در سه روز پیود وارد شهر سیلین<sup>(۳)</sup> گردید. کوروش در این شهر دارای قصری و باغی بود که پر از حیوانات درنده بود و هر وقت کوروش میخواست ورزشی نموده و اسبهایش را بیاموزد و سر دماغ آورد در آن باغ سواره مشغول شکار میگردد. سر چشمه رودخانه متاندر<sup>(۴)</sup> در همین قصر شروع شده و پس از گذشتن از باغ میافتاد توی خود شهر. در همین جا کوروش یونانیان را که از هر طرف برای خدمت او و کسب ثروتی بزد او آمده بودند سان دید و معلوم شد یونانیان جمعا قریب سیزده هزار نفر هستند: یازده هزار نفر پیاده نظام منظم با اسلحه سنگین که خود یونانیان هولیتیس<sup>(۵)</sup> مینامند و تقریباً دو هزار نفر پیاده نظام با اسلحه خفیف که موسوم بودند به پلتاستیس<sup>(۶)</sup>. کوروش از این مملکت نیز گذشته و رسید بجاک سیلیسی<sup>(۷)</sup> قدیم در آنجا یک جبال طوروس مشهور واقع است. ملکه این ملک پذیرائی شایان از شاهزاده ایرانی و لشکریان وی نموده و خواستار گردید که در مقابل او کوروش قشون خود را سان بدهد. وقتی که نوبه سان بیونانیان رسید یونانیان بمادق که داشتند صفها آراسته و بنای غریب را گذاشته بطور نظامی بدوین آمده و چنان وا نمود کردند که در حال هجوم هستند. از دیدن آنها خیلی از تماشاچیان و حتی پیلهوران و دگانداهای اردو مضطرب شده و بنای فرار را گذاردند و خود ملکه نیز که مشغول تماشا بود گریخته و پناه بعبابه سر بسته خود برد و یونانیان را از دیدن این وحشت و اضطراب خنده دست داد. کوروش از آنجا گذشته و پس از عبور از رودخانه فرات وارد صحرای عربستان شده و در ساحل چپ بحرای فرات روان شد. لشکریان در آنجا شتر مرغ و خر وحشی بسیار دیده و آنها را صید نموده و از گوشت آنها میخوردند. در همان سرزمین بود که روزی بیک گردنه‌ای رسیدند که گل ولای عبور عرابه‌ها را از آنجا دشوار نموده بود. کوروش با اعیان و اشراف درباریان خود در آنجا ایستاده و به دونفر از سرگردگان قشون خود موسوم به گوس<sup>(۸)</sup> و پیگرس<sup>(۹)</sup> حکم نمود که یک دسته از بومیان را با خود همراه برداشته و کمک کرده عرابه‌ها را بگذرانند و

(۱) Phrygie در قدیم الاثام اسم سرزمینی بود واقع در مشرق خاک لیدی که

شهر ایکونیوم (قونیة کنونی) معتبرترین شهرهای آن بوده است.

(۲) مقصود فرسنگ ۵ کیلومتری معمول در یونان قدیم است.

(۳) Célènes امروز شهر دینر — Diner — در همانجا واقع است.

(۴) Méandre همان رودخانه بیوک مندرز کنونی است که تقریباً در ۱۵ فرسنگی

جنوب از میر بدریا میریزد.

(۵) Hoplites مقصود از این کلمه نظامیان معمولی یونانیان بود چنانکه مثلاً

امروز از لفظ سرباز نظامیان معمولی ایران مفهوم میگردد. هولیتیسها یک نیم تنه فرمز در برداشتند.

(۶) Peltastes سربازانی بودند که اسلحه آنها منحصر بود بیک سپر (پلت) که

از چوب یا از فی ساخته شده و شکل هلال داشت و علاوه بر آن ساطوری و نیزه کوتاهی هم داشتند.

(۷) Cilicie اسم قدیم سرزمینی است که واقع بود در ساحل دریای مدیترانه در

شمال جزیره قبرس همانجائی که اکنون طرسوس و مرسین واقع است.

(۸) Glos

(۹) Pygrès

مؤلف کتاب مشهور راجع بعقب نشینی همین قشون یونانی که در آن وقت سرکرده جوانی بیش نبود بنای سخن راندن را گذاشته و گفت «فالینوس تو بخوبی می بینی که ما دیگر جز شمشیر و همتان یار و یاورى نداریم تا وقتی که شمشیر در دستان است امید هست که همتان نیز یاری نماید ولی اگر خلع اسلحه شویم بیم آن میرود که همه چیز و حتی حیاطان را نیز از دست بدهیم پس این خیال را از سر بیرون کن که ما اسلحه خودمان را که تنها یار مامیباشد از دست بدهیم بلکه با همان اسلحه دفاع حقوق خودمان را خواهیم نمود». فالینوس با نیم خندی جواب داد «ای جوان معلوم میشود فیلسوف هستی و خوش صحبت میداری ولی بدان که این خیال باطل است که شجاعت یونانیان در مقابل انبوه قشون اردشیر تاب مقاومت بیاورد». در این بین فرمانده کل یونانیان کلیارک سابق الذکر که برای عبادت و قربانی رفته بود برگشت و چون دید هنوز مسئله خاتمه ای نیافته رو به فالینوس کرده و گفت «فالینوس من از دیدن تو خیلی خوشحال شدم و بطور یقین تمام اشخاص حاضر نیز از دیدن تو مشغوف هستند چونکه تو یونانی هستی و در اینجا جز یونانی کسی را نمی بینی. تو بخوبی اوضاع و حال ما را میدانی و ما از تو میپریم که در مقابل تکالیفی که خود تو از طرف پادشاه بجا می کنی اگر بجای ما بودی چه جوابی میدادی. تو را بحدایان سوگند میدهم آنچه که بنظرت بهتر و آبرومندتر می آید بگو که جاودان مایه افتخار تو باشد چه در آتیه خواهند گفت که صلاح اندیشی فالینوس که پادشاه مأمورش نمود برود و بیونانیان تکلیف نماید که خلع اسلحه شوند و یونانیان خود او را حکم قرار دادند چنین و چنان بود و معلوم است جوابی که تو حالا خواهی داد چه خوب و چه بد در یونان معروف خواهد شد». کلیارک خیال کرده بود که فالینوس رو درباستی کرده و جواب خواهد داد که یونانیان نایبستی خلع اسلحه شوند و بدین تمهید که خود فرستاده اردشیر چنین تکلیفی مینماید بر شجاعت و استقامت یونانیان خواهد افزود ولی فالینوس نیز ملتفت این تمهید گردیده و جواب ذیل را داد: «اگر در هزار احتمال یک احتمال بود که شما بتوانید در طرف شدن با اردشیر کامیاب شوید بشما توصیه می کردم که خلع اسلحه نشوید ولی چون در استقامت هیچ راه خلاصی برای شما نیست باید هر طور ممکن است در خلاصی خود بکوشید». کلیارک که منظر چنین جوانی نبود گفت «فالینوس عقیده تو چنین است ولی عقیده ما این است که بیادشاه بگوئی که اگر با ما دوست است در نفع خود اوست که ما دارای اسلحه باشیم و اگر با ما دشمن است و باید با او بجنگیم معلوم است حفظ اسلحه بهتر از تسلیم آن است». فالینوس جواب داد «ما سخنان شمارا بمرض پادشاه خواهیم رساند ولی من مأمورم بشما بگویم که تا وقتی که در همین محل متوقف هستید متارکه خواهد بود ولی اگر بجلو یا بعقب حرکت نمائید جنگ شروع خواهد شد. جواب شما چیست؟ جوایى صلح هستید یا طالب جنگ، کلیارک گفت بیاد شاه بگوئید که ما شرایط او را قبول نمودیم.

— مقصود تو چیست؟

— اگر بمانم متارکه است و اگر بجلو یا بعقب حرکت کنیم جنگ.

— خلاصه بیادشاه چه عرض کنم؟

یونانیان که در این جنگ چنانکه در تاریخ دیده میشود با آنکه سیزده هزار نفر بیش نبودند تقریباً بتهائی قشون اردشیر را که قریب دو کورور نفر بود منهزم نموده و بدون آنکه در سرگرمی زد و خورد از قتل کوروش اطلاع بهمرسانده باشند مدتی دشمن را تعاقب نموده وقتی که در اوایل شب بار دو برگشتند چون دشمن بار و بنه و آذوقه را غارت نموده بود آن شب را بگرسنگی بسر بردند بدون آنکه از مقتول شدن کوروش و منهزم شدن قشون مطلع شوند.

مورخ یونانی دربارهٔ بیریق ایران در آن زمان مینویسد «بیریق شاه یک عقابی بود از طلا با بالهای کشوده که روی نیزه ای نشانده شده بود». از اینجا عقب نشینی مشهور یونانیان که موضوع اصلی این مقاله است شروع میشود و آنچه تا بدینجا گفته شد فقط بعنوان مقدمه بود و بهمین جهت با آنکه دارای اهمیت تاریخی بسیار و مطالب نفیس میباشد و شایسته آن بود که در آن خصوص بتفصیل سخن رود باختصار گذشت و حالا میردازیم باصل مطلب:

شب مزبور گذشت در حالتی که یونانیان بگرسنگی بسر بردند و فردای آروز در طلوع آفتاب خبر واقعه و ماجری با آنها رسید و کمی بعد چند نفر جارچی سلطنتی از طرف پادشاه ایران اردشیر دوم رسیدند که باستانیای یک نفر آنها که یونانی و موسوم به فالینوس<sup>(۱)</sup> بود بقیه همه ایرانی بودند. جارچیان نزدیک شده و با صدای بلند سرداران یونانی را خوانده و اظهار داشتند که پادشاه که بمناسبت قتل کوروش خود را فاتح میداند بیونانیان حکم میکند که خلع اسلحه شوند و باستان او آمده عفو بطلند تا پادشاه آنها را ببخشد. یونانیان از این سخنان برآشفته و فرمانده کل آنها موسوم به کلیارک<sup>(۲)</sup> که از سرگردگان معروف یونان بود همینقدر گفت هیچوقت شنیده نشده که فاتحین خلع اسلحه شوند و رو بسرداران یونانی نموده و گفت سرداران! شما هر جوابی که بنظرتان بهتر و آبرومندتر است بدهید من باید بار دو برگردم و بیرون رفت. پیرترین سرداران موسوم به کلیاتور<sup>(۳)</sup> جواب داد که برای یونانیان مردن از خلع اسلحه شدن آسان تر است. پس از او سردار جوان دیگری پروکسین<sup>(۴)</sup> نام خطاب به فالینوس فرستاده اردشیر چنین گفت: «ای فالینوس سخن تو مرا متعجب میسازد آیا پادشاه ما را بعنوان اینکه فاتح است می خواهد خلع اسلحه کند یا بعنوان اینکه با ما دوست است و مایل میباشد که ما اسلحه خود را باو تقدیم کنیم؟ اگر خود را فاتح میداند که دیگر لازم بسؤال و جواب نیست چرا نیاید ما را خلع اسلحه نماید و اگر بعنوان دوستی است پس چرا اظهار نداشته است که در عوض بماها چه خواهد داد؟» فالینوس جواب داد «پادشاه خود را فاتح میداند چونکه کوروش کشته شده و دیگر حریف و منازعی نمانده. اردشیر میداند که شما جز قبول تکلیف او چاره ای ندارید چونکه در قلب خاک او هستید و راه پس و پیش بر شما بسته است و در هر طرف شما رودخانه های بزرگ هست که محال است بتوانید عبور نمائید و اینقدر قشون حاضر دارد که اگر آنها را دست خالی هم بجان شما بیندازد از عهده کشتن آنها نمیتوانید برآئید». سپس کزنوفون سابق الذکر



— متار که خواهد بود اگر همینجا بمانیم و جنگ خواهد بود در صورت حرکت بجلو یا بعقب.

پس از آنکه جارجیان و ایلچی اردشیر رفتند فرستادگانی که یونانیان نزد آریه<sup>(۱)</sup> سردار کل قشون بومی کوروش فرستاده بودند برگشتند و پیغام آوردند که اگر یونانیان مایل هستند با او حرکت کنند و عقب بنشینند باید فوراً رفته باردوی او ملحق شوند و الا او فردا حرکت خواهد نمود. کلیارک فوراً حکم کرد که قشون یونانی حاضر حرکت باشد و این قشونیکه در ۹۳ منزل پانصد و سی و پنج فرسنگ<sup>(۱)</sup> راه پیوده بود و روز قبل از روزی که صحبت از آنست پیش از ظهرش را راه رفته و بعد از ظهر بدون آنکه فرصتی برای اندک آسایشی پیدا کرده باشد مشغول جنگ شده و تا غروب آفتاب لاینقطع در حرارت تابستان عراق عرب<sup>(۲)</sup> با شکم گرسنه جنگیده و پس از غروب آفتاب هم بعد از مراجعت باردو بهیچوجه خوراکی گیر نیاورده بود اکنون دوباره مجبور شد حرکت نماید. یونانیان در نزدیکی نیمه شب (۴ سپتامبر سنه ۴۰۱ قبل از میلاد) باردوی آریه فرمانده کل قشون کوروش رسیدند و سرکردگان دو قشون با هم عهد و میثاق بستند که با هم دوست و متحد باشند و سرکردگان قشون آریه قول دادند که یونانیان را بصدقات راهنمایی نموده و بمقصد برسانند. ترتیب و مراسم این عهد و پیمان چنان بود که بدو گرازی و گاو میشی و گرگی و قوچی را قربانی نموده و سپری را از خون آنها پر نموده و یونانیان شمشیر خود را و ایرانیان نیزه خود را در آن میزدند.

آریه پیشنهاد نمود که از راهی که آمده اند برنگردند چون در آن راه آزوقه پیدا نخواهد شد و راه دیگری را پیشنهاد نمود و یونانیان نیز قبول نمودند. سلطان بوشه<sup>(۳)</sup> فرانسوی که از نویسندگان نظامی مشهور فرانسه است در این موقع مینویسد «کلیارک فرمانده قشون یونانی در این موقع یکی از سه شق را میتوانست قبول نماید اول اینکه در سر جای خود مانده و حرکت ننماید دوم آنکه جلو رفته و با اردشیر بجنگد سوم آنکه عقب نشسته و خود را بیونان برساند. شق اولی که برای یونانیان خجالت انگیز بود محال بود یک نفر یونانی آنرا قبول نماید. شق دوم هم بنظر کلیارک آمد که خیلی از احتیاط دور است که با اردشیر داخل جنگ شود. ولی بعدها که معلوم شد قشون اردشیر در چه حال خراب وضعیفی است بسیاری از یونانیان تأسف خوردند که با هم احتیاط از چنان امر پر اقتضای روگردان شده اند و حقیقه هم که میدانند که اگر یونانیان در این موقع جرئتی نموده بودند آیا در صفحات تاریخ و در نتیجه تهور و جسارت یونانیان انقراض و برهم خوردن سلطنت هخامنشیان ثبت نمیکردید».

خلاصه آنکه یونانیان بدلال آریه در طلوع آفتاب راه افتاده و رو بشمال بطرف بابل روانه شدند و طرف عصر بدیدهکده های اطراف بابل که «قشون اردشیر حتی چوپهای خانه های آنها را برده بودند» رسیدند.

(۱) Arié (۲) جنگ کوناکسا چنانکه گذشت در ۳ سپتامبر سنه ۴۰۱ قبل از مسیح واقع شد.

(۳) Capitaine Arthur Bucher — این نویسنده نظامی تفسیر بزرگی با تبعات و تحقیقات دقیقه بر کتاب کیرنوفون نوشته و از روی بعضی نکات و معلومات نقشه های متعدد ترتیب داده و تاریخ اغلب وقایع مربوطه بعقب نشینی مشهور یونانیان را با روز و ماه معین نموده است.

در اینموقع هر دو طرف یعنی هم اردشیر و هم یونانیان در کمال اضطراب بودند و هر کدام از دیگری میترسیدند. یونانیان در همان شب وقتی که خود را در وسط یک مملکت دور دست خارجی (بقول خود یونانیان بربر) که صد ها فرسنگ از خاک یونان دور بود بدون هیچ دلیل صادقی و محروم از همه چیز یافته و خود را از هر طرف در میان لشکر دشمنی دیدند که عده اش بروایت خود یونانیان تقریباً صد برابر عده آنها بود با همه شجاعت فطری هر اسناک گردیده و در میان اردو بعضی سروصداها که ناشی از ناامیدی و بیثباتی بود بلند شد. کلیارک ملتفت مطلب شده و فوراً در همان دل شب یک نفر جارجی را تولید<sup>(۱)</sup> نام که بهترین جارجی معروف عهد خود بود در میان اردو فرستاد که از طرف سرکردگان قشون جارج بزند که الاغی در اردو رها شده و خرابی بار آورده و موجب اینهمه سرو صدا شده هر کس سراغ بدهد که کی او را رها نموده فلان مبلغ باو مزدگانی داده خواهد شد و همین تمهید کلیارک خاطر اردو را راحت نمود چه یونانیها فهمیدند که سرکردگان آنها بهیچوجه مأیوس نشده و کما فی السابق باجرای جزئیات تکالیف خود نیز سعی و مواظب هستند. ولی تعجب در آنجا است که اردشیر نیز مضطرب بود و در مقابل یک دسته کوچک قشون یونانی خاطرش راحت نبود.

خلاصه آنکه فردای روز مزبور (۵ سپتامبر سنه ۴۰۱ قبل از میلاد) اردشیر که دیروز حکم نموده بود که یونانیان تا طلوع آفتاب باید خلع اسلحه شده باشند حالا ایلچیان فرستاد که با یونانیان عهدنامه ای ببندد. همینکه کلیارک از مطلب مطلع شد بفرستادگان اردشیر جواب داد «بشاه بگوئید اول باید جنگید چون ما هیچ آزوقه برای نهار نداریم و اگر کسی بیونانیان خوراک ندهد چطور جرئت میکند با آنها صحبت از بستن عهد نامه بنماید». معلوم شد که اردشیر نیز در همان نزدیکیها است چه فرستادگان بتاخذ رفتند و برگشتند و جواب آوردند که اردشیر قبول مینماید که پس از عقد متار که اشخاص بلدی با شا همراه کند که شمارا بجائی دلالت کنند که در آنجا آزوقه بدست آید. کلیارک نیز قبول نموده و قشون بدلال اشخاص بلد راه افتاد و پس از مرارت بسیار رسیدند بدیدهکده های معموری که تحصیل آزوقه در آنجا اشکالی نداشت و یونانیها سه روز در آنجا رحل اقامت افکندند که اندکی از خستگی و صدمات فوق العاده ای که در روزهای قبل بر آنها وارد آمد بود بر آمده و استراحتی نمایند. در همان جا بود که از طرف اردشیر چندین نفر از سران واعیان ایرانی پیش یونانیان آمده که با آنها عهدنامه آشتی ببندند. رئیس فرستادگان مزبور تیسافرین<sup>(۲)</sup> نام بود که در روز جنگ کوناکسا فرمانده قسمت مهمی از قشون اردشیر بود و در ضمن اظهاراتی که بیونانیان نمود برسم مباحثات گفت «که در تمام قشونی که برضد شما در روز جنگ بود من یکتا سرکرده ای بودم که فرار نکردم». خلاصه آنکه کلیارک با تیسافرین و فرستادگان اردشیر پس از مذاکره بسیار عهد و میثاق آشتی بستند و سرکردگان برسم یگانگی و دوستی بیکدیگر دست دادند و مقرر شد که ایرانیان با یونانیان خوش رفتاری نموده و آنها را بیونان برسانند و در راه نیز آزوقه لازم برای آنها فراهم آورند

برودخانه فینکوس<sup>(۱)</sup> (شط الأدم کنونی) که شهر اوپیس<sup>(۲)</sup> در ملتقای آن با دجله واقع بود و در همان محل یونانیان مصادف شدند بایک برادر<sup>(۳)</sup> اردشیر و کوروش مقتول که قشونی از شوش و اکباتان بکمک اردشیر میآورد. شاهزاده با لشکر خود ایستاده و تماشای حرکت یونانیان را مینمود. کلیارک که در جلوی یونانیان بود آنها را دو بدو از سان گذراند و گاهی نیز آنها را مایستاند. هر دفعه که سر صف مایستاد تمام قشون هم مایستاد و بنظر میآمد که عده آنها خیلی زیاد است. و از این و معلوم میشود که در آن تاریخ نیز قشون یونان مثل قشونهای ممالک متمدنه امروز نظام صحیحی داشتهاند و مثلاً دو بدو میرفته و «هالت» کرده و برتیبات دیگر نظام کم و بیش عمل مینموده‌اند.

شش روز پس از آن لشکر رسید بچنیدن دهکده که ملک مادر کوروش مقتول و اردشیر و موسوم به پارزاتیس<sup>(۴)</sup> بود و «تیسافرن بقصد هتک حرمت کوروش یونانیان اجازه داد که دهکدهای مزبور را چاول نمایند». و قتیکه لشکر برودخانه زاب بزرگ که شعبه ایست از دجله که در جنوب موصل کنونی (مشیلای قدیم) بدجله میریزد رسید کلیارک بملاحظه سوء ظنی که یونانیان در حق تیسافرن پیدا کرده بودند مصمم شد با تیسافرن ملاقات نموده و در اینخصوص مذاکرات لازم بنماید و نتیجه این مذاکرات آن شد که کلیارک با سران دیگر قشون یونانی نزد تیسافرن برود تا وی اسم اشخاصی را که میخواهند در میان یونانیان و باقی قشون اخلاص کنند افشا نماید. بنابراین کلیارک با پنج نفر از سران هشتگانه قشون یونانی و با بیست نفر از تقریباً صد و بیست نفر صاحبمنصبان قشون مزبور بچادر تیسافرن رفت و عده‌ای نیز سرباز برای احتیاط با خود همراه برد ولی با اینهمه هنوز سران قشون داخل چادر تیسافرن نشده بودند که آنها را توقیف و صاحبمنصبان و سربازان مزبور را که در خارج چادر ایستاده بودند بقتل رساندند و تنها از آن مهلکه یک نفر یونانی توانست جان بدر ببرد و اگر چه بر شکمش زخمی وارد آمده بود روده‌های خود را در دست گرفته و خود را باردوی هموطنان خود رسانده و آنها را از کین و غدر تیسافرن مسبوق ساخت. طولی نکشید که آریه که در این بین باردشیر بیعت کرده و طرف اعتماد او شده بود از جانب اردشیر آمد و بیونانیان گفت که کلیارک چون بمهد و پیمان خود عمل نموده بود بجزای خود رسید و «شاهم باید اسلحه خود را تسلیم نماید چونکه اردشیر میگوید این اسلحه‌ها متعلق به کوروش غلام وی بوده است» ولی یونانیان جواب بسیار سخت داده و بنخود آریه نیز مبنی دشنام دادند که بچین خیانتی شرکت نموده است و آریه برگشت و یونانیان بیچاره را اضطراب و سراسیمه گی و سرگردانی کامل استیلا نمود. یونانیان فلکزده «خود را نزدیک اردوی شاه دیده و از هر طرف خود را در میان ملل و بلاد دشمن مشاهده نمودند و بدون آنکه امیدی داشته باشند که هیچکس با آنها آزوقه بفروشد بدون بلد و دلیلی خود را

و نباشد هر کجا یونانیان آزوقه نیافتند از مردم هانجا بگیرند و یونانیان هم قول دادند که بدون آنکه بجان و مال مردم صدمه‌ای وارد آورند بطرف یونان روان شوند و در ایتساع اشیاء و آذوقه همه جا پول نقد بدهند و از مردم چیزی نگیرند مگر آنکه بازاری برای خرید نباشد. بیست روز پس از عقد این معاهده تیسافرن که نزد اردشیر رفته بود برگشت و با یونانیان و آریه سابق الذکر که فرمانده قشون بومی کوروش مقتول بود بطرف آسیای صغیر روان شدند. ولی از آنجائیکه یونانیان از طرف تیسافرن و آریه خاطر جمع نبودند همیشه بیک مسافتی از آنها و لشکریان آنها دورتر طی مسافت نموده و اردوی خود را نیز اغلب در یک فرسنگی اردوی آنها میزدند و معه‌ها گاهی که برای خرید آذوقه و غیره دو دسته بهم میرسیدند عموماً زدوخوردی واقع میشد. در منزل سوم رسیدند بسنگر مدی که «با آجر و ساروج ساخته شده بود. عرض این سنگر بیست پا و ارتفاعش صد پا بود و طولش را هم میگفتند بیست فرسنگ است».

وقتی که این کاروان عظیم که مرکب از سه دسته قشون بود یک دسته بسرکردگی تیسافرن و دسته دیگر در تحت امر و فرمان آریه و دسته سوم که یونانیان بودند بسرکردگی کلیارک فاصله واقعه بین فرات و دجله را پیوده و در نزدیکیهای بغداد کنونی بدجله و شهر بزرگ سیناس<sup>(۱)</sup> رسیدند که در ساحل شرقی دجله واقع بود تیسافرن و آریه از رودخانه گذشته و در آن سمت دجله اردو زدند ولی یونانیان در همان ساحل غربی اردوی خود را برپانمودند. در اینجا یک واقعه‌ای رخ داد که بخوبی دلالت بر عقل و درایت سران قشون یونانی داشت. در همان شب که ایرانیان و قشون غیر یونانی از دجله عبور نموده و در ساحل شرقی رودخانه اردو زده بودند و یونانیان در همان ساحل غربی مانده بودند قاصدی محرمانه پیش کلیارک آمده و اظهار داشت که مرا آریه فرستاد که بشما بگویم که تیسافرن سؤ قصد در حق شما دارد و میخواهد پل را بریده و شما هجوم بیاورد و بر شما لازم است که ملتفت خود باشید. کلیارک از شنیدن این سخنان خیلی مضطرب شد ولی یک لشکری جوانی که در آنجا حاضر بود (ظاهراً خود کزئوفون بوده که من باب فروتنی نخواست نام خود را در کتاب بگویم) بفکر رفته و پس از لحظه‌ای تأمل و تفکر اظهار داشت که اظهارات این قاصد نباید مقرون بصحت باشد چه اظهارات مزبور مشتمل بر دو مطلب اصلی است یکی حمله بنا و دیگری بریدن پل دجله. و این دو مطلب با هم متضاد است چه «اگر بربرها بمحمله نمایند یا غالب خواهند شد یا مغلوب اگر غالب شوند چه احتیاجی بریدن پل دارند... و اگر مغلوب شوند و پل بریده باشد دیگر خودشان راهی برای عقب نشینی پیدا نخواهند کرد...» و حقیقه هم این لشکری جوان حق داشت و شب بکمال آرامی گذشت و فردای آروز یونانیان از روی پل دجله که عبارت از سی و هفت کرجی بود که روی آنها تخته کشیده بودند عبور نموده و پس از آنکه در چهار روز بیست فرسنگ راه پیودند رسیدند

Opis (۲) Phycus (۱)

(۳) در متن فرانسوی frère naturel مذکور است که میرساند که شاهزاده مذکور

حرامزاده بوده است.

Paryatis (۴)

(۱) Sitace اسم شهری است قدیمی که واقع بوده در ساحل شرقی دجله در

جنوب بغداد کنونی.

بز قربانی نمایند چنانکه هنوز هم این نذر برقرار است. پس از آن کزنوفون پیشنهاد نمود که برای آنکه قشون در طی راه خود مبتلای مشکلات نشود تمام عرابه‌ها و چادرها و اسبابهای زیادی را آتش زنند که در موقع زد و خورد همه سربازها بتوانند داخل در جنگ بشوند و یک قسمت قشون مجبور بنگاهداری بار و بینه نباشد. پیشنهادهای کزنوفون از طرف کلیه قشون قبول شد و عملیات شروع گردید و سوزاندنیهارا سوزانده و قشون با نظم و ترتیب تمام از رودخانه زاپاتاس<sup>(۱)</sup> عبور نمود ولی از طرف اردشیر چندین بار مورد حمله شدند و آرزورزا مسافت کمی پیمودند و وقتیکه بمنزل رسیدند باز ناامیدی و بیم بر آنها مستولی شد چه در این روز اول زحمت و صدمه زیادی بآنها وارد آمده و مخصوصاً از اینکه تیر کمانداران آنها بمسافت تیر و سنگ گمانداران و فلاخن داران ایرانی نرسید خیلی مغموم و مهموم بودند ولی باز سرداران جمع شده و مشورت نمودند و قرار بر آن گذاشتند که یک دسته فلاخن دار و یک دسته سواره نظام بهر نحو باشد ترتیب بدهند و همینطور هم عمل شد و باز پس از یک روز توقف براه افتادند. قشون دشمن باز چند روز قسم بقدیم یونانیان را تعقیب نموده و صدمه بی نهایت بر آنها وارد آورد و یونانیان بزحمت فوق العاده خود را بدشت نینوا و شهر مسیلا (موصل کنونی) رساندند ولی در آنجا قشون تیسافرن و آریه و غیره پس از آنکه تمام قصبات اطراف را آتش زدند راه دیگری گرفته و بطرف غرب روان شدند و یونانیان را بحال خود گذاشتند. از آن روز بعد یونانیان چون نمیتوانستند از دجله عبور نموده و داخل بین النهرین شوند همان ساحل شرقی دجله را گرفته و بالا رفتند.

بدبختانه این مقاله گنجایش آنرا ندارد که در خصوص شجاعت و عقل یونانیان در موقع این عقب نشینی بتمام یا اقلاً بقسمت عمده مطالب نفیسه‌ای که در کتاب کزنوفون مذکور است اشاره نمائیم همینقدر باید دانست که یونانیان پس از عبور از دشت نینوا و شهر مسیلا قدیم بطرف شمال غربی روان شده و رسیدند بخاک کردوک<sup>(۲)</sup> ها و پس از چندین زد و خورد سخت از آنجا نیز عبور نموده و وارد خاک ارمنستان شرقی شدند که فرمانده آن خطه تیرباز<sup>(۳)</sup> نامی بود که در نزد اردشیر خیلی جاه و مقام داشت و میگفتند «وقتیکه این محبوب اردشیر در دربار حضور دارد هیچ ایرانی دیگری جز او شاه را در سوار شدن با سبک نمینماید». در ارمنستان یونانیان با سرما و برف مصادف شده و بسیار مزارت کشیدند چنانکه سربازها از رفتن باز مانده و گفتند «اگر میخواهند سرما را ببرند ولی دیگر ما یک قدم نمیتوانیم جلو برویم». با اینهمه سرداران با هر گونه تمهیدی بود قشون را براه انداخته و همانطور بطرف شمال روان بودند تا آنکه رسیدند بزودخانه فاس<sup>(۴)</sup> که مقصود همان ارس کنونی باشد و از آنجا بطرف جنوب شرقی سرازیر شده و تا آنجائیکه اکنون شهر خوی (در آذربایجان) واقع است آمده و بعد بطرف شمال رفته و در محل کنونی جلقا از رودخانه ارس عبور نموده و تا نزدیکی دریاچه

در ده هزار ستادی<sup>(۱)</sup> یونان دیدند در صورتیکه راهی که از آن آمده بودند رودخانه‌های متعددی آنرا قطع مینمود که عبور از آنها بدون پل ممکن نبود و همان بومیانی که همراه کوروش بقسمت بیده آسیا آمده بودند یونانیان خیانت نموده بودند و یونانیان تنها و پیاده و بدون سوار نظام مانده و میدانستند که اگر فاتح شوند احدی از فراریان را نخواهند کشت در صورتیکه اگر مغلوب شوند تا آخرین سرباز آنها تلف خواهد شد. آنشب اغلب یونانیان از فرط غصه و اندوه نه غذائی خورده و نه آتشی روشن نمودند و بچشم آنها خواب نیامد و در عین غربت و کربت بیاد یار و دیار و عیال و اطفال خود افتاده و چون امید باز دیدن آنها را نداشتند شب تلخی گذراندند.

در نیمه همان شب کزنوفون مورخ جوان سابق الذکر خوابی دیده و از خواب بیدار شده و سران قشون را بیدار نموده و بآنها فهماند که موقع خوابیدن و بیقیدی نیست و مقتول شدن فرماندهان آنها نباید یونانیان را بکلی از طریق عقل و حزم خارج نماید و در ضمن نطق مهیج خود گفت «... اگر سستی ما باعث شود که ما بدست این پادشاهی (اردشیر) بیفتیم که پس از مقتول شدن برادرش (کوروش) سر و دست او را بریده و در روی صلیب در معرض تماشای عموم قرار داد خدا میدانند برسر ما بیکسان چه خواهد آورد...» یکی از صاحبمنصبان که با عقاید کزنوفون همراه نبود و میگفت راه خلاصی فقط در سازش و مدارای با اردشیر است مورد ملامت سخت از طرف هموطنان خود گردیده و اجماعاً گفتند چنین شخص بی حیثی اسباب ننگ یونان و یونانیان و شایسته حتمالی است و او را از درجه خود ساقط و مجبور نمودند در اردو حتمالی کند.

خلاصه آنکه در همان نیمه شب یونانیان بجای سرداران مقتول سرداران دیگری از میان خود منتخب نمودند که از آنجمله بود کزنوفون سابق الذکر. سپس قشون یونانی را جمع نموده و سرداران نطقهای مهیج نمودند مبنی بر اینکه موقع شجاعت و متانت است و بر ما است که انتقام خون ناحق ریخته سرداران خود را بکشیم و در موقعی که کزنوفون از امیدواری حرف میزد یکی از حضار عطسه‌ای زد و این مسئله را تمام قشون بهال نیکو گرفته و شکر خدایان را بجای آوردند و نذرها نمودند و کزنوفون گفت «برای اینکه بشما ثابت نمایم که بر شما لازم است بشجاعت رفتار نمائید که با کمک خدایان اشخاص شجاع از هر تهلکه‌ای میتوانند خلاصی یابند تفصیل خطرات و تهلکه‌هایی را که برای اجداد شما فراهم بوده است حکایت مینمایم. وقتیکه ایرانیان و منافقین آنها با قشونی عظیم آمدند که آنرا با خاک یکسان نمایند اهل آن جسات ورزیده و استقامت نمودند و غالب نیز گردیدند. اهالی آن<sup>(۲)</sup> با دیان (خدای شکار) عهد کردند که برای هر نفر دشمنی که مقتول میشود یک بز قربانی کنند و چون آفتدر بز پیدا نشد بنا را بر آن گذاشتند که هر سالی با نصد رأس

(۱) Zapatas که همان زاب کنونی باشد.

(۲) Carduques مقصود همان گردها هستند که یونانیان آنها را گاهی هم Kyrrier

و Gerdyäer هم مینامیدند. (۳) Tëribazo (۴) Phase

(۱) Stade واحد مقیاس طول یونانی که بقول بعضی از مؤلفین معادل با ۱۸۰ و بقول برخی دیگر با ۱۸۵ متر بوده است.

(۲) Diana

سخن میراند چنانکه در مقاله افتتاحی شماره ۶ کاوه بدان اشاره شده تمجید و توصیف زیادی از ایرانیان عهد کوروش اول کرده و بتفصیل از عشق و ذوق آنان ب ورزشهای بدنی و شجاعت و اخلاق مردانه آنها سخن میراند و این خود دلیل محکمی است بر آنکه تا وقتیکه ایرانیان متوجه تربیت و ورزش جسمانی و روحانی بوده اند اسباب عظمت و سروری آنها فراهم بوده ولی بمحض آنکه گرفتار تن پروری و تنبلی شده و عبادات و اخلاق قدیم خود پشت پا زدند شکوه و بزرگی نیز از آنان روگردان شده و انقراض سیاسی و اخلاقی بر آنها مستولی گردید چنانکه در سطور فوق دیده شد.

محمد علی جمال زاده.

## عهدنامه ایران و روس

در ۱۷ جمادی الآخرة اسسال عهدنامه جدیدی در میان دولتین ایران و روس در مسکو بسته و امضا شد. این عهدنامه تازه ناسخ عهدنامه ترکمانچای است که از پنجم شعبان سنه ۱۲۴۳ باینطرف مبنای معامله این دو دولت با همدیگر بود. عهدنامه ترکمانچای که در نتیجه شکست نظامی ایران بر وی تحمیل شده بود دائماً در ایران منفور بوده و برهم زدن آن از آمال و اماتی ایرانیان و وطن دوست بود. اینک آن عهدنامه بعد از ۹۳ سال و چهار روز تمام باطل و یک عهدنامه مقبولتری جای آنرا گرفت. بلی معاهده ترکمانچای در ۲۲ ماه فرنگی قوریه (۱۰ فورال ماه روسی) سنه ۱۸۲۸ میلادی در قریه ای که با اسم آن معروف شده بامضا رسید و معاهده جدید در ۲۶ فوریه سنه ۱۹۲۱ در مسکو امضا شد یعنی بحساب برخی معمول در دوایر دولتی ایران اولی در ۴ حوت و دومی در ۸ حوت منعقد گردیده است. عهدنامه ترکمانچای برای ایران شوم بود چه نفوذ روس را در پایتخت ایران و دربار زیاد کرده و سدنی در جلوی ترقی ایران گردید. بدتر از آن عهدنامه قراردادهای و تعهدات کثی و امتیازات و مقاولات زیادی بود که بعدها دولت روس از ایران گرفت و بدان واسطه بتدریج غالب اختیارات ملزوم استقلال مملکت از او سلب شده و بندهای بیشاری بدست و پای ایران زده شد. لکن مخالف حقیقت و انصاف خواهد بود اگر ادعا شود که فقط مانع ترقی و تمدن ایران آن عهدنامه و امتیازات و غیره بوده است. عوامل داخلی در واقع بیشتر از آنها موجب تنزل و انحطاط شده و از همه بیشتر سلاطین و علمای روحانی ایران با تمام قوای جسمانی و روحانی خود هر روزنه نوری را بآن صحرای تاریک که گله ییزبان خودشان در آن میچرید مسدود نمودند. برای اثبات قطعی این مطلب کافی است اینکه چندی منظر بشویم و بینیم آیا بعد از نسخ تمام حقوق باطله روس در ایران و عهدنامه جدیدی که دولت حاضره روس آنرا خود بمیل و رغبت بما عطا کرده ملت ایران قدمی جتئی در راه ترقی و اصلاح خواهد برداشت و آیا بعد از اینهمه آه و ناله از نداشتن حق نگاهداری کشتی جنگی در بحر خزر حالا کشتیهای جنگی ایران در دریای مازندران ظهور خواهد کرد و اگر هم پیدا شود آیا مانند کشتیهای ایران در خلیج فارس از بی مواظبتی پوسیده نخواهند شد و آیا هر هیئت

گوگچای واقع در مشرق گنجه رفته و از آنجا باز بطرف مغرب برگشته و پس از عبور از محل شهرهای کنونی گنجه و قارص و ارضروم رسیدند بحیال واقعه در ساحل جنوب شرقی دریای سیاه بقله ای که موسوم بوده بکوه مقدس تیچس (۱) و دریای سیاه از آنجا پیدا بود. یونانیان که یکصد و چهل و دو روز بود که پس از جنگ کوناکسا در راه بودند و از ممالک مجهوله متعدده گذشته و با ملل مختلفه بکرات و مرآت جنگیده و هر گونه صدمه و مرارتی چشیده و عموماً دیگر از دیدن وطن خود ناامید و مأیوس شده بودند همینکه چشمشان بدریای سیاه که با اسم بونت اوکسین (بُنطس جغرافیون عرب) بخوبی معروف عموم یونانیان بود افتاد چنان شادمان و خوشحال شدند که از خود بیخبر فریاد و فغان خرسند را با آسمان رساندند و «ساقه الجیش و بار و بنه و سواره نظام تماماً دویند بطرف قلعه و وقتیکه تمام یونانیان بدانجا رسیدند یکدیگر را بوسیده و با چشمان پر از اشک سرداران و صاحبمنصبان خود را در آغوش کشیدند و فوراً سربازان بدون آنکه هیچ کس بفهمد که فرمان از که صادر شده سنگها جمع آورده و تپه سلامی ساخته و بدنه آرا با سپرهای چرمی و جاقها و سپرهای حصیری دیگری که از دشمن گرفته بودند پوشاندند. این قلعه را بریو (۲) نام مهندس فرانسوی کشف نموده و مشار الیه از بالای آن نه فقط دریای سیاه را دیده بلکه گمان نموده که قطعه سنگهایی که در آنجا دیده میشود با قیامده همان تپه سلامی است که یونانیان در موقع مذکور در فوق در چهار قرن قبل از میلاد مسیح ساختند و باید دانست که قلعه مزبور امروز کوه گکلا (۳) نامیده میشود.

یونانیان از دامنه شمالی کوهستان مزبور سرازیر شده و باز پس از چندین زد و خورد رسیدند بشهر طریزون «شهر یونانی پر جمعیتی واقع در ساحل دریای سیاه» و دیگر وحشت و بیبی که داشتند زایل گردیده و فهمیدند که اگر چه باز مسافت عظیمی از وطن خود دورند ولی در خاک آشنا هستند و در این مقاله نیز دیگر ذکر بقیه وقایع برگشتن آنان یونان و مشکلات زیادی را که باز بدان مصادف شدند لازم نمی بینیم.

مقصود این بود که یک عده قلبی یونانی با همه مشکلات و موانعی که در کار بود در طی این مقاله بدون هیچ گونه اغراقی متأسفانه از صد آن یکی گفته نشد از پرتو تعلیم و تربیت روحی و بدنی خود از آن همه بندها و بلیات حیرت انگیز گذشته و خود را بوطن خود رساندند و این نیست مگر بواسطه آنکه تمام افراد آنها چنانکه خودشان میگفتند دارای «روح سالم در بدن سالم بودند» و نه فقط فکر آنها قوی و متین بود بلکه بازوهای ورزیده و ساقهای محکم نیز داشتند که در موقع زد و خورد زور و توانائی شیر و در گاه رفتن تاب و مقاومت اشر داشتند و با اینهمه چون دارای حس تکلیف نیز بودند در مقابل امر سرداران و سران خود مانند اطفال خرد سال مطیع و منقاد بودند و نظر بهمین مراتب هم هست که اسم آنها در تاریخ عالم جاودان ثبت است و برقرار خواهد ماند.

نکته دیگر که باید گفته شود آنست که همین کزوفون که از رشادت و عقل و نظم و غیرت یونانیان و ضعف و سستی ایرانیان عهد خود آن همه

فصل یازدهم ظاهرأ سهوی دارد زیرا که هیچوقت حق کشتی رانی در بحر خزر از مملکت ایران سلب نشده بود بلکه فقط حق داشتن کشتیهای جنگی را دولت ایران نداشت و در متن این عهدنامه نیز باسترداد این حق تصریح کافی نیست.

در فصل دوازدهم که امتیازات دولت روس و اتباع او را در ایران ابطال میکند نیز بنظر نیاید بهتر بود کلمه «جبراً» اضافه نمیشد زیرا که ممکن است خیلی امتیازات و تمهیداتی درکار باشد که جبر در آن دخالت نداشته بلکه جهل و بیقیدی اولیای دولت مستبده ایران و یا بیشتر از یم امید و طمع در تحصیل آنها کار کرده است.

فصل چهاردهم باز یک تسلط ناحقی بروس داده چه دولت ایران خود را مکلف کرده که با دولت روس درباب محصول ماهی سواحل ایران در بحر خزر قراردادی ببندد. آیا دولت روس قبول میکرد اگر دولت ایران تکلیف مینمود که در عهد نامه برای ایران حتی در خصوص یکی از محصولات سواحل رود ولگا مقرر شود؟ و آیا برای کسب هر فایده و دفع هر ضرر بطور مشروع کافی نبود اگر شرط میکردند دولت ایران امتیاز این کار را باحدی از ادارات دولتی و ملتی و اتباع دولت ثالثی ندهد؟ فقره آخر فصل پانزدهم راجع بتخصیص ابنیه روحانی روسی در ایران بمدارس و امور ادبی یکی از علایم انسانیت دوستی حقیقی است و بسیار مستحسن است بشرط آنکه دولت ایران نیز بمضمون آن عمل نماید.

فقره آخر فصل بیست و دوم مبهم است و ممکن است سوء تفسیر بشود و بهر حال زاید و غیر لازم بود زیرا که اگر مقصود از آن فقره که حق استفاده از «عادات و ترتیباتی که در مملکتین نسبت بنایندگان سیاسی جاری است» بنماینده سیاسی روس میدهد احترامات معموله و ترتیب پذیرائی و تشریفات و سایر رسوم ادب معموله بین المللی است که در تمام ممالک مرسوم است که دیگر لازم نبود بلفظ «مملکتین» مقید شود و ممکن بود عبارت «در همه ممالک» یا «بموجب آداب جاریه بین المللی» ذکر شود در صورتیکه شاید این ترتیبات پوچ هم که در واقع خیلی از آنها عهدنامه ترکمانچای در ایران مرسوم کرده و سایر دول از حق مساوات با دول کامله الوداد استفاده کرده و آن عهدنامه را سرمشق خود کرده اند برای نماینده دولت بزرگان و کارگران لازم نبود که در ابقاء و استفاده از آن اصرار کند و حتماً فرآشهای سلطنتی با حجاج تفره و غاشبه زر دوز او را بدربار مشرقی برده و ایشیک آقاسی باشی او را با ترتیبات مخصوصه معرفی کند. ولی اگر مقصود خدای نخواست از این «عادات و ترتیبات» آنست که همه امتیازات ناحق سفرای خارجه در ایران که بعنوان باطلی عادات و رسوم جاریه (۱) و سابقه ها (۲) برای خود برقرار کرده اند در باره نمایندگان «دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه» که بقول خود میخواهد از «هر اقدامی که باعث و موجب تحقیر سیادت ملت ایران است بکلی صرف نظر» کند نیز مطالبه نماید که خیلی باعث تعجب و تأسف خواهد بود زیرا که پس از آنکه دولت حالیه روس از تمام امتیازات و حقوق باطله دولت سابق روس صرف نظر میکند دیگر دلیلی ندارد که از عادات و ترتیبات ناحقی که دول خارجه بجز دربار نمایندگان سیاسی

وزرای تازه و بیدوام در طهران ناخداها و در یا بیگی کشتیها را معزول کرده و بجای هر کدام از آنها یکی دیگر را از طهران نخواهند فرستاد. از کشتی جنگی و غیره میگذریم آیا ایران که از قروض روسی خلاص شده قسمتی از آنچه هر شش ماه از بابت اقساط آن قرض بایستی بردارد صرف تعلیم و تربیت و کسب تمدن و ترقی خواهد کرد؟ ممکن است در جواب بگویند حالا هم ایران در زیر فشار یک دولت خارجی دیگری است. لکن باید اینرا بدانیم و بر خود مشتبّه نکنیم که تا ایران اول ترقی نکند و زور ملت با علم را نداشته باشد فشار و نفوذ دول خارجه از ایران مرتفع نمیشود و همه دول دنیا بیل و رغبت و محض حب عدالت از مداخلات و حقوق جبری خود در ایران صرف نظر نخواهند کرد و همه بالشوکیک و سوسیالیست هم نخواهند شد. خیلی از ملل دیده شد که با وجود بودنشان در زیر فشار سخت و قهر و جبر باز بواسطه اینکه روح ملتی آنها مایل بترقی و آزادی بوده کسب تمدن کرده و آزاد شدند. یونانها و ارمنه خیلی سخت تر از ایران در زیر فشار بودند، بلغارستان در تصرف نظامی روس بود، خیلی از ممالک اروپا در زیر فشار فرانسه بودند ولی همه آنها از آفتدر قلیل حقوق زندگی که برای آنها باقی مانده بود استفاده کرده و از همان منافذ محدود کسب نور و علم و تمدن کرده آدم شدند. مقصود آنست که با وجود محسناتیکه در عهدنامه جدید ایران و روس موجود است نباید بیش از حد دل خوش داشت و آترا ضامن آزادی ایران دانست.

عهدنامه جدید که در ذیل عین متن فارسی آن درج میشود مشتمل بر ۲۶ فصل است. اغلب فصول آن کاملاً موافق منافع ایران است و در واقع اگر در مقام عمل نیز خالصانه مبنای معامله بشود و سالیان دراز دوام کند یکی از آمال ملتی و سیاسی دیرین ایران بمقام محقق آمده است. باوجود این بعد از تأمل دقیق خالی از بعضی نواقص بنظر نیاید مثلاً از آنجمله بنظر ما مضمون فصل ششم خطر ناک و قابل سوء تفسیر است زیرا مفاد آن فصل این است که اگر دولت ثالثی «بخواهد» مداخلات نظامی در ایران بکند و یا از خاک ایران بروسیه حمله نماید «دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را بجناح ایران وارد نموده... اقدامات نظامی بعمل بیاورد و ابدأ گفته نشده که تشخیص احتمال خطر بروسیه یا قصد تجاوز یک دولت ثالث با کیست و حکم وجود همچو خطری یا سوء قصدی که در جمله «اگر بخواهد» مندرج است با کدام یک از طرفین است در صورتیکه هزار نکته باریکتر زمو اینجا است. ظاهر عبارت را میتوان تفسیر نمود باینکه دولت روس خود حاکم قضیه است اگر واقعاً این تفسیر منطقی عمل شود که آنوقت دیگر همان اوضاع که در بلژیک و ایران در ظرف دوره جنگ اخیر دنیائی پیش آمد و هر کدام از دول مخاصم ادما کردند که طرف خیال حمله از آن خاک بیطرف بر وی دارد و باید او پیشدستی کند دوباره هر روز ممکن است در ایران پیش بیاید. شاید بهتر میشد اگر حکم این قضیه یعنی وجود همچو خطر بیک محکمه بین المللی و اگذار میشد. همین ملاحظه بمضمون فصل هفتم که راجع بمستخدمین قوای بحری ایران در بحر خزر است نیز شامل است.

## «عهدنامه منعقدۀ فیابین دولت جمهوری فدراتیو

سوسیالیست شوروی روسیه و دولت علیۀ ایران:

«چون دولت علیۀ ایران و دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه صمیمانه و متفقانه مایل هستند که روابط حسنۀ همجواری و مناسبات مستحسنۀ برادری را فیابین افراد ملت خود مستحکم نمایند لهذا اشخاص مفصلۀ الاسامی ذیل را برای مذاکره در نیل باین مقصود تعیین نمودند. از طرف دولت علیۀ ایران علیقلی خان مشاورالممالک.

از طرف دولت جمهوری شوروی روسیه گورگی واسیلویچ چیچرین و لیون میخائیل اوویچ کاراخان.

وکلاي مختار مزبور طرفین پس از اراده اعتبارنامه‌های خود که موافق قاعده و ترتیبات شایسته بود فصول ذیل را منعقد نمودند:

## فصل اول

دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه برطبق اخطاریه و مراسلۀ مورخه ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ و ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ راجع باساس سیاست خود نسبت بملت ایران مجدداً و صراحتاً اعلام مینماید که سیاست جابرائۀ امپریالیستی روسیه نسبت بایران که اینک بهوای رنجبران و بزرگان این مملکت سرنگون گردیده است بطور قطعی ودائمی خاتمه میدهد بنابراین و نظر بآنکه دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه مایل است که ملت ایران را دارای استقلال و مختار در تصرفات مخزونات مملکتی و رواج سعادت و ترقی بیند اعلام میدارد که کلیۀ معاهدات و مقاولات و قراردادهائیکه دولت امپراطوری سابق با دولت ایران منعقد نموده و باین وسائل حقوق حقۀ ملت ایران را تصنیع کرده است بکلی لغو و از درجۀ اعتبار ساقط میداند.

## فصل دوم

چون اساس سیاست دولت امپراطوری روسیه مبنی براین بود که با سایر دول اروپا در خصوص ممالک شرقی بدون رضایت ملل آسیا با هم هوا خواهی و حفظ استقلال آنها بعضی قراردادها منعقد داشته و باین واسطه مقصود باطنی را که تصرفات تدریجی بوده است انجام دهد لهذا دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه این سیاست جابرائۀ اروپا را که هم مایه ضعف سیادت ملل آسیا و هم وسیلۀ اضمحلال ارکان مشرق زمین بود مطرود مینماید بناءً علیهذا دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه نظر باصول مقررۀ در فصول اول و چهارم همین عهدنامه اعلام میدارد که از هر اقدامی که باعث ضعف و موجب تحقیر سیادت ملت ایران است بکلی صرف نظر کرده و نیز تمام معاهدات و مقاولاتی را که دولت روسیه سابق با دولت ثالثی بر ضد دولت ایران [یا؟] راجع بآن منعقد کرده باشد از درجۀ اعتبار ساقط و ملغی میداند.

## فصل سوم

دولتین معظمین متعاهدین خطوط سرحدی ایران و روسیه را بطوری که کیسیون سرحدی در سال ۱۸۸۱ معین نموده است قبول و رعایت میکنند و چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه در

خود در ایران برقرار کرده اند استفاده ننماید. آیا بموجب این فصل باز سفارت روس حق خواهد داشت اشخاص آشوب طلب را که بخود اسم «کونیست» و غیره داده و در طهران بر خلاف اساس دولت کنگاش و بر ضرر روابط حسنۀ بین دولتین اقدامات شرّ انگیز بکنند از تعقیب قانونی دولت امان داده و در باغ سفارت پناه بدهد باین دلیل پوچ که طویله ناصر الدین شاه بست بوده و سفارت دولت امپراطوری هم نمیخواست در شئون کمتر از طویله شاه باشد! و هكذا سایر عادات معمولۀ قدیمی و سابقه‌ها و غیره.

یک نکته دیگر هم باقی است و آن این است که فصل اول که مهمترین همه فصول است و بموجب آن همه مقاولات و معاهدات قدیمۀ میان دو دولت باطل میشود بقدر کافی جامع نیست زیرا فقط کلمات «معاهدات و مقاولات و قراردادهای» در آن درج شده و میشود گفت آیا بعضی تحکّمات اجباری و نا مشروع دیگر نیز نبوده که از حوزه شمول این سه لفظ خارج بوده و عبارت «منعقد نموده» بر آن صادق نیاید مانند بعضی تعهدات ایران که در نتیجه تهدید شفاهی و یا تطمیع بعمل آمده و یکطرفی است. آیا بهتر آن نبود که تصریح میشد که غیر از مندرجات این عهدنامه که اساس و مبنای معاملات سیاسی دولتین و منحصرأ میزان عمل و مدار روابط طرفین خواهد بود هیچ نوع حقوق مستند بهیچ سند کتبی یا شفاهی و یا مبنی بر جریان عمل و سابقه نه دولت روس و نه اتباع آندولت در ایران نخواهند داشت.

پس از اظهار این ملاحظات باید بگوئیم که این عهد نامه زویهرفته دارای فوایدی است و انعقاد آن یکی از کارهای لازم و مفیدی بود که اولیای دولت ایران بدان اقدام کردند ولی آقدهرها هم که اشخاص خوش نیت ولی کم تجربه در ایران بان دل می بندند و امید آن دارند که رفع هر خطری از جانب شمال بواسطۀ این معاهده شده یا ممکن است بشود پر خوش باوری و نیک بینی است.

\* \*

ملاحظات مختصره که در سطور فوق باظهار آن جسارت رفت هیچگونه خللی بر حسن نیت و عظمت کار مؤلفین ایرانی این عهدنامه وارد نیامورد و ما را جز ستایش و تحسین عمل آنها غرضی نیست. بلکه مقصود کمکی است تا قابل و یاد آوزی بعضی نکات جزئی است که اگر اولیای دولت و وکلای آنها برای مذاکرات با روسیه تصدیق کرده و قابل اعتنا بشمرند چون هنوز دنبالۀ مذاکرات برای عهدنامه‌های متممه از تجارتی و پستی و تلگرافی و غیره در جریان است بواسطۀ بعضی مواد بعنوان ضمیمه‌ای آن نواقص را تکمیل فرمایند. علاوه بر اینها دولت ایران البته باید سعی کند که در خود مملکت هم شرایط اجرای صحیح این عهدنامه را موجود کند مثلاً پس از آنکه بمقتضای فصل شانزدهم عهد نامه مزبور محاکمات حقوقی و جزائی اتباع روس مرجوع بمحاکم محلی ایران شد آیا واجب فوری نیست که در اصلاح و نظم دیوانخانها کوشش فوق العاده بعمل آید و محاکم ما شایسته حکم و قضاء در امور ملل خارجه بشود.

اینک متن فارسی عهدنامه:

## فصل هفتم

چون ملاحظات مندرجه در فصل ششم ممکن است همچنین امنیت بحر خزر را هم شامل گردد لهذا دولتیین معظمین متعاهدین قبول مینمایند که هرگاه در جزو مستخدمین سفاین ایران اتباع دولت ثالثی باشند که بخواهند بودن در جهازات ایران را مغتم شمرده نسبت بروسیه خصومت ورزند آتوقت دولت روسیه حق خواهد داشت انفصال این مستخدمین مضررا از دولت ایران تقاضا نماید.

## فصل هشتم

چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه از آن بلیتیک اقتصادی که دولت امپراطوری روسیه در مشرق تعقیب مینمود و بدولت ایران نه برای توسعه اقتصادی و ترقی ملت ایران بلکه برای رقیبت سیاسی ایران قرض میداد صرف نظر نموده لهذا دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه از تمام قروضی که دولت امپراطوری روسیه بایران داده بود دست کشیده و اعلام میدارد که تمام قروض مزبور از درجه اعتبار ساقط و برد اخته نخواهند شد و باین جهت دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه در هیچیک از منابع عایدات دولتی که ضامن استهلاک قروض مزبوره بوده اند ابدأ دخالت نخواهند نمود.

## فصل نهم

چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه مخالفت خود را به بلیتیک مستعمرانه کاپیتالیستها که موجب ازدیاد فقر و فاقه و باعث سفک دماء بوده اند علناً اعلام کرد لهذا جماً از استفاده از کارهای اقتصادی دولت امپراطوری روسیه که مقصود رقیبت اقتصادی ایران بود صرف نظر مینماید و باین ملاحظه تمام نفود و تفایس و قروض و مطالبات و کلیه اشیاء منقوله و غیرمنقوله بانگ استقراضی ایران واقعه در خاک ایران را کاملاً بملت ایران تفویض میکنند.

توضیح آنکه در آن شهرهاییکه بانگ استقراضی مالک چندین عمارت بود و بموجب همین فصل نهم کلیه آنها بملکیت دولت ایران تفویض شده هرگاه دولت روسیه بخواهد در یکی از آن شهرها ایجاد قنصلگری نماید دولت ایران باکمال رضامندی یکی از آن عماراتی را که دولت برای ایجاد قنصلگری انتخاب خواهد کرد بلاعوض برای استفاده دولت روسیه واگذار خواهد نمود.

## فصل دهم

چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه تمایلات امپریالیستهای عالم را که در ممالک اجنبی باسم توسعه مدنیت باحداث طرق و ایجاد خطوط تلگرافی پرداخته و ضمناً باجرای مقاصد نظامی خود میکوشیدند لغو و باطل نمود و نظر باینکه مایل است ملت ایران را در تصرفات طرق و شوارع خود که اولین مایه حیات و وسیله استقلال و توسعه تمدن هرملتی است مختار بداند و بملاحظه اینکه میخواهد خساراتی را که از قشون امپراطوری بایران وارد شده است حتی المقدور جبران

انتفاع از ثمره [اقدامات] غاصبانه دولت امپراطوری سابق روسیه احتراز میکند لهذا از جزیره عاشوراده و سایر جزایریکه در سواحل ایالت استرآباد واقع هستند صرف نظر مینماید و همچنین قصبه فیروزه و اراضی مجاوره آنرا که دولت ایران بنا برقرار داد مورخه ۲۸ ماه مه ۱۸۹۳ روسیه واگذار کرده بود بدولت ایران مسترد میدارد ولی دولت ایران هم متقبل میشود که شهر سرخس که حالیه باسم سرخس روس یا سرخس کهنه معروف است با اراضی متعلقه بآنرا که برودخانه سرخس منتهی میشود جزو متصرفات روسیه بداند. دولتیین معظمین متعاهدین از رودخانه اترک و سایررود خانههای و آبهای سرحدی متساویاً انتفاع حاصل خواهند کرد. تنظیم و انتفاع از میاه سرحدی و کلیه مشاجرات راجعه بامور سرحدی و اراضی آن بواسطه کمیسیون مرکب از نمایندگان روسیه و ایران حل خواهد شد.

## فصل چهارم

چون طرفین متعاهدین تصدیق دارند که کلیه ملل عالم بدون هیچ مانعی مستقلاً در حل و عقد اموریسیسی خود مختارند لهذا از دخالت در امور داخلی طرف دیگر باکمال جدیت احتراز خواهند کرد.

## فصل پنجم

دولتیین معظمین متعاهدین مطالب مشروحه ذیل را متعهد میشوند:  
(۱) - وجود دستجات و تشکیلات و حتی اشخاص منفرد را که مقصودشان ضدیت بادولتیین ایران و روس و یا با دول متحده با روسیه باشند اعم از هر عنوانی که داشته باشند باید در خاک خود جلوگیری نمایند و نیز باید از دستجات و تشکیلات فوق در ترتیب قوای مسلحه و تجهیز قشون در خاک خود ممانعت نمایند.

(۲) - هرگاه یکی از دول و یا تشکیلات مختلفه اعم از هر عنوانی که داشته باشند بخواهند برای محاصره یا یکی از طرفین متعاهدین اشیاء مضره ای که ممکن است بر ضد یکی از طرفین استعمال شود بجحاک یکی از دولتیین متعاهدین وارد کنند و یا از حدود آن دولت عبور بدهند جماً باید ممانعت شود

(۳) - از توقف قشون و یا قوای مسلحه دولت ثالثی که موجب تهدید منافع و امنیت و وسیله مخاطره سرحدی یکی از دولتیین معظمین متعاهدین باشد با تمام قوای موجوده باید جلوگیری کنند.

## فصل ششم

دولتیین معظمین متعاهدین قبول مینمایند که اگر دولت ثالثی بخواهد بواسطه مداخلات نظامی بلیتیک غاصبانه در ایران مجری و یا خاک ایران را مرکز عملیات نظامی ضد روسیه قرار بدهد و باین طریق مخاطراتی متوجه حدود روسیه و دول متحده آن بشود در صورتیکه دولت روسیه قبل از وقت بدولت ایران اخطار نماید و دولت ایران در دفع مخاطره مزبوره مقتدر نباشد آتوقت دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را بجحاک ایران وارد نموده برای دفاع از خود اقدامات نظامی بعمل بیاورد. دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه متعهد میشود همینکه مخاطره مزبوره برطرف شد فوراً قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.

## فصل چهاردهم

چون ماهی سواحل بحر خزر برای اعاشه روسیه اهمیت دارد لهذا دولت ایران راضی خواهد شد که پس از انقضای مدت قانونی امتیازاتی که در اینباب بسایرین داده است قرار داد مخصوص در صید ماهی بحر خزر با اداره ارزاق روسیه منعقد نماید و نیز دولت ایران حاضر است که با دولت روسیه قبل از آنکه مدت امتیاز مذکور در فوق منقضی گردد داخل مذاکره گشته تا ترتیبی فعلاً اتخاذ شود که دولت روسیه از ماهی بحر خزر بتواند استفاده کند.

## فصل پانزدهم

چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه آزادی ادیان و مذاهب را اعلان نموده است و مایل است باشاعات مذهبی که مقصود مخفی از آن اثرات پولتیکی در افکار مردم و موجب پیشرفت دیاسیس غاصبانه امپراطوری روسیه بود خاتمه دهد لهذا تمام دوائر روحانی (میسون) را که بتوسط دولت امپراطوری روسیه در ایران ایجاد شده بود بسته و از این بعد هم اقدامات لازمه خواهد شد که این قبیل میسیونها از طرف روسیه بایران فرستاده نشود. دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه اراضی و عمارات و متصرفات میسیون روحانی اورتودوکس در اورمیه و همچنین کلیته متصرفات این قبیل دوائر روحانی را بلاعوض بملکیت ابدی دولت ایران که نماینده ملت ایران است منتقل مینماید. دولت ایران هم اراضی و عمارات و متصرفات مزبوره فوق را بمصرف احداث مدارس و سایر مجامع ادبی خواهد رسانید.

## فصل شانزدهم

نظر بمندرجات مرسله دولت ساویت مورخه ۲۶ ماه ژوئن ۱۹۱۹ دایر بالغاء حق قضاوت قونسولها حقوق اتباع روسیه ساکنین ایران و همچنین حقوق اتباع ایران مقیمین روسیه از تاریخ امضای این عهدنامه با حقوقی که اهل مملکت دارند مساوی خواهد بود و کلیه محاکمات آنها بدوائر عدلیه محلی رجوع و حل خواهد شد.

## فصل هفدهم

اتباع دولت ایران در روسیه و همچنین اتباع دولت روسیه در ایران از خدمات نظامی و از هر قبیل مالیات و عوارض جنگی معاف خواهند بود.

## فصل هیجدهم

ترتیب مسافرت اتباع دولت ایران در روسیه و اتباع دولت روس در ایران در داخله مملکت مثل اتباع دول کامله الوداد خواهد بود باستثناء اتباع دول متحده با روسیه.

## فصل نوزدهم

دولتین معظمین متعاهدین بعد از امضای این عهدنامه هر چه زودتر بتجدید روابط تجاری خواهند پرداخت و ترتیبات صادرات و واردات مال التجاره و پرداخت قیمت آنها و حقوق گمرکی و میزان آنرا [آن؟] که دولت ایران برای مال التجاره روسیه معین خواهد کرد در قرار داد جداگانه

کند لهذا ادارات و متعلقات مفضله ذیل ملکی روسیه را بلا عوض بملکیت خاص ملت ایران واگذار مینماید:

- (۱) - راه شوسه اتزلی و طهران و قزوین و همدان با کافه اراضی و ابنه و عمارات و اساسیه [اثاثیه؟] متعلقه بخطوط مزبور.
- (ب) - راه آهن جلفا و تبریز و صوفیان و دریایچه اورمیه با کلیه ابنه و عمارات و وسایل نقلیه و سایر متعلقات آنها.
- (ج) - اسکله و انبار مال التجاره و کشتیهای بارکشی و سایر سفاین و وسایل نقلیه واقعه در دریایچه اورمیه و هر چه متعلق بآنها است.
- (د) - کلیته خطوط تلفونی و تلگرافی و تلگرافخانهاییکه دولت امپراطوری در ایران احداث کرده است با تمام ابنه و اثاثیه و لوازم آنها.
- (ه) - اسکله اتزلی با تمام ابنه و استاسیون الکتریسته و انبار مال التجاره و سایر مستعمرات متعلقه بآنها.

## فصل یازدهم

بنا بر اصول مندرجه در فصل اول همین معاهده عهدنامه صلح ترکان چای که مورخه ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ فیابین دولتین روسیه و ایران منعقد شده بود و دولت ایران را در فصل هشتم آن از کشتی رانی در بحر خزر محروم داشته بود ملغی و از درجه اعتبار ساقط است لهذا دولتین معظمین از ساعت امضای این معاهده بطور تساوی از حق کشتی رانی در بحر خزر در تحت پرچهای خود استفاده خواهند نمود.

## فصل دوازدهم

چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه از فواید امتیازات کاپیتالیستی که محتوی تصرفات نظامی بود صراحتاً صرف نظر کرده است لهذا علاوه بر امتیازاتی که بموجب فصل نهم و دهم همین عهد نامه بدولت ایران تفویض شده آن امتیازاتی را هم که دولت امپراطوری و اتباع آن از دولت ایران جبراً تحصیل کرده اند لغو و باطل میشمارد و از ساعت امضای این عهدنامه تمام امتیازات مندرجه فوق را اعم از اینکه شروع بعمل کرده یا بلا اجرا گذارده باشند بافضام کلیه اراضی متعلقه بآنها بملکیت دولت ایران که نماینده ملت ایران است و اگذار مینماید. از اراضی و مستملکات که دولت امپراطوری در ایران دارا بوده است عمارت سفارت روس در طهران و زرگنده با تمام ابنه و اثاثیه آنها و کلیه زغال قونسولگریها و قونسولگریها و ویس قونسولگریها بملکیت دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه تعلق خواهد گرفت. دولت روسیه از اداره کردن قریه زرگنده که سابقاً جزو حقوق دولت امپراطوری بوده است صرف نظر مینماید.

## فصل سیزدهم

دولت ایران هم از طرف خود وعده میدهد که امتیازات و املاکی که بموجب همین عهدنامه باو تفویض شده است بتصرف یا اداره یا استفاده هیچ دولت ثالثی نداده این امتیازات و املاک را برای رفاه ملت ایران نگاهداری نماید.



کارگزاران سفارت معزی لها از طرف خود نماینده سیاسی ایران در مسکو که امضا کننده عهدنامه است بتوسط مستشار سفارت مسکو سفارت برلین فرستاده شده لکن این سواد مصدق نیست و برای مطابقت آن با اصل سندی در دست نداریم لهذا البته ملاحظاتی هم که در آن باب اظهار شده باستاند همان سواد است و اگر غلطی در نسخه بوده و بنا بر این ملاحظات راجع بیک فقره از فقرات خطا بوده باشد بجای بر ما نیست.

## کتاب «طب عربی»<sup>(۱)</sup>

بنازگی از تألیفات علامه معظم جناب پروفیسور ادوارد برون متعنا الله بطول بقائه یک کتاب نفیس و مفید دیگری نیز برکتب مهمه و مفیده علوم شرقیه علاوه گردیده است. همت خستگی نا پذیر استاد عالمقدار در کمتر از سه سال سه کتاب مهم بوجود آورده است. یکی از این کتب جلد سوم تاریخ ادبی ایران بود که تقریظ آن بتفصیل در شماره ۱۲ کاوه (سال اول) درج شد دیگری کتابی است موسوم به «اسناد و مآخذ برای تتبع دین بابی» و اینک تازه ترین اثر علم و تتبع ایشان کتاب موسوم به «طب عربی» است که ما در اینجا از آن میخواهیم سخن برانیم.

آنچه را که در ایران «طب قدیم» و «طب یونانی» میگویند و تا بیست سی سال پیش رایج بود در حوزه های درس طبای معتم تدریس میشد فرنگها «طب عربی» گویند و جهت آن واضح است یعنی هر قومی یک چیز خارجی را با اسم آن ملتی مینامد که مستقیماً از آنها گرفته است مثلاً عربها اشکال ارقام اعداد را از هند گرفته آنها را «ارقام هندی» نامیدند و فرنگها آنرا از عربها گرفته و «ارقام عربی» اسم داده اند. هم چنین طب قدیم را مسلمین از یونان گرفتند و فرنگها از مسلمین. چون امروز در دارالفنونهای فرنگ در ضمن تحصیل هر علمی تاریخ آن علم و درجات مختلفه و متوالیه ترقی آنرا در قرون گذشته نیز تحقیق میکنند لهذا در ضمن تاریخ فن طب پس از تتبع مدارج این علم در یونان انتقال آن بعرب و سیر آن در زمان تمدن اسلامی نیز فصلی تشکیل میکند. این قسمت اخیر است که استاد معظم آنرا تفصیلاً تتبع و تحقیق نموده و کتاب مزبور خلاصه ایست از نتایج آن تتبعات. مدرسه طب پادشاهی لندن که خود استاد برون از اعضای آنست در دو سال قبل مصمم شد که یک دوره خطابه ها یا دروس شفاهی در تاریخ طب در قرون وسطی و در واقع در تاریخ طب عربی ترتیب دهد و بقول خود مؤلف کتاب چون در میان اعضای مدرسه فقط کسی که هم طیب کامل باشد و هم بواسطه آشنائی بزبانهای شرقی بتواند طب عربی را بلا واسطه از مآخذ اصلی آن تتبع نماید منحصر به پر و فسور برون بود لهذا مدرسه پادشاهی از ایشان خواهش کرد که چند خطابه در این موضوع در مدرسه بخوانند. استاد معظم این تقاضا را قبول فرموده و در اوایل سنه ۱۳۳۸ و اوایل ۱۳۳۹ چهار خطابه در آن مدرسه خواندند که بعدها همین خطابه هارا بشکل کتابی نشر کردند که کتاب ما نحن فیه باشد.

تجارتی که بتوسط کیسیون مرکب از نمایندگان طرفین منعقد خواهد شد تعیین خواهد گردید.

### فصل بیستم

دولتین معظمین متعاهدتین ذی حقتد که مال التجاره خود را از حدود ایران یا از خاک روسیه بطور ترازیت بحاک دولت ثالثی عبور بدهند ولی باید عوارض ترازیتی مال التجاره مزبوره بیش از میزان مأخوذه از مال التجاره ملل کامله الوداد نشود.

### فصل بیست و یکم

دولتین معظمین متعاهدتین پس از امضای این عهد نامه هر چه زودتر با ایجاد روابط پستی و تلگرافی مابین ایران و روسیه خواهند پرداخت. شرایط ایجاد روابط مزبور در قرار داد مخصوص پستی و تلگرافی معین خواهد شد.

### فصل بیست و دوم

چون مقصود از امضای این عهد نامه استحکام روابط همجواری و استقرار حسن مراوده طرفین است لهذا هر یک از دولتین معظمین متعاهدتین در پایتخت طرف دیگر نماینده سیاسی خواهند داشت و نمایندگان سیاسی چه در ایران و چه در روسیه دارای حقوق مصونیت و سایر امتیازاتی که در قوانین بین ملل مقرر است خواهد بود و همچنین از عادات و ترتیباتی که در مملکتین نسبت به نمایندگان سیاسی جاری است استفاده خواهند کرد.

### فصل بیست و سوم

دولتین معظمین متعاهدتین برای توسعه روابط فیمابین دو مملکت در نقاطی که مرضی الطرفین باشد ایجاد قونسولگری خواهند نمود. حقوق و اختیارات قونسولها موافق فصول جداگانه که فوراً بعد از امضای این عهدنامه نوشته میشود و همچنین آداب و ترتیباتی که در هر دو مملکت برای قونسولها مقرر است تعیین خواهد شد.

### فصل بیست و چهارم

این عهدنامه در مدت سه ماه تصدیق و در طهران باسرع و سایل رد و بدل خواهد شد.

### فصل بیست و پنجم

این عهدنامه بزبان روسی و فارسی در دو نسخه نوشته شده و در موقع تفسیر آن زبان روسی و فارسی هر دو سندیت خواهند داشت.

### فصل بیست و ششم

پس از آنکه این معاهده امضا شد فوراً دارای اعتبار خواهد گردید و علیهذا امضا کنندگان ذیل این عهدنامه را امضا و بمهر خود ممهور داشتند. بتاريخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ در شهر مسکو سمت تحریر یافت.

محل امضای وکلای مختار طرفین

\* \* \*

این متن از روی نسخه فارسی سواد عهدنامه که در دفتر سفارت سنیه ایران در برلین موجود است نقل شد. سواد مزبور بنا بر تقرر

این اَصْبَحِهِه و غیره ذکر کرده بعد از مریضخانهای اسلامی در قرون گذشته شرح داده و از کتاب نا در الوجودی که شامل مکاتبات خواجه رشید الدین فضل الله وزیر اباقا و غازان است (و چون خود رشید الدین طیب بوده در اغلب این مراسلاتش که قریب پنجاه مر اسله است از امورات راجع بادویه و مریضخانه نیز حرف میزند) اسم برده و چند فقره مر اسله از آن کتاب نقل و درج میکند و بالأخره از اصول و کلیات طب قدیم و عقاید اطبای قدیم شرح خوبی میدهد. این کتاب مفید مثل همه کتب مؤلف محترم و سایر علمای محقق فهرست کاملی هم بحروف تهجی دارد.

چنانکه گفتیم مقصود از کلمه «طب عربی» آن نیست که این علم از عرب است یا اصلاً مؤلفین و علمای آن عرب بوده اند. نه بلکه چون اغلب علوم در قرون اولای اسلام بزبان عربی نوشته شده و لو آنکه نویسندگان اصلاً ایرانی یا سریانی بودند لهذا در پیش فرنگها اغلب بآن علوم علوم عربی اسم داده میشود. علم طب مانند همه علوم دیگر از یونان بدینا منتشر شده و مؤسس اساس این فن شریف بقراط و جالینوس و سایر اطبای نامدار یونان بودند که مسلمین ظاهراً پنج نفر دیگر از آنان را بر میشناختند. آنچه از طب مصر و کلدیه و ایران قدیم گفته میشود افسانه است یعنی پیش از یونان چیزی نداشتند مگر خیلی ابتدائی و بعدها هم آنچه داشتند از یونان اخذ کرده بودند. طب هندی هم چندان اساس علمی نداشته. در قرون وسطی علم یونان را مسلمین حفظ کردند ولی اگرچه در هندسه و مخصوصاً در نجوم خوب کار کردند و حتی توان گفت قدری ترقی دادند در طب بجز بعضی امور جزئی ترقی مهمی ندادند و حتی توان گفت بیایه یونانیان نرسیدند خصوصاً که علم تشریح اصلاً نداشتند. دانستن تاریخ علم طب اگر چه خیلی مفید و دلکش است ولی نباید اسباب اشتباه امر و محمل مبالغه شود چه این علم فقط فایده تاریخی دارد چنانکه جمع آوری تفنگها و توبهای قدیم نیز از لحاظ تاریخی مفید است و رنه علم طب نیز مانند علوم دیگر در قرون اخیر در اروپا ترقی عظیم یافته و آرا برش رسانیده اند.

بواسطه اشتباهات که در خصوص تفریظهای سابق از کتب فرنگی مشهود شد مجبور بتوضیح واضحت هستیم که کتاب «طب عربی» که ما از آن حرف میزنیم بزبان انگلیسی است چنانکه همه مؤلفات علامه محترم بانگلیسی است و چنانکه تمام مؤلفات مستشرقین فرنگی بزبان بومی خود شان است و برای انتفاع از آنها باید زبان مؤلف را دانست.

چون استاد معظم در دیباچه کتاب میفرمایند که یکی از جهات تألیف این کتاب ادای حق شکران تلافی است که ملت ایران بتوسط پیشروان و بزرگان خود در موقع عید تولد پنجاه و نهم ایشان اظهار داشته و نامه نوازشی با هدیه خوبی بایشان فرستاده اند لهذا ما را است نیز که از آندوست واقعی و بیغرض ملت خودمان تشکر خالصانه کرده و بداشتن چنین دوست بزرگواری که زحماتش در احیای آثار ادبی ایران و مدافعاتش از حقوق سیاسی آن مملکت بر همه معلوم است بیایم و مخصوصاً این کتاب بسیار مفید را که مفاخر قدیم ایران را بنظر عالم متمدن عرضه میکند یک نشانه تازه ای از مراتب محبت علامه مشار الیه بوطن خود بدانیم.

حاجت بشرح نیست که مؤلف محترم در تصنیف این خطابات چه زحمات کشیده و چه اوقاتی صرف کرده اند. علاوه بر آنکه اغلب کتب موجوده طبیبی عربی و فارسی قدیم را که دست رس بآنها در خزانه الکتبهای بزرگ ممالک فرنگ داشته اند از نظر گذرانده اند ترجمه های لاتینی و فرانسوی و غیره آنها را که در قرون سابقه در اروپا پرداخته شده نیز دیده و تقریباً تمام کتب را که متأخرین و معاصرین علمای فرنگستان در همین باب نوشته اند (و عده کمی هم نیست<sup>(۱)</sup>) نیز مطالعه و تصفح کرده اند. کتاب مزبور پس از شرح اولین آثار طب در میان عرب جاهلیت و اوایل اسلام و طب التبی و اطبای عرب اولی تفصیل بسیار دلگشی از طب ایران پیش از اسلام و مدرسه جنیدیشاپور داده بعد بهمد خلفای عباسی میگردد و شرح کاملی از مترجمین یونان و سریانی برمی در عهد خلفای اولی عباسی بیان میکند و خطابه اول خود را تمام میکند. در خطابه دوم اصطلاحات و لغات طبیبی عربی و ترتیب تکامل آنها را بیان کرده از وجود و عدم تشریح عملی در میان اطبای مسلمین سخن رانده آنگاه بشرح حال قدیمترین علمای علم طب در قرون اولای اسلام میگردد. از این علما چهار نفر را که بزرگترین و قدیمترین اطبای اسلام هستند ذکر و تراجم احوال کامل آنها و شرح مؤلفات آنها را ثبت مینماید. علمای مذکور بترتیب تاریخی عبارتند از علی بن ربیع طبرستانی مؤلف کتاب «فردوس الحکمة»<sup>(۲)</sup> که در نیمه اول قرن سوم شهرت یافته و در خدمت خلیفه عباسی متوکل بوده و معلم ابوبکر رازی بود و ابو بکر محمد بن زکریای رازی معروف که در اواخر قرن سوم یا اوایل چهارم وفات یافته<sup>(۳)</sup> و علی بن العباس المجوسی که در نیمه دوم قرن چهارم زندگی میکرده و ابو علی حسین بن عبد الله بن سینا معروف بالشیخ الرئیس. این چهار نفر طیب که تراجم احوال و مؤلفات آنها موضوع خطابه دوم است بزرگترین علمای طب در اسلام بوده اند و از این چهار نفر نیز ابو بکر رازی بعقیده مؤلف اعلم و اعظم کل اطبای اسلام است. خطابه سوم از طب عوام الناس متداول بین پیره زنها و عاقله در ممالک مشرق و ترجمه کتب طب عربی بلاتینی و طبابت در زمان جنگهای صلیبی و حکایات و نوادر راجع بطبابت در کتب قدیمه و کتب طب فارسی قدیم و دخول طب فرنگی در ممالک اسلامی حرف میزنند. خطابه چهارم که آخرین خطابه ها است از مدارج علم طب در اندلس و مدرسه طلیطله بحث نموده و شرحی نیز از کتب فارسی طبیبی از قرن ششم تا هشتم هجری و مخصوصاً از کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» تألیف زین الدین اسمعیل جرجانی و نیز از کتب سیر اطبای مانند طبقات الأطبای

(۱) پروفوسور برون در ضمن کتاب خیلی از مؤلفین فرنگی و کتب آنها را اسم میبرد که در باب تاریخ طب عربی یا بعضی قسمتهای آن نوشته اند و از آنجمله کتبی است کتاب فونان (Fonahn) آلمان را موسوم به «ماخذ طب ایرانی» ذکر کنیم که در سنه ۱۹۱۰ میلادی در لایپزیک طبع شده و بیشتر از چهارصد کتاب فارسی در خصوص طب ایرانی میشمارد که نسخه آنها امروز موجود است ولی عده خیلی کمی از آنها بطبع رسیده.

(۲) نسخه قدیم این کتاب در لندن و برلین موجود است.

(۳) پروفوسور برون ترجمه حال این حکیم بزرگ را از روی ماخذ قدیمه درج میکند و شرحی از مؤلفات او که هنوز موجود است میدهد.

# راجع بمقاله

«کوه نور - دریای نور»

بعدها مباحثات زیادی میان آمده که کوه نور و اورلوف شاید هر دو قطعات «مغول بزرگ» باشند ولی از آنجائیکه بآر امپراطور مغول در یاد داشتهای خود که در سنه ۹۳۲ نوشته میگوید که در فتوحات خود درهند در آگرا سنگ بزرگی بدست آورد که هشت مثقال یعنی ۳۲۰ راتی که مساوی با ۱۸۷ قیراط است وزن داشته بعضی از مؤلفین کوه نور را عبارت از همین سنگ دانسته و بعضی دیگر کوه نور را همان سنگی فرض کرده اند که ذکر آن در فوق رفت و تاورنیه سیاح فرانسوی آنرا دیده بوده است ولی شرح مفصلی که مشار الیه از شکل آن سنگ میدهد با کوه نور خیلی مختلف است.

بهترین تحقیقات و دقتی که در اینخصوص بعمل آمده از طرف نویل استوری ماسکلین (۱) است. مشار الیه دلایل بسیار اقامه نموده برای ثبوت اینکه سنگی که تاورنیه دیده بوده با کوه نور و سنگی که بآر از آن سخن میراند یکی است و سنگ بزرگی که مذکور گردید که بشاه جهان داده شده بود ممکن است همان سنگی باشد که در خزینه طهران موجود است و بهر حیث همین است «مغول بزرگ حقیقی که تاورنیه با وجود آنکه خود آنرا دیده بود باز حقیقت امر بر او مشتبّه بوده است» (۲).

Novil Story Maskelyne (۱)

(۲) نقل از دائرة المعارف انگلیسی (Encyclopédie Britannique)

از آنجائیکه در شماره ۲ کاوه دوره جدید مقاله‌ای در تحت عنوان فوق یعنی «کوه نور - دریای نور» درج شده بود اینک بعضی معلومات تازه بدست آمده که محض مزید اطلاع ذیلاً بدرج آن می‌پردازیم.

در مقاله مزبور نوشته شده که دریای نور همان سنگی است که فرنگها عموماً آنرا «مغول بزرگ» مینامند. چون در یکی از روزنامه‌های ایران باینسئله اعتراض دیده شد لزوماً گفته میشود که آخرین تحقیقاتی که از طرف علمای فرنگی در این خصوص بعمل آمده مصدق ادعای ما میباشد که «مغول بزرگ» همان سنگی است که در خزینه ایران موجود است و شرح تحقیقات مزبوره آنکه در گولکندا از بلاد هندوستان الماس بزرگی پیدا شد که معروف است قبل از آنکه بتوسط استاد و نیزی تراش شود ۷۸۷ قیراط وزن داشته و تاورنیه (۱) سیاح مشهور فرانسوی در سنه ۱۰۷۶ آنرا در خزانه اورنگ زیب دیده بود و وزن آنرا پس از تراش ۲۸۰ قیراط (۲) نوشته و گفته که الماس مزبور سنگ گردی بوده که یک طرفش بلند بوده و این همان سنگی است که امیرجله آنرا بشاه جهان بخشید. اسم «مغول بزرگ» اغلب بهمین سنگ داده شده است.

الماس معروف به اورلوف را هم یک نفر سرباز فرانسوی از چشم یک تپی در بتخانه‌ای از بتخانه‌های برهمنان دزدیده و پس از آنکه از دست چند نفر گذشته بود جزو جواهرات سلطنتی روس شده بود.

Tavernier (۱)

## بی‌نظمی پستخانها

سابقاً در کاوه از بعضی بی‌نظمی‌ها که در پستخانه‌های ایران بوقوع آمده بود و قسمتی از بسته‌های «کاوه» بمحل مقصود نرسیده و تلف شده بود سخن رفته بود. در این باب مراسله‌ای بریاست پست مرکزی طهران از طرف اداره کاوه نوشته شده بود اینک از جوانی که رسیده مستفاد میشود که اداره کل پست ایران بآن شکایت رسیدگی و درباب آنها تحقیقات نموده و در مورد بعضی نتیجه بدست آمده و مقصرین مجازات شده‌اند. از این جهت لازم میدانیم از ریاست کل پست ایران تشکر نمائیم. لکن باز بعضی شکایات متوالیاً بداره میرسد که اشاره بدآنها و تمناى اصلاح آنها را لازم میدانیم مثلاً علاوه بر عدّه زیادی از مشترکین که بهر کدام یک یا دوشماره «کاوه» از میانه مرتب نرسیده و دوره سالیانه آنها بداینقرار ناقص شده است و شاکی هستند بسته‌های هم که بوکلای کاوه در ایران میفرستیم و گاهی صدنسخه از یک شماره ارسال شده بر حسب نگارش و کلا ناقص و مثلاً از صد نسخه ۷۸ نسخه میرسد. سبب این فقره شاید آن باشد که بعضی از اجزا یا مدیران پستخانهای عرض راه بدون آنکه وجه اشتراک پردازند مایلند روزنامه‌ها را خوانده باشند و هر کدام یک نسخه از بسته‌ها برای خود بیرون می‌آورند و در این صورت معلوم است که از صدنسخه که از بوشهر به تبریز میرود قسمت کمی بمقصد خواهد رسید. این فقره قطعی نیست و از روی تجربه زمانهای سابق حس زده شد و ممکن است هم که اصلاً تقصیر در پستخانهای ایران نبوده پیش از رسیدن بایران تلف یا حیض و میل میشود. بهر حال امیدواریم اداره ریاست کل مرکزی پست ایران باین فقره هم توجّهی بفرمایند.

## تصحیحات

در شماره گذشته کاوه (شماره ۷ سال دوم) بعضی اغلاط مطبعه یا سهوا روی داده که باصلاح آنها مبادرت میکنیم:

صفحه ۶ ستون ۱ سطر ۱۴ «شفقت» بتشدید قاف غلط است و صحیح مخفف است.

صفحه ۱۰ ستون ۲ سطر ۱۵ «از شهرها» غلط است و صحیح «حماة» است.

راجع به جمله‌ای که در اواخر صفحه ۲ ستون ۲ آمده که «جلوس یزید با جمله باد رحمت وزید قافیه نموده... الخ» یکی از افاضل بما مینویسد: «لابد شعرای ایران که اینکار را میکردند از جمله آن شعرائی بوده اند که سنائی در حدیقه در حق ایشان گوید: «فته را نام عاقبت کرده دال با ذال قافیت کرده» چه آخر یزید دال است و آخر وزید ذال پس این شعرای بی همه چیز علاوه بر آنکه وطن پرست نبوده‌اند قواعد شعر و عروض و قافیه را هم نمیدانستند قطع الله نسلم...!»

# تجارخانه پرسپولیس

مغازه و تجارخانه «پرسپولیس» حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجاری میان آلمان و ایران و هندوستان و عثمانی شده و با نهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار و اصناف ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و منسوجات و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اسباب عکاسی و دواجات و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانههای آلمان خرید و ارسال دارد.

مدیر: رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.

آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

# چاپخانه کاویانی

واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هرگونه نقشها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد.

این چاپخانه ایرانی که در مرکز فرنگستان برای خدمت بتسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و صورت تابناک آهورآمزد را با بالهای طلائی درخشان علامت اداری خود قرار داده حاضر قبول خدمات ناشرین کتب در مشرق زمین است.

آدرس چاپخانه چنین است:

Buch- und Kunstdruckerei «Kaviani»

Berlin Charlottenburg, Leibnizstr. 43

# قیمت اعلان در کاوه

روزنامه کاوه چنانکه سابقاً هم در شماره دوم و سوم سال دوم (دوره جدید) خود اخطار نموده بود برای قبول هر گونه اعلان بهر زبانی که باشد و از هر نقطه ای که برسد حاضر است و اینک محض مزید اطلاع قیمت اعلانات را نیز ذیلاً درج مینماید:

مقدار اعلان	یک بار	سه بار	شش بار	۱۲ بار
قیمت هر سطر (نیم ستونی) که مطابق است با سه سانتیمتر طول در هفت میلیمتر عرض	۹ شیلینگ	یک لیره	یک لیره و نیم	۲ لیره و نیم
قیمت اعلاناتی که تمام یک ستون را بگیرد	۱۸ لیره	۴۰ لیره	۶۰ لیره	۱۰۰ لیره
» » » نیم ستون را بگیرد	۹	۲۰	۳۰	۵۰
» » » ثلث ستون را بگیرد	۴ لیره و ۱۷ شیلینگ	۱۲ لیره و ۷ شیلینگ	۲۰	۳۳ لیره و ۷ شیلینگ
» » » ربع ستون را بگیرد	۴ لیره و ۱۰ شیلینگ	۱۰ لیره	۱۵	۲۵ لیره
» » » پنجم ستون را بگیرد	۲ لیره و ۵ شیلینگ	۵	۷,۵	۱۲,۵ لیره

# مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبات تجاری و تخریبات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین الملی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجاری خودمان را

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشویم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدیل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.

Hamburg 1, Glockengiesserwall

# سلسله انتشارات «کاوه»

آلمان ایران و سایر ممالک

مارک لیره انگلیسی

(۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران

کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهها در ایران و احصایه های مالیاتی و جدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی

۸ شیلینگ

(۲) کشف تللیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی

در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است

۱۵ دو شیلینگ و نیم

(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران

تألیف علامه مشهور آفاق استاد براندیس دانشمندی که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان»

۳ نیم شیلینگ

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران

رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی و کلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب

۱۵ دو شیلینگ

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بطور مستقیم و یا بتوسط وکلای کاوه بفروشند توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید کلی کنند و کتابفروشها تخفیف داده میشود



این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»  
Berlin - Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

# کاوه

۱۳۴۴

قیمت اشتراک

در آلمان ... سالانه ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و سایر ممالک { یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ

قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است

۲۶ فروردین ماه قدیم ۱۲۹۱ زردگردی = غره محرم سنه ۱۳۴۰ = ۴ سپتامبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 9 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تنبّهات و زحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده‌ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خیلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن می‌آورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلاعوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها بمجموع این جزوه‌ها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسامی و کلاهی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتواند خط فرنگی پائین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بلهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»  
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**

Leibnizstr. 64.

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی رافشار مقیم بمبئی  
مصر: تجارخانه آقا میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکی مقیم القاهره  
طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱  
تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی  
مشهد: کتاخانه نصرت  
اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها  
بندربوشهر: جناب آقا میرزا احمد کارونی  
کرمانشاه: تجارخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی  
کرمان: تجارخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران  
یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی یارسانی  
کاشان: تجارخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران  
ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارخانههای مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً باداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمًا و مستقیماً بایشان ارسال شود.

## دوره قدیم کاوه

دوره چهار ساله کاوه منتشره در زمان جنگ که ما آنرا دوره قدیم مینامیم و جدیدست دوره کامل آنرا (یا باستانی یکی دو شماره) در مقابل وجه جزئی بابت اجرت پستی و غیره ب مشترکین کاوه میفرستیم اینک در شرف تمام شدن است با این معنی که دیگر دوره کامل آن در اداره کاوه موجود نیست و بعضی شمارهها ناقص است مثلاً فعلاً از مجموع ۳۵ شماره (دوره کامل) چهار شماره ناقص است و بتدریج ممکن است عدّه شمارههای ناقص بیشتر شود. چون شمارههای کاوه هر کدام مستقلآ مانند کتابی یا رساله ای مفیدودارای مقالات نافع است لهذا هیچ نوع تبدیلی بداشتن همه شمارههای دوره قدیم در یکجا لازم نیست و ممکن است مانند تک فروشی هر شماره جداگانه بفروش برود بنا بر این ملاحظات ما بعد از این قیمت دوره قدیم کاوه را نه از قرار دوره کامل بلکه از قرار هر شماره جداگانه معین میکنیم تا طالبین بعد از شمارههای واصله وجه پردازند.

برای انجام این مقصود و قرار ترتیب جدیدی ما بنا بر آن گذاشتیم که قیمت هر شماره از دوره قدیم را دو عباسی = ۸ شاهی پول ایران قراردهیم (شمارههای دوگانه چهار عباسی) که در واقع ارزاتر از قیمت سابق آنست و هر کسی که طالب باشد میتواند محض احتیاط ابتدا هشت قران که قیمت ۲۰ شماره است پیشکی بوکلای کاوه داده و قبض گرفته و بفرستد و پس از وصول شمارههای موجوده بدایشان (که توسط وکلا فرستاده خواهد شد) از قرار هر شماره دو عباسی حساب کرده و بقیه پول را بوکلا پرداخته و بسته را بگیرند.

# ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیبره انگلیسی است یکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره وجه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را باداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین وهم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التعمین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا بنزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آنرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول و حده آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند و چه را پرداخته باشند یا نه.

## بی نظمی مرسولات

پستی

باز مجبور هستیم که ثانیاً درباب بی نظمی وصول مرسولات پستی بایران نظر اداره پست ایران را بازوم تحقیقات لازمه متوجه سازیم. بنا بر نگارش وکلای کاوه روزنامه کاوه ببوشهر و مشهد و خصوصاً بکرمانشاه خیلی غیر منظم میرسد در صورتیکه در اداره کاوه نهایت دقت و مواظبت در ارسال منظم آن بعمل آمده است. از قراریکه از کرمانشاه مینویسند اصلاً مدتی روزنامه کاوه هیچ بدانجا نرسیده و این فقره بسیار عجیب بنظر میاید و سر این بی نظمی معلوم نیست. چنانکه در شماره گذشته گفته شد ما اصلاً نمیدانیم که این بی نظمی واغتشاش در خاک ایران و در پستخانههای آنجا است یا در سایر نقاط و ممکن است در بین راه و خارج از ایران حیف و میل میشود ولی بهر حال جلب نظر اداره پست ایران را لازم میدانیم که مرحمت فرموده تحقیق کاملی در این باب بعمل آورده و محض خدمت بعلم و معرفت این قصص را که مایه سکتگی کلی بابتشار این روزنامه شده برطرف سازند.

چون شماره گذشته (۸) بواسطه تعدد مقالات در ۲۰ صفحه منتشر شد لهذا این شماره در ۱۲ صفحه نشر میشود که تعادل بعمل بیاید.



این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه در پرلین  
نشر میشود.

عنوان مراسلات:

Rédaction « Kaveh »  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

آدرس تلگرافی:

Rouznakaveh Berlin  
کافی است

### قیمت اشتراک

سالیانه ششماهه  
در آلمان ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران و سایر ممالک یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ

قیمت هر شماره برای تک فروشی  
در ایران پنج قران است

۴ سپتامبر فرنگی  
۱۹۲۱ میلادی

Nr. 9 Jahrg. 2  
Neue Folge

# کَاوَه

۱۳۲۱

۲۶ فروردین ماه قدیم

۱۲۹۱ یزدگردی -

غرة محرم

سنه ۱۳۴۰

## نکات و ملاحظات

### بیتدیان و سیاست چپان

مردم ایران مانند مردم هر مملکت دنیا منقسم بدو طبقه هستند یکی راعی و دیگری طبقة مدیره یا عالیه که کم یا بیش سری توی سرها داشته و دخالتی و ولو بقدر خیلی جزئی در امورات محله یا شهر یا مملکت یا مسجد و مدرسه یا بازار یا یک طایفه از یک ایل داشته و حق حرف زدن دارند و طبقه دیگر طبقه عامه رعیت و «میخه چرکین» ها است که هم منظور که از کله «رعیت» مفهوم میشود از طرف شیاتان اداره شده و در زیر اداره آنها میچرند. این دو طبقه یعنی «راعی» و «رعیت» در همه ممالک و ملل موجود است منتها آنکه اسباب امتیاز طبقه اول بحسب ترقی یا عدم معرفت عمومی و درجه آزادی سیاسی و روحانی و اقتصادی هر ملتی مختلف است. در ایران درسی سال قبل فقط مأمورین دولت و اشراف و ملاکین و علمای روحانی و طلاب و روضه خوانها و امثال آنها و خوانین و رؤسای ایالات و تجار عمده و کلیته متمولین و همچنین اشخاصیکه «بستگان» یکی از متفقدین دولتی یا روحانی بوده و یا با اصطلاح شاه شناس، وزیر شناس، امام جمعه شناس بودند طبقه اول یعنی «راعی» و جوانان هارا تشکیل میدادند بعلاوه یکمده بسیار کم و معدودی از اهل فضل و سواد و نویسنده و شاعر و غیره (که آنها هم ناچار در تحت یک عنوانی بستگی بزرگان پیدا کرده و یا ستمی دولتی یا آخوندی دارا شده بودند) و باقی مردم جزو «رعیت» چرنده و حلال گوشت بودند. بعد از انقلاب سیاسی سنه ۱۳۲۴ یکمده کمی از اشخاص سرجنابان پرکار و دونده یا باهوش یا باسواد و با علم یا پرور و وقیح و فضول یا بلند حرفزن و هتاک و جنگی یا باجرت و با پشت کار و قوی الاراده یا بیکاره و بیحال ولی درستکار و با شرف و وطن دوست و یا مخصوصا اشخاص دارای قوه نطق و خطابت بر ایندسته «راعیان» قدیمی علاوه شدند یعنی کلیه آنها از شهر نشینان که باهوش یا پرکار یا باجرت بودند و میتوانستند بزور هوش و تدبیر یا نطق یا جرت یا عبرده عده قلیل یا کثیری را از رعیت دور خود جمع کنند و در میان آنان دارای نفوذ و یا «ریش سفید»

شده و یازبان آنها بشوند و یا آنها را در حین لزوم بشورانند و یا وقت زیاد و پشت کار خستگی ناپذیر برای دوندگی زیاد و تبلیغات در میان عامه و بازار و مساجد و تکیه ها داشتند و لو که خود شان از «فروماگان» و کمسن بودند از درجه «رعیتی» ترقی یافته در سایه این صفات بی سرمایه مانند بلندی صدا و قوه نطق و جرئت و استعداد مخصوص اسباب چینی داخل طبقه عالیه «راعیان» و مدیران ملت شدند. ولی نباید از نظر دور داشت که این عده باهوشها که از طبقه عامه بر طبقه مدیره قدیمی علاوه شده و کم و بیش دخالتی در امور جزئی یا کلی عمومی پیدا کردند رویهم رفته عده معنی به و زیادی نیستند و شاید منتها باندازه پنج در صد قسمت طبقه عالیه قدیمی هستند آنها بدایستقرار که قسمت عمده آنها باز بهره ای از امتیازات قدیمی داشته منتها بر پایه نفوذ و اهمیت خود افزوده یعنی اغلب (نه همه) یا از طلاب کوچک یا روضه خوان خرده پا یا میرزا و مستوفی جزء بوده اند. و باز مخفی نماند که اگرچه از عده «رعیت» چند نفری کاسته و بر عده «راعیان» افزوده شد بالعکس هیچ چیز از آنطرف نکاسته و احدی از طبقه «راعیان» قدیمی نفوذ خود را اگر هم خللی در آن راه یافته آنها را از دست نداده که بیایه پست «رعیت» زبان بسته و بی صدا بیفتند. حتی «چورکچی باشی» و رئیس السادات و مدیر اداره میزری جراید و نسقچی باشی و قولتر آغاسی و خواجه سربان حرم نیز که اغلب اساس کارشان و اداره ای که ایشان رئیس آن بودند از تأثیر مشروطیت از میان رفته بو اسطه ثروت قدیمی خود و نفوذ سابق باز تاحدی سری میجنابانند که رأی آنها در امور محله یا مملکت بیایه کربلائی نوروز علی جوشقانی یا این نرود. پس نتیجه آنکه بنسبت ترقی اصول آزادی و مساوات و حقوق اجتماعی عامه (دمکراسی) در مملکت دائره شمول طبقه مدیره و عالیه که ما از آن به «راعی» تعبیر کردیم وسعت مییابد.

هر طوری هست - خوب یابد، صحیح یا غلط - اداره امور عامه در هر مملکت خواه مستقیماً و خواه بطور غیر مستقیم در دست آن طبقه باهوش یا باثروت که ما آنها را «طبقه راعی» نامیدیم میباشد و سرنوشت خوشبختی یا بد بختی ملت بسته بصفات و خصائص و اخلاق و عقل و عقاید و کیفیت ترکیب اجزای آن طبقه است مثلاً اگر مثل هندیا صلح

همه ترقیات یعنی تعلیم عمومی و ورزش بدنی. منظور همان اشخاصی است که در طهران «کابینه ساز» و «کابینه انداز» و فرقه باز و وزیر تراش شناخته شده‌اند و قسمتی از آنها و افعالهم مخلوص نیت و بیغرضانه بشوق ترقی و استقلال مملکت خودشان و با شور مخصوصی در این راه که آرا راه نجات میدانند قدم میزنند و مقصودشان سعی در ایجاد مجلس ملی صحیح و صالحی است مرگب از اجزای درستکار و بیغرض و عالم و با معرفت و وطن پرست و عاقل و با حزم و با جرئت (!) و تشکیل یک هیئت و زرای عاقل و بیغرض و عالم و فعال و وطن دوست و دارای تمام صفات فاضله! با وجود این چنانکه در مقاله افتتاحی شماره اول کاوه از امسال بتفصیل بیان کردیم مارا با وجود تقدیس احساسات این قسمت از سیاست چپا عقیده بر آنست که این راه اگر هم فایده‌ای برای مملکت داشته باشد راه مستقیم نجات نیست و با وجود تصدیق اینکه برای مملکت خصوصاً مملکت مشروطه یک عده مردمی هم لازم است که تا اندازه‌ای با سیاست فعلی جاری مشغول شوند باز تصور میکنیم در ایران در این باب افراط شده و بجای آنکه از هزار نفر از طبقه بیدار و با هوش مملکت پانصد نفر بتوسعه تعلیم عمومی و دوپست نفر بترقی صنایع جدید و علم ماشین آلات و عده کثیری بترویج ورزشهای بدنی و صد نفر بجهاد در اصلاحات اجتماعی و آزادی زن‌ها و قبول لوازم تمدن غربی و پنجاه نفر دیگر برای ترویج ادبیات و تاریخ و حفظ زبان فارسی و عده دیگر بمحاربه با امراض قتاله و مخصوصاً امراض تناسلی و جمعی بچنگ با تریاک و الکل که از اعظم آفات ملی و اسباب انقراض نسلی و اخلاقی هستند بکوشند. ضمناً در هزار نفره نفر نیز سیاسی بشوند و بیست نفر هم اجزای ادارات آنها باز بشرط اینکه اوقات خود را منحصر در سیاست و اداره بازی صرف نکنند بلکه بامور اساسی دیگر هم برسند - بلی در ایران بجای اینکه طبقه با هوش ملت در شعب ترقی اجتماعی اینطور تقسیم شده باشند دیده میشود که در هزار نفر از غمخواران مملکت نهصد و نود و پنج نفر در سیاست فعلی یعنی در کشمکش با «کابینه» صرف اوقات میکنند. حالا حرف در اینجا است که وقتیکه ما گفتیم هموطنان ما در این رشته لازم یعنی سیاست فعلی که اساساً تا اندازه واجب کفائی است افراط میکنند معنی این حرف آن میشود که در این امر لازم است برگشتن با اعتدال و ابدأ منظور آن نیست که بجای افراط تفریط بکنیم و شروع کنیم به پیمودن راهی درست بر عکس آن راه که حالا میرویم و بهمان شدت مضرات افراط دوچار خطر و معایب تفریط بشویم و هرگز مقصود آن نیست که از این نکته کبریا و انتقادات معنی ترویج بیقیدی و ضعف (یا خدای نخواستہ فقدان) حسن وطن دوستی استخراج شود.

این توضیح بیشتر برای این نکته لازم دیده شد که از آنچه مشروطیت در بعضی از جراید ایران بنظر رسید چنان مستفاد میشود که بعضی اشخاص در ایران انتقاد مارا از غرق شدن در سیاست و افراط در این کار و صحبت دائمی سیاست چپا از «کابینه» بازی چنین تفسیر کرده اند که ما کاملاً برعکس این خیالات را طرفدار بوده و نقطه مقابل آن یعنی تفریط و بیقیدی و حتی ترک مسلک و وطن دوستی

جو و سلیم الطبع باشند که راضی با آزار حیوانات و خوردن گوشت آنها نشوند ملل طماع و شیطنت کار خارجه از صفت سلم و تسلیم آنان استفاده کرده آنها را مانند گوسفندان و دواب بارکش اسیر کرده و بقول تبریزیها بسرشان زده و نانشان را از دست گرفته مجبور میکنند که بیچارهها آذوقه و محصول خود را برای نقل بمملکت فانیخین بفروشند و خودشان در زیر استیلای قحط و غلای فوق العاده نوبه‌ای که مانند تب غب و ربع هر چند سالی مرتباً چند کرور از اولاد آنها را میکشد باجرت کمی مانند غلامان برای ایجاد محصولات خام برای کارخانهای فانیخین کارکنند و مانند شتریکه «خار میخورد و بار میرد» لخت و گرسنه جان بکنند. بالعکس اگر طبقه مدیره ملتی مثل عثمانیا بر جنگجو بوده و دایم خواب جهانگیری دیده و سودای فتح کاشغر و سمرقند و قازان را در سر داشته باشند، همواره دم از شمشیر بزنند و چنگیز و تیمور را برسقراط و نیوتن ترجیح دهند نصیب آن ملت بدبخت آن میشود که صد سال تمام در جنگ بوده و اولاد خود را در صحراهای یمین در دشت طرابلس غرب، در خاک بلغار و یونان، در خوران، در مصر، در ایران، در مجارستان، در قبرس، در نجد و لحسا نسل بعد نسل بکشتن بدهند و عاقبت کارشان بدانجا بکشد که جنگ را در قونیه و اسکیشهر و سیواس بیاورند و باز بچنگند تا عاقبت در نتیجه جنگ با ملل خارجه و مقاتله دائمی با ملل غیر ترکی داخله خودشان هم ملت «حاکم» و هم ملل «محکوم» هر دو اصلاً تمام شوند و نسلشان منقرض شود و آنها و چراگاههای دلکش دامنه آزارات و طوروس برای ملل تازه که از خارج بدانجاها هجرت کنند بماند.

انهاک صد تا مثل دیگر علاوه بر این از صفات متضاده طبقه مدیره در و تأثیرات عجیب آنها در سر نوشت ملل میتوان بدون معطلی سیاست شمرد لکن مقصود فقط توضیح مطلب کلی بمثال بود و بس و آنچه گفته شد برای این مقصود کافی است. حالا اگر یکفقره مخصوصی را در طبقه مدیره ایران تحقیق کنیم معلوم خواهد شد که سر حالت حالیه ایران و مخصوصاً تنزل آن مملکت در اغلب شعب تمدن و اصلاحات اجتماعی و علمی و هر آنچه خارج از زمینه مستقیم سیاست فعلی است در کجا است. آن فقره اینست که در میان طبقه مدیره ایران کمتر کسی است که میل و عشق مخصوصی بترقی ملت خود در یکی از مدارج تمدن و علم و آبادی (باستثنای امور سیاسی یعنی اخص) داشته و در آن راه بجد و جهد و ثبات کار کند. در واقع این طور اشخاص اگر هم اصلاً وجود داشته باشند بسیار نادر هستند و باقی یا بیقید هستند و یا «سیاست چی» مقصود ما از «سیاست چی» ها آن اشخاصی هستند که بعد از استقرار مشروطیت پیشه خود را در شهرهای بزرگ و خصوصاً یا بتخت منحصر بداخله در امور گردش جرخ دولت و نقادی و یا تقویت از اشخاص یا اعمال هیئت اداره کنندگان دولت و یا حاکم شهر کرده تمام کار مملکت و ملت را منحصر در نتایج حرکات و سکانات آن ماشینی میدانند که اسمش دولت یا بقول خود سیاست چپا «کابینه» است و دیگر کاری نه باترقی زراعت در مملکت دارند نه با آبادی راها و وجود راه آهن و نه با اس اساس



و مشروطه طلبی را ترویج میکنیم و آنچه را مادر معایب کار «وطن چینی» ها نوشته ایم حمل بر اعتقاد ما بر بطلان و فساد شیوه سعی در خیر مملکت و ترقی آن از راه سیاست و آزادی مطلقاً و تفتیح احساسات پاک و منزّه حبّ و وطن که از علائم حقیقی نجات فطری و اخلاقی مرداست نموده اند. یکی از جراید و لایات ایران در مقاله ای راجع بتفتیح «مداخله در سیاست دولت» پس از شرحی ترغیب بر گوشه نشینی و لزوم فرض کردن اینکه شخص در مملکت ایران نیست و در آمریکا است و وجوب اشتغال هر کس فقط بکسب و کار و حرفه خود مینویسد: «و هر کدامتان باز میخواهید از بیکاری بهمین کارها دلخوش باشید بقول مجله کاوه خوبست باصرف نظر از مداخله در سیاست اقدامات در ترویج و نشر عملیات و سنن حسنه و اقدام در بر انداختن عملیات و سنن سیئه بنمائید.....»

..... چنانکه دیده میشود واضح است که مطالب ما قدری بیشتر از حدی که مقصود ما از تفتیح انهماک انحصاری در سیاسیات بود تفسیر شده است. یک روزنامه دیگر پایتخت از تحریرات ما صریحاً این معنی مفطر را در آورده که بعقیده کاوه «انقلاب سیاسی در ایران قبل از تهیه لوازم یعنی انقلاب اجتماعی و اصلاح اصول زندگیانی غلط بوده است» و هم چنین اشاره باین فقره بی اهمیت نیست که از قرار معلوم آنچه ما در شماره ۷ در تحت عنوان «سیاست داخلی و سیاست بین المللی» نوشتیم راجع باینکه بعضی از محصلین ایران بواسطه سهولت ترقی در رشته سیاست اغلب علم حقوق و فن سیاست تحصیل میکنند و از علوم حقیقی یعنی علوم طبیعی و صنعتی غفلت میورزند در پیش جوانان ایرانی که واقفاً در علوم سیاسی یا حقوق رنجی طولانی برده و تحصیل عمیق و کامل کرده اند تفسیر و تأویل بدان شده که شاید ما واقفاً بکلی برضد علوم اجتماعی بوده و اصلاً تحصیل اینگونه علوم را لازم نمیدانیم و قیمت و قدری بعلمای این فنون نمیگذاریم. برای دفع همه این اشتباهات و سوء تأویل ها میخواهیم توضیح کنیم که اگر کسی درست مقالات کاوه را از ابتدای سال گذشته تا حال مداومت و دقت خوانده باشد عقیده نویسندگان کاوه را در این موضوع کاملاً میدانند. مخصوصاً شماره ۱۱ پارسال و شماره اول امسال را بدقت ملاحظه کنید. ما هیچوقت انقلاب سیاسی ۱۳۲۴ را که نتیجه آن مشروطیت ایران شد بی لزوم و «غلط» ندانسته ایم. روزنامه کاوه در دوره قدیم خود در باب مشروطیت ایران چنین گفته: «مشروطیت باحیات ایران توأم است. فقط مشروطیت باعث حیات ایران تا امروز شده و فقط مشروطیت میتواند ایران را از گرداب مهالک (اگر ممکن و مقدر است) نجات دهد» (۱). اگر بعضی اشخاص از نواقص و معایب ترتیب حالیه مشروطیت و نواقص اوضاع مجلس ملی سخن رانده و بدین وسیله از شکل اداره مشروطیت نکته گیری و عیب جوئی نمایند فقط جوابشان اینست که ترتیب حکومت شوروی را مستقلاً و بتنهائی نباید مورد تشریح و نقادی قرار داد بلکه ترتیب اداره استبدادی را نیز باید پهلوی آن گذاشته و آنوقت باید مقایسه و بحث کرد. اگر شما یک وضع مشروطیتی در خیال خود از روی

کتاب فلاسفه تصور نموده و آنرا بشکل کامل آن در محلیه صورت داده و مشروطیت ایران را با آن ترتیب خیالی که مصداق کمال مطلوب بشری است عیار و مقایسه بکنید لابد مشروطیت ایران با کنگاش خوانین ایلات بدوی و مشایخ عرب کمی فرق خواهد داشت لکن اگر همین شکل حالیه مشروطیت ایران را با عهد منبجه و نفوذ او در امور دولت و رتق و فتق خواجه سرایان و امردان و اداره اسلامی باغ شاه در عهد «استبداد صغیر» و تنظیمات (!) امیربهادر و «پروژه» مالیه ختنه سورانی سنه ۱۳۲۶ برای تهیه وجه جهت مخارج قشون شاه پرست مرکب از قطاع الطریق که تبریز را محاصره کرده بودند و همچنین با عهد سالهای بلافاصله پیش از مشروطیت - که بزرگترین قسمت اوقات دستگاه دولت و مالیه مملکت مصروف اسافل اعضای یک شهوت پرست بود که برای اطفای شهوت و اختراعات شهوانی وی خزانه ایران کافی نیامده از خزانه روس و فرانسه استمداد میکرد - مقایسه نمائید خواهید دید که این دو شکل اداره بقدر فرق شورای مشایخ عرب با هرج و مرج «اداره» و وحشیانه کاکاسیاهای مرکز آفریقا فرق دارد. ما شقوقیرا که مملکت ایران بآن ترتیب اداره میتواند بشود منحصر به شق میدانیم: اداره استبدادی خوب ترقی طلب و تمدن دوست که فرنگها آنرا «استبداد منور» (۱) گویند مانند حکمرانی پطرکیر در روسیه یا میکادوی متوقی در ژاپن یا تاناندزهای مانند امارت محمد علی پاشا در مصر، دوم استبداد بد مانند همه حکومتهای استبدادی باستانی معدود نادر و کالمعدوم سوم مشروطه ناقص و خراب و معیوب. شق رابع که مشروطه خوب کامل و صحیح باشد و در صورت امکان وجود آن بلاشک و بدون هیچ گفتگو احسن شقوق بود خارج از موضوع است یعنی چون در ایران غیر ممکن است و فقط در میان ملت عالم و ترقی کرده امکان دارد لهذا از آن حرفی نمی زنیم. از شقوق سه گانه دیگر که هر سه صورت امکان دارند اگرچه بعضی محتمل الحصول نیستند نیز بدون شبهه شق اول در صورت وجود اسباب و ظهور اشخاص لازم آن ممکن است بسیار برای ایران مفید و موافق صلاح باشد زیرا که آنها نظیر پطرکیر و میکادو برخلاف میل مردم عوام و اکثریت جاهل ملت خودشان مانند معامله با اطفال مریض خرد سال و نوشانیدن جبری دوی تاخ بدنها لوازم تمدن و ترقی را در مملکت خود بقر جاری کرده و جبراً مردم را تربیت کردند و حتی پطرکیر جبراً ریش مردم را تراشیده و لباس کوتاه در بر آنها کرد در ایران نیز یک مستبد وطن دوست و تمدن و مقتدر و مسلطی ممکن بود بدون مشاوره با مجامع تجار و رشکست و روضه خوانهای سیاست چی بازار پایتخت اصول و رسوم تمدن را در اطراف و اکناف مملکت اجرا بنماید لکن نباید مخفی بماند که اولاً وجود و ظهور اینگونه استبداد بیغرض و «منور» خیلی اتفاقی و از آنقدر نوادر است و ثانیاً باوجود تمدن دوستی و ترقی طلبی و حتی وطن دوستی رئیس مستبد باز اغلب معایب و مسخرگیها و مضرات لازم و ملزوم شکل حکومت استبدادی در آن ترتیب باقی خواهد ماند و یا بتدریج بحکم اقتضای طبیعی اداره استبدادی پیدا میشود و ثالثاً حالا در قرن چهارم هم طبیعت سیر اجتماعی دنیا دیگر چندان موافق این ترتیب نیست و دوره این ظهورات قدری گذشته است و بالاخره و رابعاً این شکل حکومت بیشتر یا از طبقه اشراف و اعیان

(۱) کاوه دوره قدیم شماره ۲۵ مورخه ۳ جادی اولی ۱۳۳۶ صفحه ۲ ستون اول - در این باب رجوع شود برساله «مختصر تاریخ مجلس ملی ایران» از سلسله انتشارات کاوه که در آن رساله مشروحاً در این باب بحث شده.

مقصود ما اثبات زیادی اهمیت علوم صنعتی و طبیعی و علم تربیت است که اگر واقعاً ایرانیان بخواهند صد نفر محصل بفرنگ فرستاده و آنها را فارغ التحصیل کرده بوطن خودشان عودت دهند و مملکت را از ثمرات تحصیلات ایشان مستفید و بهره‌مند سازند بعقیده ما خوبست شصت نفر از این صد نفر را بگذارند علم تربیت فراگیرند یعنی پیشه معلمی بیاموزند و سی نفر دیگر بعلوم صنعتی و طبیعی بگمارند و فقط ده نفر بعلوم دولتی مشغول کنند و البته این نصیحت بعامة مردم تعلق دارد ورنه اگر خود دولت شاگردانی بخارج بفرستد معلوم است بیشتر پول دولت صرف تحصیل علوم اجتماعی و نظامی و دولتی خواهد شد.

ما ایرانیان شاید بواسطه اینکه اصلاً خون گرم و پر از حسیات افراط هستیم و مانند ملل لاتینی نژاد یا ملل جنوبی اروپا و ممالک حاره تند جوش و زود خاموشیم همیشه در امور تفریط و مستحسنه و پسندیده و عقاید جدیدی که موقتاً و آنهم تا اندازه‌ای در یک دوره معینی فوایدی داشته یا دارد بحدّ اعلا افراط میورزیم و چنان در آن راه گرم دویدن می‌شویم که صد سال پس از زوال فایده آن امر و حصول مضرات آن باز مدتها طول دارد که عقلائی قوم ما را ابتدا بتأنی و بعد بتوقف و بعد بیرگشتن از آن راه ملزم کنند و چون از آن راه برگردیم چنان در جهت مخالف می‌دویم که ایندفعه راهنمایان ما از نصیحت خود پشیمان میشوند. این فقره را میشود بمنالهای زیاد توضیح کرد. مثلاً در زمان خلفای عباسی پیروان مذهب شیعه در ایران خیلی زیاد بود ولی ظاهراً در تحت تبعیت جبری خلفای بغداد و یم تکفیر و شکنجه آنان قیّه میکردند و ظاهراً مذهب سنی مذهب رسمی بود. پس از استیلای مغول و براقادن خلافت عباسی که شیعیان آنرا همیشه ناحق میدانستند این فرقه در اظهار شمائر و رسوم مذهب خود و افشای آئین خویش بیشتر آزاد شدند و بالاخره سلطنت الجایتو (خدا بنده) و وزارت و نفوذ بعضی رجال دولت از شیعه بیشتر بمذهب فشیع قوت داده و عاقبت پس از آنکه پادشاهان عثمانی بادعای خلافت برخاستند و مملکت ایران نیز دائماً در زیر تهدید آنان بود و حضرات دعوی مطاعیت دینی و توقع تبعیت و زیر دستی مذهبی سایر ممالک اسلامی را بخود داشتند سلاطین صفویه محض اعلان استقلال مذهبی ایران و خروج از ربهقه با جگذاری روحانی خوانین ادرنه و بروسه و اسلامبول و شاید ضمناً هم برای استحکام استقلال سیاسی ایران مذهب شیعه اثنا عشری را رسمی کرده و در ترویج و عمومیت آن بدرجه قصوی کوشیدند. این فقره بلاشک فی حدّ ذاته مفید و دارای محسّنات زیادی بود خصوصاً که مذهب تشیع سلطه جسمانی یک خلیفه و امام حاضر حتی ناطق و وارث عباسیان را که مانند پاپ روم هر روز احکام جدیدی اش در امورات جسمانی و دنیوی واجب الاتّباع باشد قبول نکرده باب اجتهاد را برای علمای خود که پیرو ظنّ و محطّئه بودند مفتوح میدانست و مذهب جبر اشاعره را که اصول مذهب رسمی اهل سنت شده بود ردّ کرده انسانرا فاعل مختار می‌شمرد. لکن پس از آنکه در ترویج این مذهب وردّ مذهب اهل خلاف سعی بلوغ شد تبلیغات آخوندهای متعصب و جنگهای دائمی

فاسد نشده که در بعضی از آنها صفت مردی و شهامت و غیرت و مردانگی مانده باشد پیدا میشود و یا بعد از انقلاب از افراد فوق العاده و از دهات طبقه عامه ناشی شده و بظهور می‌آید و بدبختانه در ایران چه پیش از انقلاب و چه پس از آن اثری از این لوازم و اسباب کار دیده نشد و حاجت بتوضیح این فقره بیشتر از این هم نیست. پس کار ایران دائر است میان داشتن یک استبداد فاسد و وحشی و تاریک شاه سلطان حسینی و یک مشروطه ناقص و تا اندازه‌ای مغشوش دهاتی و بر هر کسی که اندکی مدرک و شعور و ذره‌ای عقل و ذوق سلیم داشته باشد واضح و بدیهی است و اصلاً جای شک و شبهه نیست که مشروطیت ناقص و حتی ده مرتبه بدتر از شکل حالیه بر استبداد «خاقان مغفور» و «شاه شهید» و «پادشاه غازی» و حاجی میرزا آقاسی و مشیر السلطنه و امیر بهادر ترجیح دارد و آنچه از آثار ترقی و تمدن فعلاً هست و یا اقلّاً راه ترقی باز شده فقط از تأثیر مشروطیت است و بس و الا پیش از انقلاب سیاسی جوانان عازم به تحصیل در فرنگ را بحکم و امر قدر قدرت پدر تاجدار از رشت بطهران تحت الحفظ عودت میدادند. پس ما هیچوقت «انقلاب سیاسی» ایران را «غلط» ندانسته‌ایم و زحمات و جان نثارهای آزادی طلبان ایران را در تحصیل آن هدر و پوچ و قربانیهای این مقصد عالی را نفوس تلف و حرام شده نشمرده‌ایم. هم چنین «مداخله در سیاست دولت» را هم ما مطلقاً تقبیح نکرده بلکه اگر بغرض پاک و منزّه باشد تمجید نموده‌ایم و فقط اتهامک در سیاست یعنی اخصّ و منحصر دانستن ترقی و نجات ایران را در آن باطل و نتیجه کج فهمی شمرده‌ایم. در شماره اول امسال در این باب چنین گفته شده:

«..... پس مقصود ما گریختن از آنچه سیاسی باشد نیست و نمیخواهیم مثل بعضی آقایان «بیطرف» و رند و نرند باز که شیوه تازه گرفته و خود را لوس کرده و میگویند «حقیر از سیاست کناره گرفته‌ام» بگوئیم ما در امور سیاسی مداخله نداریم و یا اظهار بیعلاقگی در امور مملکت خود نموده درست برعکس «سیاست چی» های طهران آنقدر عقب کشیده که از آن طرف بام بیفتیم و بگوئیم اصلاً آنان هم که بیست خالص و پاک سعی در حفظ استقلال و آزادی مملکتشان دارند یار ضدّ فساد مستولی در دستگاه دولت جهاد میکنند کاربدی میکنند و آنرا خدای نخواست مسخره نمائیم. بالعکس ما آنها را تنها رگ جنبنده مملکت و آبروی آن کشور در مقابل دنیا دانسته و باحساسات ایشان سجده تعظیم میکنیم و فقط حرف ما این است که این گونه اشخاص راه مستقیم را پید انکرده‌اند و با دسایس و وقایع روزانه که برای مملکت پیش می‌آید جنگیده بایرادگیری بوزرا و ادارات مشغول بوده همه همت و قدرت و وقت خود را صرف اینگونه امور سیاست جاریه نموده و وقتی برای کوشش در ضروریات اساسیه زندگی ملی که بدون آنها نجات ملی تا هزار سال دیگر هم ممکن نخواهد بود برای ایشان نماند و همه وقت مانند طبیعی که بجلوگیری تزیاید مرض پرداخته بقلع ماده نکوشد یا مرزبانی که دائماً بیاسبان قلعه و دیده بان در مقابل دشمنان اوقات خود را صرف نموده بتعمیر قلعه همتی نکمارد اینان نیز با حوادث جاریه روزانه جنگیده و باصل کار نمیردازند.»

و باز مقصود ما از ترویج اشتغال بکسب علوم طبیعی و صنعتی و ترویج بدان تحقیر علوم اجتماعی و دولتی و کم کردن قدر جوانانی که بسی و تعمق مخصوصی مثل یکی از علمای فرنگی این رشته از تحصیلات را تکمیل نموده و احتیاج مملکت را از این راه رفع و خلل آراسد میکنند نبوده بلکه

یا منافع مختلفه دارند و یا میان دو دسته مردم و یا دولت ظاهراً آنست که هر دو طرف قدری رو بهمدیگر بیایند و از مدعیات خود مقداری گذشت کرده قدری از مقاصد طرفرا برخلاف میل خود ولی برای مصالحی که در اتحاد است قبول کنند ولی بعضی اوقات اگر یکطرف عوام و ساده لوح و طرف دیگر پر رند و مدبر باشد ترتیبی پیش میآید که بعنوان همین لفظ «اتحاد» و استفاده از نفوذ و تأثیر این کلمه محبوب و گاهی مقدس طرف هشیار بدمت و ملامت طرف ساده لوح را با تدرج میآورد که بتدریج وی محض خاطر اتحاد از تمام مطالب مابۀ الاختلاف صرف نظر کرده و در واقع بدون اسم و رسم و بدون اینکه خود درست ملتفت شود عین مدعی طرف را پذیرفته و با او جوشیده و در وی مستهلک میگردد و هر وقت هم بخواهد یک کلمه در تقویت مطلب خود بگوید فوراً طرف با داد و قال او را خفه کرده و میگوید «آیا میخواهی اتحاد را بهم بزنی و فساد در میان متحدین بیندازی؟». اتحاد اسلامی سالهای آخری که از بعضی مراکز سیاسی خارجی در میان قسمتی از مسلمین رواج گرفت هم چون نیک تأمل کنید از همین قیل است. جمعی از سنی مذهب های سیاسی در میان شیعیان شروع به تبلیغات کردند که بیائید «سنی و شیعه گری را کنار بگذاریم» و اتحاد اسلامی بعمل بیاوریم، دلایل زیادی هم از لزوم دفع کفار که باقتضای غیرت اسلامی محرک شیعیان هم بود اقامه میشد. جمعی از شیعیان هم که گماز کردند که واقعا بناست هم مذهب سنی و هم مذهب شیعه از میان برود و فقط دین اسلام مشترکی در میان بماند که مثلاً مانند مذهب وهابی نه به خلفای اهل سنت کاری داشته باشد و نه با ائمه اهل تشیع در مقابل خیال خطر استیلای کفار راضی با اتحاد شدند و نتیجه آن شد که اکثریت شیعیان قفقاز در واقع (ولی بدون اخذ اسم و عنوان) سنی شدند یعنی تمام آنچه را که ما به الاختلاف اهل سنت با شیعیان بود از خلافت خلفای ثلاثه اولی و خلافت سلاطین عثمانی و غیره قبول کردند و سنی ها غیر از الغای اسم و کلمه «سنی» از یک کلمه هم از اصول مذهب خود صرف نظر نکردند و بهمان عقاید قدیمی خود ماندند ولی «اتحاد اسلامی» یعنی سنی شدن شیعیان و مستهلک شدن این فرقه در آن یکی بعمل آمد. در زمینه های سیاسی نیز این نوع اتحاد در میان اقویا و ضعفا خیلی دیده شده. اتحاد گرجستان در یک قرن پیش با روسیه عاقبتش معلوم است. دولت انگلیس هم همیشه بجزیره کوچک ایرلند تکلیف میکرد که حرفهای اختلاف انگیز را بکنار گذاشته و یگانگی را به بیگانگی مبدل نکند و در صورتیکه در اتحاد ویکی شدن با بریتانیای بزرگ چنانکه مملکت آکوس و انگلستان اصلی باهم متحدند در مستعمرات و ممالک زیاد دنیا از قبیل هندوستان و قسمت بزرگ آفریقا شریک خواهد بود و در صورت جد شدن از انگلیس و کسب استقلالی که چندین سالست ایرلند آنها برای آن جان میدهند یک جزیره محقر غیر معنائی در اقیانوس اطلس خواهد شد چرا در میانه دو ملت مجاور برودت انگیزه و آب سردی روی آب گرم اتحاد قلوب میریزد ولی بعد از شنیدن همه این نصایح مهربانی جویانه همیشه — همانطور که دختر جوانی که زن پیر خوشخونی شده بود بقول گلستان سعدی عاقبت بعد از شنیدن هزاران افسون پیر داماد در فواید ازدواج با پیران

عثمانی با ایران کم کم بر شدت خصومت مذهبی افزوده و پیشروان شیعه زبان بطمن و سب مذهب مخالف گشوده و علمای آنها کتی در مطاعن و مثالب شرم انگیز و فحشهای عرضی قبیح و رکیک تألیف فرمودند که کتاب «شهاب ثاقب» نظام العلماء (ملا محمود تبریزی) نمونه کامل آنها است. این تبلیغات حتی بعد از انقراض صفویه بیشتر شدت گرفت و تا سی و چهار سال پیش در اوج شیوع بود و همه ساله در دهم محرم و نهم ربیع الاول از ظهور این احساسات خصومت و تمصب محشری در ایران برپا میشد و لمن چهار ضرب از اعظم عبادات محسوب بود. مرادوات ایرانیان و خصوصاً تجار باخارج و بیداری نسبی عامه و مخصوصاً تجاوزات دول مسیحی بممالک اسلامی و بالاخره تبلیغات سلطان عبد الحمید در میان مسلمین عالم و نزدیکی سیاسی میان سنیان و شیعیان هند کم کم منشأ یک حرکت معکوس تدریجی گشته و وطن و لمن سابق بر مخالفین مذهب از شدت خود کاستن گرفت. این فرقه ابتدا بنظر صحیح و معقول میآمد یعنی بی شبهه موقوفی حرکات ناسزا و خصوصتهای دینی تمصب آمیز بین ملل دنیا محذوح است لکن وقتیکه آن مد افراط روبرو جزر تفریط گذاشت کم کم دیده شد که نتایج سیاسی این تفریط بالاخره آن خواهد شد که ایران استقلال معنوی و اختیار رأی و حرکت فقط بمقتضای منافع سیاسی خود را از دست داده و معنی باز بیک عنوان دیگری که بیشتر از روحانی سیاسی است (یا روحانی سیاسی است) تابع و باجگذار معنوی قسطنطنیه و آقره بشود و در ردیف کابل و باکو منتظر نتیجه عقاید سیاسی و مقررات ارتطول افندی و آقاگوندوز بیک باشد تا هر طور جوانان دل بدریا زن و مهلکه جوی اسگدار مصمم شدند مدبرین امور اصفهان و شیراز هم بدون ادنی توجهی بمنافع ذاتی و شخصی مملکت خود بساز آنها برقصند و هر دولت اروپائی که مستقیماً طرف میل کارگزاران کیمته های اسلابول نباشد و از او خوششان نیاید تمام ملل آسیا و آفریقا که نماز میخوانند و روزه میگیرند از مراکش تا پنجاب و جاوه باید برضد آندولت صف آرائی کنند خواه موافق منافع دنیوی و ملکی خود آن ملل باشد یا نه و اگر بالعکس حضرات علمداران اسلام (که بطناً بت پرستان مغولی و تاتاری زبان سیری را به مسلمانان عربی زبان سودان ترجیح میدهند) بایکی از دول مسیحی اتحاد و دوستی کنند فوراً باید تمام ممالک مسلمین بدون چون و چرا خود را تسلیم سیاست آندولت اروپائی کنند و همین است که فعلاً آثار آن دیده میشود و سلسله ای که از مسکو و باکو به آقره و کابل وصل شده از چین و یسار چنگالهای خود را بسوی ایران انداخته و میاندازند که این مملکت مسلمان یاغی طبیعت را نیز در حوزه زنجیر دازه وار «اتحاد اسلام» بیاورند.

اتحاد  
پیش از اینکه دنباله مطلب را در بازه قاعده افراط و تفریط  
یا  
در مزاج ایرانی با تمام برسانیم یک حاشیه کوچکی بطور  
استهلاک؟  
جمله معترضه در اینجا آورده و بیک نکته مخصوصی اشاره  
کرده و باز بسر متن سلسله مطلب خود میرویم.

یکی از نکات باریک دانستی هم معنی مخصوصی است که بعضیها به کلمه «اتحاد» میدهند. معنی طبیعی اتحاد میان دو شخص که آراء و عقاید

دولتی از طرف دیگر بتدریج باعث ظهور انقلابی مبارک شد که اشخاص پرشور و مجذوب و مشتعل قوت معنوی و مایه فروغ و احتراق آن آتش مقدس بودند. در یک سال صدها اصلاحات منفی و تسخیری بعمل آمد و سلطنت که معنی «مالک رقاب الأمم» داشت بموجب اصل ۵۴ از متمم قانون اساسی تفسیر شد باینکه «و ذیعه ایست که از جانب ملت بشخص پادشاه مفوض شده». جلوه حسن روز افزون این آزادی سیاسی تحصیل شده بطوری خیره ساز عقول و ابصار بود که یک جمعی از مردم بیغرض و خاصه جوانان پرشور چنان مقتون جمال این شاهد آزادی و مجذوب لذت خیال و امید خوشبختی استقلال سیاسی کامل وطن خود شدند که مبتلای یک عشق مجنونانه وطن پرستی مفرطی گشته و شیفته امور سیاسی گردیده سیاست پیشه شده و سجت در تک و پوافتادند. آوازه فتوحات ژاپن آنرا سر مست این امید کرده بود که ایران نیز فقط بتحصیل آزادی سیاسی فوراً قیدی علم کرده و سری توی سرها خواهد آورد. نشانه و نمونه عجیبی از این تحولات خام ولی ناشی از نیت پاک حکایت ذیل است: چند هفته بعد از افتتاح مجلس شورای ملی که تازه بعمارت بهارستان منتقل شده بود یک لوحه ای برای سر در مدخل باغ بهارستان تهیه شده بود که بحروفات برجسته قشنگ اسم مجلس و تاریخ تأسیس آن نوشته شده بود و امروز نیز همان لوحه برجا است. پس از نصب این لوحه در محل خود روی آن پرده سیاهی کشیده شده بود که برای برداشتن آن پرده هیئت وکلا و علما و مشروطه طلبان آئینی مخصوص اجرا نمودند و همه در پیرون دروازه مجلس در میدان حلقه بزرگی زده و پس از آنکه خطابه رسمی خوانده شد پرده برداشته شد. در موقع برافتادن پرده هلهله شادی و غریب عظیمی شورانگیز از حاضرین برخاست و صدا به «زنده باد شاه و پاینده باد مجلس» بلند کردند. در آن میان یک جوان فرنگی مآبی از پشت سر دایره بصدای بلند فریاد کشید «زنده باد امپراطور آسیا»!! که مقصودش مظفرالدین شاه بود. لکن وقتیکه این طوفان پر شور فرو نشست و آتش فشان انقلاب سکون پذیرفت مردم مشروطه طلب سابق و انقلابیون بردو قسمت شده قسمتی دنبال کار سیاست را کافی السابق گرفته و سیاست پیشه شدند ولی نه باعث درونی و روح انقلابی بلکه این کار را حرفت خود ساخته بعضی محض کسب معیشت یا نفوذ یا شغل دولتی بی آن کار را گرفتند و بعضی دیگر اگرچه باز از راه بیغرضی و محض خدمت و وطنی آن طریق را پیش گرفتند لکن بطور غیر محسوس و بی اختیار بدون اینکه خودشان بفهمند غرق این مشغله گردیده و دیگر هیچوقت در فایده حقیقی آن تأملی عمیق نکرده و شب و روز یا مشغول جنگیدن با «کابینه» و یا در تک و پوی تقویت آن بوده اند. قسمت دوم از همان مردم مشروطه طلب بمرو زمان از این کارها سرد شده و امیدهای خام خود را در ترقی سریع مملکت ببید الحصول دیده و بتدریج از تعق و تأمل در نواقص مملکت و ملت خود و مقایسه آن با ممالک متمدنه و مخصوصاً از انحطاط و فقر اخلاقی ملت خاصه مردم پایتخت که با سفل السافلین تاریخی افلاس اخلاقی افتاده اند یأس کامل بر آنان مستولی شده از اشتغال در امورات اجتماعی کناره کرده و میکنند. ولی بدبختانه بجای آنکه پس از یأس دیگر دم فرو بسته و با

ومضرات معاشرت با جوانان آهی برآورده و گفت «چندین سخن که گفتم در ترازوی عقل من وزن آن یک سخن ندارد که وقتی شنیدم از قابله خویش که گفت زن جوان را اگر تیری برپهلو نشیند به که پیری - ایرلاندیها هم گفتند ما همان جزیره کوچک خود را میخواهیم و اختیار خود در خانه خود که «بشهر خود رویم و شهریار خود باشیم» و همه نعمت و ملک جهان را از آسیا و آفریقا بشما واگذار کردیم.

برگردیم بسر داستان افراط و تفریط و آثار آن در عشق و انقلاب میان ایرانیان. مقصود ما از مثالها که زدیم توضیح آن بدشمنی این حقیقت بود که اغلب بواسطه زحمت و کوشش جمعی اشخاص دانا و بیدار محسنات یک کار در میان قومی واضح شده و اعتقاد بآن رواج میگردد و آنوقت کم کم آن نصایح و ارشادات که اغلب محض شدت دادن بتأثیر آنها قدری هم با مبالغه و اغراق در بیان محسنات آنکار توأم است در نتیجه تکرار منظم و مستمر و متمد باعث ایجاد یک میل و هوس عمومی شدیدی بآن امر میشود و آن کار روتق زیادی گرفته و بالأخره بشدت مرغوب و مقبول و خیلی رایج میشود. حالا اگر آن قوم معتدل و باحزم و قدری خون سرد بوده باشند باندازه لازم از آن رواج امر مطلوب و مفید استفاده کرده از محسنات آن بهره مند و از مضرات افراط در آن محترز میشوند ولی اگر مثل سکنه دامنه دماوند آتشین بوده در مقابل حسن هر چیز عنان از دست و قرار از دلشان بیرون برود در آن کار انهمک کرده و جلوه حسن آن مطلب بجای محبت متعارفی عشق فوق المعتاد در دل آنان احداث مینماید بحدیکه اگر روزی باقضای گردش روزگار و تغییر صلاح و فساد اغلب امور اجتماعی بحسب تغییر زمان و مکان و علل و اسباب موجب و اوضاع عمومی اصلاً محسنات آن امر از میان رفته یا قلب بفساد و مضرات شده باشد و یا فوایدش باقی بوده ولی معایبی از افراط در آن ظهور کرده باشد دیگر مساعی دانایان قوم در برگردانیدن مردم از آن راه بی نتیجه مینماید و یا محتاج بسالیان دراز تبلیغات و نصایح معکوس میشود آنهم باز بانهایت تندی و مبالغه و اطباب در مضار آن امر که آنوقت هم ممکن است باعث انعکاس امر و تفریط در کار بشود و باز مضراتی بدتر از معایب افراط پیدا کرد و هکذا. غرض آنکه عامه ملحد را نمیشود در حد اعتدال نگاهداشت و در خط وسط و اندازه ای که موافق صلاح حقیقی است بند نمیشوند و همیشه از یک نهایت بنهایت دیگر برمیگردند و از افراط بتفریط مینفتند. یک مثال غریب این خصلت عجیب که علاوه بر مزاج نژادی جهل و خامی عمومی نیز خیلی در آن دخیل است در موضوع ما مسئله سیاست پیشه گری و عکس آن یعنی نفرت از سیاست است. در بیست سی سال قبل عامه ملت نه خبری از سیاست مملکت و نه دستی در جریان آن داشتند، احساسات جدید ملی و وطن پرستی و آزادی طلبی هم جز در مورد معدود قلیل و نادری که جرئت اظهار عقیده نداشتند بمشام هموطنان ما نرسیده بود. تبلیغات و تهییجات معدودی ایرانیان بیدار در خارجه علناً و در داخله سرآ از یکطرف و خرابی و پوچی و لوسی و کثافت فوق العاده اوضاع دستگاه

از همه آنچه ذکر شد واضح دیده میشود که ما هیچ وقت مردم بیدار و آزادینخواه مملکت را دعوت بترک رسم و راه نوع پرستی نکرده‌ایم و فقط آنچه راجع بافراط در سیاست بازی (یعنی اخص) و «کابینه» سازی گفته ایم محض دعوت برای صحیح تر و مؤثرتر خدمت بوطن بوده از قبیل تعلیم عمومی و ورزش بدنی و ترک تریاک و آکل و غیره و این نصایح نباید سوء تفسیر شود باینکه ما انقلاب سیاسی ایران را «غلط» دانسته‌ایم و یا «مداخله در سیاست دولت» را یعنی شمرده و خواسته‌ایم که سیاست و عقل اداره مملکت باز در باغ گلستان منحصر و مستقر باشد لاغیر.

## تصوف و منشأ آن

### در اسلام

یکی از خیالاتی که هزار سال پیش است در مشرق زمین و خصوصاً ممالک اسلامی و بالأخص در ایران رواج زیاد داشته تصوف است که تقریباً اغلب حکما و شعرا و ادبا و علمای ایران و شاید توان گشت تمام ارباب ذوق و معرفت این کشور و آنها که پایه فهم و معرفت و خیالاتشان از عوام معمولی اندکی یا بسیار بالاتر بوده کم و بیش سالک این طریقت یا مایل باین مشرب و خیالات بوده و چه فقط اصول و اساس علمی آن تصورات در عقاید فلسفی آنان تأثیر داشته و چه هم اصولاً و هم عملاً سالک راه تصوف بوده‌اند. در واقع میتوان گفت تصوف یعنی اعم فلسفه ایران بعد از اسلام بود و حکمای مشائی و پیروان حکمت طبیعی و ریاضی و علمای علم طب اگر چه اغلب وجود داشته‌اند ولی هم معدود بوده‌اند و هم حوزه محدودی داشتند و عقاید آنها در اساس خیالات فلسفی مشرقیان تأثیر مهمی نداشته و غالباً عقیده تصوف یعنی این طرز تفکر در حقایق عالم و اشیاء و این نوع تصورات اساس فلسفه و حکمت و اخلاق عمومی بوده بدرجه‌ای که این طریقه فلسفی را عرفان نامیده‌اند. از حکمای اشراقیین قرون اولای اسلام و متألهین قرون متأخره گرفته تا مشایخ بزرگ صوفیه و پیران طریقت قدیم و درویشهای خانقاه و طریقه‌های مختلفه منتشره در ایران و عثمانی، از ابراهیم ادهم و رابعه عدویه و حسین بن منصور حلاج تا غزالی و محیی الدین عربی و ملاصدرا و خواجه حافظ و جلال الدین رومی و عمر بن الفارض همه در شاخهای مختلف این ریشه بزرگ که آنرا بطور عموم تصوف اسم توان داد سیر کرده‌اند. لهذا دانستن اصل و منشأ این طریقه که در میان مسلمین و بخصوص در ایران انتشار و سیعی دارد و از عهد قدیم دوره اسلامی تا امروز همه وقت در همه بلاد اسلام بدون فرق مذهب مراکز ارشاد و اقطاب هدایت داشته بیفایده نیست.

در این زمینه بعضی از علمای فرنگ تحقیقاتی نموده و رسائلی نوشته‌اند. ما در نظر داشتیم همین موضوع را از روی تحقیقات این علمای متخصص تتبع نموده و شرحی در این باب در کاوه درج کنیم. در این ضمن دیده شد که علامه نحریر استاد بزون در کتاب معروف خود موسوم به «تاریخ ادبی ایران» فصلی جامع و محققانه آورده و خلاصه تحقیق خود و دیگران را بطور سهل درج نموده لهذا بهتر از آن ندیدیم که با اجازه استاد محترم

وجود مهربانی و دلسوزی بحال ملت بدبخت خود از سیاست کناره گرفته و بی کار خود بروند ایندفعه این آقایان فریادکش مشروطیت و وطن پرستی که در محافل و جراید خنجره خود و صماخ دیگران را پاره میکردند و روضه خوان و جان نثار و طن بودند قلب ما هیت کرده درست منقلب بعکس حالت اولی میشوند یعنی مانند انقلاب عشق بعداوت مفرط در بعضی موارد عشق مجنونانه و وطن پرستی و سیاست بازی آنان نیزه تنهابه بیقیدی و سردی بلکه بدشمنی با وطن خود و هر آنچه ایران و ایرانی است منقلب میشود و پس از آن اگر سیر با شند در صدد هجرت از ایران برآمده و زبان بطعن و تحقیر و طن خود میکشایند و اگر گرسنه و یا طمّاع با شند دوباره داخل بعضی کارهای عمومی میشوند ولی محض کسب منفعت و بامید قدرت بر ترک وطن و هجرت درآینده. بیک کلمه بگوئیم بعضیها از این قبیل مردم و اقاو درست دشمن زاد و بوم خود میشوند. بدبخت خاک و قوم ایران که سرجنابهای باتسبه بیدارش باستانی خیلی کم و معدودی یا «سیاست چی» هستند و یا اقللاً بیقید.

ما در عین آنکه از افراط آنهاک در سیاست و مضرات روش طبقه پیشهور «سیاست چی» ها و «وطن چی» ها و «مشروطه چی» ها شکایت کرده و میکنیم و مجاهدات آنانرا و لوینیت خوب و بیغرض و سائقه و وطن دوستی هم باشد چون درراه مستقیم و اساسی تمدن و آبادی مملکت و نجات حقیقی نیست کم اثر و بی ثمر میدانیم بیقیدی مطلق و نفرت از هر گونه مساعی عاید بحیر عامه را هم تفسیح میکنیم و ضرر رواج این مسلک را بر هیئت اجتماعی بیشتر از آن یکی میدانیم چنانکه در شماره ۱۱ سال گذشته کاوه صریحاً و شدیداً در رد و تفسیح این حالت عجیب که آنرا بحاصیت روحانی انقلاب عشق در صورت بیوفائی معشوق به بغض و خصومت شدید بیان و توضیح توان نمود سخن رانده شده و از آنجمله چنین گفته شده بود:

«..... اینست بزرگترین بدبختی ایران و بالا ترین تمام بدبختیهای تصور پذیر و اینست بزرگترین اسباب نومیدی. وقتیکه اهل سواد و نخبه یک قومی یا کومه نظر و بیخبر و عوام باشد بحدی که جنگ عمومی دنیارا سرمدن فیروژه نیشاپور پندارد و معتقد تمدن اروپائی نشود و یا واقف باوضاع عالم ولی دشمن خاک خود و یا منتظر از آن باشد آیا امید نجات و اصلاحی برای آقوام باقی میماند؟ دسته اول میخواهد زندگی پست و کثیف و ذلیل را که با فقر توأم و از خوشگذرانی محروم است نگاهداشته و خاک خودرا مانند مزبله و منجلاب گذاشته و فقط از استقلال آن مدافعه کند دسته دوم میخواهد خود از خوشگذرانی و عیاشی فرنگ متمتع شده و آنچه ممکن است دیگران را نیز بترک «وطن بازی» دعوت کرده و آنانرا بمسلک خود ارشاد کند. یکی از ایندو دسته مثل آن پدر و مادری است که یک طفل علیل و بدگل و کچل و ناخوش و کثیف و جاهل داشته با شند و با صرار غریبی معتقد آن با شند که بچه ایشان از بچه همسایه متمول سالمتر و خوشگل تر و نظیف تر و با تربیت تر و زیبا تر و بهتر است و دسته دیگر مانند پدر و مادر دیگری است که عیناً بهان تربیت طفلی داشته باشند ولی خوبی و قشنگی بچه همسایه و بد بختی بچه عزیز خودرا فهمیده و قبول داشته باشند منتها بجای اینکه این اقرار محرک آن شود که طفل خودرا ما لجه کرده و لباس تمیز و قشنگ پوشانیده و تربیتش کنند فرزند خودرا بکوچه دور انداخته و بچه همسایه را بفرزند خود بردارند. اگر در میان آیند و جمع غیر طبیعی که هر دو عجیب و منفورند قیاسی با یکدیگر باز باتسبه آن پدر و مادر احق اولی بروالدین بی وجدان دومی ترجیح دارند.

که این کله ابتدا مستعمل شد ذکر میکند و آن کمی پیش از سنه ۲۰۰ است و قدیمترین نویسنده صوفی که مؤلف کتاب الفهرست از آن خبر داشته ظاهراً یحیی بن معاذ رازی بوده (شاید بهمین جهت هم که ایرانی بوده) که وفات او را در سنه ۲۰۶ مینویسد<sup>(۱)</sup>. صوفی مشربان دیگری که باز هم قدیمتر بودند و خواه باین عنوان نامیده میشدند و خواه نمیشدند بهر حال اساساً صوفی بودند و اخلاف آنها آنها را صوفی خوانده اند عبارت هستند از ابراهیم ادهم (در حدود سنه ۱۶۱ وفات کرده) و داود طائی متوفی سنه ۱۶۵ و فضیل عیاض متوفی سنه ۱۸۷ و زن صوفی رابعه عدویه که معاصر سفیان ثوری سابق الذکر بود. پس آغاز تصوف را قریب بیقین میشود در ثلث سوم قرن دوم گذاشت.

عقاید و نظریاتی که راجع به اهیت و اصل و منشأ تصوف اظهار شده بهمان اندازه عقاید راجع بوجه اشتقاق خود آن کله متباین است. بطور اختصار آن عقاید را در شقوق ذیل میتوان بیان کرد:

(۱) عقیده ای که بر حسب آن مسلک تصوف حقیقه مظهر طریقه تعلیم سری و باطنی حضرت رسول صلعم است. این تصور عقیده شایع بین خود صوفیه و سایر مسلمینی است که کم و بیش تمایل و محبتی بآنها دارند و اگرچه این عقیده چندان چنگی بدل متبعین فرنگی نمیزند ولی هرگز آفندرها هم فرض مهممل و بی اساس و مردودی نیست که اغلب در اروپا تصور میکنند. بدون آنکه در باره صحت احادیثی که دائماً صوفیه مانند سند و مأخذ عقیده و طریقه خود ذکر میکنند (و شاید اغلب جعلی یا ضعیف است) مانند «كُنْتُ كَنْزاً حَفِيًّا فَاحْتَبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» و «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» و «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» بر اصرار کنیم باید بگوئیم که در خود قرآن نیز بعضی آیات است که مستعد آنست که از لحاظ تصوف تفسیر شود مانند «وَمَا زَيْتٌ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» که در موقع فتح غزوه بدرنازل شده (قرآن سوره ۸ آیه ۱۷). این آیه در ظاهر عبارت بیش از این معنی نمیدهد که خدا با زوی مسلمین را بر ضد دشمنان آنها تقویت کرد ولی از آنطرف خیلی تکلف و خروج از معنی ظاهری الفاظ هم لازم نیست برای اینکه از این آیه این مقصود استخراج شود که خدا فعال مطلق است و انسان نیست مگر «مانند قلمی که میان انگشتان کاتب است که او را چنانکه خواهد میگرداند». هر چند یک تدقیق منقدانه قدیمترین و صحیح ترین سیر پیغمبر و تعلیمات او ما را خیلی کمتر جرات میدهد که او را مثل یک صوفی مشرب یا دارای یک طریقه باطنی و سری ملاحظه بکنیم با وجود این باید بدون احتیاط اعتراف نمود که عقیده صوفیهای معتدل و حتی علما و متکلمین فلسفه مشرب مانند غزالی (متوفی ۵۰۵) این بوده است.

(۲) عقیده ای که بموجب آن تصوف را باید بنظر یک دافعه خیال آریائی بر ضد مذهب سامی که بر آن بجزیر تحمیل شده نگریست. این عقیده هوشکل دارد که بطور خلاصه میشود آنها را باین عبارت بیان کرد. اصل هندی و اصل ایرانی: شکل اولی آنست که از بعضی شباهت های ظاهری که میان طریقه صوفیه در درجه مفرط و تکامل یافته آن و بعضی از طریقه های

قسمتی از آن فصل را که بموضوع و عنوان این مقاله متناسب است با کمی اختصار در اینجا ترجمه کنیم. استاد معظم له گوید:

«اگر چه نشو و نمای کامل آن طریقه عرفان که مبنی بروحیت وجود و حکمت الهی و عقیده معنوی است و در میان مسلمین بتصوف معروف است بالنسبه چندان قدیم نیست لکن این طریقه همان وقت که کتاب الفهرست ابن التمدیم تألیف شده است (سنه ۳۷۷) مدتی بوده که یک طریقه مدون و مقرر و معروفی از عقاید و خیالات بوده است. باین جهت آشنا شدن باین طریقه برای فهم و درک معانی اشعار فارسی عموماً و حتی بعضی از اشعار متقدمین شعرای فارسی که پیش از زمان سنائی<sup>(۱)</sup> و عطار<sup>(۲)</sup> و جلال الدین رومی<sup>(۳)</sup> بوده اند ضروری است. شیخ ابو سعید بن ابی الخیر<sup>(۴)</sup> که رباعیات او موضوع یکی از رساله های نفیس دکتر آته است و برای ترجمه حال او از همت استاد زوکوفسکی مأخذ فوق العاده زیاد در دست داریم شاید اولین شاعر صوفی خالصی است که آثارش تا امروز باقی مانده. ولی تأثیر و نفوذ تصوف را در تحریرات بعضی از معاصرین او و حتی شاید پیشینانش نیز توان دید.

برای لفظ «صوفی» در ازمنه مختلفه چندین وجه اشتقاق تصور کرده اند ولی حالا دیگر بثبوت پیوسته که این کله از لغت «صوف» مشتق است و مؤید اینوجه اشتقاق آنست که بهمان معنی در فارسی نیز «پشمینه پوش» باهل تصوف اطلاق میشود. از اوایل اسلام لباس پشمی مثل کسوت مخصوصی علامت آن سادگی زندگی و اجتناب از زخارف دنیوی تلقی میشد که پیغمبر و اصحاب او شعار خود ساخته بودند چنانکه این فقره از شرحی که مسعودی در مروج الذهب در خصوص خلفای راشدین مینویسد مستفاد میشود. بنا بر این کله «صوفی» بعدها بانگونه مؤمنین پارسا و عزلت گزینی اطلاق شد که مانند کویکرها های قدیم انگلستان<sup>(۵)</sup> سادگی کسوت ظاهر خود را یک اعتراض صامتی بر ضد آرایش و تجملات پرستی روز افزون دنیا پرستان قرار داده بودند. ظاهراً این کله یعنی «صوفی» قبل از اواسط قرن دوم هجرت استعمال نشده است زیرا که جامی در نفعات الانس صریحاً میگوید<sup>(۶)</sup> که این کله ابتدا با بوهاشم شامی که یکی از معاصرین سفیان ثوری متوفی سنه ۱۶۰ بود اطلاق شد.

این اشتقاق را میشود قطعی شمرد و دیگر لازم نیست چیزی بر آن افزوده شود جز آنکه بجزه نیست اشاره با اشتقاق دیگری که بعضی بتکلف فرض کرده اند بنائیم مانند فرض ارتباط این کله با لفظ یونانی «سوفوس» یا کله عربی «صفا» (که جامی در بهارستان آنرا تأیید میکند و در واقع اشتقاق عجیبی است) و یا باهل الصفه از اوائل عهد اسلام. القشیری<sup>(۷)</sup> با کمال صراحت زما نیرا

(۱) در حدود ۵۲۵ وفات کرده. (۲) در سنه ۶۲۷ وفات یافته.

(۳) در سنه ۶۷۲ مرده. (۴) در سنه ۴۴۱ وفات کرده.

(۵) کویکرها (Quakers) یا «دوستان» یک فرقه مذهبی هستند که به کشیش و کلیسا معتقد نبوده در جمع خودشان هر وقت یکی از خودشان بجدیه ای (Concern) که حسن میکند نطق و وعظ میکنند. این فرقه که ما امید داریم در آینده مقاله مخصوصی در باب آنها در کاوه بنگاریم بهترین و باحقیقت ترین کل طوایف مسیحی است [اداره کاوه].

(۶) صفحه ۳۴ چاپ ناساو لیس (Nassau-Lees).

(۷) عبد الکریم بن هوازن القشیری متوفی سنه ۴۳۸ مؤلف کتاب معروف صوفیه موسوم به (الرسالة القشیریة) که در بولاق در سنه ۱۲۸۴ طبع شده. فقره ای که در اینجا اشاره بان شده در نفعات الانس جملی چاپ ناساولیس صفحه ۳۱ نقل شده.

(۱) ولی جامی (در نفعات صفحه ۶۲) وفات او را در سنه ۲۵۸ ذکر میکند.

این عقیده که من مذهبها آرا داشتم بعدها از طرف شاگرد و دوست من نیکسون<sup>(۱)</sup> در کتاب خود موسوم به منتخبات دیوان شمس تبریزی بیان و حلاجی شده ولی مشاراً لیه در این باب سهو میکند که میگوید «اسم پلوتینوس<sup>(۲)</sup> در مشرق مجهول بود» زیرا که اسم این حکیم صریحاً در کتاب الفهرست (صفحه ۲۵۵) ذکر شده اگرچه اغلب در سایر کتب مثلاً کتاب الملل شهرستانی از وی بعنوان الشیخ الیونانی حرف میزنند. پورفیری<sup>(۳)</sup> بسلین بیشتر از او معروف بوده و هفت یا هشت عدد از مؤلفات او در الفهرست تمداد شده (صفحه ۲۵۲) ولی حتی با وجود تسلیم ارتباط میان تصوف و طریقه اشراق باز چندین مسائل ثانوی دیگر باقی میماند که در درجه حالیته علم ما هنوز حل آنها و دادن یک جواب قطعی بدانها میسر نیست و آن مسائل از این قرار است: اولاً فلاسفه اشراقیون چه موادی از فلسفه خودشان را اصلاً از مشرق زمین و مخصوصاً از ایران عاریت گرفته و اخذ کرده اند، چه از قراریکه ما از شرح حال و تاریخ حیات پلوتینوس که پورفیری نوشته صریحاً میبینیم که وی بایران رفته بوده که فلسفه ایرا که در آنجا تعلیم میدیده تحصیل کند. ثانیاً تا چه اندازه آن هفت نفر فلاسفه اشراقی یزانی که از وطن خودشان بواسطه تعصب ژوستینیان<sup>(۴)</sup> رانده شده و در ایام سلطنت نوشیروان در دربار ایران پناه گزیده بودند عقاید خود را در ایران نشر کرده یا مدرسه بنا کردند؟ در قرن سوم که دوره طلایی اسلام بود فلسفه اشراقی قطعاً در میان مسلمین دانا و متبحر خوب معلوم بود ولی تا دو سؤال فوق بطور قطع حل نشود ما نمیتوانیم رفع این احتمال را بکنیم که عقاید اساسی این فلسفه اگر هم از مشرق زمین اخذ نشده اولاً مشرقیان در زمان خیلی قدیمیتر بدان آشنا بوده اند<sup>(۵)</sup>.

(۴) عقیده منشأ مستقل، چنانکه اشاره شد این احتمال نیز در ضمن باقی میماند که طریقه صوفیه در اسلام ممکن است یک نشو و نمای بکلی مستقل و ذاتی داشته باشد. نیکسون گوید اتحاد دو اعتقاد مستلزم آن نیست که یکی از دیگری ناشی شده باشد و ممکن است هر دو از یک سبب یا اسباب متشابه بعد آمده باشند. هر کس کتاب قشنگ و دلکش و گان<sup>(۶)</sup> را موسوم

Arthur Nicolson (۱)

(۲) پلوتینوس (Plotinus) همان حکیم یونانی تزد معروف اشراقی است از اهل مصر که مؤسس حکمت اشراق است و در سنه ۲۰۵ میلادی تولد و در سنه ۲۷۰ وفات یافته. در مشرق زمین و میان مسلمین ظاهراً بواسطه التباس اسم او با پلاتونوس که افلاطون متوفی سنه ۳۲۷ قبل از میلاد باشد حکمت اشراقی را با افلاطون نسبت داده اند. فرنگها هم این فلسفه را طریقه جدید افلاطونی مینامند [اداره کاوه].

(۳) پورفیری یا فرفوروس حکیم اشراقی یونانی در سنه ۲۳۲ میلادی در سوریه تولد و در سنه ۳۰۴ در روم وفات یافته. مشاراً لیه شاگرد فلوطینس (پلوتینوس) سابق الذکر بود [اداره کاوه].

(۴) ژوستینیان از سنه ۵۲۸ میلادی تا سنه ۵۶۵ امپراتور یزانی بود. فلاسفه اشراقی را زجر و طرد کرد و آنان به طیسقون مهاجرت و بدربار نوشیروان پناه بردند [اداره کاوه].

(۵) فلسفه اشراق که در مدرسه یونانی اسکندریه در قرن سوم میلادی نشو و نما یافت در واقع از اختلاط فلسفه مشرقی با فلسفه افلاطون و ارسطو پدید آمد. مؤسس این فلسفه چنانکه ذکر شد فلوطینس و مروج آن تلامذه او و با خصوص فرفوروس بود. توضیح اساس این فلسفه خارج از حیز ما نحن فیه است [اداره کاوه].

Vaughan (۶)

هندی و مخصوصاً ودانتاسارا موجود است ملتفت بمشابهت این دو طریقه شده و فرض میکنند که این شباهت (که بعقیده من در آن مبالغه شده و بیشتر ظاهری است تا اساسی) میرساند که این دو ترتیب یک منشأ متحد داشته اند که آرا باید در هند جست. اقوی اعتراض بر این عقیده این حقیقت تاریخی است که باوجود اینکه در عهد ساسانیان و مخصوصاً در قرن ششم میلادی در عصر انوشیروان یک اندازه مبادله افکار و ارتباطی در میان ایران و هند بوقوع رسید معذک هیچ اثری نتوان یافت که از هند بایران در دوره اوایل اسلام نفوذ کرده باشد (و بمالک اسلامی دیگر بطریق اولی نفوذ هند کمتر بوده) یعنی تا زمانیکه طریقه صوفیه ظهور و تکامل یافته و قوام و رواج گرفته بود هیچ نوع اثر سرایت عقایدی از هند بایران دیده نمیشود. متنی بعد از تکامل و انتشار تصوف بود که الیرونی اولین مسلمانی که زبان سانسکریت و جغرافی و تاریخ و ادبیات و عقاید و خیالات هند را تحصیل کرده بود تازه تذکره معروف خود را نوشت. چنانکه فون کریمر<sup>(۱)</sup> اثبات کرده است خیلی ممکن و محتمل است که مدت زیادی بعد از این عهد تأثیر زیادی از خیالات هندی در نشو و نمای تصوف بعمل آمده باشد. شکل دیگر یعنی شق ایرانی عقیده دافعه آریائی تصوف را بنظر یک محصول خالص ایرانی مینگرد. جهل نسبی ماجریانات داخلی و باطنی افکار و خیالات در عصر ساسانیان حلاجی این عقیده را با یگانه دلیل و قیاس صواب یعنی راه تاریخی مشکل میکند ولی چنانکه ما دیدیم همه صوفیهای اولی از تزد ایرانی نبودند و بعضی از متصوفین معروف و با نفوذ متأخرین مانند شیخ محی الدین ابن العربی متوفی سنه ۶۳۸ و ابن الفارض متوفی سنه ۶۳۲ عربی زبان بودند که در عروق آنها یک قطره هم خون ایرانی نبوده و باوجود این محی الدین یک نفوذ و تأثیر عظیمی بر عقاید و نوشته های اغلب صوفیهای معروف و فرد کامل اجرا کرده است مانند عراقی متوفی سنه ۶۷۶ که لغات او تماماً از نوشته های محی الدین اخذ و انتزاع شده است و اوحد الدین کرمانی متوفی سنه ۶۹۶ و بطور غیر مستقیم جامی متوفی سنه ۸۹۷ که خیلی متأخرتر است و هنوز هم امروز مؤلفات محی الدین (مخصوصاً فصوص الحکم) در میان متصوفین ایران بشیوع مطالعه و با دقت تحصیل میشود.

(۳) عقیده تأثیر فلسفه اشراق یونان است<sup>(۲)</sup>. آن اندازه و قسمتی از تصوف که منشأ لازم دارد خیلی محتمل است که آن منشأ بیشتر از هر چیز و هر طریقه از فلسفه اشراق اخذ و اقتباس شده باشد یعنی قطع نظر از مایه طبیعی و ماده ذاتی آن که در واقع یکی از ظهورات مستقل آن احساسات و خیالات است که چون دفع احتیاج و تسکین شوق یک طبقه ای از طبایع و مشربها را میکند که در هر عهد و عصر و در متمدترین اقوام هم بوده است آرا در حقیقت بنظر یک ظهور خود روئی نگریست که باشکال متشابه ولی غیر مرتبطه در هر جایی که خیال بشری بمسائل من آیین و الی آیین و متی در خصوص روح مشغول است پیدا میشود، گذشته از این مایه اصلی شکل مخصوصی نیز که این خیال و عقیده در دوره اسلامی گرفته و تکامل یافته و طریقت معینی شده هانا منشأ آن شاید بیشتر از همه فلسفه اشراق بوده است.

Neo-platonisme (۲)

Von Kremer (۱)

عصری هستند که معالم علم و ادب و فضل و تحقیق هنوز مندرس نشده بود و مانند حال امروزه پایتخت ایران از تأثیر اصول آزادی (۱) الفاظ ازد لالت و کلمات از قید اعراب و جمله‌ها از بند حسن ترکیب و انسجام و نویسندگان از قید تحقیق و تتبع آزاد نشده بودند و حریت کامله در شیادی و تلفیق و خلط و خبط در لغت و ادب و تاریخ موهبت نشده و فضلا در تحت «استبداد» اساتید علم و ادب مقید و مجبور بدقت و صحت و تحقیق و انتقاد بودند. از نوشته‌های مشار الیه پیدا است که بطریقه انتقادی ضبط و تحقیق علمای سلف مشرق و معاصرین فرنگی آشنا است و در تواریخ و اسماء دقت لازم دارد. خلاصه مشروحه مفصل ایشان در باب سید جمال الدین که معظم له در سه صفحه بزرگ مرقوم داشته‌اند ذیلاً درج میشود:

در ۱۶ شعبان سنه ۱۳۰۳ در بان کارو انسرای «کربلای عوض» بپاکتی بمنزل حاج احمد خان پدر سدید السلطنه وارد میشود حاجی احمد خان پس از خو اندن کاغذ فوراً بیرون رفته بعد از چند دقیقه بایک نفر سید جلیل القدر مراجعت میکند و آن سید هانا جمال الدین افغانی بوده. عکس چاپی عین کاغذی که جمال الدین بخط خود توسط بواب کاروانسرای مزبور بحاج احمد خان فرستاده بود ذیلاً ثبت است:

صفوة اولی الهمم وقوة ارباب الشهم السریق  
الحاج احمد خان لانا من مصونا بعینة الرحمن  
اننی قد صلت الان ببلدة انت ساکنها و منکب بجهتها و بکسها  
فقلبت الیک هذه الوریقة زعمی منی انک بتقلیب بین اطوار الوریق  
و اختیارک اجناس الان ترغب ان تلاقی کل من و عنک  
الدیر و حنکة العصر و لوکان فی کن حقیر متریباً علی حسیب  
فان کان الامر کما رأیت فیما لحظی الی اوفر و الا فلت اول  
من غرة القمر - و انی جملة بحدت الاقامة فی هذه البلدة  
نزلت فی خان فریب عین لایکنه الا الصلیک و الدوبش  
بسمی (بکاروانسرای کربلای عوض) والسلام  
جمال الدین حسینی الی اوفی

عکس عین کاغذ سید جمال الدین که اصل آن در اداره کاوه ضبط است

سید جمال الدین مدتی در بوشهر درخانه حاج احمد خان ماند (۱). در این مدت بتزیت و تعلیم سدید السلطنه که در آنوقت ۱۲ ساله بوده

(۱) فرصت شیرازی در کتاب دبستان الفرصه نوشته که سید بواسطه سوء مزاج و علتی مجبور باقامت در بوشهر شد.

به «ساعاتی باصوفیان» خوانده باشد آسانی ملتفت این نکته خواهد شد که بعضی شباهت‌های عجیب و واضح هم در ماده و هم در شکل در کلمات صوفیانی که از مختلف‌ترین ادیان و ممالک و اعصار هستند موجود است که قریب بیقین است که در میان آنها هیچ ارتباط خارجی نبوده است و من میتوانم جسارت کرده و ادعا کنم که خیلی از بیانات اِکارت (۱) و تولر (۲) یا سانتاترزا (۳) را اگر بفارسی ترجمه کنند آسانی مانند کلمات مشایخ صوفیه رایج و در السنه و افواه دأثر خواهد شد.

## تکمله

### راجع بشرح تاریخ زندگی سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی

در شماره ۳ کاوه (سال دوم - دوره جدید) تاریخ زندگی سید جمال الدین را در ضمن باب «مشاهیر مردمان مشرق و مغرب» از ماخذ کتبی و شفاهی مشرقی و اروپائی تا آنجا که در آلمان برای ما در حیطه امکان بود در نتیجه تتبع و استقصاء بالتسبه کاملی درج نمودیم و چون باهمه سعی ما در ترتیب منظم و متوالی رشته تاریخ زندگی و گذارش آآمد نامی باز بعضی نقاط تا اندازه‌ای تاریک مانده بود در خاتمه مقاله از ارباب فضل و اطلاع و خصوصاً از کسانی که شخصاً اطلاعی در باره وی دارند تمنا نمودیم که لطف فرموده اطلاعات خود شانرا محض خدمت بتاریخ ملی با اداره کاوه بنویسند. اینک مکتوب بسیار مفید و مهمتی از بندرعباسی از جناب میرزا محمد علی خان سدید السلطنه در این باب رسیده که کمال اهمیت را دارد زیرا علاوه بر اینکه معظم له شرح و زود اول سید را از لندن با بران در سنه ۱۳۰۳ و نزولش بیوشهر و مدت اقامتش را در آنجا نوشته عین کاغذی را هم که سید جمال الدین بخط خودش بپدر سدید السلطنه نوشته باسه قطعه عکس سید در ادوار و اشکال مختلفه با اداره کاوه فرستاده‌اند که ما ذیلاً آن عکسها را که بقول معظم له از پدر یادگار داشته‌اند عیناً باعکس چاپی کاغذ خود سید درج میکنیم:

ابتدا باید بگوئیم که مشروحه جناب سدید السلطنه درست همان نقطه را روشن میکند که در مقاله کاوه تا اندازه‌ای تاریک مانده بود یعنی چنانکه در حاشیه (۳) از ستون اول از صفحه ۸ شماره ۳ گفته شده بود این فقره در احیای ترتیب کامل دوره زندگانی سید برای نگارنده آن مقاله تاریک مانده بود که پس از آنکه سید در اوایل ماه صفر سنه ۱۳۰۳ از لندن بیرون رفت تا وقتیکه در حدود ماه ربیع الثانی (یا قدری پیش از آن) سنه ۱۳۰۴ بطهران رسید در کجاها بوده است.

جناب میرزا محمد علی خان سدید السلطنه پسر حاجی احمد خان سرتیب (۴) است که بقول خود ایشان مرحوم حاج احمد خان والدشان در بغداد ساکن بوده و سدید السلطنه در سنه ۱۲۹۱ در آنجا متولد شده و پس از یک دو سالی از آن تاریخ حاجی احمد خان بر حسب امر مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک «ترک مهاجرت ایران کرده باخانه خود بیوشهر آمد و در آنجا مقیم شد» خود سدید السلطنه چنانکه از نگارش و ترتیب عالمانه تحریرات وی معلوم میشود از جمله فضلالی متبوع و نقادی میباشد که بندرت و مخصوصاً بدبختانه در گوشه‌های ایران پیدا میشود و بقایای

(۱) Eckart (۲) Tauler (۳) Santa Teresa

(۴) کتاب «تاریخ بیداری ایران» ویرا «حاج احمد خان سرتیب مسقطی» مینامد و فرصت شیرازی در کتاب «دبستان الفرصه» ویرا «وزیر مسقط» میخواند.



آل صفر که هنوز بقایای آنها در بوشهر باشند سید فرمودند اجداد آنها از همدان بوشهر مهاجرت کرده‌اند» و دیگر مینویسند سید «کتابخانه خود را در سنه ۱۲۹۶ (۱) در چند گاو صندوق بوشهر فرستادند از آنجا پیدا میشود که قصد توطن در وطن مألوف خود داشته‌اند. کتابها در خانه مرحوم حاجی عبدالنبی متوفی سنه ۱۳۰۰ امانت بوده تا در سنه ۱۳۰۳ بغداد ورود خود خواسته و عدل بندی شده و با خود بداخله ایران بردند حل دوازده قاطر بوده کتابها را بعد از هشت سال مبادعت و تمدد کتاب فقط از رؤیت جلد اسم کتاب را فوراً میفرمود.»

در باره اشتهار سید بافغانی بودن مینویسند که حاجی غلامحسین بندر ریگی که داماد حاجی عبدالنبی آل صفر سابق الذکر بود و خود از فضلا و شعرای بوشهر بوده و در سنه ۱۲۴۷ تولد و در سنه ۱۳۳۰ در بغداد وفات یافته و در مدت اقامت سید جمال الدین در بوشهر با وی معاشرت داشت و با سید از زمان اولین مسافرت سید از ایران بهند رابطه داشته یکروز از سید پرسید که شما که از اسدآباد همدان هستید چرا خود را بافغانی معروف کرده اید جواب گفتند افغانی تخلص شعری من است.

این بود خلاصه آنچه جناب سدید السلطنه درباره تکمیل

مقاله کاوه راجع بسید جمال الدین مرقوم داشته‌اند و ما با کمال تشکر از جناب ایشان نقاط مهمه بشروحه ایشانرا اقطاف نمودیم و اینک عکسهای سه‌گانه را از سید جمال الدین در همین صفحه چاپ میکنیم.



عکسهای سید جمال الدین در ادوار مختلفه زندگی و کسوتهای مختلف.

جناب سدید السلطنه در ضمن مرسولات خودشان یک مراسله دیگری نیز راجع به تکمیل اطلاعاتی در باره ابتدای عمل طبع در ایران (که در شماره ۹ امسال کاوه در آن باب شرحی درج شده) فرستاده‌اند. این مراسله راجع بیک کتابی است موسوم بوجیزه در مسائل نماز بزبان فارسی که در سنه ۱۲۴۶ در اصفهان با چاپ سربی بطبع رسیده. مؤلف این رساله محمد جعفر بن محمد صفی الفارسی است که آترا از کتاب تحفه الابرار حاجی سید محمد باقر استخراج کرده و عبد الرزاق تلم اصفهانی در ماه محرم سنه مذکوره بطبع آن رساله شروع و در ربیع الثانی آنسال بانجام رسانیده است و چون عبد الرزاق مزبور در دیباچه کتاب میگوید که بحکم فتحعلی شاه و التفات منوچهر خان و سبی خود وی «کتابی که اکثر مردم از آن منتفع گردند مطبوع آمد» و گوید «تینا و تبرکاً ابتدا باین رساله فارسی... الخ» لهذا جناب سدید السلطنه

(۱) لایحه درموقع حرکتش از مصر بسوی هند.

مواظبت مینمود و خود علوم جدیده تدریس میکرد. بقول خود مشارالیه سید کتاب جغرافیا و هیئت مرحوم میرزا عبد القادر نجم الملک طبع طهران سنه ۱۳۰۰ را برای تدریس وی انتخاب کرد و کتاب «سیره نابلیون الأول» طبع پاریس سنه ۱۸۵۶ میلادی و «جلستان» (ترجمه گلستان سعدی) طبع مصر و کتاب کلیله و دمنه ترجمه ابن مقفع طبع بمبئی سنه ۱۲۹۵ از کتابخانه خود بسدید السلطنه دادند که مطالعه کرده و مشکلات آنها را پرسد و ویرا بقرائت جرائد مصر واداشت و از مطالعه کتاب ناسخ التواریخ ممانعت نمود. «بعد از اختتام کتاب حاج نجم الدوله کره کوچکی که بتازی مرتسم بوده» بشاگرد خود هدیه داد (۱). مرحوم میرزا نصر الله اصفهانی (بعدها حاجی ملک المتکلمین) و میرزا فرصت شیرازی (۲). در همان سال در بوشهر بوده و با سید محشور بودند. سید جمال الدین مدتی در بوشهر ماند (قریب سه ماه) و در ماه ذی القعدة سنه ۱۳۰۳ محمد حسن خان

اعتاد السلطنه حسب الأمر شاه تلگراف کرده و سید را به طهران احضار کرد و هزار تومان حواله دولتی فرستاد و سید در همان ماه از راه شیراز بسوی طهران حرکت کرد و غلامی خسرو نام را حاج احمد خان همراه او کرد تا طهران.

دیگر راجع باولین سفر سید از ایران بخارج جناب سدید السلطنه

مینویسند که در سنه ۱۲۷۲ بود «که از همدان بشیراز و بوشهر آمده و بهند رفتند توصیه‌ای چند از همدان بر حاجی عبدالنبی آل صفر از تجار بوشهر داشته و برومی الیه وارد شده خانه‌ای که در آنسال جایگاه سید بود و هنوز در حالت انهدام در محله کوتی برقرار است. خانواده

(۱) از قراین مختلفه معلوم میشود سید میل زیادی بکرة مصنوعی نجومی و جغرافیای داشته و مخصوصاً جناب سدید السلطنه مرقوم داشته‌اند خیلی شهارا «بعد از نصف شب احضار کرده ستارگانی که بنصف السماء رسیده بودند بمواقع و اسامی و تعداد آنها را آشنا فرمودند».

(۲) فرصت شیرازی (میرزا محمد نصیر حسینی شیرازی ملقب بفرصة الدوله) در کتاب خود موسوم به دبستان الفرصه که در سنه ۱۳۳۳ در شیراز بطبع رسیده و جناب سدید السلطنه یک جلد از آن کتاب نیز برای ما مرحمت فرموده فرستاده‌اند شرح زیادی از سید جمال الدین و ملاقات خودش با او در بوشهر ذکر میکند و از صحبتهای سید نیز مبلغی درج مینماید که ۸۸ صفحه‌ها پر کرده ولی هیچ چیز مهمی در آنهمه جز شرح ملاقات با سید در بوشهر در منزل حاج احمد خان نیست و باقی حشو و زواید است و نقل تاریخ حیات سید از کتب غیر موثق بدون اشاره بآنخذ و بدون دقت و صحت و پر از اغتشاش تواریخ و وقایع. چیز قابل نقل از آنجمله آنست که وقتیکه فرصت سید را در بوشهر دیده سید «عمامة سبز کوچکی بر سر و قبای سفید عربی در بر» داشته و «عبانی روی قبا پوشیده و روی صند لی نشسته... سیکارت میکشید» و دو کره که یکی کره آسمان و دیگری کره زمین بوده بفرصت داده که یکی از آنها را که تدری محو و خرابی داشته تعمیر و اصلاح نماید.

داخلة ایران بشود ویک یادآوری است باولیای دولت علیه که در صورت صحت این نکات در نظر ایشان درتتم و دنباله مذاکرات آنها را در نظر بگیرند. انیک دونکته دیگر نیز بخاطر رسیده که آنها را نیز بر نکات مندرجه در شماره گذشته علاوه میکنیم:

در فصل پنجم عهدنامه (متن فارسی) با یک عبارت مهمی حق پناه دادن بتمهین سیاسی و مخالفین سیاست دولت روس در خاک ایران از دولت ایران سلب شده و دولت ایران بموجب این فصل باید اینگونه اشخاص را اقلآ از خاک خود بیرون کند. اینکه گفتیم «اقلآ» بدین جهت است که ظاهر عبارت مهم فارسی (چون در مقام عمل متن فارسی هم حجت است) مضمّن اینست که دولت ایران از «وجود . . . . . اشخاص منفرد» هم «که مقصودشان ضدیت» با دولت روس و یا دول متحده با روس باشد «اعم از هر عنوانی که داشته باشند باید در خاک خود جلو گیری» نماید و جلو گیری از وجود اشخاص ممکن است حتی سخت تر از تبعید و تسلیم نیز تفسیر شود. اساساً سلب حق پناه دادن مخالف شئون مملکت مشروطه است و ممکن است در آینده موجب اشکالات شود خصوصاً که بلفظ مهم «مقصودشان ضدیت با . . . الخ» ذکر شده و معلوم نیست کشف این «مقصود» و مافی الضمیر تا آثارش ظهور نکرده است بجه راهی ممکن است و اگر اشخاص مزبور عملاً شروع بضدیت با دولت روس بکنند که در آن صورت لفظ «مقصود» زاید است و ممکن بود گفته شود که دولت ایران باید از اعمال و اقدامات خصمانه اشخاصی از اتباع روس که در خاک ایران برضد دولت روس مشغول عملیات مخالف بشوند جلو گیری نماید نه آنکه از «وجود» آنها که «مقصودشان» ضدیت باشد «جلو گیری» شود. علاوه بر این ظاهر این عبارت باتباع ممالک دیگر (مثلاً فرانسه و انگلیس و آمریکا) و حتی بخود ایرانیان نیز شامل است و اگر ظاهر آن حجت باشد که ممکن است در صورتیکه یک روزنامه ایران در بابتخت برای دفاع از مصالح مملکت برضد سیاست دولت حالیه یا دولت آینده روس چیزی بنویسد گفته شود که دولت ایران باید از «وجود» مدیران روزنامه جلو گیری نماید و یا مطابق عین عبارت فارسی عهدنامه «وجود او را جلو گیری نماید». راست است که این حق اختصاص بدولت روس داده نشده بلکه بفحوای عبارت «دولتین معظمین متعاهدین» بطرفین حقوق متقابل داده شده لکن تجربه نشان داده که دولت ایران از حق خود در این موارد در مقابل زورگویی طرف نمیتواند استفاده کند چنانکه دولت سابق روس در محرم سنه ۱۳۲۸ با وجود صراحت فصل ۱۴ عهدنامه ترکمانچای در رد مقصرین طرفین با وجود مطالبه دولت ایران از تسلیم دزد معروف رحیم خان چلیانلو امتناع نمود و چنانکه دولت حالیه روس در خاک خود از هیچ نوع کنگاشها و نشریات و تدارکات خصمانه عملی برضد اساس شکل اداره ایران یا وحدت ملی و یا مصونیت خلکی آن جلو گیری نمی نماید و با آنکه بعنوان بی حقیقت «استقلال» ظاهری گرجستان و قفقازیه اینگونه حرکات را بیول مسکو در تفلیس و باکو تشکیل و ترتیب میدهد. نکته دیگری که اشاره بدان بیفایده نیست آنست که عبارت فصل مهم عهدنامه راجع بلزوم رد کردن دولت ایران یکی از عمارات بانک سابق روس را در شهرهای مختلف ایران بدولت روس در صورتیکه «دولت روسیه بخواهد در یکی از آن شهرها ایجاد قونسولگری نماید» بازمهم و بلکه در واقع منافی با فصل ۲۳ عهدنامه است چه از مفهوم ظاهر این عبارت میشود چنین نتیجه گرفت که دولت روس در هر شهری که بخواهد میتواند ایجاد قونسولگری نماید و اگر چه در فصل ۲۳ این کار را مخصوص بنقاط مرضی الطرفین نموده اند با وجود این عبارت این فصل چون دلالت التزامی بر تفضیح آن قفره دارد بهتر بود و اضحتر از آنچه هست باشد و قید رضای ایران صریحاً تکرار شود.

تصور میکنند که این کتاب اولین مطبوعه اصفهان بوده. در باب مؤلف تحفه الأبرار هم میفرمایند شاید حاج سید محمد باقر شفی رشتی باشد که در سنه ۱۲۵۸ در اصفهان در گذشت.

از آثار علوهت و وسعت صدر جناب سدید السلطنه آنکه عین نسخه چاپی همین کتاب و جیزه را که در کتابخانه خود داشته اند باداره کوه فرستاده و خواهش کرده اند بیکی از کتابخانه های اروپا داده شود.

## راجع بتقوم ایرانی

در باب پیشنهادی که مادر شماره ۴ همین سال کوه راجع بتغییر سال و ماه شماری ایرانی نموده بودیم بعضی ملاحظات از خوانندگان کوه رسیده که باکمال خوشوقتی بدانها اشاره میکنیم:

آقا میرزا جعفر شیرازی مدیر تجارتخانه «شرکت تجاراتی ایرانیان» در شانگهای از بلاد چین در این باب شرحی مرقوم داشته اند که خلاصه آن از اینقرار است: اسامی ماهها همان اسامی ایرانی باشد یعنی از فروردین تا اسفندارمذ و مبدأ تاریخ نیز هجرت حضرت رسول صلعم گرفته شود و حساب هم حساب شمسی. لکن محض رفع اختلاف با ملل متمدنه در حساب سال و ماه و مراعات جهات جامعه بین المللی سزاوار چنانست که ابتدای سال را نه از اول بهار و ماه فروردین بلکه از همان اول ماه زانویه فرنگی بحساب گریگوری گرفته و زانویه را بهمن ماه و قوریه را اسفندارمذ و مارس را فروردین خوانند و هکذا و عده ایام ماههارا هم همان مطابق عده ایام شهر فرنگی قرار دهند نه هر ماهی را سی روز درست با آندرگاه (خسه مسترقه) در آخر سال. آقای معظمله اظهار داشته اند که در صورت چاپ همچو تقویمی حاضرند در مخارج طبع آن کمک فرمایند. از طهران نیز شخصی بامضای عبد الحمید غفاری شرحی در این باب مینویسد و مقصود جناب ایشان آنست که ترتیبی که در کوه پیشنهاد شده بود عیناً قبول شود بجز آنکه آندرگاه بجای آنکه در آخر سال بعد از اسفندارمذ بیفتد در اول سال پیش از فروردین بعنوان ایام جشن نوروزی بیاید و باین ترتیب عده ایام بهار و تابستان رویهم رفته پنج روز از پائیز و زمستان بیشتر میشود که نزدیک بحساب نجومی هم هست و تقریباً اوائل فصول اربعه باول ماهها میافتد و یا آنکه ماههای اول سال را تانچ ماه (ودر سال کیسه یعنی سال چهارم ماه ششم را نیز) ۳۱ روز و باقی را ۳۰ روز بگیرند و آندرگاه را نسخ کنند.

ما باوجود آنکه در عقیده خود در باره آرجحیت پیشنهاد کوه بدلائل کثیره باقی هستیم پیشنهاد آقا میرزا جعفر شیرازی را قابل دقت و شایان توجه میدانیم.

امید که اولیای امور در ایران باین سنت حسنه که احیای یکی از مآثر ملی است توجهی بفرمایند.

## عهدنامه

ایران و روس

در شماره گذشته بعضی ملاحظات درباره متن فارسی عهدنامه جدید ایران و روس مورخه ۱۷ جادی الاخره امسال اظهار شد. این ملاحظات که بامد اصلاح و تکمیل عهدنامه در صورت تصدیق باظهار آنها جسارت رفت اگر هم سهو و خطا داشته باشند ممکن است زمینه ای برای نقادی و تدقیق عمیق تری از طرف صاحب نظران ایران در نشریات

## ⬅️ اخطار مهم ➡️

راجع بترتیب انتشار روزنامه کاوه در سال آینده (از جمادی الأولى ۱۳۴۰ تا جمادی الأولى ۱۳۴۱) لازم است نظر خوانندگان را پیش از وقت بنکات ذیل متوجه نمائیم و متمنی چنانست که این سطور را بدقت لازم مطالعه فرمایند:

چون روزنامه کاوه بدون آنکه اقلاداری دو هزار نفر مشترک در ایران و خارجه بشود نمیتواند با انتشار خود مداومت نماید و عایدات آن کفایت مصارف آنرا نمیکند و چون تها مصارف صبح و نشر و پست قطع نظر از مخارج معیشت نویسندگان و کرایه خانه و اجرت خدمه و غیره در ماه بالغ بر ۱۵۰۰۰ مارک و در سال ۱۸۰۰۰۰ مارک میشود که با مظنه امروزه پول ایران که روز بروز در نازل هم هست بیشتر از سه هزار تومان میشود و بدین ترتیب تمام مخارج اداره اقلای قریب به پنج هزار تومان در سال بالغ خواهد شد و امسال هم فقط بهمت بعضی خیر خواهان و محبان علم و معرفت بود که روزنامه کاوه توانست خود را اداره نموده و دوره سالانه خود را پایان برساند و نیز نظر بدانکه بدون معلوم شدن عدده مشتریین و امید قطعی بقدرت نگاهداری روزنامه تا آخر سال نمیخواهیم پیش از وقت از جمعی وجوه اشتراک پیشکی گرفته و نتوانیم تا یکسال بایشان مرتباً روزنامه برسانیم و باز چون بعد از شروع بسال تازه و ارسال شماره اول بولایات مختلفه رسیدن جواب از وکلاء و اسامی مشترکینی که وجه را پرداخته اند و معلوم شدن عدده مشتریین خیلی طول میکشد و ابتدا بعد از شش ماه و انتشار شش شماره تازه اسامی مشتریین و قبوض از وکلا میرسد و با آنکه ارسال از دو ماه پیش از شروع بسال دوم در شماره ۱۱ و ۱۲ سال گذشته اخطار نامه زرد رنگی بروزنامه چسپانده و اضهار کنیم که طالبین اشتراک در سال آینده پیش از وقت پول اشتراک را بوکلا پرداخته و قبض گرفته و بفرستند تا در ابتدای سال روزنامه از ایشان قطع نشود و عقب نیفتد و در شماره اول امسال نیز اخطار مبنی بر اتمام حجت بهر نسخه الحاق کردیم که در صورت نرسیدن وجه اشتراک شماره دوم دیگر فرستاده نخواهد شد باز با وجود همه این احتیاطها تازه قبوض اشتراک مشتریین بعد از انتشار شماره ۵ و ۶ یعنی بعد از پنج ماه از اول سال رسید و بایستی شمارهای قبل در یکجا بایشان فرستاده شود و همه را یکمرتبه بخوانند. لهذا نظر بتمام این ملاحظات از حالا بعموم طالبین و مشتریین روزنامه اخطار میشود:

**اشخاصی که طالب اشتراک کاوه در سال سوم دوره جدید آن هستند لطف فرموده محض انتظام کار این روزنامه فوراً از حالا قبول اشتراک خود را برای سال آینده و حاضر بودن برای پرداختن وجه اشتراک در اول سال بوکلای کاوه اعلام دارند یعنی در واقع یک تقاضانامه کتبی بوکلای روزنامه بدهند و وکلای محترم قبل از ماه ربیع الاول و منتهای تا غره ربیع الثانی بواسطه دو کلمه تلگراف عدده قبول کنندگان را با اطلاع دهند و در صورتیکه عدده مجموع حاضرین با اشتراک در ایران و هندوستان و مصر قریب بدو هزار نفر برسد روزنامه کاوه در سال آینده با طرزی نوین و ترقیات و اصلاحات مهمه در انتشار خود مداومت خواهد نمود.**

هر شخص محب علم و ادب و طالب انتشار حقایق که میل و علاقه ای بکاوه داشته و جهاد معنوی او را با ضحاک تصب و جهل خواسته راضی بغروب این ستاره ضعیف مشرقی در آفاق و دیار مغرب نباشد خوبست بجای هر معاونت نقدی (که دیگر قبول نمیشود) بهمتی مخصوص در ترویج روزنامه و تکثیر مشتریین آن بکوشد. اشخاص علم و معرفت دوستی که حاضر بمعاونت نقدی با این روزنامه هستند بهتر است هر وجهی را که میخواهند در این راه باسم اعانه بدهند مقداری روزنامه برای مدارس ایران یا مدارس ایرانی در خارجه آهونه بشوند مثلاً بجای آنکه صد تومان برای اعانه بدهند همان مبلغ را بوکلای کاوه داده و یا مستقیماً باداره کاوه فرستاده و بگویند بیست شماره روزنامه در مدت یک سال بمدرسه فلان در فلان شهر فرستاده شود که مدیر مدرسه در بین شاگردان توزیع نماید.

علاوه بر آنکه دوام این تأسیس در اروپا باعث استمرار و استقرار و تکامل تدریجی یک مرکز تربیت و علم از ایرانیان در قلب اروپا شده و بواسطه انتشارات منظمه از کتب مفیده و رساله ها و انواع نشریات مفیده دیگر که طبع آنها در نظر است برای آیندگان و اولاد عهد آینده مرکز کار علمی و ترقی میشود، اصلاحاتی که از سال آینده در نظر است علاوه شود از ایقرار است: تکمیل سلسله مقالات مشاهیر مردمان مشرق و مغرب با عکس آنها - افزودن بابی در خلاصه اخبار ایران و عالم در هر شماره در صورت امکان - باز کردن بابی در خصوص مطبوعات تازه فرنگی در باب ایران و بابی در خصوص بهترین کتب موجوده فرنگی راجع بایران از هر حیث - تکثیر مقالات علمی عام المنفعه - سی در اینکه مقالات بزبان ساده تری باشد که کسی را در فهم آن زحمتی نباشد - مصور نمودن روزنامه - تکمیل سلسله مقالات شرح حال مشاهیر شعرای ایران و خصوصاً شعرای قدیم عهد سامانی که تقریباً حاضر است - روزنامه را بشکل مجله در آوردن یعنی بشکل کتابچه در ۳۲ صفحه که در فرستادن تا نخورد و بچیم و قطر اصلی بمشترکین برسد - قدر امکان نشر یک مقاله علمی کاملی در هر شماره از روی تبعات عمیق و طولیه و استقصاء لازم در جامعیت آن که در واقع مانند رساله مستقلی بشود - طبع و نشر تقویم کاوه از روی اساسی که در شماره ۴ امسال ذکر شده و پر از معلومات تاریخی و حکمتی و نوادر و امثال و دادن آن بمشترکین کاوه بیتی نازلتر از قیمت متعارفی فروش آن - نشر مقالات علمی نفیس بقلم علمای فرنگستان. این است ترقیاتی که در نظر داریم و امید است که واقعاً مقبول نظر اهل معرفت گردد ولی اینهمه بسته رسیدن خبر موافق در باره عدده مشتریین پیش از آخر سال روزنامه است. مشتریین شیراز میتوانند تقاضای اشتراک را پیش جناب آقا میرزا احمد کازرونی و کبل کاوه در بوشهر بفرستند و مشتریین سیستان پیش کتابخانه نصرت در مشهد. طالبین اشتراک در ولایاتی که ما وکیل نداریم میتوانند بنزد دیگرین ولایاتی که در آنجا وکیل کاوه است تقاضانامه خود را بفرستند.

# تجارخانه پرسپولیس

مغازه و تجارتخانه «پرسپولیس» حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجارتی میان آلمان و ایران و هندوستان و عثمانی شده و با نهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار و اصناف ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و منسوجات و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اسباب عکاسی و دواجات و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانههای آلمان خرید و ارسال دارد.

مدیر: رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.  
آدرس تلگرافی: Tarbiathut, Berlin.

# چاپخانه کاویانی

واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هرگونه نقشها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات فشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد.

این چاپخانه ایرانی که در مرکز فرنگستان برای خدمت بتسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و صورت تابناک آهورا آمزدا را با بالهای طلایی درخشان علامت اداری خود قرار داده حاضر قبول خدمات ناشرین کتب در مشرق زمین است.

آدرس چاپخانه چنین است:

Buch- und Kunstdruckerei «Kaviani»  
Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

# قیمت اعلان در کاوه

روزنامه کاوه چنانکه سابقاً هم در شماره دوم و سوم سال دوم (دوره جدید) خود اخطار نموده بود برای قبول هر گونه اعلان بهر زبانی که باشد و از هر نقطه ای که برسد حاضر است و اینک محض مزید اطلاع قیمت اعلانات را نیز ذیلاً درج مینماید:

مقدار اعلان	یک بار	سه بار	شش بار	۱۲ بار
قیمت هر سطر (نیم ستون) که مطابق است با سه سانتیمتر طول در هفت میلیمتر عرض	۹ شلینگ	یک لیره	یک لیره و نیم	۲ لیره و نیم
قیمت اعلاناتی که تمام یک ستون را بگیرد	۱۸ لیره	۴۰ لیره	۶۰ لیره	۱۰۰ لیره
» » نیم ستون را بگیرد	۹	۲۰	۳۰	۵۰
» » ثلث ستون را بگیرد	۴ لیره و ۱۷ شلینگ	۱۳ لیره و ۷ شلینگ	۲۰	۳۳ لیره و ۷ شلینگ
» » ربع ستون را بگیرد	۴ لیره و ۱۰ شلینگ	۱۰ لیره	۱۵	۲۵ لیره
» » ثمن ستون را بگیرد	۲ لیره و ۵ شلینگ	۵	۷,۵	۱۲,۵ لیره

# مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبات تجارتی و تجریبات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجارتی خودمان را

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشوم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میدارم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نمایندنده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدیل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.  
Hamburg 1, Glockengiesserwall

# مسامحه در رعایت

حق تألیف

از قراریکه اخیراً مکرراً دیده شد بعضی از جراید ایران مقالات روزنامه کاوه را اقتباس و در صفحات خودشان درج میکنند بدون آنکه با صراحت لازم بآخذ مقاله اشاره بکنند و فقط بعضی از آنها در آخر مقاله بخط ریزی یک لفظ «کاوه» میگذارند که مانند امضای نویسنده مقاله بنظر میآید. حاجت بتوضیح نیست که این فقره مسامحه و بلکه هتکی است در حق تألیف که از حقوق مسلمة انسانی است. این مقالات که در تصنیف آنها زحمت زیاد کشیده میشود مانند کتب است که نویسندگان آنها حق مالکیت معنوی بدانها دارند و اینگونه نقل و اقتباس مقالات حکم غضب را دارد. باید در صورت نقل یکی از مقالات کاوه نقل کننده اگر رعایت حق و درستکاری بناید در اول مقاله بخط جلی تصریح بکنند بر اینکه آن مقاله از کاوه نقل شده بدین عبارت: «نقل از روزنامه کاوه منطبعة برلین - شماره ... مورخه ... سنه ...» ورنه بحق نویسنده اصلی تخطی شده فَمَنْ بَدَّلَهُ بَدَلًا مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ.

علاوه بر این نقل بدون تصریح بآخذ بعضی از جراید ایران در موقع نقل مقالات کاوه تغییراتی هم در متن آنها داده و تحریف و تبدیل کرده بعضی جاها حذف و بعضی مواقع الحاق میکنند. این فقره حتی از مسامحه اولی هم بدتر است. امید واریم ارباب جراید و نشریات ایران بعد از این محض حفظ حقوق خود و رعایت نظم و قانون که خود نیز از آن با یدبهره مند شوند از این عمل مکروه اجتناب نمایند.



این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات  
 Rédaction „Kaveh“  
 Berlin-Charlottenbourg  
 Leibnizstr. 64

# کاوه

۱۳۲۴

قیمت اشتراك  
 سالیانه  
 در آلمان . . . | ۱۰۰ مارك | ۶۰ مارك  
 در ایران و { يك لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ  
 سایر ممالک }  
 قیمت هر شماره برای تک فروشی در  
 ایران پنج قران است

۲۴ آردی بهشت ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غره صفر سنه ۱۳۴۰ = ۳ اکتوبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی. Jahrg. 2 — Nr. 10 Neue Folge.

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تتبعات و زحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و انتقادات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صفحه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوهها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیب اشتراك و اسامی و کلاسی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جمله روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی یا این صفحه را بریده روی پاکت چسباند و بیست بنهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»  
 (Allemagne) Berlin-Charlottenbourg

Leibnizstr. 64.

اشخاصی که طالب اشتراك کاوه در سال آینده هستند باید فوراً بوکلاسی عهده کاره کتاب اطلاع بدهند

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان : جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر : نجارتخانه آقا میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکلی مقیم القاهره

تهران : جناب آقا سید عبد الرّحیم خلخالی - خیابان ناصری  
جناب آقا سید عبد الرّحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱

تبریز : جناب حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی

مشهد : کتابخانه نصرت

اصفهان : دواخانه آقا میرزا غلامرضا ، درب باغ قلندرها

بندر بوشهر : جناب آقا میرزا احمد کازرونی

کرمانشاه : نجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان : نجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران

یزد : جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرّمشاهی پارسائی

اهواز و عجمه و ناصری و شوشتر و دزفول : جناب آقا میرزا ابوالقاسم

خان منشی بانک شاهنشاهی در اهواز .

ملایر : جناب آقای میر حسین خان حجازی

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و نجارتخانه‌های مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً بداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ و مستقیماً بایشان ارسال شود.

## دوره قدیم کاوه

دوره چهار ساله کاوه منتشره در زمان جنگ که ما آنرا دوره قدیم مینامیم و چندین دوره کامل آنرا (یا باستانی یکی دوشماره) در مقابل وجه جزئی بابت اجرت پستی و غیره مشترکین کاوه میفرستیم اینک در شرف تمام شدن است با اینمعنی که دیگر دوره کامل آن در اداره کاوه موجود نیست و بعضی شماره‌ها ناقص است مثلاً فعلاً از مجموع ۳۵ شماره (دوره کامل) چهار شماره ناقص است و بتدریج ممکن است عدّه شماره‌های ناقص بیشتر شود . چون شماره‌های کاوه هر کدام مستقلاً مانند کتابی یا رساله‌ای مفید و دارای مقالات نافع است لهذا هیچ نوع تقیدی بداشتن همه شماره‌های دوره قدیم در یکجا لازم نیست و ممکن است مانند تک فروشی هر شماره جداگانه بفروش برود . بنا بر این ملاحظات ما بعد از این قیمت دوره قدیم کاوه را نه از قرار دوره کامل بلکه از قرار هر شماره جداگانه معین میکنیم تا طالبین بعدّه شماره‌های واصله وجه بپردازند . برای انجام این مقصود و قرار ترتیب جدیدی ما بنا بر آن گذاشتیم که قیمت هر شماره از دوره قدیم را دو عباسی = ۸ شاهی پول ایران قرار دهیم (شماره‌های دوگانه چهار عباسی) که در واقع ارزانتر از قیمت سابق آنست و هر کسی که طالب باشد میتواند محض احتیاط ابتدا هشت قران که قیمت ۲۰ شماره است پیشکی بوکلای کاوه داده و قبض گرفته و بفرستد و پس از وصول شماره‌های موجوده بدیشان (که توسط وکلا فرستاده خواهد شد) از قرار هر شماره دو عباسی حساب کرده و بقیّه پول را بوکلا پرداخته و بستره را بگیرند .

# ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین و بالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک

کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیره انگلیسی است یکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره و چه غیر آن) باهضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را بداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود . علاوه بر این باید هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند :

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت

نوشته شود که خوانا باشد .

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه)

تواند شده از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده . همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شده نه هر شش شماره لای علی التّعیین .

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا بزدیکترین نقطه‌ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم

وجوه اشتراک را روهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند .

۴ - ما غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم

و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه وکلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود . وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسؤل وجه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته‌اند وجه را پرداخته باشند یا نه .

## تصحیحات

در شماره ۸ گذشته بعضی اغلاط طبعی و تحریری واقع شده که ذیلاً

بتصحیح آنها مبادرت میکنیم :

در صفحه ۸ ستون ۲ سطر ۳ «دو برابر» غلط است و صحیح «دو برابر» است و همچنین در صفحه ۸ ستون ۲ سطر ۱۲ «نمیدانست» غلط است و صحیح «نمیدانستند» است .

## مثنی

چون شماره ۸ و ۱۱ پارسال کاوه (سال اول دوره جدید) در اداره تمام شده لهذا هر کس از این دو شماره زیادی داشته باشد لطفت فرموده بداره کاوه بفرستد و مرقوم دارد که در مقابل آنها چه میخواهد اداره کاوه حاضر است که قیمت آن شماره‌ها را تقدأ کارسازی دارد و یا شماره دیگری از کاوه و یا رساله کوچکی در عوض بفرستد .

این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه در برلین  
نشر میشود.

عنوان مراسلات:  
**Rédaction „Kaveh“**  
**Berlin-Charlottenburg**  
Leibnizstraße 64

آدرس تلگرافی:  
**Rouznakaveh Berlin**  
کاف است



### قیمت اشتراک

سالیانه  
ششماهه  
در آلمان... | ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
در ایران... یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ  
سایر ممالک

\*\*\*

قیمت هر شماره برای تک فروشی  
در ایران پنج قران است

۳ اکتبر ماه فرنگی  
۱۹۲۱ میلادی

No.10 Jahrg.2  
Neue Folge

کافه  
۱۳۲۱

۲۴ اردیبهشت ماه قدیم  
۱۲۹۰ بزرگدردی  
غره صفر  
سنه ۱۳۴۰

## خیالات گوناگون

بینش هندی و بینش یونانی (۱)

از اشخاص اهل فکر و نظر و ارباب علم و خبر البته هر فردی بشخصه یک سلسله عقاید و خیالات فلسفی مخصوصی دارد که در دیگری عین آن عقاید طابق الفعل بالتعلل ممکن نیست وجود داشته باشد و لابد اختلافی در طریقه نظر خواهد بود یعنی در واقع هر شخصی چه باقتضای طبیعت مزاجی و ساختمان بدنی و عصبی و چه بتأثیرات تربیت ایام جوانی و عواملی که در آندوره انسان در تحت اثر آنها رشد کرده و بزرگ میشود دنیا و زندگی را بچشم دیگری و یا باصطلاح عوامانه با عینک دیگری میبیند. این اختلاف بینش در میان علمای دو قوم باز بیشتر است چه در میان اشخاص مختلف یک ملت باز تعلیمات و عقاید و آراء عمومی و طرز تربیت و تفکر خیلی متقارب است ولی در میان دو طبقه مردم یا دو ملت اختلاف خیلی بیشتر است و در مورد دوم تأثیرات نژادی و آب و هوا نیز دخیل است. بالأخره در میان حکما و علمای دو قطعه خیل دور دنیا اختلاف فهم و نظر باز هم بیشتر است. بالاتر از همه این اختلافات فرق بینشی است که از قرون قدیمه میان ملل مغرب و مشرق بوده و هست. این فرق را که در واقع در طریق تصور و حلّ حقایق کونیّه و در سلیقه حکم و استنتاج بوده میتوان باین تعبیر توضیح نمود که آن حالت روحی یا عمل دماغی که فلسفه شرقی را تولید مینمود بیشتر اساس روحانی و آسمانی داشته و اساس تفکر غربی جسمانی و زمینی بوده آن یکی وهم و حسن و خیالات و سیر در ماوراء طبیعت را رهنمای خود ساخته و

(۱) برای کلمه فرانسوی «conception» و یا «conception du monde» که شاید بهترین کلمه برای فهمانیدن معنی فلسفی آن کلمه آلمانی «Weltanschauung» است و باصطلاح حکمتی شاید نظر بصیرت در آفاق و انفس توان گفت ما کلمه «بینش» فارسی را استعمال کردیم و مقصود از آن طریقه تفکر و تصور و نظر هر کسی است در حقیقت و امور این عالم کون و فساد.

این یکی عقل و منطق عقلی و قیاس و برهان را پیروی نموده است. چون در واقع شاید نه این خاصیت روحی در تمام ملل و نژادهای مغربی ذاتی و فطری و عمومی است و نه آن جنبه تیز و همی در طینت کافه ملل مشرق سرشته است لهذا در مقام غور در منشأ اساسی این دو جنبه مختلف ممکن است دو فرد کامل نشان داد که یکی نمونه اظهر بینش عقلی و دیگری مثال اکل بینش اشراقی باشد. ما این دو نمونه را در هند و یونان می بینیم و تصور میکنیم بهمین جهت بتوان طریقه تصورات و جویندگی مشرقی را «بینش هندی» و شکل تفکر و بحث و فحص مغرب را «بینش یونانی» نام داد و گمان کرد که جهت فرق بینش مشرقی با بینش مغربی که از قرون قدیمه آثارش نمایان است و مرور دهور مانند دو خط مستقیم غیر متوازی بعد این دو طریقه نظر از همدیگر زیادتیر شده همانا استیلای سلیقه یا فلسفه هندی در میان ملل آریائی و بعدها ملل سامی مشرق و نفوذ اساسی آن در روح این اقوام از یک طرف و همچنین نفوذ و انتشار رسوم و آداب و شکل زندگی و تفکر و تمدن و سایر اوضاع اجتماعی یونان در میان رومیها و وارثین آنها از ملل لاتین و ژرمن و غیره از طرف دیگر بوده است که از همان ابتدا بواسطه مقتضیات جغرافیائی و نژادی و وقایع تاریخی و روابط سیاسی و اقتصادی و مذهبی مشرق زمین این راه را پیش گرفته و مغرب در آن راه جلو رفت تا وقتیکه با کون انگلیسی (۱) و دیگران در قرون نهضت تجدید و بیداری اخیر اروپا اساس تفکر و طریقه فحص را یک قدم دیگر نیز پیش برده و برهان ائی را بجای طریقه لئی فلسفه ازسطو مبنای تحقیق و مدار بحث در حقایق کون کردند و بدین قرار فرق فاحش تمدن شرقی و غربی باز بیشتر گردید.

غلاوه بر اسباب سیاسی - که انتقال تمدن یونانی بروم و بسط و عظمت حکمرانی این وارثین یونان در اروپا در قرون مدیده متوالیه نیز از

(۱) François Bacon متولد در سنه ۱۵۶۱ میلادی و متوفی در سنه ۱۶۲۶

مؤسس یا یکی از مؤسسين فلسفه مبنی بر تجارب عمل و قیاس ائی است.

دارند ولی با جگنادر انگلیس و در تحت نظارت و قیمومت او بوده حق ارتباط سیاسی با ممالک دیگر دنیا ندارند. وقتیکه درست در سر حالت سیاسی و اجتماعی این ۳۱۶ میلیون (۶۳۲ کرور) نفوس که در زیر حکم و حکومت جزیره بریتانی میباشد غور کنید بی اختیار در این نکته تأمل خواهید نمود که چگونه این قطعه جسم که درست بیست برابر آن جزیره دور دست است گرفتار پنجه استیلای سیاسی و نظامی و اقتصادی و علمی ساکنین آن شده سهل است عده چوبانهائی که آن مالک با ثروت برای نگاهداری و ضبط و ربط این گله بزرگ ششصد کروری گماشته تا بیست سال پیش بیش از سی هزار نفر نبوده و تا ظهور جنگ اروپائی (سنه ۱۳۳۲) منتها بشصت هزار نفر میرسید. آیا سر این استیلای عجیب آن قوم کوچک و با عبارت صحیح تر زیر دستی و تبعیت غریب این ملت بزرگ جز در طریقه تمدن و زندگی و مخصوصاً افکار و بینش آنهاست؟ و آیا ریشه این علل و اسباب ظاهری بهمان تمدن جسمانی و مادی و فلسفه طبیعی و عقلی و اصطلاح خودمان به بینش یونانی ملل مغرب و فلسفه وهمی و طریقه سیر در معارج ملکوت علوی و مدارج روحانی و ترک تعلقات جسمانی خود هندیان نمیرسد؟

تمدن بدبختانه با وجود فرق عظیمی که در قوت جسمانی ملت ایران با ملل هندی و در گذارش تاریخی این دو مملکت بوده و هست اساس و مایه تمدن ذاتی و مخصوصاً بینش قوم ما از سر چشمه هندی است یا اقلاً شباهت تامی به بینش هندی دارد. علل اساسی این فقره تماماً روشن نیست. شاید علاوه بر نژاد آریائی (۱) مشترک با هند خصوصت سیاسی و جنگهای تاریخی قرون قدیمه میان ایران و یونان نیز تأثیر مهمی در این فقره داشته و کدورت روابط سیاسی روابط علمی و مدنی ما را نیز از آن سر چشمه نور معرفت و خورشید تربیت عالم بریده و تعصبی در میانه ایجاد کرده که کسب علوم و معرفت را نیز مشکل نموده است. چون پس از جنگهای طولانی میان ایران و یونان بالاخره یونانیان مملکت ما استیلا جسته و قریب هشتاد سال مستقیماً و نزدیک به پانصد سال بطور غیر مستقیم ایران در زیر حکمرانی یا نفوذ مدنی آن ملت ماند و در عهد اشکانیان نیز مملکت ما اغلب با رومیان که وارث تمدن و سلطنتهای یونان شده بودند در زد و خورد و محاربه بود لهذا ملت ما رستخیز ثانوی خود را در دست اردشیر با بکان یک نجابی از تسلط یونان و نفوذ «هلنیزم» شمرده

(۱) آریا و آریان در اصطلاح علمای علم معرفة الاقوام وقته الله بان قوم و زبان قدیمی اطلاق شده که در زمانهای قبل تاریخی در آسیای مرکزی بوده و بتدریج منشعب بدو شعبه هندی و ایرانی شده اند که اقوام آریائی هند (نه ملل جنوبی آن مملکت) و اقوام ایرانی از افغانی و بلوچی و گُرد و اوست و تاجیک هم از آن نژاد هستند و اصل زبانشان یکی است. اطلاق لفظ «آریا» بهمه ملل هند و اروپائی که گاهی در جراند و کتب ایرانی دیده میشود صحیح نیست و ملل آریائی یک شعبه ای از ملل هند و اروپا هستند.

آنجمله است - یک سبب عمده دیگر نیز این دو تمدن یعنی مشرقی و مغربی را از همدیگر دورتر کرده و رنگ آنها را کاملاً مختلف نمود. این عامل تازه انتشار دین مسیحی بود در مغرب زمین. این دین مشرقی که از فلسطین از میان یک قوم سامی ظهور کرده و اساس آن با خیالات یونانی هیچ نیساخت و بدین جهت مدنی فلسفه یونانی را که فلسفه کفر میسرمد تکفیر و طرد مینمود بواسطه انتقال آن از مشرق بمغرب و استحاله اش باقتضای تأثیر طبیعت متدینین جدید بان دین بتدریج کسوت یونانی گرفته و یا تمدن یونانی تمدن مسیحی شده و از مجرای آن دین در میان بعضی اقوام دیگری از ملل اروپا هم که مستقیماً در تحت تربیت سلطنت روم نیامده بودند انتشار گرفت. از آنجمله مثلاً ملل اسلاو و مجار و بعضی دیگر از آمللی که مرکز روحانیت و مرجع تقلید شان پایتخت روم و بیزانس بود نیز با وجود آنکه خیلی از اساسهای اجتماعی آنها مشرقی بود باز شکل زندگی و تمدن و هم طریقه بینش یونانی آشنا شده و خو گرفتند.

در اینکه هندوستان یک فلسفه عالی را دارا بوده و هست هندوستان و برهمنان و حکمای آن مملکت پر از عجایب و مؤسین تمدن آن مذاهب آن خیالات بسیار بلندی از وجود و انسان و اسرار خلقت داشته اند شگبی نیست و حتی شاید بعضی مفتونین فلسفه ماوراء الطبیعه و سیر عوالم لاهوتی و مقامات مکاشفه و یا والهین در علو فلسفه «وداتیسیم» اصلاً این بینش هندی را علوی و بینش یونانی را که مبنای آن بیشتر بر حکمت طبیعی است سفلی خوانند. و فرق این را با آن فرق بصر و بصیرت دانند. این مملکت عظیم که از قرون قدیمه قبل تاریخی تا امروز تا اندازه ای با یک نوع عزلت و تجرد دور از جریان وقایع تاریخی ممالک مغربی و مشرقی بسر برده از تأثیرات علوم و عقاید و فلسفه و مذاهب و تمدن قطعات دیگر زمین خیلی کم اثری یافته و بهمان سلیقه و طریقه زندگی قدیم و تصورات دیرین خود در میان کوههای بلند و دریاها که از هر سمتی آنرا احاطه کرده اند مداومت داشته است. این مملکت حالا در چه حال است؟

هندوستان که وسعت مساحت آن قریب نصف قطعه اروپا و نفوس آن قریب چهار حس تمام اروپا است (۱) بموجب احصائیه آخری سنه ۱۳۲۹ قریب سیصد و شانزده میلیون نفوس دارد که در صدی بیست و یک مسلمان و باقی هندو هستند. از تمام این مملکت استثنای قریب ۱۴ نرسخ مربع متصرفی فرانسه و قریب ۱۰۰ فرسخ مربع مستملکه پرتگال سه حس باقی مستقیماً از طرف انگلیس اداره میشود و دو حس دیگر متعلق به ۶۹۳ پادشاهان بومی بزرگ و کوچک است که کم یا بیش استقلال داخلی

(۱) در واقع ۷۹ در صد نفوس اروپا



و افکاری که مشعل عالمتاب معرفت و ترقی عقل و علم بشری در عالم شدند آشنا شده و بزبان بومی خود ترجمه کنند. و کفار غفلت قرون متمادیه را از استفاده از آن اقیانوس حقیقت و نور انسانیت که تمام نوع انسان تا صد هزاران سال نسل بعد نسل مرهون شکران و مدبون امتنان آن خواهد بود و بلا شک منشأ تمدن حقیقی در عالم و پدر تمدن اروپای حالیه بوده بدین طریق ادا نمایند.

### مولدین ثروت و مستهلکین آن

در زمان جنگ عمومی گذشته در ایالات متحده آمریکا بیست و سه هزار نفر بر عده «ملتلی ملیونر» ها یعنی آنانکه چندین ملیون دلار ثروت دارند علاوه شده و مملکت آمریکا که متمولترین ممالک عالم است در اغلب ممالک دنیا برای امور خیر و اعانت فقرا و قحط دیدگان پول زیادی قریباً الی الله خرج کرد. از آنجمله بنا بر معروف آمریکائیهها در آذربایجان قریب یک ملیون تومان برای تخفیف ابتلای مسیحیان بدبختی که آواره و در بدر شده و از قتل عام جان بدر برده بودند و همچنین مسلمانان گرسنه و آواره و در طهران قریب سیصد و پنجاه هزار تومان (۱) برای نجات دادن فقرای مبتلا بقحط و حصبه از شدائد صرف نمودند. در همین زمان جنگ در ایران هم عده ای از اعیان و ملائکین و بزرگان و بزرگترین قوم پیدا کردند ولی اینها درست برعکس آمریکائیهها از گرانی نان طهران و احتکار غله با ثروت شدند لکن در همین زمان جنگ نه مملکت ایران با وجود بیطرفی او ثروت زیادی پیدا کرده و نه خزانه دولت ایران با وجود استمهال در اقساط قروض خارجه منظم و پرشد و جمع و خرج آن معادله پیدا نمود در صورتیکه سایر بیطرفها خیلی ثروت هنگفت اندوختند و باز در صورتیکه دول خارجه خیلی پول نقد در ایران ریختند. دولت ایران ماه بمه با حاصل تسعیر سی هزار لیره ایکه بانک روس و انگلیس از بابت استمهال قروض (موراتوریوم) در صورت راضی بودن از حرکات او بوی می پرداختند گذران میکرد و تجار ایران هم پولشان را بیول کاغذی روس تبدیل کرده و منتظر ترقی منات نشسته بودند.

جهت این اوضاع اگر چه منحصر بیک نکته نیست لکن بدون شبهه یکی از جهات عمده این فقر عمومی و رواج احتکار و بازیهای صرافی همانا تمرکز و انحصار خیال مردم است در تحصیل ثروت فقط از راه امور راجع بعائمه و در واقع حکومت مرکزی مملکت برای این قبیل مردم بمنزله چشمه طلائی است که مردم دیگر بحسب قرب و بُعدشان بسر چشمه آن دامنی بر میکنند. اگر متمولین درجه اول و دوم ایران را بشمارید و یک احصائیه ای از آن ترتیب بدهید بلاشک در صد نود و پنج از این قبیل اشخاص از «بزرگان» دولت و شاهزادگان و اعیان و وزرای (۱) این اعداد بنا بر مسوع ثبت شد و تحقیق صحت آنها بر نگارنده میسر نیست.

و باز با حیا علم و حکمت قدیم و بومی ایران همت گماشت و باز باروم بچنگ در افتاد. در واقع دشمنی سیاسی روابط بین این دو ملت را بقدری تیره کرد که ایرانیان از هر چه یونانی و رومی است حتی علم و تمدن نفرت نموده و دوری جستند چنانکه نظیر آن در همین عهد دیده میشود که وطن پرستان مفرط ملل مشرق بواسطه تجاوزات اروپائیان بر استقلال و حقوق سیاسی آنها و تصرف خاکشان از جانب ملل فرنگ چنان دشمن اروپا میشوند که حتی به تفوق تمدن آنان نیز نمیخواهند بلا شرط اقرار کنند و مثلاً هموطنان ما سخستان میآید قبول کنند که اجبار مابالغای برده فروشی در ۴۰ سال قبل بموجب یک عهد نامه جبری و گرفتن امتیاز تلگراف کشیدن در ایران در سنه ۱۲۷۹ و لو بوسیله تطمیع و تهدید و وعد و وعید هم بوده مارا شصت سال از افغانستان همسایه بلا واسطه هند در تمدن پیش انداخته و تازه امروز جراید جدید الظهور کابل با افتخار و مباهات در ضمن اصلاحات جدید پادشاه مستبدشان در مملکت بی تلگرافشان خبر از حکم الغای فروش غلام و کنیز (شاید محض خوش آمد دولت ساویتی روس) میدهند. باری در عهد ساسانیان علاوه بر جنگهای بیابانی ایران و روم یک عامل دیگری نیز اختلاف طریق مشرق را با مغرب زیاد کرد و آن رواج و استقرار دین مسیحی بود در اروپا و سخت گیری و طرد و قتل و زجر موبدان زردشتی و سلاطین ساسانی مسیحیان را. بعد از انتشار اسلام در ایران با وجود صلح خلفا باروم و ترجمه کتب یونانی عبری (۲) و کثرت علمای سربانی نژاد یونانی دان و خورانیان پیرو مذاهب قدیم یونان و حفظه فلسفه آن در بغداد و مراکز عمده ایران غربی باز همین احتراز و اجتناب از ملل مسیحی اروپا و علوم و آداب آنان بوده که تا امروز مارا از کسب علم و تمدن مغرب و راه یافتن بطریقه بینش یونانی که اساس تمدن و آزادی است باز داشته و از حقیقت و جوب طلب علم «ولو در چین» و مفاد «خذوا الحکمة ولو من السنة المشرکین» غافل گذاشته است.

بعقیده دانایان و منتبیین در اسرار ترقی و تمدن یکی از لوازم کتب یونانی اساسی کسب تمدن مغربی «و بینش یونانی» هنوز هم همانا ترجمه در زبان فارسی کتب فلسفه و حکمت یونانی است. این فقره در ایران نیز یکی از اساسهای نهضت جدید خواهد بود ولی بسیار اهمیت دارد که این ترجمه ها مستقیماً از زبان قدیم یونانی بعمل آید و طالبین علم و معرفت از ملت ما نیز بلا واسطه بآن خیالات

(۲) حتی در یکی از عهدنامه های صلح که با امپراطورهای بیزانس بسته شد خلیفه غالب حق جمع آوری و خریدن نسخه های کتب یونانی را شرط کرده و در عهدنامه گنجانید و امپراطور مغلوب را بقبول آن مجبور کرد چنانکه ویننگتون در کتاب خود موسوم به «تاریخ طب» این فقره را بیان میکند [بقل برون از او در کتاب «طب عربی» صفحه ۶۷].

حکومت‌های ایران نیز مجبوراً بنوبت (مثلاً هر سه ماه در سال) دست یک‌کده از این منتظرین خدمت می‌گردد تا هر کس بنوبت خویش «قروض خود را بپردازد و یک پارچه ملکی علاقه کند»، عمارتی نوسازد و بعد منزل بدیگری بپردازد.

نتیجه این ترتیب که آرا بکمی کارکنان در کارهای مشر (۱) و کورت مستهلکین (۲) میشود توضیح کرد آنست که اولاً امور عامه و مشاغل راجع بداره کارهای مملکت و ملت باقتضای قاعده بقای اکمل میگذرد بدست کاملترین مردم در اسباب چینی و شرارت و بی‌ملاحظه‌گی و عدم تقید بهیچ قید اخلاقی و وجدانی و ثانیاً این اشخاص باید بضرر مملکت و از رعیت زبان بسته بموجب قوانین علم اقتصاد در کترین مدت ممکن بالاترین دخل ممکن را در بیاورند و این نمیشود جز بافروندن بمقیاس بی‌اعتدالی بتدریج تا وقتیکه مردم بصدا در بیابند مانند یک شیر فروش متقلبی که بواسطه ترایدروز افزون طمعش و عجله در دخل گلی هر روز مقدار آبی را که در شیر داخل میکرد زیاد تر از دیروز کرده و مواظب ترش زوئی و خوشروئی مشتریان خود میشد و چون میدید از مردم صدائی بلند نشد فردا میزان آب مخلوط را باز بیشتر میکرد تا روزیکه مردم بصدا در بیابند. حالا مباشرین امور عامه در ایران هم بهمین قرار رفتار میکنند ولی بیک فرق که بواسطه ورزش زیاد در کار و استادی در آن و ملاحظه مقتضیات زمان و وفق دادن طریقه (متود) کار را بدوره مشروطیت همانطور که علمای علم اقتصاد مالیات غیر مستقیم را محض اغفال مردم و صدا در نیامدن از مردم بجای مالیاتهای مستقیم وضع کردند بهمانقرار علمای علم ثروت تا مشروع در ایران نیز بجای آنکه بترتیب معمول سابق مانند آن شیر فروش از گاه و جو اسبهای سواره نظام، از عرض و طول لباس سرباز، از مصالح لوازم کار دولتی، از مخارج کارهای دولتی و غیره برای نفع شخصی خود متصل کم کرده و از رعیت مملکت دائماً بعنوان تفاوت عمل و غیره بیشتر دخل در بیاورند با کمال هوشیاری طریقه‌های عجیب و غریبی اختراع کرده‌اند.

این ترتیب هجوم بخدمات دولتی و مشاغل دیوانی و یا باج سبیل گرفتن از اولیای دولت بعنوان مختلفه که در شهر طهران صدها انواع آن موجود است و هر صاحب نفوذ یا بادست و پائی از دولت جزیه میگیرد باعث عمده پیدوای حکومت مرکزی و شدت اسباب چینی و افلاس اخلاق و هرج و مرج امور شده است. نه تنها امروز بلکه بدبختانه از قدیمترین زمان تاریخ که ما اطلاع داریم اسباب چینی و دسائس نزدیکان بدولت کار حکومت مرکزی را در ایران متزلزل ساخته و دخل نا مشروع بهمین ترتیب رواج داشته است. کز نفون مورخ دانای یونانی که ذکرش در شماره ۸ گذشت در خصوص قشون اردشیر دوم از سلاطین هخامنشی مینویسد که بزرگان و سرداران ایران محض جلب مداخل از موجب و جیره

قدیم و اولاد آنها و حکام سابق است و شاید پنج در صد از ملاکین و تجار، لکن در همه آمریکا در میان هزاران ملیونها در صد یک نفر هم مأمور دولت نیست و مأمورین دولت و وزرا در ممالک متمدنه غالباً پس از پنجاه سال خدمت متوسط الحال هستند و گاهی هم فقیر ولی نادراً توانگرند. در آن ممالک تحصیل ثروت از راه کارهای تجارتی و صنعتی و آبادانی و صنایع مستظرفه است نه از استفاده از امور عامه. کاروسو آوازه خوان ایتالیائی در این اواخر وفات کرد و ثروت مهمی از خود بیادگار گذاشت (۱). مشارالیه در جوانی فقیر بود و همه این ثروت را با آواز خوش خود بدست آورده بود. در آمریکا وزیر امور خارجه سابق آقای براین با خواندن خطابه‌های علمی معیشت خود را اصلاح میکرد و رئیس جمهوری سابق روزولت بواسطه نوشتن مقالات تحصیل معاش مینمود. لکن در ایران عمر آقا حسینقلی تارزن معروف در فقر بیابان رسید ولی یک وزیر و صدر اعظم نادانی که افتخار میکرد که در موقعیکه پیش مجلس ملی آمد وکلای ملت هیچ ایرادی با او نتوانستند بگیرند جز آنکه او را در عقل و فهم بیکی از حیوانات کم فهم تشبیه کردند صاحب چندین کرور تومان شده بود.

امکان تحصیل ثروت گلی با زحمت کم از راه امور عامه موجب آن شده که تمام جوانان تربیت شده و با همت نیز بادارات دولتی هجوم میکنند و هر کسی خواب وزارت و سفارت و حکومت و ریاست یک اداره را می‌بیند و تقریباً تمام شعب امور دولت در داخله و خارجه منشأ مستقیم تحصیل ثروت گردیده است.

مادامیکه در مملکت کارهای مولد ثروت شروع نشده و همت جوانان عالی همت معطوف این امور نگردیده منتظرین کارهای دولتی یا استفاده از امور عامه چندین برابر مأموریت‌های موجوده در مملکت خواهد بود و در مقام رقابت و مسابقه در ربودن این لقمه چرب و نرم از دست همدیگر در اسباب چینی و دسائس و ورزش نموده متوسل بدسیسه‌های سیاسی و روحانی و نفوذ خارجه شده در هتاک و فحاشی و عربده و تهدید از یکطرف و تلق و تعارف از طرف دیگر مشق استادی میکنند و بالأخره هر منصبی نصیب آنکسی میشود که از همه مدعیان آن مقام در دسائس و شرارت بالاتر است و محض لزوم اسکات او و برا بسر آن کار میفرستند و باقی شروع میکنند باعلان جنگ باولیای دولت. بالأخره راضی کردن آهمه نفوس و تسکین طمع آنان با حاصل عایدی فقط چند هزارده خرابه در ایران و نتیجه کار روستائیان فقیر سعی در محال میشود و هر روزی در مقابل این مسئله «بغرنج» عاجز میماند. بهمین جهت است که وزرای ایران زود زود از میدان در میروند و سبکسکندر هم در مقابل هجوم حملات اینهمه نفوس طماع تاب نمیآورد. پس ادارات و

مذهب کاتولیک و تعصب پیشوایان و علمای آن عقلاً از کار انداخته و معزول و محبوس کرده بود و اگر هم عقل از محبس خود بدستباری اشخاص بیدین فرار کرده و در گوشه ای از اروپا علم یا دیگری برمیافراشت و رسماً میان عقل و دین اعلان جنگ ابدی میشد که میدانند که عاقبت کدام غالب میآید و اگر هم عقل و طرفداران او غالب میشدند چقدر طول میکشید و شاید اصلاً دین و اخلاق حمیده را که در قلمرو او است بکلی برمیانداختند و از این راه مضرتی پیدا میشد و یا آنکه دین و در واقع تعصب غلبه میکرد و عقل را ثانیاً اسیر و دستگیر میساخت و چنان حبس میکرد که دیگر راه فرار براو مسدود میشد و بهر حال در آن صورت عقل و دین در حال جنگ میشدند و پیروان عقل در حکم یاغی و خارج از قانون . لوثر خواست عقل را نه از راه عصیان بدین بلکه بدست خود دین از محبس بیرون بیاورد و با دین متحد نماید و سلطنت حقیقی عالم را بعقل بدهد و ثابت کند که دین مخالف عقل نیست .

در سایه سلطنت عقل بود که علم و حکمت رو بنمو گذاشت و بار آورد و دین مسیح در اروپا ترقی کرده و پایدار شد و لهذا هم علم و تمدن و هم دین مسیحی تا بدین مدیون خدمات لوثر خواهند بود و اگر چنانچه در ممالک کاتولیکی هم آزادی و ترقی و تمدن پیدا شده باز از انعکاس تأثیر قدرت مذهب پروتستان در سایر ممالک است چنانکه تخفیف استبداد سلاطین ممالک دیگر از تأثیر جمهوریّت فرانسه بود . این تجدید اصلاحی که پس از مجاهدات خونین بالأخره صولت و سطوت پاپ و علمای روحانی متعصب فرنگستان را درهم شکست با مهاجرت حکمای یونان از اسلامبول و پناه بردن آنان با اروپا و اختراع مطبعه و انگشاف قطب نما اسباب عمده نهضت تمدن جدید شمرده میشوند .

برای اصلاح لوثر در اسلام نظری نمیتوانیم پیدا کنیم . اجتهادات ابن تیمیّه (۱) و اصلاح محمد بن عبدالوهاب (۲) مؤسس مذهب و هابی که در واقع از طریقه ابن تیمیّه اخذ شده بود، طریقه شیخ احمد احسانی، دعاوی غلام احمد قادیانی (۳) هیچ کدام اصلاحی اساسی مبنی بر روح تساهل (۴) و مدارا نبود بلکه بعضی از این طریقه ها تعصب را شدیدتر

قشونی که در زیر اداره آنها بود «حمّالان و نانوایان و آشپزها و ساقیان و دلاکان» (۱) خود را و همچنین پیشخدمتانی خود را که کارشان چیدن و بر چیدن سفره و خوابانیدن و بیدار کردن ایشان و مشام کردن و عطر زدن بآنها بود در جزو سواران لشکری داخل میکرد و سان میدادند (۲) و از این فقره واضح میشود که لذت مداخل در ذائقه بعضی بتوارث نسل بعد نسل نشو و نمایافته و طبیعت ثانوی شده و فقط اصلاحات اساسی (نه ماست مالی) میتواند این صفت رذیله را که یکی از اسباب عمده هجوم مردم بادارات و دخول در بازی سیاست و حمله بوزراء است تخفیف دهد . شاید یکی از بهترین کارها برای علاج این مرض مهلک یعنی درد منصب دوستی و هجوم بمشاغل دولتی آن باشد که تأسیسات صنعتی و مخصوصاً صنایع ماشینی در مملکت ترویج شود و محصلین علوم بیشتر فنون ماشینی ساده و کوچک را بیاموزند و بتدریج کارمتر در مملکت زیاد شود و البته این فقره نیز مانند هزار کار دیگر فرع رواج تعلیم عمومی است .

## مشاهیر مردمان

مشرق و مغرب

— ۵ —

لوثر (۳)

یکی از مشاهیر بزرگ عالم که تمدن جدید اروپا بلاشک باندازه مهمی مرهون مجاهدات او است مارتن لوثر مجدد عظیم مسیحی است . تمام علمای فرنگ اجماع دارند بر اینکه اگر لوثر طلسم تعصب مذهبی و سدّ تاریک استیلا و استبداد کشیشان کاتولیکی را نشکسته بود هنوز اروپا باین درجه تمدن و نورانیت نرسیده بود و شاید اصلاً تخم تمدن نمیتوانست نمو کند . شکوفه نورسیده علم که تازه بواسطه هجرت و فرار حکما و علمای یونان از اسلامبول با اروپا در موقع استیلای ترکها در ممالک اروپا آغاز انبساط و نمو کرده بود بهیچ وجه تاب صرصر مخالف نداشت و لابد مانند ممالک اسلامی هر نهضت علمی بمجرد سردرآوردن تخم آن از خاک زیر موزه حامیان مقدس جهل و تعصب و حشیانه سائیده میشد . روحانیان کاتولیک اصلاً فرصت سؤال و جواب و منطق و استدلال بخیالات تازه نمیدادند و میرغضبهای کلیسا در یکدست پیش نهاد قبول تعبدی و در دست دیگر تازیانه تکفیر در پی تفتیش و معدوم ساختن تخم علم و حکمت بودند .

(۱) تقی الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن محمد بن تیمیّه الحیرانی الحنبلی متولد سنه ۶۶۱ و متوفی سنه ۷۲۸ — مشارالیه در دمشق نشو و نما یافته و یکی از علمای معروف شد که در واقع میخواست اسلام را بحالت اصلی خود بر گردانیده و خشو و زواید عارض بر آنرا براندازد .

(۲) محمد بن عبدالوهاب مؤسس مذهب وهابی از اهل عیان در مرکز عربستان که در سنه ۱۱۵۸ منب خود را که مبنی بر تصفیه اسلام از بدعتها بود برپا کرد و در حدود سنه ۹۵ سالگی وفات کرد .

(۳) میرزا غلام احمد قادیانی مجدد اسلامی هندی است که در اواخر قرن گذشته از قادیان (که قریه ایست در ۳ فرسخی شمالی غربی قصه بتاله از مملکت پنجاب در هندوستان) ظهور کرد و خود را مسیح موعود و مجدد اسلام خوانده طریقه معروف باحمديه را بانی شد که از طرف خلیفه او حکیم نور الدین و خلیفه ثانی وی میرزا بشیر الدین محمد احمد که حالا در حیات است ترویج میشود .

Tolerance (۴)

(۱) مقصود کسانی است که در مقام خدمت میکنند .

(۲) کرتون در کتاب «پرورش کوروش» نقل آرتور بوشه از آن

Martin Luther (۳)

حقوق بکند. لوتر ابتدا پیش از آنکه در شعبه مخصوص فن خود شروع به تحصیل کند قدری از علوم کلی و عمومی فرا گرفت و مخصوصاً در فن مناظره و حاضر جوابی و مجادله کامل شد و هم چنین زبان لاتینی را یاد گرفته و کتب قدیم لاتینی را تحصیل نمود. مشارالیه با پیشروان طریقه « هومانیزم » (۲) که در آلمان در ارفورت شیوع داشت نزدیک شد. در سنه ۹۰۸ تصدیقنامه فلسفه را گرفت و در سنه ۹۱۱ دارای مقام قاضیگری شد یعنی حق قضاء پیدا کرد لکن هنوز تا آلمان برشته علوم دینی و غور در کتاب مقدس مشغول نشده بود و کتاب مقدس را ابتدا در کتابخانه دار الفنون دید.

لوتر در اواخر دوره تحصیل خود در خیالات مذهبی غور کرده بود ولی اثر واضح این خیالات بگفته در وی ظهور کرد. بحسب ظاهر بواسطه یک هول و فرع آسمانی که در موقع یک رعد و برق در ۲۹ محرم سنه ۹۱۱ او را فرا گرفت خیالات او قوت گرفته و رسیده شد و بگفته در ۱۴ صفر همانسال بدیر راهبان اوگوستینی در ارفورت داخل شد و تمام دوستان خود را در حیرت گذاشت. در آن صومعه نذر عفت را کرده و در ۱۹ ذی الحجه سنه ۹۱۲ مقام کشیشی را احراز کرد. در آلمانی که مشارالیه در صومعه در حال عزلت گذرانید بعضی اوقات تفکرات عمیقی در او پیدا شد و در ترتیب جاری شک بدلتش راه یافت. از یکطرف هم وی باز در تحصیلات علمی و فلسفی خود مداومت داشت و از طرف دیگر بغور در انجیل و معانی آن کتاب مقدس مشغول بود و با بعضی از برادران طریقت خود مذاکره میکرد و در واقع در همین دوره تجرد و فکر اساس خیالات آینده او پیدا شده و نصح گرفت. در سنه ۹۱۴ در دار الفنون جدید شهر ویتنبرگ (۱) رفت و در آنجا ابتدا فلسفه ارسطو را خوانده و بعد در سنه ۹۱۵ سند فارغ التحصیلی در تفسیر کتاب مقدس و در سنه ۹۱۸ مقام اجتهاد (دکتری) در حکمت الهی و علوم شرعی را حاز شد. در این بین در سنه ۹۱۶ بمأموریت از طرف فرقه اوگوستینی سفری بشهر روم کرد. اگرچه بعقیده بعضی همین سفرباعت تزلزل عقیده او در باره «مقام منبع ریاست روحانی» نصاری یعنی پاپ روم شد لکن ظاهراً و قتیکه وی از روم برگشت هنوز بااعلان جنگ بر ضد مسند نشینان روم مصمم نشده بود و هنوز یک کاتولیک مؤمن و مقلد بود که بقول خودمان پالانش هنوز راست بود. بعد از عودت از روم مشارالیه مدتی بتحقیق و تأمل در رسائل پول از حواریون مسیح مشغول بود و مجلس درسی هم در تدریس تفسیر این مراسلات داشت. علاوه بر این وی هم در کلیسای صومعه و هم در کلیسای شهر وعظ میکرد و بتدریج در درجات روحانی ترقی کرد.

(۲) هومانیزم (Humanisme) در ابتدای نهضت تمدن اروپا آن طریقه را میگفتند که باجاء تحصیل زبان و علوم و ادبیات قنما یعنی یونان و روم جد و جهد مخصوصی داشتند.

کرده و پیران عقاید دیگر را واجب القتل نمود. مذاهب دیگری هم که بکلی مدعی نسخ اسلام و تاسیس دین جدید شدند از موضوع ما خارج است. نجاست غیر مسلمین، اسیری زنها، تعدد زوجات، سهولت طلاق تکفیر و قتل و آزار پیروان مذاهب خارج از اهل کتاب، زجر و جفای بر اهل ذمه، تعصب شدید در مسائل اعتقادی و حمله بمخالفین عقاید خود، احراق «کتب ضلال»، انحصار تعلیمات دینی در زبان عربی و عدم جرئت بترجمه قرآن، امتیاز تفسیر بطبقه روحانی، سخت گیری در وجوب تقلید و محصور کردن طریقه اجتهاد در قواعد معینه و مدونه محدودی که طریقه جاریه و متبعه دائمی شده و تخطی از آن جاده تنگ اجماع و شیاع و ضرورت باعث تطهیر فتنان چائی مرتکب آن بزملا میشود هنوز در طریقه های مدعیان اصلاح در اسلام بجای خود بود در صورتیکه با رجوع باصل اسلام در کمال آسانی میشود روح ترقی و تمدن جدید را بواسطه اصلاح این امور ناموافق بروح زمان بادین اسلام وفق داد. لوتر بیک حمله تمام حشو و زوائد یعنی سنن دینی را که بعد از حضرت عیسی بتدریج در میان مسیحیان جزو دین شده بود برانداخت و فقط کتاب انجیل را مدار عمل و اساس تعلیم قرار داد و کلید فهم انجیل را نیز از دست کلید داران محبس عقل یعنی آخوندهای مسیحی گرفته و آن کتاب دینی را بزبان معمولی ترجمه کرد. کاتولیک ها کتب دینی و ادعیه را فقط بلاتینی میخوانند و ترجمه را حرام میدانند و هر عوامی هم مجبور است بزبانی که یک کله از آنرا نمیفهمند هر روز دعا و انجیل بخواند. لوتر گفت که باید این مطالب را که خدا برای همه مردم محض هدایت عامه فرستاده بزبان مادری هر کسی در دنیا ترجمه کرده و دست او داد. شناختن حالات و گذارش زندگی این مرد بزرگ برای اهل حقیقت و دوستان اصلاح عالم بیفایده نیست و همین است که ما ذیلاً خلاصه شرح حال او را درج میکنیم:

مارتین لوتر در ۹ شوال سنه ۸۸۸ در شهر آیزلین (۱) از بلاد آلمان تولد یافته و در همانجا در ۱۶ ذی الحجه سنه ۹۵۲ وفات کرد. اجداد او روستائی بودند و پدرش از شهر اصلی خود هجرت کرده بکار کردن در معدن مشغول شد. لوتر در طفولیت در تحت تربیت پدر و مادر زندگانی میکرد و آنها ویرا با کمال سختی و مراقبت و بتقدس و تقوی بزرگ کردند. در ۱۵ سالگی در شهر آیزناخ و در ۱۷ سالگی در شهر ماگدبورگ بمدرسه گذاشته شد. در مدت تحصیل خود وی مجبور بود معیشت خود را بواسطه سرود خواندن در کوچه و بازار در بیابورد تا وقتیکه خانمی مرفه الحال موسوم به مادام اورسولا گوتا او را در خانه خود جای داد و بواسطه حمایت و تقویت او لوتر گرم تحصیل شد و چون در سنه ۹۰۷ داخل دار الفنون شهر ارفورت شد پدرش نیز کمک مالی باو کرد و سپرد که او تحصیل علم

که معلم و پیشوای تعلیمات دینی هستند مظهر قوای آسمانی و مصدر اعمال و احکام خدائی نیستند. در ۲۸ جمادی الآخره سنه ۹۲۶ حکم عالی مقام منیع ریاست روحانی از روم بر ضد لوتر و عقاید او صادر شد. در این حکم پاپ ۴۱ فصل از فصول نوشته‌های لوتر را رد کرده و موجب ارتداد شمرد و بخود لوتر شصت روز مهلت داد که از این عقاید تبری نماید. مقارن همین کشمکشها لوتر هم تمام اجتهادات و عقاید خود را نظم و ترتیب تازه‌ای داده و سه کتاب مهم نشر نمود. این کتابها که شامل احتجاجات و مناظرات منطقی و دندان شکن بود از یکطرف و تکفیرنامه پاپ و قال و قیل اتباع او از کشیشان کاتولیکی و خلفیه پاپ در آلمان از طرف دیگر و لوله‌ای در ممالک آلمان برانگیخت. خلیفه پاپ بهر نقطه میرسید کتب و رسائل لوتر را میسوزانید و لهذا لوتر نیز در ۲۸ ذی الحجه سنه ۹۲۶ در ملاعام فرمان پاپ را سوزانید و دیگر از آنروز هر نوع رابطه و امید صلح میان او و ناحیه «قدسی» تناه شد. امپراطور آلمان لوتر را برای استنطاق در جلو مجلس اعیان شهر ورم (۱) احضار کرد. در اواسط سال ۹۲۵ ماکسیمیلیان قیصر آلمان وفات کرد و کارل اسپانیائی از دودمان هابسبورگ بامپراطوری آلمان انتخاب شد. امپراطور جوان که بیست سال داشت در اواخر سنه ۹۲۶ بآلمان آمد و تاج بر سر گذاشت. در اوایل سنه ۹۲۷ یک مجلس ملی (رایخستاگ) در شهر ورم منعقد کرد و لوتر نیز بآن مجلس برای استنطاق احضار شد. نماینده پاپ آنچه کوشید که لوتر را بحضور مجلس راه ندهند نتیجه نبخشید و چون اولیای دولت آلمان و پادشاه با پاپ میانه نداشتند گوش بحرف خلیفه پاپ ندادند ولی بعد از اینکه لوتر دو بار در حضور مجلس آمده و عطف او رسیدگی شد در ۱۸ جمادی الآخره ۹۲۷ مجلس رأی بر ضد وی داده و حکم امپراطور در رفع و طرد وی و قلع و قمع اتباع او صادر شد. یکی از امرای آلمان موسوم به کورفورست فریدریک لوتر را در یک قصبه برده و مخفی کرد و مردم دیگر از زندگی او خبر نداشتند. تا ماه ربیع الثانی سنه ۹۲۸ او در خفاگاه خود ساکت زندگی میکرد ولی بعد مشارالیه باز اوراق و بیاناتمهای مخفیانه نشر کرد و در همانجا بود که ابتدا بترجمه توریه و انجیل بزبان آلمانی شروع نمود. در ترجمه این دو کتاب وی قریب بچهارده سال کار کرد.

پس از آنکه از خفاگاه خود بیرون آمد بشهر وینبرگ رفته و در آنجا بنای تعلیم و وعظ را گذاشت و پیروان او زیاد شد و وی دائماً رساله‌ها و اوراق در بیان مطالب خود و رد معارضین مینوشت و بچاپ میرسید و در این زمینه کار فوق العاده زیاد کرد و روز بروز ریشه بدعهای دینی بر او افتاد و مذهب انجیلی پروتستانت (شیوع داد و در حدود سنه ۱۵۳۲ این مذهب سر و صورتی گرفته و در ممالک ساکسون کیشی پروتستانت دایر شد. در مجلس شورای عالی آلمان

ابتدای بلند شدن لوتر بر ضد روحانیان کاتولیک و برافراشتن علم یاغیگری و انقلاب بر ضد استبداد روحانی مبنی بر هوی و هوس و بدعت در سر مسئله توبه و آمرزش گناهان از طرف کشیشان و پاپ شد. رؤسای روحانی بدلتخواه خود کسی را از کلیسا اخراج یعنی باصطلاح خودمان تکفیر میکردند و بعد برای آمرزش او و دوباره داخل شدنش در کلیسا ممکن بود مشارالیه گناه خود را با پول بخرد و باصطلاح خودمان دم آقارا دیده و پاک و مؤمن شود. در ۱۶ شوال سنه ۹۲۳ که روز آئین مخصوصی در کلیسای وینبرگ بود لوتر عقاید خود را فاش کرد و بواسطه اعلانی که دارای اصول عقاید او و مشتمل بر ۹۵ فصل بوده و بدیوار کلیسا در آنروز چسبانیده شد این مطالب بگوش همه خورد و فوراً در تمام مملکت آلمان منتشر شد. در ظرف ۱۴ روز در تمام آلمان این مطالب دست بدست گشت و اصلاً چون همه از این توبه بازی بجان آمده بودند و مفاسد اعمال علمای سوء مشهود گردیده بود توجه زیاد باین اعلان کردند. عقاید لوتر چیز اختراعی نبود بلکه دین مسیحی را باصل پاک خود عودت میداد و آنرا از هزاران برگ و ساز و بدعتها و سنن و عادات و اجتهادات و اجاعها و احکام روحانیان و خلفای بعد از مسیح که با روح تعلیمات حضرت مسیح وفق نمیداد پاک میکرد و میگفت مذهبی که حالا در میان خود داریم مثل باغچه ایست که در آن مشتی تخم گل پاشیده شده و سبز شده باشند ولی گیاههای هرزه اینقدر از اطراف در آن باغچه روئیده باشد که برگهای اصلی غلبه و احاطه کرده و گلها در آن میانه مستهلک شده باشند. اولین اعلان جنگ بر ضد عادات دینی مبنی بر بدعت که جزو اصول مقلسه دینی شده بودند رد توبه بازی و آمرزش بود.

در ابتدای سنه ۹۲۴ اداره سانسور تمام کتبی که در خاک و قلمرو نفوذ روم انتشار مییافت حکم کرد که بر ضد طریقه لوتر بجنگ برخاسته و از حکم مطلق و بیحدود پاپ مدافعه نمایند و لوتر را ملعون و پیرو شیطان خواندند. مشارالیه در مجالس عدیده با کشیشهای بزرگ مباحثه و از عقیده خود دفاع کرد و مخصوصاً در شهر لایپزیگ بنشر عقاید خود برخاسته و مباحثات زیادی در رد عصمت مجامع بزرگ ائمه دین مسیحی (۱) نموده و امکان خطای آنها را اثبات نمود. بعدها لوتر مدتی با کمال سعی و جد و جهد مشغول تألیفات شد و بیک همت خستگی ناپذیر مقالات و رسائل زیادی در کمال فصاحت و بلاغت در اثبات اصلاحات خود و احتجاج در آن باب انشاء کرد و مخصوصاً مشارالیه علاوه بر کار بزرگ خودش یعنی اصلاح دینی یکی از بهترین نثرنویسان آلمان و از فصاحتی بود که نوشته‌های او سرمشق شد. لوتر بتدریج در خط اصلاحات جلو رفت و سلطه روحانی پاپ را نیز انکار کرد و گفت رؤسای مذهب

(۱) مقصود مجامع رسمی است که بفرنگ (congregations) گویند و چندین بار در تواریخ مختلفه معتقد شده و اساسهای لجنی مذهب رسمی را برقرار کرده است.

شروع کرد و علم جهاد بر ضد بدعت‌های مسیحی که از اصل دین مقبولتر شده بودند بر افراشت که در ایران طریقه اخباری شیوع می‌یافت که در واقع یک حرکت قهرانی بسوی تاریکی بود و دوره رواج محترم نام‌ها و جنات الخلود و اختیارات و امثال آنها شروع میکرد و علمای محترم آلمان عقل را که در ذیل ادله اربعه اصول فقه مجتهدین اصولی در مرتبه چهارم و در صف اعمال جای داشت بکلی از حکم ساقط و منفصل میکردند.



عکس مارتین لوتر مجدد دین مسیحی (۸۸۸ - ۹۵۲)

این مرد بزرگ که قسمت بزرگ عمر شریف ۶۳ ساله خود را صرف بیداری حس دینی حقیقی آزاد و ترویج عقیده عقل حاکم و نفس فاعل مختار نمود سالیان دراز بزبان و قلم در پیشرفت مقصود خود کوشید. تألیفات و تخریرات متفرقه او که در نهایت فصاحت است یک کتابخانه را پر میکنند. وی خوش حالت و محبوب و خوشرو بود، ذره‌ای ترس در دل نداشت و همین بیباکی در پیشرفت مقصود او دخالت کلی داشت، در جنگ بر ضد مخالفین بی پروا داخل میشد و بمظلومین کمک و یآوری میکرد، عقیده راسخ و محکم بحقیقت تعلیم خود داشت و رنه تکفیرها و لعن‌های پاپ که او را با عذاب جهنم سخت میترسانیدند ممکن بودگاهی او را ترسناک و متزلزل نماید. چنانکه گفتیم او بزرگترین نثر نویس ملی آلمان بود، قوت کلام و مناظره و فصاحت بیان و ایمان قوی در نوشته‌های او بکمال روشنی عیان بود. وی خودش را مؤید من عند الله و مأمور میدانست که تعلیمات حقیقی حضرت مسیح را نشر کند و بلاشک ترجمه عهد قدیم و جدید یکی از بزرگترین کارهای او بود که مبدأ ترقی اروپا شد.

اشخاص بادین و بیدین هر دو باید قبول کنند که اصلاح و تجدید دینی و رفع عوارض سخیفه طاریه و تعصبات بدمعی از دین و زدودن کثافات بدعت‌های روحانیان خودخواه و علمای سوء که دین مقدس

(رایخستاگ) که در سنه ۹۳۷ در شهر آوگسبورگ باز شد نمایندگان مملکت ساکس و ممالک جنوب آلمان با مذاهب متباین حاضر شدند.

انقلاب بزرگی که در آلمان از طرف دهقانان بظهور آمد و قریب ۹ ماه طول کشید تأثیر ناموافقی در پیشرفت کار لوتر نمود زیرا که اگرچه در واقع تعلیمات لوتر در نطفه این انقلاب مدخلیت مهم داشت با وجود این خود لوتر بر ضد این انقلاب برخاسته و اعلان خصومت با آن نمود. شاید جهت این ضدیت آن بود که اگرچه در جزو مطالب دوازده گانه انقلابیون بجز یک ماده مطلب مذهبی نبود و همه راجع با صلاح امور دنیوی خودشان بود لکن رفته رفته دیده شد که آنها یک طریقه مذهبی تازه‌ای هم میخواهند تبلیغ کنند. بعد از خاموشی این انقلاب سالها لوتر از مقام محبوبیتی که داشت افتاده و دیگر مردم طبقات پائین دور او نیامدند ولی بمرور زمان باز کم کم این وضع تغییر یافت.

یکی از عجایب کارهای لوتر هم از دواج او بود در سنه ۹۳۱. معلوم است این فقره برای او که ابتدا راهب بود چقدر در نظر کاتولیکها گناه عظیم بود ولی اونه تنها نذر عفاف و رهبانیت خود را شکست بلکه یک دختر راهبه را که در صومعه بود بفرار تشویق نموده و با او ازدواج کرد. لوتر بر ضد رهبانیت بود و آنکارا جزء دین مسیحی نمیشناخت و ازدواج را مقدس میدانست.

لوتر در اواخر عمر خود مدت مدیدی در شهر ویتنبرگ مستمراً اقامت کرد. همه این مدتها بوعظ و معاشرت دوستانه با مردم و زندگی با محبت با زن محبوب خود و تربیت اولاد خودش گذرانید تا آنکه در سنه ۹۵۲ بواسطه خصومت جمعی که از کتاب بسیار شدید او که تازه تألیف و نشر کرده بود بهیجان آمده بودند بیزار شده و خانه خود را فروخته و از آنجا بیرون رفت ولی بعدها کلانتری شهر و دار الفنون باو قول دادند که او را از رفتار نامالایم دیگران محافظت کنند و وی دوباره بدانجا برگشت. در اواخر آن سال سفری در ولایات کرد و در آن ضمن بحالت مرض بشهر آیزناخ مسقط الرأس خود رسید. در آنجا حس کرد که وی در همانجا که متولد شده باید بمیرد و این فقره را در ضمن مواعظ خود در آن شهر میگفت. چندی نگذشت که بستری شد و در ۱۲ ذی الحجه همانسال در آن شهر وفات نمود.

مارتین لوتر عمده اصلاح دینی اروپا بزرگترین مجدد دینی قرن دهم هجری بود. مقام مشارالیه در تاریخ از یوحنا ویکلیف (۱) متوفی سنه ۷۸۲) و یوحنا هوس (۲) متوفی سنه ۸۱۸) و فیلیپ ملانختون (۳) متوفی سنه ۹۶۷) و اولریخ تسوینگلی (۴) متوفی سنه ۹۳۸) و یوحنا کالوین (۵) متوفی سنه ۹۷۱) که مجددین معروف و بزرگ مسیحی بودند بزرگتر است. لوتر در همانوقت و در همان دوره باصلاح

Philipp Melanchton (۳) Johann Huss (۲) John Wiclif (۱)

Johannes Calvin (۵) Ulrich Zwingli (۴)

اوقیانوسیه کاملاً منقرض گردند (۱) و چون شنیده باشند که علمای بزرگ و مجتهدین واجب الطاعه و حجج اسلام و آیات الله علی الأنام قبه الاسلام تبریز در سنه ۱۳۱۹ اجاع و ازدحام و بلوا نموده در لایحه‌ای که بحکومت و ولیعهد در شرح تقاضاهای خود تقدیم داشتند «موقوفی امور نامشروع را از میخانه و مهیاخانه و معلمخانه» (۲) مطالبه نمودند گمان خواهند کرد که میخانه هم مانند معلمخانه از شرایط و اسباب ترقی ملی است.

دلیل این مدعا گمان میکنم در فرق اخلاق عمومی در ممالک کاتولیک و پروتستان اروپا محسوس است. اخلاق اکثر جوانان فرنگی ماب ایران نیز مؤید دیگر این مدعا است.

لکن یک نکته باریک نباید ناگفته بماند که با وجود شدت لزوم اصلاح و همت در این کار و بداهت محسّنات ظهور یک مجدد دینی در اسلام و ایران این اقدام کار هر کس نیست و محض لزوم این کار برای ترقی ملت و جهات سیاسی و اجتماعی ممکن نیست که یک نفر شخص غیر معتقد که قلباً شور ایمان ندارد و حقیقه معتقد آنچه میگوید نیست بر خاسته و اصلاحی بنوک قلم در چند فصل و باب از راه ملاحظه مصالح دنیوی ترتیب دهد بلکه باید مؤسس این اصلاح واقعاً معتقد و متدین باشد و اقدام وی طبیعی و فطری باشد نه مصنوعی و از روی عقل و تأمل و ملاحظه مصالح اجتماعی و سیاسی.

## محصلین ایرانی در آلمان

در باب تحصیل و زندگی محصلین ایرانی در آلمان و شرایط قبول آنها در زیر اداره و سرپرستی «هیئت مواظبت محصلین ایرانی» لازم است باز چند کلمه توضیح داده شود. این توضیح در واقع علاوه بر عرض باطلاع عامه جواب مکاتیب هم هست که از طهران و اصفهان و همدان و ارجیل و تبریز رسیده و در این باب سؤالات نموده اند.

۱- در باب مخارج سالیانه محصلین هیچ میزان معینی سالیانه نمیتوان بدست داد و آنچه سابقاً در کاوه نوشته شده برور زمان تغییر یافته و در واقع بواسطه ترقی و تنزل غیر متعارفی پولها و مخصوصاً پول آلمان و تغییر متوالی نسبت آن بلیره انگلیسی و نسبت لیره انگلیسی بتومان ایران از یکطرف و گرانی و فرق فاحش قیمت همه چیز و تغییر تند تند آن از ماهی ب ماهی از طرف دیگر تعیین یک میزان ثابتی را برای زندگی سالیانه در آلمان مشکل ساخته. مثلاً بمیزان این دو سه هفته آخری که پول

خود را با هزاران برگ و ساز بچه گانه و مضحک عرضه مسخره بیکانگان میکنند و با وجود این مسخره بر کفش و نعلین خودشانرا موجب کفر شمارند یعنی در واقع ردّ و دفع هر آنچه از امور مخالف عقل و آزادی و ذوق سلیم بر دین عارض شده و موجب وهن آن گردیده و همه آنها از امور ما آنزل الله بها من سلطان است. یک خدمت بزرگ توصیف نا پذیری باخلاق اجتماعی و تربیت روحانی مردم دنیا است چه در ممالک که اصلاح و تجدید دینی مطابق روح ترقی علمی و تمدن زمان بعمل نیاید - و با آنکه بجای مکاتب قدیمه دارالفنونهای جدید بنا شده و علم و ادب و حکمت و فلسفه ترقی یافته و رواج گرفته باشد و بجای سفر با الاغ راه آهن آمده باشد هنوز اوضاع دینی بر از موهومات اختراعی جهال مانده و گیاههای هرزه و زشت بر گلپای معرفت اصلی غلبه کرده باشد و قصه بئر العلم و زعفر جتی و عوج بن عناق و بلم باعور و قصه جعبه نخ رگهای زمین و سنت قه زدن و نخل بلند کردن از حکمتهای عالی منع مسکرات و استحباب سنت شبق و رمایه و آیات بلند پایه و سن حکیمانه اصلی در قدر و اعتبار پیش باشند - در چنین ممالک طولی نمیکشد که ترقی علوم طبیعی مبنی بر محسوسات رونق بازار عوارض جاهلان را شکسته و روشنائی علم گریه را از سمور تمیز میدهد آتوق نا چار یا سدّ چهل و تعصب بیک انقلابی بر میافتد و سیل معرفت بیکبار هجوم میکند ولی بدبختانه در ابتدای امر این سیل نه تنها خار و خاشاک را از باغ بر میاندازد و ریشه کن میکند بلکه یکباره باغی را که بغفلت باغبانان جنگل پر خاری شده فرا گرفته و گلهارا نیز با گیاههای هرزه از بیخ و بن بر میکند و آتش انقلاب تر و خشک را با هم میسوزاند و یا بتدریج مردم علوم حقیقی دنیوی را فرا گرفته و بواسطه غرابت فوق العاده ظواهر عارضی دین که در دست مشتی مکتسبین بدین آلت مسخره شده مطلقاً از دین بیزار و سیر شده و مسخره میکنند و بکلی بیدین میشوند یعنی نه تنها عده‌ای از فلاسفه و حکمای قوم بلکه عامه نیز دستشان از یک رادع وجدانی و مایه تسلیت روحانی خالی میشود و قسمتی از اخلاق حسنه که قرن‌ها و هزاران سالست تکیه بر دین دارد و در مزرع تربیت آن نشو و نما یافته پایه اش متزلزل و بلکه منهدم میشود و نتیجه آن میشود که اخلاق اجتماعی آن ملت بغتة دوچار بحران میشود و اگر ملت خام و کم ظرف و در علم و تمدن نارس باشد که شاید قدیم را محض گناه قدمش مردود خواهند شمرد و بعضی افراد آن میل خواهند کرد که کلاه را بپا بپوشند و کفش را بسر تا مصداق «تجدد» کامل بشوند. مثلاً در ممالک مسلمان حرمت مسکرات را نیز نظیر حرمت تعلیم نسوان فرض کرده و تصور خواهند کرد باقتضای ترقی و تمدن همه یکجا باطل شد و محض ترویج تمدن آنقدر عرق خواهند خورد که مانند سکنه جزایر ساندویچ از جزایر

(۱) جزایر ساندویچ یا هاوایی یک مجمع الجزایر است در قسمت پولینزی از اوقیانوسیه مرکب از هشت جزیره مهم و چند جزیره کوچکتر. پایتخت این جزایر که از سنه ۱۳۱۶ باین طرف در زیر اداره دولت ایالات متحده آمریکا است هونولولو است. سکنه این جزیره آنقدر در مسکرات منهک شده بودند که عاقبت تقریباً منقرض شدند. امروزه این جزایر باز قریب بصد هزار نفر سکنه پیدا کرده. (۲) معلمخانه سابقاً در آذر بایجان مدارس جدید را مینامیدند.

۴ - اولیای محصلین باید ترتیب رسیدگی بحساب پولیرا که سالیانه برای مخارج محصلین بهیئت مواظبت میپردازند پیش از وقت معین کنند یعنی یا کسی را در آلمان و یا نقطه دیگر از اروپا معین فرمایند که صورت حساب تفصیلی سالیانه یا ششماهه بان شخص برای رسیدگی و تدقیق تقدیم شود و یا قرار بدهند بخود ایشان فرستاده شود ولی باید بگوئیم که این صورت حسابها بزبان آلمانی و با ماشین نوشته میشود و اداره هیئت مواظبت منشی فارسی و محررین متعدد برای این کار ندارد.

۵ - محصلینی که با آلمان میآیند هر چه زودتر یکی از شهرهای متوسط یا کوچک آلمان فرستاده شده و بیک خانواده نجیبی سپرده میشوند که هم تربیت شده و هم در آنجا بمدرسه داخل شوند. در آلمان برای آنها نه تحصیل فارسی و عربی و سواد ایرانی ممکن است و نه مدرسه ای مخصوص ایرانیها است. این توضیح در جواب اشخاصی است که اغلب مینویسند و میپرسند آیا در اینجا ما یک مدرسه ایرانی داریم و آیا اطفال ایرانی که باینجا میآیند سواد و تحصیلات ایرانی هم در اینجا فرا میگیرند!

۶ - دانستن و دانستن زبان آلمانی برای محصلینی که با آلمان میآیند اهمیت زیادی ندارد در صورتیکه شرایط لازمه دیگر را دارا باشند یعنی تحصیلات مقدماتی علمی در زبان خود یا زبان دیگری داشته و سئشان پر زیاد نباشد چه زبان را بسعی وافی در مدت کمی باندازه لزوم میشود فرا گرفت خصوصاً وقتیکه شخص تنها در میان اهل لسان بسر میبرد.

۷ - مخارج اداره هیئت مواظبت از مواجب منشی و کرایه اطاق کار و ماشین تحریر و چاپ اوراق و مخارج پستی زیاد و تلگرافات و لوازم تحریر و غیره که جمعاً در سال بالغ بر هشت هزار مارک میشود فعلاً بمحصلین ایرانی تحمیل نمیشود و از طرف اشخاص اهل خیری که مؤسس این بنا شده اند پرداخته میشود (۱).

۸ - هر محصلی که بتحت مواظبت و سرپرستی هیئت مواظبت محصلین ایرانی سپرده میشود باید در ابتدا و پیش از وقت مخارج یک ساله وی در یکجا بصندوق انجمن مواظبت که در نجارتخانه پتاق آلمانی در برلین است سپرده شود. وجه مزبور را ممکن است بتوسط اداره کاوه یا وسیله دیگری بانجمن مواظبت رسانید. اگر بجهتی از جهات اولیای اطفال یا خود محصلین از مداومت بر تحصیلات خود منصرف شده بخوانند پول را پس بگیرند این کار فوراً ممکن نیست و باید اقلأ سه ماه پیش اطلاع بدهند چه پولها در نزد بانک بحساب سالیانه و بطور ثابت گذاشته میشود نه بطور روزانه.

۹ - انجمن مواظبت محصلین ایرانی که فعلاً مرگب از ۹ نفر آلمانی و ایرانی است مستقیماً با محصلین ایرانی طرف نیست و فقط از گاهی بگاهی در موقع لزوم و برای مشاوره در مطالب مهمه جلسه آن منعقد میشود. کلیه امور جاریه و سر و کار محصلین مستقیماً بامنشی گل انجمن که یک خانم محترم آلمانی است میباشد و برای قطع و فصل امورات رئیس آلمان و

(۱) قریب یکسال و نیم اداره کاوه متحمل این مخارج بود.

آلمان تنزل فاحش کرده و لیره انگلیسی بیلاتر از چهار صد مارک رسید ممکن است زندگی ماهانه محصلین را در آلمان با تمام مخارج از همه جهت از سه تا پنج لیره انگلیسی تخمین کرد ولی خیلی ممکن است مثلاً پس از دو سه ماه لیره باز مثل سه ماه قبل ۲۳۰ مارک شود و از آنطرف قیمت زندگی سی در صد گرانتر شود و در آن صورت مخارج ماهانه از ۷ الی ۱۱ لیره انگلیسی خواهد شد لهذا تعیین هیچ میزان ثابتی بالیره و تومان ممکن نیست مگر آنکه با مارک و بطور تخمین میتوانیم بگوئیم در حکم امروز بنسبت سن و مراتب تحصیلات محصلین با هزار و دویست تا هزار و پانصد مارک در راه ممکن است تحصیل و زندگی کرد و در هر شش ماه دیگر شاید صدی ده بر این مبلغ اضافه شود و اینهمه در صورتی است که اولاً سن محصل بیشتر از ۱۸ سال نباشد و ثانیاً لباس بقدر کافی و چندین دست از بالاپوش و زیرپوش همراه داشته باشد که اقلأ تا یک سال محتاج بخريد کلي نباشد، ثالثاً تحصیلات مقدماتی داشته و زبان آلمانی را کمی بداند و رنه درس خصوصی در خارج برای مهیا شدن دخول در کلاس مدرسه خیلی گران تمام میشود و برای خریدن لباس و بالاپوش زمستانی و غیره نیز خود چهار پنج هزار مارک از پول سالیانه و بلکه بیشتر صرف میشود. همچنین در صورت ورود ناگهانی محصل برلین بدون آنکه پیش از وقت نوشته و با اداره هیئت مواظبت محصلین مکاتبه نموده باشند و محل اقامت او پیش از ورود تعیین شده باشد مخارج یک یا دو ماه انتظار در برلین برای پیدا شدن خانواده ای در سایر بلاد آلمان برای اقامت و تربیت او خود ماهی بیشتر از دو هزار مارک ممکن است تمام شود و همین است که هیئت مواظبت تمام محصلینی را که در تحت نظارت او هستند بشهرهای دیگر آلمان میفرستد. بهر تقدیر خصوصاً مخارج سال اول ورود محصل (در صورتی هم که پول تنزل و یا قیمت اشیاء ترقی نکند) از سالهای بعد گرانتر میشود.

۲ - محصلینی که با آلمان میخوانند بهتر است کمتر از ۱۶ سال و بیشتر از ۲۰ سال نداشته باشند و تا یکدرجه تحصیلات مقدماتی کرده باشند که در اینجا پس از تعلم زبان آلمانی فوراً در دارالفنونها برای فرا گرفتن یک فن ورشته مخصوص داخل شوند و یا اقلأ بتوانند به کلاس قبل از آخری مدارس متوسطه داخل شوند. جوانانی که تحصیلات مقدماتی هیچ ندارند و سئشان بیشتر از ۱۲ و ۱۳ است آمدنشان باروپا برای تحصیل تقریباً بیفایده است. اطفال خرد سال میتوانند از مقدمات ابتدائی گرفته و مرتباً تحصیل کنند ولی اینهم تعریفی ندارد چه دوره تحصیلاتشان طول میکشد (دوره مدارس متوسطه در آلمان ۹ سال است) و بالأخره اگر پس از ۱۴ سال دارالفنون را ختم کنند درصد پنج نفر آنها بایران برنخواهند گشت.

۳ - هر محصلی باید آنچه ممکن است لباس و رخت زیرپوش بقدر کفایت و وسعت همراه بیاورد که بمجرد ورود محتاج خرید انواع ملبوسات و پیراهن شب و بالاپوش بارانی و چتر و کفش و غیره نباشد.



رئیس ایرانی انجمن همه روزه مواظبت دارند و در هر امری از امور مهمه منشی گل بامشورت آنان کار میکند .

\* \* \*

عده محصلین ایرانی که فعلاً در ممالک آلمان مشغول تحصیل هستند جمعاً قریب ۲۵ نفر میشود که از آنجمله ۱۷ نفر در تحت مواظبت و سرپرستی مستقیم « انجمن مواظبت » بوده و چهار پنج نفر دیگر از آنها مستقل هستند ولی در خیل از امور انجمن مواظبت بآنها راهنمایی و معاونت میکند

## جواب مسئله ۲ شطرنج در شماره ۴ کاوه

شش ماه است که این مسئله طرح شده البته هر کس تا بحال آنرا حل نموده جواب نوشته و با اداره کاوه هم رسیده است و زیاده بر این انتظار جایز نیست .

اسامی اشخاصی که جواب این مسئله را بطور صحیح حل نموده اند و جایزه اداره کاوه را رُبوده اند از قرار ذیل است و من بعد اگر از کسی جوابی برسد که صحیح باشد فقط اسم آن شخص را درج خواهیم نمود:

۱ = آقای قونسول ویلهلم لیتن قونسول دولت آلمان در لیباو (لثاند)  
۲ = آقای دکتر جلیل خان مؤیدالحکما از ژینو (سویس)  
۳ = آقای میرزا عبدالباقی خان رخشا از اسلامبول .

بد بختانه این سه نفر آقایان نیز که تیرشان درست به هدف آمده هر سه نفر مقیم اروپا هستند و از خود ایران جوابهاییکه آمده تماماً غلط است . حتی یکنفر از آگاهان رموز شطرنج در کرمان راه حل غریبی برای این مسئله ۲ پیدا نموده و شرح آن چنانکه از کرمان باین اداره نوشته شده از اینقرار است : « در چند شب قبل چند نفری از شطرنج بازهای معروف کرمان در محلی گرد آمده پس از چهار ساعت تبادل افکار همه متفق القول شدند که این مسئله اصلاً حل نمیشود و یکنفر که اورا سیاستناک و وطنچی « فکوری » میدانند و از او همه حساب میبرند با ذوق و شوقی بی نهایت اظهار داشت که حل مسئله را پیدا کردم همه متوجه شدند گفت روزنامه کاوه خواسته است درجه حماقت و « خریّت » ایرانیها را بفهمد و این مسئله حل نشدنی را طرح کرده که بفهمد آیا در ایران صاحب فکری پیدا میشود بگوید این مسئله لاینحل است اکنون اینرا یاد داشت کنید و پس از آنکه مطلب معلوم شد بفکر من تحسین نمائید . »

بعدها معلوم میشود حضار جلسه مزبوره چون خود را در حل مسئله شطرنج و امانده دیده اند چنانکه اقتد و دانی قدم بمیدان انتقاد

گذارده و در صفحه آن میدان اسب نازیها نموده و اظهاراتی رد و بدل داشته اند چنانکه از آن جمله یکی گفته : « حقیقه راست است که میگویند این کاوه ایها مرتد شده و بدون دلیل میگویند باید پاک فرنگی مآب شد و تمدن اروپائی قبول نمود و روضه خوانها حق دارند بگویند حیف کاوه که مندرجاتش اسلامی و دینی نیست و گول فرنگیها را خورده و از راه دین داخل نشده میخواهد ایران آباد شود در حالتیکه مردم را به بی دینی دعوت میکند (۱) . دیگری گفت الحق که همینطور است دیدی دموکراتها از روضه خوانی سر قبر آقا سید جواد چقدر نفوذشان جلو افتاده و چه اندازه مردم جمع شدند و انگلیسها حساب کار خودشانرا کرده دُمشانرا روی کول گذاشته و اسباب قشون جنوبشانرا حراج کردند حالا کاوه ایها کجا هستند اینهارا ببینند و دیگر از این حرفها تو روزنامه ننویسند . » در جواب عرض میشود که کاوه ایها در برلن در مرکز اروپا هستند و تأسف دارند که اثبات همه مطالب باسآن حل این مسئله « لاینحل » شطرنج نیست ولی اگر مشت را بتوان نمونه خروار دانست شاید ملاحظه جواب مسئله شطرنج که بنظر جمعی از « اهل خبره » حل ناپذیر بوده جواب مسکتی برای حقیقت سایر مطالب کاوه ایها باشد و مدعیان ما از این جزئی پی بکلیات ببرند .

بد بختانه نه نگارنده را مجال و نه روزنامه کاوه را وسعت آنست که بچون و چرا بپردازیم و بهتر آنست آقایانی که جوابی فرستاده و بخیال خود آنرا صحیح دانسته و پس از ملاحظه جواب صحیح مسئله که در ذیل مندرج است باز در صحت حل خود اصرار دارند باقابان ثلاثه فوق الذکر که جواب صحیح فرستاده اند رجوع نموده و این مرافعه را بین الاثنین خاتمه دهند و الا بیم آن میرود که در این زمان که شاهان فیل افکن از صفحه هتی رخ میتابند کاوه میدان بازی شاه و وزیر شده و دیگر هر چه اسب بتازد از این هنگامه گریبان نتواند بدر ببرد .

### جواب مسئله نمره ۲ از اینقرار است :

حرکت اول سفید: ف ۷-۳ ا جواب مهره سیاه: ب ح ۶-۵ ح ۵  
حرکت دوم سفید: و ۲-۶ ح ۶ + مهره سیاه هر حرکتی بنماید  
حرکت سوم سفید: ف ۳-۸ و یا ح ۶-۶ و سیاه بهر صورت مات است .

سیاه ممکن است در جواب حرکت اول سفید حرکتی نماید غیر از حرکت فوق یعنی ب ح ۶-۵ ح ۵ در اینصورت حرکت دوم سفید هم بجای و ۲-۶ ح ۶ + از اینقرار خواهد بود: و ۲-۵ ب ۴ .

\*\*\*

در اینجا لازم است گفته شود که مسائلی که در کاوه طرح میشود فقط یک راه حل دارد و بس باینمعنی که حرکت اول سفید منحصر بیک حرکت مخصوصی است که تمام حل مسئله بسته بکشف آن حرکت است و نباید تصور شود که اگر کسی راه حلی پیدا نموده که حرکت اول سفید

برای آشنا شدن بعلاّماّت مقررّه شطرنج و غیره رجوع شود بشماره ۱۲ کاوه از سال اول (دوره جدید) و شماره های ۳ و ۴ سال دوم (دوره جدید). از کسانی که تا آخر جمادی الآخره امسال (۱۳۴۰) جواب صحیح برسد اسامی ایشان درج و جایزه بآنها فرستاده خواهد شد.

## مشاهیر شعرای ایران

### فردوسی

#### زندگی و آثار او (۱)

— ۶ —

در شماره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از سال اول کاوه (دوره جدید) و ۱ و ۳ از سال دوم مقالات متسلسلی در خصوص شاهنامه و اساس قدیم و مأخذ داستان ملی ایران نگاشته و در باره پیشروان فردوسی در این کار و سایر شاهنامه های فارسی باندازه ای که گنجایش صفحات روزنامه اجازه میداد شرح دادیم و در شماره ۳ همین سال پس از ذکر شاهنامه های فارسی ابوالمؤید بلخی و ابو علی بلخی و شاهنامه مذکور در کتاب ثعالی و شاهنامه ابو منصور از نظم شاهنامه سخن رانده و گفتیم که ابتدا دقیقاً در حدود سنه ۳۶۷ باین کار شروع کرد و چون بواسطه قتل ناگهانی او تا تمام ماند بعدها فردوسی این کار بزرگ را بهمه گرفته و بکامیاب انجام داد. اینک در دنباله همان مقالات میخواهیم شرح حال فردوسی و شاهنامه او را باختصار بیاوریم:

سخن پرداز بزرگی که داستان ملی و تاریخ ایران را بر حسب روایات بومی کاملاً برشته نظم کشید فردوسی طوسی بود که بنای پایداری از نظم برافراشت که یکی از مفاخر ملی ایران گردیده و داستان ملی را تا امروز حفظ کرد. ذیلاً میخواهیم مختصری از تاریخ زندگی این مرد بزرگ شرح داده و بعد بذکر شاهنامه و قصه یوسف و اشعار متفرقه او بپردازیم:

تحقیق شرح زندگانی فردوسی علاوه بر قلت اطلاعات تاریخی قدیم و صحیح در آن باب مخصوصاً بواسطه کثرت افسانه ها و روایات مختلفه و تناقض روایات باهمدیگر در اغلب مطالب بسیار مشکل شده است و لهذا برای شخص طالب تحقیق جز آن راهی نیست که این اخبار و روایات و حکایات و افسانه های مختلف و متناقض را یگان یگان از نظر تدقیق گذرانیده حکمهای مختلف انتقادی در باره هر کدام بدهد یعنی بعضی را قطعی و مسلم الصحه و بعضی دیگر را قطعی البطلان و مردود

(۱) در این باب دنباله سخن مدقّ متقطع شد و تعطیل تا بستان و کثرت مقالات دیگر در کاوه مجال ختم کلام در این زمینه را نداد. لکن چون این مقاله که خلاصه و نتیجه مدقّ زحمت و تتبع قاصر این ضعیف است حاضر بود با وجود انصراف از بکردن صفحات کاوه با این مقوله که از بعضی مکاتیب وارده مفهوم شد که عام المنفعه نبوده و مورد اقبال عمومی نیست باز بعدها بسبب تشویق بعضی دیگر از اهل معرفت حیث آمد که این زحمات هدر و نتیجه آن باطل گردد پس بدرج آن بتتاریق اقدام شد و این مقاله را ناچار بچند قسمت باید تقسیم کنیم تا در کاوه بگنجد.

در آن باحرکت معهود مختلف است آن راه حلّ هم ممکن است راه حلّ ثانوی تازه و صحیحی باشد.

آقای قونسلو لیتن که یکی از سه نفر آقایی هستند که جواب مسئله ۲ را صحیح پیدا کرده اند حکایتی نیز در همان باب حلّ خود در تحت اسم « حکایت شاه و یاغی » بفارسی نوشته و فرستاده اند که ذیلاً جمله ای از آنرا نقل مینمائیم:

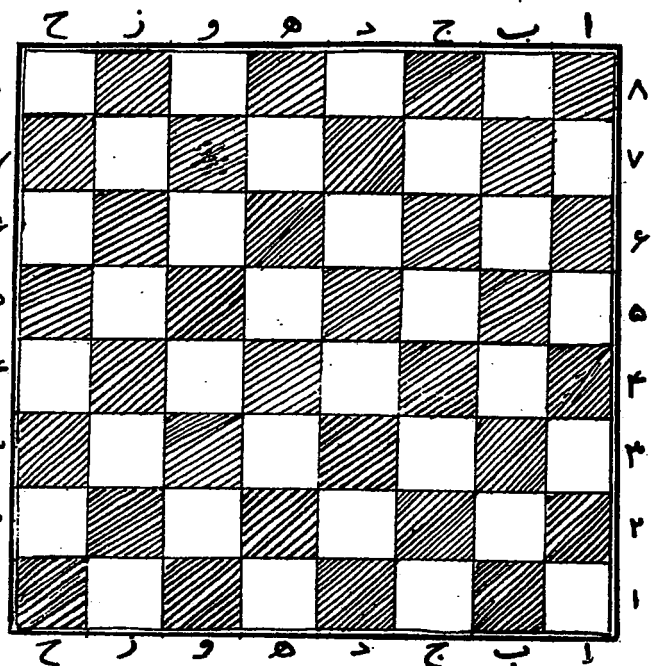
« در آن ایام قدیم که مرد را مردی بود نه نارنجک ، وزیر را عقل بود نه پولتیک ، پادشاه را اصالت بود نه تاج و الماس پادشاهی درماز ندران باتفاق وزیرش سوار فیل بگردش رفت . در وقت غروب که نزدیک جنگلی پیاده شدند یک دفعه رئیس ایلی که در آنجا یاغی بود و اسمش کاکاسیاه بود با چهار نفر اسلحه دار در جلو جنگل پیدا شدند فیل وحشت کرده فرار نمود . پادشاه و وزیر تنها ماندند . وزیر گفت ای پادشاه ترس که قوه بی عقل تیری است بی کمان از این چهار نفر سیاهی سیاه کاری ساخته نیست چون از بس بی عقلند همینکه راه غلط هم بیوده باشند دیگر برنمیگردند »

سپس کاکاسیاه یعنی شاه سیاه میرسد و جنگ شروع میشود و کاکای سیاه منش بسزای خود میرسد .

#### مسئله نمره ۳

اینک در ذیل مسئله دیگری طرح میشود و مقدمه خاطر قارئین محترم را مسبوق میدارد که حلّ این مسئله کار سرشکن و پرزحمتی است که وقت بسیار لازم دارد و برای گذراندن شبهای دراز زمستان و مشغولیت زیر کرسی ساخته شده و الا هر کس مثل ما کارش زیاد و وقتش کم است خوب است پیرامون حلّ آن نگردد چه مقصود ما تفریح خاطر دوستان است نه جلب لعنت و نفرین آنان .

یکتا یگانه تاز میدان این بازی یک اسب است و بس که از خانه کوشه دست چپ (ح ۱) شروع بحرکت نموده و با همان حرکت اسب که معروف شطرنج بازان است باید جلو رفته و بدون آنکه از یک خانه دو مرتبه بگذرد [ معلوم است بخانه اول یعنی خانه (ح ۱) که نقطه ابتدائی خط سیر بوده هم نباید پس از حرکت از آنجا دو باره قدم بگذارد ] تمام خانه هارا طی کرده و پس از ختم سیر پیچا پیچ خود در ۶۳ خانه دیگر شطرنج بالأخره سیر خود را در خانه واقع در طرف راست خانه اولی یعنی در خانه (ز ۱) ختم نماید .



روایت قدیم و معتمد قول مؤلف چهار مقاله است که قریه باز (۱) مینویسد.

در زمان تولد فردوسی هیچ زوایلی در دست نیست و فقط از روی سن او در موقع ختم شاهنامه بحساب میشود سال تولد او را بدست آورد ولی بدبختانه این فقره یعنی سن او در موقع ختم تألیف هم یک مسئله بسیار مشکلی است که حلش آسان نیست. در خود شاهنامه بعر فردوسی مکرر اشاره شده و از آن اشارات استنباط میشود که وی از سن ۵۸ سالگی تا ۷۶ سالگی در کار شاهنامه اشتغال داشته (۲) و قرآن دیگری موجود است بر اینکه وی پیش از پنجاه و هشت سالگی نیز دست باینکار زده بود. از اینقرار اگر وی در سن ۴۰۰ هجری که تاریخ ختم نسخه کامل شاهنامه است ۷۶ یا ۷۷ ساله بوده پس در حدود سن ۳۲۳ باید متولد شده باشد.

(۱) قریه باز همان است که در عربی « باز » و « فاز » ضبط شده و در مُجمَع البلدان گوید از قرای طوس است و مابینه خوس و نیشابور واقع شده. این قریه بقول نظامی عروضی قریه بزرگی بوده که از آن « هزار مرد بیرون میآید » در برهان قاطع گوید « قریه ایست از قرای طوس و معرب آن فاز است گویند تولد حکیم فردوسی از آنجا است » — این اختلاف روایات در مسقط الرأس فردوسی شاید غیر قابل حل نباشد چه نظایر آن بسیار است و غالباً از آن پیش میآید که پدر شخص موضوع بحث از اهل یکی از نقاط بوده ولی بعدها ساکن نقطه دیگری بوده و خود آن شخص در آنجا متولد شده ولی در طفولیت منتقل بیک نقطه دیگری شده و در آنجا بزرگ شده.

(۲) راجع به ۵۸ سالگی او این ابیات است: « بد آنکه که بد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت... الخ » و « چو بر داشتم جام پنجاه و هشت تکبیرم جز از یاد تابوت و دشت » و « از آن پس که بنمود پنجاه و هشت بر فراوان شکفتی گذشت ». در ابیات ذیل وی از شصت سالگی یا نزدیک شصت و دهن و یا از شصت گذشتن حرف میزند: « کسی را که سالت به دوسی رسید امیداز جهانش باید برید » و « چو آمد بنزدیک سرتیغ شصت مده می که از سال شد مرد مست » و « مرا عمر بر شصت شد سالیان برنج و سبختی بیستم میان » و « هر آنکه که سال اندر آمد ب شصت بیاید کشیدن ز پیش دست » و « چل و هشت بد عهد نوشیروان تو بر شصت رفتی نمانی جوان ». در این بیت خود را شصت و یک ساله میخواند که گوید: « چو سالت شدای بیر بر شصت و یک می و جام و آرام شدی نمک ». در ابیات ذیل خود را ۶۳ ساله می شمارد: « چو شصت و سه سالم شد و گوش کر ز گیتی چرا جویم آئین و فر » و « ایا شصت و سه ساله مرد کهن تو از باده تا چندرانی سخن راجع به شصت و پنجاه لکی خود گوید: « مرا شصت پنج و ورا سی و هفت نرسید از این بیر و تنها رفت » و « چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه درد و رنج » و « گر آتش بیند پی شصت و پنج شود آتش از آب بیری برنج ». راجع به شصت و شش سالگی خود گوید « چنین سال بگذاشتم شصت و پنج بدرویشی و زندگانی و رنج \* چو پنج از بر سال شصتم گذشت بر آنسان که باد بهاری زدشت \* من از شصت و شش سست گشتم چومست بجای عنانم عصا شد بدست » و « هر آنکه که شد سال بر شصت و شش نه نیکو بود مردم کینه کش ». راجع بهفتاد و یک سالگی خود گوید « چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیر شمش اندر آمد [آرم] فلک ». راجع به ۷۶ سالگی خود گوید « کنون سالم آمد بهفتاد و شش غنوده همی چشم میشار فش » [معنی لفظ میشار واضح نیست] این بیت آخری در نسخه های چاپی نیست ولی در نسخه لیدن (هولاند) و نسخه استرازابورگ (آلمان) موجود است و شاید آنچه در خاتمه شاهنامه و در هجو سلطان محمود آمده از اشاره بنزدیکی عمر وی بهشتاد سالگی باز مقصود از آن همین ۷۶ سالگی باشد که نسخه آخری شاهنامه را در آن سن ختم و سلطان محمود پیشنهاد کرده بود و یا اندکی بعد از آن مثلاً ۷۷ سالگی.

و برخی دیگر را ظنی یا محتمل یا ممکن یا مشکوک و یا ضعیف بشمارد. ما نیز در ذیل همین کار را میخواهیم بطور اختصار بکنیم (۱).

ابتدا باید بگوئیم که علاوه بر اینکه بواسطه اختلاف نسخه های شاهنامه و نبودن یک نسخه صحیح قدیم در دست اطلاعاتی که از خود کلام فردوسی راجع بتاریخ زندگی و احوال او بدست میآید نیز بر اختلاف است این اطلاعات با مآخذ قدیمی دیگری هم که تا اندازه ای میشود بدانها اعتماد کرد موافق نمی آیند مثلاً در صورتیکه در خود شاهنامه مکرر از زحمت سی ساله و سی و پنجساله فردوسی در تألیف آن کتاب سخن رفته در چهار مقاله نظامی عروضی که قریب صد سال بعد از وفات فردوسی روایات راجع بفردوسی را در طوس جمع و ثبت کرده صریحاً این مدت بیست و پنج سال ذکر شده.

فردوسی تخلص شعری این شاعر بزرگ است که خود نیز در شاهنامه خود را بهمان تخلص میخواند (۲). کتیه او باجماع روایات ابو القاسم بوده و شبهه ای در آن نیست ولی اسم وی بتحقیق معلوم نیست و فقط در کتب متأخرین باختلاف حسن و احمد و منصور نامیده شده. اسم پدرش بیشتر مشکوک است در بعضی روایات علی و در بعضی اسحق بن شرفشاه و در برخی دیگر احمد بن فرخ ضبط شده و همه این روایات غیر قابل اعتماد هستند (۳). مسقط الرأس او قطعاً در ولایت طوس و در ناحیه طابران (۴) بوده ولی در محل تولد او باز اختلاف روایات موجود است بعضی قریه شاذاب (۵) از نواحی طوس و برخی قریه رزان (۶) نوشته اند ولی

اسم و کتبه و نسب و وطن فردوسی

(۱) در تحقیق مطالب راجعه بتاریخ زندگی فردوسی در میان مآخذ مختلفه بیشتر از همه اعتماد ما بدلیلی است که از خود کلام شاعر بدست میآید و لهذا اغلب بین کلام او استشهد کرده ایم. بدبختانه ملاحظاتی ما ناچار از رجوع دادن محل هر بیت استهدادی در شاهنامه و یوسف و زلیخا با تعیین نسخه خطی یا چاپی منقول عنه و ذکر عدد صفحه و سطر آن چنانکه رسم محققین از مؤلفین فرنگی است صرف نظر کردیم چه این مقالات بیشتر برای ایرانیان نوشته میشود و نسخه های چاپی صحیح ماکان یا موهل یا ولرس در ایران در دسترس عامه موجود نیست و نسخه چاپی شرقی غالب و عام الاستعمالی هم که در حکم فرد کامل باشد برای ارجاع بدان باز نیست. ارجاع یکی از نسخه های منقوط چاپی ایرانی لا علی الثعین هم ترجیح بلا مرجح است لهذا مجبوراً این نقص را در این مقالات با آنکه خود بفاحش بودن آن ملتفت هستیم باید تحمل نمائیم.

(۲) وجه اشتقاق این تخلص معلوم نیست و آنچه در این باب گفته اند آثار تکلف و جعل در آنها واضح است.

(۳) چنانکه از لقبی که دیباجه بایسنقری شاهنامه پیدر فردوسی میدهد یعنی « فخر الدین » دیده میشود زیرا که القاب مضاف به « دین » در آنوقت پیدا نشده بود و ظاهراً اولین لقب از این قبیل لقب « ناصر الدین » بود که از طرف نوح بن منصور سامانی به سبکتکین غزنوی در حدود سن ۳۸۴ داده شد — در ترجمه عربی شاهنامه که از حدود سن ۶۲۰ است اسم فردوسی منصور بن حسن ثبت شده.

(۴) طابران که آنرا گاهی طبران هم نوشته اند مرکز ولایت طوس و یکی از دو شهر عمده آن ناحیه بود که دیگری هم نوقان بوده.

(۵) تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی. (۶) مقدمه بایسنقری شاهنامه

همه این قرائن دال است بر اینکه وی شاهنامه را و همچنین قصه یوسف و زلیخارا با امید تحصیل ثروت معتد بهی نظم کرده که بدان وسیله باقی عمر را بکلی در رفاه و آسودگی بسر برد و یا بقول چهار مقاله برای تدارک جهیز دخترش دست باین کار زده بوده است.

داستان تألیف شاهنامه  
تاریخ شروع فردوسی بتألیف شاهنامه معلوم نیست ولی در این شکی نیست که قسمتهای مهمی از آنرا در عهد سامانیان و پیش از سلطنت محمود غزنوی برشته نظم کشیده بوده و باغلب احتمال آنرا بطور اختصار ختم هم کرده بود و وطن قوی آست که وی بلافاصله بعد از وفات دقیقی که باید در حدود سنه ۳۷۷ واقع شده باشد در پی تحصیل نسخه شاهنامه و نظم آن برآمده ولی بواسطه موانع و عوایقی که در جلو مقصود او پیش آمده و مخصوصاً انقلاب خراسان پس از قتل وزیر ابوالحسنین [یا ابوالحسن] عبیدالله [یا عبدالله] بن احمد بن الحسن العتبی در سنه ۳۷۱ و عزل حسام الدوله ابو العباس تاش از سپهسالاری خراسان و منازعات ابوعلی سیمجور و تاش مزبور این منظور فردوسی که برای انجام آن ظاهراً تا بخارا نیز قته بود (۱) حاصل نشد و بالأخره پس از زحمت زیاد نسخه کتاب شاهنامه منثور ابو منصور را (که خود فردوسی از آن همه جا بکلمه «دفتر» سخن میراند و «فسانه کهن بود و منثور بود» در باره آن میسراید) در شهر خودش طوس از یک رفیق مهربان خود بدست آورده و کم کم بعضی قطعات آنرا شروع بنظم کرده (۲) و بتدریج ظاهراً یک دوره مختصری با تمام رسانید. بهر حال شکی نیست که وی مدت مدیدی پیش از سلطنت محمود غزنوی مشغول نظم شاهنامه بوده و اگر بدین کمال که حالا در دست است هم نبوده باختصار آنرا برداشته بود. از اینکه در باب شروع بنظم شاهنامه از قول زفیق خودش در مقام خطاب بخود گوید «گشاده زبان و جوانیت هست» نیز معلوم میشود که وی در موقع شروع بنظم کتاب جوان بوده است و اگر زحمت سی ساله وی و پنجساله در نظم کتاب که خود در اشعار خود بدیناها اشاره میکند و گوید «بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی» چو سی سال بردم بشهنامه رنج که

(۱) خود فردوسی گوید «دل روشن من جو برکت از اوی (یعنی از دقیقی نواسطه وفاتش) سوی تخت شاه جهان کرد روی» که این نامه را دست پیش آورم ز دفتر بگفتار خویش آورم \* نیز سیدم از هر کسی پیشمار برتسیم از گردش روزگار \* ..... زمانه سراسر بر از جنگ بود بجویندگان بر جهان تنگ بود \* بر اینگونه یکچند بگذاشتم سخن را نهفته همی داشتم \* ندیدم کسی کش سزاوار بود بگفتار این مر مرا یار بود \* اینهم ممکن است که مقصود از «تخت شاه جهان» نه بخارا پایتخت سامانیان بلکه بلخ پایتخت غزنویان باشد که بحسب بعضی روایات دقیقی نیز از همانجا بوده.

(۲) فردوسی گوید «بشهرم یکی مهربان دوست بود تو گفتی که با من بیگ پوست بود \* مرا گفت خوب آمد این رای تو بکنی خرامد مکر پای تو \* نوشته من این نامه پهلوی به پیش تو آرم مکر بنوی \* گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست \* شو این نامه خسروی باز گوی بدین جوی نزد مهان آبروی \* چو آورد این نامه نزدیک من برافروخت این جان تاریک من \* .....» اسم این رفیق شفیق فردوسی در مقدمه باستانی شاهنامه «محمد لشکری» ضبط شده و این ممکن است این هم بعید نیست که فردوسی پیش از تحصیل نسخه شاهنامه بزرگ نیز بعضی داستانها را از روی مآخذ دیگر بنظم آورده بوده و بعدها داخل کتاب خودش کرده.

چنانکه ذکر شد فردوسی در اوایل امر بقول مآخذ قدیمه از دهقانان و یا اقلاً از اعیان قریه خود بوده و عایدات کافی داشته و بقول نظامی عروضی «در آن دبه شوکتی تمام داشت چنانکه بدخل آن ضیاع از امثال خود نیاز بود (۱)» و خود فردوسی نیز بر فاه حال خود در جوانی اشاره میکند و هم بفقیر و تنگدستی که بعدها دوچار آن شده بود چنانکه گوید «الا ای برآورده چرخ بلند چه داری به پیری مرا مستمند \* چو بودم جوان برترم داشتی به پیری مرا خوار بگذاشتی \* ..... مرا کاش هرگز نپروردیا چو پرورده بودی نیازردیا» و نیز «بجای عنانم عسا داد سال برآکنده شد مال و برگشت حال» و «نماندم نمکسود و هیزم نه جو نه چیزی پدید است تا جو درو» و «..... نه چون من بود خوار برگشته بخت بدوزخ فرستاده ناکام رخت \* نه امید عقبی نه دنیا بدست زهر دور رسیده بچام شکست» و باز «مرا دخل و خوردار برابر بدی زمانه مرا چون برادر بدی» و «هوا پر خروش و زمین پر زجوش خنک آنکه دل شاد دارد بنوش \* درم دارد و نقل و نان و نپید سرگوسفندی تواند برید \* مرا نیست این خرم آنرا که هست ببخشای بر مردم تنگدست» و «دو گوش و دو پای من آهو گرفت همی دستی و سال نیرو گرفت» و نیز در حکایت ابتدای شروع بنظم شاهنامه گوید «و دیگر که گنجیم وفادار نیست همان رنج را کس خریدار نیست». همین فقره تنگدستی هم ظاهراً محرک او بنظم شاهنامه و تحصیل ثروت مهمی از این راه بوده چنانکه خود گوید «بیبوسم این نامه باستان پسندیده از دفتر داستان \* که تا روز پیری مرا بر دهد بزرگی و دینار و افسر دهد» و «بیبوسم این نامه بر نام اوی همه مهتری باد فرجام اوی \* که باشد به پیری مرا دستگیر خداوند شمشیر و تاج و سریر \* ..... مرا از جهان بی نیازی دهد میان یلان سر فیزی دهد» و «همی چشم دارم بدین روزگار که دینار یا بجم من از شهر یار» و «چو سالار شاه این سخنهای نغز بخواند ببیند پیاکیزه مغز \* ز گنجش من ایدر شوم شادمان کراو دور بادا بد بدگمان (۲)».

(۱) چهار مقاله نظامی عروضی چاپ لیدن صفحه ۴۷.

(۲) معلوم است که علاوه بر پاداش مالی فردوسی در ب شهرت و نام جاودانی نیز بود و بلکه باقتضای زمان خود که شعرا در دربار سلاطین پایه و قنبری پیدا میکردند امید ترقی و شوکت و اعتبار نیز داشته چنانکه گوید «چو این نامور نامه آمد به بن زمن روی کشور شود بر سخن \* از این پس میرم که من ز تمام که تخم سخن را برآکندهام» و نیز «ز گفتار دهقان یاراستم بدین خویشان را نشان خواستم \* که ماند زمن یادگاری چنین بر او آفرین کو کند آفرین \* پس از مرگ بر من که گوندهام بدین نام جاوید جویندهام» و نیز «نجستم بدین من مکر نام خویش بامم بیام مکر کام خویش» در قصه یوسف و زلیخا نیز گوید «اگر طمع نیکو بیبوندش و گر شاه فرزانه ببندش \* مکر دست گیرد مرا روزگار شود شاد از این خدمت شهریار \* مکر من رهی یا بجم از فر شاه بیام زحمت یکی یا یکاه \* ز دل فکرم پاک بیرون شود به پیران سرم حشمت افزون شود \* ..... رساند بر حمت مرا پایه قند بر سر از خسروم سایه».

شاید این الم باللفظ در و شکر، که در جاهای  
تلاش آید تا نکته را بداند

شاهم بیخشد بیاداش گنج» و نیز «سی و پنجسال از سرای سپنج بسی زنج بردم بائید گنج» مبالغه نباشد باید که وی بلافاصله بعد از وفات دقیقی شروع بنظم کرده باشد تا در حدود سنه ۴۰۰ سی و پنج یا اقلی سال از ابتدای نظم گذشته باشد. در این مدت یکی از بزرگان طوس که فردوسی او را در شاهنامه بدون ذکر اسم بسیار ثنا و ستایش میکند و بنا بر سر لوحه همین اشعار اسم او ابو منصور بن محمد بوده است فردوسی را حمایت و رعایت کرده و از وی نگاهداری میکرد. این شخص جوان که از دودمان دهقانان و بزرگان ایرانی بوده (۱) بقول خود فردوسی ویرا وعده مراعات و مساعدت داده و تمام حوایج ویرا انجام داده و او را بی نیاز میساخت و بالأخره ظاهراً در انقلابات و جنگهای خراسان کشته و یا مفقود شد و در موقع ختم نسخه اخیر شاهنامه در سنه ۴۰۰ مدتها بوده که این شخص وفات کرده بوده است (۲). بعد از وی عامل طوس حیّی بن قتیّب (یا قتیبه) حامی وی گردید. حیّی مزبور (که نسخه های متأخر آرا حسین کرده اند) فردوسی را رعایت نموده و او را از خراج معاف داشت چنانکه خود فردوسی در خانه شاهنامه از حمایت و مساعدت او (برخلاف سایر نامداران شهر) یاد میکند بدین ابیات: «حیّی قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان \* از ویم خور و پوشش و سیم و زر از وی یافتم جنبش و پا و پر \* نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلطم اندر میان دواج (۳)» و نیز در جای دیگر در آغاز سلطنت بهرام گور در ضمن شکایت از حال و فقر خود و سختی زمستان و نداشتن آرزو که گوید: «همه کارها شد سراندر نشیب مگر دست گیرد حسین قتیّب [حیّی قتیّب؟] \* بدین تیرگی روز و هول و خراج زمین گشت از برف چون گوی عاج \* من اندر چنین روز و چندین نیاز باندیشه در گشته فکرم دراز \* ظاهراً در ختم نسخه اول شاهنامه که چنانکه گفتیم شاید بشکل حالیه و کامل نبوده حیّی بن قتیبه حیات داشته (۴) و باغلب احتمال این نسخه

(۱) فردوسی گوید «جوان بود و از گوهر پهلوان»

(۲) در این باب فردوسی گوید «بدین نامه چون دست بردم فراز بفرمان آن مهتر سر فراز \* جوان بود و از گوهر پهلوان خردمند و بیدار روشن روان \* خداوند رای و خداوند شرم سخن گفتن خوب و آوای نرم \* مرا گفت کز من چه باید همی که جانت سخن برگزیده همی \* بچیزی که باشد مرا دست رس بکوشم نیازت نیام بکس \* همی داشتم پاس چون تازه سبب که از باد ناید بمن برهیب \* بکیوان رسیدم ز خاک تزند از آن نیکدل نامور ارچند \* چنان نامور گشت از انجمن چو دریاغ سرو سویی از چمن \* دروغ آن کمر بند و آن گرد گام دروغ آن کبی برز و بالای شاه \* نه ز مرده بینم نه زنده نشان بدست نهنگان مردم کشان \* یکی بند آتشاه یاد آورم ز کثری روان سوی داد آورم \* مرا گفت کاین نامه شهریار اگر گفته آید بشاهی سیار . . . الخ» در یک نسخه خطی «عطر شاهنامه» تألیف شاهم علیخان عرف شاه عالم ولد امیر الفقراء حضرت میر شاه ابراهیم ادهم ثانی تقوی سبزواری که در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است و در واقع اختصار شاهنامه است و در سنه ۱۱۲۱ تألیف شده در مقدمه (که با بعضی زواید عین مقدمه بایسنقری شاهنامه است) اسم این شخص حامی فردوسی «ابومنصور اسفکین» ضبط شده و گفته شده که بعد از وفات او ارسلان جاذب والی طوس شد. این اسم که ظاهراً اسفکین املای ضحیح آنست و در سرداران آن زمان دیده میشود واسم سپهسالار سلطان مسعود غزنوی نیز بوده بید بنظر نماید ولی در انصورت لابد ترک باید بوده باشد و با «از گوهر پهلوان» که فردوسی او را مینامد وفق نمیدهد.

(۳) بیت دوم اگر چه در نسخه های متعدد شاهنامه ثبت است ولی در چهارمقاله نیست (۴) از کتب تواریخ میدانیم که از سنه ۳۸۹ با نظر طرف والی طوس ارسلان جاذب از سرداران محمود غزنوی بود که مدت مدیدی نیز در آن منصب باقی ماند (ظاهراً تا وفات خود در حدود سنه ۴۲۰ یا ۴۲۱) و فردوسی نیز او را در شاهنامه بعنوان «دلاور سپهدار طوس» مدح کرده لهذا باید حیّی مزبور پیش از آن تاریخ حاکم بوده باشد مگر آنکه «عامل طوس» که چهارمقاله او را بدین سبب مینامد یعنی حاکم نبوده بلکه یعنی مأمور مالیه گرفته شود. حیّی بن قتیّب ظاهراً

در سنه ۳۴۸ ختم شده چه این تاریخ در چند نسخه شاهنامه در ختم کتاب آمده و مخصوصاً در قدیم ترین نسخه لندن (Or 1408) در موقع ختم داستان بزرگد آخری که در واقع آخر شاهنامه است و نیز در نسخه دیگر لندن (Add 5600) و دو نسخه از نسخ کتابخانه ملی پاریس و خیلی نسخه های خطی متفرقه دیگر ابیات ذیل آمده: «سر آمد کنون قصه بزرگد . . . ماه سفندارمذ روز ارد \* ز هجرت شده سیصد از روزگار چو هشتاد و چار از برش بر شمار» و در یک نسخه دیگر محفوظ در استرازابورگ (بنقل نولدکه از آن) در دو جا همین تاریخ ذکر شده یکجا بعبارت «گذشته از آن سال سیصد شمار برو برزوز بود هشتاد و چار» و در جای دیگر باین عبارت «ز هجرت سه صد سال و هشتاد و چار» یک نسخه قدیم دیگر لندن (Or 4384) و یک نسخه دیگر بالتسبه تازه تر در آنجا (Or 4906) هر دو باز همین مصراع اخیرا دارند. علاوه بر اینها در ترجمه عربی شاهنامه که البنداری (فتح بن علی بن محمد اصفهانی) در بین سنه ۶۲۰ و ۶۲۴ برداشته نیز تاریخ ختم شاهنامه را ۳۸۴ نوشته و در واقع مثل اینست که ما یک نسخه شاهنامه از قرن ششم در دست داشته باشیم (۱). پس معلوم میشود که یک نسخه شاهنامه در سنه ۳۸۴ ختم شده بوده و مؤید این فقره آنست که فردوسی در مقدمه قصه یوسف که آرا قطعاً پیش از سنه ۳۹۰ و باغلب احتمال در حدود سنه ۳۸۶ یا پیش از آن بنا بخواهدش موقوف برداشته (۲) بنظم داستان سلاطین و پهلوانان ایران اشاره میکند و گوید «من از هر دری گفته دارم بسی شنیدند گفتار من هر کسی \* سخنهای شاهان بارای و داد بسخت و بیست و بپند و گشاد \* بسی گوهر داستان سفته ام بسی نامه دوستان گفته ام \* بپزم و برزم و بکین و بمهر یکی از زمین و یکی از سپهر . . .» و بعد از هشت بیت گوید: «دم سیر

از تزد عرب بوده چنانکه اسم او قرینه این مطلب است چه مشکل است تصور اینکه در خراسان (که اسم قتیبه که نام فاتح خراسان و ماوراء النهر قتیبه بن مسلم بوده و در میان بومیان خیلی منقور بود و حتی خود فردوسی داستانی از جنگ داراب پادشاه ایران با شعیب بن قتیّب امیر عربی دشمن ایران میسراید که بقول نولدکه همین فقره اشاره ای به قتیبه بن مسلم دارد) یک ایرانی این اسم را داشته باشد. این شعر فردوسی در خانه شاهنامه هم که در بعضی نسخه ها بعد از حیّی ذکر قتیّب آمده «همش رای وهم دانش وهم نسب چراغ عجم آفتاب عرب» شاید در اصل راجع بحیّی مزبور بوده است. در جلو اسم حیّی در چهارمقاله نظامی کلمه «و شکر» و در مجالس المؤمنین کلمه «در شکر» و در تاریخ طبرستان این اسفندیار «درس کو» آمده اصل و معنی این کلمه معلوم نیست.

(۱) نسخه عربی شاهنامه که در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است در سنه ۶۷۵ از روی نسخه اصلی خط مؤلف استنساخ شده. در نسخه شاهنامه ای که در دست مؤلف کتاب «عطر شاهنامه» که ذکرش گذشته بوده نیز همین عبارت «سه صد سال و هشتاد و چار» ثبت بوده است.

(۲) ابو علی حسن بن محمد بن اسماعیل اسکافی از رجال در بار بهاءالدوله دیلمی بود. مشارالیه در سنه ۳۸۶ (و شاید پیش از آن تاریخ نیز) نایب بهاءالدوله در بغداد بود بجهاتی که مشروحاً در کتب تواریخ و مخصوصاً کتاب المنتظم ابن الجوزی و تاریخ کامل ابن الاثیر مذکور است در اواخر سال مزبور بهاءالدوله که مشغول جنگ با برادرش صمصام الدوله بود ابو جعفر حجاج را بیفداد فرستاد و حکم کرد تا موقوف را گرفتار کند وی در آخر ذی الحجه بیفداد رسید و در اوایل سال ۳۸۷ موقوف را گرفت و بعد موقوف فرار کرد و مخفی شد و به بطیحه (اراضی میان آب بود که در میان واسط و بصره بود) پیش مهذب الدوله رفت. در سنه ۳۸۸ (ظاهراً در واسط سال) موقوف باطاعت بهاء الدوله برگشت و وزیر وی شد و بدان سبب بود تا آنکه در سنه ۳۹۰ (۲۰ ماه شبان) در شریاز بهاءالدوله او را گرفتار کرد و بعدها از حبس فرار کرد و ثانیاً گرفتار شد تا در سنه ۳۹۴ در ۴۹ سالگی بحکم بهاءالدوله کشته شد. [بینه حاشیه در صفحه ۱۶]

گشت از فریدون کرد مرا زان چه کو تخت ضحاک برد \* کرفم  
دل از ملکت کیتباد همان تخت کاوس کی برد باد \* ندانم چه خواهد  
بدن جز عذاب زکیخسرو و جنگ افراسیاب \* بدینگونه سودا  
بخندد خرد زمن خود کجا کی یسندد خرد \* که یک نیمه از عمر  
خود کم کنم جهانی براز نام رستم کنم \* دلم سیر گشت و کرفم  
ملال هم از کیو و طوس و هم از پور زال \* بچشم زهزاد و  
اسفندیار نشستم براین چرمه راهوار (۱) و از این همه معلوم  
میشود که فردوسی پیش از نظم قصه یوسف اگر شاهنامه را چنانکه  
هست بطور مرتب از اول تا آخر نظم نکرده بوده (۲) قسمتهای زیادی از  
داستانهای پهلوانان و پادشاهان را بنظم آورده بوده است.

## دوره مسافرتهای

### فردوسی

فردوسی ظاهراً بعد از سنه ۳۸۴ در مسافرت بوده  
نسخه دوم شاهنامه  
و موفقاً در بغداد دیده و قصه یوسف را بخواهنش  
تألیف آن  
او نظم کرده و بعد از آن ظاهراً در عراق و  
جبال (عراق عجم) سیاحت نموده و در سنه ۳۸۸  
و ۳۸۹ در حوالی اصفهان در خان لنجان (که قصبه‌ای بود در حوالی  
اصفهان (۳)) پیش حاکم آنجا احمد بن محمد بن ابی بکر خان لنجانی بوده و  
بواسطه مهربانیهای که وی و پسرش در حق فردوسی کرده‌اند (و حتی  
یکبار که غله فردوسی بزاینده رود افتاده بوده و نزدیک بود غرق شود  
پسر حاکم مشارالیه او را نجات داده و از زلف وی گرفته و از آب  
بیرون کشیده بود) فردوسی خیلی ممنون وی بوده و یک نسخه دیگر از  
شاهنامه را بنام او ساخته است و در ۲۵ محرم سنه ۳۸۹ ختم کرده. این  
تفصیل از یک خانمه شاهنامه که در یک نسخه قدیم شاهنامه که در موزه  
بریتانی لندن محفوظ است (Or 1403) مستفاد میشود (۴) که شامل ۳۲ بیت  
است بدین قرار:

[بقیه از حاشیه صفحه قبل]. مشارالیه ابتدا ملقب بود بموفق و باین عنوان معروف بود  
و بعدها در اوایل سال ۳۹۰ لقب عمده الملک یافت. چون فردوسی در مقدمه قصه یوسف  
(که فقط در یک نسخه خطی محفوظ در موزه بریتانی لندن دارای نشانه Or 2930 موجود  
است) صریح گوید که آن قصه را بخواهنش موفق بنظم آورده و چون موفق را با آنکه از وی  
بنام «تاج زمانه اجل» و «سهر وفا و محل» حرف میزند وزیر نمیخواند بلکه گوید که  
موفق از من خواهنش کرد این قصه را بنظم کنم تا وی آنرا پیش وزیر امیر عراق (که  
بلاشک از امیر عراق بهاء الدوله مقصود است) ببرد لهذا از همه این قراین معلوم میشود  
که نظم آن قصه میان سنه ۳۸۰ (که تاریخ استقلال بهاء الدوله در سلطنت است) و ۳۸۶  
(که تاریخ گرفتاری اول موفق اسکافی است) انجام یافته و اگر انجام نسخه اول  
شاهنامه را در سنه ۳۸۴ بگذاریم پس نظم آن قصه تقریباً بسنه ۳۸۰ میافتد.  
برای تفصیل راجع بقصه یوسف و موفق و بهاء الدوله رجوع شود بشماره ۲ از  
سال اول (دوره جدید) کاوه.

(۱) یوسف و زلیخا چاپ آکسفورد صفحه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵.  
(۲) مؤید این گمان هم اینست که در آن قصه از داستانهای منظوم خود بلفظ  
«شاهنامه» ذکر نمیکند.

(۳) بقول ناصر خسرو علوی در سفرنامه خودش خان لنجان در هفت فرسخی اصفهان بودی  
(۴) سند این قسمت از تاریخ زندگی فردوسی همین اشعار است که فقط در  
یک نسخه ثبت است. خود قصه علامت صحت دارد و آثار جعل که داعی برشک و  
شبهه باشد در آن دیده نمیشود لکن آقای ذکا الملک که از علما و ادبای عالیمقدار  
ایران و صاحب نوق سلیم و طبع مستقیم است در صحت این اشعار از لحاظ ادبی  
و سببی ابیات و فرق بیان و شیوه بحتی اظهار تأمل فرموده‌اند.

چو شد اسپری داستان بزرگ  
بروز سیم شنبدی چاشتگاه  
که تازیش خواند محرم بنام  
ز تاریخ دهقان بگویمت نیز  
مه بهمن و آسمان روز بود  
چو خواهشگری و نیازم نمود  
همایون نهاد و پسندیده گل  
گر انمایه احمد که همسال او  
ز باباش جوئی توانم درست  
سیاهانی و خان نشستنکاهش  
چو در خان لنجان فراز آمدم  
مراسوی خان خود [ش] راه داد  
خداوند این دفترم بنده کرد  
ز پوشیدنی و ز گستردنی  
پسندیده و پاک در خوردن من  
بداندیش بر من زبان کشود  
بگویم رسید و کرفم کران  
مرا خواند و از من نپوشید چیزی  
چو بدگویی دادم که بدخواه تست  
توبی بیم باش و مشو دورما  
که همواره رنجور بادا تنش  
چو از بردگیش آگهی یافتم  
بهر کار فرمانبر او شدم  
بفرزند او گرچه شاگرد هست  
بهاران سوی رود زرین شدم (۱)  
باب اندر اقدام از ناگهان  
بماندم گرفتار گرداب سخت  
چو آگاه شد بر سر من دوید  
دلش گشت بر دیدنم نیک شاد  
پس از خواست دادار یزدان پاک  
کنون گردستم بود جان و تن  
که یزدان نیکی دهش یار باد

سخنهای آن خسروان سترگ  
شده پنج ره پنج روزان زماه  
که از ارجمندیش ماه حرام  
زاندیشه دل را بشویمت نیز  
که حاکم بدین نامه پیروز بود  
بدین پرسشم زبان برکشود  
خردمند و ارمیده و نیک دل  
بجوید بهر جا ازو آل او  
ابوبکرش آخر محمد نخست  
بنزد بزرگان ستوده دهش  
بهرج بگوئی نیاز آدمم (کذا)  
چو بامن بدید او بخرگاه داد  
لب هر مرادم براز خنده کرد  
زافکندنی و هم از خوردنی  
بدادی نشستی زدل درد من  
چه خرژاژ هر زشتی می سرود  
که تادلش بر من نگرده کران  
چو بایدت گفتا ببخشم بنیز  
بد اندیش بر شیوه و راه تست  
که بد گو نشاید بمزدورما  
چو مادرش بد نام هر جازنش  
سوی خدمتش نیز بشتافتم  
بنیکو نهادیش خستو شدم  
نگر تا کجا مهربانیش هست  
ز بهر نشاط و پابن شدم (کذا)  
زیاران ببیشم کهان و مهان  
نوگفتی که بر گشت بیدار بخت  
بجویم گرفت و مرا بر کشید  
سبک گوسفندی بدرویش داد  
شد این از او جان من از هلاک  
ندارم دریغ ار بخواهد زمن  
بداندیش و بدگویی او خوار باد (۲)

حالا میرسیم بحکایت تألیف نسخه اخیر و کامل شاهنامه که در واقع نسخه نهایی  
است و تعیین تاریخ هر کدام از این سه نسخه و نزاع شاعر بزرگ با محمود غزنوی و  
فراش از غزنه. این تفصیلات در قسمت تالی مقاله شماره آینده شرح داده خواهد شد.  
«محصل»

(۱) از اینکه فردوسی در بهار در خان لنجان باب افتاده معلوم میشود مشارالیه  
از اوایل سنه ۳۸۸ در آنجا بوده چه بهار سال سزبور از اواسط ماه ربیع الاول تا  
اواسط جمادی الآخره بوده.

(۲) این اشعار از روی نسخه‌ای که مرحوم شفر در حواشی خود بر کتاب  
سفرنامه ناصر خسرو چاپ کرده (از روی نسخه اصلی شاهنامه لندن) نقل شد.

## ⚡️ ⚡️ **اخطار مهم** ⚡️ ⚡️

راجع بترتیب انتشار روزنامه کاوه در سال آینده (از جمادی الأولى ۱۳۴۰ تا جمادی الأولى ۱۳۴۱) لازم است نظر خوانندگان را پیش از وقت بنکات ذیل متوجه نمائیم و متعنی چنانست که این سطور را بدقت لازم مطالعه فرمایند:

چون روزنامه کاوه بدون آنکه اقلأ دارای دو هزار نفر مشترک در ایران و خارجه بشود نمیتواند با انتشار خود مداومت نماید و عایدات آن کفایت مصارف آنرا نمیکند و نظر بدانکه بدون معلوم شدن عدده مشترکین و امید قطعی تقدیر نگاهداری روزنامه تا آخر سال نمیخواهم پیش از وقت از جمعی وجوه اشتراک پیشکی گرفته و نتوانیم تا یکسال بایشان مرتباً روزنامه برسانیم و نیز چون بعد از شروع بسال تازه و ارسال شماره اول بولایات مختلفه رسیدن جواب از وکلاء و اسامی مشترکینی که وجه را پرداخته اند و معلوم شدن عدده مشترکین خیلی طول میکشد و ابتدا بعد از شش ماه و انتشار شش شماره تازه اسامی مشترکین و قبوض از وکلاء میرسد لهذا نظر بتمام این ملاحظات از حالا بعموم طالبین و مشترکین روزنامه اخطار میشود:

اشخاصی که طالب اشتراک کاوه در سال سوم دوره جدید آن هستند لطف فرموده محض انتظام کار این روزنامه فوراً از حالا قبول اشتراک خود را برای سال آینده و حاضر بودن برای پرداختن وجه اشتراک در اول سال بوکلای کاوه اعلام دارند یعنی در واقع یک تقاضانامه کتبی بوکلای روزنامه بدهند و وکلای محترم قبل از ماه ربیع الأول و منتها تا غرة ربیع الثانی بواسطه دو کلمه تلگراف عدده قبول کنندگان را بما اطلاع دهند و در صورتیکه عدده مجموع حاضرین با اشتراک در ایران و هندوستان و مصر قریب بدو هزار نفر برسد روزنامه کاوه در سال آینده با طرزی نوین و ترقیات و اصلاحات مهمه در انتشار خود مداومت خواهد نمود.

هر شخص محب علم و ادب و طالب انتشار حقایق که میل و علاقه ای بکاوه داشته و جهاد معنوی او را با ضحاک تعصب و جهل خواسته راضی بغروب این ستاره ضعیف مشرقی در آفاق و دیار مغرب نباشد خوبست بجای هر معاونت نقدی (که دیگر قبول نمیشود) بهمتی مخصوص در ترویج روزنامه و تکثیر مشترکین آن بکوشد. اشخاص علم و معرفت دوستی که حاضر بمعاونت نقدی باین روزنامه هستند بهتر است هر وجهی را که میخواهند در این راه بسم اعانه بدهند مقداری روزنامه سفارش دهند و صورتی از اسامی مردمان کم استطلاع بدهند که بآنها مجاناً فرستاده شود.

علاوه بر آنکه دوام این تأسیس در اروپا باعث استمرار و استقرار و تکامل تدریجی یک مرکز تربیت و علم از ایرانیان در قلب اروپا شده و بواسطه انتشارات منظمه از کتب مفیده و رساله ها و انواع نشریات مفیده دیگر که طبع آنها در نظر است برای آیندگان و اولاد عهد آینده مرکز کار علمی و ترقی میشود، اصلاحاتی که از سال آینده در نظر است علاوه شود از اینقرار است: تکمیل سلسله مقالات مشاهیر مردمان مشرق و مغرب با عکس آنها - افزودن بانی در خلاصه اخبار ایران و عالم در هر شماره در صورت امکان - باز کردن بانی در خصوص مطبوعات تازه فرنگی در باب ایران و بانی در خصوص بهترین کتب موجوده فرنگی راجع بایران از هر حیث - تکثیر مقالات علمی عام المنفعه - سعی در اینکه مقالات بزبان ساده تری باشد که کسی را در فهم آن زحمتی نباشد - مصور نمودن روزنامه - تکمیل سلسله مقالات شرح حال مشاهیر شعرای ایران و خصوصاً شعرای قدیم عهد سامانی که تقریباً حاضر است - روزنامه را بشکل مجله در آوردن یعنی بشکل کتابچه در ۳۲ صفحه که در فرستادن تا نخورد و بحجم و قطر اصلی مشترکین برسد - بقدر امکان نشر یک مقاله علمی کاملی در هر شماره از روی تتبعات عمیق و طویله و استقصاء لازم در جامعیت آن که در واقع مانند رساله مستقلی بشود - طبع و نشر تقویم کاوه از روی اساسی که در شماره ۴ امسال ذکر شده و بر از معلومات تاریخی و حکمتی و نوادر و امثال و دادن آن بمشترکین کاوه بقیمتی نازلتر از قیمت متعارفی فروش آن - نشر مقالات علمی نفیس بقلم علمای فرنگستان.

این است ترقیاتی که در نظر داریم و امید است که واقعاً مقبول نظر اهل معرفت گردد ولی اینهمه بسته برسیدن خبر موافق در باره عدده مشترکین پیش از آخر سال روزنامه است.

علاوه بر اینها اگر عدده مشترکین بدو هزار نفر برسد قیمت اشتراک سالیانه روزنامه را نیز ارزاتر قرار داده چهار تومان قرار میدهیم

و باین ترتیب شکایت بعضی از مشترکین در گرانی قیمت آن در میزان یک لیره انگلیسی رفع میشود.

مشترکین شیراز عجله نمیتوانند تقاضای اشتراک را پیشتر جناب آقا میرزا احمد کازرونی وکیل کاوه در بوشهر برستند و مشترکین سیستان بیش کتابخانه نصرت در مشهد و طالبین اشتراک در ولایاتی که ما وکیل نداریم میتوانند بنزدیکترین ولایتی که در آنجا وکیل کاوه است تقاضانامه خود را بفرستند.

## مخصوص تجار ایرانی

نظر به مناسبات تجاری و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجاری خودمان را

### مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نوشروغ کرده و مثل سابق داخل تجارت بشویم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دیناریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. و از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

**ROBERT WONCKHAUS & Co.**  
HAMBURG 1, Glockengießerwall

## فروش دواجات

برای دواخانهها و اطبای ایران همه نوع دواها بمقدار کلی یاجزئی و با مناسب ترین قیمت از بزرگترین کارخانههای دواسازی دنیا که در آلمان است خرید و ارسال میشود.

تجارخانه پرسپولیس که روابط مستقیم با همه این نوع کارخانههای معتبر دارد در مقابل حواله عمل جزئی برای مشتریان ایران بترتیبی که بخواهند هر گونه سفارشها را با کمال دقت و نهایت تندی انجام میدهد. مدیر: رضا تربیت.

آدرس ما از قرار ذیل است:

Tarbiat-Persepolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestr. 1.  
Berlin, Tarbiathut, آدرس تلگرافی.

## چاپخانه کویانی



واقعه در برلین که از تأسیسات یک شرکت ایران است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هر گونه نقشهها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فنرکی طبع میکنند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فنرکی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمان بسرعت انجام داده و تحویل میدهد.

**Buch- und Kunstdruckerei «Kaviani»**  
Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

## سلسله انتشارات «کاوه»

آلمان ایران و سایر ممالک

مارک	لیره انگلیسی	توضیحات
۵۰	۸ شیلینگ	(۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجه ما در ایران و احصایه های مالیاتی و جدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی.
۱۰	دو شیلینگ و نیم	(۲) کشف تلیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس مین اسناد محرمانه که برای سیاستپون ایران مطالعه اش لازم است.
۳	نیم شیلینگ	(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت با ایران تألیف علامه مشهور آفاق استاد برائیس دانگرکی که بسیار دانشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب با ایرانیان»
۱۰	دو شیلینگ	(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی و کلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب.

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بطور مستقیم و یا توسط وکلای کاوه بفرستند توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف داده میشود.

## قیمت اعلان در کاوه

روزنامه کاوه چنانکه سابقاً هم در شماره دوم و سوم سال دوم (دوره جدید) خود اخطار نموده بود برای قبول هر گونه اعلان بهر زبانی که باشد و از هر نقطه ای که برسد حاضر است و اینک محض مزید اطلاع قیمت اعلانات را نیز ذیلاً درج مینماید:

مقدار اعلان	یک بار	سه بار	شش بار	۱۲ بار
قیمت هر سطر (نیم ستون) که مطابق است باده ساعتی طول در هفت میلیمتر عرض	۹ شیلینگ	یک لیره	یک لیره و نیم	۲ لیره و نیم
قیمت اعلاناتی که تمام یک ستون را بگیرد	۱۸ لیره	۴۰	۶۰ لیره	۱۰۰ لیره
نیم ستون را بگیرد	۹	۲۰	۳۰	۵۰
ثلث ستون را بگیرد	۴ لیره و ۱۷ شیلینگ	۱۳ لیره و ۷ شیلینگ	۲۰	۲۳ لیره و ۷ شیلینگ
ربع ستون را بگیرد	۴ لیره و نیم	۱۰ لیره	۱۵	۲۰ لیره
نیم ستون را بگیرد	۲ لیره و ۵ شیلینگ	۵	۷ لیره و نیم	۱۲ لیره و نیم





این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات  
 Rédaction „Kaveh“  
 Berlin-Charlottenbourg  
 Leibnizstr. 64

# کاوه

۱۳۲۴

قیمت اشتراك

سالیانه ششماهه  
 در آلمان ... | ۱۰۰ مارك | ۶۰ مارك  
 در ایران و { يك لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ  
 سایر ممالک

قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است

۲۴ خرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ زیدگردی = غرهٔ ربیع الاول سنه ۱۳۴۰ = ۲ نوامبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی. Jahrg. 2 — Nr. 11 Neue Folge.

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غرهٔ جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجهٔ تبعات و زحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجهٔ سعی عدهٔ ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامهٔ کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعهٔ خیلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غرهٔ هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحهٔ بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و انتقادات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شمارهٔ ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوهٔ بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صفحه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوهها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراك، اسامی و کلاسی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با ادارهٔ کاوه میتوانید خط فرنگی باینین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بدهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»  
 (Allemagne) Berlin-Charlottenbourg

Leibnizstr. 64.

اشخاصی که طالب اشتراك کاوه در سال آینده هستند باید فوراً بکلاسی مخزن کاوه کتباً اطلاع بدهند

# اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان : جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی  
مصر : نجارتخانه آقا میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکى مقیم القاهره

طهران : جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱

تبریز : جناب حاجی اسماعیل آقا امیر خبزی

مشهد : کتابخانه نصرت

اصفهان : دواخانه آقا میرزا غلامرضا ، درب باغ قلندرها

بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی

کرمانشاه : نجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان : نجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران

یزد : جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی پارسائی

اهواز و عمره و ناصری و شوستر و ذوقول : جناب آقا میرزا ابوالقاسم

خان منشی بانک شاهنشاهی در اهواز .

ملایر : جناب آقای میر حسین خان حجازی

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً باقیان و تجارتخانههای

مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً

باداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ و مستقیماً بایشان ارسال شود.



## مثنی

چون شماره ۸ و ۱۱ بارسال کاوه (سال اول دوره جدید) در اداره تمام شده لهذا هر کس از این دو شماره زیادی داشته باشد لطف فرموده باداره کاوه بفرستد و مرقوم دارد که در مقابل آنها چه میخواهد اداره کاوه حاضر است که قیمت آن شماره هارا تقدماً کارسازی دازد و یا شماره دیگری از کاوه و یا رساله کوچکی در عوض بفرستد .

# ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین و بالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک

کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیره انگلیسی است

بیکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و

قبض (چه قبض چاپی اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن

قبض را باداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و

مرتبأ روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود . علاوه بر این باید

هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند :

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت

نوشته شود که خوانا باشد .

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه)

تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده . همچنین

اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲

تواند شد نه هر شش شماره لا علی الثعین .

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را

یا نزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم

وجوه اشتراک را روهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند .

۴ - ما غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم

و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون

واسطه وکلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آرا بیدشکی و نقد

بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود . وکلای روزنامه نیز در باره

سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران

شخصاً مسؤل وجه آن سفارشات هستند و در حساب ایشان محسوب

میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند وجه را پرداخته باشند یا نه .

# تصحیحات

بدبختانه در شماره گذشته بواسطه تغییری که در مطبعه پیش آمد و نظر بد آنکه ابتدای امر طبع کاوه در مطبعه کویانی بود بعضی سهوهای طبیعی ناگوار و موجب تأسف واقع شد که بتصحیح آنها مبادرت کرده و عذرازمشترکین میخواهیم و متمنی هستیم این اغلاط فاحش را هرکسی در نسخه خود تصحیح فرماید . عجله آنچه بنظر ما خورده از این قرار است :

در صفحه ۱ ستون ۲ سطر ۲۱ «فلسفه ارسطو» غلط است و «فلسفه افلاطون» صحیح است

در صفحه ۳ ستون اول که فقط یک حاشیه دارد سهواً هم در متن و هم در حاشیه راده (۲) گذاشته شده

در صفحه ۵ ستون ۲ سطر ۲۵ در کلمه «و اصلاح» و او زاید است و بایستی علامت وقف خفیف (۰) باشد

در صفحه ۵ ستون ۲ حاشیه ۲ بجای «سن ۹۵ سالگی» سهواً «سنه ۹۵ سالگی» نوشته شده

در صفحه ۷ ستون ۱ در حاشیه کلمه فرنگی «conseilles» در آتمام صحیح نیست و صحیح «concile» است

در صفحه ۶ ستون ۲ در راده های حاشیه ها خلط شده یعنی هم در متن و هم حاشیه راده (۱) بایستی (۲) باشد و بالعکس

در صفحه ۷ ستون ۲ سطر ۹ کلمه «خلیفه» بغلط «خلفیه» چاپ شده

در صفحه ۱۵ ستون ۱ سطر آخر از متن راده حاشیه بجای (۴) سهواً (۲) گذاشته شده

در صفحه ۱۵ ستون ۲ سطر ۱ رقم ۳۴۸ غلط فاحش است و صحیح ۲۴۸ است

در صفحه ۱۵ ستون ۲ سطر ۳ از حاشیه در عبارت «و در میان بو میان» و او زبایدی است و معنی را مغشوش میکند

در صفحه ۱۵ ستون ۲ سطر ۶ در حاشیه بجای عبارت «بعد از ذکر حقی قتیب» سهواً چاپ شده «بعد از حقی ذکر قتیب»

در صفحه ۱۵ ستون ۲ سطر ۳ از حاشیه (۱) «گذشته» غلط است و معنی را بکلی ضایع میکند و صحیح «گشت» است

در صفحه ۱۶ ستون ۱ حاشیه ۳ کلمه «بودی» غلط است و صحیح «بود» است

در صفحه ۱۶ ستون ۲ سطر آخر متن بجای «تالی مقاله شماره آینده» بایستی «تالی مقاله در شماره آینده» طبع شود



این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه در برلین  
نشر میشود.

عنوان مراسلات:  
Rédaction „Kaveh“  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstraße 64

آدرس تلگرافی:  
Rouznakaveh Berlin  
کافی است

### قیمت اشتراک

سالانه  
در آلمان... ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک  
ششماه  
در ایران و یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلیک  
سایر ممالک

\*\*\*

قیمت هر شماره برای تک فروشی  
در ایران پنج قران است

۲ نوامبر ماه فرنگی  
۱۲۹۱ میلادی

No. 11 Jahrg. 2  
Neue Folge

کَاوَه  
۱۳۴۴

۲۴ خرداد ماه قدیم  
۱۲۹۰ یزدگردی  
غرة ربيع الأول  
سنه ۱۳۴۰

## نکات و ملاحظات

### یک بام و دو هوا

یاد دارم در طفولیت برادر بزرگم مرا خیلی آزار میداد و سیار میزد بحدیکه از جفای او بجان آمده بودم و همیشه او را نفرین و از جور و ستم وی ناله میکردم و بکسانیکه گفته اند حال سگ کوچکتر بهتر از حال برادر کوچکتر است حق میدادم و همی پیش خود میگفتم آدم چطور میشود اینقدر ظالم و بیرحم بشود و چرا این آدم اینقدر انصاف ندارد که یکدقیقه خود را بجای من فرض بکند و میان خود و خدا انصاف بدهد که آیا این جور و جفا روا است. ولی برادر همیشه از خود و اعمال خویش راضی بود و خود را اولین عادل و منصف میدانست و برخلاف انتظار من او هیچ وقت فرض اینرا نمیکرد که کار ناروا میکند. از همه بیشتر دل من آنوقت بدرد میآمد که در شب نشینها و مجالس خصوصی رفقا و همسایها و همدرسان برادرم که برای روضه خوانی خانگی شبهای جمعه یا برای تعلیم قرائت و تجوید و یا فرا گرفتن مسائل دینی بمنزل ما آمده و سرکسی یا در مهتابی یا صقه حیاط و جلو اطاق حلقه زده و جمع میشدند در ضمن ذکر خیر مردمان متقی و غیبت متجاهرین بفسق و تقی که من باب تنبّه اخلاقی و عبرت و اتعاظ از تأمل و نظر در اعمال دیگران از اخلاق حسنه و مذمومه سایر مؤمنین حرف بمیان میآمد و گاهی سخن از ظلم بر زیر دستان وی انصافی و سختگیری بعضیها درباره آنان میرفت برادرم با کمال جدیت که صدق و صفای اعتقاد از آن پیدا بود بر خود بالیده و با سر بلندی آم میگفت «بلی واقعاً این صفت بسیار بدی است حیف نیست آدم بی انصاف باشد و بر کوچکتران ستم روا دارد» من در میان خود و خدا همیشه چیزیکه در دنیا از آن خیلی بدم میآمده و میآید همین خصلت بوده و

کجا سلب قدرت بر  
ظلم مظلومیت شمرده  
میشود؟

هست. من باب تزکیه نفس نمیگویم ولی شهدالله باوجود هزاران عیب و نقصی که در خودم هست حمد خدا را این عیب را ندارم و همیشه در خانه با بچهها یعنی علی و احمد بمنتهای درجه خوش رفتاری کردهام چنانکه خودشان هم میدانند و شهادت میدهند که من چقدر با آنها بهربانی معامله میکنم و اگر گاهی هم تنبیهی کردهام باز در مقام انصاف میدانند که محض ملاحظه صلاح و خیر خود آنها بوده است، حیف نیست آدم بی انصاف باشد! من همیشه بچهها هم در مقام نصیحت میگویم باباجان! با کوچکترها با ملامت رفتار کنید بزرگان دین فرموده اند «ارخوا صغارکم» من در گوشه مجلس که خزیده و بانتظار اجرای احکام برادر و انجام خدمات مهمانان از آوردن چائی و بردن قلیان ایستاده یا محض استماع مسائل دینی اجازه جلوس یافته و نشسته بودم از شنیدن این حرفها از شدت غیظ گلوگیر میشدم و پیش خود شعر عربی را که تازه پیش آخوند محله یاد گرفته بودم در دل میخواندم که جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان یعنی نیش زبان از ضربت خنجر و نیزه کارگر تراست و با خود میگفتم خدایا دیگر این ظلم بالاترین ظلمهاست که برادر من نه تنها بظلم خودش ملتفت نیست بلکه بالعکس خود را یکی از عادلترین و مخصوصاً با رحم و مروت ترین مردم میدانند.

بعدها که خودم قدری بزرگتر شدم و برادرانم احمد و حسین هم پر و پائی گرفتند داداشم هم عروسی کرده و از خانه پدری رفت آنوقت من هم برای استعمال قدرت و حکم و تسلط خود مجال و محلی پیدا کردم و هر روز همانطور که بچه محله های مسلمان همدان و شیراز برای زور آزمائی و قدرت نمائی و ضمناً برای اجرای احکام جزیه جلو بچه یهودیها را گرفته و بهانه گیری نموده و آنها را آزار داده تحصیل اجر و ثواب میکنند من نیز برای اظهار قدرت خود پی بهانه میگشتم که پوست از سر حسین هفت ساله و احمد یازده ساله بکنم ولی تعجب در اینجا است که من هم عیناً مثل برادر بزرگم تمام اعمال خود را عین حق و عدالت دانسته و با

چگونه طغیان میکرد و واقعاً این رفتار ناهنجار که ناپدیری اسم تازه و بدعتی « مساوات حقوق » بآن میداد بالاتر از حد تحمل من بود و اگرچه مادرم در مقام تسلیت و تسکین من میگفت که ناپدیری طرفداری مخصوصی هم از احمد نکرده و او را ترجیح و امتیازی نداده و با روی حق من نگذاشته ولی این حرفها بکله من فرو نرفت و فوق العاده متغیر و برآشفته بودم و بیپناهه تحمل من لبریز شده بود و میگفتم دیگر در دنیا ظلمی بالاتر از این پیدا نمیشود و بر پدر هرچه اهل بدعت است لعن و طعن میگردم و خود را مظلومترین مردم دانسته تصور میگردم ظلم و ستمی که بر من رفته بر احدی وارد نیامده و لهذا همه اینها را از افتادن بدست ناپدیری و از دست دادن نعمت « استقلال » خانه پدری دانسته، کینه ناپدیری « ظالم » را در دل گرفته و بی فرصت میگفتم که او را بکشم و مدام روز می‌شمردم که اجل وی در رسد تا دمازی از روزگار بچها در بیاورم که خودشان حظ کنند و معنی و قروا کبارکم را بآنها حالی کنم. بچها هم چون این کینه و غیظ مرا فهمیده و دانسته بودند که چقدر دلم پر است و روز می‌شمارم و دندان می‌فشارم لهذا خود را سخت بیناه ناپدیری داده و باو چسبیده صبح و شام در تعقیبات نیاز طول عمر او را از خدا نیاز می‌کردند. من این داستان را دیگر مجلسی نماند که باسوز و گداز بی اندازه و آب و تاب برون از حساب شرح نداده و ظلم این بیگانه مقام نشناس یعنی ناپدیری را با اشک چشم و ناله جانخراش حکایت نکرده باشم بحدیکه تمام مردم محله (مخصوصاً مسالهای خودم که اغلب خود نیز بزرگتر برادران خود بودند) بحال من و جور و جفای ناشنیده که بر من وارد آمده خون گریستند و در واقع رفته رفته بواسطه همین ورد زبان و نقل محافل شدن این داستان « ظلم هولناک » حقایق من در ادعای خود جزو مسلمات و بدیهیات شده بود و احدی در آن شک و چون و چرا نداشت و راستی خودم هم شکی در آن نداشتم و شبهه‌ای در آن باب بر خاطرم خطور نکرده بود. روزه خوان محله ما هم در شبهای جمعه در خانه بعضی همسایها در مجلس خصوصی بالای منبر این فقره را عنوان میکرد و مخصوصاً میگفت « ببینید خود بچهای کوچک آن مرحوم یعنی احمد و حسین چقدر بد بخت شده‌اند. سابقاً که در تحت اقتدار و تسلط وزیر پر نوازش و جناح ذل و رحمت برادر محترم خود حفظه الله بودند سرشار از پائین انداخته مشغول کار خود بودند نه بازی میدانستند و نه لباس نو و خود آرائی، خودشان هم در نهایت آزادی و از تمام حقوق انسانی و شرعی بهره مند بودند ولی حالا بگردش میروند، لباس نو و خوب میپوشند و با بزرگتر از خودشان همسری میکنند و ناپدیری هم دیگر چه ظلمی است که بآنها نمیکند حتی مسلمانان می‌شنوم گاهی برای یک بهانه‌ای شام شب هم بآنها نمیدهد. بد بخت اولاد مرحوم مغفور حاجی خدا بخش که چه عزتی داشتند و بچه روز ذلت ماتند، خداوند بحق پنج تن آل عبا هیچکس را بزرگتر ناپدیری و تحت تسلط بیگانه نیندازد (اینجا همه مؤمنین آمین میگفتند).

یک لحنی مانند مردان بزرگ در حضور برادران کوچک خود بر قفا میگفتم « بچها باید همیشه قدر نعمت را بدانند و شکر خدا را جهت تنبیه و گوشال بزرگتران بجا بیاورند چنانکه من خودم حالا چقدر از گوشالهای برادر بزرگ ممنون هستم و آرزو میکنم حالا نیز در زیر نظر تربیت او بودم ». واضح است که این قسمت آخری را از روی صدق نمیکفتم و محض گوشزد بچها اظهار می‌کردم ولی در عادل بودن خودم و لزوم اطاعت و انقیاد برادران کوچک و تحمل آنها بسختی‌های من خالصانه معتقد شده بودم.

چندی بعد پدرم که از مقدسین شهر بود مرحوم شد و مادرم بایک فرنگی مآب ازدواج نمود ما هم ناچار در تحت مواظبت و سرپرستی ناپدیری تازه واقع شدیم. این ابوی مقامی که بقول بعضی مقدسین اهل محله قدری « پالانش کج » بود یک بدعت تازه‌ای در کار تربیت ما در آورد که من نه تنها در شهر خودمان نظیر آنرا ندیده و نشنیده بودم بلکه گمان می‌کردم هیچ آدم صحیح الاعتقادی با این طریقه عجیب همراه نیست و آن این بود که خواست در میان ما برادران مساوات اجرا کند و از تسلط و زور بزرگتران بر کوچکتران مانع شود. چند روزی نگذشت که من احدرا یک کشیده زدم و ناپدیری مرا بدین جهت بمحروم داشتن از غذای شب یعنی شام تنبیه کرد و در روز بعد احمد هم که از این قانون جدید مساوات جرئت یافته و جسور شده بود سر یک گفتگویی یک سیلی بمن زد، معلوم است من که در تمام عمر محاجه و بلند حرف زدن برادران کوچکتر را هیچ وقت تحمل نمی‌کردم بحدیکه وی تا حال جرئت و حد آن نداشته که حرف مرا برگرداند یا با من یک و دو کند از این تجزی نادیده که بهای خون او بود چنان از جا در رفتم و آتش گرفتم که بیک حمله خشم و حدت غضب دهنه‌هاون برنجی یک من وزن را برداشته و در یک حمله خواستم سر احمد را مثل مار بکوبم که ناپدیری فوراً پیش دویده و جلو مرا گرفته و مرا از انتقام هولناکی که آنرا حق مسلم خود میدانستم باز داشت و در صورتیکه من کشتن و قطعه قطعه کردن احدرا هم هنوز کافی از برای جزای این جسارت و فضولی که کرده بود میدانستم و چون از کشتن با طرف دیگر بدبختانه چیزی نیست آنرا کمترین حق خود برای احقاق حقوق مسلم بزرگی و جزای ترک مراعات مضمون و قروا کبارکم می‌شمردم پدرم معامله‌ای که پس از منع جبری من از اجرای حق خود بدست خودم (که از شرایط استقلال و حقوق انسانیت است!) با احد کرد و تنبیهی که باو نمود این بود که او را نیز از یک غذا محروم کرده و با و شام نداد یعنی عیناً همان طور که با من رفتار کرده بود با او نیز کرد. طولی نکشید که نظیر این واقعه مکرر شد و بچها هر روز جسورتر شدند و ناپدیری مانع تسلط و آزار یکی از برادران بر دیگری بود.

حالا همه مؤمنین میتوانند تصور کنند که در مقابل این معامله ناپدیری « ظالم » من چه حالی داشتم و دل من چطور شور میزد و قسم

حالا خود بچه‌ها هم از این وضع ناراضی و بر اعمال گذشته پشیمانند. بنده زاده نقل میکرد که با حسین گفتگو میکردم است و او بواسطه اینکه این شخص سنگدل و شقی شب را باو محض اینکه همشیره کوچک خود را زده بوده شام نداده بود چقدر ملول بوده است..... ریش سفیدان و ریش قرمزان محله و پیشماز مسجد ما هم این فقره را تصدیق و تأیید میکردند و حتی از کثرت و شدت شکایت من روزی در یکی از همان مجالس خصوصی مقلّسین گفتگوی این شد که میرزا شیخ عبد الرسول همسایه که سابقاً مسئله گو بود و حالا روزنامه‌ای با اسم «سنان الاسلام» در میآورد و حاضر آن مجلس بود چیزی در این باب در روزنامه خود که برای دفع بدعتها و اثبات کفر و زندقه فرنگی مآبها و جهل و نادانی فرنگیها تأسیس کرده بنویسد.

روزنامه  
شرعی  
شیخ مشار الیه بمناسبت جنازه کشی ( یعنی نقل لاشه اموات بمشاهد مشرفه ) شش ماه در عراق عرب و بقول خودش « در خاک روم » بسر برده و بغداد و بصره را هم دیده بود و بواسطه حجه فروشی هم که میخواستہ بدان شروع کند یکبار حج قضای مرحوم خلد آشیان حاجی عبد المطلب را بعهده گرفته و سفر حج کرده بوده لکن در مصر ناخوش شده و بمکه نرسیده و بواسطه بستری شدن مجبوراً دو ماه در مصر و بقول خودش « در مملکت انگلیس و فرنگستان » مانده و تا رفع کسالت شده بود فوراً برگشته بود ولی بواسطه همین دیدن دنیا و سفر در ممالک خارجه از ارباب اطلاع برملا و تحمل و اوضاع سیاسی خارجه شمرده شده و در محله ما مشار بالبنان بود. جناب میرزا بعد از عودت از سفر حج در امورات ترکه و علاقه مرحوم حاجی عبد المطلب دستی انداخته و مخصوصاً بتقویت پیشنهاد محله در این کار دخالتی پیدا کرده و کم کم برای « پرستاری بچه‌های آمرحوم » قریه الی الله زن مرحوم حاجی را نیز گرفته و دماغش چاق شده بود. چون علاوه بر اطلاعات سیاسی خارجی و داخلی و دانستن زبان عبرانی و کردی نیز که خودشان مدعی بودند این فاضل نحریر طبع شعر هم داشت و اغلب شعر میساخت بعدها که سرمایه‌ای از مال مرحوم حاجی بدستش افتاد از قراریکه رندان میگفتند عمده محض نشر اشعار خود بهر مناسبتی مانند اغلب شعرای شهرهای بزرگ روزنامه‌ای دایر کرده بود و ضمناً محض اینکه عنوان و مقام « اهل علم » را از دست ندهد خیلی هم آیه و حدیث مینوشت و در مکاتیب وارده که از قول دیگران در روزنامه خود نشر میکرد خود را « جناب شریعتمدار قانع البدع و الضلال و مبین الحرام من الحلال مدیر روشن ضمیر روزنامه مبارکه سنان الاسلام دامت تأییداته ..... » میخواند و گاهی هم محض وقار روزنامه خود را محله‌ای مینامید که وی مدیر آن نبوده بلکه « در نحت نظر او » نشر میشود. در این روزنامه عمده بر ضد فرنگی مآبها و طعن و لعن باشخاصی که بر خلاف « وطن پرستی » مدعی نفوقی ملل خارجه بر مسلمانین و با کمال

بی شرمی منکر سبقت معنوی ملت خنیف برملا دیگر میشوند سخن سرائی میکرد و از قراریکه طلاب میگفتند داد فصاحت را میداد و مخصوصاً اغلب مینوشت که ملل خارجه فقط و فقط یک نفوق بر ما دارند و آن هم در بعضی صنایع و حرف و عمده در زور و قوت نظامی و کثرت توپ و تفنگ است که آن نیز عمده بواسطه غفلت خود مسلمانین از قواعد دین خود شده و از سنت سبق و رمایه که حالا فرنگیها مشق نظامی مینامند و قوانین جهاد و قواعد زکات و فیه و غنم و غیره فروگذاری نموده اند ورنه در سایر امور بتهاه از فراوانی نعمت و کثرت خربزه و بره گرفته تا علوم حکمت و حساب و هیئت در هر باب ما عالیتریم و همه این فنون در درجه اعلا در میان خودمان بوده و هست و فرنگیها از ما گرفته اند.

باری چون خود همین میرزا شیخ عبد الرسول نخبوانی هم بواسطه کفالت اولاد صغار مرحوم حاجی عبد المطلب اهل درد بود و میت رسید در نتیجه این بدعت مساوات بازی و غیره حاجی زاده‌ها نیز روزی بسرو صدا بیایند و گفتگویی بابت اموال پدر کنند از نا پدیری من دل داغداری داشت و از همه بیشتر بحال من خون میگریست و بمظلومیت من شهادت میداد لهذا در نتیجه صحبت مجلس شب جمعه سابق الذکر مقاله غزائی خطاب بتمام عالم اسلام در روزنامه خود نوشته و از ظلم ناپدیری من و مظلومیت دلخراش و جانسوز اینجناب خیلی شرح داده و اظناب کرد بحدیکه از قراریکه بعدها خودش میگفت در هندوستان و افغانستان و مراکش و طرابلس غرب خیلی مؤثر واقع شده و جراید آنجا نیز محض « تعاون و تعاضد اسلامی » آن مقاله را نقل و تأیید نمودند. خلاصه آنکه مظلومیت فوق تحمل بشری من در تمام عالم مسلم و معروف گردید.

ضمناً این نکته نیز مخفی نماند که بهمان اندازه که من بواسطه همین مظلومیت معروف و مقبول و بحقیقت مشهور شده بودم همانقدر هم برادران کوچک من مورد نفرت و بغض تمام مردم و با ( باصطلاح روزنامه نویس خودمان ) « عموم ملت » شده بودند و همه یکصدا آنها را سرزنش و طعن میکردند که برادر خود را گذاشته و خود را بخارجه چسبانده اند و با کمال بیغیرتی این تنگ را بر خود پسندیده و خود را زیر بال بیگانه داده و دوام و طول عمر او را از خدا میخواهند پس اینها خائن قومند و قتلشان واجب.

انصاف  
در  
پیری  
آن ایام گذشت و رفت و حالا نه ناپدیری زنده است و نه مادرم و نه روضه خوان و پیشماز محله. تنها از آنجمع میرزا عبد الرسول خان سنان ( این اسم و شهرت از اسم روزنامه او روی او مانده ) زنده و با قد منحنی در گوشه‌ای منزوی است و چون از دولت شهریه‌ای مطابق نص فرمان دولتی در « پاداش » و قدر ذاتی خدمات او در راه اسلامیت و استقلالیت و تمدنیت و ترقی دین و دولت و فداکاریهای معارفکارانه « در حق او برقرار شده دیگر حالا با کسی

ولی جزیه بده در میان خود حق زندگی میدادند و آن حق نیز بادی بهانه و جزئی خطائی سلب میشد و آن جاعت بدبخت راحت و امنیت معنوی و احترام و شرافت نداشتند سهل است زندگی مادی و امنیت اولاد و عیال آنها نیز بموتی بسته و بهیچي گسسته میشد ولی حالا که همین ملل مسلمان تحت حکومت یک قوم دیگری آمده‌اند که وی درباره همه سکنه آنجا حکم اجرای مساوات میکند و حاکمین و محکومین و غالبین و مغلوبین سابق را بیک نظر می بیند یعنی اگر یک مسلمانی یک یهودی را سیلی بزند آن مسلمان را یکروز حبس میکند و اگر یهودی مسلمان را از هر طبقه که باشد بزند باز یکروز حبس میکند فریاد و فغان این جمع مسلمان از ظلم و بیرحمی و عناد و غرض و جور و ستم حکام تازه بلند است و از پنجاب تا مراکش سایر مسلمین و جراید آنها هم با آب و تابی بر این «مظلومیت فاحش» که عبارت از سلب حق ظلم است ناله جانخراش و دلسوزی میکنند بحدی که بر هر کسی امر مشتبه میشود.

اگر یک بام و دو هوارا میخواهید درست ببینید بروید در مالک بالکان و بعد در همدان و یزد و اصفهان.

\* \*

### کلمه حق و مقصود باطل

مقصود از سطور ذیل نصیحتی است خالصانه بچوانان وطن دوست و درستکار پرشوری که تازه قدم بمیدان مداخله در امور سیاسی میگذارند. در ایران اغلب اوقات و خصوصاً در مواقعیکه اصول مشروطیت در اوج جریان است از گاهی بگاهی یک غوغائی در جرائد و مجلس ملی و محافل نطق بر ضد یکی از مأمورین دولت یا رجال بزرگ بلند میشود و حرف وی بر زبانها میافتد و بقول جراید یا سیاستون منتقد تقلب آن شخص یا «دزدی» یا مداخل یا بیحسابی یا حیف و میل و بیرویهگی او «کشف» میشود و فوراً جوانان مشروطه طلب و وطن پرست آتشین با تیغ زبان و تیر قلم باو حمله ور میشوند و او را نشدیدترین بیانات معرض مؤاخذه و توهین کرده چندین صد فحش وطنی و دشنام «نوظهور» (۱) از قبیل «خائن ملت» و «جانی بشریت» و «تنگ ایران» و «لگه کشور کیان» و «بی شرف و بی وجدان» در تحت عنوان جدید «تنقید» باو حواله کرده و بیک کله او را درست و کجا هو حقه مقتضح و بی آبرو میکنند و بعقیده خودشان او را از نظر ملت میاندازند. در واقع هم اینگونه رسوائی بهیچ کس گوارا نیست و نه تنها باعث عزت چند ماهه شخص مردود و محرومی او از مناصب از بیم «افکار عامه» میشود بلکه افتادن سر زبانها و طعن شنیدن فی حد ذاته هر کسی را ملول میکند و بهمین جهت هم از زمان قدیم باینطرف اشخاص محترم با شعرا از ترس

moderne (1)

کاری ندارد و مطابق سیاست دولت بمظننه روز دعاگو و مداح است و اغلب در بازار روی چارپایه پای دگان آقا خداویردی جودت اسلامولچی نشسته و از سفر مصر حرف میزند و روز میگذرانند. بلی آن ایام گذشت و رفت و برادرانم نیز حالا بعضی پیر شده و بعضی در گذشته‌اند و من حالا چون گهی دسر کرسی چیق را «پکی» زده و غرق خیالات میشوم نظری بگذشته میاندازم و آن اوقاترا بمخاطر میآورم و تأمل میکنم.

معلوم است آدم در پیری هم مقدس میشود و هم منصف راستی می بینم انصاف هم خوب چیزی است اما نه انصاف خود پرستانه بلکه انصاف حقیقی بیطرفانه و بیغرضانه. ابتدا یاد میآورم جور و آزار بیحساب برادر بزرگم را در باره خودم که در آن مقام خود را مظلوم و مقهور میدانستم و بعد بمخاطرم میآید ظلم و جفای ده بار شدیدتر خودم در حق برادران کوچکتر و بعد سلب شدن اقتدار این زجر و شکنجه از من که محض همین حق نداشتن بظلم باز خود را ستمدیده و مستحق رحم می پنداشتم و آنوقت پس از خیلی تأمل در همین اوضاع گذشته قصه خوشمزه ای که مادرم بما نقل میکرد از حکایت مادرزن و مادر شوهر و یک بام دو هوا بمخاطرم میافتد و خیلی تعجب میکنم که انسان چطور در آن اموریکه متعلق بخود و منافع خود یا خود پرستی خودش است کور میشود و دیده بصیرتش بقدری نایبنا میگردد که تمام تصورات و حکمهای عقلی او نیز مشوب بغرض و طرفگیری غیر محسوس میشود و در حالتیکه از روی صداقت واقعی مطلب و ادعای خود را حق میدانند دوچار اشتباه است.

بیچاره ناپدری من که پیر مرد مهربان و باعدالت و بارو به و نیک رفتار بود و در باب لزوم مراعات احترام برادران از همدیگر و احقاق حقوق بین آنها هم هیچ کوتاهی نداشت فقط چیز را که مانع بود ظلم جسمانی و وحشیگری یکی از ما بر دیگران بود ولی من که بظلم کردن عادت کرده بودم باوجود آنکه یکوقتی از وازد شدن ظلم بر خودم شکایت زیاد داشتم جلو گیری از ظلم خودم و اجرای جبری مساوات حقوق و عدالت را بهمه ما هم در باره خود ظلم فاحش تصور میکردم. بلی وقتیکه خیلی در این زمینه فکر میکنم حکایت یک بام و دو هوا بمخاطرم میآید ولی وقتیکه باز قدری بیشتر و عمیق تر فکر میکنم (نمیدانم چرا) حالت سکنه بعضی از مالک مسلمان از خاطر میگذرد که مادامیکه مستقل بودند به پیروان مذهب دیگر از هموطنانشان زندگی را حرام میکردند و استفاده از آفتاب و هوا و باران را بر آنها روا نمیدادند، حق نفس کشیدن بآنها نمیدادند، هرروز صد هزار فحش بروی آنها میدادند و در مقابل یک کله زشت یکی از آنها قتل مخاطب را کافی جزای آن جسارت ندیده قتل عام و تاراج خانمان آن قوم را کمترین کیفر میشمردند، خون آنها را بقدر خون سنگ شکاری بها نمیکذاشتند، عرض آنها را بمعجزه تصاحب یک مسلم از دست آنها میگرفتند، خود آنها و مال آنها را نجس میدانستند و آنها را بشرط قبول بدترین شرایط ذلت و پستی و بودن در حکم سگ کوچه گرد

هجو آنها مدارا کرده و باصطلاح معروف «دم آنها را میدیدند» ورنه کنار شدن از کارهای دولتی و باصطلاح دیوانی «اخراج از خدمت» چندان موجب اندیشه و نگرانی نیست زیرا که طولی نمیکشد که یکی از ایراد گیرندگان بشخص مطرود و دنبال کنندگان خطای وی خود طرف اسباب چینی و حمله مردم شده و از عرش مقبولیت خود باسفل السافلین منفوریت و بقول فرنگیها از کایتول به تاریخین<sup>(۱)</sup> پرتاب و سرنگون میشود و بان مناسبت در ضمن گرمی بازار طعن و لعن باو تمام شاکیان و مدعیان او و همه آنها که حکم عدالت و قانون بدست همین بیچاره یعنی «دشمن» تازه ملت و آخرین «خائن» وطن در باره آنان جاری شده بوده نیز جزو مظلومین و مقسومین و ستمدیدگان جور مغرضین بقلم رفته و پاک شده و حسابشان تصفیه میشود و مدعیان و جانشینان این تازه گرفتار «طوفان خشم ملت» معاندین و «جور دیدگان» او را خواه قاتل بودند خواه دزد محض افزودن بر قوای خودشان نوازش نموده و بتلافی «غرضی» که در باره آنها اعمال شده مقامی بالاتر از رتبه پیش از موقع افتضاح بآنها خواهند داد. اینست که در این باب جای نگرانی نیست لکن میخواهیم بدانیم که واقعاً چطور میشود که این نوع افتضاحات ولوله انگیز برای بعضی از مباشرین امور عامه از گاهی بگاهی پیش میآید. شما که جوان تربیت شده ولی تازه کار هستید خواهید گفت برای اینکه وی در آن موقع خلاف کرده و همچنانکه در پاریس سر مسئله معروف در یفوس و در لندن در باره حیف و میلیهای جنگ ترانسوال پیش آمد این بی حسابیها هم همانطور کشف شد. عرض میکنم ای بیچاره ساده لوح تو چقدر خوب آدمی هستی اما بد بختانه برای مملکت ما پر خوبی. همین است که بزرگان ما همیشه از تجربه و اهمیت آن حرف زده و بر تجربه خود میبالند. تو در آمریکا درس خوانده ای، در لندن تجربه و عمل دیده ای، در اروپا سالها بسربرده ای ولی چه فایده که در دارالخلافه طهران توی بوته امتحان و تجربه نرفته ای و گویا کتاب حاجی بابا اصفهانی را هم نخوانده ای و نمدانی که این اعمال که در نظر تو و امثال تو خلاف شرف و منافی درستکاری در امور عامه بوده و اتفاق دیده میشود شایع و رأج و دائمی و عمومی است و محتاج بکشف نیست و ادعای «کشف» یکی از ملیونها اینگونه تقلبات در یکی از صد هزاران اشخاص دائم الأرتکاب و در یکی از هزاران روزهای که هر روز از آن این امور در جریان است درست مثل اینست که در پاریس یکی از بندگان بی آزار خدارا بگفته در جانی مشغول ارتکاب فسق معلوم طبیعی بگیر آورده و باصطلاح ادبا

(۱) کایتول (Capitole) در شهر ریم قدیم تیه ای بود که سرداران فاسق و اشخاصی را که خدمت بزرگ و درخشانی مملکت کرده بودند در آنجا آورده و تاج افتخار بر سرشان میگذاشتند و در پهلوئی آن تیه تیه سنگی دیگری بود موسوم به تارپین (Tarpéienne) که خیانت کنندگان بوطن و مجرمین ملی را از بالای آن فرو میانداختند. نزدیکی این دو تیه بهم در زبانهای فرنگی مثلی تولید کرده بدین مضمون که «تیه سنگ تازین نزدیک کایتول است» یعنی اوج عزت و قبول عامه ممکن است در یکروز مبدل بفرقت عمومی بشود.

«باحثی در خبثی بگیرند» و فسق او را «کشف» نموده آن بیچاره فاسق را که در همان آن بیشتر از یک کرور شریک معصیت دارد رسوا نمایند و آبروی او را بریزند یعنی عمل شنیع او را خود فاسقین دیگر بگوش معدودی طلاب خشک مقدس که ابوذر و مقادرا هم در تقدس قبول ندارند برسانند و آنها فوراً داد بزنند که این ملعون را باید مهار کرد و در بازار پاریس گردانید و سنگسار نمود و یا مثل آنکه در اصفهان یک کاسب بازاری را سرارتکاب گناه کبیره دروغ رسوا و لگه دار نمایند که فلان شخص که خود را مسلمان مینامد برخلاف حکم حرمت کذب در قبه الاسلام در یکی از ایام عمر خود در بازار در مقام داد و ستد مرتکب فعل حرام دروغ شده و گفت اگر این مال را باین قیمت بدم از سرمایه ضرر میکند یا در تبریز یکی از صرافها یا تجار را دنبال و تشهیر و تعزیر کنند و آبروی او را ببرند که این ملعون ربا خورده و تزیل گرفته و یا در مشهد تریاک کشیدن یکی از «خدام آستانه» را علنی کرده و بر او وهنی وارد بیاورند و یا بالأخره در پایتخت ایران عرقخوری یکی از خوانین را با رسوائی تمام «کشف» کنند.

همانطور که این اعمال در پاریس و اصفهان و تبریز و مشهد و طهران با وجود پرده ظاهری موهوم و نازکی شایع و عمومی است و فقط محض حفظ ظاهر در کوچه و بازار فاش مرتکب آن امور نمیشوند ورنه همه میکنند و همه هم میدانند، قاضی حمل بر صحت میفرماید و محتسب چشم میبوشد بهمانقرار تقلب در اعمال دولتی، دخل و دزدی از مال دولت، رشوه خواری در ارباب مناصب، فروش حقوق مملکت و مناصب دولت در داخله و خارجه، احقاق و ابطال حق مردم در مرافعات با اخذ رشوه، خرج تراشی برای دولت در حکومتها و نظام و بنائی، خریدن برات موجب مردم و وصول کردن از خزانه بمیزان اصلی، حواله حقوق موجب خواران بمحل سهل الوصول آن در مقابل یک «انسانیت»، مداخل از گندم و نان شهر و تسعیر غله کم و کسر کردن از لباس و جیره و مواجب سرباز و هزار چیز دیگر در داخله و همچنین هزار فقره اعمال عجیب تر و فاحش تر که ذکر آنها محل شرافت ملی است در مأمورین خارجه - تمام این امور در تمام اوقات و در تمام مأمورین دولت ایران (الا ما شد و ندر والتادر کالمعدوم) وجود داشته و دارد و خواهد داشت و از امور جاریه و متداوله دائمی و معمولی روزانه است و اگر بنا باشد مثل ممالک کفار این امور گناه شمرده شود و مؤاخذه شود آنوقت بقول متقدمین از اهل تجربه «گنر عارف و عامی همه بردار اقتد». پس جهت چیست که از ناهی بگاهی یک بیچاره از بزرگان دولت یا مأمورین جزء زیر مشت و لگد و توسری مشروطه طلبان و ناطقین و محزرین ملت میاقتد و پرده از اعمال وی بر داشته شده مثل اینکه عمل نادیده و ناشنیده ای از وی «کشف» شده رسوا و لگه دار میشود؟

بعضی در «قرن بیستم» (۱) این نوع امور خلاف قانون تمدن را مرتکب میشوند و حیا و وجدان ندارند؟ باید با تمام قوا بدولت هجوم کرد و مجازات این خائن را خواست». دیگر کسی هم نمیداند که این فتنه از کجا برخاست و این آتش از کجا روشن شد همینقدر سنگ بلا و تیر طعن و لعن است که بسوی این بخت برگشته پرتاب میشود و آنوقت انجام کار او دیگر بسته بدوستی و دشمنی اشخاصی است که حالا رسیدگی بکار مجازات او بدانها رجوع شده که اگر دوست باشند ظاهراً دست و پائی میچنانند و اگر چه ظاهراً خود را سخت و بی اغماض نشان میدهند ولی باطناً پالنگ میکنند و تحقیق مطلب را از امروز بفردا میاندازند تا طوفان نطقها و رعد و برق غوغای مجازات خواهان کم تجربه و خام بگذرد و پس از چند روز یک مطلب تازه‌ای از اتفاقات جدید (حقیقی یا مصنوعی) مثل نطق یکی از وکلای انگلیس در مجلس ملی خودشان و ایراد گیری بایران پیش بیاید و حواس غوغا طلبان را بخود مشغول دارد و کهنه از یاد برود و بعد بتدریج چنانکه رسم است مسئله فراموش شود و اگر دشمن باشند قانون مجازات آمریکارا با کمال دقت در باره این همقطار و شریک الأعمال خود اجرا خواهند کرد و بهیچ وجه حرف حضرت مسیح را بخاطر نخواهند آورد که فرمود: کسی زناکار را سنگسار کند که خود مرتکب این گناه نشده.

حالا جان مطلب در اینجا است که این بدبختی اقتضاح که گاهی برای بعضی اشخاص مثل بلای آسمانی نازل میشود نه از باب اینست که واقعاً اتفاق تازه‌ای افتاده و یکی از مأموزین دولت کار خلافی کرده و یا همان یکی هم فقط یکبار مرتکب اینگونه امور شده بلکه سبب این از برده بیرون افتادن کار محض غرض یکی از سنگسار شدنی‌های دیگر است عیناً مثل اینکه یکی از عرقخواران طهران در مجلس روضه خوانی روز عاشورا یا لیلالی قدر در ماه رمضان که ایام هیجان احساسات مذهبی است در مسجد جامع پیش یکی از علمای بظاهر پارسا رفته و محرمانه فسق یکی دیگر از باده خواران را فاش کند.

جوانان تازه چرخ بر شور باید ملتفت این مطلب باشند که در آن غوغا که بر ضد یکی از عمال دولت و رجال مملکت بلند میکنند و اسباب آن هنگامه میشوند در واقع آلت اجرای غرض یکی دیگر از آن جمع معلوم الحال شده‌اند. پس اگر میخواهند جوش و خروش و همت آنها در دنبال کردن این و آن و خود کشی در جلوگیری از این اعمال رایج بهدر نرود باید الف باء را بکشند نه آخوند مکتبی را یعنی همت خود را صرف آوردن مستشار فرنگی برای ادارات دولتی بکنند و نشر تعلیم عمومی در میان ملت.

(۱) استعمال قرن میلادی بتقلید فرنگها هم یکی از عادات غریب منشیان «تجدد پرور» ایران است. در صورتیکه ما تاریخ مسیحی استعمال نمیکنیم چگونه ممکن است حالا برای ما قرن بیستم باشد.

هزار نکته باریکتر زمو اینجا است. اگر بنا بود که مثل زمان سابق و ایام الف لیله عقلا حرف خود را بیول مینروختند من هم هزار مناب اسکناس روسی میگرفتم و سر این کار را اظهار میکردم ولی حالا که فروشنده حرف خیلی زیاد است و مشتری کم من هم این مطلب را قرینه الی الله بچوانان تازه چرخ توضیح کرده و عرض میکنم: بلی در صورتیکه این اعمال را که در نظر بعضی از مشروطه طلبان تندرو (آنهم در اوایل دخول در این خطوط) نادرستی و خیانت ملت و مملکت شمرده میشود همه عمال دولت مرتکب هستند و همه هم از اعمال همدیگر کاملاً خبردارند و سایر مردم بی سر و صدا از ارباب حوائج و طرف کار هم مطلع هستند و فقط از یکدسته کوچکی «ملیون شر طلب» مستور است در بعضی مواقع دشمنی شخصی و غرض و لجاج بعضی از خود همین اهل حل و عقد با بعضی دیگر در مقام توسل بهر وسیله برای زدن داغ باطله بر خصم خود و گاهی هم حسد بعضی از دخل زیاد دیگری باعث آن میشود که این حسود و مغرض در پیش یکی از مشروطه طلبان آتشین و تندرو که خود را جهاد کننده بر ضد نادرستی و تقلب در امور دولت میدانند (و باندک اطلاع و باصطلاح معروف «بو بردن» بر یک رشوه یا مداخل آتش درونی وی زبانه میزند و مثل انبار باروت که شراره‌ای بدان بیفتد منفجر میشود) با نهایت استادی و مثل اینکه بطور تصادف و اتفاق از این باب صحبت پیش آمده با کمال آرامی و سردی و بیقیدی میگوید «فلانی ماشاء الله کارو بارش بد نیست در این اواخر هم در یک فقره قشون کسی که بر فلان ایل نمود فلان مبلغ دخل کرد. یا از فلان شخص در فلان کار فلان مبلغ رشوت گرفت یا در قونسولگری چنده پارسال از حجاج فلان قدر دخل کرد و یا در سفارت خود در مملکت آرژانتین ۲۷ قونسول افتخاری درست کرد. وضع و ترتیب کارش بهتر شده، خودش هم الحوق آدم نیکی است و عالی همت و نجیب و من خیلی دوستش دارم منتها راست است که در مقام اخذ مال دنیا خود داری ندارد ولی آنهم دیگر ارثی است مرحوم پدرش خدا بیامرزد نیز قدری از این حیث میلنگید». این مطالب را عرضاً و ظاهراً با کمال بیغرضی گفته ورد میشود و میگردد بر موضوع دیگر ولی خود میدانند که چه آتشی روشن کرده و چه آتشی برای مدعی خود بخته. فردا است که صدای فلان روزنامه بلند میشود که ما بر همه اسرار خیانت و تقلبات وطن فروشی و دزدی و جنایت بعضیها که در پاره مقامات برخی بیحساینها کرده اند واقفیم و عنقریب برده از روی اعمال آنها خواهیم برداشت.

در حوزه وطن دوستان هم «پیچ و پیچ» و حرکتی است و هر کدام از دیگری بکمال فرح و هیجان و کنجکاوی میپرسد «آیا از تفصیل تازه خبر دارید و این خیانت را که کشف شده میدانید؟ آیا عجب نیست که هنوز



## الف لیلۃ ولیلۃ

نمودند و اولی بدلیلی که شرح طولانی است این قصه را با فصل استر از تورات مربوط دانسته و دومی این کتاب را مرگب از چند قسمت دانسته که قسمتی از آن در بغداد بوجود آمده و قسمتی دیگر بعدها در مصر و هکذا. بالأخره استاد بزرگ تولد که در همین فقره اقسام و اجزاء مختلفه کتاب مزبور تدقیقات مبسوطی نموده و بطور تقریب تاریخ پیداشدن هر قسمت را تعیین نموده است.

کسیکه در دنباله این تتبعات تحقیق بسیار کامل و وافی در این موضوع یعنی منشأ اصلی الف لیله نموده و باستقصای نام تتبع و حل این مسئله را بیابان رسانیده و تحقیقات گذشته را ختم کرده استاد اوستروپ (۱) دانمارکی است. مشارالیه دنباله این تحقیقات را گرفته و استقراء وافی در مصادر اصلی اجزاء مختلفه این کتاب (یعنی الف لیله) نموده و سالها در تحقیقات راجعه باین فقره کوشیده و حتی برای مزید بصیرت و مشاهده محل ظهور قسمتی از این قصص تا بغداد نیز رفته و بالأخره در سنه ۱۳۰۹ کتابی در باب الف لیله بزبان دانمارکی نگاشته است که جامع تحقیقات کامله در این باب است. این کتاب بزبان روسی ترجمه شده و مترجم فاضل (۲) باز بعضی تحقیقات مفیده علاوه کرده و همچنین یک عالم آلمانی (۳) و یک عالم فرانسوی (۴) تحقیقات زیادی در تکمیل اجتهادات علمای سابق الذکر نمودند.

خود استاد اوستروپ بعدها یعنی در حدود سنه ۱۳۲۷ پس ازدقت و غور در تحقیقات جدیده فصلی در این باب در دائرة المعارف اسلامی نوشته که در آن خلاصه و نتایج تحقیقات را تا آنوقت بطور ملخص درج نموده است. خلاصه آن خلاصه از این قرار است:

مندرجات کتاب الف لیله خالی از منشأهای مختلف ناشی شده و کاریک یاد مؤلف نیست و ممکن است آنها را چنانکه امروز در دست است مرگب ازینجگونه اجزاء و مواد مختلف دانست. یکی از آن مواد که قدیمترین آنها است بلاشک کتاب « هزار افسانه » پهلوی است که در حدود قرن سوم بعمر ترجمه شده است و اصل آن نیز اغلب از منشأ هندی بوده. مسعودی متوفی در سنه ۳۴۶ در مروج الذهب گوید « و از قبیل همین افسانهها است کتبی که بما بواسطه ترجمه از اصل فارسی و هندی یا یونانی رسیده مانند کتاب « هزار افسانه » که بمعنی الف خرافه است چه افسانه در فارسی بمعنی خرافه است در عربی و در میان عامه بالف لیله معروف است و آن داستان پادشاه است با دخترش و دایه او شیرآزاد و دین آزاد. محمد بن اسحق الوراق معروف باین التذیم نیز در کتاب الفهرست که در سنه ۳۷۷ تألیف کرده گوید « اولین کتابی که ایرانیان در اسفار و خرافات یعنی قصص پرداختند کتاب هزار افسان بود و معنی آن بعربی الف خرافه است. .... کتاب مشتمل بر هزار شب و قریب دویست قصه است چه بسا یک قصه چندین شب طول میکشید و من آن کتاب را تمام و کمال چندین بار دیده ام »

بواسطه مقایسه قصص الف لیله با قصه های قدیمی کتب ایرانی و هندی و پیدا کردن نظایر بعضی از آن قصص در آن مآخذ قدیمه که قطعاً بحسب تاریخ تألیف از نسخه عربی الف لیله قدیمترند و حتی اقدم بر

یکی از کتب بسیار دلکش قرون وسطی که نقل مجالس و مایه تفریح و مطمح هوس محافل بوده و در اغلب ممالک مشرق زمین از هند تا مراکش بشوق و رغبت خوانده میشود کتاب معروف الف لیله است. این کتاب با اغلب زبانهای دنیا ترجمه شده و بعضی حکایات آن در اروپا نیز بین عامه معروف است و گاهی موضوع مثل برای مطالب فی اساس و افسانه است. این کتاب عربی که ظاهراً از قرن چهارم باینطرف در تمام عالم اسلامی شیوع داشته و ترجمه فارسی آن نیز باهنام میرزا عبد اللطیف طسوجی (۱) تبریزی در عهد سلطنت محمد شاه و حکومت بهمن میرزا در تبریز پرداخته شده و در سنه ۱۲۷۲ بطبع رسیده منشأ قدیم و اصل کریم دارد و تحقیق اصل اولی و نشو و نما آن بمرور زمان و تکامل یافتن و شاخ و برگ پیدا کردن این قصص و رسیدن آنها بشکل حالیه کار سهل نبوده است. در این مقاله میخواهیم شمه ای از تحقیقات فحول علما و محققین را که در این باب تحقیقات وافی نموده اند درج کنیم (۲):

اول کسی از محققین علما که در تدقیق اصل و ماهیت این قصه بطریق علمی تتبع و تحقیق نموده استاد بزرگ و مستشرق علامه معروف قرن گذشته سیلویستر دو ساسی (۳) بود که پدر فقه اللغة جدید زبان عربی و مؤسس این شعبه علم بود. مشارالیه در یک مقاله علمی و در دو رساله جداگانه در این باب تحقیقات زیادی کرده و بقدر مقدور آن زمان بروشن کردن اصل این قصه همت گماشت. مشارالیه ابتدا نسبت الف لیله را بیک مؤلف رد کرده و ثابت نمود که این قصه بتدریج نشو و نما یافته لکن بدبختانه در اصل و منشأ حقیقی قدیمی قصه علامه مزبور بواسطه عدم ترقی کافی در اطلاعات راجعه باین امور در آن زمان راه خطا پیموده و معتقد بر آن شد که تمام قصه در اعصار اخیره تولد یافته و ابدأ چیزی از منشأ هندی یا ایرانی در آن نیست و آنچه در بعضی کتب قدیمه در این باب آمده است جعلی است. حتی علامه مشارالیه با وجود اطلاع بر آنچه مسعودی در مروج الذهب در این باب صریحاً تکر کرده باز در صحت آن تردید کرده است. مستشرق معروف دیگر هامر پورگستال (۴) اتریشی که معاصر ساسی بود بالعکس صحت قول مسعودی را تصدیق نموده و هندی و ایرانی بودن بعضی اجزای آن کتاب را قبول کرد. ویلیام لین (۵) عالم انگلیسی در اواسط قرن گذشته در ضمن ترجمه قسمتی از الف لیله بانگلیسی سعی کرد که ثابت کند این کتاب کار یک مؤلف است و در بین سنه ۸۸۰ و ۹۳۱ تألیف شده یعنی قریب چهار صد سال پیش. بعدها علامه شهید درخوبه (۶) و موللر (۷) در این باب تحقیقاتی

(۱) پدر مظفر الملک مرحوم و جد مظفر الملک حالیه.

(۲) ما خلاصه این تحقیقات را از روی فصلی که علامه اوستروپ دانمارکی در دائرة المعارف اسلامی در ماده « الف لیله و لیله » نوشته در اینجا شرح میدهم.

(۳) Sylvestre de Sacy

(۴) Hammer Purgstall (۵) William Lane (۶) De Goeje

(۷) A. Müller

چرخ کار را میگرداند و اعمال جنّ و عفريت را اداره میکند نه خود جنّ و نیز مخصوصاً جنّ و عفريت خیلی زیاد تر پيش میآید و اغلب کارها بتوسط آنها صورت داده میشود.

این مایه مصری کتاب که آرا طبقه سوم مواد الف ليله میهاریم و تازه تر از سایر مواد سابق الذکر است علائم مخصوص دیگری هم دارند و مخصوصاً پرزداستان عیاران والواط و اوپاش است. این حکایات درست خواص افسانه‌های مصری را دارند و از سرمشق قصه معروف گنج پادشاه مصر رامپسینیت (۱) که هر دوت آن افسانه را ضبط کرده اقتباس و تقلید شده‌اند مانند آن حکایت الف ليله که مقدم هشتم بسططان بیبرس نقل میکند.

یک قسمت دیگر که تازه ترین اجزاء و طبقات کتاب است از مایه و ماده جدیدی میآید که بر حسب تحقیقات یکی از علما از طرف یک یهودی مصری در قرون اخیر بر آن اضافه و ادخال شده است و در واقع اگرچه آنها را نیز جزو طبقه سوم و از اصل مصری توان شمرد لکن هم تازه ترند و هم دارای حکایات خارق العاده بیمزه و خشن میباشند. بالاخره یک قسمت بزرگی از حکایات است که از هیچ یک از طبقات مزبوره نبوده و عبارت است از یک سلسله حکایات متسلسله که بزرگترین این نوع حکایات هستند و اغلب هر کدام از آنها در یک نسخه از کتاب هست و در دیگری نیست یعنی در تمام نسخ موجوده نیستند. باغلب احتمال این قصه‌ها را محض تکمیل عدد هزار و یک حکایت برای هزار و یک شب (که در واقع دراصل هیچ وقت اینقدر زیاد نبوده‌اند و تنها این اسم را داشته‌اند) بعدها داخل کتاب کرده‌اند. از این قبیل است حکایت هفت وزیر (و همچنین ده وزیر و چهل وزیر که از روی آن ساخته شده‌اند) که اصلاً قصه هندی مستقلی بوده‌اند و ربطی باین کتاب نداشته‌اند و قصه کلعاد و شیماس. اصل قصه سندباد بحری مشکوک است چه اگرچه ظاهر آنچنان بنظر میآید که از عهد شکوه و رونق بغداد و بصره است لکن خیلی محتمل است که در اصل یک کتاب جداگانه بوده است. قصه بزرگ عمر بن نعمان و پسران او نیز دراصل از الف ليله نبوده‌است و همچنین قصه سول و شمول. قصه تودد عاقل (که بعدها در اسپانی کتاب بسیار مرغوبی بین عامه شد) و قصه هیکر عاقل از منشأ یهودی هستند. آمدیم بر این مسئله که تحریر و تدوین این کتاب که حالا در دست است یعنی تألیف نسخه معروف در چه زمان بعمل آمده است.

جواب این سؤال بعقیده علمای محقق آنست که این کار در عهد ممالیک آخری در مصر و مخصوصاً در شهر قاهره انجام گرفته و در یک زبان عوامانه تحریر شده که شباهت بلغت دارجه مصری دارد ولی معهذا آثار بعضی قطعات فصیح که لابد از اصل قدیم است هنوز در طی آن نمایان است. نسخه‌های مختلف الف ليله که در دست است نیز در این باب با هم فرق دارند. یکی از محققین علما سعی کرده که بطور تحقیق مصنف حکایات مصری قسم دوم را معین کند و بعقیده وی این شخص یک یهودی جدید الاسلام بوده است. ولی باید دانست که مصنفین این کتاب در ادوار مختلفه که آرا بقالب تازه ریخته‌اند و نقلانی که پیشه آنها افسانه‌گویی بوده آنقدر

(۱) Rhampsinit کدر واقع همان رامس معروف است.

ظهور اسلام هم هستند بعضی از اجزاء هندی و ایرانی این کتاب شناخته میشود مثلاً در قسمتی از این قصص اسم شاه زمان و شهریار میآید و این نامها ایرانی هستند. قصه دوشاهزاده برادر دیوقائی زندهای آنان و باعث شدن آن بمسافرت شاهزادگان شباهت تامی بقصه هندی «کاتا ساریت ساگارا» دارد که کاملاً متشابه هستند. همچنین سه قصه کوچک سوداگران که بزبان حیوانات ساخته شده باز شبیه بعضی قصص هندی است که اصلشان هنوز موجود است. مخصوصاً حاشیه رفتن از وسط یک حکایت و درج یک حکایت دیگر در ضمن آن (بطریق اشاره و تلمیح بدان حکایت و برسیدن مخاطب که چگونه بوده است آن حکایت) که در این نوع حکایات دیده میشود مخصوصاً سبک هندی است و در افسانه‌های هندی مه‌بهارتا و پنچانترا و ویتالانچا و میسانی و غیره دیده میشود. همچنین سبب عمده سروده شدن قصه‌های الف پبله که بقصد تمدید وقت و مهلت و از امروز بفردا انداختن خطر است نیز در داستان «هفت وزیر» که اصلاً هندی است دیده میشود.

استاد اوستروپ خیلی از حکایات الف ليله را با حکایات هندی یگان یگان مقایسه و شباهت آنها را تدقیق کرده است و از آنجمله در حکایات تاجر و جنّ، قصه صیاد و جنّ، حکایت حمّال، حکایت گوزیشت و قصه سه درویش گدا و سه زن اثر زیادی از سلیقه هندی یافته است. علاوه بر اینها حکایاتی که بودن آنها از اصل هندی و ایرانی قطعی است از این قرار است: قصه اسب جادو (که اسم شاپور و نوروز و مهرجان در آن آمده) و حکایت‌های حسن بصری و سیف الملوک و قرالزمان باشاهزاده خانم بدور و شاهزاده بدر و شاهزاده خانم جوهر سمندلی و اردشیر و حیوة النفوس.

مایه اصلی کتاب هزار افسانه در میان عربها تغییراتی یافته و چندین طبقه جدید از انساج تازه روی زمینه و متن اصلی بافته شده است. طبقه اولی که روی متن نسج اصلی هندی و ایرانی آمده در بغداد تکون یافته و بیشتر دور اسم هرون الرشید میگردد. بعضی از اینها افسانه محض و جعلی است و برخی دیگر دراصل حکایت تاریخی دیگری بوده‌اند که بقالب جدید ریخته شده‌اند مثلاً مانند حکایت ابو الحسن بر خواب که در کتب دیگر تاریخی آمده. این طبقه دوم که آرا قسمت بغدادی الف ليله توان خواند باز بواسطه تحقیق مندرجات حکایات تشخیص داده میشود و نباید تصور شود که آنچه اسم هرون الرشید در آن آمده از قسمت بغدادی است زیرا که اسم این خلیفه از قرون اولای اسلام شعار عهد مبارک و دوره خوشی قدیم بوده و در افسانه‌ها در هر موقع پيش میآید. یکی از علائم شناختن طبقات مختلفه مداخله جنّ و عفريت است در جریان حکایت. در طبقه بغدادی غالباً این عامل در کار نیست و روش کار طبیعی و متعارفی است نه بطریق خارق عادت در صورتیکه در طبقه هندی و ایرانی و همچنین طبقه مصری از این حکایات جنّ و عفريت کار زیاد دارند ولی باین فرق که در مایه اصلی هند و ایرانی این ارواح مجردة مستقل هستند ولی در مایه مصری که در قرون اخیر داخل الف ليله شده همه جا جنّ باینک طلسمی اداره میشود و فقط دارنده آن طلسم

# هدیه اصحاب

سعدی - نظامی عروضی

در سنه ۱۹۱۹ مسیحی مطابق با سنه ۱۳۳۷ مقارن همان اوقاتی که در قصر ورسای<sup>(۱)</sup> در نزدیکی پاریس دولی که از جنگ خاناسوز پنج ساله مظفر بیرون آمده بودند شرایط صلح را در ۴۴۰ ماده بشکل کتاب جسیمی در مقابل نمایندگان دول مغلوب مینهادند کتاب دیگری تقریباً بهمان حجم در پاریس منتشر میگردد با نام «تحقیقاتی در باره سعدی شاعر»<sup>(۲)</sup>. این مسئله دلیلی است بر آنکه فکر و معنی هم مانند آفتاب عالمتاب در همان خینی هم که در پس حجاب ابرهای تیره و تار مستور است باز در سیر و ترقی بوده و پیوسته در حال نمو و اوج میباشد و حقیقتاً هم اگر جز این بود و پنجه قهر و حشایه عوالم مادی میتوانست شاخه معرفت و ذوق را یکباره از بیخ و بن برفکند آنانی که دلباخته ترقی و سعادت نوع بشر هستند بگلی نا امید گردیده و جز قبول و توسل بطریقه «نهلیسم» که دنیا و مافیها را نیست و نابود میخواهد چاره ای نداشتند. هاتری ماسه<sup>(۳)</sup> نام فرانسوی که دور از اروپا در گوشه ای از افریقا در یکی از مدارس الجزیره سمت معلمی دارد معلوم میشود در همان وقتیکه شرارت دسته ای از اولاد بشر دنیا را عرصه آتش و خون نموده و از منجنیق فلک سنگ فتنه میبارید در هر کجا بوده چه در سنگر میدانهای جنگ و چه در جای دیگر در فکر و کار جمع آوری اکتانی در خصوص سعدی بوده و در آن ایام و انفساه با خیال شاعر شیراز که قرب ششصد و پنجاه سال قبل زندگانی را بدرود گفته خاطر خود را خوش میداشته است.

کتاب مذکور شاهکار تام و تمامی است که آثار تنبج و کاوش بسیار در هر صفحه ای از ۳۴۷ صفحه آن هویدا و آشکار است و اگر چه فاضل مشار الیه در اخطار نامه ای که در اول کتاب خود نوشته با کمال فروتنی مینویسد «مقصود از این مختصر از یک طرف پیدا کردن و یا اقلان تجسس جهات و اسبابی است که سعدی و ادبیات فارسی را مطبوع طبع عامه نموده است - اگر چه امروز از قدر و قیمت ادبیات فارسی اندکی در فرانسه کاسته است - و از طرف دیگر مقصود این است سفی نثائم از این شاعر مشهور که بهمان درجه ای که شهرت دارد بهمان اندازه هم معرفت ما در حق او ناقص است یک ترجمه حالی بنویسیم که تا حدی ما را با عهد و زمان او آشنا ساخته و کیفیت صنعت او را با بنمایاند» ولی با وجود این اظهارات و فروتنی مؤلف مشار الیه با کمال جرئت میتوان گفت که تا کنون در باره سعدی چنین کتاب مجموع و مفیدی نوشته نشده است. کتاب مزبور مشتمل بر چهار باب عمده و هر بابی دارای فصول متعدده است.

باب اول در خصوص شخص سعدی و حیات او است و دارای دو فصل است که فصل اول در باب طفولیت و جوانی و سیاحتها و

تغییرات در آن داده و این مجموعه حکایات در دست آنان اینقدر شکلهای مختلف پیدا کرده که مصنف معینی در یک دوره برای آن نمیتوان نشان داد. شکی نیست در اینکه اسم قدیم هزار افسانه در فارسی و الف خرافه بر عربی فقط دلالت بر کثرت افسانهها داشته نه آنکه مقصود از آن اسم واقعاً عدد کامل هزار بوده لکن بعدها که این مجموعه با اسم الف لیل و یا الف لیل و لیل نامیده شد قلالان و مصنفین گمان کرده اند که حقیقتاً بایستی هزار و یک افسانه در آن بوده باشد و کم و کسر آرا با افسانههای دیگر پر کرده اند و خصوصاً که بواسطه اشتها این افسانه طبعاً خیلی افسانههای دیگر را نیز که یا قصه های متفرقه غیر معروف بوده اند و یا در نسخه های مختلف همین کتاب داخل شده بوده اند در زیر همین عنوان آورده و بان داستان مرغوب بین العالمه چسبانیده اند.

اشعار عربی که در ضمن کتاب آمده بعضی از آنها منسوب بابونواس و ابن المعتز و اسحق موصلی است ولی اغلب اشعار دیگر بدون ذکر قائل بعنوان «قال الشاعر» ذکر شده. ظاهراً اغلب اشعار وارده در الف لیل از زمانهای متأخر است و قدیمی نیستند.

نسخه های موجوده کتاب الف لیل چنانکه بروکلن<sup>(۱)</sup> و کریمسکی<sup>(۲)</sup> و شوون<sup>(۳)</sup> بتفصیل تحقیق کرده اند بر سه طبقه منقسم میشوند یکی نسخه های آسیائی و دو دیگر که تازه ترند مصری. طبقه اول فقط باستانی یک نسخه<sup>(۴)</sup> همه ناقص هستند و از وسط و آخر افتاده دارند. دو طبقه دیگر که هر دو از مصر هستند خیلی با هم اختلاف دارند در صورتیکه نسخه های طبقه اول خیلی کمتر با هم اختلاف دارند. الف لیل بخیلی از زبانهای فرنگی ترجمه شده و بهترین چاپ عربی آن هنوز هم همان طبع بولاق است که در سنه ۱۲۵۱ بچاپ رسیده است.

این بود خلاصه مختصری از تحقیقات علامه اوستروپ ولی باید دانست که این شرح مجمل فقط برای اطلاع اجمالی عامه است ورنه طالبین تحقیقات مفصل را لازم است بکتاب خود استاد مشارالیه و رسائل و مقالات تولد که «شوون» بروکلن، «زیبولد» کریمسکی، موللر، دوساسی، دوخویه؛ هامر پورگستال؛ ویلیام لین رجوع نمایند.

اگر چه این کتاب فعلاً یک تدوین و تألیف مصری است ولی چون میدانیم که در آن یک مغز و هسته قدیمی از اصل ایرانی بوده است لهذا جادارد که نظر توجه ادبای ایران بدان معطوف شود. یک نکته دیگر هم بیفایده نیست علاوه شود و آن اینست که در دیباچه قدیم شاهنامه فردوسی اشاره بیک شاعر فارسی زبانی است که این قصه را بنظم آورده بوده است و عین عبارت دیباچه که در ضمن مدح سلطان محمود و میل او بتواریخ ذکر شده از اینقرار است. «..... و شاعری که هزار افسانه تصنیف اوست خدمت وی میکردی.....». اگر این قهره صحیح باشد پس معلوم میشود این افسانهها در قرون اولوی اسلام و حتی در اوایل قرن چهارم نظماً (یا نثرأ) بفارسی آورده شده بوده است.

(۱) Versailles

(۲) Essai sur le Poete Saadi, Paris, 1919. این کتاب بزبان فرانسوی است.

(۳) Henri Massé

(۱) Brokman (۲) Krimsky (۳) Chauvin

(۴) تنها نسخه کامل که ظاهراً اصلاً از بغداد است فعلاً در پاریس است.

چنانکه روکرت (۱) شاعر آلمانی و باریبه دومینار (۲) مستشرق فرانسوی که هر دو در باره سعدی دارای تحقیقات و تتبعاتی هستند یک قسمت از مسافرت‌های را که سعدی در باره خود حکایت نموده است شبیه پذیر دانسته‌اند و حقیقه نیز در اینکه بعضی از تفصیلاتی که سعدی در باره مسافرت‌های خود ذکر نموده بکلی مجعول و ساختگی است جای تردید نمیباشد ولی معیناً چون دلیل قطعی در دست نیست نمیتوان بکلی منکر خود مسافرت‌های مزبور شد. چنانکه مثلاً راجع بسفر هندوستان باغلب احتمال واقعه‌ای را که در بتخانه‌ای رخ داده بوده بطور اغراق حکایت نموده ولی نمیتوان ادعا نمود که وی اصلاً بتخانه مزبور را ندیده و این واقعه را کآن لم یکن انگاشت چه اولاً در آن زمان مدتها بود که روابط و رفت و آمد باهند بطور منظم بر قرار بود چنانکه ابن خردادبه از جغرافیایین عرب که کتاب «المسالک و الممالک» خود را در اوایل قرن سوم (۳) نوشته در باب جاذبه مسافرت بهند که تجار یهودی معروف به «راذاتبه» همیشه از آن راه بهند میرفته‌اند و معروف بوده است تفصیلاتی در کتاب خود ذکر نموده است که از آن بخوبی دیده میشود که چهار قرن قبل از زمان سعدی راه رفت و آمد بهند مفتوح بوده است. پس از آن هم در سنه ۳۰۴ مسعودی بشخصه بهند سیاحت نموده است و جای تعجب است که باریبه دومینار که کتاب مسعودی موسوم به «مروج الذهب» را ترجمه نموده در مقدمه خود بر آن کتاب بدون تردید و ایرادی تفصیلات مسافرت مسعودی را بهند قبول نموده بدون آنکه دلیل و اضحی در دست داشته باشد سیاحت سعدی را بهند مورد شک و شبهه قرار میدهد.

### تالیفات سعدی و طبع آنها

(مقتبس از باب اول، فصل دوم)

تالیفات سعدی دو جلد کتابی را تشکیل میدهد که در کلکته بطبع رسیده و چنانکه عموماً مشهور و مقبول است علی بن احمد بن ابی بکر بیستون آنها را بدین لباس کنونی در آورده است. مشارالیه که حتی اسمش هم بطور تحقیق معلوم نگردیده که همینطور است یانه. سی و پنج سال پس از وفات سعدی در صدد جمع و ترتیب تالیفات سعدی بر آمد و بموجب مقدمه‌ای که در اول دیوان سعدی نوشته در سنه ۷۲۶ غزلیات سعدی را بترتیب حروف تهجی در آورده و در این امر حروف فرد اول غزل را در نظر گرفته بود ولی نه سال بعد این ترتیب را بهمزد و حروف آخر غزل را مبنی قرار داد.

کلیات سعدی اولین بار بدست‌یاری یک نفر انگلیسی هارینگتون (۴) نام و شخص دیگری موسوم به مولوی محمد رشید در سنه ۱۲۰۵ - ۱۲۰۹

Rückert: Verse aus dem Gulistan (T. VII de la Zeitschrift (۱) für vergleichende Literaturgeschichte, 1834).

Barbier de Meynard: Boustan, Paris 1880. (۲)

(۳) ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله ابن خردادبه کتاب خود را در بین سنه ۲۳۰ و ۲۴۳ تالیف نموده است [مترجم].

J. H. Harington (۴)

پیری و وفات سعدی است با تمام تفصیلات تاریخی آن عهد و فصل دوم در باب تالیفات سعدی و نسخ خطی قدیمی موجوده از تالیفات مزبوره. باب دوم راجع است بافکار و عقاید سعدی در آنچه مربوط بهیئت اجتماعی و نوع بشر و خدا میباشد و در حقیقت تحقیق کاملی از عقاید اخلاقی و مذهبی سعدی است.

باب سوم در چهار فصل راجع است بصنعت شاعری و نویسندگی سعدی. پس از سه باب مزبور مؤلف بعنوان تلخیص ایواب سه گانه فصل مخصوصی هم در باره شکل و شمایل سعدی و درجه معرفت و مراتب معلومات او و نفوذ او در ادبیات فارسی و مشرقی و کیفیت شهرت او در فرنگستان و شباهت افکار و عقاید او باشاعر رومی مشهور موسوم به هوراس (۱) در این کتاب آورده است و این صفحات اخیراً میتوان از مفید ترین قسمتهای کتاب مزبور بشمار آورد.

باب چهارم بطور انحصار راجع است بتراجم احوال شرقی و غربی درباره سعدی و کلیات سعدی و قسمتهای مختلفه آن که هر کدام تا بحال چند بار بطبع رسیده و چند مرتبه بزبانهای خارجه ترجمه و تفسیر شده است. و بالأخره قسمت آخر این باب راجع است بنویسندگان و شعرای فرنگی قدیمی که کتب سعدی را خوانده و در نوشتههای خود از کلمات و سخنان سعدی آورده‌اند.

اینک از هر کدام از ابواب چهارگانه این کتاب عالی محض نمونه قطعاتی ترجمه نموده و بنظر خواننده گان خود میرسانیم که از این بوستان ری چشیده و از این گلستان ورقی برده باشند:

### سیاحت‌های سعدی

(مقتبس از باب اول)

سعدی به کجاها سیاحت نموده؟ کنجکوی ذاتی وی و اتفاقات روزگار سعدی را بکدام گوشه‌های دنیا بکشاید؟ ما از دروازه شیراز عقب سعدی افتاده و سعی خواهیم نمود که از روی اشارات مبهم و مختصری که خود شاعر در طی تخریرات خود راجع بمسافرت‌های خویش نموده خط و سیر و گردش پیچ در پیچ این رونده خوشه چین را از ابتدا تا انتها بدست آوریم.

سعدی در نوشتههای خود مکرراً از آسیای مرکزی و هندوستان و سوریه و مصر و عربستان و حبشه و بلاد مغرب سخن میراند ولی اشارات مزبوره چنان در هم و برهم است که بهیچوجه نمیتوان استنباط نمود که شاعر شیراز بچه ترتیبی در این ممالک مسافرت نموده است و فقط از روی قراین و در سایه معرفت و تحقیق وقایع تاریخی آن عهد شاید بتوان ترتیب سیاحت سعدی را در ممالک مختلفه معین نمود اگرچه گاهی اصلاً سیاحت وی ببعضی از ممالک مزبوره و مخصوصاً هند در نظر بعضی از محققین با حقیقت و راستی مطابقت نموده و آنانرا بشک و شبهه انداخته است.

خود از نثر و نظم کلامی از سعدی آورده‌اند ذکر نموده و عین قطعات مزبور را نیز نقل نموده است و از جمله چند نفر ذیل را نام می‌بریم :  
 لافوتین (۱) فرانسوی، ولتر (۲) فرانسوی، گوته (۳) آلمانی، ویکتور هوگو (۴) فرانسوی،  
 بالزاک (۵) و مویسه (۶) فرانسوی.

این بود مختصری در باره کتاب « تحقیقاتی درباره سعدی شاعر » و طالبین باید بخود کتاب رجوع نمایند. نگارنده مصمم بود مفصل تر نویسد و از این بوستان هدیه اصحاب را دامنی پر کند ولی بیش از این مقدور نگردید چه بوی گلش چنان مست نمود که دامنش از دست برفت!

\* \*

دیگر از کتب عالی مفیدی که در این اواخر

چهار مقاله نظامی عروضی

بمعنی رسیده ترجمه انگلیسی « چهار مقاله » تألیف

نظامی عروضی است که بواسطه نشر عالمانه متن فارسی آن

از طرف جناب میرزا محمد خان قزوینی معروف ارباب معرفت میباشد و محتاج معرفی نیست. این ترجمه از پرتو همت خستگی ناپذیر استاد برون انگلیسی است که صیت شهرت و ایران دوستی ایشان بگوش هر ایرانی رسیده و در خود روزنامه کاوه هم مکرر ذکر خیر جناب ایشان شده است.

استاد معظم له سابقاً در سنه ۱۳۱۷ کتاب مزبور را بترجمه رسانده و در مجله « روزنامه انجمن همایونی آسیائی » منتشر ساخته بودند ولی بعدها که نسخه قدیمی متمازی از کتاب مزبور در کتابخانه عاشر افندی در اسلامبول بدست آمد که در سنه ۸۳۵ که تقریباً ۲۸۵ سال پس از تألیف خود کتاب چهار مقاله (حدود سنه ۵۵۰) میشود در هرات نوشته شده بود و استاد فاضل آقا میرزا محمد خان قزوینی با استفاده از این نسخه نفیس چهار مقاله را بطور کامل تصحیح و طبع نموده و حواشی بسیار مفید بر آن نوشته‌اند و کتاب مزبور در سنه ۱۳۲۷ در هلاند بطبع رسید لهذا استاد برون لازم دانستند که ترجمه قدیمی خود را از روی طبع جدید کتاب و حواشی عالمانه آقا میرزا محمد خان تکمیل نموده و بطبع برسانند و خیال دیگری هم که مؤید قصد ایشان در این امر گردید معلوماتی بود که در ضمن تألیف کتاب « طب عربی » که در شماره ۸ کاوه امسال ذکر و تقریظ آن مفصلاً رفته استاد معظم له بدست آورده بودند و در طبع ثانوی ترجمه « چهار مقاله » که موضوع این سطور است در موقع خود بکار برده‌اند.

ترجمه جدید « چهار مقاله » در جزو سلسله انتشاراتی که از عایدات اوقاف گیب بطبع میرسد در لندن بچاپ رسیده است. خداوند امثال اینگونه اشخاص کریم را زیاد نماید که

« کف و مغزشان کان نور است و دانش بر آنها سزد از دو گیتی ستایش ! »

V. Hugo (۴) Goethe (۳) Voltaire (۲) La Fontaine (۱)

A. de Musset (۶) Balsac (۵)

در دو جلد بخط نستعلیق در کلکته بطبع رسید. این کلیات سعدی بچاپ کلکته علاوه بر « رسالات » و « گلستان » و « بوستان » و « پندنامه » دارای ۲۲ قصیده عربی، ۳۹ قصیده فارسی، ۱۴ قطعه ملامت، ۴۰۰ غزل طیبات، ۱۹۳ غزل بدایع، ۶۳ غزل خواتیم، ۳۵ غزلیات قدیم، ۴۳ قطعه خیثات، ۳۰ رباعیات و ۴۴ مفردات است و بهترین چابی است که تا کنون از کلیات سعدی در دست است. پس از آن (تا موقع تألیف کتابی که موضوع این مقاله است) بیست بار دیگر کلیات سعدی بچاپ رسیده است: هشت بار در بمبئی، چهار بار در طهران، سه بار در تبریز، دو بار در کلکته، یک بار در لکنهو، یک بار در دهلی، یک بار هم در خانیپور (۱) از بلاد هند.

در خود ایران اولین باری که کلیات سعدی بچاپ رسیده در سنه ۱۲۵۷ است در تبریز یعنی قریب پنجاه سال پس از آنکه در هندوستان بطبع رسیده بود.

گلستان مدتها قبل از کلیات بطبع رسیده است و اولین بار که بچاپ رسیده در سنه ۱۰۶۱ است که زورژ ژنتس (۲) نام آنرا (بخط نسخ) با ترجمه لاتینی آن در آمستردام (از بلاد هولاند) بچاپ رسانده است ولی نکته نفیس آنست که گلستان را هفده سال قبل از آن در سنه ۱۰۴۳ مایلز (۳) نامی زبان فرانسوی ترجمه نموده و در پاریس ترجمه مزبور را بطبع رسانده بوده است. در خود ایران گلستان یکصد و هفتاد و سه سال پس از آنکه در فرنگستان بچاپ رسیده بود روی طبع دید و اولین بار در تبریز در سنه ۱۲۴۰ یعنی هفده سال قبل از آنکه کلیات در همانجا بطبع برسد چاپ شد. ولی قبل از آنکه در ایران طبع شود چندین بار در کلکته بچاپ رسیده بود و تا موقع تألیف کتابی که موضوع این مقاله است گلستان روی هم رفته ۷۲ دفعه بچاپ رسیده و ۵۵ مرتبه بالسنه مختلفه ترجمه شده بوده است.

بوستان یکصد و هفتاد و سه سال بعد از گلستان بطبع رسیده یعنی در سنه ۱۲۳۹ در کلکته ولی مدت مدیدی قبل از آنکه بچاپ برسد بزبانهای فرنگی ترجمه شده بوده است و اولین بار که ترجمه شده ظاهراً در اواخر قرن یازدهم بوده که توماس هید (۴) نامی آنرا بلاتینی ترجمه نموده بوده است ولی این ترجمه بچاپ نرسیده و اولین ترجمه ای که از بوستان بچاپ رسیده بزبان هولاندی بوده که در سنه ۱۰۹۹ در آمستردام بطبع رسیده است. در خود ایران بوستان اولین بار در سنه ۱۲۴۷ در تبریز بطبع رسیده و تا موقع تألیف کتابی که موضوع این مقاله است روی هم رفته ۳۴ بار چاپ و ۱۷ بار بالسنه مختلفه ترجمه شده بوده است.

فصل چهارم از باب سوم هم که راجع ببعضی ایرادات عروضی است در حق سعدی مخصوصاً از صفحات خواندنی این کتاب است.

در فصل آخر کتاب مؤلف اسم نوزده نفر از شعرا و نویسندگان مشهور فرنگی را که در سه قرن اخیر میزیسته و هر کدام در نوشتههای

Th. Hyde (۴) Malezair (۳) Georges Gentes (۲) Cawnpoor (۱)

## اوضاع پستخانه ایران

از اداره مرکزی پست ایران دو نسخه کتابچه یکی بفراسی و دیگری بزبان فرانسه باده اداره کاوه رسیده. هر دو رساله عین هم یعنی یکی ترجمه دیگری است و مشتمل است بر تاریخ مختصر پستخانه و چاپارخانه در ایران و احصائیات سابق و حالیه آن اداره. این رساله خیلی مرتب و منظم و با ارقام و تاریخ و اعداد و بدون حشو و زواید عبارت بردازی نوشته شده (۱) و پس از آنکه شرحی از تاریخ اداره پست در ایران درج کرده ترقی آن اداره را از ۲۰ سال باین طرف نشان میدهد و مقصود عمده توضیح نظم و ترتیب و ترقی است که مأمورین بلژیکی در این اداره بوجود آورده اند. بنده بر مندرجات این رساله قبل از سنه ۱۳۲۰ در ایران نود و پنج دفتر پست بوده که قریب هزار و ششصد فرسخ شعبه های پستی آن توسعه داشت و عایدات خرج دررفته آن منتهای بسالی صد هزار تومان میرسید و فقط چهار پستخانه معاملات با خارجه را متصدی بود. در عرض ۲۰ سال اداره بلژیکی امروز بدانجا رسیده که عدده پستخانها به ۲۲۰ و مسافت طرق پستی ۲۸۴۰ فرسخ و دفاتر میادله با خارجه به ۲۰ بالغ شده. سابقاً هفته ای یک پست میرفت و حالا هفته ای شش پست میرود. در سال گذشته چهل هزار نفر با پست سفر کرده اند. در ۲۰ سال قبل عدده مکاتیب پستی بسه کرور بالغ میشد و سال پیش از جنگ اروپائی از ده کرور تجاوز کرده بوده است.

چیزیکه بدبختانه باکمال وضوح در جدولهای احصائیه ۲۰ سال آخری دیده میشود آنست که نظم و امنیت راهها در ایران بعد از مشروطیت مفقود شده و بجز درسه سال ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ که قراسورانی در زیر اداره صاحبمنصبان سوئدی قوامی گرفته بود در بقیه این مدت غارت و سرقت پستها بدرجه موحش رسیده است و عدده پستهای بسرقت رفته در هر سال از ۴۰ تا ۱۵۸ فقره و غراماتی که اداره پست تأدیه کرده از ۲۸۵۰ تا ۲۲۶۱۳ تومان بوده است.

از اعتراضاتیکه در جرائد ایران از طرف بعضی مخالفین مأمورین بلژیکی بر ضد آنها نشر شده بوده و این رساله برد آنها میکوشد اطلاع ندارم. اگر مقصود از این ایرادگیریها خارج شدن اداره پست از دست مأمورین فرنگی و اقتادن آن بحال هرج و مرج قدیمی است باید آرزو کرد که قوت کافی از اصلاح خواهان در ایران پیدا شود که پشتیان مستشاران فرنگی شده و آنها را از شر دسایس علاقه مندان در هرج و مرج که سابقاً از راه مذهبی و نجاست فرنگیها و عمّامه گذاشتن فلان فرنگی باصلاحات و مأمورین خارجی ایران حمله میکردند و حالا در زیر لوای وطن پرستی کاذب کلاه فرنگی و «تأثیر سحرآمیز آن را در اصلاحات» مسخره میکنند حفظ نمایند ورنه اگر بعضی از این مأمورین فرنگی خطائی دارند و

(۱) عبارت رساله ساده و بی تکلف است لکن بدبختانه عبارات غریبی از قبیل «عرض اندام» و «وضعیات» و غیره انشای فارسی آنرا معیوب نموده.

مقصود اصلاح آنست از طریق انتقاد معقول و منطقی که آن مطلب دیگری است و مارا در آنچه از جزئیات آن مستحضر نیستیم حرفی نیست.

اگر هموطنان ما حقیقتاً و قدر دانی از خدمات و زحمات مستخدمین فرنگی در ایران نکنند و محبت و نوازش لازم درباره این مأمورین اصلاح و تمدن بعمل نیآورند دیگر کسی بقصد خدمت بایران قبول مأموریت دولت ایران را نمیکند. باید همیشه در نظر گرفت که این اشخاص باهمت مملکت آباد و راحت خود را گذاشته و بمملکت ما که اسباب خوشی و تمتع از زندگی در آن کم است میآیند و ماراست که از ایشان مهمانوازی و قدر دانی نمائیم.

## مشاهیر شعرای ایران

### فردوسی

— ۷ —

در شماره گذشته از نسخه اول و دوم شاهنامه که بحسب حدس ما یکی در سنه ۳۸۴ و دیگری در سنه ۳۸۹ باختتام رسیده سخن رفت و اینک در این شماره حسب الوعد بشرح کیفیت و تاریخ تألیف نسخه سوم که نسخه اخیر باشد یعنی همان نسخه معروف که در دست است و بنام سلطان محمود غزنوی پرداخته شده می پردازیم:

پیش از آنکه بموضوع این مقاله که تفصیل تألیف نسخه اخیر شاهنامه و تحقیقات راجعه بتاریخ تألیف آن نسخه و نسخه های سابق را شامل است بگذریم لازم میدانیم که خطای فاحشی را که در اشعاری که از روی یک نسخه خطی شاهنامه محفوظ در لندن راجع بخاتمه کتاب و تقدیم آن بابو بکر خان لنجانی در شماره گذشته درج شد واقع گردیده اصلاح کنیم و آن این است که یک بیت از آن اشعار که اصل محل شاهد عمده بود یعنی شامل تاریخ ختم شاهنامه است سهواً از قلم افتاده. بیت مذکور که پس از بیت سوم میآید چنین است: «اگر سال نیز آرزو آمدست نهم سال و هشتاد باسعید است» و نیز باین نکته اشاره لازم است که علاوه بر سستی اشعار مزبور که باعث شبهه در صحت نسبت آنها بفردوسی میشود یک قرینه دیگری نیز این نسبت را ضعیف میکند و آن عدم مطابقت تاریخ عربی آن با تاریخ ایرانی است چه در آن اشعار تاریخ ختم نسخه ۲۵ محرم سنه ۳۸۹ و روز آسان (روز بیست و هفتم) از ماه بهمن ذکر شده در صورتیکه این دو تاریخ با هم وفق نمیدهند و ۲۵ محرم آن سال مطابق روز بهمن (روز دوم) از بهمن ماه بوده و روز آسان از همان ماه مطابق ۲۰ ماه صفر میشود.

نسخه کامل شاهنامه که بنام سلطان محمود غزنوی پرداخته شده نسخه ایست که غالباً در دستها است.

علامات و قرائنی در دست است که این نسخه در طوس پرداخته شده (۱) و این نسخه بنا بر آنچه در خاتمه آن ذکر شده در سنه ۴۰۰ بانجام رسیده (۲) لکن بطور یقین نمیشود گفت که آن نسخه اخیر بوده زیرا که اولاً بعضی اشعار در همین

(۱) مثلاً مدح امیر نصر بن سبکتکین فرما نقرمای خراسان و ارسلان جاذب حاکم طوس که از سنه ۳۸۹ باینطرف اولی حاکم طوس و دومی سه سالار خراسان بود و همچنین این بیت شاهنامه که گوید: «همه شهر بامن بدین یاورند اگر چند بدین و بدگوهرند» که تا او بخت کی بر نشست.....»  
(۲) خود فردوسی گوید «ز هجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهوار»

شاید با قحطی هولناکی که بقول عتبی در سنه ۴۰۱ تا ۴۰۲ در خراسان رخ بنمود مناسبتی داشته باشد (۱).

## تحقیقات راجعه

بتاریخ تالیف نسخه های شاهنامه و مدارج عمر فردوسی

چنانکه گفتیم فردوسی خیلی پیش از استیلای غزنویان بخراسان بنظم شاهنامه دست زده بود (۲) و چنانکه از قول خود او مستفاد میشود مدتهای مدید پیش از جلوس سلطان محمود وی مشغول نظم بوده ولی منتشر نمیکرد (۳) و در پی یک حامی و امیر بزرگ بود که بوی تقدیم کند و مخصوصاً زحمت سی ساله و سی و پنجساله که از آن حرف میزند نیز اثبات میکند که خیلی وقت پیش از جلوس محمود که پدرش سبکتگین در سنه ۳۸۷ مرد و وی ابتدا در سنه ۳۸۹ امیر مستقل شد فردوسی

(۱) در اواخر شاهنامه در ضمن حکایت کشته شدن یزدگرد گوید: تگرگ آمد امسال برسان مرگ مرا مرگ بهتر بدی زان تگرگ \* در هیزم و گندم و کوسفند بیست این بر آورده چرخ بلند \* و نیز پس از داستان وفات اسکندر در موقع شکایت از روزگار و ستایش سلطان محمود گوید: «گذشته ز شوال ده با چهار یکی آفرین باد بر شهریار \* از این مژده دادند بهر خراج که فرمان بد از شاه با فر و تاج \* که سالی خراجی نخواهد زیش ز دیندار و بیدار و از فردکیش \* بدین عهد نوشیروان تازه شد همه کار بر دیگر اندازه شد \* ..... بین بدین داد و نیکی گمان که او خلعتی یابد از آسمان \* ..... ندارد کسی بخوار فال مرا کجا بشرد ماه و سال مرا \* ..... از این نامه شاه دشمن گداز که بادا همه ساله بر تخت ناز \* همه مردم از خانه ها شد بدشت نپایش همی زاسمان بر گذشت \* که جاوید بادا سر تا جدار خجسته بر او گردش روزگار \* ..... ۱۴ شوال سنه ۴۰۱ مطابق با ۶ جوزا یعنی اواخر بهار میشود که موقع شدت قحطی بوده و عتبی گوید که سلطان حکم کرد که انبارهای دولتی را در همه شهرها گشوده و غله مردم بدهند و بدین سبب اندکی تخفیف حاصل شد و «آنسال با آنحال باخر رسید و غلات سه اثنین و اربعمائه در رسید ....» سنه ۴۰۲ هجری در اواخر برج اسد شروع میشود.

(۲) دلایل این فقره خیلی زیاد است و مخصوصاً اینکه در دیباچه یوسف و زلیخا گوید: «که یک نیمه از عمر خود کم کم جهانی پر از نام رستم کم \* قرینه آنست که اولاً وی پیش از نظم قصه یوسف و زلیخا مدت مدیدی که از آن به «یک نیمه از عمر خود» تعبیر میکند بنظم شاهنامه اشتغال داشته و ثانیاً آنکه شاهنامه وی و یا اقلدا داستان رستم و سرگذشت وی از نظم او اشتها تمام داشته و نقل مجالس بوده است اگر چه این فقره با مضمون بیت «نهان بد زکیوان و خورشید و ماه» مابیت دارد.

(۳) بعد از درج گشتاسب نامه دقیقی در شاهنامه گوید: «چو این نامه افتاد در دست من بگامی گراینده شد شست من \* ..... من این نامه فرخ کریم بقال همی رنج بردم به بسیار سال \* ندیدم سر افزا ز بخشنده بگامه کیان بر درخشنده \* هم این سخن بردل آسان نبود جز از خامشی هیچ درمان نبود \* یکی باغ دیدم سراسر درخت نشسته مردم نیک بخت \* بجائی نبود ایچ پیدا درش جز از نام شاهی نبود افرش \* که اندر خود باغ بایستی اگر نیک بودی باشیستی \* سخن را نگهداشتم سال بیست بد ان تاسزاوار این گنج کیست \* جهاندار محمود بافر وجود که اورا کند ماه و کیوان سجود \* ..... پیامد نشست از بر تخت داد جهاندار چون او ندارد بیاد \* و نیز در آخر توقعات نوشیروان گوید «همی گفتم این نامه را چندگاه نهان بد زکیوان و خورشید و ماه \* چو تاج سخن نام محمود گشت نپایش بافاق موجود گشت \* و نیز در داستان پادشاهی کیخسرو گوید «به ییوستم من این نامه باستان پستدیه از دفتر راستان \* ..... ندیدم جهاندار بخشنده بگامه کیان بر درخشنده \* همی داشتم تا که آمد پدید جوادی که جودش نخواهد کلید .....»

شاهنامه دیده میشود که ظاهراً بعد از پیشنهاد کردن به محمود غزنوی و مایوسی از او گفته شده مثلاً در آغاز داستان خسرو پرویز گوید «چنین شهریاری و بخشنده بگیتی ز شاهان درخشنده \* نکرد اندر این داستانها نگاه زبده گوی و بخت بد آمد گناه \* حسد برد بد گوی در کار من تبه شد بر شاه بازار من» که دلیل بر آنست که پس از سر خوردن از محمود غزنوی بطور شکایت گفته (۱) و حتی متوسل بشفاعت سالار محمود (که ظاهراً مقصود امیر نصر است) (۲) برای جلب خاطر محمود شده و بلافاصله در ذیل ابیات فوق گوید «..... چو سالار شاه این سخنهای نغز بخواند بیند بیایکیزه مغز \* ز گنجش من ایدر شوم شادمان کراو دور بادا بد بدگمان \* وز آن پس کند یاد بر شهر یار مگر تخم رنج من آید بیار \* که جاوید باد افسر و تخت او ز خورشید تا بنده تر بخت او» (۳). علاوه بر این اگر روایت سعایت وزیر خواجه احمد بن حسن میبندی در باره فردوسی و باعث شدن وی بنا کاهی فردوسی پیش سلطان صحیح باشد (چنانکه بنظر هم صحیح میآید بد لایلی که خواهد آمد) چون وزیر مزبور بعد از عزل ابو العباس فضل بن احمد اسفرائینی از وزارت که در حدود سنه ۴۰۲ واقع شد بوزارت رسید لهذا باید تقدیم شاهنامه بسطان نیز بعد از این تاریخ بوده باشد (۴) و نیز بعضی اشارات در شاهنامه به قحطی و گرانی و آمدن تگرگ و بخشیدن خراج یکساله بر عایا از جانب سلطان آمده که

(۱) اینها هم در صورتی است که این اشعار جزو اصلی شاهنامه بوده باشند ورنه اگر در هجوتامه بوده و بعد از کدورت خاطر شاعر از سلطان در مواقع مختلف شاهنامه بتفاریق و قطعات گنجانیده شده است (چنانکه نولدکه تصور میکند) در آنصورت این دلیل ضعیف خواهد شد. — در بعضی فقرات متن شاهنامه نیز بکنایه واضح و اشاره ابلغ من التصريح از سلطان محمود بدگویی کرده چنانکه در ضمن داستان استیلای اعراب بر ایران گوید: «..... شود بنده بیهر شهر یار تزداد و بزرگی نیاید بکار \* ..... از ایران و از ترک و از تازیان تزدادی پدید آید اندر میان \* نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها بگردار بازی بود \* همه گنجهها زیر دا من نهند بکوشند و کوشش بدشمن دهند \* زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش \* ..... جو بسیار از این داستان بگذرد کسی سوی آزادگان ننگرد \* .....» و این فقره قرینه آن تواند شد که فردوسی پس از رنجش از سلطان باز دستی در شاهنامه برده است.

(۲) در زمان ساسانیان و اوائل غزنویان حاکم خراسان را سهسالار و سالار میگفتند. عتبی در تاریخ مینی گوید «در ایام سالاری سلطان در خراسان .....» امیر نصر بن سبکتگین محب اهل علم و شعرا بوده و مخصوصاً وی تعالی را بتألیف کتاب تاریخ ایران موسوم به «غُرَرِ آخِبارِ مُلوکِ الفرس و سیرهم» تشویق کرده و عنصری را نیز وی در دربار محمود غزنوی معرفی نمود.

(۳) این ابیات در ترتیب حالی شاهنامه در ضمن قصه خسرو پرویز آمده و بدینقرار ممکن است از مضمون ابیات اخیر اینطور تصور شود که مقصود آن بوده که امیر نصر فردوسی را بسطان معرفی بکند و این مقصود هم حاصل شده و عاقبت سلطان او را بفرزیه خواسته لکن اگر ابیات اخیر با ابیات اولی واقعاً پشت هم بوده اند در این صورت جز از این نمیتوان تصور کرد که پس از کارگر شدن کید حساد و اعراض سلطان از توجه بشاهنامه این اشعار گفته شده و در طی کتاب گنجانیده شده اند.

(۴) مگر آنکه سعایت میبندی پیش از وزارتش و در زمان صاحب دیوانی (وزارت رسائل) وی بوده باشد.

بنظم آن تشویق کرده. پر از جنگ بودن خراسان و اشتغال نایره فتنه‌ها در آن سامان هم بیشتر بعد از سنه ۳۷۱ تا ۳۷۴ و از سنه ۳۸۰ تا ۳۸۵ بوده است (۱).

موهل (۲) در مقدمه خودش بشاهنامه که طبع کرده از دو فقره شعر فردوسی در شاهنامه حدس زده که فردوسی در سنه ۴۰۰ که شاهنامه را ختم کرده ۷۱ ساله بوده بدینقرار که فردوسی گوید «بدانگه که بد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت \* خروشی شنیدم زگیتی بلند که اندیشه شد پیرومن بی‌گرند \* که ای نامداران گرد نکشان که جست از فریدون فرخ نشان \* فریدون بیدار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد \* ..... از آن پس که گوشت شنید آخروش نخواهم نهادن با آواز گوش \* بیوسم این نامه بر نام اوی همه مهتری باد فرجام اوی .....» و در خاتمه شاهنامه هم این بیت آمده «چو سال اندر آمد بهفتاد و یک همی زیر شعر اندر آمد فلک» پس موهل چنان نتیجه گرفته که فردوسی در سنه ۴۰۰ هفتاد و یکساله و در سنه ۳۸۷ که مصادف وفات سبکتگین و رسیدن سلطنت به محمود است ۵۸ ساله بوده است.

این حساب بسیار معقول و هوشیارانه است ولی با بیت راجع بهفتاد و شش سالگی که ذکرش گذشت و ابیات دیگر مشعر بر نزدیکی عمر وی بهشتاد سالگی نمی‌سازد (۳) و همچنین منافی با شکایت فردوسی از پیری زیاد در مقدمه یوسف و زلیخا است که چنانکه کفتم پیش از سنه ۳۸۶ تألیف شده (۴).

(۱) چنانکه سابقاً اشاره شد ممکن است و بلکه محتمل که فردوسی پیش از بدست آوردن نسخه شاهنامه ابو منصور بعضی داستانهای ایران را از زوی مآخذ دیگر نظم کرده بوده است مثلاً داستان رستم و اسفندیار را که در بعضی مآخذ گفته شده آن قدیمترین نسخه شاهنامه است که نظم شده و قصه مرگ رستم را نقل از آزاد سرو و بعدها آن قطعات منظومه را داخل شاهنامه خود کرده. بهر حال قریب یقین است که وی شاهنامه را برترتیب منظم و متوالی از اول تا آخر نظم نکرده و قصه‌ها و داستانهای مختلف را جدا جدا بنظم آورده بوده است.

(۲) Jules Mohle که شاهنامه را در سنه ۱۸۳۸ میلادی در هفت مجلد بزرگ با ترجمه فرانسوی چاپ کرده.

(۳) مگر آنکه فرض شود که این ابیات چند سال بعد از ختم نسخه یعنی پس از سنه ۴۰۰ گفته شده.

(۴) در مقدمه کتاب یوسف و زلیخا گوید: «بدان خاک شمشاد بوی نخست کنون بیکران سوسن تازه رست \* زمین گیتی بدزدید مشک بجایش پراکند کافور خشک \* اگرچه ستاره بی‌آهو بود میان شب تیره نیکو بود \* مراسب گذشت و ستاره بماند دل من ز پیری و چاره بماند \* زمین تافته بد دل روزگار که از من نیامد همی خوب کار \* مگر خورد سوگند با دلفروز که بنمایش من ستاره بروز \* کون خورده سوگند او راست بود که روشن ستاره بروزم نمود \* درختم بد آغاز آراسته چو گنج شهبان باشد از خواسته \* بر آمد ز ناگاه باز سفید گسستند زانغانم از جان امید \* بدانگونه پیران شدند از برم که تاریخ شد هر دو چشم و سرم \* برآمد سبک باز گستاخ وار تو گیتی کسی کرده بودش نظار \* زمانی همی گشت از افزای باغ سر انجام بنشست بر جای زاغ \* نه بنشستی کش بریدن بود نه بیوستی کش بریدن شود \* گمان کرده بودم که این تند باز بائید زاغ آمد اینجا فراز \* کش بریدن شود \* گمان کرده بودم که این تند باز بائید زاغ آمد اینجا فراز \*

[بجای حاشیه در صفحه بعد]

مشغول نظم کتاب بوده (۱) لکن چنانکه گذشت نه تنها روایات و اخبارات متفرقه زیادی که در این باب در دست است مخالف هم و پر از افسانه هستند بلکه اقوال خود فردوسی را در مواقع مختلفه از شاهنامه و یوسف و زلیخا نمیشود درست با هم وفق داد و از اینجهت تعیین تاریخ دقیق شروع ابتداء و ختم انتهائی شاهنامه و زمان ختم نسخه‌های متعدد آن خیلی دشوار است و همچنین است تعیین توافق این دوره‌های مختلف بادوار مختلف عمر وی. این فقره مخصوصاً بواسطه اختلاط فوق العاده و زبر و روشن شدن ترتیب اجزاء و اشعار شاهنامه و اختلاف زیاد نسخه‌ها و دخل و تصرف نساخ و مزج و ترکیب نسخه‌های اصلی مؤلف با هم پیش آمده و از اوایل امر بی ترتیب شده و چاره آن کشف شدن یک نسخه خیلی قدیم است که قریب بعهد مؤلف نوشته شده باشد مثلاً در صورتیکه در ضمن حکایت جنگ کیخسرو و فراسیاب عمر خود را شصت و شش میخواند (بنا بر ترتیب معروف حالیه در جلد دوم) در اواخر ایام شاپور و هم در حکایت جلوس بهرام خود را ۶۳ ساله مینامد و در ولیعهد کردن نوشیروان هرمز را (جلد چهارم) خود را ۶۱ ساله میشارد و هکذا چندین اختلافات و تناقضات دیگر راجع به ترتیب کتاب. همچنین بموجب حساب زحمت ۳۰ ساله و ۳۵ ساله در موقع ختم نسخه اخیر که مصادف سنه ۴۰۰ بوده (۲) و هم بحساب آنکه در موقع پادشاهی محمود غزنوی بیست سال بود که فردوسی شاهنامه را نظم میکرده لازم میآید که وی پیش از سنه ۳۷۰ بنظم کتاب شروع کرده باشد (۳) در صورتیکه از مقدمه خود فردوسی بشاهنامه چنان برمیآید که پس از وفات دقیقی وی مدتها در پی تحصیل نسخه کتاب شاهنامه بوده و چون «زمانه سراسر پر از جنگ بود» «بر اینگونه یکچند» بگذاشته و «سخن را تهفته» داشته تا آنکه بعدها رفیق و همشهری وی آن نسخه را برای او آورده و

(۱) بقرینه بی‌بی که در شکایت از پیری خود در شصت سالگی گوید «درین آن گل و مشک و خوشاب سی همان تیغ برنده پاری» نیز گمان میرود وی درسی سالگی هم شعر میسر آید است.

(۲) این تاریخ عموماً از بیت «زهجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهوار» استخراج شده و اگرچه این فقره با بیت دیگری هم که در شرح جنگ قادسیه آمده از اینقرار: «کز آن پس شکست آمد از تازیان ستاره نگرود مگر بر زبان \* بدین سالیان چارصد بگذرد کز این تخته گیتی کسی نسپرد» تأیید میشود که آنهم شاید بطور بسامحه اشاره بسال چهار صد از هجرت است لکن ممکن است هم تصور کرد که تاریخ اختتام درست و بطور دقیق سنه ۴۰۰ نبوده و فقط این اعداد محض ذکر عدد تام و هم در مورد «پنج هشتاد بار» بجهت مراعات مناسبت با «چو عمرم بنزدیک هشتاد شد» بوده و در واقع تاریخ اختتام یکی دو سال بعد بوده است.

(۳) سابقاً اشاره بدان کردیم که ابیات مشعر بر زحمت ۳۵ و ۳۰ ساله در نظم شاهنامه با صریح قول چهار مقاله که یک قرن بعد از وفات فردوسی تألیف شده و لابد مؤلف آن از شاهنامه اطلاع کامل داشته مخالفت دارد چه چهار مقاله مدت اشتغال بنظم را ۲۵ سال ذکر میکند لهذا بعید نیست که در این ابیات بهرور زمان تحریفی واقع شده باشد و امکان دارد که در اصل چنانکه در یکی از نسخه‌های پاریس دارای علامت (Sup. Pers. 1307) آمده اینطور بوده است: «دو ده سال و پنج اندرین شد مرا همه عمر رنج اندرین شد مرا».



یا مایوسی قطعی او از پاداش چند سال بعد از آن تاریخ بوده باشد (۱) که در این صورت همه اشکالات راجع به اعداد و تواریخ باسانی حل میشود. بالأخره خیلی ممکن بلکه محتمل است که فردوسی پیش از مصمم شدن بجمع و ترتیب شاهنامه کامل و سرهم آوردن قطعات متفرقه ابتدا مدتی قصه‌های مختلف داستان ایران را جدا جدا نظم میکرده (۲) و خانه‌های مختلف که در یکی از ۶۵ سالگی و در دیگری از ۷۱ سالگی و در دیگری از نزدیکی به ۸۰ سالگی (۳) حرف میزند هر کدام خانه یکی از داستانها و کتابها بوده (۴) که بعدها نسخ همه را در آخر شاهنامه بزرگ آورده و محض تکمیل متصل بهم نوشته اند.

تاریخ روز و تعیین تاریخ روز و ماه ختم شاهنامه از تعیین سالتش نیز مشکل تراست. در خانه‌های مختلف مخلوط بهم چندین ختم تألیف تاریخ روز و ماه آمده که نمیشود باسانی تعیین کرد کدام یک متعلق بکدام خانه و کدام نسخه مؤلف بوده. در خانه نسخه قدیم لندن (بنشان 1403 Or) که با بوبکر خان لنجانی تقدیم شده تاریخ روز صریحاً درج شده که سه شنبه ۲۵ محرم سنه ۳۸۹ بوده چنانکه گذشت. یک نسخه برلین (بنشان Ms. orient. Fol. 172) نیز عین همان ابیات را ولی خیلی مغلوپ از ابتدا تائیت ششم دارد ولی چنانکه در ابتدای این مقاله ذکر شد تاریخ ایرانی (یعنی روز آسمان از ماه بهمین) که در هر دو نسخه آمده با تاریخ عربی وفق نمیدهد و اگر نسبت این ابیات صحیح باشد

(۱) چنانکه اظهار ناکامی از توجّه سلطان بشعرا و وحسد حساد و توسل بامیر نصر (سالار شاه) که بیاد سلطان بیاورد تا «تخم زنجش بار» بدهد که اشاره بدان گذشت قرینه آنست که بعضی قطعات شاهنامه بعد از خیران وی از التقات سلطان بوده! همچنین شاید ذکر سلطنت محمود بر کشمیر و قنوج (که این آخری در سنه ۴۰۷ فتح شد) علامت متأخر بودن تاریخ بعضی قطعات شاهنامه باشد اگرچه دلیل قطعی نیست.

(۲) مثلاً بنا بر بعضی روایات اولین قسمتی که وی از شاهنامه پرداخت حکایت ضحاک و فریدون بود (بنا بر یک نسخه مقدمه شاهنامه بنقل موهل از او) و بر حسب روایت دیگر وی ابتدا داستان رستم و اسفندیار را پرداخته بماهک ندیم سلطان داد (بنا بر مقدمه معروف شاهنامه) داستان بیژن و قصه منیژه هر کدام محتمل است جدا گانه نظم شده باشند و دومی شاید یکی از قدیمیترین قطعات شاهنامه است. همچنین دیده میشود که چنانکه بدان اشاره شد فردوسی در جلوس کاوس بسلطنت خود را شصت ساله و در جنگ کیخسرو و افراسیاب شصت و شش ساله و بعد در ضمن داستان و لبعهد کردن شاپور اردشیر را شصت و سه ساله و در عاقبت کار نوشیروان باز شصت ساله و در قصه ولبعهدی هر مز ۶۱ ساله و در ضمن داستان خسرو پرویز و وفات پسرش باز ۶۵ ساله و کمی بعد از آن در سرگذشت باربد و سرکش ۶۶ ساله میخواند و این همه دلیل بر آنست که ترتیب حالیه ترتیب اصلی نبوده و مخصوصاً تقسیم کتاب بچهار جلد که حالا متداول است در نسخه‌های خیلی قدیم نیست و بنا بقول چهار مقاله اصلاً شاهنامه هفت مجلد بوده است.

(۳) هشتاد سالگی فردوسی فقط در یک بیت میآید در خانه که گوید «کنون عمر نزدیک هشتاد شد» که ظاهر آن جزو هجو نامه بوده است ولی در بعضی نسخ (مانند نسخه لندن بنشان Add. 16761) و نسخه خطی دیگری که در دست خود نگارنده است و بتاریخ ۹۰۲ استنساخ شده (بجای لفظ «هشتاد» «هفتاد» آمده و این فقره بلاوه این ملاحظه که فردوسی از شصت تا شصت و پنج سالگی آهسته آهسته بیری مینالد و بقول خودش گوش وی کر و پایش سست و قدش خمیده شده بود و میگوید «زهفتاد برنگذرد بر کسی .....» و اگر بگذرد آهسته از ابریت ..... قدری موجب شگ در صحت هشتاد سالگی در موقع تقدیم شاهنامه بسلطان میشود.

(۴) مانند آنکه کتب پنجگانه نظامی مثلاً هر کدام خانه و تاریخ دیگری دارد.

نولدکه (۱) گمان میکند که فردوسی در سنه ۴۰۰ هجری ۷۶ ساله یا ۷۷ ساله بوده و این فقره با اغلب مطالب مقتطفه از اشعار او مطابق میآید (۲) و از این قرار در موقع ختم نسخه پیش که بخان لنجانی تقدیم کرده وی ۶۵ یا ۶۶ ساله بوده و آن خانه شاهنامه که از شصت و پنج سالگی سخن میراند بآن نسخه موافق میآید و شاید در این صورت مقصود از شنیدن آوازه محمود غزنوی در ۵۸ سالگی یا بلافاصله بعد از ۵۸ سالگی اولین آمدن محمود باشد بخراسان با پدرش در سنه ۳۸۳ (۳) و ولی خراسان شدنش با لقب سیف الدوله پس از مغلوب کردن ابوعلی سیمجور.

اگر اصلاً تمام این اعداد سالهای عمر و تواریخ مختلفه همه صحیح و اصلی بوده و باهم ارتباط منظم داشته باشند و همه آنها باید در آخر قرن چهارم هجری ولی قبل از سنه ۴۰۰ بیفتند و نسخه شاهنامه سنه ۴۰۰ را باید نسخه اخیر فرض کرد در آن صورت یگانه حل قابل قبول همانا حدس اخیر میشود ولی باید بگوئیم که نسخه‌های شاهنامه از قدیم بطوری مغشوش و مختلف بوده و بشکلی بدست ما رسیده که نمیتوان همه آنچه را که در آن چیزی راجع بزنگی خود فردوسی هست اصلی و صحیح فرض کرد و هم معلوم نیست که خود فردوسی چندان در خصوص عدد و رقم (مانند اغلب ایرانیان) دقیق بوده و اینکه آیا میشود حرف او را بی مبالغه و بمعنی تحت اللفظی گرفت. علاوه بر این ممکن است که اصلاً این تواریخ و اعداد مختلفه محدود به پیش از سنه ۴۰۰ نبوده بلکه بعضی از آنها سالها بعد از آن تاریخ گفته شده باشد و یا آنکه تقدیم شاهنامه بسلطان محمود و

[بینه حاشیه صفحه قبل] نیاید همی کیک بر کو هسار مکر زاغ را کرد خواهد شکار \* گانم کزو بردم آسان شدست که این باز خود مر مرا آمدست \* شکار بست باز و شکارش منم ز خرخوش را من چرا افکنم \* مراسم بگرفت پیری بچنگ شتاب آمد و رفت گاه درنگ ..... الخ

این ابیات که در چاپ آکسفورد از شماره ۲۷۰ تا ۲۸۷ را شامل است ایک بیت دیگر (شماره ۲۴۱) که گوید «..... ز دل فکرم پاک بیرون شود به پیران سرم حشمت افزون شود» دلایل صریحی هستند بر شیوخت فردوسی در زمان تألیف یوسف و زلیخا و ممکن است حدس زد که فردوسی در حدود شصت و دو سالگی و در حدود سنه ۳۸۵ هجری این کتاب را تألیف کرده و باین فقره علاوه بر قرینه ۷۷ ساله بودن او در حدود سنه ۴۰۰ یا ۴۰۱ چنانکه بیاید این ابیات خود فردوسی نیز که در باب الألباب (چاپ لیدن صفحه ۳۳) ذکر شده قرینه دیگری است که گوید: «بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی بچندین هنر شصت و دو ساله بودم چه توشه برم ز آشکار و نهانی .....» که شاید گفتار تازی اشاره بهمان اصل عربی قصه یوسف باشد و این خود دلیل دیگری تواند شد بر اینکه این قصه بعد از سنه ۴۰۰ و نزدیک شدن عمر وی به هشتاد (چنانکه روایات ادعا میکنند) تألیف و نظم نشده بلکه نظم آن مدتی قبل و پیش از ۶۲ سالگی وی بوده.

(۱) Th. Noeldecke

(۲) مخصوصاً بزرگترین عددی که در خصوص سن فردوسی در شاهنامه آمده همان بیت «کنون سالم آمد بهفتاد و شش .....» است که در یک نسخه آمده و در شماره گذشته (صفحه ۱۳ ستون ۲ حاشیه ۲) ذکر شد.

(۳) بنا بقول عقیبی در تاریخ عینی (چاپ مصر در حاشیه مبنی صفحه ۱۸۹) ولی در سایر مآخذ و در تاریخ بیهقی تاریخ جنگ با ابوعلی سیمجور را ۳۸۴ نوشته اند.

و برزحمتی است (۱) و اغلب هریتی از ابیات که پشت سر هم آمده اند از یک جای دیگر آمده و هیچ کدام با هم مربوط نیست و تقریباً تمام ابیات راجع بر زندگی شاعر و احوال او و مدح و هجو و شکایت و اشاره بحامیانش و روزگار خود و پیری و جوانی و تنگدستی و سخن از خود شاهنامه و عده ابیات او و اشاره بوزراء و حکام و سرداران و دوستان خود فردوسی بقدری داخل هم و مخلوط و پراکنده و درهم و برهم شده و جای خودشانرا عوض کرده اند و در هر نسخه برمنوال دیگری آمده که تعیین حالت اصلی این اشعار تقریباً غیر ممکن است و ظاهراً این اختلاط از زمان قدیم بعمل آمده و حتی ممکن است در زمان خود فردوسی هم در نسخه های مختلف مؤلف بحسب اقتضای زمان ترتیب دیگر داده شده بوده است. نولدکه حدس میزند که فردوسی بعد از رنجش از سلطان محمود و ساختن هجو قصد داشته آن فقرات شاهنامه را که مدح سلطان در آن بوده پاک کرده و قطعانی از هجوتامه بجای آنها بگذارد و فی الواقع هم فعلاً در خیلی از آن فقرات ابیاتی از هجو نامه داخل است ولی گویا این اختلاط و اغتشاش بعدها بعمل آمده (۲).

اینک میرسیم بمرحله آخر سر گذشت شاهنامه یعنی سفر فردوسی بخرنین و تقدیم کتاب بسلطان که در شماره آینده در این باب استیفای کلام خواهد شد و پس از آن در خصوص بقیه تاریخ حیات خود فردوسی و شاهنامه و سایر آثار او شرح مختصری درج شده و این سلسله مقالات در همان شماره پایان خواهد رسید.

« محصل »

(۱) از خاتمه نسخه دیگر شاهنامه لندن (بنشان Or 2833) واضح دیده میشود که بعضی از همان اشعار که بعدها اسم سلطان محمود در آنها داخل شده راجع به حی بن قتیبه بوده و همچنین اشعار راجع به شصت هزار بودن ابیات شاهنامه و کمتر بودن شعر بد در آن از یانصد که حالا بدون مناسبت در وسط متن شاهنامه است در خاتمه بوده چنانکه گوید « حسین [حیی] قتیب است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان \* . . چنانست ستایم که تادر جهان سخن باشد از آشکار و نهان \* مرا از بزرگان ستایش بود ستایش ورا در فرایش بود \* که جاوید باد این خردمند مرد همیشه بکام دلش کار کرد \* همش رای و هم دانش و هم نسب چراغ عجم آفتاب عرب . . . . . چنانکه در شماره گذشته کاوه بدان اشاره شد از این ابیات استنباط میشود که حی مزبور از قبایل عرب بوده و نسب عالی داشته. در این خاتمه هیچ ذکری از سلطان محمود نیست.

(۲) خود هجو نامه هم که باقی مانده تمام ابیات آن قطعی و قابل اعتماد نیست و ممکن است چنانکه از ابیات هجو نامه داخل متن شاهنامه شده بالعکس از متن کتاب هم داخل هجو نامه شده باشد چنانکه چند بیت که چهار مقاله آنرا از شاهنامه نقل کرده و شامل ابیات « گرت زین بد آمد گناه منست . . . می باشد اکنون در هجو نامه داخل است نگارنده این سطور در تتبع شاهنامه ملاحظه کرده که کمتر بی بی در هجو نامه است که در یک جایی از خود کتاب شاهنامه در ضمن مطلب دیگر نیامده باشد و اگر گنجایش صفحات بود محل آن ابیات در شاهنامه نشان داده میشد. نولدکه گوید که هجو نامه مستقل بوده و شاهنامه ضمیمه شده چنانکه در ضمن آن از شاهنامه بلفظ « این نامه » سخن گفته شده و با آنکه در چاپ ماکان عده ابیات آن ۱۰۱ بیت است در نسخه های دیگر خیلی مختلف است و از ۳۰ بیت تا ۱۶۰ بیت دیده شده. چهارم مقاله نیز آنرا صد بیت می شمارد ولی عجب است که گوید جز از شش بیت از آن چیزی باقی نماند در صورتیکه همه قرائن تأیید میکند که هجو نامه معروف اصلی است.

در آن صورت باید فرض کرد که بیت راجع بتاریخ ایرانی از جای دیگر داخل این قطعه شده و مربوط باین خاتمه نیست. این تاریخ (یعنی تاریخ ایرانی) با خاتمه نسخه اول شاهنامه که ظاهراً در سنه ۳۸۴ بوده نیز چنانکه ذکرش گذشت موافقت میدهد چنانکه سال عربی ۳۸۴ اصلاً ۲۷ بهمن ماه نداشته است. در خاتمه نسخه معروف تاریخ روز ۲۵ اسفندارمذماه (روز آرد) از سنه ۴۰۰ هجری گفته شده که مطابق با ۲۰ رجب و ۸ ماه مارس (۱) (اذار ماه رومی) از سنه ۱۰۱۰ میلادی میشود ولی این فقره هم بسیار مشکوک است چه اولاً این مصراع « بمه اسفندارمذ روز آرد » در شاهنامه چندین بار مکرر شده (۲) و لهذا اعتماد را باصطلاح بودن آن در خاتمه ضعیف میکند ثانیاً چنانکه در شماره گذشته ذکر شد در دو نسخه شاهنامه لندن که یکی از آنها از قدیمترین نسخه های موجوده است این ابیات جزو خاتمه متعلق بسنه ۳۸۴ درج شده بدین قرار « سر آمد کنون قصه یزدگرد بمه اسفندارمذ روز آرد \* ز هجرت شده سبید از روزگار چو هشتاد و چار از برش بر شمار (۳) » و نیز « بر شد دگر قصه یزدگرد بمه اسفندارمذ روز آرد \* ز هجرت سه صد و ال و هشتاد و چار بنام جهانداور کردگار » (۴) از همه این تواریخ مختلط و مغشوش چیزی که بنظر محتمل و مطابق حساب می آید آنست که هم تاریخ روز آرد (۲۵) از اسفندارمذماه ایرانی و هم تاریخ عربی (۲۵ محرم) هر دو متعلق بسال ۳۸۴ هجری و خاتمه نسخه اول شاهنامه است و واقعاً هم در آن سال غره محرم مطابق غره ماه اسفندارمذ بوده (۵) و با احتمال قوی اشعار راجع به حی بن قتیب جزو همین خاتمه بوده و بعدها تمام ابیات خاتمه های مختلف شاهنامه و هجوتامه سلطان محمود و ابیات مستخرج از او اسط شاهنامه بانهایت پیچیدگی داخل هم شده و تار و پود آنها بطوری درهم رفته که جدا کردن هریتی از آنها و برگردانیدن آن بحالت اولی کار سخت

(۱) نولدکه در تطبیق این حساب سهو نموده و بخطا ۲۵ غوره فرض کرده است. (۲) مثلاً علاوه بر بیت معروف خاتمه در داستان افراسیاب و سیاوش گوید: « همی رفت سوی سیاوش کرد بمه اسفندارمذ روز آرد » و در حکایت کشته شدن فرخزاد ساسانی گوید: « چو بگذشت او شاه شد یزدگرد بمه اسفندارمذ روز آرد ». (۳) نسخه قدیم لندن (بنشان Or 1403) که ظاهراً در سنه ۶۷۵ استنساخ شده. (۴) نسخه دیگر لندن (بنشان Or 4906). شرح همه نسخه های لندن که در این مقاله اشاره بد آنها شده در فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریطانی تألیف ریو ثبت است. علاوه بر آن فهرست نگارنده سواد خاتمه شش نسخه شاهنامه خطی لندن و نه نسخه شاهنامه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس را که با هم مقاله شده در دست دارم و در داشتن این نسخه ها نمونه لطف جناب آقا میرزا محمد خان قزوینی هستم که اغلب آنها را خودشان برای اینجانب استنساخ فرموده و بعضی را واسطه استنساخ شده اند.

(۵) فقط اشکالی که باقی است آنست که در آن سال ۲۵ محرم سه شنبه نبوده بلکه یکشنبه بوده ولی این مطلب اشکال بزرگی نتواند شد و ممکن است عبارت بیت راجع باین فقره « سوم شنبه » تحریف شده. ۲۵ محرم سنه ۳۸۹ هم دوشنبه بوده.

## مکاتبات اداره

آقای عباسعلی خان قاجار امین مالیه سابق سیستان. - چون پس از حرکت جنابعالی از سیستان تا امروز دیگر خبری از طرف عالی بما نرسیده و عنوان محل اقامت شما بر ما درست معلوم نیست ناچار بوسیله این سطور بجنابعالی در باب مطالبات اداره کاوه از سرکار یادآوری میکنیم. در مدت یازده ماه که جنابعالی در سیستان وکیل کاوه بودید بموجب قبوض یا بمر خودتان چه از جهت وجوه اشتراک پارساله کاوه و چه از بابت وجوه اشتراک امساله و چه بابت کتب و دوره قدیم مبلغ ۹۳ تومان و ۵ قران بداره تقدماً مقروض میباشید یعنی از تمام مطالبات اداره در این مدت فقط از طرف عالی یک فقره وجه بمبلغ بیست تومان باین اداره رسیده و لا غیر. حالا از جنابعالی مستدعی هستیم که تتمه این مطالبات را که چنانکه ذکر شد ۹۳ تومان و ۵ قران است فوراً توسط بانک برات بفرستید. وصول و عدم وصول را نیز ثانیاً در روزنامه درج میکنیم. علاوه بر این از قرار معلوم جنابعالی سیصد تومان وجه نقد هم از آقای شوکت الملک حکمران قاین بعنوان کمک بکاوه دریافت داشتهاید. چنانکه در همان وقت بخود جنابعالی و بخود معظم له نوشته شده اینگونه وجوه بهیچ عنوانی دیگر قبول نمیشود و باید فوراً با آقای شوکت الملک رد شود. امید داریم بواسطه لطف مخصوص باین اداره و علم و معرفت دوستی که دارید این امور را هر چه زودتر تصفیه فرمائید که محتاج بیاد آوری ثانوی نشود و از زحمات جنابعالی که تا حال در کار روزنامه قبول فرمودهاید کمال تشکر را داریم.

\* \* \*

آقای آقا میرزا محمد علی مکرم اصفهانی. - در جواب مرقومه شما که حاکی بود از ملال خاطر شریف از مندرجات شماره ۷ کاوه که راجع به بی اطلاعی اداره از طرف عالی بواسطه نرسیدن خبر مدت طولانی نوشته شده بود عرض میشود که ما را از این فقره کمال تعجب حاصل شد زیرا ما در آن شماره کلهای مشعر بر شکایت اداره از جنابعالی ننوشتهایم و بلکه از زحمات عالی همیشه اظهار تشکر نموده ایم فقط بواسطه طول مدت انقطاع خبر از طرف شما گمان کرده بودیم مسافرت فرمودهاید و لهذا محض عدم تعطیل و تعویق امور روزنامه

کار آنرا منحصرأ رجوع بداره جناب آقا میرزا غلامرضا کردیم. اما اینکه اظهار داشته بودیم که وجوه اشتراک کاوه که بموجب قبوض امضا شده سرکار عالی پیش شما جمع شده بداره نرسیده این هم بیان حقیقت و یادآوری بوده که نباید موجب ملال خاطر شریف شود و شاید هم تأخیر ایصال آن سبب داشته است و ما را قصدی جز اخطار نبوده چنانکه حالا هم بعد از گذشتن چهار ماه دیگر از آن تاریخ باز مجبوریم مجدداً یادآوری نمائیم که هنوز وجوه مزبوره که مجموع آن بموجب قبوض خود جنابعالی و حساب شمارهای متفرقه معادل ۴۹ تومان است نرسیده اگرچه امید قوی داریم که در راه است و لا بد فرستاده اید. وصول و عدم وصول آنرا در شماره های آینده بعرض میرسانیم.

\* \* \*

آقای آقا رحمن عراقی - اداره کاوه از ابتدای دوره جدید خود که بیست ماه قبل باشد مدتی مرتباً روزنامه بعنوان جنابعالی بقران فرستاده است و جنابعالی بموجب نوشته خودتان و کالت کاوه را در عراق قبول فرموده و صورت مشترکین را نوشته اید. بموجب سفارش جنابعالی به ۲۸ نفر در پارسال مرتباً روزنامه فرستاده شده و علاوه بر این مبلغی هم شماره های متفرقه برای تک فروشی خدمت شما ارسال شده و از این قرار بموجب صورت حساب دفتری قرض جنابعالی بداره کاوه ۶۹ تومان و سه قران شده است. با آنکه در این باب مکرراً بجنابعالی کاغذ نوشته و یادآوری شده بیشتر از یکسال است که هیچ خبری از طرف شما نرسیده مگر چندی پیش چند سطر در حاشیه مکتوب یکی از مشترکین مرقوم داشتید که مبلغی از طلب اداره را بداره آقا سید عبد الرحیم کاشانی در طهران پرداخته اید ولی تا امروز از این فقره نیز خبری نشده و چیزی بداره نرسیده و نه آقای کاشانی اشاره بوصول همچو وجهی خدمت ایشان فرموده و نه خود شما قبض آقای کاشانی را یا نسخه المثنای آنرا بداره فرستاده اید. چون دیگر این طلب خیلی بتأخیر افتاده و بیشتر از این تعویق جایز نیست لهذا مستدعی است محض اقتضای دیانت و علم معرفت دوستی کلیه مطالبات اداره را که ۶۹ تومان و سه قران است مرحمت فرموده هر چه زودتر برات بانک باسم اداره کاوه گرفته و در مکتوب سفارشی بفرستید که موجب مزید امتنان خواهد گردید.

## کتاب حکایات

# «یکی بود و یکی نبود»

عنوان فوق اسم کتاب بسیار دلکش جدیدی است از تألیفات آقای میرزا سید محمد علی خان جمال زاده که با اعانه جمعی از محبتان علم و ادب و با اشتراک اداره کاوه در جزو سلسله انتشارات کاوه بطبع رسیده است. این کتاب مشتمل است بر عده ای از حکایت های شیرین و دلچسبی که نتیجه اخلاقی را متضمن هستند و مانند رومانهای فرنگی زندگی اجتماعی را نشان میدهد و موضوع همه آنها راجع بایران است. نمونه ای از حکایات این کتاب در شماره ۱ کاوه از همین سال در زیر عنوان «فارسی شکر است» درج شده و بنظر خوانندگان رسید. کتاب مزبور دیباچه ای نیز در تحقیقات انتقادی ادبی دارد که مخصوصاً قابل توجه ادبای ایران است. و همچنین یک خاتمه ای دارد مشتمل بر جدول کاملی از کلمات عوامانه معمولی زبان فارسی حالیه که عموماً در فرهنگها پیدا نمیشود و بقول ادبا «لغات عامیانه» است. این کتاب نفیس با کاغذ خوب در برلین در کمال نفاست بطبع رسیده و هر جلد از آن بقیمت شش قران بمشتریان متفرقه و چهار قران باشخاصی که خرید گلی نمایند (یعنی اقلای سی نسخه در یکجا بخرند و پول نقد پیشکی بدهند) بفروش میرسد. کسانی که بیش از صد جلد خریدار باشند اداره کاوه حاضر است با آنها در باب قیمت قرار مخصوص بگذارد. هر کس و چه نقد بداره کاوه برساند این کتاب با پست سفارشی برای او فرستاده خواهد شد و اگر کتاب مفقود شد و بمقصد نرسید اداره مسئول خواهد بود. در طهران طالبین بجناب آقای حاج سید ابوالحسن علوی در حجره آقای حاج سید محمد تاجر طهرانی در سرای حاجب الدوله رجوع نموده و وجه داده سفارش بدهند. در سایر ولایات بوکلای کاوه رجوع شود. از آقایان و کلا مخصوصاً استدعا میشود وجوه واصله از بابت این کتاب را فوراً بفرستند که قبل از وصول وجه بداره کتب مطلوبه فرستاده نخواهد شد.

## مخصوص تجار ایرانی

نظر به مناسبات تجاری و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجاری خودمانرا

### مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشویم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانهای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانهای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

**ROBERT WONCKHAUS & Co.**  
HAMBURG 1, Glockengießerwall

## ماشین آلات و مطبعه

تجارخانه « پرسپولیس » در برلین که روابط تجاری کامل با همه کارخانهای معتبر آلمان دارد هر نوع اسباب و آلات صنعتی و ماشینها و چرخها و مخصوصاً دستگاه مطبعه و حروفات سربی با تمام لوازم بطلین در ایران و سایر ممالک شرقی خریده و میفرستد  
مدیر رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.  
آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

## چاپخانه کویانی



واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هرگونه نقشهها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات فشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد.

Buch- u. Kunstdruckerei «Kaviani» G. m. b. H.  
Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

## سلسله انتشارات « کاوه »

- قران
- (۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران کتابی جامع  
فوائد سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی  
و امتیازات خارجه هادر ایران و احصایه های مالیاتی و جدولهای  
صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و  
فهرست اسامی بترتیب تهجی . . . . . ۱۵
  - (۲) کشف تلبیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی در باب ایران  
کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای  
سیاستیون ایران مطالعه اش لازم است . . . . . ۴
  - (۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران تألیف علامه  
مشهور آفاق استاد برائیس دانمارکی که بسیار دلنشین است  
مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای  
ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان» . . . ۱
  - (۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران رساله ایست مشتمل  
بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر  
جدول اسامی وکلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از  
اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب . . . . . ۴

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین  
که قیمت را قبلاً بطور مستقیم و یا توسط وکلای کاوه  
بفرستند توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید  
کلی کنند و کتابفروشیها تخفیف داده میشود

## دوره قدیم کاوه

از دوره چهار ساله کاوه که در زمان جنگ اروپا منتشر شده و ما آنرا « دوره قدیم کاوه » مینامیم و چندینست دوره کامل آنرا در مقابل وجه جزئی مشترکین کاوه میفرستادیم دیگر دوره کامل در اداره موجود نیست باین معنی که بعضی شمارهها ناقص است مثلاً فعلاً از مجموع ۳۵ شماره (دوره کامل) چهار شماره ناقص است و بتدریج ممکن است عدده شمارههای ناقص بیشتر شود. چون شمارههای کاوه هر کدام مستقلاً مانند کتابی یا رساله ای مفید و دارای مقالات نافع است لهذا هیچ نوع تعیدی نداشته باشند همه شمارههای دوره قدیم در یکجا لازم نیست و ممکن است بطور تک فروشی هر شماره جداگانه بفروش برود. بنا بر این ملاحظات ما بعد از این قیمت دوره قدیم کاوه را نه از قرار دوره کامل بلکه از قرار هر شماره جداگانه معین میکنیم تا طالین بعداً شمارههای واصله وجه بپردازند.

برای انجام این مقصود و قرار ترتیب جدیدی ما بنا بر آن گذاشتیم که قیمت هر شماره از دوره قدیم را پنج شاهی قرار دهیم (شماره های دوگانه ۱۰ شاهی) که در واقع قریب بنصف قیمت سابق آن میشود و هر کسی که طالب باشد میتواند محض احتیاط ابتدا پنج قران که قیمت ۲۰ شماره است پیشکی بوکلای کاوه داده و قبض گرفته و بفرستد و پس از وصول شمارههای موجوده بدیشان (که توسط وکلا فرستاده خواهد شد) از قرار هر شماره پنج شاهی حساب کرده و بقیه پول را بوکلا پرداخته و بسته را بگیرند.



قیمت اشتراك

سالیانه  
ششماهه  
در آلمان . . . | ۱۰۰ مارك | ۶۰ مارك  
در ایران و يك لیره انگلیسی | ۱۲ شلینگ  
سایر ممالك

قیمت هر شماره برای تك فروشی در  
ایران پنج قران است

# کاوه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک  
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات  
Rédaction „Kaveh“  
Berlin-Charlottenbourg  
Leibnizstr. 64

۲۳ تیرماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غره ربيع الثاني سنه ۱۳۴ = غره دسامبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی . Jahrg. 2 — Nr. 12 Neue Folge

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تتبعات و زحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خیل نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و انتقادات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صفحه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوهها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراك، اسامی و کلمات روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات بعد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی یا این صفحه را بریده روی پاکت چسبانده و بیست بنهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»  
(Allemagne) Berlin-Charlottenbourg

Leibnizstr. 64.

# اسامی وکلای کاو

در ایران و سایر ممالک

هندوستان : جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر : نجارتخانه آقا میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

طهران : جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری  
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱

تبریز : جناب حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی

مشهد : کتابخانه نصرت

اصفهان : دواخانه آقا میرزا غلامرضا ، درب باغ قلندرها

شیراز : جناب آقا محمد مهدی نمازی

بندر بوشهر : جناب آقا میرزا احمد کازرونی

کرمانشاه : نجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان : نجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران

یزد : جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرّمشاهی پارسائی

اهواز و بخره و ناصری و شوشتر و دزفول : جناب آقا میرزا ابوالقاسم

خان منشی بانک شاهنشاهی در اهواز

ملایر : جناب آقای میر حسین خان حجازی

سلطان آباد عراق : جناب آقا میرزا محمد علی خان قائم مقامی

ایالات بنکاله و برما (هندوستان) : جناب آقا میرزا ابوالقاسم تاجر کاشانی

مقیم کلکته 20/3 Elliot Read—Calcutta.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و نجارتخانه‌های مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً اداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ و مستقیماً بایشان ارسال شود.

# ترتیب اشتراک

بعموم مشترکین و بالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک

کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیره انگلیسی است یکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را بداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند :

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت

نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه)

تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التّعیین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را

یا بزرگترین نقطه‌ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رو بهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم

و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه وکلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسؤل وجه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته‌اند وجه را پرداخته باشند یا نه.

# تصحیحات

در شماره گذشته (۱۱) باز بعضی اغلاط طبیعی روی داده که ما بموارد غیر مهم از آنها که واضح است اشاره لازم نمیدانیم فقط یک غلط فاحش را باید ذکر کنیم و آن در صفحه ۱۴ ستون اول حاشیه ۲ است که بجای «سنه ۴۰۰» سهواً «سنه ۴۰» چاپ شده.

\*\*\*

# اخطار

در شماره ۲۹ - ۳۰ از دوره قدیم کاوه در جدول وکلای مجاس مآی اغلاط فاحشی در طبع واقع شده و لهذا در همان وقت یعنی در موقع انتشار همان شماره غلط نامه مختصری روی کغذ رنگین کوچکی طبع و بخود روزنامه چسبانده شد لکن برای نسخه‌های زیادمانده چسبانده نشده و در نظر بود در موقع ارسال بطالین آن غلط نامه الصاق شود بدبختانه در مجموعه‌های دوره قدیم کاوه که در این دو سال آخری بطالین ارسال شد این فقره فراموش شده و لهذا بتلافی این فقره مقداری از غلط نامه پیش وکلای کاوه در ایران ارسال شد که هر کس دوره قدیم را دارد زحمت کشیده یک نسخه از این غلط نامه‌ها را مجاناً از وکیل کاوه گرفته و بشماره ۲۹ - ۳۰ دوره قدیم بچسباند تا آن خطاهای فاحش باعث تعجب خوانندگان نکردد.

\*\*\*

این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه در برلین  
نشر میشود.

عنوان مراسلات:

Rédaction „Kaveh“  
Berlin-Charlottenburg  
Leibnizstraße 64

آدرس تلگرافی:  
Rouznakaveh Berlin  
کافی است



قیمت اشتراک

سالیانه ۱۰۰ مارک  
ششماهه ۶۰ مارک  
در آلمان...  
در ایران و یک لیره انگلیسی ۱۲ شیلینگ  
سایر ممالک

\*\*\*

قیمت هر شماره برای تک فروشی  
در ایران پنج قران است

غزّه دسامبر ماه فرنگی  
۱۲۹۱ میلادی

No. 12 Jahrg. 2  
Neue Folge

کافه  
۱۳۴۴

۲۳ تیر ماه قدیم  
۱۲۹۰ بزرگدردی  
غزّه ربیع الثانی  
سنه ۱۳۴۰

## اصلاحات اساسی و اصلاحات فوری

با این شماره سال دوم کافه « دوره جدید » تمام میشود و مداومت در انتشار آن در سال سوم بسته بخواه‌های تلگرافی یا کتبی است که از وکلای کافه راجع بعد از طالبین اشتراک برسد که چنانکه در شماره ۹ و ۱۰ تفصیلاً بیان شده مداومت وقتی امکان خواهد داشت که عدّه طالبین بدو هزار نفر برسد.

بنا بر این در این شماره ما آنچه حرف مهم داریم یعنی آنچه را که برای ترقی و تمدن و اصلاح اساسی مملکت ایران اُس اساس میدانیم بقدریکه عقلمان میرسد بیان میکنیم تا اگر پسندیده اهل معرفت در ایران شد بر لوح خاطر خود و اگر نشد بر سنگ قبر گورندگان نقش یا در دفتر تاریخ زندگی آنان و فهرست تاریخی پیشنهادهای اصلاحات ایران ثبت نمایند.

همه مردم ایران حالا قبول دارند که ترتیب جاری ایران سررشته  
چه سیاسی و چه اجتماعی دارای معایب است و ایران  
دور و تسلسل از ملل متمدنه دنیا عقب مانده و نواقص لازم اصلاحی  
دارد که باید در رفع آنها کوشید و آنان هم که فی حد ذاته  
نقصی را بر ایران نمیخواهند قبول کنند در مقابل بداهت انکار ناپذیر ضعف  
ایران و قوت دول اروپا ناچارند تصدیق کنند که اگر هم اخذ اصول تازه و  
تفسیر ترتیب کهنه بخودی خود لزومی ندارد و تبدیل آنها موجب تأسف  
است لکن محض جلوگیری از تسلط خارجه یا « کفار » و بیم زوال استقلال  
ملی یا اسلامی مجبوریم از بابت دفع افسد بفساد از بعضی ترتیبات خودمانی  
گذشت کرده و رسوم نوی در مملکتداری یا زندگانی ملی بپذیریم. پس  
بهر حال وجود نواقص سیاسی یا اجتماعی و مدنی اجماعی است ولی تعیین  
آنها و بیشتر از همه درجه اهمیت آنها اختلافی است و جان مطلب هم

در همین جا است. یک انبوهی از معایب در کار ما است که باید در اصلاح آنها کوشیده شود ولی بلاشک این نواقص از حیث تأثیر آنها در زندگی اجتماعی ملت و ترقی و تمدن مراتب مختلفه دارد و حتی بعضی نتیجه دیگری است بطوریکه اگر اصل خرابی و مایه فساد رفع شود فرع یا فروع نیز بخودی خود اصلاح میشود پس اگر این اصل یا اصول و مبادی آفات و علل اجتماعی پیدا شود و تعیین آنها نیز اجماعی باشد دیگر هیچ معطلی در کار نخواهد بود جز میل باصلاح و عزم و همت بدان. لکن کی میتواند ادعا کند که این اصل اصول مفساد و علة العلل نواقص را پیدا کرده و کدام طیب حاذق اجتماعی و حکیم دانا است که انگشت روی ماده بگذارد و بگوید سرچشمه فساد و منشأ خرابی اینست یا زحمت اصلاح طلبان کم شود و همه بچسبند باصلاح همان ماده اصلی. بیرون آمدن از این دالان بیجا بیج طلسمی نگین سلیمان را لازم دارد و مارا ادعای حکمت جاماسپ یا فرزانیگی هوشنگ نیست لکن یقین است که سعی متفکرین و دانایان و جویندگان حقیقت و حکمت باید در این راه صرف شود که سر این رشته دور و تسلسل را پیدا کنند و عقلائی قوم مبتلا بافات و نواقص در آن عقیده اجماع و اتحاد نظر داشته باشند. در آصورت قوای متفرقه که بواسطه اختلاف نظر و اجتهاد در سر انحطاط در خطوط متبینه یا تقیض هم کار میکند در یک خط میافتد و این قوه قلیل افراد معدود اصلاحیون بهدر میرود و نتیجه‌ای از آن حاصل میشود. پس باید سعی کرد و سررشته را پیدا نمود که صد نفر خیر خواه عاقل — اگر از بیپور تا ماکو و از محمّره تا قوچان این عدّه وجود داشته باشد — در اصلاح یک یا پنج اصل که اُس اساس معایب است صرف قوا و اوقات کنند نه آنکه قوای چند نفر برای اصلاح چند هزار علت مختلف اصلی و فرعی صرف شود و در واقع سرمایه همت آنان بیهوده و بیحاصل تلف شود.

اگر جراید ایران و نطقهای وکلای ملت در مجلس ملی مناظر و میزبان استنباط عقاید طبقه مدیره یعنی اهل سیاست باشد باید معتقد شد که یک هرج

بود وقت برای انتظار تمام شدن بنای تازه نداریم و زمستان نزدیک است و باید بهر نحو است در عرض چند روز یا چند هفته بنای قابل نشیمنی تهیه کرد لهذا باید چند نفر معمار قابل و دارای علوم عالیّه فنّ بناء عاجلاً خبر کرد که این بنا را فوراً تعمیر و تجدید کنند و بواسطه زدن ستونها و اصلاح پایه ها و تعمیر قطعه‌های پاشیده و سست با کمی آهک و آجر که بدان دسترس باشد و با سرمایه قلیلی که مقدور است و مصالح کمی که از اجزای خود این بنای خراب بدست آید همین خانه را با استحکامی که میسر است بطرز جدید ساخته و پرداخته و سروصورت نوی بدان بدهند که بشود باز دو سه سال دیگری بیک نحوی در آن گذرانند که بیم انهدام نباشد ولی البته این بنای کهنه با همین مصالح سست قدیمی هر قدر هم دست مهارت معماران زیر دست در آن تصرفات بکنند باز عمارت پایداری برای این دودمان نخواهد شد و باز بر از حشرات الأرض بوده سبک قدیمی و مخالف سلیقه و ذوق آن در نظر اشخاصیکه بناهای جدید عالی و مزین را دیده‌اند جلوه نخواهد کرد و عاقبت چون مصالح تازه و محکم ندارد انهدامش دیر یا زود مسلم است و چنانکه گفته شد باید فوراً در همان حین که بتعمیر بنای کهنه دست میزنیم بساختن عمارت نو نیز بپردازیم.

بالآخره امروز بدبختانه یک بارندگی شدیدی ما را گرفته و حالا در این ساعت که خانه کهنه ما در زیر باد و باران شدید رو با نهادم است و بقول خودمان اطاقها از هر طرف «چگه» میکند و ما با بچه‌های صغیر و ضعیف مجبوراً در زیر آسمان مانده‌ایم و رعد و برق و باران و تگرگ مجال جمع حواس ما نمیدهد تا بعجله بی معمار و بنا حتی برای وصله و پینه و تعمیر موقتی خانه کذائی بدویم اولین چیزی که لازم فوری و فوری است تدارک عاجل یک آلاچیق قلندری است که زیر آن نفسی بکشیم و با این شکم گرسنه مشرف بهلاک لقمه‌ای برای سدّ جوع بخوریم و آنوقت بی معمار بدویم و خانه را در چند روزی اندک تعمیری بکنیم و در آن بنشینیم و شروع کنیم بلافاصله بتدارک مصالح صحیح و عالی و سرمایه کافی و معماران دلسوزتر و جانشانتر که در بهار آینده یک بنای پایداری برای خود و اولاد خود پی بیفکنیم که از باد و باران بر آن گرندی نتواند رسید.

حالا وقتیکه در حکمت این مثل تأمل نمائیم می بینیم که هر سه کار یعنی تدارک آلاچیقی برای پناه فوری از باران و تگرگ و بسر بردن دو سه روز در آن در وسط ده خراب و پس از آن تعمیر خانه برای زندگی موقتی چند ماهه یا چند ساله و بعد برافراشتن بنای عالی و متین نوی پایداری و ابدی برای زندگی دائمی خود و اخلاف خود هر سه اهمیت درجه اعلا دارد ولی با این فرق که از حیث اهمیت اساسی مهم ترین و عالیترین و واجب ترین کارها و اصل اصلاح حقیقی همانا بنای خانه پایداری با مصالح نو است و پس از آن تعمیر خانه کهنه بدست معمار ماهر و بالآخره تدارک آلاچیق که میتوان گفت اهمیتش اساسی نیست و فقط مقدمه

و مرجع عقاید و اختلاف عجیبی در این مقوله یعنی اصلاحات اهم و الزم اولیّه موجود است که از سیاهی گرفته تا سفیدی با هم فرق دارند. یک ناطق در اصلاح اخلاق موعظه میکند و اصلاح ادارات دولتی را مطالبه مینماید، یک روزنامه بیرون کردن همه مستشاران فرنگی را از ادارات ایران و توبه صوح از استخدام مستشاران خارجی را بشنّت تمام نصیحت میکند، یک انقلابی هم در راه اجرای طریقه و مسلک اشتراکیون در ایران کوشیده و فصدی را که بواسطه آن خون همه اشراف و مالداران ایران روان شود علاج آخری درد ایران میداند. این دور افتادگان نیز که فقط پیامی بهموطنان خود میتوانند بفرستند و زبان در کام کشیده و قلم بیغرض و بی آزاری در دست دارند نیز بیفایده میدانند که خلاصه عقاید خود را در این مسئله مهم ملی که شاید از عصر ما تا دو پشت دیگر سر نوشت ایران بدان بسته است یعنی سر رشته اصلاحات اساسی و مبدأ نهضت تمدن است بیان کرده و با کمال فروتنی یادگاری از خیالات خود در تاریخ پیشنهادهای راجع براه نجات بگذارند.

## واجبات اولیّه

این اظهار عقاید در چنین زمینه مهم بزرگ اساسی خالی از هر ادعائی است و باید صریح بگوئیم که ما ابدأ دعوی این نداریم که خیالات ما در این باب عمیق تر از خیالات سیاسیون و وکلای محترم و نویسندگان ایران است لکن دور از هر گونه خود پسندی فقط بغرض قابلیت جلب توجه عده‌ای از ارباب بصیرت این چند نکته ذیلاً پیش نظر اولو الالباب گذاشته میشود:

ما سه چهار فقره اصلاحات اساسی و فوری لازم داریم  
 اصول عقاید سیاسی  
 که بعقیده ما سر رشته اصلاحات است و اولین حلقه سلسله ترقی و بواسطه این اصلاحات مملکت بمجادّه تمدن و ترقی میافتد و بعد دیگر راه خود را میرود. ولی این اصلاحات در کیفیت و کیفیت آنها خیلی مختلف است یعنی بعضی اهمیت فوری دارند و بعضی اهمیت اساسی. این فقره را بیک مثل توضیح کنیم:  
 فرض کنیم ما خانه‌ای داریم شکسته و پاشیده و در شرف انهدام و بقدری پوسیده و پایه‌اش ویران شده که عنقریب اگر چاره عاجلی نکنیم بر سر اولاد و عیالمان میریزد و باید برای اینکه منزلی صحیح و خانمانی پایدار برای خود تهیه کنیم هر چه زودتر با اساس صحیح و شالوده محکمی، با مصالح خیلی محکم و بی عیب، با طرح و اداره معماران لایق بنای استواری گذاشته و خانه نوی برای خود بسازیم ولی چون فعلاً مقدار کافی مصالح خوب اعلا و متین از سنگهای سخت و سمنت و ساروج و ستونها آهنی و آجرهای فرنگی در این قریه که منزل داریم بدست نیاید و سرمایه کافی هم برای برافراشتن بنای جدیدی موجود نیست و اگر همه هم موجود



هراس از قال و قیل « خود پسند ان ملی » و طمن و سرزنش جاهلان کومه بین میگوئیم که بدبختانه در ایران و ایرانی معماران قابل و استادان ماهری که ماشین اداره امور مملکتی و دستگاه دولتی را تعمیر و اصلاح کرده و منظم کنند و ایرانرا تعمیر و تا اندازه‌ای که با مصالح حالیه میسر است آباد کرده و چرخ آتراره ببندازند فعلاً وجود ندارد و یا نادر است و باید هرگونه تلخی یا ناگواریرا بر خود هموار کرده (اگر اصلاً در نظر بعضی ناگوار باشد) و از بعضی مضراتی هم که بعضی در این کار تصور میکنند اغماض نموده و بدون فوت وقت استادان قابل بیگانه بهر نوع تواضع و تملق هم باشد برای تعمیر بنای مملکت و چرخهای دستگاه دولت آورد یعنی فقط و فقط چاره مسامحه ناپذیر اصلاح اساسی فوری تری که از اوجب واجبات بوده و تکلیف وجدانی و ضروری دین سیاست و مملکتداری برای هر وطن دوستی است:

### استخدام فوری مستشاران فرنگی

است برای اصلاح ادارات دولتی و ملی  
ایران و دادن اختیارات کافی و قدرت لازم  
بآنها و حمایت جدی از ایشان است و بس.

ملت ایران باید بیقین بداند که اصلاحات و نظم و تمدن در ایران یا بدست فرنگیهای مستخدم ایران با اختیار اجرا خواهد شد و یا بدست فرنگیهای حکمران در ایران با جبار. شوق ثالث یعنی اصلاح یک ایران مستقل کامل بدست خود ایرانیها اگر چه در صورت امکان احسن شقوق بود با مایه حالیه علم و اخلاق باین زودبها محال عقل است. این فقره بمثابة تعمیر بنای کهنه برای نشیمن موقتی در مثل فوق است.

۳ - مارا عقیده بر آنست که اصلاحات مستشاران فرنگی در ادارات و کامیابی آنها بابر از اولین آثار نظم و تمدن نیز زمانی لازم دارد که اقلادو سه سال طول دارد. چون بواسطه نبودن نظم در دستگاه دولت اساس حکومت همیشه متزلزل است و ایران دائماً عرضه طوفانها و خطرات و حوادث فوق العاده است و بهمین جهت ثبات و دوامی در کارها و قوامی در سیاست مملکت نیست و دیده میشود که هیچ شش ماهی در ایران اوضاع بحال طبیعی نمیگذرد و بدین انقلابات و تغییرات عظیمه و غیر مترقبه نیست و مخصوصاً امنیت ولایات بی اندازه متزلزل و اغلب مفقود است لهذا تا در مرکز مملکت وضع ثابت و محکمی پیدانشود و در ولایات امنیت مختصری شبیه بحال طبیعی و لو بسبب قدیم عهد ناصر الدین شاهی بوجود نیاید امید با استحکام مقام مستشاران خارجه و قوام گرفتن کار آنها نیست و همه مساعی در این راه نقش بر آب است چه مادامیکه مرکز مملکت و مقر ادارات مرکزی

کار اساسی است ولی از حیث اهمیت فوری تدارک چادر درجه اول را دارد و پس از آن تعمیر خانه و بعد بنای جدید اگر چه بنای تازه هم بهمان عجله تدارک چادر قلندری باید کوشید ورنه همیشه باهمال میگردد و برای « اوقات فراغت خاطر » میاند تا خانه کهنه بکلی ویران شود و باز زمستان دررسد و آنوقت دیگر فرصتی هم برای بنای جدید نخواهد بود و همه از سرما و برف و باران تلف خواهیم شد.

اینک در سطور ذیل میخوایم مسائل سیاسی و ملی مملکت خود را مطابق مثل فوق تشریح کنیم:

۱ - مارا عقیده بر این است که بنای ایران از پای بست ویران است و بواسطه بی علمی و انحلال قوای بدنی و علیی مردم و فساد فوق العاده اخلاق عمومی این عمارت بکلی در حال تلاشی و انهدام است. از تکفیر « وطن چی » های ملتباز و مغرور بجهل و اهمه نکرده باواز بلند میگوئیم و حاضریم بهزار ایمان مغلظه تا کید کنیم و بعد دلیل اثبات نمائیم که ایران فعلاً بدبختانه مصالح موجود و کافی برای بنای جدید محکمی ندارد و چیزی که برای افراشتن یک بنای پایداری که در قرون آینده اسم « ایران » را بتوان بر طاق ایوان آن (نه کتیبه خرابه اش) نوشت لازم قطعی و ضروری اساسی و یگانه است:

### تعلیم عمومی ملت، عمومیت فوق العاده

ورزشهای بدنی است و پس از آن حفظ وحدت ملی

و جنگ آتشین بر ضد امراض بدنی و آفات اجتماعی مانند تریاک و الکل و کوفت.

این فقره بمنزله بنای خانه جدید پایدار و با پایه استوار در مثل فوق است.

۲ - مارا عقیده بر آنست که بینای این عمارت نو و تدارک مصالح لازم و کافی برای ساختن آن باید فوراً و بدون هیچ معطلی شروع کرد یعنی بوسیله تعلیم عمومی مصالح متین و مواد صالح برای اجزای آن بنا باید تدارک شود و بواسطه دار الفنون صحیح و فرستادن محصلین بخارجه معماران بومی دلسوزتری برای ترکیب دادن اجزا و کشیدن نقشه و طرح ساختن بنا آماده کرده شود و لی در همانحال تعمیر فوری این بنای کهنه بدست معماران ماهر و لو با اجرت مادی و معنوی گزاف هم باشد نیز لازم فوری است چه تا حاضر شدن مصالح نو و بار آمدن معماران تازه جمعی بی مسکن را در مقابل تند باد حوادث و جانورهای درنده دنیا پناه گاهی لازم است و عبارته آخری تا ساخته شدن کشتی نجات حقیقی و رسیدن بساحل سلامت و خلاص قطعی از گرداب فنا باید برای نگاه داشتن کشتی کهنه و خراب و پوسیده ما روی امواج و در مقابل طوفان فکری کرد و برای این کار معماران و یا کشتی سازان ماهر و با تجربه لازم است که فوری دعوت شوند. اعتقاد ما این است و بدون بیم و

## ممکن شود تا سکون و فراغت بالی پیدا شده و هوا برای نقشه‌های اساسی اقدامات ملی صاف شود.

این فقره آخری در حکم ال‌اجیق موقتی مثل فوق الذکر است. برای اینفقره لازم است از نواقص و معایب هیئت وزرا اغماض کرده و با آنها مدارا و بلکه آنها را در تزئید قدرت و نفوذشان در مملکت و ایجاد امنیت تقویت کامل کرد و باید درست جان مطلب را فهمید و دانست که در نظر صاحب‌نظرانی که خوبی و بدی حال مرض اجتماعی را یکساعت ملول شدن یا خندیدن وی نمایند بلکه اینها را حوادث گذرنده دانسته و در پی علاج اساسی هستند یعنی اصلاحات اساسی و اصلی را طالبند فرق زیادی میان اشخاص ایران نیست یعنی وزارت هر کدام از آنها از لحاظ فواید مملکتی و ترقی ملک و ملت با دیگری خیلی کم فرق دارد و هیچ وزیر خوش نیت و عالم و وطن پرستی نمیتواند بدون کمک مستشاران فرنگی قوانین موضوعه مجلس ملی را که فعلاً حرف خالی و بیجان بوده و قلمرو اجزای آنها از دروازه دوشان تپه تا شهر نوظهران است جانی داده و در بم و زماشیر و سلدوز و ارومی و بندر لنگه و جاش و گنبد قابوس جاری کند. تا در مرکز مملکت ماشینی مثل ماشینهای محرک (۱) ادارات مرکزی مالک فرنگ نباشد و چرخهای شعب ادارات را در ولایات نگرداند محالست که قوانین مجلس شورای ملی از قوانین بلدیة طهران فرقی در وسعت شمول و نفوذ حکم داشته باشند و خود مجلس ملی بمثابة انجمن بلدی طهران نباشد و بامورات جاریه و روزانه شهر پایتخت مشغول و سرگرم نشود. وقتیکه در طهران یک فصل قانون شدید استعمال مسکرات و افیون را در «مالک محروسه ایران» غدغن کرده بود و بسفرای خارجه در مهانی شربت آب لیمو میدادند در مراغه بر شیوع تریاک خوری و وافور کشی میافزود و در شیراز مشروبات بیشتر از سابق سبیل میشد. چرا؟ برای اینکه مادامیکه حال ادارات اجرائی ایران بشکل کمرگخانه‌های ایران در عهد میزان آقاسی‌ها و اجاره دارهای سی سال قبل و پستخانهای عهد چاپارباشی‌ها و ضرابخانهای عهد امین دارالشرب‌ها است و مثل این سه اداره بدست استادان قابل اروپائی اصلاح نیافته و چرخهای کهنه بمشین‌های طرز جدید تبدیل نشده محالست که لفظ توخالی قوانین مجلس دارالشورای کبرای ملی ایران و تحول خود طهرانیها «پارلمان» مانند احکام تهی مایه اولیای دولت از دروازه طهران فراتر حکمروا باشند. و در شهر طهران هم اگر نظمیة سوئدی نبود داشهای چاله میدان و سنگلج آن ترجمه‌های قوانین فرانسوی را مسخره کرده و وقتی بر آنها می‌گذاشتند.

موتور (۱)

دولت در موج و جوش است و حالت حصبه و بحران را میگذراند و هر روز ممکن است اتفاقات فوق العاده بیفتد و ترتیبات تازه و تغییرات اساسی پیش بیاید هیچ نوع سکونی در حوائی مملکت و ولایات پیدا نمیشود و مادامیکه مجلس ملی که بمنزله قلب یا دماغ مملکت است و بایستی مثل اقیانوس ساکن متین و آرام و عاقل بوده و بقول عامه ظرفیت داشته باشد و با معقولیت و تأمل و حزم و عقل و تدبیر در امور جاریه قدم بر دارد و بیشتر در فکر امور اساسی باشد بالعکس دایم در اضطراب و غلیان بوده و در نزاعهای مسلکی و شخصی یا سیاسی غوطه ور گشته بمحوادث روزانه پایتخت بر افروخته شده بر خیزد و فرو نشیند و مادامیکه وضع بیدوایی دستگاه مرکزی و هیئت وزراء مانند عهد اواخر ساسانیان از خلع خسرو پرویز تا جلوس یزدگرد آخری در انقلاب متوالی بوده و مسند وزارت حالتی مثل تخت سلطنت آن دوره باشد و همانطور که در آزمان محض همین تبدلات پی در پی و بی ثباتی اوضاع یک مشت عرب حجاز سلطنت کهن سال ایران را بر انداختند حالا نیز محض همین بیدوایی مسخره آمیز اوضاع مرکزی که «کابینه بازی» جای شاه بازی را گرفته سمیتقوی کرد و شاهسون اردبیل بدولت ایران یاغی شده و بمخیال خروج از ربقه اطاعت ایران میافتند و بالأخره مادامیکه هر کسی یک فهرست هیئت وزرائی مطابق میل خود در جیب دارد و هر هیئت وزرائی بهر تکالیف از خارجه یا داخله یا افراد ناراضی سرنگون میشود محالست که مجال شروع باصلاحات که اهم آنها استخدام مستشاران خارجی است پیدا شده و این مهم صورت گیرد و یا اصلابکاری شروع شود.

مادامیکه امنیت در ولایات مفقود است و نه مالیات عاید میشود و نه تجارت و زراعت امنی در کار است، مادامیکه ولایات از طول مدت ناامنی از مرکز مملکت مأیوس میشوند و بسودهای خام ملال انگیز میافتند و مادامیکه گرفتاری اولیای دولت مرکزی بدفاع از حملات داخلی اشخاص متفرقه و سیاست چپی‌ها و ایرادات و کلا و روزنامه نویسان و علما و سلسله جنبانهای امور سیاست پایتخت و سرگرمی آنها باسترضای خاطر عمرو زید و جلب قلوب آنها بمجالی برای عطف نظر بمجال ولایات ایران و امنیت شاهرها نمیدهد. برای هیچ اقدام صحیحی موقع نخواهد شد و تا یک هیئت بفکر اقدام بااستخدام استادان فن‌مشین دولت از خارجه بیفتند یکدسته دیگر سربکار خواهند آمد و هکذا حال همان دسته.

پس ما را عقیده بر آنست که اولین قدم اصلاحات فوری و مقدمه عمده اصلاحات اساسی بلاشک منحصر است در:

### تقویت دولت مرکزی و فراهم آوردن اسباب دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت محکم ولو موقتی در مملکت بهر ترتیبی که

ایجاد امنیت مختصری در مملکت و استحکام نفوذ دولت مرکزی و قدرت قاهره آن در اقطار ایران اولین فرضه فوری و فوقی پیشروان ملت و اولیای دولت است لکن چاره عملی این کار چیست؟

هیچ هیئت وزرائی نمیتواند در حالت حالیه بیقراری اوضاع و تزلزل دائمی مرکز نقل سیاسی و نبودن پایه‌ای از هیئت ائتلافی اهل نفوذ عالی دوام کند و این بی ثباتی بیشتر نتیجه دو چیز است یکی کثرت عده بانفوذها است که احترام ایشان و مدارای با آنها برای رؤسای دولت جهت بقای در منصب لازم است. و مخصوصاً صعوبت فوق العاده راضی کردن همه آنها و انجام تمام توقعات خود و بستگان ده هزار نفر آخوند و وکیل و نویسنده و سر دسته بازار و سیاستیون بی عنوان است که حل این طلسم را برای هر وزیری و خصوصاً آنکه قدری فواید مملکت را نیز در نظر بگیرد قریب بمحال کرده. اغلب این ارباب نفوذ از هر قبیل که عامداران «افکار عامه» و دزای مسند یا منبر یا کلید بازار یا نطق یا قلم و یا با توفقدار دسته عزا هستند هزار جور توقعات دارند و در مملکت ایران نه در ادارات دولتی بقدر عده آنها مناسب لایق مقام محترمین و نه در خزانه پول کافی برای سیر کردن آنان موجود است و اگر وزرای این عهد مانند صدراعظم‌های بیست سال قبل حاضر نباشند که با فروش امتیازات و حقوق مملکت از دول خارجه پول بگیرند و با آنها تقسیم کنند فوراً «افکار عامه» برضد وزیر مزبور بجنبش آمده و اسباب عزل او با یک رأی عدم اعتماد یا فرمان عالی فراهم میآید و بقول «سیاستچی» های طهران «کابینه میافتد» در این طوفان دسایس که وزیر بیچاره از هر طرف معروض حملات ناراضیان است اصول مقدسه از وسایل مبدوله تحریکات و اسباب چینی است. دربار توقعات تحمل ناپذیر زیادی از وزیر دارد و اگر یکی از آنها مقاومت و چون و چرا کرد فوراً درباریان ترجمان احساسات ملی شده و بوزیر حمله میکنند که چرا برضد بالشویکی‌ها است و تندروان ملت هم از احساسات رنجبر دوستی مقامات عالیه بوجد آمده عزل این وزیر خائن را از پیشگاه اعلی میخوانند و او نیز برطبق میل ملت و محض تقاضای رعایای باوفا معزول میشود. علما ده هزار توقعات دارند و بیانی توصیه‌ها در خصوص دادن اوقاف بروجرد بملاذ الاثام زاده و نظیر آن سر وزیر میریزند و اگر یکی را قبول نکرد فردا مقام ریاست روحانی درباب شدت اقیاد وزیر بیک سفارت خارجه از دول کفر و باغفلت در منع مسکرات شکایت کرده و صدایش بلند میشود. صراف بازاری هم برآتهای تومانی سه قران خریده خود را میخواهد از وزیر بدبخت تومانی یک تومان وصول بکند و اگر مقصودش حاصل نشود فوراً فریاد او بلند خواهد شد که چرا وزیر مزبور جواب نطق لورد کرو را در مجلس ملی انگلیس که قدری از ایران شکایت کرده زودتر نداده و هکذا. از این حیث کار وزیر ایران در این زمان سخت تر از چهل سال پیش است چه در آژمان بایستی توقعات دربار و درباریان را انجام دهد و آنها را از خود راضی نگاه دارد و حالا

همان تکلیف برجاست بعلاوه لزوم استرضای خاطر سیصد هزار نفر چیزی کم سیاستیون طهران.

عامل دوم بی ثباتی حکومت مرکزی عقاید تند آزادی طلبان است. قسمتی از وطن پرستان که پیشرس باغ تمدن ایران هستند باین ترتیب حالیه ایران راضی نیستند و حتی بهترین وزرای تربیت شده را کهنه برست و مستبد شمرده بهترین حاکم عالم را دشمن تجدد فرض کرده و بدون آنکه در مایه موجودی مملکت و سرمایه علم و تربیت تأملی کرده و ملتفت شوند خاک سبزوار بهتر از این نه عمر و نه علی نیرساند و بدون آنکه دسته دیگر بهتری بجای دسته حالیه بگذارند یکی از نواقص و ایرادات متعددی را که همیشه هزارها موجود و مشهود است و پیدا کردن آنها اشکالی ندارد عنوان کرده بهر کسی که در سر کار است هجوم میکنند و از پای نمی‌کشند تا او را بر میاندازند و چون بر سر کار آمدن اشخاص دلخواه ایشان با اساس حالیه از محالات است یکدسته یا شخص بدر از اولی بجای معزولین میآید و باز جنگ شروع میشود. عقاید این طبقه از ناراضی‌ها بلاشک بی اساس نیست یعنی هیچکسی که از ترقیات ممالک و ملل دیگر مطلع باشد نمیتواند از اوضاع نیم و حتی مملکت خود راضی شده و یا در مقابل این هرج و مرج از فریاد خود داری کند لکن حرف در آنجا است که یک عده اشخاص بی اسباب و بی پول و بی چرخ کار در یک مملکتی که آبادیهای آن از همدیگر بیست و سی روز راه مسافت دارد و قشون منظم ندارد فقط با سم خالی وزارت یا حکومت کار بزرگی در ترقی مملکت نمیتواند بکنند و اعجاز احیای فوری ایران را نخواهند داشت. حدت غیظی که از مشاهده معایب مملکت پیدا میشود و شوری که از عشق باصلاح آن بوجود میآید بهتر از همه بمصرف سعی در اصلاحات اساسی و تربیت ملت و بیداری عامه و نشر علم تواند رسید نه بلند کردن و انداختن وزراء و حکام و نمایش بازی گربه بایشم.

رفع این دوسبب همت خالص میخواهند و انتفات خود مردم باین نکات ورنه تا ادارات ایران بدست مستشارهای عالم خارجی اصلاح نشده اولیای دولت جز نصیحت و التماس برای ترکیب یک هیئتی برای پشتیبانی خود و تلگراف حضوری برای امنیت ولایات چاره ندارند. مادامیکه کارهای تجاری و صنعتی در مملکت زیاد نشده و عامه مردم مشغول کار نباشند بیکاری طبعاً تولید قیل و قال میکند و از منبرها گرفته تا معرکه‌ها صحبت سیاسی و امورات بین المللی گرم میشود و مردم بیکار خود را با روابط خارجی ایران مشغول میدارند و هر دسته با یک سفارتی از سفارهای خارجه ارتباط پیدا میکند. اگر بلدیّه منظمی در طهران بدست یک مستشار فرنگی ایجاد میشد ممکن بود چندین صد نفر از سیاستیون بیکار طهران را در آنجا تربیت کرده و برای تأسیس بلدیّه صحیح بولایات کل و جزء فرستاد تا مواجب آنها بر خزانه مملکت تحمیل نشده از صندوق بلدیّه شهرها پرداخته میشد ولی بشرط آنکه آنوقت مواجب خورهای تازه در طهران از یکطرف ایجاد نشوند.

مقصود ما دلالت هبوطان خودمان است بشاهراه تمدن (بقدریکه عقل ما میرسد و رفع نواقص مهمی که مانع کسب این نعمت است و این قره بجز از راه بر داشتن برد از آن نواقص چگونه میسر تواند شد؟

بواسطه یک سبب غامض و مجهولی غور در اوضاع  
سیاست بین المللی در ایران رواج مفرط گرفته است.  
اگر کسی از دور آثار و ظهورات کوشش سیاسی و مجاهدات  
سیاستیون ایران را تدقیق و تتبع کند و صحبت‌های

کرمی بازار  
سیاست  
خارجی

مجالس و نطق‌های محافل و موضوع اجتماعات و مایه انقلابات و مقالات جرائد و خطابه‌های و کلاء و بالأخره منشأ تغییرات سیاسی و عزل و نصب وزراء و عمال و هرگونه قیل و قال‌های دیگر را بسنجد ملاحظه خواهد کرد که از تاریخ استرداد مشروطیت در سنه ۱۳۲۷ باین طرف در صدی هشتاد این مجاهدات سیاسی و مبارزات و منازعات راجع بآن و لوله‌های دائمی سر سیاست خارجی است و سیاستیون بزرگ و کوچک ایران همه صحبتشان از سیاست روس و انگلیس نسبت بایران، روابط باعثمایی، اقدامات ایران در اروپا، اقدامات سفرای ایران در خارجه و یادداشتها و مراسلات سفرای خارجه در طهران بوزارت خارجه ایران است. سر این حالت روحی اجتماعی چیست میدانیم ولی میتوانیم بگوئیم که از رویه‌مرفته این اوضاع چنان استنباط توان نمود که اکثر مردم ایران از طبقه مدیره و صاحبان رأی و دخالت در امور عامه معتقد بر این هستند که حفظ و حراست مملکت از خطرات ممکنه از راه مراقبت بسیاست خارجی مملکت است و نجات و حتی ترقی آن در موافق بودن اوضاع بین المللی است نسبت بایران و گمان میکنند که تمام بدبختی‌های مملکت ما و انحطاط و خرابی آن از سختگیرها و زورگوئی‌های دول خارجه است و اگر این مانع در بین نبود ایران بسرعت برق بیایه ممالک متمدنه میرسید یعنی از دو عامل اساسی هر کاری که خواستن و توانستن باشد اولی کاملاً موجود است و مانع دومی هم فقط فشار دول خارجه است و اگر آنها رفع شود دیگر مقتضی موجود و مانع مفقود و راه صاف است. اینست که خیالات عقلا و پیشروان ما در این مدت بعد از انقلاب از کثرت اشتغال بتفحص وسائل نجات ایران در عهد بستن باژاپون، تلگرافات بممالک اروپا، اتحاد اسلام، اتحاد مشرقی، و امید بستن بانقلاب روسیه و شورش هند و جنبش مصر و نهضت سیاسی ایران در فرصت ساعتی توجه باصلاح راه آب طهران و دفع کثافات منشأ امراض آن نیافته‌اند. خوبی و بدی هر هیئت وزرائی هم در نظر سیاستیون ایران بنسبت تمایلات او است در سیاست خارجی نه بحسب اصلاحات داخلی او، چشم سیاست پیشگان طهران در سفارتهای خارجه و حرکات و سکنتات آنها است، در مدح و قدح هر کدام از رجال دولت تمایل اویکی از دول خارجه اولین عنوان است.

بنظر ما افراط در این زمینه یکی از خطاهای بزرگ و فاحشی در سیر ترقی ایران است سیاست خارجی یک مملکت عاده یک

برگردیم بسر موضوع اصلی: مجلس ملی و دربار و پیشروان ملت و سیاستیون و ارباب نفوذ طهران و ولایات و علماء و اهل بازار — اگر ترقی ایران و قوت مملکت خود را میخواهند — باید پیشت پیشت داده سعی کنند یک حکومت مرکزی ثابت و پایداری پیدا شود و بقدر مقدور کلیه حکومتها و مناصب محکم و پایدار تر باشد آنگاه بدون فوت وقت مستشاران خارجی برای اداره دوایر دولتی آورده و با تمام قوا از آنها نگاهداری کرده و پشتیبانی نمایند و اختیارات کافی و قدرت لازم بدهند و در همان وقت که مشغول این کارها هستند با نهایت جد و غایت سعی در نشر تعلیم و بسط علم و معرفت در میان عامه مردم ایران (نه طهران تنها) خود کشی کنند تا مگر ایران برای تمدن بیفتد و آب رفته بجوی باز آید و رنه سایر مساعی نتیجه نمیدهد و گفتگوهای سیاسی، تشکیل احزاب، اتحاد اسلام، انقلاب سیاسی، تجدید بازی، شیوع میلک بالشویکی و منشویکی، وفور جراید، اشعار وطن پرستانه، «هیجان افکار عامه» و نمایشهای ملی فایده‌ای برای نجات و تمدن ایران ندارد و باید از همه نواقص موجوده و اصلاحات لازمه مبدأ و سر رشته را بدست آورد و کار کرد.

مصلحت دیدن من آنست که یاران همه کار

بگذارند و سر رشته کاری گیرند

## نکات و ملاحظات

بعضی نکات انتقادی که ما در تحت عنوان فوق در هر شماره درج میکنیم واردات خاطر نیست که در مقام تأمل در اوضاع مملکت ایران و نواقص اساسی آن از این مسافت دور در نظر جلوه میکند و یکمان ما اظهار آنها قدمی است که در راه اصلاح برداشته میشود و لهذا خدمتی است بمقصود و صن دوستان. محض دفع هر نوع کج فهمی و رد سوء تاویلها یک کلمه کافی است بگوئیم اولاً اثبات نواقص دلیل نفی محسنتات نمیشود و مقصود ما بهیچ وجه آن نیست که مملکت ایران که بدبختانه این نواقص را دارد کمالات و مزایای خونیهای دیگری ندارد که باعث سر بلندی آن باشد ولی عقیده ما بر آنست که چون ما خود ایرانی هستیم مدح مزایا و کمالات ملت خود مان خودستانی بی لزومی است که در حالت حالته جیتی هم ندارد. مملکت ایران قطعاً خاک خوش آب و هوا و دارای ثروت طبیعی دست نخورده است، مردمانش نیز بلاشک با هوش و با استعداد و تیز فهم هستند و در قوای دماغی از اکثر ملل دیگر عقب نیستند. لکن در قوای بدنی (بواسطه افعال در ورزشها و شیوع عرق و تریاک و امراض کثیف) فعلاً بسیار عقب مانده و عاجز از مقاومت در میدان تنازع بقای دنیا هستند و بدتر از آن در اخلاقی که برای ترقی اجتماعی لازم است فوق العاده نقص دارند. علاوه بر اینها از نعمت علم هم محرومند و از این سه نقص مهم دو عیب اولی و آخری قابل اصلاح است و اصلاح عیب دومی که شاید اساس لاند منه دو اصلاح دیگر باشد بسیار مشکل و محتاج بپیدا شدن یک عده کافی اشخاص صحیح الجسم و قوی الأراده و صالح و عالم است که دارای شور و وطن پرستی حقیقی و پیریا بوده و عمری با تمام قوا در این راه جهاد کنند و شاید یکی از مؤثرترین عوامل اصلاح اخلاقی شیوع ورزشهای بدنی باشد.

ثانیاً ما هیچ وقت نگفته‌ایم چون ایران نواقص مهمه‌ای دارد که در راه ترقی و تمدن عقب مانده و ممالک مسیحی ترقی کرده‌اند این ممالک نواقصی ندارد و معایب اجتماعی در آنها مفقود است و لهذا در رد اظهارات ما کافی نیست که گفته شود اروپا هم معایبی دارد و اگر در ایران مردم تریاک میکشند در فرنگستان هم خیلی از زنها عفت و عصمت ندارند چه ما که تعصب فرنگستان را نمیکشیم و برای یک نفر ایرانی چه تألمی از این حاصل تواند شد که در آسیای کارها را دیوانه کرده و بجنک میاندازند.

عیب و اعتبار ملی آنها استوار بوده شرکاء و اجزاء و استادان و مهندسين و صنعتگران این کارخانها که عبارت از طبقات مختلفه اهل مملکت باشد باید دارای کالات لازمه و مستحق شهرت خوب باشند و متاع آنها قلب نباشد تا دیپلوماهای او که بمثابة دلالات سیار هستند بتوانند بقوت فصاحت و اعلان بازی و تعریف مال خود پیشرفتی در خارجه داشته باشند ورنه همیشه ممکن است یکی از مشتریان که تعریف زیادی از آن کارخانه از دلالت وی شنیده روزی بخیال مشاهده خود کارخانه بیفتند و سفری باصل محل کنند و بدبختانه به بیند صاحبان کارخانه بعضی جلو آفتاب شیش میکشند و بعضی دیگر با هم در تراغند و بهم فحش میدهند کارخانه هم نه چرخ دارد و نه مهندس

عمده قوا و همت مردم و خیالات سیاسیون باید باصلاحات داخلی صرف شود که مرض کوفت خاک بختیاری را مانند شهر طهران رو باقرض نبرد، آبله در کرمان قتل عام نکند، بواسطه اهمال در ورزشهای بدنی نودونه در صد اهل مملکت علیل و وافوری و شکسته و افتاده نباشند، بواسطه بیسوادی عمومی مملکت ما در انظار ممالک متمدنه با سودان و مراکش و سنگال همعیار دیده نشود ورنه در بهار با انگلیس عهد بستن و در پائیز با روس اتحاد نمودن و در زمستان از اتحاد اسلامی دم زدن کشتی شکسته مملکت را بجائی میرساند و حال مریض را ذره ای بهبودی نمیبخشد. در مملکت بزرگ روس هر عقیده و مذهب سیاسی رایج باشد آن مملکت ایران را مستملکه آینده و مطیع امروزی خود میخواهد و تا ایران بواسطه اصلاحات داخلی قوت نگرفته این مملکت شمالی خطر دائمی وسیل مقاومت ناپذیری برای مرزوبوم ایران است. اتحاد اسلامی یک لفظ خوش ظاهری است که از بعضی مراکز خارجی در ایران القاء میشود و مکتون مروّجین اصلی آن جز القاء فساد در مملکت ما و نفاق بین ملت و سوء قصد بوحده ملی ایران نیست. اخوت مؤمنین و اعتصام بعروه و تقی و جبل متین برادری دینی از اول اسلام در بین مسلمین بوده لکن این سگه جدید امروزه اتحاد اسلامی ضرب قسطنطنیته دورو دارد که در یکی از آن شهادتین و آیات قرآنی منقوش است و روی دیگرش بیرق چنگیز و قوانین یاسای وی و پیش مؤسین این عقیده اتحاد اسلامی کنونی فقط همان نقش اخیر معتبر و رایج است و اولی فقط در حکم تذکره مروری است برای ارائه و عبور بممالک اسلامی دیگر برای القای فساد و نفاق در بعضی ولایات آنها که هنوز اکثریت آنها عوام هستند. پس در واقع این عقیده خوش ظاهر وسیله غدیری پیش نیست و خطر عقاید باطنی عامداران آن بوحده ملی ایران و در حقیقت باستقلال و بقاء قومیت آن مملکت از هر خطر دیگر که تصور بشود بیشتر است.

ما انکار نداریم که مراقبت سیاست خارجی مملکت هم یکی از امور لازمه است و بیداری ملت در این راه مستحسن است لکن افراط در

انعکاسی است از قوت بنیه داخلی و حالت مزاجی و صحت ارکان قوه طبیعت خود آن ملک و بس و کوشش سیاسی نمایندگان یک قوم ضعیف و علیل المزاج در خارجه مثل اعلانات عامل یک تجارتخانه و رشکست کاشان است در نیویورک که هر قدر بیعبارات خوب نوشته شود تأثیری نخواهد داشت. سیاست بین المللی یک مملکت تماماً بحسب اصلاحات داخلی و ترقی علم و تمدن در آنجا قوت مییابد نه بافصاحت الفاظ و بلاغت کلام. کارخانها و تجارتخانههای فرنگستان اغلب دلالتها دارند که در لغات فرنگی آنها را « مسافرین » مینامند و همچنین در بلاد مختلفه عالم عمال و وکلا دارند که این اشخاص از امتعه آن کارخانه نمونها پیش خود دارند و اوراق زیادی اعلانات از هر قبیل راجع بترویج فروش آن امتعه نزد آنها است. مخصوصاً دلالتهای سیار کارشان اینست که با یک جامعه دانی بر از نمونها و جزوه کشتی بر از اوراق در تمام نقاط مملکت میگردند و از شهری بشهری سفر میکنند و بهر اداره و هر خانه رفته در میزنند و داخل میشوند و بترتیبی که مخصوص آنها است و تعلیم گرفته اند و در آن نهایت مهارت را دارند شروع میکنند بحرف زدن و بیک فصاحت و بلاغت و نطق مؤثر و اطمینان بخش و یک وضع خوش و جذاب و ادای بسیار مطلوب و شیرین و لحن دلچسب و خوش آهنگی متاع خود را توصیف و تعریف و مشتری را بدان ترغیب میکنند که واقعاً هیچ کدام از دیپلوماهای دول بزرگ در جمعهای بین المللی بزرگ دنیا بان طلاق لسان و حسن آمیزش و چالاکي نمیتواند مطلب خود را بیان کند. این دلالتها واقعاً یکی از بزرگترین اسباب کار کارخانها و تجار هستند ولی تمام این زیرکی و چاپکی و دوندگی آنها و همچنین فصاحت بیانشان فقط باین شرط منتج نتیجه ای تواند شد که واقعاً خود کارخانه معتبر بوده و اساسی داشته باشد و اصلاً خودش پوچ و بی سرمایه و بی بنیان و متاعش قلب و وعده اش دروغ نبوده و شرکای آن ورشکست و شتاد و مدیرانش بی اعتبار و فاسد الأخلاق نباشند ورنه اگر مالها قلب در آمد فوراً پوچی کار فاش و برده از روی کار بر داشته میشود و دلالتهای فصیح و خوش لباس و موقر او را ولو شخصاً امین و باشرف و قاعده دان باشند از در هر تجارتخانه ای که بروند باشد اقتضاح میرانند و اگر چه آنحکیم ایرانی گفته که در شهر بزرگ اگر کچ را بآب زده و در سرگذرها بجای دوغ ببارین بفروشد هر کس یکشاهی داده و یک پیاله میخورد و دیگر دوباره بآندام نیماقتد ولی آن قلب فروش سالی چند بهمین وتیره متاع دروغین خود را میفروشد لکن ظاهراً محل جریان مضمون این « حکمت » دار الأیمان قم و میدان صاحب الامر تبریز و یائین خیابان مشهد و میدان کهنه اصفهان است نه بازار فرنگستان.

مملکتها نیز مثل کارخانهائی هستند که در مثل فوق گذشت یعنی باید اساس آنها محکم و سرمایه مادی و معنوی آنها صحیح و بی

چیست ولی تلفون را در ایران هم شنیده بودم و کربلائی فیض الله بیک از نخبوان یکی برای سردار فرستاده بود شاید هم در بعضی شهرهای دیگر ایران وجود داشته باشد «سومی میگوید «بابا ایران چه چیز دارد که اینها را داشته باشد نصف مردم ذرت میخورند و نصف دیگر سر بر میدارند و میروند بخارجه و اگر هم بواسطه نا امنی راهها در راه دزدشان تزد آنجا در صحراها مار و سایر جانورهای گزنده آنها را میزند و تلف میشوند (مقصود گوینده از خارجه هنداست) چطور میشود اینجاها را با ایران قیاس کرد، در ایران تربیت و مدرسه نیست، امنیت نیست، وسائل حمل و نقل نیست، غیر از فرش باقی صنعتی نیست». در اینجا باز هم شهری اولی بسخن در میآید و میگوید «بابا اینها چه حرف است ایران همه چیز دارد امنیت که حالا خیلی کامل است و از اقدامات نظمی سوئدی و مسیو رئیس نظمی همه جا چنان امن است که نصف شب از پا قابوق تا دروازه یوسف آباد کیسه طلا در دست بدون خطری میشود رفت و برگشت و ایام محرم دسته ها جرئت جنگ با هم ندارند منتها در زمان «کابینه» فلان قدری اغتشاش شد اما در ایام «کابینه» فلان خوب بود بعد در عهد «کابینه» فلان باز قدری نا امنی بود و رفع شد ذرت مرت هم کسی نمیخورد حالا در ایران گذشته از انواع خورشهای ایرانی که در خانه های اعیان و وزرا فراوان است خوراکیهای فرنگی هم هر چه بخواهید در هوتلها پیدا میشود و اگر یکی از سه چهار رام مازندران امن باشد برنج در ایران از ذرت فراوان تر است، برای سواری و نقل هم درشکه و اوتوموبیل تا بخواهید هست، مدرسه هم زیاد است هم اثاث هم ذور، در خود محله ما سه باب مدرسه است یکی مدرسه شریعت که آقای آقا شیخ فتح الله دائر کرده و یکی مدرسه طریقت که میرزا صفوت ملکوتی اداره میکند و دیگری مدرسه حقیقت که یک جوانک فرنگی ماب مدیر آنست، خیر بابا اینها نیست، بلی ایران چیزی که کسر دارد اینست که وزرا خوب کار نمیکنند و «وضعیت» مملکت را با «موقییت» ممالک خارجه نمیسنجند و این تنها عیب کار ما است که من همیشه همه جا گفته ام و بخود وزرا هم مکرر گفته و «اخطار» کرده ام، رنه نا امنی و اینها حرف است و غالباً خارجه ها محض غرض فساد این حرفها را در میآوردند که دست آویز کنند مثلاً در زمان مجلس سفرای خارجه اغلب میگفتند در ایران برای «خارج مذهب» ها امنیت نیست و مجلسیها جواب سخت میدادند و میگفتند کدام مواز سر یک ارمنی کم شده حتی ما محض خاطر کشته شدن یک «گبر» بچه محله های خودمانرا در دیوانخانه بچوپ بستیم و چند ماهی بکلالت فرستادیم دیگر امنیت برای گبر و ترسا و یهود بیش از این میخواهید؟ ولی آنها باز میگفتند مقصود ما تفت واردگان و کرمان است و در آنجاها نا امنی است خلاصه آنکه غرض دردی است که علاج ندارد». از این صحبت رفیق حراف که شیهه بنطق و خطابه هم بود و کلمات عجیب و غریب غیر فارسی در آن زیاد بود دور رفیق دیگر مات میشوند و قاه قاه میخندند و میگویند «بابا خدا پدیرت بیامرزد هوتل و اوتوموبیل و مدرسه اثاث کجا و ایران کجا!!!»

از همه این صحبتها دستگیر خوانندگان شد که هر کدام از این

آن مطلب فرعی و غفلت از اصل که اصلاحات داخلی باشد درست نقش ایوان خانه ایست که از پای بست ویران است. آتهائی از ایرانیان که در ممالک خارجه همیشه با بیانات گوناگون و مؤثر در این پانزده سال اخیر دائماً نوشتند و گفتند و فریاد زدند که «ای داد ما میخواهیم ترقی کنیم ولی دول خارجه نمیگذارند و دست و پای ما را بواسطه تعهدات جبری و سلب حقوق ملی و آزادی و اختیار حرکت بسته اند و رنه ما عشق ترقی و تمدن داریم و از خارجه ها هم نفرت نداریم و اگر آزادمان بگذارند فوراً دست باصلاحات میزنیم و مستشاران خارجی آورده و تمدن را در مملکت خود داخل کرده بسط میدهیم» میترسم که حالا در اضطراب باشند چه از گردش دوران و اتفاقات قضا یک دوره آزادی نسبی برای ایران پیش آمد و حالا چند ماهست که تقریباً در طهران فشار و قدرت دول خارجه بحال تعطیل است و تا اندازه ای بر طرف شده لکن پیشروان ایران تمام این دوره را که شاید شش ماه و منتها یکسال دیگر از آن باقی است بغفلت میگذرانند و مشغول مباحثات در اعتبار نامهای و کلای مجلس ملی هستند و از این آزادی موقتی که دوامی نخواهد داشت استفاده لازم نکرده و فوراً مستشاران لایق از ممالک متمدنه احضار نمیکنند سهل است بعضی از پیشروان افکار عامه اخراج تمام فرنگیها را از ادارات ایران و ترک استخدام مستشاران را ترویج میکنند. اگر ایندوره تمام شود و بهمین قرار بگذرد آنوقت شکی نیست که آخرین دلیل وطن دوستان ایران در مقابل ملل خارجه نیز باطل میشود.

\*\*\*

یکی از عجیب ترین تصورات غلط مستولی در پایتخت  
 در ممالک  
 محروسه  
 مملکت ما که ریشه انداخته و بطور غیر محسوس در  
 مکالمات و تخریرات عادی شده و قطعاً در خیالات هم  
 راسخ گردیده همانا التباس مملکت ایران است با شهر طهران.  
 اگر چه در بعضی موارد در سالهای آخری دیده شد که بعضی از اهل دقت و تأمل نوشتند یا گفتند «ایران طهران نیست» ولی این اظهار مثل یک فلسفه خیالی است که گاهی شخص در اعمال عادی خود و هیئت اجتماعیه نکته گیری میکند و مثلاً خوردن گوشت حیوانات را بنظر حکمت نگرسته و عجیب یا ظلم می پندارد ولی پس از چند دقیقه باز بمقتضای جریان امور بمجرای متعارف وقت ناهار نزدیک میشود و انسان افکار فلسفی یکساعت قبل را فراموش کرده و مست بوی کباب سر سفره بر از الوان بریان میدود.

یکی از چیزهای خیلی با مزه آنست که در یکی از ممالک خارجه سه نفر ایرانی همقطار و هم عیار از کسبه یا عمله ایران یکی اهل طهران و یکی اهل کرمان و دیگری اهل خوی دور هم جمع شده و بنشینند و صحبت از اوضاع ایران کنند یکی میگوید «تراموای اینجا بهتر از واگون ایران است ولی تلفون در ایران زودتر از اینجا جواب میدهد و چراغ برقی هم در ایران ارزانتر است» دیگری گوید «واگون چیست در ایران غیر از الاغ که چیزی برای سفر نیست شتر هم گاهی از طریزون میآید ولی در زمستان راه بند میشود، چراغ برقی هم تا بارویا نیامده بودم نمیدانستم

## توضیح

برخی از دوستان مخلص اظهار داشتند که بعضی فقرات قسمتی از مقاله مندرجه در شماره گذشته تحت عنوان « نکات و ملاحظات » که راجع بعدم رعایت مساوات در ممالک مشرقزمین در میان افراد ملت که عقاید و مذاهب مختلفه دارند بود کاملاً برطبق مقصود نویسنده روشن نیست و قابل آنست که از طرف اشخاص کج فهم یا مغرض سوء تأویل شود باینمعنی که خدای نخواستہ حمل برآن شود که مقصود از آن فقرات آنست که چون در ممالک اسلامیة مستقله برای غیر مسالین از ملت خودشان راحت و آسایش و آزادی لازم نیست و آن قسمت از ملت چنانکه لازم است کاملاً از حقوق انسانی بهره مند نیستند و در ممالک مسیحی یا ممالکی که بدست مسیحیان گذشته بیروان ادیان مختلفه کاملاً یا تا اندازه تحمل پذیری از حقوق زندگی متمتع هستند پس نتیجه آن میشود که ملل متعصب و بی مدارا مستحق استقلال نیستند و یا حق شکایت از سلب استقلال خود از طرف ملل دیگر ندارند لهذا لازم دانستیم که چند کلمه در این باب محض توضیح و دفع هر گونه کج فهمی اظهار کنیم .

تأویل ما لایرضی صاحبه که در فوق بدان اشاره شد (اگر اصلاً همچو تأویلی بخاطر کسی گذشته باشد) دورترین معانی و مقاصد است از عقاید و تیات نویسندگان کاوه و حاشا که یک ایرانی مشتاق استقلال کامل و رقی ایران ملتفت آن نباشد که استقلال از اعظم نعمتهای دنیا است که یک ملت از آن بهره مند و مستفید میشود و همچنین بعید است تصور اینکه ما در استحقاق ایران با استقلال کامل شکی داشته باشیم بلکه مقصود از آن مقاله درست و کاملاً برعکس و نقیض اینگونه تأویل بوده یعنی این بوده که چون جور و آزار هموطنان غیر مسلم خدای نخواستہ اسباب صدمه با استقلال مملکت است و باعث نقص استحقاق داشتن این نعمت شمرده میشود لهذا خوبست هموطنان ما از اینگونه تعصبات جاهلانه بپرهیز نموده و اسباب دلسردی قسمتی از ملت خود را از وطن مشترک فراهم نیاورند چنانکه بعضی ممالک شرقی دیگر طوری با اتباع خود که همدین با اولیای امور و دارای مذهب رسمی مملکت نبودند رفتار کردند که در ممالک متمدنه اسم آن ملل جفاکار را نمیشود برد . این نصیحت خالصانه که از راه دلنوزی بمملکت عزیز اظهار میشود درست شبیه آنست که کسی برادر یا اولاد عزیز خود بگوید که اینهمه شبها تا سحر قرار نکن که بیقین هم از قار مفلس میشوی و هم از شب نشینی کور چنانکه فلان و فلان همینطور شدند و اگر چشمت تاریک شد دیگر حق شکایت نداری و گناه آن نیست مگر با خودت . واضح است که مقصود پدر آنست که فرزندش اینکارهای مضر را نکند و سالم بماند نه آنکه واقعاً پدر خوشوقت میشود از اینکه پسرش کور شود یا آنکه از افلاس وی دلگیر و ملول میشود . در اینکه تعصب آفت استقلال است شکی نیست ولی استقلال موجب تعصب نیست بلکه قوت استقلال در اتحاد همه طبقات ملت است که آتیم راهش رفع تعصبات جاهلانه است و مقصود ما از تعصب در این مقوله تعدی بغیر است نه عقیده خصوصی و تعلق شدید بدان .

مشهدیها مقصودش از لفظ « ایران » که استعمال میکرد ولایت خودش بود و هم معلوم شد که بزچانه آخری طهرانی بود و وی از همه بیشتر ایران را بجای طهران استعمال میکرد و در صورتیکه آندو نفر دیگر کم و بیش ملتفت این بودند که ایران منحصر بولایت خودشان نیست و شاید جاهای دیگر ایران فرقی با ولایت آنها داشته باشد این آخری بطور مطلق ایرانرا منحصر بطهران میدانست و بطور غیر محسوس و لایشعر ایرانرا در همان پایه ترقی شهر طهران در خیال گرفته و دم از ترقی ایران میزد .

این تصور کاسب طهرانی و این حالت روحی عموماً در طهران و حتی در میان اهل حل و عقد و اولیای امور و پیشروان ملت عمومیت دارد و مخصوصاً در باب امنیت عمومی مادامیکه شهر طهران و اطراف آن امن است اغتشاش ولایات پیشروان قوم را مضطرب نمیکند . عباس پاچناری و حرکات او بیشتر از سلطنت سمیتقو در سلدوز و ارومی خیالات عامه را در وقت خود مشغول داشته بود . وقتیکه در جرائد از تاخت و تاز اشراک کلباغی و مندی میخوانند فوراً منتقل نمیشوند که صحبت از ممالک خارجه است یا اردلان . برضد این خیال غفلت انگیز باید هر سیاست پیشه و وکیل ملت دائماً بجنگد و خود را از تأثیر و استیلای آن آزاد نگاهدارد . اگر این خطای تصور اصلاح شود ارباب حل و عقد در پایتخت قدری بیشتر بتکلیف اصلی خود از حیث اینکه اداره کنندگان ایرانند و اولیای پایتخت مملکت نه مسئولین اداره شهری که طهرانش نامست عمل میکنند و کمتر با « کابینه » بازی و بر انداختن و تشکیل حکومت مرکزی مشغول میشوند و بیشتر بتقویت دولت و استحکام نفوذ و اقتدار او و تسکین انقلابات ولایات و رفع نا امنی میکوشند .

یکی از غرائب دیگر اوضاع ما نیز در همین زمینه آخری  
فخر  
باصلاحات  
منفی  
که اشاره شد آنست که مردم ایران بفرام آوردن اسباب عزل بی در پی و وزراء تفاخر میکنند . در جرائد ایران خواننده میشود که در ضمن ستایش احساسات ملی مردم اغلب مینویسند این ملت همانست که فلان هیئت وزرا را که فلان کار ناصحیح را کرده بود بواسطه جنبش خود برانداخت و فلان هیئت را هم بالأخره از پا در آورد و فلان وزیر را نیز بواسطه بستن بازار سرنگون کرد . اگر واقعاً مردم یا پیشروان آنها رجال دولت خود را که براه خطای لایقتر رفته اند بواسطه مقاومت خود از کار براندازند البته این فقره دلیل احساسات ملی و بیداری است ولی میخواهیم بدانیم که آیا فخر یک ملت تنها در اصلاحات منفی او است یعنی حس آلتین برای خراب کردن و از میان برداشتن فلان کار و بهمان شخص و یا آنکه علاوه بر آن حس خالی عقلی هم برای بر پا کردن و مخصوصاً نگاهداری یک چیزی لازم است ؟ بنظر ما یک ملتی بیشتر میتواند فخر کند و وقتیکه بتواند بگوید که وی در سیاست و عقل اداره آتقدر ترقی کرده که یک هیئت وزراء را پنج سال تمام بامدارا و تقویت و اصلاح و ایراد و تشویق نگاهداشته و قدرت داده است تا آنکه بگوید ما همانیم که وزرای خطا کار را تند تند معزول میکنیم و این دلیل آنست که ماملت زنده و بیدار هستیم .

تصور مینمود که العیاذ بالله شعور و مدرک خلاق زمین و آسمان را اختلالی روی داده است.

این آقای اصفهانی یک غلام سیاهی هم داشت که خدمتش را میکرد. این کاکاسیاه اصلاً از مملکت کافرستان آفریقای جنوبی بود و عور و برهنه دم در قهوه خانه بسکونی تکیه داده و چرت میزد در صورتیکه بایکدست مدام مگسهای را که داشتند چشمش را در میآوردند از خود دور میکرد. سید پس از ورود قهوه خانه روی نمکتی دراز کشید و همینکه یک پیک و افور کشید و تریاکش گل کرد رو بغلام سیاه خود نموده و گفت « ای سیاه سوخته لعنتی آیا تو هم گمان میکنی که در این عالم خدائی وجود دارد ». غلام جواب داد « البته که خدائی هست » و در همان چینی که این جواب را میداد از پرلنگ پاره و ریشی که بدور کمر داشت یک قطعه چوب بشکل عروسک بیرون کشیده و بوسیده و پیشانی گذاشت و گفت « این است خدائی که از روزی که بدنی آمدهام تا امروز همیشه پشت و پناه و حافظ و نگهبان من بوده و هست و شاخه ایست از خود درخت مقدسی که در ولایت ما است ». تعجب مردم قهوه خانه از شنیدن این جواب غلام کمتر از شنیدن آن سؤال آقا نبود. برهنی که در آنجا حضور داشت از روی حیرت شانهای خود را بالا انداخته و رو بغلام سیاه کرده و گفت « ای بد بخت جاهل، ای بیچاره گمراه! چطور میشود که خدای تو در پر شال کثیف تو باشد بدان که در عالم خدائی نیست جز برهما که دنیا و مافیها آفریده اوست و معابد وی در سواحل رودخانه گنگ است و تنها طایفه براهمه پیشوایان کیش او هستند و از رحمت و وسعه و قدرت کامله اوست که هنوز هم پس از صد و بیست هزار سال با آنکه سیل انقلابهای بیحد و حساب مکرر سر تاسر هندوستان را کن فیکون کرده باز هم این معابد برجا مانده و ما ستایشگر او هستیم! ».

هنوز برهن لب نبسته بود که یهودی دلالی بصدا آمده و گفت « این حرفهای باطل چیست برهنها چطور ممکن است تصور کنند که خدای عالم عبادتگاهی ندارد مگر در هند و اصلاً وجود خدا منحصر بآنهاست و پس؟ در این عالم خدائی نیست مگر خدای ابراهیم خلیل الله و ملت ندارد مگر قوم بنی اسرائیل که امروز هم با آنکه در اطراف و اکناف دنیا پاشیده شده باز در پناه و حفظ خداست تا آنکه روز موعود در رسد و در بیت المقدس جمع شده دنیا را در تحت سلطنت خود آورند و عبادتگاه قدیمی خود را که تاج سر کلیه بناهای دنیا بود از نو بر پا دارند! ». یهودی بیچاره با آنکه در ضمن حرف زدن بیاد مصائب قوم خود افتاده و از گریه گلوگیر شده بود باز میخواست دنباله صحبت را از دست ندهد ولی یک نفر کشیش کاتولیک ایتالیائی مهلت نداد و در کمال غضبناکی و جوش و خروش باد در حنجره انداخته و گفت « اگر اینطور باشد که تو میگوئی لازم میآید که خداوند تبارک و تعالی العیاذ بالله ظالم باشد که جز قوم بنی اسرائیل در بند سایر بندگانش نباشد. خداوند حالا قریب دو هزار سال است

گمان ما اینست که مطلب بقدری روشن و واضح است که بهیچ تأویلی بر خلاف مقصود محلّ نبوده و حاجتی هم بتوضیح نیست لکن این مختصراً در نتیجه تذکار دوستانه محض رفع هر تصور باطل درج نمودیم.

\*\*\*

## قهوه خانه سورات

قطعه ذیل ترجمه ایست از زبان فرانسوی و از رساله ای که در تحت عنوان فوق یکی از نویسندگان مشهور فرانسوی موسوم به برناردن دو سن پیر (۱) که از سنه ۱۱۵۰ تا ۱۲۳۰ حیات داشته تألیف نموده است. این نویسنده با ژان ژاک روسو (۲) فیلسوف مشهور فرانسوی ارتباط کامل داشته و خود روسویکی از سه نفر فیلسوف و نویسنده ای بود که تخم انقلاب مشهور را که منجر بقتل پادشاه فرانسه لویی شانزدهم و طلوع دولت جمهوری در خطه اروپا گردید پاشیدند. برناردن دو سن پیر اعتقاد تامی بقایده روسو داشت و مزید و در حقیقت شاگرد وی بود. کتابهای معدودی که این نویسنده از خود یادگار گذاشته نمود از شاهکارهای ادبیات فرانسه میباشد و باغلب زبانها ترجمه شده چنانکه دو کتاب مشهور او حتی بفارسی هم ترجمه شده و بطبع رسیده و از این دو کتاب یکی موسوم به « پول و ویرژینی » است که اسم یک پسر و یک دختر است و نگارنده در خاطر ندارد که مترجم او بفارسی کیست و دیگری « کلبه هندی » است که بقام مرحوم میرزا محمد حسین خان فروغی ذکا الملک اصفهانی که خود و دو فرزند ارجمند او خدمات شایان بادبیات فارسی نموده اند ترجمه و طبع شده است.

سورات بندر معتبری است در هند که تقریباً در شصت فرسنگی بمبئی و در شمال آن شهر واقع است. در شهر و رات قهوه خانه ای بود که بعد از ظهرها غریب و غربای شهر آنجا جمع میشدند و در حقیقت پاتوغ بیگانگانی بود که از هر ملک و ملت بدان شهر رفت و آمد داشتند. روزی یک سید اصفهانی وارد قهوه خانه شده و در گوشه ای قرار گرفت. میگفتند این سید محترم تمام عمرش را صرف علوم دینی و حکمت الهی نموده و چنان در علم غوطه ور شده بود که دیگر بوجود خدا اعتقاد نداشت و میگفت « آخر این خدا چیست، از کجا آمده، کی او را خلق کرده، کجا هست؟ اگر جسم بود که دیده میشد، اگر روح بود که بایستی دارای خواص روحانی باشد و نگذارد در روی زمین این همه مخلوق بدبخت و بیچاره باشد. من خودم عمری در راه معرفت و خدمتش بسر بردم و سالها برای هدایت خلق الله مرا زها کشیده و خون جگر خوردم و در نتیجه بجای آنکه در خاک پاک اصفهان که بهشت روی زمین است پیشوا و مقتدای عامه و صاحب محراب و منبر باشم تکفیرم کردند و مجبور شدم باین خاک منحوس جلای وطن کم. آیا این خود بهترین دلیل نیست که خدائی در میان نیست؟ ».

بله غرور و کوتاه بینی سید فاضل ما را بضاللت انداخته و از بس حدیث چون و چرا رانده و در علت غائی خلقت اشیاء تحقیق و تفکر نموده بود عقلش زایل شده و بجای آنکه شعور و مدرک خود را مختل داند



و مباحثات را میشنید هیچ دهن نگشوده و در گوشه‌ای از قهوه خانه با کمال آرامی و سکون مشغول خوردن چائی بود. عثمانی گمرکچی رو باو نموده و با همان صدای نکره خود گفت « آخر ای آقای چینی تا کی صم و بکم در آن گوشه نشسته و حرفی نمیزی؟ تو میدانی که در مملکت تو اغلب مذاهب رسوخی دارند و من باخیلی از تجار و بیله ورهای چینی که اینجا در گمرک دیده‌ام در این باب صحبتها داشته‌ام و همه آنها معتقد بودند که بهترین تمام آن مذاهب همانا اسلام است. تو هم بیا و محض رضای خدا یا بر روی حقیقت نگذار و عقیده باطنی خودت را راست و پوست کنده درباره خدا و پیغمبر بیان کن. » همه حضار قهوه خانه از شنیدن این توقع شخص عثمانی ساکت و گوش بزنگ شدند که ببینند چینی چه خواهد گفت.

سیاح چینی دستها را از آستینهای گشاد قبا بیرون آورده و سیبهای دم موشی خود را مالشی داده و بعد دستها را بروی شکم گذارده و با صدای لطیف و همواری گفت: « آقایان عزیز اگر اجازه باشد جساراً عرض مینمایم فقط چیزی که مانع است که بنی نوع بشر با هم متفق و برادر باشند خود بینی و کبر و غرور است و بس. اگر سر شمارا درد نیارم برای شما مثالی خواهم آورد که خود حقیر همین تازگی برای العین شاهد و ناظر آن بوده‌ام. وقتی که از چین بعزم سیاحت این شهر حرکت نمودم از قضا سوار یک کشتی انگلیسی شدم که دور تادور تمام دنیا را گشته بود. در بین راه روزی در ساحل شرقی جزیره سوماترا که البته اسمش را شنیده‌اید لنگر انداختیم. نزدیکهای ظهر با چند نفر از مسافرن دیگر کشتی پیاده شدیم که در پناه سایه گاهی اندکی استراحت کنیم. در همان نزدیکی ساحل چند درخت نارگیل بود که در زیر سایه آن دوسه نفر مسافر دیگر هم از ممالک مختلفه بعضی چمنایه نشسته و بعضی دیگر و المیده چرت میزدند. ما هم در همانجا نشستیم. چیزی نگذشت که دیدیم کوری عصا کشان بدالت یک غلام جوان سیاهی بطرف سایه درختان می‌آید.

یکی از آن کسانی که در زیر سایه درخت نشسته بود و معلوم شد چندی است که بدان جزیره وارد شده حکایت نمود که این شخص کور از بس خورشید را نگاه کرده بود چشمانش را بالای آن کار گذاشته و کور شده بود. معلوم شد مدتها خیال بسر این شخص زده بوده که بکیفیت و حقیقت نور خورشید پی ببرد و از اینراه نور را صاحب شده و در ملکیت خود آورد و بدین خیال و مقصود تمام وسایل شیمیائی و فیزیکی و حتی علم تسخیر ارواح را در مقام تجربه آورده بود. عاقبت چون تمام جد و جهدش فایده‌ای نبخشیده بود راضی شده بود که حالا که نمیتواند بر تمام نور خورشید دست بیابد اقلای یک شعاع از اشعه آرزو در یک شیشه‌ای حبس نماید و چون در این مقصود نیز کامیاب نشده بود از تعقیب خیال خود منصرف شده و میگفت « نور خورشید جسم سیال نیست چونکه باد آرا بحرکت نمی‌آورد، جامد هم نیست چونکه نمیتوان تگه تگه اش نمود، آتش هم نیست چونکه در آب خاموش نمیشود، روح هم نیست چونکه مرئی است، جسم هم نیست چونکه

که قوم بنی اسرائیل را بزمن زده و امروز همه مخلوق را بکلیسای رُم میخواند و در این ادنی شکی نیست که یگانه راه نجات منحصر بهمین است و بس! ». یک نفر کشیش پروتستانت از داعیان دانمارکی معروف به ترینکبار بارنگ پریده و گردن کشیده مثل خروس جنگی بنای برخاش را گذاشته و رو بکشیش کاتولیکی نموده و گفت « چطور؟ چطور؟ شما اعتقاد دارید که نجات و رستگاری فقط بسته بعبادت بت پرستانه کاتولیکی شماهاست؟ این عین خطاست و حقیقت آنست که نجات فقط شامل حال آنانی است که خدا را موافق انجیل مقدس و قوانین حضرت مسیح پرستش میکنند و بس! ». در اینجا یک نفر عثمانی که در گمرکخانه شهر سورات سمت مدیری داشت لب از نی قلیان برداشته و با صدای نتراشیده و نخراشیده‌ای خطاب بکشیشهای مزبور کرده و گفت: « آقایان پادری شما بچه حقی معرفت خالق و تقرب بدرگاه او را فقط منحصر بکلیساهای خود میدانید؟ مگر شما میدانید که پس از ظهور حضرت محمد بن عبدالله علیه الصلوة والسلام که خود حضرت عیسی هم آمدن او را خبر داده بود مذهب مسیح منسوخ و امروز فقط در پاره‌ای از ممالک آنطرفها باز شاید اثری از آن باقی باشد در صورتیکه مذهب حنیف اسلام امروز قسمت عمده اروپا و آفریقا و آسیا را نور خود منور نموده است و حتی سلطنت خود هندوستان نیز در دست مسلمانها است و در چین و ماچین هم اسلام رسوخ کامل دارد. شما که نشئت قوم یهود را دلیل بطلان مذهب موسی میدانید پس چرا نمیخواهید فتوحات اسلام را دلیل بر حقایقت پیغمبر مرسل ما خاتم النبیین محمد بن عبدالله بدانید و باین حقیقت مسلّمه معترف شوید که فقط گویندگان لا اله الا الله محمد رسول الله طریق نجات و رستگاری می‌پیمایند و سایر مخلوق در اسفل السافلین دوزخ جا خواهند داشت حتی شیعه‌ها که علی را خلیفه اول میدانند، لعن الله علیهم اجمعین! ». بسخنان تند و برخاشهای تیز رفیق عثمانی سیداضفهان لب از پستانک و افور برداشت و آهسته گفت « صد شکر که خرستی و سگ شیعه نیم » ولی بگوش کسی نرسید چونکه بتدریج غوغا و آشوب بالا گرفته و قهوه خانه درست حالت حتمان زنانه‌ای را پیدا نموده بود. حضار که از مذاهب و طرق مختلفه بودند و علاوه بر اشخاص سابق الذکر از مسیحیان حبشه و قبطیها و تاتارهای بودائی و اهالی بت و اعراب اسمعیلی و زردشتیها و غیرهم نیز درین آنها زیاد بودند هرکسی در وجود خدا و علت خلقت و راه نجات اظهار عقیده‌ای مینمود و هر کدام بزور اصرار و فریاد میخواست ثابت نماید که یکتا مذهب حق مذهب اوست و فرقه ناجیه فقط هم مذهب آن او هستند و بس.

درین جمعیت یک نفر چینی بافضل و کمالی هم دیده میشد که پیرو عقاید کونفوسیوس فیلسوف مشهور چینی بود که بیش از هزار سال قبل از هجرت ایجاد طریقه‌ای نموده که بنایش بکلی بر اخلاق پاک و بی غش حکیمانه است و هنوز هم در چین میلیونها پیرو دارد. رفیق چینی که اغلب عمرش را بقصد کسب معرفت مشغول دنیاگردی و سیاحت بود با آنکه همه حرفها

قابل لمس نیست، حرکت هم نیست چونکه هیچ چیز و حتی سبک ترین اجسام را متحرک نمیسازد؛ پس دیگر اصلاً هیچ نیست و در واقع وجودی ندارد. بله رفیق کورما از بس بخورشید نگاه کرده و درباره نور آن فکر و خیال کرده و صغری و کبری بافته بود عاقبت از دیدگان خود محروم شده و در عقلش نیز خللی وارد شده و دیگر نمیتوانست باور نماید که نور چشم کم نور اوست که زایل شده نه چشمه خورشید عالمتاب. عصا کش سیاه همینکه آقای خود را در زیر سایه درخت نشانیدیک نارگیلی که بزمین افتاده بود برداشت و با استادی هرچه تمامتر از پوست آن چراغکی و از پشم و کرک آن قتیله ای درست کرده و مشغول بود که از شیرهایش هم روغن بکشد که از بابش رو بجانب او نموده و برسد «خوب پس دیگر هیچ روشنائی در دنیا نیست؟» «غلام سیاه جواب داد «چطور روشنائی نیست؟ پس روشنائی خورشید چیست؟» شخص نایینا جواب داد «باز از این حرفها زدی. آخر ای احق خورشید چیست؟» غلام گفت «من میدانم خورشید چیست و همینقدر میدانم که طلوعش اول مشقت و غروبش آخر زحمت من است و این چراغ موشی که شب کلبه مرا روشن میکند از تمام روشنائی خورشید بیشتر بدرد من میخورد. اگر این چراغ موشی نبود من چطور میتوانستم شما را در شب خدمت نمایم» و پیراغ موشی اشاره کرد و گفت «این است خورشید من!»

یک دهاتی شلی که بکمک دو عصای دو شاخه زیر بغلی بزور خودی میکشاند در این وقت بمحلی که ما نشسته بودیم رسید و همینکه سخنان غلام را شنید قاه قاه بنای خنده را گذاشته و بگمان اینکه رفیق کورما کور مادر زاد است خطاب باو نموده و گفت: «اگر میخواهی بدانی خورشید چیست بدانکه خورشید کره ایست از آتش که هر روز صبح از توی آب دریا بیرون آمده و هر روز عصر در مغرب در پشت جبال جزیره سوماترا فرو میرود و اگر تو خودت هم چشم داشتی مثل همه مردم ملتفت این مسئله میشدی». در اینجا یک ماهیگیری که در کنار دریا مشغول صید بود رو بدعای شل نموده و گفت «معلوم است هیچ وقت پایت را از ده بیرون نگذاشته ای. اگر پای تو هم بی عیب بود و دور جزیره سوماترا گشته بودی دیده بودی که آفتاب پشت کوه میخوابد و بلکه صبح از توی دریا در میآید و عصر هم در سمت دیگر همان دریا فرو میرود که خنک بشود و من خودم هر روز که در ساحل هستم این را بچشم خود عیان می بینم»

یک نفر هندو که او هم درین جمع بود و حرف ماهیگیر را شنید لب و لوجه ای جنبانده و گفت «برادر آخر آدم عاقل چطور میتواند باور نماید که خورشید که میگوئی یک کره آتش است هر روز صبح از توی آب در میآید و عصر در آب فرو میرود و هیچوقت خاموش نمیشود. اینها همه لاطائلات است. خورشید خدائی است از خدایان خاک ما

که هر روز سوار بر عرابه ای شده و در آسمان در دور کوه طلائی معروف میروا میگردد و وقتی هم که کسوف میشود دو ازدهای موسوم به راگو و کتو آرا می بلعند ولی دعاهای ما هندوها در ساحل رودخانه گنگ دوباره او را از حلقوم آن دو ازدها بیرون میآورد. اهالی سوماترا حقیقه باید مجنون باشند که خیال کنند خورشید تنها دور جزیره آنها میگردد و الحق چنین خیال باطلی تنها شایسته اشخاص ساده لوحی است که هیچ وقت با صفحه کشتی نگذارده و جز با قیاق و کرجی روی دریا روان نشده اند.

یک ملاح هندی که صاحب یک کشتی بادی تجارتنی کوچکی بود و او هم در همان ساحل لنگر انداخته بود همینکه سخنان هموطنی خود را شنید او را طرف خطاب قرار داده و گفت «ای برادر این عین غرور و خود بینی است که تو گمان میکنی خورشید تنها با هند عقد اخوت بسته و دیگر بسایر قطعات دنیا اعتنائی ندارد. خود من در دریای سرخ و سواحل عربستان و از طرفی تاجزیره ماداگاسکار در مشرق آفریقا و از طرف دیگر تاجزایر فیلیپین در مغرب هند و چین سیاحت نموده ام و همه جا خورشید منبع نور و حرارت بوده و بهیچ وجه دور کوهی نمیگردد بلکه از جزیره ژاپون طلوع و در نواحی دور دست مغرب در پشت جزیره های انگلستان غروب میکند و همین مناسبت طلوع خورشید در جزایر ژاپون است که جزایر مزبور را باین اسم نامیده اند چونکه کلمه ژاپون بمعنی «تولد آفتاب» است (۱) و در این عرضی که کردم جای ادنی شک و شبهه ای نیست چونکه جد من هم که خودش تا آن سر دریا سفر کرده بوده بچشم خودش دیده بوده که خورشید کجا غروب میکند». ملاح هندی باز هم میخواست دنباله صحبت را بیاورد ولی یک ملاح انگلیسی از اجزای کشتی خود ما صحبت او را بریده و گفت «هیچ قومی بیشتر از قوم انگلیس در مسئله طلوع و غروب آفتاب صاحب وقوف نیست. خورشید نه از جائی بلند میشود و نه در جائی فرو میرود بلکه مثل قاطری که دور آسیاب بگردد دایم دور زمین میگردد و دلیل از این بهتر چه که من خودم که با همین کشتی در کار سیاحت دور دنیا هستم هر جائی که بوده ام خورشید هم بوده». ملاح انگلیسی در همان بین حرف زدن چوب خیزرانی از دست یکی از حضار گرفته و برای اینکه خط سیر خورشید را مستمعین حالی کند روی زمین بنای خط کشیدن را گذاشت ولی چون توانست درست از عهده برآید و در ماند از ناخدای کشتی بزبان بی زبانی استمداد نمود. ناخدای کشتی ما آدم دانا و فهمیده ای بود که تمام مباحثات ما را شنیده و لب برای اظهار عقیده ای نگشوده بود ولی چون دید همه با رغبت و شوق مایل بدانستن عقیده او هستند پکی بسبیل خود زده و گفت «آقایان عزیز متأسفانه باید بگویم که هر کدام از شما سایرین را با اشتباه انداخته و خودش هم در اشتباه است. خورشید اصلاً دور

(۱) اشاره است باصل کلمه ژاپون که خود ژاپونیا نیون میگویند و در اصل مرگ بوده است از دو کلمه «نیوس» که بمعنی آفتاب و «هون» که بمعنی طلوع است (مترجم).

جنان که بنایش بر نفع و سود خودمان است استوارتر باشد؟ کدام قربانی در راه خالق از قربانی هوی و هوس اهریمنی و از کف نفس پتیاره سرکش مؤثرتر است. کدام محرابی است که از دل انسان پاک که نشیمنگاه ذات احدیت است مقدس تر باشد. تعصب ناشی نیست مگر از جاهلیت و بعد از درگاه حق و الا انسان هر چه بقدرت کامله آفریدگار آشنا تر گردد عفو و بخشایش نسبت بهم نوعان خود بیشتر گردیده و مانند خداوند آسمان و زمین که رحمن و غفور است گذشت و بلند بینی او افزون میشود. پس اشخاصی که از انوار معرفت بی منتهای الهی متمتع هستند نباید بجهال و نادانان بنظر حقارت بنگرند و حتی بت پرستان را که صمد را در ضم میدانند و بیدینهارا هم که بکلی منکر وجود خدائی هستند نباید خوار بشارند که مبادا طریق آن حکیمی را پیمایند که میخواست تمام نور خورشید را در تصرف خود آورد و عاقبت در آن راه بکلی کور شده و برای راهمائی خود محتاج بپراغ موشی یک غلام سیاهی شده بود!«.

حکیم چینی بدین نحو سخن را با تمام زسانید و تمام حضار که در حقانیت مذهب خود آن همه قیل و قال و شیون و فریاد نموده بودند با کمال خشوع و خضوع ساکت مانده و از خطای خود عبرت گرفته سر بجنب فکر و تأمل فرو بردند!

محمد علی جمال زاده.

## فصلی از تمدن یونان

مدرسه اسکندریه

یک حقیقت بزرگی تا بحال در ایران مجهول مانده و حتی شاید در صد از دانشمندان قوم و ارباب معرفت نیز کما هو حقه بکنه آن حقیقت پی نبرده اند. حقیقت مزبور عبارت است از بلندی فوق العاده مقام معنوی یونان در عهد قدیم و اثرات مهم تمدن یونان چه در مغرب و چه در مشرق. اگر بی برده سخن گفتن و طرفداری نمودن از حقانیت و حقیقت را گناه نگیرند باید گفت که تمدن قدیم ایران را که در عهد هخامنشیان و بعدها در عهد ساسانیان باوج ترقی خود رسید بهیچ وجه نمیتوان طرف مقایسه با تمدن یونان قدیم قرار داد و حتی تمدن مصر و بابل و فنیقیه را نیز چون با تمدن یونان درست بسنجیم مانند ستارگانی نظر میآیند که در برابر شعله جهاتاب آفتاب در تحت الشعاع واقع میگردد و در واقع حکایت مناره بلند است در دامنه کوه الوند. یونانیان ولو در تمدن خود از مالک شرقی چیزی هم کسب نموده باشند. در حقیقت حکم خردل و خروار دارد و مثل آن میماند که شخصی از خرمن شخص دیگری خوشه ای چیده و از پرتو دانه ای و تدبیر و پشت کار خود از آن خوشه گنج قاوونی بتدریج گرد آورده باشد در صورتیکه صاحب خرمن بتدریج خرمنش بیاد رفته و روز بروز فقیرتر هم شده باشد در اینصورت نمیتوان گفت که شخص اول در تمام دارائی خود مدیون شخص دوم است. ورنه

چائی نمیکردد، نه دور جزیره، نه دور کوه، نه دور دریا، نه دور زمین و آنچه میگردد زمین ما میباشد که بدور خورشید گردیده و بتدریج تمام اطراف خود را در مدت ۲۴ ساعت از برابر خورشید میگذراند.

و تمام این ممالکی را که اسم بردید از ژاپون و انگلیس و جزایر فیلیپین و سوماترا و آفریقا و اروپا و آسیا و خیلی جاهای دیگر همه بیابانی از مقابل خورشید میگذرند. خورشید نه تنها منحصرأ تعلق بیک کوه یا یک جزیره یا یک مملکت ندارد بلکه اصلاً منحصر بکره زمین هم نیست و خودش مرکز یک عالم بسیار مفصلی است که کره های دیگری هم که بعضی از آنها بمراتب از زمین ما بزرگتر و از خورشید دورتر هستند بدور آن گشته و کسب نور و حرارت میکنند و از جمله این کرات یکی کره زحل است که هفتصد و بیست مرتبه از کره زمین بزرگتر است و فاصله اش هم از خورشید بیشتر از نه بارونیم فاصله زمین است بخورشید دیگر من از اقمار و ماهها نمیخواهم چیزی بگویم و هر کس که شب نظری بصفحه آسمان بیندازد عظمت عالم و حقیقت عرایض من دستگیرش خواهد شد!«. اظهارات ناخدا خلی اسباب حیرت شنوندگان گردیده و هر کس تاحدی از جهل خود تبتّه حاصل نمود.

حکیم چینی وقتی که صحبت خود را بدینجا رسانید دستها را از روی شکم برداشته، یک پیاله چائی نوشید و چون دید که حضار منتظر هستند که دنباله صحبت را بیاورد باز دستی بسبیلهای دراز خود کشیده و گفت «مسئله خدا هم بعینه همان مسئله خورشید است. هر کسی گمان میکند که خدا تنها خدای اوست و بس و فقط در معابد ولایت او وجود دارد و هر قومی تصور مینماید که آترا در گوشه محقر عبادتگاههای خود محفوظ دارد!«

در اینجا سید اصفهانی با صدای ملایمی این شعر حافظ شیراز را زمزمه نمود:

جنگ هفتاد و دو ملت همرا عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!

حکیم چینی دنباله صحبت را گرفته و گفت: «کدام معبد با عبادتگاهی که خود آفریدگار برای مخلوق خود برپا داشته طرف مقایسه است؟ فقط همین عبادتگاه طبیعی است که معبد حقیقی و اصلی میباشد و بقیه تمام فرعی است. در این معبد وسیع لا یتناهی که اسمش طبیعت است کدام اسباب عبادتی است که بوجه احسن موجود نیست. کوه و صحرا و درختان همه در تسبیحند نه همه مستعمی فهم کند این اسرار! کدام شبستانی روحانی تر است از صحن چمن و بستان و کدام امامی فصیح تر از قری و هزار دستان؟ کدام تمثال و هیکل است که بتواند با انسان که دارای حس محبت و عشق و شوق و ذوق و نیکی و رحمت است لاف همسری بزند؟ کدام کتاب آسمانی است که از عشق خدائی که اساسش بر حق شناسی مخلوق است محکمتر و از محبت و نیکی بهم

با آنکه سه مرتبه معرض استیلای دشمن گردیده بود ۲۵ نرع ارتفاع آن بود. در حدود همان سرزمین معبد عالی « بعل » را دیدند که در قلّه آن رصد خانه‌ای ساخته بودند که منجمین کلدیها در آنجا مشغول نظاره ستارگان بودند. باز در همانجا آثار دینای معتبری را با باغهای معلّق دیدند که درختان آنها در وسط جوّ هوا روئیده بود، راه آبهائی را دیدند که باغهای مزبور آب میرساند، یک دریاچه مصنوعی دیدند که از چندین طرف جویها بدان راه داشت و آب برفهای ذوب شده جبال ارمنستان که در عبور از شهر سدهای فرات جلوی آنرا میگرفت در آنجا جمع میشد. ولی قشنگتر از همه اینها چیزی که یونانیان تماشا نمودند راه زیر زمینی حیرت انگیزی بود که از زیر راه سیل مزبور میگذشت.

در مقابل تقایس و عجایب کلدی و آشور و بابل ائینه‌عالی و قصرهای سلطنتی ایران هم بی رونق نبود و فروغ و حشمت زیادی داشت. قصر تخت جمشید با سنگ تراشیدها و ستونها و کنگره‌ها و هیاکل و گاوهای بال دار خود از هر جهت شایان دقت و تماشا بود. شهر اکباتان که قشلاق پادشاهان ایران بود هفت حصار محکم رنگین داشت که در طرف خارج کوتاه‌تر و در طرف داخل بتدریج بلندتر میشد و هر کدام بمناسبت یکی از سبعة سیاره رنگی داشت (۱). خود قصر سلطنتی در آن شهر دارای آجرهای نقره و ایوانهای طلاپوش بودند. شب که میرسید مشعلهای نفتی شعله افشان شده و شب را چون روز روشن مینمود. در وسط شهر باغی ساخته بودند که بخوبی مظهر حشمت و جلال پادشاهان شرقی بود و خلاصه آنکه از هلیسپونت که اسم قدیم تنگه داردانل است تا سواحل سند حقیقه حکم بهشت دنیارا داشت.

معلوم است سپاهیان یونان در نتیجه آن همه جهان نوردی و در طی مشاهدات بسیار خود کسب مقدراری معلومات مهمه نموده و تخم معرفت در ضمیر آنها کاشته شده و حس کاوش و تحقیق در وجود آنها تولید گردیده بود و اگر کسی در آنوقت با دیده بیش بین بآینه نظری افکند بخوبی میتواند استنباط نماید که ابواب وسیعی بر روی علم و معرفت و تحقیق باز گردیده و طولی نخواهد کشید که از افق یونان خورشید عالمتاب دانش و بینش سر بدر خواهد نمود.

اهمیت نتایج معنوی قشون اسکندر باندازه ایست که فیلسوف آمریکائی دراپر مؤلف کتاب «تاریخ ضدیت بین مذهب و علم» که اغلب مطالب این مقاله منقول از آنست مینویسد « امروز ما در تمام علوم مسلمة مدیون قشون کشی مقدونیان هستیم (۲) » مخصوصاً که در این قشون کشی عده‌ای از علما و فلاسفه یونان هم همراه اسکندر حرکت نموده بودند و همه جا با سرعت انتقال و تعمق و تدقیق که از صفات مخصوصه یونانیان بود و هیچ قومی در اینخصوص با آنها نمیتوانست برابری نماید (۳) مشغول تحقیقات و کاوش بودند چنانکه کالیستنس (۴) مشهور که مورخ اسکندر بود در بابل جدولهای بسیاری از

میتوان ادعا کرد که کشتیهای هوا نورد امروزه نیز همان بادیادک اطفال است که منتها بتدریج ترقیاتی نموده و با آنکه مثلاً تلفون بی سیم هم همان بازیچه کودکان ایران است که با قوطی کبریت و ریسمانی ترتیب میدهند و فرنگیها از آنها گرفته و رفته رفته بدین پایه رسانده اند !!

یونانیان در عهد قدیم تمدن خود را بجائی رسانیدند که در اغلب چیزها کمال شباهت را بازویای کنونی داشتند و در پارهای رشته‌ها شاید جلوتر هم افتاده بودند. مطالعه تاریخ یونان و در هر صفحه‌ای از آن مصادف شدن با اسامی اشخاص بزرگی از سرداران و مقننین و فیلسوفها و حکما و علما که نام آنها هنوز هم امروز پس از آن همه قرون مثل اسامی پیغمبران صاحب کتاب در شرق و غرب و شمال و جنوب معروف و مشهور است عقل انسانرا خیره مینماید و آن مملکترا در نظرمانند بهشت موعود الهی جلوه میدهد. مقصود ما در اینجا شرح تمدن یونان نیست و حقیقه اگر کسی از دانشمندان ایران در صدد برآید که تمدن قدیم یونان و مقام و مرتبه یونانیان قدیم را بهموطنان خود بشناساند خدمت بزرگی نموده و گوی افتخاری ر بوده است. منظور ما در اینجا عجاله جز این نیست که صفحه‌ای از دفتر بزرگ تمدن یونان را در تحت نظر قارئین گرام خود بگذاریم و نظر ما در اینمسئله بیشتر تکمیل اشاراتی است که در طی مقاله «تصوف و منشأ آن» در شماره ۹ کاوه سال دوم بفلسفه اشراق و مدرسه یونانی اسکندریه رفت که خوانندگان محترم در خصوص این مدرسه جزئی بصیرتی حاصل نمایند.

اسکندر مقدونی پس از جلوس بتخت سلطنت خواست خیالات و مقاصد عالی پدرش را انجام دهد و در بهار سنه ۳۳۴ قبل از میلاد با قشون کوچکی که عبارت بود از ۳۴۰۰۰ پیاده و ۴۰۰۰ سواره وارد خاک آسیا گردید در صورتیکه در صندوق قشون وی ۷۰ تالانت (۱) نقره بیش نبود و بطرف فتوحاتی که در کتب تواریخ مشهور و مسطوراست روان شد. یونانیان در طی این جنگها و فتوحات قسمت عمده دنیای آباد آن عصر را از نظر گذراندند و از رودخانه دانوب گرفته تا سواحل نیل و از آنجا تا سواحل رود سند علاوه بر آثار و ائینه و عادات و رسوم ملل مختلفه خصوصیات طبیعی هر سرزمینی را دیده و از هر خرمنی خوشه‌ای چیدند. در مصر اهرامهای مشهور را دیدند که بیست قرن پیش از آن ساخته شده بود، ستونهای لقصرا را دیدند که تمام بدنه آنها با خطوط تصویری منقوش بود، از راههای مخفی خود را بابوالهولهای رساندند که امروز هم هنوز معنای آنها بر نوع بشر مجهول است، مجسمه‌های فراغنه را دیدند که بر تمام قسمت غربی دنیای آباد آن عهد سلطنت رانده بودند. در قصر اسرحدون پادشاه آشور خود را در مقابل نشیمنگاه پادشاهان قدیم آشور دیدند که گاوهای بال دار آنها را محافظت مینمودند. در بابل دیوار هائی را تماشا کردند که سابقاً ۱۵ فرسخ طول آن بوده و هنوز هم در آن زمان

(۱) بنا بر منقولات هرودوت مورخ یونانی.  
(۲) عنوان ترجمه آلمانی این کتاب چنین است J. William Draper: Geschichte der Conflicte zwischen Religion und Wissenschaft, Leipzig 1875, S. 12.  
(۳) ایضاً (۴) Calisthènes

(۱) Talanton = واحد وزنی است که در یونان قدیم معمول بوده است (تقریباً ۸ من تبریز) و هم اسم پولی بوده که قیمت آن معادل با قیمت همان مقدار از نقره یا از طلا بوده است.  
۶۷۰

استنساخ کتب بودند که صاحبان آنها حاضر بفروش آنها نبودند. هر کتابی که از ممالک خارجه بکتابخانه میآمد نسخه‌ای از آن برداشته بصاحبش داده و خود نسخه اصلی را در کتابخانه نگاه میداشتند. مبالغی که در راه خرید کتب صرف میشد فوق العاده بود چنانکه از آنجمله بطلمیوس سوم (۲۴۷-۲۲۲ قبل از میلاد) برای استنساخ کتب اوری پیدس (۱) و سوفوکلس (۲) و ایشیلوس (۳) از شعرای مشهور یونان که در یونان دیگر بدست نیامد معادل ۱۵۰۰۰ تومان عطا نمود. پادشاه مذکور در موقع قشون کشی خود بسوریه اغلب آثار مصری را که کامبوزیا و پادشاهان هخامنشی دیگر ایران از مصر بایران برده باحشمت تمام از شوش و اکباتان دوباره بمصر آورده یا در جاهای اصلی خود قرارداد و یا برای تزیین موزه بکار برد. علاوه بر این پادشاهان یونانی الأصل مزبور که در تاریخ با اسم سلسله «لاژیدس» (و در کتب عربی بطالسه) مشهورند بسیاری از کتب موجوده آن عهد را با مخارج بسیار بترجمه رساندند چنانکه بطلمیوس دوم در حدود سنه ۲۸۵ قبل از میلاد مسیح تورات را بترجمه رساند و ترجمه یونانی مزبور موسوم شد به «سپتواجینتا» که بمعنی «توریه سبعینی» است.

ثانیاً مقصود از تأسیس موزه اسکندریه توسعه علم و ادب بود و برای این مقصود همواره عده بسیاری از علما و ادبا در موزه مزبور بخرج دولت مقیم بودند و شغل آنها فقط تحصیل و تتبع و تدقیق بود و مقام آنها در نظر اهالی مملکت باندازه‌ای رفیع بود که گاهی خود پادشاه نیز بدیدن آنها آمده و با آنها همسفره میگردد چنانکه حکایاتی که در باره این گونه مجالس در افواه بوده هنوز هم مشهور است. در آغاز تأسیس و بنای موزه مزبور تعلیم و تعلم چهار شعبه علوم را در نظر گرفته و برای علوم ریاضی و نجوم و طب و ادبیات هر کدام مدرسه علی حده‌ای تدارک شده بود ولی در جنب این شعب مهمه شعب غیر مهمه دیگر هم از قبیل علوم طبیعی که شعبه‌ای از علم طب بحساب میآمد تعلیم و تعلم میشد. رئیس کل این اساس مهم عموماً یکی از بزرگان لشکری بود و اولین کسی که دارای این مقام گردید دمیتریوس فالاروس (۴) از مشاهیر عهد خود و میتوان گفت عالم ترین شخص آن عهد بود که قبلاً سالهای چند در شهر آتن حکومت نموده بود و ترجمه تورات هم که ذکرش گذشت باشاره همین شخص بعمل آمد. دومین مقام متعلق بر رئیس کتابخانه بود که او هم عموماً از بین علمای بزرگ انتخاب شده و نام بعضی از آنها تا با امروز هنوز مشهور است از قبیل ایراتوستنس (۵) و اپولونیوس (۶) موزه مزبور دارای یک باغ حیوانات و یک باغ نباتات هم بود که علما در آنجا در باره حیوانات و نباتات تتبعات و تحقیقات مینمودند و علاوه بر اینها یک رصدخانه بزرگی هم جزو موزه بود که دارای کلیه آلات نجومی از قبیل کره‌های جغرافیائی و نجومی و غیره میبود. موزه مزبور علاوه بر عملخانه شیمیائی

استخراجات نجومی کلدیه بدست آورد که مربوط بهم و مرتب بود تا ۱۹۰۳ سال قبل از آن تاریخ. کالیستنس جدولهای استخراجات مزبور را که بر روی آجرها منقوش بود بارسطو فرستاد. بطلمیوس منجم مصری یونانی نژاد یک جدولی از استخراجات بابلی بدست آورده بود که تا ۷۴۷ سال قبل از میلاد مسیح خسوف و کسوف را معین نموده بود. این جدولها برای تعیین پاره‌ای از مسائل نجومی در عهد کنونی محل استفاده عمده واقع گردیده است. بابلیها در تعیین طول سال فقط ۲۵ نایبه باشتباه حکم نموده بودند و در سال نجومی فقط ۲ دقیقه زیاد معین شده بود. این ملت بسیر منطقه البروج پی برده و میدانستند که موجب خسوف و کسوف چیست و بوسیله ادوار نجومی که داشتند و موسوم به «ساروس» بود بخوبی خسوف و کسوف را پیش از وقت معین مینمودند و این ادوار که مشتمل بر ۶۵۸۵ روز بود با حقیقت واقع فقط ۱۹ دقیقه و نیم اختلاف داشت.

خلاصه آنکه وقتیکه اسکندر در سنه ۳۲۳ قبل از میلاد در عنفوان جوانی درگذشت در نتیجه فتوحات او زمینه بزرگی برای رواج علم و معرفت و کشفیات تازه تهته شده بود. نابرداری وی بطلمیوس نام پادشاهی مصر یافت. وی اسکندریه را که اسکندر بنا نموده بود پایتخت مملکت خود نمود و از پرتو صنعت مهندسی و معماران یونانی اسکندریه قشنگترین شهر دنیای قدیم گردیده دارای معابد و ابنیه و تاشاخانه‌های عالی شد. بطلمیوس بنای موزه مشهور اسکندریه را نهاد که اثرات اودر عالم از اهرام مصر نیز بیشتر دوام خواهد نمود. این موزه را پس از بطلمیوس پسر و جانشین او با تمام رسانید.

موزه مزبور که واقع در معتبرترین محله‌های شهر موسوم بمحله بروخیوم و در جوار قصر سلطنتی بود سر تا پای از سنگ مرمر بود و دور تا دور او یک غلام گردشی بود که علما و طلاب در آنجا گردش نموده و مباحثه مینمودند. تالارهای را که مزین بمجسمه‌ها و بیکرها و تصاویر بود برای کتابخانه تخصیص نموده و کتابخانه فیلادلفی (از شهرهای لیدی در آسیای صغیر) را که عبارت از ۴۰۰،۰۰۰ طومار بود آورده در تالارهای مزبور جا دادند. بعدها که دیگر برای طومارهای تازه جا ماند در محله موسوم به راکونیس در یکی از معابد کتابخانه دیگری تعبیه نمودند و آنرا «دختر کتابخانه موزه» نامیدند و در اواخر دارای ۳۰۰،۰۰۰ طومار بود. و از اینرو دو کتابخانه مزبور جمعاً دارای ۷۰۰،۰۰۰ طومار گردید.

اسکندریه بتدریج بر اهمیت خود افزوده و مرکز علم و معرفت دنیا و میدان رقابت علم درین مغرب و مشرق گردید و در حقیقت میتوان گفت اسکندریه پاریس عهد قدیم بود. پادشاهان یونانی الأصل مصر و علمای یونان از ایجاد و تأسیس موزه اسکندریه سه مقصود داشتند:

اولاً حفظ معلومات و علوم موجوده در آن عهد. و برای اجرای این مقصود مدیر کل کتابخانه مأمور بود که بخرج دولت هر چه ممکن است و از هر کجای عالم که میسر است کتب خریداری نماید. در کتابخانه مزبور شب و روز عده بسیاری از نتاخین فاضل مشغول

(۱) Euripides (۲) Sophocles (۳) Eschilus (۴) Demetrius Phalareus (۵) Eratosthenes (۶) pollenius Rhodius

یک عملخانه طبی هم داشت که در آنجا اطباء بزرگ با وجود مخالفت با عقاید مذهبی مردم نعلش امواترا تشریح میکردند.

ثالثاً مقصود از تأسیس موزه اسکندریه آن بود که علوم و معرفت را انتشار بدهند و برای انجام این مقصود مجمع‌ها تشکیل میشد و علما و حکما در آن مجالس خطابه‌ها میخواندند و از همه جای دنیا تشنه‌گان معرفت برای استفاده از آن خطابه‌ها گروه گروه بدان مرکز بزرگ دانش رومی‌آوردند و وقتی شد که عدده طلاب در اسکندریه به چهارده هزار نفر رسید.

در دار العلم اسکندریه قبل از همه چیز بفسفه ارسطو پرداختند. ارسطو استاد اسکندر بود و طریقه او در فلسفه قیاس و استنتاج (و بقول منطقیون برهان لئی) بود که از جزئیات سعی میکرد بی کلیات ببرد یعنی از معلول گرفته و بطرف علت روان میشد بر خلاف فلسفه افلاطون که از مبدأ و علت گرفته نتیجه و معلول را از آنرو حکم مینمود (یعنی برهان لئی). معلوم است طریقه ارسطو مبنی بر تحقیق صور و اجسام بود و چون عقیده او این بود که انسان هر چه بیشتر در حق موجودات و اجسام معرفت پیدا نماید باصل وجود و علت غائی نزدیکتر میشود لهذا بعلوم طبیعی اهمیت مخصوص میداد و در مدارس اسکندریه هم همین طریقه معمول گردید و اهمیت قضایای نظری که مبنی بر منطق لئی یا سفسطه بود کم شده و بنابر آن تجربه و عملیات نهادند و نتیجه آن شد که بازار ریاضیات و علوم طبیعی و این قبیل علوم رواج گرفت و علما در تحقیقات و تتبعات خود راه نئی پیش گرفتند و بنتایج عالی رسیدند چنانکه تحقیقات ارشمیدس در باره وزن مخصوص و تحریرات بطلمیوس در خصوص علم مناظر با طریق تحقیقات علمی علمای امروزه هیچ فرقی ندارد در صورتیکه از طریقه قدما بکلی متفاوت است. کتب و رسائلی که یونانیان در آن زمان در خصوص علم و فلسفه و غیره نوشته‌اند از

شاهکارهای جاودانی است چنانکه در سابق الذکر در خصوص کتاب اقلیدس مینویسد «بیست و دو قرن میگذرد و هنوز کتاب مزبور شاهکار صحت و تدقیق و روشنی میباشد و حقیقه سزاوار است که آنرا در طریقه محکمه استدلال سرمشق قرار داد». اقلیدس علاوه بر کتاب مزبور رسایل چند دیگری نیز در مسائل ریاضی و هندسی نوشته و از آنجمله رسائلی است در باره قطاع مخروطی و اشکال منشوری و ابوابی نیز در خصوص علم مناظر و تناسب باونسبت میدهند. از جمله کتب مشهوره دیگر کتب ارشمیدس سابق الذکر است که در یکی از رسایل خود در خصوص کره و اسطوانه ثابت نموده که حجم کره مساوی است با دو ثلث اسطوانه‌ای که کره‌را فرا گیرد. و مشارالیه این کشف خود را باندازه‌ای مهم میدانست که میخواست تصویر هندسی او را روی سنگ قبر او نقش کنند. علامه مزبور در خصوص مربع دایره و شکل القطاع و شبه مخروط و شبه دایره و شکل حلزونی هم رسائلی نوشته است و خلاصه آنکه در ریاضیات دارای چنان مقام عالی بود که بقول حکیم آمریکائی سابق الذکر «اروپا پس از ارشمیدس دو هزار سال دیگر ریاضی

دانی که بتوان او را با ارشمیدس طرف مقایسه قرار داد بوجود نیآورد». ارشمیدس در فیزیک هم کشفیات مهمه نمود چنانکه آلت میزان تعیین وزن مخصوص را و طریقه تعیین آنرا کشف نمود و در خصوص تعیین تعادل اجسام متحرکه در مایع نیز تحقیقات عمیق کرد و قانون مهم جبر انتقال بواسطه اهرم را او کشف کرد چنانکه مشهور است که راجع باین موضوع غالباً میگفته که «اگر یک نقطه آتکائی بمن بدهند دنیا را بلند خواهم نمود». و هم اوست که بیچی را که هنوز هم در اروپا باسم «بیج ارشمیدس» معروف است کشف نمود و بوسیله همین بیج بود که بالا آوردن سطح آب نیل امکان پذیر گردیده بود. «بیج بی انتها» را هم ارشمیدس کشف نمود. آیینة محرق هم که مشهور است در موقع محاصره شهر سیراکوس واقع در جزیره سیسیل که مسکن ارشمیدس بود تمام کشتیهای رومیهارا آتش زد از کشفیات اوست.

از جمله علمای مشهور دیگر آن عهد اراتوستولس بود که سمت ریاست کتابخانه اسکندریه را هم داشت. کتابهای وی در خصوص دائرة الانقلاب و اندازه کره ارض دارای اهمیت بسیاریند. مشارالیه مخصوصاً در خصوص ترکیبات و وسعت اقالیم و کیفیت جبال و اثرات ابر و شکل و کیفیت تحت البحری ممالک و تعیین دریاهای سلف و مفتوح بودن طریق داردا نل و تنگه جبل طارق و جغرافیای دریای سیاه تحقیقات مهمه نموده و فوائد عمده بنوع بشر رساند. وی کتابی در جغرافی درسه جلد تألیف نمود که جلد اول عبارت بود از جغرافی طبیعی، جلد دوم از جغرافی ریاضی و جلد سوم از جغرافی تاریخی و علاوه بر آن نقشه‌ای از تمام دنیای معلوم آن عهد ترسیم نمود.

\* \* \*

بدبختانه در این مقاله مختصر ذکر تمام علمای اسکندریه ولو باختصار هم باشد غیر مقدور است و از ذکر علمای بزرگی مانند بطلمیوس که علم نجوم را وسعت و ترقی زیاد داد و ایولونیوس و اریستیلوس و تیموخاریس که در نتیجه کشفیات مهم خود فهرستی از ۱۰۸۰ ستارگان ثابت ترتیب داده بود باید بدبختانه صرف نظر نمائیم.

این فقط فصلی بود از تمدن یونان که شیر تمدن را فرنگها مستقیماً یا بالواسطه از بستان کریم آنها نوشیده‌اند و مشرق و مغرب تا دنیا باقی است باید مرهون و بمنون آنها باشند. مقصود در این مقاله مختصر بیان تمدن یونان نبود و آنچه گفته شد در حقیقت فصل آخر دفتر تمدن یونان است و الا یونان همانا از قرن هفتم و ششم قبل از میلاد دارای صنعتگران بزرگ و شعرا و فلاسفه نامی بود که اسامی بعضی از آنها باقصی نقاط و دورترین زوایای دنیا رسیده و نام سقراط و دموستن و هروودوت و غیره که جمله قبل از زمان اسکندر بودند و همچنین آثار بی ماندی از مجسمه‌ها و ابنیه عالیه که از آن زمان باقی و بهترین زینت موزه‌های عالم است دلیل بر این است که یونان قبل از لشکر کشی اسکندر هم دارای تمدن عالی بوده و بقول معروف «سر زمین خدایان» جاندار و جان بخش بوده است.

# مشاهیر شعرای ایران

## فردوسی

— ۸ —

این مقاله قسمت هشتم است از سلسله مقالاتی که راجع به فردوسی و ترجمه حال او و آثار او و منشأ شاهنامه درج میشود و با این قسمت این سلسله بیابان میرسد و سخن ختم میشود. معلومست که این مبحث با این تنبّعات مختصر استقصاء نمیشود و دامنه این مقوله و زمینه این موضوع وسیع است و ما بقدر مقدور در اختصار کوشیدیم و تحقیقات ناقصی بقدر اطلاع یا دسترس باسباب و مآخذ نمودیم و چون بقیه این مبحث را میخواستیم بهر ترتیب است در این شماره ختم کنیم لهذا تمام آنرا در یکجا نشر نموده و در واقع مانند ضمیمه‌ای بکاوه میکنیم که علاوه بر ۱۶ صفحه اصلی روزنامه است. ناوجودسنی نگارنده در اختصار این مبحث باز دنباله سخن بیشتر از اندازه تحمل حوصله خوانندگان بطول انجامید ولی اگر بایستی اصول مطالب ذکر شود تلخیص کلام بیشتر از آنچه عمل آمد ممکن نبود. بعضی اشعار فردوسی که در مقام استشهاد و استدلال ذکر شده یک یا چندین بار مکرر شده ولی چون هر دفعه برای استشهاد یک مطلب دیگر بوده و یا محل شاهد یک جزء دیگر از بیت بوده چاره‌ای جز از آن نداشتیم.

در شماره گذشته دامنه سخن در این باب بد آنجا رسید که فردوسی بامید تقدیم شاهنامه بسطغان محمود غزنوی و انشر کتاب بنام او مشغول بتنقیح و ترتیب شاهنامه و در واقع تألیف نسخه اخیر آن شد. اینک در این شماره از رفتن وی بخرزنگی و تا آخر زندگی وی گذارش او را از نظر میگردانیم. و اینک این تنبّعات ناقص که باز خیلی محتاج تکمیل است پس از دو سال زحمت بآخیر میرسد.

### رفتن فردوسی

بغزنه و تقدیم شاهنامه بسطغان

بعد از ختم شاهنامه بنام محمود غزنوی (۱) در سنه ۴۰۰ یقین است که فوراً بسطغان تقدیم نشده و بر حسب روایات قدیمه (۲) علی دیلمی (یا علی دیلم) از معاریف شهر طوس آنرا در ۷ مجلد نوشت و ابودلف که باز «از نامداران آن شهر» بود راوی فردوسی شده و با وی بغزنه رفته و شاهنامه را بسطغان پیش نهاد کردند. در خود شاهنامه نیز اشاره باسامی این اشخاص شده چنانکه گوید «از این نامه از نامداران شهر علی دیلم و ابودلف راست بهر» ولی از مضمون کلام خود فردوسی چنان بر میآید که این اشخاص از بزرگان شهر طوس بوده‌اند نه کاتب و راوی و همین است که مؤلف مجالس المؤمنین این قول چهار مقاله را بشدت رد میکند (۳). و باغلب احتمال اصلاً این اشعار جزو خاتمه نسخه اول بوده‌اند و این دو نفر نیز مانند حنی بن قتیبه در اوایل امر از فردوسی رعایت و دستگیری نموده‌اند. در خود شهر طوس چنانکه میل خود فردوسی بود مشتری لایقی برای این متاع بزرگ پیدا نشد و بقول خود شاعر نامداران آنجا حاضر نبودند که پول کافی موافق ارزش این کار بدهند و اگر چه

(۱) محمود بن ناصر الدین سبکتکین در دهم محرم سنه ۳۵۷ (و بروایت دیگر سنه ۳۶) متولد شده در جوانی با پدرش در جنگها ابراز لیاقت کرده و در قشون کتی بخراسان در سنه ۳۸۴ (یا سنه ۳۸۳) و ۳۸۵ بجواش امیر نوح سامانی و برای دفع ابوعلی سیمجور وی سیف الدوله لقب یافت و سپس سالار خراسان شد. در شعبان سنه ۳۸۷ پدرش فوت شد و برادرش اسمعیل که کوچکتر از وی بود جانشین پدر شد لکن محمود با او جنگ کرده و در سنه ۳۸۸ او را گرفتار نموده و خود امیر غزنه شد و بخراسان برگشت و بامتنصور بن نوح سامانی و برادرش عبدالملک جنگها کرد تا در اواخر جمادی الاولی سنه ۳۸۹ عبدالملک را در حوالی مرو شکست داده و از آن زمان مستقل شد و کمی بعد دعوی سلطنت نمود و در مسند سلطنت بود تا ۲۳ ربیع الثانی سنه ۴۲۱ که در آن روز وفات کرد.

(۲) چهارمقاله نظامی.

(۳) اگر چه مجالس المؤمنین در تعیین هویت ابودلف سهو کرده و او را امیری بزرگ و حامی اسدی طوسی میخواند و گوید اسدی گرشاسب نامه بنام او نظم کرده. ابودلف حامی اسدی شخصی دیگر بوده و در اواسط قرن پنجم میزیسته.

ظاهراً از همان ابتدای انتشار خبر این منظومه مردم طوس و دیگران آنرا استنساخ نموده و تحسین و آفرین میکردند ولی بند کیسه‌ها را محکم نگاه داشته و نمیخواستند کمکی بشاعر بزرگ خود بنمایند (۱). مرغوبیت این داستان و شوق و اقبال مردم و بزرگان بدان از روایات متعدده در این باب استنباط میشود که نسبت میدهند قسمتهای مختلفی از آن داستان پیش امرای آن زمان برده میشد یا خود فردوسی میفرستاد (۲) و در مقابل آنها هدایا بفردوسی میرسید و حتی در بعضی نسخ شاهنامه در ضمن آیات خاتمه این بیت نیز آمده «ابونصر و راقی بسیار نیز بدین نامه از مهران یافت چیز (۳)». که اگر اصلی باشد میرساند که راویان و دوستان شاعر از استنساخ و بردن و خواندن شاهنامه پیش بزرگان بهره مند میشدند. لکن ظاهراً خود شاعر عظمت حقیقی مقام خود و کار خود را کما هو حقّه ملتفت بود و بهیچ وجه راضی نمخرده فروشی و ارزان فروشی کار خود نبود و همت و خیال خود را بر آن گماشته بود که متاع خود را یکجا و کلی و آهیم

(۱) فردوسی گوید: «بزرگان و بادانش آزادگان نیشند بکسر همه رایگان \* نشسته نظاره من از دورشان تو گفتی بدم بیش مزدورشان \* جز احسن از ایشان بُد بهرهم بگفت اندر احسنشان زهرام \* سر بدرهای کهن بسته شد و زان بند روشن دلم خسته شد .....»

(۲) مانند فخر الدوله دیلمی و غیره. اگر چه خود این روایات در جزئیات و اسامی اشخاص و غیره که در دیباچه شاهنامه درج شده موثق و معتد نیستند ولی ترتیبی که از مضمون آنها استنباط میشود بطور کلی محتمل است.

(۳) بنظر بعید نمیآید که این «ابو نصر و راق» و «ابوبکر و راق» که دیباچه شاهنامه نسبت میدهد که فردوسی در انتهای عزیمت بسوی غزنه در هرات در خانه او اقامت کرده بود و یک شخص باشد که یکی از دیگری تصحیف شده و باز ممکن است که صاحب همین گنیه همان «اسمعیل و راق» پدر ازرقی شاعر بوده باشد که چهارمقاله نظامی نسبت میدهد که فردوسی در موقع فرار از غزنه در خانه وی متوازی شد اگر چه تذکره دولتشاه شهرت و گنیه این آخری را «ابوالعالی صحاف» ثبت کرده است. در بعضی تذکره‌ها اسم و کنیه ازرقی شاعر را ابوالحسن ابوبکر زین الدین ازرقی نوشته‌اند. در این صورت چون یک نفر در آن واحد دارای دو کنیه نمیتواند بود پس ممکن است ابوالحسن کنیه خودش و ابو بکر کنیه پدرش اسمعیل بوده باشد که بکسر اضافه بجای این «ابوالحسن ابوبکر» گفته شده لکن چهارمقاله خود ازرقی را ابو بکر مینامد و الله اعلم.

بیک شخص بزرگ و باثرونی بفرود شد که هم یکباره از زحمات عسرت معاش فارغ البال گردد و هم اشتهاری لایق یافته و بمقامی برسد (۱) چنانکه معاصر او عنصری مثلاً پایه بزرگی یافته بود و همین علو همت و عزت نفس آن اقتضای ایران بود که موجب بخشیدن شصت هزار درم پول محمود غزنوی بمقامی و ققاعی شد (۲).

از این تاریخ بعد دیگر راجع بزندگی فردوسی مأخذ ما روایات است و بس و چون این روایات خیلی مختلف و متناقض و افسانه آمیز است ما باید سعی کنیم که اخبار صحیحه را از آئینان بتحقیق استخراج کنیم.

تقدیم شاهنامه سلطان  
رفتن فردوسی بغزنه ظاهراً نه بواسطه شکایت از ظلم عامل طوس و نه بدعوت سلطان یا اصرار ارسلان جاذب بوده بلکه محض تقدیم شاهنامه بسطان و تحویل جایزه بزرگی که زندگانی او را تا آخر آسوده نماید وی بدربار محمود روی نهاده بوده و ممکن است علاوه بر امید زندگی با رفاه چنانکه در روایات آمده میخواست «از صله آن کتاب جهاز» دختر خود را نیز بسازد و یابند آب طوس را ببندد (۳).  
احضار خود سلطان او را بغزنه نیز خیلی بعید نیست زیرا که بواسطه شهرت اسم او در نظم داستانهها ممکن است آوازه او بسمع سلطان رسیده و او را بغزنه خواسته باشد (۴) و نیز خیلی ممکن است که پیش از عزیمت وی بسوی غزنه نصر بن سبکتکین برادر سلطان (۵) و ارسلان جاذب والی

(۱) خود فردوسی گوید: «بیوسم این نامه باستان پسندیده از دفتر راستان \* که تا روز پیری مرا بر دهد بزرگی و دینار و افسر دهد \* ندیم جهاندار بخشنده بگاہ کیان بر درخشنده \* همی داشتم تا که آمد پدید جوادی که جودش نخواست کلید». و هم در هجو نامه گوید: «چوسی سال بردم بشپنامه رنج که شام بیخشد یاداش گنج \* مرا از جهان بینیازی دهد میان یلان سر فرازی دهد».

(۲) از آیات خاتمه شاهنامه چنان برمیآید که فردوسی اوایل در صدد کسب صله و جایزه و در واقع فروش کتاب خود نبوده و مادامیکه رفاه حال داشته و از حیث معاش بی نیاز بود شاهنامه را محض شهرت خود نظم میکرد ولی بعدها که در پیری و ناتوانی به تنگدستی افتاد آنوقت در پی کسب مال بوسیله شاهنامه افتاد چنانکه گوید: «نجسم بدین من مگر نام خویش بمانم بیام مگر کام خویش» و «چو بگذشت سال از برم شصت و پنج قرون کردم اندیشه درد و رنج \* بناریخ شاهان نیاز آمدم .....» و هم در مقدمه کتاب در ضمن داستان تألیف گوید که وی در تخلص نسخه شاهنامه قدیم بوده و در نظم آن کتاب عجله داشته زیرا که از عدم وفای عمر میترسیده و هم بیم آن داشته که ثروتش تمام شده و محتاج باستعانت از دیگران و در واقع فروش حاصل رنج خود باشد چنانکه گوید: «و دیگر که گنجم وفادار نیست همان رنج را کس خریدار نیست».

(۳) در شاهنامه گوید: «همی چشم دارم بدین روزگار که دینار یابم من از شهریار \* که از من پس از مرگ ماند نشان ز گنج شهنشاه گردنگشان در مطلع الشمس تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه مؤلف حدس زده که مقصود از این آب که بند بستن بر آن منظور فردوسی بود چشمه گیلان (گلسی) است نه آب کشف رود که عمده آب طوس است.

(۴) چنانکه ابو علی بن سینا و ابو رحمان بیرونی و حکما و علمای دیگر را از خوارزم و امام بو صادق ثانی را از نیشابور بغزنه خواست.

(۵) ابوالمظفر نصر بن سبکتکین برادر کوچکتر سلطان محمود از ابتدای سلطنت محمود سه سال در والی خراسان بود و بقول عقی دوستدار علما بود و در حدود سنه ۴۱۲ وفات کرد.

طوس (۱) و فضل بن احمد (۲) وزیر سلطان او را باین کار تشویق و امیدوار کرده باشند و مخصوصاً شاید این شخص اخیر که از ایرانیان وطن پرست و فارسی دوست بود (۳) اصلاً فردوسی را بتألیف نسخه کامل شاهنامه بنام سلطان تحریک و او را بصله فراوان امیدوار کرده بوده است (۴). در اینصورت ممکن است وی پیش از سفر اخیرش بغزنه برای تقدیم شاهنامه چنانکه روایات تأیید میکنند سابقاً نیز بغزنه رفته بوده و بخدمت وزیر رسیده بوده است. قرینه توسط امیر نصر و ارسلان جاذب در کار معرفی فردوسی در دربار مدح و ثنای زیادی است که از آنها در شاهنامه آمده.

روایت خود فردوسی در افتتاح نسخه معروف شاهنامه که متداول است آنست که وی شاهنامه را نظم نمیکرده است ولی بکسی پیشنهاد نکرده بود و منتظر شخص بزرگ خیلی عالیقدری بود که چنانکه حامی سابقش نصیحت کرده و گفته بود که این نامه را «اگر گفته آید بشاهی سپار» تقدیم وی نماید تا وقتیکه محمود غزنوی جلوس کرد و آوازه او بلند شد (۵) و بقول خود شاعر که گوید: «مرا اختر خفته بیدار گشت ..... چو دانستم آمد زمان سخن کنون نوشود روزگار کهن» وی شی سلطان را در خواب دیده و پس از بیداری مجدداً بنظم و ترتیب شاهنامه بنام وی مصمم شد. پس از آنکه این داستانهها را مدتی بنام سلطان نظم و نشر میکرد و امید رسیدن آن بسمع سلطان و مورد توجه شدن آنرا در دل می پرورید بالاخره ممکن است سلطان او را بغزنه احضار کرده باشد. خود فردوسی در آخر قصه هفتخوان گوید: سر آمد کتون قصه هفتخوان ..... اگر شاه فیروز بیسندد این نهادیم بر چرخ گردنده زین».

(۱) ارسلان جاذب از سرداران محمود غزنوی بود و از سنه ۳۸۹ باینطرف اغلب والی طوس و گاهی والی هرات بوده و ظاهراً در حدود سنه ۴۲۱ کمی قبل از خود سلطان محمود وفات کرده چه در جلوس مسعود غزنوی چنانکه از تاریخ پیهقی در میآید در حیات نبوده و ابن الاثیر ویرا در ضمن حوادث سنه ۴۲۰ امیر طوس مینامد.  
(۲) ابو الباس فضل بن احمد [بن فضل] اسفرائینی ابتدا از رجال درخانه فایق خاصه (ابوالحسن فائق بن عبدالله الأندلسی الرومی) متوفی سنه ۳۸۹ بود و در ایام حکومت محمود در خراسان وی در مرو وقایع نگار بود و ناصر الدین سبکتکین او را از امیر نوح بن منصور سامانی خواست و وزیر پسرش محمود کرد و تا سنه ۴۰۱ در مسند وزارت بود و بعد محبوس و در حدود سنه ۴۰۴ در حبس کشته شد. تاریخ نگارستان بنقل از کتاب نظام الملک وزیر سلجوقیه شرحی عجیب در کیفیت عزل و قتل این وزیر ذکر میکند.

(۳) مشارالیه دواوین و مراسلات را از عربی بفارسی بر گردانید ولی بدبختانه مانند اوضاع این زمان جانشین وی خواجه احمد بن حسن میندی کار او را باطل کرده و دو باره عربی را دایر کرد.

(۴) فردوسی در این باب و در مدح او گوید: «..... کجا فرشا [فضل را] مسند و مرقد است نشستگه فضل بن احمد است \* نبد خسروانرا چنان بکشدای بیرهیز و داد و بدین و برای \* که آرام این پادشاهی بدوست که او بر سر نامداران نکوست \* گشاده زبان و دل و پاک دست پرستنده شاه و یردان پرست \* زدستور فرزانه دادگر یراکنده رنج من آمد بر \* به بیوسم این نامه باستان پسندیده از دفتر راستان \* .....» و نیز در آغاز شاهنامه در ضمن مدح سلطان گوید: «یکی پاک دستور پیشش ییای بدارد بدین شامرا رهنمای».

(۵) در ضمن بند نامه نوشیروان بهرمز و اشاره بحال خود گوید: «همی گفتم این نامه را چندگاه نمان بد زکیوان و خورشید و ماه \* چوتاج سخن نام محمود گشت ستایش بافاق موجود گشت».



زمان وزارت وی اینکار واقع شده باشد باید که بعد از سنه ۴۰۴ باشد که در آن محدود خواجه احمد بوزارت رسید لکن در نظر نگارنده روایات دیگر حاکی از سعایت میمندی اقوی واضح میآید چه خواجه احمد (۱) اگرچه اهل علم و فضل و در ادبیات عربی متبحر بود محبتی بزبان فارسی و ادبیات آن نداشته و خیلی ممکن است که در باره کار یک کتاب که در آن مدح رقیب و سلف وی فضل بن احمد آمده بود کارشکنی کرده باشد خصوصاً که فضل بن احمد از اهل خراسان و هموطن فردوسی بود (۲) و خواجه از میمند از حوالی غزنه. علاوه بر این میمندی ظاهراً سنی متعصب بود و فردوسی شیعه استوار و علنی بوده و برافضی بودن متهم بود (۳).

اهمیتی که روایات متأخره بقصه معامله سلطان با فردوسی ناکامی داده اند قطعاً شاخ و برگ قصه سرائی است که اینهمه تفصیل داده و حتی در قصر سلطان خانه‌ای برای فردوسی محض نظم شاهنامه ترتیب داده اند چه مسلم است که فردوسی شاهنامه را ساخته و پرداخته پیش سلطان فرستاد (یا برد) و بقول خودش مورد توجه لازم نشده و سلطان نگاهی بآن نینداخت چنانکه گوید: «چنین شهریاری

(۱) خواجه بزرگ شمس الکفایه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی پسر حسن میمندی سابق الذکر در زمان حکومت و سبسالاری محمود غزنوی در خراسان صاحب دیوان رسالت بود و بعدها عارض لشکر و حاکم ولایت بخت و رنج نیز شد. در سنه ۴۰۰ صاحب دیوان رسالت شد و چندی پس از عزل فضل بن احمد از وزارت در حدود سنه ۴۰۱ وی بمسند وزارت قرار گرفت و در آن کار بود تا سنه ۴۱۶. در حدود ماه رجب از آن سال سلطان محمود بعد از عودت از سفر ما و راه التهر برای ملاقات با قدر خان و پیش از سفر خود بقزو سومات و پرا معزول و گرفتار ساخته و پنج ملیون دینار جریمه کرده و در قلعه درب کشمیر یا کالنجر بحبس فرستاد و جای او را بوزیر شیعی خود حسنگ میکال (ابو علی حسن بن محمد) مقول و مصلوب در سنه ۴۲۲ داد. میمندی تا وفات سلطان محمود در آنجا بود و سلطان مسعود در اواخر سنه ۴۲۱ و پرا آزاد و احضار کرده و در اوایل سنه ۴۲۲ بهرات آمد و در ۹ صفر همان سال دو باره وزیر شد و در آن مسند بود تا وفاتش در اواخر محرم سنه ۴۲۴ در هرات. [عزل و حبس خواجه احمد در سنه ۴۱۲ که در تاریخ ابن الاثیر در ضمن حوادث سنه ۴۲۱. بنسبت آزادی او از حبس ذکر شده ظاهراً از سهوشاخ است چه خود ابن الاثیر در موارد دیگر مطالبی دارد که بر خلاف این مدعاست. نگارنده دلایل قطعی بر صحت تاریخ فوق یعنی سنه ۴۱۶ در عزل و حبس این وزیر دارد] (۲) چه اسفرائین مسقط الرأس وزیر مزبور نیز از توابع نیشابور و نزدیک بطوس است.

(۳) خواجه احمد میمندی چنانکه ذکرش گذشت دو اوین را که سلف او فضل بن احمد بفارسی بر قرار کرده بود دو باره از فارسی بری بر گردانید و چون از یکطرف بعبادت دربارهای مستبد شرقی و زرای لاحق همه مقررات و مشروعات وزرای سابق را ابطال میکنند و با همه دوستان و بستگان و حمایت شدگان آنها دشمنی و بدی میکنند و بنا بر این میمندی نیز لابد دشمن فضل بن احمد و کارهای او بود و از طرف دیگر هم چون خود او سنی متعصب و دشمن نهضت ایرانی بود محض تقرب بیادشاه ترک اشعری خنفی مذهب متعصب و «شمشیر خلیفه مسلمین بر ضد ارضیان و قرامطه» وهم بقصد جلب خاطر محمود غزنوی طماع و پول دوست (که سر همین فقره یعنی تزلزل عایدات و مخارج زیاد وزیر سابق را حبس کرده و کشت) ممکن و بلکه محتمل است باطناً در کار فردوسی کارشکنی کرده باشد. بهر حال نبودن مدعی از وی در شاهنامه و بلکه نسبت بعضی اشعار فردوسی در ذم و هجو او مؤید این فقره است و اگر حکایت معروف پشیانی سلطان و فرستادن صله فردوسی و رسیدن صله در موقع وفات او صحیح باشد ممکن است فرض کرد که اینکار بعد از عزل و حبس میمندی و رسیدن حسنگ میکال شیعی مذهب بوزارت واقع شده باشد چه نظر بیعضی روایات فردوسی نیز در همان سال تاریخ عزل میمندی (۴۱۶) وفات کرده است.

قصه ملاقاتش با شعرا (۱) در باغ غزنه و مسابقه آنها در گفتن رباعی معروف در قافیه مشکلی و بردن عنصری او را پیش سلطان بگلی افسانه است (۲) ولی باید دانست که این افسانه قدیمتر از دیباچه بایسنقری شاهنامه است و اقبالاً ۱۵۵ سال پیش از تألیف آن دیباچه معروف بوده چه در کتاب آثار البلاد تألیف زکریا بن محمود بن محمد قزوینی که در سنه ۶۷۴ تألیف شده در ذیل کله طوس عین این حکایت درج است (۳) و همچنین در تاریخ گزیده که در سنه ۷۳۰ تألیف شده در شرح حال عنصری نیز همین حکایت آمده (۴).

ضدیت شعری در باره با شاعر زبردست غریب طوسی و سعایت آنها در پیش سلطان خیلی ممکن است. از کلام خود فردوسی نیز اشاره ای بدان در میآید که گوید: «..... زبده گوی و بخت بد آمد گناه \* حسد برد بدگوی در کارمن تبه شد بر شاه بازار من» و نیز در ضمن هجوه نامه گوید: «..... بگفتار بدگوی گشتی ز راه \* هر آنکس که شعر مرا کرد پست نگیردش گردون گردنده دست» و نیز «دل از شاه محمود خرم شدی اگر راه بد گوهران کم شدی» و همچنین در هجو نامه گوید: «بد اندیش کش روز نیکی مباد سخنها ی نیکم بید کرد یاد \* بر پادشه پیکرم زشت کرد فروزنده اخگر چوانکشت کرد» و معلوم است که «حسد» بیک شاعر فقیر غریب را جز از شعرا از چه طبقه توان تصور کرد. از بابت پیشنهاد شاهنامه بسط سلطان حکایات زیاد گفته شده که اغلب افسانه آمیز است و از مداخله چندین نفر از درباریان ذکر آمده مانند ماهک ندیم و بدیع دیر (۵) و ایاز غلام معروف سلطان (۶) و خواجه میمندی (۷). این دو نفر آخری باختلاف روایات دوبار بگرضد همدیگر این حکایت هستند که بحسب بعضی روایات ایاز طرفدار فردوسی و میمندی مدعی وی و بنابر بعضی دیگر بر عکس اینست. چهار مقاله که اقدم مآخذ روایات است میمندی را حامی فردوسی میشارد و از ایاز حریف نمیزند. این فقره که فردوسی شاهنامه را چنانکه چهار مقاله گوید «پیامردی خواجه بزرگ احمد حسن کاتب عرضه کرد» بعید نیست و در آن صورت اگر در

(۱) عنصری و عسجدی و فرخی.  
(۲) واضح است که شاخ و برگهای این حکایت از قبیل پیغام شعرا فردوسی در عرض راه و توقف او در هرات و حکایت بدیع دیر و ماهک ندیم و معرفی عنصری از فردوسی و غیره هم که مشروحاً در دیباچه شاهنامه و مآخذ متأخره دیگر آمده نیز همانحال را دارند اگرچه بعضی از جزئیات این حکایات فی حد ذاته و جدا جدا ممکن است بی اصل نباشند و دلیلی بر بطلان آنها نیست.  
(۳) چاپ گوتینگن، صفحه ۲۷۸. (۴) چاپ عکس لندن صفحه ۸۲۲.  
(۵) در دیباچه شاهنامه «بدیع الدین دیر صاحب دیوان رسالت» درج است و قطعاً هم اسم و هم منصب بی اساس است چه اسم مضاف به «دین» در انزمان هنوز بدان درجه مبذول نشده بود که باجزاء دربار برسد و صاحب دیوان رسالت سلطان محمود ابتدا خواجه احمد میمندی و بعد از وی ابو نصر منصور بن مشکان بوده.  
(۶) ایاز اوایق (ابوالنجم؟) غلام خاص و محبوب محمود غزنوی بود و محمود تعلق زاید الوصف بدو داشت بعدها در عهد محمود ترقی کرده و از سالاران لشکر شد و در اواخر عهد سلطان مسعود از رجال دولت و سرداران بزرگ بود. فرخی شاعر را در مدح او قضا بدیست. در تاریخ بیهقی هم اسم او پیش میآید.  
(۷) در خیلی از مآخذ خواجه حسن میمندی ذکر شده و این بلا شک غلط است زیرا که حسن میمندی وزیر نبوده بلکه از طرف ناصر الدین سبکتکین عامل بخت (که در سنه ۳۶۶ بدست سبکتکین افتاد) بود و بعد بواسطه سعایت دشمنان خود مدتها قبل از سلطنت محمود غزنوی بدست سبکتکین کشته شد.

و بخشنده بگیتی ز شاهان درخشنده \* نکرد اندر این داستانها نگاه ....» در هجوتامه نیز گوید «نکردی در این نامه من نگاه زگهتار بدگوی گشتی زرام». در ضمن حکایت تقدیم شاهنامه بسططان خلی اوایات و اخبار آمده که اغلب آنها در تذکره دولتشاه سمرقندی و دیباچه بایسنقری شاهنامه و آتشکده و مجالس المؤمنین و حبیب السیر و غیره و اندکی نیز در چهارمقاله درج است و بنظر نگارنده محتمل است که اغلب آن حکایات از اشارات هجوتامه استنباط و شاخ و برگ داده شده (۱). البته بعید نیست که فردوسی مدتی در غزنه مانده باشد و بلکه خیلی هم محتمل است. اینکه سلطان محمود ابتدا بفردوسی وعده صله در نظم شاهنامه بنام وی داده بود و بعد پشیمان شده و بواسطه تهمت رفض و اعتزال بوعده خود وفا ننمود از اشعار هجو آشکار است که گوید «نه زینگونه دادی مرا تو نوید نه این بودم از شاه گیتی امید» و «مرا غمز کردند کان بر سخن بمهر نبی و علی شد کهن» و «هر آنکس که شعر مرا کرد پست نگرددش گردون گردنده دست» و «بداندیش کس روز نیکی مباد سخنهای نیکم ببد کرد یاد \* بر پادشه پیکرم زشت کرد فروزنده اخگر چو آنکشت کرد» و باز صریحاً گوید: «که بد دین و بد کیش خوانی مرا مم شیر نرمیش خوانی مرا» و اینکه سلطان او را بکشتن در زیر پای پیل تهدید کرده نیز از این بیت معلوم میشود «مرا بیم دادی که دریای پیل تنم را بسایم چو دریای نیل» و ممکن است حکایات و شاخ و برگها از همین اشارات ترتیب و تلفیق شده. تهدید سلطان بعید نیست چه وی سنی و حنفی متعصب و دشمن بی امان شیعه و معتزله و خصوصاً قرامطه اسمعیلی بوده و هر جا خبر از آنها میگرفت باشد وسایل قلع و قمع میکرد (۲) و فردوسی هم که بلاشک شیعه خالص بود و دلایل زیادی در شاهنامه برای این مدعا پیدا میشود و حتی بقول چهارمقاله در موقع وفاتش محض تشیع وی فقهای سنی او را بقبرستان مسلمانان نگذاشتند. شهر طوس با اکثریت شیعه بوده و در موقعی که هرون الرشید در نزدیکی زمان وفاتش بدان شهر آمد مردم آنجا او را «دشمن امیر المؤمنین» یعنی حضرت علی عم خواندند (۳). پادشاه غزنوی عامی و بیسواد صرف هم نبوده که بشعر هیچ ذوق و میلی نداشته باشد (۴). نسبت بخیل که بمحمود داده اند و آنرا باعث محرومی فردوسی کرده اند نیز بنظر صحیح نمایم چه وی اگرچه شاید ظمّاع و در بعضی مقامات بخیل بوده لکن نسبت بشعرا بخیل نداشت و اشعار

(۱) اینهم ممکن است که در صورتیکه ابیات هجو اصلی نباشد و قول چهارمقاله درست باشد که از آن جز شش بیت مانند بعدها این اشعار از روی روایات افواهی نظم و فردوسی نسبت داده شده لکن این حدس بدلیل فصاحت اشعار و شباهت زیاد بکلام خود فردوسی و متفرق بودن ابیات آنها در متن شاهنامه ضعیف میشود. بهر حال ارتباط کاملی میان روایات راجعه بزنگی فردوسی چه در دیباچه شاهنامه ها و چه در تذکره ها و مضمون ابیات هجوتامه موجود است که نظر را جلب میکند.

(۲) بروایت عتبی و ابن الاثیر وی شیعیان (راضی) و اسمعیلیان (باطنی) و معتزله و مجسمه مذههارا دنبال میکرد، کتب فلسفه و معتزله را میسوزانید، اطعیها را بقتل میرسانید و حتی سفیر خلفای فاطمی مصر را کشت.

(۳) دینوری. بنقل تولد که از او

(۴) نسبت اینکه سلطان محمود بی سواد بوده و قوه فهم لازم برای درک معانی این اشعار نداشته و حتی در بعضی نسخهها (نسخه خطی که در دست نگارنده است) بیانی نیز در جزو خاتمه شاهنامه مؤید این مضمون درج شده از اینقرار: «اگر نه جهاندار عامی ندی که در راه دانش گرامی بدی» مبنی بر اساس صحیحی نیست چه بقول عتبی در تاریخ یعنی سلطان تحصیلات علوم شرعیّه نموده بود و قطعاً عامی صرف نبوده است لکن اینهم معلوم است که چنانکه تولد که گوید یک پسر غلام ترک را بمفاخر ایرانیان و حاسه تاریخی آنان چه تعلق خاطری ممکن بود وجود داشته باشد.

### خروج از غزنه

و آوارگی و وفات

معلوم است که بواسطه این نومیدی و بهدر رفتن زحمت سالیان دراز فردوسی چه اندازه رنجیده و دل آزرده شده بوده بحدیکه از شدت غیظ آن انعام محقر سلطان را باین و آن بخشید و این فقره بگوش سلطان رسیده و باعث غضب وی برشاعر شده و بدین جهت فردوسی مجبور شد از غزنه بیرون برود (۲).

(۱) در خود شاهنامه ابیات زیادی در مدح سخای سلطان آمده و از آنجمله گوید: «..... که گنجش ز بخشش بنالد همی بزنگی ز نامش بیالد همی .....» از دشمن ستاند رساند بدوست خداوند پیروز ز گریار اوست \* بیزم اندرون گنج پیرا کند .....» و نیز «میداشتم تا که آمد پدید جوادی که جودش نخواهد کلید» و «درفش نیاید ز بخشیدن ایچ ..... بدانکس که گردن هد گنج خویش بیخشد نیندیشد از رنج خویش» و «جهاندار محمود بافر وجود گراو بخشش وجود شد در وجود» و «کنون لا جرم جود موجود گشت چو شاه جهانگیر محمود گشت» و همچنین خیلی ابیات دیگر که ذکر آنها موجب تطویل میشود. خصوصاً در بعضی از نسخهها در خاتمه شاهنامه این بیت نیز در ضمن شکایت از سلطان ذکر شده «نه مسک بد این پادشا و نه زفت که از من کم از من سخنهاش گفت» و نیز گوید «دل از شاه محمود خرم شدی اگر راه بدگوهران کم شدی» و همه جا وی از بدگوی و متهم کننده شکایت میکند ولی در تک بیت هجوتامه و در بعضی نسخهها در خاتمه هم این بیت آمده که گوید: «جهاندار اگر نیستی تنگدست مرا بر سرگاه بودی نشست».

(۲) بقول دولتشاه پس از چهار ماه اختفا در خود غزنه

سر بلند نکرد و در زیر حکومت و تبعیت آل زیار یعنی شمس المعالی قابوس و اولاد او درآمدند لکن از کتب تاریخ جسته جسته معلوم میشود که اولاد شهریار باز در همانجا حکمران بودند ولی تابع آل زیار چون مسافرت فردوسی بدان نواحی باغلب احتمال بعد از سنه ۴۰۳ بوده لهذا محتمل است قول دولتشاه صحیح باشد که اسپهبد را از طرف منوچهر بن قابوس (۱) حاکم مینامد و او را «پسر خال شمس المعالی» مینخواند (۲). مآخذی که این اسپهبد را شهریار بن شروین دانسته اند منشأ اشتباهشان ظاهراً تاریخ طبرستان این اسفندیار بوده که این حکایت پناه بردن فردوسی را با اسپهبد باقباس از چهار مقاله نظامی در ضمن تاریخ شهریار بن شروین میآورد (۳). در صورتیکه این فقره با تحقیقات تاریخی وفق نمیدهد (۴) و مخصوصاً این فقره نیز که

(۱) قابوس بن وشمگیر در سنه ۴۰۳ محبوس و مقتول شد و پسرش فلک المعالی منوچهر جانشین او شد و باطاعت و باجگذاری سلطان محمود غزنوی در آمد و وی تا سنه ۴۲۰ امیر جرجان و طبرستان بود. بقول ابن الأثیر اسپهبد مقیم در فریم در سنه ۴۰۷ بمنوچهر بن قابوس نوشت که لشکری باو بدهد تا وی و قزوین را تصاحب کرده و خطبه بنام وی کند و منوچهر دو هزار سوار داد. از این فقره تبعیت اسپهبد بمنوچهر استنباط میشود لکن عتبی در تاریخ عینی در ضمن همین واقعه از امداد منوچهر باین فولاد شرحی مینویسد که با تبعیت اسپهبد منافی است.

(۲) مادر شمس المعالی دختر شروین و خواهر رستم و شهریار بود و مقصود از «پسر خال» قطعاً حقیق خال است.

(۳) ترجمه تلخیص انگلیسی برون صفحه ۲۳۸

(۴) شروین بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن شروین بن سرخاب بن مهر مردان بن سهراب بن بابون شاپور بن کیوس بن قباد (پدر نوشیروان) در سنه ۲۸۲ بجای پدر نشست و پس از ۳۵ سال سلطنت در سنه ۳۱۸ یا (۳۱۷) درگذشته و پسرش شهریار بن شروین بجای او نشسته و ۳۷ سال سلطنت کرد و از این قرار باید در سنه ۳۵۵ در گذشته باشد و پس از وی برادرزاده او دارا بن رستم بن شروین (که برادر مرزبان بن رستم مؤلف مرزبان نامه است) بسلطنت رسیده [اگر چه ظاهراً در این وقت خود رستم برادر شهریار در حیات بوده چه بقول ابن الأثیر در سنه ۳۶۶ در موقع وفات بیستون بن وشمگیر قابوس نزد ادانی خود رستم بن شروین در کوه شهریار بوده] دارا نیز هشت سال سلطنت کرده و پس از وی پسرش شهریار بن دارا بن رستم بن شروین بجای وی نشسته و ۳۵ سال در سلطنت مانده و با قابوس همراه بود و ۱۸ سال با وی در خراسان بوده و بعد با او برگشته و شهریار کوه را تصرف کرد. در اواخر عمرش بر قابوس یاعی شد و مغلوب قشون قابوس گردیده محبس افتاد و در سنه ۳۹۷ در حبس مرد یا مقتول شد. بعد از این شهریار دیگر تا فریت هفتاد سال از آل باوند کسی قد علم نکرد ولی باز بعضیها بطور امیر نیم مستقل بوده اند. یکی از پسران همین شهریار سرخاب و یکی دیگر رستم نام داشته و از تاریخ عینی میدانیم که در موقع یغیگری ابن فولاد بمجد الدوله دلیلی در سنه ۴۰۷ وی از «اسپهبد مقیم در فریم» استمداد کرد و او با قشون آمده ابن فولاد را شکست داد و همچنین بقول ابن الأثیر در سنه ۴۱۸ جنگی میان علاء الدوله ابو جعفر محمد بن دشمنیار معروف باین کاکویه و «اسپهبد صاحب طبرستان» واقع شد و در نتیجه اسپهبد مغلوب و اسیر شد و در ماه رجب سنه ۴۱۹ مرد. (مجالس المؤمنین اسم او را رستم بن شهریار ضبط میکند) پس معلوم میشود از آل باوند باز کسانی در شهریار کوه و فریم بوده اند و خیلی محتمل است اگر نسخه صحیح روایت شیرزاد نبوده و واقعاً شهریار باشد مقصود از اسپهبد شهریار اسپهبد کوه شهریار بکسره اضافه باشد و یا چنانکه روضه الصفا ثبت کرده اسپهبد بن شهریار باشد.

چون تاریخ و انساب این سلسله از ملوک الجبال (آل باوند) در کتب متفرقه و تواریخ خیلی مختلف و متفرق است و تا حال کاملاً تتبع و تشریح نشده و زحمات شفر و یوستی و آقا میرزا محمدخان قزوینی نیز فقط تا اندازه ای آنرا روشن نموده لهذا نگارنده در این باب تتبع زیاد نمود و مختصری از نتیجه آن تتبعات در این حاشیه ثبت شد و برای شرح تفصیلی آن عنقریب مقاله مستقلی در باب این سلسله در کاوه درج خواهد شد.

و در هرات متواری شد (۱). بقول چهار مقاله وی شش ماه در آن شهر در دگان اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر مخفی شد (۲). دولتشاه این شخص را که فردوسی را پناه داد ابو المعالی صحاف مینامد. بنابر روایات بعد از آن فردوسی از هرات دو باره بطوس رفت و نسخه شاهنامه را برداشته نزد اسپهبد طبرستان رفت (۳) و خواست شاهنامه را بنام وی بکند و سلطان محمود را هجو گفت (۴) و بر اسپهبد خواند ولی اسپهبد مانع از انتشار هجو شد و فردوسی را صد هزار درهم داد و هجورا از او بگرفت. اسم این اسپهبد که بقول چهار مقاله از آل باوند و در طبرستان پادشاه بود در آن کتاب شهریار (یا شهرزاد و یا شیرزاد) آمده و دولتشاه او را اسپهبد جرجانی مینامد که از طرف منوچهر بن قابوس حاکم رستم دار بود. این اسپهبد که از آل باوند معروف بملوک الجبال و اسپهبدان شهریار کوه و مقیمین قصبه فریم (۵) (بایتنخت ولایت شهریار کوه) بود باید از اولاد شهریار بن دارا بن رستم بن شروین بوده باشد نه شهریار بن شروین عموی پدر او (و برادر رستم) چنانکه ابن اسفندیار نسبت میدهد و نه خود شهریار بن دارا (چنانکه مجالس المؤمنین و آشکده ذکر میکنند) زیرا که شهریار اولی ظاهراً در حدود سنه ۳۵۵ در گذشته و شهریار دومی در سنه ۳۹۷ پس از ۳۵ سال سلطنت در حبس بمردویا مقتول شد و پس از وی اگر چه پادشاه مستقلی در آن ولایت

(۱) از یک یتنی که در لغات شاهنامه عبد القادر بغدادی در ماده لغت «اندراب» فردوسی نسبت داده شده اگر صحیح و اصلی باشد چنان بر میآید که وی اول از غزنه باندراب (که شهری بوده میان غزنه و بلخ) آمده. بیت مزبور از اینقرار است: «ز غزنین سوی اندراب آمدم ز آسایش اندر شتاب آمدم». در بعضی نسخه های دیباچه قدیم شاهنامه مذکور است که فردوسی از غزنین بهندوستان رفت و بدلهی رسید و مدتها آنجا بود. این روایت اخیر هم شاذ و هم ضعیف است.

(۲) اسم اسمعیل و بودن او پدر ازرقی روایت چهار مقاله است و ظاهر آنست که مقصود ازرقی شاعر معروف است. لکن ملاحظه تاریخ زمان زندگی ازرقی که در حدود سنه ۴۷۳ شعر میسروده قدری اینفقره را عاده مستبعد میکند او پسر کسی باشد که در حدود سنه ۴۰۰ فردوسی را پناه داده باشد ولی غیر ممکن نیست خصوصاً که ازرقی نیز اهل هرات بوده. [بودن ازرقی در حدود سنه ۴۷۳ از یک قصیده وی بر میآید که در آن بتوافق عید اول بهار و عید فطر یا اضحی اشاره میکند که اولی فقط در سنه مزبوره ممکن است مصادف اول بهار شده باشد و دومی در سنه ۴۷۹ یا ۴۸۰. علاوه بر این وی مداح تکش طغانشاه بن آل ارسلان بوده که بعد از سنه ۴۴۷ (که تاریخ ولادت برادر بزرگش ملکشاه است) متولد شده و در سنه ۴۷۷ بقول عماد الدین کاتب اصفهانی در کتاب خود (صفحه ۷۱) ملکشاه او را گرفتار ساخته و پسر خود داد و وی او را میل کشید و کور کرد. و نیز ازرقی مداح امیرانشاه بن قاورد بن جبری سلجوقی هم بود که باید از خود قاورد از سنه ۴۴۷ تا ۴۶۶ در کرمان بوده و در تاریخ اخیر بدست ملکشاه گرفتار و محبوس و کور شد و قرائتی موجود است بر اینکه بعضی از قصاید ازرقی در مدح وی خیلی بعد از سنه ۴۴۷ که قاورد پکرمان استیلا یافت گفته نشده. تفصیل این قرائن و دلایل از موضوع حالی ما خارج است.]

(۳) در آزمان راه خراسان بجرجان و طبرستان خیلی دایر بود.

(۴) این هجواتمه که در نسخه های معتبر قریب صد بیت است در دیباچه شاهنامه موجود است و تمام علامات صحّت را دارد ولی در چهار مقاله گوید که هجو مشتمل بر صد بیت بود و از میان رفت و جز از شش بیت از آن در دست نماند. این هجواتمه ظاهراً مدتی بعد از ناکامی شاعر و نزاع با سلطان گفته شده نه بلافاصله پس از مابوسی چنانکه روایات متأخره ادعا میکنند چه هجواتمه چنانکه نولدکه گوید ضمیمه خود شاهنامه شده و در آن شاهنامه را «این نامه» مینخواند.

(۵) فریم بکسر حرف اول و تشدید ثانی قصبه ای بود در یک منزلی شهر ساری (در مازندران) و از زمان ساسانیان مرکز حکومت آل باوند بوده و ربطی به رستم دار و طالقان که دولتشاه نسبت میدهد که فردوسی بدانجا رفته ندارد.

باکال تأسف دیده میشود که بزرگترین شاعر ایران واحیا کننده داستان ملی ما در سن پیری و سالخوردگی در حدود هشتاد تا نود سالگی در نهایت فقر و عجز و شکستگی و تنگدستی باقد خمیده و گوش سنگین و چشم ضعیف (۱) مطرود و فراری و متواری در مرز و بوم خود بسر مرده باکال نومییدی و بیبکسی و در زیر مواظبت یک دختر بسر میرده و در زیر حکومت یک پادشاه با اقتدار و قهار که دشمن او بود و تحت تسلط قهضای متعصب سنی و حنفی که او را رافضی و مرتد میدانستند زندگی مینمود و در موقع وفاتش از دفن او در قبرستان مسلمانان مانعت شد.

واضح است که یأس و سر خوردن پس از آنهمه زحمت در دل شاعر مظلوم اثر بسیار دردناک و سوزانی گذاشته و بر او بحالت رقت انگیزی نشان میدهد. با نهایت تلخی و درد از جفائی که در باره او رفته بود ناله میکند و گوید «چو عزم بز نزدیک هشتاد شد امیدم بیکباره بر باد شد» و «چو بر باد دادند رنج مرا بند حاصلی سی و پنج مرا» و «چو فردوسی اندر زمانه نبود بدان بد که بختش جوانه نبود» و «که سفله خداوند هستی مباد جوانمرد را تنگدستی مباد» و «بنالم بدرگاه یزدان پاک فشا ننده بر سر پراکنده خاک \* که یا رب روانش باکش بسوز دل بنده مستحق بر فروز» ولی باید اینرا هم گفت که با اینهمه دلشکستگی و رنجش باز در هجو با ادب و عفت سخن میراند و از حد متانت و معقولیت خارج نمیشود و باکمال وقار (بر حسب بعضی نسخه ها) گوید «رعوت بود زین پس از من گله حکومت بدادار کردم یله».

از موقع عودت فردوسی بطوس تا وفات وی دیگر خبری از او نداریم. چنانکه نولدکه میگوید هجو سلطان محمود نباید در حیات فردوسی منتشر شده باشد و بهر حال بگوش سلطان رسیده بود و رنه با آن وضع جباری محمود فردوسی در طوس در زیر حکومت او و برادرش نمیتوانست براحت زندگی کند و لابد تا بواسطه مکاتبه و مخاربه ندانسته بود که دیگر در پی او نیستند و میتوانند براحت در شهر خود بمانند بدانجا برنمیگشت.

تاریخ وفات او را دولت شاه و مؤلف مجالس المؤمنین و چند مأخذ دیگر سنه ۴۱۱ و بعضی مأخذ دیگر سنه ۴۱۶ نوشته اند. بهر تقدیر وی نزدیک به نود سال زندگی کرده بوده است. بقول نظامی عروضی در اواخر ایام فردوسی سلطان محمود در نتیجه یک واقعه ای که در چهار مقاله ذکر شده از نومید کردن وی پشیمان شده و برای دلجوئی وی صلّه موعود یعنی شصت هزار دینار را بوی فرستاد این پول را نیل خریدند و باشرهای سلطانی بطوس فرستادند ولی دیر رسید و فردوسی وفات کرده بود. برای مضمون پردازی شاعرانه چنان آورده اند که شترهای حامل هدیه از دروازه رودبار طوس وارد میشد و در همان حین جنازه شاعر بزرگ از دروازه رزان (۲) بیرون میرفت (۳) یک واعظ متعصب طوسی (مذکر) از اهل

(۱) راجع بحالات شخصی او در ذیل همین مقاله شرحی خواهد آمد.  
(۲) رودبار چنانکه در معجم البلدان ذکر شده اسم جایی بود نزدیک دروازه قصبه طابران و رزان نیز اسم دهی است در نزدیکی طوس که ظاهر آن هنوز بر جا است.  
(۳) در این خصوص یعنی مضمون شاعرانه تصادف و رودصله با خروج جنازه فردوسی از شهر هاینه (H. Heine) شاعر آلمانی منظومه بسیار دلکش و رقت انگیزی برداشته که جا دارد از طرف یکی از شمرای فارسی زبان بنظم فارسی ترجمه شود.

نظامی عروضی نسبت میدهد که اسپهبد گفت «محمود خداوندگار منست .....» قرینه مدعای فوق است چه بعد از فوت قابوس بود که امرای طبرستان و جرجان کاملاً با جگذاار سلطان محمود شدند.

مقدمه شاهنامه از ناصر لک والی قهستان و حمایت او از فردوسی در آوارگی وی حرف میزند و گاهی او را «محتشم» میخواند. نگارنده در باب این روایت چیزی بدست نیاوردم و بنابراین آنچه در تواریخ آمده حکومت قهستان بعد از ابو القاسم سیمجور آخرین امیر سیمجوریان که امرای ارثی قهستان بودند با ارسالن هندو بیچه از اتباع محمود غزنوی بوده است. در کتاب «عطر شاهنامه» سابق الذکر اندکی در این باب شرح داده و گوید که ناصر محتشم با سبکتکین حقوق بسیار داشت و بعد از وفات او جهت موافقت با سلطان محمود با امیر اسمعیل برادر وی مخالفت نمود و قهستان را برای سلطان محافظت کرد. .... الخ

بروایت دولت شاه فردوسی از طبرستان بوطن خود طوس برگشت  
عودت بوطن  
وفات  
از چهار مقاله نیز همینطور استنباط میشود لکن دیباچه شاهنامه (ظاهراً محض نظم حکایت یوسف و زلیخا) فردوسی را بیغداد نیز میبرد. این قفیه اگرچه دور از امکان نیست ولی خیلی مشکوک و بلکه بعید است و جهت این فرض آن بوده که در آغاز قصه یوسف و زلیخا مدح «پادشاه اسلام» که اشاره بخلیفه فرض شده و نیز اشاره بنظم شاهنامه آمده و عموماً چون شاهنامه را منحصر همان نسخه اخیر که بمحمود غزنوی تقدیم شده میدانستند لهذا محض اصلاح ترتیب تاریخی مجبوراً یک سفر بغدادی بعد از سنه ۴۰۰ درست کرده اند و چون در مقدمه آن قصه صحبت از وزیر هم شده ناچار نسبت آنرا با ابو غالب فخر الملک وزیر آن عهد (۱) داده اند و حکایت خواستن محمود فردوسی را از خلیفه و تهدید بفیل و جواب رمزی خلیفه با اشاره به سوره فیل محض شاخ و برگ دادن بحکایت سفر فردوسی بیغداد چیده شده (۲).

(۱) ابو غالب محمد بن علی بن خلف واسطی وزیر دیاله هم شهری و دست پرورده موفق وزیر حامی فردوسی بود. وی در سنه ۳۹۰ با موفق در شیراز بوده و نایب وی بود. پس از گرفتاری موفق وی بمقام وزارت رسید و در ۳۹۳ بحکم بهاء الدوله گرفتار شد و بعدها با زدن وزارت بهاء الدوله و پسرش سلطان الدوله بود و از اواخر سنه ۴۱۱ بانطرف در بغداد ریاست داشت و متولی امور عراق بود تا در سنه ۴۰۶ بحکم سلطان الدوله در حوالی اهواز مقتول شد (وی در سنه ۳۵۴ متولد شده بود). اگرچه محتمل نیست لکن خالی از امکان هم نیست که فردوسی با فخر الملک در حیات موفق آشنا شده و دفعه ثانی پس از فرار از غزنه بیغداد رفته و او را در مقام وزارت دیده باشد و از او حمایت و رعایت دیده و شاید هم قصه یوسف و زلیخا بواسطه آنکه در زمان موفق بواسطه بعضی پیش آمده از فرار موفق و غیره تقدیم آن بهاء الدوله میسر نگشته بود ثانیاً توسط فخر الملک تقدیم کرده باشد لکن چنانکه گفته شد این احتمال ضعیف است.

(۲) این حکایت مخابرات رسمی سلطان و خلیفه در خصوص یک شاعر بیچاره طوسی در تاریخ گریه هم آمده ولی این حکایت التباس و اختلاطی است از یک روایت دیگری که در قابوس نامه و تاریخ فرشته نوشته اند بدین قرار: که سلطان محمود از خلیفه القادر بالله منشور حکومت ماوراء النهر را خواست و خلیفه ابا کرد سلطان خلیفه را تهدید کرد که با بیلان آمده و بغداد را خراب خواهد کرد و خلیفه جواب نوشت «بسم الله الرحمن الرحیم» و کسی نتوانست معنی آنرا حل کند تا خواجه ابوبکر قهستانی آنرا کشف کرد و گفت خلیفه اشاره بسوره فیل کرده یعنی الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل. از ذکر اسم ابو نصر بن مشکان در ضمن این حکایت بسمت صاحب دیوان رسائل معلوم میشود که این قفیه بعد از سنه ۴۰۳ واقع شده و تاریخ فرشته نیز این حکایت را در حدود همان تاریخ میگذارد و بهمین جهت این قصه بافسانه بودن فردوسی در بغداد بساخته است.

طابران برضد فردوسی غوغا بلند کرد و نگذاشت جنازه او در قبرستان مسلمانان دفن شود و لهذا آن افتخار قوم ایران را در باغ خودش درون دروازه طابران دفن کردند و جداگانه زیارتگاهی شد. تاریخ گزیده (طبع لندن صفحه ۷۸۵) و دولتشاه نسبت این کار شنیع را (ولی فقط بعنوان امتناع از خواندن نماز بر جنازه شاعر) بشیخ ابوالقاسم [علی بن عبدالله] کرگانی از مشاهیر اولیا و مشایخ صوفیه می دهند. این فقره بچندین جهت مستبعد است چه اولاً اگرچه تاریخ گزیده ویرا معاصر سلطان محمود غزنوی می شمارد بامعنی معاصر نبوده یعنی ممکن است در اوایل جوانی یاقفولیت او آخر زمان محمود را درک کرده باشد و چون وفات او بروایت صحیحتر (۱) در سنه ۴۶۹ بوده و بدینقرار ۵۸ سال (یا ۵۳ سال) بعد از فردوسی وفات کرده مشکل است تصور اینکه وی در اوایل قرن پنجم از مشایخ صاحب نفوذ بوده باشد. ثانیاً شیخ مزبور که از مشایخ معروف صوفیه بوده نباید اهل تعصب و اهل ظاهر بوده باشد که مردم را تکفیر کند و غوغا برپا نماید. دولتشاه و دیباچه شاهنامه فقط میگویند که شیخ بنام حاضر نشد و شب خواب دید که فردوسی در بهشت درجات عالی دارد. اگر روایت اینطور باشد ممکن است از همان زمان طوسیها محض پاکیزه کردن اسم همشهری بزرگ خودشان این حکایت را ساخته باشند. در اینکه شیخ مشارالیه ساکن طوس بوده شکی نیست و این از چندین فقره کتاب فارسی کشف المحجوب تألیف علی بن عثمان الجلاب (الحجوری) برمیآید (۲).

تراجم بنا بر قول چهار مقاله صله سلطان را بدختر فردوسی دادند قبول نکرد و بنا بر این سلطان حکم داد که آن مال را بخواجه ابوبکر محمد بن اسحاق بن محمد کرامی رئیس طایفه کرامیه در نیشابور (۳) بدهند تا رباط چاه را که بر سر راه نیشابور و مرو است در حدود طوس تعمیر کند (۴)

قبر فردوسی بقول نظامی عروضی در باغ خودش درون دروازه طابران بوده و خود نظامی در سنه ۵۱۰ آنجا را زیارت کرده. این قبر بقول دولتشاه در شهر طوس در جنب مزار عباسیه بوده و تا زمان دولتشاه نیز معروف بوده است. ژوکوفسکی (۵) مستشرق روسی

(۱) این روایت شذرات الذهب است. لی بروایت دیگر که قول کتاب سفینه الأولیاء باشد وی در سنه ۴۵۰ وفات کرده.

(۲) مؤلف کتاب که ظاهراً بین سنه ۴۶۵ و ۴۶۹ وفات کرده همجا از شیخ ابوالقاسم کرگانی بعنوان درقید حیات بودن حرف میزند. ترجمه انگلیسی کتاب کشف المحجوب بقلم استاد برون در جزو کتب اوقاف کتب در لیدن از بلاد هولند در سنه ۱۹۱۱ میلادی طبع رسیده.

(۳) احوالات این شخص و طایفه او در تاریخ عینی مشروحاً آمده. وی در سنه ۴۲۱ هنوز زنده بود و تاریخ بیستی از اکرام امیر مسعود غزنوی در باره وی شرح میدهد.

(۴) در بعضی نسخهها «رباط فاه» و در بعضی دیگر «رباط ماه» و در بعضی «رباط وجاه» آمده. رباط عشق که دولتشاه از او حرف میزند ربطی باین مطلب ندارد و گوید از بناهای پهلبد طبرستان است. نظر بعضی روایات دیگر خواهر فردوسی گفت برادرم را تمام عمر آرزو آن بود که بند آب طوس را با سنگ و آهک ببندد و لهذا با اشاره او وجه صله را صرف بستن آن بند کردند و به «بند عایشه فرخ» معروف شد. اگر این روایت صحیح باشد نسب فردوسی را که در دیباچه بایستری شاهنامه آمده یعنی اینکه پدرش احمد بن فرخ بوده تأیید میکند. ابیات شاهنامه که در حاشیه ۳ از صفحه ۱۸، ستون ۱ ذکر شد مؤید این روایت یعنی خیال فردوسی در بستن بند آب تواند شد.

Jukowsky (۵)

بعقیده خودش قبر فردوسی را در حوالی مشهد پیدا کرده و دیده. سایکس (۱) و جکسون (۲) هم با هم بتفحص آن قبر رفته و دومی در این باب شرحی نوشته است (۳). در دیباچه شاهنامه بتاصر خسرو نسبت داده که وی در سفرنامه خود گوید در سنه ۴۳۸ وقتیکه براه طوس رسید رباطی بزرگ و نوساخته دید و چون از حال آن پرسید گفتند از وجه صله فردوسی است و چون احوال فردوسی پرسید گفتند وفات یافته است و صله را وارث او قبول نکرد لهذا سلطان فرمود که همان جا رباطی عمارت کنند. در مقدمه عطر شاهنامه که ذکرش گذشت در این روایت اینرا نیز میافزاید که ناصر خسرو گوید «وقتیکه از راه سرخس بطوس میرفتم چون بقبره چاه رسیدم رباطی بزرگ نبود... الخ» ولی تاریخ این فقره را سنه ۴۳۷ مینویسد. مأخذ این حرف معلوم نیست زیرا که سفرنامه ناصر خسرو که در دست است (چاپ پاریس) ابتدا حرفی از این بابت ندارد ولی بعید نیست که در بعضی نسخه های دیگر که بدست ما رسیده این تفصیل بوده است زیرا که واقعاً ناصر خسرو در او آخر شعبان سنه ۴۳۷ در سرخس بوده و از آنجا به نیشابور رفته و در ۱۱ شوال بدان شهر رسیده و ناچار از حوالی طوس رد شده و اغلب هم در مواقع دیگر از سفرنامه از رباط های (کاروانسراها و منازل) عرض راه سخن میراند (۴). در مقدمه عطر شاهنامه گوید «و گویند ارسالن جاذب بر مرقد فردوسی قبه ای ساخت و تازمانیکه کور کوند [گورگوز] را انکو قان بحکومت خراسان فرستاد و در طوس مقام گرفت آن قبه باقی بود و چون کور کور [گورگوز] در طوس قلعه ساختن بنیاد کرد (۵) اندک خرابی بر آن بقعه راه یافته بود مردمی که از اطراف جهت عمارت قلعه آورده بودند آنرا ویران کرده و آلات آنرا بحصار بردند بعد از آن در زمان پادشاه عادل غازان خان امیر استقسع [ایستقلغ؟] که اموال طوس سیورغال او بود برای تربت فردوسی عمارتی اشارت فرمود و گفت تا اول خانقاهی متصل مرقد او بنا کردند هنوز باتمام نرسیده بود که امیر مذکور وفات یافت». در مجالس المؤمنین که بین سنه ۹۹۳ و ۱۰۱۰ تألیف شده گوید «الیوم مرقد او باخرانی طوس عموماً و ویرانی او بامر عبید خان اوزبک عموماً مشخص و معین است و جمهور انام خصوصاً شیعه امامیه زیارت او بجا میآورند و مؤلف کتاب نیز بشرف زیارت او فایز شده». در نزهت القلوب حمد الله مستوفی گوید (بنقل کتاب مطلع الشمس از آن) که قبر فردوسی و غزالی و

(۱) Sykes (۲) A. W. Jakson

(۳) از قراریکه در خاطر نگارنده است گویا در کتاب نفیس خود باین عنوان From Constantinople to the home of Omar Khayyam

(۴) بودن تاریخ ۴۳۸ در دیباچه شاهنامه در صورتیکه سفر ناصر خسرو از خراسان

در سنه ۴۳۷ بوده و پیدانشدن چیزی از بابت رباط مزبور در نسخه معروف سفرنامه موجب آن شده که بعضی از علما بکلی این روایت دیباچه شاهنامه را بی اساس فرض کرده اند. لکن ظن قوی بر آنست که تاریخ مزبور در دیباچه ۴۳۷ بوده است و تحریف شده و نسخه معروف سفرنامه نسخه ملخصی از نسخه دیگر مشروحتر است و جعل و نسبت این تفصیل بسفرنامه ناصر خسرو از طرف مؤلفین دیباچه بایستری بعید است و بلکه معقول نیست.

(۵) در تاریخ جهانگشای جونبی [چاپ لیدن جلد ۲ صفحه ۲۲۸] شرحی از

تعمیرات گورگوز در طوس و بنای آبادانها و استخراج قنوات و در واقع عمارت طوس از نو مذکور است.

معشوق طوسی در جانب شرقی طوس است (۱). تا اواسط قرن گذشته ظاهراً هنوز قبر شاعر معلوم و معروف بوده چه فرزند (۲) انگلیسی در سنه ۱۲۳۶ قبرا دیده که مزار محقر کوچکی بوده با کنبه محقری نزدیک کنبه و بنای بزرگی که در وسط محوطه خرابه طوس است. این بنا هنوز هم موجود است و معروف بنقاره خانه است لکن از قبر شاعر ما دیگر اثری نمانده و در میان مزرعه گندم نا پدید شده است.

بنا بر قول چهار مقاله از فردوسی فقط یک دختر ماند. پسری از او بسن ۳۷ سالگی در حیات وی فوت شد و مرثیه ای که در شاهنامه برای وفات وی گفته از شاهکارهای فردوسی است که تأثیر مخصوصی در دل میکند. از وی بجای فرزند دو کتاب مانده که ویرا یکی از بزرگترین مردان تاریخی ایران کرده. یکی شاهنامه است که چنانکه گفتیم قسمت زیادی از عمر وی صرف نظم آن شده و بنای جاودانی عظیمی برای ملت ایران برافراشته گردیده است (۳) و دیگری قصه یوسف و زلیخا است که آن نیز از قدیمترین داستانهای عاشقانه منظوم فارسی است. ما ذیلاً راجع بهر دو کتاب مختصری شرح میدهم ولی پیش از این کار میخواهیم چند گله از حالات و اخلاق و شمایل خود شاعر طوسی بگوئیم و بگذریم

### اوصاف شخصی

شاعر

از شکل و شمایل فردوسی چیزی در دست نداریم مگر آنکه میتوانیم بر حسب اشعاریکه در مدح احمد خان لنجانی گفته (بر فرض صحت نسبت آن اشعار) بگوئیم که وی زلف دراز داشته زیرا که گوید وی از زلف فردوسی گرفته و از آب زاینده رود بیرون کشیده و از غرق نجاتش داد. در اواخر عمر قدش خمیده و چشمش ضعیف و گوشش کر و موها کاملاً سفید شده بود و ظاهراً سفیدی مویش از شصت سالگی شروع کرده بود (۴). وی از پیری و شکستگی

(۱) شهر طوس شهر بزرگی بود از بلاد مهمه خراسان و مشتمل بوده بر دو قسمت بزرگ که هر کدام شهری بوده یکی از آنها طایران که بزرگتر و مهمتر بود و دیگری نوقان که قدیمتر بود و چندین قطعه نیز مضافات از قصبات و قرای متصله بشهر در جز و آن بوده. طوس تا عهد صفویه هنوز آباد بود و بعدها برقی آبادی مشهد آنجا متروک شد. خرابه آن فعلاً موجود است و قریب چهار فرسخ دور از مشهد در طرف شمال شرقی مشهد است. مشهد حالیه سابقاً قریه ای بوده در یک میلی طوس موسوم به سناباد از قرای نوقان طوس که قبر هرون الرشید نیز در آنجا واقع بود. (۲) J. B. Fraser

(۳) عظمت شاهنامه و علو مقام آن و فصاحت و سلاست و محکمی اشعار آن نه چندان است که در جمله مختصری بتوان شرح داد. خود شاعر نیز کاملاً ملتفت بلندی اشعار خود بوده و در مقام تفاخر گوید که شصت هزار بیت اشعار آبدار گفتم که « اگر باز جویند از او بیت بد همانا که باشد کم از پنج صد ».

(۴) خود در شاهنامه گوید: « مرا عمر بر شصت شد سالیان بر پنج و بسختی بیستم میان » و « بجای عنانم عصا داد سال ..... همان دیده بان بر سر کوهسار نه بیند همی لشکر بی شمار \* کشیدن ز دشمن ندانند عنان اگر پیش مژگانش آید ستان \* بر از برف شد کوهسار سیاه همی لشکر از شاه بیند گناه \* گراننده دو تیز پای نونید همان شصت بد خواه گردش بیند \* سراینده زاواز بر گشت سیر همش لمن لبیل هم آواز شیر \* دریغ آن گل و مشک خوشابسی همان تیغ بر نده پارسی ..... » و « چنین سال بگذاشتم شصت و پنج بدرویشی و زندگانی و رنج ..... » بجای عنانم عصا شد بدست \* رخ لاله گون گشت بر سان ماه چو کافور شد رنگ ریش سیاه \* زیری خم آورد بالای راست هم از ترکسان روشانی بکاست \* و « دو گوش و دو پای من آهو گرفت تهمی دستی و سال نیرو گرفت \* بیستم بدینگونه بد خواه بخت بنالم ز بخت بدو سال سخت \* و « الا ای بر آورده چرخ بلند چه

بسیار مینالد و بر جوانی حسرت میخورد و مخصوصاً از سختی زندگی و تنگدستی و رنج خود ناله میکند و از کلام خودش معلوم میشود که تا ۵۸ سالگی جوان و آسوده تر بوده و پس از آن پریشان و پیر و عاجز و ناتوان شده (۱). معلوم است که وی از اوایل جوانی متأهل بوده و در ۲۷ سالگی پسری برای وی متولد شده بود. اخلاق فردوسی بسیار عالی و خوب بوده و بلکه توان گفت در میان جمیع شعرای ایران کسی بیایکی اخلاق وی نبوده، از گدائی و مدح گوئی برای پول و تملق بی معنی مبرا بوده و دائماً در صالح خود بر ضد مردم آزاری و دروغ گوئی حرف میزند، حریص و دنیا پرست نبوده و مخصوصاً در عوالم عشق جز اظهار مهر و محبت بزن باسواد خود که داستان بیژن را بمهر و نوازش و املائی وی نظم کرده ابدأ اظهار دیگری نکرده و از عشق غیر طبیعی که صفت قبیح اغلب شعرای ایران بوده پاک بوده چنانکه بدقیقی نیز در آن باب طعنه میزند و گوید « جوانیش را خوی بد یار بود ..... » و « ..... ز خوی بد خویش بودیش رنج ». حرف قبیح و طعن و هجو نامناسب و ناشایست هرگز در کلامش نیست و همه پراست از ادب و عفت. با وجود این خیلی هم پارسا و مقتدس نبوده و از شراب خوردن مضایقه نداشته و در چندین جا از شاهنامه بدان اشاره کرده (۲). در وطن دوستی و محبت پر شور بقوم و نژاد خود و تعظیم ایران قدیم و ستایش مفاخر آن پیمانه عشقش لبریز بود.

در اینکه وی شاهنامه را برای تحصیل پول معتد بهی نظم کرده و امید پاداش و « گنجی » در مقابل « رنج » خودش داشته شکی نیست و خود او بکرات این مطلب را اظهار میدارد ولی چنانکه نولدکه بحق گوید

داری به پیری مرامستند \* چو بودم جوان برترم داشتی به پیری مرا خوار بگذاشتی \* ..... دوتائی شد آسرو نازان بیاغ همان تیره گشت آن فروزان چراغ ..... \* « مرا در خوشاب سستی گرفت همان سرو آزاد پستی گرفت » و « چو شصت و سه سالم شد و گوش کر ز گیتی چرا جویم آئین وفر ». هم چنین در آغاز قصه یوسف و زلیخا چنانکه گذشت شرحی از پیری و ناتوانی خود شرح داده و از آنجمله گفته « مرا سخت بگرفت پیری بچنگ » و نیز در یک قطعه شعر حسب حال گوید: بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی \* بیچندین هنر شست و دو سال بودم چه توشه برم ز اشکار و نهانی \* بجز خسرت و جز و بال گناهان ندارم کنون از جوانی نشانی \* یاد جوانی کنون مویه دارم بر آن بیت بو طاهر خسروانی \* جوانی من از کودکی یاد دارم دریا جوانی دریا جوانی \*.

(۱) چنانکه گوید: « از آن پس که بنمود پنجاه و هشت بس بر فراوان شکفتی گذشت \* همی آرزو گشت نگردد بسال همی روز جویم بتقوم و قال » و « چو برداشتم جام پنجاه و هشت نگیرم بجز یاد تابوت و دشت » و « بدانکه که بدسال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت ..... » و نیز « چل و هشت بد عهد نوشیروان تو بر شصت رفتی غانی جوان ».

(۲) در مقدمه داستان بیژن در خصوص بد خواب شدن خود و مکالمه اش با زن خود گوید: « ..... بدو گفتم ای بت نیم مرد خواب بیاور یکی شمع چون آفتاب \* بنه بیشم و بر مرا ساز کن بچنگ آرزو چنگ و می آغاز کن \* برفت آن بت مهر بام ز باغ بیاور درخشنده شمع و چراغ \* می آورد و نارو ترنج و بهی ز دوده یکی جام شاهنشاهی \* که می میکسارید و که چنگ ساخت ..... مرا مهربان یار بشنو چه گفت از آن پس که گشتم با جام جفت ..... » و « کنون خورد باید می خوشگوار که می بوی مشک آید از جویبار » و « می لعل پیش آوری هاشمی زخمی که بیشی نگیرد کمی » و « گرت هست جامی می زرد خواه بدل خرمی را مدار از گناه \* نشاط و طرب جوی و مستی مکن گرافه میندار مغز سخن » و « همی مهر کان بود از یاد تو بجام می نوکم یاد تو » و « چو سالت شد ای پیر بر شصت و یک می و جام و آرام شدی غمک \* بگناه بسجیدن مرگ می چو پیراهن شعر باشد بدی » و « می آور گزین روز ما بس نماند چنین بود تا بود و بر کس نماند ».

میکند و تأویل بخوبی مینماید (۱). وی مؤمن معتقد و خدا پرست و پاکدل بوده اما خیلی هم دم از مسلمانی و شریعت نمیزند و حتی در موقع مرگ پسرش که دل شاعر با تمام صافی و حقیقت آن تجلی میکند باز در مرثیه او چندان از عبارات معموله مسلمانان مقس استعمال نمیکند. خیلی بر ضد عربها بوده و در باره آنان بسیار با نفرت حرف میزند و بتحقیر و کینه قلبی زیاد از آنها سخن میراند و حتی جنگ قادسیه را یک بد بختی برای ایران قلم میدهد (۲). فردوسی تمایل شدیدی به تشیع و محبت آل علی داشته و در این شکی نیست. اشعاریکه بر خلاف این معنی را میسراند اصلی نیستند و بعدها داخل شده و اصلاً چنانکه گذشت اهالی شهر طوس با اکثریت شیعه مذهب بوده اند (۳).

حاجت بذکر نیست که استاد نولدکه تمام این مطالب را که شمه‌ای از آن ما نقل کردیم با اشعار خود فردوسی ثابت میکند و شرح کاملی در باره عقاید وی مینویسد.

بعقیده نگارنده فردوسی تا اندازه‌ای صوفی مشرب هم بوده یعنی عقاید و خیالاتش مزوج با همان عقاید تصوف بوده که علمای متصوف و فلسفی زمانش (مثلاً همشهری متأخر او غزالی) داشتند و بدین

(۱) موهل ذکر کتابی را میکند بنام «کفیت قصه سلطان محمود غزنوی» از تألیف زردشتیان که نسخه خطی آن در دست وی بوده. در این کتاب گفته شده که منظومه فردوسی شاعران دیگر را چنان بحد آورده بود که جمع شده و هم قسم شدند و پیش سلطان محمود رفته گفتند باید زردشتیان را مجبور بقبول اسلام کرد..... الخ موهل همین حکایت افسانه آمیز را دلیل احسانات خوب زردشتی‌ها نسبت فردوسی میگرد. (۲) در باب طعن بر عرب در کلام فردوسی شواهد بی شمار موجود است. بت شکوی که در ضمن داستان ابتدای لشکر کشی عرب بایران از قول رستم سردار سیاه و از روی احکام نجوم میسراید بر از اشارات بر ضد عرب و تلقف بر زوال دوران ساسانیان و اتمام مجد و عظمت ایران است و در ضمن همین قطعه گوید «چو با تخت منبر برابر شود همه نام بوبکر و عمر شود..... بیوشند از ایشان گروهی سیاه زدیابند از بر سر کلاه» که این بیت آخری اشاره بخلفای عباسی است و باز درختم آن قطعه از قول رستم گوید «که زود آید این روز اهر یعنی چو گردون گردان کند دشمنی». همچنین اشعار معروف وی که از قول رستم سردار قشون یزد کرد بسعد بن وقاص سردار قشون عرب خطاب میکند شهرت تام دارد که گوید «ز شیر شتر خوردن و سوسار عرب را بجای رسیده است کار\* که تاج کیان را کند آرزو تقو باد بر چرخ گردون تقو\* شمارا بدیده درون شرم نیست ز راه و خرد مهر و آرم نیست\* بدین چهر و این مهر و این راه و خوی همی تخت و تاج آیدت آرزوی.....» و باز گوید «کر آن پس شکست آمد از تازیان ستاره نکرد مکر بر زبان» و هکذا خیلی ابیات دیگر و از آن جمله مثلاً در یوسف و زلیخا در صفت زمستان گوید: «بیاغ اندرون چون یکی بکدری درختان بی برگ را بنگری\* تو کوئی مکر لشکر تازیان همی رفت خواهد بی رزم خوان». اشعار منسوب فردوسی در بعضی مواقع شاهنامه در مدح و مقبت خلفای سه گانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان جعلی و الحاقی است و همچنین قصه خواب نوشیروان پیشتر عربی را که در نسخ صحیحه غیر موجود است قطعاً از فردوسی نیست. در باره شعر گوید «چنان بد کجا سرفراز عرب که از تیغ او روزگشتی چو شب». بینی که بعد از این بیت در بعضی نسخه‌ها در مدح عمر آمده قطعاً جعلی است. مخصوصاً در دیباچه یوسف و زلیخا و نیز در هجوتامه محمود غزنوی این بیت آمده: «ابا دیگران مر مرا کار نیست بدیشان مرا راه دیدار نیست» (یا بدین در مر جای گفتار نیست) که در طعن بر خلفای سه گانه است و مخصوصاً هجوتامه پراز شور تشیع اهل بیت است.

(۳) در باب عدم تعصب فردوسی نسبت باسلام قرائن و اشارات زیادی نیز در شاهنامه بنظر نگارنده این سلطور رسیده و مخصوصاً در بعضی مواقع دین اسلام را ببارت دین عرب و دین تازیان یاد میکند و در جای دیگر گوید «چنین گفت دین آور تازیان.....»

این فقره هیچ چیز از جلالت قدر او نمیکاهد زیرا وی برای اینکه از ملاکی خود دست کشیده و مشغول تألیف بشود زندگی و مخارج لازم داشته است. وی بنظم شاهنامه که احیای مآثر و مفاخر ایران در آن مندرج بود بشوق و ذوق طبیعی و میل و رغبت جبلی مباشرت کرد و در صحت تاریخی قسمت عمده آنداستانها شکی نداشته و در آغاز شاهنامه گوید: «تو اینرا دروغ و فسانه مدان بیکسان روش در زمانه مدان» و داستانهای خارق العاده و دور از عقل را هم رمزی و تمثیلی و متضمن حکمت میدانسته (۱) ولی معلومست که انسان تمام عمر را در یک عقیده ثابت نماند و امید و یأس موجب استحکام یا تزلزل در عقاید میشود چنانکه وی نیز در موقع تزلزل عقیده در دیباچه قصه یوسف و زلیخا در باره داستانهای شاهنامه چنین گفته «که آنداستانها دروغست پاک دوسد زان نیرزد بیک مشت خاک». چنانکه از سر تا آخر شاهنامه پیدا است وی آن کتاب را یکی از شاهکارهای بزرگ تاریخ و از مآثر ابدی خود میدانست و آرزوی عمرش این بوده که آتقدیر زنده بماند که این کاخ جاودانی را باخر بر ساند و این آرزو را در چندین جا از شاهنامه اظهار میکند و گوید آتقدیر زمان میخوام که این کتاب را تمام کنم و بعد اگر هم مردم اهمیتی ندارد. از همین اظهارات واضح دیده میشود که او اهل عقیده و مسلک و معنی بوده نه اهل ظاهر و دنیا و نیکنامی و شهرت دنیوی و خلود ذکر خود و رستگاری اخروی را بر پول و مال دنیا ترجیح میداده چنانکه گوید «چو این نامور نامه آمد به بن زمن روی کشور شود پر سخن» و «پس از مرگ بر من که گوینده ام بدین نام جاوید جوینده ام.....» و بعضی اوقات مثل اینست که از انتظار جایزه و گنج که از روی ناچاری داشت متألّم و وجداناً ناراحت بوده چنانکه در موقع مرگ پسرش گوید «مراسال بگذشت بر شصت و پنج نه نیکو بود گر بیازم بگنج».

راجع بعقاید مذهبی و سیاسی او نولدکه تحقیقات مفصله و مشروح کرده و چون همه آن تحقیقات و حکما که در آن باب از روی دلایل صحیحه داده صحیح و معتدل است نگارنده لازم میدانم خود داخل تحقیقات و شرح زیاد در این باب بشود و طالبین را بکتاب بی نظیر آن علامه معظم حواله میدهد (۲) همین قدر نتیجه آن تحقیقات در چند سطر اشاره میکنیم:

فردوسی متدین و موحد و معتقد ب مذهب بوده و دل رحیم و رقیق انسانیت دوستی داشته لکن در دین اسلام بسیار محکم نبوده یعنی تعصب و حتی شوق و ذوق مخصوصی در آن خصوص نداشته است. از مذهب زردشتی بد حرف نمیزند و اغلب عقاید آنرا میستاید و آنچه را که بنظر غریب یا ناصحیح میآید تأویل میکند و بعضی جا روایاتی را که با ذوق نمی سازد اصلاً حذف میکند (۳). بسیار وطن پرست و پر شور بوده و ایران قدیم را با قلبی لبریز از محبت میستاید. مشارالیه باطناً زردشتی نبوده و از عقیده ثنویّه تبری میکند لکن دین قدیم را همه جا مدافعه و حمایت

(۱) در آغاز شاهنامه گوید «از او هر چه اندر خورد یا خورد دگر برره رمزو معنی برد»  
(۲) عنوان کتاب در ذیل مقاله بیاید  
(۳) مثل عادت از دواج با خواهران

رجال و اعیان و اشخاص در بار سامانیان و غزنویان و ولایات مهمه خراسان و ما وراء النهر برمی شعر میگفتند چنانکه از یتیمه الدهر و نتمه الیتیمه تعالی و حمیه القصر باخرزی و تاریخ بیهقی دیده میشود.

## تالیفات فردوسی

شاهنامه فردوسی یک دریای عظیمی است که برای تتبع دقیق و مشروح آن سالهای دراز صرف وقت لازم است. این کتاب جیم شامل قریب پنجاه هزار بیت است. اگرچه معروف آنست که شاهنامه ۶۰۰۰۰ بیت دارد و خود فردوسی نیز گوید «بود بیت شش بار بیور هزار» و در هجو نامه نیز گوید «ز ایات غرا دوره سی هزار.....». باوجود این قریب بیقین است که این فقره از بابت مسامحه در عدد و مبالغه است و چنانکه نولدکه نشان میدهد از چهل نسخه خطی شاهنامه که تا حال عدّه ایات آنها معلوم است اغلب آنها میان ۴۸۰۰۰ و ۵۲۰۰۰ بیت دارد و چند نسخه قریب ۵۵۰۰۰ و دو نسخه نزدیک بهشت هزار و یک نسخه ۶۱۲۶۶ بیت دارد ولی این نسخه ها که عدّه ایات آنها زیاد تراست ملحقات زیادی دارند و غالباً برزنامه داخل آنها شده. اشتها اینک شاهنامه مشتمل بر ۶۰۰۰۰ بیت است قدیم است و حتی ابن الأثیر در کتاب المثل الثائر که در نیمه اول قرن هفتم تألیف شده نیز چنانکه بیاید عدّه ایات شاهنامه را بهمین عدد قید میکند ولی عجب آنست که قزوینی در آثار البلاد عدّه ایاترا هفتاد هزار مینویسد و این فقره (اگر غلط طبع یا نسخه نباشد) بالاترین مبالغات در عدّه ایات است که بنظر رسیده است. (۱)

شاهنامه از قدیم الأیام یعنی اقلّاً از اواخر قرن پنجم محلّ توجه و تعلق خاطر مردم بوده و نه تنها در ایران بلکه تقریباً در تمام ممالک مشرقزمین که زبان فارسی در آنجاها تحصیل میشد مردم شوق و رغبت عظیمی باستماع آن داشتند و از زمان قدیم آنرا بزبانهای شرقی ترجمه کرده اند. البنداری (قوام الدین فتح بن علی بن محمد بن فتح الأصفهانی) در بین سنه ۶۲۰ و ۶۲۴ آنرا نثرأ برعربی ترجمه کرده. بزبانهای ترکی و اردو هم ترجمه شده. (۲) و استقصاء ترجمه ها و منبختات و تلخیص های آن فایده زیادی ندارد و شرح آنها موجب تطویل زیاد میشود و همچنین ترجمه های فرنگی بنظم و نثرکه خیلی زیاد است و بخوبی از زبانهای فرنگی کلاً یا جزءاً ترجمه کرده اند و موهل در ذیل ترجمه فرانسوی خود اسامی آنها را بتفصیل می شمارد و علامه نولدکه نیز در ذیل رساله معروف خودش در باب شاهنامه آنچه را که بعد از زمان موهل نشر شده ثبت میکند. همین قدر کافی است گفته شود که یکی از ترجمه های کامل منشور شاهنامه ترجمه خود موهل

(۱) لباب الالباب عوفی عدّه ایات شاهنامه را ۸۰۰۰۰ حساب میکند چه ۲۰۰۰۰ بیت بدقیقی و «شصت هزار دیگر» نیز فردوسی نسبت میدهد. اگر در لفظ «بیت هزار» دقتی سهو از کاتب نباشد این قول اعظم مبالغات میشود.  
(۲) بقول موهل تاتار علی افندی معروف به کانسو امیر غوری در سنه ۹۱۶ شاهنامه را کاملاً بنظم بترکی ترجمه کرده. بیک ترجمه دیگر ترکی بشر نیز در سنه ۱۰۲۰ بمل آمده و مترجم مهدی نام از در بایریان سلطان عثمانی تالیف کرده.

جهت وی همه جا از گردش سپهر و تقدیرات آسمانی و نیکی و بدی چرخ در باره این و آن بودن هر چیز از بد و خوب در دست خدا و غیره حرف میزند و شاید درک صحبت همشهری خودش عمده معشوق طوسی که از مشایخ صوفیه بوده و استمداد همت از او و تشویق وی فردوسی را بنظم شاهنامه که روایات مندرجه در دیباچه شاهنامه نسبت میدهند بکلیتاً اساس نباشد (۱). فردوسی بعلم نجوم و تمییر خواب و علوم عجیبه خارق العاده هم ظاهراً خیلی معتقد بوده و در همه جا از اول تا آخر شاهنامه و مخصوصاً در یوسف و زلیخا آثار این عقاید واضح دیده میشود و معلوم است که از علم نجوم هم بهره ای داشته (۲). از خواب دیدن وصحت آن هم در شاهنامه مکرر حرف میزند (۳). در فضل و سواد عربی وی و بهره مندی از علوم اسلامی آزمان بطور قطع نتوان چیزی گفت و نولدکه را عقیده آنست که فردوسی تحصیل زیادی در علوم اسلامی نکرده بود ولی خودش در یک قطعه شعری که از او مانده (۴) گوید «بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی \* بچندین هنر شصت و دو سال بودم..... (۵)» و گذشته از هر چیز از یک مسلمان اهل فضل در آن عهد که با رجال دربار و حضرت سلاطین نیز در مرادده باشد بغایت بعید است که در علوم ادبی عربی و دینی کامل نباشد در صورتیکه تقریباً تمام

(۱) شیخ محمد معشوق طوسی از مشایخ معتبر صوفیه بوده و اسم او در کتاب کشف المحجوب فارسی تألیف ابوالحسن علی بن عثمان بن علی الترنوی الجلابی الحجویری متوفی بین سنه ۴۶۵ و ۴۶۹ و هم در تاریخ گریه حده الله متوفی آمده. در کشف المحجوب در فصل سیزدهم در ضمن شرح مشایخ صوفیه معاصر مؤلف در ولایات مختلفه در جزو مشایخ خراسان گوید «شیخ محمد معشوق یک عالم معنویت عالی داشت و با عشق مشغول بود» (نقل از ترجمه انگلیسی استاد برن سنه ۱۷۴). چون در ابتدای فصل در آن کتاب گوید که ذکر اسامی صوفیه ویران طریقت را میکند که در عهد مؤلف حیات داشته اند یا هنوز حیات دارند و هم در شرح حال شیخ معشوق بلفظ «داشت» و «بود» سخن میراند لهذا ممکن است که در اواخر قرن چهارم و اوائل پنجم شیخ مشار الیه مصدر فیض بوده است. در تفحات الانس جامی (چاپ کلکته باهنام ناسولیس صفحه ۲۴۹) و هفت اقلیم امین احمد رازی (بنقل مطلع الشمس از آن) نیز شرحی از حالات و کرامات وی مذکور است و او را معاصر شیخ ابو سعید ابو الحیر متولد سنه ۳۵۷ و متوفی سنه ۴۴۱ شمرده اند.

(۲) در آغاز شاهنامه از خلقت افلاک و گردش آفتاب و ماه و منازل قمر و عناصر اربعه سخن میراند و در دیباچه یوسف و زلیخا با شرح و بسط زیاد از علم نجوم گفتگو میکند و اگر قطعه ای که در بعضی نسخه ها بوده و دکتر اته آنرا مانند نسخه بدل در حاشیه طبع کرده اصلی و صحیح یا شد در آنصورت اطلاع فردوسی از علم هیئت و نجوم جزئی نبوده است. در آن قطعه از بروج و خواص آنها و مثلثه آتشی و بادی و خاکی و آبی که متضین گویند و تعلق هر کدام از بروج دوازده گانه بیکدیگر از هفت ستاره مشروحاً سخن میراند.

(۳) شواهد زیادی از ایات متفرقه شاهنامه و یوسف و زلیخا برای این فقره میشود جمع کرد مثلاً در مورد خواب نوشیروان صریح گوید «مکر (نکر) خواب را بیهوده نشمری یکی بهره دانش زیغبری»

(۴) لباب الالباب عوفی جلد دوم صفحه ۲۳

(۵) علاوه بر این از مطالعه قصه یوسف و زلیخا او واضح دیده میشود که آنرا خود فردوسی مستقیماً از نسخه عربی ترجمه نموده و سوره یوسف در قرآن و تفسیر آن و روایات و اخبار در آن موضوع واقف بوده است. در بعضی فقرات آن قصه عین آیت قرآنی تحت اللفظ ترجمه نموده چنانکه در این بیت که از قول شوهر زلیخا خطاب با و گوید «ز کید شما خیزد آفات ما عظیم است بکاره کید شما» که از آیه «قال انه من کید کن ان کید کن عظیم» (سوره ۱۲ آیه ۲۸) مأخوذ است و هکذا خیلی موارد دیگر. خود فردوسی نیز صریح گوید «یکی قصه دلکشای صعب مهیا بلفظ و لسان عرب».



ولی ریح عالمانه و تتبع بطریقه علمی اروپائی میخواهد که تمام نسخ معلومه را که دست رس بدانها هست و تا اندازه ای قدیمی یا صحیح اند با هم مقابله کرده و یکی از قدیمترین و صحیحترین آنها را اساس گرفته و ابیات زاید نسخ دیگر را جدا گانه قید کنند و نسخه بدهارا ضبط نموده و بجایهای فرنگی شاهنامه و ترجمه های شرقی و غربی آن و تمام فرهنگها و کتب لغت و تذکره ها و جنگ ها و منتخبات و تلخیصات و غیره که بیتی از شاهنامه در آنها آمده رجوع کرده و همه آنها را از نظر دقت گذرانده و تقریباً تمام یا اغلب نوشتجات مهم فرنگی را در باب شاهنامه خوانده و از یوسف وزلیخا و اشعار متفرقه فردوسی نیز استفاده کرده تقلیدهای شاهنامه را نیز از گرشاسپ نامه و سام نامه و جهانگیر نامه و بانوگشسب نامه و همین نامه و فرامرز نامه و برزنامه و غیره که ذکر آنها در شماره ۱۱ سال گذشته کاوه گذشت (۱) تتبع کرده و یک نسخه کامل صحیح و نزدیک باصل ترتیب بدهند. معلومست که برای یک همچو طبع و نشر نقادانه بترتیب فرنگی تتبع وافی و استقصاء کافی و جامع از تمام ادبیات و تواریخ و نوشته های فارسی و عربی قرن سوم و چهارم و پنجم هجری یا نوشته های راجع بان قرون و تمام اطلاعات راجعه بخراسان در عهد سامانیان و غزنویان لازم است و نیز برای کشف و حل لغات و اصطلاحات مشکله و اسامی اشخاص و اقوام و اماکن اطلاع کامل از جغرافیای قدیم و تاریخ اقوام قدیمه و زبانهای قدیم ایرانی و کافه اشعار و تخریبات منثور فارسی قرون اولای اسلام ضروری است و همچنین برای تحقیق منشأ داستانها احاطه کافی بداستانهای ملل قدیمه و جدیده دیگر لازم است (۲).

بهترین طبعهای نقادانه که تا امروز بعمل آمده طبع ما کان است (۳)  
 و طبع موهل (۴) و طبع ولرس (۵) که ما مجال سخن در باب آنها نداریم. در شاهنامه از قدیم الایام تصاویر نقش میکرده اند و باغلب احتمال این رسم خیلی قدیمی است. در دنیاچه قدیم شاهنامه از تصاویر کتاب کلیله و دمنه که بامر نصر بن احمد سامانی در نیمه اول قرن چهارم آنرا رودکی نظم کرد حرف میزند. المقدسی (۶) هم از تصاویری که ایرانیان بشاهنامه منظوم مسعودی مروزی نقش میکرده اند سخن میراند (۷) و بسیار ممکن است که این فقره یک رسم قدیم ایرانی بوده که از عهد ساسانی مانده بوده است چنانکه حمزه اصفهانی و مسعودی نیز از یک کتاب تصاویر و شمایل سلاطین ساسانی نقل میکنند (۸).

(۱) صفحه ۹ ستون ۱ حاشیه ۴

(۲) مثلاً برای نمونه کافی است بگوئیم که موهل در باب سهراب نامه ذکر میکند که آن داستان شباهت تامی دارد بیکقطعه نظم آلمانی که از قرن هشتم میلادی مانده و دو فقره تصنیف آوازه خوانی خیلی قدیمی ایرلندی و یک قصه روسی قدیم. (۳) Turner Macan The Shahnameh vol. 1-4 Calcutta 1829. (۴) Jules Mohle Le livre des rois vol 1-7 Paris 1838-1878 (۵) Vullers Firdusii liber regum tom 1-3 Lugduni Batavorum. 1877-1884

(۶) مطهر بن طاهر که در سنه ۳۰۵۰ تألیف کرده.

(۷) رجوع کنید بکاوه شماره ۱ اسفند صفحه ۱۴ ستون ۲. این فقره در صورتی است که قرائت « و بصورونها » را قبول کنیم نه « و بصونوها » را (۸) کتابی که مسعودی از آن نقل میکند ظاهرآ در اوایل قرن دوم هجری تألیف شده بوده و افسانه ای بوده ولی با وجود این دلیل بیروی یک رسم قدیمتری تواند شد.

است بفرانسوی و ترجمه کامل منظوم آن ترجمه پیزی (۱) است بزبان ایتالیائی. نسخه های خطی شاهنامه که در دست است خیلی زیاد است و نسخه های بالنسبه خوب و قدیمی در کتابخانه های اروپا و هندوستان محفوظ است. قریب چهل نسخه مختلف خوب و بالنسبه صحیح را میتوان اسم برد که طبع کننده گان فرنگی شاهنامه (۲) با آنها رجوع کرده و بدقت کامل آنها را مقابله کرده اند. غیر از اینها هم باز بعضی نسخه های خوب قدیمی در اروپا موجود است ولی بدبختانه هیچ کدام از این نسخه ها بقدر کافی قدیمی و صحیح نیست. قدیمترین نسخه ها که برای ما دسترس و معلومست نسخه قدیم لندن است (در موزه بریطانی) که ظاهرآ بتاریخ ۶۷۵ نوشته شده (ولی قطعی نیست زیرا که محتمل است تاریخ نسخه ای که از روی آن استنساخ شده باین نسخه نقل شده باشد) و از آن گذشته نسخه های پترسبورگ و لیدن است که اولی بتاریخ ۷۳۴ استنساخ شده ولی چند آن صحیح نیست. از نسخه قدیم مسکو که اسناد داده شده که از روی نسخه اصلی خود فردوسی استنساخ شده (۳) و نسخه طهران در کتابخانه دولتی که معروف است عین نسخه بایسنقر میرزا است که در سنه ۸۲۹ نوشته شده اطلاع ما افواهی و غیر قطعی است. یک نسخه قدیم که ظاهرآ قدیمترین گل نسخ معلومه است در پاریس در دست یک کهنه فروش موسوم به دموت (۴) موجود است که بدبختانه کسی بدان دست رس ندارد.

نسخه های شاهنامه اختلاف زیادی با هم دارند بطوری که مطابقه و مقابله آنها و پیدا کردن اصل اشعار بدین واسطه بسیار مشکل است و چنانکه نولدکه اشاره میکند نسخ از زمان خیلی قدیم باشاهنامه بدلتخواه خود بازی کرده اند و اختلافات نسخ در قدیمترین نسخه های موجوده نیز در کار است. تحقیق و تدقیق کامل شاهنامه و مقابله نسخ موجوده و استقصاء کامل نسخه ها و نسخه بدها و تصحیح کامل ابیات کار فوق العاده و بزرگی است که حوصله و صبر و مداومت عظیم میخواهد. این کار را ما کان و موهل و ولرس و لومسبن تا اندازه ای بفعل آورده اند و از همه بیشتر علامه نولدکه با حوصله حیرت انگیزی و تا اندازه بزرگی آنرا انجام داده لکن تکمیل این کار بقرون آینده میماند و حوصله ضعیف ایرانیان امروز کافی انجام هزار یک این کار نیست (۵).

انجام این کار بزرگ علاوه بر تدارک تمام اسباب و جمع نسخ یا عکس نسخه های موجوده از همه جای دنیا یک « رنج سی ساله » دیگری

(۱) Jtala Pizzi (۲) ژول موهل و ماکان و ولرس و لومسبن (۳) برج (Wijhelm Pertsch) در فهرست کتب فارسی خطی موجوده در کتابخانه دولتی برلین از اردمان نقل میکنند که وی ادعا کرده که نسخه قدیم مسکو از روی نسخه اصلی نوشته شده. (۴) Demotte

(۵) مثالی از حوصله علمای فرنگ در این باب آنست که یکی از علمای آلمان یک « کشف الکلمات » برای شاهنامه ترتیب داده که در آن تمام کلمات شاهنامه که مثلاً قریب بدو کروار کلمه میشود با اشاره به محل آن در شاهنامه از صفحه و سطر درج شده و سالهای دراز برای این کار صرف کرده و البته هیچ ایرانی معاصر حوصله انجام صد یک این کار را نخواهد داشت. این کشف الکلمات هنوز تمام نشده و ظاهرآ شبیه بکشف الکلماتی است که استاد فلوگل برآنی که چاپ کرده ترتیب داده است.

شده در آخر سنه ۳۸۶ و یا در آغاز سال ۳۸۷ گرفتار و بعد فراری شد و پس از عودتش در سنه ۳۸۸ (ظاهراً در اواخر سال) که برتبه وزارت رسید علی اللوام در حرکت و قشون گئی بوده تا وقتیکه در بیستم شعبان سنه ۳۹۰ گرفتار شد (۱) اینکه اغلب روایات نظم یوسف و زلیخا را بعد از شاهنامه و پس از مابوسی از سلطان محمود گذاشته اند ظاهراً دلیل عمده آن همان ذکر نظم داستان سلاطین و پهلوانان ایران در مقدمه یوسف و زلیخا است (۲) که چنانکه گفتیم دلالتی بر مدعا ندارد. شاید شکایت از پیری در دیباچه آن کتاب نیز مؤید این گمان شده است.

قصه یوسف و زلیخا که اصل آن از تلمود و روایات ربانین یهود (۳) و سوره یوسف در قرآن و احادیث اسلامی است (۴) و بتدریج شاخ و برگ زیاد پیدا کرده در قرون اولای اسلام بشکل قصه تألیف شده و چندین کتاب عزیزی در باب آن قصه بوده است. در تورات اسم زلیخا موجود نیست و فقط زن پوطیفار گفته شده. در تاریخ طبری اسم شوهر وی اطفیر (که همان تصحیف پوطیفار است) و اسم خود زن راحیل ثبت شده (۵) و

(۱) موقی بعد از برگشتن از بطیحه بواسط پیش بهاء الدوله وزیر شد و بلا فاصله با خود بهاء الدوله به قنطره بیضا رفتند که در آنجا قشون بهاء الدوله با قشون صمصام الدوله مشغول جنگ بود و در آنجا بودند تا در ذی الحجه سنه ۳۸۸ که صمصام الدوله مقتول شد. در او ایل سنه ۳۸۹ مشار الیه با بهاء الدوله با هواز رفت و امور آنجا را نظم داد و بعد بر امر همز و ارجان رفتند بعد موقی مأمور فتح شیر از شد و بد آنجا رفته آنجا را از دست ابو نصر بن بختیار گرفت و در شیر از ماند و در محرم سال ۳۹۰ بست کوه گیلویه تا ابرقوه بدنبال ابو نصر مذکور رفته و در صفر باز شیر از برگشت و در ۱۱ جادی الأولى مأمور فتح کرمان و جنگ با ابو نصر سابق الذکر شد و در ۱۲ شعبان بشیراز برگشته و در ۲۰ آتام گرفتار شد. از این تفصیلات واضح دیده میشود که مشارالیه در ایام وزارتش همیشه در حرکت بود. راجع بتاریخ زندگانی موقی در تاریخ ابن الاثیر و تاریخ الوزراء هلال بن الحسن بن ابراهیم الصائب که جلد هشتم آن با هتام آمدروز (H. F. Amedroz) در لیدن چاپ شده و کتاب المنتظم ابن جوزی (نسخه خطی برلین) تفصیلاتی آمده. در معجم الأدباء یا قوت حموی و کتب دیگر نیز شرح یا اشاراتی در این باب پیدا میشود.

(۲) در دیباچه کتاب گوید: «منت گفت خواهم یکی داستان و لیکن نه از گفته باستان» و همچنین گوید: «بسی گوهر داستان سفتهام بسی نامه دوستان گفتهام» و نیز «نگویم دگر داستان ملوک دلم سیر شد ز آستان ملوک» — فردوسی بواسطه الفتن بنظم داستانهای ایرانی و عادت بدان در یوسف و زلیخا نیز مکرراً عبارات داستانها خلط میکند مثلاً یوسف را در خور تاج کیان میکند و گوید: «چنان دان که بالغ شد و مرد شد بتاج کیان سخت در خورد شد» و در جای دیگر گوید: «چنین آگهی دارم از موبدان زیزدان پرستان و از بگردان \* که اسباط فرخ نوشتند راه.....» و همچنین «چنین خواندم از نامه باستان.....».

(۳) اغلب روایات یوسف و زلیخا از مآخذ یهود است. طبری اغلب از سدی و ابن و کعب روایت میکند که بالغ احتمال عالم بروایات یهود بودند فردوسی نیز گوید: «روایت زکب و وهب کرده اند.....» که مقصود کتب الاخبار یهودی و وهب بن منبه مجهول الهویه است.

(۴) فردوسی مکرراً گوید: «چنین خواندم از نامه کردگار.....» و «خداوند این قصه کرده است یاد.....» و نظیر آنها.

(۵) اصل لفظ «زلیخا» بر نگارنده معلوم نیست و خبری از ذکر این اسم بیش از فردوسی ندارم. آیا ممکن است که لفظ راحیل عبری مثلاً در انتقال برسانی یا زبان دیگری «راخیلا» و «زخیلا» شده باشد و بعدها قلب و تصحیف در آن راه یافته و بشکل «زلیخا» در آمده باشد؟

شعرای دیگر فارسی زبان که بعد از فردوسی بتقلید او بر اسلوب شاهنامه سخن سروده و داستانها پرداخته اند زیاد هستند و ما مجال شرح آنها را نداریم (۱) ولی همین قدر باید بگوئیم که این داستانها مانند گرشاسپ نامه و سامنامه و برزنامه و فرامرنامه و جهانگیر نامه و بهمن نامه و بانو کشسپ نامه و غیره و غیره بعقیده بعضی مثل خود شاهنامه از روی داستانهای قدیم بومی ایران (روایات شفاهی یا کتبی) و آنچه که در میان عامه معروف بوده اخذ و بقالب نظم ریخته شده ولی استاد تولد که را عقیده بر آنست که این داستانهای منظوم بکلی جعلی و خیالی بوده و از طرف همان شعرا که آنها را نظم کرده اند ایجاد شده اند. شکی نیست که قول علامه مشارالیه در این باب حجت است و اگر تماماً حق نباشد قطعاً قریب بتمام حق است (۲).

در باب استقصاء نسخه های خطی موجوده شاهنامه طبع های مختلف آن که تا حال بعمل آمده، ترجمه های شرقی و غربی بعضاً یا کلاً، تقلیدهای شعرای دیگر از آن که تا امروز بوقوع آمده ما نمیدخواهیم بتفصیل سخن رانیم چه این کار اگرچه ممکن است باعث تطویل خیلی زیاد میشود و هم مؤلفین فرنگی این کار را انجام داده اند.

برای حل و کشف لغات مشکله شاهنامه کتاب کاملی در مشرق زمین تألیف نشده (۳) و شرحی هم نوشته نشده (چنانکه بکلیات سعدی و حافظ و خیلی از شعرای دیگر بترکی یا فارسی یا زبان اردو نوشته شده) فقط کتاب «لغات شاهنامه» که فاضل علامه عبد القادر بغدادی (۱۰۳۰ تا ۱۰۹۳) نوشته و سالمان (۴) آنرا در پترسبورگ بطبع رسانیده اشاره لازمست. در این کتاب علاوه بر شرح لغات مشکله شاهنامه با شواهد از اشعار خود فردوسی و سایر متقدمین شعرا ۱۷۶۱ بیت از شاهنامه استنهاد شده که برای مقابله نسخه ها خیلی مفید است و سالمان مبلغی از این ابیات را با نسخ شاهنامه چاپ فرنگی مقابله کرده ولی بعضی را در شاهنامه های موجوده پیدا نکرده است.

بهترین کتابی که در اروپا در خصوص شاهنامه نوشته شده بلا شک رساله علامه تولد که آلمانی است که شرح آن بیاید (۵)

اما یوسف و زلیخای فردوسی که قریب هشت یک شاهنامه ابیات دارد چنانکه بیان کردیم در حدود سنه ۳۸۶ نظم شده چه موقی (ابو علی حسن بن محمد بن اسمعیل اسکافی) که این کتاب بخواهدش او نظم

(۱) برای تفصیل آنها رجوع شود بدیباچه موهل بشاهنامه فردوسی که شرح مشبعی از آنها داده.

(۲) از همه این داستانها فقط گرشاسپ نامه شاید مأخذی از روایات و داستانهای قدیم داشته باشد. نگارنده را ظن قوی بر آنست که گرشاسپ نامه نیز مانند شاهنامه فردوسی از یک مأخذ مشهور فارسی اخذ و در واقع همان کتاب بنظم آورده شده و بعید نیست که آن مأخذ قدیمتر گرشاسپ نامه ابو المؤید بلخی بوده باشد.

(۳) مگر یک کتاب نادر الوجودی که فقط یک نسخه خطی از آن در کتابخانه دیوان هند در لندن موجود است موسوم به «کنج نامه در حل لغات شاهنامه» که در سنه ۱۰۷۹ تألیف شده و مؤلف آن علی المکی بن طیفور البسطامی است.

(۴) Carolus Salemann Abdul qadir Bagdadensir Lexion Şahna- mianum 1895.

(۵) Theodor Nöldeke. Das Iranische Nationalepos, Berlin und Leipzig 1920.

خودش روزی حکایت همین منظومه بختیاری را در پیش موفق نقل میکرده و موفق پس از شنیدن آنحکایت فردوسی را تشویق بر نظم ثانوی آن قصه کرد (۱). زمان نظم بختیاری بلاشک پان سنه ۳۸۰ و ۳۸۳ بوده چه بقول فردوسی آن قصه را بختیاری در اهواز تألیف کرده و «امیر عراق» یعنی بهاء الدوله نیز در اهواز بوده و از وی نظم آنرا خواسته و این در موقع عید نوروز واقع شده (۲). بهاء الدوله در اواسط سنه ۳۷۹ بامارت رسید و اهواز تا سنه ۳۸۳ در دست او بود و بعد بدست صمصام الدوله گذشت و اگرچه در سنه ۳۸۴ باز بهاء الدوله آنجا گرفت ولی یکسال بعد یعنی در سنه ۳۸۵ باز صمصام الدوله آن ولایت را تصرف کرد و در دست او بود تا وقتیکه بعد از قتل صمصام الدوله در سنه ۳۸۹ عاقبت باز بدست بهاء الدوله رسید.

عاقبت نظم قصه یوسف و کامیابی یا ناکامی شاعر در آن باب (۳) بر ما معلوم نیست. ولی محتمل است که بواسطه بی ثباتی اوضاع دیلمه و جنگ دائمی میان آنها فردوسی در دربار بهاء الدوله نیز اقامت طولانی نکرده و بسوی اصفهان وری یا طبرستان سفر کرده و باز بطوس برگشته است.

قصه یوسف و زلیخا اگرچه قصه دینی است و درست صنعت شعر و مهارت شاعر را در آن مجال نیست لکن چنانکه آیه گوید بعضی قطعه های بزمی و عاشقانه یا دردناک آن خیلی عالی است و مخصوصاً قسمت راجع بفریب زلیخا یوسف را و عشق بازی با او و شکایت یوسف در سرفر مادش دل را بجنبش میآورد. آیه از این کتاب که از قدیمترین قصه های منظوم فارسی است خیلی باطناب و مدح بسیار سخن میراند و گوید هیچیک از شعرای فارسی تا امروز غیر از فخرالدین اسعد گرگانی (مؤلف قصه ویس و رامین) بیایه فردوسی در این کار نرسیده و احدی بالاتر از وی قدم نگذاشته است.

بعد از فردوسی شعرای زیادی این قصه را بنظم آورده اند: عمیق بخاری، جامی، ناظم هراتی، مسعود قمی، محمود بیگ بن سالم (بقول حاجی

(۱) خود فردوسی در مقدمه یوسف و زلیخا (در نسخه منحصرفرد لندن که این مقدمه در آن ثبت است) گوید: «قضایا یکی روز اخبار آن (یعنی خبر منظومه بختیاری را) همی راندم بی غرض بر زبان «بزدیک تاج زمانه اجل موفق سپهر وفا و مجل \* زمن این حکایت بواجب بشنید پس آنکه سوی من یکی بنگرید .....» «تاج زمانه» که بموفق اطلاق شده ممکن است یکی از القاب وی بوده باشد چه در تاریخ یعنی هم عنوان تاج الزمان بسطان محمود غزنوی در زمان سهسالاری وی در خراسان میدهد.

(۲) در عید نوروز «امیر عراق» در اهواز بسلام عام نشست و بار داده بود و شعرا اشعار خوانده و از آنجمله بختیاری نیز شعر خوانده و صلح گرفته و بدین مناسبت معروف خدمت شده بود. چند روز بعد از نوروز قاری قرآن پیش امیر سوره یوسف را میخوانده و ویرا بسیار خوش آمد و بختیاری را که اتفاقاً در سرای سلطنت حضور داشت پیش خواند و «بدو گفت اگر طبع داری بدان توانی سپردن ره داستان \* بگو قصه یوسف از بهر ما که مارا بدان رغبت است و هوا». نوروز سنه ۳۷۹ در ۱۵ ذی الحجه و نوروز سنه ۳۸۰ در ۲۶ ذی الحجه و نوروز سنه ۳۸۲ در ۸ محرم و نوروز سنه ۳۸۳ در ۱۹ محرم بوده و سنه ۳۸۱ نوروز نداشته است. مقصود از نوروز اول فروردین ایرانی است نه اول حمل. بقول ابن الاثیر اهواز در سنه ۳۸۰ بدست بهاء الدوله گذشت و خود بد آنجا رفت. (۳) از دیباچه یوسف و زلیخا که بدان اشاره شد استنباط میشود که فردوسی یوسف و زلیخا را بامید صلح خوبی نظم کرده است.

لابد منشأ و مأخذ منظومه فردوسی هم همان تألیفات عربی این قصه است (۱) و شاید آنچه بفارسی منثور نیز نوشته شده بود هم جزو مأخذ وی بوده. علاوه بر اینها دو نفر شاعر فارسی زبان این قصه را پیش از فردوسی بنظم فارسی آورده بودند و فردوسی هم آنها را دیده و خوانده بود (۲) یکی از آن دو شاعر ابو المؤید بلخی شاعر معروف و مؤلف شاهنامه منثور بود که ظاهراً در نیمه اول قرن چهارم میزیسته و دیگری بختیاری بود که ظاهراً بنا بر حدس ریو (۳) شاعر در یار عز الدوله بختیاری بن معز الدوله دیلمی بوده (۴) (که از سنه ۳۵۶ تا ۳۶۷ در عراق عرب و اهواز و کرمان سلطنت داشت). بختیاری نیز قصه یوسف و زلیخا را برای بهاء الدوله دیلمی و بحکم او نظم کرده بود (۵) و فردوسی بقول

(۱) گرونیام در مجله انجمن شرقی آلمان شرحی بسیار مفید در خصوص اصل و منشأ این قصه نوشته که بسیار مفید است (M. Grünbaum in Zeitschrift der Deutsche Morgenländische Gesellschaft Bd. 43-44 Leipzig 1889) و از آنجمله گوید که در کتابخانه ملی مادرید (اسپان) یک کتاب قدیمی موجود است بزبان اسپانیایی و بخط عربی و معروف با اسم «Poema de Yose» که همان قصه یوسف و زلیخا است و ظاهراً در نیمه دوم قرن چهاردهم مسیحی یک نفر از مورها (بربر) که زبان اصلی خود را فراموش کرده و زبان غالیین را یاد گرفته بوده آنرا بنظم آورده. مندرجات این کتاب شباهت تامی بقصه یوسف و زلیخای فردوسی دارد.

(۲) در آغاز یوسف و زلیخای خود در باب یوسف و زلیخای بختیاری گوید: «شنیدم من آن داستان سربس زینک و بدش آگهم در بدر» این بیت جزو آن قسمتی از مقدمه یوسف و زلیخای فردوسی است که فقط در یک نسخه خطی باقی مانده و راجع بسبب نظم کتاب است و در چاپ آیه موجود است لکن عجب است که فرهنگ شعوری در لغت «در بدر» این بیت را بکمال خجندی نسبت داده است.

(۳) ریو (Rieu) مؤلف فهرست نسخ خطی فارسی موجوده در موزه بریتانی.

(۴) چون فردوسی گوید بختیاری در موقع نظم قصه جوان بوده لهذا بعید است که از شعرای در یار عز الدوله بوده باشد ولی خیلی ممکن است ابتدای ظهور و شاعری او در او آخر ایام وی بوده و محض تقرب یا تملق این تخلص را بر خود نهاده.

(۵) چونکه فردوسی گوید که بختیاری این قصه را برای امیر عراق «که بخشش همایون و فیروز باد شیش تا قیامت همه روز باد» نظم کرد و از این بیت معلوم میشود که مقصود از امیر عراق حامی بختیاری همان بهاء الدوله بوده که در زمان نظم فردوسی نیز امیر بوده. فردوسی در ضمن حکایت سبب نظم بختیاری قصه مزبور را برای امیر عراق امیر مزبور «شهنشاه» مینامد و شهنشاه از القاب بهاء الدوله بوده و بقول تاریخ گزیده خلیفه القادر بالله و یرا شهنشاه قوام الدین لقب داد. دلایل کثیره موجود است براینکه مقصود فردوسی از امیر عراق که خود وی این قصه را بخواهدش وزیر او نظم کرد بهاء الدوله بوده چه بودن این امیر در اهواز که فردوسی اسناد میدهد متناقض است که او را مجد الدوله امیری فرض کنیم (چنانکه آیه این طور فرض کرده). سلطان الدوله هم که نولدکه احتمال داده مقصود باشد در سنه ۴۰۳ تازه ده ساله بوده و ابتدا در سنه ۴۰۸ از شیراز بعراق آمد در این صورت چطور ممکن است فردوسی یوسف و زلیخا را بنام او ساخته باشد و سالها پیش از آن یک شاعر دیگری هم همین کار را برای او کرده باشد. یک دلیل دیگر هم بر اینکه نظم قصه در اوایل سلطنت بهاء الدوله بوده نه در او آخرش آنست که در باره او گوید «مر او را خود یر و دولت جوان» و بهاء الدوله در سنه ۳۷۹ در ۱۸ سالگی بسطنت رسید و در سنه ۴۰۳ پس از ۲۴ سال سلطنت در سن ۴۳ سالگی وفات کرد. پس بلاشک فردوسی این قصه را برای بهاء الدوله نظم کرده و در باره او است که گوید: «اگر طبع نیکو بیوندش و گز شاه فرزانه بیسندش \* مگر دست گیرد مرا روزگار شود شاد از این خدمتم شهریار \* مگر من رهی بام از فرشاه بیام زحشمت یکی پایگاه \* زدل فکرم پاک بیرون شود بییران سرم حشمت افزون شود \* ..... رساند بر حمت مرا پایه قند بر سر از خسروم سایه \* از این سایه من بنده مدسکوی شوم شادمان وبوم سرخروی». رجوع شود بشماره دوم کاوه از سال اول (دوره جدید).

و « بر کرد گل سرخ تو خطی بکشیدی

تا خلق جهانرا بخلا لوش فکندی »

[مجمع الفریس در ماده «خلالوش»]

و « اسپی چنانکه دانی زیر از میان زیر

وز کاهلی که داشت نه سکسک نه راهوار »

[فرهنگ جهانگیری در ماده سکسک]

بعضی از قطعات که اینه جمع آوری کرده قطعاً اصلی نیست و مخصوصاً مدح نامه حضرت امیر عم که بکلی از اشعار متوسطین یا متأخرین است و سست و بی ربط.

یوسف وزلیخای فردوسی ظاهراً مدتها مجهول مانده و منتشر

نبوده است. خیلی از کتب قدیمه و حتی چهارمقاله نظامی هیچ ذکری از

آن نمیکند ولی شاهنامه ظاهراً پس از شصت هفتاد سال از موقع ختم

تألیف در خراسان و ترکستان و هندوستان منتشر بوده ولی ظاهراً در

عراق عجم دیر تر شهرت یافته است (۱) و اگرچه نگارنده در خصوص

ذکر شاهنامه یا اسم فردوسی در کتب قدیمه استقصاء و تتبعی نکرده ام

ولی قدیمترین خبری از آن که بر من معلوم است گذشته از ذکر اسم

فردوسی و شاهنامه او در گرشاسپ نامه علی بن احمد اسدی طوسی پسر

اسدی بزرگ معروف که آن کتاب را در سنه ۴۵۶ تا ۴۵۸ تألیف

کرده است (۲) آنست که مسعود بن سعد بن سلمان از شعرای معروف و

متوقی در سنه ۵۱۵ (باصح اقوال) اختیاراتی از شاهنامه کرده و

همچنین علی بن احمد نامی نیز در سنه ۴۷۴ مجموعه ای بعنوان

اختیارات شاهنامه تصنیف کرده که یک نسخه از آن خوشبختانه در

کتابخانه کوتا (از بلاد آلمان) محفوظ است. در زمان تألیف چهار

مقاله (اواسط قرن ششم) شاهنامه غایت اشتهار داشته و نظامی

عروضی از آن باین عبارت مدح میکند. « من در عجم سخنی بدین

نکارنده رسیده ثبت میشود:

«بدوچگونه دم کسوفی که از شرفش

کلاه گوشه عرش است و ترک شب پوشم»

[فرهنگ شعوری در ماده «ترک» بنقل ولرس از آن]

و «بانگ کردست ای بت سیمین

ذوش خواندم ترا که هستی ذوش»

[فرهنگ شعوری در ماده «ذوش» بنقل ولرس از آن]

و «پاس میداشتم برای و بهوش

وز خطاب کسم نیامد گوش»

[فرهنگ شعوری در ماده «گوش»].

و «دل برد مرا وز دم زدم نشردم» [کذا]

گفتا که چه سودست که درغ آب برد»

[مجمع الفریس در لغت «درغ»]

(۱) نسخه چاپ طهران از روی هفت نسخه خطی طبع شده.

(۲) H. Ethé Firdousis, Jusuf und Zalikha in Verhandlung des siebenten internat. Orientalisten Congresses, Wien 1889, Semitische Section pp. 20-45.

(۳) این دو مقاله تحت عنوان «Firdausi als Lyriker» در جلد دوم و سوم Sitzungsberichte der philoso-philolo und hist. Classe der Akademie der Wissenschaft zu München, Band II u. III 1872/73.

(۴) این کتاب در سنه ۱۰۴۲ تألیف شده و نسخه خطی آن در کتابخانه دیوان هند در لندن محفوظ است.

(۱) مثلاً قابوس نامه هیچ حرفی از آن نمیزند و از شاهنامه ابوالمؤید بلخی که

ظاهراً در طبرستان و گرگان انتشار کامل داشت (شاید بواسطه اشتغال آن بردستان

پهلوانان قدیم طبرستان مانند آغش و هادان) ذکر میکند. حتی ابن اسفندیار در حدود

سنه ۶۱۳ باز در تاریخ طبرستان از شاهنامه ابوالمؤید بلخی (مؤیدی) و شاهنامه

فردوسی توأم سخن میراند و اولی را در دست داشته است. تاریخ بیهقی مؤلف

در سنه ۴۴۸ و سفر نامه ناصر خسرو مؤلف در حدود سنه ۴۴۵ و سیاست نامه نظام

الملک مؤلف در حدود سنه ۴۸۴ و فارس نامه ابن البلخی مؤلف در حدود سنه

۵۰۰ و (ظاهراً) زین الاخبار کردیزی مؤلف در حدود سنه ۴۴۴ نیز هیچ ذکری

از شاهنامه ندارد و دلیل این فقره معلوم نیست چه در آزمان اشعار فارسی با کمال

سرعت انتشار مییافتند و قطران تبریزی در سنه ۴۳۷ دیوان دقیقی متوقی در حدود

سنه ۳۷۰ را در دست داشته و چنانکه در سفرنامه ناصر خسرو مذکور است وی در

تبریز در آنسال اشعار مشکله آندیوان و دیوان منجیک را از ناصر خسرو استیضاح

کرده است.

(۲) اینه در کتاب خود موسوم به «ادبیات فارسی» که در ضمن کتاب «اساس

فته الله ایرانی» درج شده اذعا کرده که اسم فردوسی در اشعار مناظره اسدی طوسی

بزرگ ابو نصر احمد بن منصور نیز ذکر شده ولی نگارنده نتوانستم چنین چیزی پیدا کنم

و بر فرض صحت این مطلب این ذکر اسم با زمان خود فردوسی یا کمی بعد از وفاتش

مصادف میشود.

فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم، (۱). ابن الاثیر الجزری (۲)  
 (نصر الله بن محمد بن عبد الکریم) متوفی سنه ۶۳۷ در کتاب خود موسوم  
 به «المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر» در باب فردوسی شرحی گوید (۳)  
 که تلخیص و لب آن اینست که در شعر عربی تطویل شعر را ضایع  
 میکند و اگر دویست و سیصد بیت متوالیاً در یک موضوع نظم شود اغلب  
 ابیات بیمزه میشود ولی در کتاب هر قدر مفصل تر باشد می توان فصیح  
 نوشت و این فقره اجماعی است لکن در این نکته عجمها بر عرب برتری  
 دارند و شاعر عجم یک کتاب را از اول تا آخر برشته نظم در می آورد و  
 باز در زبان آنها در غایت فصاحت و بلاغت است چنانکه فردوسی در نظم  
 کتاب معروف بشاهنامه کرده که مشتمل بر شصت هزار بیت است در  
 تاریخ ایران و آن قرآن ایرانیان است و تمام فصحای عجم اجماع کرده اند  
 بر اینکه در زبان آنها فصیح تر از آن چیزی نیست و این فقره در زبان  
 عربی با وجود وسعت آن و کثرت صنایع و معانی در آن ممکن نیست با آنکه  
 زبان فارسی نسبت به عربی مثل قطره ایست در مقابل دریا .

آنچه شعرای بزرگ ایرانی درباره فردوسی گفته اند در تذکره های  
 شعرا ثبت است و حاجت بدرج نیست نظامی و سعدی و جمله شعرای نامدار  
 او را عبارات عالی ستوده و در مقابل وی سجده تعظیم و کرنش کرده اند و یقین  
 است که نسل آینده ایران (اگر مرض کوفت و سرطانی که در زبان فارسی  
 اخیراً راه یافته آن زبان لطیف و نفز و شیرین و شریف را منقرض و تباہ  
 نکند) پایه فردوسی را بلندتر خواهد کرد و تنها بدادن اسم وی بیک  
 خیابان پایتخت اکتفا نکرده مدرسه ادبیات و تاریخی بنام مبارک وی  
 خواهد بر افراشت و پیشین گوئی آن مرد بلند همت سخنور را بمقام حقیقت  
 خواهند آورد که گفت:

یکی بندگی کردم ای شهر یار که ماند زمن در جهان یادگار  
 بناهای آباد کرده خراب ز باران و از تابش آفتاب  
 پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند  
 بر این نامه بر عمرها بگذرد بخواند هر آنکس که دارد خرد (۴)

و بعد گوید:

چو این نامور نامه آمد به بن زمن روی کشور شود بر سخن  
 از این پس نیرم که من زنده ام که نخم سخن را بر آکنده ام  
 « محصل »

\* \* \*

(۱) خود فردوسی نیز گوید: «سخن گستران بیکران بوده اند سخنها  
 بی اندازه پیسوده اند \* و لیک از چه بودند ایشان بسی همانا نگفتست از ایشان  
 کسی»

(۲) ابن الاثیر که لقب ضیاء الدین فخر الاسلام و کنیه ابو الفتح داشته  
 برادر ابن الاثیر مؤرخ معروف ملقب بمجدالدین متوفی سنه ۶۳۰ و ابن الاثیر مجدالدین  
 قیه متوفی سنه ۶۰۶ است . و هر سه برادر معروف باین الاثیر هستند .

(۳) چاپ مصر صفحه ۲۲۴

(۴) این ابیات در جلد دوم شاهنامه در ضمن حکایت لشکر کشی کیخسرو و جنگ  
 افراسیاب و گریز زدن بدح سلطان محمود آمده و همچنین در ضمن ابیات هجو نامه نیز  
 عیناً مندرج است .

سلسله مقالات راجع به فردوسی و شاهنامه و منشا قدیم داستانهای ایرانی  
 و بشروان فردوسی با این قسمت اخیر که در این شماره درج شد بختام رسیده و جمعا  
 هشت مقاله در این باب مستقیماً و سه مقاله دیگر در باب ابو المؤید بلخی و دقیقی و ابو  
 شکور بلخی بطور غیر مستقیم برای تکمیل و روشن کردن تاریخ شاهنامه و یوسف  
 و زلیخا و یک مقاله دیگر بترجمه از جناب استاد برون باز در باب فردوسی در این  
 موضوع درج شد یعنی در واقع ۱۲ مقاله و با اینهمه اگر حقیقت را بگوئیم این موضوع  
 چنانکه لازم است تشریح و تحقیق نشد و عمده سبب آن علاوه بر لزوم جمع اسباب  
 زیاد برای اینکار و داشتن نسخه های صحیح و قدیم در دست و مقابله آنها عدم گنجایش  
 لازم است در صفحات روزنامه کاوه برای این نوع مطالب که استقصاء کامل رو  
 شرح مستوفی لازم دارد لهذا باید طالبین تفصیل کافرا در این خصوص رجوع کنیم  
 بنوشته های مؤلفین فاضل فرنگی مانند ذول موهل که ذکرش مکرر گذشت  
 در مقدمه ترجمه خود از شاهنامه (در طبع بزرگ که با متن فارسی توأم چاپ شده  
 و در طبع کوچک بدون متن فارسی) و خیلی دیگر از علما و بالأخص مکتب پیهما  
 و رئیس علامه معظم و استاد اعظم پروفیسور تئودور نولدکه موسوم به «حماسه ملی  
 ایران» (۱) که در این موضوع آیت با هره است و نگارنده از آن رساله استفاده  
 و اقتباس زیاد نمود .  
 نگارنده را در ضمن نگارش این سلسله مقالات خیلی یاد داشته جمع شد که اکثر  
 آنها بسیار مفید است و امید و ارادت در آینده همین مقالات را قدری بسط داده و آن یاد  
 داشته را نیز علاوه نموده بشکل رساله ای منتشر سازد لکن بیفایده نمی بیند که ذیلاً  
 بعضی از آنها بطور یاد داشت متفرقه و بدون ترتیب اشاره نماید:

§ فردوسی اگرچه شاهنامه را قطعاً از روی شاهنامه منثور  
 ابو منصور بنظم در آورده ولی دلایل و قرائن زیادی هست بر اینکه وی  
 عیناً و فقط همان کتاب را دنبال نکرده بلکه از سایر مآخذ مستقل نیز  
 استفاده کرده و مقداری بر آن افزوده چنانکه از مطابقه دقیق شاهنامه  
 با مآخذ قدیمه عربی و کتاب ثعالی موسوم به «غرر اخبار ملوک الفرس  
 و سیرهم» که مآخذ عمده آن نیز بظن قوی همان شاهنامه ابو منصور  
 بوده (شاید یک نسخه دیگر با اختلافی از آن کتاب) دیده میشود .  
 نولدکه اثبات کرده قصه بیژن و منیژه و جنگ رسم بادیوسفید و جنگ  
 او بادیو آکوان و قصه سهراب و جنگ او با پدرش و حکایت جنگ داراب  
 با اعراب و رئیس آنها شعیب و پندنامه نوشیروان که در شاهنامه فردوسی  
 موجود است در شاهنامه قدیمی نبوده و با باین ترتیب ذکر نشده بوده است

§ در تذکره دولتشاه سمرقندی گفته شده که پدر فردوسی باغبان  
 سوری بن معز [بن مسعود] (که در تذکره مزبور سوری بن ابی معشر و  
 در بعضی مآخذ دیگر سوری بن مغیره ذکر شده) بوده است در بی  
 اساس بودن این مطلب شکی نیست چه سوری مزبور در ایام سلطنت  
 سلطان مسعود غزنوی و در حدود سنه ۴۲۸ و پس از آن صاحب  
 دیوان نیشابور و عمید خراسان بوده است . در بعضی از نسخه های  
 دیباچه قدیم شاهنامه اسم از ابو سهل همدانی رفته که در دربار سلطان  
 محمود بود و در کار فردوسی اختلال کرد . در این مورد لابد  
 مقصود خواجه ابو سهل حمدونی (احمد بن حسن) عمید خراسان بوده

(۱) عنوان کامل کتاب چنین است:

Das Iranische Nationalepos von Theodor Nöldeke

این رساله در جزو کتاب بزرگ و معروف «اساس فقه اللغه ایرانی» که گایگر  
 و کوهن در سنه ۱۸۹۶ میلادی نشر کرده اند مندرج است و اخیراً مؤلف محترم باهرم  
 سن که بیشتر از ۸۰ سال دارند و مصائب مهاجرت مجبوری از وطن خود که بدست  
 فرانسه گذشت باز این رساله را حکم و اصلاح نموده و تحقیقات جدید بر آن اضافه  
 کرده یاز سال آنرا جداگانه در برلین و لایپزیک بطبع رسانید .

پارسی که بگذشت سال از برش چارسی، و در جای دیگر گوید «چنین گفت پیر خراسان . . . . .»

§ این شعر فردوسی که در آغاز داستان گرشاسب از قول دقیقی بخودش و در مدح سلطان محمود گوید «از امروز تا سال هشتاد و پنج بکاهدش رخ و بیالیش گنج» برای نگارنده روشن نیست که مقصود از عدد هشتاد و پنج چیست.

§ فردوسی در شاهنامه و در اشعار دیگر خود از همه جهت در ۲۶ جا از عمر خود و تاریخ وقت و عده سالهای تألیف و غیره با ذکر عدد حرف میزند و باغلب آنها در ضمن مقالات اشاره شد و از مقایسه همه آنها میتوان تا اندازه راجع بزمان او و درجات عمرش حدس صحیح زد.

§ بعضی مطالب دیباچه بایسنقری شاهنامه عیناً و اغلب با عین همان عبارات در تاریخ گزیده موجود است و نگارنده در مقام مقایسه خیلی از این مطالب باین نکته برخورد کرده که میان تاریخ گزیده و دیباچه منبسط ارتباط خیلی نزدیکی موجود است که شاید هر دو از اصل قدیمتری مأخوذ هستند.

§ از مقدمه یوسف وزلیخای فردوسی چنان استنباط میشود که فردوسی اشعار غزلیات عاشقانه زیادی نیز داشته چنانکه گوید « . . . بسی نامه دوستان گفته ام » و «همیدون بسی رانده ام گفتگوی زخویان شکر لب ماهروی»

§ ظن قوی بر آنست که فردوسی ابتدا مدتها بطور متفرقه قطعات مختلفی از داستانهای قدیم را مستقلاً نظم کرده مانند منیژه نامه و قصه رسم و اسفندیار و غیره و بعدها بحیال تکمیل کار افتاده و آن قطعات را هم که حاضر بود بهم چسبانیده و بقیه داستانها و تواریخ را نیز از روی کتاب شاهنامه نظم کرده و شاهنامه را درست کرده چنانکه در آغاز یوسف و زلیخا از داستان رسم و فریدون و ضحاک و کیقباد و کوس و کیخسرو و افراسیاب و گیو و طوس و زال و بهزاد و اسفندیار که پرداخته حرف میزند ولی اسمی از شاهنامه نمی برد.

## خلاصه

در خاتمه این سلسله مقالات شاید برای استفاده عامه خوانندگان که حوصله مطالعه دقیق تمام مقالات و تحقیقات آن که بیشتر روی سخن در آنها بخواص و اهل فن تاریخ و ادب بود ندارند نیفایده نباشد که ملخص تاریخ زندگی شاعر بزرگ طوسی را بطور اجمال ثانیاً در خم کلام ثبت کنیم. خلاصه مقالات گذشته از اینقرار است:

ابوالقاسم فردوسی طوسی از اهل قریه باز از توابع طایران طوس

ولی وی نیز در اواخر ایام سلطان محمود در خراسان دارای این منصب بود و بپایه وزارت رسید و در اوایل سلطنت سلطان مسعود رئیس اشراف شد.

§ در تذکره ها ذکر شده که فردوسی در شاعری شاکرد اسدی طوسی بزرگ (ابو نصر احمد بن منصور) بوده و اسدی بعد از فردوسی نیز زنده بوده و در ایام سلطان مسعود غزنوی در گذشت. این فقره اگر چه خالی از امکان نیست لکن در آنصورت باید اسدی عمر خیلی طویلی نزدیک به ۱۲۰ سال کرده باشد و بعید نیست التماس میان اسدی بزرگ و پسرش اسدی دوم (علی بن احمد) موجب این فرض شده اگر چه اسدی دوم مدتها بعد از سلطان مسعود هم زنده بود. نظم تنم شاهنامه از طرف اسدی که در تذکره ها ذکر شده ب اساس است.

§ بودن حی بن قتیبه عامل طوس و حامی فردوسی از نژاد عرب که در ضمن مقاله حدس زدیم باین فقره تأیید میشود که یعقوبی در کتاب البلدان که در سنه ۲۷۸ تألیف شده گوید در شهر طوس قومی از عرب ساکن هستند از قبائل طی و غیره. این نکته را هم باید گفت که فردوسی حی قتیب را بانثیب قافیه کرده است.

§ دیباچه بایسنقری شاهنامه بعقیده موهل و تولد که از روی یک دیباچه منظوم قدیمتری نوشته شده و شاید هم این دیباچه و هم دیباچه قدیم معروف هر دو از یک دیباچه قدیمتری اخذ شده اند.

§ فردوسی در بعضی اشعار از کلام متقدمین شعرا مانند رودکی و مخصوصاً ابو شکور بلخی و دقیقی اقتباس و اخذ کرده. شواهد این مدعا زیاد است و مخصوصاً آیات زیادی از شاهنامه را در فرهنگها بشعرا دیگر نسبت داده اند. فردوسی گوید « اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اوروند را دجله خوان » که ظاهراً بتقلید رودکی است که گفته « اگر پهلوانی ندانی زبان ورز رود را ماورالنهر خوان » همچنین اشعار « در ختی که تلخست ویرا سرشت اگر بر نشانی بیاغ بهشت . . . الخ » که معروفست تقلید اشعار ابو شکور است که گوید « در ختی که تلخش بود گوهرها . . . الخ » چنانکه در شماره ۸ سال اول (دوره جدید کاوه صفحه ۱۱ ستون ۲ ذکر شده و باز این بیت منسوب بدقیقی را که گفته « سپاهی که نوروز گرد آورید همه نیست کردش بنا که شجام » در فرهنگ انجمن آرای ناصری بفردوسی اسناد داده بدین شکل « سپاهی که نوروز آورید شجامش بیکدم فرو خوابید » و چندین شعر دیگر از این قبیل که نگارنده جمع کرده ولی اینجا مجال درج آنها نیست.

§ در چندین جا از شاهنامه فردوسی نسبت میدهد که روایت کنند داستانها که فردوسی بنظم آورده پیری ۱۲۰ ساله بوده در ضمن پندنامه نوشیروان بهرمز گوید « یکی پیر بد پهلوانی سخن بگفتار و کردار گشته کهن چنین گوید از دفتر پهلوان . . . . . » و در ضمن سرگذشت سرگش و باربد گوید « چنین گفت روشن دل

نموده و شاید برای خود آثار خیری نیز در طوس بگذارد. بمساعدت امیر نصر بن سبکتکین فرمانفرمای خراسان و ارسلان جاذب حاکم طوس و فضل بن احمد وزیر سلطان ظاهراً امید داشته و پس از آنکه چندین سال در طوس بنظم این کتاب کوشیده و در حدود سنه ۴۰۰ هجری تمام کرده و بغزنه برده و بسططان پیشنهاد کرد و با آنکه ظاهراً سلطان نوید جایزه بزرگی داده بوده در عاقبت کار محض اینکه او را تهمت دینی زدند صلّه جزئی باو داد. وی از این فقره دلشکسته و مأیوس شده از غزنه بیرون رفت و چندی در هرات متواری شد بعد بطوس برگشته و از آنجا بطبرستان رفته و خواست شاهنامه را بنام اسپهبد آنجا که ظاهراً از اولاد شهریار بن دارا بن رستم بن شروین بود بنماید ولی او قبول نکرد و وجهی باو داده و او را روانه کرد بالأخره پس از چندی بوطن خود برگشت و در حدود سنه ۴۱۱ (یا ۴۱۶) وفات کرد و بواسطه غوغای یک فقیهی طوسی از دفن در قبرستان مسلمانان ممنوع شده در باغ خودش درون دروازه طابران طوس دفن شد.

یکی از دوستان فاضل که لطف مخصوص در باره کاوه دارند و اغلب باغلاط طبعی و تالیفی آن و همه گونه خطاها که واقع میشود ما را ملتفت میسازند در قسمت مقاله مشاهیر شعرای ایران که در شماره گذشته درج شد چندین خطا یافته اند. اغلب این خطاها راجع بغلط طبع است که در موقع تصحیح از نظر رد شده و اینک بدانها اشاره میکنیم: مثلاً در صفحه ۱۳ ستون ۲ سه سطر بآخر مانده در مصراع «به پیوستم من این نامه باستان» کلمه «من» زیادی است و سهواً داخل شده و همچنین در همان ستون قدری قبل از آن چاپ شده «ندارد کسی بخوار فال مرا» که «بخوار» غلط است و صحیح «خوار» است. همچنین در صفحه ۱۴ ستون ۲ حاشیه ۴ سطر اول در مصراع «بدان خاک شمشاد بوی نخست» کلمه «بوی» غلط است و صحیح «بودی» است و در صفحه ۱۵ ستون ۱ در حاشیه در مصراع «بچندین هنر شصت و دو ساله بودم» واضح است که کلمه «ساله» غلط فاحش است و صحیح «سال» است و این غلط معنی را ضایع میکند.

بدبختانه علاوه بر این اغلاط مطبعی معلوم میشود یک خطی هم از طرف نگارنده مقاله در استنباط معنی بیت «دریغ آن گل و مشک و خوشاب سی همان تیغ برنده پاری» که در صفحه ۱۴ ستون ۱ حاشیه ۱ آمده واقع شده که از مضمون آن چنین حدس زده شده بود که کلمه «سی» در آن بیت اشاره بسال و عمر شاعر است و تیغ برنده پاری اشاره بطبع شعر و کلام او است. فاضل محقق مشار الیه را عقیده بر آنست که مقصود از عبارت «خوشاب سی» دندانهای شاعر است و چون معلوم میشود استنباط نگارنده که بطور حدس ضعیفی بدان اشاره کرده بود خطا بوده است محض اصلاح خطا تصریح بدان و تصحیح را لازم دید.

در حدود سنه ۳۲۰ یا کمی بعد از این تاریخ متولد شده و در اوایل عمر از دهاقین و ملائکین و دارای وسعت و رفاه حال بوده در اوایل جوانی متأهل شده و در ۲۷ سالگی دارای یک پسر شده و بعدها دختری نیز پیدا کرده و زن با فضل و کمالی داشت. طبع شعر خوب داشته و اطلاع زیاد از تاریخ ایران بهمرسانیده و از اوایل کهولت خود شاید در ۴۳ سالگی مثلاً بنظم بعضی قطعهها از داستانهها و قصص ایران دست زده ولی بعدها پس از آنکه دقیقی شاعر کتاب شاهنامه را که در وطن فردوسی یعنی طوس بحکم همشهری نامدار وی امیر طوس ابو منصور محمد بن عبدالرزاق مقتول سنه ۳۵۱ و باهنام یک طوسی دیگر که پیشکار ابو منصور و از اولاد کنارنگان (مرزبانان قدیم) طوس بوده معروف به معمری (ابو منصور یا سعود بن منصور) و بمباشرت و تألیف چهار نفر علما که باز یکی از آنها طوسی بوده در سنه ۳۴۶ یعنی در ایام جوانی فردوسی تألیف شده بود شروع بنظم کرد و پس از نظم قسمت کوچکی از آن قریب بهزار بیت در حدود سنه ۳۶۷ کشته شد فردوسی در صدد برآمد که این کتاب را که زائیده وطن او بود و موضوع آن چیزی بود که وی همیشه بدان میل و رغبت و علاقه قلبی زیاد داشته پیدا کرده و بنظم در بیاورد پس از مدتی نجسس این کتاب (و شاید سفر بنجارا یا بلخ برای این مقصود) رفیق مهربان وی در خود طوس که نظر بروایات اسم وی محمد لشکری بوده یک نسخه از آن کتاب برای فردوسی آورده و او را تشویق بنظم کامل آن و تقدیم بیک امیر یا پادشاهی کرد و یکی از بزرگان یا امرای طوس که ممکن است اسم او ابو منصور بن محمد بوده باشد ویرا حمایت و بمقصود او مساعدت زیاد کرده و از حیث معاش و امور دنیوی او را فارغ البال میداشت. فردوسی در زیر حمایت این راد مرد در حدود ۵۸ یا ۶۰ سالگی بنظم تمام شاهنامه دست برد. حامی مزبور در انقلابات خراسان بی نشان و معدوم الاثر شد. فردوسی که در جوانی و کهولت از خود مایه زندگی داشت در پیری فقیر و ناتوان و علیل و ضعیف شده و بخيال کسب جایزه مالی از نظم شاهنامه افتاده بود. بعد از فوت حامی اولی او حیّی بن قتیب عامل طوس از او مواظبت و رعایت کرده و از خراج ویرا معاف داشت. ظاهراً در همین دوره یعنی در اوقات رعایت همین حیّی فردوسی نسخه اولی شاهنامه را که تا اندازه ای کامل بود با تمام رسانید (شاید در سنه ۳۸۴) بعدها وی از وطن اصلی خود بیرون رفته و بولایت عراق عجم و عرب سفر کرد و قصه بوسف و زلیخارا بخواش موفق از در باریان بهاءالدوله دیلمی نظم کرد (شاید در سنه ۳۸۵ یا ۳۸۶). اگر اشعار منسوب با و که در یک نسخه شاهنامه موجود است کلاً یا جزاً اصلی داشته باشد در آنصورت وی در سنه ۳۸۸ و ۳۸۹ در اصفهان و خان لنجان پیش یکی از بزرگان اصفهان موسوم بابوبکر احمد بن محمد اصفهانی مقیم خان لنجان بوده. بعد از جلوس محمود غزنوی بتخت سلطنت و بلند شدن آوازه او فردوسی که بطوس برگشته بود مصمم شد که شاهنامه را ثانیاً تکمیل و تهذیب کرده و بنام سلطان تمام کند و بدانواسطه جایزه و جاهی تحصیل نماید که باقی عمر مرغه زیسته و دختر خود را خوشبخت

## در اصل سفید است





ورقہء فوق العادۃ

# کاوہ

۲۲ آبانہامہ قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غرہ شعبان سنہ ۱۳۴۰ = ۳۰ مارس ماہ فرنگی ۱۹۲۲ میلادی .

## اخطار

روزنامہ « کاوہ » دیگر آدرس تلگرافی ندارد یعنی کسانی کہ تلگراف میکنند باید عنوان کامل اداره کاوہ را با اسم کوچہ و نمرہ خانہ بنویسند نہ فقط لفظ « روزنا کاوہ » چنانکہ سابقاً کافی بود .



Rédaction du journal Persan-Kaveh  
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**

Leibnizstr. 64.

## ملاحظات راجع بگاوه

برای مشترکین و وکلا

هیچ کس نباید از بابت سال سوم گاوه وجهی بو کلای گاوه بدهد و یا مستقیماً بداره فرستد مادامیکه شماره اول سال سوم با و نرسد. آنها که تا حال برخلاف اخطار اداره بوکلای وجهی داده اند باید خودشان پس بگیرند و وجهی که بخود اداره از این بابت رسیده یا برسد فوراً بصاحبان آنها مسترد میشود ولی در عودت دادن پول و یا برات از آلمان بخارجه اشکال زیادی هست و باید حتی الامکان پولی بداره از بابت سال سوم فرستاده نشود تا اداره محتاج بعودت دادن آن باشد.

وکلائی ولایات که با اداره سر و کار و حساب دارند هیچوقت نباید وجهی از بابت مطالبات اداره بوکلای گاوه در طهران بفرستند و اگر بفرستند اداره قبول نخواهد کرد چه ما در هر شهری جداگانه وکیل داریم و همه مستقل هستند و وکیل مرکزی نداریم.

از وکلای که با اداره طرف حساب هستند تمنا میشود که قروض خود را هر چه زودتر بفرستند و برات نفروختن بانک و غیره را مانع قرار ندهند چه ممکن است طلب اداره را حواله پاریس یا بمبئی بگیرند و از بمبئی باسانی ما برسانند. همه وجوه را ممکن است در بمبئی بعهده جناب آقا محمدتی تاجر افشار که عنوان ایشان در ذیل درج است برات بگیرند و معظم له ما برساند عنوان جناب ایشان از این قرار است:

M. Mohamed Tacki Afshar Esqr.

No. 26 Compta Street.

Frere Road, Fort.

Bombay.

اداره گاوه با وجود عدم انتشار آن و تعطیل موقتی باز داثراست و برای فرستادن کتب سلسله انتشارات گاوه و دوره های سابق گاوه حاضر است و مکاتبات را جواب میدهد و سفارشات را سرعت انجام میدهد.

بعضی از وکلای گاوه در رسانیدن وجوه اداره تعلل و رزیدند و حتی در دو سال گذشته بداشتن حساب کلکی با اداره دیناری ترسانیدند و معتبر بدهیهای باطل شدند ما حق خود میدانیم که از این اشخاص بی انصاف شکایت بکنیم ولی پاس حرمت ایشان و حرمت روزنامه را نگاهداشته هنوز چیزی با اسم و رسم نمینویسیم تا مگر خود بمقام انصاف آمده و طلب اداره را که کلکی است بپردازند و اگر باز ندهند ما بدون ملاحظه اسمی آنها را افشا خواهیم نمود.

چنانکه در فوق ذکر شد تا موقع انتشار و توزیع شماره اول سال سوم روزنامه هیچکس از مشترکین نباید بابت وجه اشتراک چه مستقیماً بداره و چه بوکلای روزنامه وجهی بپردازد ولی طالبین اشتراک سال سوم میتوانند اسمی و عنوان خود شانرا مستقیماً یا توسط وکلا بداره گاوه بفرستند تا در موقع انتشار روزنامه شماره اول برای ایشان فرستاده شود.

اگر پیش از اعلان ثانوی از طرف اداره و انتشار خود روزنامه کسی چیزی بوکلا بابت سال سوم بپردازد اداره مسئول نخواهد بود.

اشخاصیکه با اداره گاوه طرف مکاتبه هستند مستدعی است که اسم و عنوان خود را جداگانه صریح و خوانا و بتفصیل بنویسند و بامضای بیچیده و ناخوانا اکتفا ننمایند چه اغلب مکاتبات اگر بیجواب میماند برای اینست که عنوان کاملی ندارند و باینجهت یا اداره اصلاً جواب نمینویسد و یا اینکه با آن عنوان ناقص که مینویسد کاغذ نمیرسد.

کتاب حکایات

## یکی بود و یکی نبود

از سلسله انتشارات گاوه

اینک این کتاب نفیس که در کمال پاکیزگی بطبع رسیده و مشتمل بر دیباچه ادبی انتقادی در ۲۰ صحیفه و شش قصه (رومان) شیرینی و یک خانمه مشتمل بر لغات عوامانه معمول در تلفظ زبان فارسی حالیه برترتیب حروف نهجی در ۳۰ صحیفه میباشد از طبع خارج شد و برای فرستادن بطالین حاضر است آنهایکه با کمال بی صبری تعجیل و تأکید در فرستادن کتاب مینمودند حالا میتوانند فوراً قیمت آنرا فرستاده و کتاب را دریافت دارند. شیرینی و دلکشی کتاب محتاج بشرح و اطناب نیست و نمونه از آن در شماره اول سال دوم گاوه (دوره جدید) تحت عنوان «فارسی شکر است» درج شده.

این کتاب اگرچه از سلسله انتشارات گاوه است و محل فروش آن نیز اداره گاوه میباشد ولی چون بشرکت طبع شده فروش آن فقط بیول نقد است که بداره گاوه برسد و در مقابل قبض یا سفارش کتبی وکلای گاوه و یا بطور نسیه باشخاص محترم و وکلاییکه طرف حساب با اداره هستند فرستاده میشود و حساب آن بکلی جداگانه است و باید قیمت آن قبلاً برسد.

قیمت هر نسخه از آن چنانکه سابقاً نیز اعلان شده شش قران در ایران و ۳ شلینگ در خارجه است بمشتریان متفرقه و چهار قران در ایران و ۲ شلینگ و نیم در خارجه برای کسانیکه خرید کلکی نمایند یعنی بیشتر از ۳۰ نسخه در یکجا (نه بتدریج) و نقد. کسانی که بیش از دوست جلد یکجا خریدار شوند اداره گاوه حاضر است با آنها در باب قیمت قرار مخصوص بگذارد. هر کس وجه نقد بداره رسانید کتاب مزبور با پست سفارشی برای او فرستاده میشود و در صورت مفقود شدن کتاب اداره مسئول خواهد بود.

## ورقہ فوق العادہ

## کاغذ

۱۳۴۴

۲۲ آبانہام قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غرہ شعبان ۱۳۴۰ = ۳۰ مارس ماہ فرنگی ۱۹۲۲ میلادی

راجع بمملکت ایران . پس لامحالہ کاوہ مدت چند ماہی کہ امید است طولانی نشود در حال تعطیل خواهد بود و امید است در اوایل پائیز امسال دوبارہ بنشر آن شروع شود والبتہ بظالمین اشتراک کہ اسم خود را قبلاً بوکلاء یا خود اداره داده اند و اسامی آنها در دفتر ثبت است مرتباً فرستادہ خواهد شد . خوشبختانہ چیزی از وجوہ اشتراک سال سوم بادارہ نرسیدہ مگر خیلی جزئی لهذا آنها کہ وجہ اشتراک را بوکلای اداره پرداختہ اند میتوانند پس بگیرند ولی کار در مورد چند نفری کہ وجہ نقد بادارہ فرستادہ اند قدری مشکل است چہ اخراج پول و برات ثانیاً از مملکت آلمان ممنوع است و اگر ہم ممکن شود زحمت زیاد دارد پس تکلیف آنانکہ برات وحوالہ بانک فرستادہ اند آنتست کہ صبر کنند و پس از چند ماہی پول خود را از بانک پس بگیرند و در مورد پنج شش نفری کہ پول نقد در لَف یا کت فرستادہ اند اداره سعی خواهد کرد کہ این وجوہ را بہر وسیلہ است بآنها برگرداند بعد از این اخطار ہم احدی نباید پولی بابت اشتراک بادارہ بفرستد یا بوکلاء بدهد ولی برای خواستن دورہ قدیم کاوہ و دورہ سال دوم کاوہ و کتب سلسلہ انتشارات کاوہ ممکن است بادارہ رجوع کرد چہ اداره کاوہ دایر خواهد بود و سفارشها فوراً انجام دادہ میشود .

از اغلب وکلای کاوہ کمال تشکر حاصل است و مخصوصاً از آقایان رؤسای تجارتخانہ سروشیان در کرمان و میر صدر میر عبدالباقی در کرمانشاہ و دواخانہ آقا میرزا غلامرضا در اصفہان و آقا میرزا احمدخان پژوہ وکیل سابق کاوہ در شیراز و آقای امیرخیزی در تبریز تشکر مخصوص جداگانہ داریم کہ علاوہ براینکہ تمام وجوہ اشتراک و مطالبات ادارہ را تادینار آخر رسانیدند ہیچ نوع حق الزحمہای ہم برای گماشتگان خود از ادارہ کاوہ قبول فرمودند . این سپاسگذاری در بارہ جنابان آقا میرزا احمد کازرونی در بوشہر و آقای آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی کہ مرحام ایشان در بارہ کاوہ بتقریر و تحریر نیاید و ہمت مجددانہ و فوق العادہ در توسیع دائرہ انتشارات فرمودہ اند مضاعف است . چند نفر ہم از مشترکین ہستند کہ بتنہائی برای دہ پایست و پنجاہ نسخہ قبول اشتراک کردہ اند کہ علم دوستی آنها نیز شایستہ بسی قدردانی است .

## تعطیل موقتی کاوہ

روزنامہ کاوہ کہ بایستی در اواخر جمادی الاولی از امسال قدم بسال سوم خود گذاشتہ و شمارہ اول آن منتشر شود ضرورہ دوچار بک تعطیل موقتی میشود . در اواخر سال دوم کاوہ نظر بگرانی فوق لعادہ مخارج طبع و کاغذ و بست و مصارف زندگی و ادارہ وغیرہ ادارہ کاوہ صم بر آن شد کہ بخوانندگان آن اخطار نماید کہ اگر در سال سوم مدہ مشترکین بدو ہزار نفر نرسد بواسطہ عدم کفایت عایدات بمخارج وزنامہ نمیتواند منتشر شود . این فقرہ باعث آن شد کہ بعضی از وکلای بیور ادارہ در ہندوستان و ایران و جمعی دیگر از مشترکین عجب علم ادب ہمت مخصوص و سعی بلیغ در تکثیر عدہ مشترکین فرمودند و چون ر آخر سال هنوز از جوابہای واصلہ امید کافی در زاید عدہ مشترکین حاصل نشدہ بود موقتاً در نشر شمارہ اول سال سوم تأملی شد چہ موافق ترتیبی کہ ادارہ کاوہ دارد اگر شمارہ اول از یکسالی نشر شد مجبوراً باید تا آخر سال مداومت کند و گرنہ وجوہ سالیانہ اشتراک کہ در انتشار شمارہ اول میرسد در ذمہ ادارہ میانہ و عودت دادن وجوہ مختصر برای یگان یگان از مشترکین بقدری مشکل است کہ میتوان گفت متعذر است لهذا در انتشار کاوہ دست نگاہ داشتیم ولی خوشبختانہ در عرض این مدت یعنی این دوسہ ماہ کہ گذشت جوابہای مساعدی از ایران و ہند رسید و اگرچہ عدہ مشترکین هنوز بدو ہزار نفر نرسیدہ لکن امید قوی میرفت کہ کاوہ با این شوق و اقبالی کہ از طرف جمعی ارائه شدہ بتواند مداومت کند و مخصوصاً بعضی از دوستان علم و تمدن در ولایات ایران و خارجه بقدری در فراہم آوردن اسباب پایداری کاوہ جہد نمودند کہ ادارہ کنندگان کاوہ در مقابل زحمات ایشان شرمساری دارند . بد بختانہ پس از وصول این اخبار خوش کہ ادارہ کاوہ مصم نشر شمارہ اول سال سوم بود واقعہای پیش آمد کہ موجب تعطیل موقتی کاوہ شد و آن عبارت از مسافرت مؤسس این روزنامہ بود بروسیہ برای خدمتی

## خطر استقلال سیاسی

با

خطر انقراض ملی و نژادی؟

در هر مملکتی جمعی قانددین قوم از پیشروان ملت و اولیای دولت و دانایان و حکما و نویسندگان و دور اندیشان هستند که سوق مملکت بسوی سعادت و یا ورطه هلاکت بسته بعقل و دانش و دور اندیشی و ذوق سلیم آنها است که اگر راه خطا پیمایند نتیجه آن عاید همه ملت میگردد و آن مملکت را بزحمت و خطر و بلا یا میاندازد و اگر نظر ناقص و رأی صائب داشته باشند قوم خود را خوشبخت میکنند لهذا پایه مدارک و عمق فهم و نظر این جمع که آنرا طبقه مدیره توان نامید شایان تدقیق و اعتبار است و از روی عقاید و آراء رایج در بین آنها و خیالات و تصوراتی که در آن حوزه استیلا دارد میتوان در باب نجات و هلاک و سعادت و بدبختی آن مملکت و ملت پیش بینی کرد.

اگر تحریرات جراید بحساب ایران و مقالات اساسی آنها و مذاکرات مجلس ملی و خطابه‌های ناطقین محافل عمومی و وجهه مساعی اولیای دولت هر فصل از فصول اربعه سال را میزان حقیقی عقاید طبقه مدیره فرض کنیم باید با کمال تأتف بگوئیم که اثری از اینکه جریان افکار این طبقه بسوی وسائل نجات حقیقی مملکت ایران می‌رود دیده نمیشود. اولیای دولت تمام هم خود را در تکثیر عده قوه مسلحه مصروف میکنند بدون آنکه منابع عایداتی را در نظر بگیرند که از آنجا مخارج روشن نگاه داشتن این اجاق بزرگ که هر روز خروارها آزوقه استهلاک میکند و اگر ساعتی خوراک مستمر نرسد ابتدا خانه را سوزانده و بعد خود خاموش میشود برسد، جوانان تربیت شده که در سرکار هستند اولین ابراز آثار قابلیت خود را در اخراج مستشاران فرنگی از ادارات و نوازش تعصب جاهلانه عاوه باینکه ما خود بدون کمک خارجی قابل اجرای اصلاحات هستیم دانسته و میخواهند مملکت را بحال زمان میرزا آقا خان نوری برگردانند که پس از ده بیست سال تجربه باز عاقبت مستشاران خارجه که بیایند باید اصلاحات را از سر بگیرند. ناطقین مجلس ملی هم تعلیم عمومی را برای میدان قیامت خوب میدانند و با اهمیت فوری آن قائل بوده جزو مستحباتش می‌شمارند. روزنامه‌ها هم اغلب از خطر خارجی و مدافعه استقلال کامل ایران فریاد زده از انگلیس و روس و عثمانی می‌ترسند و بقیه صفحات خود را هم وقف هتاک مردم یا همدیگر نموده‌اند.

اگر راست بخواهیم نه خطر بزرگ بر ایران از خارجه است و نه راه نجات در دور کردن فرنگیها از ایران و افزودن بی تناسب قشون و تقلید جریانات سیاسی نوظهور است. خطر عظیم از خارجه نیست از داخل است و بقول پیشوایان انقلاب بزرگ فرانسه دشمن در داخل است نه ماوراء سر حد. انگلیس و روس و عثمانی نمیتوانند ایران را بکلی منقرض کنند لکن بزرگترین گل خطرهای سیاسی و ملی و نژادی و جنسی و اعظم آفات ملک و ملت همانا:

## تربیاک است و آکل و امراض تناسلی

### و ترک ورزش بدنی که اگر بدین رویه که هست

پیش برود ممکن است در اندک زمانی قوم ایران منقرض شود و جنس ایرانی تباه و یوسیده شده و از میان برود و این عین حقیقت است نه مبالغه و اعطانه. خطر استقلال سیاسی در مقابل خطر انقراض ملی و نژادی کم اهمیت است و بلکه مانند مناره بلند است در دامنه کوه الوند. اگر امراض تناسلی بدین شدت که حالا وسعت میگیرد منتشر شود دهعت ایران عنقریب لم یزرع میماند، اگر تربیاک کمی در رواج خود یمانی بر نخورد طولی نمیکشد که اردوی «کیوان شکوه» ایران که اینهمه مایه دلخوشی وطن دوستان ایران شده و واقعاً هم جای آن دارد موجب امید واری گردد یک و افور خانه میشود و دشمن با یک تیر تفنگ چرت همه را پاره کرده و از هم میپاشاند. نجات سیاسی و ملی ایران در برانداختن آکل و تربیاک و امراض تناسلی و در ترویج فوق العاده و ورزشهای بدنی است و پس از آن صرف همت اجامی در تعلیم عمومی و رنه با هیچ قال و قیل نمیتوان جلو خطرهای خارجی را

گرفت و با تأثیر هیچگونه مراسلات و خطابات دیپلماتی و مقالات سیاسی ممکن نیست یک خاک وسیعی را در مغرب آسیا و میان هند و اروپا که وسعتش چهار برابر مملکت آلمان است و زیر زمینش پر از معادن کار آمد برای دنیای متمتن بیک مشت و افوری و عرق و کوفتی نحیف و ضعیف و تنبل و واملیده که از جای خود نمیتوانند بجنبند و آگذارند که صبح ناشام یا «ورآجی» بکنند و یا چرت بزنند، و افور بکشند و عرق بخورند. در مملکتی که ورزش بدنی از تمام انواع آن و بازیهای متملق بورژوازی رایج نباشد، مدارس زیاد و تعلیم عمومی و اجباری در کار نباشد، تربیاک و وحشیش و عرق و کوفت شایع باشد، امراض اطفال مانع تزايد نفوس بوده و نسل تازه را قتل عام کند و هر ساله بواسطه این ضعف جسمانی عده نفوس رو بتناقص بگذارد طولی نمیکشد که سکنه آن یا منقرض میشود و یا عده قلیل باقی بتحت استیلای نژادی قویتر افتاده و از میان می‌رود. در مملکتی که تعلیم عمومی که اساس نجات و اصول دین بقای قومیت است جزو زواید مستحبه شمرده شود امید فلاح بسیار ضعیف است.

\* \* \*

یک علامت اجتماعی و انقلابی عجیبی در مزاج مملکت ایران فساد مرکز و اخیراً دیده میشود. این علامت مزاجی عبارت از آنکس آن در ولایات اولیای حکومت طهران بر میخیزند و قشون و توپ لازم میشود تا آن ولایات را دو باره تسکین داده و باطاعت وزرای طهران برگرداند. در سه چهار سال اخیر ولایات شمالی ایران که بالتسبه مراکز تمدن و معرفت ایران هستند بترتیب از تبریز گرفته تارشت و مشهد «یاغی» شدند و دولت ایران بایستی اردو کمی بکند و جماعتی

مردم میپرستند لا جرم مظهر یکی از صفات کالات خالق حقیقی است ورنه بدون تجلی یکی از صفات رب حقیقی جلب پرستش مخلوق بخود غیر ممکن است، همچنین است حق و حقیقت و دعاوی مختلف مؤسّسین انقلابات تاریخی یعنی اگر چیزی از حق در یک دعوت یا ادعائی نباشد لامحاله کامیابی در آن محال است.

از این قرار سر حقیقی این انقلابات ادواری (۱) در ولایات ترقی یافته شمالی ایران چیست؟ جواب این مسئله آنچه بنظر ما میرسد آنست که اغلب این ظهورات مزاجی علامت مرض قلب مملکت است یعنی فساد فوق العاده مرکز و انحطاط فوق التحریر اخلاق در آن نقطه و رواج بی اندازه بازار رشوه و مداخل و غارت مال مملکت و بیدبختی در امور عامه و اسباب چینی و دسایس و اغراض شخصی بجائی رسیده که با وجود خرابی عظیم و فساد و انحطاط که فعلاً در همه ایران موجود و بواسطه غفلت از ورزش بدنی و تعلیم عمومی مستولی است باز تناسب میان طهران و ولایات از میان رفته و مردم پیشه‌ور و کاسب و تاجر ولایات از آن اردو بازاری که اسمش پایتخت است و از جماعتی که آنجا گرد آمده و فقط دور صندوق مرکزی مالیه مملکت را گرفته بعنوان مختلف مشغول چپاولند بیزار شده و خیال میکنند باید بر این مغاره دامنه کوه ماوند که قلعه و مرکز دزدان و امیران آنهاست و از آنجا بهر سوی از شمال و جنوب دسته‌ها برای غارت فرستاده و مال جمع شده از این راهرا در آن مغاره تقسیم میکنند هجوم برده قلب اردوی شهریه خواران و حکومت فروشان را تار و مار کرده و خود را راحت نمایند غافل از آنکه این کار بزور انقلاب و جنگ و خونریزی حاصل نمیشود بلکه چون خزانه و قور خانه در آنجا است و دولت رسمی قانونی نیز عبارت از اولیای آن شهر است لهذا « دولت ایران » از پول خود مملکت برضد « یاغیان » قشون کشی کرده و آنها را خواهد بر انداخت و اگر هم کامیاب نشود بدبختانه اساس و وحدت ملی و استقلال و اتحاد ممالک محروسه بخطر خواهد افتاد. راست است که ماده شکایت بسیار منطقی و معقول است و فساد تحریر و تقریر نا پذیر حوزه پایتخت سدی در جلو عشق ترقی و میل اصلاحات ولایات ترقی یافته شده و نیز راست است که بدبختانه رأی ولایات تأثیری در جریان امور عامه مملکت ندارد و فقط عقیده عامه مردم طهران است که اولیای دولت و پیشروان ملت آنها افکار عامه مینامند و از آن کم و بیش حساب میبرند، حق است که تمام عقاید سیاسی شهر اصفهان یا شهر تبریز بقدر عقاید بازار اطراف مسجد شاه طهران نفوذی در حل و فصل امور ندارد و مردم این شهرها رعیت مطیع و مقهور یک نفر حاکمی است که از طهران فرستاده میشود و حتی انتخاب و کلای آنها نیز مطابق میل و مداخله او انجام میگردد. درست است که حتی وکلای ولایات اگر در شهر طهران نفوذی نداشته و با ارباب حل و عقد و مراکز نفوذ آنها بند و بستی نداشته باشند و لو که تمام نفوس ولایت خود را پشت سر خود داشته باشند قولشان در طهران و در مجلس منشأ اثری نیست و حتی قبول یا رد وکالت آنها بسته بمیل و بی میلی منتقدین طهران است که اگر موافق صلاح خود ندانند تهیه کار را در خارج دیده و مجلس ملی بدون

از طرفین از ایرانیان شهر نشین و معقول کشته شوند و هزاران خانمانها برباد شود تا بار دیگر نفوذ و قدرت حکومت مرکزی در آن ولایات جاری گردد. ما همیشه در اینگونه وقایع بر خاستن ولایات را برضد حکومت مرکزی خلاف صلاح مملکت و موجب تزلزل اساس خیل ضعیف آن و مغایر مصلحت و وحدت ملی که ایران برای حفظ استقلال لفظی خود از همه بیشتر بدان محتاج است دانسته و همیشه متأسف و بیمناک بودیم که مبدا اینگونه انقلابات نفوذ دولت را که بموئی بسته است بکلی پایمال کند و لازم میدانستیم که وطن دوستان ولایات حتی در مطالب حقه خود فداکاری نموده رشته اتحاد مملکت را از هم نگسلانند ولی باید دانست که در ممالک متمدنه اگر اختلال و انقلابی در یکجا ظهور کرد و قسمتی از مردم بر خلاف دولت یا مأمورین آن برخاسته و شوریدند همیشه عقلای دولت هیئت‌های مخصوص برای تحقیق و تفتیش سر انقلاب و علل ناراضی بودن مردم تشکیل نموده و اگر هم دسایس پیشروان اغتشاش و اسباب چینی و اغراض شخصی اشخاص مفتن در کار بوده باز تدقیق خواهند نمود که ماده‌ای هم که در خیالات هیئت اجماعیه مردم زمینه را مساعد تأثیر تحریکات انقلابیون و یا اغتشاش طلبها نموده چه بوده و یقین خواهند داشت که بدون ماده شکایتی و زمینه موافقی افسون علمداران انقلاب کارگر نمیتوانست بشود و با کمال بیقیدی و بطور سهل و ساده نخواهند گفت که فقط « چهار تا » مغرض شریر خود خواه اسباب چین مفسد هنگامه فساد را بر پا کرده و مردم « غوغا طلب » را آلت اغراض و دخل و طمع خود نموده بودند و قلع و قمع شدند. این نوع حکم کوتاه نظرانه حتی برای اغتشاش لشی‌ها و دشتی‌ها و شاهسوها و شورش ایلات دزد و فتنه سیمقوی کرد که دزدی بیش نیست نیز صحیح نیست تا چه رسد بانقلابات جمعی از ملت شهر نشین و تربیت شده که در میان آنها جمعی از اخیار خوش نیت و وطن دوست ( اگر چه خام و خطا کار ) موجود است. انقلاب خراسان اگر چه موافق مصالح عالی مملکت نبود ولی بقول حکما اگر مطالب حقه‌ای در میان مدعیات انقلابیون نبود جمعی از بهترین طبقات مردم وطن دوست جان بکف در آن شرکت نمیکردند. شورش تبریز در دو سال قبل اگر منشأش فقط حب ریاست چند نفر یا افساد « چهار تا » مفسد بود چگونه ممکن بود اخیار قوم در آن داخل شوند. اخوان صفای جنگل ماسوله و فومن بدون یک محرک وجدانی و یک حقیقت ایمانی نمیتوانستند چند سال در مقابل حملات یگانه و بیگانه مقاومت کنند. شکی نیست که این خیالات مقدس که محرک این ولوله‌ها شد در میزان و محک تحقیق کافی حقیقت این غوغاها که بمال و جان مملکت و اساس وحدت ملی و خزانه و اردوی ضعیف دولت صدمه میزند نتواند شد و فقط ناشی از تنگی دائره عقل سیاسی است که مصالح عالی مملکت ایران را مانند یک وجود بزرگ و یا منافع استقلالی و بین المللی آنرا نسنجیده خرابی امور داخلی را دلیل قطع علاقه از جسم عظیم مملکت قرار میدهند و تصور نمیکند که اگر درخت بزرگ کهن و تناور مریم و معروض خطر است یک قطعه کوچک از شاخه او که از آن بریده و جداگانه در خاک فرو کنند تاریخه بیندازد خیلی بیشتر معروض آفات و تندباد حوادث است. لکن حکمای متألّهین گویند که آنچه را که قومی از

دلیل موجه وکالت آنها را رد میکند. صحیح است که باین ترتیب با وجود مشروطیت سیاست اداره مملکت مخصوص یک حوزه محدودی از «سیاست چی» های قلعه طهران شده و نمایلات ولایات و ثبت پاک ترقی طلب اخبار آن نقاط هیچگونه تأثیری در گردش امور عامه مملکت ندارد — ولی با همه این دردها چاره صحیح کار را باید جست و آن شورش برضد مرکز نیست بلکه سعی در اصلاحات ملی و ترقی دادن پایه معرفت اجتماعی ملت و قوت بنیه او است بوسیله تعلیم عمومی و ورزشهای بدنی و جنگ غیر مسلح برضد تریاک و الکل و امراض تناسلی و اگر قوای معنوی و همت بزرگ و قدرت روحانی شیخ محمد خیابانی، غیرت و حسن نیت و رشادت سرهنگ محمد تقی خان بیابان و جان نثاری و پشت کار و مجاهدت میرزا کوچک خان گیلانی بجای جنگ برضد مسند نشینان طهران و سیاست چپان آن نقطه صرف ترقی پایه معرفت عمومی و توسعه دائره باسوادی در مملکت میشد شاید طولی نمیکشید که نمایندگان مردم عالم تبریز و مشهد و گیلان در اصفهان که مرکز ایران باستانست جمع شده قراره میگذاشتند که فریاد استغاثه اخبار مردم طهرانرا اجابت کرده هیئت طبیبی برای استخلاص بقیه السیف سکنه بدبخت شهر قدیم «دارالخلافه ناصری» از قتل عام امراض تناسلی و تریاک و الکل فرستاده و بداد بقیه مردم آنجا که علی و ضعیف و ناتوان شده اند برسند و آن بنای خراب بدون حمله و جنگ خود برافزاده بنای صالح و آباد جدیدی که مصالح آن پیش از وقت در مدرسه ها تهیه شده بجای وی لکن در اصفهان بر افراشته میشد.

\* \*

پس از نوشته شدن سطور فوق باز خبر یک اغتشاش و منازعه ای در تبریز در جراید منتشر شد و گویا جمعی قشون باغی تبریز را گرفته و حاکم را گرفتار ساختند و بعد قشون دولتی رسیده و دوباره تبریز را گرفت. از تفصیلات و جزئیات این خبر مهم هنوز اطلاعی نداریم.

## راجع بمحصلین ایرانی

در آلمان

عده محصلین ایرانی در آلمان روبناباید است و دسته دسته اطفال ایرانی برای تحصیل باین مملکت که معدن علم و هنر است و درجه اعلاهی آن در علم مسلم گل دنیا است میآیند. آری کعبه علم چه در چین و چه در برلین مقصود مسلمانان حقیقی علم دوست باید باشد. نشیده وطنی آلمانهای مغرور و با افتخار را همه کس شنیده و مضمون این ترانه ملی معروف است که «آلمان! آلمان! بالاتر از همه...» میسراید. قدرت نظامی و تفکیلات فوق العاده آلمان اگرچه واقعاً بالاتر از همه بود ولی در مقابل همه یکجا در هم شکست و مضمون «پته چور شد بزندیل را» بار دیگر بتجربه رسید. آلمان شکست و صدر اعظم انگلیس گفت «ما آلمان را چنان خلع سلاح کردیم که حتی در مقابل کوچکترین و ضعیفترین همسایه های خود نیز عاجز باشد» یعنی همه بالاتر از آلمان باشند نه آلمان بالاتر از همه. بلی آلمان در نظام و مالیه و قوه بحریه و غیره موقتاً زبون شد ولی در پایه بلند علم

و صنعت هنوز ترانه ملی آلمان معنی خود را دارد و آلمانها میتوانند مغرور باشند. در علم تاریخ و علم السنه و علم آثار عتیقه و علم شیمی و فلسفه و علم طب و جراحی بجزئیات توان گفت آلمان اولین مملکت دنیا است و در علم مهندسی و ماشین هم همدوش آمریکا است اینست که جوانان مشرق زمین بیشتر باین مملکت برای تحصیل میآیند خصوصاً که دو جهت دیگر هم ضمیمه این کار شده یکی بیطرفی سیاسی آلمان و مخالف نبودن منافع سیاسی او بترقی ملل مشرق که عمده جهت میل ملل مشرقی است و همین جهت قریب سیصد نفر محصلین مصری و عده ای از محصلین افغانی و غیره در آلمان جمع شده اند و سبب دیگر ارزانی این مملکت است نسبت بممالک دیگر اروپا و آمریکا بحدیکه فعلاً در فرانسه و انگلیس یاده برابر وجهی که در آلمان صرف مخارج زندگی و تحصیل سالیانه محصلین میشود مشکل است تحصیل نمود.

جلسه فوق العاده هیئت سرپرستی محصلین ایرانی آلمان که اخیراً بتاريخ ۱۷ رجب امسال انعقاد یافت باتفاق آراء قرار دادند که نظر بترقی قیمت همه چیز در آلمان و مخصوصاً وسائل زندگی از خوراک و غیره و بملاحظه لزوم مراعات صحت اطفال که از کم غذائی ضعیف و ناخوش نشوند باید اولیای اطفالی که میل دارند اطفال آنها در تحت مواظبت و سرپرستی هیئت مزبور تحصیل کنند قبلاً و پیش از ابتدای سال تحصیل که غره ماه آوریل فرنگی از هر سال است مخارج سالیانه تحصیل اطفال را بصندوق هیئت برسانند و حد اقل این مخارج سالیانه ۴۰ لیره انگلیسی تا ۶۰ لیره تعیین شده. علاوه بر این باید یا مخارج عودت محصل بایران نیز در صندوق هیئت جداگانه گذاشته شود و یا آنکه پیش از آنکه شش ماه از مخارج محصل باقی بماند پول تازه برسانند ورنه هیئت سرپرستی مجبور خواهد بود که طفل محصل را مرخص کرده و فوراً با همان مخارج ششماهه باقی بایران بفرستد.

علاوه بر این مقرر شد که برای مخارج اداری دفتر هیئت سرپرستی که عبارت از مواجب منشی و مخارج کاغذ و پاکت و پست و غیره باشد مبلغی جزئی از مخارج سالیانه هر کدام از محصلین موضوع شود. این مبلغ بحسب ترقی و تنزل مخارج ممکن است سه الی چهار درصد از مخارج سالانه اطفال باشد.

نکته دیگر که برای انتظام کار مراعات آن لازمست آنست که اولیای اطفال نباید برای محصلینی که در تحت مواظبت هیئت سرپرستی تحصیل میکنند پول مستقیم بفرستند و اگر بخواهند چیزی فوق العاده برای اطفال بفرستند که مطابق میل آنها صرف شود و بعضی چیزها برای دلخوشی آنها خریده شود یا وجهی نقد علاوه بر خرج جیب که از طرف هیئت تا آنها داده میشود برای وسعت و رفاه حال آنها بدهند هیچ عیبی ندارد و بلکه مستحسن است ولی اینگونه وجوه باید نه مستقیماً بلکه بتوسط هیئت سرپرستی فرستاده شود که بدست هیئت و صلاحدید وی صرف دلخوشی اطفال و خریدن هدایا برای آنها و پول فوق العاده جیبی آنها بشود ورنه در صورت فرستادن پول مستقیم باطفال نظارت هیئت سرپرستی غیر ممکن است و هیئت نمیتواند مسئول اخلاق و تربیت طفل باشد و بالعکس در صورتی که اولیای اطفال وجهی فوق العاده برای صرف بر طبق خواهش اطفال بدست هیئت بفرستند بسیار خوب و مطلوب است.

## نشریات مطبعه کاویانی

مطبعه کاویانی که در برلین از طرف یک شرکت ایرانی تأسیس شده در پی نشر کتب مفیده است یعنی علاوه بر قبول سفارشهای مشتریان و طبع اوراق و کتب برای مردم خود مطبعه نیز بمخارج خودش کتب نافع را طبع و نشر و بمعرض فروش میگذارد و بدین وسیله باحیای ادبیات ایران همت گماشته است.

از جمله نفائس کتب که اینک مطبعه کاویانی آنرا طبع نموده و عنقریب نشر میشود کتاب سفرنامه ناصر خسرو علوی است که یکی از بهترین کتب قدیمه فارسی است و در اواسط قرن پنجم تألیف شده است. این کتاب را مرحوم شرف مدیر مدرسه السنه شرقیه پاریس مدتی قبل از روی چند نسخه خطی که در کتابخانههای اروپا محفوظ است طبع کرده بود ولی حالا نسخه های این طبع خیلی نادر است و علاوه بر این نسخه چاپی شرف مفلوط بود و در این طبع خیلی از آن اغلاط تصحیح شده. در ذیل سفرنامه دو کتاب دیگر نیز از ناصر خسرو طبع شده که نادرتر از سفر نامه هستند و آن کتاب سعادت نامه ناصر خسرو و روشنائی نامه وی است. قیمت این سه کتاب در یک مجلد دو تومان است.

کتب دیگر که در مطبعه کاویانی چاپ شده و عنقریب بمعرض فروش گذاشته میشود از این قرار است:

۸ قران	قیمت	مجموعه مشتمل بر سه قطعه تیار منسوب بمرحوم میرزا ملکم خان
۸ قران	» » »	کتاب تاریخ سنی ملوک الأرض و الانبیاء تألیف حمزه اصفهانی (عربی)
.....		قرآن مجید با کشف الآیات کامل مشتمل بر تمام کلمات قرآن
.....		کتاب دستور تار در علم موسیقی تألیف سرهنگ علیقلی خان وزیری
.....		لفت آلمانی بفارسی تألیف آقا میرزا رضا خان تربیت

علاوه بر اینها مطبعه کاویانی یک تقویم جیبی و یک تقویم دیواری برای سنه ۱۳۰۲ هجری شمسی طبع میکنند و ممکن است از حالا طالبین سفارش بدهند. برای کتابفروشها که عده زیادی بخرند در قیمت تخفیف داده میشود.

مخصوصاً لازم است توضیح شود که مطبعه کاویانی ربطی بروزنامه کاوه منتشره در برلین و اداره کاوه ندارد و اشخاصیکه با مطبعه سر و کار دارند باید مستقیماً بمطبعه رجوع فرمایند و مکاتبات و حواله و غیره باسم «مطبعه کاویانی» بمنوان ذیل مرقوم دارند:

**Buchdruckerei „Kaviani“ G. m. b. H.**

Berlin-Charlottenburg

Leibnizstraße 43



## سلسله انتشارات کاوه

نظر بزیاد دائمی قیمت اشیاء و زندگی در آلمان و مخصوصاً گرانی اجرت پست اداره کاوه مجبور است قیمت سلسله انتشارات خود را قدری گرانتر کند و لهذا بعد از این تاریخ قیمت این پنج کتاب رو بهم رفته سه تومان و هفت قران خواهد بود و قیمت هر کدام از کتب بقرار ذیل است:

در ایران	در خارج	عنوان کتاب
۱۶ قران	۸ شیلینگ انگلیسی	کنج شایگان
۶ قران	۳ شیلینگ	کشف تلبیس
۶ قران	۳ شیلینگ	حکایات یکی بود و یکی نبود
۷ قران	۳ شیلینگ و نیم	مختصر تاریخ مجلس ملی
۲ قران	۱ شیلینگ	جنایت روس و انگلیس

از نسخه های دو کتاب آخری خیلی کم باقی مانده.

بخریداران کتی صدی ده تخفیف قیمت داده میشود.

## فروش دواجات

برای دواخانها و اطبای ایران همه نوع دواها بمقدار کلی با جزئی و با مناسب ترین قیمت از بزرگترین کارخانهای دواسازی دنیا که در آلمان است خرید و ارسال میشود.

تجارتخانه پرسپولیس که روابط مستقیم با همه این نوع کارخانهای معتبر دارد در مقابل حق العمل جزئی برای مشتریان ایران بترتیبی که بخواهند هر گونه سفارشها را با کمال دقت و نهایت تندی انجام میدهد. مدیر: رضا تربیت.

آدرس ما از قرار ذیل است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestr. 1.  
آدرس تلگراف: Berlin, Tarbiathut

## تجارتخانه عبد الشکور

و  
حاجی سید ابوالحسن علوی

در برلین

برای تسهیل امورات تجارتي و آشنا نمودن آقایان تجار ایرانی بمال التجاره آلمان و فروش امتعه ایران در بازار آلمان حاضر است هر نوع خدمتی را قبول نماید.

عنوان تلگراف: Schakurtau

عنوان کاغذ:

A. Schakur H. Alawi  
BERLIN W 15  
Kurfürstendamm 180

## دوره قدیم کاوه

سال دوم دوره جدید

از دوره قدیم کاوه یعنی شماره های چهار ساله آن که در مدت جنگ اروپائی نشر شده و جمعاً ۳۵ شماره است مقداری در اداره کاوه موجود است ولی از دوره کامل آن کمی مانده چون هر شماره از کاوه حکم رساله و کتاب مستقلی را دارد لهذا نقصان بعضی شماره ها اهمیت زیادی ندارد.

قیمت دوره کامل سه تومان است و قیمت دوره های ناقص که سه چهار یا منتهای شش هفت شماره کسر دارند ۱۵ قران است طالبین توسط وکلای کاوه در خارج و ایران (غیر از طهران که فعلاً کار وکالت کاوه در آنجا معوق است) و با مستقیماً از اداره بخواهند. اگر کسی مایل باشد که بسته سفارشی برای او فرستاده شود لازمست دو قران بیشتر پردازد.

از دوره سال دوم کاوه (دوره جدید) یعنی سال گذشته نیز مقداری دوره کامل موجود است و بطالبین فرستاده میشود. همه این مرسولات از دوره قدیم و جدید بی جلد است و مجلد فرستادن آنها اشکالاتی دارد.





## مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبت تجارتی و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجاری خودمانرا

### مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نوشروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشویم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانهای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دیناریدیل در برلین و عامل بزرگترین کارخانهای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

**ROBERT WONCKHAUS & Co.**  
HAMBURG 1, Glockengießerwall

## ماشین آلات و مطبعه

تجارخانه « پرسپولیس » در برلین که روابط تجاری کامل با همه کارخانهای معتبر آلمان دارد هر نوع اسباب و آلات صنعتی و ماشینها و چرخها و مخصوصاً دستگاه مطبعه و حروفات سربی با تمام لوازم بطالین در ایران و سایر ممالک شرقی خرید و میفرستد  
مدیر رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.  
Berlín, Tarbiathut: آدرس تلگرافی:

## چاپخانه کویانی



واقعه در برلین که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هر گونه نقشه ها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانه های بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمان بسرعت انجام داده و تحویل میدهد.

Buch- u. Kunstdruckerei «Kaviani» G. m. b. H.  
Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

## سلسله انتشارات « کاوه »

- فران
- (۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران کتابی است جامع فراید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجه ها در ایران و احصائیه های مالیاتی و جدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی . . . . . ۱۰
  - (۲) کشف تلبیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است . . . . . ۴
  - (۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران تألیف علامه مشهور آفاق استاد براندیس دانمارکی که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان» . . . . . ۱
  - (۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی وکلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب . . . . . ۴

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بطور مستقیم و یا توسط وکلای کاوه بفرستند توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشیها تحفیف داده میشود

## دوره قدیم کاوه

از دوره چهار ساله کاوه که در زمان جنگ اروپا منتشر شده و ما آنرا « دوره قدیم کاوه » مینامیم و چندبست دوره کامل آنرا در مقابل وجه جزئی مشترکین کاوه میفرستادیم دیگر دوره کامل در اداره موجود نیست باین معنی که بعضی شمارهها ناقص است مثلاً فعلاً از مجموع ۳۵ شماره (دوره کامل) چهار شماره ناقص است و بتدریج ممکن است عدده شمارههای ناقص بیشتر شود. چون شماره های کاوه هر کدام مستقلاً مانند کتابی یا رساله ای مفید و دارای مقالات نافعه است لهذا هیچ نوع تقیدی بداشتن همه شماره های دوره قدیم در یکجا لازم نیست و ممکن است بطور تک فروشی هر شماره جداگانه بفروش برود. بنا بر این ملاحظات ما بعد از این قیمت دوره قدیم کاوه را نه از قرار دوره کامل بلکه از قرار هر شماره جداگانه معین میکنیم تا طالبین بعد از شماره های واصله وجه بپردازند.

برای انجام این مقصود و قرار ترتیب جدیدی ما بنا بر آن گذاشتیم که قیمت هر شماره از دوره قدیم را پنج شاهی قرار دهیم (شماره های دوگانه ۱۰ شاهی) که در واقع قریب بنصف قیمت سابق آن میشود و هر کسی که طالب باشد میتواند محض احتیاط ابتدا پنج قران که قیمت ۲۰ شاهی است پیشکی بوکلای کاره داده و قبض گرفته و بفرستد و پس از وصول شماره های موجوده بدیشان (که توسط وکلای فرستاده خواهد شد) از قرار هر شماره پنج شاهی حساب کرده و بقیه پول را بوکلا پرداخته و بسته را بگیرند.

## تشکر

با این شماره کاوه سال دوم از دوره جدید این روزنامه پایان رسید. در اینموقع اداره کاوه لازم میدانند از زحماتی که در این سال دوم بوکلای محترم خود داده از صمیم قلب تشکر بنماید و عذر آن زحمات را بخواد. وکلای محترم کاوه باید بدانند که این اداره همانا از آغاز دوره جدید کاوه مدام سعی داشته که امور خود را طوری ترتیب بدهد که حتی المقدور زحمت وکلای محترم کم باشد و منظورش آن بود که آقایان وکلا فقط وجوه اشتراک را عاید داشته و در عوض قبض داده و وجوه مزبور را بتدریج با اداره بفرستند. بعدها از قرار اظهار خود آقایان وکلا مخصوصاً بمناسبت بی نظمی پستخانهها و منظم نرسیدن روزنامه در بعضی نقاط مشترکین بنای ایراد گرفتن بیعضی وکلارا گذاشتند و ازین بابت اسباب زحمت آنان فراهم آمد و ما حقیقۀ ازین مسئله خجل بوده و عذر زحمات را میخواهیم. وکلای محترم ما میدانند که روزنامه کاوه حکم طفل خردی را دارد که وکلای روزنامه پرستار و نگهبان آن هستند و البته اگر علاقه‌ای باین روزنامه دارند و گمان مینمایند که روزنامه کاوه خدمتی بعلم و معرفت و تمدن در ایران مینماید شاید همین امید جبران خستگی و زحماتی را که بدانها وارد میآید بنماید.

ما مخصوصاً از بعضی وکلای محترم که در ارسال وجوه اداره همیشه مواظب بوده و تأخیری در این باب روا نداشته و بتنگبستی اداره راضی نشدند و تا اندکی وجه جمع شد فوراً برای ما فرستادند جداگانه تشکر داریم.

## مکاتبات اداره

آقای آقا رحمن عراقی - بر حسب مراسله مورخه غره صفر سنه ۱۳۴۰ که از جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی وکیل محترم کاوه در طهران با اداره رسید معلوم شد که جنابعالی مبلغ ۶۹ تومان و ۲ قران مدتی قبل بتجارخانه آقای کاشانی در طهران پرداخته اید و در جزو حساب اداره بآن تجارتخانه آمده است. چون تا حال نه قبض این پول که از تجارتخانه کاشانی گرفته اید از طرف شما و نه خبر آن از طرف آقای کاشانی رسیده بود و مدتها بود از جنابعالی خبری نداشتیم و احتمال میدادیم اصلاً در عراق تشریف ندارید و سفر کرده اید لهذا در شماره گذشته راجع بتعویق حساب اداره با سرکار عالی مختصری در روزنامه اظهار کردیم اینک که خبر وصول مبلغ فوق با اداره آقای کاشانی رسید لازم دانستیم بجنابعالی این مطلب را اظهار داشته و اگر از یاد آوری در شماره گذشته که فقط بواسطه تأخیر بی اندازه در وصول خبر از آنجانب بعمل آمد ملالی بر خاطر شریف رخ داده باشد عذر بخوایم. ما بهرحال از زحمات جنابعالی متشکریم و از این بابت بسیار متأسفیم که ظاهراً بواسطه نا منظم بودن پست و مرتب نرسیدن روزنامه بعراق هم اسباب زحمت زیاد برای جنابعالی فراهم آمد و هم چنانکه لازم بود روزنامه در آن صفحات انتشار کافی نیافت.

### کتاب حکایات

## «یکی بود و یکی نبود»

عنوان فوق اسم کتاب بسیار دلکش جدیدی است از تألیفات آقای میرزا سید محمد علی خان جمال زاده که با اعانه جمعی از محبان علم و ادب و با اشتراک اداره کاوه در جزو سلسله انتشارات کاوه بطبع رسیده است. این کتاب مشتمل است بر عده‌ای از حکایت‌های شیرین و دلچسبی که نتیجه اخلاقی را متضمن هستند و مانند رومانهای فرنگی زندگی اجتماعی را نشان میدهد و موضوع همه آنها راجع بایران است. نمونه‌ای از حکایات این کتاب در شماره ۱ کاوه از همین سال در زیر عنوان «فارسی شکر است» درج شده و بنظر خوانندگان رسید. کتاب مزبور دیباچه‌ای نیز در تحقیقات انتقادی ادبی دارد که مخصوصاً قابل توجه ادبای ایران است. و همچنین یک خاتمه‌ای دارد مشتمل بر جدول کاملی از کلمات عوامانه معمولی زبان فارسی حالیه که عموماً در فرهنگها پیدا نمیشود و بقول ادبا «لغات عامیانه» است. این کتاب نفیس با کاغذ خوب در برلین در کمال نفاست بطبع رسیده و هر جلد از آن بقیمت شش قران بمشتریان متفرقه و چهار قران باشخاصی که خرید گلی نمایند (یعنی اقلای سی نسخه در یکجا بخرند و پول نقد پیشکی بدهند) بفروش میرسد. کسانی که بیش از صد جلد خریدار باشند اداره کاوه حاضر است با آنها در باب قیمت قرار مخصوص بگذارد. هر کس و چه نقد با اداره کاوه برساند این کتاب با پست سفارشی برای او فرستاده خواهد شد و اگر کتاب مقفود شد و بمقصد نرسید اداره مسئول خواهد بود. در طهران طالبین بجناب آقای حاج سید ابوالحسن علوی در حجره آقای حاج سید محمد تاجر طهرانی در سرای حاجب الدوله رجوع نموده وجه داده سفارش بدهند. در سایر ولایات بوکلای کاوه رجوع شود. از آقایان وکلا مخصوصاً استدعا میشود وجوه واصله از بابت این کتاب را فوراً بفرستند که قبل از وصول وجه با اداره کتب مطلوبه فرستاده نخواهد شد.